



مجموعه اسناد

" هسته انقلابی کمونیست‌های افغانستان "

تَبَصْرَه

این مجموعه، شامل اسناد منتشر شده " هسته انقلابی کمونیست‌های افغانستان " است؛ که در طول تقریباً چهار سال فعالیتش - از اوایل سال ۱۳۶۵ تا اواخر سال ۱۳۶۸ خورشیدی - را در بر میگیرد.

در میان مجموع این اسناد صرفاً یک صفحه از شماره (۱۳) ندای انقلاب و بخشی از یک پاراگراف اعلامیه " هسته انقلابی کمونیست‌های افغانستان " کمبود است. امیدواریم این کمبودی در آینده به کمک رفقا و دوستان رفع گردد.

موضوع قابل تذکر در مورد اسناد شامل در این مجموعه این است که این اسناد متعلق به " هسته انقلابی کمونیست‌های افغانستان " است و نه متعلق به حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان؛ لذا طبیعی است که بعضی از مطالب مندرج در این اسناد با موضعگیری‌های حزب منطبق نباشد، گرچه در خطوط کلی نمی توان از چنین عدم انطباق سخن گفت.

به همین جهت سعی بر آن بوده است که این اسناد را به همان صورت سابقه اش و بدون دخل و تصرف در مندرجات آنها باز تکثیر نمائیم.

هیئت تحریریه شعله جاوید

سرطان ۱۳۹۷ (جولای ۲۰۱۸)

1.....	اعلامیه هسته انقلابی کمونیست‌های افغانستان
4.....	قطعه‌نامه جلسه مؤسسی هسته انقلابی کمونیست‌های افغانستان
6.....	قطعه‌نامه دومین جلسه عمومی هسته انقلابی کمونیست‌های افغانستان
9.....	اساسنامه هسته انقلابی کمونیست‌های افغانستان مصوب دومین جلسه عمومی (۱۰.۱.۵ ک.ا)
14.....	ابلاغیه هسته انقلابی کمونیست‌های افغانستان در مورد قطع روابط رسمی با "املا"
17.....	ندای انقلاب - شماره اول و دوم (حمل و ثور 1365)
18.....	مرام نشراتی
20.....	یا مرگ یا پیروزی
21.....	پاسخ ما به دشنامنامه رهبر و شرکا (6)
37.....	نقدی بر "مشعل‌رهایی"
47.....	در پیرامون "نقدی بر نقد شبه"
67.....	ندای انقلاب - شماره سوم (جوزای 1365)
68.....	نقد برنامه "ساما"
69.....	رویزونیزم در ادبیات کمونیستی در برنامه "ساما"
73.....	یا مرگ یا پیروزی
76.....	می شنویم که تو خسته یی
77.....	پاسخ ما به "دشنامنامه رهبر و شرکا" (7)
85.....	نقدی بر مشعل‌رهایی
92.....	در پیرامون نقدی بر نقد "شبه"
98.....	تیوس د باز پر خای
99.....	ندای انقلاب - شماره 4 و 5 (سرطان و اسد 1365)
100.....	یا مرگ یا آزادی
104.....	گرچه چوف - ریگان سردمداران جنگ ضد کمونیستی در افغانستان
106.....	نقد برنامه "ساما" - بخش دوم
111.....	اغتشاش برنامه "ساوو" در مورد رویزونیزم و سوسیال امپریالیزم
116.....	پاسخ ما به "دشنامنامه رهبر و شرکا" (8)
123.....	مروری بر مبارزات "بخش غرjestان ساما"
124.....	نگاهی مختصر بر چگونگی ایجاد و سیر فعالیت بخش غرjestان "ساما" در مرحله اول فعالیت از بهار 61 تا خزان 62

- 130..... **ندای انقلاب - شماره ششم (شماره فوق العاده به مناسبت 13 میزبان 1365)**
- 131..... سیزدهم میزان ۱۳۴۴ روز پایه گذاری جنبش کمونیستی افغانستان
- 132..... مارکسیزم- لنینیسم- اندیشه مائوتسه دون ایدئولوژی رهبری کننده جنبش کمونیستی افغانستان
- 133..... انحرافات و اپورتونیزم در درون سازمان جوانان مترقی و جریان شعله جاوید
- 138..... رفیق بزرگ و شهید سترگ اکرم یاری بنیانگذار جنبش کمونیستی افغانستان
- 141..... **ندای انقلاب - شماره هفتم (قوس 1365)**
- 142..... تذکر مقدماتی لازم
- 143..... به پیش در راه ایجاد حزب کمونیست افغانستان
- 144..... یا مرگ یا پیروزی
- 149..... نقد برنامه "ساما" - 3
- 153..... نقدی بر اعلامیه "ساما- جناح انقلابی"
- 164..... مروری بر مبارزات بخش غرستان ساما - 2
- 169..... زنده باد مارکسیزم- لنینیسم- اندیشه مائوتسه دون
- 171..... **ندای انقلاب - شماره هشتم (فوق العاده به مناسبت اعلام مشی مصالحه ملی از جانب رژیم (جدی 1365)**
- 172..... مصالحه یا تحمیل انقیاد
- 189..... **ندای انقلاب - شماره نهم (دلو 1365)**
- 190..... نقدی بر اعلامیه "ساما- جناح انقلابی" - 2
- 200..... رد هجویات
- 223..... راه جهان نو
- 224..... **ندای انقلاب - شماره دهم (حوت 1365)**
- 225..... دو ترازدی
- 229..... مرگ بر انتی کمونیزم
- 231..... رد هجویات - 2
- 247..... **ندای انقلاب - شماره یازدهم (جوزا و سرطان 1366)**
- 248..... نقد برنامه "ساما" - 4
- 258..... در مورد مسایل مالی "ساما"
- 270..... **ندای انقلاب - شماره دوازدهم (اسد و سنبله 1366)**
- 271..... لفاظی های یک مزدور
- 276..... مهمانان ناخوانده
- 281..... "وطنپرستی" وطن فروشان
- 284..... عودت کنندگان چه کسانی اند؟
- 288..... سازش با فیودالیزم و کمپرادوریزم غرب
- 292..... قانون اساسی انقیاد
- 305..... شعر (ندا)
- 306..... **ندای انقلاب - شماره سیزدهم (فوق العاده - 13 میزان 1366)**
- 308..... در گرامی داشت 13 میزان- دفاع از فلسفه پرولتری
- 309..... تضاد - اساس دیالکتیک

- 351..... فلسفه در خدمت سیاست
- 358..... یاد داشت‌ها
- 362..... **ندای انقلاب - شماره 14 (عقرب و قوس 1366)**
- 363..... "جمهوری افغانستان"؟! ..
- 369..... وظایف نهاد های کمونیستی و نهاد های ملی - دموکراتیک
- 394..... **ندای انقلاب - شماره 15 (جدی و دلو 1366)**
- 395..... یک سال پس از اعلام "مصالحه"
- 398..... وظایف نهاد های کمونیستی و نهاد های ملی - دموکراتیک - قسمت دوم
- 422..... **ندای انقلاب - شماره 16 (ماه ثور 1367)**
- 423..... خرسها عقب می‌روند
- 439..... وضع اتحاد هفتگانه پشاور در شرایط فعلی
- 447..... اعلامیه در حمایت از مبارزه انقلابی در فلسطین - از طرف کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی
- 450..... اعلامیه به مناسبت اول ماه می از طرف کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی
- 453..... **ندای انقلاب - شماره 17 (ماه میزان 1367)**
- 454..... سازماندهی مبارزه در راه وحدت
- 455..... غرض
- 457..... انقلاب و مسئله ملی
- اعلامیه کمیته انسجام و وحدت هسته انقلابی کمونیست‌های افغانستان و کمیته تبلیغ و ترویج مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون در راه
- 466..... ایجاد حزب کمونیست افغانستان برای آزادی طبقه کارگر
- اعلامیه مشترک درمورد "کمیته انسجام و وحدت هسته انقلابی کمونیست‌های افغانستان و کمیته تبلیغ و ترویج مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه
- 468..... مائوتسه دون در راه ایجاد حزب کمونیست افغانستان برای آزادی طبقه کارگر "
- 469..... **ندای انقلاب - شماره 18 (ماه جدی 1367)**
- 470..... پیام کمیته "جا" به جلسه عمومی سوم "ه.ا.ک.ا."
- 471..... جواب پیام کمیته "جا" از طرف هسته انقلابی کمونیست‌های افغانستان به کمیته جنبش انقلابی انترناسوسیالیستی!
- 472..... قطعنامه جلسه عمومی سوم هسته انقلابی کمونیست‌های افغانستان
- 475..... جلسه عمومی سوم هسته انقلابی کمونیست‌های افغانستان گامی در پاسخدهی به ضرورت تأمین وحدت
- 478..... پلاتفرم مشترک
- 479..... **ندای انقلاب - شماره مخصوص کارزار تجلیل از پنجمین سالگرد تشکیل جا (ثور و جوزای 1368)**
- 480..... به پیشواز کارزار تجلیل از پنجمین سالگرد تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی
- 482..... اعلامیه اول ماه می کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی
- 484..... پیش بسوی اول ماه مه سرخ! (اعلامیه اتحادیه کمونیست‌های ایران (سربداران) به مناسبت اول ماه می)
- 486..... سرنگون باد رژیم خونخوار سرمایه‌داری در چین! (جا)
- 488..... مائوتسه دون شکست ناپذیر است انقلاب پیروز است (سربداران)
- 494..... مرگ بر سوسیال امپریالیزم! مرگ بر رویونیوزم!
- 494..... دشمنان مائو، دوستان گرباچوف
- 500..... بی تو "ندائی" گر شود شور و شرر نمی شود

اعلامیه

هسته انقلابی کمونیست های افغانستان

کودتای هفت ثور باند رویزیونیستهای "خلق و پرچم" این نمایندگان سیاسی بورژوازی کمپرادور بوروکراتیک را بر اریکه قدرت سیاسی نشانید. این کودتا که مقدمات اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی اش در طی بیش از دو دهه از جانب سوسیال امپریالیسم شوروی در کشور حسابگرانه پیریریزی شده بود با بقدرت رساندن باند خلق و پرچم تضاد طبقاتی بورژوازی کمپرادور بوروکراتیک را با سایر طبقات و اقشار جامعه در صدر تمامی تضاد های طبقاتی جامعه ما قرار داد.

طبقه کارگر افغانستان بمثابة یک طبقه اجتماعی، عمدتاً با پیدایش پایه های بورژوازی کمپرادور بوروکراتیک و گسترش انحصار گرانه و تاراجگرانه آن پا به عرصه وجود گذاشته بود. کودتای هفت ثور و دست یافتن رویزیونیست های خلق و پرچم بر حاکمیت سیاسی باعث گردید که طبقه کارگر و بورژوازی کمپرادور بوروکراتیک بیشتر از پیش در مقابل هم قرار بگیرند.

انعکاس تضاد طبقاتی بورژوازی کمپرادور بوروکراتیک بر سر قدرت با طبقه کارگر و دهقان و سایر طبقات و اقشار جامعه در روبنای ساسی و نیز در زمینه ایدیولوژیک و تکامل سریع آن باعث ایجاد عکس العمل های سریع و جوشان در سطح کل جامعه گردید و بزودی به سطح مبارزه مسلحانه توده یی ارتقا پیدا کرد. این مبارزات جوشان که کارگران و دهقانان در شروع و ادامه آن نقش عمده داشته اند و دارند دارای مضمون عمیقاً ملی - دموکراتیک و انقلابی بوده و نفرت برحق مردم ما را از حاکمیت کودتا و ارباب سوسیال امپریالیستی اش نشان میداد و نشان میدهد.

نظر به شرایط خاص و ضعف سیاسی طبقات دیگر جامعه، نیروهای سیاسی فیودالی در وجود جنبش اخوانی و نیروهای سیاسی کارگری در وجود جنبش کمونیستی در صحنه مبارزه بمثابة دو نیروی سیاسی عمده در عین مبارزه با هم بر سر رهبری مبارزات جاری با هم به رقابت برخاستند.

نیروهای فیودالی - جنبش اخوانی - که از یک جانب نظر به آمادگی های قبلی در ایجاد بعضی از خیزش ها علیه رژیم تا حدودی سهم داشتند و از جانب دیگر نفوذ فرهنگ فیودالی در جامعه، حاکمیت در منطقه و حمایت امپریالیسم غرب هرچه بیشتر تقویتش میگردد، در بیان اهداف و طرح شعارهای مبارزاتی خود هیچگونه تردیدی نشان نداده و مواضع طبقاتی فیودالی خود را صریحاً بیان داشته و تثبیت کردند. جنبش اخوانی که مبارزه جاری توده ها را مبارزه اسلام و مسلمانان علیه الحاد و ملحدین قلمداد کردند به صراحت خواست استقرار حاکمیت ارتجاع فیودالی را در قالب جمهوری اسلامی، که بعد از غضب رهبری انقلاب ایران توسط مذهبیون طرفدار جمهوری اسلامی در منطقه نیرو و توان زیادی یافته بود، سر لوحه شعار مبارزاتی خود قرار دادند و بدین وسیله اهداف ارتجاعی خود را بیان داشته و مضمون ملی - مکرراتیک و انقلابی مبارزات جاری توده ها را تخطئه کردند. این خواست ارتجاعی و گذشته نگر در برابر مضمون عمیقاً ملی - دموکراتیک و انقلابی آینده نگر مبارزات توده ها قرار داشت و قرار دارد.

جنبش کمونیستی کشور با وجود پراگندگی صفوفش از نفوذ زیادی در میان طبقه کارگر و در میان سایر طبقات و اقشار زحمتکش جامعه برخوردار بود و بخش قابل ملاحظه ای از توده های مردم انتظار داشتند که رهبری مبارزات جاری بدست این نیرو بیفتد. رهبری مبارزات توده ها.....

بقیه مطالب شامل درین پاراگراف سند به علت عدم دقت در تصویر برداری از متن اصلی سند در تصویر وجود ندارد. بنابراین ناچاریم این پاراگراف را فعلاً به صورت ناقص نقل کنیم. امید است در آینده بتوانیم به کمک رفقا و دوستان این کمبود را برطرف نماییم.

گسترش روز افزون مبارزات مسلحانه مردم دوام رژیم کودتا را به مداخله مستقیم نظامی و اشغال کشور توسط قشون اشغالگر سوسیال امپریالیسم شوروی مشروط نمود. تجاوز عریان قشون سوسیال امپریالیسم شوروی و به اشغال در آمدن کشور ما نه تنها باعث ناتوانی امواج خروشان مبارزات مسلحانه توده بی مردم ما نگردید بلکه این مبارزات با گسترش بیشتر اعتلای نوینی پیدا کرد. بدین صورت طبقات مختلف و نیروهای سیاسی گوناگون جامعه در متن یک مقاومت مسلحانه توده بی گستره و پیچیده در معرض آزمون تاریخی سختی قرار گرفتند.

در چنین حالتی ضرورت پاسخگویی به مسولیت خطیر رهبری مبارزات ملی دموکراتیک توده های مردم از کمونیست های کشور اجرای وظایف خطیری را طلب میکرد. امر تامین استقلال ایدئولوژیک سیاسی و تشکیلاتی پرولتاریای کشور و قبل از همه تشکیل حزب کمونیست در سر لوحه تمامی این وظایف خطیر قرارداد شد تا با تکیه بر چنین سنگر مستحکمی دو سلاح دیگر انقلاب ملی دموکراتیک یعنی ارتش توده بی و جبهه متحد ملی نیز بوجود بیاید و رهبری پرولتاریا بر مبارزات ملی - دموکراتیک توده های مردم تامین گردد. ولی سردرگمی ایدئولوژیک - سیاسی موجود در جنبش در اثر انعکاس ارتداد کودتاجیان سه جهانی چینی بصورت انحلال طلبی و بروز تأثیرات رویزیونیسم چپ نمای البانی بصورت مائوتسه دون زدائی در جنبش کشور بیشتر از پیش دامن زده شد. این مسئله و هم چنان عوامل متعدد دیگر باعث گردیدند که جنبش وحدت طلبانه ای که بخصوص بعد از کودتای هفت ثور آغاز گردیده بود به نتیجه نرسیده و وحدت جنبش کمونیستی کشور تامین نگردد. در نتیجه جنبش کمونیستی کشور نتوانست به خواست های مبرم مبارزات جاری توده ها پاسخ مساعد بدهد و لذا زمینه برای گسترش و تعمیق نفوذ نیروهای فئودالی بیشتر از پیش مساعد گردید.

سازمان آزادیبخش مردم افغانستان که در این میان توسط چند محفل شرکت کننده در جنبش وحدت طلبانه بوجود آمد نیز نتوانست به خواست های اساسی طبقه کارگر جنبش کمونیستی کشور پاسخ مثبت بدهد. این سازمان فقط و فقط آنوقتی میتوانست به خواست های طبقه کارگر و جنبش کمونیستی کشور پاسخ مثبت بدهد که اولاً پیش شرط های اساسی ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی ای که استقلال مبارزاتی پرولتاریا را تأمین نماید حین تشکیل آن مد نظر گرفته میشد و ثانیاً این پیش شرط ها در مبارزات بعدی عمق و گسترش پیدا میکرد. مروری گذرا به تاریخچه "ساما" به صراحت وضعیت خلاف این امر را روشن میسازد. کمیته انسجام که بخاطر حل اختلافات ایدئولوژیک و ترسیم خط مشی سیاسی بوجود آمده بود بجای پرداختن به این امر درگیر طرحات کودتا گرایانه تصرف قدرت میشود و در رابطه با وظایف اصلی اش هیچ کاری را نمیتواند انجام دهد.

کنفرانس جوزا - سرطان 1358 که اساساً بخاطر حل اختلاف ایدئولوژیک محافل سه گانه دایر شده بود تحت تأثیر خیزش عمومی مردم و بعد از ناکامی طرح کودتا گرایانه به اصطلاح قیامی در واقعه چند اول و به خاطر رویدست گرفتن طرحات مشابه دیگر اعلامیه تشکیل سازمان را انتشار داد و در نتیجه قبل از آنکه پیش شرط های ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی ایجاد یک سازمان کمونیستی تأمین گردد "ساما" اعلام موجودیت کرد.

ضربات وارده بعد از کنفرانس جوزا - سرطان و ادامه تلاش هائیکه بخاطر به ثمر رساندن طرحات کودتا گرایانه صورت میگرفت اختلافات لابنحل ایدئولوژیک را موقتا پنهان میداشت تا اینکه بعد از تجاوز قوای سوسیال امپریالیسم شوروی این اختلافات بیشتر از پیش متبازر گردید و بالاخره بعد از دستگیری رهبر سازمان انشعاب در سازمان بوقوع می پیوندد.

کنگره سازمان که توسط افراد دو محفل باقیمانده در سازمان تشکیل گردید دو مشی متناقض و متضاد را در قالب های برنامه و اعلام مواضع رسمیت بخشید. به دنبال کشمکش ها و برخورد هائی، بعد از پولینوم دوم مشی لیبرالی رویزیونیستی اعلام مواضع در سازمان مسلط گردید. این امر که به نحو آشکاری به سازمان هویت غیر پرولتری بخشید باعث شد که از یکجانب ایدئولوژی زدائی در درون سازمان روز به روز گسترش یابد و از جانب دیگر زمینه تفاهم و نزدیکی با بخش های دیگر جنبش کمونیستی کشور از بین رفته و امکان ایجاد ارتباط مستحکم با جنبش کمونیستی بین المللی عملاً ناممکن گردد.

تحت تسلط مشی رویزیونیستی اعلام مواضع بود که تسلیم طلبی در شاخه هرات بوجود آمده و چریک های وابسته به این شاخه هم در هرات و هم در کابل بدنبال اعلامیه مشترک در همکاری با دولت قرار گرفتند. پس از دستگیری اعضای رهبری سازمان و ضربات وارده دیگر نیروهای نظامی سازمان در کوهدامن با نیروهای ارتجاعی درگیر شده و بلاخره بخش عمده نیروهای نظامی سازمان درین منطقه به دولت تسلیم گردیدند. این تسلیمی توسط مرکزیت رسمیت داده شد و تا سطح امضای پروتوکول همکاری

با دولت از جانب نماینده مرکزیت سازمان ارتقا پیدا کرد. رابطه پروتوکولی با دولت حرکات تسلیم طلبانه را از کوهدامن به پروان و مزار و بالاخره به واحد های دیگری از سازمان کشاند و در آنجا نیز افراد و عناصری به دولت تسلیم شدند.

سکوت مرکزیت و عدم موضعگیری آن علیه تسلیم طلبی و همچنان مواضع ضد مارکسیستی که در آئین نامه کنگره رسمیت داده شد عکس العمل وسیعی در تمام صفوف سازمان بوجود آورد. در اثر فشار صفوف سازمان طرح هائی برای تدویر کنگره رویدست گرفته شده بود ولی در اثر ناتوانی مرکزیت طرح تشکیل کنگره بعد از چندین ماه صرف وقت کنار گذاشته شد و بصورت عجولانه و بدون تدارک لازمه قبلی و کاملاً سرهمبندی شده، کنفرانس سرتاسری دائر گردید. گرچه در کنفرانس از یکجانب مواضع ضد مارکسیستی لیبرال- رویزیونیست ها کاملاً برملا گردیده و منجر به استعفای نمایندگان آشکار این مشی از سازمان گردید و از جانب دیگر در مورد تسلیم طلبی فیصله هائی به عمل آمده و طرح تشکیل کمیسیون تحقیق و بررسی تسلیم طلبی منظور گردید. ولی ماهیت سرهمبندی شده کنفرانس باعث گردید که در هر دو مورد و همچنان در موارد دیگر برخورد قاطع پرولتری صورت نگرفته و مواضع روشن کمونیستی اتخاذ نگردد. به همین سبب بعد از کنفرانس بازهم عملکرد های سازمان طبق اساسات مسلط قبل از کنفرانس عیار گردید و علیرغم بحث ها و موضعگیری های ظاهراً چپ نما در کنفرانس عملاً همان خط قبلی دنبال گردید.

در رابطه با تسلیم طلبی تلاش بخاطر ابقا و بالا کشیدن عناصر تسلیم طلب همچنان ادامه پیدا کرد و خود سرانه با غند دولتی سنگین که ارتباط با آن رسماً از طرف سازمان مقطوع اعلام شده بود دوباره رابطه برقرار گردید. کمیسیون تحقیق و بررسی تسلیم طلبی چندین بار از طرف عناصر تسلیم طلب بخصوص حامیان بزرگ شان مورد تهدید قرار گرفت و بالاخره قسمت عمده اسناد آن به سرقت برده شد و در درون سازمان مبارزات ایدئولوژیک- سیاسی با مشکلات بیشتر مواجه گشت و فعالیت وحدت طلبانه با جیش کمونستی کشور با رکود عمیقی دچار گردید.

در روابط خارجی تمامی زمینه های ارتباط و همکاری با جنبش کمونیستی بین المللی عامدانه تخریب گردید و برعکس روز بروز سازمان در تاروپود ارتباط رویزیونیستی سه جهانی بیشتر از پیش گیر افتاد و بدین صورت "ساما" به تدریج به یک سازمان کاملاً وابسته به رویزیونیست های سه جهانی چینی تبدیل گردید.

عوامل فوق باعث گردید که اکثریت قریب به اتفاق عناصر و گروه های کمونیست مارکسیست - لنینیست - مائوتسه دون اندیشه نتوانند در چوکات تشکیلات "ساما" به مبارزات خود ادامه دهند و لذا در مقاطع مختلف از تشکیلات "ساما" بریدند و به مبارزات خود بصورت مستقل ادامه دادند. مبارزات تئوریک و مبارزات ایدئولوژیک که گاهی منظم و منسجم و زمانی غیر منظم بین این عناصر و گروه ها برای مدت طولانی دوام کرد بالاخره بخشی از این عناصر و گروه ها را بطرف تشکیل هسته انقلابی کمونیست های افغانستان رهنمون گردانید. این هسته پس از جلسه مؤسس خود اعلام موجودیت میدارد.

هسته انقلابی کمونیست های افغانستان تشکیل حزب پیش آهنگ طبقه کارگر کشور (حزب کمونست) را وظیفه اساسی و فوری کمونیست های کشور دانسته و بر ضرورت جدی وحدت جنبش کمونیستی کشور بر اساس مبارزات سالم ایدئولوژیک- سیاسی و همکاری عملی تأکید میورزد. همچنان بر اساس اعتقاد راسخ به انترناسیونالیسم پرولتری به امر ایجاد پیوند، همکاری و وحدت با جنبش کمونیستی بین المللی (جنبش انقلابی بین المللی) بمثابه ضرورت جدی و اساسی جنبش کمونیستی کشور نگرسته و بر ضرورت قاطع مبارزه علیه رویزیونیسم مدرن و اشکال جدید چینی و البانی ضد کمونیستی آن در سطح ملی و بین المللی پافشاری می ورزد.

هسته انقلابی کمونیست های افغانستان مبارزه قاطع، استوار، پیگیر و بی برگشت علیه سوسیال امپریالیسم شوروی این دشمن عمده مردم ما و طبقه کارگر و جنبش کمونیستی کشور و مبارزه قاطع علیه باند رویزیونیست خلق و پرچم و نیروهای ذخیره سوسیال امپریالیسم شوروی را اعلام کرده و به همکاری با نیروهای ملی- دموکرات بر اساس مبارزات ضد سوسیال امپریالیستی، امپریالیستی و ارتجاعی صادقانه باور دارد و بر ضرورت جدی مبارزه علیه تسلیم طلبی اصرار می ورزد.

مرگ بر سوسیال امپریالیسم، امپریالیسم ارتجاع

زنده باد مارکسیسم- لنینیسم- مائوتسه دون اندیشه

مرگ بر رویزیونیسم

هسته انقلابی کمونیست های افغانستان

86 / 4/3 - 1365/1/14

قطعه‌نامه جلسه مؤسس

هسته انقلابی کمونیست های افغانستان

عصر ما عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری است و درین عصر مبارزات پرولتاریای جهانی و خلقهای تحت ستم مسئولیتها و وظایف خطیری را برعهده کمونیستهای جهان گذاشته است.

این وظایف و مسئولیتها بدنبال تسلط رویونیسم بر حزب کمونیست شوروی که باعث تغییر ماهیت حزب کمونیست شوروی از یک حزب پرولتری به یک حزب بورژوازی امپریالیستی گردیده و در نتیجه دولت سوسیالیستی شوروی را به یک دولت سوسیال امپریالیستی تغییر ماهیت داد، سنگین تر و پیچیده تر شد. ولی ارتداد راست روانه سه جهانی حزب کمونیست چین و ارتداد "چپ روانه" حزب کار البانی، مسئولیتها و وظایف کمونیستها را بیشتر از پیش خطیر و مشکل گردانده است.

تسلط رویونیسم بر کشور های قبلا سوسیالیستی باعث گردیده که سرمایه داری درین کشور ها احیاء شده و اردوگاه سوسیالیستی از بین برود. بدین سبب تضاد بین اردوگاه سوسیالیستی و اردوگاه امپریالیستی در اثر از میان رفتن مؤقتی اردوگاه سوسیالیستی فعلاً از صحنه جهان کنار رفته است.

از جانب دیگر بحران جهانی سیستم امپریالیستی به هیچوجه از بین نرفته بلکه عمیقتر و گسترده تر شده است. تضاد بین دو جناح امپریالیسم جهانی یکی به رهبری سوسیال امپریالیسم شوروی و دیگری به رهبری امپریالیسم امریکا روز بروز شدت و عمق بیشتر می یابد و مبارزات پرولتاریای جهانی و خلقهای تحت ستم اوج و اعتلای نوینی می یابند.

در چنین حالتی فقط و فقط با بلند نگه داشتن درفش مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون هست که کمونیست ها قادر میگردند مؤفانده از عهده مسئولیت ها و وظایف بزرگ انقلابی شان بر آیند و نه با خم کردن این درفش و تمایلات سازشکارانه با انحراف و ارتداد.

در شرایط فعلی افغانستان باید برین امر تأکید ویژه ای به عمل آورد زیرا که از یکجانب سوسیال امپریالیسم شوروی و نوکران رویونیست بومی اش بمثابه دشمن عمده ملی و طبقاتی خلق افغانستان در برابر ما قرار دارند و تمامی جنایات شان را در زیر نقاب دروغین دموکراسی و سوسیالیسم انجام می دهند و از جانب دیگر نیروهای ارتجاعی وابسته به امپریالیسم غرب پیوسته درین تلاش اند که مقاومت برحق خلق ما علیه سوسیال امپریالیسم شوروی و نوکران بومی اش را بصورت یک جنگ ارتجاعی ضد کمونیستی تغییر ماهیت دهند. خرابکاری های مداوم رویونیست های سه جهانی و خواجه ای در درون جنبش کمونیستی کشور که توطئه های سوسیال امپریالیستی و ارتجاعی را تکمیل مینماید بیشتر و بیشتر تأکید بر بلند نگه داشتن شجاعانه درفش مارکسیسم - لنینیسم اندیشه مائوتسه دون را ضروری میسازد.

تجربه عملی مبارزات کمونیستها در "ساما" در طول چندین سال شرکت در پراتیک داغ مبارزاتی کاملاً ثابت ساخته است که هر گونه کم توجهی به قاطعیت کمونیستی و هر گونه غفلت از عمیق ساختن مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی علیه رویونیسم و هر نوع سطحی نگری نسبت به اشکال جدید رویونیسم عواقب ناگواری را در پی دارد. تسلط رویونیسم بر "ساما" گاهی این سازمان را به دامن سوسیال امپریالیسم شوروی انداخت و زمانی به رویونیسم چینی تسلیمش کرد. مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی عناصر و گروههای کمونیست در "ساما" از آنرو نتوانست از بروز این فاجعه ها جلوگیری نماید که این مبارزات دارای عمق کافی و قاطعیت لازم کمونیستی نبوده است. درک ضرورت عمیق ساختن کافی مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی و بدست آوردن قاطعیت لازم کمونیستی ما را به بریدن کامل و قاطع از "ساما" وادار نموده و بطرف تشکیل جلسه مؤسس هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان هدایت نمود.

جلسه بعد از مباحثات اصولی به فیصله های زیرین دست یافت:

- 1- تشکیل هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان و تنظیم اعلامیه آن بصورت یک تشکیلات کمونیستی کاملاً مستقل از "ساما".
- 2- هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون را بحیث ایدئولوژی خود پذیرفته و به آرمان انقلاب سوسیالیستی، دیکتاتوری پرولتاریا، ساختمان سوسیالیسم و امر کمونیسم ایمان عمیق دارد.
- 3- هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان بخاطر رسیدن به اهداف استراتژیک طبقه کارگر افغانستان و خلق ما تشکیل حزب کمونیست افغانستان را ضرورت اساسی و فوری جنبش کمونیستی کشور میداند.
- 4- هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان براساس انترناسیونالیسم پرولتری، تأمین ارتباط با جنبش کمونیستی بین المللی (جنبش انقلابی بین المللی) را از وظایف اساسی خود میداند و معتقد است که جنبش کمونیستی افغانستان بدون داشتن روابط با جنبش کمونیستی بین المللی (جنبش انقلابی بین المللی) نه تنها قادر به رفع کامل مسئولیت های بین المللی خود نمیباشد بلکه همچنان از عهده مسئولیتهای ملی خود نیز بصورت کامل برآمده نمیتواند.
- 5- هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان معتقد است که جنبش کمونیستی افغانستان فقط و فقط با تکیه بر تشکیلات حزبی پرولتری بر اساس مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو تسه دون قادر خواهد شد ارتش توده یی رزمنده اش را ایجاد کرده و در ایجاد جبهه متحد ملی ضد سوسیال امپریالیستی، امپریالیستی و ارتجاعی موفق گردد. بدین صورت است که سه سلاح انقلاب ملی - دموکراتیک نوین در افغانستان بدست آمده و پس از آزادی کشور از چنگال سوسیال امپریالیسم - امپریالیسم و ارتجاع و به پیروزی رسیدن انقلاب ملی - دموکراتیک نوین راه برای انقلاب سوسیالیستی هموار خواهد شد.
- 6- به منظور تنظیم مواضع ایدئولوژیک - سیاسی هسته در جهت اجرای وظیفه عمده مرحله فعلی آن یعنی ترتیب طرح پیشنهادی برنامه حزب کمونیست افغانستان - که بعد از تصویب در جلسه وسیع هسته به جنبش کمونیستی کشور ارائه خواهد شد - و به منظور تنظیم روابط تشکیلاتی هسته و دستیابی به شیوه های کار کمونیستی نشر و پخش جریده تئوریک - سیاسی بنام "ندای انقلاب" فیصله گردید.
- 7- آرم هسته انقلابی کمونیست های افغانستان:
ودان و قلم، ستاره، شعار پرولتاریای سراسر جهان متحد شوید، تفنگ، بیل، خوشه های گندم، اسم هسته و سال تشکیل.
- 8- شعار های عام:
مرگ بر سوسیال امپریالیسم - امپریالیسم ارتجاع!
زننده باد مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون!
مرگ بر رویزیونیسم!
یا مرگ یا پیروزی!

جلسه مؤسس هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان

86/4/2 - 1365/1/13

قطعنامه

دومین جلسه عمومی هسته انقلابی کمونیست های افغانستان

ما بهیچوجه نباید بهر موفقیت قانع و خشنود شویم. ما درست همانطوری که برای حفظ نظافت و از بین بردن کثافت روزانه دست و رویمان را میشوئیم و کف اطاق را جاروب میکنیم باید جلو این قناعت و خشنودی را هم بگیریم و پیوسته نواقص خود را مورد انتقاد قرار دهیم.

"مائوتسه دون"

هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان بمثابة یک تشکل کمونیستی که مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون را بحیث ایدئولوژی رهنمای عمل خود پذیرفته است با دائر شدن جلسه موسس و انتشار اعلامیه و قطعنامه جلسه مؤسس در حیات سیاسی جامعه افغانستان پا به عرصه وجود گذاشت.

این تشکل نو پا در طول مدت بیشتر از هفت ماه گذشته خط حرکی مبارزاتی اش را با قاطعیت در جنبش کمونیستی افغانستان آزمایش نموده و مؤفقت های اساسی ای را بدست آورده و در عین حال شاهد اشتباهات و کمبود های خود نیز بوده و آنها را تا حدودی مشخص نموده است.

دومین جلسه هسته انقلابی کمونیست های افغانستان که بعد از طی مقدمات اولیه جلسه رسماً به تاریخ 25 / 8 / 65 آغاز یافت و تا تاریخ 28 / 8 / 1365 دوام نمود موفقیت ها، کمبود ها و اشتباهات هسته را در طول مدت فعالیت بیشتر از هفت ماه گذشته با روحیه انقلابی کمونیستی به بحث گرفت. جلسه پس از استماع گزارشات و بحث روی پیشنهادات به فیصله های زیرین دست یافت:

1- هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان بعلت نوپائی نمیتوانست و نمیتواند خالی از اشتباهات و کمبود ها باشد. در دومین جلسه هسته انقلابی کمونیست های افغانستان اشتباهات و کمبود های اعلامیه هسته و قطعنامه جلسه مؤسس هسته نشانی شده و اصلاحات لازمه زیر بعمل آمد:

در قطعنامه جلسه مؤسس:

الف- صفحه دوم- پروگراف دوم: در شرایط فعلی افغانستان باید برین امر تأکید ویژه ای به عمل آورد زیرا که از یکجانب سوسیال امپریالیسم شوروی و نوکران رویزیونیست خروشچفی بومی اش بمثابة دشمن عمده ملی و طبقاتی خلق افغانستان در برابر ما قرار دارند.

جمله اصلاحی دومین جلسه: در شرایط فعلی افغانستان باید بر این امر تأکید ویژه ای به عمل آورد زیرا که از یکجانب سوسیال امپریالیسم شوروی و نوکران رویزیونیست خروشچفی بومی اش بمثابة دشمن عمده طبقاتی طبقه کارگر و در نتیجه دشمن عمده جنبش کمونیستی و به مثابه دشمن عمده ملی خلق افغانستان در برابر ما قرار دارند.

ب- صفحه سوم- ماده دوم فیصله ها: هسته انقلابی کمونیست های افغانستان مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون را بحیث ایدئولوژی خود پذیرفته و به آرمان انقلاب سوسیالیستی، دیکتاتوری پرولتاریا ساختمان سوسیالیسم و امر کمونیسم ایمان عمیق دارد.

جمله اصلاحی دومین جلسه: هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون را به حیث ایدئولوژی رهنمای عمل در مبارزات انقلابی خود پذیرفته و به امر پیروزی انقلاب ملی-دموکراتیک طراز نوین،

انقلاب سوسیالیستی، ایجاد دیکتاتوری پرولتاریا، ساختمان سوسیالیسم و ادامه انقلاب سوسیالیستی تحت دیکتاتوری پرولتاریا و تحقق آرمان کمونیسم ایمن عمیق دارد.

ج- صفحه سوم - ماده سوم فیصله ها: هسته انقلابی کمونیست های افغانستان بخاطر رسیدن به اهداف استراتژیک طبقه کارگر افغانستان و خلق ما تشکیل حزب کمونیست افغانستان را ضرورت اساسی و فوری جنبش کمونیستی کشور میداند. جمله اصلاحی دومین جلسه: هسته انقلابی کمونیست های افغانستان بخاطر رسیدن به اهداف استراتژیک و دستیابی اصولی به اهداف تاکتیکی طبقه کارگر افغانستان و خلق ما تشکیل حزب کمونیست افغانستان را ضرورت اساسی و فوری جنبش کمونیستی کشور میداند.

در اعلامیه هسته انقلابی کمونیست های افغانستان:

الف - صفحه اول - پاراگراف آخر: گسترش مبارزات مسلحانه مردم دوام رژیم کودتا را به مداخله مستقیم نظامی و اشغال کشور توسط قشون اشغالگر سوسیال امپریالیسم شوروی مشروط نمود. تجاوز عریان قشون سوسیال امپریالیسم شوروی و به اشغال در آمدن کشور ما نه تنها باعث...

جمله اصلاحی دومین جلسه: گسترش روز افزون مبارزات مسلحانه مردم افغانستان دوام رژیم کودتا را به مداخله مستقیم نظامی و اشغال کشور توسط قشون سوسیال امپریالیسم شوروی و به اشغال در آمدن کشور ما، بر اساس استراتژی کره ارضی این قدرت سوسیال امپریالیستی، نه تنها باعث ناتوانی...

ب- صفحه دوم - پاراگراف اول: در چنین حالتی ضرورت پاسخگویی به مسوولیت خطیر رهبری مبارزات ملی - دموکراتیک توده های مردم از کمونیست های کشور اجرای وظایف خطیری را طلب میکرد. امر تأمین استقلال ایدئولوژیک سیاسی و تشکیلاتی پرولتاریای کشور و قبل از همه تشکیل حزب کمونیست در سرلوحه تمامی این وظایف خطیر قرار داشت تا با تکیه بر چنین سنگر مستحکمی دو سلاح دیگر انقلاب ملی - دموکراتیک یعنی ارتش توده یی و جبهه متحد ملی نیز بوجود بیاید و رهبری پرولتاریا بر مبارزات ملی - دموکراتیک توده های مردم تأمین گردد.

جمله اصلاحی دومین جلسه - در چنین حالتی ضرورت پاسخگویی به مسوولیت خطیر رهبری مبارزات پرولتاریای افغانستان اجرای وظایف خطیری را طلب میکرد. امر تأمین استقلال ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی پرولتاریای کشور و قبل از همه تشکیل حزب کمونیست افغانستان در سرلوحه تمامی این وظایف خطیر قرار داشت تا با تکیه بر چنین سنگر مستحکمی دو سلاح دیگر انقلاب ملی - دموکراتیک طراز نوین یعنی ارتش توده یی و جبهه متحد ملی نیز بوجود بیاید و رهبری پرولتاریا بر مبارزات ملی - دموکراتیک توده های مردم تأمین گردد و با پیروزی انقلاب ملی - دموکراتیک طراز نوین در کشور راه برای انقلاب سوسیالیستی و ایجاد دیکتاتوری پرولتاریا هموار گردد و با ادامه انقلاب سوسیالیستی تحت دیکتاتوری پرولتاریا تحقق آرمان کمونیسم میسر شود.

2- روی طرح پیشنهادی اساسنامه مباحثه و مشوره صورت گرفته و پس از تغییرات و اضافات جزئی در متن طرح پیشنهادی، اساسنامه هسته انقلابی کمونیست های افغانستان از طرف جلسه مورد تصویب قرار گرفت.

3- مطابق به وظایف اساسی جریده "ندای انقلاب" یعنی ترویج دسته جمعی، تبلیغ دسته جمعی و سازماندهی تشکیلات هسته فیصله به عمل آمد که بعد از این "ندای انقلاب" به عنوان ارگان مرکزی هسته انتشار یابد.

4- شبه بنا به انحراف ایدئولوژیک متبازر در فساد اخلاقی مزمن، بنا به اعتراف خودش ناتوانی اش را در پیشبرد مبارزات انقلابی کمونیستی در عمل ثابت ساخته و به تاریخ 26 سرطان 1365 از هسته طرد گردیده بود. طرد وی از هسته مورد تأیید جلسه قرار گرفته و رسمیت یافت.

5- با انتقاد از شیوه کار غیر اصولی معمول در جنبش تعدادی از رفقای شرکت کننده در جلسه خود را بحیث اعضای مرکزیت هسته مسئولانه کاندید نموده و اعضای مرکزیت توسط جلسه بعد از رأی گیری تعیین گردید.

هسته انقلابی در راهی پر از پرتگاه و دشوار گذار به پیش می‌رود و از فزونی دشمنان که از هر طرف وی را در محاصره گرفته بیمی بخود راه نمی‌دهد. دشواری راه هر چه باشد سر انجام خلق ما در زیر درفش ستاد سازماندهی طبقه کارگر دوران ساز (حزب کمونیست افغانستان) سوسیال امپریالیسم - امپریالیسم و ارتجاع را درهم کوفته و انقلاب ملی - دموکراتیک طراز نوین را در افغانستان همچون طلیعه ای برای انقلاب سوسیالیستی به پیروزی خواهند رساند و در زیر درفش پرولتاریای بین المللی با تمامی بشریت بسوی جامعه بی طبقه کمونیستی رهسپار خواهند شد.

مرگ بر سوسیال امپریالیسم - امپریالیسم و ارتجاع!

زنده باد مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون!

مرگ بر رویزیونیسم!

یا مرگ یا پیروزی!

دومین جلسه عمومی هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان

1365/ 8/ 28

اساسنامه

هسته انقلابی کمونیست های افغانستان

مصوب دومین جلسه عمومی (۱.۰.۵.ک)

هسته انقلابی کمونیست های افغانستان یک تشکیلات کمونیستی و یکی از گردانهای پیشآهنگ طبقه کارگر کشور میباشد که مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون را به عنوان ایدئولوژی رهنمای عمل خود پذیرفته و هدف غائی اش رسیدن به جامعه بی طبقه کمونیستی میباشد. رسیدن به این هدف غائی مستلزم به پیروزی رساندن انقلاب ملی دموکراتیک طراز نوین و به پیروزی رساندن انقلاب پرولتری، ایجاد دیکتاتوری پرولتاریا، ساختمان سوسیالیسم و ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا هست. بدین صورت است که طبقه کارگر افغانستان دوش بدوش پرولتاریای سائر کشورها قادر به انهدام جهان طبقاتی گردیده و دنیای نوین بی طبقه کمونیستی را ایجاد خواهد کرد.

برای رسیدن به هدف غائی کمونیسم، رهبری انقلاب پرولتری، ساختمان سوسیالیسم و به پیروزی رساندن انقلاب ملی-دموکراتیک نوین قبل از همه به حزب پیشآهنگ پرولتری یعنی حزب کمونیست نیاز است که مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون را بحیث ایدئولوژی رهنمای عمل خود پذیرفته و در مبارزه علیه رویزیونیسم خروشچفی، رویزیونیسم سه جهانی، رویزیونیسم خواجه ای و اشکال دیگر رویزیونیسم و اشکال مختلف سنتریسم و اپورتونیسم پیگر و قاطع باشد.

در شرایط فعلی افغانستان که از یکجانب سوسیال امپریالیسم شوروی میهن ما را به اشغال در آورده و مقاومت حماسه آفرین توده های خلق کشور علیه سوسیال امپریالیسم و نوکران رویزیونیست بومی اش خروشان دوام دارد و از جانب دیگر نیروهای ارتجاعی وابسته به امپریالیسم غرب در صدد به انحراف کشاندن این مقاومت و تبدیل آن به یک جنگ ارتجاعی ضد کمونیستی میباشد تکیه جدی، قاطع و اصولی روی خط ایدئولوژیک-سیاسی کمونیستی یعنی خط ایدئولوژیک-سیاسی مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون بیشتر از پیش اهمیت کسب نموده است. این مسئله بخصوص در مبارزه علیه رویزیونیسم سه جهانی، رویزیونیسم خواجه ای و سنتریسم متمایل به رویزیونیسم خواجه ای که در درون جنبش کمونیستی افغانستان به تخریب و توطئه مشغول اند اهمیت ویژه ای کسب مینماید. فقط و فقط بر اساس مبارزات ایدئولوژیک-سیاسی بر مبنای این خط ایدئولوژیک و پیشبرد قاطعانه و پیگیر و اصولی آن است که میتوان به امر ایجاد حزب کمونیست افغانستان توفیق حاصل نمود.

هسته انقلابی کمونیست های افغانستان برین باور است که فقط و فقط با تکیه بر تشکیلات حزبی کمونیستی بر مبنای خط ایدئولوژیک مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون است که میتوان ارتش توده ای رزمنده و انقلابی را ایجاد کرده و در امر تشکیل جبهه متحد ملی ضد سوسیال امپریالیسم و ارتجاع توفیق بدست آورد. بدین سبب است که هسته انقلابی کمونیست های افغانستان در مبارزه علیه سوسیال امپریالیسم و دولت مزدور و رویزیونیست خروشچفی بومی دوش بدوش توده های بپاخاسته خلق ما بصورت فعالانه و انقلابی شرکت نموده و در امر پیشبرد مبارزه علیه امپریالیسم غرب و نیروهای ارتجاعی وابسته به آن در پهلوی نیروهای انقلابی، دموکرات و ملی کشور فعالانه سهم میگیرد؛ ولی پیشبرد مبارزه در تمامی عرصه های ملی-دموکراتیک برایش تابع تلاش بخاطر تأمین هژمونی پرولتاریا در انقلاب ملی-دموکراتیک طراز نوین میباشد. ضرورت تأمین این هژمونی در قدم اول تشکیل حزب کمونیست افغانستان را الزام آور میسازد و بمثابه عمده ترین وظیفه کمونیستهای افغانستان در دستور کار ما قرار می دهد.

مبارزه علیه سوسیال امپریالیسم و ارتجاع در تمامی ابعاد خود و منجمله در بعد مبارزه بخاطر تشکیل حزب کمونیست افغانستان برای ما صرفاً یک وظیفه ملی نبوده و دارای ابعاد بین المللی است. مبارزه پرولتاریای جهانی اساساً یک مبارزه بین المللی میباشد. بدین سبب است که هسته انقلابی کمونیست های افغانستان امر پیوند با جنبش کمونیستی بین المللی و تلاش بخاطر ایجاد یک انترناسیونال کمونیستی نوین را از وظایف اساسی و عمده خود میداند و برین باور است که بدون همبستگی انترناسیونالیستی پرولتری کمونیستهای افغانستان نه تنها قادر به رفع مسئولیت های انترناسیونالیستی خود نیستند بلکه وظایف و مسئولیتهای ملی خود را بمثابه سهمی از مبارزه پرولتاریای بین المللی نیز به نحو درستی نمیتوانند ادا نمایند.

هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان در رابطه با وظایف انترناسیونالیستی اش قبل از همه بر ضرورت ایجاد ارتباط با جنبش انقلابی انترناسیونالیستی که در سطح بین المللی پیرو خط ایدئولوژیک مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون بوده و یگانه تکیه گاه بین المللی کمونیستهاست تأکید مینماید.

کمونیستهای افغانستان که در مبارزه رویاروی و خونین علیه سوسیال امپریالیسم شوروی و رویزیونیستهای خروشچفی وطنی درگیر هستند نباید مسئولیت شانرا در امر ایجاد ارتباط با جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و استحکام و گسترش این جنبش دست کم گرفته و وظایف انترناسیونالیستی شانرا بی اهمیت تلقی نمایند.

بر اساس خط ایدئولوژیک - سیاسی فوق، هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان اساسی ترین وظیفه تئوریکش را تنظیم طرح پیشنهادی برنامه حزب کمونیست افغانستان و اساسی ترین وظیفه عملی خود را تأمین وحدت تمامی نیروهای مارکسیست - لنینیست - مائوتسه دون اندیشه بخاطر ایجاد حزب کمونیست در افغانستان میداند.

یقیناً اجرای وظایف بزرگ و تاریخی فوق بدون سازماندهی حرکت متشکل و سازمان یافته غیر ممکن بوده و بدین لحاظ هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان در جهت اجرای مسئولیت های انقلابی خود اصول تشکیلاتی زیرین را در تنظیم فعالیت های تشکیلاتی اعضای خود پذیرفته است.

فصل اول

عضویت

شرایط عضویت:

- 1- هر فرد افغان بالاتر از هجده سال که خط ایدئولوژیک مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون را بحیث ایدئولوژی رهنمای عمل در مبارزات انقلابی خود بپذیرد، اساسنامه هسته انقلابی کمونیست های افغانستان را قبول داشته باشد و مطابق با آن در فعالیت های عملی هسته سهم بگیرد، در جلسات تشکیلاتی شرکت نماید، دساتیر و فیصله های هسته را قبول داشته و در عمل پیاده نماید و حق العضویت خود را بپردازد میتواند عضو هسته محسوب گردد.
- 2- پذیرش عضویت افراد تازه بعد از سپری نمودن مرحله آزمایشی و پرورشی بنا به پیشنهاد یکی از اعضای هسته و قبولی مرکزیت هسته صورت میگیرد.

مسئولیت ها و وظایف:

- 3- هر عضو هسته مکلف است در فراگیری و آموزش پیگیر مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون کوشا بوده و تلاش مداوم در جهت ارتقای سطح دانش تیوریک و ارتقای پراتیک مبارزاتی کمونیستی خود به خرج دهد.

- 4- هر عضو هسته مکلف است در امر تبلیغ و ترویج مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون از طریق جلسات آموزشی، بخش ارکان مرکزی هسته و سایر طروق ممکنه تلاش نماید.
- 5- مبارزه فعال ایدئولوژیک - سیاسی علیه رویزونیسم، سنتریسم و اپورتونیسم بر مبنای خط ایدئولوژیک مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون بخاطر تصفیة جنبش کمونیستی افغانستان و مساعد ساختن زمینه ایدئولوژیک ایجاد حزب کمونیست یکی از وظایف مهم اعضای هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان به شمار میرود.
- 6- شرکت فعال در مبارزه علیه سوسیال امپریالیسم و دولت مزدور آن در پیوند نزدیک با توده های مردم و تلاش مداوم بخاطر سمت دهی انقلابی مبارزات مردم.
- 7- پیشبرد مبارزه فعال علیه نیروهای ارتجاعی و باداران امپریالیستی شان از هر طریق اصولی و ممکن.
- 8- هر عضو هسته مکلف است که مطابق به اصول سانترالیسم دموکراتیک، انضباط و دسپلین تشکیلاتی را جداً رعایت نماید و اصول مخفی کاری را در نظر بگیرد.
- 9- هر عضو هسته مکلف است که اسرار تشکیلاتی هسته را حفظ نموده و از افشای آن جلوگیری نماید.
- 10- هر عضو هسته مکلف است که گزارش فعالیتهای خود را بصورت منظم به مقامات تشکیلاتی مربوطه ارائه نماید.
- 11- هر عضو هسته مسئولیت دارد در جهت کسب شخصیت، اخلاقیات و اصول معاشرتی کمونیستی - انقلابی - و توده یی پیهم تلاش نماید.

حقوق اعضاء:

- 12- هر عضو هسته حق دارد خود را به مقامات تشکیلاتی کاندید نماید.
- 13- هر عضو هسته حق دارد در تعیین مقامات تشکیلاتی در صورتیکه خودش کاندید نباشد سهم گرفته و به فرد دیگر رأی بدهد.
- 14- هر عضو هسته حق دارد در قبال انتقاداتی که از وی به عمل می آید از خود دفاع نماید.
- 15- هر عضو هسته حق دارد شکایات، انتقادات و پیشنهادات خود را به مسئولین مربوطه، مقامات بالاتر و مرکزیت برساند.

فصل دوم

سانترالیزم دموکراتیک

- 16- رهبری جمعی و مسئولیت فردی در تمامی مقامات تشکیلاتی.
- 17- انتخابی بودن تمامی مقامات تشکیلاتی.
- 18- تابعیت اعضاء از مقامات تشکیلاتی مربوطه، تابعیت مقامات پایانی از مقامات بالایی، تابعیت اقلیت از اکثریت، تابعیت تمام تشکیلات از مرکزیت و تابعیت مرکزیت از فیصله های جلسات عمومی.
- 19- اجرای کامل و پیگیر اصل انتقاد و انتقاد از خود در تمام بدنه تشکیلات از بالا تا پایین.

فصل سوم

مقامات تشکیلاتی

جلسه عمومی:

- 20- جلسه عمومی عالیترین مرجع باصلاحیت هسته انقلابی کمونیست های افغانستان است که مجمع نمایندگان حلقات تشکیلاتی هسته بوده و سال یکبار دایر میگردد. در حالات خاص دایر شدن جلسه عمومی بر اساس پیشنهاد دو ثلث اعضاء و قبولی مرکزیت و یا تصمیم دو ثلث اعضاء مرکزیت دیرتر یا زودتر میتواند دیرگردد.
- 21- جلسه عمومی در صورتی دایر گردد که حداقل دو ثلث نمایندگان منتخب در آن حاضر باشند.
- 22- وظایف و صلاحیت های جلسه عمومی عبارت اند از استماع گزارشات و پیشنهادات، رد و تعدیل یا تصویب آنها.
- 23- تعدیل و یا تصویب اساسنامه هسته انقلابی کمونیست های افغانستان.
- 24- تصویب نهایی طرح پیشنهادی برنامه حزب کمونیست افغانستان در صورت تکمیل کار آن غرض ارائه به جنبش.
- 25- فیصله نهایی در مورد وحدت هسته با سایر نیروهای مارکسیست - لنینیست - مائوتسه دون اندیشه.
- 26- انتخاب اعضاء مرکزیت.

مرکزیت:

- 27- مرکزیت هسته در فاصله بین دو جلسه عمومی مسئولیت رهبری فعالیت هسته انقلابی کمونیست های افغانستان را بر عهده داشته و در مقابل جلسه عمومی مسئولیت دارد.
- 28- در صورت موجودیت دو ثلث اعضاء جلسه مرکزیت دایر شده میتواند.
- 29- وظایف و صلاحیت های مرکزیت عبارت اند از:
 - کار روی طرح پیشنهادی برنامه حزب کمونیست افغانستان.
 - پیشبرد فعالیت های وحدت طلبانه با سایر نیروهای مارکسیست - لنینیست - مائوتسه دون اندیشه.
 - انتشار ارگان مرکزی هسته.
 - تأمین روابط بین المللی با جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و نیروهای شامل در آن و پیشبرد این روابط.
 - دادن رهنمود های ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی لازمه به حلقات و اعضاء هسته در مواقع لازمه.
 - تدارک تشکیل جلسات عمومی.
 - تنظیم فعالیت های نظامی اعضاء و هواداران هسته.
 - تشکیل حلقات جدید تشکیلاتی و قبولی اعضاء جدید.

حلقات فرعی:

- 30- حلقات فرعی عبارت از حلقات تشکیلاتی ای است که تحت رهبری مرکزیت در مناطق معین و یا بخش معینی از فعالیت هسته کار مینمایند.
- 31 - تعیین مسئول حلقات فرعی و تعیین وظایف اعضاء آنها از صلاحیت خود حلقات است.
- 32 - مسئولین منتخب حلقات فرعی مسئولیت رهبری فعالیت حلقات مربوطه را بر عهده داشته و از چگونگی فعالیت حلقات مربوطه شان به مرکزیت باید بصورت منظم گزارش بدهند.
- 33 - مسئولین حلقات فرعی وظیفه تربیت ایدئولوژیک سیاسی اعضاء و هواداران حلقات مربوطه شانرا بر عهده دارند.

فصل چهارم

مکافات و مجازات

- 34 - فعالیت های انقلابی مبتکرانه اعضای هسته مورد تقدیر قرار میگیرد.
- 35 - اعضا در صورت نقض اصول سانترالیسم دموکراتیک، تخلف از دساتیر و فیصله ها، عدم پرداخت حق العضویت، افشای اسرار تشکیلات و خیانت به یکی از مجازات زیر محکوم میگردد.
- توصیه و تذکر خصوصی، انتقاد در جلسه تشکیلاتی، اخطار شفاهی، اخطار کتبی، تنزیل مقام تشکیلاتی، تعلیق عضویت، اخراج مؤقتی یا اخراج دایمی و سایر مجازات های لازمه.
- 36 - توصیه و تذکر خصوصی، انتقاد در جلسه تشکیلاتی و اخطار شفاهی از صلاحیت مسئولین هسته های فرعی است. در حالات خاص مسئولین مربوطه میتوانند اقدامات مقتضی به عمل آورند.
- 37 - اخطار کتبی، تنزیل مقام، تعلیق عضویت، اخراج مؤقتی یا دایمی و سایر مجازات های لازمه از صلاحیت مرکزیت هسته میباشد.
- 38 - عضو قابل اخراج از مرکزیت با دوثلث آراء مجموع اعضای مرکزیت میتواند از مرکزیت اخراج گردد. اخراج عضو مرکزیت از تشکیلات هسته از صلاحیت جلسه عمومی است.

هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان باورمند است که با تطبیق خلاقانه اصول تشکیلاتی فوق در فعالیت های انقلابی خود قادر خواهد شد مسئولیتهایش را در قبال جنبش کمونیستی کشور، طبقه کارگر افغانستان و خلق بپا خاسته ما بنحو شایسته ای ادا نموده و مسئولیتش را در قبال جنبش کمونیستی بین المللی بر عهده بگیرد.

مرگ بر سوسیال امپریالیسم، امپریالیسم و ارتجاع!

زنده باد مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون!

مرگ بر رویونیسم!

یا مرگ یا پیروزی!

28 عقرب 1365

ابلاغیه

هسته انقلابی کمونیست های افغانستان

در مورد قطع روابط رسمی با "املا"

یکی از بخش های جنبش کمونیستی کشور که هسته انقلابی کمونیست های افغانستان با شروع نشرات ندای انقلاب علیه آن مبارزات تیوریک را آغاز کرد اتحاد مارکسیست-لنینیست های افغانستان "املا" میباشد. ولی علاوه بر مسایل تیوریک مطروحه در ندای انقلاب، یکسلسه مسایل دیگری نیز برای هسته انقلابی کمونیست های افغانستان در مورد "املا" مطرح بود که بعلت کمبود معلومات و عدم آگاهی از موضعگیری "املا" در آن موارد نمیتوانست آن مسایل را در سطح جنبش کمونیستی کشور به بحث بگذارد. ضرورت تکمیل معلومات و آگاه شدن از موضعگیری "املا" در مورد آن مسایل هسته را بران داشت که بلافاصله پس از نشر شماره اول و دوم ندای انقلاب رسماً با "املا" داخل تماس شود.

اولین نامه هسته انقلابی کمونیست های افغانستان به "املا" (نامه مؤرخ 1365/2/3) کاملاً روشن ساخته بود که هسته بحث روی مسایلی را که میتواند برای مجموعه جنبش کمونیستی کشور قابل طرح باشد از طریق ندای انقلاب پیش میبرد و منظور از ایجاد ارتباط رسمی با "املا" بحث روی آن مسایلی است که هسته برای فعلاً نمیتواند آنها را در سطح جنبش کمونیستی به بحث بگذارد. گرچه "املا" در ظاهر پیشنهاد هسته را در مورد ایجاد ارتباط بین دو طرف با تعیین رابط هر دو جانب، تبادل اسناد و نشرات و همکاری فرهنگی پذیرفت و روابط رسمی بین دو طرف برقرار گردید. ولی عملکرد های "املا" هرگز سازندگی نداشته و در جهت حل و فصل مسایل مطروحه متمر ثمر نگردید. "املا" در اولین نامه اش به منظور ایجاد اغتشاش در فضای بحث دو طرف و طفره روی از صحبت مشخص و روشن روی مسایل مورد مشاجره، اتهام عدم صداقت بر هسته انقلابی کمونیست های افغانستان بست؛ که گرچه سر انجام در جلسه چهار نفری بین هسته و "املا" آن اتهام را پس گرفت، ولی این حرکت توانست برای مدت تقریباً دو ماه از پیشرفت مباحثات مشخص و روشن بین دو طرف جلوگیری نماید. پس از جلسه چهار نفری بین هسته و "املا" گرچه یکی دو بار بین نمایندگان هر دو طرف تماسهایی برقرار گردید، ولی از آنجایی که طفره روی و عدم سازندگی "املا" ابعاد وسیعی داشت، هسته انقلابی کمونیست های افغانستان مجبور شد طی نامه مؤرخ 1365/6/13 خود ضمن برخورد به متن آخرین نامه "املا" به هسته، روابط رسمی بین دو طرف را مقطوع اعلام دشته و راه حل و فصل تمامی مسایل مورد مشاجره را در سطح جنبش کمونیستی کشور جستجو نماید.

دلایل قطع روابط رسمی هسته با "املا" بدینقرار اند:

1- عنوان شدن ادعاهای نادرست در مورد حل شدن اختلافات دوطرف از جانب "املا" در نامه های رسمی: یکبار جانب "املا" در نامه مؤرخه 1986/6/12 خود چنین ادعای را عنوان نمود که این ادعای نادرست "املا" طی نامه اعتراضیه مؤرخ 1365/3/28 هسته رد گردید و گذشته از آن دائر شدن جلسه چهار نفری و مسایل مطروحه در آن جلسه آشکارا نشان داد که ادعای "املا" در مورد حل شدن اختلافات کاملاً بی اساس بوده است. بار دیگر در نامه مؤرخ 86/.../18 باز هم برای دومین بار "املا" ادعا کرد که مسایل مورد مشاجره در مذاکرات بین نمایندگان هر دو طرف راه حل خود را پیدا کرده اند در حالی که متن صورت جلسه ای که بعد از جلسه چهار نفری، نمایندگان هر دو طرف امضا کرده اند نادرستی این ادعای "املا" را کاملاً ثابت میسازد.

2- هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان مسایل و قضایای زیادی برای جروب‌بحث با "ساوو" دارد که یکی از مهمترین آنها قضیه تماسگیری رسمی "ساوو" با سفارت چین و ردیابی ایدئولوژیک- سیاسی این مسئله است. هسته با آگاهی برین مسئله که "ساوو" یکی از جناح های تشکیل دهنده "املا" و لابد جزء عمده آن میباشد خواست از طریق ایجاد ارتباط رسمی با "املا" با رهبری "ساوو" داخل تماس شود ولی "املا" در نامه رسمی اش رهبر "ساوو" را بحیث همکار خود به هسته معرفی نموده و فرد دیگری را که متعلق به تشکیلات "ساوو" نمیباشد به حیث رابط "املا" با هسته معرفی نمود. بر اساس معلومات بدست آمده از نامه رسمی "املا" این بار هسته در صدد بر آمد رأساً با رهبری "ساوو" داخل تماس شود. اما نامه از جانب "املا" پاسخ داده شده و "املا" رسماً متعهد گردید که مسئولیت جوابگویی "ساوو" را برعهده دارد.

نماینده ذیصلاحیت "املا" پس از چند جلسه با نمایندگان هسته سرانجام اعلام نمود که چون با "ساوو" در چوکات "املا" صرفاً به توافقات ایدئولوژیک- سیاسی رسیده و ادغام تشکیلاتی صورت نگرفته هر جناح تشکیلات مستقل خود را دارد وی نمیتواند جوابگویی تمامی مسایل مربوط به "ساوو" را برعهده بگیرد. به این صورت موقعی که "ساوو" خود را پشت سر "املا" پنهان مینماید و نماینده "املا" سرانجام مسئولیت تمامی قضایای مربوط به "ساوو" را متقبل نمیگردد، تعهد رسمی "املا" توسط خود "املا" زیر پا گذاشته میشود.

از جانب دیگر مسئله عدم ادغام تشکیلاتی در "املا" بیانگر آن است که تشکیلات واحدی بنام اتحاد مارکسیست - لنینیست های افغانستان اصلاً وجود ندارد. به عبارت دیگر "املا" یک ائتلاف شبه جبهوی است که در درون آن هر جناح استقلال کامل تشکیلاتی خود را دارد. کاملاً مشهود است که بزرگ نمایی اپورتونیستی ای که زمانی بنام جبهه متحد ملی از طرف "ساما" براه انداخته شد و ورشکستگی کامل آنرا شاهد هستیم، اکنون در سطح بالاتری یعنی در سطح جنبش کمونیستی کشور بنام اتحاد مارکسیست- لنینیست های افغانستان از طرف "ساوو" و دیگران براه انداخته شده است. این حرکت نه تنها بحال وحدت جنبش کمونیستی کشور فوق العاده زیانمند است بلکه زمینه اعاده حیثیت عناصر مشکوک و مطرود را از طریق افاده های کاذبانه چپ مساعد ساخته و از تصفیه جنبش کمونیستی کشور از عناصر مشکوک و ناباب جلوگیری مینماید. چنانچه عده ای از عناصری که در رابطه با قضایای تسلیم طلبی در "ساوو" مشبوه و مشکوک هستند دوباره از طریق تشکیلات جبهوی "املا" زمینه هایی برای فعالیت بدست آورده اند.

3- نقص قرار داد و عدم پایبندی "املا" به تعهداتش: هسته در اولین نامه ضمن پیشنهادات دیگر تبادل متقابل اسناد را به "املا" پیشنهاد نموده بود. گرچه این پیشنهاد رسماً از طرف "املا" مورد قبول قرار گرفت ولی از روزی که روابط رسمی ایجاد گردید تا موقعیکه هسته طی نامه رسمی عنوانی "املا" این رابطه را مقطوع اعلام نمود هیچ سند و نشریه ای از طرف "املا" در اختیار هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان قرار نگرفت، در حالی که هسته تمامی اسناد و نشراتش را در طی این مدت در اختیار "املا" قرار داده است.

مطلبی که بخصوص از لحاظ ایدئولوژیک- سیاسی باید سخت مورد توجه قرار بگیرد این است که "املا" بصورت بسیار مزمنی به انحراف مائوتسه دون زدایی دچار میباشد. مسئله ای که موضع هسته انقلابی کمونیست های افغانستان در قبال آن در اعلامیه و همچنان قطعنامه جلسه مؤسس هسته به صراحت مشخص گردیده است. هسته با روند مائوتسه دون زدائی در جنبش کمونیستی افغانستان از طریق شناساندن حامین این انحراف رویزونیستی به جنبش مبارزه مینماید. بحث در باره اغتشاش برنامه "ساوو" در مورد رویزونیسم و سوسیال امپریالیسم در شماره چهارم و پنجم ندای انقلاب آغاز این مبارزه است و هسته این مبارزه را با قاطعیت دنبال مینماید.

مرگ بر سوسیال امپریالیسم، امپریالیسم و ارتجاع!

زنده باد مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون!

مرگ بر رویزونیسم!

یا مرگ یا پیروزی!

هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان

1365/6/18



ندای انقلاب

لرگان تئوریک-سیاسی

هسته انقلابی کمونیست های افغانستان

مارکسیست-لنینیست-مائوسه دین اندیشه

شماره

۱۳۵۶

— ۱۳۶۵

ندای انقلاب

شمارهٔ اول و دوم

(حمل و ثور 1365)

مرام نشراتی

جلسه مؤسس هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان نشر و پخش جریده تئوریک سیاسی "ندای انقلاب" را یکی از وظایف اساسی هسته تعیین نمود که فیصله جلسه در ماده ششم قطعنامه به این صورت درج گردید: «به منظور تنظیم مواضع ایدئولوژیک-سیاسی هسته در جهت اجرای وظیفه عمده مرحله فعلی آن یعنی ترتیب طرح پیشنهادی برنامه حزب کمونیست افغانستان - که بعد از تصویب در جلسه وسیع هسته به جنبش کمونیستی کشور ارائه خواهد شد - و به منظور تنظیم روابط تشکیلاتی هسته در جهت دستیابی به شیوه های کار کمونیستی نشر و پخش جریده تئوریک - سیاسی بنام "ندای انقلاب" فیصله گردید.»

اجرای وظایف بزرگ انقلابی که مبارزه در راه تشکیل حزب کمونیست افغانستان در سرلوحه تمامی این وظایف قرار دارد مستلزم اتکاء بر مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون میباشد. درین مورد در قطعنامه جلسه مؤسس هسته انقلابی کمونیست های افغانستان چنین میخوانیم: «... فقط و فقط با بلند نگه داشتن درفش مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون است که کمونیست ها قادر میگردند مؤفقانه از عهده مسئولیت ها و وظایف خطیر انقلابی شان برآیند و نه با خم کردن این درفش و تمایلات سازشکارانه با انحراف و ارتداد.» بناء جریده "ندای انقلاب" باید در کلیت خود آئینه انعکاس هویت ایدئولوژیک - سیاسی هسته انقلابی کمونیست های افغانستان باشد که: «... مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون را بحیث ایدئولوژی خود پذیرفته و به آرمان دموکراتیک نوین، انقلاب سوسیالیستی، دیکتاتوری پرولتاریا، ساختمان سوسیالیزم و امر کمونیزم ایمان عمیق دارد.» (قطعنامه)

دفاع از مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون مستلزم مبارزه اصولی، قاطع و فعال علیه رویزیونیزم خروشچفی و سوسیال امپریالیزم و همچنان اشکال جدید رویزیونیزم معاصر یعنی رویزیونیزم سه جهانی، رویزیونیزم خواجه بی و یورو کمونیزم می باشد و مبارزه جدی ایدئولوژیک - سیاسی علیه انحرافات راست و "چپ" در جنبش کمونیستی کشور را نیز در بر میگیرد. درین مورد در قطعنامه جلسه مؤسس هسته انقلابی کمونیست های افغانستان میخوانیم: «تجربه عملی مبارزات کمونیست ها در "ساما" در طول چندین سال شرکت در پراتیک داغ مبارزات کاملاً ثابت ساخته است که هرگونه کم توجهی به قاطعیت کمونیستی و هرگونه غفلت از عمیق ساختن مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی علیه رویزیونیزم و هر نوع سطحی نگری نسبت به اشکال جدید رویزیونیزم عواقب ناگواری را در پی دارد. تسلط رویزیونیزم بر "ساما" گاهی این سازمان را به دامن سوسیال امپریالیزم شوروی انداخت و زمانی به رویزیونیست های چینی تسلیمش کرد و مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی عناصر و گروه های کمونیست در "ساما" نتوانست از بروز این فاجعه ها جلو بگیرد زیرا این مبارزات دارای عمق کافی و قاطعیت لازم نبوده اند.» با توجه به مسایل فوق است که جریده "ندای انقلاب" بحیث یک جریده تئوریک - سیاسی کمونیستی و با تکیه بر مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون در مبارزه علیه رویزیونیزم خروشچفی و سوسیال امپریالیزم شوروی و اشکال نوین رویزیونیزم معاصر و همچنان انحرافات راست روانه و "چپ روانه" در جنبش کمونیستی افغانستان آینه انعکاس خواسته ها و توانائی های هسته انقلابی کمونیست های افغانستان خواهد بود.

تشکیل هسته انقلابی کمونیست های افغانستان حاصل مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی کمونیست هائی است که ادامه مبارزات شان در چوکات تشکیلاتی "ساما" را ممکن نیافتند زیرا که پیشبرد مبارزات درونی در "ساما" نتوانست تسلط رویزیونیزم را از بین ببرد و از بروز تسلیم طلبی ها جلوگیری نماید و تا زمانیکه این مبارزات بصورت مبارزات درونی باقی میماند نمیتوانست از عمق کافی و قاطعیت لازم برخوردار باشد. لذا درک ضرورت عمیق ساختن کافی مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی و بدست آوردن قاطعیت لازم کمونیستی بود که تشکیل دهندگان هسته را به بریدن کامل و قاطع از "ساما" وادار نمود.»

هسته انقلابی کمونیست های افغانستان با نشر و پخش اعلامیه خود و همچنان قطعنامه جلسه مؤسس هسته، موجودیت خود را به مثابه یک تشکل کمونیستی مستقل از "ساما" اعلام داشت. ولی از لحاظ ایدئولوژیک- سیاسی بعلت مشکلات تخنیکی متأسفانه تا حال نتوانسته ایم مواضع ما را در اختیار جنبش کمونیستی کشور قرار دهیم.

جریده "ندای انقلاب" به تشریح موضعگیری های ایدئولوژیک- سیاسی هسته در مورد مرز بندی با "ساما" خواهد پرداخت. بحث روی برنامه "ساما" و روشن ساختن موضعگیری های ایدئولوژیک- سیاسی هسته در مورد مسایل برنامه در صدر این مسئولیت قرار دارد و سر از شماره دوم جریده جایگاه سرمقالات جریده را اشغال خواهد کرد. به این صورت جریده "ندای انقلاب" بخاطر تدوین طرح پیشنهادی برنامه حزب کمونیست افغانستان بحث روی برنامه "ساما" را در مرکز کارش قرار خواهد داد و مبارزات ایدئولوژیک- سیاسی ای را که قبل از ایجاد هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان توسط تشکیل دهندگان آن صورت گرفته بود پیش برده و تکمیل خواهد کرد.

البته این مسئله قابل تذکراست که اسناد مبارزات قبلی بر اساس موضعگیری ایدئولوژیک- سیاسی هسته تکثیر شده و ضمیمه جریده نای انقلاب به جنبش کمونیستی کشور ارائه خواهد شد. از جانب دیگر جریده "ندای انقلاب" در مورد بحث برنامه با برنامه های سازمانهای دیگر جنبش کمونیستی کشور به صورت کمی برخورد خواهد کرد و در مورد مسایل مشخص مورد بحث این برنامه ها از دید هسته انقلابی نظرات خود را بیان خواهد نمود. به بیان دیگر پیشبرد بحثهای تئوریک هسته با بخشهای دیگر جنبش کمونیستی کشور نیز از وظایف این جریده به شمار میرود.

به این صورت جریده "ندای انقلاب" توانمندیهای هسته انقلابی کمونیست های افغانستان را در مورد ترویج دسته جمعی و نیز تبلیغ دسته جمعی بر اساس یک وظیفه محوری مشخص بیان مینماید که عبارت از مبارزه در راه تدوین طرح پیشنهادی برنامه حزب کمونیست افغانستان میباشد. به عبارت دیگر جریده "ندای انقلاب" مبارزه در راه وحدت جنبش کمونیستی کشور و مبارزه در راه ایجاد حزب کمونیست افغانستان را به طرح شعار های وحدت طلبانه و تلاش صرف بخاطر ثبوت اصولیت ایجاد حزب محدود نکرده و در این مورد وظیفه مشخصی پیش پای خود قرار میدهد و آن تدوین طرح پیشنهادی برنامه حزب کمونیست افغانستان میباشد که جریده در طی دوره اول نشرات خود این وظیفه خطیر و مسئولیت بزرگ را به پایان خواهد رساند.

جریده "ندای انقلاب" در فعالیتهای تشکیلاتی هسته انقلابی کمونیست های افغانستان و سازماندهی حلقه های تشکیلاتی بمتابه سازمانده تشکیلات هسته عمل خواهد کرد. هسته انقلابی کمونیست های افغانستان خود را بر محور جریده "ندای انقلاب" تنظیم کرده و در این مورد تلاش خواهد کرد که شیوه های کار کمونیستی را در عمل بیشتر فرا گرفته و این شیوه ها را عمق و گسترش بدهد. مرزبندی برنامه با رویونیسم و انحراف بدون مرز بندی در سبک کار کامل نمیشود. هسته انقلابی کمونیست های افغانستان تشکیلات خود را بر محور ایدئولوژیک مارکسیزم- لنینیسم- اندیشه مائوتسه دون تنظیم نموده و جریده "ندای انقلاب" به حیث جریان خون کمونیستی در بدنه تشکیلات عمل خواهد کرد.

مرگ بر سوسیال امپریالیسم - امپریالیسم و ارتجاع!
زنده باد مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون!
مرگ بر رویونیسم!
یا مرگ یا پیروزی!

یا مرگ یا پیروزی

مزدوران حلقه بگوش سوسیال امپریالیسم شوروی هشتمین سالگرد کودتای ننگین ثور را با وقاحت تمام برگذار کردند. گرچه تاریخ این کشور دولتهای وابسته و مزدور زیادی را بخود دیده است ولی وقاحتی را که باند مزدور "خلق" و پرچم در افتخار بر مزدوری سوسیال امپریالیسم شوروی و در ضدیت و دشمنی با مردم افغانستان از خود نشان میدهد کاملاً بی نظیر است، درست همانطوریکه جنایات این باند بی نظیرمی باشد. کارنامه سیاه و تیره رژیم پوشالی در طول این هشت سال چیزی جز قتل و غارت و تخریب وحشیانه نبوده که بخاطر خوشخدمتی به ارباب سوسیال امپریالیستش در حق مردم افغانستان روا داشته است. هشت سال از کودتای ننگین ثور می گذرد ولی رژیم پوشالی، علیرغم حضور سپاه مهاجم صد و پنجاه هزار نفری سوسیال امپریالیسم شوروی در کشور که تا حال باعث کشتار بیشتر از یک و نیم میلیون انسان و خانه بدوشی میلیونها دیگر و تخریب هزاران روستا و مصایب بیشمار دیگر گردیده است، همچنان در انزوای کامل ایدئولوژیک، سیاسی، تشکیلاتی و نظامی قرار دارد.

مقاومت جانبازانه و حماسی ای که مردم ما در طول این هشت سال در مقابل رژیم پوشالی و تجاوز سوسیال امپریالیسم شوروی از خود نشان داده اند آنچنان پرشکوه و با عظمت است که نیازی به بیان ندارد و قلم از توصیف آن عاجز است. ولی آنچه در خور غور و دقت است جانب کمبود ها و کاستی های مبارزات مردم ما است که باید به آنها بپردازیم و در رفع شان بکوشیم تا شرایط تحقق پیروزی نهائی مبارزات خلق ما را تأمین کرده بتوانیم.

عصر ما عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری است. درین دوران نظامات کهن فئودالی و سرمایه داری رفتنی هستند و دیگر باید بروند و جای شان را برای نظم نوین جهانی خالی نمایند. در کشور خود ما که فئودالیسم و سرمایه داری کمپرادوری بوروکراتیک در ارتباط و وابستگی با امپریالیسم جهانی به زنجیر دست و پاگیر رشد و تکامل جامعه ما و مردم ما مبدل گردیده باید جا را برای سیستم دموکراتیک نوین خالی نماید که توسط پرولتاریای انقلابی کشور غرض رسیدن به انقلاب سوسیالیستی باید سازمان داده شود. اینچنین است که ناموس تکامل حکم میکنند که امر رهبری پرولتاریا بر جنبش مقاومت مردم ما تأمین شود و این جنبش تا سطح یک جنبش آزادیبخش ملی - دموکراتیک طراز نوین ارتقا داده شود. به عبارت دیگر اینکه پس از هشت سال مقاومت جانبازانه مردم ما هنوز هم این جنبش از سطح یک جنبش آزادیبخش ملی - دموکراتیک پائین است اساسی ترین نقطه ضعف آنرا می سازد.

در شرایط ملی و بین المللی فعلی غیر از پرولتاریا طبقات ملی دیگر جامعه ما توانائی رهبری جنبش آزادیبخش ملی - دموکراتیک را ندارند. بناءً بار این مسئولیت برشانه های پرولتاریای کشور باید حمل گردد.

ولی فئودالیسم منحط و ارتجاع مردود که با استفاده از پایه های فرهنگی موجود جامعه و حمایت امپریالیسم غرب و ارتجاع منطقه رهبری جنبش مقاومت را غصب نموده، در برابر تکامل این جنبش تا سطح یک جنبش آزادیبخش ملی - دموکراتیک آگاهانه ایستاده است. فئودالیسم منحط و ارتجاع مردود که یک لحظه هم از قراردادن جنبش مقاومت مردم ما در جهت تأمین منافع ارتجاعی طبقاتی خود و برآورده شدن هوس بازگشت دوباره فئودالیسم غافل نمی ماند تا حال ضربات جبران ناپذیری بر پیکر مقاومت مردم ما وارد آورده است.

تجربه هشت سال شرکت فعال در پراتیک داغ و جوشان مبارزات مردم به قیمت از دست رفتن هزاران رفیق کمونیست، در اثر جنایات سوسیال امپریالیسم شوروی و نوکران بومی اش و همچنان توطئه های ارتجاع مردود و حامیان امپریالیست غربی اش، تمام شده است و باید که جنبش کمونیستی کشور را بخود آورد. هم اکنون در درون سنگرهای گرم نبرد، در تاریکی های سلول های زندان، در ویرانه های روستا های بمبارد شده، در بین مهاجرین بی خانمان، در کارخانه و مزرعه و بالاخره بر مزار شهیدان جای درفش پرولتاریا خالی است. باید این جای خالی را پرکرد و با تکیه بر مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون درفش مستقل

پرولتاریای افغانستان را، که بر آن شعار های آزادی ملی، دموکراسی نوین و سوسیالیسم با حروف برجسته نمایان باشد، برافراشت و آنرا بلند تر و بازهم بلند تر نگاهداشت.

اکنون مرحله نوبنی در تاریخ جنبش کمونیستی کشور آغاز گردیده است. گرایشات انحلال طلبانه و مزدور منشانه و نیز تمایلات ارتداد گرایانه "چپ" ورشکستگی کامل خود را به نمایش گذاشته و میروند که در مسیر اصلی تاریخی خود یعنی مسیر زوال و نابودی ره بیوید. جوانه های نوبنی از کشتزار خونین جنبش کمونیستی کشور سر برمی آورند و بی باکانه بسوی آفتاب ایدئولوژی پرولتاری قد می کشند. یقیناً دیر نخواهد بود آن روزیکه درفش گلگون پرولتاریای افغانستان، درفش کمونیستی مارکسیست-لنینیست- اندیشه مائوتسه دون، درفش حزب کمونیست افغانستان در میدان نبرد مبارزات مردم ما به اهتزاز در آید.

آری در تحت این لوا جنگیدن زیبا است، شهادت زیباتر و شاهد پیروزی را در آغوش گرفتن از آن هم زیبا تر که یا مرگ یا پیروزی!

مرگ بر سوسیال امپریالیسم، امپریالیسم و ارتجاع!

زنده باد مارکسیسم-لنینیسم- اندیشه مائوتسه دون!

مرگ بر رویونیسم!

یا مرگ یا پیروزی!

"پاسخ ما به "دشنامانه رهبر و شرکاء"

"6"

به ادامه گذشته:

تذکر لازم- قبلاً از جزوه اول تا پنجم "پاسخ ما به دشنامانه رهبر و شرکاء" پخش گردیده که امیدواریم اسناد مذکور بعدها در فرصت مناسب توسط هیئت تحریریه ندای انقلاب بار دوم تکثیر گردد.

2- بررسی مقاله "فرهنگ آزادگان و فرهنگ بردگان" شماره پنجم و ششم ندای آزادی:

مقاله قبل از عنوان نقل قولی دارد از تذکره الاولیای شیخ عطار - باب 43: «... و گفت به حقیقت آزادی نرسی تا از عبودیت بر تو هیچ مانده بود...» متأسفانه که صفحه و سطر نقل قول مشخص نگردیده است تا مشتاقان شیخ عطار علیه الرحمه میتوانستند به آسانی این نقل قول گرانبها را در خودش پیدا کنند. این اولین انتقاد جدی بر مقاله و مقاله نویسی؟! گذشته از این انتقاد جدی؟! مایه خوشوقتی است که حد اقل صحبت از برزخ و سردی و گرمی نیست و بساط بساط شیخ عطار علیه الرحمه است با عطرهای خوشبو که باعث انبساط خاطر است. البته شاگرد خوب شیخ عطار علیه الرحمه؟! یعنی نویسنده مقاله نیز باید نشانی و مایه ای از استاد عالیقدر داشته باشد. ببینیم در دوکان عطاری شاگرد شیخ عطار علیه الرحمه چه عطرهای خوشبوئی به مشام میرسد!!

«... کار برای انسان تاراج شده جهان سوم هرگز لذت آور نیست زیرا انحصارات غول پیکر جهان محصول کارش را از او می رباید، بر باروری معنوی و شخصیتش صدمه می زند و رفته رفته از او سلب آزادی و هویت و شخصیت میکند و این عبودیت اقتصادی در فرجام علت العلل عبودیت فرهنگی را باعث میگردد که سرآغاز از خود بیگانگی انسان است...»

«کار برای انسان تاراج شده جهان سوم هرگز لذت آور نیست.» برای انسان تاراج نشده جهان سوم چطور؟ از جملات بعدی مقاله بر میآید که نویسنده موجودیت انسان تاراج نشده در جهان سوم را قبول ندارد و در نظر وی تمامی انسانهای "جهان سوم..." انسانهای تاراج شده هستند، هم کارگر و بزرگر این جهان و هم فیودال و سرمایه دارش. بیچاره فئودالان و سرمایه داران ... "جهان سوم" که از کارشان لذت نمی برند!؟

گذشته از اینها همینکه انسانی مورد تاراج قرار گرفت چنین نیست که بصورت اتوماتیک کار دیگر برایش لذت آور نباشد. انسانی که بر موقعیت تاراج شده اش واقف نیست در حالتی که مورد تاراج قرار می گیرد از کارش لذت می برد و این حالت فقط و فقط وقتی از بین می رود که این انسان بر موقعیت واقعی اش آگاهی حاصل کند. دهقان زاده ای که بر موقعیت طبقاتی خود آگاه نیست نه تنها از جنگیدن به نفع فئودالیزم لذت می برد بلکه داعیه رفتن به بهشت را در صورت کشته شدن نیز در سر می پروراند. نمونه زنده دیگری خود نویسنده است که به تطهیر فئودالیزم و بورژوازی در "جهان سوم" می پردازد. آیا نوشتن این مقاله برای نویسنده لذت آور نبوده است؟ حتماً لذت آور بوده است زیرا اگر چنین نمی بود زحمت مطالعه تذکره اولیای شیخ عطار علیه الرحمه را بر خود هموار نمی کرد!؟

برای نویسنده مقاله آگاهی و عدم آگاهی بر موقعیت اجتماعی اهمیت ندارد و صرفاً موجودیت عینی انسان تاراج شده کفایت می کند. این در آخرین تحلیل یعنی اکونومیسم و بالاخره دنباله روی از جنبش خود بخودی: "جنبش همه چیز - هدف غائی هیچ". وقتی صرفاً موقعیت مشخص واقعی انسان به عدم لذت آوری کارش منجر شود و نقش آگاهی به هیچ گرفته شود هر حرکت این انسان تاراج شده بصورت اتومات از آن موقعیت واقعی سرچشمه می گیرد و لذا مورد تأیید است. این یعنی پوپولیزم و تأیید درست حرکت توده ها و ولو این توده ها بخاطر منطقه شان طرفدار ارتباط با دولت باشند.

«کار برای انسان تاراج شده جهان سوم هرگز لذت آور نیست.» برای انسان تاراج شده جهان دوم و "جهان اول" کار لذت آور است؟ در آنجا تاراج شده هایی وجود ندارند!! این را هم نویسنده مقاله "در رابطه بقا و مبارزه" بیان داشته است و هم سحر صاحب در "کنفرانس سرتاسری".

اما چرا کار برای انسان تاراج شده جهان سوم لذت آور نیست؟ زیرا که «انحصارات غول پیکر جهان محصول کارش را از او می رباید.» فی الواقع میتوان درک کرد که از نظر نویسنده چنین ربودنهایی در کشورهای "جهان دوم" و "جهان اول" وجود ندارد و لذا تئوری ارزش اضافی مارکس که میگوید قسمتی از محصول کارکارگر در هر حالتی از طرف بورژوازی بصورت ارزش اضافی ربوده می شود نادرست است.

انحصارات غول پیکر جهان محصول کار انسان جهان سوم را می رباید و لذا کارش لذت آور نیست. ولی اگر بجای انحصارات غول پیکر، فئودالیزم سگ پیکر و یا بورژوازی روباه پیکر غیر انحصاری محصول کار انسان جهان سوم را بر باید این انسان از کارش لذت خواهد برد؟ قبل از آنکه پای انحصارات غول پیکر جهان به این کشورها برسد در تحت حاکمیت فئودالیزم چنین لذتی وجود داشت از نظر نویسنده مقاله باید چنین بوده باشد.

«انحصارات غول پیکر جهان ... بر باروری معنوی و شخصیتش صدمه می زند و از او سلب آزادی، هویت و شخصیت می کند.» انحصارات غول پیکر جهان فقط و فقط در کشورهای جهان سوم به این اعمال زشت مبادرت می ورزد؟ در کشورهای سرمایه داری پیشرفته بر باروری معنوی و شخصیت انسان ها صدمه نمی زند و از آنها سلب آزادی و هویت و شخصیت نمی کند؟ سحر صاحب در "کنفرانس سرتاسری ساما" می گفت که: «در کشورهای پیشرفته سرمایه داری کارگر و میلیونر به یک سینما می روند.» و لابد در چنین سینماهایی لوژ بالا و لوژ پائین وجود ندارد؟

«این عبودیت اقتصادی عبودیت فرهنگی را باعث می گردد که سرآغاز از خود بیگانگی انسان است.» پس از خود بیگانگی صرفاً بعد از باز شدن پای انحصارات به کشورهای "جهان سوم" بوجود آمده است و قبل از آن تمامی انسانهای این کشورها خود آگاهی

داشته اند؟! این خود آگاهی شبیه خود آگاهی تازه اندیشان بوده است. تازه اندیشان در "کنفرانس سر تاسری ساما" گفتند که: «برنامه شان را آگاهانه بنام اعلام مواضع مسمی ساخته اند.»

«امروزه با وجود امکانات مثبت طبیعی جهان به بدترین تقسیم بندی ژئوپولیتیک تقسیم شده است. میتوان گفت 700 میلیون انسانها در کشورهای ثروتمند % 85 تولید جهان را در اختیار دارند و بالا تر از 2300 میلیون انسان یعنی 3 / 2 (دوسوم) باشندگان زمین در کشورهای فقیر فقط از % 15 تولید جهانی استفاده میکنند.»

محاسبات جالبی است. 2300 میلیون انسان دوسوم نفوس جهان است و لذا نفوس عمومی جهان می شود $2300 + 1150$ مساوی به 3450 میلیون. حالا 2300 میلیون % 15 تولید جهانی را در اختیار دارند و 700 میلیون دیگر هم % 85 دیگر را یعنی سهم این 2300 میلیون و 700 میلیون رویهم میشود % 100 تولید جهانی. مجموعه این دو کتله رویهم میشود 3000 میلیون، در حالی که نفوس جهان 3450 میلیون است. پس 450 میلیون نفوس جهان در تولید جهانی سهمی ندارند و اینها باشندگان جهان چهارم هستند که به بعد چهارم جهان طبق فرضیه نسبت انشتین مربوط می باشند!! آرام صاحب در "کنفرانس سر تاسری ساما" گفته بودند که ایدئولوژی آنها «دیالکتیک پویان را که با همه دستاورد های عام طبیعی منطبق است همراه دارد.»

مقاله در ماه حمل و ثور سال 1360 بچاپ رسیده است. طبق احصائیه های جهانی نفوس آنوقت جهان در حدود 4500 میلیون نفر بوده است. به این صورت میتوان به این نتیجه رسید که 700 میلیون نفوس به کشورهای ثروتمند (جهان اول و جهان دوم)، 2300 میلیون نفوس به کشورهای "جهان سوم"، 450 میلیون نفوس به کشورهای "جهان چهارم" و 1150 میلیون نفوس باقیمانده به کشورهای "جهان پنجم" (طبق فرضیه برنشتین بر وزن انشتین!!) تعلق داشته اند!!

«وجود امکانات طبیعی»؟ ولی برادر جان مسئله قبل از آنکه مربوط به امکانات مثبت طبیعی باشد مربوط به امکانات مثبت علمی و تخیلی است که توانسته است امکانات طبیعی را به امکانات مثبت قابل استفاده برای بشریت مبدل گرداند. گذشته از آن مسئله مربوط به امکانات مثبت تولیدی در مجموع است نه صرفاً امکانات مثبت طبیعی.

نویسنده مقاله به ادامه این احصائیه گیری دقیق ژئوپولیتیک از بشریت وابسته و ملل فقیر آنچنان بصورت کلی حرف می زند که موجودیت تضاد های طبقاتی در کشورهای جهان سوم نفی میگردد و بشریت وابسته و ملل فقیر بصورت یک کل واحد در مقابل انحصارات غول پیکر جهانی قرار داده میشود. این چنین است که: «روشنفکران جهان سوم باید این حقایق تاریخی را درست درک کنند.» روشنفکران که این حقایق را درک کردند دنیا گل و گلزار می شود و به اینکه خلق های "جهان سوم" این حقایق تاریخی را درک کنند نیازی نیست، چه العوام کل انعام (تذاکرة الاولیای شیخ عطار باب 24 - صفحه 15 سطر دوم!!) - مآخذ توسط ما داده شده است.)

«دنیای آزاد که روزگاری خود را قافله سالار تمدن جهانی میدانست دیربست که به نهادهای اجتماعی و اخلاقی خود بی اطمینان گشته است و آنرا با شک و تردید می نگرد و آینده ای برایش نمی بیند. فرهنگ رسمی غرب به انحطاط و بی ثباتی عجیبی دچار گشته است. دنیای غرب اکنون به یک بحران لجام گسیخته فرهنگی روبروست که برای ملل فقیر نمی تواند مددگار رهایی و ثبات باشد.»

ملاحظه می کنید که درج اصطلاح جهان آزاد در اعلامیه سازمان تصادفی نبوده است. دنیای آزاد یا «دنیای غرب که روزی خود را قافله سالار تمدن جهان می دانست اکنون برای ملل فقیر نمی تواند مددگار رهایی و ثبات باشد.»

اکنون نمی تواند، ولی قبلاً می توانسته، چه «روزگاری خود را قافله سالار تمدن جهانی می دانست» و البته در آینده نیز شاید بتواند این نقش را بازی نماید!!؟ چه وقت می تواند این نقش را بازی نماید؟ وقتی که دیگر به تهازل عارفانه و توطئه مزورانه متوسل نشود! مثلاً میتران آدمی خوبی است - البته اگر تهازل عارفانه و توطئه های مزورانه ژاک شیراک راحتش بگذارد می تواند این نقش را بازی نماید.

«برای جهان سوم آفرینشی در زمینه فرهنگ پر ارزش است که انسان را به استقلال، آزادی، آزادی اندیشه و عمل برساند و تارهای تنیده شده عبودیت فرهنگی بیگانه را از دوردور کره مغزی اش دور سازد. یعنی چیزیکه هرگز با سیستم اسارت بار انحصارات جهانی موافق نیست و حتی این نوع طرز فکر را فکری خرابکارانه و قابل مجازات میدانند.»

اطلاعات بیولوژیکی نویسنده خیلی جالب است. عبودیت فرهنگی بصورت تارهایی دوردور کره مغزی پیچانده میشود!!؟ نویسنده مقاله مغز انسان را با کرم ابریشم عوضی گرفته است. برادر جان! عبودیت فرهنگی بصورت تارهایی دوردور کره مغزی پیچانده نمی شود زیرا که کره مغزی (!؟) دوردور خود جایی برای پیچانده شدن تارها ندارد. عبودیت فرهنگی در درون سلول های مغز نفوذ می کند، در بیرون نمی پیچد. در درون نفوذ میکند، قشر را نمی پوشاند، درون را تسخیر میکند. برای رسیدن به آزادی اندیشه و عمل صرفاً کافی نیست که بصورت قشری و ظاهری افکار مربوط به انحصارات جهانی دور انداخته شود بلکه باید عمیقاً سلول های مغزی و درون کره مغزی (!) از این افکار تصفیه شوند، در غیر آن «چیزی که هرگز با سیستم اسارت بار انحصارات جهانی موافق نباشد و حتی این طرز فکر را فکری خرابکارانه و مقابل مجازات بداند» بوجود نمی آید، بلکه تحت نام "تازه اندیشی" کهنه ترین افکار و ارتجاعی ترین برداشت های فکری مربوط به انحصارات جهانی به نام افکار تازه و اندیشه های تازه تبارز می نماید که حاصل آن نه استقلال است و نه آزادی بلکه امضای پروتوکول تسلیمی به دشمن می باشد.

گذشته از اینها کره مغزی چه معنی دارد؟ مگر مغز انسان گرد و کروی است؟ البته مغز نویسنده شاید گرد باشد، مثل عقلش. مغز که گرد بود، عقل هم گرد میشود و از آن ایدئولوژی گرد، یعنی ایدئولوژی ملی و انقلابی و شیوه تفکر گرد، یعنی شیوه تفکر تازه اندیشانه (!؟) میتواند تراوش نماید؟! به همین سبب است که برای نویسنده صرفاً آزادی اندیشه و عمل در جهان سوم مطرح است. گوئی در "جهان اول" و "جهان دوم" (و همچنان در "جهان چهارم" و "جهان پنجم"!) این مشکل کاملاً حل گردیده است.

«... در شعاع روشنی چنین وجدان رزمنده و شریفی است که میتوان اسارت چند قرنه را از میان برد و زمینه را برای ایجاد سنت های تازه زندگی آماده ساخت، زیرا معیارهای جهانی آزادی و دموکراسی اکنون در افق های تازه گام بر میدارد. برای ما آزادی ملی و فرهنگ ملی مطرح است هر چند که از ارزش های عالی جهان نیز نمی توانیم چشم ببوشیم...»

این استدلالی است "تازه اندیشانه". یکبار بخاطر اینکه معیارهای جهانی آزادی و دموکراسی در افق های تازه گام برمیدارد، باید که برای ایجاد سنت های تازه زندگی زمینه سازی شود و بار دیگر مسئله قابل طرح، آزادی ملی و فرهنگ ملی وانمود میگردد و معیارهای تازه تر جهانی آزادی و دموکراسی، به هر چند و غیره مربوط میگردد.

در "کنفرانس سرتاسری ساما" هم تازه اندیشان هینگونه تناقض گویی میکردند. یکبار تیوری سیاسی شان «نه برحسب الگو های متداول قبلاً پذیرفته شده بلکه با رجوع به جامعه و بیرون کشیدن رهنمود های سیاسی از درون آن» بوجود میآید و بار دیگر بزرگترین آرزوییشان را این مسئله تشکیل میداد که «بعد از جورشدن ابراز تشکیلاتی ساما» برآیند و میوه های پر بار بشریت و میوه های پر بار جنبش نقادی بین المللی اش را بگیرند.

اینها ارتجاعی ترین افکار و منحط ترین شیوه تفکر را که مربوط به همان "افق های تازه آزادی و دموکراسی" است و تازه ترین افقش افق یوروکمونیسم، بنام ایدئولوژی ملی و انقلابی و مشی مستقل ملی و انقلابی قاچاق می کنند. ما چهره کره انحصارات بین المللی را در پشت سر این افکار به اصطلاح ملی به صراحت مشاهده می کنیم. مثلاً به این جمله مقاله توجه کنیم: «دولت روس که تا چند دهه قبل در حرف خود را از طرفداران صلح و مسالمت معرفی می کرد...» منظور نویسنده از روس همان دولت شوروی بطور اعم است، چه شوروی سوسیالیستی و چه شوروی سوسیال امپریالیستی. نویسنده عقیده دارد که شوروی سوسیالیستی خود را در حرف طرفدار صلح معرفی میکرد و لنین و استالین شارلاتان های سیاسی ای بوده اند که حرف از صلح می زدند ولی سیاست تزارها را تعقیب میکردند. آیا این طرز فکر هرگز با سیستم اسارت بار انحصارات جهانی موافق نیست؟ نه تنها عدم توافق مطرح نیست بلکه این افکار مستقیماً ساخته و پرداخته انحصارات جهانی است.

در ارگان مرکزی سازمان آزادیبخش مردم افغانستان یعنی سازمانی که طبق نیاز مبرم طبقه کارگر کشور پیریزی شده است (؟) چگونه طرح این مسایل قابل توجیه است؟! "رهبر" که سینه چاک طرح سه پیش شرط ایدئولوژیک حین تشکیل سازمان می باشد کدام یک از این پیش شرط ها را در اینجا میتواند نشان دهد؟

«با تکیه بر چنین عواملی است که فرهنگ ملی و واقعا مترقی ملت های اسیر "جهان سوم" باید در راه ایجاد انسان تازه و جامعه تازه مبارزه کند و انسان این جوامع را از اسارت بیگانه پرستی واز خودبیگانگی برهاند.»

فرهنگ ملی و واقعا مترقی زایش ایدئولوژی ملی و انقلابی (واقعا مترقی!؟) را در بردارد. آرام صاحب در کنفرانس سرتاسری در توصیف این ایدئولوژی بیان داشتند: «در برزخ ایدئولوژی های رنگارنگ و غیر منطبق با شرایط جامعه ما این ایدئولوژی باید چراغ معرفتی برای ملت افغانستان و آنهم محروم ترین اقشار این ملت برای نجات وطن از استیلای تجاوزگران امپریالیست شوروی و ساختمان یک جامعه عادل آینده که بنای آن بر محو هرگونه ستم ملی و طبقاتی استوار است گردد. برخورد رئالیستی ما به جنگ آزادی بخش ملی و رهائی اجتماعی اصولا از اعتماد فلسفی و آرمان اجتماعی ما منشاء میگیرد و نه تنها با امپریالیسم شوروی، سیستم امپریالیستی و فئودالیسم در تضاد است و نه تنها با انواع مکاتب رفورمیستی اجتماعی که با آه و ناله و نصیحت به زعم خود راه سوم را مطرح میدارند در جنگ است بلکه با همه تئوری های دهن پرکن چپ نما که در نهایت چیزی جز یک سرمایه داری نوین را بر کرده مردم تحمیل نمی کند و مقدرات مردم و کشور ما را با مقاله های رنگین در گروگان قرار میدهد از ریشه فرق دارد....»

«ما در این زمینه هرگز طالب تکرار آن تجارب تاریخی تلخی نمی باشیم که در اثر بردگی معنوی و وابستگی به مراکز سیاسی و ایدئولوژیک بزرگ، انقلابیون تعداد کثیری از کشورها را پس از جانفشانی بی نظیر میلیونها انسان زحمتکش به اقرار امپریالیست های نوین مبدل گردانیده است و یا به نحوی از انحاء نیروهای انقلابی این کشورها را به رکود و آشفتگی مواجه ساخته است.....»

فرهنگ ملی و واقعا مترقی و در نتیجه ایدئولوژی ملی و انقلابی (واقعا مترقی!؟)، «هرنوع سیستمی را که بر اصل دیکتاتوری اقلیت بر اکثریت اتکاء دارد، افشا میسازد (امپریالیسم روس در تئوری دیکتاتوری اقلیت را رد میکند نه در عمل).»

قبلا دانستیم که امپریالیسم روس از نظر آقایان دولت شوروی بطور اعم بوده و شوروی سوسیال امپریالیستی و شوروی سوسیالیستی از نظرشان با هم فرقی ندارد. با توجه به بحث های قبلی میدانیم که منظور از رد دیکتاتوری اقلیت رد دیکتاتوری پرولتاریا است. این جمله با جمله بعدی مقاله کاملا در ارتباط است. دیکتاتوری پرولتاریا مردود است زیرا که این دیکتاتوری دیکتاتوری اقلیت بر اکثریت است و پامال کننده حقوق - سیاسی اکثریت و لذا فرهنگ ملی و واقعا مترقی و ایدئولوژی ملی و انقلابی! "واقعا مترقی!؟" تازه اندیشان باید: «به مردمش بیندیشد و دموکراسی اقتصادی را با دموکراسی سیاسی همراه سازد و به مردم حق بدهد. بدون موجودیت این دموکراسی مسأله آزادی وجدان و حقوق مردم / مردمی که همواره کاخ ساخته ولی بر خاک زیسته / حرف مفتی بیش نخواهد بود.» دموکراسی اقتصادی بدون دموکراسی سیاسی حرف مفتی بیش نیست!؟ به همین سبب است که اینها به قول سحر صاحب در کنفرانس سرتاسری «سوسیالیسم موجود جهانی را که سوسیالیسم اسبتدادی است با سوسیالیسم دموکراتیک که هنوز در مقیاس جهانی تطبیق نشده چنج میکنند و به همین جهت است که: «تئوری سیاسی و اجتماعی اعلام مواضع از اعتقاد خلل ناپذیر به دموکراسی نه تنها برای امروز جامعه بلکه تا زمان محو کامل هرگونه امتیازات طبقاتی و ملی سرچشمه میگیرد.....!؟»

و بالاخره "فرهنگ روشنفکران جهان سوم و شناخت او از جهان و از روابط میان مردم در اثر این تلاش و درگیری" باید میسر گردد. تلاش و درگیری ایکه دیکتاتوری پرولتاریا را مردود می شمارد، طالب ساختمان سوسیالیسم دموکراتیک!؟ است، ایدئولوژی چپ سنتی را قبول ندارد و در پهلوی کار های دیگر «تدوین یک ایدئولوژی» را حتمی میسازد؛ زیرا که: «ملت افغانستان هم به عنوان یک ملت حق دارد که در این تاریخ - تاریخ ایدئولوژی سازی - سهم داشته باشد.» و نویسنده مقاله با رفقاییش یعنی سحر صاحب و آرام صاحب نیز به عنوان فیلسوفان و ایدئولوگ های چنین ملتی حق دارند ایدئولوژی بسازند.

و بالاخره مباحث نویسنده در مورد "جهان سوم" شله گی (سه جهانی) "رهبر" را بیاد میآورد و نشان میدهد که این "شله گی" پایه هایش همان وقت ها ریخته شده است.

3- بررسی قطعنامه دومین پولینوم اولین دوره کمیته مرکزی "ساما"

قبلا گفتیم در پولینوم دوم کمیته مرکزی "ساما" مشی تازه اندیشانه اعلام مواضع بر "ساما" مسلط گردید که قطعنامه پولینوم دوم این تسلط را به نحو بسیار روشنی بیان می دارد. به بررسی این قطعنامه می پردازیم:

در پروگراف اول قطعنامه چنین می خوانیم: «همانندی و ناهمانندی/ وحدت و جدائی سرشت و خصیصه همه پدیده ها - اعم از طبیعی و اجتماعی - است که در یگانگی جهان مادی کلیت می یابد. یگانه راه سردرآوردن از نسج بغرنج و تودرتوی این پدیده ها درک و یژگی هریک و بازیابی امورمشترک آنهاست که در بررسی متوالی شناخت های نسبی نه تنها خصلت و ماهیت پدیده ها را بهتر و درست تر آشکار مینماید/ بلکه موجد یک نظام بنیادین فکری است که قانونمندی و مسیر تکامل جهان عینی را به نحو درستی تبیین میکند.»

بیان اینکه تمامی پدیده های طبیعی و اجتماعی در یگانگی جهان مادی کلیت می یابند در واقع بیان درک ماتریالیستی جهان است ولی هنوز بیان درک دیالکتیکی جهان مادی نیست. در این جهان مادی تمامی پدیده های طبیعی و اجتماعی متحول بوده و پدیده های غیر قابل تغییری وجود ندارند. اساس و پایه تحول و پایه تکامل پدیده ها را باید در درون خود پدیده ها جستجو کرد یعنی در تضادهائی که در درون این پدیده ها وجود دارند و در مبارزه بین این اضداد - که پدیده ها را با مساعدت شرایط بیرونی - بطرف تکامل و تحول سوق میدهد.

اذعان بر همانندی و ناهمانندی، وحدت و جدائی و ... به تنهائی حکم دیالکتیکی نیست. ناهمانندی، جدائی و مبارزه ... را متافزیک هم قبول دارد ولی بر اصالت آنها تکیه نمی نماید بلکه همانندیها و وحدتها را اصالت می بخشد. اگر بگوئیم همانندی و ناهمانندی، وحدت و جدائی سرشت و خصیصه تمامی پدیده های طبیعی و اجتماعی است بدون اینکه بر جنبه تحول - تکامل و اصالت مبارزه تکیه شود یک حکم غیر دیالکتیکی کرده ایم.

ویژگی هر پدیده و امور مشترک پدیده های مختلف ساکن و غیر متحرک است و در نتیجه ایجاد نظام بنیادین فکری که یک عملیه اجتماعی تاریخی است بصورت ایستا و یک جانبه مورد تصدیق قرار داده شده و از پراتیک پویای اجتماعی جداگانه مورد مطالعه قرار می گیرد.

سه پراتیک اجتماعی، مبارزه طبقاتی، مبارزه تولیدی و آزمونهای علمی با هم ارتباط دیالکتیکی دارند و آزمونهای علمی اساسا بر دو ساحه مبارزه طبقاتی و مبارزه تولیدی متکی است و نتایج مبارزات طبقاتی و مبارزات تولیدی در ساحه آزمونهای علمی انعکاس می یابد و تنظیم می گردد. به همین جهت است که در جوامع طبقاتی زاویه درک و یژگی پدیده های اجتماعی و بازیابی امورمشترک شان برای طبقات مختلف یکسان نیست. در جوامع طبقاتی هیچ فکر و اندیشه ای نیست که بر آن مهر طبقاتی نخورده باشد. نظام فکری در جوامع طبقاتی مستقیما به موضعگیری طبقاتی مربوط و متکی است و هیچ درکی و هیچ بازیابی ای جدا از موضعگیری های طبقاتی وجود ندارد. ولی نظام بنیادین فکری قطعنامه مهر طبقاتی ندارد و به طبقه خاصی متعلق نیست و نظام بنیادین فکری انقلابی و ملی بوده و برای تمامی ملت است. به عبارت دیگر ایدئولوژی قطعنامه تشریح ساکن و غیر متحرک پدیده های طبیعی و اجتماعی، که گویا در یگانگی جهان مادی کلیت می یابد، بیان فلسفی آن موضع سازمانی است که در "ساما" حاکمیت دارد. درینجا یگانگی جهان مادی بیان همان یگانگی جهان سازمانی است که دران همانندی و ناهمانندی، وحدت و جدائی وجود دارند و باید بطرف یگانگی بروند. یعنی تضاد ها نه بطرف مبارزه بلکه باید در جهت سازش رهسپار گردند.

ایدئولوژی [ساما] ایدئولوژی پرولتری نیست، بلکه ایدئولوژی انقلابی و ملی است!؟

در پروگراف دوم قطعنامه چنین می خوانیم: «یک ساخت معین اقتصادی بمتابه یک پدیده اجتماعی با ساخت معین اقتصادی دیگر در جهات عمده و اساسی همگون و دارای وجوه مشترکی است بسیار ولی تحت شرایط امپریک و خود ویژگی محیطی تبارز

بخصوص دارد که هیئت کلی اجتماع معینی را از اجتماعات دیگر مشخص می نماید. نظام اقتصادی و اجتماعی جامعه ما نیز بمثابة یک ساخت اقتصادی ضمن وجوه مشترک با نظامات اقتصادی و اجتماعی یک سری ممالک، خصوصیات و صفات ممیزه ای دارد که جامعه ما را از جوامع دیگر متمایز می سازد و تنها با روش امپریک و کاربست متود علمی می توان قانونمندی ویژه تکامل آنرا کشف و مظاهر قضائی و حقوقی آن را باز شناخت.»

وقتی یک ساخت معین اقتصادی - اجتماعی با ساخت معین اقتصادی - اجتماعی دیگری در جهات عمده و اساسی همگون و دارای وجود مشترک بسیار باشد قانونمندی های تکامل این دو ساخت اقتصادی و اجتماعی نیز در جهات عمده و اساسی یکسان است و ماهیت شان نیز اساساً و عمدتاً مشابه اند. این نوع برخورد نه تنها در ساحه اجتماع بلکه در تمامی عرصه های معرفت انسانی صادق است. اساساً تعیین احکام و مقوله ها بر اساس ارزیابی امور مشترک تعداد زیادی از پدیده های یکسان بوجود می آیند. وقتی چند جامعه مختلف انسانی را در جهات عمده و اساسی همگون و دارای وجوه مشترک یافتیم مفهوم یک ساخت معین اقتصادی - اجتماعی را در می یابیم و قانونمندی های تکامل این جوامع مختلف را در داخل چوکات یک ساخت معین اقتصادی اجتماعی مطالعه می نمائیم. مثلاً وقتی دو جامعه مختلف انسانی در جهات عمده و اساسی دارای مشخصات بورژوائی بودند قانونمندی های تکامل این دو جامعه نیز براساس قانونمندی های تکامل ساخت بورژوائی استوار است. البته این غیر ممکن است که جوامع مختلف انسانی در تمامی جهات، با هم مشابه و یکسان باشند ولی موقعی که در جهات عمده و اساسی مشخصات مشابه و یکسان موجود باشند "خود ویژگی محیطی" که در جهات غیر عمده و غیر اساسی موجود است هیئت کلی این جوامع انسانی را از هم متمایز نمی سازد بلکه صرفاً تفاوت های جزئی و غیر عمده و غیر اساسی ای را به نمایش خواهد گذاشت.

نظام اقتصادی و اجتماعی جامعه ما که در جهات عمده و اساسی با نظامات اقتصادی و اجتماعی یک سری ممالک دارای وجود مشترک است قانونمندی تکاملش نیز در جهات عمده و اساسی با قانونمندی های تکامل نظام های اقتصادی - اجتماعی آن کشور ها یکسان می باشد. البته تفاوت های نیز وجود دارند که باید آنها را با شرکت فعال در سه پراتیک اجتماعی مبارزه طبقاتی، مبارزه تولیدی و آزمونهای علمی مشخص ساخت و قانونمندی های تکاملی جامعه ما را در موارد فرعی و غیر اساسی کشف کرد.

حالا وقتی قطعنامه بین روش امپریک و متود علمی آشتی برقرار می سازد و با تکیه بیشتر بر روشی امپریک می خواهد قانونمندی ویژه تکامل جامعه ما را کشف نماید، سرانجام به کشف چه چیزی نایل خواهد شد و یا به بیان روشنتر چه چیز کشف شده را می خواهد توجیه تئوریک نماید؟ «تئوری اجتماعی و سیاسی اعلام مواضع [را که] نه برحسب الگو های متداول قبلاً پذیرفته شده بلکه با رجوع به جامعه و بیرون کشیدن رهنمود های سیاسی از درون آن به وجود آمده ...» (آرام - کنفرانس سرتاسری ساما)

امپریزم روش شناختی تئوری سیاسی و اجتماعی اعلام مواضع را می سازد و قطعنامه با تکیه بر امپریزم با توسل به خصوصیات و صفات ممیزه ای که جامعه ما را از جوامع دیگر متمایز می سازد برای جامعه ما قانونمندی های ویژه تکامل و مظاهر قضائی و حقوقی کاملاً مخصوص قایل می گردد. تازه اندیشان همیشه ورد زبان شان بود که جامعه افغانستان تافته جدا بافته ای است و قانونمندی های تکامل جوامع دیگر اینجا قابل تطبیق نیست. مارکسیزم محصول اروپاست، لنینیزم محصول روسیه و اندیشه مائوتسه دون هم محصول چین. برای افغانستان باید ایدئولوژی دیگری ساخت که نامش ایدئولوژی ملی انقلابی است. بهمین سبب تازه اندیشان در "کنفرانس سراسری "ساما" گفتند که وظیفه (شان) در پهلوی کارهای دیگر تدوین یک ایدئولوژی است.

در پروگراف سوم قطعنامه چنین میخوانیم: «از آنجا که هر سیستم اقتصادی آمیزه ای است از بقایای مناسبات گذشته / پایه ای از حال و نطفه ای از روابط آینده / بنابراین در جنب شیوه تولید حاکم فتودالی بقایایی از مناسبات تولید گذشته و در متن آن نطفه ای از مناسبات کالائی بمثابة یک رابطه نوین اقتصادی و اجتماعی با شیوه تولید مسلط تضاد بهم می رساند و در نتیجه جامعه ما را به دو قطب متضاد دموکراتیزم و ضد دموکراتیزم که یکی پیام آور رشد و بالندگی نیروهای مؤلده و آن دیگری ضمن هم آغوشی با قدرت استعمار نوین پاسدار انسداد و رکود آن است منقسم می نماید.»

بهتر است قدری روی مفهوم سیستم اقتصادی یا به بیان دیگر روی مفهوم شیوه تولیدی مکث نمائیم. شیوه تولید عبار است از تجمع نیروهای مولده و مناسبات تولیدی. نیروهای مولده عبارت اند از نیروی کار، ابزار کار و محمول کار یا موضوع کار. مناسبات تولیدی یا روابط تولیدی عبارت اند از چگونگی مالکیت بر وسایل تولید، چگونگی نقش انسانها در جریان تولید اجتماعی و چگونگی توزیع نعم مادی در جامع. در بطن یک شیوه تولید معین به تدریج نیروهای مولده نوین رشد کرده و این نیروها در مسیر تکاملش با مناسبات تولیدی حاکم تضاد بهم می رساند. ضرورت رشد نیروهای مولده نوین ایجاب می کند که مناسبات تولیدی کهن کنار زده شود و مناسبات تولیدی متناسب با این نیروها به وجود بیاید. به این ترتیب قبل از آن که در متن یک شیوه تولید حاکم، ما از بوجود آمدن روابط آینده صحبت نمائیم باید از بوجود آمدن نیروهای مولده نوین صحبت بعمل آوریم.

اساسا بدون بوجود آمدن نیروهای مولده نوین بوجود آمدن مناسبات یا روابط آینده در متن شیوه تولید حاکم غیرممکن است. مثلا اگر در جامعه نیروهای مولده سرمایه داری نباشد آیا میتوان از مالکیت سرمایه دارانه بر وسایل تولید حرف زد؟ آیا در جامعه ایکه نیروهای مولده سرمایه داری نباشد میتوان نقش انسانها را در جریان تولید اجتماعی متناسب با شیوه سرمایه داری بررسی کرد؟ آیا در جامعه ای که نیروی های مولده سرمایه داری نباشد میتوان توزیع نعم مادی را در جامعه بر معیارهای سرمایه دارانه متکی ساخت؟ نه ممکن نیست.

گذشته ازین ها در متن شیوه مسلط فئودالی نطفه هایی از مناسبات کالائی را بمثابه یک رابطه نوین اقتصادی و اجتماعی یا نطفه ای از روابط آینده سرمایه داری تلقی کردن از آن برداشت نادرستی ناشی میشود که تولید سرمایه داری را با تولید کالائی بطور اعم یکی می داند. موجودیت کالا و پول دلالت بر موجودیت سرمایه داری نمی نماید زیرا پول و کالا در شیوه های تولید ماقبل سرمایه داری نیز موجود بوده اند. نظام سرمایه داری وقتی بوجود میآید که نیروی کار انسانی به کالا مبدل شود. البته مناسبات کالائی میتواند زمینه و پیش شرط نظام سرمایه داری تلقی شود، ولی این زمینه و پیش شرط از درون شیوه فئودالی بیرون نیامده بلکه اساسا مناسبات پولی و مناسبات مبادلوی و کالائی از همان نخستین روزهایی که تقسیم اجتماعی کار در جوامع بشری بوجود آمد کم کم نطفه بست و اشکال بسیار ابتدائی پول و نوعی مناسبات مبادلوی حتی در بین جوامع مختلف کمون اولیه موجود بوده است. همچنان موجودیت پیشه وران آزاد که تولید کالائی داشته اند در دوران برده داری در روم، ایران، یونان، چین، هند و جاهای دیگر یک مسئله تثبیت شده است. راه ابریشم که دلالت بر موجودیت تجارت بین شرق و غرب می نمود نشان میدهد که حتی بعضی اوقات در دوران برده داری تجارت و فروش کالاها و همچنان بازارها پررونق بوده اند. در دوران سلاطین سامانی، غزنوی، خوارزم شاهی، سلاطین مغلی هند و ... در شهرهای بزرگ نیشاپور، سمرقند، بخارا، غزنی، دهلی و ... بازارها بسیار پررونق بوده اند و اصناف مختلف پیشه وران در این شهرها کمیت قابل ملاحظه از ساکنین این شهرها را تشکیل میدادند و همچنان تاجران بزرگی در این شهرها اقامت داشته اند.

بهرحال اگر از بحث مفصل در این مورد صرف نظر نمائیم باید بگوئیم که نطفه های مناسبات کالائی در متن شیوه تولید فئودالی به مثابه یک رابطه نوین اقتصادی و اجتماعی به مفهوم سرمایه داری آن تلقی شده نمیتواند. رابطه نوین اقتصادی و اجتماعی سرمایه دارانه فقط آنوقتی بوجود میآید که تولید کنندگان مستقیم از وسایل تولید جدا گردیده و این وسایل در دست افرادی که تولید کننده مستقیم نیستند قرار بگیرد و به سرمایه تبدیل شود و در نتیجه تولید کننده مستقیم بخاطر امرار معاش مجبور باشد نیروی کارش را به صاحبان وسایل تولید بفروشد و صاحبان وسایل تولید که سرمایه در دستانشان متمرکز گردیده است نیروی کار کارگران را به عنوان یک کالا خریداری کرده بتوانند. به عبارت دیگر پیدایش مناسبات یا روابط تولیدی سرمایه داری مستقیما با پیدایش آن وسایل تولیدی و آن حد از تمرکز سرمایه ارتباط دارد که بتواند روند جدائی نیروی کار را از وسایل تولید متحقق سازد و نیروی کار را به کالائی قابل خرید و فروش مبدل نماید، درغیر آن نمیتوان از مناسبات سرمایه داری یا مناسبات نوین در بطن شیوه تولید مسلط فئودالی صحبت به عمل آورد.

نتیجه ای که از این مبحث میگیریم این است که در متن شیوه تولید فیودالی از مناسبات نوین اقتصادی و اجتماعی صحبت به عمل آوردن بدون در نظر گرفتن نیروهای مولده نوین یعنی بدون در نظر گرفتن وسایل تولید سرمایه داری و مهم تر از همه بدون در نظر گرفتن نیروی کار سرمایه داری یعنی کارگران نادرست و غلط است.

براساس دید قطعنامه در جامعه ما که شیوه تولید فئودالی مسلط است روابط نوین اقتصادی و اجتماعی وجود دارد ولی نیروهای مولده نوین و قبل از همه "پرولتاریای واقعی" وجود ندارد. (تازه اندیشان - کنفرانس سرتاسری ساما)

چون مناسبات و روابط سرمایه داری وجود دارد لذا سرمایه داری نیز وجود دارد ولی نیروهای مولده سرمایه داری وجود ندارد و وقتی پرولتاریائی وجود نداشت نقش سیاسی مستقلى نیز نباید برایش قایل شد و لذا در جامعه فقط میتوان از دموکراتیزم و ضد دموکراتیزم صحبت بعمل آورد یعنی از تضاد بین سرمایه داری و فئودالیزم و لذا شعار مبارزاتی صرفاً "آزادی و دموکراسی".

این حکم که سرمایه داری در جامعه ما به قطب دموکراتیزم تعلق دارد و پیام آور رشد و بالندگی نیروهای مولده است چه سرانجامی می یابد؟ واقعیت این است که سرمایه داری در جامعه ما عمدتاً به شکل سرمایه داری کمپرادور بمیان آمده است. البته سرمایه داری کمپرادور در تضاد با شیوه تولید فیودالی قرار دارد ولی رشد و گسترش سرمایه داری کمپرادور را با رشد و بالندگی نیروهای مؤلده نوین یکی فرض کردن نادرست و گمراه کننده است. بورژوازی کمپرادور نه در خدمت مردم افغانستان بلکه در خدمت امپریالیزم جهانی قرار دارد و هر قدر دامنه رشد و گسترش آن بیشتر شود بر بدبختی و سیه روزی مردم ما خواهد افزود. از جانب دیگر در عصر حاضر (عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری) دیگر نظام سرمایه داری در مجموع به یک نظام کهنه و فرسوده مبدل گردیده و لذا گرچه در مقایسه با فئودالیزم پیشرفته و متکامل تر است ولی در عصر حاضر یک نظام فرسوده است و نه یک نظام نوین و در سطح جهانی اکنون خود به عمده ترین مانع رشد نیروهای مؤلده مبدل گردیده است.

ولی مهم تر از همه نتیجه گیری ای است که ازین حکم بدست می آید. سرمایه داری کمپرادوری بوروکراتیک (دولت پوشالی) به قطب دموکراتیزم تعلق دارد و فئودالیزم به قطب ضد دموکراتیزم و لذا دولت دموکراتیک تر از اخوان است و سرانجام تضاد عمده ما تضاد با فئودالیزم و اخوان است، لذا باید حکم اعدام مولوی ها صادر گردد. اعدام های دسته جمعی عناصر اخوانی و غیر اخوانی اجرا شود و بالاخره امضاء پروتوکول همکاری با دولت دموکراتیک در مبارزه با اشرار و ارتجاع ضد دموکراتیک!

از جانب دیگر صرفاً فئودالیزم را با استعمار و امپریالیزم هم آغوش و هم نوا دانستن یعنی نقش ضد امپریالیستی برای بورژوازی کمپرادوری بوروکراتیک قایل شدن و سرانجام صحنه گذاشتن به این امر که: «قوای دوست بزرگ ما اتحاد شوروی سوسیالیستی غرض کمک به مردم افغانستان و برای جلوگیری از تجاوزات امپریالیست ها و نیروهای ارتجاعی به کشور ما آمده...» (پروتوکول بین دولت و ساما)

در پروکراف چهارم قطعنامه می خوانیم: «در تداوم دو جریان متضاد نو و کهن (ابورژوازی کمپرادور و فئودالیزم) کودتای ننگین ثور و تجاوز آشکار امپریالیزم غدار روس بر حریم مقدس کشور ما چرخش عظیمی است که نه تنها نردبان عروج امپریالیزم خود کامه روس بر قله نظارت و کنترل آبهای گرم هند محسوب میشود بلکه یک گام برگزیده در جهت وابسته کردن کامل اقتصادی، سیاسی و فرهنگی کشور ما و در نهایت امحاء هویت ملی و بلعیدن ملت ما است. چنانچه رفورم ارضی و انتقال سرمایه بوروکراتیک به روستا و تبدیل کشاورزی افغانستان به تیول های سوسیال امپریالیزم، اشاعه و تبلیغ فرهنگ به اصطلاح مترقی و ... تلاش های نامبارک و شومیست که از چشمه سار این سیاست غارتگرانه و توسعه طلبانه آب می خورد. نتیجه این امر دو الترناتیف تضاد و آشتی ناپذیر تجاوز و ضد تجاوز، جنگ تجاوزی و جنگ ضد تجاوزی در برابر هم مصاف داده و آزادی میهن را از قید اسارت دولت عنان گسیخته روس، در یک مرحله استراتژییک قرار داد. همه تضاد های درونی جامعه با آنکه به مثابه تضاد موجود و به بقای خود ادامه میدهند، در یک تضاد، تضاد ملت محکوم ما و دولت استعمارگر روس گره خورد و آزادی میهن از یوغ استعمار در خط مقدم اهداف قرار گرفت.»

کودتا و تجاوز اگر تداوم نبرد دو جریان متضاد نو و کهن دانسته شود باید پرسید که کودتای ثور و تجاوز سوسیال امپریالیسم شوروی بر کشور به کدام یکی ازین دو جریان تعلق دارد؟ از ذکر کلمه چرخش برمی آید که قطعنامه کودتا و تجاوز را به جریان کهن مربوط می داند یعنی به قطب فئودالیسم که «ضمن هماغوشی با قدرت استعمار هم‌نوی آن پاسدار انسداد و رکود» نیروهای مؤلده نوین است. حال اگر بین سوسیال امپریالیسم شوروی و فئودالیسم درگیری و تضادی هم موجود باشد این درگیری و تضاد مؤقتی است و سازش و همکاری شان اساسی است و لذا از تضاد های شان باید علیه هم دیگر کار گرفت یعنی می توان از اخوان اسلحه گرفت و با روسها جنگید و در موقعش می توان از روس اسلحه گرفت و اخوان را زد!

ولی پروگراف به بیان احکام ضد و نقیض می پردازد: در قسمت اول پروگراف کودتا و تجاوز را چرخش در تداوم نبرد دو جریان متضاد نو و کهن میداند ولی بعداً از انتقال سرمایه بوروکراتیک به روستا و تبدیل کشاورزی افغانستان به یکی از تیول های سوسیال امپریالیسم حرف میزنند یعنی این که سوسیال امپریالیسم تسلط فئودالیسم را از بین میبرد و تسلط سرمایه بوروکراتیک را جایگزین آن میسازد. البته در اینجا سرمایه بازهم خصلت دموکراتیک خود را در مقابل فئودالیسم حفظ می نماید، چه صحبت صرفاً از سرمایه بوروکراتیک است و نه سرمایه بوروکراتیک کمپرادور و البته سرمایه بوروکراتیک که خصلت کمپرادوری نداشته باشد با سرمایه کمپرادوری ضد دموکراتیک فرق دارد!

این که آزادی میهن از یوغ استعمار سوسیال امپریالیسم شوروی در خط مقدم اهداف قرار گرفت درست؛ ولی از تضاد بین خلق افغانستان و فئودالیسم صرفاً به مثابه تضادی که باقی مانده و عمل میکند یادآوری کردن گمراه کننده است. مبارزه با فئودالیسم اگرچه در شرایط فعلی وظیفه غیر عمده است ولی بهر حال یک وظیفه اساسی است و به هیچ صورت نمیتوان اهمیت آنرا نادیده گرفت و از آن چشم پوشید.

در پروگراف پنجم چنین بیان میگردد: «از آنجا که جنگ ملی و جنبش دموکراتیک دو امر باهمساز اند و اگر جنگ ملی بازتابی از تضاد ملت و استعمار روس است / جنبش دموکراتیک جلوه ای از تضاد عنصر کهن و نوین / و اگر تضاد ملت با استعمار روس جنگ ملی را ببار آورده است تضاد دموکراتیزم و ضد دموکراتیزم پی آمدی جز جنگ داخلی نخواهد داشت. روی این ملحوظ جنگ آزادیبخش ملی امروز بار جنبش دموکراسی با اهداف دموکراتیزه کردن تمام ساحات اقتصادی - سیاسی و فرهنگی است، بدون اینکه مانع جدی در راه تکامل تدریجی این جنبش در جو نظامی خود باشد.»

«جنگ ملی و جنبش دموکراتیک دو امر باهم سازند.» این حکم ابتدای پروگراف است ولی بعداً جنگ ملی و جنبش دموکراتیک کاملاً از هم جدا ساخته میشوند. «جنگ ملی بازتابی از تضاد ملت با استعمار روس است» و «جنبش دموکراتیک هم جلوه ای از تضاد عنصر کهن و نوین.» جنگ ملی به تضاد عنصر کهن و نوین ارتباط ندارد و جنبش دموکراتیک هم به جنگ ملی و به همین سبب است که «تضاد ملت با استعمار روس جنگ ملی را ببار میآورد.» یعنی یک تضاد صرفاً ملی است و «تضاد دموکراتیزم و ضد دموکراتیزم پی آمدی جز جنگ داخلی نخواهد داشت.» یعنی که مبارزه دموکراتیک متوجه استعمار روس نیست. بناءً ازین دیدگاه "امپریالیسم روس" با وجودی که دشمن ملی است ولی امپریالیسم دموکرات است!؟ و فئودالیسم افغانستان (اخوان) با وجودی که ضد دموکراتیک است باید جنگش، جنگ آزادیبخش ملی خوانده شود.

باید گفت که سوسیال امپریالیسم شوروی و نوکران بومی اش دشمنان ملی مردم ما و درعین حال دشمنان عمده دموکراسی در جامعه ما نیز می باشند، چه بورژوازی کمپرادور بوروکراتیک و سیستم سوسیال امپریالیستی دشمنان بزرگ دموکراسی نیز محسوب می گردند. از جانب دیگر فئودالیسم (اخوان) به تنهایی ضد دموکراتیک نیست بلکه ضد ملی هم است و می بینیم که هم علیه دموکراسی شعار می دهد و هم علیه ملی گرائی. فئودالیسم ضد دموکراتیک درعین حال ضد ملی است، زیرا که اولاً فئودالیسم با امپریالیسم غرب روابط ناگسستنی سنتی دارد و اساساً بر امپریالیسم غرب متکی است و ثانیاً سیستم فئودالی به مثابه یک سیستم تولید با روبناهای مربوط به خودش یک سیستم ما قبل ملی بوده و در تضاد با آن قرار دارد. بناءً سوسیال امپریالیسم شوروی و

نوکران بومی اش هم ضد ملی اند و هم ضد دموکراتیک و همچنان فئودالیزم (اخوان) هم ضد دموکراتیک است و هم ضد ملی. نباید جنبه دموکراتیک مبارزه علیه سوسیال امپریالیزم شوروی را از یاد برد و همچنان نباید جنبه ملی مبارزه علیه فئودالیزم (اخوان) را فراموش کرد.

در لحظه فعلی و در مقطع کنونی انقلاب ملی دموکراتیک کشور ما تضاد با سوسیال امپریالیزم شوروی از آن رو عمده است که اولاً باند خلق و پرچم (نمایندگان بورژوازی کمپرادور بوروکراتیک) قدرت مرکزی را در دست دارند و ثانیاً قشون 150 هزار نفری دولت سوسیال امپریالیستی شوروی کشور ما را به اشغال درآورده است. ولی اگر در لحظه فعلی تضاد خلق افغانستان با دولت سوسیال امپریالیستی شوروی و نوکران بومی اش عمدگی کسب کرده هرگز به این معنی نیست که تضاد با فئودالیزم و امپریالیزم غرب به فراموشی سپرده شود. این تضاد بمثابه یک تضاد اساسی وجود دارد، در تحرک است و عمل مینماید. شیوه مناسب و اصولی حل این تضاد اینست که از یک جانب نباید با تضاد عمده مرحله فعلی مساوی دانسته شده و یا بر آن تقدم داده شود و از جانب دیگر بمثابه یک تضاد اساسی با آن برخورد صورت گیرد یعنی این که این مسئله باید برای ما روش باشد که بدون از بین بردن فئودالیزم انقلاب ملی دموکراتیک به پیروزی نمی رسد.

در لحظه فعلی تبلیغات سیاسی هم علیه سوسیال امپریالیزم شوروی و نوکران بومی اش ضروری است و هم علیه فئودالیزم و حامیان امپریالیستی غربی اش. البته باید تکیه عمده بر تبلیغات سیاسی علیه سوسیال امپریالیزم شوروی و نوکران آن صورت گیرد و تبلیغات علیه فئودالیزم و اخوان هم باید بر محور تبلیغات علیه سوسیال امپریالیزم و نوکران بومی اش تنظیم گردد.

ولی در بعد نظامی قضیه یک مقدار فرق میکند، باین معنی که ما در این ساحه اساساً به جنگ ضد قوای اشغالگر سوسیال امپریالیزم شوروی و ارتش دولت پوشالی باید برویم و نقشه های جنگی خود را اساساً علیه قوای اشغالگر و ارتش پوشالی طرح ریزی نمائیم. ما میتوانیم و حق داریم که در جنگ با قوای اشغالگر و ارتش پوشالی با نیروهای فئودالی همکاری نمائیم و یا همکاری آنها را جلب نمائیم، ولی حق نداریم که به همکاری قوای اشغالگر و ارتش پوشالی با نیروهای فئودالی درگیر شویم. ما می توانیم و حق داریم که از امکانات نظامی نیروهای فئودالی علیه قوای اشغالگر و ارتش پوشالی استفاده نماییم ولی هرگز حق نداریم با استفاده از امکانات نظامی قوای اشغالگر و ارتش پوشالی به جنگ نیروهای فئودالی برویم. البته از تعرضات نیروهای فئودالی باید جلوگیری کرد، یعنی در صورتی که این نیروها بالای قوای ما حمله ور شوند باید به دفاع متوسل شد و البته دفاع فعال ولی هرگز حق نداریم بخاطر حفظ منطقه مان از تعرضات نیروهای فئودالی از امکانات نظامی قوای اشغالگر و ارتش پوشالی استفاده نمائیم، در حالیکه میتوانیم و حق داریم که بخاطر حفظ مناطق تحت تسلط مان در مقابل حملات قوای اشغالگر و ارتش پوشالی از امکانات نظامی نیروهای فئودالی در صورت امکان استفاده نمائیم. در جنگ علیه قوای اشغالگر و ارتش پوشالی باید نقشه ها را با دقت و مطالعه همه جانبه تهیه کرده و با قاطعیت عملی کرد و علیه کسانی که مخالف اجرای نقشه های جنگی مان هستند باید با قاطعیت برخورد کرد. ولی مادامی که مجبور شویم در مقابل نیروهای فئودالی نقشه های نظامی طرح ریزی نمائیم قضیه فرق میکند؛ زیرا که این جنگ در چوکات جنگ داخلی قرار می گیرد و نباید با هر مخالفی آن گونه بشدت برخورد کرد که در مورد قبلی ضرورت شدید آن مطرح میباشد.

البته وقتی ما از جنگ داخلی صحبت مینمائیم منظور ما آن نیست که نیروهای فئودالی ضد ملی نمی باشند. مفهوم جنگ داخلی را باید در مقابل جنگ ضد قوای اشغالگر قرار داد و نه در مقابل جنگ ملی، زیرا که جنگ های داخلی ملی نیز وجود دارند و نمونه آن جنگ های دفاعی ای است که نیروهای انقلابی و ملی در مقابله با تعرضات نیروهای فئودالی به آن دست می زنند. از جانب دیگر جنگ فئودالیزم علیه قوای اشغالگر و ارتش پوشالی جنگ داخلی نیست و جنگ ضد قوای اشغالگر است ولی نمی توان آن را جنگ ملی نامید بلکه آن را در چوکات کلی جنگ مقاومت باید مطالعه کرد.

این که قطعنامه ازین مسئله صحبت مینماید که: «جنگ آزادیبخش ملی امروز حامل بار جنبش دموکراسی است بدون این که مانع جدی در راه تکامل تدریجی این جنبش در جو نظامی خود باشد.» ناشی ازین دید غلط می باشد که هر جنگ ضد تجاوزی را جنگ ملی می داند. جنگ ملی و آنهم جنگ آزادیبخش ملی نه تنها در راه تکامل تدریجی جنبش دموکراسی مانع جدی نمی آفریند بلکه جنگ ملی بدون جنبش دموکراسی مفهومی ندارد. اگر جنگ ضد تجاوزی فئودالیزم را هم در چوکات جنگ آزادیبخش مطالعه نمائیم در آن صورت این حکم که این جنگ مانع جدی تکامل تدریجی جنبش دموکراتیک نیست کاملاً غلط و غیر اصولی است.

فئودالیزم و حامیان غربیش نه تنها موانع جدی در راه تکامل جنبش دموکراسی به وجود می آورند بلکه اساساً دشمن سوگند خورده جنبش دموکراسی در کشور ما میباشند.

در ساحة مبارزات ایدئولوژیک و اقتصادی باید بر این مسئله تاکید کرد که ما در مبارزه علیه فئودالیزم به یک دوره اقماعی و توضیحی به آن صورت نیازی نداریم. از جانب دیگر مبارزات ایدئولوژیک و اقتصادی علیه فئودالیزم نباید با مبارزه ایدئولوژیک و اقتصادی علیه سوسیالیزم شوروی و نوکران بومی اش همسنگ تلقی شوند. همچنان این مبارزات باید بر محور مبارزات علیه سوسیال امپریالیزم شوروی و نوکران بومی اش تنظیم گردد.

در پروگراف ششم میخوانیم: «سازمان آزادیبخش مردم افغانستان که به حکم ضرورت‌های موجود و روی هدف تحول تاریخی کشور ایجاد شده است، طرح و حل مسائل بغرنج و پیچیده اعم از مبارزه ملی و مبارزه به خاطر دموکراسی را همگام با همه نیروهای اصیل انقلابی، رسالت تاریخی خویش میداند. هم اکنون سیمای معنوی سازمان و فعالیت سیاسی سازمان منظره ای از تولید و مصرف داده های عینی و دریافت هایی است که در پراتیک داغ مبارزه قویا تلالو می یابد.»

صحت صرفاً از ضرورت‌های موجود و هدف تحول تاریخی کشور است ولی ضرورت‌های موجود چیست و تحول تاریخی کشور کدام است؟ قطعنامه صرفاً از مبارزه بخاطر دموکراسی و مبارزه ملی نام می برد. ضرورت‌های موجود و تحول تاریخی کشور در مرحله فعلی فقط و فقط مبارزه ملی و مبارزه بخاطر دموکراسی است و لذا "ساما" یک سازمان ملی است یعنی یک سازمان طبقاتی نیست و مخصوصاً یک سازمان طبقاتی پرولتری نمیباشد، زیرا که مرحله فعلی انقلاب مرحله ملی و دموکراتیک است و لذا به سازمان کمونیستی ضرورتی نیست، بلکه به یک سازمان ملی و دموکراتیک نیازمندی احساس میگردد که نه دارای ایدئولوژی کمونیستی بلکه دارای ایدئولوژی ملی و انقلابی باشد. به همین سبب است که برآمد کمونیستی نادرست است؟! "رهبر" در نامه ای به دوست عزیزش صدیق فرهنگ باری نوشته بود که: «"ساما" وظیفه ندارد به تبلیغ کمونیستی پردازد.»

اینکه «سیمای معنوی و فعالیت سیاسی سازمان منظره ای از تولید و مصرف داده های عینی و دریافت‌هایی است که در پراتیک داغ مبارزه قویا تلالو مییابد» دقیقاً با امپریزم، که قبلاً بیان داشتیم، ارتباط دارد. تولید داده های عینی یعنی اینکه: «تئوری اجتماعی و سیاسی اعلام مواضع (و همچنان قطعنامه) نه بر حسب الگوهای متداول قبلاً پذیرفته شده بلکه با رجوع به جامعه و بیرون کشیدن رهنمود های سیاسی از درون آن بوجود آمده.» (تازه اندیشان - کنفرانس سرتاسری ساما)

«مصرف داده های عینی و دریافت هایی که در پراتیک داغ مبارزه قویاً تلالو می یابد» یعنی این که: «ما عجالتاً ابزار تشکیلاتی و مبارزات فکری خود را گسترش می دهیم. مسایل عاجل سه شعار آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی است (شعار عدالت اجتماعی در آرم ساما نیست. شعار عدالت اجتماعی بعد ها بیشتر از طرف جبهه متحد ملی مطرح شد یعنی اینکه جبهه یک شعار بیشتر از آرم ساما مطرح کرد) و پیش میرویم، که در اعلامیه ساما ذکر است، و در تکامل "ساما" و در تکامل جنبش، ما این سازمان را ایدئولوژیک می سازیم.» (تازه اندیشان - کنفرانس سرتاسری ساما)

به این صورت سیمای معنوی سازمان یک سیمای علمی نیست، بلکه یک سیمای پراتیسیست است و فعالیت سیاسی سازمان هم نه بر متود علمی بلکه بر امپریزم استوار می باشد و "ساما" هم یک سازمان کمونیستی نیست.

در پروگراف هفتم میخوانیم: «اشتراک فعال در عرصه جوشان پراتیک و تجلی ناهمگون صحیح و سقیم و اصیل و وارونه واقعیت در ذهن، آن چشمه سار لایزال جویدار نظرات و معرفت متضادی است که به ارزیابی ها و استنتاج های گوناگون از قضایا و پدیده ها منتهی میشود. وجود برداشت های متضاد از چشم انداز مبارزه اجتماعی، پراگندگی و گروهیگری و فقدان یک سیستم نظری تعمیمی در مورد جهات متفاوت و ناموزون حیات اجتماعی و اقتصادی همان عوامل نامساعدی اند که اگر یک جریان پیشرو را کاملاً منهدم هم نسازند، در بهترین حالت پراکنده تر و یا تهدید به تلاشی می نماید.»

قطعنامه ارزیابی ها و استنتاجات گوناگون از قضایا و پدیده ها را به اشتراک فعال در عرصه جوشان پراتیک مربوط می سازد. در درون سازمان از قضایا و پدیده ها ارزیابی ها و استنتاجات گوناگون وجود دارد و قطعنامه میگوید که اینها بخاطری وجود دارند که

"ساما" در عرصه جوشان پراتیک شرکت فعال دارد! به عبارت دیگر اختلافات ایدئولوژیک در "ساما" انعکاس تضاد های طبقاتی جامعه در درون سازمان نمی باشد.

از لحاظ آرمانی در درون سازمان از چشم انداز (دورنمای) مبارزه اجتماعی برداشت های متضادی وجود دارند، از لحاظ تشکیلاتی پراکندگی و گروهیگری موجود است و از لحاظ ایدئولوژیک در مورد جهات متفاوت و ناموزون حیات اجتماعی و اقتصادی، سازمان به فقدان یک سیستم نظر تعمیمی (سیستم ایدئولوژیک) دچار است و اینها از نظر قطعنامه عوامل نامساعدی اند که اگر جریان پیشرو (جنبش سامائی) را کاملاً منهدم هم ن سازند در بهترین حالت پراکنده تر و یا تهدید به تلاشی می نماید؟!!!

«برای بنیان گذاران مشی انقلابی و ملی، سازمان آزادی بخش مردم افغانستان یک اسم با مسمی است و نه یک عنوان پر طنطنه و حاکی از تهیه هویت سیاسی یا ایدئولوژیک.» (تازه اندیشان - کنفرانس سرتاسری ساما)

«آنچه که رفقا ادعا میکنند درست نیست. سازمان آزادیبخش، سازمان آزادیبخش است که در خود گرایشات و نقطه نظرهای گوناگون را حمل می کند و ما خوشبختانه نمونه های زنده ای از مؤسسین "ساما" داریم منحنیت تاریخچه زنده. باید تمام کادرهای سازمان مسئولانه بخواهند به این مسایل برخورد کنند و ذهن خود را روشن نمایند.» (تازه اندیشان - کنفرانس سرتاسری ساما)

حالا که با توجه به موجودیت این مسایل خطر تلاشی سازمان موجود است چه باید کرد؟ پروگراف بعدی جواب می دهد: در پروگراف هشتم میخوانیم: «مجامع و مجالس سازمانی چون کنگره / کنفرانس و جلسات پولینوم / مؤجد آن محیط پلمیک و آن شرایط تفاهمی اند که پروسه وحدت را در جهت عمده و اساسی تسریح و به ایجاد یک سیستم نظری بر پایه تعمیم تجارب یاری داده و یا حد اقل زمینه تکامل مطلوب آتی سازمان را هموار می سازند.»

گرچه از چشم انداز و دورنمای مبارزه اجتماعی و سیاسی واحدی در سازمان خبری نیست و سیستم ایدئولوژیک واحد نیز وجود ندارد، ولی از نظر قطعنامه با دایرکردن کنگره ها، پولینوم ها و کنفرانسها میتوان شرایط تفاهم را بوجود آورد. به عبارت دیگر این مجامع سازمانی از نظر قطعنامه وظیفه دارند که علیرغم موجودیت اختلافات ایدئولوژیک حاد و اساسی شرایط تفاهم و سازش را به وجود بیاورند. این شرایط تفاهم که به وجود آمد پروسه وحدت سازمان در جهات عمده و اساسی تسریع میگردد. بی جهت نبود که رهبر قبل از "کنفرانس سرتاسری" دستور داده بودند که مبارزات ایدئولوژیک در سازمان متوقف گردد. وقتی قطعنامه میگوید که مجامع سازمانی به امر ایجاد یک سیستم نظری بر پایه تعمیم تجارب یاری میدهد امپریزم خالص و نابی را بیان میدارد که در تضاد ماهوی با ایدئولوژی پرولتری قرار دارد. تازه اندیشان در "کنفرانس سرتاسری ساما" بار بار متذکر شدند که ما باید ایدئولوژی خود را در جریان مبارزه بسازیم و از متن جامعه بسازیم و بر اساس تجارب مبارزاتی خود مان بسازیم. این مجامع با ایجاد شرایط تفاهم و سازش اگر هم نتوانند پروسه وحدت را در جهت عمده و اساسی تسریع نمایند و اگر هم نتوانند به ایجاد یک سیستم ایدئولوژیک بر پایه تعمیم تجارب یاری دهند حد اقل زمینه تکامل مطلوب آتی سازمان را هموار میسازند. به بیان دیگر قطعنامه معتقد است که اگر پروسه وحدت در جهات عمده و اساسی تسریع هم نگردد و اگر سیستم نظری ای بر پایه تعمیم تجارب ایجاد هم نگردد؛ موقعی که تفاهم موجود باشد میتوان زمینه تکامل مطلوب آتی سازمان را هموار دید؟! واقعیت این است که در "ساما" نه پروسه وحدت در جهات عمده و اساسی بوجود آمد و نه سیستم نظری واحدی بر آن حاکم گردید ولی تفاهم موجود بود و این تفاهم زمینه تکامل مطلوب سازمان را گاهی بطرف امضای پروتوکول همکاری با دولت پوشاری هموار کرد و زمانی هم زمینه تکامل مطلوب سازمان را بطرف سانیتاگو و پکن؟!!

در پروگراف نهم میخوانیم: «کنگره و پولینوم اول سازمان آزادیبخش مردم افغانستان هر چند در مسیر حرکت یک گام به پیش محسوب میشود ولی بنا بر کم آزمودگی / تدارک ناکافی و معیارهای نادقیق نه تنها نتوانست به کمبودهای گوناگون پاسخ جدی گوید / بلکه روز تا روز / انارشی تشکیلاتی بیشتر از پیش مستولی / رهبری ناتوان و شکاف پهن رهبری و صفوف عمیق تر گردید.» اگر ایجاد محیط تفاهم را یک گام به پیش قبول نمائیم البته کنگره و پولینوم اول چنین نقشی را بازی نمودند یعنی نقش سازش و تفاهم را. مشکلات بعدی هم دقیقاً ازین امر ناشی میشود که در کنگره و پولینوم اول تضادها حل نشدند بلکه با تفاهم و سازش ماستمالی گردیدند و به همین جهت این دو مجمع سازمانی نتوانست به کمبودهای گوناگون پاسخ جدی بگوید. ماستمالی

تضادها این مشکلات را بار آوردند و نه کم آرمودگی، تدارک ناکافی و معیارهای نادقیق و چیزهای دیگری ازین قبیل مسایل کلی و گنگ. قطعنامه موقعی که از پرابلمها سخن میگوید صرفاً مشکلات تشکیلاتی را بیان میدارد / انارشی تشکیلاتی / ناتوانی رهبری و شکاف بین رهبری و صفوف را؛ در حالیکه مشکلات اصلی مشکلات ایدئولوژیک - سیاسی است.

وقتی در پروگراف دهم میخوانیم که: «اجلاس دومین پولینوم کمیته مرکزی سازمان آزادیبخش مردم افغانستان برای رفع این کمبودها و روی ضرورت پاسخ به نیاز مبرم سازمان صورت گرفت که ضمن بررسی دستاوردهای عملی و فعالیت سیاسی سازمان نتایج زیر را به تصویب رسانید.» دقیقاً به این مسئله پی می بریم که برای قطعنامه حفظ کالبد مادی تشکیلاتی سازمان مطرح است یعنی قطعنامه معتقد است که عجلتاً ابزار تشکیلاتی را بسازد، برای مسایل ایدئولوژیک هنوز خیلی وقت است.» (تازه اندیشان - کنفرانس سرتاسری ساما)

بالاخره نتایجی را که پولینوم به تصویب رسانیده مورد بررسی قرار می دهیم:

در پروگراف یازدهم میخوانیم: «پولینوم با تحلیل واقعیت های موجود جامعه و مجموع موقعیت افغانستان در صحنه بین المللی تضاد بین ملت افغانستان و امپریالیزم تجاوز کار روس را جهت عمده تشخیص می دهد و معتقد است که»

از نظر قطعنامه تضاد بین ملت افغانستان و امپریالیزم تجاوز کار روس جهت عمده تضاد را می سازد و لذا جهت غیرعمده تضاد را باید تضاد بین خلق افغانستان و فئودالیزم بسازد. می بینیم که برای قطعنامه مفاهیم "تضاد عمده" و "جهت عمده تضاد" مغشوش بوده و روشن می باشد.

در یک پدیده بغرنج و پیچیده تضاد های بیشماری میتوانند موجود باشند که از میان آنها یکی از ایشان تضاد عمده همان پدیده را می سازد. مثلاً در جامعه فعلی افغانستان تضاد های فراوانی وجود دارند و در شرایط فعلی دو تضاد اساسی وجود دارد: یکی تضاد خلق افغانستان با امپریالیزم (و بصورت برجسته و عمده با سوسیال امپریالیزم) و دیگری تضاد خلق افغانستان با فئودالیزم. ولی تضاد بین خلق افغانستان و سوسیال امپریالیزم شوروی تضاد عمده مرحله فعلی جامعه ما را می سازد. این تضاد که یک جهت آن را سوسیال امپریالیزم شوروی می سازد و جهت دیگر آنرا خلق افغانستان فعلاً تضاد عمده جامعه ما است ولی درین تضاد مشخص جهت عمده را سوسیال امپریالیزم شوروی می سازد و جهت غیر عمده را خلق افغانستان.

"جهت عمده" و "تضاد عمده" را با هم خلط کردند که سرانجام به خلط تضاد عمده و غیرعمده رسیدند و رفتند پای امضای پروتوکول با دولت پوشالی....

فیصله ها:

«1 - سواى رفع تجاوز و آزادی میهن / پیروزی و تحقق دموکراتیزم ممکن نیست / بناءً طرح وحدت با تمام نیروها را در یک جبهه وسیع ملی به پیش می کشد، بدون اینکه مبارزه به خاطر دموکراسی و ارتباط لاینفک این مبارزه با جنگ ملی را برای یک لحظه فراموش نماید.» میبینیم که نخستین فیصله قطعنامه به پیش کشیدن طرح وحدت در یک جبهه وسیع متحد ملی با تمام نیروها است. اولاً که طرح وحدت و طرح جبهه وسیع ملی قطعنامه برای نیروهای ضد ملی فئودالی قابل قبول نیست و اساساً طرح مبارزه ملی با نیروهائی که مبارزه جاری را نه مبارزه بخاطر دفع تجاوز و آزادی میهن بلکه جنگ میان کفر و اسلام میداند؛ به این معنی است که ما در رابطه با واقعیت های سرسخت جامعه مان با چشمان بسته قضاوت کنیم و واقعیت ها را نبینیم. ثانیاً رفع تجاوز و آزادی میهن و مبارزه بخاطر دموکراسی قبل از آنکه به جبهه متحد ملی نیاز داشته باشد به حزب انقلابی نی نیازمند است که به مثابه هسته مرکزی مبارزه ملی دموکراتیک عمل نماید. مادامی که چنین حزبی موجود نباشد طرح جبهوی در آخرین تحلیل به نفع نیروهای ضد ملی و ضد دموکراتیک فئودالی تمام خواهد شد. لذا برای اینکه هم در جهت دفع تجاوز و آزادی میهن به مبارزات اصولی مان ادامه دهیم و هم مبارزه به خاطر دموکراسی را فراموش نکنیم و ارتباط لاینفک این دو مبارزه را در نظر بگیریم باید حزب انقلابی پرولتری داشته باشیم. در شرایطی که حریفان سیاسی ما از تشکلات حزبی نیرومندی برخوردارند و امکانات وسیع در اختیار دارند نیروهای انقلابی غرض جلوگیری از منحل شدن و بطرف انحلال رفتن فقط و فقط یک وسیله مطمئن میتوانند در اختیار داشته باشند و آن حزب انقلابی و تشکیلات منضبط و پرولتری این حزب است و بس.

« 2 - در برخورد با گروه های انقلابی، اصل حرکت از موضع وحدت؛ وحدت از طریق مبارزه و یافتن تجارب مشترک در پراتیک مبارزه اجتماعی و زمینه سازی های مشخص برای تسریع این پروسه را تاکید و همکاری های تکنیکی و عمل مشترک بر ضد دشمنان را قابل تأیید می داند.» قطعنامه در برخورد با نیروهای غیر کمونیست طرح جبهه وسیع متحد ملی را بصورت فوری و بمتابه یک ضرورت عاجل مطرح می نماید ولی در برخورد با نیروهای کمونیست و مسئله ایجاد حزب کمونیست بسیار محتاط و خود دار است و فقط و فقط از حرکت از موضع وحدت / یافتن تجارب در پراتیک مبارزه اجتماعی / همکاری های تکنیکی / عمل مشترک بر ضد دشمنان و زمینه سازی های مشخص برای تسریع امر وحدت ؛ صحبت بعمل می آورد. از نظر قطعنامه، جبهه متحد ملی را بلا فاصله باید ساخت ولی برای ایجاد حزب - که قطعنامه حتی بصورت مشخص از آن حرفی هم بمیان نمی آورد و صرفاً به مسئله وحدت نیروهای انقلابی اشاره دارد- باید با تأنی و آهستگی حرکت کرد و درین زمینه محتاط بود. عبارت دیگر برای قطعنامه مسئله تشکیل حزب کمونیست یک امر ضروری جدی و عاجل نیست و برای آن هنوز وقت است. از جانب دیگر اصل حرکت از موضع وحدت با گروه های انقلابی و قبل از همه با "گروه انقلابی..." در خور دقت است و برای قطعنامه موجودیت رویزیونیسم سه جهانی هیچگونه مانعی در امر وحدت ایجاد نمیکند. همچنان رویزیونیسم چپ خواجه یی بمتابه مانع وحدت برای قطعنامه مطرح نیست. قطعنامه همان طوری که در رابطه با حل تضادهای لاینحل سازمان راه تفاهم و سازش را پیشنهاد می نماید؛ در رابطه با تضاد های لاینحل جنبش کمونیستی کشور نیز جز تفاهم و سازش پیشنهادی ندارد. ولی راه های پیشنهادی قطعنامه در مورد وحدت جنبش کمونیستی کشور جز اینکه اهمیت بسیار اساسی و عمده مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی درون جنبش را نادیده بگیرد به هیچ چیز دیگری منجر نمیشود و بناءً نه تنها این راههای پیشنهادی، پراکندگی جنبش را از بین نمی برد بلکه برآن صحنه می گذارد و آنرا عملاً تأیید می نماید.

« 3 - موضعگیری سازمان در قبال نیروهای رجعت گرا در مناطق مختلف بنا بر ویژگی شرایط و تناسب قوا متفاوت می باشد/ بدون آنکه از خط دید عمومی سازمان عدول نماید / یعنی اینکه سازمان در مواقعی که از طرف نیروهای رجعت گرا مورد تهاجم قرار گیرد/ قاطعانه به دفاع فعال از خود خواهد پرداخت.» از نظر قطعنامه خط دید عمومی سازمان در قبال نیروهای رجعتگرا این است که سازمان در قبال تهاجمات نیروهای رجعت گرا به دفاع فعال از خود خواهد پرداخت، به این صورت خط دید عمومی سازمان در قبال نیروهای رجعت گرا به یک مسئله صرف نظامی تبدیل می گردد و امر تبلیغات سیاسی علیه نیروهای ارتجاعی از اهمیت اساسی خود می افتد. از جانب دیگر خط کلی صرفاً دفاع فعال است و عقب نشینی و تخلیه مناطق در صورت عدم توانمندی دفاعی در نظر گرفته نمی شود. طرح دفاع فعال در تاریخ "ساما" فاجعه امضای پروتوکول همکاری با دولت را بمیان آورد.

« 4 - اعضای سازمان در هیچ یک از مراحل رشد سازمانی نبایستی امر تبلیغات و افشاگری سیاسی و ارتقای سطح آگاهی سیاسی توده ها را از نظر دور بدارند. البته تلاش مداوم برای دریافت شیوه های مؤثر این تبلیغات و افشاگریها نقش اساسی دارد.» تبلیغات و افشاگری های سیاسی و ارتقای سطح آگاهی سیاسی توده ها را نباید اعضای سازمان از نظر دوردارند ولی برای ترویج ایدئولوژی پرولتری در میان اعضای سازمان هیچ وظیفه ای ندارند و قطعنامه درین مورد هیچگونه احساس مسئولیتی را متقبل نمی گردد. در مقطعی که این مسئله مطرح می گردد بزرگترین مشکل سازمان را پرابلم های ایدئولوژیک سیاسی درونی میسازد، ولی قطعنامه برای آموزش ایدئولوژیک- سیاسی اعضای سازمان و تدوین برنامه آموزشی هیچگونه اهمیتی را قایل نیست؛ زیرا اگر تلاش های درین مورد صورت گیرد، به اصطلاح تفاهم از بین میرود. تبلیغات و سروصدای سیاسی براه انداختن ولی استحکام درونی را فراموش کردن همان نتیجه ای را در بردارد که بالاخره "ساما" به آن دچار گردید یعنی ضربات پیهم، تلفات سنگین و بالاخره تسلیم طلبی چند جانبه.

« 5 - در مورد استعفای سه نفر از اعضای هیئت رهبری دقت بعمل آورده استعفای دو نفر از آنها را پذیرفت و به آنها وظایف دیگری محول کرد. استعفای فرد سوم رد شد.» پولینوم می بایست علل اساسی استعفای سه نفر از اعضای هیئت رهبری را تحلیل میکرد و صرفاً به طرح این مسئله که استعفای آنها قبول شد و یا رد گردید بسنده نمی کرد. ولی البته که چنین تحلیلی صورت نگرفته است.

« 6 - گرایش گروهیگری و فرار طلبی را از ریشه ارزیابی نموده و نمونه مشخص آن را در سیمای عده معینی از افراد تثبیت و مورد انتقاد جدی قرار داد.» مسئله بر سرگرایش گروهیگری و فرار طلبی نبود بلکه مسئله ازین قرار بود که تازه اندیشان در اثر مقاومت

های جناح دیگر زمینه را برای فعالیت شان مساعد نمی بینند و تعدادی استعفا می دهند و تعدادی بصورت گروهی از کشور خارج می گردند تا در بیرون از مرزهای کشور خود را سروسامان دهند. ولی وقتی که مقاومت ها از بین می رود دوباره بر می گردند و بر امور سازمانی مسلط میشوند. بیان ارزیابی گرایش گروهیگری و فرار طلبی از طرف قطعنامه جز اینکه برخورد دوشمی را مستور نگه دارد و مسئله را در حد خصوصیات افراد و اشخاص وانمود نماید کار دیگری از دستش ساخته نیست.

«7- در مورد شهادت مجاهد کبیر مجید قهرمان و دست نیافتن سازمان به شیوه های اساسی و مؤثر نجات وی از چنگ دشمن، وضع منشئت تشکیلاتی و اهمال، سطح نگری و تردد مسئولین مشخص را عوامل اصلی تشخیص داده و آنها را مورد انتقاد جدی قرار داد.» اولاً مجاهد کبیر خواندن مجید مسئله جالبی است. وقتی مجید مجاهد کبیر باشد اعضای سازمان هم مجاهدین متوسط و مجاهدین صغیر هستند و سازمان هم، "سازمان مجاهدین کبیر، متوسط و صغیر" است که به جهاد فی سبیل الله می پردازد، الله اکبر میگوید و جمهوری اسلامی میخواهد. ثانیاً در مورد مجید مسئله اساسی علل دستگیر شدن وی بود که باید روشن میشد و باید به ارزیابی گرفته میشد. ولی در "ساما" این مسئله کمتر به ارزیابی گرفته شده است. درعوض شهادت مجید به مسئله ای بدل گردید که در اوقات مختلف از آن به عنوان چماقی غرض کوبیدن مخالفین درون سازمان استفاده به عمل آمده است. امید داریم بتوانیم این مسئله را بعد ها مورد ارزیابی قرار دهیم.

«8- طبع و نشر هر چه زودتر جریده ندای آزادی را تأکید و همچنین نشر مجدد اعلامیه جبهه متحد ملی را با تعدیل و اصلاح مواد آن تصویب نمود.» طبع و نشر ندای آزادی بعد از پولینوم شروع گردید و به تسجیل و تسریع تسلط مشی تازه اندیشانه اعلام مواضع ساما پرداخت ولی برای اعلامیه جبهه متحد ملی دیگر ضرورتی محسوس نبود، زیرا که زمینه حرکات قیامی کودتاگرایانه از بین رفته بود و لذا اعلامیه بهمان حالت قدیمی ماند و دوباره منتشر نگردید.

«9- تجدید و تقسیم وظایف و تجدید تشکیلات را به خاطر بهبود وظایف سیاسی و تشکیلاتی در دستور کار خود قرار داد و تصامیم لازم در زمینه اتخاذ گردید.» مسایل اساسی برای قطعنامه مسایل تشکیلاتی هستند و مسایل ایدئولوژیک سازمان با تفاهم کنار گذاشته شده است. باید تشکیلات بازسازی شود و وظایف مجدداً تقسیم شوند تا فعالیت سیاسی سازمان بهبود یابد و تبلیغات سیاسی توده بی صورت بگیرد. کارهای دیگر مورد ضرورت نیست و روشنفکر بازی است!؟

«هیئت رهبری ایقان کامل دارد که در یک جو سالم سازمانی که تمام ارزشهای سانترالیزم دموکراتیک از طرف رفقا با شور و ایمان انقلابی در همه موارد بطور کامل اجرا گردد، سازمان قادر است با الهام از ارزشهای قطعنامه و روح تصامیم متخذه در راه امر کبیر نجات میهن و دفاع و پاسداری از منافع توده های استثمارشده مردم افغانستان به پیروزیهای هر چه بیشتر نائل آید.» می بینیم که ماهیت پرولتری و هویت کمونیستی سازمان روشن نیست یعنی قطعنامه برای "ساما" این هویت و این ماهیت را به رسمیت نمی شناسد. اما منظور از جو سالم سازمانی طبعاً همان جو تفاهم و تحمل متقابل است که باید به مفهوم سانترالیزم دموکراتیک در نظر گرفته شود.

بالاخره شعار نهائی قطعنامه: «به امید تحکیم کار تشکیلاتی سازمان و به امید شگوفائی روحیه سالم انتقاد از خود و انتقاد از دیگران!» سرانجام قطعنامه حرف نهائی و اساسی اش را به میان می آورد: تحکیم مبانی کار تشکیلاتی سازمان و شگوفائی روحیه سالم و البته در جهت تسلط مشی رویزیونیستی (تازه اندیشانه) اعلام مواضع.

بررسی ما از قطعنامه پولینوم دوم کمیته مرکزی ساما البته یک بررسی کامل نیست و درین نوشته ما در صدد نبوده ایم که این قطعنامه را بصورت همه جانبه مورد تحلیل و ارزیابی قرار دهیم. منظور ما از تحلیل و بررسی مختصر فعلی آن بود که نشان دهیم مضمون اصلی بحث های تازه اندیشان را که در "کنفرانس سرتاسری" ساما بیان داشتند به نحو بسیار واضح و روشن درین قطعنامه می بینیم. مشی تازه اندیشانه بعد از پولینوم دوم بود که بر "ساما" مسلط گردید. این مشی در قدم اول در سطح رهبری مسلط گردید، بعد ارگان مرکزی (ندای آزادی) را تحت کنترل خویش درآورد و سرانجام تشکیلات را قبضه کرد و روز و روزگاری را بر سر "ساما" آورد که همه دیدیم و شنیدیم.

نقدی بر "مشعل‌رهای"

مقدمه:

افغانستان کشوری است مستعمره - نیمه مستعمره و نیمه فئودالی که در این مرحله خاص و مشخص تاریخی خود در یک مرحله انتقالی از نظام فئودالی به نظام سرمایه داری وابسته در حال انتقال است و در این مرحله انتقالی طبقه کارگر و خلقهای کشور ما با مشکلاتی چون کوهها در نبرد اند.

تاریخ پیش روی طبقه کارگر کشور ما وظایفی بس سنگین را نهاده است. ساختن حزب کمونیست، رهبری طبقات زحمتکش در انقلاب آزادیبخش دموکراتیک؛ ایجاد دیکتاتوری پرولتاریا و رفتن به سوی سوسیالیسم و کمونیسم. طبقه کارگر کشور ما به اهداف استراتژیک خود رسیده نمیتواند تا وظایف تاکتیکی خود را به سرانجام نرساند. اشتراک در انقلاب ملی - دموکراتیک به خاطری است که آزادی و دموکراسی زمینه را برای رسیدن به اهداف استراتژیک آماده میسازد. طبقه کارگر افغانستان خود را جزء طبقه کارگر جهانی دانسته و در اتحاد با طبقه کارگر جهانی در جنبش کمونیستی اشتراک میکند.

«تمایز کمونیسم از تمام جنبشهای تا کنونی در اینست که اساس همه روابط تولید و مراوده ای تا کنونی را دیگرگون میکند و برای نخستین بار آگاهی به همه پیشنهادها و خود رو به مثابه آفریده های انسانهای تا کنونی برخورد میکند. پرده از خود روئی آنها بر میگردد و تحت قدرت افراد متحد در میآورد. از این رو سازمان آن، یعنی تولید مادی شرایط این وحدت اساساً اقتصادی است. کمونیسم شرایط موجود را به شرایط وحدت بدل میسازد. آنچه کمونیسم میآفریند همان پایه های واقعی ناممکن ساختن هر آن چیزی است که مستقل از افراد باشد. واقعیتی که کمونیسم می آفریند همان پایه واقعی ناممکن ساختن مجموعه واقعیت های مستقل از افراد است تا آنجا که این واقعیت چیزی غیر از فرآورد مراوده تا کنونی خود افراد نباشد.» (صفحه 98 کتاب ایدئولوژی آلمانی انتشارات کارگر)

دولت سوسیال امپریالیسم شوروی بعد از تقریباً 30 سال مقدمه چینی و تمهید در ساحة اقتصادی - سیاسی و نظامی توسط کودتائی دولت دست نشانده خود یعنی دولت "حزب خلق و پرچم" را به روی صحنه سیاست آورد. دولت دست نشانده که نماینده سرمایه روس است تمام طبقات و اقشار ملت را به استثنای مشقت کمپرادوران وابسته و مزدوران روسی مورد تهدید و فشار قرار داد و از همین جهت از همان ابتدای به وجود آمدن خود توسط جنگهای مسلحانه و خود جوش خلقهای افغانستان معروض به سرنگونی گردید و پلانهها و نقشه های روس را هم در افغانستان و هم در منطقه به نیستی و شکست مواجه ساخت. همان بود که سوسیال امپریالیسم اشغال گر شوروی جهت جلوگیری از این شکست به مملکت ما هجوم آورد و کشور ما را اشغال کرد. مدت هفت سال میشود که خلقهای کشور ما به جنگهای مسلحانه دراز مدت مشغول اند و گول یا گلین سوسیال امپریالیسم شوروی را ضربات کاری زده اند و اشغال دایمی افغانستان را در نهاد امپریالیستی وی به یاس و ناامیدی مواجه ساخته اند.

اگر سوسیال امپریالیسم شوروی در مستعمره ساختن تام و تمام کشور ما میکوشد، امپریالیسم امریکا و متحدینش کوشا اند تا با عقب نشاندن رقیب خود افغانستان را وابسته به خود سازد. دولت رویزیونیستی چین نیز آرزو دارد که افغانستان را در جبهه متحد خود علیه سوسیال امپریالیسم شوروی با خود داشته باشد. اگر سوسیال امپریالیسم شوروی به نام کمونیسم به پخش اندیشه های زهر آگین، خرافاتی و برده ساز مشغول است، امپریالیسم امریکا و دولت سوسیال رویزیونیستی چین به پخش اندیشه های خرافاتی می پردازند تا انقلاب کشور ما را از مسیر آزادیبخش دموکراتیک آن منحرف سازند.

از همین جاست که سازمانهای به ظاهر کارگری اما در باطن و ماهیت رویزیونیستی برنامه های رویزیونیستی به جنبش ارائه کردند و ندای اسلام خواهی را سردادند و در این مرحله انقلاب کشور ما خواستار یک جمهوری اسلامی شدند. این افسونگران اجتماعی عوامفریبانه میکوشند تا انقلاب کشور ما را از مسیر آزادیبخش دموکراتیک منحرف سازند و به طرف یک جهان وطنیت کاذب دیگر

ببرند (البته منظور من از جهان وطنیت دیگر جهان وطنیت کاذب رویزیونیستی در مقابل جهان وطنیت کاذب اسلامی است و نه جهان وطنیت کارگری که باید در دستور روز قرار گیرد).

این هر سه جناح، سوسیال امپریالیزم شوروی و مزدورانش، امپریالیزم امریکا و وابستگانش، دولت رویزیونیستی چین و ریزه خوارانش در دشمنی با عناصر ملی-دموکرات و کمونیستهای کشور و جهان وجه اشتراک دارند و هر سه جناح در پاک سازی کشورما ازعناصر کمونیستی مشغول اند. در چنین اوضاع سازمان رهایی سند برنامه ای را به نام "مشعل رهایی" به جنبش چپ کشور ارائه کرده است که در آن طرح های رویزیونیستی برای "پیشبرد مبارزه" در چنین اوضاعی را پیشنهاد کرده است. چون در این سند از اهداف کمونیستی و دیکتاتوری پرولتاریا و حزب کمونیست صرف نظر شده و در تمام زمینه ها بصورت منظم خواستار اهداف و وسایل رویزیونیستی است؛ این طرح های وی در آخرین تحلیل از مرز خواستهای بورژوازی فراتر نمیروند. هدف این نوشته این است تا ماهیت طرحهای مشغل نگاران را به انتقاد بکشیم و به بحث بگیریم و ماهیت رویزیونیستی آنرا برملا سازیم و الترناتیفهای خود را در زمینه در مقابل طرحهای آنها قرار دهیم تا در جریان یک مبارزه ایدئولوژیک-سیاسی سنگهایی را که از طرف رویزیونیستهای رنگارنگ در راه رسیدن به اهداف استراتژیکی و تاکتیکی کمونیستها گذاشته شده است برداریم و به سوی اهداف کمونیستی رهسپار گردیم.

در کشور ما مقاومت سازنده و حماسه آفرین وجود دارد. خلق های کشورما هفت سال جنگ مسلحانه را پشت سر گذاشته و در زمینه به پیروزیهای نسبی نائل آمده اند و دستاورد های دارند. مگر این دستاورد ها آنقدر بزرگ و دلخواه نیستند. زیرا طبقه کارگر از ستاد رهبری کننده خود یعنی حزب کمونیست محرومند و فقدان این ستاد رهبری تاثیر منفی در مجموع جنگ به جای گذاشته است و این کمبود باعث گردیده است تا جنگ آزادیبخش-دموکراتیک بدون رهبری علم رهایی طبقه کارگر ادامه پیدا کند که دوام این وضع جنگ آزادیبخش-دموکراتیک را به بن بست می کشاند و از سوی دیگر سازمانهای به اصطلاح کارگری با برنامه های التقاطی و تپ و تلاشهای رویزیونیستی علاوه از اینکه رهگشا نیستند بلکه به این مشکلات افزوده اند که برملا ساختن چگونگی مضمون فعالیت این سازمانها نیز از جمله وظایفی است که کمونیستهای کشورما باید به سرانجام برسانند.

سوسیال امپریالیزم شوروی در داخل کشور شوروی دستاورد های انقلاب اکتبر و دستاورد های سوسیالیستی دوران لنین و استالین را پایمال کرده اند، دولت و حزب کمونیست شوروی را تخریب کرده و احیای سرمایه داری را تحقق بخشیده اند؛ و نیز رویزیونیستهای چینی تمام دستاورد های انقلاب چین را پایمال کرده و در چین به احیای سرمایه داری پرداخته اند.

فهرست مطالب این نوشته تقریباً همان مطالب "مشعل رهایی" است، زیرا ضروری است که با طراحان مشعل در تمام ساحات به مبارزه سیاسی-ایدئولوژیک پردازیم.

1- پیش در آمد تاریخی:

«تاریخ جهان هرگز رویداد عظیم تر از انقلاب عظیم سوسیالیستی اکتبر به ثبت نرسانده است... با گذشت زمان اهمیت آنچه در اکتبر 1917 رویداد بروشنی برای عالم بشریت نمایان میشود.» (تاریخ انقلاب اکتبر- پیشگفتار- ص 9- ویراستاران - ب. سولوف ی - ج. کمیسیون 1 تروکان)

در دوران انقلاب اکتبر و بعد از آن مداخله، خرابکاری و تجاوزات کشور های امپریالیستی و ارتجاع داخلی در کشور شوروی به اکثریت جهان معلوم است و من اینک نمونه های از این واقعات را ذکر مینمایم تا خوانندگان خود به برخورد دشمنانه امپریالیستها با بلشویزم و کشور شوراهای آنوقت پی ببرند و نیز درک کنند که امروز سوسیال امپریالیزم شوروی چطور پا جای پای مرتجعین

آنروزی اروپا گذاشته اند و به کشور ما تجاوز کرده اند و اعمال تجاوزگرانه و وحشتزائی را با چه شدتی در کشور ما ادامه می دهند. خلقهای کشور ما و بخصوص عناصر آگاه طبقه کارگر و روشنفکران این طبقه را چطور اعدام، زندانی و شکنجه مینمایند، دهات و قصبات را بمبارد می کنند و خانه های مردم را آتش میزنند، هزار ها نفر را به قتل میرسانند و میلیونها انسان را بی خانمان کرده اند و مجبور به مهاجرت.

اینک من به تصویر واقعاتی میپردازم که در سال 1917 - 1918 در شوروی به وقوع پیوسته است.

«در 1917 ژنرال ناکس انگلیسی از اینکه توطئه کرنیلف به پیروزی نرسیده است خشمگین است و در گفتگو با رایبیز آمریکایی میگوید:

«تنها وسیله مؤثر در روسیه امروز دیکتاتوری نظامی است - این ملت همواره باید شلاق بالای سرشان داشته باشند.

رایبیز - ژنرال ممکن است که نوع متفاوتی از دیکتاتوری وجود داشته باشد؟

ناکس - منظور تان این جریان تروتسکی - لنین بلشویک است، این آش شله قلمکار است.

رایبیز - منظورم همین است.

ناکس - شما نظامی نیستید و هیچ چیز در باره امور نظامی نمیدانید؛ نظامیها میدانند با این جور چیزها چطور رفتار کنند. ما آنها را سینه دیوار گذاشته و تیرباران میکنیم.»

(توطئه بزرگ - کتاب یکم - انقلاب و ضد انقلاب - مایکل سیرز - البرت کان - ص 11)

فرانسیس (سفیر کبیر امریکا) «در پیامی که به واشنگتن مخابره کرد ادعا نمود که رژیم جدید شوروی بیش از چند روز دوام نخواهد آورد و به وزارت امور خارجه سفارش کرد که تا هنگامی که بلشویکها سرنگون نشده و جایشان توسط "روسهای میهن پرست" اشغال نشده است دولت روسیه را به رسمیت نشناسد.» (ص 14 - توطئه بزرگ ...)

«در سال 1918 پتروگراد انقلابی از بیرون تحت محاصره دشمنان خارجی و از درون توسط دسیسه های ضد انقلابی مورد تهدید قرار داشت. زندگی در آن سال صورت وحشتناک داشت، مواد خوراکی کمیاب، حرارت نایاب و حمل و نقل ناموجود بود. مردان و زنان با لباسهای مندرس در صف طویل نان در خیابانهای کثیف نارویدده و سرد بخود می لرزیدند. سکوت شبهای طولانی و خاکستری پتروگراد با اصوات گلوله ها درهم میشکست، دسته های اوباش که با رژیم شوروی در ستیز بودند مدام به شهر یورش و ساکنان شهر را غارت و ایجاد رعب و وحشت میکردند.» (ص 38 - توطئه بزرگ)

«مدتهای مدید بود که سوسیال انقلابیها تروریزم را به عنوان سلاح برعلیه تزار به کار گرفته بودند و اکنون آماده میشدند تا همین سلاح را به سوی بلشویکها بگردانند. این افراد از سرویس جاسوسی فرانسه کمک مالی دریافت میداشتند. بوریس ساوینکوف از طریق لونس سفیر کبیر فرانسه شخصاً به ایشان تحویل میداد. مجدداً مرکز تروریستی قدیم سوسیال انقلابیها در مسکو تحت عنوان "سازمان برای احیای روسیه" مستقر گردید. هدف این سازمان طرح برای قتل لنین و سایر رهبران شوروی بود ...» (همان کتاب)

«از میان کلیه ماجراجویانی که به هنگام جنگ جهانی اول از مرداب سیاسی روسیه تزاری سر بیرون آوردند تا جنگ صلیبی علیه بلشویزم را به پیش برند کسی شگفت انگیز تر از سروان سیدنی جورج ریلی ... ما مورد سرویس مخفی انگلیس وجود نداشته است - بروس لاکهارت که میرفت توسط ریلی در یکی از خطرناک ترین و افسانه یی ترین عملیات در تاریخ اروپا به کار گرفته شود وی را مردی از "خمیره ناپلیون" میدانست. اما نخستین بار چگونه ریلی به خدمت سرویس مخفی انگلیس درآمد؟ خود یکی از هزاران اسراری است که این دستگاه جاسوسی مرموز با قدرت را احاطه کرده است.»

«سیدنی ریلی در روسیه تزاری متولد شد. پدر او یک ناخدای ایرلندی بود و مادرش یک زن روسی. ... در درون او آتش تنفر شدیدی نسبت به بلشویکها و در حقیقت به کل انقلاب روسیه شعله ور بود. بگونه ایکه بدون پرده پوشی مقاصد ضد انقلابی خود را

بیان میکرد؛ آلمانها انسانند، ما میتوانیم حتی توسری آنها را تحمل کنیم؛ اما اینجا در مسکو دشمنان اعلای نسل بشر در حال رشدونمو اند. چنانچه دنیای متمدن تا زمانی باقی است برنخاسته و این هیولا را از پا نیندازد، هیولا سرانجام تمدن را مغلوب خواهد کرد.»

«او میگفت: صلح با آلمان - آری صلح با هر کسی، تنها یک دشمن وجود دارد، بشریت بایستی در یک اتحاد مقدس برعلیه وحشت نیمه شب درآید.»

«ریلی به محض ورود به روسیه خود را به عمق توطئه های ضد شوروی فروبرد؛ هدف او به اعتراف خودش سرنگونی دولت شوروی بود.»

(از ص 22-40 توطئه بزرگ - کتاب یکم - انقلاب و ضد انقلاب)

در پاورقی صفحه 42 همین کتاب نوشته شده است:

«درین بخش و بخشهای دیگر توطئه بزرگ، نگارندگان از سرگذشت افسانه مانند کاپیتن سیدنی ریلی به عنوان شاخص از فعالیت‌های ائتلاف غرب بر ضد شوروی سود برده اند. ائتلافی که توسط حزب توری (محافظه کار) بریتانیا و ارتجاع فرانسه رهبری میشد، اگر چه عقاید و اعمال منسوب به ریلی از آن خود وی هستند لیکن خود ریلی شخصیتی نبود که سیاستی وضع نماید. معهدا وی در آن زمان و پس از آن قاطع ترین و جسورترین آلتی برای توطئه های ضد شوروی بود که خارج از روسیه هدایت میشد.»

«سیدنی در سال 1918 سازمان خرابکار و تروریستی جهت تخریب انقلاب اکتبر و بلشویزم در روسیه بوجود آورد، اما به درایت لنین و بلشویکها توطئه کودتا گرانه وی افشا شد. قسمتی از این خرابکاران داخلی و خارجی توسط بلشویکها به قتل رسیدند و بعضی از آنها بشمول سیدنی راه فرار در پیش گرفتند و بلشویزم تابناکتر و پر قدرت تر از حوادث پیروز بدر آمد.»

برای اینکه خوانندگان از توطئه ها، مداخلات و تجاوزات ارتجاع داخلی روسیه و دشمنان خارجی بلشویزم یعنی ارتجاع اروپا و امریکا بهتر با خبر شوند لطفاً به وقایع تاریخی پر حوادث 1918 رجوع نمایند تا خود تصویر روشنی از دشمنی ارتجاع اروپا، روسیه و امریکا با بلشویزم و انقلاب داشته باشند.

با وجود تمام مداخلات، توطئه ها، دسایس و تجاوزات امپریالیستها و ارتجاع، انقلاب اکتبر به رهبری لنین و بلشویکها به پیروزی سرتاسری نائل آمد و به شکست امپریالیستها و ارتجاع منجر گردید و صلاخی اخوت کارگری و صلح در سراسر قاره اروپا در گرفت.

در کتاب توطئه بزرگ در باره پیروزی انقلاب چین نوشته شده است:

«همزمان با جنگ داخلی فراگیر و دخالت در سیبری و سراسر روسیه شوروی وقایع تکان دهنده ای در اروپا روی داد. در 9 نوامبر 1918 ناپلین آلمان در گیل شورش کرده افسران خود را کشتند و پرچم سرخ را بر فراز کشتی به اهتزاز درآوردند و تظاهرات صلح سراسر آلمان را فرا گرفت. در جبهه غرب سربازان متفقین و آلمانی دست برادری بهم دادند. سرفرمانده نظامی آلمان درخواست قطع خصومتها را نمود. فیصر آلمان و بلهلم به هلند گریخت و در حین فرار شمشیر شاهانه خود را به یک نگهبان جوان و حیرت زده در مرز هلند مسترد داشت. در روز 11 نوامبر قرار داد صلح به امضاء رسید...» (ص 70 - کتاب یکم - انقلاب و ضد انقلاب - توطئه بزرگ)

در دوران بین اکتبر 1918 و مارس 1918 حاکمیت شورائی در سراسر کشور برقرار شد و حزب بلشویک پیشتیبانی اکثریت قریب به اتفاق پرولتاریا و تهیدست ترین قشر دهقانان را به دست آورد.»

«حزب بلشویک با رهبری لنین که سازمان دهنده و الهام بخش آن نیز بود توانست با مهارت فوق العاده ای جنبش دموکراتیک برای صلح، مبارزه دهقانان برای زمین و جنبش خلقهای ستمدیده برای کسب برابری ملی و مبارزه سوسیالیستی طبقه کارگر برای سرنگونی بورژوازی و تأسیس دیکتاتوری پرولتاریا به شکل شورائی را باهم تلفیق و بصورت سیل خروشان انقلاب جاری سازد...»

لنین نوشت از نظر سیاسی پیروزی درخشان انقلاب سوسیالیستی به سبب وجود شوراها به مثابه شکلی از دیکتاتوری پرولتاریا بود و تنها کاری که ما انجام دادیم این بود که چند حکم به تصویب برسانیم و قدرت شوراها را از حالت جنینی که در نخستین ماه های

انقلاب در آن بسر می بردند بشکل شناخته شده قانونی آن که در روسیه متداول شده بود یعنی جمهوری شورائی روسیه تغییر دهیم.»

«گسترش پیروزمندانۀ حکومت شورایی در سراسر کشور به معنای گسترش پیروزمندانۀ بلشویزم نیز بود. این پیروزی نتیجۀ فعالیت پیاپی و مصممانۀ حزب لنینی بود که توانست پائین ترین قشر مردم زحمتکش را که تزاریزم و بورژوازی که بر آنها ستم بی اندازه روا داشته بود به سطح یک زندگی آزاد و مستقل ارتقاء دهد و آنان را به فعالیت های انقلابی بکشاند. در مبارزه برای دیکتاتوری پرولتاریا بلشویکها نقاب از چهرۀ احزاب منشویک، اس آر و بورژوا- ملی برداشتند و ماهیت سازشکارانه بورژوایی آنان را افشاء کردند و توانستند پرولتاریا و نیمه پرولتاریا را در عمل و اراده متحد سازند.»

«یکی از مهمترین شرایط پیروزی انقلاب سوسیالیستی در 1917 - 1918 اتکای مرکزیت حزب و ارگان های شورایی به مردم و ابتکار... کادرهای محلی بود. بلشویکها برای ارگان های انقلابی توده یی و تجربه کارگران و دهقانان در برپائی ارگانهای قدرت در محله ها اهمیت بسزائی قایل بودند...» (تاریخ انقلاب اکتبر از ویستاران. سوبولف. ی. چ. کمبلسون ج. ۱. تروکان)

بعد از پیروزی انقلاب اکتبر لنین و استالین با دلهره و دقت بی نهایت زیاد نهادها و پایه های سوسیالیستی را اساس گذاشتند. اما خروشچف و پیروانش سالوسانه دیکتاتوری پرولتاریا و پایه ها و نهاد های سوسیالیستی در شوروی را تخریب کردند و زیر نام کمونیزم به احیای سرمایه داری پرداختند.

"احیای سرمایه داری در شوروی"⁽¹⁾

«تجزیه و تحلیل "سیاست اقتصادی نوین" - نپ - در دوران لنین و شرایطی که موجب اتخاذ این سیاست میباشد، میتواند روشنگر تغییر و تحولاتی باشد که در دوران برژنف و کاسگین در شیوۀ تولید در شوروی رویداد و خواهیم دید که از نکات مشترک زیاد برخورداراند. از جمله اولویت بخشیدن به نقش سود در تولید، مجاز شمردن شرکت مدیران کارخانه ها در امر مبادله کالائی و غیره. در بسیاری موارد رهبران تجدید نظر طلب کنونی آگاهانه از نپ پیروی کردند و از نقل قولهای لنین برای قانونی جلوه دادن عملیات خود بهره گرفتند؛ اما تفاوت عمیق میان این دو سیاست در این است که خروشچف و دنباله روانش برنامه های خود را پیشرفت تزلزل ناپذیر به سوی کمونیزم جلوه میدادند؛ حالانکه لنین با صراحت و صداقت یک بلشویک آشکارا اعلام میداشت که "نپ" بازگشت مؤقت به سوی سرمایه داری دولتی است.» (احیای سرمایه داری در شوروی ص 16)

اینکه لنین و حزب بلشویک سیاست اقتصادی نوین یعنی "نپ" را در شوروی مطرح و پیاده کردند علل آن به قرار زیر است:

- 1- «احیای روابط میان شهر و ده (و خاتمه دادن) هرچه زود تر به سیاستهای اضطراری زمان جنگ. در مورد دریافت جبری محصول دهقانان توسط ارتش به پیشنهاد لنین و تصویب دولت "مالیات جنسی" جایگزین سیاست قبلی شد. طبق قانون جدید دهقانان به عوض کل مازاد محصول در صد ثابت و مشخص به دولت پرداخت میکردند. بدین ترتیب انگیزه مادی افزایش تولید مواد غذایی به وجود آمد قسمتی از مازاد محصول در دست دهقانان باقی ماند تا در بازار با فرآورده های صنعتی معاوضه کنند.»
- 2- «احیای تجارت کوچک "خرده فروشی"؛ قدرت شوراها فروش غلات را به انحصار دولت درآورد و کنترل بخش اعظم محصولات صنایع بزرگ ملی را به عهده گرفت، اما تجارت کوچک خصوصی را به معامله و تجارت تشویق کرد.»
- 3- «احیای صنایع کوچک و متوسط بر پایه اقتصاد سرمایه داری و با حفظ نظارت محدود دولت»
- 4- «گشودن درهای اقتصادی کشور بروی سرمایه های خارجی بطور محدود از طریق دادن امتیازات سود آور به سرمایه گزاران در زمینۀ استخراج مواد خام و صنایع»

(1) - من در اینجا از کتاب احیای سرمایه داری در شوروی از مارتین نیکولوس نقل قول زیاد آورده ام مگر خوانندگان میدانند که این نقل قول ها جای خود کتاب را

نیگیرد؛ ازین سبب من خواندن این کتاب را به همه خوانندگان پیشنهاد میکنم.

5 - تجدید سازمان صنایع بزرگ و همگانی ملی و برقرار کردن مجدد این صنایع بر پایه اقتصاد سرمایه داری با حفظ و نظارت کنترل مستقیم دولت پرولتری»

«مارکس در هنگام تحلیل و مقایسه انواع شکل‌های تاریخی تولید در جهت شناسائی و ویژگی‌های خاصی که سرمایه داری را مشخص میکند چنین متذکر شده است که پول و کالاها در سایر اشکال جامعه بدرجات مختلف وجود داشته اند بدون آنکه سرمایه داری وجود داشته باشد. شرایط تاریخی موجودیت سرمایه داری به هیچ وجه با رواج پول و کالا فراهم نمی شود. تنها هنگامی (سرمایه داری) متولد میشود که مالک ابزارهای تولید و معیشت در بازار با کارگر آزاد مواجه باشد که نیروی کار خود را به فروش میرساند. (سرمایه - جلد یک - ص 170)

چنانکه مارکس بعد ها در همین اثر خود می نویسد: «پول و کالا به خودی خود سرمایه نیستند بلکه بیشتر ابزار تولید و امرار معاش هستند. برای سرمایه شدن باید تبدیل شوند و تنها در شرایط خاص امکان پذیر است. یعنی باید دو نوع کالای متفاوت از مالکان کالا با هم مواجه شده و در تماس قرار گیرند. از یکطرف صاحبان پول و ابزار تولید معیشت، کسانی که حریصانه میکوشند تا ارزش های تحت تملک خود را با خرید نیروی کار دیگران افزایش دهند و از طرف دیگر کارگران آزاد که نیروی کار خود را به فروش میرسانند و در حقیقت فروشندگان نیروی کار هستند... همزمان با قطب بندی شدن بازار کالا شرایط اساسی تولید سرمایه داری فراهم میشود. پس شرط نظام سرمایه داری عبارت است از جدائی کامل کارگران از تمام تملکاتی که توسط آن میتوانند به کار خود تحقق ببخشند. همینکه تولید سرمایه داری استوار شد نه تنها این جدائی را تثبیت میکند؛ بلکه مداوماً در سطح فزاینده باز تولید میکنند...» (سرمایه - ص 714)

«لنین نیز در اثر خود "رشد سرمایه داری در روسیه" نشان داد که تنها جدائی تولید کننده مستقیم از ابزار تولید یعنی سلب مالکیت از او نمایشگر گذار از شکل ساده کالائی به تولید سرمایه داری می باشد و [شرایط لازم برای این گذار را تشکیل میدهد]. ... بازار داخلی همراه با گسترش تولید کالائی از [مبادله] محصولات به مبادله «نیروی کار» توسعه مییابد و تنها هنگامیکه [نیروی کار] مبدل به کالا شود سرمایه داری تمام کشور را در برمیگیرد و عمدتاً در رابطه با ابزار تولیدی توسعه مییابد...» (کلیات - جلد 3 - صفحه 69 - 68)

«بنابراین برای اثبات سرمایه داری بودن یک جامعه به مفهوم علمی این اصطلاح باید نشان داد که نه فقط محصولات مصرفی شکل کالایی گرفته اند «که علی رغم صحیح بودن چیزی را ثابت نمی کند» بلکه هم چنین و اساساً باید نشان داد که مبادله کالائی بر پایه سلب مالکیت از تولید کنندگان مستقیم به ابزار تولید و نیروی کار نیز تعمیم یافته است. بدین ترتیب در صورتیکه تولید کنندگان مستقیم یعنی کارگران از ابزار تولید جدا نشده باشند و در صورتیکه نتیجتاً ابزار تولیدی و نیروی کار هیچ کدام به مثابه کالا عمل نکنند؛ وجود بورژوازی دیگر نابرابری ها و بی عدالتی ها نمیتواند دال بر سرمایه داری بودن یک جامعه باشد.»

«وبالعکس در صورتیکه تولید کنندگان مستقیم از ابزار تولید جدا شده باشند و در نتیجه نیروی کار و ابزار تولید هر دو به مثابه کالا مورد مبادله قرار گرفته باشند، آنگاه هیچ میزانی از کمکهای رفاهی، محدودیتهای قانونی برای ممانعت از سود جوئی بیش از حد و یا سیاستهای اصلاحی نمیتواند چهره سرمایه داری جامعه را پنهان سازد یا آنرا تعدیل کند. بدین ترتیب برای درک حرکات چپ و راست و جلو و عقب شوروی ضروری است که این ویژگیهای اولیه لیکن لازم و کافی سرمایه داری را همواره به یاد داشته باشیم. امروز در رابطه با توضیح سرمایه داری و سوسیالیزم تعریف سطحی و نظرات بسیار نادرست و نامربوطی وجود دارد که آگاهانه یا نا آگاهانه در خدمت پیچیده کردن و تحریف پویش تاریخی و شرایط کنونی قرار گرفته اند.» (احیای سرمایه داری - ص 30 - 35)

یائو یکی از محققین چینی در زمینه احیای سرمایه داری در شوروی تحقیقاتی نموده است و مارتین نیکولو در کتاب خود از وی نقل کرده می نویسد: «آنگاه یائو مسئله را بنحوی عمیق تری مطرح کرده است و مینویسد: اما مشاهده این مقدار از مسئله (یعنی مشاهده این مطالب که بقایای بورژوازی نمودار یک خطر است) به منزله درک همه مسئله نیست، چرا که دارودسته ضد حزبی لین

پیائو نمایشگر خواست قبلی مالکان و بورژوازی سرنگون شده برای احیای سرمایه داری بودند، بلکه از جانب عناصر نوحاسته بورژوازی جدید جامعه برای غصب قدرت سیاسی نیز سخن می گفتند. خود ایشان نیز برخی خصایص این عناصر نوحاسته جدید را دارا بودند و تعدادی از ایشان به همین عناصر تعلق داشتند. شعار های آنان پاسخگوی و بازتاب ضروریات توسعه سرمایه داری و در خدمت عناصر بورژوازی و کسانی که میخواستند به راه سرمایه داری بروند قرار داشت و این قسمتی از مسئله است که به ویژه نیازمند اندیشه و تحلیل عمیق تر میباشد.»

«صدر مائو اشاره میکند- لنین معتقد بود که: «تولید کوچک دائماً هر روز و هر ساعت بطور خود بخودی و در سطح وسیع سرمایه داری و بورژوازی را به وجود میآورد. این امر در مورد بخشی از کارگران و اعضای حزب نیز صادق است. در میان افراد طبقه کارگر و کارمندان دولتی افرادی هستند که از سبک زندگی بورژوازی پیروی میکنند.»

«وجود تأثیر بورژوائی و تأثیر امپریالیزم جهانی و تجدید نظر طلبی سرچشمه سیاست و ایدئولوژی عناصر بورژوازی جدید هستند، در حالیکه وجود حق بورژوائی پایه اقتصادی ضروری را برای پیدایش آنان فراهم می آورد.»

«اصطلاح حق بورژوائی که از اثر مارکس بنام "انتقاد از برنامه گوتا" گرفته شده به روابطی اطلاق میشود که در ظاهر آزاد و برابر اما در اصل محدود و نابرابر است. بنابراین شعار "از هرکس مطابق توانایی اش و به هر کس مطابق کارش" به رابطه ای اشاره میکند که به ظاهر نمودار برابری است، اما در واقعیت سبب پیدایش نابرابری میباشد چرا که افراد مختلف میزان متفاوتی از کار ارائه میدهند. همچنین شعار "آنکه دیرتر استخدام شود زود تر اخراج میشود" در واقع همان شعاری است که در نظام ارشدیت اتحادیه های سرمایه داری نهفته است و ظاهراً از یک عدالت رسمی و برابری در امکان استخدام سخن میگوید، اما در اصل به تبعیض و نابرابری در استخدام دامن میزند." (احیای سرمایه داری در شوروی- صفحه 47)

«آنگاه یائو از لنین و مائوتسه دون نقل قول هائی در باره روابط بورژوائی در بخش های از پایه اقتصادی جامعه سوسیالیستی ذکر میکند. تأکید بر پایه اقتصادی از الویت خاصی برخوردار است؛ زیرا ایده آلیستی است اگر تصور کنیم که بورژوازی جدید می تواند در درون جامعه سوسیالیستی تنها بر پایه ذهنیات مردم پدید آید. مارکس اعتقاد داشت که افکار انسانها بازتاب وجود اجتماعی آنها است. این اصل در جامعه سوسیالیستی نیز صادق است. اگر افکار بورژوازی نه فقط باقی میماند بلکه باز تولید شده به شکل های نوینی در جامعه سوسیالیستی متجلی میگردد به این علت است که پایه برای وجود اجتماعی آنها وجود دارد. یائو در همین رابطه می نویسد که برنامه های پیشنهادی دارودسته لین پیائو نه از آسمان افتیده بود و نه از مغز آنهاست که ادعا میکردند مافوق نابعه هستند تراوش کرده بود بلکه بازتابی بود از وجود اجتماعی آنان و تحلیل های که توسط لنین و صد مائو انجام گرفت؛ به ما میگویند حق بورژوائی که در رابطه با توزیع و مبادله در نظام سوسیالیستی ناگزیر به حیات است باید توسط دیکتاتوری پرولتاریا محدود شود تا به سه اختلاف اصلی میان کارگران و دهقانان شهر و ده و کار فکری و بدنی در دوران انقلاب سوسیالیستی تدریجاً تعدیل شود، تفاوت میان مدارج مختلف "دستمزد" تقلیل یابد و شرایط مادی و ایدئولوژیک برای از میان برداشتن چنین فواصلی تدریجاً فراهم آید.»

«اما اگر خلاف این رفتار شود آنگاه به قول یائو قطب بندی شدن نتیجه اجتناب ناپذیر خواهد بود، یعنی تعداد اندکی از مردم در جریان توزیع از طریق کانالهای قانونی و غیر قانونی پول و کالای بیشتری کسب خواهند کرد. افکار سرمایه داری نظیر انباشت ثروت، کسب شهرت و منفعت شخصی که توسط این انگیزه های مادی تحریک میشود اشاعه خواهد یافت و ثروت عمومی به ثروت خصوصی مبدل خواهد شد و احتکار، اختلاس، فساد، دزدی و رشوه گیری متداول خواهد شد؛ اصل سرمایه دارای مبادله کالا در زندگی سیاسی و حتی در زندگی حزبی راه خواهد یافت و اقتصاد برنامه دار سوسیالیستی را تحلیل برده استثمار سرمایه داری یعنی تبدیل پول و کالا به سرمایه و نیروی کار به کالا را احیاء خواهد کرد. در برخی از ادارات و واحدهای که از خط مشی تجدید نظر طلبانه پیروی میکند، ماهیت نظام مالکیت دگرگون خواهد شد و بالاخره ستم و استثمار زحمتکشانشان بار دیگر متداول خواهد گشت.»

«در نتیجه اقلیتی از عناصر بورژوازی جدید و نوکیسه‌ها که خائنین به پرولتاریا و زحمتکشان هستند در میان اعضای حزب و کاسبگران، دهقانان مرفه و کارمندان ادارات دولتی ظاهر خواهد شد.»

«هنگامیکه قدرت اقتصادی بورژوازی تا حد معینی رشد کرد کارگزاران آن خواستار استقرار حاکمیت سیاسی خود و سرنگونی دیکتاتوری پرولتاریا و نظام سرمایه‌داری خواهند شد.»

«یائو برای عناصر جدید بورژوازی و ویژگی‌های قابل‌میشود که ایشان را از بقایای بورژوازی کهن متمایز می‌سازد. وی می‌گوید: «عناصر جدید بورژوازی که در نتیجه فساد و توسط افکار بورژوازی و حق بورژوائی پدید می‌آیند عموماً از ویژگی‌های سیاسی، کلاهداران و نوکیسه‌ها برخوردارند. اینان برای ادامه فعالیت‌های سرمایه‌داری تحت دیکتاتوری پرولتاریا به سرلوحه‌های سوسیالیستی متوسل میشوند. از آنجا که اقدامات احیاکننده ایشان نه در جهت دست‌یافتن به ابزار تولیدی‌ای که در گذشته به ایشان تعلق داشت، بلکه در جهت تصرف ابزار تولیدی‌ای که هرگز به آنان متعلق نبوده می‌باشد آنچنان حریص و آزمندانه میکوشند تا ثروت عمومی و یا ثروت اشتراکی خلق را با یک لقمه فرو دهند و به مالکیت خصوصی خود درآورند [که حد و حصری ندارد].»

یائو استنتاج می‌کند که برای ممانعت از احیای سرمایه‌داری ضروری است: «زمینی که بذر بورژوازی و سرمایه‌داری را پرورش می‌دهد زیر و رو گردد و باید از لحظه‌ای که جدیداً ظاهر میشود تا زمانیکه شکل می‌گیرد به دقت تحت نظر گرفته شود.»

«سپس مختصراً به اشتباه بزرگ حزب کمونیست شوروی در دوران رهبری استالین اشاره کرده می‌گوید: «آنان نتوانستند به سرعت آن زمین سیاسی - اقتصادی و اجتماعی را که بذر بورژوازی جدید را پرورش میداد زیر و رو کنند و آنقدر از این خطر غافل ماندند که ابتکار عمل به دست بورژوازی افتاد و بدین ترتیب ضروری است که در فصول آینده نظر دقیق به این مسئله معطوف داریم.»⁽¹⁾

«با این وجود اگر حدود بیست سال پیش رهبری حزب به ریاست استالین مرتکب یک سری اشتباهات جدی سیاسی و تئوریک نمی‌گردید دو شرط نامبرده که یکی ثابت است و دیگری مؤقت نمیتوانستند ضامن پیروزی تجدید نظر طلبی باشند. در اوایل همان سال 1939 استالین ادعا کرد که اتحاد جماهیر شوروی «یک جامعه سوسیالیستی بی طبقه» شده است. (تاریخ مختصر حزب کمونیست شوروی - صفحه 329) بدین ترتیب وی معتقد بود که هیچ خطری و در واقع هیچ امکانی برای تجدید حیات نیروهای بورژوازی و احیای سرمایه‌داری در درون جامعه سوسیالیستی وجود ندارد و احیای سرمایه‌داری تنها از خارج و از طریق تهاجم بیگانه امکان پذیر است.» (نامه به ایوانف - نیویارک - 1938) - (احیای سرمایه‌داری - صفحه 61)

«... در اینجا به ذکر یک نمونه از موارد بسیار بسنده میکنیم. در اول سال 1949 ن. ا. واژنسکی رئیس کمیسیون برنامه ریزی دولتی (کاسپلن) که یکی از متنفذترین مقامات دولتی محسوب میشد خواستار تجدید سازمان دستگاه و برنامه ریزی و تجدید نظر در قیمتهای بخش دولتی گردید. این اقدام اگر چه بسیار با احتیاط صورت گرفت لیکن از اهمیت زیادی برخوردار بود. این طرح در واقع قدمی بود در جهت همان سیاستی که چند سال بعد بطور کامل اجرا گردید. چنین حرکتی حیطة روابط مبادله پول - کالا را تا حدی وسیع گسترش میداد و زمینه رواج قانون ارزش را فراهم می‌ساخت.»

«اما واژنسکی نتوانست در تحقق برنامه‌های خود پیشرفت زیادی حاصل کند، زیرا بلافاصله دستگیر و محاکمه و به عنوان خرابکار تیرباران شد.» (به کتاب مجادلات اقتصادی شوروی به قلم فلکر مراجعه شود) - (احیای سرمایه‌داری در شوروی صفحه 63)

«در جریان این مبارزه حوادثی رخ داد که از اهمیت تعیین‌کننده‌ای برخوردار بودند. این حوادث عبارت بودند از توطئه بریا در 6 مارچ 1953، مبارزه میان خروشچف و مالنکوف در خلال سالهای 1953 - 1951، کنگره بیست حزب در سال 1956 و کودتای بدون خونریزی خروشچف - ژکوف در ژوئن 1957. اما از همه این حوادث مهمتر جزئیات قضایائی است که در شب مرگ استالین روی دادند. در سپیده دم ششم مارچ فرماندهان واحد‌های ماسکو دستگیر شدند و افراد آنها در پادگان توسط واحد‌های شبه نظامی پولیس امنیتی دولتی تحت فرماندهی ل. ب. بریا بازداشت شدند. افراد بریا موفق شدند کرمیلین و تمام شهر مسکو را کاملاً تحت

سلطه خود در آورند. در جریان همان شب منشی مخصوص استالین ژنرال پوسکریشف - تنها کسی که احتمالاً نظر استالین را در باره جانشینی مقام رهبری میدانست به نحو مرموزی ناپدید شد و هرگز خبری از او بدست نیامد. در پایان همان روز پنج تن از ده نفر عضو دبیرخانه حزب و 22 تن از 36 عضو و نامزد هیئت رئیسه که در اکتبر 1952 توسط کمیته مرکزی برگزیده شده بودند از سمت های خود برکنار شدند و 27 وزارت خانه از مجموع پنجاه وزارت خانه منحل گردید. در لیست جدید رهبری مقام بریا تا حد معاون ارشد نخست وزیر یعنی درست پس از ج. م. مالنکوف ارتقاء یافت. مالنکوف به عنوان دبیر اول حزب یعنی بالاترین مقام حزبی برگزیده شد. خروشچف درست پس از وی قرار گرفت. مارشال ج. ک. ژوکوف که فرد ناشناخته بود ناگهان به مقام نیابت وزیر جنگ منصوب شد» (احیای سرمایه داری در شوروی - صفحه 67)

«... پس از پیروزی دارودسته خروشچف در جریان مبارزه برای کسب قدرت دولتی 56 - 1957 موقعیت جدید در اتحاد جماهیر شوروی پدید آمد که از لحاظ تاریخی بی سابقه بود هیئت حاکمه ای که نماینده نیروهای بورژوازی نوخاسته بود کنترل یک نظام اقتصادی با روابط تولید سوسیالیستی را بدست گرفت؛ بدیگر سخن حساسترین نقاط روبنائی جامعه شوروی بدست نیروهای بورژوازی افتاد، حالانکه مرکز اصلی زیر بنا هنوز هم چون گذشته کم و بیش در راه برنامه سوسیالیستی عمل میکرد. بدین ترتیب در زمینه روابط بنیادی مالکیت در جامعه شوروی تصرف قدرت دولتی توسط نیروهای خروشچفی موجب سلب مالکیت از پرولتاریای شوروی و پایان گرفتن دوران سوسیالیستی در تاریخ شوروی گردید. با اینکه ابزار عمده تولید در تملک دولت باقی ماند اما دولت خود دیگر در تملک طبقه کارگر نبود. نیروهای بورژوازی پس از تصرف قدرت دولتی مالکیت بر ابزار تولید را نیز بدست آوردند.» (احیای سرمایه داری در شوروی - صفحه 87)

«... اما خروشچف به اینگونه تغییرات در زمینه ایدئولوژی اکتفا نکرد و از این فراتر رفت. چنانکه در سال 1961 اعلام کرد که چون در تمام اتحاد جماهیر شوروی طبقات متخاصم وجود ندارند (وی در واقع به اشتباه استالین اتکاء میکرد) به دیکتاتوری پرولتاریا برای تسلط بر بورژوازی نیز احتیاجی نیست. بدین ترتیب دولت شوروی به عنوان "دولت همه خلق" بازسازی شد و نتیجه منطقی آن نیز اعلام حزب کمونیست شوروی به عنوان "حزب همه خلق" به جای حزب پرولتاریا بود. در حقیقت امر تا آنجا که به ترکیب طبقاتی حزب مربوط میشد مفهوم سیاست جدید عبارت بود از رفع محدودیتهای موجود در اساسنامه حزب در روابط با عضویت اشخاصی که از خاستگاه و مواضع بورژوازی برخوردار بودند.»

در توجیه این اقدام استدلال میشد که وقتی که هیچ طبقه ای وجود نداشته باشد خاستگاه و مواضع طبقاتی نامزد عضویت حزب نیز نمیتواند مطرح باشد و چنانکه بسیاری از نویسندگان غربی در باره این "اصلاح" حزبی اشاره کرده اند در نتیجه درهای حزب به روی مدیران و مهندسان، رؤسای فرهنگستان های عالی مقام و سایر کسانی که با پرولتاریای شوروی بسیار متفاوت بودند گشوده شد. به قول جان هزار تاریخ نویس عضویت حزب کمونیست به "شوالیه گری انگلیسی شباهت یافت" و رئیس ها و مهندسان موفق بدون در نظر گرفتن ایدئولوژی و توانائی رهبری شان مورد تأیید و احترام قرار گرفتند.» (احیای سرمایه داری - صفحه 84)

«همراه با این ترکیب طبقاتی جدید حزب، از نقش حزب تعریفی جدید بعمل آمد و در واقع نقش حزب به قول خروشچف در "اصل تولید" خلاصه شد. خروشچف با اتکاء به نقل قولهای از آثار لنین در مرحله اول "نپ" اعلام داشت که هر کادر حزب باید وظیفه مدیریت اقتصادی و بهبود تولید را برهبری سیاسی و مباحثات ایدئولوژیک ارجح شمارد. (به کتاب "خروشچف رهبر شوروی" - کارل. ا. لیدن بالتیمور - صفحه 52 - 49 مراجعه شود) بدین ترتیب حزب آشکارا و حتی برغم ضرورتهای ظاهرسازی به حزب مدیران تبدیل شد که در خلال این مدت از قدرت قابل توجهی برخوردار گشته بودند. آنگاه به منظور دستیابی به نتایج منطقی و "اصل تولید"، خروشچف حزب را به دو شعبه صنعتی و کشاورزی تقسیم کرد که تنها در سطح بسیار بالای حزب بیکدیگر ارتباط یافتند. وی همچنین پیشنهاد کرد که حقوق مقامات محلی حزب بر حسب "شاخص موقعیت اقتصادی" مزارع و کارخانه های تحت نظارت ایشان تعیین گردد.» (عقلانیت اقتصادی و سیاست شوروی - الک نور - نیویورک 1964 صفحه 93)

«این سیاست در واقع به این مفهوم بود که حقوق اعضای حزب باید بر حسب میزان سود بنگاه های تحت اختیار شان تعیین شود.»
«علاوه بر اثرات آشکاری که اصلاحات حزبی خروشچف به ترکیب طبقاتی حزب باقی گذاشت نتیجه دیگر آن از هم گسیختگی اتحاد میان کارگران و دهقانان بود که در زمان لنین و استالین پایه اصلی سیاست دولت شوروی را تشکیل میداد؛ زیرا تقسیم حزب به دو شعبه صنعتی و کشاورزی به حفظ و تقویت روابط کارگر و دهقان، شهر و روستا توسط کادرهای حزب در سطوح محلی و منطقه ای لطمه میزد. این برنامه موجب تقسیم کادرهای حزب در شعب مختلف و ایجاد تفرقه میان ایشان گردید. تمام این برنامه ها و سایر اقداماتی که در زمینه اقتصاد و سیاست صورت گرفت تحت پوشش یک سلسله حملات مداوم علیه "دگماتیزم" مولوتوف و متحدانش و تجدید یک رشته مبارزات افتراء آمیز علیه استالین انجام شد.»

احیای سرمایه داری در چین با وجودیکه در خطوط کلی خود به همین صورت به تحقق پیوسته است مگر احیای سرمایه داری در چین دارای خصوصیت ویژه خود نیز میباشد. مثلاً در ساختمان سوسیالیزم مبارزه علیه مشی بورژوازی وجود داشته است و مشی بورژوازی چندین بار با مشی مائو به مبارزه برخاسته است و شکست خورده است. مگر کاملاً از بین نرفته بود و خود را به اشکال مختلف بازسازی میکرد و با مشی انقلابی مائوتسه دون به مبارزه برمیخواست تا سرانجام بعد از مرگ مائو عناصر بورژوازی خزیده در حزب به احیای سرمایه داری میپردازند. برای چگونگی احیای سرمایه داری در چین باید جریان مبارزه درون حزبی تجزیه و تحلیل شود.

«چهار مبارزه بزرگ که میان مشی ها پس از اعلام جمهوری خلق از سال 1949 به ترتیب چهار مشی بورژوائی در مقابل مشی انقلابی صدر مائو قرار گرفت. اولین مشی در چهارمین جلسه کمیته مرکزی حزب از کنگره هفتم حزب کمونیست چین در سال 1954 افشاء و درهم شکسته شد. دومین مشی، مشی "پنگ دهوئی" وزیر دفاع بود که به ایجاد یک گروه ضد حزبی برای حمله علیه مشی عمومی ساختمان سوسیالیزم کمون های توده یی و "جهش بزرگ به پیش" دست زده بود. وی پس از نشست کمیته مرکزی در اوت 1959 از کنگره هشتم حزب کمونیست چین برکنار گردید. مشی سوم مشی لئوشاوچی بود که در انقلاب فرهنگی که بوسیله صدر مائو رهبری میشد درهم شکسته شد. این پیروزی مشی صدر مائو بوسیله کنگره نهم حزب کمونیست چین در آوریل 1969 مورد تأیید قرار گرفت. چهارمین مشی، مشی لین پیائو و چن بوتو بود که در دومین نشست کمیته مرکزی از کنگره نهم پدیدار گردید.

پایه مشی لین پیائو را "تداخل دو در یک" میسازد. در همان زمان که مائوتسه دون اعلام مینمود که همه اشیاء و پدیده ها به اصل تقسیم یک به دو" پاسخ میگوید و این درک بنیادی دیالکتیک را برای استفاده به همه اعضای حزب کارگران، دهقانان و سربازان عرضه نمود، فریبکارانی چون لین پیائو و لئوشاوچی به تبلیغ تئوری ارتجاعی "تداخل دو در یک" (یگانه شدن دوگانه) برای مقابله با اصل دیالکتیکی تقسیم یک به دو (دوگانه شدن یگانه) دست زدند.»

«در سالهای 1962 لین پیائو بطور مخفیانه تبلیغ میکرد که اصل تقسیم یک به دو "مفهوم وحدت" را در بر نمیگیرد و میگفت باید از اینکه اعداد از حد خود عبورکنند جلوگیری کرد و نباید "وحدت را درهم شکست"»

این تئوری تداخل دو در یک از مبارزه اعداد منکر و تنها وحدت آنها دائمی میسازد. مفهوم سیاسی آن چنین است که طبقات محکوم در مقابل طبقات حاکم به مبارزه برنخیزند و یا باید از انقلاب جلوگیری کرد و به کارگران اجازه نباید داد که از حد خود تجاوز کنند، دست به انقلاب بزنند و سلطه بورژوازی را سرنگون سازند. مشی بورژوائی در درون حزب کمونیست خیلی نیرومند بود و با وجود شکست های متعدد توانست که به زندگی خود ادامه دهد و با ساختمان سوسیالیزم به مبارزه برخیزد. انقلاب فرهنگی نشان دهنده یک مبارزه سیاسی و ایدئولوژیکی است که تأثیرات آن هم در زیر بنای اقتصادی و هم در روبنا نمایان میشود. مناسبات کهنه اجتماعی را متلاشی میکند و مناسبات نوینی جایگزین آن سازد. نوسانات مبارزه در طی انقلاب بزرگ فرهنگی پرولتاریائی نشان میدهد که نتایج این مبارزه تا چه حد به جنبش توده ای و جهت گیری صحیح رهبری انقلابی در آن بستگی داشته است.» (شارل بتلهایم - د. برتاف - انقلاب فرهنگی و سازمان صنعتی در چین - صفحه 7)

«... اهداف انقلاب فرهنگی در واحد های تولیدی عبارت بود از تصحیح نقش کار کادرها، تقویت مناسبات بین کادرها و کارگران، دگرگون کردن روش مدیریت و ترویج بینش سوسیالیستی در زندگی روزمره یعنی ترویج اخلاق پرولتاریائی بر اساس جهان بینی پرولتاری (اعم از زندگی خانوادگی، تولیدی و در هر جای دیگر). اساس این بینش آن است که منافع شخصی و فردی تابع مصالح کلی انقلاب قرار گیرد. پیشرفت اساسی برای تحقق این هدفها هنگامی صورت گرفت که توده ها شروع به کسب طرز تفکر انقلابی کردند. این امر متضمن مطالعه نوشته های اساسی مارکس، لنین و مائوتسه دون و درعین حال به کار بردن این مطالعات درعمل است. اینکار هم در داخل کارخانه و هم در خارج آن احتیاج به مطالعه و بحث جمعی دارد. این بحث های جمعی شکلهای زیادی به خود میگیرد. مهمتر از همه کوششی است برای درک مارکسیزم و مبارزه علیه رویزیونیزم و نتایج ایدئولوژیکی آن. یک جنبه از این فعالیت جنبش توده یی برای انتقاد از اشتباهات کادرهای کارخانه بود. هدف آن تصفیه این کادرها نبود مگر اینکه اشتباهات جدی کرده باشند. بلکه کمکی بود به آنها که از اشتباهات خود درس بگیرند و طرز تفکر و خط مشی انقلابی را در پیش گیرند. بازگرداندن کادرهای قدیمی به کار به عهده توده ها بود...»

مشی بورژوازی در درون حزب کمونیست چین آنقدر نیرومند بود که با وجود تمام مبارزه کمونیستها به رهبری صدرمائو به کلی از بین نرفت بلکه به شکلهای مختلف به زندگی خود ادامه داد و حتی در زمان زندگی مائوتسه دون مفامات مهم حزبی و دولتی را در دست داشتند و با مشی انقلابی مائوتسه دون مبارزه میکردند و درصدد گرفتن رهبری حزب و دولت بودند تا اینکه بعد از مرگ مائوتسه دون رویزیونیست های چینیائی به سرکردگی تینگ سیائوپنگ به این هدف خود میرسند و تحت نام تئوری سه جهان به احیای سرمایه داری در چین می پردازند و دستاورد های انقلاب و حزب کمونیست چین را پایمال میکنند. این جریان احیای سرمایه داری در چین باید بصورت دقیق مورد ارزیابی قرار گیرد. هدف از این بررسی و برخورد انتقادی باید این باشد که تئوری ها و سنت های کمونیستی انقلابی را احیاء نمائیم و در یک برنامه و تشکل کمونیستی تجسم دهیم تا بتوانیم با بلند نگهداشتن پرچم مستقل و هدفهای مستقل و برنامه مستقل کمونیستی در تحولات انقلابی کشور خود و جهان حصه بگیریم و این هدف میسر نیست تا رویزیونیزم را در تمام اشکال آن افشاء، رسوا و بی اعتبار نسازیم.

ادامه دارد

در پیرامون "نقدی بر نقد شبه"

در سال گذشته ماه اسد اعلامیه ای تحت عنوان "سیاهترین روز تاریخ سیاسی کشور" از "املا" بدست من رسیده بود. من این اعلامیه را نقد کردم و در پیرامون آن برداشت های خود را از مسایل مطروحه بیان داشتیم؛ زیرا من به این باورم که بدون مبارزه داغ ایدئولوژیک- سیاسی وحدت مارکسیست- لنینیست های افغانستان در باره مسایل برنامه یی- تشکیلاتی و تاکتیکی به ثمر نمیرسد. مبارزه ایدئولوژیک- سیاسی مرز میان نظرات بورژوازی و کمونیستی میکشد؛ دوستان را از دشمنان تشخیص میدهد و در ادامه چنین مبارزه ای است که مارکسیست- لنینیست ها قادر میشوند تا بر اساس برنامه واحد در تشکیلات واحد کمونیستی گرد آیند و امر وحدت را تحقق دهند؛ و نیز تاکتیکهای کمونیستی جهت پیاده کردن این برنامه را توسط چنین تشکیلاتی مشخص نمایند.

در جنبش کمونیستی کشور راجع به برنامه، تشکیلات و تاکتیک؛ نکات نظری نیمه بند و التقاطی وجود دارد که فقط و فقط در جریان یک مبارزه سالم ایدئولوژیک- سیاسی است که ما به ماهیت این نظرات و نقشه ها پی میبریم و به الترناتیف کمونیستی آن دست می یابیم. تا کمونیستهای کشور بر این نادرستی ها و انحرافات غلبه نکنند؛ به وحدت برنامه یی، تشکیلاتی و تاکتیکی نمیرسند. پرواضح است که ساختن حزب کمونیست افغانستان بدون چنین وحدتی امکان ناپذیر است.

بنا بر داشتن چنین برداشتی من اعلامیه رفقای "املا" را به بررسی گرفتم و نظرات خود را در مورد مسایل مورد بحث به جنبش کمونیستی کشور تقدیم کردم و امید وار بودم که رفقای "املا" طرح ها و نظرات اعلامیه خود را مورد ارزیابی دوباره قرار دهند و به اصلاح نظرات اشتباه آمیز و نادرست خود بپردازند. ولی علاوه از اینکه آرزوی من برآورده نشد؛ رفقا "نقدی بر نقد شبه" را در جرقه شماره ششم در 133 صفحه نگاشته اند و در این نوشته خود طنز و کنایاتی به کار برده اند، و نیز نقل قولهای زیادی از پیشوایان پرولتاریای جهان آورده اند و خواسته اند تا با این شیوه نگارش بالای اصل مطلب سایه افکنند و اشتباهات خود را از دیده ها مستور دارند و نظرات اشتباه آمیز خود را درست جلوه دهند که من در حاشیه به این طرز برخورد رفقا اشاره خواهم کرد.

اینک من بحث انتقادی خود را در پیرامون مطالب و محتویات شماره ششم جرقه که به تاریخ اول دلو 1364 انتشار یافته است، آغاز میکنم. بنا بر این من هم از همان فهرست و عناوینی پیروی میکنم که در جرقه تحریر گردیده است، یعنی بحث را در پیرامون همان 18 موضوع ادامه میدهم که دوستان ما به بحث گرفته اند. البته مسایل جدیدی که نویسندگان جرقه جدیداً خلق کرده اند نیز مورد ارزیابی قرار خواهد گرفت.

1- در مورد فروکش جنبش کمونیستی:

رفقای "املا" در اعلامیه خویش چنین نوشته اند:

«در جنبش انقلابی کشور ما امواج پر تلاطمی در افت و خیز بوده که فروکش جنبش بین المللی کمونیستی خود مزید بر علت خاص پروسه جنبش خودی که بازهم بخشی از آن جنبش انقلابی جهان است آثار بدی را تحمیل نموده و باز تابش را در تشتت و پراگندگی جریان انقلابی خود می بینیم.»

نخست من برداشت انتقادی خود را در زمینه در برابر برداشت رفقا بصورت مقایسوی قرار میدهم؛ این است انتقاد من: «به نظر من جنبش بین المللی کمونیستی نه تنها فروکش کرده بلکه بخش بزرگی از آن یعنی دو حزب بزرگ و پایگاه انقلابی یعنی حزب کمونیست شوروی و حزب کمونیست چین با دولت های آنها به طرف ارتداد و سرمایه داری رفته و احزاب بین المللی را به انشعاب و تفرقه کشانیده و باعث گیجی و سردرگمی تمام احزاب کارگری و مارکسیستی-لنینیستی گردیده اند. عامل عمده این تشتت و پراگندگی، گیجی و سردرگمی، انشعاب و جدائی، بی ایمانی و ارتداد، ابهام گوئی و کلی بافی این دو حزب و رهبران جدید آن⁽¹⁾ میباشد. اینکه نویسنده چرا از ارتداد این دو حزب نام نمیبرد و از فروکش جنبش بطور عام سخن میگوید؛ در حقیقت طفره رفتن از مسئله و ابهام خلق کردن در این زمینه میباشد.» (در پیرامون "سیاهترین روز" - صفحه دوم - شبه)

اولتر از همه تذکر میدهم که در اثنای نقل قول کردن از اعلامیه یک کلمه را فراموش کرده بودم و نیز یک کلمه دیگر "تحمیل" را متحمل نوشته بودم، انتقاد رفقا وارد است.

رفقای ما در صفحه سه جرقه شماره ششم نوشته اند:

«ما اعلامیه را در سال 1985 و آنهم بروز 25 اپریل امضاء کرده و به جنبش انقلابی کشور خویش و ... تقدیم داشته ایم. وقتی ما از جنبش بین المللی کمونیستی حرف میزنیم در واقع منظور ما از جنبش بین المللی کمونیستی جنبش است که امروز پیش چشم ما قرار دارد و هرگاه از گذشته آن حرف بزنیم اوضاع اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی جوامع مختلف طبقاتی را در گذشته دور ارزیابی خواهیم کرد...»

رفقای محترم! من نیز میگویم که سخن بر سر جنبش کمونیستی امروز کشور و جهان است نه بر سر گذشته آن و اعلامیه شما با طرز بیانی که در همین مورد دارد کلی گویی و ابهام دارد و من هم همان برداشت اعلامیه شما را به نقد گرفته ام، همانطور که در اعلامیه شما موجود است. من از جریانات مغزی شما خبر نداشتم و ندارم که راجع به موضوع مورد بحث گذشته آن چه میگردد. خوانندگان محترم را به مقایسه و قضاوت راجع به هر دو نوشته - هم "اعلامیه" و هم "در پیرامون ... " - رجعت میدهم.

(1) منظور از رهبران جدید این دو حزب؛ 1- رهبران حزب کمونیست شوروی بعد از مرگ استالین یعنی خروشچف و پیروانش و

(2) رهبران حزب کمونیست چین بعد از مرگ مائوتسه دون یعنی تین هسیائوپینگ و دنباله روانش می باشند (این پاورقی این بار نوشته شده است .)

رفقای ما در جرقه شماره ششم در صفحه 7 نوشته اند:

«ثانیاً رسمیت یافتن رویزیونیسم در شوروی و چین را در یک وقت معین می‌شمارد که گویا همزمان بطرف ارتداد و سرمایه داری رفته باشند...»

این دیگر صاف و پوست کنده اتهام و تهمت زنی است که در نوشته من چنین چیزی وجود ندارد که من خوانندگان را به نوشته خود - "در پیرامون سیاهترین روز..."- و اتهام دوستان به جرقه شماره ششم رجعت میدهم تا آزادانه قضاوت نمایند. و از سوی دیگر رفقا سخت و سفت به کلمه معاصر چسپیده اند که گویا رویزیونیسم معاصر هم رویزیونیستی بودن حزب کمونیست شوروی و هم رویزیونیستی بودن حزب کمونیست چین را میرساند و حرف دوستان در این مورد چنین است: یا سخن ما را بپذیر یا به نادانی خود در زمینه مقرر باش!؟ من نیز به نوبه خود میگویم که اعلامیه شما را در شرایطی خوانده ام که فضای سیاسی کشور و جو سیاسی بین المللی را گرد و غبار ارتداد رویزیونیستی پوشانده بود و سازمانهای مشخص با دوپهلوی گویی و کلی بافی و یا داشتن التقاط در برنامه و نوشته های خود به طرف رویزیونیسم رفته بودند. در چنین شرایطی از فروکش جنبش انقلابی به طور عام یادکردن و نام دو حزب رویزیونیستی شوروی و چین را نگرفتن به غیر از ابهام خلق کردن و کلی گویی کردن مفهوم دیگری ندارد، و از طرف دیگر ادعای مبنی بر اینکه گویا من عقیده دارم که «حزب کمونیست شوروی و حزب کمونیست چین همزمان بطرف ارتداد و سرمایه داری رفته اند» اتهامی بیش نیست. در نوشته من چنین چیزی وجود نداشته است.

بهر ترتیب از طرز برخورد و اتهام زنی رفقا که بگذریم منظور ما در این مورد در نوشته جدید دوستان برآورده شده است و دوستان ما با صراحت هم حزب کمونیست شوروی و هم حزب کمونیست چین را رویزیونیستی گفته ند. جای نهایت خرسندی است و موضوع حل شده و منظور ما از انتقاد در این مورد برآورده گردیده است.

2 - در مورد تعیین کننده خط حرکی یا سیمای تکاملی جهان:

رفقای ما در صفحه 12 جرقه تحت عنوان فوق چنین نوشته اند:

«دوست ما شبه جملاتی را از اعلامیه ما استنتاج میکند و بعداً می پرسد که در پروگراف اول باید نویسنده به اثبات این تز خود بپردازد که تضاد کار و سرمایه یا تضاد بین پرولتاریا و بورژوازی در هیئت کلی همه تضاد های دیگر جوامع را که طبعاً با رشد ناموزون و ناهماهنگ بدرجات مختلف تکامل قرار دارند، متأثر ساخته و به نوبه خود از آن متأثر میگردد ولی در وسعت جهانی خود تضاد اساسی است که میتواند در این مقطع تکاملی جهان واحد تعیین کننده خط حرکی یا سیمای تکاملی جهان باشد، برای خط حرکت تکاملی جهان باید تضاد های دیگری از قبیل تضاد اساسی بین امپریالیستها که رقابت جهانخواری بین خود دارند و تضاد اساسی کشورهای امپریالیستی و سیستم سوسیالیستی در نظر گرفته شود؛ زیرا در غیر آن دچار یک جانبه گری شده در تعیین خط حرکی و تکاملی جهان دچار اشتباه میشویم...» (صفحه پنجم نوشته شبه)

با اجازه همزمان نوشته رفقا و نیز نوشته خود را در زمینه دوباره استنساخ مینمایم تا همزمان خود قضاوت نمایند که طرح مسئله به چه منوال است.

1- اینست طرح مسئله از طرف نویسندگان "املا" که در دو پروگراف نوشته شده است:

«ما دیگر می بینیم که جهان در پنجه بحران عام و عظیمی گرفتار است. این بحران که در وجه غالبش از ماهیت سیستم جهانی امپریالیستی ناشی میگردد ناگزیر بحران رویزیونیسم معاصر را هم در احیای سرمایه داری به کشورها یا جوامع قبلاً سوسیالیستی دامن زده و همچنان تلاطمی را در جنبش بین المللی انقلابی بار آورده است. در پروسه عام که مردم رنجبر و زحمتکش سراسر جهان با سیادت الیگارشسی مالی مواجه شده اند تضاد کار و سرمایه و یا تضاد بین پرولتاریا و بورژوازی در هیئت کلی، همه تضاد های دیگر جوامع مختلف را که طبعاً با رشد ناموزون و ناهماهنگ بدرجات مختلف قرار دارند متأثر ساخته و به نوبه خود از آن متأثر میگردد. ولی در وسعت جهانی خود تضاد اساسی است که میتواند درین مقطع تکامل جهان واحد تعیین کننده خط حرکی یا سیمای تکاملی جهان باشد.»

«به بیان دیگر نیروهای اهریمنی و آدمخوار امپریالیزم جهانی طور عام و به خصوص دو ابر قدرت امپریالیستی ای که در رأس دو بلاک نظامی (ناتو- وارسا) یا دو اتحادیه انحصاری بین المللی بازار مشترک و "کمیکون" Comicon قرار دارند؛ به منظور تقسیم مجدد جهان بر حسب نیروی مادی- نظامی شان؛ جهان را در لب پرتگاه جنگ سوم جهانی قراردادند. آن بن بست است که از ماهیت تولید اجتماعی بورژوازی جهانی فراز آمده راه فرارش را در حل تضاد اساسی از طریق یک جنگ جهانی می بیند و همان گفته یکی از آموزگاران کبیر پرولتاریا را بخاطر زنده میسازد که امپریالیزم؛ جنگ و آستانه انقلابات سوسیالیستی است.»

من در نوشته خود "در پیرامون سیاهترین روز تاریخ سیاسی کشور" در باره اینکه آیا "ابر قدرت" امریکا در رأس بازار مشترک اروپا قرار دارد یا نه نوشته ام:

«و از جانب دیگر این ادعا که "ابر قدرت" امپریالیستی امریکا در رأس بازار مشترک اروپا قرار دارد به نظر من درست نیست، زیرا این اتحادیه در حقیقت به منظور مبارزه با نفوذ امریکا در اروپا به وجود آمده است و شعار سیاسی آن اروپای واحد است. اینکه نویسنده "سیاهترین روز..." با وجودی که خود معتقد است که «اگر ... همزمان [در] بکار برد اصطلاحات، مقولات، کاتگوریها به دیالکتیک کلام عطف توجه نمایند که هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد...»؛ مگر خود در به کارگرفتن اصطلاحات و مقولات عطف توجه نمی کند و دقت نمیکند که سخن را به مفهوم دقیق آن و در جای شایسته آن به کار برد؛ و دیگر اینکه دو پروگراف بالا را که با «به بیان دیگر» بهم چسپانیده است دو موضوع مختلف اند نه موضوع واحد که به دو بیان مختلف گفته شده باشد. از اینرو نویسنده نتوانسته که «به بیان دیگر» را درست به کار برد. ازین جهت در مفهوم هر دو پراگراف ابهام خلق کرده است.» (ص 5 و 6 نوشته شبه "در پیرامون سیاهترین روز...")

در پروگراف اول موضوع بر سر خط تکاملی جهان واحد یا سیمای تکاملی جهان در هیئت کلی آن میباشد. موضوع به دو شکل مطرح است: رفقای ما نویسندگان "املا" بر این عقیده اند که در تعیین خط تکاملی جهان فقط و فقط همین یک تضاد اساسی یعنی تضاد کار و سرمایه باید مدنظر گرفته شود، و طرح ما که درمقطع فعلی که یک مقطع از عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری است؛ سه تضاد اساسی را در تعیین خط حرکتی تکاملی جهان مدنظر گرفته است که همانا تضاد های اساسی عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری اند و آنها بدین قرار اند:

1- تضاد بین امپریالیستها و کارگران یا تضاد بین کار و سرمایه.

2- تضاد بین امپریالیستها بر سر جهانخواری یعنی تقسیم جهان، بدست آوردن مستعمرات، منابع مواد خام و مناطق نفوذ و بازار و غیره.

3- تضاد بین یک مشت ملل حکمفرمای "متمدن" و صدها میلیون نفر از ملل مستعمرات و غیر مستقل دنیا.

من ابتدا به تصحیح اشتباه خود می پردازم که در نوشته "در پیرامون سیاهترین روز..." در فرمولبندی این تضاد ها مرتکب شده بودم و در آن نوشته بودم: «به نظر من تنها یگانه تضاد اساسی نیست که تعیین کننده سیمای تکاملی جهان باشد. برای تعیین خط حرکتی تکاملی جهان باید تضاد های اساسی دیگر از قبیل تضاد اساسی بین امپریالیستها که در رقابت جهانخواری بین خود دارند و تضاد اساسی کشورهای امپریالیستی و سیستم سوسیالیستی مدنظر گرفته شوند زیرا در غیر آن ما دچار یکجانبه گری شده و در تعیین خط حرکتی تکاملی جهان دچار اشتباه میشویم.»

در نسخه ای که برای همزمان "املا" داده شده است تضاد بین دول امپریالیستی و مستعمرات فراموش گردیده بود. مگر در نسخه هایی که به دیگر رفقا داده شده در پاورقی صفحه پنج نوشته "در پیرامون سیاهترین روز..." چنین نوشته شده است: «در تعیین سیمای تکاملی جهان تضاد بین امپریالیزم و مستعمرات نیز نقش اساسی دارد که نباید فراموش گردد.»

از سوی دیگر این فرمولبندی ناقص است؛ زیرا سیستم سوسیالیستی با سیستم امپریالیستی اکنون به مثابه یک سیستم عینی وجود ندارد و از همین باعث است که تضاد اساسی بین اردوگاه سوسیالیستی و اردوگاه امپریالیستی نیز وجود ندارد. بعد از احیای سرمایه داری در کشورهای قبلاً سوسیالیستی دیگر تضاد سیستم سوسیالیستی و اردوگاه امپریالیستی وجود ندارد و تضادهای اساسی این مقطع مانند تضادهای زمان زندگی لنین است که استالین آنها را چنین بیان داشته است:

«...تضاد اول - تضاد بین کار و سرمایه است؛ امپریالیزم عبارت است از نیروی مطلق ترسستها و سندیکا های انحصاری، بانکها و لیگاری مالی در کشورهای صنعتی. در مبارزه علیه این نیروی مطلق، معلوم شد که شیوه های عادی طبقه کارگر، اتحادیه های کارگری و کوپراتیفها، احزاب پارلمانی و مبارزات پارلمانی به کلی غیر کافی هستند. یا به مراحم سرمایه تسلیم شو و مانند گذشته در حالت فقر و حقارت باش، یا به سلاح تازه دست ببر. اینست آن طرزی که امپریالیزم موضوع را در برابر میلیونها توده پرولتاریا مطرح میکند. امپریالیزم طبقه کارگرا تا انقلاب می رساند.

«تضاد دوم - تضاد بین دسته جات مختلف مالی و دول امپریالیستی ضمن مبارزه برای بدست آوردن سرچشمه های مواد خام و خاک دیگران است. امپریالیزم عبارت است از صدور سرمایه به منابع مواد خام و مبارزه سببانه برای تصاحب انحصاری آن منابع، مبارزه برای تقسیم مجدد دنیای تقسیم شده؛ مبارزه با شدت مخصوصی میان دسته جات مالی و دول تازه بدوران رسیده که در جستجوی "جائی در زیر آفتاب" هستند، علیه دسته جات و دول قدیمی که به آنچه قبلاً تصرف کرده بودند محکم چسبیده اند. این مبارزه سببانه بین دسته جات مختلف سرمایه داران از این حیث شایان دقت است که جنگهای امپریالیستی یعنی جنگهایی را که برای تصرف خاک دیگران میشود به عنوان یک عنصر ناگزیر در بر دارد. این نکته نیز بنوبه خود از این حیث شایان دقت است که وسایل ضعف متقابل امپریالیستها و بطور کلی ضعیف شدن سنگرهای سرمایه داری و نزدیک شدن لحظه انقلاب پرولتاریا و لزوم عملی این انقلاب را فراهم می آورد.»

«تضاد سوم - تضاد بین یک مشت ملل حکمفرمای "متمدن" و صدها میلیون نفر از ملل مستعمراتی و غیر مستقل دنیاست. امپریالیزم، گستاخانه ترین استثمار و بیرحمانه ترین اسارت صد ها میلیون مردم وسیعترین مستعمره ها و کشورهای غیر مستقل میباشد. منظور این استثمار و این تعدی فشردن آنها و بدست آوردن منافع اضافی است. ولی امپریالیزم ضمن استثمار این کشورها؛ ناگزیر باید در آنجا راه های آهن، کارخانه ها و مراکز صنعتی و تجارتي برپا سازد. پیدایش طبقه پرولتاریا و تجلی روشنفکران محلی، بیداری افکار ملی، قوت یافتن جنبش های آزادیخواهانه؛ اینها هستند نتایج این سیاست. قوی شدن نهضت انقلابی بلا استثناء در تمام مستعمرات و کشورهای غیر مستقل شاهد برجسته ای بر این امر است. این کیفیت برای پرولتاریا از این لحاظ شایان اهمیت است که سنگرهای سرمایه داری را از ریشه مخدوش ساخته و مستعمرات و کشورهای غیر مستقل را از ذخایر امپریالیزم به ذخایر انقلاب پرولتاریائی تبدیل میسازد.

اهمیت جنگهای امپریالیستی که ده سال قبل مشتعل گشت، ضمناً در آن است که تمام این تضاد ها را در یک گره جمع کرده روی کفه ترازو انداخت و نبردهای انقلابی پرولتاریا را سریعتر و آسانتر نمود به عبارت دیگر، امپریالیزم نه فقط سبب آن شد که انقلاب یک عمل ناگزیری گردید، بلکه شرایط مساعد را نیز برای هجوم مستقیم به دژ سرمایه داری فراهم آورد.» (راجع به اصول لنینیسم - صفحه 4 - 6، استالین)

وقتی که ما از نویسندگان "املا" میخواهیم برای اثبات این امر که: «ولی در وسعت جهانی خود تضاد اساسی است (منظور تضاد کار و سرمایه است) که میتواند در این مقطع تکامل جهان واحد تعیین کننده خط حرکتی یا سیمای تکاملی جهان باشد» دلایل خود را ارائه دارند. نویسندگان شماره ششم جرقه دلایل خود را طوری بیان میکنند که گویا ما منکر این تضاد اساسی هستیم. نه رفقا این ادعای شما که ما منکر تضاد اساسی کار و سرمایه باشیم درست نیست زیرا که ما هم در تعیین خط حرکتی تکاملی به اساسی بودن این تضاد باور داریم که وجود دارد، مگر یگانه تضاد اساسی نیست. در پهنای جهانی در عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری دو تضاد اساسی دیگر نیز وجود دارد که در فوق آنرا تشریح نموده ایم.

شیوه برخورد رفقای ما، نویسندگان جرقه، طوری است که ابتدا از مانیفیست کمونیست، فقر فلسفه و انتی دورینگ و امپریالیزم نقل قول های زیاد ذکر میکنند برای اینکه به ما بقبولانند که گویا در پهنای جهان هم در عصر رقابت آزاد و هم در عصر امپریالیزم همین یک تضاد اساسی (تضاد کار و سرمایه) است که سیمای حرکتی جهان را تعیین میکند. نویسنده استدلال میکند که گویا تضاد بین

مستعمرات و دول امپریالیستی جزء تضاد کار و سرمایه است و یا اینکه این تضاد خود را در تضاد کار و سرمایه منحل میکند که برداشت دوستان ما در زمینه درست نیست زیرا هریک از این تضاد های اساسی امپریالیزم تضاد های جداگانه اند و ضمن وابستگی هر دو به امپریالیزم هریک دارای خصوصیات و تمایزات جداگانه است که از حرکات جداگانه سرمایه امپریالیستی برخاسته اند که ما آنرا در نقل قولیکه از استالین آورده ایم نشانی کرده و تشریح نموده ایم. هرگاه رفقا تا هنوز از ابهامی که در مغز خود در زمینه دارند بیرون نیامده باشند ما حاضریم که نقل قولهای دیگری در زمینه ارائه داریم تا باشد که دست دوستان خود را در این زمینه بگیریم و آنها را از این ابهام و سردرگمی نجات دهیم:

«هرچه سرمایه داری بیشتر تکامل یافته باشد کمبود مواد اولیه در سرتاسر جهان شدید تر بوده و مبارزه برای تصرف مستعمرات حاد تر است.» (لنین - امپریالیزم بمثابة بالاترین مرحله سرمایه داری - صفحه 97)

«فقط تصرف مستعمرات تضمین کامل موفقیت را علیه تمام پیچ و خمهای مبارزه علیه رقبا خود به انحصارات می بخشد.» (لنین - همان کتاب)

«تضاد میان امپریالیزم و ملل تحت ستم تعمیق مییابد.»

«کلنی ها به وسیله آتش و شمشیر گشوده شده» (لنین - سوسیالیزم و جنگ - آثار - جلد 21 - ص 313)

«امپریالیزم پس از تصرف مستعمرات به وسیله نیروهای مسلح به بردگی کشاندن و استثمار بی رحمانه آنها پرداختند (می پردازند) برای عملی ساختن سلطه سیاسی خود آنها حکومت های دست نشانده بر سر کار آورده به استقرار قوای نظامی دست زده و پایگاههای نظامی ایجاد نمودند. برای سهولت بخشیدن به استثمار اقتصادی و کسب مافوق سود های کلان آنها به گشودن تجارت خانه، کنترل گمرکات و تجارت خارجی، در انحصار درآوردن اموال عمومی و خصوصی دست زده و امتیازاتی از قبیل بهره برداری از معادن، کارخانجات، تسلط بر حمل و نقل آبی داخلی را به خود اختصاص دادند. همه اینها به طرز بی سابقه ای تضادهای میان امپریالیزم و ملل تحت ستم را شگوفا ساخت. امپریالیزم بخشهای حیاتی اقتصاد مستعمرات را در کنترل خود گرفته و در همدستی با نیروهای فیودال و کمپرادور محل، تکامل اقتصاد ملی این کشورها را سد مینماید. امپریالیزم با توسل به کلیه وسایل مستعمرات و نیمه مستعمرات را مجبور به تخصص یافتن در برخی زمینه ها مینماید؛ به این منظور که این کشورها قادر نباشند به تولید کالائی دیگری غیر از آنهایی که مورد نیاز گروههای انحصاری خارجی هستند بپردازند. بنا بر این اقتصاد این کشورها به شکلی عجیب الخلقه و یکجانبه تکامل می یابد. به این ترتیب اقتصاد آنها نه مستقل است و نه خود کفا و باید به امپریالیزم وابسته باشد.» (ص 236 - اقتصاد سیاسی بیاموزیم - از گروه شانگهای)

امید که رفقا به این نقل قولهای ذکر شده در بالا فکر نمایند.

رفقای ما، نویسندگان جرقه، تمایز بین تضاد کار و سرمایه و تضاد بین سیستم سوسیالیستی و سیستم امپریالیستی و نیز تمایز بین اردوگاه امپریالیستی و تضاد کار و سرمایه را بصورت مخدوش در نظر دارند.

مثلا آنان در صفحه 27 جرقه شماره ششم نوشته اند:

«دیده میشود که چه در شوروی، چه در چین و ویتنام و چه در کوریای شمالی و ... هنوز تضاد کار و سرمایه با همدیگر بطور مرئی و غیر مرئی مصادف میدادند و شکل سیاسی این مسئله؛ همانا تضاد اساسی میان اردوگاه سوسیالیستی و اردوگاه امپریالیستی بود. به خودی خود باید روشن باشد که این تضاد در سطح جهانی بازم با تضاد کار و سرمایه گره خورده بود و در مرکز مسایل حل تضاد کار و سرمایه قرار داشت. یعنی در بین این تضاد اساسی میان سیستم سوسیالیستی و سیستم امپریالیستی و یا اردوگاه سوسیالیستی و اردوگاه امپریالیستی بازم تضاد کار و سرمایه قرار داشت. و این پروسه متضاد کار و سرمایه چه در مقیاس شوروی و چه در چین و ویتنام و کشورهای در برگیرنده اردوگاه سوسیالیستی و چه در مقیاس جهانی دوره مرگ و زندگی را سپری میکردند. جنگ مرگ و زندگی در میان بود. پس حرکت بطرف دو راه؛ دو نوع مالکیت بر وسایل تولید، راه سوسیالیزم و راه امپریالیزم را در مقابل همدیگر چه در سطح کشور و چه در سطح جهانی قرارمیداد. آنچه بازم در این تضاد اساسی نقش اساسی و تعیین کننده را داشت تضاد کار و سرمایه در آخرین تحلیل بود و این تضاد میان دو سیستم متضاد و دو اردوگاه متضاد؛ میان دو سیستم متضاد

مبادله و توزیع برخاسته بود. نوع سوسیالیستی و نوع امپریالیستی؛ نوع پرولتری و نوع بورژوازی؛ پس آنچه در برابر هم صف آرائی میکردند باز هم در آخرین تحلیل نیروی کار و سرمایه بود و پرولتاریا و بورژوازی در برابر همدیگر صف آرائی داشتند.» (ص 27-28، جرقه شماره ششم)

دوستان ما در باره تضاد بین امپریالیستها و رابطه آن با تضاد اساسی دیگر یعنی تضاد کار و سرمایه بحث نکرده اند و خاموشانه از سر آن گذشته اند. مگر من به دوستان خود گوشزد مینمایم که تضاد بین امپریالیستها و به خصوص بین دو گروه رویزیونیستی و امپریالیستی آن خیلی حاد است. دو بلاک امپریالیستی که در رأس یکی از آنها امپریالیزم امریکا و در رأس دیگر آن سوسیال امپریالیزم شوروی قرار دارد برای تقسیم مجدد جهان مبارزه دارند و تضاد آنها بسیار حاد است.

در این زمینه، وحدت آنها (امپریالیستها) مؤقتی و گذرا و مبارزه آنها دایمی و حاد است. توجه دوستان را در زمینه به نقل قول زیر جلب می نمایم:

«تضاد میان امپریالیستها بیش از پیش حدت یافته اند.»

«تضاد های میان کشورهای امپریالیستی به علت مبارزه شان بر سر تقسیم مجدد جهان چه از نظر ارضی و چه از نظر اقتصادی حدت مییابد. چند قدرت بزرگ برای کسب سلطه و تقسیم مناطق با هم رقابت میکنند. آنها همدیگر را متقابلاً قلع و قمع و تضعیف کرده و این امر فاکتور مساعد را برای طغیان خلقها و ملل تحت ستم بوجود می آورد.» (ص 238- اقتصاد سیاسی را بیاموزیم - گروه شانگهای)

«در مرحله امپریالیزم تشدید نابرابری در تکامل سیاسی و اقتصادی هر کشور سرمایه داری، شگوفائی تضاد میان کشورهای امپریالیستی را باعث میشود.»

لنین گفته است: «ناموزونی تکامل اقتصادی و سیاسی یک قانون مطلق سرمایه داری است.» (درباره شعار ایالات متحده امریکا - آثار - جلد 21 - صفحه 354)

«در جهان سرمایه داری برخی کشورها نسبتاً سریع و دیگران بسیار کند تر تکامل می یابند، این تکامل نابرابر سیاسی آنها را تشکیل میدهد. این به معنی آن است که ناموزونی تکامل اقتصادی ضرورتاً به یک تغییر در موازنه قوا میان کشورهای امپریالیستی منجر میشود.»

«قانون تکامل ناموزون سیاسی و اقتصادی نقش خود را بطور کامل در طول تمام عصر تاریخی سرمایه داری ایفا میکند، اما در مرحله امپریالیزم، نابرابری تکامل بازهم بیشتر شده است. در نیمه آخر قرن 19 بریتانیای کبیر این کشور قدیمی سرمایه داری مستعمرات زیادی را اشغال کرده و در تمام جهان یک موقعیت منحصر به فرد را کسب کرده بود؛ و وی میتوانست در تمام نقاطی از جهان که در اختیار داشت بدون هیچ درد سری مافوق سودهای عظیم استخراج کند و این همان عاملی است که سبب شد در نزد این قدرت بزرگ گرایش به رکود تکنیک و تولید پدیدار گردد.»

«در این هنگام کشورهای سرمایه داری که تا کنون تکامل کمتری یافته بودند به ویژه ایالات متحده و آلمان از آخرین ابداعات تکنیکی بهره برداری کرده و خود را به سرعت توسعه دادند. در سالهای 1880، ایالات متحده آغاز به پشت سر گذاشتن بریتانیای کبیر نموده و تولید صنعتی خود را به ردیف نخست جهان رساند. در آغاز قرن بیست آلمان نیز به نوبه خود از انگلستان جلو افتاده و در مقام دوم پس از ایالات متحده از نظر تولید صنعتی قرار گرفت. این تغییرات در مناسبات نیروهای اقتصادی در عین حال باعث ایجاد تغییرات در موازنه نیروهای سیاسی شده و بطور اجتناب ناپذیری سبب دامن زدن به مبارزه میان کشورهای امپریالیستی بر سر تقسیم مجدد مناطق نفوذ و تصرف مستعمرات گردید.» (اقتصاد سیاسی را بیاموزیم، گروه شانگهای، ص 238-239)

بنابراین دیده میشود که تضاد های اساسی دوران امپریالیزم عبارتند از:

1 - تضاد میان کار و سرمایه.

2 - تضاد بین دسته جات مختلف مالی و دول امپریالیستی ضمن مبارزه برای بدست آوردن سرچشمه های مواد خام و مبارزه سبعانه برای تصاحب انحصاری آن منابع و غیره.

3 - تضاد بین یک مشت ملل حکمفرمای "متمدن" و صدها میلیون نفر از ملل مستعمراتی و نیمه مستعمراتی.

در نقل قول‌های زیادی که از طرف رفقای ما، نویسندگان "املا"، در شماره ششم جرقه آورده شده است؛ بسیاری آن ربطی به موضوع ندارد و نویسندگان جرقه خواسته اند تا بدین وسیله دانش نقل قولی خود را به رخ خوانندگان بکشند و نیز بعضی از برداشتهای آنان ناقص و یک طرفه است. اینک من تعریف آنها را از امپریالیزم مورد بررسی قرار میدهم تا چگونگی برداشت آنان در زمینه روشن گردد.

رفقای ما، نویسندگان شماره ششم جرقه، نوشته اند:

اگر خواسته باشیم تعریف حتی المقدور کوتاه تری برای امپریالیزم بنماییم باید بگوییم امپریالیزم مرحله انحصاری سرمایه داری است. یک چنین تعریفی مهمترین نکات را در بر دارد؛ زیرا از یک طرف سرمایه مالی عبارت است از درهم آمیختن سرمایه چند بانک از بزرگترین بانکهای انحصاری با سرمایه اتحادیه های انحصاری کارخانه داران. از طرف دیگر تقسیم جهان عبارتست از پایان سیاست استعماری که بلا مانع در مناطقی که از طرف هیچ دولت سرمایه داری اشغال نشده بود بسط می یافت و انتقال به سیاست استعماری تصاحب انحصاری زمینهای از جهان که کاملاً تقسیم شده است. ولی تعاریف بسیار کوتاه گرچه فهم مطالب را آسان میکند، زیرا نکات عمده را تلخیص مینماید، مع الوصف کافی نیستند چونکه باید خصوصیات بسیار مهم پدیده ایرا که به تعریف احتیاج دارد از آنها بیرون کشید...»

«... باید برای امپریالیزم چنان تعریفی نمود که متضمن پنج علامت زیرین باشد:

1 - تمرکز تولید و سرمایه که به آن چنان مرحله عالی تکامل رسیده که انحصارهایی را که در زندگی نقش قاطعی بازی میکند، بوجود آورده است.

2 - درهم آمیختن سرمایه بانکی با سرمایه صنعتی و ایجاد الیگارشسی مالی بر اساس این سرمایه مالی.

3 - صدور سرمایه که از صدور کالا متمایز است اهمیتی بسیار جدی کسب مینماید.

4 - اتحادیه های انحصاری بین المللی سرمایه دارانی که جهان را تقسیم نموده اند پدید میآید.

5 - تقسیم ارضی جهان از طرف بزرگترین دول سرمایه داری به پایان میرسد...»

(لنین - امپریالیزم بمثابة عالیترین مرحله سرمایه داری - ص 424 - آثار منتخب یک جلدی - ترجمه فارسی از انستیتوت مارکس، انگلس... مسکو - تجدید چاپ از سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور - سال 1353 - 1947) این تعاریف در صفحه 16 جرقه شماره ششم درج است. اما اکنون ببینیم که تعریف کامل لنینی از امپریالیزم چگونه است و آنرا با تعاریف دوستان مان مقایسه کنیم.

«قبل از سالهای 70 قرن 19 سرمایه داری در عصر تاریخی رقابت آزاد بسر میبرد. پس از سالهای 70، رقابت آزاد بتدریج به سوی انحصار تکامل پیدا کرد. در پایان قرن 19 سرمایه داری گذار خود را از رقابت آزاد به انحصار پایان داد و به مرحله امپریالیزم نایل آمد. لنین تعریف دقیق و کاملی از امپریالیزم بدست داده است. امپریالیزم یک مرحله تاریخی ویژه سرمایه داری است، این ویژگی دارای سه جنبه است: (تأکید از من است)

1 - امپریالیزم سرمایه داری انحصاری است.

2 - امپریالیزم سرمایه داری انگلی و منحط است.

3 - امپریالیزم سرمایه داری محتضر است.

(لنین - امپریالیزم و انشعاب در سوسیالیزم - آثار - جلد 23 - صفحه 116)

در اینجا ما نخست به تشریح خصلت های بنیادی امپریالیزم به عنوان سرمایه داری انحصاری می پردازیم.

لنین گفته است که:

«امپریالیزم دارای پنج خصلت بنیادی در زمینه اقتصادی است یعنی:

1) تمرکز تولید و سرمایه به چنان درجه بالائی از تکامل رسیده است که موجب تولد انحصارات گشته است که نقش قطعی در زندگی اقتصادی ایفا میکند؛

2) ادغام سرمایه بانکی و سرمایه صنعتی و ایجاد یک الیگارشلی مالی بر پایهٔ این "سرمایه مالی"؛

3) صدور سرمایه؛ متفاوت با صدور کالا، اهمیت بس و ویژه ای کسب میکند؛

4) تشکیل اتحادیه های بین المللی انحصاری سرمایه داران که جهان را تقسیم میکنند؛

5) خاتمه یافتن تقسیم کرهٔ ارض میان بزرگترین قدرت های سرمایه داری»

(اقتصاد سیاسی را بیاموزیم - صفحات 195 و 196، از گروه نویسندگان شانگهای)

خوانندگان با مشاهده نسبتاً دقیق درک خواهند کرد که رفقای ما نویسندگان جرقة شماره ششم تعریف لنینیستی امپریالیزم را از ریخت انداخته اند. نخست اینکه آنها گفته اند «امپریالیزم مرحلهٔ انحصاری سرمایه داری است»؛ این بسیار ناقص و یک جانبه است. تعریف دقیق همانا آن است که من در بالا از لنین نقل قول کرده ام یعنی اینکه:

«امپریالیزم یک مرحلهٔ تاریخی ویژهٔ سرمایه داری است. این ویژگی دارای سه جنبه است:

(1) امپریالیزم سرمایه داری انحصاری؛

(2) سرمایه داری انگلی و منحنی؛

و

(3) سرمایه داری محتضر» است.

با مقایسهٔ این دو تعریف دیده میشود که دوستان "دانشمند" ما، یعنی جرقة نگاران، از دو خصلت ویژهٔ امپریالیزم یعنی اینکه امپریالیزم سرمایه داری انگلی و منحنی و سرمایه داری محتضر است صرف نظر کرده تنها ویژگی انحصاری را به جای همه نشانده اند و بدین ترتیب تعریف لنینی امپریالیزم را از ریخت و شکل انداخته اند؛ و مضمون آنرا محدود و یکجانبه کرده اند و آنها در همان صفحهٔ 16 در جای دیگر نوشته اند:

«باید برای امپریالیزم آنچنان تعریفی نمود که متضمن پنج علامت زیرین باشد:

1) تمرکز تولید و سرمایه که به آنچنان مرحلهٔ عالی تکامل رسیده که انحصارهایی را که در زندگی اقتصادی نقش قطعی بازی میکند بوجود آورده است.

2) درهم آمیختن سرمایه بانکی با سرمایه صنعتی و ایجاد الیگارشلی مالی بر اساس این سرمایه مالی.

3) صدور سرمایه که از صدور کالا متمایز است اهمیت بسیار جدی کسب می نماید.

4) اتحادیه های انحصاری بین المللی سرمایه دارانی که جهان را تقسیم نموده اند پدید می آید.

5) تقسیم ارضی جهان از طرف بزرگترین دول سرمایه داری به پایان میرسد...»

این تعریف هم نه تعریف دقیق بلکه بیان پنج خصلت بنیادی امپریالیزم در زمینهٔ اقتصادی است.

از طرف دیگر دو تضاد اساسی دیگر عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری را نادیده گرفتن و مبارزهٔ سیاسی کارگران تنها و تنها به اساس یک تضاد اساسی یعنی تضاد کار و سرمایه به مفهوم برداشت اکونومیستی است، زیرا این برداشت یک جانبه در حقیقت نادیده گرفتن صدور سرمایه انحصاری به ممالک عقب مانده است و بالاخره نادیده گرفتن نقش مبارزات خلقهای مستعمره در جهت استقلال و آزادی است. کارگران جهان فقط در یک مبارزهٔ سیاسی که بتوانند مبارزات کارگران علیه امپریالیزم را با مبارزات خلقهای مستعمرات گره دهند و در یک مجرای انقلابی جاری سازند و از تضاد های بین امپریالیستها استفادهٔ انقلابی کنند؛ قادر خواهند بود که بساط امپریالیزم را برچینند.

صدور سرمایه ها انعکاس مازاد نسبی سرمایه است:

«آنچه که سرمایه داری کهنه را - سرمایه داری ای که در آن رقابت آزاد جریان داشت - مشخص مینمود صدور کالا بود. آنچه که سرمایه داری کنونی را - سرمایه داری ای را که در آن انحصارات وجود دارند - مشخص میسازد صدور سرمایه است.» (امپریالیزم به مثابه - لنین - صفحه 71)

صدور سرمایه ها در دوره سرمایه داری ماقبل انحصارات وجود داشته، اما فقط در مرحله سرمایه داری انحصاری است که صدور سرمایه عمومیت یافته و یک معنی اساسی کسب کرده است. این پدیده از آنجا ناشی میشود که استثمار خشن مردم زحمتکش بوسیله گروه بندیهای انحصاری در درون کشورهای امپریالیستی اجازه داده است تا یک کمیت عظیم از سرمایه انباشت گردد. در عین حال تقریباً عموم مؤسسات پرسودی که در درون این کشورها وجود دارند انحصار شده و سرمایه گذاری در شاخه های اقتصادی کم تکامل یافته دیگر نمیتواند از همان آغاز مافوق سود های انحصاری را تضمین کرده و در نتیجه یک بخش بسیار بزرگ از سرمایه های انباشت شده به یک "سرمایه مازاد" تبدیل میشود. این سرمایه مازاد در کجا میتواند با حد اکثر سود بکار افتد؟ در کشورهای که اقتصاد آنها عقب مانده است. در واقع در این کشورها سرمایه ها کم، دستمزد ها پائین، قیمت زمین و مواد اولیه ارزان بوده و در نتیجه اخذ سودهای کلان امکان پذیر است که سرمایه های انحصاری یا بوسیله سرمایه گذاریهای مستقیم (اعتبار و وام) برای بهره کشی شدید از خلقهای زحمتکش کشور های از نظر اقتصادی عقب مانده و اخذ سودهای اضافی انحصاری صادر میشوند...» (اقتصاد سیاسی را بیاموزیم - صفحه 208 و 209 - از گروه شانگهای)

قدرت های امپریالیستی برای تقسیم مجدد کره ارض مبارزه میکنند:
«مستعمرات یک شرط اساسی وجود امپریالیزم اند.»

در عصر امپریالیزم تقسیم اقتصادی جهان بوسیله سرمایه های انحصاری صورت میگیرد و ضرورتاً تا سرحد تقسیم مناطق و اشغال مستعمرات تکامل خواهد یافت. سیاست مستعمراتی کشورهای سرمایه داری و غارت انحصارات بیش از این در طول دوره انباشت اولیه سرمایه آغاز شده بود. اما فقط با فرارسیدن عصر امپریالیزم است که "طوفان بزرگ" فتح مستعمرات آغاز شده و مبارزات قهرآمیز میان کشورهای امپریالیستی بر سر تقسیم جهان آغاز میشود. دلایل این امر به قرار زیر اند:
اولاً مستعمرات مهمترین مناطق تولید کننده مواد اولیه برای امپریالیزم اند. انحصارات تولید در مقیاس وسیع را به وجود آورده اند. هر چقدر این مقیاس بزرگتر باشد و هر چقدر نیازها به مواد اولیه بیشتر باشد کنترل مناطق تولید کننده مواد اولیه اساسی تر است. لنین تذکر میدهد:

«هرچه سرمایه داری بیشتر تکامل یافته باشد کمبود مواد اولیه بیشتر احساس شده و رقابت و جستجوی منابع مواد تولید در سراسر جهان شدید تر بوده و مبارزه برای تصرف مستعمرات حادث است.» (لنین امپریالیزم به مثابه... - انتشارات پکن - صفحه 97)
ثانیاً مستعمرات مکانهای هستند که برای امپریالیزم صدور سرمایه به آنها بیشتری سود را در بردارد. گروه بندیهای انحصاری متروپولها قادر خواهند بود رقبا را بکمک انحصارات از میدان خارج کرده و بدین ترتیب برای سرمایه های صادر شده امکان کسب ما فوق سود های انحصاری را تضمین نمایند.

ثالثاً مستعمرات پرسود ترین بازار های فروش را برای گروه بندیهای انحصاری تشکیل میدهند. کشورهای متروپول میتوانند در آنجا پایگاههای مناسب نظامی دایر کرده و وسیعاً مواد استراتژیک را غارت نموده و تعداد زیادی سرباز در اختیار گرفته و همه آنها را در خدمت سیاست جنگ امپریالیستی قرار دهند. سرانجام مستعمرات شرط اساسی را تشکیل میدهد که امپریالیزم برای حیات خود به آنها تکیه میکند.

«فقط تصرف مستعمرات تضمین کامل موفقیت را علیه تمام پیچ و خمهای مبارزه با رقبای خود به انحصارات می بخشد. به همین دلیل است که کشورهای امپریالیستی همواره میکوشند تا مستعمرات بیشتری بچنگ آورند...» (اقتصاد سیاسی را بیاموزیم از گروه نویسندگان شانگهای - صفحات 216 و 215)

تقسیم و تقسیم مجدد مستعمرات ضرورتاً به جنگ منجر میشود:

امپریالیسم برای کسب مافوق سودهای انحصاری مجبور است به تهاجم و توسعه طلبی نسبت به خارج پرداخته و به خاطر یک تقسیم جدید ارضی مبارزه کند. این توسعه طلبی و این مبارزه به نیروی کشورهای امپریالیستی بستگی دارد. کشوری که میتواند هژمونی (برتری) جهانی را کسب کند کشوری است که بزرگترین نیرو را در اختیار دارد. شکل عالی حل این نوع تضادها از طریق جنگ است. مادامی که امپریالیسم وجود دارد جنگ اجتناب ناپذیر است. بوسیله جنگ است که امپریالیسم مستعمرات را به چنگ می آورد؛ بوسیله جنگ است که برتری جهانی کسب میکند و بوسیله جنگ است که مافوق سودهای انحصاری به چنگ می آورد. لنین میگوید:

«جنگ کنونی بوسیله امپریالیسم ایجاد شده است.»

«هر دو جنگ بزرگ جهانی در نیمه اول قرن بیستم بوسیله امپریالیسم برای تقسیم مجدد جهان برای کسب برتری آغاز شد.» (اقتصاد سیاسی را بیاموزیم - صفحات 217 و 219)

بر اساس این تحلیل است که تضاد های امروزی جهانی امپریالیسم به قرار ذیل است:

1) تضاد کار و سرمایه.

2) تضاد بین دسته جات مختلف مالی و دول امپریالیستی ضمن مبارزه برای بدست آوردن سرچشمه های مواد خام و خاک دیگران.

3) تضاد بین یک مشت ملل حکمفرمای "متمدن" و صدها میلیون نفر از ملل مستعمراتی و غیر مستقل دنیا.

اکنون من از نویسندگان جرقة شماره ششم میپرسم که برداشت استالین از تضادهای امپریالیسم که در بالا ما از او نقل کرده ایم و تحلیلی که ارائه دادیم صحیح است یا نه؟ اگر صحیح است پس آن برداشت شما که در بالا نقل قول و استنساخ شده است برداشت یک جانبه است و همچنین دیدیم که دوستان ما در تعریف و برداشت از امپریالیسم لنین دچار یک جانبه گری شده اند.

نویسندگان "املا" بعداً یک سری نقل قولهایی که چندان به موضوع ربط ندارد در نوشته خود می آورند و از "شبه" می پرسند:

«پس از "شبه" می پرسیم که این تزه های مارکس بر چه پایه منطقی استوار است؟ هرگاه دوست ما "شبه" نخواهد بپذیرد که صحبت مارکس از تولید مادی است و متیقین باشد که مارکس مادی می اندیشد و دید مادی از جهان داشت. پس مشکل ما که خود را مارکسیست - لنینیست میدانیم حل خواهد شد، ولی مشکلی میماند که ممکن برای "شبه" تا مدتها حل نگردد و آن به نظر ما اینست که او نخواسته است یا نتوانسته است ژرفای متون اعلامیه را نگاه کند. (تأکید از من است - شبه)

خوانندگان متوجه باشید که مسئله بر سر تعیین خط حرکتی تکامل جهان در عصر امپریالیسم است و نه در عصر رقابت آزاد. یعنی زمان مارکس - انگلس زمان رقابت آزاد است و تضاد های اساسی آن زمان با زمان عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری فرق میکند. دوستان ما (جرقة نویسان) دچار اشتباه اند که تضاد های اساسی دوران رقابت آزاد را با دوران عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری یکسان میگیرند. این نیمی از مصیبت است و این مصیبت نیمه، وقتی به مصیبت بزرگ و تمام بدل میشود که آنان ما را هم به پذیرفتن این اشتباه دعوت میکنند. اگر قبول کنیم در مصیبت گرفتار آئیم و اگر نکردهیم به زعم رفقا مارکسیست - لنینیست نیستیم.

و به ادامه آن می نویسد: «اقتصاد سیاسی ماهیتاً "علم تاریخ" است. اقتصاد سیاسی به موضوع تاریخی معینی، به موضوع داریم تغییر، می پردازد. اقتصاد سیاسی ابتدا قوانین ویژه هر یک از تکامل خاص تولید و مبادله را بررسی میکند و سپس تازه در پایان این بررسی میتواند چند قانون کاملاً عمومی را که برای تولید و مبادله بطور کلی معتبر است وضع کند. در عین حال به خودی خود روشن است که قوانینی که برای شیوه های تولیدی و اشکال مبادله معین ای معتبراند برای کلیه دورانهای تاریخی که در آنها شیوه تولید و اشکال مبادله مذکور مشترک هستند نافذ میباشند.

تمام اقتصاد سیاسی را رونویس کردن و فرق بین تضاد های اساسی دوران رقابت آزاد و عصر امپریالیسم را ندانستن به مفهوم آنست که بعد از خواندن قصه "لیلی و مجنون" پرسیده شود که لیلی زن بود یا مرد؟

رفقا به ادامه گفتار خود مینویسند: «شاید دوست ما بگوید که اینها اقتصاد سیاسی را معجزه و سحر جادوئی پنداشته اند که هر کسی را به آن قدرت دسترسی نیست و ...»

نه بابا! ما اکنون به قدرت "خلاقیت" رفقا پی برده ایم و توانائی رفقا در زمینه برای ما امتحان گردیده است. از سوی دیگر خوانندگان متوجه میشوند که رفیق ما خیلی از خود راضی است و دانش نقل قولی خود را به رخ ما میکشد و موضوع نقل قول شده از دوستان ما یعنی تعریف اقتصاد سیاسی به موضوع مورد بحث هیچ ربطی ندارد و به ویژه به جهت بزرگ منشی نوشته شده تا دانش نقل قولی خود را به رخ خوانندگان بکشد!

رفیق محترم متوجه باشید که اقتصاد سیاسی معجزه یا سحر و جادوئی نیست بلکه علم است. مگر وقتی که کسی خواسته باشد که ادعای غلط خود را توسط نقل قولهایی از اقتصاد سیاسی به کرسی بنشانند و ادعای نادرست خویش را توسط آن درست جلوه دهد. آنگاه است که شخص موصوف از اقتصاد سیاسی خواستار طلسم جادوئی، سحر و معجزه آفرینش است که متأسفانه در زمینه مورد بحث نه از دست نویسندگان و نه از اقتصاد سیاسی کاری ساخته است، زیرا اقتصاد سیاسی روابط عینی موجود بین انسانها و در آخرین تحلیل روابط عینی موجود بین طبقات را بررسی میکند و قوانین آنرا کشف مینماید و نه روابط ذهنی ذهنگرایان را. اکنون خوانندگان خود قضاوت نمایند که سیمای تکاملی جهان در هیئت کلی خود توسط یک تضاد اساسی یعنی تضاد کار و سرمایه که دوستان ما بدان معتقدند تعیین میشود یا توسط تضاد های اساسی عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری یعنی تضادهای زیر:

1- تضاد اول تضاد کار و سرمایه است.

2- تضاد دوم تضاد بین دسته های مختلف مالی و دول امپریالیستی که ضمن مبارزه برای بدست آوردن سرچشمه های مواد خام و خاک دیگران است.

3- تضاد سوم تضاد بین یک مشت ملل حکمفرمای "متمدن" و صدها میلیون نفر از ملل مستعمراتی و غیر مستقل دنیا؟ که به آنها باور داریم.

3- انتقاد سوم - در مورد اینکه "املا" دچار یکجانبه گری شده است:

رفقای ما در این مبحث در مورد مشکلات ساختمان سوسیالیزم و اختلافات و مشکلات متعددی که در راه ساختمان سوسیالیزم وجود داشت بحث کرده اند. احیای سرمایه داری در کشور های قبلاً سوسیالیستی و یک سری مطالبی را به بحث گرفته اند که مکث و تأمل روی تمام این مسایل از حوصله این نوشته بیرون است. از طرفی موضوعاتی را که رفقا به بحث کشیده اند چون تمام آنها به موضوع مورد بحث یعنی یک جانبه گری دوستان ما ارتباط مستقیم ندارند و از جانب دیگر بعضی از این مسایل در قسمت دوم این نوشته ما مورد ارزیابی قرار گرفته اند و نیز بخاطری که جر و بحث روی موضوع اصلی مناقشه تمرکز یابد ما از موضوعات فرعی صرف نظر کردیم و به اصل موضوع می پردازیم. از سوی دیگر رفقای ما خود معتقدند که به مسایل مطروحه به صورت تحقیقی برخورد نکرده اند بلکه سایه روشنهای انعکاس و بازتاب اختلافات را در سطح جهانی دیده اند. مثلاً رفقای ما در این زمینه چنین نوشته اند:

«ما فقط سایه روشنهای انعکاس و بازتاب را در سطح جهانی میدیدیم و دیده ایم. در کل و عمده ترین اختلافات را در ساحة اقتصادی - ایدئولوژیک، سیاسی - فرهنگی و... با وجود این همه مسایل ما داریم تحقیق میکنیم و به یقین نتایج آنرا به مارکسیست - لنینیستهای کشور خود و جهان پیشکش خواهیم کرد...»

ما نیز منتظر می مانیم تا تحقیقات با ثمر رفقا را در زمینه بدست آوریم.

رفقای ما در صفحه 32 شماره ششم "جرقه" نوشته اند:

«آنچه دوست ما "شبه" به بوته فراموشی سپرده است و بدان انگشت انتقاد نگذاشته است همانا مسئله تضاد میان خلقهای

کشورهای مستعمره، نیمه مستعمره و امپریالیزم جهانی است.» (تأکید از "املا" است نه از ما)

من در نوشته خود در قسمت دوم به این انتقاد رفقا برخورد کرده ام. لطفا خوانندگان به قسمت دوم همین نوشته مراجعه کنند.

رفقای ما به ادامه گفتار خود نوشته اند:

«تا جائیکه ما به یاد داریم در ادبیات مارکسیستی دهه هفتاد قرن بیستم معمول بوده است که چهار تضاد اساسی سیمای واقعی جهان را تعیین میکند.

(1) تضاد میان سیستم سوسیالیستی و امپریالیستی.

(2) تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی در کشورهای امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی.

(3) تضاد میان گروه بندیهای امپریالیستی.

(4) تضاد میان پرولتاریا و خلقهای ستمدیده علیه امپریالیزم.

رفقای ما تضاد های فوق را تنها رونویس کرده اند و نه گفته اند که آیا اکنون تمام این تضادها و یا بخشی از این تضادها میتوانند تضاد اساسی مقطع کنونی باشند که سیمای کامل جهان را تعیین میکنند یا نه؟

رفقای ما در باره تضاد شماره یک یعنی تضاد میان سیستم سوسیالیستی و امپریالیستی نظرات خود را بیان داشته اند و گفته اند که این تضاد عجالتاً وجود ندارد مگر تا هنوز در مورد ذهن شان بدرستی روشن نیست. موضوع را مانده اند تا حزب و دولت آلبانیا و روابط آن کشور را تحقیق کنند.

وقتی که این تضاد وجود نداشته باشد که ندارد، فرمولبندی فوق شکل زیر را اختیار میکند:

(1) تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی در کشورهای امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی.

(2) تضاد میان گروه بندی های امپریالیستی.

(3) تضاد میان پرولتاریا و خلقهای ستمدیده علیه امپریالیزم.

رفقای ما بصورت یک جانبه بالای تضاد اول یعنی تضاد میان کار و سرمایه چسپیده اند که یگانه تضاد اساسی دنیای کنونی است که سیمای تکاملی جهان را تعیین میکند؛ و اینکه چه معجزه ای رخ داده است که دو تضاد دیگر، یعنی:

1 - تضاد میان گروه بندیهای امپریالیستی و 2 - تضاد میان پرولتاریا و خلقهای ستمدیده علیه امپریالیزم؛ نمی تواند در زمره تضاد های اساسی جهانی به حساب آیند؛ دلیل و تحلیل خود را ارائه نداده اند. دوستان "املا" بالای دو تضاد اساسی فوق مکث نکرده اند که در زمینه باید مکث میشد و رفقا دلایل خود را ارائه میدادند. مگر دوستان ما مسایل را تنها رونویس میکنند. آنان مانند خرده فروشان در لابلای تعداد زیادی از نقل قولهای مارکس، انگلس و لنین فرمول بندیهای اعلامیه خود را به نمایش میگذارند تا آنها را بالای جنبش انقلابی کشور ما آب نمایند.

رفقای ما در همان صفحه به ادامه گفتار خود نوشته اند:

«هرگاه مارکس - انگلس شعار (پرولتاریای تمام کشورها متحد شوید!) را مطرح ساختند؛ لنین در دوران امپریالیزم شعار (پرولتاریا و خلقهای ستمدیده دنیا متحد شوید!) را مطرح ساخت. این تضاد شماره 4 و این شعار لنین را حتماً دوست ما "شبه" به خاطر مبارک خویش ندارند که ما برایش خاطر نشان ساختیم. اکنون ممکن برای دوست ما "شبه" سوال خلق گردد که من به نقد از اعلامیه شما نوشتم که:

«به نظر من تنها این یگانه تضاد اساسی نیست که تعیین کننده سیمای تکاملی جهان باشد.»

«ما بازم به اعلامیه خود استناد می ورزیم که نوشتیم: «... در پروسه عام که مردم رنجبر و زحمتکش سراسر جهان با سیادت اولیگارشسی مالی مواجه شده اند؛ تضاد کار و سرمایه و یا تضاد بین پرولتاریا و بورژوازی در هیئت کلی همه تضاد های دیگر جوامع مختلف را که طبعاً با رشد ناموزون و ناهمآهنگ بدرجات مختلف تکامل قرار دادند، متأثر ساخته و به نوبه خود از آن متأثر میگردد. ولی در وسعت جهانی خود تضاد اساسی است که میتواند در این مقطع تکامل جهان واحد تعیین کننده خط حرکی یا سیمای تکاملی جهان باشد...» (نخستین اعلامیه "املا" - تکیه روی کلمات این بار صورت گرفته.)

«امیدواریم که دوست ما "شبه" یکبار دیگر در متن بالائی متوجه شوند که ما زیر [چه] کلمات خط درشت کشیده ایم. ما از سراسر جهان حرف میزنیم و تضاد های مختلف را می بینیم ولی میگوئیم در وسعت جهانی خود تضاد اساسی است و در این مقطع جهان واحد تعیین کننده خط حرکی یا سیمای تکاملی جهان میباشد.»

«ما دچار یک جنبه گری نشده ایم و باز هم تضاد اساسی را تعیین کننده خط حرکتی و تکاملی جهان میدانیم نه اضداد فرعی را. تضاد اساسی جهان را گفتیم که در مقیاس جهان تضاد کار و سرمایه است.

از اینروست که کمونیستهای دنیا از انقلابات جهانی سوسیالیستی حرف میزنند و خود را انترناسیونالیست میگویند. بهترین مبارزه انترناسیونالیستی را در راه رسیدن به سوسیالیسم محکم گرفتن حلقه اصلی مبارزه طبقاتی پرولتاریائی در کشور خودی علیه ضد انقلاب و ارتجاع کشور خودی میدانند. سرمشق این نوع انترناسیونالیسم کمونارهای بلشویک شوروی اند.» (ص 32 جرقه - شماره ششم)

نخست اینکه رفقای ما تضاد شماره 4 و این شعار لنین را که "پرولتاریا و خلقهای ستمدیده جهان متحد شوید!" را برای من خاطر نشان ساخته اند، از رفقا در زمینه سپاس گذارم؛ و اگر علاوه بر این خاطر نشان ساختن دوستان در اطراف این شعار کمی تأمل میکردند و درک میکردند که این شعار بر پایه چه تحلیلی از اوضاع استوار است، در آنصورت خوشی من دوچندان میگردد. رفقا از شما می پرسیم که لنین چرا به شعار "کارگران سراسر جهان متحد شوید!" قناعت نکرد و شعار "پرولتاریا و خلقهای ستمدیده جهان متحد شوید!" را مطرح ساخت؟ رفقا متوجه باشید که این شعار، شعار مبارزاتی عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری است و از طرف دیگر این شعار نشاندهنده این موضوع است که تضاد های اساسی دوران رقابت آزاد سرمایه داری با تضاد های اساسی عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری فرق اساسی دارد.

لنین با نوشتن "امپریالیسم به مثابه بالاترین فاز سرمایه داری" «نشان داد که سرمایه داری به یک مرحله تاریخی ویژه ای رسیده است که عصر امپریالیسم است. امپریالیسم یک مرحله تاریخی ویژه سرمایه داری است و این ویژگی دارای سه بعد است:

1 - امپریالیسم سرمایه داری انحصاری است. 2 - امپریالیسم سرمایه داری انگلی و منحط است. 3 - امپریالیسم سرمایه داری محتضر است.» (لنین امپریالیسم و انشعاب در سوسیالیسم - آثار - جلد دوم - صفحه 116)

در اینجا ما به بررسی ویژگی های این دوره سرمایه داری می پردازیم:

اول - امپریالیسم سرمایه داری انحصاری است: لنین گفته است که: «امپریالیسم دارای پنج خصلت در زمینه اقتصادی است:

1) تمرکز تولید و سرمایه به چنان درجه بالائی از تکامل رسیده است که موجب تولید انحصارات گشته است که نقش قاطعی در زندگی اقتصادی ایفا میکند.

2) ادغام سرمایه بانکی و سرمایه صنعتی و ایجاد یک الیگارشلی مالی بر پایه این "سرمایه مالی".

3) صدور سرمایه متفاوت با صدور کالا اهمیت بسیار ویژه ای کسب میکند.

4) تشکیل اتحادیه های بین المللی انحصاری سرمایه داران که جهان را تقسیم میکنند.

5) خاتمه یافتن تقسیم کره ارض میان بزرگترین قدرتهای سرمایه داری.

(لنین - امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه داری)

انحصار پایه اصلی اقتصاد امپریالیستی و محصول ناگزیر سرمایه داری است، اشکال گروهبندیهای انحصاری استخراج مافوق سود را تضمین میکند، انحصارات رقابت بین گروه بندیهای مالی و امپریالیستی را بازم شدید تر میکند. در مرحله امپریالیسم سرمایه بانکی با سرمایه صنعتی ادغام میشود و سرمایه داری مالی را به وجود میآورد، صدور سرمایه به سرمایه انحصاری اجازه میدهد تا شبکه خود را بر سراسر جهان بگستراند. صدور سرمایه ایزاری است که بوسیله آن امپریالیسم تمام خلق ها را استثمار و سرکوب میکند. اتحادیه های بین المللی انحصاری جهان را از نظر اقتصادی تقسیم میکنند و مبارزه میان اتحادیه های انحصاری بین المللی بیش از پیش خشونت بار میشود. تضاد قدرتهای امپریالیستی برای تقسیم و تقسیم مجدد مستعمرات ضرورتاً به جنگ منجر میشود.»

در این مرحله تکامل تولید و تکنیک به رکود گرایش پیدا میکند. سرمایه داری در مرحله انحصاری خود به تجزیه و فساد دچار میشود. امپریالیسم سرمایه داری انگلی و منحط است، پایه اقتصادی آن را انحصارات تشکیل میدهد.

این انحصار و گنبدگی امپریالیسم در وهله اول بوسیله این واقعیت بیان میشود که سازمان انحصاری بطور قابل ملاحظه ای تکامل نیروهای مؤلده را مانع شده و بطور مصنوعی ترقی تکنیکی را جلو میگیرد، تکامل تولید و تکنیک به این ترتیب به سمت رکود تمایل پیدا میکند. قبل از پیدایش انحصارات سرمایه داران در طی رقابت خود برای کسب سود های اضافی و برای حذف رقبا اجباراً باید به بهبود تکنیک های تولید توجه می نمودند. در مرحله انحصاری سرمایه درای، سرمایه داران انحصاری بر بخش اعظم تولید در بخش های معینی تسلط دارند و با تعیین قیمت های انحصاری مؤفق به کسب سود های کلان میشوند و به این ترتیب موتور ترقی تکنیکی تا حدودی به کندی دچار میشود. در این مرحله سرمایه داران از این میترسند که مبادا ترقی تکنیکی به حال موقعیت انحصاری آنها مفید نباشد و اغلب به طور مصنوعی جلو تکامل جدید نیروهای مؤلده را سد میکنند.

چرا سرمایه داران به هراس افتاده و جلو تکامل تکنیک را سد میکنند؟ اولاً به این خاطر که استفاده وسیع از تکنیک های جدید و تجهیزات و وسایل جدید سبب کاهش قیمت تمام شد و افزایش تولید میشود و در عین حال سبب ضایعات قابل ملاحظه ای برای آن دسته از سرمایه داران انحصاری میشود که تجهیزات آنها از ارزش افتاده و غیر قابل استفاده شده است. ثانیاً به علت اینکه به کار گرفتن تکنیک های جدید سبب وارد شدن کالاهای مشابه ولی ارزان تر بمیدان رقابت میشود و این مسئله موقعیت انحصاری برخی از سرمایه داران را به خطر می اندازد. همچنین این سرمایه داران به اقداماتی برای کاهش تولید به منظور حفظ قیمت های انحصاری متوسل میشوند که بدین وسیله سود های کلان به جیب بزنند. بهمین دلیل است که تعداد زیادی از تکنیک های جدید و کشفیات مناسب برای تکامل تولیدی سرمایه داری بلافاصله پس از خرید اجاره و امتیاز آنها بوسیله سرمایه داران به کناری گذاشته می شوند. به عنوان مثال طرز تهیه بنزین به مدت تقریباً 20 سال به کناری گذاشته شده بود، زیرا برای انحصار کمپانیهای نفتی مضر بود. کشف انرژی اتمی به خودی خود یک موفقیت بزرگ علمی است اما امپریالیسم از آن برای ساختن سلاحهای اتمی مرگ آور استفاده کرده و قادر نیست آنرا وسیعاً در خدمت اهداف صنعتی به کار برد... اما اشتباه خواهد بود اگر تصور کنیم که این گرایش به گنبدگی رشد سریع سرمایه داری را نفی خواهد کرد، نه. در رشته های صنعتی مختلف اقشار بورژوازی برخی از کشورها در عصر امپریالیسم با نیروی کم یا بیش گاهی این گرایش و گاهی آن گرایش دیگر را از خود بروز میدهند. اگر رقابت آزاد به انحصار منجر گردید، اما انحصار رقابت را از میان نبرده بلکه فقط آنرا حاد تر و شدیدتر نموده است. در رقابت هر گروه سرمایه داری انحصاری از یک سو به خشونت، فساد، شانناژ، دروغ و وسایل و شیوه های وحشیانه تری برای از میان بردن رقبا متوسل میشود و از سوی دیگر گاهی ناچار است به نوآوریهای تکنیکی، کاهش قیمت تمام شده و وسایل اقتصادی دیگر برای نابودکردن رقبا دست زند. در عین زمان نیروهای اقتصادی کشورهای اصلی سرمایه داری در حال تغییر مداوم هستند. از آنجائیکه گرایش عمومی عبارت است از کند شدن شدید تکامل نیروهای مؤلده؛ مجموعه کشورهای سرمایه داری شاهد تضعیف یا نزول موقعیت خویش اند؛ حتی اگر در برخی موارد پراگنده شاهد جهتتهای تکاملی نیز باشیم. بهمین دلیل است که در مرحله انحصاری نمیتوان امکان یک تکامل نسبتاً سریع در یک بخش یک کشور یا یک دوره را رد نمود. اما این امر نمیتواند این واقعیت را تغییر دهد که تکامل تولید و تکنیک در کشورهای امپریالیستی بطور کلی به رکود متمایل است. نظامی کردن اقتصاد ملی به نیروهای مؤلده اجتماعی آسیب های عظیمی وارد می آورد. نظامی کردن اقتصاد ملی بن بست است که اقتصاد امپریالیستی بناچار در آن وارد خواهد شد. این نتیجه اجتناب ناپذیر تکامل تضاد های درونی سرمایه داری و تظاهر بارز و روزانه گنبدگی فزاینده امپریالیسم است. امپریالیسم برای فرار از بحران اقتصادی؛ تضاد میان تقاضای نسبتاً ناکافی توده ها و رشد ظرفیت تولیدی سرمایه داری را تخفیف میدهد. انحصارات برای تقسیم

جهان میان خود و کسب مافوق سود تدارکات جنگی خود را تقویت نموده و همواره مقدار بیشتری از بودجه کشور را برای نگهداری ارتشهای عظیم، ساختن سلاحهای تخریبی، تحقیقات علمی با اهداف نظامی و برای دست زدن به جنگهای تجاوزکارانه امپریالیستی صرف مینماید.

فساد و خصلت انگلی امپریالیزم در این واقعیت پدیدار میشود که بورژوازی هر روز بیش از پیش به یک قشر اجاره بگیر تبدیل میشود. قشر اجاره بگیر به آنهایی گفته میشود که تماس خود را با روند تولید کاملاً از دست داده اند و فقط از طریق "منفعت" زندگی میکنند. در مرحله امپریالیزم خصلت انگلی بورژوازی بازهم بیشتر میشود. اداره مؤسسات سرمایه داری بطور کامل در دست مدیران است. بورژوازی و به خصوص بورژوازی انحصارگر هیچ ارتباطی با روند تولید ندارد و یک زندگی انگلی را فقط از طریق درآمد حاصله از سهام و ارزشهای دیگر ادامه میدهد. مدتها قبل لنین چنین گفته است: «امپریالیزم یک انباشت عظیم سرمایه پولی در تعداد اندکی از کشورهاست.» از اینجا تکامل خارق العاده طبقه و یا دقیقتر قشر اجاره بگیران ناشی میشود؛ یعنی اشخاصی که از «قبل کوبین» ها زندگی کرده و بطور کامل از شرکت در امور یک مؤسسه جدا بوده و حرفه آنها مفت خوری است.

پیدایش یک اشرافیت کارگری، "ارستوکراسی کارگری" تظاهر دیگری از گنبدگی امپریالیزم است. گنبدگی امپریالیزم ضرورتاً در جنبش کارگری نیز با ایجاد یک اشرافیت کارگری و پیدایش رویزیونیسم انعکاس می یابد. لنین میگوید: «دولت اجاره بگیر یک دولت سرمایه داری انگلی و فاسد است و این امر نمیتواند بر شرایط اجتماعی و سیاسی کشور و بطور اعم بر روی دو گرایش اصلی جنبش کارگری بطور اخص بدون تأثیر بماند. بهره کشی از مستعمرات و کشورهای وابسته و پرولتاریای کشورخودی به بورژوازی انحصارگر امکان میدهد تا سودهای انحصاری خارق العاده بدست آورد. برای سرکوب مقاومت توده های کارگری وی بخشی کوچکی از مافوق سودهای انحصاری بدست آمده را برداشت کرده و با آن برخی از کارگران را که به طبقه خویش خیانت کرده و به صورت عمال بورژوازی انحصاری درآمده اند خریداری میکند.

به این ترتیب اشرافیت کارگری که به وسیله دستمزد های بالا و یک شیوه زندگی بورژوائی مشخص شده و وفادارانه به بورژوازی انحصاری خدمت میکند، متولد میشود. این اشرافیت کارگری با طبقه کارگر آمیخته بوده و وظیفه آن قربانی کردن منافع طبقه کارگر و ضربه زدن به آن است. این قشر ارستوکرات کارگری نقش سنگ پاسبان بورژوازی انحصاری و کشورهای سرمایه داری را بازی میکند.

مافوق سودهای سرمایه انحصاری پایه اقتصادی رویزیونیسم در جنبش کارگری را تشکیل میدهد. در شرایط امپریالیزم همراه با این قشر ممتاز از کارگران تئوری و مشی رویزیونیستی نیز ظاهر میشود که معرف سلطه امپریالیزم است. ارستوکراتهای کارگری، عناصر بورژوازی هستند که به لباس کارگران درآمده اند و رویزیونیسم تئوری بورژوائی با رنگ و لعاب مارکسیستی است. اشرافیت کارگری و رویزیونیستها خطرناکترین دشمنانی هستند که در درون جنبش کارگری پنهان شده اند. اگر نتوان واقعاً به این دممل چرکین در اندام انقلاب حمله کرد، امپریالیزم خواهد توانست برای مدت بازهم طولانی تر در این حالت گنبدگی به زیست (خود) ادامه دهد. همانطور که لنین بدرستی تذکر میدهد: «در واقع سرعت ویژه و خصلت به ویژه سرسام آور تکامل اپورتونیزم به هیچوجه تضمینی برای پیروزی پایدار آن نیست و یا "مبارزه علیه امپریالیزم" اگر به نحو گسست ناپذیری با مبارزه علیه اپورتونیزم پیوند نداشته باشد سخن پوچ و دروغینی بیش نخواهد بود.»

سوم - امپریالیزم سرمایه داری در حال احتضار است:

شگوفائی تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی در کشورهای امپریالیستی:

استالین گفته است: «لنین به امپریالیزم سرمایه داری محتضر میگفت، چرا؟ زیرا امپریالیزم تضادهای سرمایه داری را تا آخرین حدودی که در ماوراء آن دیگر انقلاب شروع میشود تکامل میدهد.» (استالین - اصول لنینیزم - ص 4)

ماهیت طبقاتی تضاد بنیادی میان پرولتاریا و بورژوازی و نیز ماهیت سرمایه داری این جامعه در مرحله انحصار تغییر نیافته اند، اما انحصار، اجتماعی شدن تولید را به یک مقیاس وسیعتر رانده و مالکیت وسایل تولید را متمرکز تر مینماید. تکامل این تضاد بنیادی سبب شکوفائی همه تضادها در درون و در بیرون کشورهای سرمایه داری میشود. صدرمائو گفته است: «در عین حال تضاد میان این دو طبقه، بورژوازی و پرولتاریا، تشدید یافت، تضاد میان سرمایه انحصاری و سرمایه غیر انحصاری پدیدار شد، تضاد میان قدرتهای استعماری و مستعمرات بارز تر گردید، تضاد میان کشورهای سرمایه داری، تضاد ناشی از تقابل نابرابر این کشورها، با حدت ویژه ای خود را نشان داد، از این پس یک مرحله ویژه از سرمایه داری ظاهر گردید، مرحله امپریالیزم.» (مائوتسه دون - در باره تضاد - منتخب آثار - جلد دوم - صفحه 363)

بورژوازی انحصار گر برای به جیب زدن مافوق ارزش بی رحمانه یک تشدید استثمار، افزایش شدت کار و بدتر کردن شرایط کار پرداخته میلیونها کارگر را به گرسنگی و مرگ سوق میدهد. از سوی دیگر از تورم برای کاهش دستمزد واقعی کارگران و تقلیل قدرت خرید آنها استفاده میکند. سرمایه انحصاری برای حفظ منافع اقتصادی خویش ناچار است در زمینه سیاسی به اعمال دیکتاتوری فاشیستی دست زده و از ابزار دولتی برای سرکوب شدید کارگران استفاده کند. تضاد میان امپریالیزم و ملل تحت ستم تعمیق می یابد. (کلنی ها بوسیله آتش و شمشیر گشوده شده)؛ امپریالیزم پس از تصرف مستعمرات و نیمه مستعمرات به وسیله نیروهای مسلح و به بردگی کشاندن و استثمار بی رحمانه آنها پرداختند. برای عملی ساختن سلطه سیاسی خود آنها حکومتهای دست نشانده را بر سر کار آورده، به استقرار قوای نظامی دست زده و پایگاه های نظامی ایجاد نمودند. برای سهولت بخشیدن به استثمار اقتصادی و کسب مافوق سودهای کلان، آنها به گشودن تجارتخانه و کنترل گمرکات و تجارت خارجی، در انحصار در آوردن اموال عمومی و خصوصی دست زده، امتیازاتی از قبیل بهره برداری از معادن و کارخانه جات، تسلط بر حمل و نقل آبی داخلی را به خود اختصاص دادند. همه اینها به طرز بی سابقه ای تضاد میان امپریالیزم و ملل تحت ستم را شکوفا ساخت. امپریالیزم بخش های حیاتی اقتصاد مستعمرات را در کنترل خود گرفته و در همدستی با نیروهای فئودال و کمپرادور محلی تکامل اقتصاد ملی در این کشورها را سد مینماید. امپریالیزم با توسل به کلیه وسایل، مستعمرات و نیمه مستعمرات را مجبور به تخصص یافتن در برخی زمینه ها مینماید؛ به این منظور که این کشورها قادر نباشند به تولید کالائی دیگر غیر از آنهاییکه مورد نیاز گروه بندیهای انحصار خارجی هستند بپردازند. بنا بر این اقتصاد این کشورها به شکل عجیب الخلقه و یک جانبه تکامل مینماید و آنها نه مستقل است و نه خود کفا و باید به امپریالیزم وابسته باشند... این واقعیت که امپریالیزم به غارت وحشیانه مستعمرات و نیمه مستعمرات دست زده و خلقهای این مناطق را به بند میکشد سبب تشدید تضاد میان خلقها و ملل ستمدیده با امپریالیزم می گردد.

تضاد میان امپریالیستها بیش از پیش حدت یافته اند:

تضاد ها میان کشورهای امپریالیستی به علت مبارزه شان بر سر تقسیم جهان چه از نظر ارضی و چه از نظر اقتصادی حدت مینماید. چند قدرت بزرگ برای کسب سلطه و تقسیم مناطق جهان با هم رقابت میکنند. آنها همدیگر را متقابلاً قلع و قمع و تضعیف کرده و این امر فاکتور مساعد را برای طغیان خلقها و ملل تحت ستم بوجود می آورد.

در مرحله امپریالیزم تشدید نابرابری در تکامل سیاسی و اقتصادی هر کشور سرمایه داری شکوفائی تضاد ها میان کشورهای امپریالیستی را باعث میشود. لنین گفته است: «ناموزونی تکامل اقتصادی و سیاسی یک قانون مطلق سرمایه داری است.» در جهان سرمایه داری برخی کشورها نسبتاً سریع و دیگران بسیار کند تر تکامل می یابند؛ برخی از کشورها حتی میتوانند برای مدت معینی شاهد یک تکامل سریع باشند، این تکامل نابرابر اقتصادی کشورهای سرمایه داری ضرورتاً به یک تغییر در موازنه قوا میان کشورهای امپریالیستی منجر میشود.

قانون تکامل ناموزون سیاسی و اقتصادی نقش خود را بطور کامل در طول تمام عصر تاریخی سرمایه داری ایفا می کند. اما در مرحله امپریالیزم نابرابری تکامل بازهم بیشتر شده است. در آخر نیمه قرن 19 بریتانیای کبیر این کشور قدیمی سرمایه داری مستعمرات زیادی را اشغال کرده و در تمام جهان یک موقعیت منحصر به فرد را کسب کرده است. وی میتواند در تمام نقاطی از جهان که در اختیار داشت بدون هیچ درد سری مافوق سود های عظیم استخراج کند و این همان عاملی است که سبب شد در نزد این قدرت بزرگ گرایش به رکود تکنیک و تولید پدیدار گردد.

در این هنگام کشورهای سرمایه داری که تاکنون تکامل کمتری یافته بودند بویژه ایالات متحده و آلمان از آخرین ابداعات تکنیکی بهره برداری کرده و خود را به سرعت توسعه دادند. در سال 1880 ایالات متحده آغاز به پشت سر گذاشتن بریتانیای کبیر نموده و تولید صنعتی خود را به ردیف نخست جهانی رسانید. در آغاز قرن بیستم آلمان نیز به نوبه خود از انگلستان جلو افتاده و در مقام دوم پس از ایالات متحده از نظر تولید صنعتی قرار گرفت. این تغییرات در مناسبات نیروهای اقتصادی در عین حال باعث ایجاد تغییراتی در موازنه نیروهای سیاسی شد و بطوراجتناب ناپذیری سبب دامن زدن به مبارزه میان کشورهای امپریالیستی بر سر تقسیم مجدد مناطق نفوذ و تصرف مستعمرات میگردد.

درین بخش از دو فصل 1 و 10 کتاب "اقتصاد سیاسی را بیاموزیم" از گروه شانگهای استفاده کرده و قسمت زیاد این دو فصل از همین کتاب را اقتباس کرده ام. خوانندگان برای مطالعه میتوانند که به خود کتاب مراجعه کنند.

هم اکنون مبارزه دو بلاک امپریالیستی امریکا و متحدینش و سوسیال امپریالیزم شوروی و اقمارش بر سر تقسیم مجدد مناطق نفوذ و مستعمرات بسیار حاد است.

اکنون بعد از این تحلیل امیدواریم که رفقای ما به کنه این شعار لنین پی برده باشند. لنین دقیقاً به خاطر تحلیل از عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری است که شعار "پرولتاریا و خلقهای ستمدیده جهان متحد شوید" را جانشین شعار "کارگران سراسر جهان متحد شوید" میسازد. دوستان باید متوجه باشند که این شعار وقتی زنده باقی می ماند و جنبه مبارزاتی خود را حفظ میکند که در عمل نیز کمونیستهای جهان، جنبش کارگران و جنبش آزادیبخش خلقهای مستعمرات و کشورهای وابسته و نیمه وابسته را در یک جریان انقلابی واحد علیه امپریالیزم جهانی ستمدهی و هدایت نمایند و از تضاد درونی امپریالیستها به نفع انقلاب جهانی استفاده درست و اصولی نمایند تا جنبش سوسیالیستی جهانی را به پیروزی برسانند. البته این نوع مبارزه به اساس تحلیل لنین از عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری استوار است و دیده میشود که سه تضاد اساسی عصر یعنی:

1- تضاد کار و سرمایه (تضاد کارگران با سرمایه داران)،

2 - تضاد امپریالیستها که بر اساس جهانخواهی و تقسیم مجدد جهان و بدست آوردن انحصاری منابع تولید و گرفتن خاک دیگران بین خود دارند و بسیار حاد است و دو دفعه جهان را به جنگ عمومی جهانی کشانیده است،

3 - تضاد مستی دول امپریالیستی که با خلقهای ستمدیده جهان دارند،

در پیشبرد این مبارزه در نظر گرفته شده است، نه یک تضاد اساسی.

اکنون به فرمایش رفقای "املا" می پردازم که در جرعه شماره ششم صفحه 32 فرموده اند:

«امیدواریم که دوست ما "شبه" یکبار دیگر در متن متوجه شوند که ما زیر چه کلماتی خط درشت کشیده ایم. ما از سراسر جهان حرف میزنیم و تضاد های دیگر جوامع مختلف را می بینیم، ولی میگوئیم در وسعت جهانی خود تضاد اساسی است که میتواند در این مقطع تکامل جهان واحد تعیین کننده خط حرکتی یا سیمای تکاملی جهان باشد.»

برای اینکه بتوانیم از عهده این فرمایش رفقا بدرستی بدرآیم ابتدا فرمولبندی دوستان را دوباره استنساخ مینمایم و دوباره بر هر حد این فرمولبندی جداگانه مکت مینمایم تا به «ژرفای متنی از متون اعلامیه رفقا پی برم. اینست آن فرمولبندی دوستان:

«... درپروسه عام که مردم رنجبر و زحمتکش سراسر جهان با سیادت الیگارشسی مالی مواجه شده اند، تضاد کار و سرمایه و یا تضاد بین پرولتاریا و بورژوازی در هیئت کلی همه تضاد های دیگر جوامع مختلف را که طبعاً با رشد ناموزون و ناهماهنگ، بدرجات مختلف تکامل قرار دارند، متأثر ساخته و بنوبه خود از آن متأثر میگردد، ولی میگوئیم در وسعت جهانی خود تضاد اساسی است که در این مقطع تکامل جهان واحد تعیین کننده خط حرکتی یا سیمای تکاملی جهان می باشد.»

فرمولبندی رفقای "املا" دارای سه جمله است:

جمله اول - «در پروسه‌ عام که مردم رنجبر و زحمتکش سراسر جهان با سیادت الیگارش‌ی مالی مواجه شده اند.» در این جمله از سیادت "الیگارش‌ی مالی" - واضح می‌شود که این پروسه‌ عام در عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری جریان دارد که مردم رنجبر و زحمتکش سراسر جهان با آن مواجه اند و این جهانی بودن پروسه‌ ای که سرمایه‌ مالی در آن جریان دارد از خصلت انحصاری و طفیلی‌گری این سرمایه‌ مالی برخاسته است. سرمایه‌ انحصاری که در کشورهای متروپول سرمایه‌ داری به انباشت عظیمی نایل آمده است و از بهره‌ کشی کارگران این کشورها منشاء گرفته اند، برای بدست آوردن مافوق سود های بزرگ باید که نظر به خصلت امپریالیستی خود (انحصار گری، طفیلی‌گری و میرندگی) صدور سرمایه‌ به کشورهای سراسر جهان نماید تا رنجبران و زحمتکشان را در سراسر جهان مورد بهره‌ کشی و ستم قرار دهد. نتیجه‌ ای که باید دوستان از این حد فرمولبندی خود می‌گرفتند که نگرفته اند یعنی اینکه کارگران جهان و رنجبران جهان که همانا میلیونها نفر خلقهای ستمدیده‌ کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره اند، هر دو یعنی هم کارگران و رنجبران در مجموع با سیادت الیگارش‌ی مالی مواجه اند که در حقیقت دو تضاد اساسی را در پهنای جهان می‌سازند که:

1 - تضاد اساسی کارگران با سرمایه‌ مالی و 2- تضاد اساسی خلقهای مستعمرات و ممالک وابسته و نیمه مستعمره با امپریالیزم می‌باشد.

حد دوم یا جمله‌ دوم فرمولبندی رفقا چنین است:

«تضاد کار و سرمایه‌ یا تضاد بین پرولتاریا و بورژوازی در هیئت کلی همه تضاد های جوامع مختلف را که طبعاً با رشد ناموزون و ناهم‌آهنگ بدرجات مختلف قرار دارند؛ متأثر ساخته و به نوبه‌ خود از آن ها متأثر می‌گردد.»

در این بخش از فرمولبندی دقیقاً سخن بر سر تضاد میان سرمایه‌ و کار است که بهتر است گفته شود تضاد بین سرمایه‌ امپریالیستی و کار که این تضاد در هیئت کلی همه تضاد های جوامع مختلف را که طبعاً با رشد ناموزون و ناهم‌آهنگ، که قانون ذاتی امپریالیزم است، و در درجات مختلف تکامل قرار دارند تحت تأثیر می‌گیرد و به نوبه‌ خود از آنها متأثر می‌شود و نفوذ می‌پذیرد. این موضوع وقتی به درستی مورد ارزیابی قرار گرفته می‌تواند که در این رابطه مبارزه‌ امپریالیستها با کارگران در کشورهای متروپول سرمایه‌ داری و مبارزه‌ امپریالیستها برای صدور سرمایه‌ و کسب مافوق سودهای کلان در سراسر جهان مورد ارزیابی قرار گیرد. یک طرف مبارزه، کارگران جهان برای سوسیالیزم و کمونیزم جهانی که در این راه کارگران علاوه از مبارزه‌ انترناسیونالیستی باید به مبارزه‌ خلقهای مستعمرات و نیمه مستعمرات به مثابه‌ پدیده‌ مبارزاتی دیگر که در عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری وجود دارد توجه نمایند. کمونیستهای جهان میدانند تا مبارزات کمونیستی با مبارزات آزادیبخش خلقهای مستعمرات و نیمه مستعمرات در یک جریان گره نخورند به پیروزی قطعی نائل نمی‌گردند. در اینجا تنها با تأثیر ساده و مکانیکی تضاد کار و سرمایه‌ یا تضاد های جوامع مختلف قناعت کردن و روابط متقابل آنها را عمیقاً مورد ارزیابی قرار ندادن نیمی از مصیبت است و به خصوص وقتی این مصیبت به فلاکت و مصیبت عظیم منجر می‌شود که انسان مبارزه‌ یک طرف اضداد را مطلق بسازد و طرف دیگر تضاد را تا به سطح تابع صرف و مکانیکی پایین بیاورد و از نقش و تأثیر آنها بکاهد و وابستگی و درهم تأثیری و مبارزه‌ این اضداد را فراموش نماید.

وقتی که از مبارزه‌ کارگران با بورژوازی سخن در میان است طبعاً مبارزه‌ طبقه کارگر جهانی در طول تاریخ این دوران سرمایه‌ داری مورد بحث است و از نقش هدایت کننده‌ طبقه کارگر در سطح جهانی، چه در راه مبارزه برای رسیدن به سوسیالیزم و چه از نقش هدایت کننده‌ طبقه کارگر در مبارزات آزادیبخش ملی و مبارزه برای دموکراسی نوین سخن به میان می‌آید و مبارزات کارگران در هر دو ساحه به صورت انتقادی مورد ارزیابی قرار می‌گیرد که در اینجا از طبقه کارگر و متحدینش در این مبارزات یاد آوری می‌شود. و همچنین وقتی که از امپریالیزم به مثابه‌ یک پدیده‌ جهانی بحثی در میان است و طبعاً عمل کرد سرمایه‌ مالی امپریالیستی و حرکت این سرمایه‌ در پهنای جهان در تمام ابعاد مورد بحث منظور است.

جمله سوم یا بخش سوم این جمله بندی اینست:

«ولی در وسعت جهانی خود تضاد اساسی است که میتواند در این مقطع تکامل جهان واحد تعیین کننده خط حرکتی یا سیمای تکاملی جهان باشد.»

در این بخش از فرمولبندی که در حقیقت نتیجه گیری از فرمولبندی هم است؛ مسئله دقیقاً بر سر تضاد اساسی کار و سرمایه است. اگر جمله را به سیاق دری روان نوشته کنیم اینطور باید نوشته شود:

تضاد کار و سرمایه در وسعت جهانی خود تضاد اساسی است که میتواند در این مقطع تکامل جهان واحد تعیین کننده خط حرکتی یا سیمای تکاملی جهان باشد.

مسئله بر سر تضاد کار و سرمایه است که در این مقطع تکامل تضاد اساسی میباشد که در تعیین خط حرکتی تکاملی و سیمای تکاملی جهان نقش بارز دارد.

خوانندگان دیدند که با این نتیجه گیری رفقا موافق نبودیم و هم اکنون نیز با این فرمولبندی موافقه نداریم. ما با در نظر داشت تحلیل لنین و استالین از عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری نشان دادیم که تضاد اساسی امروز مانند تضادهای اساسی دوره زندگی لنین است که در تعیین تضاد اساسی آنوقته و کنونی جهان نوشتیم که سه تضاد اساسی وجود دارد و نه یک تضاد اساسی:

در قسمت اخیر فرمولبندی خود، دوستان زیر کلمه ترکیبی «در این مقطع تکاملی جهان» خط درشت کشیده اند و من نیز از دوستان می پرسیم که این مقطع تکامل جهان که دوستان ما در آن زندگی دارند مقطع ایست از عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری یا نه؟ اگر جواب مثبت باشد مسئله حل است و تضاد های اساسی نیز همان تضاد های اساسی عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری است که ما در نوشته خود به تشریح آن پرداخته ایم و اگر این مقطع که دوستان ما زیر آن خط درشت کشیده اند مقطعی از مقاطع زمانی است که خصوصیات غیر از خصوصیات عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتاریائی دارد، تحلیل خود را بدهند. نظر به شرح فوق ثابت شد که رفقای ما در زمینه تعیین خط حرکتی یا سیمای تکاملی جهان دچار یک جانبه گری شده اند. یک جانبه گری دوستان در زمینه از برداشت نادرست ایشان از آموزش های لنین در باره امپریالیسم برخاسته است. در بخش دوم نوشته خود ما تعریف دوستان ما را از امپریالیسم آوردیم و با تعریف لینی امپریالیسم مقایسه کردیم و نشان دادیم که تعریف دوستان ما از امپریالیسم فوق العاده یک جانبه بوده و دوستان در تعریف خود دو خصلت امپریالیسم را که همانا امپریالیسم سرمایه داری منحنی و انگلی و هم اینکه امپریالیسم سرمایه داری در حال احتضار است از قلم انداخته و وقتیکه آموزش لنین در باره امپریالیسم این دو ویژگی امپریالیسم انداخته شود، آموزش موصوف در زمینه قلب ماهیت می شود و چه عمدی، چه غیر عمدی؛ نتیجه یکسان باقی میماند یعنی تکیه یک جانبه تنها بر ویژگی انحصار بدون در نظر داشت دو ویژگی منحنی، انگلی و احتضار و میرندگی و در پایان پافشاری روی یک تضاد اساسی یعنی تضاد کار و سرمایه و از دو تضاد اساسی دیگر یعنی:

1) تضاد دول امپریالیستی که بین خود به خاطر تقسیم مجدد جهان و بدست آوردن انحصاری مواد خام... دارند.

2) تضاد بین ممالک متروپول سرمایه داری و مستعمرات و نیمه مستعمرات؛ صرف نظر کردن و مبارزه طبقه کارگر جهانی را در پهنای جهان از متحد طبیعی آن جدا کردن و مبارزه وی را به مبارزه محدود و یک جانبه محکوم کردن که شکست حتمی این دید را نیز با خود حمل میکند که کارگران این تز غلط را حتماً رد می کنند.

در قسمت اشتباه من که در نقل قول یک جمله لنین از طرف من دو کلمه فراموش شده رفقا نوشتند قلب ماهیت کردن جملات لنین و اینکه دیده میشود که خود رفقا آموزش لنین در زمینه امپریالیسم را قلب ماهیت کرده اند و بالای این عمل هنوز هم پافشاری دارند و این دیگر مصیبت در مصیبت است که نتایج آن پر از مصیبت و فلاکت بار است.

"شبهه"

ادامه دارد

ندای انقلاب

شماره سوم

(جوزای ۱۳۶۵)

نقد برنامه "ساما"

مقدمه:

این یک ادعای معمولی و همه روزه است که "سامائیهای اصیل" برنامه سازمان شان را یگانه برنامه مدون در جنبش کمونیستی کشور بدانند. ولی برعلاوه این ادعا در درون تشکیلات "ساما" باربار شنیدیم که عناصر لافزن و گزافه گو برنامه این سازمان را تا حد دومین برنامه بعد از مانیفست حزب کمونیست بالا میبرند. این دلک های بیعرضه که کاری جز تعریف و تمجید شهدا ندارند و تقریباً بصورت همیشگی با سنگر گرفتن در پشت شهدا برای شان شخصیت و حیثیت می آفرینند با عنوان کردن اینچنین ادعای عجیب و غریبی برنامه "ساما" را از حد یگانه برنامه مدون جنبش کمونیستی کشور هم بسیار بسیار بالاتر میبرند و برای آن اهمیت فوق العاده بزرگ بین المللی قایل میگردند؛ تا به این ترتیب برای نویسنده و یا نویسندگان شهید آن شوکت و ابهت تئوریک بین المللی بوجود بیاورند. البته این شهید پروری نه از آن رو است که شهدا را واقعاً و قلباً دارای آنچنان صلاحیت های بزرگ ادعائی میدانند؛ بلکه این طریقه ایست بسیار با صرفه و به اصطلاح کم خرچ برای شهره آفاق شدن خود آقایان. جناب "رهبر" که از یکجانب آن ادعاهای عجیب و غریب را در مورد برنامه "ساما" بصورت غیر مستقیم توسط چوکره های بلند گو ماندش در بین تشکیلات "ساما" شایع میسازد - تا بدینطریق برای شهید مجید تبلیغ شایسته ای نموده باشد - مگر از جانب دیگر در سطوح بالائی سازمان با اشاره و کنایه مطالبی دارد حاکی ازینکه صلاحیت علمی و توانمندی تئوریک خود وی از رفیق مجید بالا تر است؛ طراح اصلی این گزافه گوئیهای وقیحانه بشمار میرود.

در بین افراد "ساما" برنامه این سازمان یک کتاب مقدس، یک ارزش والا و لاهوتی و یک برنامه کامل تلقی میگردد و این قضیه آنقدر عمق دارد که حتی بعضی افراد و گروه های که بنا بدلائل مختلف نتوانسته اند در چوکات تشکیلاتی "رهبر و شرکاء" باقی بمانند و عملاً از تشکیلات "ساما" بیرون قرار دارند، تا حال این توان را ندارند و یا نمی خواهند داشته باشند - یا شاید هم صرفاً چنین نمایش می دهند - که با برنامه "ساما" بصورت نقادانه برخورد نمایند.

جریده ندای انقلاب بر اساس مرام نشراتی خود نقد برنامه "ساما" را قاطعانه پیش خواهد برد. یقیناً با شناختی که ما از مناسبات درونی تشکیلات "ساما" داریم، "رهبر و شرکاء" تلاش خواهند کرد این حرکت اصولی و علمی مبتنی بر مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون را که نه بخاطر انتقامجویی و توهین به شهدا بلکه بخاطر راهیابی به اصولیتها و زدودن زنگار های رویونیزم و اپورتونیزم از پیکره جنبش کمونیستی کشور به راه افتیده است، به "لومپنیزم" ما نسبت داده و اتهامات پشت پازدن به تمام ارزشهای مبارزاتی و تاریخی و.... را بیشتر از پیش تکرار نمایند. ولی "رهبر و شرکاء" هرگز قادر نخواهند بود بحرانی را که از لحاظ ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی بر "ساما" حاکم است و مبارزات هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان آنرا روز بروز بیشتر برملا و آفتابی میسازد؛ با توسل به چنین شیوه های غیر علمی و غیر کمونیستی رفع نمایند.

نقد برنامه "ساما" خط ایدئولوژیک - سیاسی برنامه هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان را ترسیم مینماید و با مسئولیت مرکزیت هسته و مسئولیت هیئت تحریریه جریده ندای انقلاب منتشر می گردد. ما از تمامی رفقا و هواداران هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان میخواهیم که درینمورد جروبحث پیرامون این مبحث را شگوفاً سازند؛ تا تلاش پر ثمر تمامی رفقا و هواداران هسته بصورت نیروی رزمنده کمونیستی در خور توجه ویژه ای سازمان یابد و هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان را قادر سازد وظیفه اساسی مرحله فعلی مبارزه خود را که عبارت از تدوین برنامه پیشنهادی حزب کمونیست افغانستان میباشد با موفقیت و سرفرازی عملی نماید.

روزیونیزم در ادبیات کمونیستی در برنامه "ساما"

بخش اول

«کمونیست‌ها عار دارند که مقاصد و نظریات خویش را پنهان سازند. آنها آشکارا اعلام میکنند که تنها از طریق واژگون ساختن همه نظام اجتماعی از راه جبر وصول به هدفهایشان میسر است. بگذار طبقات حاکمه در مقابل انقلاب کمونیستی بر خود بلرزند. پرولتارها در این میان چیزی جز زنجیرهای خود را از دست نمیدهند؛ ولی جهانی را بدست خواهند آورد.»

از زمان طرح این مسایل توسط مانیفیسست حزب کمونیست تقریباً یک و نیم قرن میگذرد. در طی این مدت ایدئولوژی پرولتاری توسط رهبران بزرگ پرولتاریای جهانی؛ مارکس، انگلس، لنین، استالین و مائو بصورت علمی و موزون ترتیب و تنظیم گردیده است و بیگمان سیر تکامل آن ادامه دارد و ادامه خواهد یافت. این ایدئولوژی که در ماهیت متکامل فعلی خود یعنی مارکسیزم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون حاصل مبارزات رهبران بزرگ پرولتاریای جهانی و جنبش کمونیستی جهانی میباشد؛ بمثابة یک ایدئولوژی سیاسی علمی، ادبیات سیاسی خاص خود را (ادبیات کمونیستی) را بوجود آورده است.

پس از آنکه سوسیالیزم از تخیل به علم تکامل کرد، بصورت یک مکتب سیاسی علمی درآمد و لذا باید با آن بمثابة علم برخورد کرد. مارکسیزم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون علم است و مفاهیم بیان شده در ادبیات این مکتب مفاهیم علمی هستند و باید آنها را بصورت اصطلاحات علمی دقیق در نظر گرفت و از بازیهای وقیحانه کودکانه با آنها پرهیز کرد.

ادبیات مدون کمونیستی حاصل مبارزات گوناگون رهبران پرولتاریا و کمونیست‌های جهان است که از تحقیقات عظیم و بینظیر تاریخی مارکس-انگلس تا حماسه بینظیر نظامی-سیاسی تاریخ بشریت یعنی راه پیمائی طولانی را در برمیگیرد و خونبهای هنگفتی که بپای آن ریخته شده است بزرگترین خونبهای است که نسل بشر در طول تاریخ خود برای یک مسلک اجتماعی پرداخته است. بدین صورت است که دستبرد در ادبیات کمونیستی و تبدیل اصطلاحات علمی مارکسیزم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون به یک مشت کلمات معادل غیر دقیق پشت پا زدن وقیحانه ای است به مبارزات رهبران بزرگ پرولتاریا و ده‌ها میلیون کمونیست جهان و نادیده انگاشتن خون میلیونها شهید جنبش کمونیستی بین‌المللی.

و این چنین بود که لومپنیزم یعنی مرگ ارزشها یعنی پشت پا زدن به تمامی ارزشهای مبارزاتی و تاریخی جنبش بین‌المللی کمونیستی و بی‌حرمتی نسبت به رهبران بزرگ آن؛ با تبدیل اصطلاحات علمی مارکسیزم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون و جاگزین ساختن به اصطلاح کلمات متداول بومی و محلی به جای این اصطلاحات در برنامه "ساما" رسمیت یافت. لومپنیزم یعنی مرگ ارزشها، یعنی بی‌حرمتی نسبت به ارزشهای علمی مارکسیزم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون، یعنی بی‌حرمتی نسبت به اصطلاحات علمی ایدئولوژی پرولتاریا، یعنی دورافگندن بسیار وقیحانه و جاهلانه اصطلاحات علمی سوسیالیزم علمی و نشان دادن کلمات نارسا، ناقص و غیر دقیق بومی و محلی به جای آنها بنام کلمات معادل. این لومپنیزم هنوز که هنوز است ایدئولوژی رسمی "ساما" است و ایدئولوژی رسمی برنامه آن.

ما بیگمان در طی مدتی که تحت رهبری این لومپنیزم وقیحانه حرکت کردیم، به اندازه مسئولیت مان و به اندازه توانمندی مان، این وقاحت را بار و بنه بخشودیم. اکنون با تن و روان پوزش طلب به پیشگاه رهبران بزرگ مان و به پیشگاه میلیونها رفیق شهید مان ایستاده ایم، با این قول و این قرار که صداقت مانرا در پوزش طلبی در عمل ثابت بسازیم.

مانیفیسست اعلام داشته بود که: «کمونیست‌ها عار دارند که مقاصد و نظریات خویش را پنهان سازند. آنها آشکارا اعلام میکنند که تنها از طریق واژگون ساختن همه نظام اجتماعی از راه جبر وصول به هدفهایشان میسر است...» صراحت آشکار مقاصد و نظرات یک خصلت اساسی ایدئولوژی کمونیستی است و تا حال هیچ مسلک اجتماعی دیگر در تاریخ بشریت تا این حد از صراحت صمیمانه برخوردار نبوده است. تمامی ایدئولوژیهای سیاسی در خدمت منافع طبقاتی خاصی قرار دارند ولی هیچیک این امر را اعلام نمی‌کند. اما کمونیزم در خدمت منافع پرولتاریا قرار دارد و با صراحت این موضع طبقاتی اش را اعلام مینماید. به این صورت

صراحت و صداقت در بیان اهداف برای کمونیست‌ها یک اصل ایدئولوژیک - اخلاقی است زیرا که کمونیست‌ها به توطئه‌گری در سیاست باور ندارند.

ولی مادامیکه معادل سازی اصطلاحات باب روز گردد، یعنی کمونیست‌ها از بیان صریح مقاصد و نظرات خویش صرف‌نظر نمایند و این مقاصد و نظرات را در لفافه کلمات محلی و بومی بیچند اصل عدم اعتقاد به توطئه‌گری در سیاست خدشه دارمیگردد. این اپورتونیزم یا خود تا سرحد قبول توطئه تنزل می‌یابد و یا توطئه‌گری‌های سیاسی قبلی در چوکات این اپورتونیزم جایی برای مستور شدن می‌یابد. به بیان متعارف معمولی محیطی مان "زبان زرگری" و "جنگ‌های زرگری" بوجود می‌آیند.

جنبه دیگر این حرکت، جاگزینی کلمات محلی و بومی بجای اصطلاحات علمی گرایش ناسیونالیستی بسیار مبتذل نهفته در بطن آن است. کلمات موجود در زبانهای محلی و بومی کشور ما و در مجموع ادبیات این زبانها محصول تکامل تاریخی زبان مردمان کشورما است و با سطح عقبمانده تاریخی و اجتماعی کشور در ارتباط است. این زبانها از لحاظ تکامل تاریخی خود معادل کلمات و اصطلاحاتی را که برای اولین بار زبانهای پیشرفته دیگر بوجود آورده اند فاقد است و تلاش زورکی بخاطر ساختن کلمات معادل معمولاً ناکام از آب درمی‌آیند؛ زیرا که این کلمات معادل اکثراً حتی از معادل‌های خارجی خود بیشتر به گوشه‌ها بیگانه می‌آیند.

لا‌ب‌د میدانیم که تلاش برای معادل سازی اصطلاحات علمی در زبان فارسی برای آن اصطلاحات علمی ایکه قبلاً درین زبان موجود نبوده اند؛ در سالهای اخیر برای اولین بار از طرف آن عده از فرهنگیان ایرانی آغاز گردید که غالباً گرایش‌های شدید ناسیونالیستی و حتی پان ایرانیستی داشتند. این تلاشها گرچه شاید ظاهراً تا حدودی نتیجه داده باشد ولی در مجموع تلاش بی‌ثمر باقیمانده و تا آن حدودی که عملی گردیده است هم بیشتر در خدمت تحریف حقایق و مسایل علمی قرار گرفته است. ترجمه‌هایی که بر اساس این معادل سازی توسط مترجمین معادل ساز صورت گرفته است و صورت می‌گیرند؛ معمولاً برای خود فارسی‌زبانان ثقیل تر از متن اصلی خارجی آن می‌باشند.

ما تلاش بسیار مضحک و خنده‌آور را که از طرف "پشتو پ‌ولنه" براه افتاده بود نیز شاهد بوده ایم. نویسندگان و گردانندگان شوونیست "پشتو پ‌ولنه" که تلاش داشتند برای تمامی کلمات معمول در زبان‌های دیگر معادل پشتو بوجود بیاورند حتی برای هر کلمه معادل جایزه نیز تعیین کردند. ولی این تلاش شان نه تنها سودی نبخشید بلکه زمینه‌ای شد برای نیشخندها و تمسخر تنگ‌نظران ملیت‌های دیگر در مورد زبان پشتو.

اصطلاحات علمی مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون محصول محیط‌های اجتماعی پیشرفته رهبران پرولتاریا و کمونیست‌های جهان است و ما حق نداریم مفاهیم و اصطلاحات انقلابی آنرا در قالب‌های محدود و نارسای زبانهای محلی مان محبوس بسازیم. ولی وقتی ما به چنین عملی مبادرت ورزیدیم و برای قالب‌های زبانی نارسا و محدود ملی مان ظرفیتی بالاتر از حد توان اجتماعی و تاریخی شان قایل شدیم "مشی مستقل ملی" بصورت یک مشی بورژوا - ناسیونالیستی تمام عیار عرض وجود مینماید. به عبارت دیگر جنبه بین‌المللی اصطلاحات علمی مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون کاملاً از بین میرود و بصورت اصطلاحات بومی و محلی درمی‌آید که دیگر دارای آن مفهوم بین‌المللی نبوده و مضمون درونی آن اصطلاحات از بین میرود و در نتیجه ایدئولوژی قابل بیان توسط این اصطلاحات دیگر نه ایدئولوژی پرولتاریای بین‌المللی یعنی مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون بلکه "ایدئولوژی ملی انقلابی" خواهد بود و مشی‌ای که بر روی این ایدئولوژی تدوین میگردد دیگر نه مشی انترناسیونالیستی پرولتری بلکه "مشی مستقل ملی" خواهد بود.

انحراف معادل سازی اصطلاحات یا رویزیونیسم ادبی در شرایط جاری جهانی و بخصوص در شرایط فعلی کشور خود مان از لحاظ ایدئولوژیک در خدمت رویزیونیسم، به ویژه در خدمت رویزیونیسم خروشچفی و سوسیال امپریالیسم شوروی قرار می‌گیرد. شرایط فعلی کشور ما یعنی شرایط پس از کودتای ثور و شرایط پس از تجاوز قوای اشغالگر سوسیال امپریالیسم شوروی بر میهن؛ مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی حاد، صریح و قاطعی را از کمونیست‌های کشور طلب دارد. کمونیست‌های افغانستان همانگونه که مکلف اند سنگر مبارزات نظامی ضد سوسیال امپریالیسم شوروی و نوکران بومی اش را داغ نگه دارند و داغترش سازند، همانگونه و بطریق اولی مکلف اند درفش مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون را در سنگر مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی ضد رویزیونیسم و ضد سوسیال امپریالیسم برافراشته نگه دارند و روز بروز بر افراشته ترش سازند.

کمونیست‌های افغانستان درین سنگر حق ندارند به اصل صراحت در بیان اهداف و نظرات شان پشت پا بزنند و بجای پیشبرد نبرد ایدئولوژیک - سیاسی کمونیستی به اپورتونیزم انتخاب معادل های اصطلاحات علمی متوسل شوند و جنگ "زرگری" براه بیندازند. رویزیونیست‌های وطنی مزدور سوسیال امپریالیزم شوروی به پیروی از ارباب شان به تحریف مارکسیزم دست زده اند و به ایدئولوژی بورژوائی شان شکل و صورت کمونیستی داده اند. این نمایندگان سیاسی بورژوازی بوروکراتیک، از کارگران حرف میزنند و از دهقانان و از مبارزه ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی و از سوسیالیزم و کمونیزم. بناءً پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی علیه این خائنین به پرولتاریا و خلق افغانستان مستلزم صداقت، قاطعیت و صراحت کمونیستی است، آنچنانکه مانیفیست با صراحت بیان میدارد، زیرا که فقط و فقط ازین طریق پاکیزگی ایدئولوژی پرولتری را میتوان نمایان ساخت. ولی صرفنظر کردن از قاطعیت، صداقت و صراحت کمونیستی در مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی علیه رویزیونیست‌های بومی و اربابان سوسیال امپریالیست شان و متوسل شدن به جنگ "زرگری" بجای پیشبرد نبرد ایدئولوژیک - سیاسی واقعی کمونیستی؛ صاف و ساده عبارت است از خالی گذاشتن این سنگر؛ یعنی نجات دادن درین سنگر، یعنی فرار خایفانه و توطئه گرانه ازین سنگر.

وقتی سنگر نبرد ایدئولوژیک - سیاسی کمونیستی با فرار خایفانه خالی گذاشته شود و دشمن این سنگر را اشغال نماید فاجعه پشت فاجعه به وقوع می پیوندد. دشمن به اشغال این سنگر قناعت نکرده و به درون مواضع و سنگرهای "زرگری" مان نفوذ خواهد کرد؛ زیرا که ما خود با فرار از سنگر مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی کمونیستی و صریح تر، ترک سنگر و ترک نبرد درین رزمگاه، زمینه نفوذ ایدئولوژیک - سیاسی دشمن را در درون سنگرهای "زرگری" مساعد ساخته ایم. تجربه نشان داد که سنگرهای "زرگری" آن رزمگاه مقاومی نیست که جنگجویان به آن دلخوش باشند؛ بلکه این سنگرها بدنال اولین یورشهای جدی دشمن متلاشی میگردند و جنگجویان "زرگری" اسلحه به زمین می گذارند و به دشمن تسلیم میشوند و بعد از امضای پروتوکول همکاری با دشمن اسلحه او را بر میدارند و در زیر درفش او میجنگند.

"ساما" با انتخاب زبان "زرگری" در برنامه اش از رویارویی مستقیم و صریح ایدئولوژیک - سیاسی در سطح ملی و بین المللی با رویزیونیزم و سوسیال امپریالیزم شانه خالی کرد؛ این سنگر را رها نمود و از آن عقب نشست. زبان "زرگری" برنامه "ساما" نه تنها قادر نبود تأثیرات منفی ایدئولوژیک - سیاسی مشی رویزیونیستی "اعلام مواضع" را از بین ببرد بلکه عملاً در خدمت آن قرار میگرفت و توجیهش میکرد. در سطح ملی و بین المللی از مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی فعال صرفنظر شده بود و لذا در درون حصارهای تشکیلاتی هم مقاومت علیه رویزیونیزم ناممکن میگردد زیرا که "مارکسیزم خجالتی" برنامه حد اکثر در درون حصارهای تشکیلاتی وجود داشت ولی رویزیونیزم "اعلام مواضع" پهنه های وسیع ملی و بین المللی را نیز اشغال کرده بود و سربازان خجالتی برنامه عملاً در محاصره فوج وقیح و دیده درای "اعلام مواضع" قرار داشتند. این چنین بود که رویزیونیزم "اعلام مواضع" که ماهیت طبقاتی یکسانی با رویزیونیست های حاکم بر دولت مزدور داشت به تدریج فاصله اش را از رویزیونیست های خلقی و پرچمی کم کرد و عاقبت "گوساله" پیش "گاو" رفت!!؛ [منظور رفتن سخی "گوساله" عضو دفتر سیاسی "ساما" پیش نجیب "گاو" است]

سربازان خجالتی و محاصره شده "مارکسیزم خجالتی" برنامه تا خواستند ازین محاصره دوجانبه رویزیونیست‌های خلقی و پرچمی و رویزیونیست‌های "اعلام مواضع" خارج شوند در میدان مین گذاری شده رویزیونیست‌های سه جهانی گیر ماندند و تا چشم باز کردند و از آشفته فکری و سرگرانی بیرون آمدند به سی هزار دالر و چند طیاره سواری فروخته شده بودند. ولی کارد که به استخوان رسید؛ "احمق ترین روستائی ها" را هم هوشیار میسازد. عصیان آغاز گردید زیرا که درد جانسوز خنجر به استخوان رسیده بود و دیگر با خجول بودن رفع ناشدنی بود. ولی متأسفانه سربازانی که سالهای سال تحت رهبری رویزیونیزم بوده اند و خجالتی بودن به سرشت ثانوی شان مبدل گردیده است مدتها کار لازم دارد که از سرگرانی و آشفته فکری نجات یابند. فرماندهان وقیحی که تن و روان خجول این سربازان را صرفاً وسیله سودجویی های شان قرار داده اند؛ تلاش کردند عصیان را بخوابانند. این چنین بود که دستان سربازان خجالتی ایکه هنوز حرف رزم شان را با لکنت زبان بیان میداشتند؛ به جنایت آلوده شدند. ولی عصیان نخواستید و عصیانگران تازه با عصیانگران قدیمی تر یکجا شدند و اکنون رزمگاه ترک شده ایدئولوژیک - سیاسی دوباره اشغال گردیده است.

گرچه اکنون ازین سنگر میتوانیم مسافتی را که عقب نشستیم بودیم تخمین بزنیم و اندازه پیشروی دشمن را سنجش نمائیم؛ مگر شلیک علیه ما بیشتر از جانب فراریان حقیر صورت میگیرد تا از طرف دشمن بزرگ و شاید به اشاره "متحد بزرگ" فراریان و بی

گمان بخاطر خوشی خاطر "رفقای چینی" شان و در هر حال در جهت تأمین منافع دشمنان کمونیسم، پرولتاریا، خلق بپاخاسته و میهن اشغال شده.

رویز یونیزم ادبی برنامه‌ی نه تنها "ساما" را در میدان نبرد ضد رویز یونیزم خروشچفی و ضد سوسیال امپریالیزم شوروی خلع سلاح کرد بلکه در مبارزه علیه رویز یونیزم سه جهانی نیز توانش را از بین برد و بدین صورت بود که خون سرخ صدها جوان خوش قلب سامائی نتوانست رنگ تیره خاکستری این سازمان را قرمزی و گلگون بسازد. اینچنین بود و هست که جناب "رهبر" توصیه‌های رفقای چینی اش را در مورد حفظ این رنگ خاکستری با جان و دل میخرد، خون قرمزی رزمندگان کوه صافی به دریا میریزد و مسئول سیاسی فراری کوه صافی در "آفاق وسیع" دشتهای چین با رویز یونیستهای سه جهانی خاکستری پیوند رفاقت می‌بندد.

البته از دگمارویز یونیزم خواجه‌ی بی که نباید حرفی بمیان آورد؛ چه از برکت زبان "زرگری" برنامه "ساما" و از دولت سر "مشی مستقل ملی" و تز "انقلاب در کشور خودی" [بر مبنای این مشی مستقل ملی] کمتر کسی در "ساما" ازین امر مطلع است که در جنبش بین‌المللی کمونیستی انحرافی و ارتدادی بنام رویز یونیزم دگماتیک خواجه‌ی بی وجود دارد.

در ذیل به پاره‌ای از کلمات "زرگری" برنامه "ساما" که بجای اصطلاحات علمی سیاسی مارکسیزم-لنینیزم-اندیشه مائوتسه دون نشانده شده است اشاره میکنیم و مختصراً آنها را به بحث میگیریم:

1 - "اندیشه‌های برده ساز" بجای رویز یونیزم. این کلمات به هیچوجه نمیتواند مفهوم رویز یونیزم را بیان نماید و علاوه بر توجیه ناقص آن به رویز یونیزم میتواند ده‌ها توجیه و مفهوم دیگر نیز به آن جسدانیده شود و از همه بدتر تلقی خود مارکسیزم بعنوان یک اندیشه برده ساز و "صد ملی" یعنی مفهومی که "تازه اندیشان" از "اندیشه‌های برده ساز" بیرون داده اند.

2 - "حزب طبقه کارگر": برنامه "ساما" از حزب همیشه بصورت "حزب طبقه کارگر" بصورت گنگ حرف میزند و از تشخیص کمونیستی این حزب و از تشخیص مارکسیستی - لنینیستی مائوتسه دون اندیشه این حزب حرفی بمیان نمی‌آورد و در نتیجه راه برای توجیهاات بسیاری و منجمله توجیهاات رویز یونیستی باز میماند.

3 - "سازمانها و محافل انقلابی کارگری" بجای سازمانها و محافل کمونیستی: انتخاب کلمه سازمان انقلابی بجای سازمان کمونیستی (مارکسیست - لنینیست - مائوتسه دون اندیشه) مرز میان مارکسیزم و اکونومیزم را از میان می‌برد.

4 - "اندیشه‌های پیشرو عصر" و "دانش پیشرو عصر" بجای مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون: البته "تازه اندیشان" نیز خود را پیرو اندیشه‌های پیشرو عصر میدانستند و میدانند؛ ولی اندیشه‌های پیشرو عصر از دید آنها ایدئولوژی تازه اندیشانه خود شان است و نه مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون. این اصطلاح؛ معادل سازیهای پشتو تولنه را بخوبی بخاطر زنده میسازد.

5 - "دورنمای غائی" بجای دورنمای سوسیالیستی و کمونیستی که به هیچوجه یک کلمه معادل محسوب نمیگردد.

6 - "جنبش جهانی کارگری" و "نهضت پیشرو عصر" بجای جنبش کمونیستی بین‌المللی که هیچکدام آن مفهوم دقیق جنبش کمونیستی بین‌المللی را افاده نمی‌نماید.

7 - "خیانت‌ها و لغزشهای نوین" بجای رویز یونیزم سه جهانی و اپورتونیزم خواجه‌ی بی. این اصطلاحات آنچنان سردرگمی ایدئولوژیکی را در "ساما" دامن زده است که حتی هم اکنون در مرکزیت "ساما" این مسئله روشن نیست که این سازمان علیه رویز یونیزم سه جهانی موضع دارد یا نه؟ "رهبر" معتقد است که "ساما" علیه تئوری سه جهان موضعگیری ایدئولوژیک - سیاسی ندارد و صرفاً گرایش سیاسی ضد آنرا دارد؛ در حالیکه بعضی افراد دیگر عقیده دارند که "ساما" علیه تئوری سه جهان موضعگیری ایدئولوژیک - سیاسی دارد و همین کلمات گنگ را دلیل این ادعا ذکر می‌کنند.

8 - "آرمان کارگری" به جای آرمان کمونیستی که انتخاب آن صرفاً گریز جانانه‌ای از موضعگیری کمونیستی محسوب میگردد و بس.

9 - "غبار شبهاات" به جای ارتداد و رویز یونیزم که موضعگیری ضد رویز یونیستی "ساما" را بصورت صریح و روشن نمی‌تواند ثابت نماید. و همچنان کلمات و اصطلاحات مشابه دیگر

ادامه دارد

یا مرگ یا پیروزی

رژیم سردار دیوانه روزی بیشتر نتوانست دوام آورد و در مقابل کودتاچیان به زانو درآمد و به زمین خورد. مردم نظاره گر بی تفاوت باقی ماندند و تعدادی هم از کودتاچیان استقبال کردند. این نظاره گری و این استقبال محدود علامت نفرتی بود که مردم از سردار دیوانه و رژیم استبدادی او به دل داشتند و نه علامت علاقمندی و خوشبینی مردم نسبت به کودتاچیان.

کودتاچیان مزدور، این رویزونیستهای کودن، نتوانستند این را دریابند. آنها این نشانه ها را علامت نفوذ و محبوبیت شان در بین مردم دانستند و گمان کردند که مردم افغانستان نیز چون آنان به بردگی سوسیال امپریالیزم شوروی تن درخواهند داد. تره کی حقیر باربار اعلام داشت که اکثریت نود و چند در صد از مردم افغانستان از آنها حمایت می نماید و مخالفین تعداد انگشت شماری بیش نیستند.

نفاق بین خلیقها و پرچمیها در دستگاه دولتی سردار دیوانه زمینه ساز درهم کوبیده شدن شان گردیده بود. خرس کلان، ارباب بزرگ، اتحاد جماهیر شوروی سوسیال امپریالیستی کبیر! از بالا مداخلت بعمل آورد و آنها را زورکی وحدت داد تا نقشه کودتا عملی شود.

وقتی کودتا در اثر مساعدت بموقع ارباب بزرگ به پیروزی رسید مزدوران بی ظرفیت جهان را بکام دیدند و سلطنت را مدام. اینها که قدرت را به آسانی بدست آورده بودند آنها بحساب توانمندی و نیرومندی خود گذاشتند و فکر کردند؛ همانگونه که آسان قدرت را بدست گرفته اند، همانگونه و حتی آسانتر از آن، آنها در دستان شان نگه خواهند داشت. عربده کشیهای امین درین مورد علامت این کودنی رویزونیستی و مزدورمنشانه بود: «لنین میگفت: «بدست آوردن قدرت سیاسی آسان است ولی حفظ و نگهداری آن مشکل؛ مگر من میگویم که بدست آوردن قدرت سیاسی مشکل است و حفظ و نگهداری آن آسان.»

بلا فاصله پس از اعلام اسامی اعضای کابینه و رئیس و معاون "شورای انقلابی" کم کم شک و تردیدها و بگومگوهای دربین مردم آغاز گردیده بود؛ زیرا که تره کی و امین و ببرک و اناهیتا و... کسانی نبودند که مردم شناسند شان. ولی کودتاچیان غرق نشئه پیروزی خود نمیتوانستند این را دریابند.

تصور باطل نفوذ نود و چند در صدی در بین مردم زمینه ساز بروز مجدد نفاقهای دیرینه بین مزدوران گردید و "خلقی ها" و "پرچمیها" به جان هم افتادند. "دموکراسی خلقی" نسبت به "دموکراسی ملی" بهتر و بیشتر میتوانست در آن مقطع با سیاستهای ارباب بزرگ و نقشه های سوسیال امپریالیستی اش هماهنگی داشته باشد و در خدمت این سیاستها قرار بگیرد. بدین سبب کنار رفتن پرچمیها را از دستگاه دولت به آسانی پذیرفت و سردمداران شانرا نزد خود فرا خواند تا درسهای رویزونیستی و وطنفروشی شانرا پخته کند و برای روز مبادا نگه داری شان نماید. "خلقیها" که حریفان "پرچمی" را نیز از میدان بیرون رانده بودند به تاخت و تاز و خردوانی پرداختند.

ولی آتش فروزان در قلب توده های مردم نمیتوانست زیاد مخفی بماند. شعله های خشم مردم از نورستان زبانه کشید و به تعقیب آن بدخشان و قندهار بپا خاستند. رژیم مزدور نتوانست تمامی این شعله ها را خاموش سازد و نبرد مردم ادامه پیدا کرد. مزدوران سراسیمه به دامان ارباب بزرگ پناه بردند و موافقت نامه نظامی امضاء کردند.

دره صوف که به نبرد پرداخت و هرات که حماسه 24 حوت را آفرید شعله های خشم مردم کران تا کران کشور را در بر گرفت. هزاره جات که به نبرد سربلند نمود "پشتونخواهی" مزدوران حقیر گل کرد و به زشت ترین و نفرت انگیز ترین سیاست نفاق افگانه در بین ملیتهای برادر متوسل شدند. خواستند پشتونها را و بخصوص قوم خروتی را بسیج کنند و به وردگ دوازده هزار میل تفنگ دادند که علیه هزاره ها بجنگند. خروتی ها که هزاره ها را برادر میدانستند و میدانند به خواست فرزند ناخلف که به آغوش بیگانگان پناه برده بود و میخواست بسود دشمن بین اقوام و ملیتهای کشور برادر کشی براه بیندازد؛ لبیک نگفتند و اندکی هم که فریب خوردند در کوهپایه های بامیان مژه تلخ این قومیت پرستی کاذب و دروغین را چشیدند. و اما وردگها نمیتوانستند با هزاره ها بجنگند. آنها همسایه های در بدیوار و آب شریک و پلوان شریک بودند. دوازده هزار میل تفنگ رژیم که بخاطر برادر کشی داده شده بود دوباره بطرف خودش برگشت و وحدت وردگها و هزاره ها وحدت دو ملیت برادر پشتون و هزاره را به نمایش گذاشت و سمبول چنین وحدتی شد.

و اما چرا رویونیستهای شرفباخته و وطنفروش به "پشتونخواهی" دروغین و حتی بدتر از آن به قوم پرستی جاهلانه و پوسیده و مردود پناه بردند؟ زیرا که کارگرخواهی و بذرگرخواهی رژیم مزدور نتیجه نداده بود و کارگران از کارخانه ها و شهرها بدامان کوهساران نزد برادران خفته در سنگر شان پناه بردند و دهقانان هم - جزاندکی - فریب اصلاحات ارضی دروغین رژیم را نخوردند و در صف دشمن نه استاندند. وقتی که کارگران و دهقانان در صف مزدوران سوسیال امپریالیزم نه استاندند و به نفع رویونیستها که از منافع آنها دم میزدند به جنگ نپرداختند رژیم مزدور به نفاق افگنی بین ملیتها دل بست و حتی به قومیت پرستی و قبیله گرایی کهنه و فرسوده پناه برد که آنها سودی نبخشید.

"ارباب بزرگ" از طریق متحد ساختن دوباره دو باند مزدور خواست درماندگی رژیم را چاره سازی نماید. ولی فشار نبرد شورانگیز توده های مردم بپاخاسته چنان حالتی را بوجود آورده بود که متحد سازی باند های مزدور همانند حفظ و نگهداری شان بر سر قدرت دخالت مستقیم "ارباب بزرگ" را طلب میکرد.

تجاوز نظامی عریان سوسیال امپریالیزم شوروی بر میهن ما که بخاطر پیشبرد اهداف استراتژیک سیاسی و نظامی اش و نیز بخاطر حفظ و نگهداری رژیم مزدورانش صورت گرفت در عین حال وحدت باند مزدور خلق و پرچم را نیز از بالا متحقق ساخت.

شاه شجاع با عساکر انگلیس یکجا به کابل داخل شد؛ ولی شاه شجاع ثانی، ببرک مزدور، این حقیر فرومایه جرئت نداشت یکجا با تانکهای روسی داخل افغانستان گردد و قوله کشیهای شغال ماندش را ابتدا از رادیوی تاشکند سر داد. به این صورت بود که وی در رأس "حزب واحد دموکراتیک خلق افغانستان" یعنی در رأس اتحاد دو باند مزدور برگزیده شد.

افواج مجهز سوسیال امپریالیستی به کمک مزدوران آمد و وحدت باند های مزدور نیز از بالا متحقق شد؛ ولی امواج مقاومت مردم سرکش تر از پیش به طغیان سر برداشت و افواج مهاجم را با مزدوران حقیرش در تمامی نقاط کشور در محاصره گرفت. دژ دشمن از درون نیز انفجار کرد و شهریان کابل که از هیبت و صلابت تانکهای غول پیکر دشمن نهراسیده بودند؛ حماسه شکوهمند سوم حوت را آفریدند.

سالها از تجاوز نظامی عریان سوسیال امپریالیزم شوروی بر میهن ما گذشت ولی اوضاع بسود دشمن تغییر نکرد. طراحان سیاست "شوروی" بی عرضه اند، زیرا که سوسیال امپریالیست اند و نیروی مردم را نمیتوانند به حساب آورند. آنها شکست شانرا بحساب بیعرضگی مزدوران شان میگذارند و نه ورشکستگی ایدئولوژیک - سیاسی و نظامی خود شان و در نتیجه مزدوران شان در افغانستان.

ازین دید، ببرک حقیر نتوانسته بود کاری از پیش ببرد. سوسیال امپریالیستها باید مهره عوض میکردند و یا حد اقل قدرت این مهره اصلی را کاهش میدادند و تنزیل مقامش میکردند.

تکیه سوسیال امپریالیستها همچنان بر باند پرچم بود و در بین این باند به جستجوی مزدور اصلی معطوف. دو چهره اصلی ممکن برای انتخاب یکی کشتمند بود با در دست داشتن "شورای مرکزی ملیت هزاره"، "شاخه هزاره جات جبهه رسوای ملی پدر وطن"، عوامل و جواسیس دولت و نفوذ اقتصادی در منطقه هزاره جات و نیز رابطه با ستمیهای تسلیم شده در سمت شمال و دیگری نجیب از طریق "جرگه عالی قبایل"، سران خود فروخته قبایل ماوراء دیورند، "احمدزائی ها" و تشکیلات خاد. به این صورت تکیه دولت بر خوانین و متنفذین قبایل تنها از طریق "تزشهای دهگانه" کامل نبود و باید عملاً قدرت به مزدورانی داده میشد که رابطه نزدیک با آنها داشته باشند.

این حرکت دولت پوشالی که با "اصلاحیه قانون اصلاحات ارضی" آغاز گردید تا حال چندین مجمع نام نهاد از عناصر رانده شده از جبهات و خوانین و منتفذین منفور در بین مردم بوجود آورده است. با اتکاء برین مجامع نام نهاد لشکر کشیهای دشمن بر مناطق پکتیا، ننگرهار، کنرها و نیز بر هزاره جات از اوایل زمستان گذشته به اینطرف آغاز گردیده است. اما نتیجه تمامی این عملیات نظامی برای دشمن فاجعه انگیز بوده و دشمن تا حال در تمامی عملیات شکست خورده است.

لشکر کشی به مناطق سرحدی پشتون نشین که حمایت ولیخان کوکی خیل را در ماوراء خط دیورند با خود داشت با امیدواری زیادی از طرف دشمن آغاز گردید. اما لشکرکشیها همگی بی نتیجه ماندند و ولیخان کوکی خیل نیز سرانجام در بدل یکمقدار پول به دولت پاکستان تسلیم شد. دولت پوشالی که در اطراف ترمرد ولیخان کوکی خیل سروصدای زیادی براه انداخته بود عاقبت تیرش بسنگ خورد و جرگه عالی قبایل هم عملاً عدم کارائی اش را به اثبات رساند.

جناح کشتمند و خوانین همپیمانانش در "شورای مرکزی ملیت هزاره" کار لشکرکشی به جاغوری را رویدست گرفتند و نیز نقشه ایجاد پایگاه دولتی را در پنجاب ریختند. جبهه ملی پدر وطن در جاغوری زیاد خرج کرده بود و مزدوران امیدوار بودند که این منطقه مهم استراتژیک را میتوانند به پایگاه شان مبدل سازند. ولی لشکر کشی همان و جان گرفتن مقاومت فعال در سراسر منطقه

همان. دشمن نه تنها قادر نشد جاغوری را تصرف نماید و در پنجاب پایگاه بسازد بلکه در سراسر منطقه هزاره جات با احیاء روحیه مقاومت جویانه مردم مواجه گردید. این عکس العمل مردم چنان شدید بود که حتی نیروهای جنگ طلب مقاومت که کار شان همه روزه ایجاد درگیریهای داخلی بود؛ در اثر فشار مردم و احیاء جو ضد دولتی و ضد روسی مجبور شدند از درگیریهای داخلی صرفنظر نمایند. دشمن که امید زیادی به جنگهای داخلی در هزاره جات بسته بود با لشکر کشی به جاغوری کاملاً این امیدواری اش را از بین برد.

اما در مناطق سرحدی اشتباه نظامی و غفلت جنگی نیروهای مقاومت در جریان یکی از لشکرکشیهای دشمن باعث گردید که موفقیت نصیب ارتش پوشالی و افواج متجاوز گردیده و نیروهای مقاومت تلفات بدهند. دشمن این واقعه را که چند عملیات غیر مهم خرابکارانه را در ماوراء خط دیورند نیز با خود داشت بزرگ ساخت و درین خصوص به تبلیغات دست زد. دروغ خودش را خودش راست پنداشت و جناح نجیب را قوی فکر کرد و در راستای سیاست "افغانی ساختن جنگ" که سوسیال امپریالیستها سخت در تلاش به اجرا در آوردن آن هستند تا با تکیه بر نیروهای مزدور خود از میدان جنگ پا پس بکشند؛ مزدور دیگری به زیر کشیده شد و ببرک کارمل از رأس قدرت حزبی کنار زده شد. سوسیال امپریالیستها و مزدوران شان این منصب را به نجیب بخشیدند آنهم در اثر پیشنهاد کشتنند و بعد از یک مسافرت دیپلماتیک به اتحاد جماهیر شوروی سوسیال امپریالیستی!؟

سوسیال امپریالیزم شوروی و مزدوران حقیرش که از کارگر خواهی و بذرگر خواهی طرفی نبستند اکنون باز هم امید شانرا به فئودالها و خوانین و سران قبائل بسته اند. ولی این عناصر در اثر مکانیزم درونی جنگ مقاومت دیگر آبرو و حیثیت شانرا در جبهات و در بین مردم از دست داده اند و نمیتوانند برای دشمن کاری انجام دهند.

مزدوران سوسیال امپریالیزم شوروی با کارگر خواهی و بذرگر خواهی نتوانستند پایه ای در بین مردم افغانستان برایشان ایجاد نمایند و اکنون با تکیه بر فئودالها و خوانین فراری و فرومایه ای که در بین مردم جائی ندارند نیز توفیقی بدست نخواهند آورد.

حزب رسوای مزدور از طریق تکیه بر "جرگه عالی قبائل"، "شورای مرکزی ملیت هزاره" و تشکلات دروغین مشابه دیگر هرگز قادر نخواهد شد پایگاه توده ای در بین مردم افغانستان برایش ایجاد نماید.

پشتونها نجیب را نخواهند پذیرفت همانگونه که تره کی و امین را نپذیرفتند. "تره کی ها" و "خروتی ها" کار "وردگ ها" را سرمشق قرار دادند و "احمد زائی ها" نیز چنین خواهند کرد. بگذار دشمن تلاش نماید در بین ملیتهای مختلف خانه جنگی بر پا نماید، ولی مردم که میدانند نجیب بنا به پیشنهاد کشتنند به ریاست حزب مزدوران انتخاب گردیده اسیر وسوسه های دشمن نخواهند شد.

قبایل سرحدی برادران تنی وردگها هستند و در جنگ افغان علیه افغان کسی نمیتواند آنها را استعمال نماید، چه آنها خود بخش فعالی از جنگ مقاومت سرتاسری مردم ما را تشکیل میدهند.

نتیجه هر حرکتی که دشمن انجام میدهد از هم پاشیدن بیشتر نیروهایش هست. اگر تا دیروز صحبت از زد و خورد بین پرچمیها و خلیقیها بود؛ اکنون با آمدن نجیب درگیری و کشمکش در بین خود پرچمیها نیز تا سرحد برخورد های مسلحانه ارتقاء خواهد یافت. هم اکنون لشکریان اناهیته اولین عکس العمل ها را نشان داده اند و این آغاز برخوردهای بزرگتر و بزرگتر در بین جناح نجیب و جناح ببرک خواهد بود.

خرس وحشی در محاصره آتش جنگ مقاومت مردم ما گیر مانده و در تلاش بخاطر نجات ازین ورطه مزدورانش را یکی پشت سر دیگر زیر پا مینماید. اگر مکاری "روباه" نتوانست به وی نفعی برساند بیگمان گردن "گاو" نیز بر سر این ماجرا خواهد شکست.

مقاومت مردم ادامه خواهد یافت و مردم پیروز خواهند شد، چه مردم شعار داده اند؛ یا مرگ یا پیروزی!

مرگ بر سوسیال امپریالیزم - امپریالیزم و ارتجاع!

زنده باد مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون!

مرگ بر رویونیزم!

یا مرگ یا پیروزی!

می شنویم که تو خسته یی

می‌شنویم که تو دیگر نمی‌خواهی با ما کار کنی
واداده ای، دیگر نمیتوانی فعالیت کنی
بسیار خسته ای دیگر نمیتوانی بیاموزی
این سخن مقبول نیست.
دیگر نمیتوان انجام کاری را از تو چشم داشت
پس بدان:
ما این همه را از تو می‌خواهیم
هنگامیکه خسته بخواب می‌روی
دیگر هیچکس تو را بیدار نخواهد کرد و نخواهد گفت.
برخیز که غذای تو آماده است.
چرا باید غذا آماده باشد؟
هنگامیکه تو دیگر نمیتوانی فعالیت کنی
در گوشه ای خواهی افتاد
هیچکس تو را جستجو نخواهد کرد و نخواهد گفت
«بلوایی برپاشده است و کارخانه‌ها
در انتظار توهستند.»
چرا باید بلوایی برپا شده باشد؟
زمانی که مردی، تو را دفن خواهند کرد"
خواه مرگ تو زاده خطای تو باشد خواه نه.
تو می‌گویی
«مدتی دراز جنگیدم اما حال دیگر نمیتوانم.»

پس گوش کن
تو خواه خطا کار باشی، خواه نه
هنگامیکه دیگر نمیتوانی بجنگی نابود خواهی شد.
تو می‌گویی مدتی دراز امیدوار بودم.
دیگر نمیتوانم امید وار باشم.»
به چه امید بسته بودی؟
به اینکه جنگ آسان است؟
از دست رفته یی
روزگار ما از آنچه می انگاشتی بدتر است
اگر ما کاری ابرمردانه انجام ندهیم، معدومیم.
اگر نتوانیم کاری کنیم
که هیچکس از ما انتظار ندارد
نابود شده ایم.
دشمنان ما منتظرند
تا خسته شویم
هنگامیکه نبرد در شدید ترین مرحله است
و جنگجویان در خسته ترین حال
جنگجویانی که خسته ترند
شکست خوردگان صحنه نبردند.

"یک شاعر غربی"

پاسخ ما به "دشنامنه رهبر و شرکاء"

"7"

به ادامه گذشته:

4- بررسی متن اعلام مواضع "ساما"

«روای دیرین کهن تزاران روس با دستیاری چاکران زبون و تاریخزده آن فاجعه خونین هفت ثور را در حریم مقدس و مردخیز کشور گرامی ما به منصفه اجرا درآورد.»

در مورد "تزاران روس" منظور شانرا بصورت بسیار ظریفانه ای مطرح کرده اند. از زمان پیروزی انقلاب در 1917 تا زمان وفات استالین، دولت شوروی اساساً با تعقیب سیاست خارجی سوسیالیستی، نه بر اساس "روای دیرین کهن تزاران روس" بلکه بر اساس انترناسیونالیزم پرولتری حرکاتش را در سطح بین المللی تنظیم میکرد. بعد از آنکه استالین وفات یافت و رویونیستها قدرت را قبضه کردند، دولت شوروی از یک دولت سوسیالیستی به یک دولت سوسیال امپریالیستی تغییر ماهیت داد و همچنانکه سیاست داخلی سوسیالیستی دولت شوروی از بین رفت در سطح بین المللی نیز به امر انترناسیونالیزم پرولتری پشت پا زده شد و سیاست خارجی سوسیالیستی قبلی به سیاست ضد سوسیالیستی، یعنی سیاست خارجی سوسیال امپریالیستی مبدل گردید. اتخاذ سیاست خارجی سوسیال امپریالیستی- در اثر احیاء سرمایه داری- از جانب رویونیستهای حاکم بر دولت شوروی دقیقاً بدان معنی بود و هست که سیاست های انقلابی دوران لنین و استالین دیگر مورد قبول نیست و دولت شوروی بعد از استالین همان سیاستهای قبلی تزاران روس را تعقیب مینماید. از اینجا بود که برای تعریف حاکمیت جدید "شوروی" اصطلاح "تزاران نوین" بمیان آمد. این اصطلاح مبین آن است که سوسیال امپریالیزم شوروی عیناً همان امپریالیزم نظامی فئودالی قبلی تزاران نیست؛ زیرا که بر ویرانه های جامعه سوسیالیستی دوران لنین و استالین بمیان آمده و با ماهیت نوین و در شرایط نوین، سیاست خارجی امپریالیستی را انتخاب نموده است.

"اعلام مواضع..." از روای دیرین کهن تزاران روس حرف میزند و نه از خیالات سوسیال امپریالیستی تزاران نوین. این بدان معنی است که "اعلام مواضع..." مطالبی را که فوقاً در مورد ماهیت دولت شوروی بعد از وفات استالین بیان داشتیم قبول ندارد و سیاستهای فعلی را عیناً و کاملاً تعقیب همان سیاستهای قبلی لنین و استالین و سیاستهای آن دوران را تعقیب سیاستهای تزاران میداند. به همین سبب است که حاکمین فعلی شوروی را نه بمثابة تزاران نوین بلکه بدون هیچگونه تفاوت به همان صورت تزاران کهن میشناسد. به عبارت دیگر اعلام مواضع معتقد است که سیاست تزاری در زمان لنین و استالین نیز از بین نرفته و به همان صورت قبلی تعقیب گردیده بود. این مطلب که در مقاله "فرهنگ آزادگان و فرهنگ بردگان" در شماره پنجم و ششم دوره اول ندای آزادی بصورت بسیار روشن مطرح شده است و ما آنرا در شماره قبلی بیان داشتیم؛ در اعلام مواضع با عبارت ظریفانه "روای دیرین کهن تزاران روس" بیان گردیده است.

پروگراف بعدی مطلب را روشنتر میسازد:

«عروسکهای دست آموز امپریالیزم روس با نعره های پیروزمندانه و انقلابی نما دست از آستین کین بسوی مردم ما دراز نموده گویی میخواهند با کشتار وحشیانه مردم دلیر و جوانان رزمجوی میهن گرامی بر مقدم نامیمون اربابان خود صحنه گذارند و در زیر جفای سوجدویانه آنان استقلال و آزادی ما را تا ابد قربانی نمایند. ولی روح رزمجویانه و شکست ناپذیر مردم آزاده و با شهامت افغانستان با وجود دستگیریهای جوقه جوقه و همه روزه، کشتارهای فردی و دسته جمعی، شکنجه های بالاتر از قرون وسطائی و با همه غل و زنجیریکه مظهر مغز بیمارگونه استعمارگران روس و جلادان بومی آن میباشد؛ تسخیر ناپذیر بوده و مژده پیروزی و افتخار شانرا نمیتوان از صفحه تاریخ زدود و پا گیر کرد.»

درینجا میبینیم که صحبت از امپریالیزم روس و استعمارگران روس در میان است و نه سوسیال امپریالیزم شوروی. "اعلام مواضع..." چیزی را بنام سوسیال امپریالیزم شوروی قبول ندارد و بین وضع فعلی حاکم بر شوروی با وضع دوران تزارها هیچگونه فرقی را قایل نیست.

اصطلاحاتی که در مورد باند پرچم و خلق بکار میرود خیلی جالب است: «عروسکهای دست آموز امپریالیزم روس» و «جلادان بومی استعمارگران روس» ولی از همه جالبتر اینکه این «عروسکهای دست آموز... و این جلادان بومی... گویی میخواهند بر مقدم نامیمون اربابان خود و در زیر جفای سودجویانه آنان استقلال و آزادی ما را تا ابد قربانی نمایند.» "گویی میخواهند" یعنی تصور می‌رود که میخواهند و نه اینکه واقعاً میخواهند. آیا نمیتوان از لابلای این جملات و کلمات نطفه های اولیه پروتوکول امضا شده بین "ساما" و دولت مزدور سوسیال امپریالیزم شوروی را پیدا کرد؟

اما در مورد اینکه «مژده پیروزی و افتخار مردم ما را نمیتوان پایگیر کرد» ما نتوانستیم چیزی بدانیم. ادبیاتش از سویه ما بالا است؟! «بلی! اولین شلیک استقلال طلبانه و رزمجویانه مردم ما از میان دره ها و کوهپایه های نورستان بصدا درآمد. هنوز نشئه پیروزی خدعه گرانه روس و معامله گران بومی آن از سر فرو نرفته بود؛ که نائره جنگ آزادیبخش در چهار کنار افغانستان بلند آوازه شد و تب لرزه مرگ آفرین؛ مغز بیمار کرمین را به هزیان در آورد و چون گاو وحشی در حلقه محاصره آتش دشمن سوز جبهات گرم پکتیا، هزاره جات، بدخشان، هرات، پنجشیر، فاریاب، جوزجان، سمنگان، بلخ، لغمان، بادغیس، کاپیسا ... به تنگنا افتاد....»

اینجا «شلیک استقلال طلبانه» در خدمت سرپوش گذاردن روی ماهیت طبقاتی مبارزه مردم ما قرار می گیرد. مبارزه مسلحانه ای که علیه دولت مزدور کودتا از جانب مردم ما آغاز گردید و بزودی فراگیر شد بطور عمده مبارزه ای بود که از جانب طبقات و اقشار مختلف اجتماعی جامعه ما علیه بورژوازی کمپرادوری بوروکراتیک وابسته به سوسیال امپریالیزم شوروی برای انداخته شد. درین مرحله - قبل از ششم جدی - جنگ مردم ما در بعد ضد سوسیال امپریالیستی اش اساساً علیه وابستگی است و نه علیه اشغال. به بیان دیگر سیاست سوسیال امپریالیزم شوروی قبل از ششم جدی سیاست نو استعماری است و دقیقاً با شکست این سیاست است که توسل به شیوه های استعماری کهن برای سوسیال امپریالیزم شوروی ضرورت پیدا میکند و کشور ما توسط قشون اشغالگر سوسیال امپریالیستی اشغال میگردد.

شعار استقلال طلبی قبل از اشغال میهن توسط قوای متجاوز سوسیال امپریالیستی؛ برای اولین بار از جانب رویونیستهای سه جهانی به راه انداخته شد و بعد توسط رویونیستهای "تازه اندیش" سامایی به عاریت گرفته شد. شعار استقلال طلبی بعد از اشغال کشور قابل طرح گردید و باید مطرح میگردد - البته نه به مفهوم نفی مبارزه طبقاتی بلکه در خدمت آن - ولی قبل از آن در مبارزه علیه باند خلق و پرچم و در مبارزه علیه وابستگی به سوسیال امپریالیزم شوروی نمیتوانست قابل طرح باشد و طرح آن روپوشی بود که در خدمت سیاست انحلال طلبانه رویونیستی قرار میگرفت و مبارزه طبقات را مستور نگه میداشت.

اما «از سر فرو نرفتن نشئه پیروزی خدعه گرانه روس و معامله گران بومی آن» را نتوانستیم درک نمائیم. یا جمله معنی ندارد یا اینکه ما نتوانستیم معنایش را دریابیم.

«اوج خشم و نفرت مردم بلند همت ما تازه به نردبان قیام عمومی رسیده بود که طراحان روس با سازوبرگ نظامی و سیل قشون اشغالگر همچون دزدان دریایی به کشور ما هجوم تاراجگرانه نمود.»

نردبان قیام عمومی، نردبان خوبی است و جویندگان نام میتوانند توسط آن بسیار به سرعت به قصر قدرت عروج نمایند. پس مرده باد «طراحان روس» که با سیل قشون اشغالگر همچون دزدان دریایی به کشور ما هجوم تاراجگرانه نمود و این نردبان خوب و با کیفیت را غیر قابل استفاده ساخت.

"طراحان روس"؛ این اصطلاح چقدر بیرنگ است، چقدر گنگ است و تا چه حد عاری از کینه و عاری از نفرت؛ گویی خبرنگاران بی بی سی در مورد قضیه افغانستان حرف میزنند. ولی این اصطلاح هرچه هست در خدمت نفی مفهوم سوسیال امپریالیزم شوروی قرار میگیرد و با مفاهیم قبلی "نزاران روس" و امپریالیزم روس در ارتباط میباشد. "ساما" حاضر نیست براساس ایدئولوژی پرولتری (مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون) علیه سوسیال امپریالیزم شوروی و دولت پوشالی دست نشانده اش اعلام موضع نماید؛ و "اعلام مواضع..." تلاش دارد که کوچکترین شک و تردیدی درین مورد بوجود نیاید.

«نقشه ننگین روس بخاطر فریب و اغفال مردم افغانستان و تحکیم استعمار حسابگرانه آن چنان پیریزی میشود که گویی نعشهای فاسد و بی گور و وطن را در راه دولتمداری شان به خطا اندر میداند.»
فقط تازه اندیشان قادراند با "عقل گرد" شان اینگونه "جمله گرد" بنویسند!
«یا للعجب! ازین شعبده بازی تهوع انگیزی که روز تا روز توان مقاومت جانبازانه و حماسه های گلگون قبای مردم ما را به ارمغان می آورد.»

«بلی! مردم ما سوگند خورده و پیوند خون بسته تا در رزمگاه جهاد کبیر ملی به پیشواز جنگ نابرابر با غول استعمار برود.»
و ما هم سوگند میخوریم که جملاتی شبیه به جملات فوق را بنام اعلام مواضع سیاسی مطرح کردن وقاحت «تازه اندیشانه» میخواهد و دیده درائی رویونیستی!!
«ما این خشم رزمجویانه و قهرمان آفرین را در وجنات صغیر و کبیر که طلوع پیروزی را مژده میدهد مینگریم! چنانچه مظهر زنده و شورانگیز آنرا دختران و پسران جوان و پر آرمان ما به طارم رسانده و با شعار یا مرگ یا آزادی پیکر پوسیده سران کرمین را به لرزه درآورده اند.»

«سران کرمین» و نه سردمداران دولت سوسیال امپریالیستی شوروی. باز هم همان خط "تزاران روس"، "امپریالیزم روس" و "طراحان روس".
«درین فرصتی که آزادی از کشور ما رخت بر بسته و حریم پاک نام آور ما به مذبح جوانان، مردان و زنان مبدل شده؛ درین هنگامیکه هزاران جوان پاکباز در میان تونلها و سلولهای نمناک و تاریک به امید افق روشن فردای زندگی گرسنه بسر میبرند.»
«درین آوانیکه مدرسه و پوهنتون کانون خشم جوانان رستگار شده و دسته دسته با گردن فراز و غرور ملی بسوی باستیلها میروند.»

«درین ایامیکه جام شهادت پیک آزادی شده و هزاران مادر داغدیده بین سایه روشنهای بیم و امید بخاطر نجات وطن و رهایی جگرگوشه هایشان دقیقه شماری میکنند.»

«درین روزگاری که خانه و کاشانه و سرومال مردم دستخوش هوسهای شوم و بیمارگونه روس شده...»
«با یک کلام راه اگر دشوار است، جنگ اگر نابرابر؛ اگر غم و اندوه مردمگیر شده و مشکلات اگر بزرگ است، بگذار باشد.»
«عزم آهنین و غیرت ملی ما دشمن نابرابر و غرق در سلاح را مایوس و گریزان و سرافکنده ساخته.»
«درین زمانیکه جنگجویان ما همچو پولاد ناب در برابر حوادث و قتل عام خدشه ناپذیر شده و به استقبال مرگ شرافتمندانه چنان میروند مثل ماه بسوی تاریکی.» تشبیه شاعرانه عالی!!!

«پس بر ما است که جنگ آزادیبخش ملی را با حماسه های ابتکاری آن که از باور تاریخ و داستان بیرون جهیده باید با خط زرین به افتخار و سرفرازی بر سر کارنامه های رزمی جهان زینم تا بدانند که بودیم وهستیم.»
بلی! اینچنین است. برای اعلام مواضع جنگ جاری صرفاً یک جنگ ملی است و هیچگونه بعد طبقاتی و جنبه طبقاتی ندارد و از همین موضع است که هموطنان را مورد خطاب قرار میدهد.

«هموطنان! با پشتیبانی و ستایش از مقاومت شجاعانه مردم و گروه های ملی در مبارزه دلیرانه و جانبازانه درین جهاد کبیر ملی، تمام مردم را بسوی وحدت، ایجاد جبهه متحد به امید پیروزی محتوم در جنگ آزادیبخش ضد امپریالیزم اشغالگر روس دوستانه و دردمندانه دعوت میکنیم.»

«سازمان آزادیبخش مردم افغانستان تعهد میسپارد که در راه ایجاد جبهه متحد ملی سرتاسری بخاطر همسویی بخشیدن نبردهای شکوهمند و حماسه آفرین مردم دلیر و غیور کشور بپاخاسته خود لحظه ای درنگ را جائز ندانسته و برای برآوردن این مأمول سعی بلیغ بخرچ خواهد داد.»

میبینیم همچنانکه وظایف ملی مبارزه مطلق گردانیده شده وظایف طبقاتی کاملاً به فراموشی سپرده شده است و در نتیجه "ساما" بجز پیشبرد وظایف ملی هیچگونه وظیفه طبقاتی ندارد. "ساما" در "اعلام مواضع..." نه تنها هویت کاملاً غیر کارگری دارد بلکه

اساساً با هرگونه موضعگیری طبقاتی بیگانه است. برای "ساما" در "اعلام مواضع..." فقط یک مسئله مطرح است: پیشبرد جنگ ضد روسی و تأمین وحدت ملی از طریق ایجاد جبهه متحد ملی و لذا لحظه ای درنگ را هم در مورد جبهه متحد ملی جایز نمیداند. به عبارت دیگر صاف و ساده صرف نظر کردن از تلاش بخاطر تأمین رهبری کمونیستی بر جبهه متحد ملی؛ یعنی سیاست جبهوی ای که رویزیونیست های روسی وطنی در دوران مبارزات "مسالمت آمیز" شان به آن اظهار باور می کردند.

«لذا سازمان آزادیبخش مردم افغانستان با پیش کشیدن اهداف زیرین؛ با توجه و اتکاء به خواستها و آرمانهای مردم ما پس از اخراج ارتش اشغالگر روس و سرنگونی دارودسته میهن فروش "پرچم وخلق" به یمن بازوان پرتوانای مردم دلیر کشور، در راه تحقق آن مبارزه میکنند.»

"رهبر" مدعی است که: «تمام موادی که در اعلام مواضع آمده موادی است که از برنامه گرفته شده و کلمه کارگش زده شده، در هرجایی که هست. ما اگر یک مقایسه بکنیم بین برنامه و اعلام مواضع - هرکس حق دارد این کار را بکند، ما کرده ایم - مثل این است که یک چیز را بگیرد قیچی کنید.»

ما هم "اعلام مواضع..." را در تمامی ساحات با مندرجات برنامه "ساما" مورد مقایسه و مطالعه قرار میدهیم نه از آن جهت که مندرجات آن برنامه را کاملاً قبول داریم بلکه از آن جهت که بدانیم آیا واقعاً اهداف مطروحه اعلام مواضع صرفاً قیچی شده مندرجات برنامه سازمان است و یا مسئله ازین حدود فرا تر میرود.

در زمینه سیاست داخلی

"اعلام مواضع..." :

«- تأسیس دولت جمهوری اسلامی مردمی که انعکاس دهنده راستین خواسته ها و آرمانهای ملی و دموکراسی مردم افغانستان باشد.

- دعوت مجلس مقننه مرکب از نمایندگان مردم از طریق انتخابات مساوی، سری، مستقیم و عمومی.

- تفویض صلاحیت تدوین قانون اساسی، نامگذاری دولت و تعیین آرم و بیرق ملی و توظیف نظارت هیئت حکومت به مجلس نمایندگان مردم.

- تأمین استقلال قوه قضائیه.

- مبارزه در راه بسیج تمام امکانات مادی و معنوی کشور در جهت مبارزه پیگیر علیه امپریالیستهای جهانخوار مخصوصاً امپریالیزم روس بخاطر دفاع از تمامیت ارضی و تأمین استقلال اقتصادی و حاکمیت ملی کشور.

- تأمین و دفاع از حقوق و آزادیهای سیاسی و مدنی افراد اعم از آزادی عقیده، مذهب، بیان، مطبوعات، اجتماعات، شغل، تجارت، حق تشکیل احزاب سیاسی و اتحادیه های صنفی، تحصیل، کار، مسافرت، مصئونیت مسکن، مکاتبه و مخابره.

- مبارزه در جهت تحکیم و تکامل همه جانبه و سالم وحدت داوطلبانه ملیتهای برادر کشور - که هم اکنون در جریان پیکار آزادیبخش ملی با خون قوام یافته است - با اعتقاد صادقانه برحق تعیین سرنوشت ملل؛ بر اساس مبارزه پیگیر و متحدانه ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی برای ایجاد یک افغانستان مستقل، واحد، متمرکز، نیرومند، پیشرفته و شگوفان.

- تأسیس اردوی ملی و انقلابی برای دفاع و تضمین دست آورد های مبارزات مردم و دفاع از تمامیت ارضی و حق حاکمیت ملی و استقلال ملی کشور.»

"برنامه..."

«- ایجاد دولت جمهوری ای که ممثل راستین خواستهها و آرمانهای ملی و دموکراتیک مردم افغانستان باشد.

- دعوت مجلس مقننه مرکب از نمایندگان مردم از طریق انتخابات مساوی، سری، مستقیم و همگانی.

- تفویض صلاحیت تدوین قانون اساسی، نام گذاری دولت، تعیین آرم و درفش ملی و توظیف و نظارت هیئت حکومت به مجلس نمایندگان مردم.

- مبارزه در راه بسیج تمام امکانات مادی و معنوی کشور در جهت مبارزه پیگیر علیه امپریالیزم (بویژه سوسیال امپریالیزم) و ریشه کن ساختن مناسبات فیودالی به خاطر دفاع از تمامیت ارضی و استقلال سیاسی و تأمین استقلال اقتصادی و حاکمیت ملی کشور.

- دفاع از حقوق و آزادیهای دموکراتیک سیاسی و مدنی افراد اعم از آزادی عقیده، بیان، مطبوعات و اجتماعات، شغل، تجارت، حق تشکیل احزاب سیاسی و اتحادیه های صنفی، تحصیل، کار، مسافرت، مصئونیت مسکن، مکاتبه و مخابره بر مبنای مبارزه قاطع و سازش ناپذیر علیه فیودالیزم و امپریالیزم.

- مبارزه در جهت تحکیم و تکامل انقلابی وحدت داوطلبانه ملیتهای برادر کشور (که هم اکنون در جریان پیکار نجاتبخش ملی با خون قوام یافته است) با اعتقاد صادقانه بر حق تعیین سرنوشت ملل بر اساس مبارزه پیگیر و متحدانه ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی برای ایجاد یک افغانستان واحد، متمرکز، نیرومند، مترقی و شگوفان.

- ایجاد جرگه های کارگری، دهقانی و سربازی و تأسیس اردوی داوطلب انقلابی مردم برای تضمین دست آورد های مبارزات مردم از توطئه های امپریالیستی و ارتجاعی و تکامل انقلابی آن.»

آیا جمهوری اسلامی مردمی اعلام مواضع میتواند اساساً انعکاس دهنده راستین خواسته ها و آرمان های ملی و دموکراسی مردم افغانستان باشد؟ نه این اصلاً ناممکن است.

یکی از خواسته های اساسی دموکراتیک مردم، خواست جدایی دین از دولت است. مفهوم مذهبی بودن یا دینی بودن دولت مثلاً اسلامی بودن، مسیحی بودن، یهودی بودن و ... این است که نیروهای سیاسی غیر مذهبی در چنین دولت هایی ازهیچگونه حقوق سیاسی برخوردار نیستند. در یک دولت اسلامی - چه سلطنت اسلامی و چه جمهوریت اسلامی - اسلام دین رسمی کشور است و قوانین مملکت باید بر اساس دین اسلام پایه ریزی شود؛ یعنی درین دولت قدرت سیاسی بر مذهب متکی است و فعالیت نیروهای سیاسی غیر مذهبی ممنوع و تحت پیگرد. این حالت هم در سلطنت اسلامی رضاشاه وجود داشت؛ هم در رژیم جمهوری اسلامی خمینی موجود است و بیگمان در جمهوری دموکراتیک اسلامی مجاهدین خلق موجود خواهد بود. همچنانکه در کشور خود ما این حالت در سلطنت اسلامی نادر و ظاهر موجود بود؛ در سیستم اداره اخوان موجود است و یقیناً در "جمهوری اسلامی مردمی اعلام مواضع... " نیز موجود خواهد بود. اساساً تا زمانی که دولت از حالت مذهبی خارج نشود و رژیم اجتماعی "حالت مقدس الهی" خود را از دست ندهد؛ حاکمیت انحصاری مذهبیون سیاسی از بین نمی رود و با موجودیت این حاکمیت انحصاری تحقق خواسته ها و آرمانهای دموکراتیک غیر ممکن است. در چنین حالتی طرح پلورالیزم سیاسی و مسئله تفکیک قوا فقط و فقط میتواند طرحهای پا در هوا باقی بماند.

از جانب دیگر تحقق راستین خواسته ها و آرمانهای ملی و دموکراتیک مردم افغانستان بدون مبارزه پیگیر و قاطع علیه فیودالیزم ناممکن است و استقرار دموکراسی فقط و فقط با نابودی فیودالیزم میتواند زمینه پیدا نماید. بینیم "اعلام مواضع... " درین مورد چگونه برخورد مینماید:

در بند پنجم سیاست داخلی "اعلام مواضع... " می بینیم که مبارزه پیگیر صرفاً علیه امپریالیستهای جهانخوار مخصوصاً امپریالیزم روس مطرح میگردد. اما در برنامه "ساما" مبارزه پیگیر علیه امپریالیزم (بویژه سوسیال امپریالیزم) و ریشه کن

کردن مناسبات فیودالی مطرح است. درینجا به صراحت مشاهده می گردد که "اعلام مواضع..." مبارزه علیه امپریالیزم را جدا از مبارزه علیه فیودالیزم دانسته و مسئله ریشه کن ساختن مناسبات فیودالی اساساً برایش مطرح نیست. به عبارت دیگر "اعلام مواضع..." هیچگونه وظیفه ضد فیودالی برایش قایل نیست و خواسته ها و آرمانهای ملی و دموکرامیک مردم افغانستان را همدوش با فیودالیزم- و در واقع تحت رهبری آن- بصورت "راستین" انعکاس میدهد!!؟ این "جمهوری دموکراتیک" صاف و ساده یک جمهوری فیودالی است!! جمهوریت فیودالی و دموکراسی فیودالی!! «که پیش شرط هر فرآیند متعالی بعدی است.»!!؟

در یک سیستم دموکراتیک صرفاً مسئله دفاع از حقوق و آزادیهای دموکراتیک سیاسی و مدنی افراد می تواند مطرح باشد، در حالیکه "اعلام مواضع..." تأمین و دفاع از حقوق و آزادیهای سیاسی و مدنی افراد را بطور اعم بمیان میکشد. با توجه به مذهبی بودن دولت مورد خواست "اعلام مواضع..." و با توجه به عدم موضع گیری ضد فیودالی- و در واقع موضع فیودالی- آن میتوان بخوبی دریافت که منظور از طرح حقوق و آزادیهای سیاسی و مدنی افراد- بدون توجه به این امر که این حقوق و آزادیها دموکراتیک هستند یا ضد دموکراتیک- چه چیزی میتواند باشد؟ حاکمیت مذهبی برقرار و سیستم فیودالی هم پا برجا و حقوق و آزادیهای سیاسی و مدنی (!) نیروهای سیاسی- مذهبی انحصارگر و همچنان نیروهای فیودالی قابل دفاع و تأمین؛ یعنی خیلی صریح و روشن تأمین و دفاع از حقوق و آزادیهای ضد دموکراتیک انحصارگران مذهبی و فئودالی.

یقیناً جمهوری اسلامی مردمی "اعلام مواضع..." جمهوری دموکراتیکی است که: «نیاز عاجل طبقات انقلابی و پیش شرط هر فرآیند متعالی بعدی است.»!! و لابد به همین سبب است که "اعلام مواضع..." تأمین و دفاع از حقوق و آزادیهای سیاسی و مدنی افراد را نه بر مبنای مبارزه قاطع و سازش ناپذیر علیه فیودالیزم و امپریالیزم بلکه بصورت کاملاً مستقل بیان میدارد؛ یعنی اینکه نه تنها از حقوق و آزادیهای سیاسی و "مدنی" عناصر فیودالی باید دفاع صورت بگیرد بلکه همچنان باید از حقوق و آزادیهای سیاسی و مدنی عناصر وابسته و مزدور امپریالیزم نیز دفاع صورت بگیرد. مشرب دموکراتیک اعلام مواضع اینچنین وسعت دارد!!؟ این "دموکراسی" نه ضد فیودالیزم است و نه ضد امپریالیزم.

اگر به مطالب مشروحه فوق دقت کنیم یقیناً تفاوت بسیار ظریفانه ای را که در بند هفتم سیاست داخلی "اعلام مواضع..." با مسئله مشابه آن در "برنامه..." وجود دارد میتوانیم دریابیم. برای "اعلام مواضع..." مسئله وحدت ملیتهای کشور برای یک افغانستان مستقل، واحد، متمرکز، نیرومند، پیشرفته و شگوفان مطرح است و برای "برنامه..." ایجاد یک افغانستان واحد، متمرکز، نیرومند، مترقی و شگوفان.

میبینیم که "اعلام مواضع..." کمبود کلمه "افغانستان مستقل" را در برنامه درک کرده و آنرا در طرح خودش گنجانده است!!؟ ولی «افغانستان مترقی» را قبول ندارد و بجای آن «افغانستان پیشرفته» را میپسندد! وقتی عمق ارتجاع "اعلام مواضع..." تا آن حدی است که ترجیح میدهد کلمه مترقی را با کلمه پیشرفته عوض کند، آنوقت چه مبنایی برای مبارزه مشترک ملیتهای کشور علیه ارتجاع و امپریالیزم باقی میماند.

"اعلام مواضع..." از «مبارزه در جهت تحکیم و تکامل همه جانبه و سالم وحدت داوطلبانه ملیتهای برادر» حرف می زند ولی "برنامه..." به تکامل انقلابی وحدت ملیتها باورمند است. از تکامل انقلابی تا تکامل همه جانبه و سالم چقدر تفاوت وجود دارد!!؟ بهر حال "اعلام مواضع..." تکامل انقلابی وحدت ملیتها را قبول ندارد و بجای آن به تکامل همه جانبه و سالم وحدت ملیتها معتقد است. دموکراسی "اعلام مواضع..." به اصطلاح همه جانبه و سالم است!! و لذا تکامل وحدت ملیتها نیز باید "همه جانبه و سالم" باشد؛ یعنی انقلابی نباشد، یعنی ضد فیودالی نباشد، یعنی ضد امپریالیستی نباشد و در فرجام ضد حاکمیت سیاسی دشمنان دموکراسی نباشد.

اعلام مواضع ایجاد جرگه های کارگری، دهقانی و سربازی را قبول ندارد. آخر در تحت حاکمیت انحصاری انحصارگران و در تحت حاکمیت فیودالیزم، ایجاد این جرگه ها نمیتواند مطرح باشد. این جرگه ها تکامل انقلابی ببار میآورند و نه "تکامل همه جانبه و سالم"!! و برای فیودالیزم و ارتجاع خطرناک هستند.

"اعلام مواضع... " تأسیس " اردوی داوطلب انقلابی مردم " را نیز قبول ندارد. اردوی مورد پسند "اعلام مواضع... " چیزی بنام " اردوی ملی و انقلابی " است!! و نه " اردوی داوطلب انقلابی مردم ". مادامیکه جرگه های کارگری، دهقانی و سربازی وجود نداشته باشند و مسئله تسلیم خلق کشور در دستور کار قرار نداشته باشد، دولت فئودالی جمهوری اسلامی "اعلام مواضع... " خود از بالا به تأسیس " اردوی ملی و انقلابی " اقدام کرده و به مردم اجازه نخواهد داد که اردوی داوطلب انقلابی خود را بوجود بیاورند!! اردویی که به این صورت از بالا بوجود می آید فقط و فقط گویا «از دستاورد های مبارزات مردم، تمامیت ارضی و حق حاکمیت ملی و استقلال ملی کشور دفاع خواهد کرد.»؟! البته که موضوع توطئه های امپریالیستی و ارتجاعی درین میان نمیتواند مطرح باشد زیرا که دولت جمهوری اسلامی اعلام مواضع نه ضد امپریالیستی است و نه ضد ارتجاعی و امپریالیزم و ارتجاع هم مزاحمش نیستند. البته مادامیکه جرگه های کارگری، دهقانی و سربازی و اردوی داوطلب انقلابی مردم در جمهوری اسلامی "اعلام مواضع... " اصلاً موجود نباشد؛ مسئله تکامل انقلابی آنها هم منتفی است. ولی "اعلام مواضع... " تکامل انقلابی اردوی ملی و انقلابی مورد خواست خود را نیز قبول ندارد؛ همانطوری که تکامل انقلابی وحدت داوطلبان ملیتهای برادر کشور را قبول ندارد. ولی متأسفانه درینجا حتی مسئله " تکامل همه جانبه و سالم " نیز به فراموشی سپرده شده است!!!

اینچنین است جمهوری دموکراتیکی که "اعلام مواضع... " خواستار آن است. این " جمهوری دموکراتیک "!!! اصل جدائی دیانت از دولت را قبول ندارد؛ با نظام فئودالی مخالف نیست، با امپریالیزم مخالف نیست، " افغانستان پیشرفته " میخواهد و نه " افغانستان مترقی "، جرگه های کارگری، دهقانی و سربازی را قبول ندارد، " اردوی ملی و انقلابی " میخواهد و نه " اردوی انقلابی مردم "، با تکامل انقلابی مخالف است، یعنی اینکه بالاتر از سیاهی رنگی نیست!!!؟

در زمینه سیاست خارجی

"اعلام مواضع...":

- دفاع و پشتیبانی همه جانبه از جنبشهای اسلامی ضد امپریالیستی و نهضت های آزادیبخش ملی و مردمی در سراسر جهان.
- مبارزه علیه استعمار کهن و نوین و ارتجاع جهانی در رأس آن امپریالیزم مخصوصاً امپریالیزم روس.
- افشاء و طرد دسته بندیهای نظامی، مسابقات تسلیحاتی، جنگ افروزی، توسعه طلبی، تجاوز، مداخله، تهدید و توطئه های سوسیال امپریالیستی و امپریالیستی.
- مبارزه علیه سیاست ننگین اپارتاید و نژاد گرایی و صهیونیزم.
- برقراری مناسبات سیاسی با تمام کشورهای جهان بر مبنای پنج اصل همزیستی مسالمت آمیز و منشور ملل متحد.
- برقراری مناسبات اقتصادی و فرهنگی بر اساس منافع متقابل ملتها.
- ایجاد روابط حسنه و همکاری نزدیک با کشورهای همجوار و منطقه بر اساس مبارزه مشترک علیه ابرقدرت ها.
- الغای تمام قرارداد های خاینانه ای که با منافع مردم و حاکمیت ملی ما در تضاد باشد.

"برنامه...":

«ساما با الهام از دانش پیشرو عصر و با اتکاء به واقعیت های ملی و بین المللی در چوکات مشی مستقل ملی و انقلابی خود در زمینه سیاست خارجی از اصول ذیل پیروی مینماید:

- دفاع همه جانبه از جنبشهای پیشتاز عصر و پشتیبانی از نهضت های آزادیبخش ملی و دموکراتیک.
- مبارزه علیه استعمار کهن و نوین، ارتجاع جهانی در رأس آن امپریالیزم و به ویژه سوسیال امپریالیزم.

- افشاء و طرد دسته بندیهای نظامی، مسابقات تسلیحاتی، جنگ افروزی، توسعه جوئی، تجاوز، مداخله، تهدید و توطئه های امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی.

- مبارزه علیه سیاست ننگین اپارتاید و صهیونیسم و نژادگرایی.

- برقراری مناسبات سیاسی با تمام کشورهای جهان بر مبنای پنج اصل همزیستی مسالمت آمیز و منشور ملل متحد.

- برقراری مناسبات اقتصادی و فرهنگی بر اساس منافع متقابل ملی کشورها.

- ایجاد روابط حسنه و همکاری نزدیک با کشورهای منطقه بر اساس مبارزه مشترک ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی کشورهای منطقه.

- الغای تمام قراردادهای خاینانه ایکه با منافع مردم و حاکمیت ملی ما در تضاد باشد.

در "برنامه..." دفاع همه جانبه از جنبشهای پیشتاز عصر مطرح است و در "اعلام مواضع..." دفاع و پشتیبانی از جنبشهای اسلامی ضد امپریالیستی. از یک دید خوشبینانه و بر اساس حدسیات دست و دل باز، جنبش های پیشتاز عصر مندرج در "برنامه..." را به مفهوم جنبش کمونیستی و کارگری می گیریم؛ یعنی تطبیق انترناسیونالیسم پرولتری. "اعلام مواضع..." بجای این مسئله دفاع و پشتیبانی همه جانبه از جنبشهای اسلامی ضد امپریالیستی را مطرح مینماید و بسیار صریح و روشن به موضع پان اسلامیستی سقوط میکند و آنرا جاگزین انترناسیونالیسم پرولتری میسازد. پان اسلامیزم و "انترناسیونالیسم اسلامی"، در سیاست خارجی جمهوری اسلامی "اعلام مواضع..." مطابق به ماهیت این رژیم و در ارتباط با سیاست داخلی آن میباشد و کاملاً طبیعی است که این جمهوری اسلامی افغانستان با آن سیاست داخلی اش - که قبلاً بیان داشتیم - در سطح سیاست خارجی در تقابل با جنبش بین المللی کمونیستی قرار بگیرد. این بند سیاست خارجی "اعلام مواضع..." دارای جنبه بسیار قوی ضد کمونیستی است و جمهوری اسلامی "اعلام مواضع..." با دفاع و پشتیبانی همه جانبه از جنبشهای اسلامی در سطح بین المللی در تقابل با جنبش کمونیستی قرار میگیرد؛ آنچنانکه در زمینه سیاست داخلی اش نیز این تقابل و خصومت موجود بود.

در بند های بعدی، سوسیال امپریالیسم شوروی، برای "اعلام مواضع..." گاهی بصورت امپریالیسم روس مطرح است و گاهی بصورت سوسیال امپریالیسم و این حاکی از سردرگمی "اعلام مواضع..." در مورد شناخت از سوسیال امپریالیسم شوروی است.

در بند هفتم می بینیم که برای "اعلام مواضع..." ایجاد روابط حسنه و همکاری نزدیک با کشورهای همجوار و منطقه براساس مبارزه مشترک علیه ابرقدرتها مطرح است و نه براساس مبارزه مشترک ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی کشورهای منطقه. برای "اعلام مواضع..." در ایجاد روابط حسنه و نزدیک با کشورهای همجوار و منطقه، مبارزه مشترک ضد ارتجاعی کشورهای منطقه اصلاً قابل قبول نیست و جای مبارزه مشترک ضد امپریالیستی را هم مبارزه مشترک ضد ابرقدرتها گرفته است. فقط مبارزه علیه ابرقدرتها و نه علیه ارتجاع و امپریالیسم در مجموع. مگر صریحتر ازین هم میتوان ماهیت رویزیونیستی و ارتجاعی برای یک "اعلام مواضع" سراغ کرد؟ این طرح چه خوب باب دندان سه جهانیها در مجموع و به خصوص رویزیونیستهای حاکم بر حزب و دولت چین میباشد. بی جهت نیست که رفقای چینی "رهبر" به ایشان توصیه کرده اند که رنگ خاکستری "ساما" را تا میتوانند حفظ نمایند.

نقدی بر مشعل‌رهای

"منظور"

به ادامه گذشته:

نگاهی به گذشته جنبش کمونیستی - مارکسیستی - لنینیستی مائوتسه دون اندیشه در کشور:

درین مبحث من ابتدا برداشت خود را از گذشته جنبش کمونیستی کشور بیان میکنم و بعد به بررسی نکات نظر و برداشتهای "مشعل‌رهای" در همین مورد میپردازم. از کتابهای تاریخ، نوشته‌ها و آثاری که تا هنوز بدست ما رسیده است استنباط میشود که جنبش کمونیستی کشور فقط با سازمان جوانان مترقی و با جریان شعله‌ جاوید گره خورده است. فعالیتهای کمونیستی (مارکسیستی - لنینیستی) بیشتر از سازمان جوانان مترقی وجود داشته است؛ مثلاً درین زمینه از فعالیتهای داکتر عبدالرحمن محمودی نام برده میتوانیم که او هم کوشیده است تا برنامه‌ای برای فعالیتهای کمونیستی تهیه نماید و مناظره او در حقیقت چنین سندی است که در تاریخ فعالیتهای کمونیستی کشور وجود دارد. مگر جنبش کمونیستی یعنی فعالیتهای عملی برای خواستههای کمونیستی از طرف کارگران و عناصر روشنفکر وابسته به این طبقه پیش از سازمان جوانان مترقی و جنبش دموکراتیک نوین (جریان شعله جاوید) وجود نداشت. جنبش دموکراتیک نوین در متن خود حامل جنبش کمونیستی نیز میباشد. جنبش کمونیستی با فعالیتهای تئوریک و عملی سازمان جوانان مترقی و با تاریخ جنبش دموکراتیک نوین در پیوند است. برای بررسی این جنبش باید از بررسی فعالیتهای سازمان جوانان مترقی آغاز کنیم.

سازمان جوانان مترقی

در 13 میزان 1344 نخستین نشست همگانی و مؤسس سازمان جوانان مترقی صورت گرفت. این نشست همگانی در حقیقت جلسه‌ای بود جهت ایجاد سازمان. 11 نفر درین جلسه اشتراک داشتند. درین جلسه است که کمونیستهای افغانستان ترند چینی را به مثابه ترند انقلابی در سطح جهانی پذیرفته‌اند. درین جلسه برنامه و آئین نامه سازمان به تصویب میرسد. برنامه سازمان دارای دو قسمت است: برنامه حداقل که منظور آن به پیروزی رساندن انقلاب بورژوا دموکراتیک است و قسمت حد اکثر آن خواستههای کمونیستی و رفتن بطرف جامعه بی طبقه کمونیستی. (اما متأسفانه که اسناد این نشست فعلاً در نزد من نیست تا به بررسی مشخص آن میپردازم. ازین جهت از تمام هم‌زمان خواهشمندم که در صورت داشتن اسناد سازمان جوانان مترقی به نشر آن بپردازند تا بدست تمامی علاقمندان جنبش برسد.) در برنامه سازمان به وضاحت گفته شده است که سازمان خود را هسته‌ای از هسته‌های حزب کمونیست افغانستان می‌شمارد و در ساختن حزب کمونیست از هیچ کوششی دریغ نمیکند. این نشست کمیته مرکزی را جهت پیشبرد کارها و ادامه فعالیتهای انقلابی و کمونیستی برگزیده است.

برای اینکه به فعالیتهای سازمان جوانان مترقی بدرستی و تا جائیکه ممکن است پی برده بتوانیم تمام دوره زندگی سازمان را از آغاز تا انجام یعنی تا سال 51 به چهار دوره تاریخی تقسیم میکنیم.

دوره اول - از میزان سال 1344 تا حمل 1347.

دوره دوم - زمان انتشار و برآمد شعله جاوید، مدت دو ماه و سیزده روز و توقیف شدن آن در ماه جوزای سال 1347.

دوره سوم - از توقیف شعله جاوید در جوزای 1347 تا نو روز 1349 و انعقاد نشست همگانی سوم.

دوره چهارم - از حمل 1349 تا سال 51 نشست همگانی چهارم و به ادامه آن انحلال سازمان.

حوادث و رویداد هائیکه درین دوره ها به وقوع پیوسته است به شرح زیر است:

از بوجود آمدن سازمان و جریان نشست همگانی اول در بالا ذکر شده است که حاجت به تکرار نیست.

سازمان بعد نشست همگانی اول خود جهت استحکام و گسترش خود می‌رود. فعالیت سازمان در دوره اول مخفی است و هیچگونه برآمد قانونی ندارد. به نسبت نبودن جنبش و عدم برآمد آشکار طبقاتی در صحنه مبارزه فعالیت سازمان به وجود آوردن حلقه هائی از جوانان جهت آموزش م. ل. ا. - است که سازمان بدین ترتیب به گسترش و استحکام تشکیلاتی خود می‌افزاید. در این دوره فعالیت سازمان به آموزش در درون حلقه های وابسته سازمان و دید و بازدیدها محدود و تنظیم شده است و بدون هویت سازمانی در مظاهرات نیز حصه می‌گیرد و به پخش شبانه هائی می‌پردازد که نام سازمان را با خود ندارند و تنها با علامه یک ستاره بر پیشانی خود مشخص می‌گردند که سمبول سازمان است.

در میزان 1346 نشست همگانی دوم سازمان جوانان مترقی دایر می‌گردد. تعداد نمایندگان این نشست در حدود 15 نفر است. در همین نشست است که صفت "نوین" به دموکراسی علاوه می‌شود و نیز فیصله بعمل می‌آید که از مجاری قانون اساسی دولت استفاده شود و سازمان به نشر جریده علنی و قانونی بپردازد. صورت عملی این تصمیم چنین بود که رفیقی از رفقای سازمان به هویت شخصی و با مسئولیت خود اجازه پخش و نشر جریده ای را از مطبوعات بدست آورد. و نیز در همین نشست دوم است که رفیقی پیشنهاد میکند که نباید تنها با داشتن جریده علنی اکتفا کنیم و باید سازمان جریده مخفی نیز داشته باشد که زبان بی قید و بند انقلاب باشد. این پیشنهاد نیز مورد قبول واقع شده و تصویب می‌گردد مگر در پهلوی آن علاوه می‌شود که فعلاً با در نظر داشت عدم امکانات مالی و تخنیک سازمان قادر نیست که به پخش جریده مخفی بپردازد و بعد از رفع این کمبودها به نشر و پخش چنین ارگانی خواهیم پرداخت.

در این نشست جروب بحث قابل توجهی وجود نداشت که خود دلالت بر ابتدائی بودن سازمان دارد. پنج نفر از اعضای این نشست همگانی به عضویت کمیته مرکزی انتخاب گردیدند که عبارت بودند از: رفیق بهنام، رفیق قیام، رفیق داکتر (نام مستعارش فراموش گردیده است)، رفیق نسیم و برق. دو نفر دیگر بمتابعت اعضای علی البدل مرکز انتخاب شدند که عبارت بودند از رفیق عمید و رفیق صیاد.

رفیق هارون که عضو کمیته مرکزی سابق بود به نسبت تمایل داشتن رفتن به خارج و یک موضوع دیگر که ارتباط به پخش کدام شبنامه داشت در نشست همگانی مورد انتقاد قرار گرفت. رفیق هارون بعد از تشریح هر دو موضوع و چگونگی آنها انتقادات را پذیرفت؛ مگر وی در این نشست همگانی به عضویت کمیته مرکزی انتخاب نگردید. بعد از نشست، سازمان به فعالیتهای خود ادامه می‌دهد و برای استحکام و گسترش تشکیلات خود به فعالیت می‌پردازد.

رفیقی که برای گرفتن جریده توظیف گردیده بود جهت بسر رسانیدن این مأمول به فعالیت خود ادامه می‌دهد تا بعد از یک مبارزه حاد موفق می‌گردد که به مسئولیت خود نه؛ بلکه به مسئولیت یکی از نزدیکان خود امتیاز گرفتن جریده ای از مطبوعات بدست می‌آورد. در همین مرحله یعنی پیش از سال 47 سازمان بدون هویت سازمانی خود در مظاهرات شرکت میکند و میکوشد تا رهبری مظاهرات را از نزد باند خلق و پرچم بگیرد که فعالیتهای رفقای سازمان در این زمینه نیز از برجستگی خاصی برخوردار است. در این دوره نیز سازمان به پخش شبنامه های بدون هویت خود می‌پردازد.

دوره دوم: این دوره با پخش و نشر شعله جاوید ناشر اندیشه های دموکراتیک نوین از دوره قبل متمایز می‌گردد. این دوره کوتاه مدت دو ماه و چند روز از لحاظ تأثیرات فرهنگی خود بس عظیم است و این تأثیر فرهنگی با چندین سال رشد معمولی و آرام برابر است.

شعله جاوید تأثیر عمیق و دیرپائی در جریان انقلابی کشور بجا گذاشته است. بهتر است که نقش و تأثیر آنرا از زبان یک هم‌رزم شعله ای از سند "انقلاب سرخ است یا اکونومیزم بورژوازی" اقتباس نماییم:

«شعله جاوید در مرام نشراتی جریده اعلام داشت که این جریده برای افشای همه جانبه و عمیق تمام این نابسامانیها و پسمانیها و آگاه ساختن توده ستمکش خود به علل و موجبات آنها و پی بردن ایشان به راه های قاطع و پیگیر نجات خویش شروع به نشرات مینماید. به نظر ما شعله جاوید در طول انتشار کوتاه مدت خود به نحو شایسته ای از عهده وظیفه خود که در این باره در برابر خود قرار داده بود برآمد. شما هیچیک از شماره های این جریده را نمیتوانید بیابید که چند مقاله خوب تحلیلی افشاگرانه در مورد سیاستها و برنامه های مختلف دولت و امپریالیزم نداشته باشد.

تحلیل بحران مالی دنیای سرمایه داری - (مقاله عصر زوال امپریالیزم) و مقالات مختلفی در تحلیل و افشای سیاستها و برنامه های اقتصادی دولت - افشای برنامه های فرهنگی دولت - اخبار جنبش کارگری و مبارزات دیگر اقشار و طبقات و درج مقالات تهییجی در باره آنها (نظیر مقاله "مارش نبرد انگیز" در شماره 7) و اعلام پشتیبانی از این جنبش، درج مقالات و نامه های زحمتکشان در مورد نابسامانی های زندگی آنان و خواسته های شان و ... نمونه هایی از کار پرثمر جریده "شعله جاوید" درین زمینه اند.

«علاوه بر اینها جریده "شعله جاوید" با تحلیل و توضیح مبارزات دیگر کشورها (نظایر مقالات در مورد روز اول ماه می و مقالات در باره مبارزات سیاه پوستان امریکا، جنبش آزادیبخش ویتنام، جنبش می 1968 فرانسه و ...) در شناساندن این جنبشها به توده زحمتکش و در ایجاد روح همبستگی بین المللی در میان آنها گامهای مثبتی برداشت.

در زمینه ترویج مقالات پایه یی سوسیالیزم علمی نیز مقالات خوب آموزنده و ساده ای در مورد اقتصاد سیاسی برمیخوریم که از آن جمله اند مقاله استثنای چیست؟ - (شماره 4) مقاله ارزش چیست؟ شماره پنج و مقاله "منشاء تراکم سرمایه" در شماره هفتم. همچنین درین زمینه از مقاله پارلمانتاریزم یا عمده ترین شیوه مبارزه راه رشد غیر سرمایه داری در شماره ششم که هم از لحاظ افشاء نظرات رویزونیستی و هم از لحاظ روشن ساختن مفاهیم دموکراسی و دیکتاتوری و ماهیت دولت دارای اهمیت است، میتوان نام برد...» (انقلاب سرخ است یا اکونومیزم بورژوازی - ص 38)

شعله جاوید تأثیر مثبتی به جریان عملی جنبش کارگران و روشنفکران داشته است و دوران کوتاه مدت شعله جاوید در حقیقت با برآمد آشکار طبقه کارگر و قشر روشنفکران گره خورده است. جریده با نشر اخبار کارگری و خواسته های کارگران، خبر اعتصابات و مظاهرات کارگران را به گوش تمام طبقات زحمتکش کشور رسانیده و زمینه پشتیبانی ازین مبارزات را آماده ساخت.

شعله جاوید با تحلیل اوضاع جهانی و کشوری شعارهای مبارزاتی زمان را بدرستی تعیین کرد: مرگ بر امپریالیزم امریکا، مرگ بر مدافعین استعمارنویین (این شعار بعدها به شعار مرگ بر سوسیال امپریالیزم شوروی ارتقاء یافت)، مرگ بر ارتجاع، جنبش کارگران و روشنفکران را سمت دهی درست سیاسی کرد و از همین باعث بود که سیلی از کارگران، روشنفکران و خرده بورژوازی را بدنبال خود کشانید. شعله جاوید که از سوئی با پخش شماره های روزنامه شعله جاوید به افشای ماهیت دولت و مؤسسات دولتی میپرداخت و از سوی دیگر با اشتراک در مظاهرات در جهت برآوردن منافع طبقه کارگر و قشر روشنفکران پافشاری داشت و از منافع و خواسته های برحق آنان پشتیبانی میکرد و مظاهرات و اعتصابات و مارشهای آنان را سمت داده رهبری و هدایت میکرد. اخبار این مبارزات را در جریده شعله جاوید نشر مینمود، خواسته ها و اهداف این اعتصابات مظاهرات و مارشها را به گوش طبقه کارگر، طبقات و اقشار زحمتکش دیگر میرساند و پشتیبانی آنان را برای کمک رساندن و حمایت ازین اشکال مبارزات جلب مینمود و خود با اشتراک اعضای خود درین مبارزات سهیم میشد و در سمتدهی و دوام رهبری آن حصه میگرفت و در جهت به پیروزی رساندن آن پافشاری مینمود.

اعتصابات، مظاهرات و مارشها هم در سال 1347 و هم بعد از آن اکثراً بصورت آگاهانه فقط و فقط در یک مبارزه رویاروی با دولت و عمال آن میتوانست که راه بیفتد. بدین معنی که در ابتدا عناصر آگاهی که در بین خود اصناف و اقشار زحمتکش وجود داشتند به تبلیغ خواسته های صنفی و سیاسی میپرداختند و آنها را برای مبارزه تهییج و بسیج مینمودند و بطرف مبارزه دسته جمعی دعوت میکردند و گاهی نیز این مبارزات بصورت خود بخودی راه می افتاد که شعله جاوید با اشتراک در آن آنها را سمت داده و رهبری میکرد. حزب "خلق" و پرچم، بمثابة آتش خاموشگر درین مبارزات حصه میگرفت بدین معنی که در ابتدا و شروع شدن این

مبارزات از براه افتیدن و آغاز یافتن آن‌ها جلوگیری مینمودند و بعد از شروع شدن میکوشیدند که این مبارزات را در حدود صنفی آن محدود نمایند، اعتصابات و میتینگ‌ها را در درون همان صنف برگزار نمایند و از سیاسی شدن آن جلوگیری کنند. اما وقتی که این مبارزات حدود تنگ صنفی را درهم میشکست و در میدان سیاست گام مینهاد و شکل مظاهرات سیاسی را بخود میگرفت؛ "خلقیه" و پرچمیها در صدد می‌برآمدند تا رهبری آنرا بدست آورند و در جهت مسالمت آمیز و به نفع دولت رهبری نمایند. بعد از آنکه در بدست آوردن رهبری این مبارزات از طرف رقیب نیرومند خود یعنی شعله ایها شکست میخوردند صاف و پوست کنده در صف دولت می‌ایستادند و در سرکوب مبارزات مظاهروی و مارشها به دولت کمک میکردند. شعله‌یی‌ها از همان ابتدا مجبور بودند و وظیفه داشتند در تمام مراحل که در فوق ذکر شد توطئه و دسایس "خلقیه" و پرچمیها را افشاء میکردند و بر آنها فایق می‌آمدند و این مبارزات را رهبری میکردند و آنها را از شکل پائین به شکلهای عالیتر و سیاسی شدن رهنمون می‌گردیدند و با این نوع کشمکشها و رقابتی که بر سر این مبارزات وجود داشت آنها را خصلت آگاهانه و سیاسی میداد.

سازمان جوانان مترقی که هدایت شعله جاوید و تمام این مبارزات را به عهده داشت مجبور و مکلف بود که علاوه از نشر و رهبری شعله جاوید در مبارزات عملی اصناف، اقشار و طبقات زحمتکش جامعه خود سهیم میشد و با اشتراک اعضای خود چه بصورت مخفی و چه علنی تمام دسایس عمال دولت را خنثی مینمود و مظاهرات سیاسی را براه می‌انداخت و نیز بالای خواستههای صنفی هر صنف جهت برآورده شدن خواستههای این مبارزات پافشاری میکرد.

سازمان و شعله جاوید در مبارزات اقشار، اصناف و طبقات زحمتکش که در همان مقطع زمانی به اشکال میتینگها، اعتصابات، مظاهرات و مارشها برآمد داشت با شهامت و قهرمانانه حصه گرفتند و مبارزات را در همان مقطع بدرستی سمت دهی سیاسی و رهبری کردند. سازمان جوانان مترقی با وجودی که بالای مخفی کاری پافشاری زیاد داشت و حتی نام و برنامه خود را مخفی نگهداشته بود؛ مگر در زیر پوشش شعله جاوید بر پیشانی این مبارزات چون ستاره صبح میدرخشید و این مبارزات را رهبری و هدایت میکرد.

شعله جاوید که در صف مبارزات و در سنگر دموکراسی نوین با قامت راست ایستاده بود، چه در نظر و چه در عمل به افشای دولت ظاهرشاهی و بداران امپریالیستی وی میپرداخت و پرده از روی احزاب رویونیستی برمیداشت، تزه‌های رویونیستی آنان را انتقاد، رد و افشاء میکرد و به نشر و پخش اندیشه‌های دموکراتیک نوین و قسماً کمونیستی میپرداخت. نظر به تحلیل مشخص و نسبی درستی که از اوضاع زمان خود داشت با شعارهای "مرگ بر امپریالیزم امریکا"، "مرگ بر مدافعین استعمار نوین" (که بعد ها این شعار را تا سطح مرگ بر سوسیال امپریالیزم شوروی ارتقاء داد) و "مرگ بر ارتجاع" در مبارزات طبقات و اقشار زحمتکش کشور حصه گرفت و آنها را هدایت کرد و با این کردار و افکار خود دشمنی دولت ظاهرشاهی و مرتجعین را بجان خریداری کرد و در اثر خشم این دشمنان آتش بجان توقیف گردید که اشتباهات سازمان و شعله جاوید نیز در توقیف جریده سهم بسزائی دارد که در همان موقع تبر دشمن را دسته داد. اشتباهات رهبری و بخصوص شخص مسئول رهبری مظاهرات و کارهای علنی سازمان در این مورد زمینه را برای دولت آماده ساخت تا جریده شعله جاوید را توقیف کند. این اشتباه رهبری که در آن مقطع زمانی رخداد تأثیر منفی و سوء بالای تکامل سازمان و جریان کرده است که در جایش آنرا به ارزیابی خواهیم گرفت. در 25 جوزای 1347 مظهره شعله جاوید مورد سرکوب دولت قرار گرفت و مبارزات قانونی روشنفکران به خون کشیده شد و جاده‌های کابل بخون رزمندگان شعله‌ای رنگ شد. عده‌ای از شعله ایها بشمول دو کادر رهبری به زندان افتیدند. بعد از سرکوب خونین تظاهرات شعله‌یی‌ها برای مدت تقریباً سه ماه رکور برقرار بود و در ماه سنبله همان سال با اشتراک و مداخله سازمان جوانان مترقی در مظاهرات دولتی روز پشتونستان و کوشش برای اینکه آن تظاهرات را به تظاهرات خیابانی و شهری تبدیل نمایند و از رفتن آن به استادبوم کابل جلوگیری نمایند و رهبری آنرا خود بگیرند؛ فضای این سکوت درهم شکسته شد.

در خزان 1347 به اثر ضربه‌ای که به مرکز سازمان جوانان مترقی وارد آمده بود یعنی اینکه دو کادر از کادرهای رهبری توسط دولت وقت به زندان افگنده شده بود؛ کمیته مرکزی برای ترمیم خود از رفیق عمید و رفیق صیاد دعوت بعمل آورده و آنان را به آمدن مرکز و عهده دارشدن مسئولیت به کمیته مرکزی دعوت مینماید. رفیق عمید به بهانه عدم آمادگی و نداشتن شایستگی چنان

مقامی از رفتن به کمیته مرکزی و اشتراک در پیشبرد وظایف آن ابا ورزید؛ مگر رفیق صیاد به کمیته مرکزی رفت و دعوت رفقا را پذیرفت. مرکز مجبوراً بصورت چهارنفری باقیماند و جای یکنفر از رفقای مرکز خالی ماند و کمیته مرکزی این نقیصه را تا برگذاری نشست همگانی سوم با خود حمل نمود.

مرکز ترمیم یافته تحت هدایت رفیق اکرم یاری با شجاعت و پایداری در راهیکه توسط رهبری سازمان ترسیم گردیده بود به پیش رفت و مبارزات را در اشکال مختلف آن هدایت نمود. مگر رهبری سازمان بعد از ضربت خوردن کار آسانی نبود. سازمان و شعله جاوید خشم و کینه دشمن و طبقات ستمگر را به وسیله پیشرفتهای دست آوردهای چشم گیری که در ساحة مبارزات طبقاتی و سیاسی بدست آورده بود بجان خرید و آتش خاموش ناشدنی که بجان وی زده بود و خشم ویرا برانگیخته بود؛ لذا دشمن طبقاتی به سرکوب قهری تظاهرات و توقیف شعله جاوید بسنده نکرده علاوه بر آن به اقدامات، تدابیر و توطئه های متوسل میشود تا جریان شعله جاوید و سازمان جوانان مترقی را در بین اجتماع بی اعتبار سازد و از نفوذ بیشتر آن در بین مردم جلوگیری نماید. همان بود که حملات کین توزانه خود را بر ضد آنها آغاز میکند. جریان را به هزاره گی بودن و چینائی بودن متهم میکند. دولت و عمال وی، رویزیونیستهای باند ضد خلق وضد دموکراتیک از این تهمت زنیها اهداف شومی را تعقیب مینمودند. مثلاً از تهمت هزارگی بودن آنان میخواستند در بین ملیتهای مختلف از جانبی و در بین کارگران از جانب دیگر نفاق افکنند. کارگران و روشنفکران ملیتهای دیگر بخصوص کارگران و روشنفکران ملیت پشتون را از شعله بی شدن و کمونیست شدن دور نگهدارد. این دشمنان خلق افغانستان با این تهمت زنی ها اهداف دوری را در نظر داشتند. بدین ترتیب که اگر شعله جاوید در مسیر پیشرفت کارد را به استخوان رساند ملیت پشتون را بتواند در مقابل جریان شعله جاوید استعمال کند و باعث سرکوب آن گردد. و نیز از اتهام چینائی بودن نیز هدف خاصی را تعقیب میکرد. دولت بدینوسیله میخواست تا شعله جاوید و سازمان را بیگانه و بیگانه پرست جلوه داده و از نفوذ آن در بین توده ها جلوگیری نماید.

جریان دموکراتیک خلق (خلقیها و پرچمیها) که یک جریان رویزیونیستی بود؛ به وسیله فعالیتهای سازمان جوانان و جریان شعله جاوید بی آبرو و بی اعتبار گردیده بود و نفوذ چندانی در بین طبقه کارگر و توده های زحمتکش کشور نداشت. دولت که بی آبرو شدن و بی اعتبار شدن این جریان بدنام و گودیهای کوکی سوسیال امپریالیزم را درک کرده بود و منافع طبقاتی خود را تهدید شده احساس میکرد و خطری را از طرف جریان شعله جاوید متوجه خود میدید؛ برای سرکوب و مانع شدن از ادامه فعالیتهای انقلابی جریان دموکراتیک نوین؛ جریان سیاه دلان سفید پوش "باند اخوان" را بوجود آورد و آماده ساخت تا از آن به مثابه گارد سفید پوش در موقع لازم استفاده کند و جنبش را سرکوب نماید. عملکردهای این باند سیه دل سفید پوش بخوبی نشان داده است که وظیفه ننگین خود را بخوبی انجام داده اند و از سرکوب و کشتار شعله بی ها دریغ نکرده و نمی کنند. این باند با جبر و کینه توزی جنگ و درگیری را بر شعله بی ها تحمیل میکرد تا از سوئی از ادامه مبارزات انقلابی جلوگیری کنند و از جانب دیگر به دولت بهانه دهد تا زمینه سرکوب شعله بی ها و به زندان افگندن آن ها را آماده سازد.

از جانب دیگر این ضربه و شکست موقتی آگاهی مبارزان را بالا برد و اعضای سازمان را متوجه ساخت تا فعالیتهای گذشته خود را مورد ارزیابی و دقت قرار دهند و بر عملکرد های خود درنگ و تأمل نمایند؛ سیلی از انتقادات و اعتراضات اعضای سازمان و جریان را بطرف مرکز جاری ساخت. این انتقادات و اعتراضات اگر از جانبی از سطح نسبی رشد یافته اعضای سازمان حکایت میکرد از سوی دیگر نفوذی از افکار و دسائس دشمن را نیز به نمایش میگذاشت.

سازمان و عملکرد های وی در مجموع زیر سوال قرار گرفته بود. این اعتراضات، تبلیغات زهر آگین دشمن و انتقادات سازنده رفقا و دسائس دشمن در صفوف جریان داشت و شک و تردید ها، دودلیها و نابسامانیهای ایجاد میکرد. بر مبنای این وضع لازم بود تا فعالیتهای سازمان در اشکال مختلف و زمینه های گوناگون تشریح میشد و به نقد گرفته میشد و پاسخ این همه انتقادات و اعتراضات داده میشد. بنابراین رفیق بهنام از کمیته مرکزی مؤظف میگردد تا به پاسخ این انتقادات و اعتراضات بپردازد. رفیق تمام انتقادات و مسایلی را که از کمیته های سازمان به مرکز رسیده بود تسلیم میشود. در بهار سال 1348 رفیق بهنام "تحلیل بهار" را در چنین اوضاعی به پاسخ آن انتقادات و اعتراضات نوشت. وی در این اثر، گذشته سازمان را به صورت انتقادی تشریح مینماید. انتقادات کمیته ها را که در اسنادی از a تا f رده بندی شده بود پاسخ میگوید و خود وظیفه میگیرد تا با انتقادات و تحلیل بهار به

کمیته ها رفته و با اعضای آن ها جروبحث نماید و به اقناع آنان بپردازد و رفیق بهنام این وظیفه را به شایستگی انجام میدهد. بعداً کمیته مرکزی تحلیل بهار را به تمام کمیته ها ارسال میدارد و همچنین به زندان. رفقای زندان نظرات خود را در پیرامون این نوشته به صورت انتقادی تنظیم و به مرکز ارسال داشته بودند. انتقاداتی که بر سازمان و جریان دموکراتیک نوین در مجموع صورت گرفته بود به سه گروه تقسیم میشدند:

1 - انتقادات یا بهتر است گفته شود اتهاماتی که دشمن در بین جریان و صفوف شایع ساخته بود و به ذرایع مختلف و گونه گونه آنها را در صفوف نفوذ داده بود و این تبلیغات زهرآگین دشمن در افکار صفوف تأثیر بسزائی بجای گذاشته بود. نمونه آن هزارگی بودن جریان و "درباری بودن یاری ها" (این نمونه آخر را من ذکر کردم که در تحلیل بهار وجود ندارد).

2 - اشتباهاتی که ما مرتکب گردیده ایم؛ نظر به شرایط تاریخی و سیاسی که در آن قراردادشتم جلوگیری از ارتکاب آنان ناممکن بود.

3 - اشتباهاتی که ما مرتکب گردیده ایم و امکان جلوگیری از ارتکاب آن ها برای ما ممکن بود؛ مگر به اثر غفلت و خوشباوری های ما صورت گرفته است. نمونه های هر یک از این اشتباهات در تحلیل بهار ذکر گردیده و به آنها برخورد انتقادی صورت گرفته است. در "تحلیل بهار" اشتباه 25 جوزا در زمره اشتباهاتی مورد ارزیابی قرار گرفته است که جلوگیری از وقوع پیوستن آن ممکن بود و این اشتباه بعد از تحلیل با این جمله توصیف گردیده است: «این اشتباه، اشتباهی بود که از آن بوی چپ روی به مشام میرسد.»

بعد از رفتن تحلیل بهار به کمیته ها و مورد ارزیابی قرار گرفتن آن، از کمیته ای که رفیق "برق" دبیر آن و هارون، عمید و ابراهیم اعضای آن بودند رساله انتقادی راجع به "تحلیل بهار" و کارکرد و فعالیتهای سازمان به مرکز رسیده بود که این نوشته با جملات زیر آغاز گردیده است:

«این تحلیل و ارزیابی در مجموع و در خطوط کلی مورد پذیرش است مگر موضوعات و نکات نظر مشخصی وجود دارد که باید مورد ارزیابی و جروبحث بیشتر قرار بگیرد. مشی سازمان در کل به آب ایستاده ای می ماند که روی آنرا خزه گرفته باشد که با وزیدن باد گاهگاهی چهره واقعی آن نمایان میشود.»

و به ادامه آن نمونه های این چپ روی را در وجود و عملکرد های عضوی از اعضای رهبری سازمان تشریح کرده است و نیز این رفا در این نوشته خود پیشنهاد کرده بودند که از تظاهرات بیشتر بپرهیزیم و در عوض به کارهای تشکیلاتی بیشتر بپردازیم و نیز از زیاده روی سازمان در پافشاری از خواسته های اعتصابات و مظاهرات بکاهیم. این نوشته به این باور است که سازمان در گذشته در این باره زیاده روی کرده است و در زمینه دچار اشتباه گردیده است.⁽¹⁾

وقتی که انتقاد کمیته موصوف به مرکز میرسد بعد از ارزیابی رفقای مرکز هم با محتویات و هم با طرز برخورد این رساله به قضایا موافق نیستند و رفیق صیاد مؤظف میگردد تا به پاسخ این انتقاد؛ نوشته ای را آماده کند. رفیق موصوف پاسخ این رساله را نوشته میکند و بعد از جروبحث در کمیته مرکزی به تصویب میرسد و به کمیته رفقای مربوط ارسال میگردد. مگر رفقای کمیته موصوف پاسخ مرکز را قبول نمیکنند و جروبحث اقناعی آنان از طرف مرکز ادامه می یابد. رفیق برق دبیر کمیته موصوف که عضویت مرکز را نیز دارد بظاهر با رفقای مرکز جروبحث ندارد و با آنان همنا است و در تصویب این رساله که از مرکز به پاسخ نظرات کمیته نوشته شده است رأی موافق داده است. مگر بعد از چند ماه جروبحث رفیق صیاد شیوه اپورتونیستی برق را درک میکند و در جریان جروبحث کمیته مرکزی وی را مورد خطاب قرار داده میبرد که رفیق محترم شما چرا نمیتوانید در این مدت نسبتاً طولانی به اقناع

(1) - تمام نقل قولها و برداشتها در این نوشته بدون در دست داشتن اسناد صورت گرفته است مگر خوانندگان برای صحت و سقم آن میتوانند به خود اسناد سازمان جوانان مترقی و اسناد نشست های همگانی اول، دوم، سوم و چهارم مراجعه کنند و در صورت داشتن این اسناد به نشر آن بپردازند. من خود به کمبود و قص این شیوه برخورد آگاهم. امید که خوانندگان مجبوریت مرا درک نمایند و عذر تقصیر مرا بپذیرند. (منظور)

رفقای حلقه خود تان پیدازید و چرا این جروبوت ها ماه ها ادامه پیدا میکند؟ برق دبیر کمیته موصوف میگوید که من چطور کنم در این جا دلایل شما مرا قانع میکند و در آنجا دلایل رفقای کمیته؟! صیاد با تعجب چند ثانیه مکث میکند و در چشمان دو رفیق دیگر خیره میشود و با دقت نگاه میکند تا تأثیر گفتار احمقانه برق را بخواند. بعداً او با قاطعیت میپرسد که رفیق اینطور نمیشود که شما هم به دلایل ما قانع باشید و هم به دلایل رفقای کمیته. آیا در همین موارد با نظرات کمیته همخوانی دارید یا با نظرات کمیته مرکزی؟ رفیق برق بعد از لحظه ای تأمل و اگر مگرها جانب رفقای کمیته را میگیرد. رفیق صیاد پیشنهاد میکند که برای حل سیاسی کمیته موصوف باید عضو دیگری از مرکز مؤظف گردد. همان میباشد که رفیق بهنام به این وظیفه مؤظف میگردد. دبیر جدید در دو سه نشست با کمیته هارون موضوعات را به جروبوت می گیرد و کار جر و بحث به جاهای باریکی کشیده میشود و موضوعات حل نمیگردد و حل آن مسایل تا نشست همگانی سوم به تعویق انداخته میشود و مرکز با در نظر داشت باریکی ها و نزاکتهای که در ارتباط با کمیته مرکزی وجود داشت مجبور میگردد تا رفیق برق دبیر سابقه آن کمیته را مجدداً به وظیفه سابقش برگمارد. بدین ترتیب گرایش جدیدی در مقابل مشی سازمان بوجود میآید و نطفه مشی جدیدی در سازمان بسته میشود.

بنا بر تشریح مسایل فوق در سال 1347 کمیته مرکزی سازمان، جریان دموکراتیک نوین را در شرایط نسبتاً بخرنج و مشکل هدایت و رهبری مینماید و نیز به سوالات و انتقاداتی که بوجود آمده بود پاسخ میگوید و میکوشد تا مشکلات را از سر راه سازمان بردارد. همچنین کمیته مرکزی مبارزه خود را با رویزیونیزم چه در سطح مبارزات علنی و چه در نشرات مخفی خود ادامه میدهد و با تزه های رویزیونیستی و انحرافی حزب "خلق و پرچم" به مبارزه خود ادامه می دهد و پرده به اصطلاح انقلابی را از روی ماهیت اصلی رویزیونیستی آنان برمیدارد و مبلغین و مروجین این تزه های انحرافی را به مثابه گودیه های کوکی رویزیونیزم معاصر افشا مینماید.

حزب ضد دموکراتیک خلق و پرچم که از همان ابتدای بوجود آمدن خود در ساحه اقتصادی بنفع سکتور دولتی و یا بهتر است گفته شود که به نفع سوسیال امپریالیستهای شوروی و سرمایه گذاری های آنان در کشور ما موضع گرفتند و به تبلیغ پرداختند؛ در ساحه سیاسی به پخش تزه های مسالمت آمیز خروشچفی مشغول بودند و ادعا میکردند فقط یک راه مبارزه در افغانستان وجود دارد و آن مبارزه مسالمت آمیزست و بس. همچنین آنان به تبلیغ پارلمانتاریزم و آرایش دموکراسی تاجدار مشغول بودند.

سازمان جوانان مترقی چه در مبارزات علنی، تظاهرات و جریده شعله جاوید؛ و چه در فعالیتهای مخفی و در نشرات مخفی خود به رد این چرندیات لایعنی و تزه های رویزیونیستی این دو حزب مزدور روس پرداخته و نقاب دموکراتیک را از چهره او بر گرفت. این مسئله که آیا مبارزه زحمتکشان با ستمگران مسالمت آمیز است یا قهرآمیز در سطح سرتاسری جریان تا هنوز حل نشده باقی بود. رفیق بهنام و رفیق صیاد رساله ای تحت عنوان "قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید - مبارزه مسالمت آمیز یا قهرآمیز" را نوشتند. در این رساله فلسفه دولت و قدرت سیاسی با در نظر داشت تئوری های لنین در زمینه تشریح گردیده است و با تأکید زیادی گفته شده است که هدف از مبارزات سیاسی بدست گرفتن قدرت سیاسی از راه جبر و زور است و در تاریخ هیچگاه دیده نشده است که ستمگران از اورنگ قدرت خود به خوشی خود پائین آمده باشند؛ بلکه ستمکشان با قبول قربانی و با دادن تلفات در مبارزات قهرآمیز و خونین میتوانند که دولت مرتجعین و ستمگران را درهم بشکنند و نماینده یا نمایندگان آنان را از اورنگ شاهی و اریکه قدرت به زیر کشند؛ ماشین و دستگاه دولتی آنان را درهم شکنند و دستگاه دولتی خود را به جای آن برگزینند. این امر فقط و فقط در یک مبارزه طولانی میسر است که اشکال و مراحل مختلف مبارزه آشتی ناپذیری را پشت سر خود گذاشته باشد. در کشور ما سرانجام با جنگهای مسلحانه و قهرآمیز است که زحمتکشان قدرت ستمگران و مرتجعین را درهم میشکنند و بر آنان پیروز میشوند و به قدرت میرسند.

مبارزات طبقه کارگر و ستمکشان با طبقات استثمارگر از همان ابتدای بوجود آمدن براساس تضادهای آشتی ناپذیری استوار است و خصلت آشتی ناپذیری دارند. شدت و حدت این مبارزه مربوط به مرحله رشد و تکامل این تضادها است. تا وقتی که این تضادها و مبارزه این تضادها به آن حدی از رشد نرسیده باشد که مبارزات آنها برآمد آشکار و علنی داشته باشد به ظاهر آرام اما ماهیتاً در جهت آشتی ناپذیری و قهرآمیزی سیر و تکامل میکند و بالاخره به آن حدی از شدت و حدت خود میرسد که با برخورد مسلحانه و قهرآمیز حل میگردد. این اثر تزه های رویزیونیستی گذار مسالمت آمیز و مبارزه مسالمت آمیز خلقیها و پرچمیها را افشاء و رد میکند و بالای مبارزه قهرآمیز تأکید و پافشاری دارد و طبقات و اقشار زحمتکش افغانستان را به شکستاندن جبری و قهرآمیز ماشین دولتی استثمارگران و گرفتن قدرت سیاسی از راه جبر و زور دعوت میکند.

در سال 1348 انتخابات برای پارلمان دوره 13 صورت میگرفت. سازمان باید که تاکتیک خود را راجع به شرکت در این پارلمان روشن میساخت و تاکتیک خود را معین میکرد که آیا درین مبارزات پارلمانی حصه بگیرد یا نه؟ رفیق بهنام (رفیق اکرم یاری؛ بهنام اسم مستعار وی است) برای روشن ساختن تاکتیک سازمان رساله "مرگ بر انتخابات سرکاری" را نوشت و سهیم شدن سازمان در این پارلمان را تحریم کرد. رساله "مرگ بر انتخابات سرکاری" در حقیقت رساله ای است که تاریخ بوجود آمدن پارلمان و پارلمانتاریزم را در اروپا تشریح میکند و نشان میدهد که پارلمانتاریزم و مبارزه پارلمانی عکس العملها و ...

بقیه در شماره آینده

در پیرامون نقدی بر نقد "شبه"

"شبه"

به ادامه گذشته:

بخش چهارم - این برداشت ما که رفقای "املا" در مبارزه "دعوی خدائی" دارند و نه آرزوی رفیقانه، این بحث خشم و کینه رفقای "املا" را برانگیخته، تمام دشنامها و اتهاماتی را که از دوره زندگی خود آموخته بودند نثار من کرده اند و نیز تمام عقده های که از زندگی گرفته بودند در زمینه آب کرده اند. اگر ازین روش و برخورد رفقا یا رفیق "املا" آرامش خاطر یافته باشد و حالت تشنج وی رفع گردیده باشد باکی ندارد.

خوانندگان محترم! مسأله بر سر این است که آیا رفقای "املا"، "دعوی خدائی" دارند یا نه؟ به نظر من از یک موضع عظمت طلبانه اعلامیه خود را نوشته اند و خود را مبری از خطا و اشتباه میدانند و مسایل را در اگر و مگرها طوری نوشته اند که گویا خود میدانند و همزمان نمیدانند و اگر همزمان مسایل مطروحه و احکام صادره رفقای "املا" را قبول نکنند به حل هیچ مسأله ای نایل نمی آیند و برای اینکه به خوانندگان مدلل سازم که رفقای "املا" در اعلامیه و نوشته های دیگر خود طوری موضع دارند که گویا خود کمونیستهای ناب و انقلابیهای ناب اند و خود را اشتباه ناپذیر تصور میکنند؛ چند مثالی از نوشته های آنان را چه از اعلامیه و چه از شماره های جرعه ذکر مینمایم تا خوانندگان خود قضاوت نمایند.

«اگر همزمان ما باز هم در بررسی تضاد اساسی بدان خطائی مبتلا گردند که در یک پروسه واحد در یک زمان معین تکامل دو یا چند تضاد اساسی وجود دارد و باز هم در مغالطه بین دو تضاد اساسی و عمده به گیجی و تردد گفتار کردند نتیجه سیاسی آن خواهد شد که ذهناً انقلاب ملی را از دموکراتیک جدا یابند و باز هم بهمان دور تسلسلی گرفتار شوند که راه حل معضلات دیگر را مسدود می سازد.» (ص 2 اعلامیه)

مسأله تضاد اساسی و عمده یک مسأله مورد مشاجره است و تا هنوز حل نگردیده است. رفقای ما این پروگراف از اعلامیه را طوری نوشته اند که اگر این نظر ما را در باره تضاد اساسی و عمده قبول کردی خوب و نه راه حل مسایل دیگر به رویت مسدود است. در جای دیگر نوشته اند:

«اگر همزمان ما نیاموخته باشند که این همه سلاحهای مختلف مبارزاتی گروهی و سازمانی در واحد های کوچک زنگ زده و آلوده شده و بدرد مبارزات طبقاتی انقلابی امروز و فردا نمیخورند و تنها در انتقاد ازین سلاحها و بکار گرفتن سلاحهای رزمی جدید در یک شکل واحد و منضبط و منسلک پرولتاریایی در پرتو "م. - ل." راه انقلاب ملی - دموکراتیک نوین در جامعه مان فراهم نگردد و در زنجیر واحد انقلاب جهانی انقلاب ما مهتره اساسی را تشکیل ندهد؛ حل مسایل دیگر بجای خود باقی میماند.» (ص 3 اعلامیه)

این برداشت رفقای "املا" صاف و پوست کنده غلط است که من در جایش دلایل خود در زمینه را بیان خواهم کرد. رفقا این پروگراف از اعلامیه خود را طوری نوشته اند که نکات نظر ما را بپذیر و نه به حل هیچ مسأله ای قادر نخواهی شد و اگر نظرات ما را قبول نکنی دنیا از گردش خواهد ماند.

این جمله های شرطی طوری نوشته شده که ما میدانیم و همزمان نمیدانند. زبان سیستمی است سمبولیک، صوتی و قراردادی و از همین خاطر مفهوم مشخصی را بیان میدارد. درین مبحث مسأله بر سر شیوه نگارش است و بر سر طرز نوشتن. برداشت من از آن این است که رفقای ما از یک موضع عظمت طلبانه و بزرگوارانه به همزمان برخورد دارند. در ضمن تهدید نصایح پدران میکنند و لیست قطوری از مسایل را بدون اینکه خود آنها تحقیق کرده باشند بمیان میکشند و در باره آنها حکم صادر میکنند.

رفقای "املا" در جای دیگر نوشته اند:

«ما که در امواج خروشان خون شریانی در رگ رگ اندامها طور عام و مویرگهای مغز خود مان طور خاص تپش قلب انقلابی خود را شاهدیم در همه موارد اهمیت تبلیغ و ترویج ایده های انقلابی و مبارزه ایدئولوژیک را حس نموده ایم. اگر شرایط مادی هستی

موانعی در راه تحقق آرمان ما ایجاد هم کرده، بنحوی از انحاء خدمت ناچیز خود را در همین زمینه انجام داده ایم.» (سرآغاز سخن - ص الف - جرقه شماره اول)

در باره این پروگراف همین قدر میگوئیم؛ اینست تعریف رفقای "املا" توسط خود رفقای املا؛ و قضاوت را به خوانندگان میگذاریم. این ادعای خدائی داشتن در بین رفقای "املائی" نیز انعکاس خود را دارد که شخصی ادعا دارد که من در گذشته کارهای خود را انجام داده و اشتباه نکرده ام. کارهای خوب از من و بد از دیگران است که حتی رفقای "املا" این ادعای وی را قبول ندارند و در پاسخ چنین نوشته اند:

«اگر واقعاً اعتقاد داریم که هیچ فردی نمیتواند مجمع المعلومات و جامع الکمالات باشد پس واضح است که از بزرگترین دوست گرفته تا خورد ترین آنان هر یک بالنوبه اشتباهات و خطاهائی را مرتکب خواهند شد و درین صورت اگر رفیقی یا رفقائی وی را در معرض انتقاد قرار دهند؛ دیگر این امر نه بمعنای اعلام دشمنی میتواند تلقی شود و نه ما حق داریم مطابق تمایلات ذهنی خویش قرینه سازی نمائیم و انتقادات مطروحه را دال برعدم حسن نیت رفقا و دوستان خویش بدانیم. اگر چنین انگاریم در آن صورت ناگزیر معنایش چنین خواهد بود: اولاً چنین ادعائی که دیگر هیچ سازمان، محفل و گروهی به شمول رهبران آن نمیتوانند خالی از سهو، خطا و اشتباهی باشند به امر پوچ و میان تهی مبدل خواهد شد و کسانی هم یافت خواهند شد که چون "ذات باریتعالی" عاری از هرگونه عیوب و نواقص باشند؟! ثانیاً هنوز در کوره مبارزه طبقاتی آبدیده نشده و خصوصیات خرده بورژوازی رنجیدن های نابجا در مورد مان باقی است.» (ص 7- جرقه شماره هفتم - اول حوت 1364)

به نظر من این برداشت رفقای "املا" یک برداشت عینی و انعکاسی از روحیه مبارزه جویانه بعضی از رفقای "املا" در مقابل رفیق یا رفقائی دیگر میباشد. راجع به این موضوع سخنان دیگر نیز وجود دارد که در جایش تذکر خواهم داد.

در شماره هشتم جرقه سیمای به اصطلاح قهرمانی ترسیم گردیده که هم در بیرون زندان رهبراست و هم در درون زندان. در این باره همین قدر تذکر میدهم که رفقا یکبار سر در گریبان خود کنند و کارهای گذشته خود را مرور کنند تا سیمای خرده بورژوازی واقعی در ذهن شان روشن شود. البته قهرمان هم در تظاهرات قهرمان است، هم در زندان،

هم در کوهپیمائی و درنوردیدن راه های دشوار گذار و کوتلهای صعب العبور و هم در خارج کشور!

اکنون برداشت شماره ششم جرقه را به ارزیابی میگیرم تا خوانندگان درک نمایند که کی بر حق است؟ رفقا در صفحه 35 شماره ششم نوشته اند:

«این درست است که جملات ما شرطیه اند و در موارد مختلف که با همدیگر رابطه ناگسستنی دارند سوالهائی مطرح کرده ایم. این سوالها برای ما مطرح اند و ما در حال تحقیق مسایل میباشیم و کم و بیش چیز چیزکی برای نوشتن نیز داریم که انعکاس تحقیقات ما را نه تنها دوست ما "شبه" بلکه سایر کسانی که داعیه مارکسیست - لنینیست بودن دارند در متون نوشته های ما خواهند خواند. همین نوشته کنونی ما نیز حاوی یک سلسله مطالبی است که سایه روشنهای تحقیقات اقلاً چندین ساله میباشد...» (ص 35 - جرقه شماره ششم)

من در باره جمله های شرطیه رفقا در گذشته صحبت کرده ام و خوانندگان آنرا بیاد دارند.

من اکنون به شیوه تحقیق رفقای "املا" آشنائی دارم و یکی دو نوشته آنرا به انتقاد گرفته ام که خود مفر اند که تحقیق نیست بلکه سایه روشنی از یک تحقیق چندین ساله میباشد. در بخش دوم و سوم این سایه روشنی از تحقیق چندین ساله دیدیم که رفقای "املا" در تعریف امپریالیزم آموزش لنین را از ریخت انداخته اند و دو ویژگی سرمایه داری امپریالیستی را که عبارت از سرمایه داری طفیلی و گندیده و سرمایه داری در حال احتضار است از قلم انداخته اند و یکجانبه تنها بالای ویژگی انحصاری آن پافشاری دارند.

نمونه تحقیق دیگر رفقای "املا" در شماره هشتم جرقه بخوانندگان عرضه گردیده است که در جایش و بنوبه به ارزیابی آن خواهم پرداخت و ماهیت آنرا بر ملا خواهم ساخت. (یار زنده صحبت باقی)

در جای دیگر رفقای "املا" نوشته اند:

«دوست ما "شبه" ما را بخاطر اظهار عقیده ما مواخذه میکنند؛ ما سوالاتی طرح ساخته ایم که تا دیروز و پیش از انتشار اعلامیه ما در جنبش مارکسیستی - لنینیستی کشور مطرح نبودند...»

دوستان محترم متوجه باشید که قضیه بر سر آزادی و اظهار عقیده و سوالاتی نیست که شما مطرح کرده اید؛ بلکه بر سر چگونگی مطرح کردن آنها و نحوه طرح آنها است و ما در اعلامیه شما تنها با طرح سوال ها روبرو نیستیم؛ همچنان با حکم هائی روبرو هستیم که شما صادر فرموده اید. شما خدا گونه از همه می خواهید که یا این احکام صادره ما را بپذیرند یا در حل مسایل گوناگون قاصر می آئید.

رفقای ما به ادامه گفتار خود در جرقه نوشته اند:

«ما کماکان اعتقاد داریم که باید در باره مواردی که دوش ما "شبه" استنتاج کرده اند و تمام جملات شرطیه ای که در اعلامیه ما مطرح شده اند؛ باید تحقیق کنیم زیرا به قول رفیق مائوتسه دون «تحقیق نا کرده حق صحبت ندارد.»

رفقای محترم متوجه باشید که شما تحقیق ناکرده در باره موضوعاتی که از طرف من استنتاج شده است صحبت کرده اید و حتی احکامی در باره موضوعات صادر کرده اید و به تأکید و باربار گفته اید که اگر همزمان این احکام را باور نداشته باشند که ما ("املا") داریم، به حل مسایل دیگر نایل نمی آئید. رفقای محترم عقاید و احکامی را که در صفحه پیشتر نوشته اید و حتی چند سطر پیشتر، فراموش مینمائید و ضد و نقیض می گوئید. شما حافظه ندارید و یا اینکه خوانندگان را به مثابه انسانهای با شعور مدنظر نگرفته اید؟ بلی رفقا این طرز دید از همان موضع عظمت طلبانه و خداگونه شما سرچشمه گرفته است.

«تحقیق ناکرده حق صحبت ندارد.» رفقای "املا" اعلامیه صادر کردند و قسمت زیاد عقاید خود را در جمله های شرطیه به جنبش دادند و اکنون منکر این احکام و عقاید خود هستند و میگویند: «ما سوالاتی مطرح ساخته ایم.» و نیز میگویند: «یکبار دیگر می نویسیم که: ما به تمام شرطیه ها آگاهی نداریم و هرگاه می داشتیم نظرات خود را بدون تشریفات فئودالی مرسوم در جنبش رک و راست می نوشتیم و سایر دوستان را فرا میخواندیم که در مورد عقاید ما ابراز نظر نمایند. این اظهار نظر دوستان به خوبی نشان میدهد که آنها خود در موارد و مسایلی که تحقیق نکرده صحبت مینمایند و ما را پند می دهند که: «تحقیق ناکرده حق صحبت ندارد.»؟!»

رفقای "املا" به ادامه نوشته خود ادامه میدهند: «شکست مادر پیروزی است.» «پس باید شکست ها را ارزیابی کنیم تا شاهد پیروزی را به آغوش کشیم.»

در این جای شکی نیست که: «شکست مادر پیروزی است.» مگر رفقا متوجه باشید؛ کسانی میتوانند شاهد پیروزی را در آغوش کشند که شکستها را طوری ارزیابی کنند تا علل و موجبات این شکست ها را دریابند، ضعفها و کمبود ها را درک کنند و بکوشند تا آنها را رفع نمایند، ضعف را به قوت و توانمندی تبدیل نمایند و در نبرد دیگر با آگاهی و خردمندی با دشمن برخورد کنند و روبرو شوند تا دشمن را درهم بشکنند و شاهد پیروزی را در آغوش کشند. مگر کسانی که در تحلیلهای از گذشته بر اساس منافع کاسبکارانه و غرض آلود شخصی حرکت نمایند تا خود خواهی های شخصی خود را آب بدهند؛ اشتباهات و گناهان را بگردن دیگران بیندازند و خود را چه در درون زندان و چه در بیرون زندان قهرمان و رهبر تصور نمایند، هرگز موفق نخواهند شد که شاهد پیروزی را در آغوش کشند. رفقای محترم این جملات را که نوشتم صحبتی را بیادم آورد که سه چهار سال پیش با یک دوست محترم داشتم که 52 سال از عمر عزیزش گذشته بود. با هم روی همین موضوع شکستها و پیروزیها صحبت داشتیم. دوست سرسفید و 52 ساله ام

که سراپای ویرا یأس و ناامیدی فرا گرفته بود؛ گفت هرچه کوشیدیم پیروز نشدیم. من گفتم تا هنوز وقت است پیروز میشویم و زمان کافی پیش رو داریم. دوست سرفسید گفت چه وقت پنجاه و دو ساله خوشیدیم. من وی را دلداری دادم و گفتم که 52 سالگی در سیاست نوجوانی است و شما تا هنوز توانمندی کار کردن را دارید. رفقا دیده شده است که بعضی ها برای بدست آوردن پادشاهی میکوشند و طالب دولت باد آورده و زود رس هستند و از همین سبب است که بدنبال کودتا میروند و در پهلوی بعضی از "قهرمانان" خواب صدارت و وزارت میبینند و با شهادت قهرمان این آرزو در وجودشان می میرد و از راه رفته پشیمان میگردند و گناهان را یکسره به گردن دوستان و همزمان خود می اندازند آنهم بعد از مرگ شان.

رفقای "املا" به ادامه گفتار خود نوشته اند: «اگر دوست ما "شبه" عقده ای نداشته باشد و در عالم خفتی که ذهنش برایش خلق کرده مطیع و بند نباشد چطور ادعا میکند که در عقب جملات شرطی دعوی خدائی پنهان است؟ چرا دوست ما "شبه" در صیغه های جمع اعلامیه سر و قیافه فردی را جستجو میکند و از خشمی که او را فراگرفته کاسه و کوزه را بر سر این فرد میشکند و او را به زعم خود خدا میتراشد تا با فراغ خاطر عصیان کرده باشد...» (ص 36- جرقه شماره ششم)

در بخش اول این نقل قول که چنین نوشته شده است که: «اگر دوست ما "شبه" خود عقده ای نداشته باشد و در عالم خفتی که ذهنش خلق کرده مطیع و بند نباشد چطور ادعا میکند که در عقب این جملات شرطی دعوی خدائی نهفته است؟» باید گفت که نویسندگان جرقه سخت برآشفته اند و بر "شبه" سخت خشم گرفته اند و میخواهند که بالای مطبوعات مخفی رزمندة انقلابی سانسور برقرارکنند و "شبه" را به خاطر انتقادی که بر اعلامیه نوشته شده است محاکمه کنند و بتوانند محکوم به حبس ابد و نابودی نمایند. این نیت ایشان از لابلای جملات و محتویات نوشته آنها هویدا است و من "شبه" خوشوقتم از اینکه از جانبی حق با من است و از جانب دیگر رفقای ما تا هنوز چوکی الکتریکی مرگ و زندان ندارند و ناتوان از آن اند تا این قصد و نیت خود را جامه عمل بپوشانند.

اشخاصی در سازمان "ساما" مشی انحرافی تر ساختند و خون رفقای ما را بهدر دادند و در کوهدامن و هرات به دولت تسلیم شدند و بالاخره "سازمان خون چکان" را دو دستی به رویونیست های چینائی تسلیم کردند و نام شهدای "سامائی" را به زمین زدند. وقتی رفقای ما آنها را انتقاد کردند به تمام این کارهای خود بسنده نکرده و رفقای ما را مورد تهدید به ترور قرار دادند و اموال شخصی شان را به یغما بردند. این اعمال شان این حکایت را بیاد می آورد که پادشاهی حکم صادر کرده بود که خانه های مردم را آتش بزیند و مردم حق ندارند که چراغ خود را روشن نمایند.

وقتی که من موضوعات اعلامیه "املا" را مورد انتقاد قرار میدهم و موضوعات، احکام و نکات نظر غلط اعلامیه را برملا میسازم، هزار دشنام میشنوم و تهدید به مرگ میشوم. مثلاً دوستان "املا" چنین نوشته اند:

«یهودائی که در حین دست بوسی عیسی را نشانی کرد و او را به صلیب کشیدند، خود نیز به کیفر اعمال خود رسید و دانست که نیمه راه بودن یعنی چه؟ حالانکه جسد عیسی به آسمان رفته بود همانطوریکه خودش فرزند "روح القدس" بود.» (ص 38- جرقه شماره ششم)

رفقا اینکه کی نیمه راه است و کی تا گور میرود و بالای آرمان کمونیستی پافشاری دارد تا جائی معلوم گردیده است. از طرف دیگر دوستان گاه برای خود مقام خدائی و گاه پیامبری قابل اند و به خوانندگان طوری نگاه میکنند که گویا ژرفای متون اعلامیه شانرا نمیدانند. مثلاً رفقای "املا" چنین نوشته اند:

«ولی مشکلی میماند که ممکن برای "شبه" تا مدتها حل نگردد و آن به نظر من این است که او نخواسته یا نتوانسته است که به ژرفای متون اعلامیه ما نگاه کند.» اکنون خواننده خود قضاوت کند که رفقای "املا" با مسایل از دید ایدالیستی برخورد کرده اند یا نه؟ آیا متون اعلامیه آنها آنقدر ژرفا دارد که گویا از لوح محفوظ پائین آمده و کسی توانائی آنرا ندارد که به ژرفای آن نگاه کند. آیا این دعوی خدائی هست یانه؟

در بخش دوم نقل قول ادعا شده است که:

«چرا دوست ما "شبه" در صیغه های جمع اعلامیه سر و قیافه فردی را جستجو میکند و از خشمی که او را فرا گرفته کاسه و کوزه را بر سر این فرد می‌شکند و او را به زعم خود خدا می‌تراشد تا با فراغ خاطر عصیان کند.»

رفقای محترم این برداشت من از عینیت جامعه افغانستان سرچشمه گرفته است زیرا در جنبش چپ افغانستان یک سنت بد رواج یافته است و در حال تثبیت شدن است و آن پخش و نشر مقالات، اعلامیه ها و رساله هائی است که در پیشانی خود و در پایان خود نام اصلی و یا مستعار نویسنده یا هیئت تحریر خود را حمل نمیکند و این رسم در هیچ کجای دنیا رواج ندارد. این رسم بد مانع میشود تا جنبش از شناختن رهبران خوب و بد خود عاجز بماند و از طرف دیگر نوشته ای که کسی مسئولیت آنرا نگیرد از اعتبار ساقط است.

افرادی وجود دارند که نام مستعار و یا اصلی خود را در نوشته خود ذکر نمیکنند و نام سازمان و یا جمعیتی را بر پیشانی آن نوشته میکنند و مهر آن سازمان و یا جمعیت را بر پای آن تاپه میکنند. این عمل به مفهوم آن است که کودتاچیان کودتای خود را اراده خلق جا بزنند. اگر کسی خواسته باشد نظرات ذهنی این افراد را مورد بررسی قرار دهد و خود این افراد را نیز در ارتباط نظرات و مشی شان معرفی نمایند فوری انتقادات دانسته نا دانسته شروع میشود که باید مشی را مورد ارزیابی قرار بدهیم نه اشخاص را و یا: «چرا دوست ما "شبه" در صیغه های جمع اعلامیه سر و قیافه فردی را جستجو میکند؟»

رفقای محترم مشی های انحرافی و نظرات غلط را با حاملین آنها یکجا مورد انتقاد قرار دهید تا از خط مشی های انحرافی در جنبش جلوگیری شود و هم جنبش از تحت نفوذ اشخاص منحرف و رویزونیست نجات یابد. سنت انقلابی در جنبش کمونیستی از همان ابتدای پیدایش خود بهمین اساس استوار است که اشخاص منحرف با مشی های رویزونیستی - اپورتونیستی و انحرافی خود یکجا افشا میگردند و به جنبش معرفی میگردند. مثلاً پرودون با نظرات انحرافی خود و فلسفه فقر و برنشتین با نظرات تجدیدنظرطلبانه و مشی رفورمیستی خود و کائوتسکی با نظرات سنتریستی و مرتدانه و منشویکها، پلخانف، مارتوف و اکسلرد با مشی های اپورتونیستی خود یکجا افشا شده اند و به جنبش معرفی گردیده اند. نتیجه این پیشنهاد که مشی را به انتقاد بگیریم اما به اشخاص غرض نداشته باشیم چه میشود؟ به نظر من نتیجه آن چنین میشود که در اثر این چنین انتقاد افراد اپورتونیست و رویزونیست و منحرفین رنگارنگ از افشا شدن در امان میمانند و میتوانند که مشی های رویزونیستی را در سازمانهای مختلف و با اشکال گونه گون بازسازی نمایند و جنبش را ضربه بزنند. مثلاً به گذشته جنبش خود مان نظر افکنید. بودند کسی یا کسانی که در سازمان جوانان مترقی به جنبه اخلاقی مسأله زیاد چسپیدند و اشخاص و احزاب را به همین نحو بزعم خود نفی میکردند. مثلاً میگفتند ببرک در مکتب نجات چنین و چنان بود و با یوسف آئینه روابط چنین و چنان داشت و اینان تا جایی توانستند که جنبش را از مسیر اصلی انتقادی آن که همان انتقاد مشی ها با افراد آن باشد انحراف دهند. بعداً در "ساما" مشی انحرافی را امضا نمایند و کودتا ها را در "پروسه" شکل "ساما" تئوریزه نمایند. وقتی کودتا ها به پیروزی نمیرسد و بعد از آنکه بقدرت رسیدن از راه کودتا برایشان ناممکن میگردد خاموشانه و بدون کدام نوشته سیاسی و یا استعفا نامه، دبیری اول خود را در سازمان "ساما" ترک میگویند و سازمان دیگری میسازند. درین سازمان نیز به بهانه «تحقیق ناکرده حق صحبت ندارد» از رویزونیستی بودن حزب کمونیست چین حرفی بمیان نمی آورند و حتی از کشورهای سوسیالیستی و سوسیالیستی بزرگ در نوشته های شان ذکری بمیان می آورند و راجع به احزاب برادر حرفهائی دارند.

همین شخص در ساحة تشکیلات دچار اشتباهات جدی میشود. مثلاً بعد از ضربه سال 1358 قادر نمیگردد که کمیته مرکزی خود را بازسازی و ترمیم کند. سازمان وی بواسطه ضربه ای که خورده دو ثلث از کمیته مرکزی و کنگره خود را از دست داده است و در عمل منحل است. وی بنام آن سازمان اثرات خود را پخش مینماید و نوشته جات وی با وجودیکه مثل کدو یک شبه گل میکند اما سحر مهر سازمان مشخص را نیز حمل میکند. اگر فرد این ادعا دارد که توانسته است به بازسازی سازمان خود بپردازد لطفاً قطعنامه کنگره و یا کنفرانس چنین نشستی را به شما رفقای "املا" و جریان انقلابی کشور عرضه کند. همین شخص با رفقای "املا" اعلامیه ای انتشار میدهد که نام هیچ تشکل و یا سازمان را با خود ندارد و پر از ابهام گوئی و نظرات نادرست است و وقتی من این اعلامیه را

مورد انتقاد قرار میدهم و در نوشته رمز و کنایاتی بکار میبرم تا این شخص به جنبش معرفی گردد، رفقای "املا" خشم گرفته و برافروخته اند و بر من هجوم می‌آورند، اتهام میزنند، دشنام میدهند و تهدید میکنند. رفقا صاف و پوست کنده بگوئید که این شخص عضو "املا" هست یا نه؟ اگر هست در مقابل انتقادات من از وی دفاع کنید و در غیر آن بگوئید که شخص مورد نظر عضو "املا" نیست. در آن صورت من با این دوست در جریان چپ کشور برخورد مینمایم. برخوردهای وی اجتماعی است و از همین سبب انتقاد من نیز فردی باقی مانده نمیتواند.

در صورتی که رفقای "املا" به صراحت بگویند که این دوستی که در ضمن انتقاد از اعلامیه "املا" مورد انتقاد قرار گرفته عضو "املا" نیست در آن صورت من مسأله انتقاد از اعلامیه "املا" را از انتقاد و عملکردهای مشخص این دوست جدا میکنم و گرنه دوستان میدانند که من عقیده دارم که باید مشی‌های انحرافی را با افراد و اشخاص حامل آن یکجا مورد انتقاد قرار دهیم. در صورتی که این شخص مورد نظر از همکاران "املا" باشد ادامه نظرات انحلال طلبانه و رویزیونیستی وی که راجع به سازمان و اتحاد در "املا" موجود بوده و "املا" نیز در ادامه کارهای گذشته شخص موصوف مورد ارزیابی قرار خواهد گرفت.

در ادامه گفتار خود رفقای "املا" مرا متهم به ایدآلیست بودن کرده اند و دلیل آنها این است که گویا من معتقدم که شخص خدا میباشد و یا شخصی را خدا تراشیده ام تا در مقابل آن عصیان کنم. این نیز اتهامی بیش نیست. این برداشت از آنجا ناشی میشود که رفقای "املا" فرق بین خدائی و "ادعای خدائی داشتن" را نمیدانند. درین صورت بهتر است که رفقای "املا" به کتابهای الهیات مراجعه نمایند تا این فرق برای شان روشن شود!!

رفقا ابتدا موضوع را تحریف مینمایند و از موضوع برداشت ذهنی میکنند و بعداً با این انحرافات ذهنی خود به مبارزه می‌پردازند. امید است که بعد ازین رفقا به نوشته‌ها طوری برخورد کنند که شایسته یک محقق ماتریالیست باشد.

رفقای "املا" بعد از اینکه از معلومات ایده آلیستی خود وارد زندگی خصوصی خود میشوند پند میدهند که: «در مورد رویه "شبه" لازم است توضیح المسایل خمینی خوانده شود. ...» رفقای محترم عطای تان به لقای تان. منابع بهتر حتی برای معلومات ذهنی در ادبیات کمونیستی و مترقی یافت میشود؛ شما در باره ما پریشان خاطر نباشید.

رفقای "املا" در ادامه سایه روشنهای تحقیقات خود نوشته اند:

«ما میدانیم که تنها منصورحلاج نبود که اناالحق گفته بود بلکه در تاریخ منصورهای زیادی گذشته که زبان سرخ سر سبز شانرا به باد داده است... رابعه‌ها، ناصر خسروها، حسن صباحا... ابن سیناها و ... کم نبوده اند. نامشان و خاطره‌های شان گرامی است و هنوز به گوش طنین پر صلابت ابوعلی سینا را می‌شنویم که میگفت:

از جهل که دانای جهان ایشانند
هرکو نه خراست جاهلش خوانند

با این دوسه نادان که چنان میدانند
خرباش که این جماعت از فرط خری

این رباعی متوجه کیست؟ رفقای "املا" مثالهایی نوشته میکنند که خود شانرا میکوبد، راست میگفتند که خشم چشم عقل را کورمیسازد.

رفقای "ملا" اعلامیه نوشتند و خداگونه پنداشتند که کسی را به ژرفای متون آن راهی نیست. یعنی دوسه نفری که اعلامیه نوشته اند برای دیگران حق اندیشیدن و تفکر قایل نیستند و اگر کسی عقل انسانی خود را بکار انداخت و برین اعلامیه انتقاد کرد لعن و طعن و تکفیر یکی پشت دیگر صادر میفرمایند. حال خوانندگان قضاوت کنند که محتویات این رباعی متوجه کدام طرف است؟ خوانندگان را بعد از خواندن این مبحث دوباره به اعلامیه رفقای "املا" و نوشته خود "در پیرامون مقاله سیاه ترین روز..." رجعت میدهم و قضاوت کردن برعهده خود خوانندگان است.

ادامه دارد

تپوس د باز پر ځای

یو امیر وه ډیر نامدار
 ښه غښتلی توریالی
 په جنگو کی بریالی
 او په ښکار کی ډیر ماهر.
 د امیر سره یو باز وه
 ښه نامی او ښه ښکاری
 دغه باز کلو کلو
 په دښتونو او په غرو
 عادت کړی وه په شکار
 په منگولو، په وزرونو
 د ده ژوند وه استوار.
 په خواری او په تلاش
 په کتلو په پرواز
 خوراک ځانته ده موندل
 او بیزار وه د مردار.
 په غیرت او په همت
 د بازی ژوند په حکمت
 هم پخبله یی خوړل
 هم امیر ته ډیر گټل
 د امیر سپاه لښکر
 نصیب وړل د ده د ښکار
 دغه باز وه ډیر نامدار.
 آفت راغی د بهر
 د قطبی خرسان لښکر
 وطن ونيول په زور
 ولوله شو کور په کور
 شغالان شو ډیر مغرور
 حکومت د دوی یو څه
 پیدا وکړه لږ قرار.
 د وطن په غرو دښتو
 او په کلیو په ښارو
 خلک جگ شولو په جنگ
 د خرسان او شغالان
 د وطن په نام و ننگ.
 باز والا امیر نامی وه
 په جنگو کی وه ټکره
 د خرسان لښکر نه مخکی
 د امیر وه دا خیال
 سلطنت واخلی په لاس
 په یو برید د روزانه
 یو چپاو د شبانه.
 د خرسان لښکر چه راغی
 د امیر خیال شو باطل.
 پخوا هم نه وه ممکن
 د امیر د پاره هیڅ
 سلطنت لاس ته راوړل
 دا امیر وه څه سر زور
 پر خپل باز وه ډیر مغرور.
 باز والا امیر په جنگ کی
 د خرسان او شغالان
 شامل وشوه ډیر پر زور.
 ولوله شو په پایتخت
 پر خرسان او شغالان
 د ولس شو برید سخت.
 دغه جنگ کی د امیر
 شامل وه یو څه لښکر.
 خو په پایله کی د جنگ
 په چلول د شغالانو
 د خرسانو په یو دام
 نامی باز شو گرفتار
 دا قصه ده اسفبار.
 امیر وویل لښکر ته
 چه په غرونو وگرځی
 یو بل باز ماته راوړی.
 لښکر گرزیدو په غرو
 ډیرو ورځو ډیرو شپو
 خو پیدا نه شو کوم باز
 ښه ښکاری او نامی باز.
 کوهسارانو نه بهر
 یو تپوس وه ډیر بدحال
 لښکر ونيوله دا
 او امیر ته کړه ښکاره
 دا تپوس در باز پر ځای.
 امیر وویل منم
 دا تپوس نه ده بالکل
 دا ښه باز ده ښه هوشیار
 ښه شکاری او ښه نامدار
 که هر څوک وویل تپوس
 زمونږ باز دغه نامدار
 پنځه سوه جرمانه
 تاسو واخلی تری په زور.
 او که بیا به دویم وار
 ز مونږ باز نه منل باز
 د وطن نه وباسی
 د لښکر نه وباسی.
 داسی پېښ شو پر لښکر
 د وطن په لر او بر
 ډیرو خلکو جرمانه
 د تپوس پر دا بد سر
 و امیر ته کړه تقدیم
 چه ده باز نه وه ښکاره.
 بعضی خلک د لښکر
 د تپوس پر سر، منی؟
 و ایستل په جبر و زور
 دا امیر چه وه ابتر.
 بعضی خلک په ډیر قهر
 بیرون لاړه د لښکر
 د لښکر شو حال ابتر
 خو تپوس وه لا هم باز
 په ډیر ناز وه په پرواز.
 د تپوس نه وه عادت
 چه ښکار وکړی په منقار
 په منگولو، په وزرونو
 مردار خور وه دا مرغه
 آموخته په لاش مردار.
 لښکر هیر کړه بازی ژوند
 مردار خور شو آموخته
 مرداری کی شو اخته
 هم په ورځ او هم په شپه.
 غیرت لاړه د لښکر نه
 همت لاړه د لښکر نه
 امیر وشول زار پریشان
 لښکر ډیر فاسد تباه.
 دا قصه ده د "ساما"
 د مجید د بازی ژوند
 د رهبر دا مردار خور
 دا تپوس او دا مخ تور.
 دا قصه کړه ما بیان
 چه باز باز ده په بازی
 تپوس باز نشی عیان.

ندای انقلاب

شماره ۴ و ۵

(سرطان و اسد ۱۳۶۵)

یا مرگ یا پیروزی

اگر تهاجم قوای نظامی پیمان وارسا به چکوسلواکیا ماهیت سوسیال امپریالیستی سردمداران رویونیست کرملین را به نمایش گذاشت اشغال افغانستان توسط ارتش مهاجم "شوروی" این ماهیت را کاملاً عریان نمود. مقاومت قهرمانانه ای که مردم افغانستان علیه قوای اشغال گر تا حال از خود نشان داده اند و بیگمان ادامه خواهد یافت سوسیال امپریالیزم شوروی را در سطح بین المللی و همچنان در داخل افغانستان از لحاظ سیاسی در موضع دفاعی قرار داده است. رهبران "شوروی" بخصوص پس از رویکار آمدن "گره چوف" تلاش دارند تا این موضع دفاعی را به موضع تهاجمی مبدل سازند.

گرفتاری ها و دردهای "شوروی" بعنوان یک ابرقدرت سوسیال امپریالیستی در سطح بین المللی تنها به مسئله افغانستان محدود نمیگردد. مبارزات کارگران پولیند علیه دولت وابسته به سوسیال امپریالیزم شوروی که با قهر نظامی مورد سرکوب قرار گرفت چهره کره مدافعین دروغین پرولتاریا را به جهانیان بیشتر از پیش به نمایش گذاشت. علیرغم سرکوب کارگران پولیند هم اکنون دولت آن کشور فقط و فقط با تکیه بر تانکهای ارتشی و قوای نظامی "وارسا" خود را سرپا نگهداشته و چهره یک دولت کاملاً ضد پرولتری و کاملاً وابسته را مجسم می سازد.

کودتای اخیر در یمن جنوبی حادثه ای نبود که به آبرو ریزی فوق العاده دولت "شوروی" تمام نشود. در زد و خورد هایی که بین جناحهای رقیب در درون دولت یمن جنوبی به وقوع پیوست سفارت "شوروی" در عدن مورد اصابت مرمی های توپ قرار گرفت. با وجودی که سردمداران کودتا از ماسکو آمده بودند ازینکه در روزهای اول کودتا نیروهای طرفدار "رئیس جمهور" ظاهراً برتری بدست آوردند، ماسکو علیه کودتاچیان موضع گرفت. ولی یک هفته بعد ازین موضعگیری موقعی که کودتاچیان برتری خود را تثبیت کرده و نیروهای طرفدار "رئیس جمهور" شکست خوردند، دولت شوروی از اعاده نظم و حاکمیت انقلابی بر یمن جنوبی صحبت بعمل آورده و کودتاچیان را مورد لطف قرار داد. البته مستشاران نظامی روسی و ناوگان دریائی "شوروی" نیز از کمک به کودتاچیان مضایقه نکرده بودند. هزاران تن از مخالفین کودتای بقدرت رسیده اکنون در یمن شمالی و بخصوص در حبشه بسر میبرند و تمامی تلاش های دولت "شوروی" غرض ایجاد آشتی بین جناحهای متخاصم به نتیجه نرسیده و بر رسوائی سوسیال امپریالیزم شوروی می افزاید.

کودتای یمن جنوبی نه تنها ضربت بسیار کاری بر سیاست های شوروی در منطقه وارد نمود بلکه نیروهای وابسته به سوسیال امپریالیزم شوروی را در منطقه نیز بی آبروتر از سابق ساخت. در طی چند سال گذشته این دومین ضربت کاری سیاسی بود که بر سیاست "شوروی" و نیروهای وابسته به آن در سطح منطقه وارد گردید. حادثه اولی اعترافات ننگین سران حزب مرتد توده ایران بود که بازتاب بسیار وسیعی داشت. اکنون که بعضی از سران این حزب مرتد در رد مارکسیسم - لنینیسم و در رد ماتریالیزم دیالکتیک و ماتریالیزم تاریخی در جهت خدمت به "خط امام" قلم فرسائی مینمایند، نه مارکسیزم - لنینیسم و نه ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیزم تاریخی بلکه رویونیسم خروشچفی و سوسیال امپریالیزم شوروی مورد ضربت قرار میگیرد و آبروریزی اش روز بروز بیشتر میگردد.

دولت لیبی در ماجراجوئی های پر سر و صدایش تا حدودی بر حمایت دولت "شوروی" تکیه داشت. ولی موقعی که آن کشور مورد بمباران طیارات امریکائی قرار گرفت روسها علیرغم تهدیدات لفظی قبلی شان درین مورد در عمل هیچگونه حمایتی از لیبی بعمل آورده نتوانستند. پس ازین واقعه نه تنها ماجراجوئی های لیبی تا حدود زیادی فروکش نموده بلکه امپریالیستهای امریکائی ابتکار عمل را در منطقه از روسها گرفته اند. اکنون با وجودی که قوای نظامی مصر با نیروهای امریکائی مانور نظامی مشترکی را اجرا می نمایند روسها در صدد بهبود مناسبات شان با دولت مصر برآمده اند.

مذاکراتی که بخاطر برقراری مناسبات کنسولی بین نمایندگان دولت "شوروی" و دولت اسرائیل برگزار گردید گرچه دچار شکست شد ولی این نکته را برای اعراب روشن ساخت که روسها دیگر بصورت یکجانبه به طرفداری از آنها موضع نداشته و کم کم خود را در خط کمپ دیوید قرار میدهند. روسها با برگذاری مذاکرات با نمایندگان دولت اسرائیل در عمل حرکت اخیر ملک حسن مراکش را در مذاکرات علنی و رسوا با نماینده عالی مقام دولت اسرائیل مورد تأیید قرار دادند.

لشکر کشی های اولیه ژاندارم غربی و ژاندارم شرقی سوسیال امپریالیزم شوروی (کیوبا و ویتنام) در سرکوب جنبش های آزادیبخش و یا به کجراه کشاندن شان، اگر در اوایل میتوانست تا حدودی حالت تهاجمی این قدرت امپریالیستی را در سطح

بین المللی به نمایش بگذارد ولی اکنون فشار اقتصادی ناشی از کمک های اجباری به اقتصاد بیمار ویتنام و کیوبا اقتصاد بیمار "شوروی" را بیمار تر میسازد و فشار سنگینی بر اقتصاد شوروی و کومیکان وارد مینماید.

آنچه در صحنه های روبروئی نظامی با رقبای امپریالیست دیگر می گذرد روسها را شدیداً در نگرانی های روز افزون غرق می سازد. پیمان وارسا در مقابل جابجائی موشکهای کروز و بخصوص پرشنگ که با کلاهک های نیوترونی مجهز می باشند نتوانسته است عکس العمل نظامی مناسب از خود نشان دهد. در مقابل طرح "جنگ ستارگان" ریگان نیز روسها صرفاً به تبلیغات سیاسی علیه آن دست زده اند و با وجودی که امپریالیستهای امریکائی در به اجرا درآوردن این طرح کاملاً مصمم به نظر میرسند سوسیال امپریالیست ها تا حال نتوانسته اند طرح مطمئن نظامی متقابل آنرا ارائه نمایند.

روسها که ابتکار عمل را در ساحة نظامی از دست داده اند اکنون در صدد هستند که از یکجانب از طریق بدست آوردن ابتکار عمل سیاسی و دیپلماتیک شکست شان را جبران نمایند و از جانب دیگر تا حدودی از فشار مصروفیت های نظامی شان بکاهند. اکنون که دولت آمریکا نه تنها از طرح جنگ ستارگان دست نکشیده است بلکه پروگرام تولید سلاح های کیمیاوی را نیز در صدد است که از سر بگیرد. روسها بصورت یکجانبه برای دومین بار آزمایشات اتومی شانرا مؤقتاً متوقف ساخته اند. ازینکه طرف مقابل به این عمل تاسی نجسته و همچنان به آزمایشات اتومی ادامه میدهد روسها زمینه خوبی برای بر پا کردن سروصدا در سطح بین المللی بدست آورده و به نمایش "صلح طلبی" شان می پردازند تا از این طریق حریف را زیر فشار قرار داده و امتیازاتی بدست بیاورد.

جهت خنثی کردن فشاری که از غرب بر روسها وارد میشود آنها در صدد اند تا گرفتاری شان را در شرق کاهش دهند، بخصوص که احتمال نزدیکی نظامی بین رویزیونیستهای حاکم بر حزب و دولت چین و امپریالیزم آمریکا خطر بزرگی را برای سوسیال امپریالیزم شوروی بوجود آورده است. چین که صرفاً از حضور نظامی "شوروی" در مغولستان و سرحدات چین، تهاجم "شوروی" بر افغانستان و مسئله کمبود یا شکوه و شکایت دارد از لحاظ ساختار اقتصادی و نیز از لحاظ مرامی و ایدئولوژیک تفاوت ماهوی با "شوروی" ندارد. این مسئله چانس نزدیکی روسها را با چین بوجود می آورد و اکنون دولت "شوروی" در صدد است که از این چانس استفاده نماید. اعلام پروگرام بیرون کشیدن شصت هزار عسکر "شوروی" از مغولستان و نیز اظهار آمادگی به اعطای امتیازاتی در کشمکش های سرحدی به چین آن پیشکش هائی از جانب روسها است که چینی ها بلافاصله با ایجاد روابط کنسولی با مغولستان و استقبال از پیشنهاد ات "شوروی" عکس العمل مساعد خود را نشان دادند. در سایه این جو عمومی سیاسی بر مناسبات چین و "شوروی" است که برخورد اخیر سرحدی بین قوای نظامی شان از جانب هر دو طرف بی اهمیت قلمداد گردیده است.

عوامل نامساعد برای سران دولت سوسیال امپریالیستی شوروی تنها به عوامل خارجی و بین المللی محدود نمیگردد. میلیتاریزم و مسابقات تسلیحاتی و مداخلات نظامی سوسیال امپریالیستی در نقاط مختلف جهان اقتصاد "شوروی" را به یک اقتصاد امپریالیستی نظامی کامل مبدل ساخته است که نتیجه آن خرابی روز افزون وضع اقتصادی و ایجاد فشار فوق العاده بر خلقهای "شوروی" و خلقهای کشورهای وابسته به آن می باشد. وعده های بلند بالائی که کنگره اخیر حزب رویزیونیست و سوسیال امپریالیست در مورد بلند بردن سطح زندگی در "شوروی" به توده های زحمتکش آن کشور داده است در صورت مقابله نظامی با طرح رقیب امریکائی غیر قابل اجرا می باشد مگر اینکه فشار بر خلقهای تحت ستم سوسیال امپریالیزم چند برابر گردد. از جانب دیگر اجرای این طرح ها مستلزم بازرگانی وسیع با کشورهای غربی و جاپان و نیز وارد نمودن تکنولوژی عصری غرب و جاپان بخصوص در ساحة استخراج نفت و گاز سایبریا می باشد.

نارضایتی از جنگ افغانستان و روز بروز وسیع تر شدن قبرستانهای عساکر روسی کشته شده درین جنگ در بین مردم "شوروی" در حال گسترش می باشد. با وجودی که این نارضایتی چندان چشمگیر و مخصوصاً چندان وسیع نمی باشد ولی روحیه مردم "شوروی" در مورد غیر ممکن بودن پیروزی عساکر "شوروی" درین جنگ را بخوبی به نمایش می گذارد.

حادثه انفجار نیروگاه اتومی در اوکراین نه تنها دولت "شوروی" را در سطح بین المللی در وضع بسیار بدی قرار داد بلکه نارضایتی مردم "شوروی" ناشی از فشار اقتصادی و سیاسی و نارضایتی از جنگ افغانستان را دامنه بیشتری بخشید و سردمداران سوسیال امپریالیزم را در وضع ناگواری قرارداد.

نه تنها بخاطر ملحوظات بین المللی بلکه بنا بر ضرورتهای داخلی نیز رهبران دولت "شوروی" مجبور هستند روحیه "صلح جویانه" و "آشتی طلب" شان را به نمایش بگذارند.

در چنین اوضاع و احوالی است که "گره چوف" خبر بیرون کشیدن هفت هزار و هشت صد نفر از قوای نظامی "شوروی" را از افغانستان اعلام می نماید. این خبر اگر از یکجانب شکست تهاجم نظامی سوسیال امپریالیسم شوروی به افغانستان را قسماً به نمایش می گذارد از جانب دیگر نمودار تلاش سران کرملین غرض بدست آوردن ابتکار سیاسی در قضیه افغانستان می باشد.

برای سران دولت سوسیال امپریالیستی شوروی اکنون این امر کاملاً مسلم می باشد که خلع های افغانستان با ارتش "شوروی" به عنوان یک ارتش اشغالگر و مهاجم می جنگند و تلاش آنها و نوکران شان برای فریب مردم افغانستان بجائی نرسیده است. اکنون روسها با بیرون کشیدن قطعات معدودی از قوای نظامی شان از افغانستان که قبلاً نیز یکبار صورت گرفته بود میخواهند نشان دهند که قوای آنها در افغانستان "مهمان" هستند و غرض اشغال افغانستان نیامده اند و چنانچه اوضاع اقتضا نماید و دولت افغانستان درخواست کند قوای شان را بلافاصله از افغانستان بیرون خواهند برد.

گرچه ابلاغیه پرطمطراق "گره چوف" اگر نتوانست و نمیتواند خلقهای غرقه در خون افغانستان را فریب دهد ولی نرمش روسها داد و گرفت های متقابل سیاسی را بین امپریالیستها به نمایش می گذارد.

فروش گندم امریکا به "شوروی" به قیمت وارد آمدن ضربات کاری بر سایر تولید کنندگان گندم و با بهای ارزان در جهت تأمین منافع فارم داران آمریکایی مورد تصویب ریگان قرار گرفته است. یقیناً گندم امریکائی سهمی از مواد غذایی عساکر روس مستقر در افغانستان را تشکیل خواهد داد.

تهیه راکت های عصری زمین به هوا به مقاومت افغانستان که قبلاً از طرف دولت آمریکا وعده داده شده بود در اثر ترس دولت پاکستان از تهدیدات روسها و نیز روحیه سازش طلبانه سران دولت امریکا متوقف گردیده است. مهم تر از اینها ادامه حضور دیپلماتیک امریکا در کابل است که ریگان علیرغم درخواست سران احزاب ارتجاعی که به پابوسی وی رفته بودند حاضر نشد از آن دست بکشد و آشکارا اعلام کرد که با حضور دیپلماتیک خود در کابل (به رسمیت نشناختن مقاومت افغانستان) امریکا بهتر بتواند در جهت خروج عساکر روس از افغانستان عمل نماید.

از جانب دیگر روحیه آشتی جویانه ای که رویزونیستهای حاکم بر چین در قبال پیشنهادات "مساعد" روسها در پیش گرفته اند ولو به زودی به رفع "کدورت" های دوطرف و بهبودی مناسبات شان بصورت کامل منتج نگردد مناسبات بین دوطرف را به صورت نسبی بهتر خواهد ساخت.

روحیه آشتی جویانه سوسیال امپریالیستی "شوروی ها" در داخل افغانستان بصورت طرح "آشتی ملی" عنوان شده از جانب سران دولت پوشالی کابل انعکاس یافته است. دولت پوشالی که ضمن تلاش بخاطر سروسامان دادن به اوضاع آشفته نظامی اش از یکجانب به سختی در تلاش است تا ارتش فروپاشیده دولتی را سر از نوسازماندهی نماید و از جانب دیگر ضمن تشدید حملات نظامی بر مقاومت با تکیه بر نیروهای روسی برای قوماندانان معروف مقاومت محاکمات غیابی تشکیل داده و حکم اعدام شانرا صادر مینماید. با براه انداختن یک سلسله انتخابات فرمایشی با سروصدای زیادی طرح آشتی ملی اش را تبلیغ می نماید.

ولی فشار ناشی از مقاومت قهرمانانه خلقهای افغانستان بی سروسامانی دولت پوشالی را ابعاد گسترده ای بخشیده است. روحیه عدم اطمینان در بین سران حزب و دولت آنچنان مسلط گردیده که عالیتزین مقامات حزبی و دولتی برای پس اندازهای شخصی شان برای "روزمبادا" نقشه میکشند. سوء استفاده های بزرگی از اموال دولتی توسط مقامات علیه صورت گرفته است، چنانچه در یکی ازین افتضاحات مالی محمود بریالی برادر ببرک کارمل نیز شامل بوده است. حتی گفته میشود که پرچمیها خزانه ارگ را انتقال داده اند و این احتمال وجود دارد که این خزانه به "شوروی" برده شده باشد.

روحیه افراد حزب حاکم آنچنان فرسوده و خراب است که هر موقعی که پروگرام رفتن به جبهات طرح میشود اکثریت قریب به اتفاق اعضای حزبی ای که باید به جبهه اعزام گردند به واسطه و وسیله متوسل شده و تلاش می نمایند از رفتن به جبهه معاف شوند. فروپاشی کامل یکی از پروگرام های خاص نظامی دولت روحیه فرسوده افراد حزبی را کاملاً به نمایش می گذارد. مدتی قبل رژیم پوشالی در صدد بر می آید که از افراد حزبی یک قوای نظامی ویژه ترتیب نماید. رژیم در تلاشهای اولیه اش غرض تشکیل این قوه نظامی ویژه ظاهراً موفق میگردد و یک کاندید اوپراتیوی در پهلویش تشکیلات فرقه ریشخور بوجود می آید. ولی چندی بعد از ایجاد این قوه ویژه نظامی اکثریت قریب به اتفاق اعضاء شجاع و انقلابی (!) حزب بصورت درخشانی دست به فرار زده و مخفی شدند و سرانجام کاندید اوپراتیوی حزبی از بین رفت.

انتقاداتی که بر عدم کارائی اردو و نیز عدم کارائی بعضی مؤسسات دولتی صورت میگیرد جهت رفع مشکلات رژیم هیچگونه فایده ای را در بر نخواهد داشت. یگانه نتیجه ای که این حالت جدی (!) حزب رویزونیست مزدور میتواند در برداشته باشد تصفیه

مخالفین جناح نجیب از مقامات حزبی و دولتی است. این امر نه تنها مشکلات رژیم را از بین نمی برد بلکه با حدت بخشیدن به تضادهای جناح بندی های درون حزب و دولت مزدور روز بروز بر مشکلات فرساینده اش می افزاید.

تشکیل محاکمات غیابی و صدور حکم اعدام قوماندانان معروف مقاومت از نقاط مختلف کشور شکست سیاست تفرقه افگنانه رژیم در بین ملیتهای مختلف کشور را به خوبی عیان میسازد و درماندگی کامل رژیم مزدور را در مقابله با مقاومت نشان میدهد.

نکته اساسی ای که باید بر آن تأکید کرد این است که امپریالیزم امریکا و امپریالیستهای دیگر در مورد مسئله افغانستان در صدد بدست آوردن یک سلسله امتیازات از سوسیال امپریالیزم شوروی می باشند و خواست مردم افغانستان و امر آزادی کشور ما برای آنها ارزشی ندارد. در منطق امپریالیزم جهانی افغانستان در منطقه نفوذ سوسیال امپریالیزم شوروی قرار دارد و رقبای امپریالیستی "شوروی" این کشور را یک منطقه مورد "منازعه" نمیدانند. آنچه برای امپریالیستهای رقیب "شوروی" سوسیال امپریالیست اهمیت دارد در قدم اول میخکوب کردن عساکر شوروی در افغانستان است و در قدم دوم خروج عساکر شوروی از افغانستان که بمنظور دور نگه داشتن قوای نظامی "شوروی" از خلیج فارس و بحر هند مدنظر گرفته میشود و نه خروج کامل افغانستان از منطقه نفوذ سوسیال امپریالیزم شوروی.

در بدل تمامی امتیازاتی که سوسیال امپریالیزم شوروی به رقبایش پیشکش مینماید باید امتیازاتی نیز بدست بیاورد. یکی ازین مواردی که روسها در صدد بدست آوردن امتیازات در آن می باشند مسئله افغانستان می باشد. اوضاع در سطح بین المللی نشان میدهد که خطر وجه المصالحه قرار گرفتن مقاومت افغانستان در داد و گرفت های سیاسی بین امپریالیستها وجود دارد. آنچه که ازین توطئه امپریالیستی میتواند جلوگیری نماید قدرت بی انتهای مقاومت خلقهای کشور و پافشاری بر روی مبارزه برحق شان می باشد. دوام مقاومت خروشان توده یی خلقهای کشور گرچه خطر وجه المصالحه قرار گرفتن مقاومت افغانستان را از بین میبرد ولی مقاومت روئین تنانه مردم ما نقطه ضعف بسیار جدی ای دارد. سفر رهبران احزاب ارتجاعی به امریکا غرض پابوسی ارباب شان ریگان این "چشم اسفندیار" مقاومت ما را بخوبی نشان میدهد. رهبران مرتجع با این مسافرت دیدشان را از ار مقاومت مردم ما و بی ایمانی شان را نسبت به به قدرت شکست ناپذیر خلق های کشور به خوبی برملا کردند بخوبی برملا کردند. همین رهبران که هم اکنون رهبری مقاومت را غضب کرده اند و امر هدایت جنگ ضد سوسیال امپریالیستی خلقهای کشور را غاصبانه در دست دارند با دید ارتجاعی ضد ملی و ضد انقلابی شان یقیناً از به گروگان گذاشتن سرنوشت خلقهای کشور در داد و گرفت های قدرت های امپریالیستی باکی نخواهند داشت.

چه میتوان کرد؟ جای ستاد فرماندهی سیاسی پرولتاریای کشور در جنگ مقاومت کنونی خالی است. اولین و اساسی ترین وظیفه کمونیستهای کشور برپائی هرچه سریعتر و اصولیتر این ستاد فرماندهی است. اگر جنبش کمونیستی افغانستان موفق به ایجاد این ستاد فرماندهی نگردد فاجعه به وقوع خواهد پیوست. ولی ما برآنیم که جنبش کمونیستی افغانستان این اولین و اساسی ترین وظیفه اش را با شرافت و جانبازی انجام خواهد داد و جنگ مقاومت خلقهای کشور کاملاً روئین تن خواهد شد. از ناکام ماندن درین وظیفه تاریخی مرگ بهتر که یا مرگ یا

پیروزی!

مرگ بر سوسیال امپریالیزم – امپریالیزم و ارتجاع!

زنده باد مارکسیزم – لنینیزم اندیشه مائوتسه دون!

مرگ بر رویونیزم!

یا مرگ یا پیروزی!

گره چوف - ریگان

سردمداران جنگ ضد کمونیستی در افغانستان

رهبران ارتجاع فئودالی در افغانستان مدام از جنگ میان دیانت و الحاد، جنگ میان اسلام و کمونیسم صحبت بعمل می آورند. ماهیت این سیاست ارتجاعی که در تلاش بوده و هست تا مبارزات ملی - دموکراتیک توده های مردم ما را به یک جنگ ارتجاعی ضد کمونیستی تغییر دهد. در ملاقات اخیری که بین سران احزاب ارتجاعی و ریگان در واشنگتن صورت گرفت به نحو بسیار روشنی بیشتر از پیش برملا و افتابی گردید.

سردمدار امپریالیزم امریکا درین ملاقات حاضر نشد که به حضور دیپلماتیک امریکا در کابل خاتمه داده و مقاومت افغانستان را کاملاً به رسمیت بشناسد. ولی در عین حال موقف ارتجاعی ضد کمونیستی رهبران مرتجع افغانی را تأیید نمود. بازیگر قدیمی هالیوود اعلام نمود: «دولت امریکا از مبارزه آزادیخواهانه مردم افغانستان جانبداری نموده و با آن کمک مینماید. دولت امریکا مخالف تجاوز شوروی بر افغانستان است، تجاوزی که غیرعادلانه است و بر اساس مارکسیزم - لنینیسم صورت گرفته است.» مادامی که "جناب" ریگان حضور دیپلماتیک امریکا در کابل و به رسمیت نشناختن مقاومت را امر مفید می داند، مادامی که تهیه راکت های مدرن زمین به هوا را برای مقاومت افغانستان در جریان داد و گرفت های سیاسی با "شوروی ها" متوقف میسازد و مادامی که گندم امریکائی به قیمت ارزان به روسها فروخته میشود، مبارزه ضد کمونیستی آقای ریگان در افغانستان به چه کسی ضریب میزند؟ به روسها یا به خود مقاومت؟

جنبش کمونیستی افغانستان عیان و غیر عیان قسمت مهمی از بار جنگ مقاومت مردم ما را بدوش کشیده و میکشد. هزاران تن از کمونیستهای افغانستان در مبارزه علیه رژیم پوشالی و سوسیال امپریالیزم شوروی چه در درون زندانها و چه در میدانهای جنگ با نام و نشان و یا بی نام و نشان به شهادت رسیده اند و هزاران تن دیگر هم اکنون در زندانهای رژیم بسر میبرند. علیرغم پراگندگی این جنبش، علیرغم کمبودها و کاستیهای بزرگ آن و علیرغم خیانتهایی که از درون این جنبش علیه آن صورت گرفته است و میگیرد، کارنامه کمونیست های افغانستان حماسی ترین و پر شکوه ترین صحنه های جنگ مقاومت مردم ما را تشکیل می دهد. کار و ییکار کمونیستهای افغانستان چه در جبهات مقاومت و چه در درون زندانها در موارد بسیاری سمبول مقاومت مردم ما بوده و هست. ولی ضرباتی که بر بیکر این جنبش وارد میگردد تنها از طرف رویزیونیستهای مزدور سوسیال امپریالیزم شوروی نمی باشد بلکه جنگ ضد کمونیستی ای که از طرف نیروهای ارتجاعی براه انداخته شده و از طرف ارتجاع منطقه و بخصوص از طرف امپریالیزم امریکا دامن زده میشود ضربات بی شماری تا حال برین جنبش وارد نموده است. درین زمینه ریگان همکار خوبی برای گره چوب به شمار میرود.

درفش مبارزه ضد مارکسیزم - لنینیسم که در دست ریگان قرار دارد درفش مبارزه ای به نفع مقاومت افغانستان نیست. این درفش به امر مبارزات آزادیخواهانه مردم افغانستان یاری نمی رساند؛ زیرا که ضربه آن قبل از آنکه بر روی دولت پوشالی و ارتشیان مهاجم "شوروی" وارد گردد متوجه جنبش کمونیستی افغانستان بوده و هست. جنبشی که اگر کار نامه های پرشکوه آن از جنگ مقاومت مردم افغانستان حذف گردد برای جنگ مقاومت مردم ما شرافتی بالاتر از "شرافت" جنبش ارتجاعی "باسمه چی ها" باقی نمی ماند. جنبشی که فقط و فقط به اعتبار موجودیت آن و به اعتبار رویارویی آن با رژیم پوشالی و سوسیال امپریالیزم شوروی جنگ مقاومت افغانستان میتواند ماهیت ملی - دموکراتیک و انقلابی داشته باشد.

امپریالیزم آمریکا با علم کردن جنگ ضد کمونیستی در افغانستان نه تنها به سوسیال امپریالیزم شوروی ضربه ای وارد نمی سازد بلکه در واقعیت امر ماهیت مترقی و انقلابی جنگ مقاومت ما را تخطئه کرده و ادعاهای سوسیال امپریالیزم شوروی و نوکران افغانی اش را در ارتجاعی خواندن این مقاومت صحنه می گذارد.

روزی و روزگاری امپریالیزم امریکا به تمامی جنبش های آزادیبخش و انقلابی جهان بمتابۀ جنبش های آلت دست "ماسکو" می نگریست و در مبارزه علیه این جنبش ها درفش ضد کمونیسم را بالا میکرد. اکنون که سالها است مرز میان مارکسیسم و رویزیونیسم و مرز میان سوسیالیسم و سوسیال امپریالیزم روشن گردیده است باز هم امپریالیزم امریکا درفش مبارزه ضد کمونیستی اش را به زمین نگذاشته است. ولی مبارزه ضد کمونیستی فعلی با مبارزه ضد کمونیستی سابق فرق فاحشی دارد. اکنون امپریالیزم امریکا در

مبارزه علیه کمونیسم نیازی ندارد علیه "ماسکو" بایستد زیرا که سوسیال امپریالیسم شوروی هم اکنون به سرکوب کمونیستهای جهان مصروف است و این امر با خواسته‌های امپریالیسم امریکا مطابقت دارد.

پیرو درین مورد یک نمونه بسیار خوب است. درین کشور حزب رویونیست طرفدار "شوروی" در صف دولت استاده و صدها نفر از مستشاران نظامی "شوروی" ارتش دولتی را در جنگ علیه چریکهای حزب کمونیست پیرو هدایت و رهنمایی کرده و تجارب جنگی ارتش "شوروی" در افغانستان را در آنجا بکار می‌بندند. ولی امریکائی‌ها نه تنها این اعمال سوسیال امپریالیسم شوروی و نوکران بومی اش را در پیرو مورد نکوهش قرار نمی‌دهد بلکه از کمک‌های بموقع و مناسب به دولت پیرو نیز دریغ نمی‌نماید، زیرا که آنها مخالف "تروریسم راه درخشان" هستند. مستشاران روسی در پیرو از دید امپریالیسم آمریکا مبارزین ضد تروریسم هستند، "تروریسمی" که بر اساس مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون براه افتیده است.

چگونه "کابوی" قصر سفید بخود جرئت میدهد روی خون هزاران شهید جنبش کمونیستی افغانستان پا گذاشته و جنگ مقاومت مردم ما را یک جنگ ضد کمونیستی بنامد؟ کاملاً روشن هست که این امر مربوط به ماهیت ذاتی امپریالیسم امریکا و پیوند سنتی فئودالیسم افغانستان با امپریالیسم غرب می‌باشد. ولی یک مسئله اساسی دیگر را نیز که مخصوصاً برای جنبش کمونیستی افغانستان اهمیت حیاتی دارد نباید نادیده گرفت.

جنبش کمونیستی افغانستان تا چه حد توانسته است مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی کمونیستی را به صورت جدی و به عنوان وظیفه عمده ایدئولوژیک - سیاسی اش علیه رویونیسم خروشچفی و علیه سوسیال امپریالیسم شوروی به پیش ببرد؟ واقعیت این است که بنا بر تسلط مشی‌های انحلال طلبانه رویونیستی سه جهانی و شبه سه جهانی بر بخش‌های مهمی از جنبش کمونیستی کشور این وظیفه حتی به اندازه یک دهم مورد ضرورت هم به اجرا در نیامده است. دیگرانی که از هر فرصتی در کوبیدن مائوتسه دون استفاده می‌نمایند درین زمینه عملاً با رویونیستهای خروشچفی در یک صف قرار می‌گیرند و مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی شان به نفع سوسیال امپریالیسم شوروی تمام می‌شود.

خون هزاران رفیق شهید مان و پامردی و استقامت هزاران رفیق در بند مان از ما می‌طلبد تا با تمام قوا علیه توطئه ارتجاعی و امپریالیستی تبدیل جنگ مقاومت مردم افغانستان به یک جنگ ارتجاعی ضد کمونیستی بایستیم. این ایستادگی ممکن نیست مگر این که کمونیستهای افغانستان مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی علیه رویونیسم و علیه سوسیال امپریالیسم را از دید منافع پرولتاریای کشور و براساس مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون هرچه بیشتر شگوفا سازند و با شگوفائی این مبارزه مرز میان مارکسیزم و رویونیسم و تناقض میان سوسیالیسم و سوسیال امپریالیسم را آنچنان برجسته و روشن سازند که نه ریگان و نه هیچیک از سردمداران امپریالیسم جهانی جرئت نکند جنگ مقاومت مردم ما را یک جنگ ضد کمونیستی بخواند.

مرگ بر سوسیال امپریالیسم - امپریالیسم و ارتجاع!
زنده باد مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون!

مرگ بر رویونیسم!
یا مرگ یا پیروزی!

نقد برنامه "ساما"

بخش دوم

به ادامه گذشته:

اغتاشی برنامه "ساما" در مورد رویونیوم و سوسیال امپریالیسم

کودتای هفت ثور و به تعقیب آن تجاوز عریان سوسیال امپریالیسم شوروی بر میهن ما، رویونیومیستهای وطنفروش و ارباب سوسیال امپریالیستی شان را در موقعیت دشمن عمده طبقاتی و ملی تمامی طبقات و اقشار ملی جامعه ما قرار داد. برنامه "ساما" در مورد جنبه های اقتصادی و سیاسی این تضاد یک سلسله بحثهایی دارد که قصد ما در اینجا بررسی آن مسایل نمیباشد؛ بلکه میخواهیم موضعگیری های برنامه "ساما" را در مورد جنبه ایدئولوژیک این تضاد، از دید منافع طبقه کارگر و خلق های کشور بر اساس مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون مورد نقد قرار دهیم.

رویزیونیستهای مزدور سوسیال امپریالیسم شوروی و ارباب متجاوزش دشمنان عمده خلق کشور و طبقه کارگر و در نتیجه دشمنان عمده جنبش کمونیستی افغانستان محسوب میگردند. بدین علت است که سنگر مبارزه علیه ایدئولوژی دولت پوشالی رویونیومیستهای بومی و سوسیال امپریالیسم شوروی یعنی سنگر مبارزه تیوریک علیه رویونیوم خروشچی و سوسیال امپریالیسم شوروی، سنگر عمده مبارزه ایدئولوژیک طبقه کارگر افغانستان و جنبش کمونیستی کشور ما را می سازد.

قبلاً بیان داشتیم که برنامه "ساما" با صرف نظر کردن از قاطعیت، صداقت و صراحت کمونیستی در مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی علیه رویونیومیستهای بومی و ارباب سوسیال امپریالیست شان و متوسل شدن به "جنگ زرگری" بجای پیشبرد نبرد ایدئولوژیک - سیاسی واقعی کمونیستی خایفانه و توطئه گرانه ازین سنگر فرار نمود. اکنون ببینیم که برنامه "ساما" تضاد ایدئولوژیک خلق افغانستان، طبقه کارگر و جنبش کمونیستی کشور را با رژیم مزدور و سوسیال امپریالیسم شوروی بصورت مشخص چگونه بررسی می نماید؟

در صفحه ششم و هفتم برنامه "ساما" در مورد این تضاد بصورت ذیل موضعگیری گردیده است:

«تضاد اقتصادی و سیاسی رژیم با مردم افغانستان در زمینه ایدئولوژیک نیز بدون بازتاب نمانده است. اختناق گسترده فرهنگی و تفتیش عقاید قرون وسطائی با ابعادی تازه تر از یکسو و تبلیغ اندیشه های برده ساز و ترویج عامدانه و سیستماتیک فحشا و هرزه گی از سوی دیگر همه در محور ایدئولوژی تسلیم طلبی ملی رژیم کودتا که از سرچشمه تسلیم طلبی پارتین آنها آب میخورد دور میزند (منتها تسلیم طلبی طبقاتی دیروز اگر در لفاظه "مسالمت" و بر بستر نفوذ اقتصادی - سیاسی دنبال میگردید تسلیم طلبی ملی امروز - در قبال مقاومت قهرمانانه مردم - با قهر عریان فاشیستی در صدد تحمیل است.)»

مطالب فوق را می توان چنین خلاصه و تنظیم کرد:

ایدئولوژی رژیم کودتا ایدئولوژی تسلیم طلبی ملی است که با قهرعریان فاشیستی در صدد تحمیل است. این ایدئولوژی تسلیم طلبی ملی از سرچشمه تسلیم طلبی طبقاتی پارتین کودتاچیان آب می خورد. اقدامات مشخص رژیم بر محور این ایدئولوژی در ساحة فرهنگی و ایدئولوژیک عبارت اند از:

اختناق گسترده فرهنگی و تفتیش عقاید قرون وسطائی،

تبلیغ اندیشه های برده ساز،

ترویج عامدانه و سیستماتیک فحشا و هرزه گی.

ایدئولوژی تسلیم طلبی ملی یعنی چه؟ ایدئولوژی رژیم کودتا را ایدئولوژی تسلیم طلبی ملی خواندن صاف و ساده در غلطیدن به موضع ناسیونالیسم بورژوایی است.

فرار از سنگر مبارزه ایدئولوژیک کمونیستی علیه رویونیوم و علیه سوسیال امپریالیسم برای برنامه "ساما" این نتیجه را در بر دارد که ایدئولوژی رژیم کودتا یعنی رویونیوم خروشچی تا سرحد ایدئولوژی تسلیم طلبی ملی پائین آورده شود. به عبارت دیگر

تمامی جنبه های دیگر ایدئولوژی رژیم کودتا بدست فراموشی سپرده شده و صرفاً جنبه تسلیم طلبانه ملی آن بصورت مطلق تعمیم داده میشود. طرح مسئله به این صورت دقیقاً با "مشی مستقل ملی" در ارتباط است. وقتی ایدئولوژی رژیم کودتا ایدئولوژی تسلیم طلبی ملی باشد مشی سیاسی رژیم نیز مشی وابستگی ملی یا مشی تسلیم طلبانه ملی خواهد بود و لذا در مبارزه علیه این مشی ضد ملی باید مشی مستقل ملی علم گردد. از جانب دیگر وقتی ایدئولوژی رژیم کودتا ایدئولوژی تسلیم طلبی ملی خوانده شود الترنا تیبو مناسب ایدئولوژیک در مقابل آن عبارت است از ایدئولوژی ملی و انقلابی. ما قبلاً بیان داشتیم که یکی از جنبه های انحراف معادل سازی اصطلاحات علمی مارکسیستی در برنامه "ساما" در غلطیدن به موضع ناسیونالیزم بورژوایی است. آنچه در مبحث فعلی به روشنی میتوان مشاهده کرد آشتی جویی کنایه آمیز برنامه "ساما" با ایدئولوژی ملی و انقلابی مطروحه تازه اندیشان یا طرفداران مشی اعلام مواضع میباشد. یقیناً بدون موجودیت یک سلسله پیوند های مشترک بین برنامه "ساما" و اعلام مواضع "ساما" غیرممکن بود که هر دوی این سند یکجا در کنگره "ساما" مورد تصویب قرار بگیرد.

ایدئولوژی رژیم کودتا رویزیونیزم خروشچفی است و حزب رویزیونیست "شوروی" مرکز این ایدئولوژی و الهام بخش آن به رژیم کودتا در افغانستان. ازین لحاظ رویزیونیست های خروشچفی وطنی با رویزیونیست های "شوروی" دارای وحدت ایدئولوژیک میباشد و این وحدت ایدئولوژیک علت اصلی دنباله روی های ایدئولوژیک رژیم کودتا از رویزیونیست های "شوروی" میباشد که در تمامی زمینه ها گسترش می یابد. آنچه در مورد تسلیم طلبی ملی رژیم کودتا از لحاظ ایدئولوژیک میتوان بیان داشت این است که این امر نتیجه وابستگی ایدئولوژیک این رژیم به مرکز جهانی رویزیونیزم خروشچفی می باشد. ولی وقتی جنبه ضد ملی و تسلیم طلبانه این ایدئولوژی مطلق ساخته میشود و بر اساس این مطلق سازی ماهیت اصلی رویزیونیزم یعنی ایدئولوژی رژیم کودتا که عبارت است از ایدئولوژی بورژوائی در پوشش ایدئولوژی پرولتری و در افغانستان بصورت مشخص عبارت است از ایدئولوژی بورژوازی بوروکراتیک وابسته به سوسیال امپریالیزم شوروی، کاملاً مستور میماند. در نتیجه مبارزه ای که علیه این ایدئولوژی صورت میگیرد صرفاً دارای جنبه ملی بوده و ماهیت کمونیستی نخواهد داشت.

باید علیه رژیم کودتا مبارزه ایدئولوژیک را بصورت جدی و فعال به پیش برد. ولی این مبارزه باید که تکیه بر منافع طبقه کارگر کشور و خلق های افغانستان و بر اساس مارکسیزم-لنینیزم-اندیشه مائوتسه دون صورت بگیرد نه بر اساس مبارزه ایدئولوژیک ملی. این مبارزه دقیقاً باید بر اساس انترناسیونالیزم پرولتری و همبستگی کمونیستی صورت بگیرد و نه از طریق نفی آنها و رو آوردن بطرف مبارزه غیر کمونیستی بر اساس ایدئولوژی ملی انقلابی و مشی مستقل ملی.

ایدئولوژی رژیم کودتا یعنی رویزیونیزم خروشچفی از لحاظ طبقاتی از منافع بورژوازی بوروکراتیک وابسته به سوسیال امپریالیزم دفاع مینماید و لذا بورژوازی بوروکراتیک وابسته به سوسیال امپریالیزم شوروی سر چشمه ایدئولوژی رژیم کودتا را از لحاظ زیربنائی تشکیل داده و پایه مادی آن را میسازد. تسلیم طلبی طبقاتی پارتیزونیست های خروشچفی وطنی در مقابل رژیم های ظاهر شاهی و داود شاهی که بر بستر نفوذ اقتصادی-سیاسی دنبال میگردید بر ضرورت بسط تسلیم طلبی طبقاتی نحوه برخورد رویزیونیست های خروشچفی وطنی را با رژیم های قبلی از لحاظ ایدئولوژیک بیان مینماید نه اینکه این امر ماهیت اصلی ایدئولوژی شان بوده و به تنهایی به آن خلاصه شود. ماهیت طبقاتی یک حزب سیاسی مربوط پایه های طبقاتی خود آن حزب است و اینکه از مافع چه طبقه ای دفاع بعمل می آورد و نه بر سر چگونگی برخورد این حزب با طبقات و اقشار دیگر جامعه. به همین جهت ماهیت ایدئولوژی یک حزب سیاسی را پایه مادی طبقاتی خود آن حزب معین مینماید و نه چگونگی برخورد آن حزب با طبقات و یا نیروهای سیاسی دیگر جامعه؛ زیرا که این برخوردها دقیقاً از آن هویت اصلی ناشی شده و با آن رابطه علت و معلولی دارد.

تسلیم طلبی ملی رویزیونیست های خروشچفی وطنی و همچنان تسلیم طلبی طبقاتی شان قبل از کودتا و بعد از کودتا به صورت توأمان موجود بوده و تسلیم طلبی آنها را بعد از کودتا صرفاً به تسلیم طلبی ملی و قبل از کودتا به تسلیم طلبی طبقاتی نباید محدود کرد. از جانب دیگر هم تسلیم طلبی ملی و هم تسلیم طلبی طبقاتی رویزیونیست های خروشچفی وطنی از لحاظ ایدئولوژیک - سیاسی بر ایدئولوژی رویزیونیستی آنها متکی بوده و از آن ناشی میشوند و لذا بین خود رابطه علت و معلولی ندارند و هر دو معلول یک علت واحد هستند.

وقتی برنامه "ساما" از تضاد ایدئولوژیک رژیم کودتا با مردم افغانستان حرف میزند؛ این تضاد را از دید منافع طبقه کارگر و جنبش کمونیستی کشور مورد ارزیابی قرار نمی دهد و ضروتی نمی بیند که تضاد ایدئولوژیک طبقه کارگر و جنبش کمونیستی کشور را با

رژیم کودتا به بحث بگیرد. اینگونه برخورد پوپولیستی و غیر طبقاتی با مسئله ایدئولوژی، برنامه "ساما" را از حالت یک برنامه کمونیستی و برنامه یک سازمان کمونیستی بیرون آورده و بصورت یک برنامه صرفاً ملی و دموکراتیک درمی آورد. برنامه "ساما" از دید کمونیستی و بر اساس منافع طبقه کارگر کشور به مسئله تضاد ایدئولوژیک با رژیم کودتا برخورد نمی نماید. به همین جهت است که بجای برخورد قاطع و اصولی علیه رویزونیسم خروشی یعنی ایدئولوژی رژیم کودتا و ارباب سوسیال امپریالیستش به مسایلی از قبیل اختناق گسترده فرهنگی و تفتیش عقاید قرون وسطائی و یا ترویج عامدانه و سیستماتیک فحشا و هرزگی می چسبید؛ در حالی که برای جنبش کمونیستی افغانستان مسئله اساسی ایدئولوژیک در برخورد با رژیم کودتا عبارت از این است که این رژیم ایدئولوژی رویزونیستی یعنی ایدئولوژی بورژوایی اش را بنام ایدئولوژی کارگری و ایدئولوژی مدافع زحمتکشان کشور جا میزند و پرچم دروغین دفاع از خلق افغانستان را بلند نموده است.

وظیفه عمده جنبش کمونیستی کشور از لحاظ ایدئولوژیک این است که به جنگ رویا روی ایدئولوژیک با رویزونیسم رژیم کودتا برود و ماهیت بورژوایی و ضد کارگری و ضد کمونیستی آن را به کارگران، زحمتکشان و خلق های کشور بنمایاند. با تکیه برین وظیفه اساسی ایدئولوژیک است که در سطح ملی مبارزه علیه اختناق فرهنگی و تفتیش عقاید و یا ترویج فحشا و هرزه گی که از جانب رژیم اعمال میگردد میتواند برای جنبش کمونیستی کشور زمینه و مفهوم پیدا نماید. در غیر آن مبارزه ایدئولوژیک علیه رژیم وابسته و سوسیال امپریالیسم شوروی از کانال اصلی و عمده خود منحرف شده و روی مسایل فرعی و تبعی و یا صرفاً ملی تمرکز می یابد که در نهایت از لحاظ ایدئولوژیک به نفع رژیم کودتا و ارباب سوسیال امپریالیستش تمام میشود.

نتیجه اینگونه برخورد در زمینه ایدئولوژیک با رژیم، بالاخره به این نتیجه منطقی این نوع برخورد منجر میشود که مبارزه ایدئولوژیک علیه رژیم کودتا و سوسیال امپریالیسم شوروی از چوکات مبارزه ایدئولوژیک کمونیستی کاملاً خارج شده و در یک چوکات مبارزه ایدئولوژیک صرفاً ملی محدود گردد.

در صفحه پانزدهم برنامه "ساما" چنین میخوانیم:

«وظایف مشخص عملی که اکنون در برابر جنبش قرار دارد عبارتند از:

- تبلیغ و ترویج اندیشه های پیشرو عصر از طریق نشر ارگان مرکزی و سازماندهی عناصر شایسته برین پایه.
 - پخش ایده های ملی و دموکراتیک و افشاء نظرات، عملکرد ها و اهداف سوسیال امپریالیسم و رژیم مزدور آن از دیدگاه اندیشه های پیشرو عصر و کوشش در راه تشکیل جبهه متحد ملی ضد امپریالیسم و ضد ارتجاع...»
- طوری که مشاهده میگردد افشاء نظرات، عملکرد ها و اهداف سوسیال امپریالیسم و رژیم مزدور آن از دیدگاه اندیشه های پیشرو عصر در ردیف پخش ایده های ملی و دموکراتیک و کوشش در راه تشکیل جبهه متحد ملی ضد امپریالیسم و ضد ارتجاع قرار گرفته و از چوکات تبلیغ و ترویج اندیشه های پیشرو عصر (که بنا بر ادعاهای غیر رسمی و شفاهی سامائی ها به معنی مارکسیزم-لنینیسم- اندیشه مائوتسه دون می باشد) کاملاً بیرون قرار داده میشود. گو اینکه مبارزه علیه نظرات، عملکرد ها و اهداف سوسیال امپریالیسم و رژیم مزدور آن صرفاً یک وظیفه ملی است و لذا به ارگان مرکزی و سازماندهی تشکیلاتی با تکیه برین ارگان مرکزی ارتباطی ندارد.

تبلیغ و ترویج مارکسیزم-لنینیسم- اندیشه مائوتسه دون از طریق ارگان مرکزی و یا هر طریق ممکن دیگر و سازماندهی کمونیستی با مسئله افشاء نظرات، عملکرد ها و اهداف سوسیال امپریالیسم و رژیم مزدور آن، آنچنان بهم پیوسته و مرتبط است که اساساً بدون مبارزه ایدئولوژیک فعال کمونیستی علیه رژیم مزدور و اربابش یعنی بدون مبارزه ایدئولوژیک علیه رویزونیسم خروشچفی و افشاء ماهیت سوسیال امپریالیسم بر اساس مارکسیزم-لنینیسم- اندیشه مائوتسه دون، برای جنبش کمونیستی افغانستان، چیزی بنام ترویج و تبلیغ ایدئولوژیک نمیتواند وجود داشته باشد. البته یکنوع تبلیغ و ترویج غیر رسمی و شفاهی میتواند صرفاً در حلقه های آموزشی و در درون سلولهای تشکیلاتی وجود داشته باشد، بدون این که این تبلیغ و ترویج بر روی اسناد رسمی سازمان انعکاس پیدا کرده و رسمیت بیابد. تبلیغ و ترویجی که در درون تشکیلات "ساما" وجود دارد از همین نوع بخصوص تبلیغ و ترویج میباشد. این نوع تبلیغ و ترویج، فعالیت ایدئولوژیک کمونیستی را در بهترین حالتش به مطالعه کتب و آثار کلاسیک محدود کرده و وجدان کمونیستی ای ایجاد مینماید که صرفاً یک وجدان کمونیستی بخاطر وجدان کمونیستی است و با امر مبارزات جاری در کشور ارتباط فعال و زنده ندارد. وقتی در درون تشکیلات چنین وجدان کاذبی وجود داشته باشد و در مبارزات عملی جاری روزمره از دید صرفاً ملی و احياناً دموکراتیک برخورد صورت بگیرد مجموعه تشکیلات و در نتیجه احاد متشکله آن به دوگانگی شخصیتی از لحاظ ایدئولوژیک مبتلا میگرددند. این مسئله زمینه بسیار مساعدی را برای توطئه گری گوناگون از لحاظ

ایدئولوژیک در درون تشکیلات به وجود می آورد و این چنین تشکلاتی کانون توطئه ها و دسیسه بازیهای زشت و منفوری خواهند شد. ما در "ساما" توطئه ها و دسیسه های بیشماری را شاهد بوده ایم (که فعلاً جای طرح آن ها نیست و امید داریم در موقع مناسب به تشریح و بیان آن قضایا پردازیم) که سرچشمه ایدئولوژیک آنها همین توطئه ایدئولوژیک بوده است که در "ساما" رسمیت دارد.

ما را عقیده برین است که در زمان ایجاد "ساما" پیش شرط های ایدئولوژیک تشکیل یک سازمان کمونیستی مد نظر گرفته نشده و این سازمان بر اساس مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون و روی ضرورت مبارزه علیه رویزیونیزم و علیه سوسیال امپریالیسم از دید کمونیستی پایه ریزی نشده است. این خوار شمردن پیش شرط های ایدئولوژیک در زمان ایجاد "ساما"، در قسمت نظر برنامه این سازمان در مورد ایجاد حزب کمونیست افغانستان (که در برنامه "ساما" صرفاً بنام حزب طبقه کارگر یاد میشود بدون این که جنبه ایدئولوژیک آن به روشنی نشان داده شود.) به صورت آشکاری خود را نشان میدهد.

در صفحه چهاردهم و پانزدهم برنامه "ساما" درین مورد چنین می خوانیم:

«1- ایجاد حزب طبقه کارگر - "ساما" معتقد است که حزب راستین طبقه کارگر بمثابة هسته روشنگر و سازمانده و رهگشا و بهترین سلاح مبارزه مردم و آرمان دموکراسی، آزادی ملی و در نهایت ایجاد جامعه فارغ از ستم طبقاتی و ملی و بهره کشی می باشد.

با این اعتقاد "ساما" در جهت تأمین وحدت اصولی و رزمنده سازمانها و محافل انقلابی کارگری و برقراری پیوند ارگانیک با جنبش های توده های همزمان مبارزه میکند.

تأمین وحدت اصولی سازمانهای انقلابی کارگری مستلزم مبارزه سالم ایدئولوژیک با حرکت از موضع وحدت طلبانه و طرد گرایشات انحرافی و اندیویدوآلیستی در تمام مظاهر آن است. در جریان این مبارزه، برداشتها و درس آموزیهای همگون از گذشته جنبش بر پایه انتقاد و انتقاد از خود، تحلیل های یکسان از اوضاع جاری و تعیین وظایف مشترک و هماهنگ مبارزاتی تأمین میگردد. در خلال این پروسه همکاری های متقابل و وظایف تاکتیکی مشترک اعتماد متقابل را بر پایه آزمایش های عملی تکمیل می نماید.

البته سازمانها و محافلی که در مسایل اساسی وحدت نظر و به صداقت انقلابی یکدیگر باور دارند می توانند و باید با هماهنگ ساختن فعالیتهای عملی خود تا سرحد وحدت تشکیلاتی پروسه وحدت را تسریع نمایند.»

می بینیم که برای برنامه "ساما" سمت گیری مستلزم مبارزه سالم غرض تأمین وحدت عبارت است از طرد گرایشات انحرافی و اندیویدوآلیستی در تمام مظاهر آن. به این صورت به نظر برنامه "ساما" آنچه از لحاظ ایدئولوژیک پرابلم ایجاد کرده و مانع تشکیل حزب کمونیست در افغانستان گردیده عبارت است از گرایشات انحرافی و اندیویدوآلیستی. بناءً از لحاظ ایدئولوژیک غرض تشکیل حزب کمونیست افغانستان صرفاً پرابلم های انحراف و اندیویدوآلیزم برای برنامه "ساما" مطرح میباشد و آنها در حدود گرایشات. به این ترتیب سه پیش شرط اساسی ایدئولوژیک غرض تشکیل حزب کمونیست افغانستان و اساساً هر نوع تشکیلات کمونیستی که عبارت است از مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون و مبارزه علیه رویزیونیزم و مبارزه علیه سوسیال امپریالیسم تا سرحد مبارزه علیه گرایشات انحرافی و اندیویدوآلیستی پائین آورده می شود.

برای برنامه "ساما" همان گونه که تکیه روی مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون مطرح نیست، همانگونه که ضرورت مبارزه علیه رویزیونیزم خروشچفی و ضرورت مبارزه علیه سوسیال امپریالیزم از دید کمونیستی آن مطرح نیست، مسئله مبارزه علیه اشکال جدید رویزیونیزم معاصر یعنی رویزیونیزم سه جهانی و رویزیونیزم خواجه بی نیز اصلاً مورد بحث نمی باشد. آنچه در طرحات برنامه "ساما" به عنوان پیش شرط های تشکیل حزب جلب نظر مینماید، سه پیش شرط سیاسی می باشد یعنی: 1- برداشتها و درس آموزی های همگون از گذشته جنبش بر پایه انتقاد و انتقاد از خود؛ 2- تحلیل های یک سان از اوضاع جاری و 3- تعیین وظایف مشترک و هماهنگ مبارزاتی.

تکمیل اعتماد متقابل بر اساس سه پیش شرط فوق از طریق همکاری های متقابل و وظایف تاکتیکی مشترک بر پایه آزمایش های عملی میسر میگردد. بنابراین مسایل اساسی ای که سازمانها با وحدت نظر داشتن در مورد آنها میتوانند به وحدت دست یابند عبارت اند از: سه پیش شرط سیاسی فوق توأم با مبارزه علیه گرایشات انحرافی و اندیویدوآلیستی!؟

در صفحه بیست و یکم برنامه "ساما" چنین میخوانیم:

«برای "ساما" استفاده از چنین فرصت ها تابع مبارزه در جهت تأمین هژمونی طبقه کارگر در انقلاب ملی و دموکراتیک است.

این شرط به ویژه در شرایط کنونی که جنبش کارگری جهانی در زیر رگبار خیانت ها و لغزش های نوین پیکار سهمگینی را پذیرا میشود تا سیمای تابناک آرمان کارگری را از غبار شبهات پاکیزه نگهدارد تخطی ناپذیر است.»

جملات فوق را بعضی ها در "ساما" به مفهوم موضعگیری ایدئولوژیک - سیاسی علیه رویزیونیزم سه جهانی و اپورتونیزم خواهی تفسیر می نمایند. در حالی که "رهبر" معترف است که جملات کنایه آمیز فوق صرفاً یک گرایش سیاسی را تبارز می دهد و نه یک موضعگیری ایدئولوژیک - سیاسی را علیه رویزیونیزم سه جهانی و اپورتونیزم خواهی.

کلمات خیانت و لغزش معادل های فارسی رویزیونیزم و اپورتونیزم نیستند. برنامه "ساما" اگر نمیتوانست کلمات رویزیونیزم و اپورتونیزم را بخاطر زبان خاص خودش به کار ببرد باید کلمات معادل نسبتاً دقیق این دو کلمه را که عبارت از "تجدید نظر طلبی" و "فرصت طلبی" هستند و در ادبیات کمونیستی فارسی کم و بیش معمول هم می باشند بکار میبرد. استعمال کلمات خیانت و لغزش درین مورد جز اینکه صرفاً یک ضدیت سیاسی را آن هم در حدود یک گرایش به نمایش بگذارد چیز دیگری نمیتواند تفسیر گردد. گذشته ازین، این خیانت ها و لغزش ها صرفاً مربوط به "جنبش کارگری جهانی" می باشند و در مورد تأثیرات این خیانتها و لغزش ها در جنبش کمونیستی افغانستان و به کجراه کشاندن بخش هائی از آن و ضرورت مبارزه علیه این کجروی های خاینانه و لغزش های خیانت آلود در جنبش کمونیستی افغانستان برنامه "ساما" هیچگونه اشاره و کنایه ای هم ندارد چه رسد به یک موضعگیری صریح و پیگیر کمونیستی.

در شرایط فعلی که جنبش کمونیستی بین المللی در زیر رگبار خیانت های رویزیونیستی سه جهانی و خواهی (اشکال جدید رویزیونیزم معاصر) پیکار سهمگینی را پذیرا میشود تا سیمای تابناک کمونیزم و پاکیزگی مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون را از غبار خیانتهای رویزیونیستی منزه و پاک نگه دارد، شرط اساسی پیگیری در تأمین هژمونی طبقه کارگر در انقلاب ملی - دموکراتیک و پافشاری بر تخطی ناپذیر بودن این شرط آن است که موضعگیری قاطع و اصولی کمونیستی علیه رویزیونیزم سه جهانی و رویزیونیزم خواهی صورت بگیرد. این مسئله به خصوص در شرایط افغانستان از اهمیت فوق العاده و ویژه ای برخوردار است. رویزیونیست های رنگارنگ در افغانستان در آخرین تحلیل نیروهای ذخیره سوسیال امپریالیزم شوروی می باشند زیرا که اینها نه خود شان از لحاظ ایدئولوژیک - سیاسی علیه رژیم پویشالی ماهیتاً موضع دارند و نه مخالفت های تکیه گاه های بین المللی شان علیه سوسیال امپریالیزم شوروی مخالفت های ایدئولوژیک - سیاسی پرولتری می باشد. هم اکنون سوسیال امپریالیست ها سخت در تلاش اند تا مناسبات شان را با رویزیونیست های چینی بهبود بخشند. چینی ها صرفاً از سه اختلاف سیاسی با "شوروی ها" حرف می زنند و هیچگونه مخالفت ایدئولوژیک - سیاسی با آنها ندارند. از جانب دیگر دفاع آلبانی از تجاوز ویتنام به کامبودیا قبلاً نشان داده است که چگونه رویزیونیستهای "چپ" می توانند در پهلوی سوسیال امپریالیزم شوروی قرار بگیرند. پراتیک عملی مبارزات ضد رژیم مزدور و ضد سوسیال امپریالیزم شوروی در افغانستان بار بار نشان داده است که چگونه اشکال مختلف رویزیونیزم و حتی گرایشات مختلف رویزیونیستی زمینه تسلیم طلبی های ملی را به وجود آورده است. چگونه است که "رهبران" مدعی مبارزه کمونیستی علیه رژیم مزدور و سوسیال امپریالیزم شوروی کار شان به امضای پروتوکول با دشمن میرسد و یا به پای مصاحبه های تلویزیونی کشانده میشوند و ضمن دفاع ایدئولوژیک - سیاسی از رژیم و از سوسیال امپریالیزم دیگران را نیز به خیانت تشویق میکنند؟؟؟

بین رژیم مزدور و سوسیال امپریالیزم با تسلیم طلبان یک وجه اشتراک وجود دارد و آن اتفاق نظر ضمنی و یا صریح در مورد متن ماده پنجم پروتوکول امضا شده بین دولت مزدور سوسیال امپریالیزم شوروی و تسلیم طلبان "ساما" می باشد. درین ماده پروتوکول طرفین امضاء کننده علیه مائوتسه دون مشترکاً موضع گرفته اند.

شرط تأمین هژمونی طبقه کارگر در انقلاب ملی - دموکراتیک آن است که درفش مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون را در مبارزه علیه سوسیال امپریالیزم - امپریالیزم و ارتجاع استوار و پیگیر بر افزایشیم و علیه تمامی اشکال رویزیونیزم بی باکانه برزیم.

مرگ بر سوسیال امپریالیزم - امپریالیزم و ارتجاع!

زنده باد مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون!

مرگ بر رویزیونیزم!

یا مرگ یا پیروزی!

ادامه دارد

اغتشاشی برنامه "ساوو" در مورد رویزیونیزم و سوسیال امپریالیزم

زبان برنامه "ساوو" زبان "زرگری" نیست و این برنامه به انحراف معادل سازی مبتلا نمی باشد. این یگانه امتیازی است که برنامه "ساوو" نسبت به برنامه "ساما" دارد زیرا که این امتیاز در همین محدوده باقی مانده و از آن فراتر نرفته است. مروری کوتاه بر برنامه "ساوو" نشان می دهد که موضعگیری این برنامه علیه رویزیونیزم و علیه سوسیال امپریالیزم مغشوش تر از موضعگیری برنامه "ساما" درین موارد می باشد.

در صفحه ششم برنامه "ساوو" جملات ذیل جلب نظر می نماید:

«زمامداران "جدید" شوروی که به راه انقلاب و آرمان های والای لنینی پشت کرده بودند با شعار های رویزیونیستی معاصر خصلت سودجویی سوسیال امپریالیستی خود را روز تا روز در عرصه سیاست جهانی تبارز داده و با سوشل فاشیزم خلق شوروی را مورد ستم قرار دادند. نفوذ سیاست سودجویانه این تزارهای نوین در دوکتورین های خروشف- بریژنف متبلور شده و سلطه روز افزون این سیاست در کشور ما هم بورژوازی وابسته روسیه سوسیال امپریالیزم را بر اریکه قدرت سیاسی متبارز تر می ساخت.»

رویزیونیزم خروشچفی یک سیستم ایدئولوژیک- سیاسی بوده و یک ایدئولوژی کاملاً بورژوایی می باشد. به همین جهت است که زمامداران جدید "شوروی" با مسلط ساختن ایدئولوژی رویزیونیستی شان برحزب کمونیست شوروی این حزب را از یک حزب پرولتری به یک حزب بورژوایی مبدل کردند، اقتصاد سوسیالیستی جامعه شوروی را به یک اقتصاد بورژوایی بوروکراتیک تغییر ماهیت دادند و سیاست امپریالیستی شوروی را به سیاست سوسیال امپریالیستی تبدیل نمودند.

برنامه "ساوو" در ماه جوزای سال 1359 به رشته تحریر در آمده است. از زمان دایر شدن اولین کنگره سازمان جوانان مترقی یعنی از سال 1344 تا زمان تحریر برنامه "ساوو" تقریباً پانزده سال می گذرد. در طی این پانزده سال موضعگیری سنتریستی در قبال رویزیونیزم خروشچفی و سوسیال امپریالیزم شوروی تا سطح قبول شعارهای رویزیونیستی معاصر در نزد زمامداران "جدید" شوروی تکامل پیدا کرده و خصلت سودجویی سوسیال امپریالیستی را قبول نموده است.

یک تکامل عالی و سریع پایای تحولات جامعه و جهان و متناسب به ضرورت های مبارزاتی جنبش کمونیستی افغانستان!!

وقتی برنامه "ساوو" رویزیونیزم خروشچفی را صرفاً در سطح شعارهای رویزیونیستی معاصر قبول داشته باشد، انعکاس آن را در درون جامعه "شوروی" فقط و فقط در حدود "مورد ستم قرار دادن خلق شوروی با سوشل فاشیزم" می تواند مورد تأیید قرار دهد. به روشنی مشاهده می گردد که برای برنامه "ساوو" نه تبدیل شدن حزب پرولتری به حزب بورژوایی قابل قبول است و نه تبدیل شدن اقتصاد سوسیالیستی به اقتصاد بورژوایی بوروکراتیک امپریالیستی. برای این برنامه، تأثیرات رویزیونیزم خروشچفی در جامعه شوروی صرفاً در سطح سیاسی یعنی اعمال سوشل فاشیزم بر خلق شوروی توسط زمامداران جدید محدود مانده و از آن فراتر نمی رود. به همین جهت است که وقتی این برنامه از دوکتورین های خروشف- بریژنف صحبت می نماید صرفاً نفوذ سیاست سودجویانه تزارهای نوین را در آنها متبلور می یابد، بدون اینکه پایه های ایدئولوژیک (رویزیونیزم مسلط بر حزب) و پایه های اقتصادی (بورژوازی بوروکراتیک امپریالیستی) این دوکتورین ها را مدنظر قرار بدهد. البته این دوکتورین ها در سطح سیاسی هم کاملاً منطبق با سیاست سودجویانه تزارهای نوین نمی باشد، بلکه آن سیاست سودجویانه صرفاً درین دوکتورین ها نفوذ نموده است!!

آشکارا ملاحظه می گردد که برنامه "ساوو"، "حزب کمونیست شوروی" را نه یک حزب رویزیونیستی بلکه حزبی می داند که در آن شعارهای رویزیونیستی راه یافته است. این برنامه از بین رفتن اقتصاد سوسیالیستی در جامعه "شوروی" و نشستن اقتصاد بورژوایی بوروکراتیک به جای آن را قبول ندارد و صرفاً در سطح سیاسی از سوشل فاشیزم صحبت می نماید. این برنامه تبدیل ماهوی سیاست شوروی را به یک سیاست سوسیال امپریالیستی قبول ندارد و صرفاً از خصلت سودجویانه سوسیال امپریالیستی حرف میزند. این برنامه دوکتورین های خروشف- بریژنف را انعکاس پایه های ایدئولوژیک اقتصادی و سیاسی آنها ندانسته و صرفاً ناشی از سیاست سودجویانه تزاران نوین می داند و آنها صرفاً در سطح نفوذ این سیاست بر این دوکتورین ها.

ولی جالب است که سلطه روز افزون این سیاست تزاران نوین در کشورما بورژوازی وابسته به سوسیال امپریالیزم را به وجود آورده و آن را روز بروز بر اریکه قدرت سیاسی متبارز تر می سازد. ولی جالبتر از آن این نکته است که کسانی دارای این چنین موضعی در مورد رویزیونیزم و سوسیال امپریالیزم چگونه می توانند علیه سوسیال امپریالیزم شوروی مبارزه کنند؟ البته می توانند علیه سوسیال امپریالیزم شوروی مبارزه نمایند، ولی بر اساس مواضع ناسیونالیستی و نه مواضع کمونیستی.

به موضعگیری برنامه "ساوو" در مورد باند های رویزیونیستی "خلق" و "پرچم" نظر می اندازیم.

در صفحه هفتم این برنامه چنین میخوانیم: «عمال وفا کیش و دست پرورده دولت که از زمان "جنبش ویش خلمیان" در کف "اقتدار" اشراف فتودال قرار داشتند اینک با نقاب "نو" و زمزمه های "نو" وارد میدان سیاست گردیدند. این فتنه گران دست

پرورده دودمان طلائی نه تنها پایگاه مادی - فنی آماده داخلی را در اختیار داشتند و از منافع طبقاتی خرده بورژوازی - فئودالی به موعظه سوسیالیسم ارتجاعی پرداختند بلکه در ساحت سیاست بین المللی هم در خدمت ارباب بزرگ خود سوسیال امپریالیسم روس قرار گرفتند و شعار های رویزیونیسم معاصر را به بازار سیاست هم عرضه کردند.»

برنامه "ساوو" رویزیونیسم "خلق و پرچم" را در حد "شعارهای رویزیونیسم معاصر" قبول دارد و نه بیشتر از آن، همانگونه که رویزیونیسم خروشف - بریژنف را صرفاً در حد شعارهای رویزیونیسم معاصر مورد قبول قرار میدهد. برنامه "ساوو" بیان میکند که: "خلق و پرچم" صرفاً شعارهای رویزیونیسم معاصر را به بازار سیاست عرضه کردند و آنها فقط و فقط در ساحت سیاست بین المللی. به همین جهت است که این برنامه سیستم رویزیونیستی تمام عیاری را تا سطح "زمزمه های نو" پائین آورده و یک ماهیت رویزیونیستی آشکار را تا حد یک "نقاب نو" بی اهمیت جلوه میدهد.

وقتی رویزیونیسم باند "خلق و پرچم" صرفاً در حد شعارهای رویزیونیستی مطرح باشد به مسایل داخلی افغانستان مربوط نبوده و صرفاً در ساحت سیاست بین المللی قابل بحث باشد در آن صورت کاملاً روشن است که این باند می تواند صرفاً نقش خاینانه ضد دموکراتیک، ضد انسانی و خاینانه ضد خلق کشور را بازی نماید، آنها صرفاً از طریق سیاست های بین المللی و از نقش خاینانه ضد پرولتری و ضد کمونیستی - که ضدیت جنبش کمونیستی افغانستان با رژیم کودتا اساساً به این نقش رژیم مربوط است - با فراغت خاطر برائت داده میشود.

در سرتاسر برنامه "ساوو" حتی برای یکبار هم "خلق و پرچمها" رویزیونیست خوانده نشده اند. بالاتر از این برای برنامه "ساوو" در صحنه مبارزات طبقاتی کشور رویزیونیسم به عنوان یک ایدئولوژی سیاسی اصلاً وجود ندارد. به جملات ذیل که در صفحه نهم برنامه "ساوو" درج می باشند دقت کنیم:

«... در همین بحبوحه نبرد طبقاتی هر یک از طبقات به شیوه خود میدان نبرد را آیین میکردند. بورژوازی با لیبرالیسم خرده بورژوازی با سوسیال دموکراتیسم و پرولتاریا با سوسیالیسم علمی. جای شک و تردید باقی نمی ماند که جریان های فکری انارشیزم و انارکو سندیکالیسم ولو در محتوای مادی خود ثبات و استقرار زمانی راه هم تضمین نمیتوانستند میتوانند که در ذهن افراد رخنه زود گذری داشته باشد.»

واقعاً جای تأمل و درنگ عمیق است که می بینیم برنامه "ساوو" از جریانات فکری انارشیزم و انارکوسندیکالیسم که به گفته خود برنامه ثبات و استقرار زمانی هم نداشته اند ذکری بعمل می آورد ولی از رویزیونیسم حتی حرفی هم بمیان نمی کشد و درست موجودیت آن را بعنوان یک جریان فکری بورژوائی بوروکراتیک وابسته به سوسیال امپریالیسم شوروی منکر میشود.

برای برنامه "ساوو" نه تنها مبارزه علیه رویزیونیسم خروشفی از لحاظ ایدئولوژیک - سیاسی مطرح نمی باشد بلکه این برنامه مبارزه ضد رویزیونیستی و موضعگیری علیه رویزیونیسم خروشفی را در شکل گیری سازمان جوانان مترقی و جریان دموکراتیک نوین نیز دخیل نمیداند. در صفحه هشتم این برنامه چنین می خوانیم:

«از آنجا که روند تکامل سد ناپذیر بوده و قانونمندی های عام تکامل تابع اراده افراد نمی باشد، لذا نهضت اصیل انقلابی نمیتوانست در درون این گیر و دار جان نگیرد و از منافع رنجبران و زحمتکشان به دفاع برنخیزد. طبقه بالنده و نوپای کشور که توأم با رشد مناسبات سرمایه داری جان و رمق میگرفت در روبنای سیاسی - ایدئولوژیک همزمان با نفوذ فرهنگ غنی کمونیستی زمینه بسط و گسترش ادبیات مترقی انقلابی مارکسیستی - لنینیستی واقعی را فراهم میساخت. در نتیجه جنبش واقعاً چپی کشور که میخواست با پیوند تئوری انقلابی و پراتیک اجتماعی خاص این میهن مفهوم علمی کمونیسم را مصداق دهد از "چپ" و راست مورد حمله قرار گرفت و باید می گرفت.»

جنبش کمونیستی کشور با تکیه بر پایه مادی نوپا ولی شگوف و بالنده پرولتری خود موجودیتش را از لحاظ ایدئولوژیک - سیاسی فقط و فقط در موضعگیری علیه رویزیونیسم خروشفی و سوسیال امپریالیسم شوروی و مبارزه بی امان علیه آنها میتوانست اعلام نموده و تثبیت نماید. این موضعگیری ایدئولوژیک - سیاسی بر اساس مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون و با الهام از موضعگیری های حزب کمونیست چین به رهبری مائوتسه دون علیه رویزیونیسم و سوسیال امپریالیسم شوروی توانست که سازمان جوانان مترقی را به مثابه یک تشکل سیاسی کمونیستی به وجود آورد و جریان دموکراتیک نوین را در عرصه مبارزات دموکراتیک کشور ایجاد نموده و پهنا و گسترش بخشید. ولی برای برنامه "ساوو" مبداء حرکت ایدئولوژیک جنبش کمونیستی کشور پیوند تئوری انقلابی با پراتیک اجتماعی خاص این میهن می باشد. مسئله ای که در ذات خود گرچه از اهمیت شایانی برخوردار است ولی

طرح آن به عنوان مبداء حرکت ایدئولوژیک جنبش کمونیستی کشور صرفاً می تواند یک مغالطه تئوریک باشد و یک اغتشاش فکری را در مورد رویزیونیزم و سوسیال امپریالیزم به نمایش بگذارد.

می توان به روشنی دید که عدم قبول مارکسیزم-لنینیزم-اندیشه مائوتسه دون از طرف برنامه "ساوو" اساساً از دید مغشوش این برنامه در مورد رویزیونیزم و سوسیال امپریالیزم و از نادیده گرفتن نقش این ایدئولوژی در ایجاد جنبش کمونیستی کشور مایه می گیرد.

گرچه برنامه "ساوو" نقش اساسی موضعگیری ضد رویزیونیستی و ضد سوسیال امپریالیستی را در ایجاد جنبش کمونیستی کشور از لحاظ ایدئولوژیک قبول ندارد ولی خدماتی را که جریان شعله جاوید در رسوا کردن تزه‌های رویزیونیزم معاصر انجام داده است به دیده قدردانی می نگرد و از آن به نیکوئی یاد می نماید. این یادآوری بسیار جالب و در خور توجه و در واقع گمراه کننده می باشد. «جریان شعله جاوید با وجود انحرافات "چپ" و راست ایدئولوژیک خود در رسواکردن تزه‌های رویزیونیزم معاصر "راه رشد غیر سرمایه داری" خدمات قابل قدری را به نبرد ملی و جهانی سوسیالیزم علمی با رویزیونیزم معاصر انجام داده و در افشای توطئه‌های ضد انقلابی "پرچم" و "خلق" و "اخوان المسلمین" و سایر جریانهای ارتجاعی از یکسو و بند و بست های آنها را با دربار از سوی دیگر ذهن هموطنان گرامی را تنویر نموده است...» (صفحه دوازدهم برنامه "ساوو")

می بینیم که برنامه "ساوو" در همه حال خود را ملزم میداند از رویارویی با سیستم رویزیونیستی ابا ورزد. در یکجا صرفاً از شعار های رویزیونیستی معاصر حرف میزند و در یکجا از تزه‌های رویزیونیستی معاصر و آنهم صرفاً در محدوده "راه رشد غیر سرمایه داری". ولی جالبتر از همه این است که این برنامه خدمات قابل قدر جریان شعله جاوید در رسواکردن تزه‌های رویزیونیستی معاصر "راه رشد غیر سرمایه داری" به نبرد ملی و جهانی سوسیالیزم علمی با رویزیونیزم معاصر را چیزی کاملاً مستقل از افشای توطئه های ضد انقلابی "پرچم" و "خلق" میداند. می بینیم که توطئه های "پرچم" و "خلق" با توطئه های ضد انقلابی "اخوان المسلمین" کاملاً در یک ردیف قرار میگیرند.

اوج برداشت برنامه "ساوو" از ماهیت جریان شعله جاوید در صفحه یازدهم این برنامه آنچنان درج است که واقعاً تکان دهنده می باشد:

«جریان انقلابی مترقی ای که در خلال دو دهه در نبرد رویاروی با دشمنان سوگند خورده و آشکار و جریان های ضد انقلابی نقابدار به مقاومت دلیرانه دست یازیده و نقابداران را در ملاء عام و قصر نشینان مردم فریب را در همه حال و احوال به مردم معرفی کرده جریان شعله جاوید بوده است.»

وقتی جملات فوق را بار بار میخوانیم و مضمون آن ما را سرگیجه ساخته و تکان می دهد آرزو میکنیم که یکاش این جمله در برنامه "ساوو" درج نمی بود و از آن مهمتر آرزو میکنیم که اصل قضیه واقعیت نداشته و صرفاً مربوط به موضعگیری بی سروته برنامه "ساوو" باشد.

رفقای خواننده این سطور! خوب توجه نمائید که برنامه "ساوو" چه در گرانبهائی سفته است! جریان شعله جاوید قصر نشینان مردم فریب را در همه حال و احوال و نقابداران را در ملاء عام به مردم معرفی کرده است. یعنی اینکه جریان شعله جاوید نقابداران را صرفاً در ملاء عام به مردم معرفی کرده است و نه در همه حال و احوال.

دور تر از ملاء عام در صحنه های پنهانی بند و بست های سیاسی، اوضاع چگونه بوده است؟؟؟؟

تا جایی که به شهدای ارجمند جنبش کمونیستی افغانستان مربوط است آن ها با نثار خون سرخ شان در سنگر مبارزه علیه باند های رویزیونیست خروشچفی وطنی و سوسیال امپریالیزم شوروی نشان دادند که از اتهام شرکت در بند و بست های سیاسی پنهانی با نقابداران مبرا می باشند. امیدواریم این برائت شامل حال آنهائی نیز باشد که صرفاً بخاطر این زنده اند تا علیه مائوتسه دون و اندیشه اش از "چپ" و راست و به صورت های گوناگون به فضل فروشی های تهوع آوری مصروف باشند. ما امیدواریم، ولی اغتشاش این برنامه در مورد موضعگیری علیه رویزیونیزم خروشچفی و سوسیال امپریالیزم شوروی برین امیدواری ما ضربات خرد کننده و گیج کننده وارد می نماید. ولی علیرغم این ضربات باز هم ما امیدواریم.

با همین امیدواری اکنون می بینیم که برنامه "ساوو" در مورد رویزیونیزم سه جهانی و رویزیونیزم خواجه بی چگونه موضعی اتخاذ کرده است.

در صفحه شانزدهم برنامه "ساوو" وضعیت گروه های مختلف و متعدد شعله جاوید بعد از کودتای هفت ثور چنین توصیف گردیده است:

«ازینکه در ساحت جریان روشنفکری طورعام و روشنفکر انقلابی کمونیست طور خاص ابهام، آشفته فکری و درک سطحی از مسایل عمیق علمی سلطه داشت هر کس یا هر گروه برداشت ذهنی خود را جای واقعیت مانده و از آن بمثابة "حقیقتی" به دفاع بر می خاست. روحیه خودبینی، خود خواهی و تفوق طلبی از یکسو و مصلحت گرایی، سودجویی و ملاحظه کاری از سوی دیگر اندیشه های اندوید آلیستی را در جامعه افکار سوسیالیستی در جریان عرضه میداشت.»

«... این عمال جنایت بار دودمان طلائی و سوسیال امپریالیزم روس که با آزادی کامل در پناه ارباب داخلی و لطف و ارحام خارجی جریان "دموکراتیک خلق افغانستان" را تأسیس و بوسیله این باند نقش خائنانه ضد دموکراتیک ضد انسانی و خائنانه ضد خلق کشور را بخوبی بازی نمودند.»

از نظر برنامه "ساوو" ماهیت طبقاتی رویزیونیست های مزدور سوسیال امپریالیزم شوروی عبارت است از ماهیت خرده بورژوائی و فئودالی و سوسیالیزم ارتجاعی آنها عبارت است از سوسیالیزم خرده بورژوائی و سوسیالیزم فئودالی و بهمین جهت است که اینها صرفاً در ساحت سیاست بین المللی در خدمت ارباب بزرگ خود یعنی سوسیال امپریالیزم روس قرار میگیرند و صرفاً شعارهای رویزیونیزم معاصر را به بازار سیاست هم عرضه میکنند. بدین سبب است که آنها صرفاً نقاب تازه به رخ میکشند و صرفاً زمزمه های نو سر میدهند.

اگر رویزیونیست های مزدور سوسیال امپریالیزم شوروی دارای مواضع طبقاتی خرده بورژوائی - فئودالی هستند کدام نیروی سیاسی منافع بورژوازی بوروکراتیک وابسته به سوسیال امپریالیزم شوروی را در جامعه افغانستان نمایندگی می نماید؟ می توان گفت که به این ترتیب مبارزه علیه رژیم کودتا یعنی مبارزه علیه فئودالیزم و همچنان خرده بورژوازی. ولی اگر چنین است یعنی اگر مبارزه علیه بورژوازی بوروکراتیک وابسته به سوسیال امپریالیزم به معنی مبارزه علیه رژیم وابسته نیست در آن صورت چه ارتباطی میان مبارزه علیه رژیم کودتا و مبارزه علیه سوسیال امپریالیزم شوروی موجود می باشد؟

البته این امر کاملاً روشن و آشکار است که افراد "خلقی" و "پرچمی" دارای منشاء طبقاتی خرده بورژوائی، فئودالی و یا منشاء های طبقاتی مختلف دیگر می باشند. همچنان در گذشته - قبل از بوجود آمدن باند رویزیونیستی خلق و پرچم - تعدادی از آنها دارای موضعگیری سیاسی خرده بورژوائی، فئودالی و غیره بوده اند. ولی این مسایل ماهیت طبقاتی "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" را به مثابه یک شکل سیاسی روشن ساخته نمی تواند. غرض روشن شدن موضع طبقاتی این "حزب" باید دید که ایدئولوژی و سیاست این "حزب" از منافع کدام طبقه دفاع به عمل می آورد؟ واضح است که باند رویزیونیستی خلق و پرچم از منافع سوسیال امپریالیزم شوروی و روشنتر از منافع بورژوازی بوروکراتیک وابسته به سوسیال امپریالیزم شوروی به عنوان منافع طبقاتی دفاع بعمل می آورد. کاملاً واضح است که این باند نمی تواند علیه فئودالیزم موضع قاطع داشته باشد و در صورت اقتضای منافع سوسیال امپریالیزم شوروی به درجات مختلف با فئودالیزم مماشات نیز می نماید، ولی این هرگز به این معنی نیست که رویزیونیست های خروشچیفی بومی دارای موضع طبقاتی فئودالی هستند.

اگر گفته های برنامه "ساوو" را ملاک قضاوت قرار بدهیم باید بگوئیم که خرده بورژوازی و فئودالیزم متحدین استوار سوسیال امپریالیزم شوروی در افغانستان بوده و قشون کشی سوسیال امپریالیستی به کشور ما بخاطر دفاع از خرده بورژوازی و فئودالیزم صورت گرفته است. پس نه فئودالیزم افغانستان در پیوند با امپریالیزم غرب قرار دارد و نه خرده بورژوازی در صف خلق جای گرفته و در جبهه متحد ملی به عنوان متحد پرولتاریا در مبارزه علیه سوسیال امپریالیزم - امپریالیزم و ارتجاع می تواند نقشی بازی نماید. «نظریات و افکار جریانهای انقلابی و یا کمونیستی خارج از کشور در خلال نشرات مطبوع هم اثر مثبت و منفی خود را بر اذهان افراد و گروه ها بجا گذاشته و الگوسازی و عام گوئی ها فضای مباحثه تئوریک را گرم میساخت و هنوز هم میسازد.»

به دنبال مرگ مائوتسه دون باند رویزیونیست تین هیسائوپینگ با یک کودتای نظامی قدرت را در حزب و دولت چین غضب و رویزیونیزم خود را بر حزب کمونیست چین مسلط ساخت. دار و دسته رویزیونیست، اقتصاد سوسیالیستی چین را قدم به قدم از بین برده و به جای آن سیستم بورژوائی را نشانند. در سطح بین المللی رویزیونیست های چینی به تبلیغ و ترویج تئوری رویزیونیستی سه جهان پرداخته و به امر خیانت به جنبش کمونیستی جهان و مبارزات خلقهای تحت ستم مصروف شدند.

حزب کار آلبانی در کنگره هفتم خود علیه تئوری سه جهان موضعگیری نمود. ولی بعد ها انور خواجه با حرکت سکتاریستی و خلاف فیصله های کنگره هفتم حزب کار آلبانی موضعگیری علیه تئوری سه جهان را به موضعگیری علیه مائوتسه دون تغییرماهیت داده و با انتشار کتاب "امپریالیزم و انقلاب" ماهیت افکار رویزیونیستی خود را آشکار ساخت. این دوعقب گرد رویزیونیستی خطرناک که حزب کمونیست چین و حزب کار آلبانی را تغییر ماهیت داد و ایدئولوژی بورژوائی را بر آنها مسلط ساخت؛ در جنبش کمونیستی

افغانستان در وجود گروه ها و دسته هائی زمینه مساعد یافت و این گروه ها و دسته ها به تبلیغ و ترویج رویزیونیزم سه جهانی و رویزیونیزم خواجه یی پرداختند. گروه انقلابی بعد از مسافرت "عبید" و "رهبر" به چین در خزان 1357 به نفع تئوری سه جهان موضعگیری کرد و به تبلیغ و ترویج آن پرداخت. جناحی از اخگری ها با الهام از موضعگیری های انور خواجه به زهرپاشی های مسموم کننده ای علیه مائوتسه دون و اندیشه وی دست زده و در کوبیدن مائو با رویزیونیست های مزدور سوسیال امپریالیزم شوروی مسابقه ضد کمونیستی نفرت انگیزی را به راه انداختند. این دو جریان فکری رویزیونیستی که هر دو بعد از مسافرت عناصر دون صفتی به پکن و تیرانا در جنبش کمونیستی کشور را ه یافت تا حال ضربات مهلکی بر پیکر این جنبش وارد نموده و سر در گمی ایدئولوژیک سیاسی قبلی را بیش از پیش عمق و پهنا بخشیدند. این دو جریان فکری رویزیونیستی سرچشمه انحرافات بسیاری در جنبش کمونیستی افغانستان به شمار می روند.

ولی برنامه "ساوو" تمامی این مسایل را در سطح الگوسازی و عام گوئیهای تئوریک محدود کرده و مشکلات اصلی ایدئولوژیک-سیاسی جنبش را در روحیه خود بینی، خود خواهی و تفوق طلبی، مصلحت گرایی، سودجویی، ملاحظه کاری و در یک کلام در اندیشه های اندیویدالیستی افراد و گروه ها میداند. به همین جهت از پهنا گرفتن دامنه مباحثات عقیدتی آزرده خاطر میگردد و ازین امر شکوه و شکایت سرمیهد که چرا برای سوء تفاهمات، اختلافات و تناقضات راه حلی سراغ نمیگردد. اوج این خیرخواهی ناشی از عدم موضعگیری علیه رویزیونیزم سه جهانی و رویزیونیزم خواجه یی در صفحه 25 برنامه "ساوو" خود را نشان میدهد.

«... ما از سایر گروه ها تقاضا داریم تا با کار مثبت انقلابی چه در ساحه دموکراتیک و چه در ساحه بخش سوسیالیستی سرمشق دیگران گردند و در پی تخریب دیگران نبر آیند. به عقیده ما مردان و زنان رزمنده انقلابی باید در پیاده کردن اهداف انقلابی به صداقت و امانت داری مزین باشند تا به تفتین و مردم فریبی. از بهم اندازی ها و دو روئی ها و ریاکاریها و فتنه انگیزیها هیچ کاری ساخته نیست و هیچ بار کجی به منزل نمی رسد.»

پس مسایل اساسی قابل رفع از جنبش کمونیستی افغانستان عبارت اند از تفتین و مردم فریبی؛ و جا گزین ساختن صداقت و امانت داری بجای آنها؟! البته افراد و گروه های مبتلا به تفتین و مردم فریبی هم صرفاً در قسمت پیاده کردن اهداف انقلابی به تفتین و مردم فریبی می پردازند و درینکه دارای اهداف انقلابی میباشند جای شک و تردید نمی باشد. به همین جهت است که مسئله زیاد قابل تشویش نبوده و نباید همدیگر را تخریب نمائیم تا بدینوسیله سرمشق دیگران قرار گرفته و کار مثبت انقلابی انجام دهیم؟؟ از بهم اندازی، دوروئی، ریاکاری و فتنه انگیزی کاری ساخته نیست و هیچ بار کجی به منزل نمی رسد؟؟!! تو گوئی مولوی و یا آیت الله پیری بر منبر نشسته و خیل نشستگان بر پای منبر را وعظ و نصیحت های اخلاقی می فرمایند!!!!

در برنامه "ساوو" نه تنها علیه رویزیونیزم سه جهانی و رویزیونیزم خواجه یی موضعگیری صریح و یا ضمنی وجود ندارد بلکه در صفحه "6" این برنامه از موجودیت سوسیالیزم در آلبانی و چین آشکارا دفاع بعمل آمده است.

7- سازمان با تکیه به اندیشه های مارکسیستی-لنینیستی، با پافشاری روی منافع ملی و در پرتو اصل انترناسیونالیزم پرولتری:
الف - از کشور های واقعاً سوسیالیست، جنبش های پرولتری، نهضت های آزادیبخش و نهضت های عام دموکراتیک پشتیبانی قاطع و همه جانبه می نماید.»

کشورهای واقعاً سوسیالیست یکی باید آلبانیا باشد و دیگری چین. ولی برنامه، کشورهای سوسیالیست را به دو کشور خلاصه نمی سازد و لذا کوریای شمالی و ویتنام و شاید هم یوگوسلاویا میتوانند افتخار سوسیالیست بودن را از طرف برنامه "ساوو" کمائی نمایند؟؟؟ البته اقتصاد شوروی هم سوسیالیستی است و صرفاً در سطح روبنای ایدئولوژیک-سیاسی شعارهای رویزیونیستی معاصر از طرف زمامداران "جدید" شوروی در حزب نفوذ داده شده است و دولت شوروی را خصلت سودجویانه سوسیال امپریالیستی بخشیده است؟؟؟؟

بلی! اینچنین است مفهوم نفی اندیشه مائوتسه دون از طرف برنامه "ساوو". واقعاً که اندیشه مائوتسه دون با موضعگیری های مغشوش برنامه "ساوو" علیه رویزیونیزم و سوسیال امپریالیزم جور در نمی آید. باید دقت کرد که از چه موضعی بر مارکسیزم-لنینیزم-اندیشه مائوتسه دون شلیک صورت میگیرد.

مرگ بر سوسیال امپریالیزم - امپریالیزم وارتجاع!

زنده باد مارکسیزم - لنینیزم اندیشه مائوتسه دون!

مرگ بر رویزیونیزم!

یا مرگ یا پیروزی!

یادداشت: برنامه "ساوو" ضمیمه این شماره تکثیر می گردد.

پاسخ ما به دشنامنامه "رهبر و شرکاء"

—8—

به ادامه گذشته:

در زمینه اقتصادی

در بخش زراعت:

"اعلام مواضع...":

- اصلاحات عادلانه زمین به نفع دهقانان کم زمین و بی زمین بنا بر درخواست آگاهانه و داوطلبانه مردم بمنظور افزایش تولید زراعتی و پایه ریزی اقتصاد مستقل ملی.
- اسکان کوچها و ارتقا سطح زندگی اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی آنان و تهیه زمین برای دهاقین ملیتهای کم زمین از طرق اعمار بندها و آبادانی اراضی بایر.
- ماشینی کردن و عصری ساختن زراعت با اتکاء به صنایع داخلی بموازات رشد صنعت در داخل کشور.
- ایجاد سازمانهای مالداري، حفاظت و توسعه چراگاه ها، اصلاح نسل حیوانات و انکشاف و ترنری به نفع پیشرفت اقتصادی جامعه.
- حفاظت و توسعه جنگلزارها و بهره برداری معقول از آن به منظور بهبود سطح زندگی زحمتکشان محلات مجاور و تقویت اقتصاد جامعه.

"برنامه...":

- «- ریشه کن ساختن مناسبات فرتوت فیودالی بمنظور افزایش تولیدات زراعتی و پایه ریزی اقتصاد مستقل ملی با نظر داشت تناسب منطقی بین بهبود سطح زندگی دهقانان و انباشت سرمایه های لازم انکشافی.
- واگذاری اراضی مستملکه به دهاقین بی زمین، تشکل آنها در تعاونیهای زارعتی - با حق نظارت، آگاهی و رأی دهی در باره توزیع ارزشهای تولید شده شان در موارد استهلاکی و انکشافی - و گذاشتن امکانات لازم با شرایط مساعد در دسترس آنان.
- حمایت دهاقین خورد و متوسط و تشویق آنها به پیوستن تعاونیهای ایجاد شده و یا ایجاد تعاونیهای نوین براساس اصل داوطلبی از طریق ارائه نمونه های نوید بخش.
- اسکان کوچی ها و ارتقای سطح زندگی اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی آنان و تهیه زمین برای دهاقین ملیتهای کم زمین از طریق اعمار بند ها و آبادانی اراضی بایر.
- ماشینی کردن و عصری ساختن زراعت با اتکاء به منابع داخلی بموازات رشد صنعت در داخل کشور.
- سازماندهی و بهبود دامپروری به نفع ترقی اقتصادی جامعه از طریق ایجاد تعاونی های مالداري، حفاظت و توسعه چراگاه ها، اصلاح نسل حیوانات و انکشاف و ترنری.
- حفاظت و توسعه جنگلزارها و بهره برداری معقول از آن بمنظور بهبود سطح زندگی زحمتکشان محلات مجاور و تقویت اقتصاد جامعه.»

برای اعلام مواضع ریشه کن ساختن مناسبات فرتوت فیودالی بمثابة هدف اقتصادی اصلاً مطرح نیست. اعلام مواضع صرفاً اصلاحات عادلانه زمین را به نفع دهقانان کم زمین و بی زمین بنا بر درخواست آگاهانه و داوطلبانه مردم درخواست مینماید. البته روشن است که در تحت حاکمیت جمهوری اسلامی مردمی اعلام مواضع آن اصلاحاتی عادلانه خواهد بود که در آن "عدالت اسلامی" به نفع فئودالیزم رعایت شده باشد. البته این اصلاحات عادلانه زمین بنا به درخواست آگاهانه و داوطلبانه مردم باید صورت بگیرد. در تحت حاکمیت "جمهوری اسلامی مردمی اعلام مواضع... " دیانت از دولت جدا نمیگردد؛ با مناسبات فیودالی مبارزه نشده و این مناسبات ریشه کن نمیگردد و لذا "حقوق اسلامی فیودالی" به قوت خود باقی میماند. در چنین شرایطی بوجود آمدن درخواست آگاهانه و

داوطلبانه مردم چه زمینه ای میتواند داشته باشد؟ البته "اعلام مواضع..." جهت ایجاد آگاهی و داوطلبی مردم هیچگونه مسئولیتی را متقبل نمیگردد زیرا در آن صورت جانبداری از دهاقین بمیان آمده و دموکراسی نقض میگردد؟؟؟ به این صورت این اصلاحات زمین بمورد اجرا قرار نخواهد گرفت و اگر هم مورد اجرا قرار بگیرد از دید اعلام مواضع نباید به شکل و سازمانیابی دهقانان بینجامد.

"اعلام مواضع..." با به اجرا گذاشتن اصلاحات ارضی مورد درخواستش صرفاً طرفدار این است که زمین به قطعات کوچکی تقسیم شده و به دهقانان بی زمین و کم زمین توزیع گردد. این اصلاحات ارضی نخواهد توانست تولید زراعتی را افزایش داده و اقتصاد مستقل ملی را پایه ریزی نماید و مخصوصاً قادر نیست مسئله عصری ساختن و ماشینی کردن زراعت افغانستان را عملی نماید. تنظیم تولید زمینهای توزیع شده به دهاقین در تعاونی های زراعتی از آنرو ضروری است که زمینه را برای استفاده از وسایل عصری مساعد می سازد زیرا که ماشین آلات مدرن زراعتی در قطعات کوچک زمین قابل استفاده نیست و صرفاً میتوان در قطعات بزرگ از آنها کارگرفت. از جانب دیگر تهیه وسایل ماشینی برای دهقانان مشکل و حتی ناممکن است مگر اینکه در تعاونیهای زراعتی متشکل شوند. ولی "اعلام مواضع..." با ایجاد تعاونیهای زراعتی موافق نیست، زیرا که این تعاونیها میتوانند زمینه تکامل آتی تولید زراعتی را بسوی تولید سوسیالیستی هموار نمایند. دموکراسی اعلام مواضع با سمت یابی سوسیالیستی اقتصاد جامعه مخالف است و به همین سبب است که هم مخالف ایجاد تعاونیهای زراعتی است و هم مخالف تشکل و سازمان یابی دهقانان و هم مخالف حق نظارت، آگاهی و رأی دهی آنها در باره توزیع ارزشهای تولید شده شان در موارد استهلاکی و انکشافی یعنی مخالف حق شرکت توده های وسیع دهقانی در امر پلانگذاری اقتصادی کشور. "اعلام مواضع..." به دهقانان حق میدهد که نماینده به پارلمان بفرستند؛ ولی پلانگذاری اقتصادی کشور منحصرأ کار افراد متخصص است و کار وزارت پلان و دهقانان درین مورد هیچگونه حقی ندارند؛ آنچنانکه حق ندارند تعاونی های زراعتی تشکیل بدهند. البته در بخش مالرداری هم اعلام مواضع بجای تشکیل تعاونیهای مالرداری طرفدار ایجاد سازمانهای مالرداری است!!؟ یک مشی سیاسی باید چقدر ارتجاعی باشد تا اینگونه از نام تعاونیهای زحمتکشان بترسد و یا امر تشکل دهقانان و مالداران موافق نباشد؟

در بخش صنعت:

"اعلام مواضع...":

- ایجاد صنایع سنگین، بسیج و بهره برداری از منابع سرشار طبیعی و انسانی کشور و جلب کمکهای مساعد خارجی که ناقض حاکمیت ملی و مانع رشد سالم اقتصادی جامعه ما نباشد.
- توسعه و تنوع صنایع سبک و استهلاکی از طریق اختلاط سرمایه های خصوصی ملی و سرمایه دولتی و رهنمایی سرمایه های خصوصی در مجاری صنعتی.
- حمایت از صنایع داخلی در برابر کالاهای رقیب خارجی.
- پشتیبانی از صنایع دستی و پیشه وری با فراهم ساختن مساعدت های مالی، تکنیکی و تجاری به آنها.

"برنامه...":

- ایجاد صنایع سنگین با بسیج و بهره برداری از منابع سرشار طبیعی و انسانی کشور و جلب کمکهای مساعد خارجی که ناقض حاکمیت ملی و مانع رشد سالم اقتصادی جامعه ما نباشد.
 - توسعه و تنوع صنایع سبک و استهلاکی از طریق اختلاط سرمایه های خصوصی ملی و سرمایه دولتی و رهنمایی سرمایه های خصوصی در مجاری صنعتی.
 - حمایت از صنایع داخلی در برابر کالاهای رقیب خارجی.
 - پشتیبانی از صنایع دستی و پیشه وری با فراهم ساختن مساعدت های مالی، تکنیکی و تجاری به آنها.
- در بند اول این فصل برای برنامه "ساما" ایجاد صنایع سنگین از دو طریق عملی است: 1- بسیج و بهره برداری از منابع سرشار طبیعی و انسانی کشور و 2- جلب کمکهای مساعد خارجی که ناقض حاکمیت ملی و مانع رشد سالم اقتصادی جامعه نباشد که البته

باید بر بسیج و بهره برداری از منابع داخلی کشور بصورت عمده تکیه میشد که نشده است. ولی برای "اعلام مواضع..." بسیج و بهره برداری از منابع سرشار طبیعی و انسانی کشور و جلب کمکهای خارجی نه بمثابة دو طریق ایجاد صنایع سنگین بلکه با برداشتن یک کلمه "با"، مسایل اساسی همسنگ و همپراز صنایع سنگین دانسته میشود. به این صورت "اعلام مواضع..." در حالیکه اهمیت جلب کمکهای خارجی را به اندازه ایجاد صنایع سنگین بالا میبرد یقیناً قادر خواهد بود پایه های اقتصاد مستقل ملی را به نحو شایسته ای بوجود بیاورد!!؟

از جانب دیگر اگر به سرمایه های خصوصی اجازه فعالیت در ساحه صنایع سنگین داده شود در آن صورت راه برای ایجاد مالکیت های بزرگ بورژوائی باز میشود که البته جلوگیری ازین مسئله برای "اعلام مواضع..." اصلاً مطرح نیست (و برنامه نیز درین زمینه روشن نمیشد).

بخش تجارت و مالیه:

"اعلام مواضع..."

- تنظیم و نظارت تجارت داخلی و خارجی به نفع اکثریت جامعه.
- تطبیق مالیه مترقی و مستقیم.

"برنامه..."

- تنظیم و نظارت تجارت داخلی و خارجی به نفع اکثریت جامعه .
- تطبیق اصل مالیه مترقی و مستقیم.

دولت باید بر تجارت خارجی و داخلی به نفع اکثریت جامعه صرفاً نظارت داشته و آنرا تنظیم نماید؟! تاجران باید چقدر خوشوقت باشند که در تحت حاکمیت دولت مورد درخواست "ساما" میتوانند نفع تمامی شقوق تجارت داخلی و خارجی را به جیب بزنند؛ البته تحت کنترل و انتظام دولت از طریق تطبیق اصل مالیه مترقی و مستقیم؟! در ساحه تجارت هم مثل ساحه صنایع راه برای رشد مالکیت های بزرگ بورژوائی باز است. این است مفهوم "دیموکراتیزم استوار و پیگیر؟؟" یعنی صنایع و تجارت از سرمایه داران و حاکمیت فیودالیزم هم بر قرار یعنی دولت فیودالها و بورژوازی و یقیناً بورژوازی کمپرادور.

عمومیات:

"اعلام مواضع..."

- ملی ساختن تمام سرمایه های اسارتبار امپریالیستی و مؤسسات خارجی که ثروت های ملی ما را به یغما می برند.
- گسترش و تعمیق پلانگذاری دولتی مطابق به نیازمندیهای شگوفایی اقتصاد مستقل ملی و در جهت رهایی از زنجیر وابستگی های امپریالیستی.

"برنامه..."

- ملی ساختن تمام سرمایه های اسارتبار امپریالیستی و مؤسسات خارجی که ثروت های ملی ما را به یغما می برند.
- گسترش و تعمیق پلانگذاری دولتی مطابق به نیازمندیهای شگوفایی اقتصاد مستقل ملی و در جهت رهایی از زنجیر وابستگی های امپریالیستی.
- تبدیل سکتور دولتی کنونی - که اهرم نفوذ و وسیله تاراجگری امپریالیستی و علت تباهی مردم ما است - به سکتور راستین عامه و تقویت هرچه بیشتر آن به نفع رفاه عامه و تکامل متوازن جامعه.

آنچه در بخش صنعت و تجارت بیان کردیم درینجا بیشتر از پیش روشن می‌گردد. "اعلام مواضع..." نقش دولت را بالاتر از پلانگذاری قبول ندارد. ولی معلوم نیست با سکتور دولتی کنونی چه برخوردی دارد؟ آیا پیشنهاد فروش آنرا به سرمایه داران خصوصی مدنظر دارد یا میخواهد بهمین حالت فعلی نگاهش دارد؟ روشن است که برای اعلام مواضع تبدیل سکتور دولتی کنونی به سکتور راستین عامه اصلاً مطرح نیست و البته تقویت هرچه بیشتر سکتور عامه یعنی ایجاد تمرکز و از بین رفتن دموکراسی؟! و "اعلام مواضع..." در قبال دموکراسی حساسیت اومانیستی دارد و این حساسیت بسیار شدید است:

«چپ سنتی که می خواهد قدرت اقتصادی جامعه در دست دولت متمرکز شود مخالف دموکراسی هست!»

پس برای اینکه دموکراسی با خطری مواجه نگردد باید از تمرکز اقتصاد جامعه در دست دولت جلوگیری کرد و آن را در دست سرمایه داران و فیودالان قرار داد و به نحو دموکراتیک اصل مالیه متری و مستقیم را بر آن ها تطبیق نمود؟!!!!

در زمینه اجتماعی:

"اعلام مواضع..."

- تأمین و تساوی حقوق زن و مرد.
- وضع و تطبیق قوانین عادلانه ای که حق کار، شرایط مساعد کار، حق بیمه های صحی و اجتماعی، حق تشکیل اتحادیه های صنفی، اعتصاب، مظاهره، نشرات و داشتن نماینده در جریان بازرسی و فیصله دعاوی مربوط به مسایل کار را برای عموم مردم تضمین نماید و وضع اقتصادی-اجتماعی آنها را بهبود بخشد.
- مبارزه علیه بوروکراسی و فساد اداری با برقراری و گسترش سیستم نظارت مردمی و قایل شدن حق انتقاد رهنمایی و طرد مأمورین خود سر و استفاده جو بموازا تفتیش جدی از بالا و فراهم ساختن امکانات زندگی شرافتمندانه بخصوص برای کارمندان پائین رتبه.
- تعمیم و افزایش خدمات صحی بصورت متوازن و عادلانه در سراسر کشور.
- تخصیص کمکهای لازم برای حمایه طفل و مادر، معیوبین و مخصوصاً خانواده های شهدای راه آزادی.
- اعمار منازل صحی و ارزان قیمت و واگذاری آن به هموطنان خانه بدوش با شرایط مساعد.
- فراهم ساختن امکانات تفریحات و سرگرمی های سالم برای عموم افراد جامعه و مبارزه علیه انحرافات و مفاسد اخلاقی و اجتماعی.

"برنامه..."

- وضع و تطبیق قوانین دموکراتیکی که حق کار، شرایط مساعد کار، حق بیمه های صحی و اجتماعی، حق تشکیل اتحادیه های صنفی، اعتصاب، مظاهره، نشرات و داشتن نماینده در جریان بازرسی و فیصله دعاوی مربوط به مسایل کار را برای زحمتکشان تضمین نماید، وضع اقتصادی-اجتماعی آنها را بهبود بخشد و شعور سیاسی- طبقاتی شانرا ارتقاء دهد.
- مبارزه علیه بوروکراسی و فساد اداری با برقراری و گسترش سیستم نظارت توده یی و قایل شدن حق انتقاد، رهنمایی و طرد مامورین خودسر و استفاده جو به موازا تفتش دقیق و پیگیر از بالا و فراهم ساختن امکانات زندگی شرافتمندانه (بویژه) برای کارمندان پایین رتبه.
- تأمین استقلال قوه قضائی بر مبنای تخلف ناپذیری از منافع والای انقلابی مردم.
- تعمیم و افزایش خدمات صحی به صورت متوازن و عادلانه در سراسر کشور.
- تأمین تساوی حقوق زن و مرد و فراهم ساختن زیربنای مادی آن.
- تخصیص کمک های ویژه برای حمایه طفل و مادر، معیوبین و خانواده های شهدای راه آزادی.
- اعمار منازل صحی و ارزان قیمت و واگذاری آن به هموطنان خانه بدوش با شرایط مساعد.
- تثبیت کرایه عادلانه منازل و دکاکین.
- فراهم ساختن امکانات تفرحات و سرگرمی های سالم برای عموم افراد جامعه و مبارزه علیه انحرافات و مفاسد اخلاقی و اجتماعی.

در بند اول این فصل اگر "رهبر" دقت میکرد میدید که ... بلکه بین دو کلمه تأمین و تساوی یک حرف "و" بصورت اضافی علاوه گردیده که البته معلوم نیست این "و" لعنتی از کجا آمده و اینجای بیجا قرار گرفته است؟ سوآلی که باید از نویسندگان اعلام مواضع پرسید.

برای "اعلام مواضع... " مسئله حقوق زن و مرد بصورت "تأمین و تساوی حقوق زن و مرد" مطرح است و فراهم ساختن زیر بنای مادی این خواست از آن اهمیتی برخوردار نیست که بمثابة جزء جدائی ناپذیر این خواست بمیان کشیده شود. شاید اعلام مواضع معتقد باشد که عدم تساوی حقوق زن و مرد ریشه اقتصادی ندارد بلکه دارای ریشه های طبیعی میباشد!

در مورد وضع قوانین "اعلام مواضع..." به قوانین عادلانه معتقد است و نه به قوانین دموکراتیک، زیرا که قوانین دموکراتیک اصل عدالت را در مورد فیودالها و بورژوازی بزرگ نمیتواند تطبیق نماید!!؟ البته این قوانین برای عموم مردم (مردم اعلام مواضعی) باید باشد و نه برای زحمتکشان کشور!!؟ این قوانین باید وضع اقتصادی - اجتماعی مردم شعور سیاسی - طبقاتی زحمتکشان را ارتقاء بدهد برای "اعلام مواضع..." قابل قبول نیست زیرا که در جمهوری اسلامی مردمی "اعلام مواضع..." قرار نیست شعورسیاسی - طبقاتی زحمتکشان ارتقاء داده شود!!؟

درین فصل، "برنامه..." از تأمین استقلال قوه قضائی بر مبنای تخلف ناپذیری از منافع والای انقلابی مردم حرف میزند. "اعلام مواضع..." این مسئله را در بند چهارم فصل سیاست داخلی خود به این صورت بمیان کشیده است: «تأمین استقلال قوه قضائیه». لابد این تأمین استقلال صرفاً تأمین استقلال است و تحت قوانین "جمهوری اسلامی مردمی اعلام مواضع..." به مرحله اجرا در خواهد آمد و گویا این اصل یک اصل سیاسی دموکراسی است و به منافع والای انقلابی مردم و تخلف ناپذیری از آن ضرورتی ندارد!!؟

همچنان می بینیم که مسئله تثبیت کرایه عادلانه منازل و دکاکین که در "برنامه..." مطرح است، در "اعلام مواضع..." از قلم انداخته شده است. شاید نویسنده و یا نویسندگان "اعلام مواضع..." منازل و دکاکین کرایه زیاد داشته و این مسئله را بخاطریکه پول کرایه دکانها و منازل شان نقصان پیدا نکند از قلم انداخته اند!!؟

در زمینه فرهنگی:

"اعلام مواضع...":

- تحصیل اجباری ابتدائی و متوسط در سراسر کشور.
- فراهم ساختن امکانات عملی تحصیل ابتدائی و متوسط به زبان مادری فرزندان ملیتهای کشور.
- مسلکی ساختن تحصیلات ثانوی.
- مهیا ساختن زمینه تحصیلات عالی و تخصصی به خرج دولت.
- ایجاد شرایط مساعد ادامه تحصیل بعد از وقت برای کسانی که بنا به عللی نتوانسته اند تحصیل خود را تکمیل نمایند.
- مبارزه وسیع و همه جانبه علیه بیسوادی، بینش های خرافی و جهل سیاسی.
- احیاء و شگوفایی فرهنگهای اصیل ملیتهای کشور و تکامل هماهنگ آنها.
- اعطای مساعدتهای مالی به پیشتازان جبهه فرهنگ ملی.

"برنامه...":

- "ساما" تعمیم فرهنگ علمی، توده ای و زدودن آلودگیهای فرهنگ استعماری و ارتجاعی را در موارد زیر دنبال میکند:
- تحصیل اجباری ابتدائی و متوسط در سراسر کشور.
- فراهم ساختن امکانات عملی تحصیل ابتدائی و متوسط به زبان مادری فرزندان ملیتهای کشور.
- مسلکی ساختن تحصیلات ثانوی و درآمیختن آن با پروسه تولید.
- مهیا ساختن زمینه تحصیلات عالی و تخصصی برای فرزندان زحمتکشان کشور به خرج دولت.
- ایجاد شرایط مساعد ادامه تحصیل بعد از وقت برای کسانی که بنا به عللی نتوانسته اند تحصیل خود را تکمیل نمایند.

- مبارزه وسیع و همه جانبه علیه بیسوادی، بینشهای خرافی و جهل سیاسی.
- برخورد انتقادی و انقلابی نسبت به موارث فرهنگ ملی و جهانی.
- احیاء و شگوفائی فرهنگهای اصیل ملیت های کشور و تکامل هماهنگ آنها.
- ایجاد وسیع ترین زمینه برای استفاده از دستاورد های فرهنگ علمی توده ای و انقلابی ملی و جهانی برای عموم افراد کشور.
- تبلیغ ایده های انقلابی و وطنپرستانه در میان مردم و به ویژه جوانان کشور.
- اعطای مساعدت های ویژه به پیشتازان جبهه فرهنگ مردم.

برای اعلام مواضع نه تعمیم فرهنگ علمی و توده ای مطرح است و نه زدودن آلودگیهای فرهنگ استعماری و ارتجاعی. نکند که طرح این مسایل در تحت حاکمیت "جمهوری اسلامی مردمی اعلام مواضع..." کفر و زندقه بحساب آید و طرح کنندگانش مهدورالدم و واجب القتل؟!!

اعلام مواضع با در آمیختن تحصیلات ثانوی مسلکی با پیرویه تولید مخالف است چون ممکن است این امر شعور سیاسی - طبقاتی فرزندان زحمتکشان کشور را ارتقاء دهد!! "دولت جمهوری اسلامی مردمی" نه تنها باید برای تحصیلات عالی و تخصصی فرزندان زحمتکشان خرج نماید بلکه همچنان مکلف است که مصارف تحصیلات عالی و تخصصی فرزندان فیودالها و سرمایه داران را نیز متقبل گردد. البته پولی که ازین طریق در کیسه های فیودالها و سرمایه داران ذخیره میگردد باید در مجاری صنعتی و تجارتنی بکار افتد تا اقتصاد جامعه شگوفا گردد!! گذشته ازین اگر دولت این حق را صرفاً برای فرزندان زحمتکشان کشور قایل گردد برخورد جانبدارانه صورت میگیرد و دموکراسی نقض میگردد!!

برای "اعلام مواضع..." برخورد انتقادی و انقلابی نسبت به موارث فرهنگی ملی و جهانی آنقدر اهمیت ندارد که از جمله وظایف فرهنگی "دولت جمهوری اسلامی مردمی اعلام مواضع..." دانسته شود. همچنان ایجاد وسیع ترین زمینه برای استفاده از دستاورد های فرهنگ علمی، توده ای و انقلابی ملی و جهانی برای عموم افراد کشور مسئله خطرناکی است که نباید طرح کرد چون "چپ سنتی" آنرا مطرح نموده و لذا حتماً برای دموکراسی خطری را در بردارد!! از جانب دیگر اگر در میان مردم و بویژه جوانان کشور ایده های انقلابی و وطنپرستانه تبلیغ گردد شعور سیاسی فرزندان زحمتکشان بالا رفته و دستاورد های مبارزات مردم بسوی تکامل میرود و چه بسا که به متشکل شدن کارگران و دهقانان بینجامد. امری که نهایت خطرناک است و صرفاً "چپ سنتی" میتواند از آن به نفع خود استفاده نماید و دموکراسی را از بین ببرد!! که حتماً این امر سرنگونی جمهوری اسلامی مردمی را در پی خواهد داشت!!!!

فرهنگ، فرهنگ ملی است و جبهه فرهنگی هم جبهه فرهنگی ملی و پیشتازان این فرهنگ است که سزاوار مساعدت های مالی میباشند. فرهنگ مردم را "چپ سنتی" بمیان میکشد و بخصوص اگر این جبهه بصورت روشن نام جبهه خلق را بر خود داشته باشد آنوقت نهایت خطرناک است و برای دموکراسی بسیار مضر!! البته با این پیشتازان جبهه فرهنگ باید صرفاً مساعدت های مالی بعمل آورد و نه هر نوع مساعدت ویژه مورد لزوم زیرا که "چپ سنتی" تحت نام مساعدت به جبهه فرهنگ به پخش "کتب ضاله" و اشاعه "افکار مضره" ای میپردازد که افکار مردم را میتواند سنگسازد!!

ما دیگر لزومی نمی بینیم که در مورد محتویات رویزیونیستی و نهایت ارتجاعی اعلام مواضع بیشتر ازین حرف بزنییم و آنرا با ادعاهای "تازه اندیشان" و جناب "رهبر" مقایسه نمائیم. این رجعتگرانی آشکار تا سرحد تسلیم شدن به فیودالیزم - چه رسد به بورژوازی - بالا میرود، ضد منافع زحمتکشان و به خصوص پرولتاریای کشور قرار میگیرد، با انترناسیونالیزم پرولتری خصومت می ورزد و بالاخره در خدمت تأمین منافع امپریالیزم به نحو شایسته ای نقش بازی مینماید. خلاصه، مفهوم آرم و سرنامه آن به روشنی در متن "اعلام مواضع..." تشریح شده و بصورت یک برنامه برآمدی ملی - دموکراتیک به خورد روستاییانی مثل ما داده شد که تا از "حمقت" مان بیرون آمدیم و مضمون آنرا کاملاً درک کردیم و علیه آن بصورت قاطع ایستادیم، زمانی در خاد پنج، زمانی در سانتیاگو و زمانی در پکن مورد معامله قرار گرفته بودیم.

ما گفتیم که برنامه "ساما" را یک برنامه قابل پذیرش نمیدانیم ولی برای اینکه نشان داده باشیم که دفاع "رهبر و شرکاء" از رهبران "مشی تازه اندیشانه اعلام مواضع..." تا چه حد غیر اصولی، ارتجاعی و سازشکارانه و فرصت طلبانه است جملات آخرین برنامه "ساما" و اعلام مواضعش را پهلوی هم نقل میکنیم و قضاوت را به خود خواننده می گذاریم:

"اعلام مواضع...":

«سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) برای نجات کشور از چنگال اهریمن استعمار و نوکران دست نشانده اش تلاش پر شکوه و هدفمند خویش را دنبال نموده و برای تحقق این هدف با تکیه بر نیروی عظیم ملت بپاخاسته افغانستان با طرد هرگونه وابستگی و خارج کردن کشور از مجرای رقابت ابرقدرت ها در رزمگاه ملت قهرمان خود جانبازانانه سنگر جهاد مقدس و کبیر ملی را آتشین نگهداشته؛ با درک مسئولیت و دین تاریخی خویش وحدت رزمنده و شورانگیز تمام میهن دوستان را در یک صف واحد فشرده و آهنین بر اساس مصالح و منافع والای مردم آرزو میکند.

شهادای راه آزادی! به روان پاک تان قسم که درفش جهاد مقدس را برافراشته تر و سنگر رزم تانرا گلگون تر و پرفروغ تر میداریم. پس بیائید، عزیزان دلاوران که با پخش این اعلام مواضع خود جهاد عظیم و برحق ملی مردم به پا خاسته خود را شگوفاتر ساخته بر سرومال عاریتی و دست انداز روس خط بطلان بکشیم.

بلی، ما میگوییم! روسها باد کاشتند ولی توفان درو میکنند!

یا مرگ یا آزادی!»

"برنامه...":

«ساما" مصمم است در خلال تحقق برنامه فوق در مرحله انقلاب ملی و دموکراتیک طراز نوین راه تکامل جامعه را بسوی گذار به جامعه فارغ از بهره کشی و ستم طبقاتی و ملی باز کند و بنابراین رهبری طبقه کارگر را در انقلاب ملی و دموکراتیک طراز نوین و سیادت طبقه کارگر را در مرحله گذار به جامعه بدون طبقات شرط اساسی تحقق برنامه حد اقل و حد اکثر خود میداند. دشواری راه هرچه باشد بشریت به زیر درفش طبقه کارگر دوران ساز از قلمرو جبر طبیعی و اجتماعی به قلمرو اختیار و آزادی رهسپار است. سازمان آزادیبخش مردم افغانستان با اعلام یورش بر دژ ارتجاع داخلی و امپریالیزم جهانی (بویژه سوسیال امپریالیزم) همگام با

مارش شورانگیز تاریخی زحمتکشان و ملل زنجیرشکن سراسر جهان به استقبال افق های روشن دنیای نوین به پیش می رود.

با عشق به آزادی!

با ایمان به انقلاب!

با اتکاء بر توده!

یا مرگ یا پیروزی!»

طرح قبلی بیان شده ما در اخیر قسمت چهارم این پاسخننامه آن بود که اسنادی را از دوران تسلط این مشی یعنی از پولینوم دوم تا ضربت ماه اسد 1356 مورد بررسی قرار دهیم. ولی ما در ادامه این بررسی، متن اعلام مواضع "ساما" را نیز مورد بحث قرار دادیم. غرض روشن شدن هرچه بیشتر تازه اندیشی (رویزیونیزم) مشی "اعلام مواضع.." متن کامل بیانات مربوط به "تازه اندیشی" در "کنفرانس سرتاسری ساما" ضمیمه این شماره انتشار می یابد و همچنان اعلام مواضع "ساما" تکثیر میگردد.

مروری بر مبارزات "بخش غرjestان ساما"

مقدمه:

بخش غرjestان "ساما" از زمان دایر شدن کنفرانس فعالین این بخش در بهار سال 1361 تا موقعی که هسته انقلابی کمونیست های افغانستان تشکیل گردیده و قسمتی از تشکیلات [سابق] این بخش را در پهلوی رفقای دیگر با گسست کامل از "ساما" در خود جای داد، مسیر پر پیچ و خمی را پیموده است.

بخش غرjestان "ساما" در مرحله اول فعالیت خود از زمان کنفرانس فعالین بخش تا موقع دایر شدن "کنفرانس سرتاسری ساما" ظاهراً به جناح طرفداران برنامه "ساما" تعلق داشت و به همین جهت اساساً نمیتوانست بصورت بنیادی با ارتداد و انحرافات ایدئولوژیک-سیاسی و تشکیلاتی "ساما" مبارزه نماید و بخصوص از پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک-سیاسی کمونیستی علیه مشی رویز یونیستی اعلام مواضع ناتوان بود. این امر مسئله مبارزه علیه تسلیم طلبی را که از طرف این بخش به عنوان قضیه اساسی و عمده مبارزاتی مطرح گردیده بود، بصورت یک امر کاملاً درون سازمانی "ساما" در آورد و سرانجام نمایندگان این بخش را در "کنفرانس سرتاسری ساما" در پهلوی خائنین تسلیم طلب نشانند.

از جانب دیگر بخش غرjestان "ساما" در تعلق خود به جناح طرفداران "برنامه" نیز دارای استحکام نبود و عناصری که صرفاً بخاطر جو مسلط به اصطلاح برنامه درین بخش خود را در ابتدا "چپ" نشان میدادند ولی در واقعیت امر خواه بعلت تعلق سابقه محفلی و خواه بعلت پراتیک مبارزاتی شان در تشکیلات "ساما" به جناح طرفداران برنامه "ساما" تعلق نداشتند، قبل از "کنفرانس سرتاسری ساما" نشریه "جنگ غرjestان" را انتشار دادند. گردانندگان "جنگ" در اثر فشار شدید بخش بدنبال انتشار شماره اول آن مجبور شدند کار "جنگ غرjestان" را متوقف بسازند. این افراد بعد از "کنفرانس سرتاسری ساما" به سرعت دچار انحلال طلبی شده و سر انجام نه تنها از "ساما" بلکه از مبارزه سیاسی در کل کناره گیری کردند.

از جانب دیگر مبارزه بخش غرjestان علیه تسلیم طلبی "ساما" اساساً بیشتر جنبه صرف سیاسی داشت و از درک عمیق پایه های ایدئولوژیک-سیاسی تسلیم طلبی "ساما" مایه نمی گرفت. به همین جهت تمامی تلاش هایی که از جانب این بخش علیه تسلیم طلبی صورت گرفت و میتوان گفت که تا حدودی نقش مثبت داشت قادر نگردید تا تشکیلات این بخش را از نفوذ تسلیم طلبی مصئون نگهدارد. همزمان با دایر شدن "کنفرانس سرتاسری ساما" واحد تشکیلاتی دایکندی دچار تسلیم طلبی شده و افرادی از این واحد با دولت رابطه گرفتند. همچنان در سال 1363 فردی که قبلاً از روابط "ساوو" بود و به تازگی به "ساما" پیوسته بود، در ولسوالی جغتو با دولتی ها روابطی ایجاد نمود. به این ترتیب علیرغم مبارزاتی که از طرف این بخش علیه تسلیم طلبی صورت گرفت عناصر تسلیم طلبی که در اعلامیه دوم کمیسیون تحقیق و بررسی تسلیم طلبی "ساما" مشخص شده اند در درون این بخش بوجود آمدند.

بروز تسلیم طلبی در بخش غرjestان پایه اساسی فعالیت "رهبر و شرکاء" را بوجود آورده و عناصر تسلیم طلب به دستگیری و همدستی و راهنمایی "مسافران چین" و یکی دو عنصر فاسد دیگر در مقطع دوم فعالیت بخش از درون خود بخش غرjestان علیه جناحی که در تشکیل هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان شرکت نمود دسایس "رهبر و شرکاء" را پیاده نمودند.

ولی برعلاوه بخش غرjestان "ساما"، بخش غرjestان جبهه متحد ملی نیز وجود داشت که تشکیل آن نسبت به بخش غرjestان "ساما" قدامت داشت، همان گونه که جبهه متحد ملی نسبت به "ساما" قدامت داشته است؟؟!

بخش غرjestان جبهه متحد ملی نیز فعالیت های داشته است که از برآمد های نیمه علنی نظامی در داخل تا ایجاد روابط رسمی با تنظیم های خارج کشوری مقاومت و تا مسافرت تبلیغاتی اروپائی را در بر میگیرد. در نوشته حاضر برعلاوه بخش غرjestان "ساما" روی فعالیت های این واحد جبهه متحد ملی؟! نیز مکت خواهیم کرد زیرا که فعالیت های "بخش غرjestان جبهه متحد ملی" یکی از جنبه های مهم فعالیت "بخش غرjestان ساما" را تشکیل می دهد.

بخش غرjestان "ساما" را در دو مرحله مورد مطالعه قرار خواهیم داد. مرحله اول از کنفرانس فعالین بخش آغاز گردیده و در زمان دایر شدن "کنفرانس سرتاسری ساما" خاتمه می یابد. مرحله دوم با انتشار "اعلامیه بخش غرjestان ساما" مجدداً آغاز گردیده و تا زمان دایر شدن کنفرانس مؤسس هسته انقلابی کمونیست های افغانستان دوام می یابد.

درین نوشته ابتدا چگونگی ایجاد و سیر فعالیت عملی بخش غرjestان را در مرحله اول مورد مطالعه قرار می دهیم و بعداً اسناد مرحله اول فعالیت این بخش را در ارتباط با بحث اولی مان به تحلیل و ارزیابی خواهیم گرفت. مقطع دوم فعالیت بخش غرjestان را نیز به ترتیب فوق مورد بحث قرار خواهیم داد یعنی ابتدا چگونگی ایجاد و سیر فعالیت این حرکت را و بعد اسناد آن را مورد مطالعه قرار خواهیم داد.

نگاهی مختصر بر چگونگی ایجاد و سیر فعالیت

بخش غرjestان "ساما" در مرحله اول فعالیت از بهار 61 تا خزان 62

جاذبه خیزش توفان آسای توده های مردم علیه رژیم کودتا در سال 1358 تعداد زیادی از روشنفکران وابسته به محافل مختلف "ساما" را از شهرها به سوی روستاهای غرjestان کشاند. تعدادی از این روشنفکران در پیشاپیش جبهات جنگی مردم که کلاً شکل قومی و محلی داشتند قرار گرفته و سهمی در مبارزات مردم علیه رژیم کودتا گرفتند. روشنفکرانی که از شهرها آمده بودند با تعدادی از روشنفکران ساکن محل بصورت پراکنده در مناطق مختلف به اشکال بسیار عقبمانده و ابتدائی خود را سازمان دادند. اولین تلاش غرض ایجاد ارتباط فی مابین دسته های پراکنده سامائی در مناطق مختلف غرjestان اوایل زمستان 1358 آغاز یافت. تا این زمان تعدادی از روشنفکران محافل مختلف "ساما" که چه قبل از تأسیس "ساما" و چه بعد از آن بصورت پراکنده در مناطق مختلف غرjestان گرد آمده بودند کاملاً بیخبر از همدیگر به فعالیت مشغول بودند. طبق دستور مرکز یکی از رفقا وظیفه یافت که با افراد پراکنده در مناطق مختلف که از جانب مرکز معرفی شده بودند ارتباط برقرار کرده و به تدریج پایه های تشکیلات "سامائی" را در سراسر منطقه بوجود بیاورد. عوامل مختلفی دست بدست هم داده و در طول زمستان سال 1358 از عملی شدن این دستور جلوگیری به عمل آورد.

تلاش دوم که بعد از مصادره سلاح حسین کوت توسط نیروهای "ساما" صورت گرفت نیز عمدتاً بی نتیجه ماند. رفیقی که وظیفه تأمین ارتباط با روابط پراکنده سامائی در مناطق مختلف غرjestان قبلاً برایش سپرده شده بود این بار از طریق انتقال یک مقدار اسلحه و مهمات به جبهات هزاره جات می بایست در صدد تأمین ارتباط با افراد پراکنده "ساما" برآمده و نیز روابطی برای جبهه متحد ملی ایجاد نماید. انتقال اسلحه به صورت علنی و با مکتوب های رسمی "جبهه متحد ملی" صورت گرفت. ولی نه تنها سلاح ها و مهمات به جبهات نرسیده و در بین راه توسط نیروهای اخوانی مصادره گردید بلکه افراد انتقال دهنده آنها نیز ماه ها در زندان نیروهای ارتجاعی اسیر ماندند. این اولین ضربه ای بود که فعالیت های جبهه متحد ملی بر سامائی های غرjestان وارد نمود و بعد ها بار بار تکرار گردید. پس از سپری نمودن چند ماه در زندان ارتجاع، دستاورد این حرکت آن بود که صرفاً بین دو-سه واحد تشکیلاتی "ساما" در منطقه ارتباط قایم شود و واحد های تشکیلاتی مناطق دیگر همچنان بصورت پراکنده و بی ارتباط باقی ماندند که فقط گاهگاهی بعد از چندین ماه بی ارتباطی با مرکز ارتباط می گرفتند.

قبل از پروگرام انتقال اسلحه و مهمات حرکت دیگری نیز برای جبهه متحد ملی صورت گرفته بود. یکی از آشنایان سیاسی قبلی گروهی از رفقا در خارج کشور در "اتحادیه مجاهدین اسلامی" شهرتی بهم رسانده و امکاناتی بدست آورده بود. بنا به هدایت شهید مجید مکتوبی از طرف جبهه متحد ملی توسط یکی از رفقا باید به این فرد رسانده میشد و رابطه با وی تأمین میگردد. رفیق مؤظف که ابتدا مسئولیتش را قبول نموده بود چون نتوانست از زندگی قانونی و معاش کافی وظیفه دولتی چشم پپوشد، اجرای این دستور چند ماه به تعویق افتاد. تقریباً همزمان با پروگرام انتقال اسلحه مکتوب جبهه متحد ملی برای "اتحادیه مجاهدین اسلامی" توسط رفیق دیگری که در یکی از جبهات داخل منطقه به فعالیت مشغول بود فرستاده شد. ولی به نسبت انشعاب اتحادیه مجاهدین اسلامی تلاش این رفیق بی نتیجه ماند. خزان سال 59 بنا به درخواست های مکرر از داخل منطقه به رفیق قبلی که این زمان زندگی قانونی اش را از دست داده بود و بصورت مخفی در شهر زندگی داشت از طرف مرکز مکتوب جبهه متحد ملی سپرده شده و وی با اتحادیه مجاهدین اسلامی رسماً رابطه گرفت. این ایجاد ارتباط از لحاظ نظامی سودی در بر نداشت زیرا که جناح آشنای قدیمی امکانات نظامی در اختیار نداشت!

در اثر درخواستهای مکرر یک تعداد از رفقا در مورد ایجاد ارتباط با جناح دیگر اتحادیه که امکانات نظامی در اختیار داشت، بخش غرjestان جبهه متحد ملی افغانستان در یکی از روزهای بهاری سال 1360 توسط دو - سه نفر رفیق ایجاد گردید!! و رفقا توسط مکتوب رسمی بخش غرjestان جبهه متحد ملی افغانستان با این جناح اتحادیه نیز داخل تماس گردیدند. نتیجه این تماسگیری امضای یک قرارداد همکاری نظامی و سیاسی بین بخش غرjestان جبهه متحد ملی و اتحادیه مجاهدین اسلامی افغانستان و نیز دریافت یک مقدار اسلحه و مهمات کمکی از اتحادیه مجاهدین اسلامی بود. به این ترتیب رفیقی که قبلاً وظیفه تنظیم روابط پراکنده "ساما" در غرjestان برایش سپرده شده بود، بدون این که درین امر موفقیت چندانی داشته باشد با امضای قرارداد همکاری با رئیس اتحادیه مجاهدین اسلامی خود را عملاً بحیث مسئول عمومی بخش غرjestان جبهه متحد ملی نیز تعیین نمود!!؟

مسئله ایجاد بخش غرجستان جبهه متحد ملی بعد از تأمین ارتباط با اتحادیه، امضای قرارداد همکاری و دریافت کمک نظامی به مرکز گزارش داده شد. مرکز نه تنها در مقابل این گزارش عکس العمل منفی نشان نداد بلکه از آن بخوبی استقبال کرده و آنرا حرکتی در جهت تثبیت هرچه بیشتر "ساما" و "جبهه متحد ملی" ارزیابی نمود!!!

به این ترتیب یکسال قبل از تشکیل بخش غرجستان "ساما"، بخش غرجستان جبهه متحد ملی ایجاد شده و فعالیتهای نظامی در ارتباط با اتحادیه و نیز فعالیت های سیاسی برای جبهه متحد ملی به صورت نیمه علنی در چند منطقه غرجستان آغاز گردیده بود!!!

زمستان سال 1360 با کمیته جوانان وحدت طلب ارتباط برقرار گردید. این کمیته در اثر یک سلسله اختلافات که مرز بندی با تئوری سه جهان را در بر نداشت از سازمان رهائی جدا شده بود و چون دارای روابط نظامی قومی نسبتاً قوی ای بود علیرغم اتهامات بسیار زننده اخلاقی در مورد بعضی از افراد آن و نیز انتقادات سیاسی بر آنها نمی توانست برای "سامانیها" جاذبه نداشته باشد. بعد از دو-سه جلسه بحثی بسیار کوتاه و سرسری، کمیته غرض پیوستن به "ساما" آمادگی نشان داد. مسئول عمومی بخش غرجستان جبهه متحد ملی افغانستان (!) این بار صلاحیت جذب این کمیته را در تشکیلات "ساما" برایش قایل شده و اعلامیه ای را مبنی بر پیوستن کمیته جوانان وحدت طلب به "ساما" با نمایندگان این کمیته انتشار داد!!!

البته در حالتی که مرکزیت با دولت مزدور سوسیال امپریالیزم شوروی پروتوکول امضاء نموده بود جذب کمیته جوانان وحدت طلب به "ساما" گامی بود ارزنده؟! رفیق انتشار دهنده اعلامیه درین موقع از قضایای تسلیم طلبی در "ساما" اطلاع نداشت و در آن موقعیت حساس این خدمت شایسته را برای "ساما" انجام داد!!!

همچنان در سال 1359 بعد از تشکیل بخش غرجستان جبهه متحد ملی فردی که قبلاً به محفل شاپور تعلق داشته و با محافل دیگری نیز روابطی داشته است در خارج کشور به "ساما" جذب گردید. این فرد در سال 1357 عسکری اش را در مخابرات مرکزی وزارت دفاع سپری نموده بود. بعد از ختم عسکری بورس تحصیلی به بلغاریا را نصیب شده و به آن کشور غرض تحصیل اعزام گردیده بود. بدنبال تظاهرات عمومی محصلین افغانی در بلغاریا این فرد با تعدادی دیگر از آن کشور اخراج شده و دوباره به افغانستان عودت داده میشوند که پس از رسیدن به مرز افغانستان به نحو معجزه آسائی نجات می یابد و از آن پس زندگی مخفی اختیار می نماید. بعد از مدتی داخلی یکی از مناطق غرجستان شده و کم کم شهرتی از لحاظ نظامی بدست می آورد. فعالیت این فرد در داخل منطقه با تعدادی از افراد دیگر در ارتباط با سازمان پیکار صورت میگرفت. در سال 59 پس از درگیری های با شورای اتفاق متواری شده و سرانجام از کشور خارج میگردد. بعد از تأمین ارتباط با رفقا در خارج کشور وی ادعا می نماید که از طریق روابط "ساما" به منطقه رفته و در آنجا بنام "ساما" فعالیت داشته است. با وجودی که ثابت میشود این ادعاهای وی دروغ است و با وجودی که این برخورد غیر صادقانه اش به وی تذکر داده میشود ولی چون از لحاظ نظامی نام و نشانی دارد مورد توجه قرار میگیرد. چون بعد از مدتی خود را فرد مستعدی نشان میدهد رسماً بعنوان عضو سازمان به مرکزیت معرفی میشود و علیرغم مخالفت هائی در اثر پافشاری رفقای غرجستان به عضویت "ساما" در می آید. از طریق این فرد رابطه با یکی از مناطق نسبتاً مهم غرجستان تأمین میگردد و افرادی به "ساما" جذب میشوند.

برعلاوه در سال 1359 افرادی از دایکندی بعد از تأمین ارتباط با رفقا در خارج کشور ادعا مینمایند که از روابط محفل شهید طغیان هستند. بدون اینکه در مورد این ادعا تحقیق صورت بگیرد این افراد به "ساما" جذب میگردند زیرا که دارای نیروی نظامی بودند و نام و شهرتی در منطقه به دست آورده بودند!!!

به این ترتیب بر بستر فعالیت برای بخش غرجستان جبهه متحد ملی در داخل و خارج کشور روابط وسیعی در غرجستان به "ساما" جلب گردید. مقارن با ایامی که کنفرانس فعالین بخش غرجستان دایر گردید، زمینه از لحاظ تشکیلاتی برای ایجاد بخش غرجستان "ساما" ظاهراً مساعد به نظر می رسد.

قبل از دایر شدن کنفرانس فعالین بخش غرجستان تمامی روابط این منطقه همانند سایر افراد سازمان از حوادث کوهدامن بیخبر نگهداشته شده بودند. "رهبر" و دیگران در تماس هائی که با رفقا می گرفتند ادعا داشتند که نیروهای نظامی کوهدامن در حال پیشروی بوده و نیروهای اخوانی به سختی شکست خورده اند!!!

در بهار سال 1361 یکی از رفقا که گاهی در تشکیلات کابل فعالیت داشت و زمانی در یکی از مناطق مربوط به غرجستان، پس از خروج از کابل در خارج کشور با سایر افراد مربوط به غرجستان ارتباط گرفته و گزارشات کابل و کوهدامن را به رفقا ارائه نمود. از

طریق این رفیق بود که از قضایای تسلیم طلبی "ساما" اطلاعاتی بدست آمد و این اطلاعات انگیزه قوی ای شد غرض تشکیل کنفرانس فعالین بخش غرjestان، یعنی ایجاد بخش غرjestان "ساما".

یکی از افرادی که قبلاً با گروه اشرف (مربوط "تازه اندیشان") رابطه داشت و فعالیت های قبلی وی هیچگونه رابطه ای با غرjestان نداشت قبل از دایر شدن کنفرانس فعالین با رفقا در تماس شد. طبق گزارش یکی از رفقا وی شخص صاحب صلاحیتی بوده و قربانی توطئه های درون تشکیلاتی گردیده است. بر اساس این گزارش فرد مذکور بعنوان یک شخص صاحب صلاحیت در بخش غرjestان شامل شده و در کنفرانس فعالین بخش شرکت نمود!!

کنفرانس فعالین بخش غرjestان با این روحیه دایر گردید که باید برای فعالیت های "رهبر" یک نیروی قابل اتکاء ایجاد شود. طبق این نظر ازین که نیروهای "ساما" در شمالی ضربت خورده است باید "رهبر" بتواند بحیث ادامه دهنده راه مجید بر غرjestان تکیه نماید. براساس این برداشت بود که کنفرانس فعالین بخش غرjestان بعد از صدور قطعنامه کنفرانس و تشکیل بخش غرjestان مسئولیت آن را به شخص "رهبر" واگذار نمود. البته ممکن افراد مشخصی و بخصوص فرد مربوط به گروه اشرف نیات دیگری در سر داشتند، ولی روحیه مسلط بر کنفرانس همان بود که تذکر دادیم.

قطعنامه کنفرانس فعالین بخش غرjestان و نیز صورت جلسات کنفرانس توسط فرد مربوط به گروه اشرف و رفیقی که از کابل آمده بود به مرکزیت سازمان فرستاده شد. "رهبر" نه تنها به خواست بخش غرjestان مبنی بر گرفتن مسئولیت این بخش وقعی ننهاد بلکه بلافاصله پس از دایر شدن کنفرانس فعالین بخش غرjestان تبلیغات شدیدی علیه "هزاره گرائی" غرjestانی ها سازمان داده شد. قطعنامه کنفرانس فعالین بخش غرjestان تحت سانسور شدید قرار گرفته و در اختیار روابط سازمان گذاشته نشد. علت خصومت "رهبر و شرکاء" با بخش غرjestان آن بود که قطعنامه کنفرانس فعالین بخش رسماً تسلیم طلبان را خائنین ملی خوانده و خواهان تصفیه این عناصر از "ساما" گردیده بود و این موضعگیری در ضدیت با روش سازشکارانه "رهبر و شرکاء" در برخورد با قضیه تسلیم طلبی قرار داشت. سیاستی که از جانب رهبری و مرکزیت سازمان اعمال میگردید آن بود که مسئله تسلیم طلبی از روابط سازمان مخفی نگهداشته شود و مهمتر از آن سازمان رسماً علیه تسلیم طلبی موضع نگیرد.

گرچه قطعنامه کنفرانس فعالین بخش غرjestان تحت سانسور قرار گرفت ولی برای "تازه اندیش نفوذی" در بخش غرjestان این سود را در برداشت که توانست بدان وسیله نزد جناب "رهبر" قدرت نمائی کرده و مورد اطمینان وی قرار بگیرد. این نهایت اعتماد رفیقانه "رهبر" بود که این فرد را در تماس گیری با سفارت امریکا با خود یکجا برده و با سکرتر سفارت امریکا در اسلام آباد صحبت نمودند. البته این تماس گیری با سفارت ظاهراً بی نتیجه بوده است؟؟

قطعنامه کنفرانس فعالین بخش غرjestان نه تنها از جانب "رهبر و شرکاء" تحت سانسور قرار گرفت بلکه متن فیصله های آن از جانب خود رفقای غرjestان نیز زیر پا گذاشته شد. چندی بعد از کنفرانس فعالین از طریق روابط بخش غرjestان جبهه متحد ملی با "اتحادیه مجاهدین..." یکمقدار سلاح و مهمات بدست آمده و علیرغم فیصله کنفرانس تعدادی از افراد نظامی عازم یکی از مناطق غرjestان گردیده و فعالیت نیمه علنی بنام بخش غرjestان جبهه متحد ملی افغانستان درین منطقه از سر گرفته شد. گرچه در ابتدا از جانب بعضی ها علیه این حرکت اعتراضاتی صورت گرفت ولی چون در جریان فعالیت در داخل منطقه موفقیت های نسبی نظامی بدست آمد اعتراضات قبلی خاموش گردیده و تمامی روابط غرjestان به نفع موفقیت های بدست آمده به تبلیغات شروع نمودند. پس از مدتی فعالیت نظامی درین منطقه ضربت خورد ولی در منطقه دیگری که هم اتحادیه نیروی نظامی داشت و هم بخش غرjestان "ساما"، روابط رسمی بین اتحادیه و بخش غرjestان جبهه متحد ملی رسماً برقرار گردید. گرچه این روابط قبلاً بصورت قومی وجود داشت ولی بصورت روابط رسمی بین اتحادیه و بخش غرjestان جبهه متحد ملی در نیامده بود.

خبرنگاران اروپائی ای که بخاطر تحقیق در مورد موجودیت جبهه متحد ملی افغانستان نزدیک سرحدات کشور آمده بودند از طرف رفقای خارج از کشور به داخل فرستاده شدند. این خبرنگاران که به دنبال تبلیغات اولین هیئت جبهه متحد ملی میخواستند از جبهات مربوط به جبهه متحد ملی دیدن نمایند در یکی از مناطق غرjestان نفوذ فوق العاده قوی جبهه متحد ملی را در بین مردم منطقه بچشم سر مشاهده نمودند؟؟! هیئت خبرنگاران برای چندین روز در منطقه گشت و گذار نمودند و مورد استقبال بسیار گرم مردم منطقه قرار گرفتند و یک باب کلینیک صحتی از طرف خبرنگاران در منطقه افتتاح گردید. تعداد زیادی از موسفیدان قومی منطقه که با این خبرنگاران مصاحبه به عمل آوردند؛ با مشاهده خبرنگاران و احتمال بدست آمدن امکانات یک شبه به جبهه متحد ملی پیوسته بودند. بهر حال هیئت خبرنگاران را یکی از افراد هیئت جبهه که قبلاً به اروپا مسافرت کرده بود نیز همراهی مینمود. گزارشات جالبی ازین سفر تهیه گردید. این گزارشات تبلیغات "رهبر" را در مورد جبهه متحد ملی حیثیت و اعتبار بخشید. تا

حدود زیادی بر اساس همین گزارشات بود که بعد ها هیئت جبهه در کنگره انترناسیونال سوسیالیستی به نمایندگی از مقاومت افغانستان شرکت نموده و دفتر جبهه متحد ملی در پاریس افتتاح گردید.

بخاطر سروصدای بسیار زیاد هیئت خبرنگاران، رفقای منطقه مجاور که قبلاً فعالیت نظامی شان ضربت خورده بود نتوانستند از جبهه سید جگرن کمک دریافت نمایند و ناچار از کشور خارج شدند و فعالیت نظامی شان خاتمه یافت. در خود منطقه نیز بلافاصله بعد از سر و صدای خبرنگاران، برای ضربت زدن جبهه مشترک اتحادیه و بخش غرjestان جبهه متحد ملی؛ نیروهای ارتجاعی آمادگی گرفتند مدتی بعد از کنفرانس اول مسئولین بخش غرjestان تهاجم نیروهای ارتجاعی آغاز گردید و پس از چند روز جبهه از پای درآمد و فعالیت رفقا درین منطقه نیز ضربت خورد. ولی مدتها بعد و حتی تا امروز بنام نیروهای جبهه متحد ملی در غرjestان تبلیغات صورت میگیرد!

در ماه عقرب سال 1361 کنفرانس اول مسئولین بخش غرjestان تشکیل گردیده و جناب "رهبر" شخصاً درین کنفرانس شرکت نمودند. ولی چون از شرکت نماینده خاص شان که قبلاً به یکی از مناطق غرjestان فرستاده شده بود و مدتی در آن منطقه به فعالیت مشغول بود در کنفرانس جلوگیری بعمل آمده بود، روحیه جناب "رهبر" در کنفرانس چندان مساعد نبود. کنفرانس اول بخش غرjestان که در آن نمایندگان واحد های مختلف تشکیلاتی غرjestان شرکت نموده بود نظر به پیشنهاد دو فردی که با مرکزیت و رهبری سازمان در ارتباط بودند کلاً به بحث در مورد مشکلات و مسایل مربوط به خود غرjestان پرداخت. بحث در مورد مشکلات عمومی سازمان و بخصوص بحث در مورد تسلیم طلبی به این بهانه که روی روحیه رفقای تازه وارد تأثیرات مخرب دارد کنار گذاشته شد.

دو یا سه روز قبل از ختم کنفرانس، "رهبر" به بهانه مریضی کنفرانس را ترک گفت و بحث ها بدون حضور "رهبر" ادامه یافت. جو عمومی در کنفرانس از طرف دو فردی که قبلاً با مرکزیت و رهبری در تماس بودند چنان شکل داده شد که کنفرانس بدون این که قطعنامه ای داشته باشد طی ارسال مکتوبی به رهبری و مرکزیت سازمان خواهان عضویت افراد مربوط به بخش غرjestان در مرکزیت "ساما" و در شورای مرکزی جبهه گردید. استدلال میشد که معلومات ما در مورد سازمان و جبهه بسیار اندک است و ما باید با حضور در شورای مرکزی جبهه و مرکزیت سازمان معلومات خود را تکمیل نمائیم در غیر آن کاری از پیش برده نمی توانیم.

عضویت یکی از افراد معرفی شده به جبهه متحد ملی (فردی که قبلاً با جناب رهبر یکجا به ملاقات سکرتر سفارت امریکا در اسلام آباد رفته بود) مورد پذیرش قرار گرفت و مدتی بعد شورای مرکزی موقت جبهه متحد ملی در خارج از کشور ایجاد گردید. کارهای مهم این شورای موقت عبارت اند از: اعزام هیئت به کنگره انترناسیونال سوسیالیستی در پرتغال، تأسیس دفتر جبهه متحد ملی در پاریس و فرستادن نامه ای به کنفرانس کشورهای غیر متعهد از خارج کشور با امضای شورای مرکزی جبهه متحد ملی در کابل!

عضویت رفیق معرفی شده به مرکزیت سازمان مورد پذیرش قرار نگرفت و این رفیق بعد از مدتی مشاجره و مباحثه با شخص "رهبر" از مرکزیت "ساما" به نمایندگی از بخش غرjestان رسماً سلب اعتماد نموده و رابطه اش را صرفاً با شخص "رهبر" بصورت مشروط برقرار نگه داشت!؟ بدنبال این سلب اعتماد از مرکزیت تلاش هائی بخاطر متفرق ساختن بخش غرjestان از جانب "رهبر" صورت گرفت که تکیه اصلی اش بر عناصر برآمده از سازمان رهائی و بنا به ادعای افراد این سازمان عناصر اخراج شده از آن و فرد مربوط به محفل شاپور بود که در اثر این تلاشها بین مسئولین غرjestان دو دستگی ایجاد گردید.

در اثر فشار عمومی صفوف سازمان و نیز فشار ناشی از سلب اعتماد نماینده غرjestان از مرکزیت کار کمیسیون انسجام تشکیلاتی و تدارک کنگره رویدست گرفته شد.

در اثر دودستگی ای که توسط "رهبر و مرکزیت" بین مسئولین بخش غرjestان ایجاد گردیده بود نماینده منتخب کنفرانس بخش در یک جلسه چند نفری مسئولین عزل گردیده و فردی که از روابط قبلی سازمان رهائی بود و از طریق کمیته جوانان وحدت طلب به "ساما" پیوسته بود به نمایندگی از بخش غرjestان در کمیسیون انسجام تشکیلاتی و تدارک کنگره شرکت نمود.

نماینده غرjestان که نه تنها از اوضاع "ساما" بکلی بی اطلاع بود، بلکه سابقه مبارزاتی اش هم از سال 59 فراتر نمی رفت در مرحله اول کار کمیسیون تدارک کنگره به مثابه یک شنونده آرام شرکت نمود!؟ این نماینده در طول جلسات کمیسیون فقط و فقط به کمیسیون یک پیشنهاد داده بود و آن این که «نباید تسلیم طلبان در کنگره سازمان شرکت نمایند.» گرچه این پیشنهاد در وحله اول مورد قبول قرار گرفته بود ولی بعدها به این بهانه که چون متن فیصله نامه کمیسیون به داخل فرستاده می شود و ممکن است فیصله نامه به دست نیروهای اخوانی بیفتد از درج آن در متن فیصله نامه خودداری گردیده بود. نماینده با صلاحیت غرjestان!؟ که

اطلاع داشت نیروهای "ساما" در کوهدامن علناً با دولت ارتباط داشته و با امکانات دولت علیه نیروهای رقیب در حال چنگ می باشند این استدلال متین را پذیرفته و پیشنهادش را پس گرفته بود؟؟

مدتی بعد از کنفرانس اول مسئولین بخش غرjestان دعوتی از طرف کمیته ژنو بنام یکی از قوماندانان کابل دعوتنامه ای به سازمان رسیده بود که باید در یک شب نشینی افغانی و چند پروگرام دیگر این قوماندان شرکت نماید. نظر به نزاکتهای خاصی مسافرت این فرد کنار گذاشته شده و جناب "رهبر" هوس کرده بودند که یکی از رفقای بخش غرjestان را به این مسافرت بفرستند. رفیق معرفی شده به مرکزیت سازمان ازین دید که باید از اوضاع اروپا و چگونگی ارتباطات در آنجا معلومات پیدا نمائیم پیشنهاد نموده بود که باید مسئول بخش غرjestان در پروگرام کمیته ژنو شرکت نماید که مورد قبول قرار گرفته بود.

برنامه ای که "رهبر" درین مسافرت تعیین نموده بود شرکت در یک شب نشینی افغانی و چند مصاحبه با رادیو و تلویزیون سوئیس و مسافرت به چند شهر آن کشور بود. ولی رفقای غرjestان خود پروگرام مستقل خود را درین مسافرت داشتند. قبل از شروع مسافرت مسایل زیادی از جانب اعضای هیئت سه نفری جبهه که قبلاً به اروپا رفته بود به رفیق دیکته شد: مسایلی از قبیل موضع ما در مقابل ظاهرشاه وغیره. البته لازم به تذکر است که برای رفیق عازم اروپا هیچگونه معرفی نامه و یا سند رسمی دیگری از جانب "رهبر" و یا جبهه متحد ملی داده نشده بود.

رفیق معرفی شده به کمیته ژنو به محض رسیدن به این شهر در مورد کمیته ژنو به تحقیقات پرداخت. به زودی روشن شد که اکثریت رقیب به اتفاق افراد سوئیس این کمیته یا سه جهانی اند و یا به نحوی از انحاء با سه جهانی ها ارتباط دارند. به همین سبب پس از یک جلسه با کمیته ژنو قطع رابطه صورت گرفته و به همکاری یگانه فرد غیر سه جهانی کمیته، کارهای مستقلی رویدست گرفته شد.

اولین حرکت مستقل شرکت در محکمه پاریس بود که جناب "رهبر" و دوستان شان نه تنها درین مورد کوچکترین کمکی نکردند بلکه آن را جزء پروگرام مسافرت نیز نگرفته بودند. شرکت درین محکمه از طریق همکاری "سرابی" که در دفتر بین المللی افغانستان کار می نمود بر اساس روحیه ناسیونالیستی وی توانست عملی گردد.

پس از ختم مسافرت به پاریس کار مستقل در ژنو از سر گرفته شد و "کمیته افغانستان آزاد" که رسماً به نفع نیروهای دموکراتیک مقاومت و بر ضد نیروهای ارتجاعی موضع گرفته بود در ژنو تشکیل گردید. در رابطه با این کمیته فعالیت هائی در سوئیس صورت گرفت و نیز محافلی در شهرهای هامبورگ، برلین و کلن آلمان غرب که از طرف کمیته همبستگی سازمان داده می شد برگزار گردید.

این سفر تبلیغاتی اروپائی دارای دو جنبه بود: یک جنبه آن به راه انداختن تبلیغات نادرست بنام جبهه متحد ملی و بزرگ نشان دادن غیر واقعی آن بود که در تمامی مصاحبه ها و محافل عملی می گردید و این جنبه منفی این مسافرت را تشکیل می داد.

ولی جنبه دیگر این مسافرت که عبارت از جنبه مثبت آن است عبارت از موضعگیری آشکار علیه نیروهای ارتجاعی اخوانی و سلطنت طلب بود. این موضعگیری که صرفاً در محفل برلین بنا به علل خاصی ضعیف بود در تمامی پروگرامهای دیگر کاملاً جلب نظر می کرد. آن چنان که موضعگیری های سیاسی ضد اخوانی و ضد ظاهرخان که با موضعگیری هیئت سه نفری قبلی در تناقض قرار داشت برای خبرنگاران سؤال خلق میکارد و رفیق در مورد این تناقض تحت سوال قرار می گرفت.

در محفل هامبورگ علیه نیروهای ارتجاعی اخوانی که دست به تحریک زده و قصد داشتند جلسه را برهم بزنند علناً از لحاظ سیاسی موضع گرفته شد. در محفل کلن علیه طرح به اصطلاح صلح ژنو موضع قاطع اتخاذ گردید. در تمامی مصاحبه ها و محافلی که در سوئیس برگزار گردید برخلاف هیئت قبلی که اساساً از یک موقف سازشکارانه با نیروهای ارتجاعی حرکت کرده بود علیه سلطنت طلبان و نیروهای اخوانی موضعگیری قاطع صورت گرفت. همچنان امکان مسافرت به امریکا و صحبت با آقای ریگان میسر بود که رد گردید، در حالی که هیئت سه نفری قبلی با سفارت امریکا در پاریس تماس گرفته بود.

ولی مهمترین دست آورد مثبتی که این مسافرت داشت عبارت بود از تأمین ارتباط با حزب کمونیست مارکسیست - لنینیست ترکیه در آلمان غرب. تماس گیری اولیه توسط یکی از افراد مربوط به "هجاما" زمینه سازی شده بود و منظور از آن بدست آوردن کمک از حزب کمونیست ترکیه بود. ولی در ملاقاتی که با یکی از افراد این حزب صورت گرفت به این ارتباط شکل ایدئولوژیک - سیاسی داده شد و از موضع "ساما" برخورد صورت گرفت. نتیجه این تماس آن بود که غرض یک ملاقات در سطح رهبری بین دو طرف موافقه بعمل آمد. موقعی که "رهبر" مدتی بعد به اروپا مسافرت کرد این ملاقات صورت گرفت. جانب ترکی پیشنهاداتی در مورد فعالیت برای تشکیل حزب کمونیست افغانستان و نیز پیشنهادی غرض شرکت در دومین کنفرانس بین المللی احزاب و

سازمانهای کمونیست (مارکسیست - لنینیست - مائوتسه دون اندیشه " به "رهبر" ارائه گردیده بود که از طرف "رهبر" با سفسطه گوئی های اپورتونیستی رد گردیده بود. جناب "رهبر" در جریان همین مسافرت به چین رهسپار شده بودند.

ولی علیرغم جنبه های مثبتی که این مسافرت داشت در آن موقع نهایتاً به سود "رهبر و شرکاء" تمام شده و در هموار کردن راه شرکت در کنگره انترناسیونال سوسیالیستی و افتتاح دفتر جبهه در پاریس سهمی ادا نمود. امیدواریم بتوانیم در فرصت مساعد گزارش مفصل این مسافرت را تقدیم نمائیم.

بعد از ختم مسافرت اروپائی تمامی تلاشها روی خنثی کردن توطئه های "رهبر و شرکاء" که میخواستند بخش غرجستان را پارچه نمایند متمرکز گردید که بعد از مدتی موفقیت بدست آمده و در بهار سال 1362 دومین کنفرانس مسئولین بخش غرجستان دایر گردید.

کنفرانس که با جناح بندی شدیدی آغاز گردیده بود بالاخره موفق شد که ظاهراً وحدت مورد تهدید بخش غرجستان را دوباره تأمین نماید. این کنفرانس قطعنامه ای علیه تسلیم طلبی صادر کرده و نیز نامه اعتراضیه ای به "رهبر" در مورد برخورد غیر قاطع وی با قضیه تسلیم طلبی فرستاد.

کنفرانس به علت حضور عناصر تسلیم طلب در کمیسیون تدارک کنگره بر شرکت نماینده قبلی بخش غرجستان در آن کمیسیون انتقاد کرده و نماینده جدید دستور یافت در کمیسیون تدارک کنگره با ترکیب موجود فعلی شرکت نماید.

بدنبال چندین جلسه با "رهبر" و بعضی از نمایندگان کمیسیون تدارک و اعضای مرکزیت بالاخره توافق بدست آمده نتوانست و بعد از آن که "رهبر و شرکاء" مکاتبه را قطع کرده و عدم موضعگیری شان را علیه تسلیم طلبی در آئین نامه کنگره رسمیت دادند رابطه بین بخش غرجستان و "رهبر" نیز قطع گردید.

در همین جریان اولین شماره "جنگ غرجستان" که گرداننده اصلی آن تازه اندیش نفوذی در بخش بود انتشار یافت. گرچه در اثر فشار عمومی رفقای بخش، "جنگ غرجستان" از انتشار باز ماند ولی همین یگانه شماره هم وسیله خوبی بدست "رهبر و شرکاء" گردیده و آنها در مورد هزاره گرائی بخش غرجستان سرو صدای زیادی براه انداختند. همچنان این کار موجبات آزردهی رفقای چپ بیرون از بخش غرجستان را نیز فراهم نموده و در پراگنده نگه داشتن جناح چپ "ساما" نقش منفی ای بازی نمود.

پس از قطع رابطه با "رهبر"، بخش غرجستان در مورد تسلیم طلبی نامه سرگشاده ای به اعضای "ساما" نوشته و آن را ضم قطعنامه ها و سایر اسناد کنفرانسهای بخش غرجستان پخش نمود.

"رهبر و شرکاء" که از طرف سایر روابط سازمان نیز زیر فشار شدید قرار داشتند عجزولانه در صدد برگزاری کنفرانس سرتاسری و یا کنگره برآمدند.

مسئول کمیسیون تدارک کنگره که از جانب "رهبر" مؤظف گردیده بود با بخش غرجستان رابطه گرفت. گرچه وی در اجرای وظیفه اصلی اش در ارتباط با کمیسیون تدارک کنگره موفق نگردید ولی توانست که از طریق برگزاری کنفرانس مشترک بین مسئولین بخش غرجستان و نمایندگان حوزه غرب، بخش غرجستان را به "کنفرانس سرتاسری" بکشاند. درین کنفرانس مشترک علیه تسلیم طلبی موضع گرفته شد و قطعنامه کنفرانس توسط دو نماینده به رهبری سازمان فرستاده شد. با شرکت نمایندگان بخش غرجستان در "کنفرانس سرتاسری" مرحله اول فعالیت این بخش به پایان رسید.

این که چرا نمایندگان بخش غرجستان علیرغم آن همه جار و جنجال و بالاخره قطع رابطه با رهبری "ساما" سرانجام در "کنفرانس سرتاسری ساما" شرکت نمودند از لحاظ ایدئولوژیک - سیاسی باید تحلیل گردد و ما این کار را ضمن بررسی اسناد مرحله اول فعالیت این بخش در شماره آینده انجام خواهیم داد. در ضمن این بحث در مورد چگونگی کار های آموزشی بخش غرجستان نیز صحبت خواهیم نمود.

"ضیاء"

ندای انقلاب

شماره ششم

شماره فوق العاده به مناسبت 13 میزان 1365

سیزدهم میزبان ۱۳۴۴

روز پایه گذاری جنبش کمونیستی افغانستان

مسلط شدن باند رویزیونیست خروشچف و شرکاء در اثر یک کودتای درون حزبی بر حزب کمونیست شوروی ضربه بزرگی را بر جنبش کمونیستی بین المللی وارد نمود. این رویداد اگر از یکجانب حزبی را که انقلاب کبیر اکتبر را رهبری کرده و به پیروزی رسانده بود و با ایجاد اولین دولت سوسیالیستی در جهان موفق گردیده و سومین انترناسیونال کمونیستی را در جهان رهبری نمود، از یک حزب کمونیست به یک حزب رویزیونیست مبدل نمود و اولین دولت سوسیالیستی جهان را به یک دولت سوسیال امپریالیستی تغییر ماهیت داد؛ در سطح بین المللی رویزیونیسم را بر تعداد زیادی از احزاب کمونیست جهان مسلط گردانید. به عبارت دیگر باند رویزیونیستی خروشچف و شرکاء علی رغم خیانت به مارکسیزم-لنینیسم توانست از اعتبار و حیثیت حزب کمونیست شوروی و دولت سوسیالیستی شوروی استفاده نموده و اکثریت احزاب کمونیست جهان را بدنبال خود بکشاند. در چنین شرایطی حزب کمونیست چین و حزب کار آلبانی مسئولیت مشترک پیشبرد مبارزه علیه رویزیونیسم و پاکیزه نگهداشتن جنبش کمونیستی بین المللی را به عهده گرفتند. مبارزات تئوریک که بخصوص از طرف حزب کمونیست چین به رهبری مائوتسه دون کبیر علیه رویزیونیسم خروشچفی براه انداخته شد و در ادامه خود تا سطح انقلاب فرهنگی در چین تکامل پیدا نمود بدرستی راه خروج از بن بست ناشی از بروز رویزیونیسم خروشچفی را برای جنبش کمونیستی بین المللی نشان داد. با الهام از این مبارزات امواج نوینی در جنبش کمونیستی بین المللی به تکاپو افتادند و احزاب و سازمانهای کمونیستی نوینی در تمامی نقاط جهان پا به عرصه وجود گذاشتند.

جنبش کمونیستی افغانستان که بر پایه طبقاتی پرولتاریای جوان کشور و در اثر مساعد شدن نسبی اوضاع سیاسی در اوایل دهه چهل پایه گذاری شد؛ مایه فکری و سیاسی حرکتش را از مبارزات تئوریک حزب کمونیست چین به رهبری مائوتسه دون کبیر الهام گرفته و بصورت موجی از امواج نوین جنبش کمونیستی بین المللی تبارز نمود و رو در روی رویزیونیسم خروشچفی قرار گرفت.

بیست و یکسال قبل در چنین روزی (سیزدهم میزبان سال 1344 هجری شمسی) اولین کنگره سازمان جوانان مترقی به نمایندگی از پرولتاریای جوان کشور، با الهام از موضعگیری های ایدئولوژیک-سیاسی حزب کمونیست چین به رهبری مائوتسه دون کبیر علیه رویزیونیسم خروشچفی بر گذار گردیده و اولین سازمان کمونیستی افغانستان بر اساس مارکسیزم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون، در تحت رهبری ایدئولوژیک سیاسی رفیق بزرگ و شهید سترگ اکرم یاری پا بعرصه وجود گذاشت. مبارزات سازمان جوانان مترقی و بخصوص انتشار جریده شعله جاوید توسط این سازمان که تأثیر فرهنگی عمیقی بر جامعه ما وارد نمود جریان نیرومند و انقلابی جامعه ما را یعنی جریان دموکراتیک نوین را بصورت بزرگترین و با نفوذ نوین جریان سیاسی کشور بوجود آورد و در متن آن جنبش کمونیستی نو بنیاد ما شگوف گردید.

به این صورت است که روز سیزدهم میزبان بمثابة یک روز تاریخی و برجسته یعنی روز ایجاد و پایه گذاری جنبش کمونیستی افغانستان نمایان میگردد. تجلیل و بزرگداشت این روز برای کمونیست های افغانستان از اهمیت عظیمی برخوردار است و بخصوص در شرایط حاضر که بدنبال سالها تسلط مشی های رویزیونیستی و اپورتونیستی بر جنبش به تازگی امواج نوینی در عرصه مبارزات ملی-طبقاتی کشور به حرکت افتاده بصورت ویژه ای اهمیت می یابد. تجلیل این روز از لحاظ تاریخی موضعگیری در آن سنگری است که از آن علیه امپریالیسم، سوسیال امپریالیسم و ارتجاع آتش گشوده شد و به ویژه رویزیونیست های خروشچفی وطنی را به نحو شایسته ای و در خور شأن شان کوبید. اکنون باید با موضعگیری در این سنگر (سنگر مارکسیزم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون) مبارزه علیه سوسیال امپریالیسم، امپریالیسم و ارتجاع را به پیش برد و از همین سنگر بر رویزیونیسم سه جهانی، رویزیونیسم خواجه یی و اپورتوتیسم و سنتریسم آتش گشود.

بلی! باید یاد آن روزی را که پیشگامان ما و در پیشاپیش آنها رفیق بزرگ و شهید سترگ اکرم یاری؛ با الهام از موضعگیری های حزب کمونیست چین به رهبری مائوتسه دون کبیر؛ بر مبنای ایدئولوژیک مارکسیزم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون شجاعانه بپا خاستند و با ایجاد سازمان جوانان مترقی جنبش کمونیستی مارکسیستی-لنینیستی مائوتسه دون اندیشه را در کشور ما پایه گذاری نمودند، با احترام تمام گرامی داشت و تجلیل شایسته ای از آن بعمل آورد.

جاویدان باد نام مائوتسه دون کبیر علمبردار مبارزات ضد رویزیونیسم معاصر در جهان!

زنده باد انقلاب عظیم فرهنگی چین به رهبری خرد مندانه و علمی مائوتسه دون!

گرامی باد روز پر افتخار بنیانگذاری جنبش کمونیستی افغانستان سیزدهم میزبان 1344 به رهبری

انقلابی شهید رفیق اکرم یاری!

مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون ایدئولوژی رهبری کننده جنبش کمونیستی افغانستان

قبل از آنکه پیشگامان جنبش کمونیستی افغانستان و در رأس آنها رفیق بزرگ و شهید سترگ اکرم یاری به امر ایجاد سازمان جوانان مترقی و پایه گذاری جنبش کمونیستی کشور توفیق حاصل نمایند، فضای تیره و تاری که در اثر تسلط رویونیسم خروشچفی بر حزب کمونیست شوروی و به تبعیت از آن بر تعداد زیادی از احزاب کمونیستی در جهان سایه شومش را در سطح جهان گسترده بود، خفاشان شوم باند ضد دموکراتیک ضد خلق افغانستان را در محیط سیاسی کشور به پرواز درآورده بود. رویونیست های حاکم بر حزب و دولت "شوروی" عناصر فاسد و بد نامی را که فساد سیاسی گذشته شان کاملاً عیان و آشکار بود با خود موافق یافتند و با برگزاری کنگره مؤسس باند ضد دموکراتیک ضد خلق افغانستان در اواخر سال 42 توسط این عناصر فاسد سیاسی، بلندگوی ایدئولوژی و سیاست رویونیستی شان را در افغانستان بوجود آوردند.

در آن شرایط فقط و فقط الهام از موضعگیری های اصولی ایدئولوژیک - سیاسی حزب کمونیست چین بر مبنای ایدئولوژی مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون تحت رهبری مائوتسه دون کبیر علیه رویونیسم خروشچفی بود که توانست زمینه حرکت های مستقل اولیه پیشگامان جنبش کمونیستی کشور و در رأس آنها رفیق بزرگ اکرم یاری شهید را که به ایجاد سازمان جوانان مترقی منجر گردید، از لحاظ ایدئولوژیک مساعد گرداند. جنبش عظیمی که بدنبال سازمان جوانان مترقی و شعله جاوید براه افتاد مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون را بحیث ایدئولوژی رهنا در مبارزات سیاسی اش پذیرفت و در طول سالها مبارزه و تحمل قربانی های بیشمار بحیث یک جنبش مارکسیستی - لنینیستی - مائوتسه دون اندیشه در جامعه افغانستان تثبیت گردید. مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون که از همان ابتدای پیدایش جنبش کمونیستی کشور مرز بین کمونیست ها و رویونیستها را از لحاظ ایدئولوژیک - سیاسی مشخص کرد کینه و نفرت عمیق دشمنان جنبش کمونیستی و طبقه کارگر افغانستان را علیه خود برانگیخت. دشمنان رنگارنگ طبقه کارگر و جنبش کمونیستی افغانستان هیچگاهی کینه و نفرت عمیق شان از مائوئیست ها را پنهان نکرده اند. بخصوص پس از کودتای هفت ثور و تجاوز عساکر سوسیال امپریالیسم شوروی بر میهن ما و برپائی مقاومت حماسه آفرین توده های خلق کشور هزاران تن از منسوبین جنبش کمونیستی کشور بنام مائوئیست از جانب رویونیست های مزدور سوسیال امپریالیسم شوروی و نیز توسط نیروهای رجعتگرای وابسته به امپریالیسم غرب به شهادت رسیده اند و این کینه ورزی و خصومت نسبت به مائوئیست ها چه از طرف رویونیستهای خروشچفی وطنی و سوسیال امپریالیسم شوروی و چه از جانب مرتجعین و امپریالیسم غرب همچنان به شدت ادامه دارد.⁽¹⁾

بر اساس همین واقعیت های عیان و اتکار ناپذیر است که در جامعه افغانستان همانند تمامی جوامع دیگر در شرایط فعلی مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون آن محک آزمایشی است که کمونیست ها را از رویونیستها و به بیان دیگر و متعارف مردم ما شعله یی ها را از خلقیها و پرچمیها تفکیک مینماید و این محک در جامعه ما آنچنان تثبیت شده است که هر عنصر مخالف اندیشه مائوتسه دون در ردیف خلقیها و پرچمیها قرار میگیرد.

انحراف از مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون تنها به معنی مخدوش ساختن مرز میان مارکسیزم و رویونیسم نیست، بلکه نا سیاسی نسبت بخون هزاران شهید جنبش کمونیستی کشور که بنام مائوئیست به شهادت رسیده اند نیز بشمار میرود.

جنبش کمونیستی ای غیر از جنبش تثبیت شده مارکسیستی - لنینیستی - مائوتسه دون اندیشه در افغانستان وجود ندارد. آنهائی که حرکت های انحرافی شانرا در طول چند ماه از سطح یک هسته تا سطح یک جنبش در مغزهای بیمار گونه شان بالا میبرند تا بهتر بتوانند با علم کردن نامهای پرطمطراق ولی توخالی از طریق نفی اندیشه مائوتسه دون، در جنبش کمونیستی کشور به ایدئولوژی زدائی بیردازند، از لحاظ ایدئولوژیک مرز میان مارکسیزم و رویونیسم را مخدوش میسازند و از لحاظ سیاسی در تلاشهای رویونیست های خروشچفی وطنی و سوسیال امپریالیسم شوروی علیه جنبش کمونیستی مارکسیستی - لنینیستی - مائوتسه دون اندیشه سهیم می گردند.⁽²⁾

انحرافات و اپورتونیزم در درون سازمان جوانان مترقی و جریان شعله جاوید

سازمان جوانان مترقی بمثابة اولین سازمان کمونیستی - مارکسیستی - لنینیستی - مائوتسه دون اندیشه توانست نقش تاریخی برجسته ای در حیات سیاسی افغانستان و مبارزات انقلابی خلق ما بازی نماید. این سازمان بعنوان سازمان رهبری کننده جریان شعله جاوید و مهم تر از آن سازمان پایه گذار جنبش کمونیستی کشور از افتخارات و دستاوردهای بزرگی برخوردار گردید. ولی سازمان جوانان مترقی که یک سازمان نوبنیاد بوده و به علت عدم موجودیت پراتیک مبارزات کمونیستی قبلی در جامعه از تجارب مبارزاتی قبلی و استفاده از آن تجارب محروم بود در بطن خود انحرافات و گرایشات اپورتونیستی متعددی را حمل میکرد. خط ایدئولوژیک - سیاسی اصولی ای که در ابتدا به رهبری رفیق شهید اکرم یاری بر سازمان مسلط گردید جهت تعمیق و استحکام خود به زمان و پراتیک مبارزاتی بیشتر نیاز داشت. مگر انحرافات و گرایشات اپورتونیستی درون سازمان جوانان مترقی و جریان شعله جاوید از یکطرف و توطئه ها و دسایس ارتجاع و امپریالیزم و سوسیال امپریالیزم از سوی دیگر دست بدست هم داده سازمان را بسوی نابودی کشاند و جریان را در بحران فروبرد.

خطوط انحرافی مهم را مورد ارزیابی قرار می دهیم:

1- سنتریسم:

عاملین سنتریسم با وجودی که از باند ضد دموکراتیک ضد خلق افغانستان فاصله داشتند اما از لحاظ ایدئولوژیک بر مبنای مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون مرزبندی شان با رویزیونیزم خروشچفی روشن نبود. سنتریست ها قبل از تشکیل کنگره سازمان جوانان مترقی علیه رویزیونیزم خروشچفی موضعگیری ایدئولوژیک - سیاسی نداشتند و حاصر نبودند علیه رویزیونیزم خروشچفی موضع گرفته و مواضع حزب کمونیست چین را مورد تائید قرار دهند. علی رغم مبارزات تئوریک رفیق بزرگ و شهید سترگ اکرم یاری که سنتریست ها را ظاهراً در سنگر دفاع از موضعگیری های ضد رویزیونیزم خروشچفی قرار داد، اینها توانستند از موضعگیری روشن و صریح علیه رویزیونیزم خروشچفی در کنگره اول سازمان جوانان مترقی جلوگیری نمایند. در کنگره دوم سازمان جوانان مترقی موضعگیری ضد رویزیونیزم خروشچفی بر مبنای مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون توسط شهید سترگ یاری بزرگ و سایر عناصر مارکسیست - لنینیست - مائوتسه دون اندیشه رسماً تثبیت گردید. اما سنتریست ها که موضعگیری شان بر مبنای اصولی مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون استوار نبود این موضعگیری سازمان را عمیقاً نپذیرفتند و هرگز در موضع قاطع دفاع از مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون و مبارزه علیه رویزیونیزم قرار نگرفتند. سنتریست ها در مبارزات شان علیه باند های رویزیونیست "خلق" و پرچم نه بر اساسات ایدئولوژیک مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون بلکه بر جنبه های منفی اخلاقی افراد سرشناس رویزیونیست تکیه میکردند. پس از براه افتادن تبلیغات زهر آگین آوانتوریست ها و اکونومیست ها علیه رهبری سازمان جوانان مترقی و جریان شعله جاوید سنتریست ها عملاً به بلند گویان آنها مبدل گردیده چه در درون زندان و چه در بیرون زندان به زهر پراگنی علیه رهبری سازمان جوانان مترقی و بخصوص علیه شهید سترگ اکرم یاری بنیان گذار سازمان جوانان مترقی و جنبش کمونیستی کشور مصروف شدند. سنتریست ها در طول مدت جمهوریت قلبی داود خان به حالت پسیف و غیر فعال بسر میبردند. پس از آنکه شهید توریالی علیه اکونومیزم "گروه انقلابی" موضع گرفت و گروه وی به صورت مستقل به فعالیت پرداخت با نزدیک شدن به سنتریست ها ایشانرا از حالت پسیف بیرون نموده و به فعالیت واداشت. محفل فعال شده شهید توریالی و سنتریست ها بعنوان یکی از محافل تشکیل دهنده "ساما" در تأسیس این سازمان سهم گرفت.

از آنجائیکه سنتریست ها مرزبندی دقیق ایدئولوژیک- سیاسی بر مبنای مارکسیزم- لنینیسم- اندیشه مائوتسه دون علیه رویزیونیسم نداشتند در "ساما" با "تازه اندیشان" کهنه اندیش (رویزیونیستها) یکجا شده و به اشتراک جناح [سابقاً] آوانتوریست در طرحهای قیامی کودتا گرایانه سهم گرفتند.

سنتریست ها بعد از انشعاب از "ساما" با ایجاد سازمان انقلابی وطنپرستان واقعی "ساوو" تمایلات سنتریستی شانرا در قبال رویزیونیسم خروشچفی در برنامه این سازمان تبارز دادند، علیه رویزیونیسم سه جهانی موضع نگرفتند و دولت تحت رهبری رویزیونیستهای سه جهانی چینی را بعنوان یک دولت سوسیالیستی مورد تأیید قرار دادند. همچنان در برنامه "ساوو" علیه رویزیونیسم چپ نمای خواجه یی موضع گرفته نشده و دولت فعلی آلبانی بعنوان یک دولت سوسیالیستی مورد تأیید قرار گرفته است. (3)

اکنون که "ساوو" در همراهی با کسان دیگری در چوکات اتحاد مارکسیست- لنینیست های افغانستان "املا" به صورت جبهوی به فعالیت مشغول است ظاهراً مواضع قاطعی علیه رویزیونیسم خروشچفی و سه جهانی و خواجه ای اتخاذ کرده است ولی مضمون این حرکت جدید همچنان سنتریستی و میانه گزینی است، منتها در قالب عبارات و لفافه های جدید و تازه.

سنتریست ها که روزی در سازمان جوانان مترقی از اتخاذ موضعگیری روشن علیه رویزیونیسم خروشچفی ابا می ورزیدند و سر انجام در اثر مبارزات تئوریک مارکسیست- لنینیست- مائوتسه دون اندیشه ها ظاهراً به مواضع آنها تسلیم شدند اکنون در چوکات "املا" و از حلقوم "جرقه" زیاده رویهای سازمان جوانان مترقی و جریان شعله جاوید، در مبارزه علیه رویزیونیسم خروشچفی را به باد انتقاد میگیرند و ازین بابت شکوه و شکایت سر میدهند. به نظر اینها سازمان جوانان مترقی و جریان شعله جاوید می بایست از شدت مبارزه علیه رویزیونیسم خروشچفی و باند های رویزیونیست وطنی میکاست و در عوض بیشتر علیه دولت فئودالی به مبارزه می پرداخت؟! هشت سال از کودتای منحوس هفت ثور و همچنان بیشتر از شش سال از تجاوز مستقیم سوسیال امپریالیسم شوروی بر میهن ما میگذرد. در طول این مدت هزاران فرد منصوب به جنبش کمونیستی کشور از طرف رویزیونیست های مزدور و افواج مهاجم سوسیال امپریالیسم شوروی به شهادت رسیده اند، ولی خون هزاران شهید جنبش کمونیستی کشور نتوانسته مواضع انحرافی سنتریست ها را کاملاً دیگرگون سازد و حالت منفور دلسوزانه شانرا نسبت به رویزیونیست های خروشچفی- که به نظر آنها بیش از حد مورد آماج حملات سازمان جوانان مترقی و جریان شعله جاوید قرار گرفته- از بین ببرد. (4)

در رابطه با تئوری رویزیونیستی سه جهان با وجودی که در چوکات "املا" و بر روی صفحات جرقه موضعگیری ایدئولوژیک- سیاسی صورت گرفته است ولی در عین حال رسمیت برنامه "ساوو" که دولت فعلی چین را یک دولت سوسیالیستی می شناسد همچنان به قوت خود باقی است و تماس رسمی "ساوو" با سفارت چین را "املا" از جنبش کمونیستی کشور مخفی نگه داشته و با آن مسئله برخورد قاطع نکرده بود. اکنون که این قضیه توسط هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان طی ابلاغیه رسمی برای جنبش کمونیستی کشور افشا گردیده و به عنوان یک قضیه ایدئولوژیک- سیاسی روی آن تأکید صورت گرفته است عکس العمل "املا" در قبال این قضیه قابل دقت خواهد بود.

همچنان علیه رویزیونیسم خواجه یی با وجودی که در شماره اول جرقه از طرف "املا" موضعگیری شده بود ولی اکنون با وجودی که این موضعگیری اولیه رسماً مورد تردید قرار نگرفته است ولی در صحبتهای شفاهی از موجودیت رویزیونیسم در آلبانی انکار میگذرد. البته کاملاً روشن است که موضع "املا" روز بروز بطرف رویزیونیسم خواجه یی نزدیکتر میشود، زیرا که عدم قبول مارکسیسم- لنینیسم- اندیشه مائوتسه دون سرانجام "املا" را به مواضع رویزیونیسم خواجه یی و یا گودال نیمه ترسکیستی مشابه دیگری سقوط خواهد داد.

زنده باد مارکسیسم لنینیسم اندیشه مائوتسه دون!
مسئله تحکم باد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی "جاسا"!
ریشه های مائوتسه دون زدائی را باید در گرایشات رویزیونیستی افراد و گروه ها جستجو نمائیم!

2- پاسیفیزم:

این گرایش بعد از حوادث سال 1347 در درون سازمان جوانان مترقی بصورت مخالفت با مبارزات فعال سازمان و جریان خود را متبازر ساخت. پاسیفیست ها به مبارزات سازمان مهرچپ روی زده و خواستار آن شدند که باید از فعالیتهای عملی و سهم گیری سازمان در مبارزات روشنفکران و کارگران کاسته شود. آنها نه تنها یک سلسله فعالیت های عملی ضروری و کاملاً درست سازمان را بنام چپروی مورد حمله قرار دادند بلکه حتی ضربه ماه جوزای 1347 را که اساساً بعلت غیر فعال بودن سازمان و تعطیل جلسات آن در اثر پیشنهاد فرد مسئول تظاهرات، بر سازمان و جریان وارد گردید به چپ رویهای سازمان نسبت دادند.

پاسیفیست ها تا زمان دایر شدن کنگره سوم سازمان جوانان مترقی به مخالفت خود علیه مشی مرکزیت سازمان تحت رهبری رفیق شهید اکرم یاری ادامه دادند. در کنگره سوم سازمان جوانان مترقی عناصری که تا قبل از کنگره خود شانرا در موضع بینابینی میان مشی مرکزیت سازمان تحت رهبری رفیق شهید اکرم یاری و طرحات پاسیفیت ها قرار داده بودند جانب پاسیفیست ها را گرفتند و آنها در [انتخابات کنگره برای تعیین اعضای کمیته مرکزی سازمان] ... اکثریت پیدا نمودند. پس از کنگره سوم پاسیفیست ها بر سازمان مسلط گردیده و بدنبال مریضی شهید سترگ رفیق اکرم یاری که منجر به کناره گیری جبری اش از فعالیت های سازمانی گردید این تسلط شان بیشتر از پیش بر سازمان گسترش یافت.

حاکمیت پاسیفیزم بر سازمان جوانان مترقی باعث گردید که سازمان از درون متلاشی شده و جریان روزبروز بطرف پراگندگی سیر نماید. از جانب دیگر بدبینی صفوف سازمان و جریان نسبت به بعضی از افراد پاسیفیست تعداد زیادی از افراد صفوف سازمان و جریان دموکراتیک نوین را از سازمان دور کرد و زمینه را بیشتر از پیش برای حملات آوانتوریستها و اکونومیست ها مساعد ساخت. بدین ترتیب سازمان جوانان مترقی که هم از درون متلاشی شده بود و هم از جانب آوانتوریستها و اکونومیست ها مورد حملات سختی قرار گرفته بود نتوانست به حیات خود ادامه دهد و سرانجام تقریباً پس از یک دهه فعالیت از هم پاشید.

حاملین پاسیفیزم که بعد از فروپاشی سازمان جوانان مترقی، سازمان دیگری را بنام سازمان رهائیبخش خلقهای افغانستان "سرخا" بنیانگذاری نمودند کارشان به شرکت در کودتای سید میر احمد شاه - که یک کودتای ناکام علیه دولت داود بود - کشیده و از استراتژی جنگ توده یی طولانی آشکارا منحرف گردیدند.

سازمان رهائیبخش خلقهای افغانستان "سرخا" بعد از کودتای هفت ثور نسبت تشکیلات سست و غیر منطبقش با اوضاع بحرانی که از انحرافات ایدئولوژیک - سیاسی حاکم بر ایی سازمان مایه می گرفت، با یک ضربه از طرف دولت مزدور سوسیال امپریالیزم شوروی از صحنه سیاسی جامعه خارج گردید.

3 - آوانتوریزم:

محلل حامل آوانتوریزم (محلل انجنیر عثمان) در انتشار جریده شعله جاوید در پهلوی اعضای سازمان جوانان مترقی سهم داشت، ولی افراد این محلل در سازمان عضویت نداشتند. گرچه آوانتوریزم این محلل در تظاهرات مربوط به جریان دموکراتیک نوین هم تبارزات عملی ای داشت، ولی بر آمد رسمی وطنی آنها باید مربوط به انتشار "پس منظر تاریخی" دانست.

آوانتوریست ها که از لحاظ ایدئولوژیک سیاسی با مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون بیگانه بوده و تحت تأثیر افکار و نظریات چریکی چه گوارائی قرار داشتند در "پس منظر تاریخی" و سایر نوشته های شان به نفی ضرورت ایجاد حزب پرولتری پرداخته و طرح تقدم جنگ چریکی نسبت به حزب کمونیست را پیش کشیدند و حتی ایجاد سازمان را فقط و فقط در جریان جنگ چریکی قابل اجرا اعلام کردند. افکار ضد مارکسیستی در آوانتوریست ها تا آن حدی نیرومند بود که تاریخ جامعه ما را که مانند تاریخ تمامی جوامع طبقاتی عبارت است از تاریخ مبارزه طبقات مختلف بصورت تاریخ مبارزاتی بین قبایل و اقوام مختلف در آوردند و حتی موجودیت جریان های مختلف سیاسی کشور را نه به طبقات مختلف اجتماعی بلکه به ملیتها و اقوام مختلف کشور منسوب کردند. اینها ایجاد سازمان جوانان مترقی و پیدایش جریان دموکراتیک نوین در اثر رهبری این سازمان را به توطئه دربار نسبت دادند و مبارزات ضد رویونیستی سازمان جوانان مترقی و شعله جاوید را مبارزه انتی کمونیستی در تحت رهبری سی آی ای و انتلجنت سرویس خواندند. (5).

محلل انجنیر عثمان بدنبال سالها فعالیت ضد سازمان جوانان مترقی و جریان شعله جاوید در اوایل زمامداری داود دچارانشعاب شده و دوتن از گردانندگان اصلی این محلل (انجنیر عثمان و مضطرب باختری) از مبارزه سیاسی کاملاً کناره گیری کردند. یکی از

جناح‌های انشعابی این محفل بصورت مستقل به فعالیت خود ادامه داد (گروپ میرویس و عزیز طغیان) ولی جناح انشعابی دیگر این محفل یعنی گروپ شهید مجید به گروه انقلابی داکتر فیض پیوست و مدت تقریباً سه سال در گروه انقلابی به فعالیت مشغول بود. گروپ شهید مجید بعد از انشعاب از گروه انقلابی با نظرات آوانتوریستی ترکیب شده اش با اکونومیزم گروه انقلابی ضمن پیوند مجدد با جناح انشعابی دیگر پس منظر و نیز جلب گروپها و دسته‌های دیگر بعنوان یکی از محافل سه‌گانه "ساما" در تشکیل این سازمان سهم گرفت. افکار آوانتوریستی - اکونومیستی این محفل در چوکات کودتا گرایانه سال 1358 "جبهه متحد ملی" خود را تبارز داده و در ایجاد "ساما" رول مهمی ایفا نمود. (6)

علی‌رغم انتقاد از برخورد اپورتونیستی نسبت به سازمان جوانان مترقی و جریان شعله‌ جاوید در نوشته "برخورد به گذشته" خصومت و کینه آوانتوریست‌ها علیه سازمان جوانان مترقی و جریان شعله‌ جاوید با همان شدت و حدت اولیه در درون "ساما" راه یافت. این کینه و خصومت که بصورت دیوانه‌واری در "ساما" موجود بود و موجود هست کار را به آنجا کشاند که تاریخ جنبش انقلابی افغانستان را مسخ کرده و ضمن جعل تاریخ مبارزاتی مستقل برای آوانتوریست‌ها شهید مجید را که بیشتر از یک "سپاهی جریان" در ایجاد جریان دموکراتیک نوین و جنبش انقلابی و کمونیستی کشور سهمی نداشت تا سرحد بزرگترین قهرمان انقلابی کشور بالا بود. مگر جو ضد شعله‌یی که در درون "ساما" بصورت مداوم دامن زده میشود مانع از آن نیست که آوانتوریست‌ها آنجائیکه منافع شان ایجاب نماید افتخارات شعله‌ جاوید و جریان دموکراتیک نوین را به خود نسبت دهند.

هم‌اکنون بقایای آوانتوریست‌ها در بقایای "ساما" که از یک جانب در اثر قرار گرفتن در تحت رهبری مشی تازه اندیشانه اعلام مواضع با دولت مزدور سیوسیال امپریالیزم شوروی پروتوکول همکاری امضا مینمایند و از جانب دیگر با نزدیکی به رفقای سابقه گروهی شان به مزدوری رویزونیست‌های سه‌جهانی چین گردن می‌نهند؛ عاقبت آن همه دشمنی و کینه دیوانه‌وار علیه مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون سازمان جوانان مترقی و جریان شعله‌ جاوید را به نحو شایانی بر ملا ساخته و ورشکستگی کامل این مشی را به نمایش گذاشته‌اند.

4- اکونومیزم:

گرداننده اصلی این مشی یعنی داکتر فیض دارای سابقه پرچمی است. وی که معلوم نیست چگونه از پرچمیها برید تا زمانی که رفیق شهید اکرم یاری فعال بودند دوبار از عضویت در سازمان جوانان مترقی پس زده شد. ولی بعد از آنکه رهبری پاسیفیستی بر سازمان جوانان مترقی مسلط گردید وی به عضویت سازمان جوانان مترقی در آمد. ولی در عین حال گروپ مستقل خود را نیز داشت و به توطئه و تفتین در درون سازمان جوانان مترقی و جریان شعله‌ جاوید مصروف بود.

همزمان با شهادت رفیق سیدال سخندان بدست باند سیاه‌اخوان دار و دسته فیض تبلیغات و تخریبات شانرا علیه سازمان جوانان مترقی و جریان شعله‌ جاوید شدت بخشیده و علنی ساختند. کمی بعد از پیروزی کودتای داود خان که خلقیها و پرچمیها در آن سهم داشتند و در واقع مقدمه ضروری ای برای کودتای هفت‌ثور به شمار میرود باند فیض سند با "طرد اپورتونیسم در راه انقلاب سرخ به پیش رویم" را انتشار داد. "گروه انقلابی خلقهای افغانستان" که توسط نوشته "با طرد اپورتونیسم... موجودیتش را اعلام نمود با براه انداختن تبلیغات و سروصدای زیاد علیه سازمان جوانان مترقی و جریان شعله‌ جاوید توانست جنبش را عمیقاً در بحران فروبرده و از یک مانع سیاسی جدی در سر راه اهداف و خواسته‌های دولت داود به یک جریان فرورفته در خود مبدل نماید.

اگر جنبش کمونیستی افغانستان در زمان کودتای هفت‌ثور نتوانست بعلت سردرگمی و پراکندگی عکس‌العمل اصولی و بموقع در مقابل کودتا از خود نشان دهد و در طول هشت سال گذشته با مبارزات پراکنده تلفات سنگینی را متحمل شده است مسئولیت آن تا حدود زیادی بدوش این باند بوده و به خیانت‌های این باند ارتباط دارد.

به شگوفائی مبارزه در راه ایجاد حزب کمونیست افغانستان بیفزائید!

زنده باد جنگ توده‌یی طولانی!

"گروه انقلابی خلقهای افغانستان" خائنانه، سازمان جوانان مترقی، جریده شعله جاوید و جریان دموکراتیک نوین را کاملاً نفی کرده و ماهیت جریان شعله جاوید و حزب دموکراتیک خلق را یکی اعلام نمود. به ادعا های این باند در نوشته "با طرد اپورتونیزم ... " درین مورد توجه نماییم:

«انتشار شعله جاوید در واقع سر آغاز رسمی مبارزات ضد پرولتری سازمان جوانان مترقی محسوب میگردد.»

«محتوی باصطلاح ضد رویزیونیستی شماره های شعله جاوید منحصر بود به چند مقاله پیرامون تزه های عام رویزیونیستی اقتباس شده از نشریات پکن و مطالبی در باره نتایج اعمال سیاستهای رویزیونیستی در برما، هند، مصر و غیره ...»

«سازمان جوانان مترقی با همه ادعاهایش نگهدارنده همان علم تکه پاره رویزیونیستی حزب دموکراتیک خلق بود منتها با قبای دیگر. عملاً میان جریان شعله جاوید به رهبری سازمان جوانان مترقی و حزب دموکراتیک خلق تفاوتی نبود»

باند فیض در سند "با طرد اپورتونیزم ... " یک مشی اکونومیستی را پیش کشیده و تمامی دستاورد های سازمان جوانان مترقی و جریان شعله جاوید را با تکیه برین مشی انکار نمود. از آنجائیکه تسلط رهبری پاسیفیستی بر سازمان جوانان مترقی باعث فروپاشی درونی سازمان شده و سازمان را در مقابل حملات آوانتوریستها و بخصوص اکونومیستها ناتوان ساخته بود، اکونومیزم به تدریج بر جنبش مسلط گردیده و حتی [بخشی از] آوانتوریست ها را تحت رهبری گرفت.

"گروه انقلابی ... " پس از تحمل چندین انشعاب سر انجام در خزان سال 1357 به دفاع از تئوری سه جهان پرداخت و به بلند گوی رویزیونیستهای چینی در افغانستان تبدیل شد. هیئت کاملاً رویزیونیستی گروه در قالب سازمان رهائی افغانستان اکنون آن باند رویزیونیستی را به نمایش میگذارد که عمیقاً خیانت به جنبش کمونیستی کشور و مقاومت مردم ما را پیشه نموده و به خوش خدمتی نیروهای ارتجاعی وابسته به امپریالیزم غرب مصروف میباشد.

این باند گرچه توانسته است رفقای آوانتوریست قبلی خود را علی رغم مخالفتهای اولیه شان تا حدود زیادی به مواضع رویزیونیستی اربابان چینی اش نزدیک نماید؛ ولی در سطح عمومی جنبش کمونیستی کشور کاملاً تجرید شده و از کوچکترین آبرو و حیثیتی برخوردار نیست. (7)

زننده بـــــاد انترناسیونالیسم پرولتری!

زننده باد وحدت پرولتریای جهان و خلقهای تحت ستم در مبارزه علیه سوسیال امپریالیسم -

امپریالیسم و ارتجاع!

مرگ بر رویزیونیسم سه جهانی!

به پیش در راه استحکام و گسترش جنبش انقلابی انترناسیونالیستی "جاا" و ایجاد انترناسیونال

کمونیستی نوین بر اساس مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون!

رفیق بزرگ و شهید سترگ اکرم یاری

بنیانگذار جنبش کمونیستی افغانستان

نام رفیق بزرگ و شهید سترگ اکرم یاری و پایه گذاری جنبش کمونیستی افغانستان سخت با هم گره خورده است. شهید اکرم یاری اولین علمبردار مارکسیزم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون در میهن ما است که تمامی دست‌آورد های سازمان جوانان مترقی و مجموعه افتخارات جنبش کمونیستی کشور به این خط ایدئولوژیک-سیاسی مربوط می‌باشد. براساس مارکسیزم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون مرز بین مارکسیزم- و رویزیونیزم مشخص گردیده و سازمان جوانان مترقی و جریان شعله جاوید بوجود آمد. سخن از جنبش کمونیستی افغانستان بمیان آوردن و بر خط ایدئولوژیک مارکسیزم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون تکیه نمودن درست نخواهد بود اگر فراموش نماییم که رفیق شهید اکرم یاری بنیاد گذار این جنبش و اولین علمبردار این خط ایدئولوژیک-سیاسی است.

جنبش کمونیستی در پیوند با جنبش کمونیستی بین المللی (جنبش انقلابی بین المللی) باید بر مارکسیزم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون تکیه نماید. این خط ایدئولوژیک بیست و یکسال قبل توانست مرز بین مارکسیزم و رویزیونیزم را مشخص ساخته و جنبش عظیمی را در کشور براه بیندازد و امروز نیز همچنان سلاح ایدئولوژیک-سیاسی کمونیستها در مبارزه علیه سوسیال امپریالیسم، امپریالیسم، ارتجاع و انواع رویزیونیزم می‌باشد. برای جنبش کمونیستی کشور ما تکیه مجدد بر روی این خط ایدئولوژیک اصولی در شرایط ملی و بین المللی کنونی از اهمیت عظیمی برخوردار است. اکنون بیشتر از هشت سال است که رویزیونیستهای خروشچفی وطنی حاکمیت سیاسی مرکزی کشور را در اثر مساعدت های ارباب سوسیال امپریالیستی شان در دست دارند و بیشتر از شش سال است که افواج مهاجم سوسیال امپریالیستی میهن ما را به اشغال خود در آورده است. برای کمونیستهای کشور ما پیشبرد مبارزه قاطع و اصولی علیه این دشمنان عمده خلق و جنبش کمونیستی افغانستان بدون اتکاء اساسی بر روی خط ایدئولوژیک مارکسیزم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون ناممکن بوده و نه تنها اصول علمی کمونیزم بلکه پراتیک مشخص جنبش کمونیستی کشور نیز آنرا ثابت ساخته است. حرکات تسلیم طلبانه ای که در جنبش کمونیستی افغانستان تبارز نموده و از امضای پروتوکول همکاری با دولت تا مصاحبه های تلویزیونی افتضاح آور را در بر میگیرد همگی از لحاظ ایدئولوژیک ریشه در انحراف ازین خط ایدئولوژیک-سیاسی دارد.

ضربات وارده بر پیکر جنبش کمونیستی کشور تنها از جانب رویزیونیستهای خروشچفی وطنی و سوسیال امپریالیزم شوروی نبوده، نیروهای ارتجاعی وابسته به امپریالیسم غرب نیز ضربات گسترده ای بر جنبش کمونیستی افغانستان وارد نموده اند. راست رویهای خیانت آلودی که رویزیونیستهای سه جهانی وطنی ولو زیر نام مارکسیزم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون اجرا کردند، امروز دیگر ماهیت دشمنی رویزیونیستهای سه جهانی با این خط ایدئولوژیک را نمیتواند پنهان نماید.

انحراف از خط ایدئولوژیک-سیاسی مارکسیزم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون در طول این هشت سال، زمانی نیروهائی را به زائیده رویزیونیستهای خروشچفی وطنی مبدل نموده و زمانی نیروهای دیگری را در خدمت نیروهای ارتجاعی قرار داده است. خروج از این بن بست طاقت فرسا ممکن نیست مگر آن که با مبارزه پیگیر و قاطع ایدئولوژیک-سیاسی و تشکیلاتی علیه رویزیونیزم در اشکال گوناگونش در جنبش کمونیستی کشور و نیز علیه سنتریزم، آوانتوریزم، اکونومیسم و انحرافات دیگر؛ خط ایدئولوژیک مارکسیزم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون مجدداً بر جنبش مسلط گردد و حزب کمونیست افغانستان بر طبق اساسات این خط بوجود بیاید.

در سطح بین المللی جنبش کمونیستی با تکیه بر خط ایدئولوژیک مارکسیزم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون در طول چند سال گذشته موفقیت‌های عظیمی بدست آورده و علی رغم خیانت رویزیونیست های چینی و آلبانی توانسته است "جنبش انقلابی بین المللی" را پایه گذاری نماید. کمونیست های افغانستان میتوانند به جنبش انقلابی بین المللی به عنوان تکیه گاه و پشتوانه بین المللی خود اتکاء نمایند. جنبش کمونیستی افغانستان در ارتباط با "جنبش انقلابی بین المللی" هم میتواند وظایف انترناسیونالیستی خود را انجام دهد و هم مسئولیت های ملی خود را رفع نماید.

سخن از مارکسیزم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون حرف بیهوده ای است مگر آنکه جنبش کمونیستی افغانستان بصورت جزئی از پیکره واحد جنبش کمونیستی بین المللی در آید و سهمش را در پیشبرد مبارزات "جنبش انقلابی انترناسیونالیستی" ادا نماید.

هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان با اعتقاد خلل ناپذیر به انترناسیونالیزم پرولتری و با تکیه استوار بر روی خط ایدئولوژیک مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون روز سیزدهم میزان 1344 را روز بنیانگذاری جنبش کمونیستی کشور اعلام کرده و ضمن تجلیل این روز تاریخی؛ به جنبش کمونیستی کشور پیشنهاد مینماید که بعد از این همه ساله این روز به عنوان یک روز تاریخی برجسته در حیات سیاسی کشور مورد تجلیل و بزرگداشت قرار بگیرد.

مرگ بر سوسیال امپریالیسم - امپریالیسم و ارتجاع!

زنده باد مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون!

مـــــرگ بـــــر رـــــو یـــــو نـــــیـــــزم!

یا مـــــرگ یا پـــــی رـــــوزی!

گرامی باد بزرگمرد بنیانگذار جنبش کمونیستی افغانستان انقلابی شهید رفیق اکرم یاری!

(1) - کینه و نفرت رویونیست های مزدور سوسیال امپریالیسم شوروی علیه مائوتیستها آنچنان شدید است که حاضر نیستند هیچ نیروی مخالف چپی را در افغانستان غیر از مائوتیست ها به رسمیت بشناسند. چنانچه حتی سازمان اخگر که یک سازمان مارکسیست - لنینیست - مائوتسه دون اندیشه نیست از طرف رویونیستهای خروشچفی وطنی به نام یک سازمان مائوتیستی شناخته میشود و افراد مربوط به آن سازمان را بنام مائوتیست محاکمه مینمایند.

(2) - اتحاد مارکسیست لنینیستهای افغانستان "املا" که خود را یک تشکل "مارکسیست - لنینیست" میخواند و مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه را قبول ندارد در شماره های اول جرقه خود را یک هسته نوبنیاد میداند. ولی چند ماه بعد در شماره نهم جرقه خود را تا سطح یک جنبش ارتقاء میدهد و ادعای موجودیت جنبش اتحاد مارکسیست - لنینیست های افغانستان را پیش میکشد منظور از طرح این ادعای غیر واقعی از لحاظ ایدئولوژیک آن است که موجودیت جنبش مارکسیستی - لنینیستی - مائوتسه دون اندیشه را که یک جنبش تثبیت شده در کشور ما میباشد تحت سوال قرار داده و سنتریزم شانرا رسمیت بخشند.

(3) - به مقاله «اغتشاش برنامه "ساوو" علیه رویونیزم و سوسیال امپریالیزم» در شماره چهارم و پنجم ندای انقلاب مراجعه شود.

(4) - جرقه ارگان تئوریک - سیاسی "املا" در شماره هشتم خود در صفحه 29 چنین مینویسد: «یک نکته شایان توجه در مسیر روشن شدن افق ایدئولوژیک سازمان در خود هسته حتی قبل از دعوت کنگره مؤسس عبارت از این بود که پس از مشاجره گرم و سازنده بدین قرار میرسد که کدر رهبری حزب کمونیست (ب) شوروی به م. - ل. پشت کرده و حامل پیام رویونیزم معاصر است و حزب کمونیست چین از پایگاه م. - ل. برخاسته و در جدال ایدئولوژیک - سیاسی بین چین و شوروی حق به جانب چین است. اما تصمیم نهائی چنان میشود که هنوز وقت است که این تعیین موقف را به سطح عام جنبش انعکاس دهند. باید یادآوری شود که مبارز شهید اکرم یاری در آن موقع این دانش را داشت و در مشاجرات وی توضیح کرد که چین بر حق است. با وجود آن سازمان جوانان مترقی در کنگره اول عملاً موقف سنتریستی اتخاذ و باز هم در کنگره دوم با وجود موضعگیری رسمی باز هم عملاً به تمایلات سنتریستی خود ادامه داده و باز هم این موقف جدید به کسی ابلاغ نشده و در جمله اسناد مخفی سازمان باقی میماند.» حاملین سنتریزم که هم اکنون بخشی از "املا" و البته بخش عمده و مهم آنرا میسازند و عملاً به تمایلات سنتریستی خود ادامه میدهند حق دارند یکجا با رفقای دیگرشان برای رفیق بزرگ و شهیدستریگ و بنیان گذار جنبش کمونیستی افغانستان اکرم یاری موقعیتی بالاتر از موقعیت "مبارز شهید" به رسمیت نشناسند. آنهائیکه در صورت عدم موجودیت مبارزات تئوریک این شخصیت بزرگ جنبش کمونیستی افغانستان به احتمال بسیار زیاد امروز در یکی از جناحهای سنتریزم وابسته به سوسیال امپریالیزم شوروی میتوانستند مقام و موقعیتی داشته باشند و سهمی هم در دولت وابسته و مناصبی هم در جبهه ملی پدر وطن؛ میتوانند با پر روئی کامل خود را مارکسیست - لنینیست بخوانند؛ ولی برای بنیان گذار جنبش اسم "مبارز شهید" را برگزینند. مگر حقیقت چون آفتاب روشن است و "جرقه" هم نمیتواند آنرا پنهان نماید. چنانچه خود بر پیشتازی شهید اکرم یاری در جدال ایدئولوژیک - سیاسی ایکه منجر به موضعگیری علیه رویونیزم خروشچفی شد اذعان دارد. رفیق شهید اکرم یاری نه تنها یک مبارز بلکه یک کمونیست، یک مارکسیست - لنینیست - مائوتسه دون انیدشه، یک شخصیت کبیر جنبش انقلابی کشور و بنیانگذار جنبش کمونیستی افغانستان میباشد و نقش این شخصیت در تاریخ معاصر افغانستان آنچنان بزرگ و عظیم است که واقعاً نمیتواند برای سنتریست ها قابل درک باشد.

جرقه که در صفحه 29 از سنتریزم موجود در سازمان جوانان مترقی شکوه و شکایت دارد، در صفحه 30 از زیاده روی رهبری سازمان در مبارزه علیه رویونیزم خروشچفی فغان سر میدهد و مینویسد: «اگر به نشریات شعله جاوید متوجه گردیم میبینیم که کمبود جدی کار در کجاست.

درین نشریات تمام هم و غم رهبری سازمان متوجه رسوا ساختن نیروهای رویزیونیستی روسیه شوروی است و کمتر به این امر عطف توجه می‌گردد که مبارزه علیه اپورتونیزم جدائی نا پذیر از مبارزه علیه امپریالیزم و فئودالیزم میباشد و برعکس. اگر سازمان در یک وجه مسئله با اغراق روی ترند چین خواسته یا نا خواسته به دگماتیسم می‌غلطد در وجه دیگرش فئودالیزم بومی از حملات پیگیر غافل مانده و بویی از انحراف راست به مشام میرساند.»

فئودالیزم بومی و همچنان بورژوازی کمپرادور در وجود دولت افغانستان از حملات پیگیر شعله‌ جاوید به هیچ وجهی در امان نمانده و این اتهام جرقه کاملاً بی پایه است. مرام نشراتی جریده درین مورد گویا است و بر علاوه مقالات مختلفی که به افشای سیاستها و پروگرامهای اقتصادی دولت و افشای برنامه های فرهنگی دولت میپردازد در جریده درج شده و نیز اخبار جنبش کارگری و مبارزات دیگر اقشار و طبقات و اعلام پشتیبانی ازین مبارزات با درج مقالات تهیجی در باره آنها و که صفحات جریده شعله جاوید را مزین ساخته دلایل کافی مبنی بر بطلان ادعای جرقه بدست میدهد.

ولی شکایت اصلی جرقه اغراق روی ترند چین و «غلطیدن به دگماتیسم» میباشد؛ مسئله ایکه بنا بگفته جرقه تمام هم و غم رهبری را متوجه رسوا ساختن نیروهای رویزیونیستی روسیه شوروی نموده است؟! مارکسیزم- لنینیزم- اندیشه مائوتسه دون را "جرقه" دگماتیسم میخواند و مبارزه بی امان علیه رویزیونیسم خروشچفی را "اغراق روی ترند چین" میدانند. به همین جهت است که "املا" نمیتواند مارکسیزم- لنینیزم- اندیشه مائوتسه دون را بمثابة خط ایدئولوژیکش بپذیرد و در شماره ششم جرقه با توسل به "آیات" و "احادیث" بیشماری در صدد نفی این خط ایدئولوژیک بر آمده است. از طرف دیگر "اغراق روی ترند چین" بهمان خط ایدئولوژیک و موضعگیری قاطع علیه رویزیونیسم خروشچفی مربوط است که گردانندگان امروزی "املا" حتی قبل از ایجاد سازمان جوانان مترقی نمیخواستند با قبول این اغراق علیه رویزیونیسم موضع قاطع اتخاذ نمایند و امروز نیز با همین روحیه ضدیت با "اغراق روی ترند" خود را در موضع سنتریستی بین خط ایدئولوژیک مارکسیزم- لنینیزم- اندیشه مائوتسه دون که خط ایدئولوژیک "جنبش انقلابی بین المللی" میباشد و دگما رویزیونیسم خواجه بی قرار داده است. جرقه شماره هشت بر اساس ضدیت با دگماتیسم، خط ایدئولوژیک مارکسیزم- لنینیزم- اندیشه مائوتسه دون و مخالفت با "اغراق روی ترند چین" شکایات زیادی از تندی حملات سازمان جوانان مترقی و جریان شعله جاوید علیه رویزیونیسم خروشچفی سر داده است که بررسی مفصل آن در اینجا نمی‌گنجد.

(5) - به نوشته های "پس منظر تاریخی" و سایر نوشته های این محفل مراجعه شود.

(6) - ما نظرات آوانتوریستی- اکونومیستی این محفل را در بررسی برنامه "ساما" و نیز بررسی اسناد و عملکردهای "جبهه متحد ملی" در شماره های بعدی ندای انقلاب نشان خواهیم داد.

(7) - یکی از جناحهای انشعابی "گروه" با عده ای از افراد مربوط به جریان دموکراتیک نوین سازمان اخگر را بوجود آوردند و علیه راست روی و اکونومیزم "گروه" اعلام موضع کردند. سازمان اخگر در ابتدا بر مارکسیزم- لنینیزم- اندیشه مائوتسه دون تکیه نمود، از آنجائیکه خصومت و نفرت علیه رهبری سازمان جوانان مترقی و جریان شعله جاوید را از گروه به ارث برده بود، نتوانست موضعگیری ایدئولوژیک خود را عمق کافی بدهد. خصومت علیه رهبری سازمان جوانان مترقی و جریان شعله جاوید تکیه گاه تاریخی موضعگیری ایدئولوژیک- سیاسی مبتنی بر مارکسیزم- لنینیزم- اندیشه مائوتسه دون در جنبش کمونیستی کشور را برای سازمان اخگر از میان برد. به همین سبب بلافاصله پس از تبارز رویزیونیسم چپ نمای خواجه این سازمان تحت تأثیر آن قرار گرفته و پس از مسلط شدن جناح طرفدار رویزیونیسم خواجه بی برین سازمان خصومت علیه رهبری سازمان جوانان مترقی و جریان شعله جاوید تا سطح خصومت نسبت به مارکسیزم- لنینیزم- اندیشه مائوتسه دون ارتقا نمود.

موقعی که کودتاچیان مزدور سوسیال امپریالیزم شوروی پس از به دست گرفتن قدرت لحظه ای هم از سرکوبی مائوئیست ها به عنوان یکی از دشمنان مهم شان غفلت نمی کردند، تبلیغات اخگر علیه مائوتسه دون به جز تأمین منافع رویزیونیست های خروشچفی وطنی و سوسیال امپریالیزم شوروی هیچ نتیجه دیگری نمی توانست ببار بیاورد.

گرچه خصومت آشکار علیه مائوتسه دون را سازمان اخگر پس از مشاهده عکس العملهای جدی درونی و جنبشی کنار نهاد اما سنتریسمی که بین مارکسیزم- لنینیزم- اندیشه مائوتسه دون و رویزیونیسم خواجه بی توسط "اخگر" و "املا" فعلاً در جنبش کمونیستی کشور علم گردیده است تا حدود زیادی ریشه در همان خصومت اولیه علیه مائوتسه دون دارد که می توان گفت سنتریزم فعلی "اخگر" تقریباً کاملاً به آن مربوط است و در سنتریزم "املا" در پهلوی سنتریزم اولیه درون سازمان جوانان مترقی سهیم بوده و یکی از دو پایه تاریخی سنتریزم "املا" را می سازد.

ندای انقلاب

شماره هفتم

(قوس 1365)

تذکره‌های لازم

اینک پس از تدویر مؤفقیت آمیز دومین جلسه عمومی هسته انقلاب کمونیست های افغانستان جریده ندای انقلاب دوره دوم نشراتی خود را آغاز مینماید. گرچه بعلت ناتوانی ما چه از لحاظ معرفتی و چه از لحاظ امکانات مادی-تخنیکی، جریده ندای انقلاب در طی دوره اول نشراتی خود نتوانست این توفیق را حاصل نماید که مبارزه در راه تدوین طرح پیشنهادی برنامه حزب کمونیست افغانستان را به پایان برساند؛ ولی نقش سازنده و اساسی خود را در مورد ترویج دسته جمعی و تبلیغ دسته جمعی توانست با مؤفقیت اداء نماید.

نقش جریده ندای انقلاب به عنوان سازمانده تشکیلاتی هسته در دوره اول نشراتی با وجودی که تا حدودی مثبت ارزیابی می گردد؛ ولی از آنجائیکه هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان در دوره اول فعالیت خود فاقد اصول تشکیلاتی رسماً تصویب شده بود، جریدل ندای انقلاب در اجرای این نقش خود دارای کمبود و نقصان جدی بوده است.

هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان که اساسی ترین وظیفه تئوریکش را تنظیم طرح پیشنهادی برنامه حزب کمونیست افغانستان و اساسی ترین وظیفه عملی خود را تأمین وحدت نیروهای مارکسیست-لنینیست-مائوتسه دون اندیشه بخاطر ایجاد حزب کمونیست در افغانستان میدانند؛ نمیتواند بدون سازماندهی و حرکت متشکل به اهداف بزرگ و تاریخی خود نائل آید. دومین جلسه عمومی هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان اساسنامه هسته را که در برگیرنده اهداف عمومی و اصول تشکیلاتی می باشد مورد تصویب قرارداد. یقیناً با تعقیب پیگیر اهداف عمومی اساسنامه و با تطبیق دقیق و قاطع اصول تشکیلاتی مندرج در آن، هسته انقلابی کمونیست های افغانستان قادر خواهد شد متشکلتتر و سازمان یافته تر از دوره اول فعالیتش در راه دستیابی به خواسته های انقلابی خود مبارزه نماید.

جریده ندای انقلاب در دوره دوم نشراتی خود کماکان نقشش را به عنوان مروج دسته جمعی و مبلغ دسته جمعی بازی خواهد کرد، ولی ضمن تأکید بر اجرای این وظایف اساسی بر اهمیت رول خود بعنوان سازمانده تشکیلات هسته خواهد افزود. مسئولیتهائی را که جریده ندای انقلاب به عنوان مروج دسته جمعی و مبلغ دسته جمعی و نیز سازمانده تشکیلات هسته برعهده دارد، پس از دومین جلسه عمومی در نقش ارگان مرکزی هسته متقبل میگردد.

هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان امیدوار است جریده ندای انقلاب در دوره دوم نشراتی اش حد اقل هر ماه منتشرگردد تا بتواند مسئولیت های اساسی خود را بهتر و جدی تر اداء نماید. در عین حال هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان مصمم است در پهلوی ارگان مرکزی غرض اجرای وظایف و مسئولیت های انقلابی خود نشرات دیگری نیز داشته باشد.

مرگ بر سوسیال امپریالیزم - امپریالیزم وارتجاع!

زنده باد مارکسیزم - لنینیزم اندیشه مائوتسه دون!

مرگ بر رویونیزم!

یا مرگ یا پیروزی!

به پیش در راه ایجاد حزب کمونیست افغانستان

بیست و یکسال قبل از امروز پیشگامان جنبش کمونیستی افغانستان و در پیشاپیش آنها بزرگمرد شهید رفیق بزرگ اکرم یاری با تکیه بر خط ایدئولوژیک مارکسیزم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون و بر اساس موضعگیری علیه رویزیونیسم خروشچفی و سوسیال امپریالیسم؛ جنبش کمونیستی کشور را با بنیانگذاری اولین سازمان کمونیستی در افغانستان پایه گذاری نمودند. از آنروز بعد حوادث زیادی رخداد و ناملايمات بسیاری بر کمونیست های افغانستان گذشت، ولی آنها گرچه رهبران خود را از دست دادند و سالهای سال در زیر تسلط مشی های انحرافی خون دادند و سینه خیز به پیش رفتند؛ مگر کاملاً خود را از دست ندادند. در زیر تسلط ظاهراً مستحکم مشی های انحرافی جریان پر جوش و خروش مارکسیستی-لنینیستی-مائوتسه دون اندیشه به حرکت ادامه میداد. این جریان نیرومند بهار امسال تقریباً بصورت همزمان از دو نقطه آنچنان پرقدرت بستر کرخت و یخ آلود جنبش را درید که توانست مرحله اعتلائی نوین جنبش کمونیستی افغانستان را به نحو شایسته ای به نمایش بگذارد.

هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان در لحظه فعلی اولین گام عملی مؤثر در جهت پیشبرد مبارزه بخاطر ایجاد حزب کمونیست افغانستان را تأمین وحدت ایدئولوژیک-سیاسی و تشکیلاتی بین کمیته تبلیغ و ترویج مارکسیزم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون و هسته انقلابی می داند و برین باور است که باید با اصولیت، قاطعیت و صراحت کمونیستی در مبارزات مشترک ایدئولوژیک-سیاسی و تشکیلاتی علیه انحرافات "چپ" و راست پروسه ایجاد وحدت بین این دو سنگر نبرد کمونیستی تسریع گردیده و سنگر واحدی ایجاد گردد.

درفش مارکسیزم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون، درفش مبارزاتی تمامی کمونیست های جهان و درفش مبارزاتی تمامی کمونیست های افغانستان است. باید در پیوند فشرده با رفقای کمونیست مان در جهان، متحد و یکپارچه این درفش را در افغانستان استوار تر و بلند تر نگه داریم و در راهی که بخون هزاران هزار رفیق شهید مان گلگون گردیده؛ یکجا و یکپارچه، سنگین و متین به پیش گام برداریم.

پرولتاریای متحد، جهانی را برای فتح در پیش رو دارد!

مرگ بر سوسیال امپریالیسم، امپریالیسم و ارتجاع!

زنده باد مارکسیزم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون!

مرگ بر رویزیونیسم!

یا مرگ یا پیروزی!

یامرگ یا پیروزی

سوسیال امپریالیست ها و رویزیونیست های مزدورشان درین اواخر حرکات مضحکی در افغانستان براه انداخته اند. سوسیال امپریالیست ها در راستای افغانی ساختن جنگ و در جهت نیل به آشتی با رقبای امپریالیست دیگرشان تعدادی از سربازان و وسایط محاربوی شان را ظاهراً از افغانستان بیرون بردند.

رژیم پوشالی با ترتیب دادن نمایشات مسخره ای تلاش کرد ازین موضوع استفاده تبلیغاتی نموده و با تأکید نشان دهد که خروج ظاهری و قسمی عساکر "شوروی" از افغانستان دلیل واضحی بر نیرومندی رژیم میباشد. ولی حقیقت را نمیتوان پرده پوشی نموده و از انظار پنهانش داشت.

در محفلی که بمناسبت به اصطلاح مشایعت ازغند دافع هوای "شوروی" از طرف سردمداران حزب رویزیونیست مزدور و دولت پوشالی در بالاحصار کابل ترتیب گردیده بود، سر باند تازه به دوران رسیده سخنرانی ای ایراد نمود که متن آن تا حدود زیادی واقعیت ها را انعکاس میدهد.

«برادران شوروی در حساسترین و دشوارترین لحظات تاریخ ما را ... نجات دادند ... در لحظه ای که خطر مرگبار پیش آمد، شوروی مقدس ترین نیروی خود یعنی فرزندان خود را برای ما سپرد. آنها ... نزد ما آمدند و ما را نجات دادند.» همچنان در خطاب به سربازان "شوروی" در میدان پشتونستان ... «پیشاهنگان و نوجوانان ... شما را مشایعت خواهند کرد. شما آنها را حفظ نموده و به آنها کمک نموده اید.»

این است نمونه ای از اعترافات حقیقی. حقیقت این است که باند های رویزیونیست مزدور و شرکاء حیات و موجودیت شانرا مدیون سربازان مهاجم و اشغالگر سوسیال امپریالیزم اند. اگر در آن لحظه حساس یعنی ششم جدی 1358 قوای مهاجم سوسیال امپریالیستی مزدوران بی مقدار را نجات نمیداد و آنها را از خطر مرگبار نابودی کامل رهائی نمی بخشید امواج توفنده خشم مسلحانه خلق های کشور طومار هستی شانرا درهم می پیچید. سوسیال امپریالیست ها در حساسترین و دشوار ترین لحظات مزدوران شان را نجات دادند و جا دارد که مزدوران حقیر از حلقوم نجیب مراتب سپاسگذاری و شکر گذاری شانرا نسبت به ارباب بزرگ سوسیال امپریالیستی شان ابراز نمایند.

«ما به هیئت رهبری شوروی و شخص گورباچوف میخائیل سرگینویچ ... سپاس می فرستیم. ما به تمام مردم شوروی بخاطر کمکهای همه جانبه بخاطر درک مشکلات ما، بخاطر مواظبت دلسوزانه از انقلاب جوان ما سپاس بیکران را میفرستیم. ما به قوای مسلح با شهامت شوروی سپاس قلبی خود را ابراز میکنیم.» در اوج سپاسگذاری و قدردانی، درفش افتخاری کمیته مرکزی حزب رسوا و شورای وزیران پوشالی به افواج مهاجم سوسیال امپریالیستی تفویض میگردد تا مراتب شکر گذاری برده وار مزدوران از قاتلان کارگران و دهقانان افغانستان به نحو برجسته ای به نمایش گذاشته شود.

«امپریالیزم افغانستان را زخم خونین سیاره ما ساخته است. "زخم خونین سیاره ما؟" تمثیل واقعاً جالبی است که از زبان سرباند مزدور سوسیال امپریالیزم بیرون می آید. از روزی که مزدوران فرومایه سوسیال امپریالیزم شوروی در اثر کمکهای ارباب بزرگ شان در افغانستان قدرت را بدست گرفتند؛ افغانستان به زخم خونین سیاره ما مبدل گردید. از آن روز منحوس یعنی روز کودتای هفت ثور اکنون تقریباً نه سال میگذرد. در طی این مدت اگر از یکجانب وحشی گری های رویزیونیست های وطنی و افواج مهاجم سوسیال امپریالیستی افغانستان را به زخم خونین سیاره ما مبدل نموده، از جانب دیگر فرزندان خلق ما، فرزندان زحمتکشان ما، فرزندان کارگران و دهقانان ما این زادگان رنج و محنت با مقاومت حماسه آفرین شان تصمیم خلل ناپذیر یک خلق بپاخاسته بخاطر آزادی را به نمایش گذاشته و به نحو شایسته ای تمثیل نموده اند. جنگی که در افغانستان ادامه دارد جنگ مقاومت خلق افغانستان علیه سوسیال امپریالیزم شوروی و نوکران رویزیونیست بومی اش می باشد و سوسیال امپریالیزم شوروی آن قدرت امپریالیستی است که در رأس یکی از دو باند بین المللی امپریالیستی قرار دارد و بخشی از امپریالیزم جهانی را تشکیل میدهد.

اگر رویزیونیست های مزدور تا دیروز از قلیل بودن قوای مقاومت و عدم گستردگی جنگ به دروغ داد سخن میدادند؛ امروز پس از گذشت تقریباً نه سال از کودتای ثور و آغاز جنگ، دیگر نمیتوانند واقعیت های این جنگ را پنهان نمایند. اعترافات نجیب درین مورد نیز جالب است:

«در کنفرانس مطبوعاتی چند روز قبل ژورنالیستان خارجی به ارقام تلفات ما در سالهای جنگ علاقه گرفتند. آقایان محترم! تلفات ما تقریباً نه سال جنگ است که دروازه هر خانواده افغان را میکوبد و قربانیهای تازه را می طلبد. محصول آن است که ما اطفال معیوب داریم. محصول آن خانواده هائی است که نان آوران خود را از دست داده اند. سازمان بی مثال در جهان یعنی انجمن بیوه ها محصول آن است. محصول آن قریه جات و شهرهای ویران شده، مؤسسات تولیدی غیر فعال و زمینهای لامزروع است. این است تلفات ما، تلفات ما سنگین است. ولی فاجعه آمیز ترین مسئله این است که این تلفات تا کنون ادامه دارد.»

بلی! این جنگ دروازه هر خانواده افغان را میکوبد و قربانیهای تازه میطلبد. در طی این نه سال نمیتوان خانواده ای را سراغ کرد که از جانب رویزیونیست های مزدور و دولت پوشالی و افواج مهاجم سوسیال امپریالیزم شوروی صدمه ای را متحمل نگردیده باشد. در طی این نه سال صدها هزار از فرزندان خانواده های افغان بسوی باستیل های قرون وسطائی دولت پوشالی کشانده شدند، ده ها هزار تن آنها به جوقه های اعدام سپرده شدند و ده ها هزار تن دیگر هم اکنون در زندان های جهنمی مزدوران سوسیال امپریالیزم بسر میبرند و ده ها هزار تن دیگر مفقود الاثر میباشند. در طی این نه سال قداره بندان دولت پوشالی و مهاجمین سوسیال امپریالیستی با قتل عام های وحشیانه ای که براه انداخته اند صد ها هزار تن انسان این سرزمین را از بین برده اند. در طی این نه سال ده ها هزار قریه و قصبه ای کشور با خاک یکسان شدند و شهرهای زیادی مورد بمباردمان سنگین قوای سوسیال امپریالیستی و دولت پوشالی قرار گرفتند و تخریب گردیدند. در طی این نه سال میلیونها انسان این سرزمین در اثر وحشی گریهای مزدوران بی مقدار و قوای مهاجم سوسیال امپریالیستی مجبور به ترک دیار گردیده اند، آنچنانکه پناه گزینان افغانی در اطراف و اکناف جهان هم اکنون بیشترین تعداد پناه گزینان جهان را تشکیل میدهند. در طی این نه سال هزاران تن از فرزندان خانواده های افغان توسط سلاحهای مختلف النوع روسی ناقص العضو گردیده و هزاران و ده ها هزار و صدها هزار نان آوران این خانواده ها بدست جلادان رویزیونیست و اربابان سوسیال امپریالیستی شان به شهادت رسیده اند.

تلفات این جنگ واقعاً سنگین است؛ ولی فاجعه آمیز ترین مسئله این است که این تلفات تا کنون ادامه دارد، زیرا که تجاوز سوسیال امپریالیستی پایان نیافته و مزدوران بیمقدار بوسیله قوای مهاجم ارباب شان همچنان بر سر قدرت نگه داشته میشوند و تا وضع بدین منوال است این جنگ ادامه خواهد یافت و تلفات این جنگ نیز.

چه سخنی میتوان از مصالحه ملی و آشتی ملی با قاتلان صدها هزار شهید خلق افغانستان بمیان آورد؟ رویزیونیست های فرومایه و ارباب سوسیال امپریالیستی شان خون صدها هزار تن از کارگران، دهقانان، زحمتکشان و روشنفکران خلق ما را به گردن دارند. آیا این مسئله ممکن خواهد بود که خلقی خون صد ها هزار فرزندش را بر قاتلان ببخشد و با آنها مصالحه و آشتی نماید؟ رویزیونیست های حقیر می پندارند که از طریق مصالحه و سازش ارباب بزرگ با رقیب امپریالیستی اش کشتی توفان زده خود و ارباب شان که در توفان سهمگین جنگ گسترده مردم ما گیر کرده میتواند نجات حاصل نماید. نجیب نانجیب اولین فردی از مزدوران سوسیال امپریالیزم بود که در ارتباط با مذاکرات ریکجاولیک در تلویزیون "شوروی" ظاهرگردید تا مزدور منشی و نوکری خود را به اربابش پیشکش نماید. به این گفته های نجیب توجه کنیم که چگونه راه سازش و مصالحه را با قدرتهای امپریالیستی دیگر و ارتجاع منطقه جستجو مینماید:

«... در اخیر قرن بیستم حکومت منور کشورهای غرب که از دموکراسی و بشر دوستی شان همیشه صحبت میکنند پول سرسام آوری را پیش روی قاتلان دهقانان افغانی و فرزندان دهقانان و کارگران شوروی که بی شائبه به کمک ما آمده اند می اندازند. آیا این رسوائی تمدن نیست؟ ما هیچگاه خواهان جنگ نبوده و نیستیم. مطابق به فیصله مشترک ما هیئت رهبری شوروی قسمتی از قطعات محدود خود را از افغانستان به وطن شان بر میگردانند. این است یک گام حسن نیت، این است یک نمونه واقعی و عملی نیل به صلح. هزاران سرباز شوروی، صد ها تانک و سایر وسایط محاروبی که بسوی شمال در حرکت اند نمونه مشخص طرز تفکر جدید سیاسی و تأمین مشی بیست و هفتمین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی میباشد. ... ما امیدواریم که افکار عامه جهان بالاخره امپریالیزم و ارتجاع منطقه را مجبور خواهد ساخت تا مردم رنجکشیده افغانستان را آرام گذاشته و به آنها مجال دهند تا راه خود را بسوی مصالحه ملی خود شان دریابند. عودت شش غند شوروی به وطن، به محلات وضع الجیش دایمی شان در اتحاد شوروی علامه نیرومندی روز افزون ما و آمادگی ... جهت سرکوبی مستقلانه اشرار منفور میباشد. این است علامه پیروزیهای انقلاب و ایمان به پیروزی های آینده. ... به این امر باور داریم که پیروزیهای عینی قوای مسلح ما دلیل قانع کننده و قادر به آن خواهد شد تا حکمرانان کشورهای همسایه (ایران و پاکستان) بخود آیند.»

باند رویونیست در اثر مساعدت ارباب سوسیال امپریالیستی اش توانست کودتای ثور را به پیروزی برساند. ولی خلق افغانستان اردوی بی عرضه داود خانی نبود - و نیست - که در ظرف یکی دو روز درهم کوفته شود. توفان سهمگین خیزش خلق آنچنان نیرومند به توفیق آغاز کرد که مزدوران را تاب مقاومت در برابر آن نبود و ارباب سوسیال امپریالیستی شان رأساً و بصورت کاملاً آشکارا پا پیش نهاد و مستقیماً دست به تجاوز زد. مطابق به ماهیت امپریالیزم جهانی قدرت های امپریالیستی رقیب سوسیال امپریالیزم شوروی بعد از کودتای ثور و بخصوص بعد از تجاوز سوسیال امپریالیزم زمینه را برای مداخله و دست اندازی بیشتر مساعد یافتند و سعی کردند و میکنند که مقاومت بر حق مردم ما را در جهت تأمین منافع آزمندانۀ امپریالیستی شان توجیه نمایند. اکنون رویونیست های مزدور و رسوا به پیروی از ارباب بزرگ شان که مدتی است طرحات سازشی با ابرقدرت امپریالیستی آمریکا و متحدینش را رویدست گرفته و درین مورد تبلیغات زیادی به راه انداخته است از "رسوائی تمدن" آه و ناله سرداده اند. ولی جنگ، مداخله و تجاوز خصلت امپریالیزم است و همانگونه که سوسیال امپریالیزم شوروی بخود حق میدهد افغانستان را مورد تجاوز قرار دهد و خلق آنرا قتل عام نماید؛ امپریالیستهای دیگر نیز به این مرض رسوائی تمدن امپریالیستی مبتلا هستند. همانگونه که سوسیال امپریالیزم شوروی پس از تقریباً هفت سال تجاوز و ارتکاب جنایات بیشمار و قتل صد ها هزار انسان در افغانستان از حلقوم نجیب فریاد بر می آورد که: «ما هیچگاه خواهان جنگ نبوده و نیستیم.» امپریالیزم آمریکا و امپریالیستهای دیگر نیز علیرغم بودجه های نظامی چند صد میلیارد دلاری وانمود میسازند که خواهان جنگ نیستند.

سوسیال امپریالیزم شوروی اکنون در تلاش است سازشهایی با رقیب امپریالیستی امریکائیش و نیز رقبای امپریالیستی دیگر بنماید تا گویا بشریت از خطر جنگ اتمی نجات یافته و بدین طریق قدرتهای تمدن امپریالیستی جهان بتوانند مشترکاً از تمدن امپریالیستی محافظت کرده و بر سرغارت خلقها و استثمار پرولتاریا با هم نزاع و کشمکش نابود کننده نداشته باشند؟! سوسیال امپریالیستها و مزدوران افغانی شان در افغانستان نیز "حسن نیت" نشان میدهند تا بتوانند با رقبای امپریالیستی در افغانستان نیز به توافقات و سازشهایی دست یابند و ارتجاع منطقه را بخود آورند که از رسوائی بیشتر شان جلوگیری بعمل آید. آنها بخاطر «از میان بردن فضای عدم اعتماد و شک و تردید و خصومت» با بیرون کشیدن مصنوعی تعدادی از عساکر مهاجم میخواهند «نمونه واقعی و عملی نیل به صلح» را به نمایش بگذارند؟! در عین حال میخواهند دولت پوشالی را قوی نشان داده و امپریالیستهای رقیب و ارتجاع منطقه را وادار سازند که با گرفتن امتیازاتی به موجودیت این دولت راضی گردند.

ولی همانگونه که پابوسی چند سردم دار ارتجاع از ریگان دلیل آن نیست که کنترل مقاومت کاملاً در دست نیروهای ارتجاعی و قدرتهای امپریالیستی مدافع شان میباشد؛ به همان صورت بیرون رفتن ظاهری چند غند از عساکر مهاجم سوسیال امپریالیزم شوروی نیز دلیل قوی بودن مزدوران "شوروی" نیست. محفل مشایعت از غند دافع هوای "شوروی" در کابل که رویونیستهای مزدور برای آن به صورت دقیق برنامه ریزی نموده و زیاد مصرف کرده بودند؛ به محفل رسوائی شان مبدل گردید. این محفل نه تنها قدرت و قوت آنها را نشان نداد بلکه نفاق روز افزون شانرا به نمایش گذاشت. درست موقعیکه نجیب نا نجیب به لاف و گزافهای بیهوده مصروف بود طرفداران ببرک عکس العمل نشان دادند و سخنرانی پرطمطراق نتوانست رسوائی شانرا بیوشاند. ادعای نجیب مبنی بر اینکه: «حزب نسبت به هر وقت دیگر واحد تر است» نه تنها از طرف هواداران ببرک در حین سخنرانی وی عملاً باطل اعلام گردید بلکه طرفداران گلاب زوی یعنی خلقیها که در وزارت داخله و نه در میدان اصلی مشایعت صف آرائی کرده بودند نیز بطلان این ادعا را ثابت ساختند. جالب اینکه درفش افتخاری به مهاجمین تنها از جانب کمیته مرکزی حزب مزدور و شورای وزیران پوشالی اعطا میگردد و "شورای انقلاب" که ببرک کارمل در رأس آن است ازین افتخار بی بهره است.

وضعیت زشت و مضحک مزدوران سوسیال امپریالیزم بزودی در عمل بطلان خود را ثابت ساخت و نشان داد که ارتش پوشالی واقعاً پوشالی است که نه توانی دارد، نه روحیه ای و نه کارائی لازم و در خوراتکاء. همانند تمامی موارد مشابه، مستشاران نظامی سوسیال امپریالیزم شوروی گناه را به گردن یک جنرال مزدور بی کفایت انداختند و او را (جنرال نظر محمد را) از پست وزارت دفاع رژیم پوشالی برکنار کردند. جنرال رفیع که بیسوادی و کودنی اش را همگی در جریان تحقیقات کودتای "قادر، شاپور، میرعلی اکبر" در سال 1357 که توسط جناح "خلق" حزب مزدور انتشار یافت دیده اند، فرد ناشناخته ای نیست. وی صلاحیتش را در مورد پیشبرد جنگ علیه مقاومت خلق ما قبلاً هم به نمایش گذاشته و نشان داده است که نمیتواند کاری بالاتر از آنچه قادر و نظرمحمد انجام داده اند سروسامان دهد.

این بار گناه بی کیفیتی ارتش پوشالی به پای وزیر دفاع ختم گردید و روی بی صلاحیتی و بی کفایتی سرقوماندان اعلی (؟) این سرباند تازه به دوران رسیده سوال گذاشته نشد و در واقع نظرمحمد گوسفند وار در پای نجیب گاو قربانی گردید. ولی آن روز

چندان دور نیست که جرم بی کفایتی ارتش پوشالی دامن سرقوماندان اعلیٰ (!؟) را نیز بگیرد و سوسیال امپریالیستها را مجبور سازد که باز هم دست به تعویض مهره بزنند.

حرکت مضحک دیگری که از جانب سوسیال امپریالیزم شوروی و رویونیست های مزدور خلقی و پرچی اش، درین اواخر مشاهده گردیده عبارت است از استعفای ببرک کارمل از مقامات حزبی و دولتی. این حرکت مضحک را میتوان از چندین نظر مورد دقت قرار داد:

قبل از همه باید روی آن جنبه این حرکت دقت کرد که بیمقداری یک رویونیست مزدور را نشان میدهد. این حرکت نشان میدهد که شخصیت، اهمیت و صلابت یک رویونیست مزدور فقط و فقط تا آن موقع محفوظ و معتبر است که ارباب بتواند از وی کار بکشد و هر موقعیکه دیگر برای ارباب نتواند کاری انجام دهد نه اهلیتی دارد، نه شخصیتی و نه صلابتی و باید دور انداخته شود. یقیناً که اهلیت و صلابت نجیب در همان چوکات رویونیسم خروشچفی و مزدوری به سوسیال امپریالیزم شوروی بیشتر از اهلیت و صلابت ببرک نیست. ولی از آنجائیکه سوسیال امپریالیزم شوروی در لحظه حاضر منافع خود را بیشتر از طریق نجیب تأمین شده میبندد و موجودیت ببرک حتی نه در رأس حزب مزدور بلکه در مقامات پائین تر حزبی و دولتی نیز با این منافع فعلاً سازگاری ندارد؛ نجیب باید در رأس قدرت نصب گردد و به ببرک دستور داده شود که از تمامی مقامات حزبی و دولتی استعفا نماید.

جنبه دیگر این حرکت عبارت است از تجرید شدن روز افزون سوسیال امپریالیزم شوروی در افغانستان از لحاظ ایدئولوژیک و سیاسی. مواضع ایدئولوژیک سوسیال امپریالیزم شوروی در افغانستان و نیز منافع سیاسی اش چنان دستخوش بحران گردیده که دیگر پاسداری از آن مواضع و دفاع از آن منافع نه تنها باید برعهده رهبران باند رویونیست خلق و پرچم که مورد نفرت خلق افغانستان اند گذاشته میشود بلکه در داخل حزب مزدور هم دیگر دفاع ازین مواضع و منافع ازعهده آن افراد و اشخاصی ساخته نیست که گرچه در بین مردم مورد نفرت عامه قرار دارند ولی حد اقل در داخل باند رویونیست میتوانند شخصیت و صلابتی داشته باشند. اکنون در واقع رهبران طراز اول باند رویونیست یا چون تره کی و امین از میان رفته اند و یا چون ببرک از قدرت برافتاده اند و یا همچون کشتمند عملاً فاقد قدرت لازمه اند و دوران دوران نجیب و رفیع و گلابزوی است که شخصیتهای درجه دوم باند مزدور می باشند.

ولی مادامیکه رهبران اصلی باند رویونیست قادر نگردیدند منافع و مصالح سوسیال امپریالیزم شوروی را در افغانستان طبق دلخواه ارباب برآورده سازند؛ شخصیت های درجه دومی و افراد بی تجربه ای مثل نجیب و رفیع و وکیل نیز قادر به تأمین این منافع و مصالح نخواهند بود. بهمین جهت است که حرکت خشونت بار بر زمین افگندن مزدوران غیرقابل استفاده از جانب سوسیال امپریالیزم شوروی ادامه خواهد یافت و ما بزودی شاهد کنار زده شدن صف دوم رویونیستهای خروشچفی بومی و جاگزین شدن صف سوم به جای آنها خواهیم بود. این روند مداوم اگر از یک جانب بحران درونی حزب مزدور را بیشتر از پیش دامن میزند از جانب دیگر سوسیال امپریالیزم شوروی را وادار میسازد که بیشتر و بیشتر بر مزدوران بی تجربه و جوان تکیه نماید.

جنبه سوم این قضیه عبارت است از به نمایش گذاشته شدن عمق بحران موجود در درون باند رویونیست خلق و پرچم. بحران ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی در درون باند رویونیست "خلق" و پرچم اکنون به آن درجه ای از شدت خود رسیده است که باید این باند به خود خوری در درون خود بپردازد و بعلت ناتوانی از حل این بحران بار آن را بردوش رهبران گذاشته شده و آنها را از صحنه کنار بزند. بر اساس این وضعیت است که از طرف نجیب، ببرک شخص ناتوانی قلمداد می گردد که در شرایط فعلی توان پیشبرد کارها و ادای مسئولیت هایش را نداشته و باید از حق تقاعد افتخاری بهره مند گردد. یقیناً اگر ببرک و امثالهم نتوانستند و نمیتوانند بحران ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی لانحل باند مزدور پرچم و "خلق" را رفع نمایند؛ افراد بی کفایت تری چون نجیب و وکیل نیز قادر نخواهند شد این بحران را مرفوع سازند و بزودی عمق این بحران دامن آنها را نیز گرفته و به زمین شان خواهد زد.

و بالاخره جنبه مهم دیگر این قضیه عبارت است از روز افزون شدن هرچه بیشتر نفاق و تفرقه جناح ها در درون باند رویونیست. اگر برکناری ببرک از رأس رهبری حزب مزدور توانست نفاق بین جناح های مخالف در درون باند پرچم را آنچنان شدت ببخشد که در روز مشایعت از سربازان متجاوز سوسیال امپریالیستی رو در روی خبرنگاران خارجی افتضاح بار بیاورد؛ اکنون به یقین استعفای ببرک از مقامات حزبی و دولتی این نفاق و تفرقه را چند برابر بیشتر خواهد ساخت و برعمق و دامنه آن خواهد افزود.

آنچه در مورد استعفای ببرک کارمل از مقامات حزبی و دولتی میتوان بیان کرد این است که این حرکت میتواند نشانه آشکاری از تمایل سوسیال امپریالیزم شوروی در جهت رسیدن به نوعی سازش با حریفان امپریالیستی دیگرش و ارتجاع منطقه بر سر قضیه افغانستان تلقی گردد که ضمن حفظ و ابقاء رژیم پوشالی امتیازات مهمی به جانب مقابل بدهد و آنها را راضی نماید.

آنچه که این گمان را بیشتر تقویت مینماید بروز حرکت مضحک دیگری از جانب سوسیال امپریالیزم و رژیم پوشالی، یعنی برگماردن شاه محمد دوست در مؤسسه ملل متحد بعنوان نماینده فوق العاده رژیم پوشالی و وزیر دولت در امور خارجی، میباشد. رژیم پوشالی و سوسیال امپریالیستها انتظار دارند که از طریق وی بتوانند روند سازش در مورد قضیه افغانستان را سرعت بیشتری ببخشند و در مذاکرات آینده و زد و بند های پشت پرده امتیازات بیشتری از جانب مقابل بدست آورند و در عین حال دولت پوشالی را از حالت تجرید در جهان بیرون آورند.

به این ترتیب خطر آن موجود است که دستاورد های مبارزات خلق ما که به بهای هنگفتی بدست آمده مورد معامله قرار بگیرد. بیگمان صف فشرده کارگران و دهقانان، صف زحمتکشانشان، صف توده های پا برهنه و گرسنه افغانستان، صف پولادین خلق قهرمان ما قادر خواهد بود تجاوز سوسیال امپریالیزم شوروی، توطئه های امپریالیزم غرب و سازشکاری دشمنان را درهم بکوبد به شرط آنکه از رهبری انقلابی پرولتری بهره مند گردد.

در شرایط حساس فعلی جای حزب کمونیست افغانستان در میان دهقانان و کارگران بپا خاسته ما خالی است، حزبی که باید این صفوف را بیشتر از پیش تنظیم نماید و با رهبری مدبرانه آن، خلق ما را بسوی آزادی ملی، دموکراسی نوین و سوسیالیزم رهنمون گردد.

همه با هم یکصدا و با عزم راسخ به پیش در راه ایجاد حزب کمونیست افغانستان!

مرگ بر سوسیال امپریالیزم - امپریالیزم و ارتجاع!

زنده باد مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون!

مرگ بر رویونیزم!

یا مرگ یا پیروزی!

نقد برنامه "ساما"

3

اغتشاش برنامه "ساما"

در مورد تجاوز سوسیال امپریالیزم شوروی بر افغانستان

اغتشاش برنامه "ساما" در مورد رویزیونیسم و سوسیال امپریالیزم در شماره چهارم و پنجم "ندای انقلاب" بیان گردید. در آن مبحث دیدیم که برنامه "ساما" در بعد ایدئولوژیک از مبارزه کمونیستی علیه باند های رویزیونیستی خروشچفی وطنی و سوسیال امپریالیزم شانه خالی کرده و بطرف یک مبارزه صرفاً ملی و احیاناً دموکراتیک رو می آورد. ولی وقتی برخورد برنامه "ساما" را در مورد تجاوز سوسیال امپریالیزم شوروی بر افغانستان مورد دقت قرار دهیم می بینیم که حتی از لحاظ مبارزه ملی - دموکراتیک و در سطح سیاسی نیز برنامه "ساما" شدیداً مغشوش می باشد.

در پروگراف آخر صفحه هفتم برنامه "ساما" این جمله جلب نظر مینماید:

«گسترش توفان آسای امواج مقاومت مسلحانه مردم دوام ننگین رژیم کودتا را به مداخله روز افزون نظامی سوسیال امپریالیزم روس مشروط نمود. این امر منجر به حدت تضاد ملی و آرایش نوین نیروهای طبقاتی گردید.»

جمله فوق بیان تمام مطلبی است که برنامه "ساما" در مورد لشکر کشی سوسیال امپریالیزم شوروی بر افغانستان بمیان آورده است. این برنامه تجاوزعریان قشون اشغالگر سوسیال امپریالیزم شوروی بر میهن ما و اشغال وحشیانه آنرا که افغانستان را به یک کشور تحت اشغال و مستعمره سوسیال امپریالیزم شوروی مبدل گردانید یک مداخله نظامی ساده می انگارد که بخاطر جلوگیری از سقوط رژیم کودتا صورت گرفته است.

آیا مداخله نظامی سوسیال امپریالیزم شوروی در افغانستان بعد از گسترش توفان آسای مبارزات مردم علیه رژیم کودتا آغاز گردید؟ نه، این حرف بیهوده ای است زیرا این مداخلات مدتها قبل آغاز گردیده بود. این مداخلات همان وقتیکه ارتش افغانستان بطرف وابستگی به ماشین جنگی سوسیال امپریالیزم شوروی کشانیده شد آغاز گردید. این مداخلات همان موقعیکه مستشاران نظامی روسی به تربیت ارتشیان و در واقع کنترل و نظارت بر اردوی افغانستان پرداختند آغاز گردید. این مداخلات به نحو بسیار آشکاری خود را در کودتای 26 سرطان 1352 نشان داد و این مداخلات در کودتای هفت ثور 1357 به نحو آشکارتری و با شرکت مستشاران نظامی روسی در کودتا عیان و آشکار بود. این مداخلات در جریان جنگهایی که رژیم مزدور علیه مردم بیخاسته افغانستان قبل از 6 جدی 1358 براه انداخت کاملاً نمایان بود.

ولی تمامی این مداخلات علیرغم یک سلسله استثنائات عبارت از مداخلات غیر مستقیم و یا بهتر گفته شود مداخلات پوشیده و غیر آشکار بوده است، در حالیکه لشکر کشی سوسیال امپریالیزم شوروی بر افغانستان در ششم جدی 1358 یک مداخله مستقیم، یک مداخله آشکار نظامی و بعبارت روشنتر یک تجاوز اشغالگرانه سوسیال امپریالیستی است که صرفاً باعث ابقاء رژیم کودتا نگردیده بلکه بر علاوه و مهمتر از آن کشور ما را به یک مستعمره مبدل نمود.

پس از شش جدی 1358 مبارزه علیه رژیم کودتا صرفاً میتواند بعنوان تابعی از مبارزه علیه قوای اشغالگر سوسیال امپریالیستی مطرح باشد. از آن پس این دیگر قوای اشغالگر سوسیال امپریالیستی است که در یک جنگ رویاروی و مستقیم در برابر مردم ما قرار دارد و به سرکوب مقاومت مردم و قتل عام زنان، اطفال، پیرزنان و نابودی روستاها و شهرهای افغانستان مبادرت میورزد و ارتش پوشالی رژیم صرفاً به عنوان تابع محض ارتش اشغالگر عمل می نماید.

وقتی برنامه "ساما" تجاوزعریان نظامی سوسیال امپریالیزم شوروی بر میهن ما افغانستان را که آن را به یک مستعمره سوسیال امپریالیزم مبدل گردانید صرفاً یک مداخله نظامی بخاطر ابقای رژیم کودتا میداند؛ مبارزه ضد رژیمی حتی بعد از شش جدی 1358 برایش اهمیت اساسی بلاواسطه خود را حفظ مینماید و مبارزه علیه قوای اشغالگر یعنی مبارزه مستقیم علیه سوسیال امپریالیزم شوروی ولو در بعضی جاها مهم جلوه داده میشود مدام تحت شعاع مبارزه علیه رژیم کودتا قرار می گیرد.

مطالب مندرج در صفحه هشتم برنامه "ساما" را مورد دقت قرار میدهیم:

«اکنون پیکار آزادیبخش ملی و دموکراتیک محور است که تمامی طبقات و اقشار ملی جامعه ما را با وجود دیدگاه ها و اهداف طبقاتی ناهمگون و حتی متضاد آنها بدور خود فرا میخواند.

پیکار نجاتبخش ملی ما اکنون با فراگیری پایه اجتماعی گسترده تر و تکامل به سطح مبارزه مسلحانه در سراسر کشور یقیناً دورنمای پیروزمند را نوید میدهد. با آنها نقش ویژه طبقات در مد و جذر پیکار و تسریع و تأخیر پیروزی آن تأثیر بارز دارد. در نبرد سرنوشت ساز جاری نیروهای طبقاتی متضاد ضمن همگرایی در مبارزات علیه سوسیال امپریالیسم با مرام های ویژه و با وزنه و امکانات خاص با هم در ستیز اند تا با کشاندن نیروهای بینابینی بدنبال خود اهداف خویش را برآورده سازند.

سوسیال امپریالیسم اشغالگر روس و دارودسته و طغفروش وابسته به آن آماج جنگ آزادیبخش و انقلاب ملی و دموکراتیک است و با از دست دادن روزافزون امکانات خدعه و مانور فقط با نیروی آتش و توسعه هرچه بیشتر دامنه تبهکاری های خود میکوشد راه را برای تحکیم و تمدید سیادت سیاسی و غارت اقتصادی امپریالیسم روس هموار سازد.

عوامل نامساعد مؤقت برای مردم ممکن است قربانی مردم را به موازات جنایات میهن فروشانه رژیم کودتا سنگین تر سازد ولی پیروزی نهایی مردم و شکست سوسیال امپریالیسم و عمال وی جبر تاریخ است.»

وقتی به جملات فوق دقت نمائیم متوجه میشویم که برنامه "ساما" از مبارزه علیه سوسیال امپریالیسم حرف میزند و سوسیال امپریالیسم اشغالگر و دارودسته و طغفروش وابسته به آن را آماج جنگ آزادیبخش و انقلاب ملی و دموکراتیک میدانند ولی در ختم بحث سنگینی قربانی مردم را صرفاً به جنایات میهن فروشانه رژیم کودتا مربوط می سازد.

چه کسی میتواند منکر این واقعیت انکار ناپذیر گردد که بعد از شش جدی 1358 یعنی بعد از تجاوز عریان نظامی سوسیال امپریالیسم شوروی بر میهن ما این دیگر عمده جنایات سوسیال امپریالیستی ارتش مهاجم و اشغالگر است که قربانی مردم ما را سنگین و سنگین تر میسازد و جنایات میهن فروشانه رژیم کودتا صرفاً به عنوان تابعی از این جنایات سوسیال امپریالیستی تبارز می نماید؟

چرا باید قربانی های سنگین مردم را صرفاً به جنایات میهن فروشانه رژیم کودتا مربوط دانست؟ برنامه "ساما" تقریباً ششماه بعد از تجاوز عریان سوسیال امپریالیسم شوروی یعنی در ماه جوزای 1359 در کنگره این سازمان مورد تصویب قرار گرفته است. آیا در طول این مدت شش ماه جنایات قوای اشغالگر عیان و آشکار نبوده و آیا نمیشد جنایات بی شمار سوسیال امپریالیستی این قوا را در افغانستان پیش بینی کرد که برنامه "ساما" اینگونه از جنایاتش چشم پوشی می نماید. گرچه برنامه "ساما" در صفحه دهم بیان مینماید که: «... در شرایط کنونی که تجاوز سوسیال امپریالیسم روس بر میهن ما سرنوشت تمام ملت های کشور را با خون پیوند داده است...» ولی در صفحه یازدهم و دوازدهم موقعیکه از آمادگی دهقانان در جهت مبارزه برای انقلاب ملی و دموکراتیک صحبت مینماید این آمادگی را صرفاً به مبارزه علیه رژیم حاکم و ارتجاع راست محدود می نماید. به بیانات برنامه "ساما" درین مورد توجه نمائیم:

«دهقانان: دهقانان کشور نیروی عمده انقلاب ملی و دموکراتیک را تشکیل میدهند. بخشی از دهاقین که پتانسیل انقلابی تهدید آمیز و نیروی کار مؤلد آنها در گرو اصلاحات ارضی استعماری رژیم کودتا است بخاطر فقدان امکانات بهره برداری و باج خون سنگینی که در مقابل زمین از آنها خواسته می شود از رژیم بیزاراند.

بخش دیگر از دهقانان بی زمین کشور که سراب اصلاحات رژیم عطش سوزان آنها را برای دریافت زمین نتوانست (و نمی تواند) فرونشاند خواهان تصرف زمین به شیوه انقلابی اند.

دهاقین کم زمین که در اثر تورم روز افزون و صعود قیم (که در برخی موارد به خصوص مواد اولیه بصورت سرسام آور ارتقاء نموده است) ب خاک سیه نشسته اند خواستار حل ریشه ای و توزیع عادلانه زمین اند.

بناءً دهقانان آماده اند تحت شعار حل ریشه ای و انقلابی زمین به نفع دهقانان بی زمین و کم زمین و در برابر رژیم حاکم و ارتجاع تا پیروزی قطعی انقلاب ملی و دموکراتیک برزمنند.»

با توجه به اینکه دهقانان کشور نیروی عمده انقلاب ملی - دموکراتیک طراز نوین بوده و بار عمده جنگ مقاومت را بدوش میکشند؛ میتوان به عمق این انحراف برنامه "ساما" پی برد که مبارزه دهقانان را به مبارزه علیه رژیم حاکم و ارتجاع راست محدود مینماید. به این صورتی که برنامه "ساما" بیان مینماید دهقانان کشور غرض مبارزه با سوسیال امپریالیسم شوروی و ارتش اشغالگر وی آمادگی ندارند و صرفاً علیه رژیم حاکم و ارتجاع راست آمادگی مبارزاتی دارند. اگر مطلب از این قرار باشد آن نیروی عمده ای که باید بار مقاومت ملی علیه تجاوز سوسیال امپریالیستی را بدوش حمل نماید نیروی کدام طبقه اجتماعی کشور است؟

واقعیت این است که دهقانان کشور علیه رژیم پوشالی دست به مبارزه زده و همچنان پس از تجاوز ارتش مهاجم سوسیال امپریالیزم شوروی بر میهن قسمت عمده بار مقاومت ملی را حمل نموده اند. ولی عامل اصلی و علت اصلی این شرکت دهقانان در مبارزه علیه رژیم پوشالی و در مبارزه و مقاومت علیه قوای متجاوز و اشغالگر سوسیال امپریالیزم فقدان امکانات بهره برداری از زمین توزیع شده توسط دولت و یا باج خواهی سنگین رژیم از آنها و یا هم نرسیدن زمین به یکتعداد از دهقانان در اثر اصلاحات ارضی رژیم و یا تورم روزافزون و صعود قیم و مسایل دیگری از این قبیل نبوده است. این مسایل به عنوان عوامل فرعی میتوانسته در تسریع و یا تأخیر شرکت دهقانان در مبارزه علیه رژیم و قوای متجاوز سوسیال امپریالیزم نقش داشته باشد.

علت اصلی شرکت دهقانان در مبارزه علیه رژیم کودتا مخالفت با نفوذ بورژوازی کمپرادوری بوروکراتیک بر روستا یعنی مخالفت با حاکمیت بورژوازی کمپرادور بوروکراتیک بر زمین بود. البته کاملاً طبیعی بود که پس از تجاوز قوای اشغالگر سوسیال امپریالیزم شوروی دهقانان کشور کماکان به مبارزه و مقاومت شان ادامه بدهند زیرا که پس از تجاوز دیگر به تنهایی خطر حاکمیت بورژوازی کمپرادور بوروکراتیک بر زمین مطرح نبوده و خطر هولناکتر از آن یعنی خطر بلعیده شدن تمام سرزمین میهن توسط سوسیال امپریالیزم شوروی بمیان آمده و مبارزه ای را به مراتب شدید تر از قبل تقاضا داشت. دهقانان کشور ما به این تقاضای مبارزاتی جواب مثبت داده و مقاومت علیه قوای سوسیال امپریالیزم را در سراسر روستاهای کشور گسترش دادند و هم اکنون بار عمده این جنگ را بدوش میکشند.

برنامه "ساما" از آمادگی دهقانان جهت پیروزی انقلاب ملی و دموکراتیک تحت شعار حل ریشه یی و انقلابی زمین به نفع دهقانان بی زمین و کم زمین آنچنان حرف میزند که گویا در افغانستان مبارزه میهنی یعنی مبارزه برای حفظ سرزمین میهن در برابر تجاوز سوسیال امپریالیزم شوروی اصلاً مطرح نیست.

حل ریشه ای و انقلابی زمین به نفع دهقانان بی زمین و کم زمین برای دهقانان کشور یک امر حیاتی و اساسی است ولی در شرایط فعلی در برابر این حل ریشه ای و انقلابی زمین عمدتاً قوای اشغالگر سوسیال امپریالیزم شوروی قرار گرفته است که باید دهقانان مبارزه علیه آنها به پیش ببرند. رژیم کودتا حاکمیت مستقلی ندارد و با کوبیده شدن نیروی اشغالگر این رژیم هم درهم کوبیده خواهد شد. البته مبارزه علیه ارتجاع راست غرض تحقق این شعار ضروری و حیاتی است و منافع دهقانان بدون کوبیده شدن ارتجاع راست تأمین نخواهد شد.

به این صورت است که آماج مبارزات دهقانان صرفاً رژیم حاکم و ارتجاع راست نیست بلکه مقدم بر این ها و مهمتر از این ها سوسیال امپریالیزم شوروی و قوای اشغالگر و متجاوز وی آماج این مبارزات می باشد.

کم توجهی و اغتشاش نسبت به تجاوز سوسیال امپریالیزم شوروی بر میهن ما و اغماض نسبت به موجودیت قوای اشغالگر در کشور در سرتاسر برنامه "ساما" امتداد می یابد.

در صفحه شانزدهم این برنامه یکی از وظایف عملی مشخص جنبش چنین بیان میگردد:

«تدارک و برانگیختن اعتصابات، تظاهرات و ... و بسیج توده ها در سازمانهای ویژه توده ای در جهت تقویت مبارزه مسلحانه مردم و تسریع سرنگونی رژیم کودتا.»

در این جا به روشنی مشاهده میگردد که به نظر برنامه "ساما" منظور از برانگیختن اعتصابات، تظاهرات و بسیج توده ها در سازمان های ویژه توده یی مبارزه علیه رژیم و تسریع سرنگونی آن می باشد. برای برنامه "ساما" درینجا مسئله اخراج ارتش اشغالگر سوسیال امپریالیزم شوروی و آزادی میهن اصلاً مطرح نیست، گو اینکه اصلاً سربازی از قوای متجاوز در افغانستان وجود ندارد و هرچه هست مبارزه علیه رژیم کودتا و سرنگونی این رژیم است و بس!؟

در صفحه هجدهم، برنامه "ساما" پس از طرح ضرورت برخورد فعال و مبتکرانه و پیاده کردن نقطه نظرها و سیاست های کارگری در جنبش چنین می نویسد:

«تنها درین صورت نیروهای انقلابی کارگری خواهند توانست هم از انزواگرایی و حالت تماشا گرانه در جریان مبارزه به خاطر سرنگونی رژیم کودتا و هم از ائتلاف دنباله روانه ای سایر نیروهای ملی و دموکراتیک و کشیدن صفحه مبارزه ملی و دموکراتیک بعد از سقوط رژیم احتراز جویند.»

مگر در ماه جوزای 1359 مبارزات جاری به خاطر سرنگونی رژیم کودتا بوده که برنامه "ساما" به نیروهای کارگری هوشدار میدهد از انزوا گری و حالت تماشاگرانه در جریان این مبارزه احتراز جویند و اخطار میکند که نباید بعد از سقوط رژیم ضرورت مبارزه ملی و

دموکراتیک باقی باشد و هم اکنون که مبارزه بخاطر سرنگونی رژیم کودتا جریان دارد و این رژیم هنوز هم سقوط نکرده است باید کار را یکسره نمود؟!

چگونه است که برنامه "ساما" در شرایطی که میهن تحت اشغال قوای مهاجم سوسیال امپریالیسم شوروی درآمده و کشور به مستعمره مبدل گشته مبارزه اش بخاطر سرنگونی رژیم کودتا است و خواستش هم سقوط این رژیم؟! در صفحه بیستم این برنامه چنین میخوانیم:

«... با حرکت بر این خط میتوان در قبال تروریسم مستولی از جانب رژیم ادامه کاری را در جنبش تأمین نموده و با برداشتن یکایک موانع از راه به تدریج وحدت اصولی و رزمنده سازمانهای انقلابی کارگری را در زیر درفش حزب طبقه کارگر تأمین کرد...»

مگر اتحاد جماهیر شوروی سوسیال امپریالیستی با تروریسم مخالف است که تروریسم مستولی صرفاً از جانب رژیم دانسته شود؟ آیا ادامه کاری را در جنبش فقط و فقط رژیم ضربت میزند و اتحاد جماهیر شوروی سوسیال امپریالیستی شوروی در این مورد تقصیری ندارد؟! در فصل اهداف با وجودیکه برنامه "ساما" مقدمتاً اعلام میدارد که "ساما" پس از خروج ارتش اشغالگر امپریالیسم روس و سرنگونی دارودسته میهن فروش (پرچم و خلق) به یمن بازوان پرتوان مردم دلیر کشور در جهت اهداف زیر مبارزه میکند: «ولی در تمامی بخشهای این فصل از سیاست داخلی گرفته تا اهداف فرهنگی حتی برای نمونه اشاره ای هم به ترمیم خرابی های جنگ متجاوزانه سوسیال امپریالیسم شوروی در میهن ما که یقیناً تمامی عرصه های حیات اجتماعی مردم ما را شدیداً متأثر خواهد ساخت به عمل نمی آورد. اهداف "ساما" در زمینه های سیاست داخلی، سیاست خارجی، اقتصاد (بخش زراعت، بخش صنعت، تجارت و مالیه) عمومیات، مسایل اجتماعی و فرهنگی آنچنان بیان میشوند که اصلاً تخریبات و صدمات وسیع جنگی ناشی از تجاوز قوای نظامی سوسیال امپریالیسم شوروی بر میهن ما مد نظر قرار نمی گیرد؛ گو اینکه این اهداف در یک محیط صلح و صفا و در یک وضعیت عادی باید پیاده شوند. چرا برنامه "ساما" این همه تلاش دارد که از نقش قوای متجاوز سوسیال امپریالیسم شوروی بکاهد و در عوض نقش رژیم مزدور را بیشتر و برجسته تر سازد؟ چرا در این برنامه تلاش صورت میگیرد که تا آنجائیکه ممکن است از مبارزه علیه رژیم صحبت به عمل آید و نه از مبارزه علیه سوسیال امپریالیسم شوروی و قوای متجاوز و اشغالگر وی؟

جواب این چراها از لحاظ تئوریک هرچه باشد؛ خواه تلاش بخاطر نغلطیدن در مبارزه "انتهی کمونیستی" ای که زمانی از طرف "پس منظر" به رهبری سازمان جوانان مترقی نسبت داده می شد و خواه تبارز تمایلات سنتریستی، ولی جواب این چراها از لحاظ علمی در تماس گیری هائی که بین نمایندگان "ساما" و یکی از افراد گروه گاسکیت "شوروی" صورت گرفته اینگونه بیان گردیده است:

«قرار گفته جمشید وی (زکریا) با مسئول وزارت دفاع شوروی دیده و تعهد کرده است و به دولت شوروی نامه فرستاده و فعلاً اتاق زیر نظر روسها است. من به رفقا گزارش دادم که باید سر رشته پیدا شود. با جمشید به کارته وزیر اکبرخان دیدن روسی رفتیم. این گروه میخواست از درون دسته های ناراضی حزب کمونیست را بسازد. افراد دیگری هم بودند؛ یک فرد تاجک، یک عسکر روسی. روز دیگر رفتیم و روسی را دیدیم و من خود را دوست انجینیر وانمود کردم، ولی به آنها گفتم که انجینیر فرد عادی است و از تعهدات شان پرسیدیم. گفتند تا وقتی که وی جورنشود ما سلاح نمی دهیم. با اینجینیر بعدها صحبت کردم و وی در مورد این ارتباط گفت که این شبکه مخفی روسهاست و من به شوروی نامه نوشته ام من به رفیق سردار گفتم. بعد من و سردار رفتیم که در مورد با روسها حرف بزنیم. روسی آمد (گروه گاسکیت). در جلسه اول درخواست کمک کردیم و گفتم که پرچمی ها نیرو ندارند. در جلسه دوم بهانه آورد که سلاح ما در میدان هوایی است. من برایش گفتم که شما در مورد افغانستان اشتباه می کنید؛ با ده چندان قوا هم کاری را پیش برده نمیتوانید. من گفتم که ما بلشویک های افغانستان هستیم و بعداً برآمدیم من گفتم ما بلشویک های افغانستان هستیم.»

بلی! برنامه "ساما" برنامه بلشویک های افغانستان است، روسها در مورد افغانستان اشتباه می کنند، زیرا پرچمی ها نیرو ندارند، آنها باید بر بلشویک های افغانستان تکیه نمایند، این بلشویک ها میتوانند خدماتی را برای اتحاد جماهیر شوروی سوسیال امپریالیستی انجام دهند که آنها با ده چند این قوای موجود در افغانستان هم قادر نیستند بدست آورند!!

مرگ بر سوسیال امپریالیسم - امپریالیسم و ارتجاع!

زنده باد مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون!

مرگ بر رویونیسم!

یا مرگ یا پیروزی!

نقدی بر اعلامیه "ساما - جناح انقلابی"

اعلامیه "ساما - جناح انقلابی" گرچه ظاهراً به تاریخ 23 حمل 1365 به رشته تحریر درآمده است، ولی ما تا میزان امسال (1365) از وجود آن بی اطلاع بودیم. بهرحال اصل قضیه هر چه باشد انتشار این اعلامیه از دو جهت برای هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان شایان دقت و توجه می باشد:

1: انتشار این اعلامیه یکبار دیگر بحران ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی غیر قابل حل "ساما" را نشان میدهد. هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان که تشکیل دهندگان آن از متن این بحران بیرون آمده اند برین باور است که بدون برخورد ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی قاطع کمونیستی علیه "ساما" - در کلیت آن - نجات از این بحران ناممکن بوده و آزموده ها را دوباره آزمودن است.

برخورد ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی قاطع کمونیستی بر مبنای ایدئولوژیک مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون علیه "ساما" آن نتیجه ای را در بردارد که بر اساس آن هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان تشکیل گردید؛ یعنی گسست کامل ایدئولوژیک سیاسی و تشکیلاتی از "ساما" و حرکت بر مبنای خط ایدئولوژیک روشن و قاطع کمونیستی.

وضعی که اکنون بر "ساما" حاکم است نتیجه سازشکاری و تلاش بروکراتیک "رهبر و شرکاء" نیست بلکه از ذات موجودیت "ساما" و از مشی های مسلط بر آن از ابتدای شکل تا حال سرچشمه میگیرد. آنچه امروز "رهبر و شرکاء" انجام میدهند دقیقاً با ذات موجودیت و علت وجودی "ساما" در پیوند بوده و ادامه منطقی عملکرد های مؤسسين این سازمان است.

اکنون که "رهبر و شرکاء" نویسندگان اعلامیه "ساما - جناح انقلابی" را عناصر تسلیم طلب مشبوه میخوانند و نویسندگان این اعلامیه بار تمامی خیانت ها و لغزش ها و خطاهای "ساما" را بدوش "رهبر و شرکاء" می اندازند؛ انتشار اعلامیه "ساما - جناح انقلابی" برخلاف خواست و توقع نویسندگان آن نه در جهت احیاء و استحکام "ساما" بلکه دقیقاً در جهت به نمایش گذاشتن بحران لاینحل ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی "ساما" عمل مینماید.

انتشار این اعلامیه یکبار دیگر حقانیت موضعگیری های تشکیل دهندگان هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان را مبنی بر گسست کامل ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی از "ساما" و براه انداختن مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی قاطع و روشن کمونیستی بر مبنای ایدئولوژیک مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون در چوکات تشکیلاتی هسته ثابت می سازد.

2: هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان با انتشار اعلامیه و قطعنامه جلسه مؤسس خود مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی اش را علیه "ساما" آغاز کرده و این مبارزات در نشرات "ندای انقلاب" ادامه یافته است. مباحثات ایدئولوژیک - سیاسی هسته در مورد "ساما" تنها متوجه "رهبر و شرکاء" نیست بلکه "ساما" را در کلیت آن در برمیگیرد. بناءً این مباحثات متوجه "ساما - جناح انقلابی" که از احیاء و استحکام "ساما" دم میزند نیز می باشد.

از زمانیکه مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی هسته علیه "ساما" آغاز گردیده تا حال "رهبر و شرکاء" خاموشی اختیار کرده و خودشانرا به کری و کوری انداخته اند. اکنون که نویسندگان اعلامیه "ساما - جناح انقلابی" یا پیش گذاشته و با نفی و طرد باند "رهبر و شرکاء" میخواهند "ساما" را دوباره احیاء نمایند؛ باید وظیفه دفاع از "ساما" در مقابل حملات ایدئولوژیک - سیاسی هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان را برعهده بگیرند.

اکنون آن اوضاع و احوالی که میشد در متن آن با موضعگیری های علیه "رهبر و شرکاء" در داخل "ساما" وجهه و اعتباری برای خود بدست آورد؛ دیگر از میان رفته است زیرا هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان اصلی ترین اساسات تشکیل دهنده "ساما" را مورد سوال قرار داده و پایه های اصلی تشکیل این سازمان را از لحاظ ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی به نقد کشیده است؛ کاری که ادامه دارد و تمامی زمینه های تئوریک و عملی "ساما" را در بر خواهد گرفت.

نویسندگان اعلامیه "ساما - جناح انقلابی" نباید همچون "رهبر و شرکاء" در مقابل بحث های هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان سکوت نموده و خاموشی اختیار نمایند؛ زیرا که اینها مسئولیت احیاء مجدد "ساما" را بر عهده گرفته اند و رفع این مسئولیت بنا بر ادعای خود شان با حرکت در خط "رهبر و شرکاء" ممکن نیست.

پهلوانان خیانت و اپورتونیزم میدان را خالی گذاشته اند؛ دیده شود کار نوچه های تازه به میدان آمده به کجا می انجامد؟

اعلامیه "ساما- جناح انقلابی" ظاهراً اعلامیه مشترک دو بخش "ساما" یعنی بخش کابل و بخش کاپیسا- پروان می باشد. برآمد و اعلام هویت این دو بخش بنام "ساما- جناح انقلابی" که عبارت است از اعلام هویت تشکیلاتی مستقل از تشکیلات "رهبر و شرکاء" به هیچوجهی وضعیت تازه ای از لحاظ تشکیلاتی در "ساما" بوجود نیاورده است. "ساما" از لحاظ تشکیلاتی از ابتدای تأسیس خود تا حال از وحدت تشکیلاتی محروم بوده زیرا که این سازمان هرگز از وحدت ایدئولوژیک- سیاسی برخوردار نبوده است. بر مبنای چند دستگی ایدئولوژیک و موجودیت رسمی مشی های متناقض و مختلف از ابتدا تا حال، موجودیت "ساما" و واقعیت چند دستگی تشکیلاتی چنان با هم عجین است که تمامی مراحل حیات این سازمان را در بر میگیرد. ازین نظر اعلامیه "ساما- جناح انقلابی" که استقلال تشکیلاتی بخش کاپیسا- پروان و بخش کابل را از تشکیلات "رهبر و شرکاء" اعلام مینماید در ذات خود دارای هیچگونه ارزش تشکیلاتی نیست مگر آنکه از لحاظ ایدئولوژیک- سیاسی مرزبندی روشن و دقیقی را با "رهبر و شرکاء" مطرح مینماید. البته برای نویسندگان اعلامیه "ساما- جناح انقلابی" که هنوز در قید و بند "سامای بخون نشسته" هستند متحقی ساختن این امر ناممکن است؛ زیرا که نبود مرزبندی دقیق ایدئولوژیک- سیاسی کمونیستی بر مبنای مارکسیزم- لنینیسم- اندیشه مائوتسه دون هیچگونه جای دلخوشی ای از لحاظ ایدئولوژیک- سیاسی برای شان باقی نمی گذارد و اجازه نمی دهد که کسانی دلخوش دارند که چون علیه "رهبر و شرکاء" کلماتی بهم بافته اند، لذا "ساما- جناح انقلابی" هستند. عدم موضعگیری اصولی و روشن کمونیستی بر مبنای ایدئولوژیک مارکسیزم- لنینیسم- اندیشه مائوتسه دون هیچگونه امیدی را برای "جناح انقلابی" شدن در "ساما" بوجود نمی آورد؛ زیرا که درین سازمان نه درفش پرولتاریا خم گردیده (آنچنانکه رهبر ادعا دارد) و نه این درفش دهن گردیده (آنچنانکه نویسندگان اعلامیه "ساما- جناح انقلابی" قبلاً ادعا داشتند و اکنون با انتشار این اعلامیه ممکن آن ادعای شانرا پس گرفته باشند). "ساما" هرگز در موضع پرولتاریا قرار نگرفته و هرگز درفش پرولتاریا را به اهتزاز درنیاورده است. این سازمان از همان ابتدای تشکل خود یک سازمان کمونیستی، یک سازمان مارکسیست- لنینیست- مائوتسه دون اندیشه نبوده است و اکنون نیز چنین نیست. عناصر و گروه های کمونیست- مارکسیست- لنینیست- مائوتسه دون اندیشه - که در طول سالها موجودیت "ساما" در داخل تشکیلات آن مبارزه نموده و قربانی های بی شمار ولی بیمورد را متحمل شده اند مادامی که بخواهند واقعاً دست به مبارزات اصولی و قاطع کمونیستی بزنند هیچ راهی ندارند جز بریدن کامل از "ساما" بر اساس گسست کامل ایدئولوژیک- سیاسی و تشکیلاتی از این سازمان و ایجاد یک تشکیلات کمونیستی کاملاً مستقل از "ساما"؛ آنچنانکه تشکیل دهندگان "هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان" عمل نمودند.

نویسندگان اعلامیه "ساما- جناح انقلابی" اساساً نمیتوانند در موضع اصولی کمونیستی، در موضع ایدئولوژی مارکسیزم- لنینیسم- اندیشه مائوتسه دون قرار بگیرند زیرا که نمی توانند گسست کامل از "ساما" را آمادگی داشته باشند. اینها سامائی اند حتی نه به تنهایی سامائی بلکه جناح انقلابی ساما!!!

"ساما- جناح انقلابی" تفاوت ماهوی ای با "ساما"ی "رهبر و شرکاء" ندارد. "ساما"ی در خون نشسته ای که نه تنها "رهبر و شرکاء" وارثین درجه اول آن هستند، بلکه در امر تدوین پایه های ایدئولوژیک- سیاسی و تشکیلاتی این سازمان از همان ابتدا سهمی داشته اند.

انتشار اعلامیه "ساما- جناح انقلابی" نه تنها سندی از لحاظ ایدئولوژیک- سیاسی و تشکیلاتی علیه "رهبر و شرکاء" به شمار نمی رود، بلکه در ماهیت خود عبارت است از اعلام آمادگی نویسندگان این اعلامیه در جهت نزدیکی و رسیدن به وحدت تشکیلاتی با "رهبر و شرکاء". در این اعلامیه هیچگونه موضعگیری ایدئولوژیک- سیاسی قاطع کمونیستی علیه "رهبر و شرکاء" یعنی علیه "ساما" را نمی توان مشاهده نمود. اعلامیه "ساما- جناح انقلابی" از لحاظ خطوط عام ایدئولوژیک- سیاسی خود با موضع "رهبر و شرکاء" یکسان است؛ درمورد تاریخچه "ساما" دیدش همان دید "رهبر و شرکاء" است و خواست این اعلامیه در مورد "ساما" با خواست "رهبر و شرکاء" خواست واحدی است.

بین برخورد ما با نویسندگان اعلامیه "ساما- جناح انقلابی" و برخورد ما با "رهبر و شرکاء" از لحاظ ایدئولوژیک- سیاسی تفاوت ماهوی وجود ندارد. هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان علیه "ساما" اعلام موضع نموده است، سامائی که جناح "رهبر"، جناح انقلابی، جناح سنگین و جناح های بیشمار دیگر "ساما" را همگی در بر میگیرد.

از ادبیات اعلامیه "ساما- جناح انقلابی" آغاز می نمائیم:

«... دستبرد در ادبیات کمونیستی و تبدیل اصطلاحات علمی مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون به یک مشت کلمات معادل غیردقیق پشت پازدن وقیحانه ای است به مبارزات رهبران بزرگ پرولتاریا و ده ها میلیون کمونیست جهان و نادیده انگاشتن خون میلیونها شهید جنبش کمونیستی افغانستان و جنبش کمونیستی بین المللی.

و این چنین بود که لومپنیسم یعنی مرگ ارزشها یعنی پشت پازدن به تمامی ارزشهای مبارزاتی و تاریخی جنبش بین کمونیستی بین المللی و بی حرمتی نسبت به رهبران بزرگ آن با تبدیل اصطلاحات علمی مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون و جاگزین ساختن به اصطلاح کلمات متداول بومی و محلی به جای این اصطلاحات در برنامه "ساما" رسمیت یافت. لومپنیسم یعنی مرگ ارزشها، یعنی بی حرمتی نسبت به ارزشهای علمی مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون؛ یعنی بی حرمتی نسبت به اصطلاحات علمی ایدئولوژیک پرولتاریا یعنی دورافگندن بسیار وقیحانه و جاهلانه اصطلاحات علمی سوسیالیسم علمی و نشان دادن کلمات نارسا، ناقص و غیر دقیق بومی و محلی به جای آنها به نام کلمات معادل. این لومپنیسم هنوز که هنوز است ایدئولوژی رسمی "ساما" است و ایدئولوژی رسمی برنامه "ساما" «(ندای انقلاب - شماره 3 و 4)

این لومپنیسم که ایدئولوژی رسمی "ساما" و ایدئولوژی رسمی برنامه "ساما" است، ایدئولوژی نویسندگان اعلامیه "ساما - جناح انقلابی" نیز هست که به زبان کمونیستی و طبق ادبیات کمونیستی به رشته تحریر درنیامده است بلکه زبان آن "زبان زرگری" است و ادبیات آن ادبیات لومپنانه برنامه "ساما".

این لومپنیسم «... در شرایط جاری جهانی و بخصوص در شرایط فعلی کشور خود ما از لحاظ ایدئولوژیک در خدمت رویزیونیسم؛ به ویژه در خدمت رویزیونیسم خروشچفی و سوسیال امپریالیسم شوروی قرار میگیرد...» (صفحه پنجم شماره سوم ندای انقلاب)

«این لومپنیسم عبارت است از: صرف نظر کردن از قاطعیت، صداقت و صراحت کمونیستی در مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی علیه رویزیونیستهای خروشچفی بومی و ارباب سوسیال امپریالیست شان و متوسل شدن به جنگ زرگری بجای پیشبرد نبرد ایدئولوژیک - سیاسی کمونیستی و صاف و ساده عبارت است از خالی گذاشتن این سنگر، یعنی نجات دادن درین سنگر و فرار خایفانه و توطئه گرانه ازین سنگر.» (شماره سوم ندای انقلاب - صفحه ششم)

نویسندگان اعلامیه "ساما - جناح انقلابی" با انتخاب زبان زرگری برنامه "ساما" یک نمونه حقیقی فرار خایفانه از سنگر نبرد ایدئولوژیک - سیاسی علیه رویزیونیسم و سوسیال امپریالیسم را به نمایش گذاشته اند. اینها به جای قاطعیت، صداقت و صراحت کمونیستی در مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی علیه رویزیونیسم و سوسیال امپریالیسم به جنگ زرگری متوسل شده اند و توطئه گرانه سنگر نبرد ایدئولوژیک - سیاسی کمونیستی را خالی گذاشته اند. درین حالت چه کسی "جنگ زرگری" نویسندگان اعلامیه "ساما - جناح انقلابی" علیه "رهبر و شرکاء" را جدی خواهد گرفت و آنرا یک نمونه حقیقی موضعگیری ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی علیه "رهبر و شرکاء" تلقی خواهد کرد؟ نویسندگان این اعلامیه با "رهبر و شرکاء" زبان مشترک دارند و بر اساس این زبان مشترک یقیناً در انجام کار ناممکن احیاء مجدد "ساما" با رهبر و شرکاء میتوانند مساعی مشترک بعمل آورند و البته اگر مبنای حرکت منافع "ساما" باشد باید درین مساعی مشترک سهم بگیرند.

زبان اعلامیه "ساما - جناح انقلابی" زبان "سامائی" است یعنی زبان برنامه "ساما" است. در سرتاسر این اعلامیه انحراف معادل سازی حاکمیت عام و تام دارد، دقیقاً شبیه به برنامه "ساما". در سرتاسر این اعلامیه "کلمات زرگری" بجای اصطلاحات علمی مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون نشانده شده اند.

گزینش زبان زرگری برای برنامه "ساما" یک امر ساده و پیش پا افتاده نیست. این مسئله یک موضعگیری ایدئولوژیک - سیاسی و انتخاب یک مشی را در خود نهفته دارد.

در شماره چهارم ندای انقلاب اغتشاش برنامه "ساما" در مورد رویزیونیسم و سوسیال امپریالیسم به بحث گرفته شده است. درین مبحث نشان داده شده است که موضعگیری برنامه "ساما" علیه رویزیونیسم و نیز علیه سوسیال امپریالیسم مغشوش بوده و از داشتن پایه و اساس کمونیستی مبتنی بر مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون محروم است. اعلامیه "ساما - جناح انقلابی" همانگونه که با برنامه "ساما" زبان مشترک دارد؛ اغتشاش برنامه "ساما" در مورد رویزیونیسم و سوسیال امپریالیسم را نیز به نحو متبازری با خود حمل مینماید. در سرتاسر این اعلامیه حتی برای یکبار تضاد ایدئولوژیک طبقه کارگر و جنبش کمونیستی کشور با باندهای مزدور سوسیال امپریالیسم شوروی یعنی تضاد میان مارکسیزم و رویزیونیسم خروشچفی مورد بحث قرار نگرفته است و در سرتاسر این اعلامیه باند های مزدور خلق و پرچم حتی برای یکبار رویزیونیست خوانده نشده اند.

در این اعلامیه میخوانیم: «کودتای هفت ثور 57 در ادامه کودتای 26 سرطان 52، بر زمینه تمهید غدارانه و تدارک حساب شده اقتصادی، سیاسی و نظامی نمایندگان سیاسی سرمایه های دلال دولتی وابسته به سوسیال امپریالیزم روس را بر اریکه قدرت سیاسی نشاند. تدارک کودتاها بر زمینه اقتصادی، سیاسی و نظامی بر محور صدور سرمایه، ایجاد ستون پنجم و وابسته ساختن ارتش از لحاظ تسلیحاتی و فکری نمایانگر خط حرکی ای است که با تغییر ماهیت شوروی در اواسط دهه 50 م پیوند دارد که در کشور ما نیز سرچشمه این آب کثیف و لجن بار، از دل همین تغییر ماهیت سرگشوده است.»

اعلامیه "ساما- جناح انقلابی" سرچشمه آب کثیف و لجن بار کودتا بازی را در دل تغییر ماهیت شوروی نشان میدهد. این به یک معنی درست است ولی کودتا گری آن حرکت سیاسی ای است که بر مواضع ایدئولوژیک - سیاسی و نیز بر مشی سیاسی معینی اتکاء دارد. حرکات کودتا گرایانه باند های مزدور سوسیال امپریالیزم شوروی بر مواضع ایدئولوژیک - سیاسی رویونیستی آنها و بر مشی ضد پرولتری و ضد کمونیستی شان متکی می باشد که البته سرچشمه این رویونیزم و مشی ضد پرولتری از لحاظ ایدئولوژیک، رویونیزم خروشچفی حاکم بر حزب کمونیست شوروی می باشد. ولی اعلامیه "ساما- جناح انقلابی" با طرح «ایجاد ستون پنجم» بصورت بسیار ساده و پیش پا افتاده از طرح پایه ایدئولوژیک رژیم کودتا، یعنی رویونیزم خروشچفی شانه خالی مینماید. البته باندهای رویونیست خلق و پرچم به یک معنی نقش ستون پنجم را برای سوسیال امپریالیزم شوروی بازی مینمایند ولی این باند های رویونیست صرفاً یک ستون پنجم ساده سوسیال امپریالیزم شوروی نیستند، بلکه قبل از آن و مقدم بر آن حامل ایدئولوژی رویونیزم خروشچفی، یعنی حامل ایدئولوژی حاکم بر حزب "کمونیست شوروی" می باشند.

اگر تضاد ایدئولوژیک طبقه کارگر و جنبش کمونیستی کشور با باندهای مزدور سوسیال امپریالیزم شوروی یعنی تضاد بین مارکسیزم و رویونیزم خروشچفی به روشنی و صراحت بمیان کشیده نشود یقیناً که برخورد با رژیم پوشالی یک برخورد غیر کمونیستی است و برخورد اعلامیه "ساما- جناح انقلابی" این چنین برخوردی است.

در ادامه جملات نقل شده فوق از اعلامیه "ساما- جناح انقلابی" میخوانیم:

«کودتای ننگین و اسارت بار 7 ثور بر زمینه و در جهت تکمیل سلفش (کودتای 26 سرطان 52) با استفاده از بحرانات اقتصادی - اجتماعی جامعه ما که از لحاظ سیاسی در حرکت و تغییر سیاست مذبحخانه داود جهت غلبه بر آن جلوه نمائی میکرد، و در بطن اوضاع مساعد منطقه که در کشمکش های رقیبانه امپریالیست ها تعادل را بسود سوسیال امپریالیزم برهم زده بود، توسط سوسیال امپریالیزم روس پیاده شد و شمشیر عبودیت و خیانت پیشگی را که تا حال در دست دیگری قرار داشت بدست نموده و بدست مطمئن تری سپرد.»

منظور اعلامیه از طرح این مسایل چیست؟ مگر باند های رویونیست خلق و پرچم قبل از کودتای هفت ثور شمشیر عبودیت و خیانت پیشگی را در دست نداشتند که این شمشیر فقط و فقط پس از کودتای هفت ثور بدست آنها سپرده شده است؟! مگر عبودیت باند های رویونیست مزدور خلق و پرچم پس از کودتای 7 ثور آغاز گردید و قبل از آن، این باند ها گردن شان از ریسمان عبودیت سوسیال امپریالیزم شوروی آزاد بوده است؟ اعلامیه "ساما- جناح انقلابی" حق دارد چنین بیندیشد، زیرا که مسئله اصلی برایش کودتاگری است و نه رویونیزم خروشچفی و کودتاگری هم عملاً در هفت ثور به نتیجه نهائی خود رسیده است.

اعلامیه "ساما- جناح انقلابی" در ادامه بحثش چنین مینویسد:

«نمایندگان سیاسی سرمایه های دلال دولتی وابسته به سوسیال امپریالیزم روس در تضاد عمیق و ماهوی با منافع و خواسته های طبقات و اقشار مختلف جامعه با عکس العمل خود جوش مسلحانه روبرو گردیدند که دوام حیات ننگین شانرا منوط و مربوط به آدم کشی ها، آدم ربائی ها، به آتش کشیدن ها، بمباردمان ها و ... می ساخت. ولی دوام خیال خوش و شیرین سوسیال امپریالیزم را دیگر مجال نبود. سوسیال امپریالیزم روس که در قمار کودتاها بازنده بود و نیز خیال تسلط بر کشور ما جهت غارت و تبدیل نمودن آن به تخته پرش برای دست یابی به استراتژی منطقوی و جهانی اش لحظه ای آرامش نمیگذاشت با ماجراجویی تمام دست به تجاوز مستقیم بر کشور ما زد.»

می بینیم که هیچ اشاره ای به مواضع ایدئولوژیک نمایندگان سیاسی سرمایه دلال دولتی وابسته به سوسیال امپریالیزم صورت نمی گیرد. این امر هیچ چیزی جز بی اهمیت دانستن نقش رویونیزم خروشچفی یعنی ایدئولوژی باند های مزدور سوسیال امپریالیزم شوروی را نشان نمی دهد. اعلامیه به این قناعت میکند که از تضاد ماهوی و عمیق نمایندگان سیاسی سرمایه های دلال دولتی وابسته به سوسیال امپریالیزم شوروی با منافع و خواست های طبقات و اقشار مختلف جامعه سخن بگوید ولی هیچ علاقه ای به

تذکر تضاد ماهوی و عمیق نمایندگان سیاسی سرمایه های دلال دولتی وابسته به سوسیال امپریالیزم شوروی با طبقه کارگر و جنبش کمونیستی کشور از خود نشان نمی دهد.

اعلامیه در ادامه بحثش می نویسد:

«سوسیال امپریالیزم روس در مرحله تجاوز غیرمستقیم توسط نوکران بومی اش با درنده خوئی تمام بر سرکوب وحشیانه جنبش خود جوش توده ای خلق ما که تا سطح جنبش مسلحانه ارتقا نموده بود دست زد ولی بنا بر دلایل کاملاً عینی و طبیعی ای که از خصلت و ماهیت امپریالیستی خودش که درسها و عمل کرد نوکران بومی اش از پس پرده مندرس تئوری بافی ها و لفاظی ها قابل رویت بود و از خصلت و ماهیت انقلابی جنبش مسلحانه خودجوش توده ای، که از پس فضای غبارآلود شکاکیت ها و تخطئه ها مشهود بود نشئت میکرد، در این مرحله از تقابل و تعارض از سرکوب نظامی و سرخاب و سفید آب فرمهای استعماری کذائی اش طرفی نیست.»

اعلامیه حاضر نیست از سطح «جنبش های خود جوش توده ای خلق» پائین بیاید و تذکری هم از مبارزات کارگران و دهقانان کشور و سرکوب وحشیانه این مبارزات توسط نوکران بومی سوسیال امپریالیزم شوروی بعمل آورد. گذشته از آن برای اعلامیه این مسئله هرگز اهمیتی ندارد که جنبش کمونیستی کشور چه نقشی درین مبارزات توده ها داشته و چه نقشی می بایست میداشت. صرفاً به تقدیس جنبش های خود جوش توده های خلق پرداختن و نقش پرولتاریا و جنبش کمونیستی کشور را بمیان نیاوردن و به این امر کاملاً بی توجه بودن صاف و ساده عبارت است از پوپولیسم و دنباله روی از جنبش خود بخودی.

اعلامیه پس از تجاوز مستقیم سوسیال امپریالیزم شوروی برمیهن ما، اینگونه مسایل را به بحث می گیرد:

«تجاوز مستقیم سوسیال امپریالیزم روس فصل تازه ای از سرکوب وحشیانه و لجام گسیخته توسط سوسیال امپریالیزم روس و پاسخ شورانگیز تر و دندان شکن تر خلق را در تاریخ کشور ما گشود. برای پیش برد و ترکیب وحشت نظامی، مانورهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و روانی جهت سرکوب خلق به پا خاسته ما آنچه از شعارها و فرم های استعماری، مانورهای گوناگون در سطح ملی، منطقه و بین المللی نصیب سوسیال امپریالیزم میشود شکست افتضاح آمیز و رسوائی عبرت انگیز است که دوران شعارهای «سرکوب و قلع و قمع»، «سرکوب و تشویق» و «صلح ملی» نوکران سوسیال امپریالیزم روس ("خلق" و پرچم و سنتریست ها) گاهی با غرش چنگ و دندان نمائی و زمانی در زوزه های التماس آمیز و مضحک بر پیروزی و شکست ناپذیری خلق آزاده و قهرمان صحنه می گذارد.»

می بینیم که اعلامیه حتی آنجائیکه بصورت مشخص نامهای باند "خلق" و پرچم را ذکر می نماید از برخورد ایدئولوژیک کمونیستی علیه آنها طفره می رود. نوکران حلقه بگوش سوسیال امپریالیزم روس ("خلق" و پرچم و سنتریست ها)؟! وقتی که اعلامیه بخود جرئت میدهد از سنتریست ها ذکری بمیان آورد چرا از ماهیت رویونیستی خلق و پرچم نیز تذکری بعمل نمی آورد؟ این امر جز اینکه اعلامیه "ساما- جناح انقلابی" نیز همچون برنامه "ساما" تضاد با باندهای خلق و پرچم را صرفاً در محدوده تضاد ملی خلق ما با این باند ها می بیند و از برخورد کمونیستی با این باند ها یعنی از روشن ساختن تضاد طبقاتی و ایدئولوژیک طبقه کارگر و جنبش کمونیستی کشور با این باندها عاجز است چیز دیگری را نمی تواند برساند.

باری وقتی که اعلامیه می نویسد: «مبارزه دلیرانه و آشتی ناپذیر خلق ما علیه سوسیال امپریالیزم روس و نوکران

دست نشانده اش صفحه درخشان دیگری از تاریخ مبارزات طبقاتی و مبارزات آزادیخواهانه این مرزوبوم است» باید آن طبقه ای را که خود اعلامیه از لحاظ سیاسی میخواهد به آن تکیه نماید مشخص نماید. تذکر صرف از مبارزات طبقاتی گویای هیچگونه موضعگیری طبقاتی ای نمی تواند باشد.

به ادامه بحث اعلامیه توجه نمائیم:

«تضاد آشتی ناپذیر و خواستههای متمایز تمام طبقات و اقشار جامعه ما در تقابل با رژیم کودتا سرآغاز موج عظیم و همه گیر جنبش های مسلحانه خود بخودی در کشور ما بود. این جنبش در شکل توده ای و مسلحانه اش نمایانگر درجه اعتلای خواست توده های مردم است که در سطح سیاسی نفی کامل رژیم مزدور و اربابان امپریالیست وی را به زبان تفنگ اعلام نموده است. جنبش مسلحانه خلق کشور ما که به صورت خود جوش و پراگنده خود نمایانگر عقب ماندگی سیاسی اجتماعی کشور ماست با وجود تخطئه امپریالیست ها و مزدوران بی نقاب و با نقابش ماهیت ملی و انقلابی خویش را علیرغم فقر سیاسی و عقب ماندگی در عمل به اثبات رسانیده است.»

باز هم «تمام طبقات و اقشار جامعه». نویسندگان زرنگ اعلامیه «ساما- جناح انقلابی»! باید توجه داشته باشید که طبقه فئودال نیز درین چوکات «تمام طبقات و اقشار جامعه» که شما حاضر نیستید از آن چوکات پائین بیایید و باری هم در موضع طبقات زحمتکش و خاصاً پرولتاریای کشور تمکین نمائید، شامل است. به اینصورتی که شما یکبار از تمام طبقات و اقشار صحبت می کنید و بعداً بدون تمایز طبقات مختلف شرکت کننده در جنگ علیه رژیم و ضد سوسیال امپریالیسم تمامی مبارزات ضد رژیم و ضد سوسیال امپریالیستی را در چوکات مبارزات «مسلحانه خلق کشور» ما قرار می دهید، طبقه فئودال را نیز در زمره خلق افغانستان حساب می نمائید؟ وانگهی این جنبش مسلحانه خلقی که فئودالیسم افغانستان نیز جزئی از آن است چگونه ماهیت ملی و انقلابی خویش را به اثبات می رساند؟!!

البته این چنین نیست که اعلامیه به هیچ صورتی در مقابل فئودالیسم اعلام موضع نکرده باشد آخر هرچه نباشد این اعلامیه، اعلامیه «ساما- جناح انقلابی» است؟! مثلاً اعلامیه به ادامه بحثش در صفحه سوم می نویسد: «جنبش مسلحانه توده های بپاخاسته ما اگر از یکسو آماج سبانه ترین و وحشیانه ترین یورش و سرکوب رژیم مزدور و بعداً ارتش اشغالگر قرار میگیرد، از جانب دیگر باید سنگینی بار دشمنان قبا پوش و خزیده در میان خود را نیز بر گرده خویش حمل کند. نیروهای ارتجاعی که بر زمینه پایه اقتصادی- اجتماعی فئودالیسم بعد از قوام جنبش توده ای با برخورداری از کمکهای اربابان امپریالیست شان که از در رقابت با سوسیال امپریالیسم روس وارد معرکه شده اند، با پیوند های مادی- تخنیکی و سوء استفاده از معتقدات مذهبی توده ها در بین مردم خزیده و در رهبری جنبش قرار گرفته اند، با تخطئه ماهیت و سوق جنبش به بیراهه تاریک عقب گرائی ضربات کاری و خطرناکی بر آن وارد نموده و تشتت، پراگندگی و عقبماندگی را جهت برآوردن منافع و خواستههای عقبگرایانه و ارتجاعی خویش بر جنبش تحمیل نموده اند. ولی توده های مردم بنا بر خصلت رشد یابنده ضد امپریالیستی و ضد فئودالی جنبش با درس آموزی از شرایط عینی روز تا روز بصورت نسبی ماهیت سیاست ها و عمل کردهای ضد مردمی این نیروها را در تجربه دریافته و قدم بقدم در جهت گسست پیوند از این نیروها به پیش میروند. اما منطقاً تجرید شدن نیروهای ارتجاعی در شرایط کنونی به مفهوم رخت بر بستن آنها از ساحت جنبش انقلابی خلق نیست، بلکه نیروهای عقبگرا با مناسبات تاریخ زده فئودالی بنا بر خصلت دموکراتیک جنبش بمتابئه آماجی در انقلاب ملی- دموکراتیک خلق ما در پروسه کامل این انقلاب از سطح و عمق جامعه زدوده می شوند، ولی در سرتاسر این پروسه همزمان و همگام با پیشروی جنبش به سوی انقلاب برای حفظ و بقاء خویش در عرصه های سیاسی- نظامی چهره عوض خواهند نمود.»

بلی! توده های مردم با درس آموزی از شرایط عینی ماهیت سیاست ها و عملکرد های ضد مردمی نیروهای ارتجاعی را به تجربه در می یابند و قدم بقدم در جهت گسستن پیوند از این نیروها به پیش می روند؟! از دید اعلامیه این گسست از نیروهای ارتجاعی و این آگاهی از ماهیت سیاست ها و عملکرد های ضد مردمی نیروهای ارتجاعی برای توده های مردم کاملاً از شرایط عینی ناشی می شود و بناءً به نقش عوامل ذهنی یعنی به تبلیغ و ترویج انقلابی هیچگونه نیازی احساس نمی گردد. خصلت رشد یابنده ضد امپریالیستی و ضد فئودالی جنبش خود ضامن گسترش و عمق آگاهی و خواست توده های مردم است؟! مضمون این طرح اعلامیه «ساما- جناح انقلابی» با مضمون راست روی های سامائی که بخاطر لبیک به خواست به اصطلاح توده های مردم طرح جمهوری اسلامی را به پیش کشید، یکی می باشد؛ یعنی دنباله روی صرف و کورکورانه از جنبشهای خود بخودی توده های مردم؛ منتهی دیروز توده های مردم به نیروهای ارتجاعی وابسته بودند و لذا باید جمهوری اسلامی خواسته میشد، ولی امروز که توده های مردم از نیروهای ارتجاعی روگردان هستند طرح جمهوری اسلامی نیز منتفی است؟! ولی باید از نویسندگان «زرنگ» اعلامیه «ساما- جناح انقلابی» پرسید که نقش جنبش انقلابی، نقش جنبش کمونیستی درین میان چیست؟ فقط دنباله روی صرف از حرکات خود بخودی توده های مردم؟ به ادامه بحث اعلامیه توجه نمائیم:

«جنبش مسلحانه خلق ما با وجود آنکه تا امروز از رهبری یک نیروی انقلابی محروم است با خروشندهگی تمام به صورت نسبی راه خود را به سمت آگاهی باز میکند. خلق بپاخاسته ما با ظرفیت عالی مبارزاتی و با روحیه سرشار از فداکاری و قهرمانی با دادن یک میلیون قربانی و بیشتر از پنج میلیون آواره امروز نیز با آگاهی نسبتاً بیشتر در سنگرهای نبرد مسلحانه مصمم و قاطع از هستی خود دفاع میکنند و از آفرینش ارزش های مادی و معنوی نوینی نوید می دهند. توده های ستم کشیده افغانستان در سنگرهای نبرد مسلحانه و از اردوگاه های آوارگی در زیر آتش متقاطع دشمنان رنگارنگ به فرادهای امید بخش چشم دوخته اند. یقیناً جنبش آزادیبخش ملی به انقلاب آزادیبخش ملی منجر میشود و بنیان امپریالیسم و فئودالیسم را به دور می افکند. ولی نیاز مبرم و ضرورت حیاتی جنبش کنونی موجودیت تشکل انقلابی کارگری آگاهیست که بتواند با درک رسالت انقلابی خویش ظرفیت عالی مبارزاتی

توده ها را با آگاهی، هدفمندی و تشکل پیوند زند و بر زمینه علت وجودی خود در پیوند دیالکتیکی با جنبش انقلابی توده ها رشد و نمو یابد، تشکلی که مرحله کنونی انقلاب برایش نه هدفی در خود و نهائی بلکه مرحله ضروری و لازم برای فراتر رفتن از آن به شما می آید. ولی چنانچه جنبش تحت رهبری نیروی انقلابی کارگری رسالتمند و آگاه قرار نگیرد؛ به گواهی تاریخ و منطق علمی پیروزی آن امر ناممکن است. مگر موجودیت خلقی عقب نگداشته شده که از عقبماندگی مفرط اقتصادی - سیاسی و اجتماعی رنج می برد در یک طرف این مبارزه و سوسیال امپریالیزم روس با اقمارش و امکانات گسترده با امپریالیزم امریکا، سایر نیروهای امپریالیستی و ارتجاعی و نوکران شان (دولت های مرتجع ایران و پاکستان و چین رویزیونیست) که از در رقابت با سوسیال امپریالیزم روس جنبش را از درون به بیراهه سوق می دهند و در کمین بلعیدن آن نشسته اند، در طرف دیگر مبارزه و عوامل متعدد دیگر، جنبش آزادیبخش ما را خصوصیت طولانی بخشیده است. در پروسه جنگ توده ای طولانی نمی توان انتظاری جز طولانی و شاق بودن پروسه ایجاد، گسترش و استحکام نیروی انقلابی کارگری رسالتمند را داشت که عدم موجودیت آن خود یکی از دلایل طولانی شدن به شمار می رود.»

جنبش خلق راه خود را به سمت آگاهی باز می نماید و از آفرینش ارزش های مادی و معنوی نوینی نوید می دهد، نیاز مبرم و ضرورت حیاتی جنبش موجودیت تشکل انقلابی کارگری آگاه است ولی دلایل مختلفی جنبش آزادیبخش ملی را خصوصیت طولانی بخشیده است و بناءً در پروسه طولانی جنگ توده ای پروسه ایجاد، گسترش و استحکام نیروی انقلابی کارگری رسالتمند نیز طولانی و شاق است!؟

اعلامیه نه تنها در بالا بردن آگاهی و درک سیاسی توده های مردم درس آموزی آنها را از شرایط عینی کافی دانسته و نقشی برای عنصر آگاه و تبلیغ و ترویج انقلابی قابل نیست بلکه حتی پروسه ایجاد، گسترش و استحکام نیروی انقلابی کارگری رسالتمند را نیز از درون جنبش خود بخودی توده های مردم بیرون می آورد. خواست پیوند دیالکتیکی با جنبش انقلابی توده ها که از طرف اعلامیه طرح میگردد در واقع خواست دنباله روی از جنبش خود بخودی توده های مردم است. جنبش آزادیبخش ملی ما دارای خصلت طولانی هست، ولی پروسه ایجاد نیروی انقلابی کارگری (به زبان کمونیستی یعنی حزب کمونیست افغانستان) را به اعتبار طولانی بودن این جنبش طولانی دانستن غیر اصولی بوده و یک طرح نادرست است.

طرح نویسندگان اعلامیه «ساما - جناح انقلابی» را درین مورد روشن تر بیان نمائیم:

جنبش آزادیبخش ملی ما دارای خصلت طولانی است. توده های مردم در جریان مبارزه طولانی به تدریج به آگاهی و درک سیاسی شان می افزایند و ارزش های مادی و معنوی نوینی بوجود می آورند. نیروی انقلابی کارگری رسالتمند (به زبان کمونیستی حزب کمونیست) در پیوند دیالکتیکی با این جنبش نهایتاً از درون آن بوجود می آید، زیرا که با این جنبش رابطه دیالکتیکی دارد. به همین سبب است که مسئله ایجاد نیروی انقلابی کارگری رسالتمند (حزب کمونیست) یک مسئله طولانی است و نیاز به زمان دارد. نویسندگان اعلامیه ضرورت تشکیل حزب کمونیست (به زبان خود شان نیروی انقلابی کارگری رسالتمند) افغانستان را قبول دارند ولی آنرا یک امر ضروری عاجل و فوری جنبش نمی دانند بلکه معتقد اند که مسئله تشکیل حزب کمونیست افغانستان کار امروز ما نیست زیرا که این امر یک پروسه طولانی و شاق را طلب دارد. ضرورت تشکیل حزب کمونیست را قبول داشتن و در عین حال آنرا از دستور روز خارج کردن و اجرای آنرا به فردا های نامعلوم محول کردن، یک شیوه معمول و شناخته شده اکونومیست ها میباشد که به بهانه آن سکتاریزم، محفل بازی و پراگنده کاری را بر جنبش تحمیل می نمایند. طرح جناح انقلابی درین زمینه تفاوت ماهوی با طرح "گروه انقلابی... ندارد و با طرحات "رهبر و شرکاء" کاملاً یکسان است.

این طرح "ساما - جناح انقلابی" از لحاظ تاریخی ریشه در آوانتوریزم "پس منظر تاریخی" دارد. "پس منظر تاریخی" معتقد بود که فقط و فقط در جریان جنگ چریکی و در درون آن میتوان به ایجاد و تشکیل سازمان دست زد. حالا "ساما - جناح انقلابی" طرح "پس منظر تاریخی" را تکامل داده (!) و معتقد است که حزب فقط و فقط پس از تکامل تدریجی در درون جنگ و به موازات تکامل جنگ می تواند ایجاد گردد.

تا اینجا هیچ تفاوت ماهوی ای بین مواضع "ساما - جناح انقلابی" و مواضع باند "رهبر و شرکاء" که اعلامیه سعی دارد خود را علیه آن توجیه نماید، نتوانستیم ببینیم. اکنون ببینیم که "ساما - جناح انقلابی" چگونه سازمان آزادیبخش مردم افغانستان "ساما" را به بررسی می گیرد:

اعلامیه پس از ذکر مقدمات متذکره فوق به بررسی "ساما" می پردازد و می نویسد:

«سازمان آزادیبخش مردم افغانستان از بطن پاسیفیزم، محفلیزم و حاکمیت یک دهه اپورتونیزم در شرایط و اوضاع تجاوز غارتگرانه سوسیال امپریالیزم و جنبش مسلحانه توده ای ناشی از آن جهت شرکت در جنگ آزادیبخش ملی بنا بر نیاز مبرم طبقه کارگر افغانستان در حالی تولد یافت که جنبش چپ افغانستان از بحران تئوریک و تشتت تشکیلاتی رنج می برد.

"ساما" در پروسه ایجاد با آغاز منطقی مرحله تدارک جنبش وحدت طلبانه با وجود قطع قبل از وقت این پروسه و با آنکه در زمان اعلام موجودیت کمبودهای جدی ای را در ساحه تئوریک و تثبیت دید سیاسی روشن نسبت به گذشته جنبش و وظایف آینده اش بنا بر عامل شتابزدگی بر زمینه حرکت های تاکتیکی - سیاسی با خود حمل می کرد، در دید و خط مسلط ولی استحکام نیافته اش بصورت نسبی از دیدگاه و مواضع روشن ملی و بین المللی برخوردار بود که درین رابطه میتوان از موضعگیری علیه تئوری رویزیونیستی سه جهان و مواضع انحرافی حزب کار آلبانی با نیروهای سیاسی مدافع آن (گروه انقلابی و اخگر) یاد آور شد.»

ما چگونگی ایجاد "ساما" را در نشرات ندای انقلاب و ضمایم آن بصورت مفصل مورد بررسی و تحلیل قرار داده ایم و بحث مفصل درین مورد را در اینجا لازم نمی بینیم. برای نویسندگان اعلامیه "ساما- جناح انقلابی" که در دو پروگراف نقل شده فوق ادعاهای کاملاً نادرستی را در مورد "ساما" مطرح کرده اند لازم است که با نوشته های مفصل ما درین مورد برخورد مشخص کرده و به جوابگوئی علنی آن در سطح جنبش پردازند.

نویسندگان اعلامیه در قسمت آخر پروگراف نقل شده دومی از «مواضع روشن علیه تئوری رویزیونیستی سه جهان و مواضع انحرافی حزب کار آلبانی» سخن بمیان می آورند. در حالیکه نه تنها "ساما" دارای این گونه موضعگیری روشن نبوده است بلکه متن پروگراف اول نقل شده این اعلامیه نشان میدهد که برای خود نویسندگان اعلامیه نیز مسئله موضعگیری درین موارد مسئله جدی ای نیست. اعلامیه از پاسیفیزم، محفلیزم و حاکمیت یک دهه اپورتونیزم صحبت به عمل می آورد. باید پرسید کدام پاسیفیزم و محفلیزم و کدام اپورتونیزم؟ قبل از تشکیل "ساما" انحرافات راست روانه و چپ روانه در جنبش کمونیستی افغانستان تا سرحد غلطیدن به مواضع رویزیونیستی سه جهان و مواضع رویزیونیستی خواجه ای از طرف "گروه" و "اخگر" پیش رفته بود و آنوقت "ساما" با این انحرافات رویزیونیستی هیچ سروکاری ندارد و بنا به اعتراف اعلامیه نه در تقابل با این انحرافات بلکه در تقابل با پاسیفیزم، محفلیزم و اپورتونیزم بوجود آمده است. به همین سبب بود که تشکیل "ساما" نه تنها بحران تئوریک و تشتت تشکیلاتی جنبش را رفع نکرد، بلکه بحران تئوریک جنبش را بیشتر کرد و تشتت تشکیلاتی را بیشتر از پیش دامن زد و اساساً موجودیت "ساما" خودعبارت است از موجودیت یک سلسله بحران تئوریک و تشتت تشکیلاتی.

اما وقتی نویسندگان اعلامیه ادعا مینمایند که "ساما" علیه تئوری رویزیونیستی سه جهان دارای موضعگیری بود، لازم است که این ادعای شان را به رویت اسناد رسمی "ساما" ثابت سازند.

آیا نویسندگان اعلامیه فکر میکنند که تأمین ارتباط با رویزیونیست های چینی و فرستادن گروه و نزدیکی با "گروه" صرفاً ثمره کار "رهبر و شرکاء" است؟ در سند "تئوری سه جهان استراتژی بین المللی پرولتاریای افغانستان" که قبلاً از طرف بخش غرجهستان "ساما" انتشار یافته بود به روشنی مشاهده می گردد که در خزان 1357 رهبر و عبید به نمایندگی از گروه انقلابی (مشمول بر جناح فیض و جناح مجید) به چین مسافرت می کنند. با وجودی که پس از بروز اختلافات میان جناح مجید و جناح فیض رابطه جناح اولی با چین قطع میگردد ولی شهید مجید در زمان حیاتش دوباره در صدد تأمین ارتباط با رویزیونیست های چینی می برآید و پس از دستگیری و شهادت وی این تلاش از جانب مرکزیت "ساما" ادامه می یابد. بناءً آنچه امروز "رهبر و شرکاء" در مورد ارتباط رفیقانه با رویزیونیست های چین انجام می دهند طرح خودشان نیست، بلکه ادامه کار مجید و مرکزیت قبلی "ساما" می باشد. شاید نویسندگان اعلامیه این مسئله را به "حرکتهای سیاسی - تاکتیکی" مربوط سازند. البته "رهبر و شرکاء" نیز حرکت شانرا حرکت "سیاسی - تاکتیکی" می خوانند، درست شبیه به "نازه اندیشی" تاکتیکی و امضای پروتوکول تاکتیکی با دولت پوشالی؟!!

"ساما" از ابتدای تشکیل خود در صدد تأمین ارتباط با رویزیونیست های چین بوده و حال که سرانجام "رهبر و شرکاء" رابطه را تأمین کرده اند، [بنا به گفته خود او] برای "ساما" و برای خط ایدئولوژیک - سیاسی "ساما" و مشی "ساما" گامی است بجلو و پیشبرد این رابطه در طی عمر "ساما" کلانترین دست آورد سیاسی است!!؟

حال وقتی "ساما" هیچ سند تئوریک در مورد موضعگیری علیه تئوری سه جهان ندارد و در سطح حرکات عملی نیز کارش به تأمین ارتباط فشرده با رویزیونیست های چینی رسیده است موضعگیری روشن این سازمان علیه تئوری سه جهان را در کجا میتوان یافت؟؟!

برای نویسندگان اعلامیه "ساما- جناح انقلابی" مسئله تأمین ارتباط "ساما" با چین رویزیونیست موقع نوشتن این اعلامیه کاملاً روشن بوده است ولی ایشان در سرتاسر این اعلامیه نه تنها به این مسئله منحیث یک قضیه ایدئولوژیک- سیاسی جدی برخورد نکرده اند بلکه حتی از یک اشاره گذرا به این مسئله نیز طفره رفته اند. پس از تأمین ارتباط "ساما" با چین رویزیونیست موضعگیری یا عدم موضعگیری در قبال رویزیونیسم سه جهانی صرفاً یک مسئله تئوریک نیست بلکه باید با آن به مثابه یک مسئله ایدئولوژیک- سیاسی عملی که هم اکنون دامنگیر "ساما" بوده و یکی از عوامی جدی بحران ایدئولوژیک- سیاسی درین سازمان به شمار میرود برخورد کرد. نویسندگان اعلامیه "ساما- جناح انقلابی" سکوت شانرا درین مورد چگونه توجیه مینمایند؟ این سکوت هیچ گونه دلیلی ندارد جز اینکه اغتشاش نویسندگان اعلامیه "ساما- جناح انقلابی" در مورد رویزیونیسم سه جهانی را نشان دهد.

اما در مورد مواضع آلبانی: نه تنها "ساما" بلکه نویسندگان اعلامیه "ساما- جناح انقلابی" نیز علیه رویزیونیسم چپ نمای آلبانی موضعگیری ایدئولوژیک- سیاسی ندارند. نویسندگان اعلامیه از مواضع روشن "ساما" علیه مواضع انحرافی حزب کار آلبانی و نیروی سیاسی مدافع آن یعنی "اخگر" صحبت می نمایند. رویزیونیسم آشکار خواجه بی را نه تنها اعلامیه نویسان بلکه نیروی سیاسی مدافع البانی یعنی اخگر نیز مواضع انحرافی میخواند. در صفحه ششم یک سند مربوط به اخگر بنام "در سنگر مبارزه و برنامه ما برای انقلاب ملی - دموکراتیک" چنین میخوانیم:

«... در شرایط کنونی به نظر ما آلبانی هنوز یگانه کشور سوسیالیستی است. البته با در نظر داشت انحراف جدی که رهبران حزب کار آلبانی بدان آلوده اند ...» می بینیم که سند اخگر در مورد آلبانی از انحراف جدی صحبت می نماید و اعلامیه "ساما- جناح انقلابی" از مواضع انحرافی!! ولی بنا به ادعای نویسندگان اعلامیه، "ساما" و خود شان علیه آلبانی موضع دارند، مگر اخگر نیروی سیاسی مدافع آلبانی است!!؟

مرحله تدارک برای ایجاد "ساما" را معمولاً یک مرحله چهارده ماهه ذکر می نمایند، ولی واقعیتها بگونه دیگری بوده است. محفل چهار گروه متحده در قوس 1357 یک کنفرانس مؤسس داشته اند که در آن با "تدوین" مشی سیاسی شان (مشی تازه اندیشانه) در واقع غرض پایه گذاری یک سازمان اقدام کرده اند. شش ماه پس ازین کنفرانس نمایندگان در کنفرانس مؤسس "ساما" سهم گرفته اند.

جناب "رهبر" به نمایندگی از محفل مجید با عبید یکجا به عنوان نمایندگان گروه انقلابی در خزان 1357 به چین رویزیونیست مسافرت داشته اند. گرچه پس ازین مسافرت اختلافاتی بین دو جناح گروه انقلابی بوجود آمد و انشعاب رخ داد ولی محفل مجید هرگز در مورد علل انشعاب به جنبش کمونیستی کشور چیزی نگفته و نظریات شانرا در مورد فعالیت تقریباً سه ساله گروهی شان بیان نکردند و در عمل همان خط کودتا گرایانه گروهی را ادامه دادند و به عنوان یکی از محافل تشکیل دهنده "ساما" در کنفرانس مؤسس این سازمان حصه گرفتند. گذشته از اینها باید از نویسندگان اعلامیه پرسید که مگر تشکیل سازمان واحد با رویزیونیست های آشکار (تازه اندیشان) به شتاب زدگی و یا حرکت های سیاسی- تاکتیکی مربوط است؟؟!

مسئله بر سر قطع قبل از وقت مرحله تدارک نیست بلکه مسئله بر سر آن است که اجزای ترکیب شونده و یا دقیقتر گفته شود اجزای مخلوط شونده در "ساما" اساساً نمی توانستند یک تشکل کمونیستی مبتنی بر خط ایدئولوژیک- سیاسی مارکسیستی- لنینیستی- مائوتسه دون اندیشه یعنی یک سازمان کمونیستی دارای موضعگیری قاطع علیه انواع رویزیونیسم بوجود بیاورند.

یکی از جناح های تشکیل دهنده "ساما" دارای مواضع کاملاً رویزیونیستی است، جناح دیگر در قبال رویزیونیسم و سوسیال امپریالیسم دارای مواضع مغشوش است. حتی جناح سومی که گویا بخاطر راست روی های دو جناح دیگر از "ساما" انشعاب کرده و "ساوو" را بوجود آورد، در قبال رویزیونیسم خروشچفی و سوسیال امپریالیسم دارای مواضع مغشوش است، علیه رویزیونیسم خواجه بی اصلاً موضعی ندارد، علیه رویزیونیسم سه جهان در برنامه اش هیچگونه موضعی ندارد و در گزارش سیاسی اش دلیل این عدم موضع گیری را کم بود اسناد ذکر کرده است. این چنین سازمانی بنا به ادعای نویسندگان اعلامیه از مواضع روشن ملی و بین المللی برخوردار بوده است، البته در دید و خط مسلط ولی استحکام نیافته اش، یعنی دید و خط مجید که گویا بر سازمان "ساما" مسلط بوده است. مگر میتوان سازمانی را که در آن ادغام تشکیلاتی صورت نگرفته باشد دارای دید و خط مسلط ایدئولوژیک- سیاسی

دانست؟ وقتی تشکیلات واحد سازمانی وجود نداشته باشد دید و خط مسلط در کدام کالبد مادی تشکیلاتی سازمانی خود را اعمال می نماید؟! وانگهی مگر نویسندگان اعلامیه میخواستند در سنگر گیری پشت سر مجید با "رهبر و شرکاء" بنای مسابقه را بگذارند؟! این سنگرگیری کار "رهبر" را به کجا رساند که کار اینها را برساند؟ در سنگر ویران شده نمی توان سنگر گیری کرد، مگر برای نجاتیدن.

به ادامه گفتار نویسندگان اعلامیه توجه نمائیم:

«عواملی چون حرکت‌های سیاسی - تاکتیکی، کم بها دادن به مبارزات ایدئولوژیک - تئوریک، اختلافات عمیق سیاسی حل نشده، ضربه خوردن اکثریت کادرهای کارآموده و انقلابی در آوان تشکل، بی تجربگی، موجودیت گرایشات ناسالم و اوضاع غافلگیر کننده ملی، منطقه ای و بین المللی پیکره سنگین و سهمگین "ساما" را در اجزای متعدد ایدئولوژیک - سیاسی، تشکیلاتی و عملی چون خوره ای خورد و پیکره سبک شده اش را بدست تند باد حوادث گوناگون سپرد.

با وجود آنکه "ساما" در پروسه مبارزاتی توانست افتخار تثبیت خودش را در جنبش نصیب شود، ولی در متن و بر زمینه چنین عوامل سربلند کرده، دوباره گرایشات اپورتونیستی، رشد این گرایشات و بالاخره تکامل آن تا سطح مشی رفرمیستی در سازمان با ایجاد فضای تسلیم طلبی طبقاتی و پروردن زمینه های ایدئولوژیک - سیاسی، تشکیلاتی و عملی آن در اشکال متعدد ایدئولوژی زدائی ها، بی اعتمادی ها، پراگندگی ها، دنباله روی ها، ماجراجوئی ها و تسلیم طلبی ملی را چون لکه ننگی به ارمغان آورد.»

تسلیم طلبی ملی در "ساما" یک لکه ننگ است؟! این دید واقعاً جالب است، لکه ننگ یعنی چه؟ تسلیم طلبی ملی در "ساما" از لحاظ گستردگی خود در تمامی واحد های تشکیلاتی "ساما" رخنه کرده و تشکیلات کابل، تشکیلات کوهدامن، تشکیلات کاپیسا - پروان، تشکیلات سمت شمال، تشکیلات سمت غرب و حتی تشکیلات غرستان را آلوده نمود. هم اکنون روابط "ساما" در فاریاب در پسته های نظامی دولتی بسر می برند و رفیق خوب جناب "رهبر" خلیفه پروانی نیز دم و دستگاهی در ارتباط با دولت دارد. نماینده روابط دایکندی "ساما" هم اکنون افتخار عضویت شورای مرکزی ملیت هزاره و "جبهه ملی پدر وطن" را داشته و با مهاجرین شان نیز در ارتباط هستند. گذشته از اینها "جناب سنگین" با آن قد و اندام و آن یال و کوپال غند کامل و مجهزی را در ارتباط با دولت پوشالی در اختیار دارد. ولی بدتر از تمامی اینها روابط خادی "رهبر و شرکاء" را مورد معاینه قرار دهند و حتی میتوانند از درون خاد گزارش بیاورند مبنی بر اینکه یکی از نویسندگان اعلامیه "ساما - جناح انقلابی" را در خاد پنج دیده و شناسائی کرده است.

کیفیت این تسلیم طلبی را مواد پروتوکول امضاء شده بین نمایندگان رسمی "ساما" و نمایندگان رسمی دولت پوشالی بخوبی روشن میسازد. آتش بس، تبلیغات مشترک بر ضد دشمنان داخلی و خارجی، کوشش آتش بس در جاهانی دیگر کوهدامن، نشرات مشترک علیه فعالیت های ضد امنیتی اشرار، تبلیغات مشترک بر ضد مائوتسه دون، تبعیت از قوانین دولت، همکاری با دولت در قسمت تأمین امنیت سرک، دادن عسکر به دولت، موضعگیری مشترک علیه مجاهدین عملیات کننده، کشف گروه های مجاهد و راپور به دولت و مواد دیگری که درج پروتوکول امضا شده بین نمایندگان رسمی دولت پوشالی و نمایندگان رسمی "ساما" بوده و براساس این موارد تا هم اکنون غند سنگین پا برجا و مستقر می باشد، کیفیت این تسلیم طلبی را نشان میدهد.

اینچنین تسلیم طلبی را با عمق و پهنای مربوطه اش باید لکه ننگ خواند؟ به نظر نویسندگان اعلامیه "ساما - جناح انقلابی" تسلیم طلبی در "ساما" لکه است و البته یک لکه ننگ! لکه ننگ یا لکه بی ننگی بهر حال یک لکه است یعنی گسترده نیست یعنی دارای پهنای گسترده نیست و نیز این تسلیم طلبی عمق ندارد و درونی نیست و فی المثل تومور خبیثه یا دانه سرطانی نیست بلکه یک لکه است. لکه چه لکه ننگ یا لکه بی ننگی یا هر لکه دیگری روی جلدی است. البته اگر نویسندگان اعلامیه "ساما - جناح انقلابی" فکر کنند که این تسلیم طلبی دامن "ساما" را لکه دار ساخته است، در آنصورت این لکه حتی روی جلدی نیست، بلکه لکه روی لباس است و کافی است تا آب تظہیر کنفرانس سرتاسری سامائی های "این قلابی، آن قلابی و هان قلابی" بر روی آن پاشیده شود تا پاک و تمیز و خالی از لکه گردد!؟!

اما مشی رفرمیستی جالب تر از «لکه ننگ» است!! جناب "رهبر" در "ساما" مشی تازه اندیشانه (رویزیونیستی) چهار گروه مؤتلفه را بنام مشی لیبرالی در "ساما" ترویج کرده بود. یگانه نقشی که این اصطلاح مشی لیبرالی داشت این بود که ماهیت رویزیونیستی این مشی را از دید روابط "ساما" پوشیده نگه میداشت. اکنون "ساما - جناح انقلابی" دیگر اصطلاح لیبرالیسم را برای آن مشی قبول ندارد و اصطلاح "ریفرمیزم" را برگزیده است. منظور ازین کلمه ریفرمیزم چیست؟ شاید نویسندگان اعلامیه "ساما - جناح انقلابی" می پندارند که چون "تازه اندیشان" در ایدئولوژی مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون اصلاحات بعمل می آوردند مشی شان را بنام مشی

ریفرمیستی باید خواند! مگر ریفرمیسم به معنی اصلاح طلبی نیست؟! اما "ساما- جناح انقلابی" این ریفرمیسم را قبول ندارد زیرا که وی جناح انقلابی است و جناح انقلابی انقلاب می‌خواهد نه اصلاحات! اصلاحات تازه اندیشان "ساما" را به پای امضای پروتوکول همکاری با دولت مزدور سوسیال امپریالیسم شوروی کشاند، دیده شود انقلاب جناح انقلابی کار این سازمان بحران زده را بکجا خواهد رسانید؟! اعلامیه می‌گوید که گرایش‌های اپورتونیستی بر زمینه‌های عوامی چون حرکت‌های سیاسی- تاکتیکی در سازمان "ساما" دوباره سر بلند کرده و به مشی ریفرمیستی تکامل کرده است. به عبارت دیگر یکی از پایه‌های اساسی مشی "تازه اندیشانه" (به قول اعلامیه مشی ریفرمیستی) در "ساما" حرکت‌های سیاسی- تاکتیکی بوده است. باید پرسید که کدام حرکت‌های سیاسی- تاکتیکی؟ رسمیت "اعلام مواضع" در "ساما" یک حرکت سیاسی- تاکتیکی بود؟ مگر "اعلام مواضع" چیزی جز شکل تغییر یافته همان برنامه به اصطلاح اسلامی که [دنتشار دورنی وسیع آن] یکی از محافل تشکیل دهنده "ساما" را بطرف انشعاب کشاند؛ چیز دیگری هست که بتوان آن را یک حرکت سیاسی- تاکتیکی خواند؟ بر خلاف، "تازه اندیشان" یا محفل "چهار گروه متحده" را اساساً باید محفل بنیان گذار "ساما" نامید. بر خلاف تبلیغات "رهبر و شرکاء" و بر خلاف تبلیغات رسمی "ساما" مجید و محفل وی بنیانگذار "ساما" نبوده اند.

"تازه اندیشان" در سال 1357 طرح‌های خود را در اسناد متعددی چه بصورت اسنادی از هرات و چه بصورت سند مشترک کنفرانس هشت نفری شان بیرون داده بودند و علیرغم اختلافاتی که بین هم داشتند افکار خود را تا حدود زیادی توحید نموده و انسجام بخشیده بودند.

همین‌ها بودند که برای اولین بار به سراغ محفلی رفتند که بعداً "ساوو" را بوجود آورد. موقعی که "تازه اندیشان" برای اولین بار با مجید تماس گرفتند، وی و محفلش هنوز از "گروه انقلابی..." کاملاً نبریده بودند. بنیانگذاری "ساما" توسط شهید مجید یک دروغ است، یک دروغ محض، یک دروغ شاخدار.

گرایش‌های اپورتونیستی در "ساما" دوباره سر بلند نکرده و به مشی "تازه اندیشانه" مبدل نگردیده بلکه "تازه اندیشان" در حقیقت بنیانگذاران "ساما" اند؛ باور ندارید بروید از یاران "غربی رهبر" معلومات بگیرید و از ایشان بپرسید که مگر موقعی که آنها می‌خواستند بیای تشکیل سازمان و مبارزه توده‌ی بروند مجید و یارانش مصروف کودتا بازی نبودند و مگر تا زمانی که در واقعه چنداول شکست نخوردند حاضر نبودند که پای تشکیل سازمان بروند؟!

برای نویسندگان اعلامیه "ساما- جناح انقلابی" درست نیست که حرف‌های "رهبر" را تکرار نمایند، ولی به وی بد و بیراه و دشنام و نفرین نیز نثار نکنند. "بیچاره رهبر" فقط یک گناه مرتکب گردیده و آن این که همین حرف‌ها را که اینها درین اعلامیه نوشته اند وی به ایشان تدریس کرده است و آنوقت این شاگردان تازه به دوران رسیده حرف‌های خود "استاد" را دلیل کوبیدن و دشنام گفتن به وی قرار می‌دهند. در حالیکه "بیچاره رهبر" هیچ یک از این حرف‌های نویسندگان اعلامیه "ساما- جناح انقلابی" را رد نمی‌کند؛ آخر این حرف‌ها حرف‌های خودش است و اگر وی می‌دانست که با همین حرف‌ها وی را دشنام می‌دهند هرگز این مسایل را به این شاگردان "بد و از خود راضی" خود تدریس نمی‌کرد؟!

اما در مورد تثبیت "ساما" تا دیروز نویسندگان اعلامیه "ساما- جناح انقلابی" می‌گفتند نیروی محرکه آن تثبیت انرژی "سامائی" نبوده بلکه انرژی پتانسیل بوده است، یعنی این تثبیت و افتخارات مربوطه آن نه به "ساما" بلکه به انرژی ذخیره جریان شعله جاوید مربوط بوده و "ساما" کاری نکرده جزا اینکه این انرژی پتانسیل را به هدر داده و آنرا ضایع ساخته است. ولی امروز حرف‌های دیروزی شانرا پس می‌گیرند تا فاصله شان با "رهبر و شرکاء" کم گردد. در شرایطی که "رهبر و شرکاء" در تلاش هستند که با نشان دادن چراغ سبز به "تازه اندیشان" مستعفی در کنفرانس سرتاسری "ساما" آنها را دوباره به "ساما" جلب نمایند، برای "جناح انقلابی" نیز لازم است که در صدد برآید فاصله اش را با "رهبر و شرکاء" کم نماید. مگر بدون اینگونه حرکات، امر ناممکن احیاء دوباره "ساما" امکان پذیر است؟

باید از نویسندگان اعلامیه "ساما- جناح انقلابی" پرسید آن افتخار تثبیت که "ساما" در زیر لوای جمهوری اسلامی و تحت شعار الله اکبر بدست آورد عاقبت کار این سازمان را به کجا کشاند؟! خجالت آور است اگر پس از امضای پروتوکول همکاری با دولت پوشالی و ایجاد رابطه مستقیم با مستشاران سوسیال امپریالیسم شوروی از این افتخار صحبت به عمل آورد. این افتخارات در هتل کابل، در مکرویان، در خاد پنج، در شفاخانه چهار صد بستر اردو و در باده نوشی‌های مشترک با "نجیب" و "بهاء" و "یعقوبی" به سلاح‌ها و مهمات روسی مبدل شد و توسط ستمی‌های تسلیم شده به دولت بصورت مرمی‌های هاوان در تخریب منازل مردم و قتل کودکان و زنان بی‌گناه بکار گرفته شد. اگر هم ذره‌ای از این افتخارات باقی مانده بود- که نمانده بود- در باده‌گساری‌های مشترک "رهبر و یارانش" با رفقای "چینی" و "سانتیائوئی" شان به ننگ مبدل گردید، البته نه یک لکه ننگ بلکه یک تکه ننگ بزرگ و عظیم.

بقیه در شماره آینده

مروری بر مبارزات بخش غرستان ساما

2

بررسی اسناد مرحله اول فعالیت

1 - قطعنامه کنفرانس فعالین بخش غرستان:

اولین سند رسمی بخش غرستان "ساما" در مرحله اول فعالیتش عبارت است از قطعنامه کنفرانس فعالین این بخش. این قطعنامه در حقیقت قطعنامه ایجاد بخش غرستان "ساما" بوده و میتوان گفت که اساسی ترین سند رسمی این بخش در مرحله اول فعالیتش میباشد.

اولین مسئله ای که درین سند جلب توجه مینماید ادبیات و زبان آن است. همانطوری که قبلاً هم گفتیم بخش غرستان "ساما" در مرحله اول فعالیتش ظاهراً به جناح طرفداران برنامه "ساما" تعلق داشت. به همین جهت ادبیات برنامه "ساما" نه تنها بر قطعنامه کنفرانس فعالین بخش غرستان بلکه بر تمامی اسناد مرحله اول فعالیت این بخش تسلط دارد. ازینرو تمامی آن مطالبی که در مورد انحراف ادبی برنامه "ساما" در شماره سوم دوره اول ندای انقلاب بیان گردیده، در قسمت زبان و ادبیات قطعنامه کنفرانس فعالین بخش غرستان و همچنان اسناد دیگر مرحله اول فعالیت این بخش نیز صدق می نماید.

با توجه به انحراف جدی متذکره - که ما درینجا از بحث مفصل در مورد آن خودداری کرده و خوانندگان را به بحث شماره سوم دوره اول ندای انقلاب درین مورد رجعت می دهیم - متن قطعنامه کنفرانس فعالین بخش غرستان را مورد تحلیل و ارزیابی قرار می دهیم.

«درشرایطی که میهن گرامی ما مورد هجوم وحشیانه سوسیال امپریالیزم روس قرار گرفته و تلاش گسترده متجاوزین فاشیست غرض اسیر ساختن مردمان آزاده کشور ما با وحشیگری تمام هر روز بیشتر از پیش شدت می یابد؛ حصول استقلال سیاسی کشور، کسب آزادی ملی، مبارزه برای دموکراسی و عدالت اجتماعی و وظایف مشترک و اساسی تمامی نیروهای انقلابی، ملی و دموکرات را تشکیل می دهد.»

قطعنامه در پروگراف دوم بحثش را در مورد "ساما" آغاز مینماید؛ بناءً جمله فوق تمامی تحلیل قطعنامه را در مورد اوضاع افغانستان و تعیین وظایف مبارزاتی نشان میدهد. درینجا قطعنامه نه به تعیین وظایف مشخص نیروها می پردازد، نه روی جنبه های طبقاتی مبارزه جاری اشاره ای دارد و نه در مورد نقش پرولتاریا و زحمتکشان و جنبش کمونیستی افغانستان چیزی بیان میدارد. مهم تر اینکه برخوردش با دولت پوشالی و سوسیال امپریالیزم شوروی یک برخورد صرفاً ملی - دموکراتیک است که نه به تشریح مواضع ایدئولوژیک دشمن از دید منافع طبقاتی پرولتاریا و منافع جنبش کمونیستی افغانستان میپردازد و نه وظیفه کمونیست های کشور را درین خصوص تعیین می نماید. بدین صورت است که قطعنامه اغتشاش برنامه "ساما" در مورد رویزیونیزم و سوسیال امپریالیزم را با خود حمل می نماید. (به بحث شماره چهارم و پنجم دوره اول ندای انقلاب درین مورد مراجعه شود).

به ادامه بیانات قطعنامه توجه نمائیم:

«سازمان آزادیبخش مردم افغانستان به مثابه یک سازمان انقلابی که «به پاسخ خواست مبرم طبقه کارگر کشور پیریزی شده است به منظور تمهید و تثبیت نقش پیشآهنگی طبقه کارگر در انقلاب ملی و دموکراتیک» در چنین شرایطی وظایف سخت و دشواری را بر عهده دارد و متناسب با این وظایف قاطعیت سیاسی و ابزار سازمانی مستحکمی را نیازمند است. انحرافات ایدئولوژیک که در واقع بیان کننده تسلیم طلبی طبقاتی است قاطعیت سیاسی سازمان را از بین برده و استحکام تشکیلاتی آنرا به فراموشی می سپارد و در نتیجه زمینه را برای ضربه پذیری تشکیلاتی و گرایشات تسلیم طلبانه ملی در اشکال گوناگون آن مساعد می سازد.

اجرای درست وظایف محوله ملی و انقلابی - ایجاد حزب طبقه کارگر، تشکیل جبهه متحد ملی و سازماندهی ارتش توده یی - بخصوص در شرایط ویژه کشور ما - مبارزه قاطع و پیگیر علیه گرایشات ناسالم فکری را طلب دارد. این مسئله به ویژه در شرایط

کنونی که جنبش کارگری جهانی در زیر رگبار خیانت ها و لغزشهای نوین پیکار سهمگینی را پذیرا میشود تا سیمای تابناک آرمان کارگری را از غبار شبهات پاکیزه نگهدارد...» اهمیت فوق العاده می یابد.

آنچه در مورد نظرات قطعنامه راجع به "ساما" جلب نظر می نماید این است که قطعنامه بالاتر از «گرایشات ناسالم فکری» انحرافات ایدئولوژیک در "ساما" نمی بیند. برای قطعنامه عمق انحراف مشی مسلط بر "ساما" (مشی تازه اندیشه‌ای) اعلام مواضع روشن نیست و به همین جهت فکر میکنند که بعضی گرایشات ناسالم فکری قاطعیت سیاسی "ساما" را از میان برده و استحکام تشکیلاتی آنرا ضربه زده است. درحالیکه "ساما" هیچوقت از قاطعیت سیاسی لازم برخوردار نبوده و هیچ زمانی استحکام تشکیلاتی مناسب نداشته است. از لحاظ ایدئولوژیک نه گرایشات ناسالم فکری بلکه یک مشی رویزیونیستی بر آن مسلط بوده و از لحاظ سیاسی قبل از تجاوز سوسیال امپریالیزم شوروی بر افغانستان، "ساما" بیشتر در کودتاگری غرق بوده و بعد از تجاوز تمامی فعالیت های علنی اش در جبهات تحت درفش اعلام مواضع یعنی جمهوری اسلامی و شعار "الله اکبر" صورت گرفته و هیچگاهی از قاطعیت انقلابی لازم برخوردار نبوده است. از لحاظ تشکیلاتی "ساما" از ابتدای تشکیلش تا موقع صدور این قطعنامه و حتی تا هم اکنون هرگز از استحکام تشکیلاتی مناسبی برخوردار نبوده است. موجودیت رسمی مشی های متناقض و سیاست مسلط انحلال طلبانه بر آن به پراکندگی تشکیلاتی و محلفیزم و فراکسیونیزم حالت قانونی داده و همین امر از تشکیلات "ساما" یک تشکیلات ضربه پذیر به وجود آورده است.

تسلیم طلبی ملی "ساما" را قطعنامه در سطح گرایشات تسلیم طلبانه ملی میدانند، درست به همان ترتیبی که انحرافات ایدئولوژیک "ساما" را تا سطح گرایشات ناسالم فکری پائین می آورد. گرچه موقع صدور این قطعنامه اطلاعات نویسندگان آن در مورد چگونگی و عمق تسلیم طلبی ملی "ساما" ناقص بوده و آنها صرفاً اطلاعات کمی درین مورد داشته اند ولی عامل عمده این نظر که تسلیم طلبی ملی "ساما" را تا سطح گرایشات تسلیم طلبانه پائین می آورد، کمی معلومات درین زمینه نبوده بلکه عامل عمده عبارت است از نظر قطعنامه در مورد مشی "ساما". مطابق این نظر "ساما" از لحاظ ایدئولوژیک کمبود نداشته و مشی مسلط بر آن مشی انقلابی بوده است که مطابق به آن در یک مقطع از حیات خود از قاطعیت سیاسی و استحکام تشکیلاتی نیز برخوردار بوده است. ولی بعداً گرایشات ناسالم فکری باعث میشود که قاطعیت سیاسی "ساما" از میان برود و استحکام تشکیلاتی آن ضربه بخورد و در نتیجه زمینه برای وارد آوردن ضربات تشکیلاتی و بروز گرایشات تسلیم طلبانه ملی مساعد گردد.

تسلیم طلبی ملی "ساما" از نظر قطعنامه مربوط به مشی این سازمان و نتیجه مطابق به این مشی نبوده بلکه مربوط به عامل عارضی ای چون گرایشات ناسالم فکری می باشد. نظری که تسلیم طلبی ملی "ساما" را نه ناشی از مشی انحرافی "ساما" بلکه ناشی از انحراف از "مشی انقلابی" این سازمان میدانند بر سراسر مرحله اول فعالیت بخش غرچستان مسلط میباشد. به همین جهت است که برخورد بخش غرچستان در مورد تسلیم طلبی ملی "ساما" از قاطعیت لازم برخوردار نبوده و فاقد استحکام است. عامل اصلی ای که بخش غرچستان را وادار مینماید که گاهی از مجموعه روابط "ساما" بخواهد علیه به اصطلاح گرایشات تسلیم طلبانه ملی موضع قاطع اتخاذ نمایند، گاهی از "رهبر" بخواهد که از برخورد لیبرال منشانه با این قضیه صرف نظر کرده و با قاطعیت درمورد برخورد نماید و کلاً موضعش در مورد تسلیم طلبی ملی "ساما" در سطح موضعگیری علیه چند تسلیم طلب محدود بماند باید همین دید مسلط بر بخش غرچستان دانسته شود.

همانگونه که در قسمت پروگراف اول این قطعنامه بیان داشتیم که اغتشاش برنامه "ساما" را در مورد رویزیونیزم و سوسیال امپریالیزم، این قطعنامه با خود حمل مینماید و این در برگیرنده اغتشاش قطعنامه در مورد رویزیونیزم سه جهانی و رویزیونیزم خواجه بی نیز میباشد. این اغتشاش مسئله ای نیست که صرفاً از لحاظ نظری در قطعنامه انعکاس یافته باشد بلکه پایه های عملی خود را نیز داشته است. بخصوص در برخورد با سازمان رویزیونیستی "رهائی" بخش غرچستان همانند دیگر بخشهای "ساما" از پیشبرد یک مبارزه قاطع ایدئولوژیک - سیاسی علیه آن ناتوان بوده و از لحاظ عملی در بسیاری جهات با این سازمان دارای فعالیت همسو و هم جهت بوده است که بهترین نمونه آنرا در مناسبات تقریباً مشابه بخش غرچستان "ساما" و روابط سازمان رهائی در غرچستان با اتحادیه مجاهدین اسلامی افغانستان میتوان مشاهده نمود.

به ادامه بیانات قطعنامه توجه نمائیم:

«در شرایط مشخص کنونی "ساما" در مبارزه آزادیبخش ملی سهم فعال میگیرد بدون اینکه اصالت کارگری و دورنمای غائی خود را برای یک لحظه فراموش نماید. ولی "ساما" ... پروسه ایجاد حزب، تشکیل جبهه متحد ملی و پایه ریزی ارتش توده بی را جدا از یکدیگر تلقی نمی کند زیرا که سطح مبارزاتی جنبش توده ها، عقب ماندگی عنصر آگاه و ضرورت پر کردن خلاء موجود و پیشی

جستن از مبارزات کنونی حکم میکند که تمامی وظایف مبارزاتی و منجمله سازماندهی و حرکت در جهت ایجاد حزب، پاسخگوی نیازمندیهای شرایط موجود و محرک جنبش به پیش باشد.»

«ازینرو فعالیت سازمان بعنوان فعالیت نطفوی حزبی در یک رابطه کاملاً نزدیک و هماهنگ کار با متحدین جبهوی و افراد و گروههای مسلح خودی قرار می گیرد و باید درین رابطه متقابل تنظیم گردد. بناءً تنظیم یک واحد سیاسی - نظامی سازمانی در سرتاسر منطقه غرستان که دارای شرایط نسبتاً مشخص تاریخی - اجتماعی نسبت به سایر مناطق کشور است و با درنظرداشت اینکه نیروهای سیاسی که درین منطقه در جنگ مقاومت فعال می باشند دارای خصوصیات ویژه ای هستند و هم متجاوزین روسی و دولت دست نشانده سیاست خاصی را درین منطقه اعمال و تعقیب می نماید کاملاً ضروری به نظر میرسد تا بتوان در جهت جمع آوری نیرو برای جبهه متحد ملی و واحد های مسلح توده یی و مقابله با تهدیدات قوتهای رقیب و خنثی کردن توطئه ها و تجاوزات مستقیم و غیرمستقیم متجاوزین روسی و عمال بومی شان که علیه سازمان اعمال میگردند بصورت فشرده و هماهنگ دست به اقدام زد. در کنفرانس فعالین منطقه غرستان که به منظور بررسی پاره ای از مسایل و نیز بخاطر جوابگوئی به این نیازمیرم دایر گردید تصمیم ذیل اتخاذ شد:»

همانگونه که برنامه "ساما" طرح فعالیت همزمان برای تشکیل حزب، جبهه متحد ملی و ارتش توده یی را پیش کشید ولی در عمل حتی ازین طرح هم عدول نمود و توجه اش را بیشتر به فعالیت های نظامی و کار جبهوی معطوف کرد، قطعنامه فعالین بخش غرستان نیز دقیقاً پا جای پای برنامه "ساما" میگذارد. برنامه "ساما" با بمیان کشیدن طرح فعالیت همزمان برای حزب و جبهه در واقع میخواهد یک حالت واقعی قبلاً بوقوع پیوسته را تئوریزه نماید. همان طوری که میدانیم "جبهه متحد ملی" غرض به اجرا درآوردن طرح کودتائی علیه رژیم قبل از تشکیل "ساما" بوجود آمد و نه بعد از آن و حتی نه همزمان با آن، "بخش غرستان جبهه متحد ملی" نیز تقریباً یکسال قبل از صدور این قطعنامه از طریق ایجاد روابط رسمی با "اتحادیه مجاهدین اسلامی افغانستان" بوجود آمده بود؟! بناءً علیرغم اینکه قطعنامه از فعالیت همزمان برای جبهه متحد ملی و حزب حرف میزند ولی در عمل فعالیت برای "جبهه متحد ملی" یکسال نسبت به فعالیت برای تشکیل بخش غرستان "ساما" قدامت داشته است.

فعالیت برای "بخش غرستان جبهه متحد ملی" زمینه را برای تشکیل بخش غرستان "ساما" مساعد نموده و دوباره باید آنرا در خدمت میگرفت. طوریکه در قطعنامه می بینیم منظور از تشکیل بخش غرستان "ساما" نه پیشبرد وظایف مبارزاتی ای که در جهت تشکیل حزب ضروری است بلکه جمع آوری نیرو برای "جبهه متحد ملی" و واحد های مسلح قلمداد میگردد. این مسئله هم البته یک بحث صرفاً تئوریک بیان شده در قطعنامه نبوده و تبارزات آشکار عملی داشته است. همانگونه که تشکیل "بخش غرستان جبهه متحد ملی" نسبت به تشکیل "بخش غرستان ساما" قدامت داشت پس از تشکیل "بخش غرستان ساما" فعالیت های این بخش عمدتاً در خدمت کارهای جبهوی قرار گرفت و حتی از لحاظ نظامی کمتر سعی به عمل آمد که نیروهای ویژه نظامی سازمانی بوجود بیاید بلکه بیشتر در رابطه با فعالیت های "بخش غرستان جبهه متحد ملی" انحلال طلبی ایدئولوژیک - سیاسی در بعد نظامی نیز گسترش یافت و مرز بین روابط نظامی سازمانی و روابط نظامی جبهوی چنان مغشوش گردید که تقریباً تمامی تمایزات شان نسبت به همدیگر را از دست دادند.

به این صورت راه حلی را که قطعنامه جهت حصول "نیازمیرم" پیشکش مینماید یک راه حل انقلابی کمونیستی نیست بلکه یک راه حل انحلال طلبانه و ضد حزبی است. به همین جهت با وجودیکه در مرحله اول فعالیت بخش غرستان "ساما" افراد زیادی درین بخش متشکل گردیدند کیفیت کار سازمانی و امر تبلیغ و ترویج کمونیستی در پائین ترین سطح خود باقیماند و تمامی روابط سازمانی و بخصوص فعالین بخش بیشتر در فعالیت های سیاسی و نظامی مربوط به "بخش غرستان جبهه متحد ملی" و یا فعالیت در "انجمن فرهنگی غرستان" مصروف گردیدند.

انگشت گذاری روی شرایط مشخص تاریخی - اجتماعی غرستان در این چوکات تکیه عمده بر فعالیت های "بخش غرستان جبهه متحد ملی" منجر به آن گردید که قطعنامه قبل از آنکه ضرورتی برای یک جریده کمونیستی غرض تبلیغ و ترویج و سازماندهی قایل گردد، طرح انتشار جریده به اصطلاح دموکراتیکی را بنام "غرستان آزاد" روی دست گرفت. به دومین فیصله قطعنامه در مورد طرح انتشار جریده "غرستان آزاد" توجه نمائیم:

«2- غرض تنظیم بهتر فعالیت های دموکراتیک و ملی و غرض سروسامان بخشیدن به تبلیغات سیاسی و توده یی فیصله گردید که نشریه "مجاهدین آزاد غرستان" بنام "غرستان آزاد" منتشر گردد.»

سرنوشت "غرجستان آزاد" به کجا کشید؟ جریده "غرجستان آزاد" را بخش غرجستان "ساما" و یا "بخش غرجستان جبهه متحد ملی" نتوانست منتشر سازد. ولی طرحی که بر اساس آن انتشار "غرجستان آزاد" رویدست گرفته شده بود از طریق "انجمن فرهنگ غرجستان" با انتشار "جنگ غرجستان" جنبه عملی بخود گرفت.

"جنگ غرجستان" در عمل نشان داد که فعالیتهای دموکراتیک و ملی مادامیکه از پشتوانه یک فعالیت کمونیستی و از رهبری ستاد انقلابی پرولتری محروم باشد سرانجام به فعالیتهای ضد دموکراتیک و ضد ملی مبدل می گردد. "جنگ غرجستان" علم مبارزه علیه "کفر و کمونیزم" را بر افراشت و خود را وارث هزاران مردم بیگناه و بینوا، عمله و فعله بیخبر از دنیا و ناآگاه از استیلای کفر و کمونیزم و عاملان شیطان صفت و ددمنش بد طینت مردم خوارش اعلام نمود.

به ماده سوم فیصله های قطعنامه توجه نمائیم:

«3- تا زمانیکه استحکام تشکیلاتی سازمانی مطلوب حاصل نشده باشد و نیروهای توده بی مطمئنی گردآوری نشده و جبهه متحد ملی رسمیت ملی و بین المللی نیافته باشد از برآمد های علنی بنام "سازمان آزادیبخش مردم افغانستان" و "جبهه متحد ملی در غرجستان خود داری می گردد.»

از جهت کار برای "جبهه متحد ملی" این فیصله در واقع خلاف آن چیزی بود که در واقعیت وجود داشت، زیرا قبل از صدور این قطعنامه، فعالیت هائی بنام "بخش غرجستان جبهه متحد ملی" صورت گرفته بود و براساس همین فعالیتها "بخش غرجستان جبهه متحد ملی" ادامه پیدا کرد. به عبارت دیگر نه تنها این فیصله از زمان صدور قطعنامه نقض گردید، بلکه اساساً قبل از صدور آن ملغی اعلام گردیده بود و یک فیصله کاملاً بی پایه و بی اساس بود، مگر اینکه تمامی زمینه های فعالیت بر اساس دیگرگونی های ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی ژرفی کاملاً تغییر می یافت.

همان طوریکه درین فیصله مشاهده میگردد دید واهی ای در مورد رسمی شدن جبهه متحد ملی در سطح ملی و بین المللی موجود است. بر اساس این دید که جناب "رهبر" واضع و بنیانگذار آن میباشد و تا همین اواخر برای آن کار میگردید، "جبهه متحد ملی" شبیه به احزاب ارتجاعی پشاور نشین باید در پاکستان دارای دفتر و دیوان گردیده و از کمکهای خارجی بهره ای میبرد. تمامی فعالیتهای "رهبر" از مسافرتهای اروپائی تا سفر به پکن و چلی و تا ایجاد دفتر برای "جبهه متحد ملی" در پاریس بخاطر تأمین این هدف استوار گردیده بود که "جبهه متحد ملی" در رشن و پول و سلاح کمکی سهمیم گردد. البته از آنجائیکه "بخش غرجستان جبهه متحد ملی" از طریق امضا و عقد پروتوکول همکاری با "اتحادیه مجاهدین اسلامی" و دریافت یکمقدار کمک ازین اتحادیه، نیمه رسمیتی یافته بود دید واهی رسمی شدن جبهه متحد ملی در پاکستان بیشتر در چشمرس قرار میگرفت. این آرزوی واهی و در عین حال سخت انحلال طلبانه و انحرافی به تحقق نه پیوست ولی نتوانست آن استحکام تشکیلاتی سازمانی مطلوبی را که قطعنامه خواهان دسترسی به آن بود در یک جو فعالیت انحلال طلبانه شدیداً ضربت بزند، آنچنانکه "بخش غرجستان ساما" هرگز نتوانست از استحکام تشکیلاتی برخوردار گردد.

به ماده چهارم فیصله های قطعنامه توجه نمائیم:

«4- کنفرانس هر گونه انحرافات فکری ایدئولوژی زدائی و تلاش های که اصالت کارگری سازمان آزادیبخش مردم افغانستان را خدشه دار سازد قاطعانه محکوم کرده و تمامی بخش های سازمان را در جهت هرچه بیشتر فعال ساختن مبارزه ایدئولوژیک (درون سازمانی) دعوت می نماید.»

قطعنامه ناآگاه از موجودیت مشی رویزیونیستی تازه اندیشی و ناآگاه از مشی های انحرافی موجود در "ساما" انحرافات ایدئولوژیک را درین سازمان در سطح انحرافات فکری ایدئولوژی زدائی و تلاشهایی در جهت خدشه دار کردن اصالت کارگری "ساما" می بیند و ناآگاه از عمق "تازه اندیشی" و انحرافات ایدئولوژیک در "ساما" و بخش بندی ها و جناح بندی های مربوطه تمامی بخش های "ساما" را در جهت هرچه بیشتر فعال ساختن مبارزه ایدئولوژیک درون سازمانی دعوت مینماید. این ماده از فیصله های قطعنامه

بخوبی عامل اصلی ایدئولوژیک تمامی نوسات تزلزلها و عدم قاطعیت "بخش غرجستان" را در مرحله اول فعالیتش، چه در مورد تسلیم طلبی ملی در "ساما" و چه در مورد مسایل دیگری، بخوبی نشان میدهد.

ببینیم موضع قطعنامه در مورد تسلیم طلبی ملی در "ساما" در ماده پنجم فیصله ها چگونه بیان گردیده است:

«5- کنفرانس گرایشات تسلیم طلبانه ملی را تحت هر اسم و عنوانی خیانت آشکار به آرمانهای مقدس ملی و انقلابی مردم ما دانسته و از تمامی بخش های سازمان طلب دارد که در این مورد از روشهای غیر فعال و لیبرال منشانه جداً بپرهیزند و با تمام قوا در دفاع استوار از مشی مستقل ملی و انقلابی سازمان آزادیبخش مردم افغانستان "ساما" ایستادگی نمایند و عناصر تسلیم طلب را افشا کرده و وجود سازمان را از لوٹ وجود شان پاک سازند.»

همانگونه که انحرافات ایدئولوژیک "ساما" برای قطعنامه در سطح گرایشات ناسالم فکری مطرح است تسلیم طلبی ملی در "ساما" نیز صرفاً تا سطح گرایشات تسلیم طلبانه ملی میتواند برایش قابل قبول باشد. قطعنامه این گرایشات تسلیم طلبانه ملی را بسیار فرعی و عارضی میداند لذا آنرا مربوط به افراد معینی دانسته و از تمامی بخشهای "ساما" - حتی بخش کوهدامن و بخش هرات - می خواهد که علیه این گرایشات دست به مبارزه بزنند.

غرض مبارزه با گرایشات تسلیم طلبانه ملی، قطعنامه بر اساس دید ایدئولوژیکش یک راه می شناسد و آن دفاع استوار از "مشی مستقل ملی و انقلابی ساما" است، مشی بی که هر چیزی میتواند باشد جز یک مشی کمونیستی و در تناقض آشکار با انترناسیونالیزم پرولتری قرار دارد.

اما ببینیم فیصله های این قطعنامه که اجرای آنها بیاس خون شهیدان گلگون کفن سامائی و هزاران هزار شهید راه آزادی میهن طبق روحیه و رزم "مجید بزرگ" طلب گردیده بود، چگونه به مرحله اجرا درآمد.

جریده "غرجستان آزاد" یکسال بعد از صدور این قطعنامه در قالب "جنگ غرجستان" منتشر شد و آشکارا به موضعگیری ضد کمونیستی پرداخت. بدون اینکه امید واهی و انحلال طلبانه رسمیت یافتن جبهه متحد ملی در پاکستان متحقق گردد فعالیت نیمه علنی بنام "بخش غرجستان جبهه متحد ملی" در ارتباط نزدیک با "اتحادیه مجاهدین اسلامی افغانستان" ادامه پیدا کرد و با مصروف شدن هر چه بیشتر کادرها و فعالین بخش درین ساحة فعالیت، استحکام تشکیلاتی سازمانی مطلوب قطعنامه بدست نیامد. مبارزه ایدئولوژیک درون سازمانی نه تنها از طرف بخشهای دیگر "ساما" فعال نگردید بلکه خود "بخش غرجستان" نیز درین مورد نتوانست اقدام مؤثری بنماید، زیرا که این بخش نیز همانند بخشهای دیگر "ساما" نتوانسته بود از لحاظ ایدئولوژیک مرزبندی دقیق و روشنی با انحرافات ایدئولوژیک "ساما" بوجود بیاورد. در رابطه با تسلیم طلبی نه تنها رهبری و مرکزیت و نه تنها بخشهای دیگر "ساما" از روشهای "غیر فعال و لیبرال منشانه" صرفنظر نکردند بلکه برخورد عملی بخش غرجستان نیز با این قضیه علیرغم تفاوتی با برخورد دیگران از چوکات برخوردهای "غیر فعال و لیبرال منشانه" بالاتر نرفت.

بخش غرجستان "ساما" که حتی غرض عملی ساختن فیصله های ناقص و نارسای کنفرانس فعالین با قاطعیت عمل نکرد بعد از کنفرانس فعالین روز بروز با مشکلات و پرابلم های عملی ناشی از حرکت های انحلال طلبانه خود روبرو گردید. آنچنانکه کنفرانس اول مسئولین بخش غرجستان شش ماه بعد از کنفرانس فعالین یکسره متوجه رفع این مشکلات و پرابلمها گردید و از تمامی فیصله های قطعنامه کنفرانس فعالین در عمل دست برداشت.

بقیه در شماره آینده

زنده باد مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون

توطئه گری های مضحکی در مبارزه علیه مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون و در مبارزه علیه هسته انقلابی کمونیست های افغانستان بکار گرفته میشوند. یک نمونه آشکار این نوع توطئه گری انتشار نوشته ای است بنام "پاسخ سرگشاده به نامه هسته انقلابی کمونیست های افغانستان" به امضای شخصی به نام "وکیل - م" که درین اواخر در دسترس ما قرار گرفته است. این نوشته موقعی در اختیار ما قرار گرفت که مطالب شماره جدید "ندای انقلاب" تهیه شده بود و شماره اول دوره دوم آن را در دست انتشار داشتیم. ولی علیرغم این مسئله لازم دیدیم که تذکر مختصری در مورد این "پاسخ سرگشاده به نامه هسته" درین شماره ندای انقلاب درج گردد.

"پاسخ سرگشاده به نامه هسته انقلابی کمونیست های افغانستان" یک نوشته شخصی جازده شده و فردی بنام "وکیل - م" آنرا امضا نموده است. ولی این نام مستعار که برای اولین بار در مطبوعات مخفی کشور به چشم میخورد یک نام مستعار ساخته شده توسط یکی از تشکلات مائوتسه دون زدای افغانی است زیرا جناب "وکیل - م" کذائی بعنوان یک فرد هرگز توان چاپ و تکثیر این نوشته را نمی توانست داشته باشد. اینکه این نوشته چاپ شده و حد اقل در قسمت های از خارج کشور به صورت وسیع پخش گردیده است نشان میدهد که یک نوشته شخصی نیست.

از جانب دیگر این نوشته به هیچ صورتی به نویسندۀ نامه رسیده، مندرج در شماره اول سال 1986 جریده افغانستان آزاد، تعلق ندارد. یک مقایسه حتی سطحی بین نامه رسیده، مندرج در شماره اول سال 1986 جریده افغانستان آزاد، و نوشته "وکیل - م" کذائی نشان میدهد که افراد مختلفی آن ها را به رشتل تحریر درآورده اند.

مطلبی که باید به روشنی تذکر داده شود این است که از نظر ما نویسندۀ نامه رسیده، مندرج در جریده افغانستان آزاد، برخلاف ادعای خودش تا یک سال پیش عضو "ساما" نبوده است. ما همان موقعیکه نامه جوابیه مان را برای جریده افغانستان آزاد فرستادیم برین امر باور داشتیم و به همین جهت نویسندۀ نامه را که ادعا کرده بود یکسال قبل از "ساما" خارج شده است تشویق کردیم موضعگیری هایش را در مورد "ساما" در اختیار جنبش کمونیستی کشور بگذارد و همچنان با ما رابطه مستقیم بگیرد. نویسندۀ و یا نویسندگان "پاسخ سرگشاده به نامه هسته انقلابی کمونیست های افغانستان" تشکیل دهندگان هسته را به "پس منظر تاریخی" و "گروه انقلابی" منسوب نموده اند و به این صورت بی اطلاعی شانرا در مورد تشکیل دهندگان هسته به نمایش گذاشته و بی جهت تهمت پراگنی کرده اند.

موضعگیری "هسته انقلابی کمونیست های افغانستان" علیه "ساما" به یکبارگی سرزده و حامل تراکم کمیت های مبارزاتی در درون و بیرون "ساما" است که قبل از تشکیل هسته توسط رفقای تشکیل دهندۀ آن پیش برده شده است. تشکیل دهندگان هسته تا آنجائیکه در عملکرد های "ساما" دخیل بوده اند و تا آنجائیکه در گذشته تحت تأثیر مشی و یا مشی های مسلط بر "ساما" قرار گرفته اند؛ چه "وکیل - م" کذائی بخواهد و چه نخواهد؛ از خود انتقاد نموده اند و انتقاد خواهند نمود. نوشته ای که در مورد بخش غرچستان "ساما" به امضای "ضیاء" از شماره چهارم و پنجم "ندای انقلاب" آغاز گردیده و ادامه دارد گویای این مطلب است که تشکیل دهندگان هسته از دیپلماسی بازی های ضد انقلابی و ضد کمونیستی "رهبروشرکاء" به دوراند.

ولی "هسته انقلابی کمونیست های افغانستان" در عین حال نفرت خود را از دیپلماسی بازی ضد کمونیستی تشکل مائوتسه دون زدای سنگر گرفته در پشت "پاسخ سرگشاده" نیز نمیتواند پنهان نماید. دیپلماسی بازانی که یکبار بصورت غیر حقیقی خود را فردی جا میزنند که یکسال قبل از "ساما" برآمده و بار دیگر کین تیزی جمعی شانرا علیه "هسته انقلابی کمونیست های افغانستان" و علیه مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون به صورت یک نوشته شخصی جا می زنند، بهتر است بدانند که دیپلماسی بازی شان همانند دیپلماسی بازیهای "رهبروشرکاء" نتیجه مثبتی را در بر نداشته و بحال جنبش انقلابی کشور سودمند نیست و خود شان نیز نمی توانند از آن هیچگونه سودی عائد حال شان سازند. بناءً بهتر است مبارزات شانرا علیه "هسته انقلابی کمونیست های افغانستان" با مشخص نمودن هویت حقیقی شان به پیش ببرند نه اینکه پشت اشخاص قلبی و اسامی قلبی سنگر بگیرند.

نویسندۀ و یا نویسندگان "پاسخ سرگشاده به نامه هسته انقلابی کمونیست های افغانستان" از ترس برخورد های "هستریک و خشکه مقدس مآبانۀ خشکه بانکه های" باند "رهبر و شرکاء" حملات شانرا علیه مجید و علیه "ساما" در زیر حملات بر "هسته انقلابی کمونیست های افغانستان" می پوشانند تا "رهبر و شرکاء" آنها را در تقابل با خود ندانسته و جناح چپ سپاه شان در لشکر

کشی علیه "هسته..." بحساب آورند. ما به این یاران "شجاع"، که "هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان" را ترس نشان می دهند و نگرانی شانرا از توطئه های "رهبروشرکاء" پنهان نمی کنند خاطر نشان می سازیم که ما از توطئه ها از هر جانی که باشید بیمی به خود راه نداده ایم و راه نخواهیم داد.

"وکیل-م." کذائی (تشکل مائوتسه دون زدای سنگر گرفته در پشت این نام) تا حال این جرأت را نداشته که مستقیماً علیه مجید و علیه "ساما" حرف بزند و هم اکنون نیز در صدد نیست علیه هیچیک از جناح های "ساما" - چه جناح "رهبروشرکاء" و چه جناح های دیگر - دست به مبارزه فعال بزند. ولی حاضر است به نحو بسیار توطئه گرانه "هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان" را کین توزانه مورد حمله قرار دهد. دلیل این امر واضح و روشن است. "هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان" درفش مارکسیزم-لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون را قاطعانه برافراشته و ضمن مبارزه علیه انحرافات انحلال طلبانه و رویزیونیزم سه جهانی، از مبارزه علیه مائوتسه دون زدایان چپ نما نیز غافل نمانده است.

باید به سرمنشاء این همه کین توزی و خصومت علیه مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون دقیقاً توجه داشت. مطالبی را که "پاسخ سرگشاده به نامه هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان" در مورد مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون مطرح می نماید کمونیستهای افغانستان برای اولین بار از زبان رویزیونیست های خروشچفی وطنی، از زبان پنجشیری، از زبان نجیب و دیگران شنیده اند. باید از تشکل مائوتسه دون زدای سنگر گرفته در پشت "نامه سرگشاده..." پرسید که چرا در مقابل حملات خروشچف و رویزیونیست های خروشچفی وطنی علیه مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون؛ عقب نشسته و مواضع آنها را مورد تأیید قرار داده است؟؟ جنبش کمونیستی افغانستان بر مبنای خط ایدئولوژیک مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون در تقابل با رویزیونیست های خروشچفی وطنی وجود آمده و آنگاه که حقانیت این خط را مورد سوال قرار میدهند هیچ کاری انجام نمی دهند جز اینکه مرز خونینی را که بین جنبش کمونیستی افغانستان و رویزیونیست های خروشچفی وطنی و سوسیال امپریالیزم شوروی موجود است مخدوش سازند.

"هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان" دشمنان اصلی مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون را رویزیونیستهای خروشچفی وطنی و سوسیال امپریالیزم شوروی میداند و نه عناصر زبونی را که از ترس مائوتیست خوانده نشدن از جانب رویزیونیست های خروشچفی وطنی و سوسیال امپریالیزم شوروی از خط مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون عدول نموده اند.

ما در مبارزه بخاطر اثبات حقانیت مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون در تمامی ابعاد ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی استوار به پیش خواهیم رفت، ولی درین راه نه مائوتسه دون زدایان بلکه رویزیونیست های خروشچفی وطنی، نیروهای ذخیره سوسیال امپریالیزم (سنتریست ها) و سوسیال امپریالیزم شوروی را در مقابل خود می بینیم.

بحث مفصل پیرامون "پاسخ سرگشاده به نامه هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان" را به شماره آینده "ندای انقلاب" و یا نوشته جداگانه دیگری موکول می کنیم.

مرگ بر سوسیال امپریالیزم - امپریالیزم و ارتجاع!

زنده باد مارکسیزم - لنینیزم اندیشه مائوتسه دون!

مرگ بر رویزیونیزم!

یا مرگ یا پیروزی!

*

ندای انقلاب

شماره هشتم

فوق العاده به مناسبت اعلام مشی مصالحه ملی از جانب رژیم

(جدي 1365)

مصالحه یا تحمیل انقیاد

گر با چوف افغانستان را زخم خونین خوانده است. این طرز تلقی از مسئله افغانستان نشان آشکاری است از نارضایتی و کام تلخی رهبران کرمین از اوضاع جاری افغانستان و تمایل شان غرض بیرون آمدن از اوضاع ناهنجاری که در آن گیر کرده اند. در طول سال گذشته عیسوی تلاش گر با چوف غرض حل و فصل سازشی مسئله افغانستان چندین بار خود را نشان داد. در مذاکرات ری کجاویک وی در ضمن مذاکره بر سر محدودیت سلاح های استراتژیک اتمی مسئله افغانستان را با ریگان مورد بحث قرار داد و "تمایل" شوروی را مبنی بر خروج از افغانستان نشان داد. در سفر ولادی وستوک وی اعلام کرد که هشت هزار سرباز "شوروی" را از افغانستان و هشت هزار سرباز "شوروی" را از مغولستان بیرون خواهد برد و نیز آمادگی اش را غرض اعطای امتیازاتی در منازعات سرحدی به چین ابلاغ کرد. همچنان در سفر به هندوستان "آمادگی" "شوروی" را غرض حل و فصل صلح آمیز اوضاع افغانستان اعلام نمود و در مورد "تمایل" "شوروی" مبنی بر خروج از افغانستان به رهبران دولت هندوستان اطمینان خاطر داد. مدتی قبل عبدالستار مأمور عالیرتبه وزارت خارجه پاکستان به "شوروی" دعوت گردید و در باره طرحات سازشی دولت "شوروی" با وی مذاکره صورت گرفت.

در ساحة فعالیت های فوق الذکر دولت سوسیال امپریالیستی شوروی زمینه را برای ارائه صریح و روشن طرحات سازشی اش مساعد یافته و سران مزدور افغانی اش را به تاریخ بیست قوس سال جاری شمسی به ماسکو فراخواند. دستورات ارباب سوسیال امپریالیستی در جلسه ای که عالیترین مقامات حزبی و دولتی "شوروی" و عالی ترین مقامات دولت پوشالی کابل حاضر بودند به مزدوران دیکته شد.

طرحات دیکته شده از جانب ارباب سوسیال امپریالیستی به مزدوران رویونیست در پولینوم حزب رسوا به تصویب رسید و با پخش خلاصه ای از بیانات نجیب مزدور درین پولینوم از طریق رادیو و تلویزیون حالت آشکارا و علنی بخود گرفت. "شورای انقلاب" دولت پوشالی این طرحات دیکته شده را بصورت اعلامیه ای در آورد و بصورت فوری دست به تشکیل "کمیسیون عالی مصالحه ملی" زد. مطابق به اعلامیه "شورای انقلابی" دولت پوشالی قوای نظامی دولتی و همچنان قوای نظامی سوسیال امپریالیستی مستقر در افغانستان سر از تاریخ 25 جدی سال جاری شمسی آتش بس را رعایت خواهند کرد.

آیا این طرحات ادامه منطقی کودتای هفت ثور و تجاوز قوای سوسیال امپریالیستی شوروی به افغانستان محسوب میگردد و در نتیجه با پلانهای قبلی سوسیال امپریالیزم و دولت پوشالی در ارتباط است یا اینکه فشار ناشی از جنگ افغانستان سوسیال امپریالیزم شوروی و مزدوران افغانی اش را واداشته است عقب نشینی های بزرگی بعمل آورند؟ آیا این طرحات سازشی همانند لشکر کشی نظامی به افغانستان محکوم به شکست است یا اینکه پیروزی هایی را برای سوسیال امپریالیزم شوروی و مزدوران افغانی اش به بار خواهد آورد. وضع مقاومت در قبال این طرحات در حال حاضر چگونه است و سرانجام مسئولیتها و وظایف کمونیست های کشور در شرایط حاضر چه ها هستند و چگونه باید به مرحله اجرا در آیند؟

مطالب مندرج درین شماره ندای انقلاب نمایانگر تلاشی است از جانب هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان در جهت ردیابی جواب سؤالات فوق الذکر. امیدواریم بحث ما درین زمینه فتح بابی باشد برای جنبش کمونیستی افغانستان غرض تعمیق هرچه بیشتر بر روی مسایل و اوضاع جاری، تا یکبار دیگر کمونیستهای افغانستان همانند زمان وقوع کودتای هفت ثور و تجاوز قوای سوسیال امپریالیزم بر میهن در قبال اوضاع جاری غافلگیر نشوند.

مشي مصالحه ملی نمودی از "دموکراسی ملی" پرچم:

اختلاف و بحث بر سر "دموکراسی ملی" مطروحه از جانب جناح "پرچم" و "دموکراسی خلقی" مطروحه از جانب جناح "خلق" در بین رویونیستهای خروشچفی وطنی یک اختلاف و بحث قدیمی است. پرچمیها "دموکراسی خلقی" جناح "خلق" را از همان ابتدا یک طرح ماجراجویانه و چپ روانه افراطی میخواندند. در نوشته های دشنامنامه گونه ای که هر دو جناح "خلق و پرچم" در اواخر حکومت داود علیه همدیگر منتشر ساختند بحث مفصلی پیرامون این دو طرح موجود بود. موقعی که پس از تحمل ضربات

کاری در درون دولت داودی، در اثر اعمال فشار ارباب سوسیال امپریالیستی از بالا هر دو جناح مجبور شدند با هم وحدت نمایند، بحث قدیمی بر سر "دموکراسی ملی" و "دموکراسی خلقی" همانند موارد بحثی مشابه هنوز لاینحل مانده بود و هر دو جناح با هم به توافقات معین و مشخصی نرسیده بودند.

پس از کودتای هفت ثور که مقامات حکومتی از ترکیب هر دو جناح بمیان آمد مشاجرات بر سر این مسایل دوباره به شدت آغاز یافت. جناح پرچم به پیروی از طرح "دموکراسی ملی" طرفدار آن بود که آهنگ "اصلاحات" کندتر باشد و از جانب دیگر به نیروهای به اصطلاح ملی و دموکراتیک سهمی در حکومت داده شود. البته منظور پرچمیها از نیروهای ملی و دموکراتیک بیشتر سنتریستها و ستمیها بودند. ولی جناح "خلق" که در کودتا ابتکار عمل را در دست داشت و سرمست پیروزی و موفقیت بود در جهت تطبیق طرحات به اصطلاح دموکراتیک خلقی خود پافشاری داشت که بصورت حاکمیت انحصاری حزب "دموکراتیک خلق" و حتی حاکمیت انحصاری جناح "خلق" تبارز مینمود. تماسهایی که از طرف جناح پرچم با نیروهای ستمی و سنتریست برقرار گردیده بود سرانجام کار را به اختلاف آشکار بین دو جناح "خلق" و "پرچم" بالا برده و بین شان برخورد علنی و آشکار بوجود آورد. بدنبال اعزام و در واقع تبعید ببرک و نجیب و دیگران به خارج از کشور، قادر و رفیع و کشتمند و افراد دیگری دستگیر میگردند و اعترافاتی از آنها در مورد اینکه میخواستند کودتایی را علیه جناح "خلق" براه بیندازند در مطبوعات دولتی بچاپ میرسد. تبلیغات جناح حاکم حاکی از آن بود که کودتا به همکاری "ناسیونالیست های تنگ نظر" و عناصری از "افراطیون چپ" بمرحله اجرا در می آمد؟؟ پس از سرکوب جناح "پرچم" توسط جناح "خلق" فشار دولت نه تنها بر سائر نیروهای سیاسی بلکه حتی بر ستمی ها و سنتریست ها نیز افزایش یافت و بسیاری از آنها در مخالفت با دولت حتی تا سرحد مبارزه مسلحانه نیز پیش رفتند.

از آنجاییکه مدت زمانی کوتاه بعد از کودتا مخالفت های آشکاری علیه رژیم مشاهده نمیگردید تطبیق سیاست های جناح "خلق" که در واقع عبارت از وابسته سازی کامل اقتصادی و سیاسی جامعه ما به سوسیال امپریالیزم شوروی در زودترین فرصت ممکنه بود توسط سوسیال امپریالیزم مورد قبول واقع شد و نسبت به سیاست های جناح "پرچم" بهتر ارزیابی گردید. در نتیجه این سیاستها بر دولت پوشالی حاکم گردیده و سیاست های جناح "پرچم" کلاً کنار گذاشته شد. ولی تطبیق این سیاستها به سرعت باعث بروز آشکار ناراضی های توده یی گشته و سریعاً به مبارزه مسلحانه علیه رژیم تکامل یافتند. هر قدر دامنه مبارزات مسلحانه توده یی خودبخودی علیه رژیم گسترش می یافت و دولت وابسته در مضیقه قرار میگرفت سیاستهای جناح "خلق" از جانب سوسیال امپریالیستها بیشتر و بیشتر مورد سؤال قرار می گرفت. تعدیل سیاست های "دموکراتیک خلقی" از جانب سوسیال امپریالیزم شوروی که نور محمد تره کی بر سر اجرای آن جان داد فقط و فقط پس از تجاوز قوای اشغالگر سوسیال امپریالیستی به افغانستان توانست جامعه عمل بپوشد. ببرک کارمل در اولین نطق رادیویی اش از رادیوی تاشکند "مژده نجات" از دست باند امین را به مردم افغانستان ابلاغ کرد و تشکیل جبهه متحدی از تمام نیروهای "ملی و دموکراتیک و مترقی" را پیشنهاد نمود.

اختلافاتی که در ابتدای کودتا منجر به برخورد بین دو جناح "خلق" و "پرچم" شده بود پس از تجاوز قوای سوسیال امپریالیستی به افغانستان بیشتر به نفع جناح "پرچم" حل گردید. گرچه برخوردها بین هر دو جناح ادامه یافت ولی در سایه حمایت ارباب بزرگ، جناح "پرچم" بصورت تقریباً بلا وقفه سیاستهایش را پیش برد. دوستان رنجیده خاطر سنتریست و ستمی قسماً در سطح حزب و بیشتر در چوکات "جبهه ملی پدر وطن" دوباره جلب گردیدند. تعقیب این سیاستها تا آنجا برای دولت پوشالی مفید واقع گردید که حتی "ساما" را توانست به پای امضای پروتوکول همکاری با دولت بکشاند.

بخاطر جلب و جذب خوانین و فیودالها ضمیمه اصلاحیه فرمان اصلاحات ارضی تصویب گردید که بر اساس آن زمینهای خوانین و فیودالانی که با دولت همکار باشند از اصلاحات ارضی مصئون میباشد. به ادامه این حرکت ها "تزیس های دهگانه" از طرف پولینوم شانزدهم کمیته مرکزی حزب مزدور به تصویب رسید که بر اساس آن امتیازاتی برای سرمایه گذاریهای خصوصی و تجاران غیر دولتی در نظر گرفته شده و نیز امتیازات رؤسای قبایل به رسمیت شناخته شد، امتیازات روحانیون مورد تأکید قرار گرفت و مجمع روحانیون دولتی تا سطح وزار تخانه ارتقا یافت و اعمار مساجد بیشتر و ترمیم اماکن مقدسه از وجایب دولت شناخته شد.

با تعقیب همین سیاستها رؤسای قبایل و خوانین رانده شده از جبهات هرچه بیشتر در چوکات جبهه ملی پدر وطن جلب گردیده و جرگه عالی قبایل و شورای مرکزی ملیت هزاره و نهادهای مشابه دیگری تشکیل گردید و بالاخره لویه جرگه ای با شرکت افراد منسوب به این نهادها رویدست گرفته شد.

در سطح جبهات همزمان با کار نفوذی در بین جبهات، سیاست تماس و مذاکره با قوماندانان دارای گرایشات تسلیم طلبانه پیش برده شد و تلاش گردید که بخصوص با ایجاد درگیری های داخلی بین جبهات و نیز کوشش در جهت تشدید درگیری های ایجاد شده توسط عناصر نفوذی دولت زمینه تماس و ارتباط جبهات با دولت هرچه بیشتر فراهم گردد. با جبهاتی که زمینه تماس و ارتباط بوجود آمد تلاش گردید که در قدم اول آتش بس برقرار گردد و در قدمهای بعدی در سایه این آتش بس تماسها و ارتباطات بیشتر از پیش گسترش داده شود و در صورت امکان تلاش گردد که کاملاً به دولت جذب گردند.

از لحاظ اقتصادی پس از تجاوز قوای سوسیال امپریالیزم شوروی سیاست قطع ارتباطات اقتصادی بین مناطق آزاد و مناطق یا شهرهای تحت کنترل دولت کنار گذاشته شد و سیاست مراوده اقتصادی و تجارت آزاد پیش گرفته شد. در سایه تعقیب این سیاست مراوده اقتصادی بین دهات و شهرها از سر گرفته شد و تلاش به عمل آمد که اقتصاد خودکفای روستاها مورد ضربت قرار بگیرد و وابستگی روستاها بیشتر از پیش تقویت گردد.

ادامه منطقی سیاستهای فوق در عرصه های مختلف نظامی، سیاسی و اقتصادی در پیوند نزدیک با سیاست جدید "شوروی" پس از کنگره بیست و هفتم "حزب کمونیست شوروی" در جهت به دست آوردن ابتکار سیاسی در سطح بین المللی سرانجام منجر به اتخاذ مشی مصالحه ملی و اجرای آتش بس از طرف حزب مزدور و دولت پوشالی گردید. به عبارت دیگر مشی مصالحه ملی که نمودی از "دموکراسی ملی" جناح "پرچم" حزب مزدور است پس از چندین سال کشمکش بین دو جناح حزب مزدور نکات بسیاری از آن بر جناح "خلق" تحمیل گردیده و به عنوان سیاستهای رسمی رژیم پوشالی تثبیت گشته است.

به این ترتیب میتوان به روشنی مشاهده کرد که در طرح "مصالحه ملی" هیچ چیز غیر منتظره ای وجود ندارد. گفتار نجیب در پولینوم حزب مزدور درینمورد کاملاً گویا است؟ «ما کار بزرگی را برای درک این مسایل و برگرداندن آنها به زمان فعالیتهای عملی بطور دسته جمعی در پولینوم های نهم و بیستم کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان انجام داده و درین استقامت پیشرفت قابل ملاحظه نمودیم؛ محتوای مکانیزم و مراحل مصالحه ملی دقیقتر تثبیت گردید. میخواهم خاطرنشان سازم که در پیشنهادات ما هیچ موضوع غیر منتظره ای وجود ندارد. حزب به تاسی از تیوری انقلابی و منافع علیای کشور، مردم افغانستان را به وحدت ملی دعوت میکند. بناءً ما مبارزه بخاطر دستیابی به صلح در سرزمین بلاکشیده افغانها را به مثابه نخستین ضرورت حیاتی تلقی مینماییم. اکنون ما این فعالیت را تشدید، بازسازی و مشخص نموده و به آن خصلت سراسری ملی می بخشیم.

اصول و اهداف مصالحه:

اصول و اهداف "مصالحه ملی" را نجیب مزدور در پولینوم فوق العاده حزب رویونیست مزدور چنین فرمولبندی مینماید: «اصول مصالحه ساده و برای هریک مقدور است، قطع آتش، امتناع از مبارزه مسلحانه و خونریزی در حل مسایل امروز و فردای افغانستان، تأمین نمایندگی عادلانه در ساختار سیاسی و زندگی اقتصادی، عدم تعقیب بخاطر فعالیتهای سیاسی قبلی، عفو عمومی، حفظ و تقویت عنعنات تاریخی، ملی و فرهنگی، احترام و رعایت دین مقدس اسلام.

اهداف مصالحه کدام هایند؟ عمده ترین آنها عبارت اند از صلح و امنیت، رشد بعدی دستاوردهای انقلاب ثور، تحقق کامل برنامه عمل حزب دموکراتیک خلق افغانستان، تأمین رشد مستقل دموکراتیک و مترقی افغانستان، ایجاد وضع پایدار در افغانستان، تحکیم رژیم وفادار به دوستی با اتحاد شوروی.»

به این ترتیب ملاحظه میگردد، تمامی اصولی که از طرف حزب مزدور و دولت پوشالی برای مصالحه ملی در نظر گرفته میشوند هیچ یک تازگی ندارند و صرفاً عبارت اند از همان فعالیتهای گذشته که «تشدید، بازسازی و مشخص شده و به آنها خصلت سراسری ملی بخشیده شده است.» جهات نظامی، سیاسی و اقتصادی این اصول و اهداف را مورد دقت قرار میدهیم:

جهت نظامی:

قطع آتش و دست کشیدن از جنگ در حالی به عنوان اولین اصل مصالحه در نظر گرفته میشود که عوامل اصلی ایجاد جنگ و مبارزه مسلحانه فعلی یعنی موجودیت رژیم پوشالی و مهم تر از آن موجودیت عساکر تجاوزگر سوسیال امپریالیزم در کشور که این

رژیم را سرپا نگهداشته است همچنان به قوت خود باقی است و هیچگونه تغییری درین عوامل رونما نگردیده است. به این ترتیب در موجودیت عساکر شوروی در افغانستان تن در دادن به آتش بس و قطع مبارزه مسلحانه علیه قوای سوسیال امپریالیستی و رژیم پوشالی برای مقاومت خود یک شکست محسوب می‌گردد. به همین سبب است که تا حال حرکت تمامی آنهایی که به نوعی آتش بس با رژیم و یا قوای سوسیال امپریالیستی تن در داده اند نوعی تسلیم به دشمن دانسته شده است.

معدود جبهاتی که بطرف تسلیم به رژیم کشانده شده اند ابتدا از آتش بس آغاز کرده اند و این روند اکنون از طرف دشمن در سطح ملی تعمیم داده میشود. تکیه دشمن بصورت اساسی برین امر است که مردم از جنگ طولانی خسته شده اند و خواهان صلح هستند. به گفتار نجیب درین زمینه توجه نماییم: «باید بلافاصله واضح بسازم که مصالحه شکست، تسلیم شدن و یا عقب نشینی از مواضع ما نیست. کدام عامل ما را وامیدارد تا مشی قاطعانه مبنی بر مصالحه ملی را در پیش بگیریم؟ این عامل قبل از همه درک این امر است که مردم از جنگ طولانی خسته شده اند و خواهان صلح و قطع خونریزی میباشند. مصالحه ملی امروز سرنوشت مردم است و برای تسریع آن تفکر نوین یعنی تفکر از لحاظ معنوی دیالکتیکی و از لحاظ خصلت ملی - دموکراتیک ضرور است.

وقتی نجیب بیان میدارد که مردم از جنگ خسته شده اند و خواهان صلح و قطع خونریزی هستند قبل از همه بر واماندگی نظامی و خستگی جنگی ارتش پوشالی اعتراف مینماید. علیرغم موجودیت صدوپنجاه هزار نفر از سربازان مهاجم سوسیال امپریالیستی در کشور رژیم پوشالی هرگز قادر نگشته قوای نظامی کارآ و دارای ظرفیت جنگی لازم ایجاد نماید. در ارتش پوشالی هم اکنون قطعات بزرگی در سطح غند و لوا بیشتر از یک تولی سرباز در اختیار ندارند و در بعضی از قطعات تعداد صاحب منصبان به مراتب از تعداد سربازان بیشتر است و فرار از قطعات نظامی ارتش پوشالی بلاوقفه ادامه دارد. وضع نسبتاً پایدار فقط و فقط در آن مناطق بر قطعات اردوی پوشالی حاکم است که جبهات مجاور به پاسیویته افتاده اند و برخورد های فعالی وجود ندارد. گرچه پیشرفت های محدودی در ساحة ایجاد غندهای قومی در چند شهر نصیب رژیم شده است ولی این غندها خود کانون تجمع عناصری اند که نه بخاطر پیشبرد اهداف جنگی رژیم بلکه بخاطر اینکه درین غندها اعزام به جبهات جنگ وجود ندارد و یا خیلی کم وجود دارد حاضر شده اند سلاح رژیم را بر دوش بیندازند.

علیرغم ادعای نادرست نجیب در پولینوم فوق العاده حزب مزدور مبنی بر اینکه رژیم یک قوای نظامی پنجصد هزار نفری در اختیار دارد میتوان با اطمینان بیان نمود که وضعیت نظامی رژیم بمراتب از وضعیت نظامی مقاومت خرابتر است و ورشکستگی کاملی بر قطعات و جزواتام های ارتش پوشالی و همچنان قوای سارندوی و قوای مربوط به امنیت دولتی حاکم است. با وجود تجاوز رژیم پوشالی مبنی بر اعطای جوایز و ملقب ساختن به "قهرمان جمهوری دموکراتیک افغانستان" که در مورد صاحب منصبان ارتش پوشالی و قوای سارندوی و امنیت دولتی اجرا میگردد، روحیه جنگی افسران دولتی در بدترین حالت ممکنه خود قرار دارد. اکثریت قابل ملاحظه ای از افسران "خلقی" و بخش قابل ملاحظه ای از افسران "پرچمی" به معنی واقعی کلمه از جنگ خسته شده اند. این خستگی اکثراً به شکل اعتیاد به مواد مخدر و باده گساری های دیوانه وار خود را تبارز میدهد. ورشکستگی و وارفتگی نظامی رژیم پوشالی خود را بصورت رواج روزافزون فساد و رشوه خواری در بین افسران دولتی نیز نشان میدهد. دامنه این فساد اکنون آنچنان گسترش یافته که حتی افسران روسی بطرف آن جلب گردیده اند و رشوه های کلانی در موارد مختلف به جیب میزنند.

بطور خلاصه میتوان بیان داشت که رژیم پوشالی از لحاظ نظامی به موجودیت عساکر متجاوز سوسیال امپریالیستی در افغانستان متکی بوده و بدون موجودیت این قوا قادر نیست خود را حفظ نماید. به همین جهت خروج عساکر شوروی از افغانستان در شرایط فعلی که رژیم پوشالی سخت به آن نیاز دارد و موجودیتش وابسته به آن است ناممکن میباشد. آنچه که در مورد خروج عساکر شوروی از افغانستان در چوکات مصالحه ملی بیان میگردد عبارت ازین است که این کار بعد از تأمین امنیت و ایجاد دولت آشتی ملی و تأمین وحدت ملی صورت خواهد گرفت. به عبارت دیگر یک شرط دیگر در مورد خروج قوای شوروی از افغانستان رسماً بر شرط قبلی علاوه گردیده است. قبلاً خروج عساکر شوروی از افغانستان به قطع "مداخلات خارجی" مشروط میگردد که منظور از آن قطع کمک های نظامی و غیر نظامی به مقاومت بود، ولی اکنون بر علاوه آن شرط قبلی یک شرط دیگر که عبارت از قطع جنگ در داخل و تأمین امنیت عمومی میباشد نیز رسماً علاوه گردیده است.

در مورد اعلام دولت پوشالی مبنی بر اجرای آتش بس سر از تاریخ 25 جدی میتوان مسئله را از چندین جهت مورد ملاحظه قرار داد. از لحاظ عملکرد، آتش بسی که این همه برای آن تبلیغات و سروصدا براه انداخته شده است و سران نیروهای ارتجاعی را مضطرب و پریشان خاطر گردانده است، هیچ چیز تازه ای وجود ندارد. قوای ارتش پوشالی و افواج مهاجم سوسیال امپریالیستی از مدتها قبل عملیات نظامی را علیه آن جبهاتی که یا روی توافقات با قطعات محلی دولتی یا امضای پروتوکول همکاری با دولت و یا در

اثر بروز مشکلات داخلی از قبیل درگیری های داخلی، علیه قوای دولتی و ارتش متجاوز عملیات نظامی نداشته اند عملاً آتش بس را رعایت کرده و به مناطق آنها تعرض ننموده اند. مثلاً درین موارد میتوان از نورستان و همچنان مناطق وسیعی از هزاره جات و مناطقی از ولایت غور و ارزگان نام برد. در نورستان که دولت به اصطلاح انقلابی اسلامی ایجاد گردیده و سرور تانک که یک جاسوس دولتی است در پشت سر این دولت محلی قرار دارد از مدتها قبل عملیات نظامی علیه دولت و قوای متجاوز متوقف بوده و همچنان عملیات نظامی از طرف دولت و قوای روسی بالای این منطقه در طول چند سال گذشته صورت نگرفته است. در مناطق وسیعی از هزاره جات که به علت جنگ افروزی های داخلی سازمان های ارتجاعی وابسته به ایران و همچنان شورای اتفاق مقاومت قادر نبوده است در طول چند سال گذشته علیه دولت و قوای متجاوز فعالیت نظامی آشکار و مهمی داشته باشد، عملیات نظامی دولت و روسها نیز متوقف بوده و صرفاً در پاره ای از موارد به بمباردمانهای جزئی اکتفا به عمل آمده است. همچنان در مناطقی از ولایت غور و ارزگان که عملیات نظامی چندانی علیه دولت و قوای متجاوز صورت نمیگیرد، عملیات قوای دولتی و روسی نیز متوقف بوده و

گاهگاهی عملیات جزئی به تناسب فعالیت های جزئی مقاومت براه انداخته میشود.

آنچه که رژیم بنام برگشت قوای دولتی و روسی به مناطق وضع الجیش دائمی شان یاد مینماید نیز چیز تازه ای نیست. قوای دولتی و روسی تقریباً در تمامی مناطق استقرار شان در محاصره نیروهای مقاومت قرار داشته و صرفاً بعضی از شهرها ی تحت کنترل دولت برای آنها امن بشمار می آید. قوای نظامی دولتی و روسی قبل از آتش بس هم در حالت فعالیت نظامی متحرک دائمی قرار نداشته اند و اکثر مواقع در داخل قطعات و پایگاه های شان مستقر بوده اند زیرا که گستردگی سرتاسری مقاومت هرگز به آنها اجازه نداده است که تحرک دائمی داشته باشند.

دولت پوشالی در اعلامیه آتش بس خود ادعاهایی را در مورد حق حاکمیت بر سرحدات کشور و همچنان شاهراه ها عنوان می نماید که به کلی دور از واقعیت است. هم اکنون از مجموع مناطق سرحدی بین افغانستان و پاکستان و ایران که بیشتر از 3500 کیلومتر مسافه را در بر می گیرد به جرئت میتوان بیان داشت که بیشتر از دوصد کیلومتر این مناطق سرحدی در کنترل دولت قرار ندارد. طرح دولت پوشالی مبنی بر اینکه از نقل و انتقالات نظامی در مناطق سرحدی خودداری گردد و دولت باید تأمین امنیت مناطق سرحدی را بر عهده بگیرد عبارت ازین است که مقاومت باید کنترل بیشتر از 3300 کیلومتر مناطق سرحدی را نیز به دولت تسلیم نماید. همچنان دولت پوشالی شاهراه های کشور را جزء مناطق تحت کنترل خود اعلام نموده در حالی که قسمت های بیشتر این از شاهراه های کشور در طول شب و روز در کنترل مقاومت بوده و عبور دولت از آنها بدون اعزام قوا ممکن نیست. به عبارت دیگر عبور قوای دولتی و روسی از شاهراه های میان شهرهای تحت کنترل دولت بصورت دائمی مستلزم اجرای عملیات نظامی می باشد.

رژیم پوشالی کنترل بر سرحدات و شاهراه ها را یکی از موارد اساسی آتش بس با مقاومت دانسته و تا زمانیکه این حق حاکمیت ادعای دولت پوشالی بر سرحدات و شاهراه ها تأمین نشده و امنیت آنها تأمین نگردیده نمیتوان از اجرای آتش بس سخنی به میان آورد. به این ترتیب میتوان به روشنی بیان داشت که طرح دولت در مورد واگذاری کنترل سرحدات و شاهراه ها از طرف مقاومت به وی عبارت است از تسلیم در برابر دولت و نه صرفاً آتش بس. در حال حاضر تقریباً اکثریت عظیمی از برخورد های فی مابین نیروهای مقاومت و قوای ارتش پوشالی و افواج مهاجم سوسیال امپریالیستی در مناطق سرحدی و یا در طول شاهراه های کشور به وقوع می پیوندد. طرح دولت درین موارد به این معنی است که در مناطق سرحدی و در طول شاهراه ها آتش بس وجود نخواهد داشت.

علاوه برین قوای هوایی دولت پوشالی و روسی غرض تأمین ارتباط قطعات و پایگاه های شان با همدیگر ناگزیر اند بطور مداوم حریم هوایی مناطقی را مورد تجاوز قرار دهند که در کنترل مقاومت میباشد. درین مورد میتوان بیان داشت که اساساً نمیتواند آتش بسی وجود داشته باشد مگر اینکه فضای کشور تماماً متعلق به دولت پوشالی دانسته شده و بطور دربست از طرف مقاومت به دولت تسلیم گردد که اجرای این عمل یعنی تسلیم در برابر رژیم پوشالی و نه صرفاً اجرای آتش بس.

علاوتاً مناطقی وجود دارند که میتوان آنها را مناطق بینابینی و یا مناطق پارتیزانی نامید که نه کاملاً تحت کنترل دولت پوشالی قرار دارند و نه کاملاً تحت کنترل مقاومت. طرح آتش بس دولت عبارت است از توقف نقل و انتقالات نظامی مقاومت درین مناطق یا به عبارت دیگر عبارت است از تسلیم نمودن کامل این مناطق بینابینی به دولت. با توجه به آنچه تا حال بیان داشتیم روشن میگردد که از لحاظ نظامی در پیشنهاد آتش بس رژیم هیچ چیز تازه ای به مشاهده نمیرسد. این پیشنهاد پیشنهاد آتش بس نیست، بلکه پیشنهاد تسلیم مقاومت به رژیم پوشالی است پیشنهادی که باید بر اساس آن کنترل تمام مناطق سرحدی، شاهراه ها و فضای

کشور و همچنان مناطق پارتیزانی به دولت پوشالی تسلیم گردد و مقاومت خود را در محدوده های مناطق پایگاهی در محاصره قرار دهد.

گذشته ازین ها هم اکنون نیروی اصلی نظامی ای که در مقابل مقاومت قرار دارد عبارت است از قوای متجاوز سوسیال امپریالیستی و نه ارتش پوشالی. از لحاظ فرماندهی نیز نیروهای دشمن (درین نوشته هر جا کلمه دشمن بکار رفته منظور سوسیال امپریالیزم و رژیم پوشالی است.) اساساً در تحت فرماندهی افسران روسی قرار دارند و نه تورن جنرالان و دگر جنرالان رژیم پوشالی و ازین جهت این افسران روسی است که امر عملیات نظامی علیه مقاومت را پیش میبرند و نه افسران بی کفایت رژیم پوشالی. به این جهت این دولت اساساً از لحاظ نظامی صلاحیت برقراری آتش بس را با مقاومت ندارد و نمیتواند به عنوان نیروی نظامی اصلی در مقابل مقاومت پیشنهاد آتش بس را ارائه نماید.

اما سوسیال امپریالیزم شوروی و رژیم پوشالی از برقراری آتش بس و امتناع از مبارزه مسلحانه چه اهداف نظامی ای را تعقیب مینماید؟

اولین هدف سوسیال امپریالیزم شوروی و رژیم پوشالی از لحاظ نظامی در اعلام آتش بس عبارت است از تلاش بخاطر ایجاد ثبات و استقرار در میان اردوی پوشالی. میدانیم که هم اکنون شهرهای تحت کنترل دولت محل سربازگیری رژیم پوشالی بوده و درین شهرها است که جوانان با فشار و زور و توسط تلاشی های خانه بخانه و یا راه گیری های همه روزه در جاده ها در واقع گرفتار میگردند و به عسکری اعزام میگردند. جوانانی که این چنین با زور و فشار به سربازخانه ها فرستاده میشوند مدتها خلع سلاح هستند و در حالت زندانی به سر میبرند. سربازان زندانی مدتها از تکالیف پیره و گزمه معاف هستند و در عوض صاحب منصبان "خلقی و پرچمی" در قطعات به گزمه و پیره می پردازند و این سربازان را شبانه همچون زندانیان به همدیگر تسلیم میدهند. ولی این جوانان از کوچکترین موقعیت استفاده کرده و دست به فرار می زنند و سربازخانه های رژیم پوشالی را خالی میگذارند. در بعضی موارد افراد معینی بارها دستگیر گردیده و به سربازخانه ها فرستاده میشوند ولی فرار از سربازخانه های رژیم همچنان ادامه می یابد. تا زمانیکه حالت جنگ و خطر اعزام به جبهه وجود داشته باشد رژیم قادر نیست این حالت را در اردوی پوشالی از میان ببرد. با اعلام آتش بس، رژیم میخواهد برای مدتی در پناه حمایت سربازان مهاجم سوسیال امپریالیستی در قطعات نظامی دولتی حالت غیر جنگی بوجود بیاورد تا حالت ترس و وحشتی را که بخاطر اعزام سربازان به جبهات تا حال در بین اردوی پوشالی موجود بوده از میان برده و از فرار پیهم سربازان جلوگیری به عمل آورد و ثبات و استقراری در قطعات نظامی دولتی ایجاد نماید. دولت با این حرکت خود نه تنها میخواهد از فرار سربازان و از فرار جوانان قابل اعزام به سربازخانه ها جلوگیری به عمل آورد بلکه همچنین میخواهد جوانان متواری ای را که دور از خانه و کاشانه شان و غالباً در خارج از کشور به سر میبرند نیز به طرف شهرها جلب نماید. متأسفانه بعلمت عدم موجودیت وحدت در بین جبهات مقاومت و حالت محلی این جبهات و مهمتر از همه حاکمیت سیاستهای ارتجاعی، اکثر جوانان شهری نمیتوانند در روستا های تحت کنترل مقاومت جایی داشته باشند و مجبورند آواره و دربدر به خارج از کشور پناه ببرند. رژیم می پندارد که با ایجاد حالت غیر جنگی در قطعات اردوی پوشالی میتواند این جوانان را دوباره به شهرها جلب نموده و سربازخانه هایش را توسط آنها پرنماید. وقتی حالت غیر جنگی برای مدتی دوام نماید فرار از عسکری دولت کم کم از میان می رود و آنوقت اگر باز هم حالت جنگی ای بوجود بیاید حد اقل از میزان فرار سربازان کاسته خواهد شد.

دومین هدف سوسیال امپریالیزم و رژیم در اعلام آتش بس از لحاظ نظامی عبارت است از تقویة بیشتر پاسیویته در جبهاتی که بعلم گوناگون غیر فعال بوده اند و تلاش در جهت ایجاد پاسیویته در جبهات فعال مقاومت و ازین طریق فراهم آوردن شرایط مساعد غرض پیوستن نیروهای از مقاومت به رژیم پوشالی.

به گفتار نجیب درین زمینه توجه نمائیم: «باید با برقراری تماسها با باندها و بیطرفها بطور جسورانه پیشرفت. ما درین عرصه تجربه غنی داریم. در حال حاضر 417 گروه مسلح مخالف 38 هزار نفری در مرحله مذاکره با ارگانهای حاکمیت مردمی قرار دارند. درسال جاری به تعداد هشت هزار نفر به دولت جمهوری اسلامی افغانستان دموکراتیک افغانستان پیوسته اند. در وضع کنونی این استقامت مبارزه خصلت بسیار مؤثر را بخود میگیرد. در آینده لازم است تا به این استقامت توجه روز افزون مبذول گردد علاوه بر آن جلب سران قبایل و شخصیت های با اعتبار محلی در مناطق قبایل و همچنان در نورستان و هزاره جات برای همکاری با حاکمیت مردمی، توجه به بخش پسیف و در حال بیطرفی باند های مسلح و بکار بردن تدابیر تشکیلاتی تا سرحد ایجاد ارگان محل توسط خودشان به منظور تأمین تماس دولت با آنها.»

«تجربه غنی ای» که نجیب از آن یاد مینماید یکی از پایه های اساسی حاکمیت وی و عقب زده شدن کارمل و امثال شان را تشکیل میدهد. برقراری تماس، مذاکره، آتش بس و کشیدن جبهاتی از مقاومت بطرف رژیم از چندین سال به اینطرف توسط رژیم و بخصوص شبکه های "خاد" ادامه داشته و در پاره ای موارد موفقیت های نسبی ای نیز برای رژیم به بار آورده است. در حال حاضر نیز یقیناً تماسهایی بین دولت و بعضی از جبهات وجود دارد که نمیتوان تعداد آنها را دقیق مشخص نمود، ولی میتوان به جرئت بیان داشت که رقم 417 گروه مسلح شامل 38 هزار نفر که از طرف نجیب بمیان کشیده میشود بیش از حد اغراق آمیز است. همین چند مدت قبل یعنی موقع به اصطلاح مشایعت از سربازان مهاجم "شوروی" این رقم صد گروه مسلح ذکر گردیده بود و حال که صرفاً دو- سه ماهی از آن ایام میگذرد این رقم به بیشتر از چهار برابر افزایش داده شده است که نشانه آشکاری از دروغ پردازی های سفیهانه رژیم پوشالی است. همچنان نمیتوان انکار کرد که تعداد معدودی از نیروهای مقاومت در سالهای گذشته و همچنان در طول سال جاری به دولت تسلیم شده اند ولی رقم هشت هزار نفری را که نجیب در مورد تسلیم شدگان به دولت در طول سال جاری ذکر مینماید کاملاً دور از حقیقت است زیرا در طول سال جاری به استثنای پاره ای از مناطق، مقاومت بصورت نسبی نسبت به سال قبل فعال بوده و درگیری های مسلحانه بین نیروهای مقاومت که زمینه اصلی تسلیم شدن بعضی از نیروها به دولت میباشد بسیار کم وجود داشته است.

ولی بخش های پسیف و در حال بیطرفی در میان مقاومت متأسفانه تا آن حدی وجود دارد که بتواند مایه امید فراوانی را برای دشمن فراهم آورند. نورستان، مناطقی از هزاره جات، مناطقی از ولایات غور و ارزگان، کنوازغزنی، مناطق کوهستانی بدخشان، قسمت های شمالی ولایت هلمند و قسمتهای جنوبی ولایت زابل را میتوان مناطقی نامید که نیروهای پسیف در آن جاها موجود اند. البته علت این پاسیویته در مناطق مختلف یکسان نیست.

در بعضی از این مناطق جنگها و درگیری های داخلی باعث پاسیویته شده و در بعضی مناطق دیگر دوری از جنگ و درگیری با دولت و متجاوزین روسی و در بعضی مناطق دیگر هم متأسفانه جلوگیری جبهات دیگر از اجرای عملیات نظامی بالای قوای دولتی و روسی که باعث گردیده بعضی جبهات دور دست از امکان جنگیدن با قوای دولتی و روسی محروم گردند. چون در اکثر این مناطق فعلاً یک حالت واقعی آتش بس وجود دارد بدون اینکه در تمامی موارد شکل رسمی داشته باشد، دولت سعی خواهد کرد که این جبهات را به طرف یک آتش بس رسمی با رژیم سوق دهد و با برقراری تماس و دوام ارتباطات با آنها، زمینه پیوستن شانرا به قوای نظامی دولتی فراهم آورد.

سومین هدف سوسیال امپریالیزم و رژیم در اعلام آتش بس از لحاظ نظامی عبارت است از تقویت هرچه بیشتر زمینه های درگیریهای داخلی و کوشش برای حفظ و دوام درگیریهای داخلی موجود.

حالت پاسیویته در بین نیروهای مقاومت و بخصوص عدم موجودیت احساس خطر از جانب نیروهای رژیم و قوای متجاوز سوسیال امپریالیستی اکثراً نیروهای از مقاومت را بطرف درگیریهای داخلی و تلاش در جهت گسترش مناطق تحت نفوذ کشانده است. این حالت بخصوص از آن جهت میتواند بوجود بیاید که از یک جانب اکثر سیاست های ارتجاعی و کور که فاقد دوربینی و بخصوص فاقد اساسات دموکراتیک بوده و دارای روحیه استبدادی فئودالی میباشد حاکمیت دارند و از جانب دیگر پراگندگی زیادی در بین نیروهای مقاومت وجود دارد.

دشمن به تجربه دریافته است که ایجاد فشار بر نیروهای پسیف آنها را دوباره فعال خواهد کرد و در نتیجه به اندازه زیادی درگیری های داخلی از میان خواهند رفت. چنانچه لشکر کشی دشمن به جاغوری باعث گردید که درگیری های داخلی منطقه هزاره جات به اندازه زیادی از میان برود و نیروها علیه دولت بسیج شوند. به همین جهت دشمن از استقرار پایگاه پنجاب که قرار بود بعد از لشکرکشی به جاغوری ایجاد گردد اجتناب نمود. درگیری های داخلی در میان نیروهای مقاومت در گذشته باعث گردیده که تعدادی از نیروهای مقاومت از میان بروند. همچنان تعدادی از آنها در زیر فشار شدید نیروی طرف مقابل بر اساس دشمنی های قومی و قبیله ای به دشمن پیوندند. رژیم تلاش خواهد کرد از طریق آتش بس تا آنجائیکه میتواند درگیری های بیشتری بین مقاومت ایجاد نموده و از آن به نفع خود استفاده ببرد.

چهارمین هدف سوسیال امپریالیزم و رژیم مزدور در اعلام آتش بس از لحاظ نظامی عبارت است از تلاش در جهت به تجرید کشاندن جبهات فعال مقاومت و جلوگیری از کمک رسانی نیروهای مناطق دیگر به این جبهات و سرکوب آنها. به گفته نجیب توجه نمائیم: «آن کسی که به آتش ادامه بدهد جواب دریافت خواهد کرد و این جواب مقنع خواهد بود. بناءً لازم است در نظر گرفت که اوضاع در محلات یکسان نیست. امکان دست نخواهد داد تا در همه جا به یکبارگی آتش را قطع نمود. گرچه برای

تحقق این امر باید در همه جا سعی و تلاش به خرچ داده شود. برای اینکه قطع آتش پایه دار بوده و بالنتیجه شرایطی را برای دیالوگ با اپوزیسیون فراهم آورد مساعی ارگانهای حزبی و دولتی و قوماندانی های قطعات و جزواتام ها ضرورت است.»

بنا به گفته نجیب برای رژیم پوشالی این امر روشن است که تمامی جبهات مقاومت در تمامی محلات به آتش بس تن درنخواهند داد ولی آنها آتش بس را محل به محل رعایت نموده و در جهت گسترش بیشتر آن خواهند کوشید. شاید بتوان پیش بینی نمود که علیه یکتعداد از جبهات فعال مقاومت سرکوبیهای وحشیانه ای از جانب دشمن تدارک دیده شود و بخصوص اهالی غیر نظامی مناطق این جبهات باید شدیداً مورد قتل و کشتار و چوروچپاول قرار بگیرند. دشمن به این فکر است که از طریق اینگونه با اصطلاح جواب مقنع دادن به آتش کنندگان میتواند تا حدودی جبهات غیر فعال و اهالی مناطق این جبهات را از کمک به جبهات فعال بازدارد و نیز جبهات فعال را از جانب اهالی غیرنظامی مناطق خود شان تحت فشار قرار دهد که حداقل از میزان فعالیت شان بکاهند.

پنجمین هدف سوسیال امپریالیزم و رژیم مزدور در اعلام آتش بس از لحاظ نظامی عبارت است از تلاش در جهت نفوذ هرچه بیشتر در مناطق تحت تصرف مقاومت و در بین جبهات به منظور اجرای نقشه های نظامی بعدی. با اجرای آتش بس، رژیم پوشالی آزادی رفت و آمد بین مناطق تحت تصرف مقاومت و شهر های تحت کنترلش را بیشتر خواهد ساخت و ازین طریق تلاش به عمل خواهد آورد تا هرچه بیشتر جواسیسش را در دهات و روستاها نفوذ دهد. همچنان از طریق ایجاد ارتباط با جبهات، بخصوص با استفاده از روابط قومی، تلاش خواهد کرد که در زیر نام مذاکره بر سر اجرای آتش بس و مصالح ملی اطلاعات بسار مؤثق نظامی از جبهات بدست آورد. نفوذ بیشتر جواسیس دولت در مناطق تحت تصرف مقاومت و اطلاعات نظامی مؤثق از اوضاع جبهات میتواند زمینه خوبی را برای اجرای نقشه های نظامی بعدی دشمن بوجود آورد. این نقشه ها در آینده ممکن است به شکل توطئه های داخلی یعنی ایجاد نفاق بین مردم و مقاومت یا ایجاد نفاق و درگیری داخلی در بین جبهات تبارز نماید که مجریان اصلی آن جواسیس دشمن هستند و یا ممکن است به شکل اجرای عملیات نظامی سرکوبگرانه از جانب قوای نظامی دشمن تبارز نماید که اطلاعات نظامی مؤثق در دست دشمن میتواند تا حدود زیادی جبهات مقاومت را ضربه پذیر سازد.

ششمین هدف سوسیال امپریالیزم و رژیم پوشالی و اساسی ترین هدف در اعلام آتش بس از لحاظ نظامی در سطح بین المللی و منطقه عبارت است از ایجاد شرایط لازم جهت قطع کمک های نظامی به مقاومت.

رژیم پوشالی و سوسیال امپریالیزم شوروی پیوسته وانمود ساخته اند که مقاومت در افغانستان اساساً بر مداخلات نیروهای خارجی متکی بوده و چنانچه این کمکها قطع گردد مقاومت قادر به حفظ موجودیت خود نبوده از میان خواهد رفت. وقتی رژیم پوشالی در مذاکرات غیر مستقیمش با پاکستان اخراج قوای روسی از افغانستان را به قطع مداخلات خارجی مشروط میسازد در واقع این مداخلات را اساس موجودیت مقاومت در افغانستان وانمود مینماید. اکنون که این مذاکره شاید به مرحله حساس خود رسیده باشد سوسیال امپریالیست ها و رژیم پوشالی به این فکر اند که با اعلام آتش بس میتوانند دولت پاکستان و حامیانش را به قطع کمک های نظامی به مقاومت ترغیب نموده و زمینه اساسی موجودیت مقاومت را به فکر خود شان از میان ببرند.

البته از تذکر یک نکته و یا بهتر گفته شود از توجه به یک نکته نباید غافل بود و آن اینکه در طول سالهای گذشته بنا بر سیاستهای ارتجاعی سران نیروهای وابسته و حرکت آگاهانه امپریالیزم غرب در جهت وابسته ساختن کامل نظامی مقاومت تاکتیک های جنگی اکثریت نیروهای مقاومت بر اساس دریافت کمک های نظامی از خارج عیار گردیده و تاکتیکهای عملیاتی با دستاورد های غنیمتی بسیار به ندرت مورد استفاده قرار میگیرد. به همین جهت با قطع کمکهای خارجی نظامی، مقاومت با این امر مواجه خواهد بود که باید تاکتیکهای رزمی خود را از نو بازسازی نماید. درین حالت اگر مسئله صرفاً در سطح تقابل نیروهای مقاومت با قوای نظامی پوشالی باشد یقیناً که مقاومت قادر خواهد بود تاکتیک های خود را بازسازی کرده و دشمن را شکست بدهد. ولی اگر قطع کمک های خارجی در شرایطی صورت گیرد که قوای سوسیال امپریالیستی موجود باشد در آن صورت مقاومت به وضع دشواری گرفتار خواهد شد و دشمن خواهد توانست ازین وضع زیاد نفع ببرد.

با توجه به آنچه تا حال بیان داشتیم روشن میگردد که رژیم پوشالی و سوسیال امپریالیزم شوروی در صدد است از طریق ایجاد آتش بس تماس، ارتباط، مذاکره و "رفع سوء تفاهم" جبهات مقاومت را به طرف خود کشانده و نبرد مسلحانه را از میان ببرد. با اعلام آتش بس و مصالحه ملی از جانب رژیم پوشالی اکنون جنبه بسیار مهم حرکت نظامی دشمن عبارت است از کشاندن جبهات مقاومت به طرف خود و نه صرفاً سرکوب. این سیاست از مدتها قبل از طرف دشمن تا جائیکه ممکن بوده به اجرا درآمده است ولی جنبه غیر عمدۀ حرکت نظامی دشمن را میساخته است. ولی در شرایط فعلی این جنبه از فعالیت دشمن به صورت حرکت عمدۀ اش درآمده و تاکتیکهای سرکوب در خدمت آن عمل خواهد کرد. به همین جهت باید در نظر داشت که فعالیتهای خاد و کاجی بی بیشتر

از پیش در بین جبهات شدت خواهد گرفت و بر میزان آن افزوده خواهد شد. هم اکنون یعقوبی از شخصیت‌های درجه اول رژیم پوشالی محسوب می‌گردد و بیمورد نیست که بخصوص درین حال واحوال به رتبه دگر جنرالی ترفیع داده شده است. باید توجه داشت که قوای متجاوز سوسیال امپریالیسم شوروی در طی هفت سال جنگ در افغانستان تقریباً بیست هزار نفر کشته و چند برابر آن زخمی و معیوب داشته است. این رقم گرچه به مجموعه نیروهای نظامی "شوروی" چندان قابل توجه نیست ولی با آنهم از چندین جهت حائز اهمیت بسیار زیاد می باشد.

این میزان تلفات بزرگ ترین میزان تلفاتی است که حال رویزیونیست‌های حاکم بر حزب و دولت سوسیال امپریالیسم شوروی در ساحه نظامی متقبل گردیده اند. از جانب دیگر این جنگ پردرد سرتین جنجال نظامی سوسیال امپریالیست ها محسوب می‌گردد که تا حال برای شان سابقه نداشته است. آنها در بدل این تلفات و ضایعات که مصارف روزانه ده میلیون دالر را نیز باید به آن علاوه کرد نتوانسته اند از لحاظ نظامی کاری را در افغانستان از پیش ببرند. این مسئله پرستیژ نظامی و شهرت رزمی ارتش "شوروی" را شدیداً ضربت زده و آنها آنچنان از حل و فصل مسئله افغانستان از طریق نظامی عاجز مانده اند که از زبان نجیب گاو بیان میدارند که: «تجربه ثابت ساخته است مسئله افغانستان از طریق نظامی قابل حل و فصل نمی‌باشد.» ولی تمامی این مسایل دال بر آن نیست که قوای "شوروی" حتماً در صدد خروج از افغانستان هستند. سوسیال امپریالیست ها میخواهند جنگ افغانستان پایان یابد تا از تلفات بیشتر سربازان شان در افغانستان و نتایج سیاسی آن جلوگیری بعمل آید، مگر نه الزاماً از طریق خروج قوای "شوروی" از افغانستان بلکه از طریق تسلیم شدن و بهم پیوستن قوای مقاومت به دولت پوشالی. به همین جهت آنجائیکه مسئله تشریح اصول و اهداف مصالحه بمیان می‌آید نجیب مزدور خروج قوای "شوروی" از افغانستان را متذکر نمی‌گردد. از دید دولت پوشالی و سوسیال امپریالیسم شوروی خروج قوای متجاوز از افغانستان از جمله اصول مصالحه نبوده و هدف آن نیز نمی باشد، بلکه این مسئله به عنوان نتیجه مصالحه و دقیقاً پس از تحقق کامل آن میتواند در نظر گرفته شود. به عبارت دیگر رژیم مزدور موجودیت قوای متجاوز سوسیال امپریالیسم را در افغانستان به عنوان اساسی ترین ضامن تحقق برنامه مصالحه ملی اش در نظر می‌گیرد و با تکیه بر آن میخواهد جنگ را در افغانستان از میان ببرد، نه اینکه موجودیت این قوا را یکی از پایه های اساسی جنگ افغانستان در نظر گرفته و این مسئله را در جریان حرکت بسوی مصالحه حل و فصل نماید. به این جهت تا زمانیکه به گفته نجیب صلح و امنیت در افغانستان تأمین نشده و وضع پایدار در افغانستان ایجاد نگردیده است سخنی از خروج کامل قوای "شوروی" از افغانستان در میان نخواهد بود. البته پس از تأمین امنیت و ایجاد وضع پایدار رژیم وفادار به اتحاد شوروی سوسیال امپریالیستی میتواند و حق دارد پایگاه های نظامی دائمی در اختیار ارباب قرار دهد و چنانچه موجودیت مقاومتی در افغانستان در کار نباشد این کار که در شرایط فعلی جهانی برای رژیم های مزدور سوسیال امپریالیسم امر معمولی و عادی است چندان جنجالی برای رژیم و برای سوسیال امپریالیسم در بر نخواهد داشت.

جنبه سیاسی:

اعلام عفو عمومی از طرف مزدوران سوسیال امپریالیسم شوروی به زمان تره کی معدوم برمیگردد و این طرح، طرح ابتکاری نجیب نیست. حفیظ الله امین نیز چنین اعلام عفو عمومی به عمل آورد و پس از آن ببرک کارمل نیز. اعلام عفو عمومی که از جانب نجیب به عمل آمده است همانند موارد قبلی استثنائاتی نیز دارد و وی خود برین امر اذعان دارد و بدنبال عفو عمومی جمله "به استثنای موارد استثنائی" را می افزاید بدون اینکه این موارد استثنائی را دقیقاً بیان نماید که در نتیجه این موارد استثنائی در واقع همان موارد عمومی باقی می ماند. در رابطه با اعلام عفو عمومی ممکن است رژیم پوشالی تعدادی از زندانیان سیاسی را که در شرایط فعلی چندان خطری را برایش در بر نخواهد داشت از زندان رها نماید و از این عمل به مثابه یک حربه تبلیغاتی پر سرو صدا استفاده نماید. طوریکه میدانیم موجودیت شکنجه زندانیان سیاسی و اعدام های بدون محاکمه در زندانهای رژیم یکی از زمینه های مهم بد نام بودن این رژیم در سطح بین المللی محسوب می‌گردد. هر تغییر که تا حال در دستگاه رهبری رژیم پوشالی آمده است تلاش صورت گرفته است که با براه انداختن تبلیغات میان تهی و نمایشی این بد نامی از میان برود و این بار ممکن است تلاش وسیعتری درین مورد رویدست گرفته شود.

رژیم پوشالی تلاش خواهد کرد با براه انداختن تبلیغات و اجرای یکسلسله نمایشات توسط جرگه های صلح و کمیسیون های مصالحه در درون زندان ها روحیه زندانیان را که هیچ گونه رابطه ای با بیرون از زندان ندارند درهم کوبد و آنها را به طرف خود جلب نماید.

طرح عدم تعقیب بخاطر فعالیت های سیاسی گذشته نیز چیزی مشابه به همان عفو عمومی کذائی است و مسئله تازه ای را در بر ندارد و در واقع جنبه دیگری از "عفوعمومی" است که شرط تطبیق آن نیز سپردن تعهد، عدم مخالفت و عدم مبارزه علیه رژیم پوشالی است. جنایتکاران درجه اول افغانستان مردم این کشور را در مورد اینکه بر جنایات ایشان اعتراض کرده و علیه آنها رزمیده اند مورد عفو قرار میدهند و بخاطر فعالیت های گذشته از تعقیب آن ها صرفنظر می نمایند که بیایند و تسلیم آن ها شوند تا صلح و آشتی در سرزمین بلاکشیده افغان ها برقرار گردد؟!!

طرح تأمین سهم عادلانه در ساختار سیاسی کشور به مشی "دموکراسی ملی" جناح "پرچم" ارتباط میگیرد. همانطوریکه قبلا گفتیم پس از تجاوز قوای سوسیال امپریالیزم به کشور طرحات زیادی از مشی "دموکراتیک ملی" پرچمی ها رویدست گرفته شد. ببرک مزدور در اولین بیانیه رادیوئی اش از طریق رادیو تاشکند خواهان تشکیل جبهه متحدی از تمام "وطن پرستان" و "نیروهای دموکراتیک و ملی افغانستان" گردید. سیاست های آشتی جویانه ایکه با ستمیها و سنتریستها در پیش گرفته شد به تدریج مخالفت های آنها را از میان برد و در نتیجه تعدادی از آنها در چوکات "جبهه ملی پدر وطن" با دولت پوشالی آغاز به همکاری کردند و گروههایی نیز از در وحدت با حزب "دموکراتیک خلق" افغانستان پیش آمدند. این سیاست ها که بخصوص توسط شبکه خاد رژیم پوشالی تعقیب میگردید حتی توانست "ساما" را نیز بدام بیندازد و پایش را به امضای پروتوکول همکاری با دولت بکشاند. دستاورد این سیاست هم اکنون غند دولتی مجهزی است که در ارتباط سنگین در ولسوالی سرای خوجه کوهدامن قرار دارد و همچنان قطعه نظامی دولتی دیگری در ولایت پروان در ارتباط با خلیفه و هکذا ارتباطات دولتی در جاهای دیگر.

در رابطه با خوانین و فئودالهای محلی بخصوص آنهاییکه از جبهات مقاومت رانده شده اند رژیم پوشالی بعد از تجاوز قوای سوسیال امپریالیستی روحیه سازشکارانه ای را در پیش گرفت و در صدد جلب و جذب آنها برآمد و بخاطر سهم دادن شان در ادارات دولتی نه تنها آنها را در چوکات "جبهه ملی پدر وطن" تنظیم نمود بلکه نهاد های نام نهادی را بنام های "جرگه عالی قبایل"، "شورای مرکزی ملیت هزاره"، "لویه جرگه" و غیره نیز بوجود آورد. البته با سران قبایل در زمان تره کی و امین نیز رژیم ارتباطاتی داشت ولی در آن موقع این ارتباطات صرفاً در حدود محلی باقیماندند و نهاد های سیاسی در ارتباط با آنها بوجود نیامد.

ساست تعقیب ملاها که توسط تره کی و امین پیش گرفته شد و قشری را که میتوانست و میتواند بخوبی به منافع رژیم و به منافع سوسیال امپریالیزم خدمت نماید از رژیم راند، کنار گذاشته شد و رژیم بصورت جدی در صدد جلب و جذب ملاها برآمد. مجمع ملاهای دولتی کم کم از حالت محقر اولیه بیرون گردید و بالاخره تا سطح وزارت شئون اسلامی بالا آمد. هم اکنون میتوان گفت که تعداد ملاهای دولتی که از رژیم پوشالی معاش دریافت میدارند و با وزارت شئون اسلامی رژیم ارتباط دارند از تعداد ملاهای مربوط به نیروهای اسلامی ضد دولتی کمتر نیستند. در حال حاضر رژیم پوشالی غرض تطبیق مشی "مصالحه ملی" اش بر نقش ملاها تأکید فراوان داشته و تلاش خواهد کرد که از روحانیون دولتی در پیش برد کارهای کمیسیون های مصالحه استفاده نموده و در استخدام احساسات مذهبی مردم به نفع خود با نیروهای ارتجاعی بنای مسابقه را بگذارد.

همچنان رژیم پوشالی بعد از تجاوز قوای سوسیال امپریالیزم شوروی به افغانستان در صدد جلب و جذب بیروکراتهای دوران شاه و داود نیز برآمد و در طول سالهای گذشته موفق شد حد اقل بعضی از آنها را مثل پژواک و سرابی به همکاری جلب نماید. در چوکات مشی مصالحه ملی، رژیم نه تنها بیروکراتهای قدیم بلکه حتی بیروکراتهای قدیمی فعال سلطنت طلب را نیز می پذیرد و حاضر است با آنها در چوکات دولت وحدت ملی ائتلاف نماید.

بنابر آنچه تا حال بیان داشتیم رژیم پوشالی تأمین زندگی عادلانه در ساختار سیاسی کشور را به سبک خود برای نیروهای که به "حاکمیت مردمی" شان می پیوندند از گذشته نیز در نظر داشته و این چنین زندگی عادلانه ای را برای یکعده قبلاً فراهم نموده است. اکنون این مسئله از طرف رژیم در سطح کل کشور ارتقا داده شده است و بنا به گفته نجیب نیروهای سیاسی تمامی طبقات جامعه را در بر می گیرد.

اما سوسیال امپریالیزم شوروی و رژیم پوشالی از طرح مصالحه ملی و آشتی ملی اش چی اهدافی را از لحاظ سیاسی دنبال می نمایند؟

1 - سوسیال امپریالیسم شوروی با طرح آشتی ملی و مصالحه ملی از زبان مزدوران افغانی اش در صدد است از فشار بسیار گسترده سیاسی که در سطح بین المللی در مورد مسئله افغانستان بالای دولت "شوروی" اعمال میگردد بکاهد و در صورت امکان آنرا از میان ببرد.

تجاوز سوسیال امپریالیسم شوروی بر افغانستان افکار عامه جهانی را علیه شوروی برانگیخته و چهره ضد امپریالیستی و ضد استعماری کادش را تا حدود زیادی برملا نموده و نقاب دروغین صلح و سوسیالیسم را از رویش برگرفته است. این تجاوز نه تنها از جانب مردمان جهان مورد نکوهش قرار گرفته بلکه مجامع بین المللی از قبیل مؤسسه ملل متحد، کنفرانس کشورهای غیر منسلک و سازمان کنفرانس کشورهای اسلامی همه ساله خاتمه این تجاوز و خروج بدون قید و شرط قوای روسی را از افغانستان مطالبه کرده اند. همچنان در محاکمات بین المللی محکومیت سوسیال امپریالیسم شوروی و دولت پوشالی در مورد مسئله افغانستان مورد تأکید قرار گرفته و جنایات ضد بشری قوای سوسیال امپریالیستی و ارتش پوشالی تقبیح گردیده است. مجموعه این عوامل فشار سیاسی بسیار زیادی را بالای دولت شوروی اعمال مینماید و سیاست خارجی اش را در مضیقه قرار میدهد. در برخورد با این فشارها سوسیال امپریالیسم شوروی همیشه حالت دفاعی داشته و دائماً اعلام نموده است که موجودیت قوای روسی در افغانستان مؤقتی است و هرزمانیکه دولت افغانستان مطالبه نماید این قوا افغانستان را ترک خواهد کرد. اکنون طرح آشتی ملی و پیشکش تشکیل دولت ائتلافی به این منظور رویدست گرفته شده است که این حالت دفاعی دولت "شوروی" در مورد مسئله افغانستان از بین رفته و به یک حالت تعرضی مبدل گردد. سوسیال امپریالیست ها و نوکران افغانی شان به این فکر اند که با این طرحات میتوانند چهره صلح جویانه شانرا برای جهانیان به نمایش گذاشته و حالت محکومیت شانرا در مورد مسئله افغانستان از بین ببرند و یا حد اقل ضعیف بسازند. اکنون آنها تلاش خواهند کرد که چهره بسیار صلحجویانه ای از خود به نمایش بگذارند و مسئولیت دوام جنگ افغانستان را بدوش مقاومت گذارده و همچنان قدرت های امپریالیستی مخالف شانرا مقصر وانمود نمایند.

2 - از روزی که گرباچوف در "شوروی" قدرت را بدست گرفته است در سیاست خارجی "شوروی" تمایل شدیدی غرض بهبود مناسبات با چین مشاهده میگردد. رویونیست های چینی که از مبارزه علیه سوسیال امپریالیسم و از مبارزه علیه رویونیسم خروشچفی صرفنظر کرده و درین راه چنان پیشرفته اند که حتی طرحات تئوریک سه جهانی شانرا نیز فراموش نموده اند؛ اکنون فقط فقط سه مسئله را مانع بهبود مناسبات میان چین و "شوروی" تلقی مینمایند که عبارت اند از: موجودیت قوای "شوروی" در سرحدات شمالی چین، تجاوز ویتنام به کمبودیا و تجاوز "شوروی" بر افغانستان. در جهت رفع این موانع گرباچف در ولادی وستوک اعلام نمود که دولت شوروی حاضر است شصت هزار نفر از قوای نظامی اش را از مغولستان بیرون ببرد و نیز هشت هزار نفر از قوای "شوروی" را از افغانستان خارج سازد. همچنان گرباچف اعطای امتیازاتی را به چین در منازعات سرحدی بین چین و "شوروی" اعلام نمود. مدت زمان بسیار کوتاه پس ازین سخنرانی گرباچف، تجارت سرحدی بین چین و مغولستان از سر گرفته شد و نیز مناسبات دیپلماتیک بین دوکشور دوباره احیاء گردید. از جانب دیگر از مدتی به این طرف مناسبات حزبی بین حزب کمونیست چین و احزاب کشورهای اروپای شرقی از سر گرفته شده و سردمداران پولیند، منشی عمومی حزب رویونیست آلمان شرقی و دیگران از چین دیدار به عمل آورده اند. تمامی این مسایل نشان میدهد که یک حالت واقعی و زمینه واقعی بهبودی مناسبات بین چین رویونیست و سوسیال امپریالیسم شوروی و وابستگان رویونیستش موجود بوده و حرکت بیشتر درین زمینه مستلزم رفع موانع موجود میباشد. اگر سیر این حرکت نزدیکی بین طرفین به مقیاس یکسال گذشته دوام نماید باید به زودی شاهد بهبودی نسبی مناسبات "شوروی" و وابستگان رویونیستش با رویونیست های چینی باشیم. آنچه درین مورد بصورت بسیار جدی باید قابل دقت باشد موقعیت و مواضع رویونیستهای سه جهانی وطنی می باشد که با نزدیکی هرچه بیشتر رویونیستهای چینی با سوسیال امپریالیسم شوروی و رویونیست های وابسته به آن مسلماً با رژیم پوشالی نزدیکی های بیشتری بهم خواهند رساند.

3 - سوسیال امپریالیستها به سردمداری گرباچف در مورد "دیتانت" و "محدودیت سلاح های اتمی استراتژیک" بسیار پرتلاش به نظر میرسند. آنها آزمایشات اتمی را به صورت یکجانبه قطع می نمایند و علیرغم عدم موافقت امپریالیستهای امریکائی درین مورد، آنرا باز هم ادامه میدهند و حتی در مذاکرات ریکجاویک پیشنهادات بسیار "غیر مترقبه" و "غافلگیر کننده" ارائه مینمایند. در مورد کنترل مانورهای نظامی بزرگ از مواضع گذشته شان صرفنظر مینمایند و امتیازاتی برای حریفان غربی میدهند و همچنان در راه بهبود مناسبات با امپریالیستهای غربی در جهت "تأمین حقوق بشر" با آنها به "همکاری" آغاز مینمایند. در منازعات و مناسبات فی مابین دو بلاک امپریالیستی جهانی مسئله افغانستان یک رول مهم بازی مینماید زیرا که این مسئله به عنوان یک

عامل فشار بسیار قوی بالای "شوروی" از جانب آمریکا به خدمت گرفته شده است. سوسیال امپریالیسم شوروی با مانورهای سیاسی در قسمت "دیتانت" و "خلع سلاح اتومی" در تلاش است تا ابتکار عمل سیاسی را از حریف امپریالیستی بگیرد و چهره صلح جویانه ای از خود به نمایش بگذارد ولی موجودیت قوایش در افغانستان این تلاش ها را ضربت می زند. ازین جهت با به میان کشیدن آمادگی خروج قوای مهاجم پس از اجرای آتش بس، مصالحه ملی و تشکیل دولت ائتلافی وحدت ملی مطروحه از جانب مزدوران افغانی اش در صدد است در منازعات و مذاکرات با طرف امریکائی برین جنگ افروزی آشکار سایه اندازد و امتیازات بیشتری در ساحة مبارزات دیپلماتیک بدست آورد.

4 - پاکستان کشوری است که در اثر تهاجم قوای سوسیال امپریالیستی و موجودیت رژیم پوشالی در کابل نسبت به تمامی همسایگان افغانستان بیشتر در معرض تهدید قرار دارد. ولی از آنجائیکه سران نیروهای ارتجاعی پشاورنشین سرنوشت شانرا به سرنوشت دولت پاکستان گره زده و سرشت مشابهی با این رژیم دارند، حساسیت ها و ضدیت های مردم پاکستان علیه رژیم وابسته به امپریالیسم امریکا اکثراً علیه مهاجرین افغانی نیز توجیه میشوند و این حالت زمینه تخریبات سوسیال امپریالیسم شوروی و مزدوران پاکستانی اش را علیه مهاجرین و مقاومت مردم افغانستان بوجود می آورد.

ازین جهت نه تنها نیروهای سیاسی مزدور و سوسیال امپریالیسم شوروی بلکه نیروهای سیاسی سازشکار و معین دیگری نیز در پاکستان وجود دارند که خواهان مذاکرات مستقیم بین دولت پاکستان و رژیم پوشالی کابل بوده و همچنان خواهان برگرداندن مهاجرین افغانی به افغانستان می باشند.

سوسیال امپریالیسم شوروی و رژیم پوشالی با طرح آتش بس یکجانبه، مصالحه ملی و آمادگی غرض تشکیل دولت ائتلافی با مخالفین می خواهند فشار سیاسی را بر دولت پاکستان بیشتر سازند و این دولت را بسوی سازش با خود بکشانند. آنها درین مورد میتوانند امیدواری واقعی داشته باشند زیرا که دولت پاکستان با آغاز مذاکرات غیر مستقیم با رژیم پوشالی و ادامه آن تحت سرپرستی سازمان ملل متحد امتیاز مهمی به آنها داده است. در مذاکرات ژنو دولت پاکستان با رژیم پوشالی کابل مذاکره مینماید که در واقعیت امر عبارت است از قبول عملی مسئله معروف "اوضاع اطراف افغانستان" که از طرف سوسیال امپریالیست ها و مزدوران افغانی شان پیوسته مطرح میگردد. درین مذاکرات به صراحت مشاهده میگردد که آن شخصیت حقوقی سیاسی ای را که سوسیال امپریالیست ها برای مزدوران افغانی شان قایل هستند دولت پاکستان و امپریالیسم غرب به وابستگان افغانی شان قایل نمی باشند و به آنها حق اظهار وجود و رسمیت در مذاکرات مذکور را نمی دهند. به همین جهت سوسیال امپریالیست ها و مزدوران رویونیست افغانی شان چنین می اندیشند که میتوانند از طریق رسیدن به توافقاتی با دولت پاکستان اوضاع افغانستان را به نفع خود حل و فصل نمایند. آنها "ابتکارات سیاسی" تازه شانرا در کنفرانس آینده ژنو روی میز مذاکرات خواهند انداخت و تلاش خواهند کرد که دولت پاکستان را وادار سازند از مخالفت با آنها در مورد مسئله افغانستان دست بردارد.

5 - در پولینوم شانزدهم کمیته مرکزی حزب رویونیست مزدور "تزس های دهگانه" معروف به تصویب رسید. در "تزس های دهگانه" به منظور گسترش پایه های اجتماعی رژیم پوشالی امتیازات سرمایه داران خصوصی و نیز فئودالان طرفدار دولت به رسمیت شناخته شده و نیز بر نقش سران قبایل و ضرورت جلب آنها به طرف رژیم تأکید خاص به عمل آمده است. البته قبل از پولینوم شانزدهم کمیته مرکزی حزب مزدور نیز رژیم پوشالی طبق ضمیمه اصلاحی فرمان اصلاحات ارضی، املاک زمینداران و ملاهای را که به رژیم بپیوندند از اصلاحات معاف نموده بود، ولی "تزس های دهگانه" پولینوم شانزدهم بر امتیازات زمینداران طرفدار دولت از لحاظ اقتصادی تأکید بیشتر به عمل آورد و از لحاظ سیاسی خواهان شرکت هرچه بیشتر آنها در اداره امور دولتی گردید.

باید توجه داشت که حتی از همان ابتدا سیاست رژیم پوشالی علیه فئودالیسم سیاست سازشکارانه بود. اصلاحات رژیم پوشالی با واگذاری سی جریب زمین درجه اول به زمینداران این سازشکاری را به نمایش می گذاشت و به نمایش می گذارد. "تزس های دهگانه" پولینوم شانزدهم گام مهم دیگری در گسترش و تعمیق این سازشکاری محسوب میگردد. اکنون بر اساس فرمان شورای قلبی رژیم پوشالی چگونگی اصلاحات زمین و آب در تمامی مناطق برعهده کمیسیون های "مصالحه ملی" گذاشته شده است که منظور آن بازهم گذشت ها و سازشکاری های بیشتری به نفع فئودالها و زمینداران می باشد. به این ترتیب سوسیال امپریالیسم شوروی و رژیم پوشالی از ضربت زدن جدی به فئودالیسم چشم می پوشد و امتیازات طبقاتی اش را تا حدود زیادی به رسمیت می شناسد. بر اساس بیانات نجیب در پولینوم فوق العاده حزب مزدور، رژیم پوشالی نه تنها امتیازات اقتصادی - طبقاتی فئودالها و خوانین زمیندار را به رسمیت می شناسد بلکه حاضر است سهم عادلانه ای در قدرت سیاسی و ساختار دولت نیز به آنها

واگذار نماید. مشاهده می‌گردد که بورژوازی کمپرادور بوروکراتیک وابسته به سوسیال امپریالیسم شوروی آمادگی اش را غرض اتحاد با فئودالیسم نشان می‌دهد و حاضر است در دولت واحدی بر اساس "مصالحه ملی" و تقسیم عادلانه قدرت یعنی تأمین رهبری بورژوازی کمپرادور بروکراتیک بر دولت به منظور ختم جنگ، مساعی مشترک به عمل آورد.

موازی با سازشکاری های روز افزون رژیم در قبال فئودالیسم سیاست جلب و جذب مالاها پیوسته عمق و گسترش یافته است. هم اکنون در اجرای مشی مصالحه ملی رژیم پوشالی رول مهم و اساسی ای به ملاحای دولتی واگذار شده است. رژیم پوشالی نه تنها شبکه های ملاحای دولتی را روز بروز چاقتر میسازد بلکه از مساجد و تکیه خانه ها در جهت تبلیغ به نفع سوسیال امپریالیسم و دولت مزدور نیز استفاده به عمل می آورد و سران رژیم پوشالی بیشتر از پیش در نمازهای روز جمعه و سایر شعائر مذهبی شرکت مینمایند. این جنبه از فعالیت های رژیم که سازشکاری با فئودالیسم را در جنبه فرهنگی اش به نمایش می گذارد حتی تا سرحد تشکیل دسته های سینه زنی و تنظیم راه پیمائی مذهبی روز عاشورا در شهر کابل بالا رفته است. رژیم پوشالی ازین طریق میخواهد در استخدام عقاید مذهبی مردم به نفع خود با نیروهای ارتجاعی وابسته به امپریالیسم غرب بنای مسابقه را بگذارد و در مقابل اسلام امریکائی یک نوع اسلام روسی را قرار دهد. این اسلام عقاید مذهبی مردم را منطبق با اصول ایدئولوژی رویزیونیستی حزب مزدور و دولت پوشالی تفسیر مینماید که بر محور کنفرانس اسلامی آذربایجان در خدمت سیاست های سوسیال امپریالیستی دولت شوروی قرار می گیرد.

بطور خلاصه باید بیان داشت که سوسیال امپریالیسم شوروی و رژیم پوشالی در تلاش است تا بقایای فئودالیسم را بطرف اتحاد با بورژوازی کمپرادور بروکراتیک جذب کرده و مناسبات سنتی فئودالی افغانستان با امپریالیسم غرب را از میان ببرد.

6 - پس از تجاوز قوای مهاجم سوسیال امپریالیستی بر افغانستان مناسبات دیپلماتیک اکثریت کشورهای جهان با رژیم پوشالی به حالت تعلیق درآمد. هم اکنون رژیم پوشالی در سطح بین المللی آنچنان به تجرید دیپلماتیک دچار است که به استثنای دولت "شوروی" و وابستگانش در جهان هیچ کشور دیگری آنرا به رسمیت نمی شناسد. طرح مذاکرات غیر مستقیم در ژنو حرکتی بود که به منظور حیثیت بخشیدن به این رژیم تجرید شده در جهان از طرف سوسیال امپریالیسم "شوروی" رویدست گرفته شد که البته دولت پاکستان نیز آنرا پذیرفت. اعلام مشی "مصالحه ملی" و آتش بس توسط رژیم پوشالی که در واقع طرح و نقشه سوسیال امپریالیسم است تلاش تازه ای است غرض حیثیت بخشیدن به رژیم پوشالی و تبلیغ این که گویا رژیم پوشالی میتواند در رابطه با اوضاع افغانستان تصمیمات اساسی اخذ نموده و اقداماتی رویدست بگیرد تا به این ترتیب رژیم پوشالی به عنوان یک دولت مستقل به نمایش گذاشته شود و آبرو و حیثیتی بدست آورد و زمینه ای برای از میان بردن تجرید شدیدی که به آن دچار است مساعد گردد. آن نمایشی که در مذاکرات ژنو در مورد بیرون رفتن قوای مهاجم سوسیال امپریالیستی از افغانستان جریان دارد نیز درین مورد به نفع رژیم پوشالی است زیرا که نمایندگان دولت پاکستان ولو به صورت غیر مستقیم با نمایندگان همین رژیم بر سرچگونگی بیرون رفتن قوای شوروی از افغانستان به بحث می پردازند که خود تأیید صلاحیت و توان این رژیم در مورد تصمیم گیری مبنی بر اخراج قوای متذکره محسوب میگردد.

7 - یکی از اهداف اساسی سوسیال امپریالیسم و رژیم پوشالی در اعلام آتش بس و اتخاذ مشی "مصالحه ملی" عبارت است از تقویت گرایشات تسلیم طلبانه و سازشکارانه محدود موجود در بین مردم و نیروهای سیاسی مخالف.

دشمن از چندین طریق سعی خواهد کرد در جهت رسیدن به این هدف اساسی اش تلاش نماید. فعالیت سیاسی دشمن در جهت تأمین این هدف اساسی اش اشکال متعددی را بخود میگیرد.

رژیم پوشالی با اعلام عفو عمومی و عدم تعقیب بخاطر فعالیت سیاسی گذشته سعی دارد روحیه سازشکار و صلح طلبانه خود با به نمایش بگذارد و در اولین گام حالت ترس و وحشتی را که به صورت متقابل بین رژیم و مخالفین وجود دارد از میان ببرد و یا حد اقل تا حدودی در تضعیف آن بکوشد. دشمن ازین طریق امیدوار است روحیه تسلیم طلبانه و سازشکارانه آن افراد و نیروها را تقویت نماید که دارای مواضع ایدئولوژیک سیاسی قاطع علیه سوسیال امپریالیسم و علیه رژیم نیستند و تا حدودی ترس و وحشت شان از رژیم آنها را در سنگر مخالف قرار داده است.

رژیم پوشالی تنها به از میان بردن و یا تضعیف حالت ترس و وحشت در بین مخالفین قناعت نکرده و با پیشکش نمودن امتیازات معین و مشخصی در چوکات اصل به اصطلاح تأمین سهم عادلانه در ساختار سیاسی کشور آمادگی اش را غرض واگذاری امتیازات معینی نیز نشان میدهد تا ازین طریق کسانی و نیروهائی را ترغیب به سازش نماید.

اما دشمن تمامی فعالیت هایش را در جهت تأمین این هدف اساسی با فعالیتهای شدید تبلیغاتی در مورد قبول روز افزون مشی "مصالحه ملی" از جانب مردم و نیروهای سیاسی مخالف پیش خواهد برد. مثلاً تبلیغات شدیدی در مورد بازگشت تعداد زیادی از مهاجرین به وطن راه خواهد انداخت و همچنان برگشت دوباره بعضی از عناصر نفوذی اش را از بین جبهات بنام تسلیم شدن نیروهای مخالف وانمود خواهد کرد و ازین طریق در تضعیف روحیه مردم و نیروهای مخالف خواهد کوشید. شاید مساعدترین ساحه مانورهای سیاسی دشمن را زندانها تشکیل دهد. رژیم پوشالی با براه انداختن تبلیغات شدید در مورد بازگشت مهاجرین و در مورد تسلیم شدنهای جبهات چه از طریق رادیو و تلویزیون و جراید دولتی و چه از طریق جرگه های صلح و کمیسیون "مصالحه ملی" تلاش خواهد کرد روحیه مقاوم زندانیان را بشکند و آنها را تاحدی که ممکن است به همکاری و یا حد اقل به عدم مخالفت با خود راضی نماید. اگر دشمن بتواند ازین طریق تعدادی از زندانیان را بطرف خود کشانده و یا حد اقل بیطرف شان سازد و آنها را آزاد نماید، میتواند تبلیغات پر سروصدای زیاد دیگری در مورد رها شدن تعداد زیادی از زندانیان براه انداخته و ازین تبلیغات در بین مردم بهره برداری نماید.

جنبه دیگری از فعالیت سیاسی دشمن که میتواند در خدمت این هدف اساسی اش قرار بگیرد عبارت است از ایجاد بدبینی و سوء تفاهم در بین نیروهای مخالف. رژیم پوشالی سعی خواهد کرد از طریق براه انداختن تبلیغات شدید در مورد تماس گیری با تعداد زیادی از جبهات و تعداد زیادی از نیروهای مخالف حالت بدبینی و سوء تفاهم در بین نیروهای مخالف بوجود بیاورد که از دوجهت میتواند برایش مفید باشد. از یکطرف رژیم امید وار است که ازین طریق میتواند روحیه تعدادی را بشکند و از جانب دیگر امید وار است که ازین طریق میتواند برخورد و کشمکش های سیاسی و نظامی بین نیروهای مخالف را شدت بخشد.

اعلام آتش بس و "مصالحه ملی" میتواند زمینه ای باشد غرض نفوذ هرچه بیشتر جواسیس خاد در مناطق تحت تصرف مقاومت و همچنان در بین مهاجرین. با اعلام آتش بس و "مصالحه ملی" رژیم امید وار است که رفت و آمد بین شهرهای تحت اشغال و مناطق تحت تصرف مقاومت و همچنان بین شهرها و کمپ های مهاجرین در خارج از کشور بیشتر از پیش افزایش یابد و ازین طریق زمینه مساعدی غرض نفوذ بیشتر جواسیس دولت درین جاها بوجود بیاید. نفوذ بیشتر جواسیس دولت درین مناطق باعث خواهد شد که تبلیغات رژیم پوشالی در مورد "مصالحه ملی" و آشتی ملی در بین مردم هرچه بیشتر گسترده شود و شرایط مساعد برای فعالیتهای بعدی دشمن فراهم آید.

این چنین است که اهداف سیاسی "مصالحه ملی" و آتش بس مطروحه از جانب رژیم پوشالی بنا به بیان بسیار روشن و صریح نجیب عبارت است از رشد بعدی جنایات کودتای ثور، تحقق کامل برنامه خیانت حزب رویزیونیست مزدور و تحکیم رژیم مزدور اتحاد جماهیر شوروی سوسیال امپریالیستی.

جهت اقتصادی:

سیاست قطع ارتباطات اقتصادی بین شهرها و مناطق روستائی بعد از تجاوز قوای سوسیال امپریالیستی کنار گذاشته شد و رژیم پوشالی بطور روز افزونی در ایجاد ارتباطات اقتصادی بین شهرهای تحت اشغال و مناطق روستائی تحت تصرف مقاومت کوشید. منظور اصلی رژیم از برقراری هرچه بیشتر این مراودات اقتصادی عبارت است از متلاشی کردن حالت خود کفائی اقتصادی مناطق روستائی و تقویت هرچه بیشتر وابستگی اقتصادی روستاها به شهرهای تحت اشغال. باید اعتراف نمود که متأسفانه دشمن در پیشبرد این سیاست اقتصادی خود تا حدودی موفقیت داشته است زیرا که به علت حاکمیت رهبری ارتجاعی بر بسیاری از جبهات مقاومت متأسفانه هیچگونه برنامه اقتصادی در مناطق تحت تصرف مقاومت وجود ندارد و اکثر فرماندهان مقاومت فقط و فقط یک مکلفیت اقتصادی برایشان قابل هستند و بس و آن عبارت است از جمع آوری وجوهات شرعی و کمک های نقدی و جنسی و یا جریمه های جنسی و پولی. این حالت بی برنامه گی اقتصادی شرایط بسیار مساعدی را برای رژیم پوشالی فراهم می آورد تا برنامه های اقتصادی خود را پیاده نماید.

در طول سالهای گذشته رژیم پوشالی توانسته است با اجرای سیاست های اقتصادی اش بازارهای وابسته به شهرهای تحت اشغال در مناطق روستائی بوجود بیاورد و از این طریق وابستگی اقتصادی دهات به شهرها را تشدید نماید.

پیدایش بازارهای وابسته در مناطق روستائی تا حدودی توانسته است حاکمیت اقتصادی رژیم پوشالی را بر قسمت هائی از مناطق روستائی برقرار نماید. قشر خرده تجاران و دکاندارانی که با پیدایش این بازارها بوجود آمده است قشری است وابسته و از لحاظ اجتماعی یکی از کانون های مهم تسلیم طلبی ملی در مناطق روستائی. این قشر که حتی سرمایه گذارهای اولیه ایجادش تا حدود زیادی به دولت تعلق دارد نه تنها زمینه نفوذ اقتصادی رژیم پوشالی به روستاها را بوجود می آورد بلکه شبکه های جاسوسی رژیم در مناطق روستائی را نیز فعال ساخته است.

این حالت چنان باب طبع رژیم است که نجیب مزدور آشکارا و با خرسندی شعار میدهد: «بیائید جنگ نکنیم بلکه با هم تجارت نمائیم.» اکنون با اجرای آتش بس و "مصالحه ملی" رژیم در صدد است که این وضعیت اقتصادی را با رونق بخشیدن تجارت بین شهرهای تحت اشغال و روستاها وسیعاً تثبیت نماید و بر عمق و پهنای مناسبات و ارتباطات اقتصادی میان روستاها و شهرهای تحت اشغال بیفزاید تا آن حدی از وابستگی اقتصادی نسبت به شهرهای تحت اشغال را در روستاها بوجود بیاورد که بتواند بصورت مؤثر در جهت تضعیف مقاومت رول بازی نماید.

در پهلوی اجرای این سیاست، اصل اقتصادی توزیع اموال کمکی روسی و همچنان ارائه خدمات در ساحات طبی، زراعتی و غیره نیز رویدست گرفته خواهد شد تا در ضمن ایجاد هرچه بیشتر وابستگی اقتصادی پایه ای برای تبلیغات رژیم مبنی بر اینکه خدمتگذار مردم است و منافع مردم را در نظر دارد بوجود بیاید.

هدف اقتصادی "مصالحه ملی" را نجیب مزدور بصورت بسیار روشن بیان نموده است: «تأمین رشد مستقل، دموکراتیک و مترقی افغانستان؟! چهره اصلی این رشد ادعائی را در پروژه برق شهر کندز میتوان بخوبی مشاهده نمود که رژیم پوشالی فعالی شدنش را یکی از دستاوردهای بزرگ اقتصادی خود میدانند. ارائه نمونه ای از وابستگی اقتصادی برای رژیم پوشالی دستاورد بزرگی است!

"مصالحه ملی" آغاز عملی مرحله سازش:

با توجه به جوانب مختلف نظامی- سیاسی و اقتصادی "مصالحه ملی" که مختصراً مورد بررسی قرار گرفت میتوان به روشنی مشاهده نمود که در اهداف سوسیال امپریالیزم شوروی و رژیم پوشالی در مورد افغانستان هیچگونه تغییر اساسی بمیان نیامده است. اهداف "مصالحه..." را نجیب مزدور به صریح ترین شکلش بیان نموده و گفته است: «اهداف مصالحه ملی کدام هایند؟ عمده ترین آنها عبارت اند از صلح و امنیت، رشد بعدی دستاورد های انقلاب ثور، تحقق کامل برنامه عمل حزب دموکراتیک خلق افغانستان، تأمین رشد مستقل، دموکراتیک و ترقی افغانستان، ایجاد وضع پایدار در افغانستان، تحکیم رژیم وفادار به دوستی با اتحاد شوروی.» به این ترتیب ملاحظه میگردد که منظور اساسی مشی "مصالحه ملی" عبارت است از پیشبرد اهداف نظامی، سیاسی و اقتصادی سوسیال امپریالیزم شوروی در قالب ظاهری صلح طلبی و آشتی. این طرح اگر از یکجانب ناتوانی سوسیال امپریالیزم شوروی و رژیم پوشالی را در مورد حل و فصل قضیه افغانستان از طریق نظامی به نفع خود نشان میدهد از جانب دیگر این مسئله را نیز واضح میسازد که در حال حاضر آنها از مواضع شان به هیچ وجه عقب نشینی نکرده اند.

گذشت هائی که از جانب سوسیال امپریالیزم و رژیم پوشالی در طرح "مصالحه ملی" به عمل آمده است و امتیازاتی که به نیروهای مخالف شان در نظر گرفته اند؛ آنچنانکه نجیب مزدور بیان مینماید، همگی جنبه های تاکتیکی و جزئی دارند، که به علت فشار ناشی از مقاومت مسلحانه مردم ما پیش کشیده شده اند. مشی "مصالحه ملی" رژیم پوشالی هیچگونه تغییر استراتژیکی را در اهداف سوسیال امپریالیزم شوروی نشان نمی دهد و منظور از طرح آن همچنان تحمیل انقیاد ملی بر مردم ماست منتهی از طرق جدید و توسط شیوه های "نوبین".

ولی از توجه به این نکته اساسی نباید غافل بود که مشی "مصالحه ملی" مطروحه از جانب رژیم پوشالی عمدتاً یک طرح آشتی جویانه و سازشی است به منظور جلب و جذب نیروهای مخالف در چوکات رژیم وفادار به دوستی به اتحاد شوروی. بناءً باید پذیرفت که مرحله تازه ای در حرکت های سوسیال امپریالیزم شوروی و رژیم مزدور عملاً آغاز گردیده است که عبارت است از مرحله سازش و مرحله حل سیاسی قضیه افغانستان.

اما چه زمینه هائی موجود اند که سوسیال امپریالیزم شوروی و رژیم پوشالی بنا به گفته نجیب مزدور به این اقدام شجاعانه "دست بزنند؟ درین رابطه میتوان از زمینه هائی چون روحیه سازشکارانه دولت پاکستان، ضربت خوردن شدید فئودالیزم

از لحاظ اقتصادی و سرگردانی فئودالها از لحاظ سیاسی، جلب تعداد زیادی از خوانین و ملاها بطرف دولت و غیره نام برد. ولی بنظر ما اساسی ترین زمینه ایکه رژیم پوشالی را اینگونه به "اقدام شجاعانه" واداشته عبارت است از تشتت و پراگندگی و ضعف جنبش کمونیستی افغانستان در لحظه فعلی.

تجربه تاریخی عبرت انگیزی از دوران مبارزات ضد انگلیسی مردم ما وجود دارد. مبارزه مردم ما علیه استعمار انگلیس در عرصه های نظامی دائماً با موفقیت توأم بوده است و توانسته است که در میدان های جنگ ضربات کاری ای بر ارتش استعماری انگلیس وارد نماید. ولی تمامی افتخارات نظامی و جنگی بار بار در معاملات و سازشهای سیاسی میان سرداران فئودال و استعمارگران انگلیس به تاراج رفته و خونهای ریخته شده پامال گشته اند.

اگر جنگ های ضد استعمار انگلیسی را با جنگ فعلی مردم ما علیه سوسیال امپریالیزم شوروی و رژیم مزدور آن مقایسه نمائیم می بینیم که از لحاظ سیاسی یک عامل مثبت نوین در جنگ فعلی به مشاهده میرسد که در جنگهای قبلی وجود نداشت و آن عبارت است از شرکت کمونیستها بمثابه نماینده سیاسی پیشتازترین طبقه جامعه درین جنگ. اگر مردم ما در جنگهای ضد استعمار انگلیس شجاعانه و قهرمانانه جنگیدند و ارتش استعمارگر انگلیس را در میدان های رزم دچار شکست های مفتضحانه ای نمودند ولی سرانجام از لحاظ سیاسی بار بار دچار شکست شده و به نوکران استعمار تسلیم شدند؛ این بار نیز میتواند این تجربه عبرت انگیز در بازی سوسیال امپریالیستی "مصالحه ملی" تکرار گردد مگر اینکه عامل مثبت نوین موجود در جنگ فعلی بتواند فعالانه علیه این روند منفی بایستد و خلق ما را در مبارزه اش تا سرزمین فتح و پیروزی رهبری نماید.

در ابتدای به قدرت رسیدن رویزیونیستهای مزدور سوسیال امپریالیزم شوروی، سردمداران رژیم پوشالی بخصوص پرچمی ها آشکارا به بیان این مطلب می پرداختند که دشمنان خطرناک اصلی شان مائوئیست ها هستند و نه اخوانی ها و آنها از اخوانی ها ترس چندانی ندارند. این مطلب از لحاظ سیاسی بیان یک واقعیت است. فئودالیزم فرسوده و رو به زوال اساساً قادر نیست علیه بورژوازی کمپرادور بوروکراتیک بصورت پایه دار ایستادگی نماید و دیر یا زود در مقابل آن تسلیم شده و به تدریج خود را بصورت جزئی از آن در خواهد آورد و یا اینکه منکوب خواهد شد. ولی پرولتاریا منحیت یک طبقه بالنده و شگوفان روز بروز بیشتر گسترش می یابد و مبارزه اش علیه بورژوازی کمپرادور بوروکراتیک مبارزه یک نیروی روبه زوال نه بوده و مبارزه یک نیروی پیشرونده و رو به کمال است. ازین جهت کمونیست ها که تکیه شان از لحاظ طبقاتی برین طبقه پیشرونده و انقلابی است دشمنان خطرناک اصلی سوسیال امپریالیزم شوروی و رژیم پوشالی محسوب میگرددند. اکنون که جنبش کمونیستی افغانستان در حالت ضعف، تشتت و پراگندگی بسر میرد زمینه برای مانورهای سیاسی سوسیال امپریالیستی و رژیم پوشالی مساعد میباشد و آنها امید وارند با طرح "مصالحه" و "آشتی ملی" دستاورد های بزرگی را کمائی نمایند زیرا که در غیاب حضور فعال کمونیستها میتوانند با فئودالیزم سازش نمایند و امتیازاتی نیز به کمپرادور های غربی پیشکش نمایند و از آنها متوقع باشند که بالمقابل حسن نیت نشان داده و به جنگ خاتمه دهند.

تشکیل حزب کمونیست وظیفه عمده و فوری کمونیست های کشور:

پرداختن به ماهیت سیاسی "مشی مصالحه ملی" رژیم پوشالی و رد تئوریک آن به تنهایی کافی نیست بلکه باید در عمل به صورت مؤثر علیه متحقق شدن این پلان شوم سوسیال امپریالیستی ایستاد و آنرا خنثی نمود و مبارزات مسلحانه توده های خلق کشور را تا رسیدن به پیروزی و فتح رهبری کرد. ولی متأسفانه در وضعیت فعلی کمونیستهای افغانستان نمیتوانند از عهده این کار برآیند زیرا که از داشتن اولین و اساسی ترین سلاح پیشبرد مبارزه سیاسی جهت به پیروزی رساندن انقلاب ملی-دموکراتیک طراز نوین یعنی حزب کمونیست محروم هستند.

اکنون که روند سازش و "مصالحه" عملاً از جانب سوسیال امپریالیزم شوروی و رژیم پوشالی آغاز گردیده است، تشکیل حزب کمونیست افغانستان نه تنها به خاطر رسیدن به آرمان بزرگ کمونیزم و متحقق ساختن اهداف استراتژیکی چون انقلاب سوسیالیستی و انقلاب ملی دموکراتیک طراز نوین یک ضرورت اساسی است بلکه ادامه مبارزات مسلحانه توده های خلق ما علیه سوسیال امپریالیزم شوروی و رژیم مزدور آن، نیز سخت به آن نیازمند میباشد. بدون حضور فعال کمونیستها در صحنه مبارزه یعنی بدون موجودیت حزب کمونیست افغانستان و بدون موجودیت مبارزات فعال این حزب خطر وجه المصالحه قرار گرفتن مبارزات مسلحانه خلق ما جداً وجود دارد. شاید امپریالیزم غرب، ارتجاع منطقه و به تبعیت از آنها ارتجاع بومی به "مصالحه" و سازش پیشنهادی از جانب سوسیال امپریالیزم شوروی و

رژیم مزدور برای مدتی به دیده شک و تردید بنگرند ولی این شک و تردید آنها علامت مخالفت شان با "مصالحه" و سازش نیست بلکه میخواهند واضحاً دریابند که سهم تعیین شده برای آنها از طرف سوسیال امپریالیزم در غارتگری های مشترک آینده سهم عادلانه ای هست یا نه؟؟ چانه زدن بر سر تعیین نرخ اشتراک در غارتگری های آینده میتواند برای مدتی دوام نماید ولی احتمال توافق وجود دارد و روند سازش و "مصالحه" که از طرف سوسیال امپریالیزم و رژیم مزدورش بصورت یکجانبه آغاز گردیده میتواند امپریالیزم غرب و ارتجاع وابسته آنرا در منطقه و افغانستان بخود جلب نماید، چنانچه هم اکنون دولت پاکستان تمایلاتی در جهت سازش از خود نشان می دهد. حرکت نمایشی سران ارتجاعی پشاورنشین که به اشاره دولت پاکستان و ارتجاع عرب رویدست گرفته شد نمی تواند در تعیین مسیر اصلی آینده حوادث رول اساسی بازی نماید، زیرا که چگونگی سازش و مسیر آینده آن در کنفرانس ژنو تعیین میگردد و نه در دفاتر پشاور. این حرکت نمایشی به این منظور رویدست گرفته شد که دولت پاکستان را در مذاکرات ژنو موفق قوی تری ببخشد تا با تکیه بر آن امتیازات بیشتری از جانب مقابل طلب نماید.

البته بیان تمامی این مطالب به هیچوجه به آن معنی نیست که سازش و "مصالحه" همین امروز و فردا به تحقق درخواهد آمد، بلکه صرفاً به این معنی است که این روند هم اکنون بصورت بسیار جدی در عمل آغاز گردیده و بصورت روند عمده در قضیه افغانستان درآمده است. اساسی ترین عاملی که میتواند از پیشرفت این روند آغاز شده جلوگیری بعمل آورد همانا مبارزات فعال کمونیستهای افغانستان و یا به صورت روشنتر مبارزات حزب کمونیست افغانستان است که با پافشاری روی مبارزه مسلحانه علیه سوسیال امپریالیزم و رژیم پوشالی و با پیشبرد مبارزه علیه ارتجاع بومی و حامیان امپریالیستی شان بتواند جبهه متحدی از تمام نیروهای سیاسی ضد سوسیال امپریالیستی - امپریالیستی و ضد ارتجاعی بوجود آورده و رهبری مبارزات جاری را از چنگ فئودالیزم منحنط و پشتیبانان امپریالیستی اش بیرون آورد. در غیر آن اگر وضعیت به همین صورت فعلی باقی بماند دیر یا زود قضیه افغانستان سرانجام به ضرر خلق ما و با زیر پا گذاشتن خون صد ها هزار شهید مقاومت خلق ما به نفع سوسیال امپریالیزم و امپریالیزم و نیروهای مزدور شان حل خواهد شد.

گرچه عوامل متعددی در راه تشکیل حزب کمونیست افغانستان سد ایجاد مینماید ولی انحرافات ایدئولوژیک - سیاسی درون جنبش و راه گمی های تحمیل شده بر آن را باید آن عامل اساسی شمرد که تا حال توان کمونیستهای افغانستان را غرض تشکیل حزب کمونیست علیرغم تحمل هزاران قربانی در مبارزه از میان برده و تشتت و پراگندگی را بر آنان تحمیل نموده است. در طول چند سال گذشته که مبارزات قهرمانانه توده های خلق ما علیه سوسیال امپریالیزم و رژیم پوشالی ادامه داشته است برای کمونیستهای افغانستان در متن این مبارزات بهترین زمینه ها و عالی ترین فرصت ها غرض ایجاد حزب کمونیست موجود بوده است که انحرافات تحمیل شده بر جنبش آن زمینه ها و فرصت ها را ضایع ساخته و کمونیستهای افغانستان را همچنان در تشتت و پراگندگی نگهداشته و زمینه وارد آمدن ضربات سختی را بر آنها مساعد ساخته است. در طول این چند سال اگر از یکجانب انحلال طلبان متمایل به رویزیونیزم سه جهانی با گزینش رنگ خاکستری جمهوری اسلامی به بهانه تکیه روی مبارزه علیه دشمن عمده هم نظراً و هم عملاً به دشمن عمده خدمت کرده و با ایدئولوژی زدائی از راست توان مبارزاتی کمونیستهای کشور را در راه تأمین منافع فئودالیزم به هدر داده اند، از جانب دیگر متمایلین به رویزیونیزم خواجه یی با طرحات به عاریت گرفته شده از رویزیونیستها و سنتریستهای مزدور سوسیال امپریالیزم شوروی به ایدئولوژی زدائی از "چپ" اقدام نموده و با ترویج و تبلیغ مائوتسه دون زدائی جنبش کمونیستی کشور را ضربت زده و سردرگمی ایدئولوژیک - سیاسی را دامن زده اند که در آخرین تحلیل به نفع سوسیال امپریالیزم شوروی و رویزیونیست های مزدور وی تمام شده و تمام میشود.

ضرورت جدی، فوری و عمده مرحله فعلی مبارزه یعنی ضرورت تشکیل حزب کمونیست افغانستان حکم مینماید که در متن مبارزه علیه سوسیال امپریالیزم شوروی و رویزیونیست های خروشچفی مزدورش و در متن مبارزه علیه امپریالیزم و ارتجاع، مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی علیه رویزیونیزم سه جهانی و رویزیونیزم خواجه یی و متمایلین به این دو ارتداد، قاطعانه پیش برده شود تا کمونیستهای افغانستان قادرگردند با رفع موانع موجود، حزب کمونیست افغانستان را تشکیل دهند و مسئولیت تاریخی شانرا در ادامه و پیشبرد مبارزه مسلحانه خلق ما و به پیروزی رساندن این مبارزه از طریق جنگ توده یی طولانی ادا نمایند.

مرگ بر سوسیال امپریالیزم - امپریالیزم و ارتجاع!

زنده باد مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون!

مرگ بر رویزیونیزم!

یا مرگ یا پیروزی!

ندای انقلاب

شمارهٔ نهم

(دلو 1365)

نقدی بر اعلامیه "ساما- جناح انقلابی"

2

به ادامه بحث اعلامیه "ساما- جناح انقلابی" توجه نمائیم:

«درچنین اوضاع و احوالیکه تصفیه حساب با چنین گذشته ای برای پاکیزه نگهداشتن و حفظ انقلابی "ساما"ی بخون نشسته خواست برحق هر سامائی صدیق و شرافتمند به شمار می رفت، رهبری خارج از کشور (!) به مثابه شریک جرم وظیفه منحرف ساختن ذهنیت ها را از واقعیت عینی گذشته، وضع موجود سازمان و خواست برحق تصفیه و حفظ انقلابی "ساما" برعهده گرفته بود و تلاش می ورزید تا درعوض ذهنیت ها را با طرح و القاء نظریات سازشکارانه تحت پوشش الفاظ "چپ" به مشی ریفرمیستی در شکل تازه و پخته تر آن جلب کند.

رهبری سازشکار که برای تعقیب و تسجیل خط حرکتی خود از پیج عملی فروگذار نمی کرد از یک طرف برای شانه خالی کردن از زیر بار مسئولیت های گذشته و از جانب دیگر و به صورت عمده جهت تحقق، تسجیل و ایجاد پایه های عملی خط مشی ریفرمیستی خود، زیر نام "جبهه متحد ملی" ای که پا در هوا دارد که در زد و بند های بین المللی و لاف بلوف های خجالت آور با تحقیر جنبش توده های حماسه آفرین در عمل نه در لفظ روی شکل گذشته مشی ریفرمیستی حاکم بر سازمان را سفید می کرد با برخورد بروکراتیک و با استفاده از وسایل توطئه، تفتین و تفرقه برای تحمیل وحدت سیاسی کذائی و یا به زعم خودش برای "نشاندن همه به دور یک دسترخوان" تلاش بی حد و حصری را براه انداخته بود.»

جبهه متحد ملی ای که پا در هوا دارد؟! جبهه متحد ملی پا در هوا ساخت رهبری خارج از کشور نیست. این رهبری خارج از کشور این جبهه متحد ملی پا در هوا را از رهبری داخل کشور و در پیشاپیش آن مجید شهید "رهبر محبوب و فراموش ناشدنی" تحویل گرفت. «جبهه متحد ملی پا در هوا» با خواست تحقق جمهوری اسلامی در سال 1358 بخاطر شرکت در کودتا های ضد رژیم به رهبری شهید مجید پا به عرصه وجود گذاشت. این "جبهه" میخواست کودتای مشترکی را با حزب اسلامی به راه اندازد که بر سر تقسیمات چوکی های شورای انقلابی و کابینه با هم ناساز شدند و کودتای مشترک سر نگرفت. زد و بند های بین المللی را گرچه رهبری خارج از کشور به میزان فوق العاده ای ارتقاء داد ولی پایه گذار این زد و بند ها رهبری داخل کشوری "ساما" یعنی رهبری مؤسس آن بوده است؛ چنانچه تلاش به خاطر ایجاد ارتباط مجدد با چین ابتدا از داخل کشور و توسط رهبری داخل کشوری و مؤسس "ساما" شروع گردید. رهبری خارج از کشور در لاف و بلوف های خجالت آور واقعاً استاد است ولی لاف و بلوف های خجالت آوری را که به نام "جبهه متحد ملی" و "ساما" در زمستان سال 1358 در جریان مصاحبه با یک خبرنگار هندی پف شده بود نباید از یاد برد. این لاف و بلوف ها در "ندای آزادی" دوره اول کاملاً رسم بود، چنانچه جبهات زیادی که در واقع "ساما" فقط یک یا چند فرد نفوذی در آنها داشت به نام جبهات "ساما" تبلیغ می گردید.

در مورد وحدت سیاسی کذائی و "نشاندن همه به دور یک دسترخوان" تفاوت هائی بین رهبری خارج از کشور و رهبری داخل کشور به مشاهده میرسد. گرچه وحدت در "ساما" همیشه وحدت سیاسی بوده است ولی وحدت سیاسی رهبری داخل کشور وحدت سیاسی واقعی بوده و وحدت سیاسی مطروحه رهبری خارج از کشور یک وحدت سیاسی کذائی می باشد؟! از جانب دیگر منظور از وحدت سیاسی رهبری داخل کشور نشاندن همه بدور یک دسترخوان نبوده بلکه نشاندن همه بدور یک قتلگاه بود. منظور از وحدت سیاسی رهبری خارج از کشور گرچه عمدتاً نشاندن همه بدور یک دسترخوان است ولی گاهگاهی میتواند همگی را بدور یک قتلگاه نیز بنشاند، چنانچه کوه صافی نمونه گویائی ازین توانائی رهبری خارج از کشور است. گذشته از اینها پس از دریافت گوشت و روغن و نان فراوان از "رفقای چینی" دسترخوان رهبری خارج از کشور رنگین گردیده و احتمال می رود که نویسندگان اعلامیه "ساما- جناح انقلابی" با اغماض و سکوت در مورد ارتباط با رفقای چینی رهبری خارج از کشور تمایل پیدا نموده باشند که درین دسترخوان شریک شوند. البته اینها حالا دیگر طفل نیستند و بزرگ شده اند و جاهای مناسبی در دور این دسترخوان برای شان میخواهند. «رهبری خارج از کشور» نیز حاضر است جاهای مناسبی به شاگردان دپروزی و حریفان امروزی خود تفویض نماید به شرط اینکه اینها قصد خوردن تمام گوشت، روغن، برنج و نان دسترخوان را نداشته باشند؟!»

اما مشی ریفرمیستی (به معنی مشی "تازه اندیشانه") به محفل چهار گروه متعلق است و نمایندگان امروزی آن عناصر مستعفی از "کنفرانس سرتاسری" و نیز یاران غربی "رهبر" می باشند. خود جناب رهبر خارج از کشور اساساً به همان خط مسلط ولی استحکام نیافته ای تعلق دارد که نویسندگان اعلامیه "ساما- جناح انقلابی" سنگ طرفداری آنرا به سینه میکوبند. سازشکاری جناب رهبر خارج از کشور با "تازه اندیشان" ابتکار خود ایشان نیست. جناب رهبر خارج از کشور چنان بی عرضه و بی ابتکار اند که "پیکار" تسلیم طلب و امضاء کننده پروتوکول همکاری با دولت میتواند ایشان را خاین به مشی خطاب کند. این سازشکاری میراث همان خط مسلط ولی استحکام نیافته اولی است. مگر رهبری داخل کشور سازشکاری نکرده بود که امروز جناب "رهبر" نیز سازشکاری ننماید؟! به ادامه بحث اعلامیه توجه نمائیم:

«تلاش بروکراتیک رهبری سازشکار جهت آنتشی دادن ایدئولوژی ها و گرایشات طبقاتی متضاد که زمانی در تفرقه اندازی و گاهی در عصبانیت های تهدید آمیز و زمانی دیگر نیز در دلسوزی های تصنعی و پند های پدرا نه به نمایش در می آمد با وجود تلاش های سازنده سامائی های واقعی و رزمنده و گذشت هائی که در جهت این تلاش ها صورت می گرفت لحظه به لحظه و قدم به قدم به عمق بحران موجود در سازمان می افزود. انقلابیون سامائی با حرکت از واقعیت های موجود و عینی در تلاش بودند تا مگر با گشودن کانال سالم مبارزات ایدئولوژیک (که رهبری آنرا رسماً نفی میکرد) زمینه اصولی و تشکیلاتی ای جهت جمع بندی دقیق گذشته سازمان و تدارک دعوت کنگره بوجود بیاورند تا با استفاده از همین کانال و بر همین زمینه کنگره سازمان را به مرجع گسست کامل و واقعی با تسلیم طلبی های طبقاتی و ملی گذشته سازمان خویش مبدل سازند. ولی سازشکاری و برخورد بروکراتیک برای حل قضایای سازمان بجائی میرسد که رهبری سازمان کميته ای را تحت عنوان "کمیته انسجام تشکیلات و تدارک کنگره" بر می گمارد تا آئین نامه کذائی اش با محتوای لیبرالی وقیحانه ادعای پایه دموکراتیک و قانونیت مرجع صادر کننده خویش را با سجل جعلی «نظرخواهی از کلیه واحد های مرتبط خویش» آشکار، روشن و خدشه ناپذیر به حساب بیاورد و از آن وقیحانه تر بعد از بیرون دادن آئین نامه و چشیدن طعم شکست ناشی از این طرح پاپوش کنفرانس به اصطلاح سرتاسری را برای سامائی های انقلابی بدوزد و آن را به بازار توطئه و تفتین خویش عرضه دارد، تو گوئی آئین نامه ای در کار نبوده است و یا پا پوش دوزی تازه ای نیز در کار نیست. کنفرانس قوس 1362 که "دسترخوان" سرتاسری اش از موجودیت رفقای داخل کشور و رفقای انقلابی "ساما" خالی ماند و گوشه دیگر را نیز "تازه اندیشان نوین" (نمایندگان خط مشی ریفرمیستی گذشته سازمان که حال بی پرده و به صورت کاملتر نظریات خود را مطرح کردند) علیرغم اصرار و عذر و زاری های کنفرانس چیه خالی گذاشتند، با برخورد سازشکارانه و رسمیت بخشیدن و تسجیل خط مشی ریفرمیستی در پوشش الفاظ "چپ" و مشاطه گری های بی خریدار سند فقر خود را امضاء نمود.

آشتی دادن ایدئولوژی ها و گرایشات متضاد طبقاتی در "ساما" تنها به تلاش بروکراتیک رهبری سازشکار خارج از کشور مربوط نمی گردد بلکه با تلاشهای "غیر بروکراتیک" "رهبری" "غیر سازشکار" داخل کشور در همان ابتدای تشکیل "ساما" و پایه گذاری این سازمان، این آشتی دادن ها آغاز گردید و همین تلاشهای آشتی جویانه سطح اتکاء اولیه تلاش بروکراتیک رهبری "سازشکار" به شمار میرود. در مورد چگونگی تشکیل "ساما" و عدم تأمین پیش شرط های ایدئولوژیک- سیاسی و تشکیلاتی حین تشکیل آن در شماره های قبلی "ندای انقلاب" نظرات مانرا بیان داشته ایم و درین جا لزومی نمی بینیم که یکبار دیگر آن مسایل را دوباره تکرار نمائیم. بنیاد و پایه گذاری "ساما" اساساً بر اساس آشتی دادن ایدئولوژی ها و گرایشات طبقاتی متضاد استوار بوده و نباید گناه این مسئله به گردن رهبری سازشکار خارج کشور انداخته شود. این رهبری «صرفاً حیثیت ادامه دهنده راهی را دارد که مجید آنرا بنیان گذاشته است.»

نفی رسمی مبارزات ایدئولوژیک در درون "ساما" نیز مسئولیت آغازش با رهبری خارج از کشور نیست. همین نفی مبارزات ایدئولوژیک فعال بود که در مرحله ایجاد "ساما" رهبری داخل کشور را به رهبری رساند و رهبری خارج از کشور حق داشت به پیروی از آن «سنت سامائی» که در موقعیت رهبری مقتضی است به نفی مبارزات ایدئولوژیک بپردازد. به همین سبب است که این رهبری هم اکنون طرفدار مبارزه فعال ایدئولوژیک نیست. آخر رهبری آشتی دادن جناح های متضاد و مخالف است و نه شامل شدن در مبارزات ایدئولوژیک جناح ها؟!!

نویسندگان اعلامیه "ساما- جناح انقلابی" محتوای آئین نامه کذائی "ساما" را لیبرالی خوانده اند. درینجا چنین به نظر میرسد که نویسندگان اعلامیه، اصطلاح معروف "ریفرمیزم" شانرا فراموش کرده اند و صاف و پوست کنده همان اصطلاحی را که از خود "رهبر" آموخته اند یعنی "لیبرالیزم" را علیه استاد بکار گرفته اند.

از محتوی به اصطلاح لیبرالی این آئین نامه که بگذریم شکایت دیگر اعلامیه "ساما- جناح انقلابی" از مسئله "نظر خواهی از کلیه واحد هاست. ولی آئین نامه کنگره [دوم] نه تنها یک آئین نامه رویونیستی است و نه تنها کلیه واحد های تشکیلاتی "ساما" در تدوین آن سهم نگرفته اند بلکه این آئین نامه علیه خیانت تسلیم طلبی ملی در "ساما" هیچگونه موضعگیری نداشته و صرفاً از "ساحه ارتباط با دولت" صحبت بعمل می آورد. چنین به نظر میرسد که نویسندگان اعلامیه "ساما- جناح انقلابی" نمی توانند در مورد تسلیم طلبی ملی با "رهبر و شرکاء" زیاد سخت گیر باشند زیرا که شاهد زنده است و این شاهد همچنانکه قبلاً نیز شهادت داده است حاضر است بازهم شهادت بدهد که یکی از نویسندگان اعلامیه "ساما- جناح انقلابی" را در خاد پنج دیده است!

اما اصطلاح «تازه اندیشان نوین» چه معنی دارد؟ مگر بین این «تازه اندیشان نوین» و آن «تازه اندیشان کهن» تفاوت کیفی ای وجود دارد؟ اعلامیه نویسان که از برخورد مشخص در مورد چگونگی تشکیل "ساما"، فعالیت های قبل از کنگره، چگونگی کنگره "ساما"، تسلط مشی رویونیستی اعلام مواضع بعد از پولینوم دوم و فعالیت های بعدی و بالاخره بروز تسلیم طلبی ملی بر پایه این مشی طفره رفته اند و صرفاً به جملات پرطمطراق و ادای کلمات مطمئن قناعت کرده اند، درینجا سعی دارند کیفیت "تازه اندیشی کهن" متباز در اعلامیه "ساما" مصوب کنفرانس مؤسس این سازمان متفاوت نشان دهند تا بلکه از لحاظ تاریخی زمینه ای برای طرح احیاء مجدد "ساما" بوجود بیاید. ولی تازه اندیشی نوین سحر و آرام با تازه اندیشی کهن پویا تفاوتی ندارد. البته صرفاً این تفاوت هست که پویا مرد مردانه در مبارزه با دشمن جام شهادت نوشید ولی اینها مردگان متحرکی اند که زنده مرده اند و حق زنده ها را می خورند.

به ادامه بحث اعلامیه توجه نمائیم:

«کنفرانس که سرتاسری بودنش فقط و فقط در سرتاسری بودن شرکت و در آغوش کشیدن تسلیم طلبان باید مورد تأیید قرار بگیرد، از نقطه نظر ایدئولوژیک- سیاسی و تشکیلاتی بحران موجود سازمان را تشدید نموده و با تحمیل پراگندگی بیشتر عملاً به محفلیزم قانونیت بخشید. واقعیت و عینیت سخت جان تر از آن است که بتوان با پرده جعلیات و طفره رفتن های فیلسوف مآبانه چهره اش را مسخ نمود و مسیرش را سد شد. موضعگیری اکثریت سامائی ها به عنوان انقلابیون صدیق و راستین "ساما" دلیل روشنی است بر تجرید کنفرانس قوس 62 از یکطرف و موجودیت ظرفیت احیای انقلابی "ساما" از طرف دیگر. نه عذر و زاری های کودکانه، نه عصبانیت های خصمانه و نه توطئه و تفتین هیچ کدام مانع برملا شدن ماهیت کنفرانس قوس 1362 و حرکت متشکل انقلابیون سامائی برای پاسداری از سامای انقلابی و بخون نشسته نخواهد بود.»

نخیر نویسندگان زرنگ اعلامیه "ساما- جناح انقلابی"! در کنفرانس قوس 1362 تمامی تسلیم طلبان شرکت نکردند. از تسلیم طلبان شامل در کنفرانس فقط سخی و پیکار تا آخر کنفرانس باقی ماندند. سحر از "ساما" استعفا نمود و شاکر هم بخاطر چهار رأی که در مورد امضاء پروتوکول تسلیم به دولت داده بود از کنفرانس قهر کرد و علیرغم عذر و زاری های جناب رهبر خارج از کشور حاضر نشد در جلسات بعدی کنفرانس بنشیند. سردار یکی از امضاءکنندگان پروتوکول که آن موقع به ایران فرار کرده بود در کنفرانس حاضر نبود و جناب انجنیر زکریا هم تشریف شانرا رسانده بودند به کانادا. برعلاوه شخصی که توسط فرد خادی جناح رهبری "ساما" در خاد پنج دیده شده در کنفرانس حاضر نبود، شخصی که یکی از نویسندگان اعلامیه "ساما- جناح انقلابی" و به گمان اغلب نویسندگان اصلی آن است و با سحر یکجا در قضیه قتل خوشحال (سامائی هراتی) شرکت داشته است. همچنان "فتاح موج" که از زندان دولت توسط سردار رها گردیده بود، در کوه صافی کشته شد و نتوانست در کنفرانس شرکت نماید و رفیق دیگرش که ماشاءالله در زندان اعترافاتی نیز کرده و با نامه جناب رهبر خارج از کشور در دست از زندان آزاد گردیده بود تا بعداً یکی از کله جنابان "جناح انقلابی ساما" به شمار رود نیز در کنفرانس شرکت نداشت. "یاسین" پروانی و دو تن از رفقاییش نیز در کنفرانس شرکت نداشتند. "سنگین" و رفقاییش در کنفرانس شرکت نداشتند، پسته چی های فاریاب در کنفرانس شرکت نداشتند و ...

اعلامیه "ساما- جناح انقلابی" میخواهد با محدود کردن تسلیم طلبان به "سخی" و "پیکار" اولاً بعضی از افراد خود را از لیست تسلیم طلبان خارج سازد و ثانیاً تعداد تسلیم طلبان را در درون "ساما" اندک نشان دهد.

اما محفلیزم همیشه در "ساما" قانونیت داشته است و این میراثی است که از «رهبر بزرگ و فراموش ناشدنی» برای جناب رهبر خارج از کشور و شرکاء و سایر سامائی ها به میراث مانده است.

ولی ادای کلماتی چون انقلابیون سامائی و ظرفیت انقلابی ساما دیگر واقعاً وقاحت تسلیم طلبانه می خواهد. این کلمات پرطنطنه را امروز دیگر کسی قبول ندارد و انعکاس این صداها را فقط و فقط خود گویندگان شان خواهند شنید. سازمانی که هم اکنون یک

پایش در غند سنگین است و پای دیگری در خاد پنج. یک پایش در چلی است و پای دیگری در پکن، توسط چه کسانی میتواند انقلابی خوانده شود آنهم یکبار قبل از نامش و یکبار بعد از نامش، جز تسلیم طلبان، جز آنهاییکه بد نامی های شان به آنها اجازه نمیدهد از "سامای به خون نشسته" دست بردارند و وسیله مبارزاتی انقلابی و کمونیستی واقعی را بر گزینند.

نویسندگان اعلامیه "ساما- جناح انقلابی" وظیفه پاسداری از "سامای انقلابی و بخون نشسته" را بر عهده گرفته اند، وظیفه ای که جناب رهبر خارج از کشور به طریق اولی داوطلب به عهده گرفتن آن بوده وهست و یقیناً که درین راه بیشتر از نویسندگان اعلامیه تلاش نیز کرده است. پس چه ضرورتی به بیرون دادن اعلامیه موجود است؟ اینها باید راست و مستقیم پیش "رهبر و شرکاء" بروند و وظیفه مشترک شان را مشترکاً با هم انجام دهند.

اعلامیه نویسان به ادامه بحث قبلی شان می نویسند:

«در شرایط و وضعیت کنونی که پراگندگی و تشتت گذشته با تدویر نتایج و عمل کرد کنفرانس قوس 62 جنبه رسمی و قانونی بخود گرفته و محفلیزم در سازمان تحمیل شده، احیای انقلابی "ساما" به مثابه ابزار شرکت عملی در جنبش مسلحانه و در عرصه های دیگر مبارزاتی به عنوان بخشی از گردان طبقاتی کارگران افغانستان خواست برحق هر سامائی صدیق و شرافتمند است که با باروری و تعهد نسبت به انقلاب به افق درخشان فرداها چشم دوخته و درین راه از دادن هرگونه قربانی نهراسیده و نمی هراسد.»

نویسندگان اعلامیه شانرا رفع پراگندگی و تشتت "ساما" که نتایج و عملکرد کنفرانس قوس 62 آنرا رسمیت داده است تعیین کرده و شعار احیای "ساما" را بلند کرده اند! جناب "رهبر" باید واقعاً خرسند باشند که شاگردان جنجال برانگیز آمادگی میگیرند تا دوباره نزد استاد برگردند.

شرکت عملی در جنبش مسلحانه را نویسندگان این اعلامیه و جناب رهبر و شرکاء میتوانند با استفاده از امکانات غند سنگین و کمک های رفقای چینی [شان] به منصفه اجرا درآورند. به همین جهت است که خواست معقول و انقلابی هر فرد صدیق و شرافتمند باید آن باشد که اقدام به گسست کامل از "ساما" بنماید زیرا که این سازمان هرگز بخشی از گردان طبقاتی کارگران افغانستان نبوده و در آینده نیز نخواهد شد. قربانی ها و فداکاری ها باید در خدمت ایجاد حزب کمونیست افغانستان بر مبنای مارکسیزم-لنینیسم- اندیشه مائوتسه دون قرار بگیرد و نه در خدمت امر ناممکن احیاء دوباره یک سازمان بحران زده و ورشکسته.

جناب "رهبری" خارج از کشور در بهار سال 1361 دو شعار مطرح نمود: احیاء و استحکام ساما و مبارزه علیه تسلیم طلبی. نتیجه عملی این دو شعار آن بود که افراد و گروههای بیشتری "ساما" را ترک گفتند و پراگندگی آن بیشتر شد و از جانب دیگر به قیمت قتل عام جبهه کوه صافی "رهبر و شرکاء" به چین راه یافتند و معنی "مشی مستقل ملی" را در عمل نشان دادند. همچنان رابطه با غند سنگین دوام کرد و تسلیم طلبی به غرجستان نیز نفوذ نمود. اکنون نویسندگان اعلامیه "ساما- جناح انقلابی" شعار احیاء مجدد "ساما" را بلند کرده اند و گرچه به تسلیم طلبی ملی اشاراتی دارند ولی مبارزه علیه آنرا یک وظیفه عمده خود نمی دانند و همچنان در مورد تماس "ساما" با رویزیونیستهای چینی کاملاً سکوت اختیار نموده اند. به این ترتیب اینها فقط یک شعار مطرح نموده اند: احیاء مجدد "ساما". دیده شود عاقبت این شعار به کجا خواهد رسید؟ ولی یک نکته مسلم است و آن اینکه برای جنابان "رهبر و شرکاء" این شعار مقبولترین و پسندیده ترین شعاری است که میتواند وجود داشته باشد.

به ادامه بحث اعلامیه توجه نمائیم:

«ما معتقدیم که بدون موجودیت تشکیلات انقلابی کارگری منضبطی که با درک از قانونمندی های عینی جامعه و جهان پیریزی شده باشد و چون ابزار کارآ و متناسب جهت رهبری جنبش عملی در خدمت انقلابیون و توده ها قرار گیرد؛ و بدون ایدئولوژی، سیاست و تئوری رهنمای علمی و عملی ای که این تشکیلات برآن بنا می یابد و در خدمت آن قرار می گیرد، رهبری و به پیروزی رساندن جنبش آزادیبخش ملی خلق ما که اصولاً جنبه های مختلف و گوناگون مبارزاتی را در بر میگیرد (و برای ما هدفی در خود و غائی به شمار نمی رود) نا ممکن است. پاسخ گوئی به این وظیفه بزرگ و پر مسئولیت در عرصه استراتژی تشکیلاتی در شرایطی که جنبش چپ افغانستان و "ساما" به مثابه بخشی از آن در تشتت تئوریک و پراگندگی تشکیلاتی ناشی از عوامل گوناگون ملی و بین المللی در اوضاع شتاب گیر کنونی به محاصره کشیده شده است در ساحة نظر و عمل وظیفه تخطی ناپذیر جنبش چپ افغانستان به شمار میرود. به نظر ما برخلاف دیدگاه های غیر اصولی رایج در جنبش درین مورد، مرزبندی دقیق و روشن، تشریک مساعی در عمل، هماهنگ ساختن حرکت در پراتیک و مبارزه سالم ایدئولوژیک- سیاسی به عنوان پایه های اساسی وحدت، راه اصولی دست یافتن به برنامه و تاکتیک های عملی و ایجاد پیوند با طبقه کارگر و براساس اینها دست یافتن به ابزار تشکیلات انقلابی کارگری، وظیفه نیروهای با پراتیک جنبش چپ افغانستان است. سامائی های انقلابی و رسالت مند سهم اولیه خویش را درین رابطه با احیاء و

استحکام "ساما" بر زمینه این تشخیص وظایف و شرکت در عرصه های گوناگون مبارزاتی بر بستر جنبش توده های میلیونی افغانستان و در پیوند با آن ایفا مینمایند و معتقد اند که این پروسه (پروسه احیاء و استحکام "ساما") در نظر و عمل بر زمینه تدارک قبلی و عملکرد آینده نمایانگر اعتماد ژرف نظری و تلاش خستگی ناپذیر عملی در جهت درک و پاسخگویی به نیازمندی ها و مطالبات طبقه کارگر و جنبش آزادیبخش ملی بوده و خواهد بود.»

می بینیم که نویسندگان اعلامیه چهار مسئله را بعنوان پایه های وحدت جنبش کمونیستی افغانستان (به اصطلاح اعلامیه جنبش چپ افغانستان) مطرح کرده اند: مرزبندی دقیق و روشن، تشریح مساعی در عمل، هماهنگ ساختن حرکت در پراتیک و مبارزه سالم ایدئولوژیک - سیاسی. خیلی خوب ما هم همین چهار مسئله را به بحث می گیریم.

مرزبندی دقیق و روشن: نه تنها "ساما - جناح انقلابی" بلکه تمامی جناح های دیگر "ساما" تا زمانی که به زبان زرگری برنامه "ساما" حرف بزنند و تا زمانیکه تابع "مارکسیزم خجالتی" این برنامه باشند اساساً قادر نیستند مرزبندی دقیق و روشن داشته باشند زیرا که مرزبندی دقیق و روشن بدون به کار برد ادبیات و زبان کمونیستی به صورت دقیق و روشن امری است ناممکن. با طفره رفتن از طرح دقیق و روشن مواضع ایدئولوژیک - سیاسی و عدم بکار برد زبان و ادبیات کمونیستی و متوسل شدن به کلمات و جملات دوپهلوی، نا دقیق و ناروشن چگونه میتوان مرز بندی دقیق و روشن بوجود آورد؟

ولی طرح تشریح مساعی در عمل دیگر واقعا وقیحانه است. میتوان از نویسندگان "ساما - جناح انقلابی" پرسید که در کدام ساحه از جنبش تشریح مساعی میخواهند؟ در ساحه امضای پروتوکول تسلیمی با دولت، در ساحه مزدوری به رویونیست های چینی، در ساحه فعالیت های غند سنگین، در ساحه ارتباط با خاد پنج، در ساحه ترور خلقی ها به نفع و به دستور پرچی ها؟ در کدام ساحات؟

بنا به طرح خود برنامه "ساما" اولین وظیفه عملی مشخص که در برابر جنبش قرار دارد عبارت است از تبلیغ اندیشه های پیشرو عصر از طریق ارگان مرکزی و سازماندهی عناصر شایسته برین پایه (که ترجمه دست و دل بازش به زبان و ادبیات کمونیستی عبارت است از تبلیغ و ترویج مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون از طریق ارگان مرکزی و سازماندهی عناصر شایسته برین پایه). ولی "ساما" تا حال نه تنها در امر تبلیغ و ترویج مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون از طریق نشر یک ارگان با جنبش همکاری نکرده بلکه خود نیز قادر به ایجاد ارگانی بخاطر تبلیغ و ترویج مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون نگردیده است. حال وقتی نویسندگان اعلامیه "ساما - جناح انقلابی" از تشریح مساعی در عمل صحبت مینمایند در امر تبلیغ و ترویج مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون از طریق یک ارگان میتوانند تشریح مساعی ای با دیگران داشته باشند؟ نه، این امری است ناممکن. برای "ساما" تبلیغ و ترویج مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون علیرغم طرح خجالتی برنامه این سازمان صرفاً در حدود تبلیغات و ترویجات شفاهی میتواند مطرح باشد زیرا که تبلیغ و ترویج مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون از طریق یک ارگان و بصورت تحریری اساساً با زبان "زرگری" برنامه "ساما" ناممکن است. به همین جهت است که این سازمان نه خود میتواند امر تبلیغ و ترویج ایدئولوژیک را از طریق یک ارگان پیش ببرد و نه به خاطر تبلیغ و ترویج ایدئولوژیک با دیگران بصورت روشن و مشخص همکاری کرده میتواند.

حال وقتی برای "ساما" تشریح مساعی با دیگران در امر تبلیغ و ترویج مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون از طریق ارگان امری ناممکن است چه زمینه دیگری میتواند برای همکاری مشترک جستجو گردد؟ وقتی در اجرای اساسی ترین وظیفه، تشریح مساعی ناممکن باشد احیاناً اگر در ساحات دیگری همکاری های مشترکی هم بوجود بیاید این همکاری های مشترک پایوی نبوده و خصلت تاکتیکی خواهند داشت که از طریق آن همکاری های مشترک نمیتوان به امر تأمین وحدت دست یافت.

اما در مورد هماهنگ ساختن حرکت در پراتیک باید از نویسندگان اعلامیه "ساما - جناح انقلابی" پرسید که منظور شان از این طرح چیست؟ چگونه حرکاتی را در چه نوع پراتیک باید هماهنگ ساخت؟ آیا میتوان حرکت کمونیستی صریح، روشن، قاطع و اصولی را با یک حرکت خجالتی، ترسو و زرگری ملهم از تأثیرات اکونومیزم گروه و آوانتوریسم پس منظر در پراتیک هماهنگ ساخت؟ هماهنگ ساختن حرکت در پراتیک نه تنها مستلزم آن است که حرکتها مسیری واحد یا حد اقل مسیر مشابه داشته و به سمت واحدی حرکت نمایند بلکه شیوه های حرکت نیز باید یکسان و یا حد اقل مشابه باشند. ولی وقتی نه حرکت ها مسیر و سمت واحدی داشته باشند و نه شیوه های حرکت بتوانند با هم دمساز شوند چگونه امر هماهنگ ساختن حرکت در پراتیک ممکن خواهد بود؟! با "شتر مرغی" که موقع باربردن مرغ است و موقع پریدن شتر، چگونه میتوان در پراتیک حرکت هماهنگ بوجود آورد؟!!

اما مبارزه سالم ایدئولوژیک - سیاسی ای که بخاطر مبارک نویسندگان اعلامیه "ساما - جناح انقلابی" خطور کرده که آنرا چهارمین و آخرین پایه اساسی وحدت به شمار آورده اند چگونه چیزی است؟!

مبارزه سالم ایدئولوژیک - سیاسی در "ساما" به آن نوع مبارزه ایدئولوژیک سیاسی اطلاق میشود که در آن احترام به مرزهای تشکیلاتی و حصارهای گروهی کاملاً رعایت گردد. درین نوع مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی مبارزه در سطح کل جنبش دامن زده نمیشود و در سطح جروبخت های شفاهی نمایندگان دو طرف محدود باقی میماند؛ اکثراً به صفوف انتقال نمی یابد و اگر هم انتقال یابد باید کاملاً یکجانبه انتقال یابد. درین نوع مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی باید از برخورد مشخص با تشکلات و استناد مشخص به اسناد تحریری صرفنظر کرد و باید با کنایه و اشاره حرف زد، زیرا که برخورد مشخص و روشن میتواند طرف مقابل را برانگیزد و زمینه مبارزه سالم ایدئولوژیک - سیاسی را از بین ببرد!!؟ و بالاخره درین نوع مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی منظور زدن و از میان بردن سکتاریزم و پراگنده کاری و تشکلات حامل این امراض به منظور دست یابی به وحدت نیست بلکه در قدم اول منظور از استحکام بخشیدن به قلعه ها و حصارهای تیول مانند سکتاریستی است که باید از طریق شعار "استحکام - وحدت" بدست بیاید. درین نوع مبارزه هر کسی قبل از هر چیزی باید به این امر توجه داشته باشد که روابطش را از وی نگیرند و راه عملی آن هم این است که باید روابط از جنجال ها دور نگه داشته شوند و لذا با طرف مقابل قرار داد عدم مداخله در امور داخلی تشکیلات یکدیگر قبل از هر چیزی ضرورت اساسی دارد.

"ساما" همیشه طرفدار مبارزه سالم "ایدئولوژیک - سیاسی" بوده است زیرا که مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی را که با دارا بودن اوصاف متذکره فوق "سالم" نباشد بر اساس خط برناموی خود نمیتواند پیش ببرد. مثلاً "ساما" مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی ایرا که از طرف هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان علیه این سازمان به راه افتیده است یک مبارزه سالم ایدئولوژیک سیاسی نمی داند زیرا که هیچیک از اوصاف متذکره فوق را دارا نمی باشد. به همین جهت است که نه تنها جناح "رهبر و شرکاء" بلکه جناح های دیگر "ساما" نیز تاحال نخواستند و نتوانسته اند که آشکارا علیه مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی هسته بایستند و از "ساما" ی بخون نشسته دفاع بعمل آورند و سلامت شانرا در آن دیده اند که از برخورد تحریری در سطح جنبش صرفنظر کرده و با تبلیغات توطئه گرانه علیه "هسته..." به استحکام برج و باروهای تشکیلاتی خود پردازند.

این شیوه حرکت هم از طرف "رهبر و شرکاء" عملی گردیده است و هم از جانب جناح های دیگر و منجمله "ساما - جناح انقلابی" تا حال مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی "هسته..." علیه "ساما" را به صورت مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی ضد "رهبر و شرکاء" تبلیغ کرده و بدینوسیله سکوتش را توجیه نموده است. ما پیش بینی می نمائیم که علیرغم طرح نظرات "هسته..." در مورد اعلامیه "ساما - جناح انقلابی" در سطح جنبش از طریق ندای انقلاب، این سکوت "ساما - جناح انقلابی" همچنان ادامه خواهد یافت زیرا که "ساما - جناح انقلابی" با زبان و ادبیات اعلامیه اش (که زبان و ادبیات برنامه "ساما" است) هرگز قادر نخواهد بود به یک مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی روشن، دقیق، قاطع و صریح کمونیستی دست بزنند.

در شرایطی که تأثیرات ایدئولوژیک - سیاسی رویونیزم سه جهانی و رویونیزم خواجه بی ضربات سختی بر پیکر جنبش کمونیستی افغانستان وارد نموده و وارد می نماید، در شرایطیکه تداوم انحرافات اکونومیستی، آوانتوریستی و سنتریستی هر دم بر پیکر زخمی و ضربت خورده جنبش کمونیستی افغانستان فشار وارد می نماید، برای "ساما - جناح انقلابی" مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی (البته از نوع "سالم" آن) اساسی ترین پایه دست یابی به وحدت نیست، بلکه یکی از پایه ها و چهارمین و آخرین پایه این وحدت به شمار میرود زیرا که "ساما - جناح انقلابی" نه از طریق مبارزه فعال، قاطع و صریح کمونیستی علیه رویونیزم، سنتریزم و انحرافات اکونومیستی، آوانتوریستی و غیره و زدودن این انحرافات از جنبش کمونیستی کشور بلکه از طریق «مبارزه سالم ایدئولوژیک - سیاسی و تشریح مساعی در عمل و حرکت هماهنگ» با حاملین این انحرافات میخواهد وحدت جنبش کمونیستی کشور را تأمین نماید و این نه یک مبارزه بلکه سازش ایدئولوژیک - سیاسی را بنمایش میگذارد.

به این ترتیب چهار مسئله ای را که "ساما - جناح انقلابی" بعنوان پایه های اساسی وحدت در جنبش مطرح مینماید خودش قادر به اجرای هیچ حرکت مثبتی در به اجرا درآوردن آن مسایل نمی باشد، زیرا که با مشی "ساما" و از طریق "راه ساما" اساساً نمیتوان به برنامه و تاکتیک کمونیستی مبتنی بر ایدئولوژی مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون دست یافت.

ولی در مورد پیوند با طبقه کارگر باید گفت که اگر منظور از پیوند فزیکتی با طبقه کارگر باشد این پیوند هم اکنون موجود است. فی المثل درین مورد میتوان بخشی از کارگران افغانستان را که در ایران به سر میبرند و بخش قابل ملاحظه ای از طبقه کارگر کشور را تشکیل میدهند مورد دقت قرارداد. شرایط سخت زندگی در مهاجرت صد ها و حتی میتوان گفت هزاران تن از افراد مربوط به

جنبش کمونیستی کشور و هواداران این جنبش را از چوکات زندگی روشنفکری به بیرون پرتاب کرده و به کارگران زیر استثمار بورژوازی ایران مبدل نموده است. البته این یگانه نمونه پیوند (البته پیوند فیزیکی) نبوده و در کشورهای دیگری که مهاجرین افغانی در آنها بودوباش دارند و همچنان در داخل، چه در شهرهای تحت اشغال و حاکمیت دولت پوشالی و چه در روستاها و جبهات جنگ مقاومت این پیوند به نحوی از انحاء موجود است. به جرئت میتوان گفت که هم اکنون میزان پیوند فیزیکی جنبش کمونیستی با طبقه کارگر افغانستان چند برابر از ظرفیت ایدئولوژیکی - سیاسی و تشکیلاتی آن بالاتر است. بناءً آنچه در ارتباط با طبقه کارگر کشور برای جنبش کمونیستی میتواند مطرح باشد ایجاد پیوند به معنی رفتن صرف در بین کارگران نیست زیرا که این عمل را مکانیزم جنگ بصورت خودبخودی اجرا نموده است. آنچه برای جنبش کمونیستی کشور درین زمینه میتواند مطرح باشد عبارت است از بردن تبلیغ و ترویج کمونیستی در بین کارگران از طریق ایجاد هسته های کارگری به منظور سازماندهی کمونیستی کارگران، امری که میتواند پیوند فیزیکی سطحی فعلی را به یک پیوند عمیق ایدئولوژیکی - سیاسی و تشکیلاتی مبدل سازد. ولی اجرای این کار بدون داشتن برنامه روشن و تاکتیک های روشن و اصولی کمونیستی و تشکیلات منضبط حزبی بدرستی میسر نیست.

آنهايي که مسئله تشکیل حزب کمونیست افغانستان را به ایجاد "پیوند با طبقه کارگر" مشروط می سازند نمی توانند واقعیت های موجود را ببینند و درک کنند. این افراد دوری خود شانرا از طبقه کارگر به معنی دوری تمام جنبش فرض میکنند و لذا مدام داد میزنند که باید پیوند با طبقه کارگر ایجاد نمود. این حکم تراوش ذهن آن روشنفکرانی است که در داخل کشور از مکاتب و پوهنتون گرفته تا خاد پنج کاملاً در محیط های روشنفکری بسر میبرند و در خارج از کشور نیز در درون حصار خانه های تشکیلاتی محصور اند و به "کواتر بازی" مصروف. اینها حق دارند که زندگی واقعی و مادی صد ها و هزاران فرد از منسوبین جنبش کمونیستی کشور را که از زندگی روشنفکری جبراً پائین کشیده شده و به کارگران عادی مبدل گردیده اند اصلاً نبینند، زیرا که طبقه کارگر نه در "کواتری های" خارج از کشور هستند و نه در مکاتب و پوهنتون های شهرها و شعبات خاد.

نویسندگان اعلامیه "ساما- جناح" انقلابی خود شان را یکی از نیروهای با "پراتیک جنبش" به شمار می آورند. اگر پراتیک "ساما" معیار سنجش باشد دومین گروهی که میتواند از جمله نیروهای با پراتیک جنبش به شمار رود باند فیض است که "ساما- جناح انقلابی" نیز باید به پیروی از "رهبر و شرکاء" با این باند نزدیک شود تا بتواند با تشریک مساعی در عمل و هماهنگ ساختن حرکت در پراتیک وظایف مشترک شانرا انجام دهند. ولی اگر معیار سنجش پراتیک، معیار اصولی و دقیق کمونیستی مارکسیستی-لنینیستی - مائوتسه دون اندیشه باشد نه تنها باند فیض بلکه "ساما" و طبعاً "ساما- جناح انقلابی" را نیز نمیتوان یک نیروی با پراتیک به حساب آورد.

ولی جالبتر از همه این است که علیرغم تمامی استدلالات فوق که "ساما- جناح انقلابی" بر اساس آنها خود را طرفدار جدی ایجاد تشکیلات انقلابی کارگری (حزب کمونیست) نشان میدهد وظیفه فعلی اش را نه فعالیت درین جهت بلکه در جهت احیاء و استحکام "ساما" تعیین مینماید، امری که در تناقض آشکار با فعالیت بخاطر ایجاد حزب کمونیست افغانستان قرار دارد.

"ساما- جناح انقلابی" که میخواهد سهم اولیه اش را در رابطه با تشکیل حزب کمونیست افغانستان از طریق احیاء و استحکام "ساما" ادا نماید، مگر نمی بیند که آن موقعی که "ساما" به فعالیت احیائی و استحکامی مدعیان امروزی احیاء و استحکام نیازی نداشت و "خط مسلط اولی" بر آن مسلط بود تا چه حد توانست درین مورد مسئولیتی به عهده گرفته و نقش مثبتی ایفا نماید؟! مگر هفت سال پراتیک مبارزاتی "سامائی" با تمام خیانتها، انحرافات و ننگ ها و بی ننگی های مربوطه اش کافی نیست که نشان دهد خط "ساما" خط ایجاد حزب کمونیست افغانستان و خط مبارزه کمونیستی نیست که حالا مدعیان تازه بدوران رسیده ای با طرح احیاء مجدد و استحکام "ساما" میخواهند تجربه شکست خورده و منفی گذشته را یکبار دیگر تکرار نمایند. نه تنها خط ایدئولوژیکی "ساما" یک خط ایدئولوژیکی اصولی و قاطع کمونیستی نیست و نمیتواند بصورت اصولی و قاطع در خدمت تشکیل حزب کمونیست قرار بگیرد، بلکه از لحاظ سیاسی نیز "ساما" اگر در گذشته تا حدودی نقش مثبت و آنهم به اعتبار وجود عناصر کمونیست در تشکیلات آن، میتوانست داشته باشد اکنون دیگر کاملاً به یک پدیده منفی تبدیل گردیده است و با آن همه بد نامی ها، خیانت ها و انحرافات که درین سازمان بوقوع پیوسته و می یابد دیگر نمی تواند حتی به اندازه بسیار کم هم بعنوان یک ابزار مناسب برای پیشبرد مبارزه مورد استفاده باشد. اما از لحاظ ترکیب نیز وضعیت "ساما" بهتر از وضع ایدئولوژیکی و سیاسی آن نیست زیرا که بسیاری از افراد سامائی و منجمله بعضی از نویسندگان اعلامیه "ساما- جناح انقلابی" به دلیل خیانت ها و ارتباطات دولتی و هویت مشکوک شان اساساً عناصر قابل اعتماد نبوده و باید از جنبش تصفیه شوند زیرا که پایه های تشکیل حزب

کمونیست افغانستان را توسط این گونه افراد نمیتوان استوار نمود. ببینیم نویسندگان اعلامیه "ساما- جناح انقلابی" طرح احیاء و استحکام "ساما" را چگونه میخواهند عملی نمایند:

«در شرایطی که جنگ مسلحانه خلق ما در مکتب عینی خویش توده ها را بیدار نموده و به آنها آگاهی نسبی داده است، در شرایطی که حاصل این آگاهی نسبی مبارزه پر شور توده های مردم و زبونی طیف رنگارنگی از منفعت طلبان را با تشدید وحشت و بربریت و تحکیم فشار و اختناق دشمنان در پی دارد، برماست تا با جمع بندی دقیق و همه جانبه گذشته خویش نتایج مثبت عملی کار خویش را استحکام بخشیم و در جهت گسترش آن بکوشیم و نتایج منفی عملکردهای خود را بی باکانه و بیرحمانه به باد انتقاد بگیریم و از تکرار دوباره آنها جلوگیری نمائیم. حرکت جهت پاسخگویی به این وظیفه از اعتقاد ما نسبت به وظایف طبقاتی ما در دراز مدت که در شرایط کنونی از خلال جنگ توده ای طولانی میگذرد ناشی میشود. انجام وظایف در حلقه اساسی جنگ مسلحانه توده ای دراز مدت و ایفای وظایف در عرصه های دیگر در خدمت آن برای ما یک اصل نظری و عملی است. اصل نظری به این معنی که جمع بندی گذشته سازمان و جنبش و تحلیل وضعیت کنونی ما و جنبش در اجزای معین، ظرفیت موجود و امکانات ما و وضعیت عینی جنبش از لحاظ فکری رهنمای عمل ما است. اصل عملی به مفهوم حل تشکیلاتی قضیه است. دید روشن و عمل سازمان یافته از یکطرف معیاری است برای برخورد و حرکت عملی ما و از طرف دیگر ضامن رشد و استحکام ما در عرصه های گوناگون به شمار میرود.»

بلی! چون جنگ مسلحانه توده ها را در مکتب عینی خویش بیدار ساخته نویسندگان اعلامیه "ساما- جناح انقلابی" میخواهند نتایج مثبت و منفی عملکردهای گذشته شانرا به ارزیابی بگیرند تا با استحکام مثبت ها و انتقاد از منفی ها خود شانرا با سطح جنبش مردم هماهنگ سازند زیرا که برای ایشان حلقه اساسی «جنگ مسلحانه توده ای» است و تمام وظایف شانرا باید بدور این حلقه اساسی تنظیم نمایند. "ساما" در ابتدای تشکیل خود منطبق با "مکتب عینی جنگ" حرکت کرد و حالا "ساما- جناح انقلابی" نیز میخواهد "منطبق" با مکتب عینی جنگ حرکت نماید. به همین جهت است که نویسندگان اعلامیه "ساما- جناح انقلابی" در جمع بندی گذشته سازمان و جنبش و تحلیل وضعیت کنونی نمی خواهند از ظرفیت موجود شان و از امکانات موجود شان و از وضعیت عینی جنبش پا فراتر بگذارند. ولی ظرفیت این پیروان «مکتب عینی جنگ» بالاتر از ظرفیت "ساما" و بالاتر از ظرفیت "رهبر و شرکاء" نیست و امکانات شان هم حتی پایاتر از آنها است و وضعیت عینی جنبش را هم طبق همان ظرفیت و امکانات موجود شان در می یابند. "ساما- جناح انقلابی" که با آمیزه ای از اکونومیزم و آوانتوریزم میخواهد در جهت احیاء و استحکام "ساما" حرکت نماید نمی بیند که دقیقاً همین افکار و طرحاتی که حالا ایشان صرفاً جمله بندی هایش را تازه گردانده اند، "ساما" را به حال و روزگاری انداخت که جناب "رهبر" خارج از کشور و شرکایش نتوانستند وضعیتش را بهبود بخشند و حالا نویسندگان اعلامیه "ساما- جناح انقلابی" پا پیش گذاشته اند.

به ادامه بحث اعلامیه توجه نمائیم:

«بخش کاپیسا- پروان و بخش کابل که بنا بر ماهیت سازشکارانه کنفرانس قوس 1362 در کنار بخش ها و شاخه های سالم و انقلابی دیگر "ساما" علیه کنفرانس قوس 1362 و جریان "تازه اندیشی" موضعگیری نظری و عملی نموده و نقش کنفرانس را به عنوان کنفرانس سازش و صلاحیت آنرا به عنوان جمع سازشکار و تسلیم طلب و محدود افشاء نموده و مواضع و الترناتیو دو بخش در قبال وضع موجود "ساما" و طرح بیرون رفت از وضعیت کنونی را در سند مشترک میزان 1363 خود ارائه نموده است. دو بخش در جهت تحقق الترناتیو ارائه شده و بر پایه و زمینه تدارک ایدئولوژیک- سیاسی و تشکیلاتی بخش ها و شاخه های انقلابی "ساما" تا کنون گامهای عملی ای را به سهم خود و به نوبه خود در کنار بخش ها و شاخه های دیگر برداشته است و اکنون نیز وظیفه خود میداند تا به نوبه خود سهم خویش را در جهت پیشبرد عملی تر و بهتر این پروسه با تحکیم دستاوردها درین زمینه و زمینه های دیگر اداء نماید.

ما اعتقاد داریم که پاسخ گفتن به وظیفه محوری احیاء و استحکام "ساما" با تحکیم دستاوردهای موجود بخش های انقلابی، گسترش این دستاورد ها در متن جنبش آزادیبخش ملی کشور ما از یکطرف پروسه تدارک کنفرانس سامائی های راستین و انقلابی را تسریع می کند و از طرف دیگر پایه مادی پرتوانی برای احیاء و استحکام "ساما" به شمار میرود.

لذا ما وظیفه خود میدانیم که برای پاسخ گویی به وظیفه محوری بخش ها و شاخه های انقلابی "ساما" و تسریع این پروسه با تحکیم دستاوردهای خود در داخل کشور و تشدید فعالیت در جهت گسترش آنها با برآمد و هویت مشخص "ساما" (جناح انقلابی) در جهت تحقق بخشیدن به الترناتیو کنفرانس سامائی های راستین و انقلابی در هماهنگی با بخش ها و شاخه های انقلابی دیگر فعالیت خود را متمرکز سازیم.»

نویسندگان اعلامیه "ساما- جناح انقلابی" با زبان زرگری سامائی ضرورت تشکیل حزب کمونیست افغانستان را قبول دارند ولی معتقد اند که باید از طریق احیاء و استحکام "ساما" سهم اولیه شانرا درین زمینه اداء نمایند. غرض ادای این سهم اولیه باید کنفرانس سامائی های راستین تشکیل گردد و راه تشکیل کنفرانس سامائی های راستین عبارت است از تحکیم دستاورد های موجود بخش های انقلابی یعنی تحکیم خود این بخش ها. البته بخش های دیگر خود میدانند که چگونه خود را تحکیم ببخشند ولی بخش کابل و بخش کاپیسا- پروان راه استحکام شانرا در برآمد مشخص ساما (جناح انقلابی) دیده اند.

بینیم هم اکنون تعداد بخش های و شاخه های "ساما" که هر یک مستقلانه فعالیت دارد چقدر است:

1 - بخش سنگین یا غند سنگین: این بخش گرچه تا حدودی با "رهبر و شرکاء" ارتباط دارد ولی کارش مستقل است و به صورت مستقل به پخش کارت های شناسائی "ساما" اقدام مینماید. امکانات نظامی اش خوب بوده و بخوبی از طرف دولت تسلیح گردیده است و ظرفیت نظامی اش شاید حدود هزار نفر نظامی مسلح باشد که معاش ماهوار شان نیز از طرف دولت پرداخت می گردد.

2- بخش یا شاخه اصلی یا جناح "رهبر و شرکاء": این بخش که از یکجانب با سنگین در ارتباط است و از جانب دیگر محتمل است در سطح بسیار بالائی با سنتریست های ذخیره سوسیال امپریالیزم شوروی در ارتباط باشد، مناسباتش را با رویزیونیست های چینی و پیروان افغانی آنها یعنی "گروه انقلابی" نیز استحکام بخشیده است. امضاء کنندگان پروتوکول تسلیمی به دولت و افراد مربوط به آنها درین بخش شامل می باشند.

3 - بخش "ساما- آرمان رنجبران": در نشرات اروپا و امریکا یکی دو سند و اعلامیه ازین بخش به چاپ رسیده که از لحاظ ایدئولوژیک- سیاسی تفاوت ماهوی ای با دیگر بخش های "ساما" و منجمله جناح "رهبر و شرکاء" ندارد.

هویت این بخش برای ما ناشناخته است و ممکن است این بخش صرفاً در اروپا و امریکا فعالیت داشته باشد.

4 - بخش شاکر: گرداننده اصلی این بخش در جلسه خزان 1360 مرکزیت "ساما" که در آن با هفت رأی در مقابل یک رأی امضای پروتوکول تسلیمی به دولت تصویب گردید، تقدیم کننده چهار رأی به نفع امضای پروتوکول تسلیمی به دولت است. وی مناسبات نزدیکی با آذر داشته و طبق تحقیقات کمیسیون تحقیق و بررسی تسلیم طلبی "ساما" یکجا با داکتر صدیق به یکی از شهرهای مرزی خارج از کشور رسیده است (در زمستان سال 1360). وی از داکتر صدیق به شدت دفاع میکرده و گویا به همین دلیل "رهبر و شرکاء" نتوانسته اند در آن زمان داکتر صدیق را اعدام نمایند.

خروج این شخص از "کنفرانس سرتاسری ساما" در آخرین روز مرحله اول آن بخاطر کدام موضعگیری ایدئولوژیک- سیاسی نه بلکه بخاطر دفاع از فیصله مرکزیت در مورد امضای پروتوکول تسلیمی به دولت بوده و حتی بخاطر دفاع از چهار رأی تقدیمی به پروتوکول تسلیمی نوشته تقریباً مفصلی بنام تاریخچه "ساما" نیز بیرون داده است. گذشته از تمامی این مسایل بنا به شهادت یکی از اعضای "کمیسیون تحقیق و بررسی تسلیم طلبی در ساما" این شخص خود به زبان خود وقتی اقرار داشته که زمانی در خاد کار میکرده است.

5 - : بخشی که گفته میشود تازگی ها از درون تشکیلات "رهبر و شرکاء" بیرون آمده است. ما اسناد رسمی ای ازین بخش در دست نداریم و از چگونگی ترکیب آن چیزی نمی دانیم و هنوز برای ما روشن نیست که بیرون آمدن این بخش از تشکیلات "رهبر و شرکاء" بر اساس مرز بندی ایدئولوژیک- سیاسی با "ساما" صورت گرفته یا اینکه صرفاً موضعگیری ای است علیه "رهبر و شرکاء"؟

6 - بخش کاپیسا- پروان و بخش کابل یا "ساما- جناح انقلابی": گرداننده اصلی این دو بخش که اساساً یک بخش یعنی بخش کابل است، فردی است که بعد از کودتای ثور به "ساما" جلب گردیده قبل از آن هیچ گونه پراتیک مبارزاتی نداشته است. این فرد بعد از جذب شدن به "ساما" ظاهراً به ایران فرار کرده و برای مدتی که در آنجا به سر میبرده رابطه اش با "ساما" مقطوع بوده است. بعد از مدتی که دوباره از ایران به کابل بر میگردد رابطه اش دوباره با "ساما" تأمین میگردد و در جناح تازه اندیشان به فعالیت می پردازد. بعد از مدتی فعالیت رابطه اش از یک گروه تازه اندیشان قطع گردیده و با یک گروه دیگر تازه اندیشان یعنی گروه داکتر صدیق و آذر ارتباط برقرار کرده و به فعالیت ادامه می دهد. در شرایطی که افراد و عناصر کمونیست از تشکیلات "ساما" یا زده می شدند و یا گرفتار می گردیدند وی در ارتباط با جناح داکتر صدیق و آذر رشد می کند و در فقره قتل خوشحال یکی از سامائی های جوان هراتی که گفته میشود داکتر صدیق با وی ضدیت داشته است یکجا با یکی از تازه اندیشان حصه میگیرد. بعد از اینکه تشکیلات رهبری "ساما" بدست "رهبر" می افتد وی این فرد را با تعدادی از افراد دیگر تشکیلات کابل غرض مقابله با حریفان تازه اندیش در کابل علم کرده و به تقویت شان می پردازد. موقع دایر شدن "کنفرانس سرتاسری ساما" این فرد و رفقاییش هنوز ادعای "بخشی" ندارند. پس از "کنفرانس

سرتاسری" این فرد و رفقاییش با تعدادی از افراد مربوط به تشکیلات قبلی کاپیسا- پروان که هیچگونه ارتباطی با منطقه ندارند و در شهر [کابل] بسر می برند نظر به مخالفت مشترک علیه "کنفرانس سرتاسری" با هم ظاهراً نزدیک میشوند. از زمان پایه گذاری این بخش که در واقع توسط "رهبر" آغاز گردید تا هم اکنون که اعلامیه بغاوت علیه "رهبر و شرکاء" بیرون داده شده و ادعای "بخشی" صورت گرفته است چندین نفر از افراد این بخش که از لحاظ سوابق مبارزاتی و تجارب عملی ورزیده تر و کارآموده تر ازین فرد بوده اند دستگیر گردیده، ولی این عالیجناب بدلیل زرنگی های آموخته از داکتر صدیق و رفقاییش توانسته تا حال خود را از ضربت خوردن در امان نگه داشته و همه ساله بصورت منظم بین شهر و خارج رفت و آمد نماید. برعلاوه تمامی این مطالب، یکی از روابط قومی خادی "رهبر و شرکاء" ادعا دارد که وی را در خاد پنج دیده و کاملاً شناسائی کرده است. به دلیل تصفیه شدن سیستماتیک افراد اصلی کابل و کاپیسا- پروان ساکن در شهر، اکنون در واقع گرداندگی این دو بخش یعنی "جناح انقلابی- ساما" با این فرد است، همانگونه که با تصفیه سیستماتیک افراد کمونیست و حتی افراد غیر کمونیست ولی مخالف سوسیال امپریالیزم شوروی، جناح داکتر صدیق و آذر توانستند کنترل "ساما" را بدست بگیرند. آن جناح، "ساما" را به پای امضای پروتوکول تسلیمی به دولت کشاند. دیده شود "جناح انقلابی ساما" با طرح کنفرانس سامائی های راستین کارش به کجا خواهد انجامید؟!

از مجموع بخش هائی که بر شمردیم تنها جناح "رهبر و شرکاء" و بخش سنگین دارای قانونیت تشکیلاتی "سامائی" می باشند. برآمد و یا در واقع بخش بازی تمامی بخش های دیگر حرکتی ضد سازمانی ضد سامائی است که نه تنها به احیاء و استحکام "ساما" نمی انجامد بلکه عملاً پراگندگی را درین سازمان بیشتر از پیش دامن می زند. "ساما- جناح انقلابی" به زبان زرگری برنامه "ساما" ضرورت تشکیل حزب کمونیست را قبول دارد مگر وظیفه محوری اش را احیاء و استحکام "ساما" تعیین می نماید. ولی این وظیفه محوری صرفاً یک وظیفه محوری ادعایی است و در عمل و در لحظه فعلی استحکام خودش و بخش های دیگر را یعنی استحکام پراگندگی "ساما" را طالب است. این طرح در واقع نمایانگر تلاشی است بخاطر ایجاد مرکزیت دیگر در تقابل با مرکزیت "رهبر و شرکاء" تا افراد وعناصری که به دلایل مختلف از "رهبر و شرکاء" نا راضی هستند بدور این مرکز جمع آوری گردند و از موضعگیری انقلابی کمونیستی آن افراد جلوگیری بعمل آید و یکبار دیگر تکرار شده ها سر از نو تکرار گردند. ولی نویسندگان اعلامیه "ساما- جناح انقلابی" و گردانندگان پشت صحنه شان کور خوانده اند. اکنون جنبش به آن سطحی از کیفیت خود رسیده است که نگذارد این توطئه به کامیابی منجر گردد.

نویسندگان اعلامیه "ساما- جناح انقلابی" از خود و بخش های دیگری بنام بخش ها و شاخه های سالم "ساما" نام میبرند. معلوم نیست اینها سالم بودن را در چه چیزی می بینند؟ اگر سالم بودن به مخالفت با "رهبر و شرکاء" خلاصه گردد "انجینیر ذکریا" از همه این بخش ها و شاخه ها سالم تر است ولی اگر سالم بودن به سلامت ایدئولوژیک- سیاسی و تشکیلاتی مربوط باشد، اینها سالم بودن خود شانرا در چه چیزی نشان میدهند که بخود حق میدهند از جناح های سالم دیگر "ساما" نیز نام ببرند؟!

بیانید یکبار ببینیم کدام بخش و شاخه و جناح "ساما" به مثابه یک واحد تشکیلاتی سالم است. بخش کابل (جناح انقلابی)، جناح "رهبر و شرکاء، جناح سنگین، جناح دارنده چهار رأی در امضای پروتوکول تسلیمی به دولت، یا بخش آرمان رنجبران؟ واقعیت اینست که در "ساما" هم اکنون فقط و فقط میتوان افراد سالمی را سراغ نمود که حفظ سلامت شان اقتضا مینماید هرچه زود تر از چوکات "ساما" بیرون شده و به مبارزات اصولی کمونیستی دست یازند. به همین جهت است که بخش تازه ای که به تازگی از درون تشکیلات "رهبر و شرکاء" بیرون آمده اگر بخواهد بمثابه بخش تازه ای از بخشهای متعدد "ساما" برآمد نماید هرگز سالم نخواهد بود، زیرا که هیچ بخشی از بخش های تشکیلاتی "ساما" سالم نمانده و تسلیم طلبی ملی در آنها به درجات مختلف نفوذ نموده است.

برای هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان مبارزه علیه "ساما" صرفاً مبارزه علیه "رهبر و شرکاء" نیست بلکه علیه "ساما" است یعنی علیه تمامی جناح ها و بخش های آن. "ساما- جناح انقلابی" کیفیت متفاوتی با جناح "رهبر و شرکاء" ندارد، زیرا که هر دو جناح هم سامائی اند، هم آغشته به تسلیم طلبی ملی و هم در مورد رویزیونیزم و سوسیال امپریالیزم مغشوش اند و هم آغشته به بدنامی. هر دو جناح زبان واحد دارند و با ادبیات واحدی مینویسند، خلاصه هر دو جناح سامائی اند، سامائی راستین!؟!

هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان به جنبش کمونیستی کشور در مورد "ساما جناح انقلابی" هشدار میدهد و جنبش را به برخورد دقیق و هوشیارانه در قبال این توطئه دعوت مینماید.

هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان مبارزه علیه "ساما- جناح انقلابی" را با این بررسی مختصر اعلامیه "ساما- جناح" انقلابی آغاز کرده و وظیفه خود میداند مبارزه علیه این مرکز جدید تسلیم طلبی، رویزیونیزم و اپورتونیزم را با قاطعیت و صراحت لازمه به پیش برد.

رد هجویات

دشنام ها و لعن و نفرین های "رهبر و شرکاء" در مورد رفقای هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان از زبان و قلم "املاتیان" سر درآورده و صفحات جرقه شماره چهاردهم را سیاه نموده است. "رهبر و شرکاء" پس از انتشار دشنامنامه هائی در مورد بخش غرجستان، سکوت را پیشه ساختند و از روزی که هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان اعلام موجودیت کرده تا حال از برخورد مشخص و روشن با نشرات هسته امتناع کرده اند و صرفاً با کنایات و اشاراتی در "ندای آزادی" دشنام هائی استفراغ کرده اند. اکنون از قرار معلوم "املاتیان" در صدد برآمده اند درفش دشنام و نفرین "رهبر و شرکاء" را بالا نگهدارند و در زیر این درفش علیه هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان به مبارزه بپردازند تا میدان رها شده توسط "رهبر و شرکاء" بی پهلوان نماند!

به بعضی از دشنام های جرقه شماره چهاردهم توجه نمائیم:

در صفحه بیست و هفتم:

«علاوتاً ما حدس می زدیم که شما رفقا نمی توانید آنآ تا این سطح تنزل نمائید و با چنان پروئی دروغ هائی را در روی کاغذ پیاده کنید که افشاش چندان دشوار نیست.»

در صفحه سی و یکم:

«... اگر نیت دوستان از تماسگیری گویا افشای "املا" بوده باشد، امیدواریم به نیت "پاک" خود رسیده باشند. ما که آرزو نداریم ابدأ آن حرکاتی را انجام دهیم و نخواهیم داد که جنبش انقلابی ما را در برابر دشمنان طبقاتی آسیب پذیر سازد، ازین رو این نوع به اصطلاح مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی از نظر ما روش اصولی نیست و آنرا مردود میدانیم. این عمل بیشتر به عمل نفوذی و کسب اطلاعات غیر ضروری و ناجایز شباهت دارد.»

«... املا را عقیده برین است که رازهای سازمانی و تشکیلاتی جنبش انقلابی و مطالبی ازین قبیل صرفاً بخود تشکیلات های مشخص و معین منوط و مربوط نمی شود و از همه ما درخواست می کند تا در قبال آن همان مسئولیتی را احساس کنیم که عضو همان حلقه یا گروه احساس میکند. افشاء این مطالب تحت هر اسم و رسمی خیانت به جنبش انقلابی تلقی میشود و نباید این مسایل را با مواضع ایدئولوژیک - سیاسی گروه یا سازمانی خلط نمائیم.»

آیا این دشنام ها و دشنام های مشابه دیگری را که "املاتیان" در مورد هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان بر زبان می آورند غیر از آنهاست است که "رهبر و شرکاء" قبل از تشکیل "هسته..." با صراحت و بعد از تشکیل "هسته..." با کنایه و اشاره بیان می نمایند؟ به دشنام هائی از "دشنام نامه رهبر و شرکاء" (تحت عنوان اعلامیه سازمان آزادیبخش مردم افغانستان "ساما") در مورد "بخش غرجستان" توجه نمائیم تا مشابهت آنها با دشنام های "املاتیان" روشن گردد. «استفاده از موقعیت سازمانی بخاطر بیرون کشیدن اسرار جمعی و آنرا وسیله شانتاژ و تهدید فردی و فرقه ای قراردادن.»

«... عامل کودک خوی ... به منجلا ب خیانت به سازمان، انقلاب و مردم.»

«... وقتی خواست و نظر ما از طرف اکثریت و جمع سازمانی مردود واقع شود هیاهو براه انداختن، اسرار سازمانی را افشاء کردن ...»

«... حرکت در تاریکی به شیوه پولیسی رژیم های اختناق ...»

علل این همه دشنام فرستادن ها و هجویه سرائیدن ها هم از جانب "رهبر و شرکاء" و هم از جانب "املاتیان" کاملاً روشن است. رفقای ما تسلیم طلبی ملی، امضای پروتوکول همکاری با دولت پوشالی و تماس با مستشاران روسی و نیز ایجاد ارتباط فشرده و نزدیک با رویزیونیستهای چینی را که "رهبر و شرکاء" آنها را اسرار سازمانی و تشکیلاتی "ساما" میدانستند و میدانند افشاء نمودند و آنها درین میان حرفی نداشتند جز نثار دشنام های غلیظی چون خیانت افشای اسرار سازمانی، کار پولیسی و غیره. "افشاگری های" رفقای ما در مورد تماس "ساما" با رویزیونیستهای چینی باب طبع "املاتیان" نبود و ما همان موقع نجواهائی از افراد "املا" شنیدیم که این حرکت رفقای ما را افشاگری ناسالم قلمداد میکردند که با ثابت شدن مسئله تماسگیری "ساوو" با سفارت چین انگیزه و علت این برداشت "املاتیان" برای ما روشن گردید.

پس از انتشار ابلاغیه هسته انقلابی کمونیست های افغانستان این بار نوبت "املاتیان" بود که افشاگری ما را در مورد ارتباط گیری "ساوو" با سفارت چین با هجویات و دشنام های غلیظی چون خیانت، عمل نفوذی و کسب اطلاعات غیر ضروری و ناجایز و افشاء اسرار تشکیلاتی بدرقه نمایند. ولی چرا "املاتیان" اینگونه خشمگین و سراسیمه اند و همان شیوه ای را که از جانب "رهبر و

شرکاء" در مورد بخش غرچستان "ساما" اتخاذ شده بود و خود در اعلامیه رسمی شان آنرا به باد انتقاد گرفته بودند سرمشق انشای شان در مورد هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان قرار داده اند؟ یکی از علل این ناسزاگوئی های "املائیان" قطع ارتباط "اخگری ها" از "املا" پس از انتشار ابلاغیه هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان است. "اخگری ها" که قبلاً سرسوری با "املائیان" داشتند پس از اینکه مسئله تماسگیری "ساوو" با سفارت چین آفتابی گردید ارتباط شانرا با "املا" قطع نمودند. در مورد اینکه آیا "املائیان" موفق خواهند شد پس از انتشار جرقه شماره چهاردهم دوباره دل رفقای رنجیده شانرا بدست آورند و دوباره با آنها روابطی ایجاد نمایند نمی توان قاطعانه چیزی بیان داشت؛ ولی قدر مسلم این است که انتشار جرقه شماره چهاردهم تا حدودی بخاطر جلب دوباره این رفقای رنجیده خاطر "املا" رویدست گرفته شده است.

"املائیان" حق دارند دشنام و لعن و نفرین بر ما نثار کنند و هجویات بی سروته بسرایند، زیرا که "افشاگری های" هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان در بین مائوتسه دون زدایان ایجاد نفاق و شقاق نموده است. ولی ما خرسندیم که انحلال طلبان سه جهانی و مائوتسه دون زدایان خواجه بی را در دشنام گوئی و هجویه سرائی علیه خود هم آواز و همصدا می بینیم. ما در همان اولین اعلامیه مان رویونیوزم سه جهانی و رویونیوزم خواجه بی را با انحلال طلبی و مائوتسه دون زدائی مربوطه شان به عنوان دو ارتداد و انحرافی بیان داشتیم که از لحاظ ایدئولوژیک - سیاسی جنبش را ضربت زده است.

ولی چرا ما با "املائیان" مائوتسه دون زدا تماس گرفتیم و نیت ما ازین تماسگیری چه بوده است؟ مگر ما نیت مانرا ازین تماسگیری، از "املائیان" پنهان داشتیم که آنها در صفحه سی و یک جرقه شماره چهاردهم در تحت عنوان تذکر ضروری می نویسند: «سرف همینقدر توضیح می نمائیم که چگونگی نیت تماسگیری با آنها با "املا" هر چه بوده باشد به خود آنها تعلق دارد.»؟؟

هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان در همان نامه اولی ای که برای "املائیان" فرستاد نیتش را از تماسگیری با "املاء" بیان داشت. در قسمت اخیر صفحه اول و ابتدای صفحه دوم این نامه نیت هسته از تماسگیری با "املا" "بدین صورت بیان گردیده است: «در رابطه با اتحاد مارکسیست - لنینیست های افغانستان (املاء) ما قسمتی از مباحثات و مجادلات تئوریک را که میتواند برای مجموعه جنبش کمونیستی کشور قابل طرح باشد از طریق جریده "ندای انقلاب" پیش خواهیم برد، ولی مسایل دیگری نیز هستند که از دید ما فعلاً برای تمامی بخشهای جنبش کمونیستی کشور قابل طرح نیست و خواست ما ان است که درین موارد با آن رفقا مستقیماً داخل تماس بوده و ارتباط داشته باشیم.»

هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان نیتش را از تماسگیری با "املا" در ابلاغیه قطع روابط رسمی با "املا" نیز به صراحت بیان نموده است. در پروگراف دوم صفحه اول این ابلاغیه نیت هسته از تماسگیری با "املا" چنین بیان گردیده است: «اولین نامه هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان به "املا" (نامه مؤرخ 2 / 3 / 65) کاملاً روشن ساخته بود که هسته بحث روی مسایلی را که برای مجموعه جنبش کمونیستی کشور قابل طرح باشد از طریق "ندای انقلاب" پیش می برد و منظور از ایجاد ارتباط رسمی با "املا" بحث روی آن مسایلی است که هسته برای فعلاً نمی تواند آنها را در سطح جنبش کمونیستی کشور به بحث بگذارد.»

اینک به توضیح در مورد آن مسایلی که هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان میخواست در مورد آنها با "املائیان" "مستقیماً داخل تماس بوده و ارتباط داشته باشد می پردازیم. البته لازم به تذکر است که مطالب شماره اول و دوم که در ذیل به آن می پردازیم در ابلاغیه هسته مختصراً تذکر داده شده اند. ولی مطالب بعدی در ابلاغیه هسته درج نشده اند و این بار مطرح می گردند:

1 - اعلامیه به اصطلاح تأسیس "املا":

نوشته ای بنام "سیاه ترین روز تاریخ سیاسی کشور" به تاریخ 25 اپریل 1985 مطابق به 5 / 2 / 1364 بصورت سرگم و نام کپ گم انتشار یافته بود که تشکل معینی مسئولیت آنرا بر عهده نگرفته بود. در قسمت اخیر این نوشته بعد از اگر مگرهای بیشمار این جمله جلب نظر می نماید: «لذا با تذکر همین نکات که حداقل از نظر ما متباز و نکات عطف را می سازند درین سوگواری بزرگ مردم که فاجعه هفت ثور "دغوائی کودتا" یا بزعم هوادارانش "غوائی انقلاب" بارآورده جشن مشت اقل وطن فروشان و باداران استعمارگرش را نا میمون خوانده و از انقلابی های روشن فکر واقعی تمنا می کنیم تا با مرور دقیق این نکات آنچه بر آن می افزایند و یا نظر انتقادی سازنده خود را در پیشروی آن می گذارند و یا توضیح مشرح مشخص دیگری را عنوان می نمایند؛ تکلیف گروهی،

سازمانی و فردی انقلابی خود را در قبال جریان انقلابی معین کنند تا با تشخیص نکات مشترک آنهائیکه به انقلاب مؤمن و به م - ل بمثابة علم معتقد اند در یک صف علیه هرگونه دشمن مشترک نقاب دار و عریان بخصوص علیه سوشل امپریالیزم روس و نوکرانش به نبرد برخیزیم.»

طوریکه از متن جملات بالائی بر میآید نوشته "سیاه ترین روز تاریخ سیاسی کشور" کدام صف مشخص را بوجود نیاورده و تشکیل نداده است بلکه متن نوشته عبارت از ارائه نکات متباز و نکات عطفی است که باید انقلابی های روشنفکر واقعی (!؟) بر اساس تمنای نویسندگان و یا نویسنده نوشته در باره آنها به بحث پردازند تا با تشخیص نکات مشترک صف واحد و متشکلی بوجود بیاید. درج سه شعار و تاریخ انتشار در پایان نوشته به این صورت جلب توجه مینماید:

«به پیش بسوی ایجاد حزب کمونیست واقعی!»

«به پیش بسوی تبلیغ، ترویج و سازماندهی ایدئولوژی انقلابی پرولتاریا!»

یا مرگ یا پیروزی!

25 اپریل 1985 مطابق 5 ثور 1364»

شعار های فوق و تاریخ مندرج در ذیل آنها نشان میدهد که نوشته "سیاه ترین روز تاریخ سیاسی کشور" به کدام تشکل خاص مربوط نبوده و صرفاً از طرف کسانی که خواهان حرکت بسوی ایجاد حزب کمونیست واقعی و خواهان پیشروی بسوی تبلیغ و ترویج و سازماندهی ایدئولوژی انقلابی پرولتاریا می باشند منتشر گردیده است. (1) و بالاخره تبصره نهائی نوشته بیش از همه جالبتر است:

«در خلال جر و بحث مفصلی که بین رفقای همزرم روی این نکات صورت گرفت، پیرامون برخی از موضوعات ولو اینکه از جانب بعضی از رفقا مصالحه ای بعمل آمد، با این هم به منظور توافق نهائی روی آن نکات حق ادامه بحث تثبیت مانده است. زمانیکه باز هم روی آن نکات جر و بحث بیشتر صورت گیرد و به نتیجه نهائی برسیم آنرا نیز به اطلاع سایر همزمان می رسانیم.»

اگر به تمامی این نکات مندرج در نوشته مو بمو دقت نمایم هیچ نکته ای و حتی اشاره و کنایه ای نمیتوان سراغ نمود که حاکی از ایجاد یک تشکیلات جدید بدور نکات مندرجه نوشته باشد. تازه در مورد تمامی مطالب مندرج در نوشته نیز بین نویسندگان آن توافق نهائی بدست نیامده است و وعده داده شده است که باز هم روی آن نکات جر و بحث بیشتر صورت خواهد گرفت و زمانیکه به نتیجه نهائی برسند آنرا به اطلاع سایر همزمان می رسانند؛ بدون اینکه نکات مورد توافق و نکات مورد اختلاف و مصالحه یی در نوشته از همدیگر تفکیک شده باشند.

خلاصه از متن نوشته "سیاه ترین روز تاریخ سیاسی کشور" چنین بر می آید که افرادی جلسه جر و بحثی مفصلی ترتیب داده، روی پاره ای نکات با هم به توافق میرسند و روی پاره ای نکات دیگر مصالحه میان می آید و حق ادامه بحث محفوظ (به زبان نوشته «تثبیت!») میماند. بعد از به عمل آمدن مصالحه و «تثبیت» حق ادامه بحث (!) تمامی نکات مورد توافق و مورد اختلاف روی کاغذ ریخته میشود و بصورت نوشته "سیاه ترین روز... " به انقلابی های روشنفکر واقعی (!) ارائه میگردد و از آنها تمنا بعمل می آید تا با مرور دقیق این نکات، چیزهائی به آن بیفزایند یا از آن کم کنند و یا اصولاً توضیح شرح مشخص دیگری را عنوان نمایند تا با تشخیص نکات مشترک صف واحدی (تشکل معینی) در مبارزه علیه دشمنان نقابدار و عریان ایجادگردد. به عبارت دیگر منظور از گنجاندن تمامی نکات مورد توافق و مورد اختلاف در نوشته - بدون اینکه از همدیگر تفکیک شوند - گشودن باب مباحثه در جنبش است و نه به معنی اعلام موجودیت یک تشکل معین و مشخص حول این نکات و مسایل. به زبان خود نوشته؛ سخن از سازماندهی ایدئولوژی انقلابی پرولتاریا، ترویج ایدئولوژی انقلابی پرولتاریا و تبیغ ایدئولوژی انقلابی پرولتاریا است و نه سازماندهی تبلیغ و ترویج ایدئولوژی انقلابی پرولتاریا و سازماندهی مبارزات انقلابی پرولتاریا!؟!

علیرغم تمنای نویسندگان نوشته "سیاه ترین روز..." از انقلابی های روشنفکر واقعی در مورد تعیین تکلیف گروهی، سازمانی و فردی شان در قبال جریان انقلابی از طریق برخورد با متن نوشته، آن انعکاسی که نویسندگان پرتوقع "سیاه ترین روز..." از انتشار نوشته شان در جنبش انتظار داشتند بروز نکرد زیرا که این توقع آنها کاملاً بی مورد و بیجا بود. نویسندگان نوشته قبل از آنکه از دیگران طالب تکلیف گروهی، سازمانی و فردی شان میگردیدند باید تکلیف فردی، گروهی و سازمانی خود شان را میدانستند و هویت گروهی و یا سازمانی شانرا مشخص می کردند. به همین جهت انتشار نوشته "سیاه ترین روز..." در سطح جنبش کمونیستی

افغانستان هرگز بصورت یک حرکت ملموس و مشهود تلقی نگردید و نه تنها در جنبش تکان و حرکتی ایجاد نکرد بلکه خود نویسندگان نوشته را نیز از جاهای قبلی شان به پیش رانده نتوانست.

ولی یک مسئله مسلم بود. جنبش کمونیستی افغانستان با سبک نگارش ابتکاری نویسنده "سیاه ترین روز..." آشنا است و به همین جهت با توجه به املا و انشای نوشته همگی دانستند که این اثر ابتکاری (!) ایدئولوژیک - سیاسی که به سازماندهی ایدئولوژی انقلابی پرولتاریا می پردازد (؟) تراوش خامه توانائی کدام استاد عالقدر است. استاد انقلابی روشنفکر واقعی (!) که از ابتدای تشکیل سازمان جوانان مترقی به علت عدم دسترسی به اسناد لازمه (؟) تا حال کوشیده است از لحاظ ایدئولوژیک - سیاسی در وسط (Center) قرار داشته باشد و از لحاظ تشکیلاتی نیز؛ عنصری که تکیه بر یک شخصیت شهید انقلابی کشور را وسیله کسب آبروی سیاسی قرار داده و درین مورد فقط و فقط میتواند با جناب "رهبر" قابل مقایسه باشد. ازینرو درآمد و برآمد قاچاقی ای که نه به منظور مخفی کاری بلکه بخاطر خاک پاشیدن روی مسایل مربوطه و استنکاف از انتقاد صریح و روشن روی نظرات و عملکردهای گذشته به صورت تغییر بی سر و صدا و اپورتونیستی مواضع ایدئولوژیک - سیاسی گذشته در قالب نوشته "سیاه ترین روز..." صورت گرفت بحال انقلابی روشنفکر واقعی (!) سودمند نیفتاد. ولی علیرغم حدس و گمان هائی هنوز روشن نبود که طرفهای دیگر مصالحه که حق بحث شان روی مندرجات نوشته تثبیت (!) مانده است چه کسانی اند و چه موقف دارند و به چه صورتی نتایج نهائی جر و بحث به اطلاع سایر همزمان رسانیده خواهد شد.

چند ماه بعد از انتشار نوشته "سیاه ترین روز..."، شماره اول جرقه - ارگان تئوریک - سیاسی اتحاد مارکسیست - لنینیست های افغانستان منتشر گردید. ما که چشمان مان ابتدا به پشتی شماره اول جرقه و بیرق و آرم مربوطه اش افتاد از جا گرفتن "اتحاد مارکسیست - لنینیست های افغانستان" در قسمت بالائی آرم که قاعدتاً محل شعار و یا شعارها است در تحیر ماندیم مخصوصاً که محل حقیقی اسم مربوطه در قسمت پائین آرم چلیپا زده شده است (!) بهر حال از جا گرفتن "اتحاد مارکسیست - لنینیست های افغانستان" در محل شعار یا شعارها در آرم بیرق پشتی جرقه ندانستیم که چلیپای پائین آرم درست بوده و "املا" یک تشکیلات چلیپائی است یعنی همانطور که در محل شعارها جای گرفته، شعاری بیش نیست، یا اینکه هیئت تحریریه جرقه همانند مدیران و رؤسای لایقی (!) که محل امضای شانرا در اوراق و اسناد نمی دانند بی محل امضاء مرقوم فرموده اند؟! از آنجائیکه در بالای بیرق پشتی جرقه با حروف جلی نوشته شده "جرقه ارگان تئوریک - سیاسی اتحاد مارکسیست - لنینیست های افغانستان" گمان می کردیم حدس دومی ما باید بیشتر قرین حقیقت باشد، ولی احتمال اول را نیز هیچگاهی از نظر دور نداشتیم.

با وجودیکه در پشتی شماره اول جرقه کلمات "جرقه - ارگان تئوریک - سیاسی اتحاد مارکسیست - لنینیست های افغانستان" به چشم میخورد، ولی در "سرآغاز سخن" که میتواند حیثیت مرام نشراتی را داشته باشد نتوانستیم رد پائی از تشکیلات مربوطه که این جریده ارگان تئوریک - سیاسی اش باشد بیابیم. در قسمت اخیر این سرآغاز سخن صرفاً از هیئت تحریریه جرقه اینچنین صحبت بعمل می آید:

«هیئت تحریریه جرقه با حسن تفاهمی که در سرحد ایدئولوژی سیاست پرولتاری بر قرار ساخته و طور نسبی یکدیگر را شناخته بهیچ گونه سازش و مصالحه غیر اصولی تن در نداده و اما پافشاری روی اصول و نرمش های تاکتیکی را مجاز میدانند. سعی هیئت تحریریه پیوسته به آن آرزوی سازنده و والای انسانی در تقارن است که جامعه را از انواع ستم طبقاتی نجات می دهد و انسان را از قلمرو جبر به ساحت اختیار و ضرورتی که خود با فهم و درک عالی در تناسب است سوق می دهد. قابل تذکرات که در باره نشر جرقه گفتنی های بعدی هیئت تحریریه پیوسته ضم مقالات متعدد خواهد بود.»

حسن تفاهم تشکیل دهندگان هیئت تحریریه جرقه صرفاً در سرحد ایدئولوژی سیاست پرولتاری است و لابد شناخت نسبی شان از همدیگر نیز ازین محدوده "شام سیاه..."، در شماره ششم جرقه بدست نشر سپرده شد. این شماره جرقه با وجودیکه در ماه دلو سال 1364 تکثیر شده بود ولی با سبزی و شادابی همچون بهاران سبز و خرم ابلاغ نمود که: "نخستین اعلامیه املاء" سیاهترین روز تاریخ سیاسی کشور"، بلافاصله با شادابی و خرمی علاوه کرده بود که: «آری! نقل قول بالائی از اعلامیه مشترک ما "املا"...» به این ترتیب ما ندانستیم که بالاخره نوشته "سیاهترین روز..." نخستین اعلامیه "املا" بمثابة یک شکل مشخص سیاسی است یا اینکه این نوشته "اعلامیه مشترک" نیروهائی است که از همدیگر مستقل بوده و هر یکی تشکیلات خاص خود را دارد. جمله "نخستین اعلامیه املا" نشان میداد که افراد و یا نیروهائی با انتشار این نوشته (سیاهترین روز...) تشکیلات معین و مشخصی را بنیانگذاری نموده اند ولی تذکر "اعلامیه مشترک" حاکی ازین بود که با صدور و انتشار نوشته "سیاهترین روز..." ائتلافی بین افراد و نیروهای مختلفی بوجود آمده و از بنیانگذاری تشکیلات واحد خبری نیست. ولی در صفحه 130 همین شماره جرقه،

"املائیان" با اصرار و تأکید ابلاغ نموده بودند که با فراکسیون بازی مخالفند و سبد ملخ را به اتحاد تشبیه نمی کنند و از سبد ملخ تصویر واحد و یک پارچه ارائه نمی نمایند؟!

همچنان "پیشاوند بر اولین اعلامیه اتحاد م - ل های افغانستان (املا)" تقریباً یکسال بعد از انتشار نوشته "سیاهترین روز..." به مناسبت تقبیح کودتای هفت ثور به تاریخ 23 حمل 1365 (!) از طرف "املائیان" انتشار یافت و در آن بخش عمده رفقای هم‌رزم شان به برخورد غیر قاطع و غیر حسابی و یا سکوت معنی دار متهم گردید و داد و قال شان به آسمان بلند شد که چرا هم‌زمان تپش قلب انقلابی شانرا در امواج خروشان خون شریانی شان، در رگ رگ اندام شان طور عام و در موی رگهای مغزشان طور خاص شاهد نیستند!!

به این ترتیب اولین مسئله ای که لازم بود بخاطر روشن شدن بیشتر آن با "املائیان" داخل تماس شویم بحث روی چگونگی حرکت تشکیلاتی آنها بود. البته با توجه به مطالبی که تاحال بیان داشتیم حرکت اپورتونیستی "املائیان" در ساحة تشکیلاتی برای ما تا حدودی روشن بود و فکر میکردیم که برخلاف ادعای شان آنها سبد ملخ را بجای اتحاد جا زده اند ولی غرض بحث علنی در سطح جنبش لازم بود با آنها درین مورد جر و بحث هائی صورت بگیرد.

2- ارتباط گیری "ساوو" با سفارت چین:

مسئله ارتباط گیری "ساوو" با سفارت چین از درون روابط خود "ساوو" و توسط همان فردی که این تماسگیری به ابتکار وی صورت گرفته بود به بیرون از "ساوو" درز نمود. در ابتدا چنین تصور می شد که این ارتباط گیری نتیجه نداده و همچنان تصور میشد که فردی که این ارتباط گیری را تنظیم نموده از "ساوو" کناره گیری نموده است. ولی بعد ها به تدریج روشن شد که مؤسسه تحت سرپرستی فرد مذکور که با مشوره جناب "سمندر" ایجاد گردیده با منابع مشکوکی ارتباط دارد و از طریق این مؤسسه امکانات نسبتاً زیادی در اختیار این فرد قرار میگیرد و برعلاوه مؤسسه اش نه تنها بصورت آدرس "رهبر و شرکاء" درآمده است بلکه در سفر امریکای لاتین جناب "رهبر" و "زمانی" این مؤسسه به عنوان یک مؤسسه جبهه متحد ملی به احزاب سه جهانی امریکای لاتین پروژه داده شده است. همچنان روشن گردید که دید و بازدیدهای بین سمندر و فرد متذکره صورت می گیرد و وی کاملاً از "ساوو" کناره گیری نکرده و یا حد اقل کناره گیری اش از "ساوو" هنوز رسمی و تثبیت شده نیست. این فرد که در حادثه قتل توریالی مورد سوال است در طول سال های گذشته در خارج از کشور در پیوند نزدیکی با "سمندر" فعالیت داشته است. وی بعد از تماس گیری "ساوو" با سفارت چین دم و دستگاه بدست آورد و ظاهراً از "ساوو" کناره گیری کرد. ولی "ساوو" تا حال حسابش را با وی تصفیه نکرده و هیچگونه موضعگیری رسمی ای درین مورد به عمل نیاورده است.

3- قتل مرموز شهید توریالی:

طوریکه میدانیم شهید توریالی با افراد بخش خود بعد از بریدن از "گروه" با کسان دیگری یکجا شده و محفلی را بوجود می آورند که بعداً به عنوان یکی از محافل تشکیل دهنده "ساما" در ایجاد این سازمان سهم میگیرد. شهید توریالی در سال 1358 عازم یکی از جبهات شده و به فعالیت نظامی و سیاسی می پردازد و پس از مدتی فعالیت بصورت مرموزی به قتل می رسد. فرد همراهش که یگانه شاهد چگونگی شهادت وی است ادعا دارد که در قله کوهی ناگهان فیری صورت گرفت و در اثر آن رفیق توریالی به شهادت رسید؛ ولی وی نمی داند که این فیر از طرف چه کسانی صورت گرفته است. ادعاهائی بعداً از جانب "گروه..." صورت گرفت مبنی بر اینکه توریالی به جزای اعمالش رسید (گویا وی از جانب "گروه..." به اعدام محکوم شده بود).

فرد به اصطلاح شاهد قتل توریالی بعداً در چوکات "ساوو" بخصوص بعد از ضربت خوردن مرکزیت "ساوو" فرد مهمی محسوب گردیده و مبتکر ارتباط گیری این سازمان با سفارت چین میگردد که هم اکنون مؤسسه ای در ارتباط با منابع مشکوکی در اختیار دارد و ارتباط نزدیکی نیز با "رهبر و شرکاء" برقرار کرده است.

"ساوو" در ارتباط با شهادت توریالی تا حال هیچ حرفی بمیان نیاورده و هیچگاهی از وی به مثابه یکی از شهدای خود تجلیل به عمل نیاورده است، مشابه به عملکردی که از طرف "ساما" در مورد شهادت پردل صورت میگیرد.

نمونه های زیادی از قتل های مرموز را میتوان در "ساما" سراغ نمود که نشان میدهد این نوع قتل ها را باید به عوامل پشت پرده ای مربوط دانست که در نهایت سررشته اش بدست دشمنان ما است. قتل های مرموز در "ساما" صرفاً یکی دو مورد نیست و ما بخاطریکه تعدادی ازین قتل ها در جبهات پوششی صورت گرفته است از ذکر تمامی آنها صرفنظر کرده و صرفاً به چند مورد اشاره می نمائیم:

الف: قتل مرموز تعدادی از افراد در هرات:

حرکت عملی بسوی تسلیم طلبی در "ساما" ابتدا از هرات آغاز گردید. درگیری هائی که در اواخر سال 1359 و اوایل سال 1360 با اخوان در منطقه بوجود آمد، زمینه مساعدی برای داکتر صدیق و آذر بوجود آورد و آنها جبهه هرات را با خاد هرات در حالی ارتباط دادند که خود نیز سلاح و مهمات اخذ شده از دولت را برای جبهه ارسال می نمودند، ولی در دورن جبهه یک جناح مخالف ارتباط گیری با دولت وجود داشت که از قدرت خوبی نیز برخوردار بود. در جریان درگیری با اخوان و در حالیکه جناح داکتر صدیق و آذر با دولت تماس دارند و کمک دریافت مینمایند و حتی عملیات مشترک علیه اخوان صورت می دهند، تعداد زیادی از افراد جناح مخالف ارتباط گیری با دولت به صورت های مرموزی به قتل میرسند. بطور مثال یکی ازین افراد مخالف بنام "کریم تیمار" کادر برجسته و قومندان نظامی که درعین حال وجهه و حیثیت خوبی نیز در جبهه دارد، در حالیکه در درون یک خانه نشسته مرمی ای به وی اصابت می نماید و به حیاتش خاتمه داده میشود. بدنال این قتل، قتل های دیگری نیز بوقوع می پیوندند و افراد زیادی از جناح مخالف از پشت سر تیر میخورند و به شهادت میرسند که تقریباً آخرین مورد آن قتل دسته جمعی چند نفر از جناح مخالف است که بدست شیرآقای چونگر صورت میگیرد.

ب: قتل مرموز فرید و همایون در کوهدامن:

موقعیکه در خزان سال 1360 پیکار و انجینیر زکریا به دستور سخی و آذر با دولت ارتباط می گیرند، جناح مخالف این ارتباط گیری در مرکزیت "ساما" و در بین کادرهای این سازمان بوجود می آید که جناب "سردار" نیز در ابتدا در همین جناح مخالف جای دارد. موقعیکه ارتباط گیری پیکار و زکریا با دولت در سطح مرکزیت و کادرها علنی میگردد (؟) جناح مخالف اقداماتش را بخاطر جلوگیری از تسلیم شدن گروپ ها به دولت آغاز کرده و به بعضی از دسته های نظامی دستوراتی مطابق به مواضع شان می دهند. در یکی از همین روزهایی که بین دوجناح کشمکش در جریان است فرید و همایون که به جناح مخالف ارتباط گیری با دولت تعلق دارند یکجا با جناب "سردار" از ولسوالی سرای خواجه بطرف ولسوالی شکرده حرکت می نمایند. در جریان راه فرید و همایون به شهادت میرسند و جناب "سردار" جان سالم بدر می برد که داستان های زیادی درین مورد بافته شده است. ولی آنچه مسلم است این است که جناب سردار با گروپی از افراد مخالف ارتباط گیری با دولت که در صدد عقب نشینی بخارج از کشور بودند حرکت مینماید، ولی در بین راه به بهانه ای از خارج شدن از کشور امتناع ورزیده داخل کابل میگردد و بعداً در جلسه مرکزیت "ساما" به نفع امضای پروتوکول تسلیمی به دولت رأی میدهد و بحیث نماینده رسمی مرکزیت با دولت در ارتباط میشود و پروتوکول رسمی با دولت امضاء مینماید.

ج: قتل مرموز شهید پردل:

در جریان عملیات مصادره سلاح حسین کوت یکی از کادرهای محلی "ساما" بنام معلم ستار به شهادت می رسد. با وجودی که قاتل شهید از جانب رفقا شناسائی گردیده و نه تنها به مرکزیت "ساما" بلکه به فرمانده و مسئول شکرده نیز در زمینه معلومات داده میشود، ولی در کوهدامن تبلیغات مرموزی آغاز میگردد که معلم ستار توسط پردل به قتل رسیده است. چند ماه بعد از عملیات حسین کوت در حالیکه عملیات مهم دیگری بالای غند گلپهار در دست اجرا است رفیق پردل بصورت مرموزی مفقود می گردد. بدنال مفقودی پردل تعداد زیادی از طرفداران پردل از "ساما" کناره گیری مینمایند زیرا که فکر می کنند پردل بدست برادران معلم ستار به همکاری حکیم، سخی و پیکار به قتل رسیده است. این وضعیت ضربت سختی بر "ساما" در کوهدامن وارد مینماید و در تشکیلات کوهدامن پراگندگی زیادی بار می آورد. برداشت هائی در مورد این قتل موجود است که حتی پای جناب "رهبر" نیز در آن کشانده میشود، تا آن حدی که وی دستور دهنده قتل به حساب می آید.

بعد از مفقودی و شهادت پردل رهبری سیاسی و نظامی کوهدامن بدست سخی و رفقاییش می افتد و در پولینوم دوم مرکزیت "ساما" بنا به پیشنهاد سخی "رهبر" صاحب که نه عضو مرکزیت است و نه حتی یکی از اعضای شرکت کننده در کنگره "ساما" بحیث عضو دفتر سیاسی "ساما" پذیرفته می شود. رهبری سیاسی و نظامی ای که بعد از شهادت پردل در کوهدامن بوجود می آید در سال 1360 با دولت ارتباط می گیرد و با تأیید مرکزیت پروتوکول تسلیمی با دولت را امضاء می نماید.

4- عوامل ضربت خوردن کمیته مرکزی "ساوو" و چگونگی این ضربت:

بحث روی این مسئله در درون "ساوو" یک بحث و مشاجره جنجالی است آنچنانکه گاهی اوقات تا سرحد مشت زنی و لگد پرانی نیز در جلسات "ساوو" بالا رفته است یا بهتر گفته شود سقوط کرده است.

در یکی از جلسات "ساوو" از جانب یکی از افراد این سازمان که برادرش حین ضربت خوردن کمیته مرکزی "ساوو" دستگیر گردیده و از طرف دولت به شهادت میرسد؛ در مورد این قضیه اینگونه توضیحات داده میشود:

"جناب سمندر" در خانه ایکه جلسات کمیته مرکزی "ساوو" در آن دایر می گردد مخفی است و درین خانه دسته گلی به آب میدهد که مورد انتقاد قرار میگیرد. بخاطر جلوگیری از تکرار عملکرد منفی جناب "سمندر" رفت و آمد فردی به خانه آغاز میگردد که عنصر علنی بوده و پیوندش با "سمندر" برای دولت آفتابی است. از طریق تعقیب این فرد پولیس دولت خانه سازمانی "ساوو" را کشف مینماید و اکثریت قریب به اتفاق اعضاء مرکزیت "ساوو" از طرف پولیس دولت گرفتار می گردند. پاسخ توضیحات این فرد "ساوویی" چند مشت ولگدی است که از جانب پهلوان "سمندر" بالای این شخص بیچاره نحیف و لاغر و ضعیف حواله میگردد!! بد نیست درین مورد به یک نمونه مشابه دیگر که به ستمی ها مربوط می گردد اشاره نمائیم:

حضرت مولانای اعظم بحرالدين باعث بدخشی (!) در اثر همکاری یک گروه مذهبی رادیکال از چنگ دولت آزاد میگردد و در خانه ای که متعلق به این گروه است مخفی گردانیده میشود. بعد از مدتی که درین خانه مخفی میماند رفقاییش با وی تماس میگیرند و وی نزد رفقاییش مراجعه مینماید. در یکی از همین روزهای که وی مخفی است حرکت زشتی از وی درمقابل یک زن سرمیزند و وی به خاطر توجیه ضعفش از طبیعی بودن اینگونه حرکات دفاع مینماید. بالاخره در اثر تقاضا و درخواست خود وی رفقاییش تجویز می نمایند که خانم مولانا صاحب نزدش رفت و آمد نماید. خانم که عنصر علنی است طعمه خوبی برای پولیس رژیم محسوب می گردد و از طریق تعقیب وی "حضرت مولانا" و افراد دیگری در خیرخانه دستگیر می گردند. بدنبال این دستگیری پدر و فرزندی نیز از طرف دولت به نام روابط گروه مذهبی دوست "مولانا صاحب" نیز دستگیر میگردند که تا حال مفقودالامر هستند و باید توسط دولت اعدام گردیده باشند.

در اثر دستگیری بیموقع مولانا صاحب عمل گروگان گیری سفیر امریکا از مسیر اصلی اش منحرف میشود و بالاخره حادثه قتل سفیر امریکا در هتل کابل به وقوع می پیوندد.

باید علاوه نمود که در اثر حرکات منفی جناب "سمندر" قبل از ضربت خوردن کمیته مرکزی "ساوو" محیط متشنج، ناسالم و غیر رفیقانه ای بخصوص در مرکزیت "ساوو" بوجود آمده بود که در اثر آن افراد دستگیر شده موقع دستگیری از روحیه خوبی برخوردار نبوده اند که میتوان اعترافات بعضی ازین افراد را تا حدودی به این مسئله مربوط دانست.

5- چگونگی فرار صرفاً یک نفر از خانه ضربت خورده "ساوو":

وقتی پولیس خنه را از طریق کنترل رفت و آمد عنصر علنی رد یابی می نماید شبی بالای خانه حمله کرده و اکثریت قریب به اتفاق اعضاء کمیته مرکزی "ساوو" را دستگیر مینماید. درین خانه یک بالاخانه وجود دارد که دارای دو دروازه است و یک دروازه بسوی تخت بامی باز میگردد که در پهلوی دریا قرار دارد. چنین سنجش شده که موقع حمله پولیس باید از طریق تخت بام فرار نمایند. موقع یورش پولیس به خانه جناب "سمندر" خود را به تخت بام رسانده و از آن طریق فرار می نماید (قرار گفته خودش). ولی وقتی افراد دیگر ساکن در خانه میخواهند از طریق دروازه بالاخانه فرار نمایند دروازه را از طرف تخت بام قفلک شده می یابند و همگی بلااستثناء دستگیر میگردند. حالا اینکه جناب "سمندر" چگونه توانسته است از چنگ پولیس فرار نمایند دقیقاً معلوم نیست ولی دو قضیه مسلم است: یکی دستگیری تمامی افراد دیگر ساکن خانه و دیگر قفلک نمودن دروازه بالاخانه بعد از فرار "سمندر".

نمونه های دیگری از اینگونه فرارهای قهرمانانه؟! نیز وجود دارند که به چند تائی از آنها اشاره می نمائیم:

الف: فرار داکتر فیض:

طوریکه میدانیم در ارتباط با حادثه بالاحصار کابل در سال 1358 داکتر فیض با محسن یکجا دستگیر می گردند. محسن در زندان دولت در زیر شکنجه جان میدهد ولی داکتر فیض قادر میگردد که از زندان فرار نماید تا بعداً بتواند کسانی را که چگونگی فرارش را مورد سوال قرار دادند ترور نماید.

ب - فرار داکتر صدیق:

داکتر صدیق که یکی از مبتکرین ایجاد ارتباط "ساما" با دولت در هرات و کوهدامن محسوب می‌گردد، یکجا با آذر و افراد دیگری از هرات زمستان سال 1360 ظاهراً توسط دولت دستگیر می‌گردند. وی پس از مدتی از زندان "فرار" می‌نماید و همزمان با شاکر خود را از کابل به یکی از شهرهای مرزی کشور همسایه می‌رساند و با "رهبری" ساما در تماس می‌شود. فردی که بنام "رهبر" با وی دوسه بار ملاقات مینماید از صحبت‌ها و طرحات داکتر صدیق نتیجه می‌گیرد که وی جاسوس است و این نتیجه گیری اش را به "رهبر" و سایر افراد مرکزیت "ساما" ابلاغ مینماید. نتیجه گیری این فرد توسط شاکر شدیداً رد می‌گردد و وی از داکتر صدیق دفاع مینماید. "رهبر" و افراد باقیمانده مرکزیت به بهانه مخالفت شاکر از اعدام داکتر صدیق صرفنظر می‌نمایند و وی را پانزده هزار افغانی سفریه میدهند و به نزد همولایتی هایش می‌فرستند. سرانجام داکتر صدیق به یکی از جبهات فرستاده می‌شود و به ابتکار افراد محلی اعدام می‌گردد.

ج - فرار احمد:

احمد قبل از دستگیری برای مدتی مسئول نظامی چریک‌های شهرکابل "ساما" بود که چون چریک‌ها مسئولیت وی را قبول نداشتند و وی از بالا توسط داکتر صدیق و آذر بر چریک‌ها تحمیل شده بود مسئولیت وی در میان چریک‌ها تشنج زیادی بوجود آورده بود. احمد که یکجا با آذر و داکتر صدیق و افراد دیگر این باند در زمستان 1360 دستگیر می‌گردند بعد از مدتی از زندان "فرار" نموده و با افراد "ساما" تماس می‌گیرد. یکی از افراد سامائی و یکی از هواداران "ساما" وی را تحت تحقیق قرار میدهند و چون نتیجه می‌گیرند که وی باید از جانب دولت رها شده باشد و لذا جاسوس است، نه تنها خود وی را اعدام می‌نمایند بلکه فرد دیگری را نیز که با وی یکجا از زندان "فرار" کرده و ادعا دارد که از روابط سازمان رهائی است نیز از میان می‌برند.

6 - چگونگی کار تشکیلاتی "ساوو" در ارتباط با مسایل شماره 3، 4 و 5 بعد از ضربت خوردن کمیته مرکزی این سازمان تا حال:

بخاطر موجودیت مسایلی که در بالا ذکر کردیم پس از ضربت خوردن کمیته مرکزی "ساوو" از دایرشدن جلسات رسمی در سطح کنگره و یا حداقل کنفرانس سرتاسری بخاطر ایجاد مرکزیت جدید و حل و فصل قضایای مطروحه ممانعت به عمل می‌آید و جناب "سمندر" در ارتباط نزدیک و فشرده با شاهد قتل توریالی و مبتکر ارتباط گیری با سفارت چین و بعضی افراد دیگر یک تنه "سازمان انقلابی وطنپرستان واقعی" هستند. "ساوو" نیکه مرکزیتش ضربت خورده و تشکیلاتش حالت قانونی آئین ناموی ندارد و در واقع تشکیلاتی ندارد، از زمان ضربت خوردن مرکزیت "ساوو" تا حال میدان تاخت و تاز مائوتسه دون زداپانه جناب "سمندر" و رفقاییش بوده و اسم بی مسمای آن وسیله بزرگ نمائی در سطح جنبش و همچنان در ارتباط گیری با سفارت چین و اخیراً در تشکیل بی تشکیلات "املا".

"ساوو" از زمان ضربت خوردن کمیته مرکزی اش در سال 1359 تا حال از داشتن یک کمیته مرکزی قانونی مطابق به آئین نامه اش محروم است زیرا که جناب "سمندر" و دیگران مایل نبوده اند با دایرشدن کنگره و یا کنفرانس سرتاسری خرابی های شان مورد محاسبه قرار بگیرد و روی آنها بحث صورت بگیرد. آنها حتی در سطح جلسات روزمره نیز از بحث روی مسایل مطروحه جلوگیری کرده اند و آن موقعیکه علیرغم خواست شان این مسایل در جلسات مطرح گردیده، با مشت زنی و لگد پرانی و دشنام و ناسزاگوئی و تهدید از بحث جدی روی مسایل جلوگیری کرده اند.

ما چنین حالت های غیر قانونی تشکیلاتی را در "ساما" نیز دیده میتوانیم. بعد از ضربت خوردن رهبری "ساما" در سال 60 اعضای باقی مانده مرکزیت جلسه اضطراری ای تشکیل می‌دهند و افراد تازه ای را در مرکزیت انتخاب مینمایند. مرکزیت جدید در واقع یک مرکزیت مؤقت بوده و باید هرچه زودتر در صدد دایر نمودن کنگره بر می‌آید. بعد از حوادث کوهدامن و ارتباط گیری با دولت افراد مرکزیت در خارج از کشور با جناب "رهبر" تماس می‌گیرند تا مقدماتی غرض دایر شدن کنگره فراهم گردد. ولی جناب "رهبر" با دایر شدن کنگره به سختی مخالفت نموده و مرکزیت مؤقت که بعضی از افراد آن حتی از جمله شرکت کنندگان کنگره

"ساما" نیز نبوده اند به مرکزیتی با صلاحیت غیر مؤقت مبدل می گردد و تا زمان دایر شدن "کنفرانس سرتاسری ساما" به عنوان کمربند مرکزی "ساما" باقی می ماند.

در "کنفرانس سرتاسری ساما" هشت نفر در مرکزیت انتخاب می گردند که شامل پنج نفر عضو اصلی و سه نفر عضو علی البدل میباشند. یک عضو اصلی و دو عضو علی البدل که در غیاب انتخاب گردیده اند با کنفرانس بنای مخالفت را می گذارند و مسئولیت های شان را نیز متقبل نمی گردند که در نتیجه مرکزیت "ساما" در مجموع پنج نفر باقی میماند، چهار نفر عضو اصلی و یک عضو علی البدل. پس از انتشار اعلامیه بخش غرجستان در اواخر سال گذشته تعداد اعضای مرکزیت "ساما" به چهار نفر تقلیل می یابد. به این ترتیب از مجموع هشت نفر اعضای اصلی و علی البدل کمیته مرکزی "ساما" صرفاً چهار نفر باقیمانده، سه نفر عضو اصلی و یک نفر عضو علی البدل. این چهار نفر که خود را کمیته مرکزی "ساما" می خوانند و تا حال دو شماره ندای آزادی بسم الله دار انتشار داده اند دو ثلث مجموع اعضاء مرکزیت را تشکیل نمی دهند. به این ترتیب روشن می گردد که کمیته مرکزی فعلی "ساما" یک کمیته مرکزی غیر قانونی و فاقد نصاب لازمه است و حق تشکیل جلسات و حق صدور دستورات را ندارد و شاید هرگز ترمیم نگردد. ولی جناب "رهبر" و شرکایش مایل نیستند مرکزیت "ساما" حالت قانونی پیدا نماید زیرا که این امر مستلزم تشکیل کنگره و یا حداقل کنفرانس سرتاسری دیگری است و در چنین مجامعی ناگزیر روی موضوعات مطروحه از جانب هسته باید بحث صورت بگیرد، بحثی که هیچگونه سودی برای "رهبر و شرکاء" در بر نخواهد داشت.

7- مشوره دهی "سمندر" به "مجید" غرض ارتباط گیری با دولت در سال 1357:

مجید در سال 1357 بنا به فیصله کمیته مرکزی "گروه..." با پنجشیری و حفیظ الله امین ارتباط می گیرد که این ارتباط گیری همان سال توسط "سرخا" در اعلامیه ای رسماً کوبیده میشود. بعد از تشکیل کمیسیون تحقیق و بررسی تسلیم طلبی در "ساما" این ارتباط گیری به عنوان یک قضیه جنجالی مطرح گردید و در جلسه ماه ثور 1364 مرکزیت "ساما" نیز روی آن صحبت هائی صورت گرفت. به بیانات "رهبر" که درین جلسه در مورد این ارتباط گیری مطرح گردید توجه نمائیم:

«... بعد از کودتا مسئله علنی شدن رفیق مطرح شد. رفقای مرکزیت [مرکزیت گروه] فیصله میکند که رفیق باید علنی شوند. رفیق میگفت که یکبار علنی شدن من سوء تفاهم بار آورد این بار باید نظر خواهی نمایم. از "سمندر"، از "اخگری ها" از حلقه ها و هسته های دیگر می پرسند نظرات بیان میشوند. با وجود اجماع جنبش چپ رفیق منتظر می ماند و من نظر میدهم. برداشت رفیق این بود که اگر شش ماه علنی بماند می ارزد و در غیر آن عبث است.

رفقای "سرخا" را کسی نمی شناخت و دسترسی به ایشان ممکن نبود و آنها اعلامیه دادند.

رفیق شخص معمولی نبود و بخاطر علنی شدن باید دولتی ها را میدید. رفیق یکبار پنجشیری را دید و بعداً امین را دید. امین پیشنهاد کار کرد و رفیق گفت فکر میکنم و امین گفت باید کار کنید، رفیق گفت که امین صاحب معنی باید را نفهمیدم شما با این باید آزادی ام را سلب می کنید و مرا می شناسید که حاضر نیستم آزادی ام از بین برود. رفیق می گوید در صورت کار کردن معلمی ابتدائی برایم کافی است. امین می گوید عزیز معلم در پغمان برای شما فعالیت می کند. رفیق میگوید بخاطر گذشته کسانی به من علاقه مند است، ولی من فعالیت سیاسی ای فعلاً ندارم. وقتی بر میگردد به شریف می گوید که شناخته شده ای و وی زود مخفی می شود.

من تا اسد سال 1357 در افغانستان بودم و باری در پوهنتون یک استاد فاکولته شرعیات را دیدم و وی برایم گفت شنیده ام وحید جان با دولت کار میکند و من گفتم که اینها وطن فروش هستند و وی همکاری نمی کند. وی گفت که من گفته ام. در هفت آگست از افغانستان بر آمدم و در آلمان تلگرام آمد که مخفی شدم یعنی یک هفته بعد. یک هفته قبل از آمدنم بحث است و یک هفته بعد دوباره مخفی میشود.

برای سفر خارج [رفتن به چین] وی میگفت که با رفتن من وحدت خراب می شود. مسئله کار کردن رفیق مطرح نبوده و در هیچ جای مطرح نبوده. رفقای خوشبین به "سرخا" نباید نظرات آنوقت را در درون سازمان بیاورند. «جناب "سمندر" به مجید مشوره میدهد که باید علنی شود و بخاطر تحقق این امر باید با دولتی ها ارتباط بگیرد، آنهم در حالیکه خود جناب علنی هستند و چوکی گکی هم در اختیار دارند!!»

ما در اینجا قصد نداریم در مورد مسایل مطروحه شماره 3، 4، 5 و 6 بیشتر ازین توضیحات بدهیم و علاقه هم نداریم کلماتی چون خیانت و بی شرفی را چاشنی کلمات مان بسازیم و علاقه هم نداریم فضل فروشی و عالم نمائی نمائیم زیرا نه علم روانشناسی میدانیم و نه علم موسیقی وعلیرغم اینکه توبرکلوز مجسم را خوب می شناسیم از علم بیولوژی و طب نیز سر رشته چندان نداریم. صرفاً همینقدر میخواهیم بگوئیم که منطقاً مائوتسه دون زدائی "ساوو" باید با این مسایل پیوند و ارتباط ارگانیک داشته باشد. در مورد مسایل شماره اول و دوم هم از مقدمات و چانه زدنهایی که ما چه گفتیم و آنها چه گفت صرف نظر می کنیم و مستقیماً داخل بحث می شویم:

1- اپورتونیزم تشکیلاتی "املا":

در مورد چگونگی حرکت تشکیلاتی "املا" ما در آخرین نامه مان به "املائیان" با صراحت نوشتیم: «"املا" صرفاً یک ائتلاف شبه جبهوی مخلوط از گروه ها و دسته های مختلف و مستقل میباشد ...» همچنان درین مورد در ابلاغیه مان به صراحت نوشته ایم که: «... مسئله عدم ادغام تشکیلاتی در "املا" بیانگر آنست که تشکیلات واحدی بنام اتحاد مارکسیست - لنینیست های افغانستان اصلاً وجود ندارد. به عبارت دیگر "املا" یک ائتلاف شبه جبهوی است که در درون آن هر جناح استقلال کامل تشکیلاتی خود را دارد. کاملاً مشهود است که آن بزرگ نمائی اپورتونیزمی ای که بنام جبهه متحد ملی از طرف "ساما" براه انداخته میشد و ورشکستگی کامل آنرا شاهد هستیم اکنون در سطح بالاتری یعنی در سطح جنبش کمونیستی کشور بنام "اتحاد مارکسیست - لنینیست های افغانستان" از طرف "ساوو" و دیگران به راه انداخته شده است. ...»

جرقه شماره چهاردهم به زعم خودش خواسته نظر ما را در مورد چگونگی حرکت تشکیلاتی "املا" رد نماید. مندرجات این شماره جرقه را درین مورد به بررسی می گیریم:

در صفحه بیست و سوم جرقه شماره چهاردهم این جملات درج گردیده اند:

«در مورد اعتراض و ادعای اولی باید بطور مختصر به عرض برسانیم. همانطوریکه شما خود ادعا کرده اید که با ادعا کاری از پیش برده نمیشود بگذار تاریخ و جریان مبارزه قضاوت نماید که "املا" یک شکل شبه جبهوی است با آن صفاتی که شما آنرا به وی نسبت داده اید یا واقعاً یک اتحاد مارکسیستی - لنینیستی؟

نمیدانیم هسته ... خود از یک شکل سیاسی چه برداشتی دارد؟ اگر برداشت او منطبق بر اصول ماتریالیزم دیالکتیک است و اصل سنترالیزم دموکراتیک را در پی ریزی سازمانی موجه میداند، باید اولتر از همه به آن سند اولیه "املا" که حیثیت پروتوکول را دارد و رفقای "املا" بدان متعهد و پابند اند و از حکم مرکز واحد متابعت می کنند و از سانترالیزم نشانه ای بدست می دهند.»

«... ما با بحث دموکراتیک سنترالیزم را تحکیم می کنیم و با کیفیتی که در مجموع رفقای ما سراغ می گردد "جرقه" را روشن می سازیم.»

طوریکه در صفحات قبلی هم بیان نمودیم در اسناد رسمی "املا" صرفاً یک هیئت تحریریه برای جرقه وجود دارد که توافقاتش صرفاً در حد مسایل ایدئولوژیک - سیاسی است و همانگونه که جرقه وظیفه سازماندهی دسته جمعی "املا" را بر عهده ندارد، این هیئت تحریریه نیز به جوانب دیگر مبارزه سروکاری ندارد و صرفاً با بحث دموکراتیک ... جرقه را روشن می سازد. اگر منظور از مرکز واحد که جرقه شماره چهاردهم موجودیت آنرا ادعا می نماید همین هیئت تحریریه باشد معلوم است که "املا" غیر از انتشار شماره های سبز و سرخ و سفید و زرد جرقه کدام وظیفه مبارزاتی دیگر و کدام مشغولیت سیاسی دیگری ندارد. وانگهی مرکز واحد ادعائی ولو در سطح هیئت تحریریه جرقه هم باشد، موجودیتش هیچگونه جلوه ای در سند اولیه (سیاهترین روز...) ندارد و هیچ نشانه ای ازین مرکز واحد ادعائی در آن سند سراغ نمی گردد. گذشته از اینها این مرکزیت واحد که قاعدتاً باید حکم کمیته مرکزی "املا" را داشته باشد از جانب چه کسانی و در کدام جلسه، کنفرانس و یا کنگره ای انتخاب گردیده اند و این کمیته مرکزی بر اساس کدام اصول آئین نامه بی فیصله شده در کدام مجمع رسمی، سانترالیزم را بر تمام بدنه تشکیلاتی "املا" اعمال می نماید؟ آیا "اتحاد مارکسیست - لنینیست های افغانستان" اساساً کدام آئین نامه مدون تشکیلاتی دارد؟ اگر ندارد - که واقعاً ندارد - چگونه کار تشکیلاتی خود را سروسامان میدهد؟ وقتی "املا" آئین نامه و ضوابط تشکیلاتی فیصله شده و رسمی ای ندارد معیار های عضویت افراد در تشکیلات آن چیست و چگونه اعضاء از "همکاران" و "همکاران" از "هواداران" تفکیک می شوند؟!!

افراد مختلفی از تشکلات مختلف بدور هم جمع شده و از طریق روشن ساختن جرقه (!) از مرکز واحدی متابعت مینمایند که این امر از سانترالیزم دموکراتیک نشانه ای - صرفاً نشانه ای - بدست میدهد (!) ولی رسمیت تشکلات قبلی که بعضی هایشان چون "ساوو" دارای برنامه و آئین نامه ای نیز بوده اند و هستند، نه توسط خود آن تشکلات ملغی اعلام گردیده اند و نه "املا" تا حال درین مورد چیزی بیان نموده است. به عبارت دیگر در حالیکه تشکلات جدیدی بنام "املا" بوجود آمده است رسمیت تشکلات دیگر و رسمیت آئین نامه و برنامه شان همچنان به قوت خود باقی است. آیا تشکیلاتی ازین نوع اگر یک تشکیلات شبه جبهوی نیست پس چیست؟

جرقه شماره چهارده ادعا دارد که نماینده "املا" مسئله عدم ادغام تشکیلاتی در "املا" را در صحبت با نماینده هسته اصلاً مطرح نکرده است و ادعا دارد که هسته گویا درین مورد دروغ میگوید. حال اینها که ماشاءالله خیلی خیلی صادق و راستگو هستند و روی شرافت ما هم سوال گذاشته اند، میتوانند بیان دارند که بر اساس کدام اصول آئین ناموی و ضوابط تشکیلاتی در "املا" ادغام تشکیلاتی صورت داده اند؟! آیا بدون برچیدن رسمیت تشکلات دیگر (چون ساوو و دیگران) و الغاء رسمی آئین نامه های شان و تدوین آئین نامه جدید امکان تحقق ادغام تشکیلاتی در "املا" میتواند میسرگردد؟!

اما در مورد قضاوت تاریخ و جریان مبارزه باید خاطر نشان سازیم که ضرورتی به آزمایش مجدد نیست زیرا که آزموده را آزمودن خطاست. جنبش عاقبت کار تشکیلاتی "املا" گونه را هم در "ساما" دیده و تجربه کرده و هم قبل از تشکیل "ساما" در زندگی تشکیلاتی "گروه انقلابی".

چنانچه میدانیم پس از فروپاشی "محفل پس منظر" گروه شهید مجید به "گروه انقلابی" پیوست و مدت تقریباً سه سال در "گروه انقلابی" به فعالیت پرداخت و در کمیته مرکزی اش مسئولیت گرفت. کمیته مرکزی "گروه انقلابی" آن مرکز واحدی بود که میتواند به مجید دستوردهد با دولتی ها رابطه بگیرد و میتواند هیئت رسمی سیاسی به چین بفرستد، ولی علیرغم موجودیت این مرکز واحد که لابد نشانه ای از سانترالیزم بدست میداد! گروه شهید مجید کاملاً بی سروصدا و بدون هیچگونه موضعگیری ایدئولوژیک - سیاسی [رسمی] علیه گروه انقلابی از دارودسته داکتر فیض برید و در تشکیل "ساما" سهم گرفت. توجیهات بعدی این عدم موضعگیری ایدئولوژیک - سیاسی عبارت ازین بود که چون ادغام تشکیلاتی ای با دارودسته فیض نداشته اند و هر جناح تشکیلات مستقل خود را داشته بناءً اصلاً از تشکیلات واحدی بنام "گروه انقلابی" خبری نبوده است و هیچ گونه انشعابی هم صورت نگرفته. "رهبر" در کنفرانس سرتاسری "ساما" مدعی شد که کار مشترک آنها با دارودسته فیض نه تنها در تحت نام "گروه انقلابی" صورت نگرفته بلکه حتی هیچگونه نام تشکیلاتی دیگری نیز در کار نبوده است زیرا که ادغام تشکیلاتی صورت نگرفته بود!

"ساما" در اواخر بهار سال 1358 بعد از دایرشدن کنفرانس رسمی تشکیل گردید و اعلامیه اش را بیرون داد. ولی چون "کنفرانس مؤسس" "ساما" برنامه و آئین نامه ای را به تصویب نرساند و "ساما" بعد از دایرشدن "کنفرانس مؤسس" ضرباتی را متحمل گردید مرزهای گروهی و محفلی همچنان به قوت خود باقی ماند و هر سه محفل تشکیل دهنده آن همچنان مرزهای تشکیلاتی خاص خود را حفظ نمودند. عده ای که تا حدود زیادی بخاطر رسیدن به قدرت خود را در پهلوی شهید مجید گرفته بودند و در وجود وی "خواب پادشاهی" می دیدند، پس از آنکه قوای سوسیال امپریالیزم شوروی به افغانستان تجاوز نمود و بخصوص پس از آنکه شهید مجید گرفتار گردید، امید شان را ازدست میدهند و از آزادیبخشی به "وطن پرستی واقعی" تکامل (!) مینمایند و به این ترتیب "ساوو" را بوجود می آورند بدون اینکه هیچگونه موضعگیری ایدئولوژیک - سیاسی ای علیه "ساما" درج نباشد ارانته نمایند و دلایل انشعاب شانرا روشن نمایند. بخاطر توجیه عدم موضعگیری ایدئولوژیک - سیاسی و عدم ارائه دلایل انشعاب بعداً از جانب "ساوو" چنان وانمود میگردد که گویا "ساما" یک جریان وحدت طلبانه بوده و نه یک تشکیلات مستقل چون در جریان وحدت طلبی باهم به توافق نرسیدیم ما ("ساوو") کناره گیری نمودیم؛ مسئله انشعاب اصلاً در کار نیست زیرا که سازمانی در کار نبوده تا ما از آن انشعاب نموده باشیم. این اصرار و انکار تا حال هم ادامه دارد.

حالا "املا" هم به آئین نامه تشکیلاتی نیازی ندارد. اگر تاریخ انتشار نوشته "سیاهترین روز..." را زمان ایجاد "املا" فرض نمائیم اکنون از آن زمان تقریباً بیست ماه می گذرد. در طول این مدت "املا" از یک "هسته نوپا" به "جنبش سرتاسری" ای مبدل گردیده که میتواند صدایش را به وسعت جهانی بلند نماید (!) ولی قهرمانانه توانسته که بدون ضوابط تشکیلاتی و آئین نامه به روشن ساختن پیهم جرقه ها مصروف باشد و نشانه ای از سانترالیزم بدست دهد. ولی احاد متشکله "املا" تا حال رسمیت تشکیلاتی مستقل خود را از دست نداده اند و "املا" تا هنوز بصورت یک جریان وحدت طلبانه باقی مانده است تا اگر بعداً کناره گیری لازم

افتاد اتهام انشعاب و لزوم بیان دلایل انشعاب مطرح نباشد و هرکس بتواند بدون درد سر، گروهک حاضر و آماده اش را در اختیار داشته باشد.

جرقه شماره چهاردهم باز هم در همین صفحه بیست و سه چنین مینویسد:

«... ما تا حال هیچ احساس ضرورت نکردیم که از هسته پیرسیم در ترکیب شما کی ها حصه دارند. برخلاف هسته ... یقه یا یخن "املا" را چسپیده که بگو کی ها ترا ترکیب کرده اند. آنهم طوری که افشاگری های غیر ضروری و اشاره های زیان آور را ورد خود ساخته است...»

چون "املاتیان" احساس ضرورت نکرده اند که از ترکیب هسته بپرسند انتظار دارند که هسته نیز نباید از ترکیب "املا" سؤال نماید. ولی چرا "املاتیان" احساس ضرورت نکرده اند از ترکیب هسته بپرسند؟ زیرا که این ترکیب روشن بود و هسته در اعلامیه و قطعنامه جلسه مؤسس اش آشکارا ترکیبش را بیان نمود، زیرا که برآمد هسته و اعلام موجودیت هسته یک برآمد قاچاقی نبود، زیرا که تشکیل دهندگان هسته روی گذشته شان خاک نپاشیدند بلکه با انتقاد از آن گذشته، کارشان را آغاز کردند، زیرا که هسته جلسه مؤسسی داشت، اعلامیه و قطعنامه داشت و آشکارا به عنوان یک تشکل کمونیستی ایجادش را برای جنبش ابلاغ نمود. "املاتیان" نیازی نداشتند که از ترکیب هسته بپرسند زیرا که هسته ترکیبش را در سطح جنبش بیان نموده بود. از جانب دیگر کاملاً طبیعی بود و هست و هسته حق داشت که از ترکیب "املا" بداند و از "املاتیان" بپرسد که این معجون مرکب از کجا آمده، چگونه تشکیل شده، توسط کی ها تشکیل شده (به مفهوم سیاسی و گذشته مبارزاتی و نه به مفهوم افراد) و تشکیلاتش چگونه تشکیلاتی است؟ زیرا که با یک تشکیلات ناشناخته نه می توان رابطه برقرار کرد و نه میتوان مبارزه ای براه انداخت. اما چرا هسته یخن "املا" را چسپیده که بگو کی ها (به مفهوم سیاسی نه به مفهوم افراد) ترا ترکیب کرده اند؟ زیرا که "املا" برآمدش یک برآمد قاچاقی است، نه مجمع مؤسسش روشن است و نه تاریخ دایر شدن این مجمع، نه اعلامیه موجودیت دارد، نه چگونگی تشکیلش روشن است و نه ترکیب تشکیل دهندگان؛ خلاصه زیرا که برقی درخشیده و صاعقه ای غریبه و سمارق چند شاخه یی بنام "املا" سر زده که با زهر مائوتسه دون زدائی آغشته است و مسمومیت بار می آورد. حال اگر هسته تلاش نمود که روشن سازد ریشه های این موجود زهری مسموم کننده در کجا است و تخم و تبارش از کجا آمده به زعم "املاتیان" افشاگری های غیر ضروری و اشاره های زیان آور را مرتکب شده است (!!!). ما از همان اول کار مان آشکارا گفته بودیم که باید سمارق زهری مائوتسه دون زدائی را از ریشه برکند و خاکسترش را بباد داد. اگر این بیان ما را "املاتیان" زیان آور می دانند، بگذار بدانند.

از جانب دیگر هسته به این خاطر یخن "املا" را چسپیده که بگو کی ها ترا ترکیب کرده اند که عناصر مشکوک و تسلیم طلب مثل شاکر از طریق "املا" عملاً مورد تبرئه قرار می گیرند و فی المثل میتوانند با کمیسیون تحقیق و بررسی طلبی در "ساما" زورگویی نمایند و بعداً احوالات جناب "سمندر" را ازین طریق و آن طریق به گوش بخش غرجستان برسانند که بلی! جناب سمندر حاضرند بدون کدام چشم داشتی با بخش غرجستان هرگونه همکاری مبدول دارند، البته منهای کمکهای پولی؟! ولی موقعی که سند "عمق فاجعه" منتشر میشود و بعداً این سند توسط "املا" ضم اعلامیه رسمی ای دوباره تکثیر میگردد داد و قال جناب شاکر به آسمان بلند میشود که از دست افشاگری فلانی ها "سمندر خیل" رابطه شانرا با وی قطع کرده اند و بازهم از طرق مختلف احوال می فرستد که تشکیل هسته خلاف وعده های قبلی بوده و باید غرض احیاء "ساما" کار صورت بگیرد.

بعدها شنیدیم که بازهم سمندر خیل با جناب شاکر رابطه برقرار ساخته اند و شاید باز هم قطع رابطه صورت گرفته باشد. اینگونه است (!) یگروز "ساوو"، کمیته تدارک، اخگر، پیکار، دسته پیشرو، سامائی های مقیم اروپا، امریکا، و سایر افراد مقیم در آنجاها در تماس ها و ارتباطات حضور دارند. روز دیگر علیه فرد مسئول دسته پیشرو از طرف "سمندرخیل" بنام یک فرد خادی تبلیغ صورت میگردد، پیکار بی سروصدا می آید و بی سروصدا میرود و "املاتیان" یک شماره کامل جرعه فحش و دشنام نثار شان میکنند، ولی عاقبت توضیح نمی دهند که پیکار چگونه در ترکیب "املا" سهم گرفت و چرا از آن ترکیب دوباره خارج شد. روز دیگر با عده ای بدون سر و صدا چون شاکر رابطه قطع می گردد و روز دیگری هم اخگر رابطه اش را با "املا" بدون سروصدا قطع می نماید و "املا" بازهم در صدد است که مذاکراتش را با یاران رنجیده خاطر دوباره از سر بگیرد و چون یک - یک ونیم سال بعد از تشکیل "املا" هنوز معلوم نیست چه کسی عضو "املا" است، چه کسی همکار "املا" و چه کسی هوادار "املا"، املاتیان بدرستی نمی دانند در ترکیب "املا" چه کسانی شامل هستند!!

بازهم در همین صفحه 23 به گفته های جرقه شماره چهاردهم توجه نمائیم:

«... اما اجازه بدهید از هسته ... سؤال کنیم که چرا به کیفیت "املا" عطف توجه نمی کنند؟ تا خود درک کنند با موازین اصولی م - ل مزین است یا نه؟ اگر نیست آنرا با شلاق انتقاد حلاجی کند و از آن پس حق دارد ترکیب آن را نیز بداند و به سویه احاد جنبش رسوا و بدنام سازد ...»

گویا شلاق انتقاد هسته تا حال متوجه کیفیت "املا" نبوده و صرفاً میخواست از ترکیب آن بداند! چه کسی اسناد هسته را مطالعه نموده و نمیداند که هسته از همان ابتدای انتشار اعلامیه و قطعنامه جلسه مؤسسه تا حال پیوسته علیه کیفیت اصلی "املا" (ماتوتسه دون زدائی) شلاق انتقادش را به حرکت درآورده است و آنرا کوبیده است؟ از اعلامیه و قطعنامه جلسه مؤسس هسته گرفته تا آخرین شماره ندای انقلاب کمتر سندی از اسناد هسته را می توان سراغ کرد که در آن مطلبی و بخشی در مورد کیفیت "املا" و موازین "اصولی" آن وجود نداشته باشد. اما ما علاقه نداریم "املا" را رسوا و بدنام بسازیم زیرا که از یکجانب به چنین علاقه ای ضرورت موجود نیست و از جانب دیگر میخواهیم اصلاح پذیرهایش اصلاح شوند، زیرا که شیوه های خاصی وجود دارد که بعضی از انواع سمارق های زهری را میتوان با استفاده از آن شیوه ها غیر زهری و یا حد اقل کم خطر تر ساخت!؟

جرقه شماره چهارده در سطور آخری همین صفحه بیست و سومش ما را به دوسیه سازی متهم نموده است. درین مورد باید تذکر بدهیم که ما هیچ نیازی نداریم به دوسیه سازی و جعل دوسیه، زیرا که فی المثل در درون خود "ساوو" آنقدر دوسیه فراوان است و آنقدر دوسیه سازی صورت گرفته که ما به زحمت میتوانیم صرفاً آنها را بازگو نمائیم، چنانچه مطالب شماره 2، 3، 4 و 5 صفحات قبلی این نوشته، آن دوسیه هائی است که محتویاتش از درون "ساوو" و توسط روابط خود این سازمان به بیرون درز کرده و بدست ما رسیده است. البته با لت خوردگی ها، احساس همدردی داریم و سعی خواهیم کرد لگد پراپها را با شلاق انتقاد شلاق کاری نمائیم تا اصلاح شوند!؟

جرقه شماره چهارده در صفحه بیست و ششم خود اینچنین "املائاتی" انشاء فرموده است:

«مسئولیت "ساوو" به عنوان یک تشکل مستقل تا آوانی که استقلال خود را داشته به خود وی تعلق دارد نه به "املا". "املا" مسئولیت خود را می تواند به عهده بگیرد و به عهده داشته باشد و هیچ گاهی شانه از آن خالی نخواهد کرد. آن نماینده هرگز نگفته است که "ساوو" کدام تشکل علیحده است یا عضو "املا" و از روی پرنسیب نیز این حق را نداشته و خودش بطور مطلق میتوانیم بگوئیم که حدود صلاحیت و مسئولیت خود را خوب درک میکند. نه بحثی در مورد ادغام تشکیلاتی در میان بوده و نه مطالبی درین باره دور خورده اند و شما با تمام به اصطلاح هوشیاری تان دارید آب به آسیاب دشمن می ریزید و در رابطه دوستانه بوجود آمده به این ترتیب خدشه وارد می نمائید.»

ماشاء الله! "ساوو" تا آوانی که استقلال خود را داشته...؟! میشود که از آقایان "املائیان" پرسید آن آوانیکه "ساوو" استقلال اش را از دست داده چه آوانی است؟ خود "ساوو" استقلالش را از میان برده و یا "املائیان"؟ به رویت کدام سند از جانب "ساوو" یا از جانب "املا"؟ نماینده "املا" هرگز نگفته که "ساوو" کدام تشکل علیحده است یا عضو "املا" و از روی پرنسیب نیز این حق را نداشته است؟! پس "ساوو" که نه معلوم است عضو "املا" است و نه معلوم است که یک تشکل علیحده است ولی استقلال تشکیلاتی خود را از دست داده است باید قاعدتاً از میان رفته باشد. مگر "ساوو" نه از میان رفته و نه استقلال تشکیلاتی خود را از دست داده و در عین حال عضو "املا" هم هست. چه میتوان کرد؟ دیالکتیک "املا" اینگونه است، وحدت اضداد و مبارزه اضداد بصورت ائتلاف اضداد و سازش اضداد، مگر غلط است؟ هر کسی بگوید غلط است آب به آسیاب دشمن ریخته، افشاگری های بی مورد صورت داده است، دوسیه سازی کرده، شرافتش را باخته، خلاصه خیانت مرتکب گردیده!!؟

گفتیم "ساوو" تا حال استقلال تشکیلاتی خود را از دست نداده است. ما مکتوبی از "هجاما" در اختیار داریم که تاریخ تحریرش 18/ 11/ 1986 می باشد. درین نامه رفقای "هجاما" خاطرنشان می سازند که نشرات متعددی در اختیار شان قرار گرفته است و منجمله چند اعلامیه، شبنامه ها و یک جزوه به ارتباط بزرگداشت چند رفیق شهید عضو "ساوو" از طرف هواداران "ساوو". متأسفانه اعلامیه، شبنامه و جزوه های مربوط را تا حال بدست نیاورده ایم و هر موقع به دست ما برسند آنها را در اختیار خوانندگان ندای انقلاب قرار خواهیم داد.

بلی "ساوو" تا حال هوادارانی دارد که برایش فعالیت می نمایند، ساووئی که به ارتباط روز بزرگداشت شهیدانش مستقل از "املا" جزوه منتشر میسازد، درین آوان دیگر استقلال ندارد و استقلالش را به "املائیان" بخشیده است، آنهم بنا به گفته ای از گفته های "املائیان" در بدل بدست آوردن افتخار "همکار املا"؟!!! معامله ای است که واقعاً به زحمتش می ارزد!!

حال بپردازیم به افشاگری ها، آب به آسیاب دشمن ریختنها و خیانت هائی که "املائیان" بما نسبت می دهند:

ما از تمامی فحش ها و دشنام های جرقه شماره چهارده صرفنظر میکنیم و صرفاً جملاتی از قسمت اخیر صفحه سی و یک که در تذکر ضروری یک صفحه ای مربوط به ابلاغیه هسته درج می باشد نقل می نمائیم و آن جملات را بررسی می نمائیم:

«در مورد افشاء مطالبی از قبیل "رهبر" فلان سازمان و غیره مسئولیت عواقب وخیم این اتهام زنی ها را البته این دوستان به عهده خواهند داشت و جوابده تاریخ خواهند بود!

املا را عقیده برین است که راز های سازمانی و تشکیلاتی جنبش انقلابی و مطالبی ازین قبیل صرفاً بخود تشکیلات مشخص و معین منوط و مربوط نمی شود بلکه از همه ما درخواست میکند تا در قبال آن همان مسئولیتی را احساس کنیم که عضو همان حلقه یا گروه احساس میکنند. افشاء این مطالب تحت هر اسم و رسمی خیانت به جنبش انقلابی تلقی میشود و نباید این مسایل مشخص را با مواضع ایدئولوژیک - سیاسی گروه یا سازمانی خلط نمائیم.»

اگر میشد بجای برخورد مشخص با قضایای مطروحه، صرف طرف بحث را با بمباران کلماتی چون اتهام زنی و خیانت و غیره سرچایش نشاند جناب "رهبر و شرکاء" خیلی بیشتر از "املائیان" میتوانند در بحث های شان موفق و پیروز باشند. تازه معلوم هم نیست چه چیزی از متن ابلاغیه هسته اتهام زنی است و چه رازهای سازمانی و تشکیلاتی افشاء گردیده اند؟! هسته انقلابی کمونیست های افغانستان در مورد قطع روابط رسمی با "املا" ابلاغیه مختصر و کوتاهی منتشر ساخت که باز تکثیرشده آن توسط "هجاما" صرفاً یک صفحه نیم تخته یی کاغذ می باشد. ما درین ابلاغیه بصورت مختصر دلایل قطع ارتباط رسمی را متذکر گردیده بودیم و از انتشار نامه هائی که بین هسته و "املا" تبادل شده بود و نیز پروتوکول هائی که ترتیب گردیده بود خود داری نمودیم تا همانند جرقه شماره چهاردهم با انتشار این نامه ها و پروتوکول ها به افشاء گری های تشکیلاتی همه جانبه در مورد خود و در مورد دیگران نپرداخته باشیم. در صفحه سوم و چهارم این ابلاغیه در مورد "ساوو" و رهبری "ساوو" جملاتی درج است که جرقه شماره چهارده اتهام خیانت بر آن بسته است. این جملات را نقل می نمائیم:

«3- هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان مسایل و قضایای زیادی برای جروب بحث با "ساوو" دارد که یکی از مهمترین آنها قضیه تماسگیری رسمی "ساوو" با سفارت چین و رد یابی ایدئولوژیک - سیاسی این مسئله است. هسته با آگاهی برین مسئله که "ساوو" یکی از جناح های تشکیل دهنده "املا" ولابد جزء عمده آن میباشد خواست از طریق ایجاد ارتباط رسمی با "املا" با رهبری "ساوو" داخل تماس شود، ولی "املا" درین نامه رسمی اش رهبر "ساوو" را بحیث همکار خود به هسته معرفی نموده و فرد دیگری را که متعلق به تشکیلات "ساوو" نمی باشد به حیث رابط "املا" به هسته معرفی نمود. بر اساس معلومات بدست آمده از نامه رسمی "املا" این بار هسته در صدد برآمد رأساً با رهبری "ساوو" داخل تماس گردد، مگر نامه ما به رهبری "ساوو" از جانب "املا" پاسخ گفته شد و "املا" رسماً متعهد گردید که مسئولیت جوابگویی قضایای "ساوو" را بر عهده دارد. نماینده دیصلاحیت "املا" پس از چند جلسه با نمایندگان هسته سرانجام اعلام نمود که چون با "ساوو" در چوکات "املا" صرفاً به توافقات ایدئولوژیک - سیاسی رسیده و ادغام تشکیلاتی صورت نگرفته و هر جناح تشکیلات مستقل خود را دارد وی نمیتواند جوابگوئی تمامی مسایل مربوط به "ساوو" را برعهده بگیرد. به این صورت موقعی که "ساوو" خود را پشت سر "املا" پنهان مینماید و نماینده "املا" سرانجام مسئولیت تمامی قضایای مربوط به "ساوو" را متقبل نمی گردد تعهد رسمی "املا" توسط خود "املا" زیر پا گذاشته می شود...»

به این ترتیب هسته در ابلاغیه اش مطرح نمود که "ساوو" یکی از تشکیل دهندگان "املا" است و لابد طبیعی است که "رهبر" این سازمان نیز باید عضو "املا" باشد زیرا که این مسئله ممکن نیست که "ساوو" جزء "املا" باشد ولی "رهبر" "ساوو" یکی از اعضای "املا" نباشد. وقتی بیان نمائیم که "ساوو" جزء "املا" است چه گفته شود و چه گفته نشود خود بخود روشن میگردد که "رهبر" "ساوو" نیز در "املا" شامل است. ولی آیا طرح این مسئله که "ساوو" در "املا" است افشاء یک راز تشکیلاتی و سازمانی محسوب میگردد آنهم افشاء رازی که باید اسم خیانت بر آن گذاشته شود؟ چرا "املا" تا حال ترکیبش را رسماً به جنبش ابلاغ نکرده است؟ آیا بخاطر راز داری و مخفی کاری و مسایل امنیتی اینکار را نکرده یا دلیل دیگری در کار است؟ ببینیم خود جرقه شماره چهارده درین مورد چه میگوید؟:

«1- در مسئله ترکیب "املا": تماس ما عمدتاً در مراحل اولیه شامل رفقای اخگر، پیکار، بخش های جدا شده از "ساما" از جمله (نام یک نفر حذف گردیده، جرقه) و برخی رفقای پراگنده دیگر که شامل برخی رفقای آلمان و امریکای "ساما" میشود. هدف از مشخص نکردن ترکیب این بود و تا اکنون نیز همین می باشد که هنوز صحبت ها با پاره ای از این بخش ها ادامه دارد و لذا پای بخش های ترکیبی آن بعد از به پایان رسیدن این جریان صحبت بر ملا خواهد شد.

بخش هائی که شما میدانید خوب مگر ما تا پایان صحبت برای تان نمی گوئیم.

چه بخشی از رفقای اروپا، چه بخشی از رفقای آمریکا، بخشی از رفقای "ساوو" و بخشی از رفقای مربوط به کمیته تدارک.»
جملات فوق صحبت های نماینده "املا" است و به صراحت بیان میدارد که منظور از مشخص نکردن بخشهای ترکیبی "املا" رعایت مسایل امنیتی و رعایت اسرار تشکیلاتی و سازمانی نیست بلکه آن است که تا حال صحبت با پاره ای از بخش ها ادامه دارد و این صحبت ها به نتیجه نهائی خود نرسیده است. به عبارت دیگر "املا" از آنرو بخش های ترکیبی خود را مشخص نمی نماید که تا حال این بخشهای ترکیبی دقیقاً مشخص نیستند و "املا" هنوز شکل سازمانی و تشکیلاتی معینی بخود نگرفته است. ما هم این توضیحات نماینده "املا" و جرقه شماره چهارده را قبول داریم با توضیح این مسئله که "ساوو" آن بخشی نیست که صحبت ها با آن به نتیجه نهائی خود نرسیده باشد و "ساوو" هنوز با "املا" در مرحله جروبختی قرار داشته باشد، بلکه این افراد منسوب به "ساوو" با بعضی از افراد دیگر اند که بنام "املا" یا آن جناح هائی که تا حال صحبت با آنها به نتیجه نهائی خود نرسیده است داخل تماس و ارتباط میباشند. به عبارت دیگر "ساوو" اکنون جزئی از "املا" است و چون دلیل مشخص نکردن این بخش (ادامه صحبت ها) دیگر از میان رفته است بر اساس همان گفته نماینده "املا" باید مشخص شود. ولی اگر "املا" بخاطر نرسیدن به نتایج نهائی در صحبت با بعضی از بخش ها از مشخص نمودن بخش های دیگر "املا" نیز انصراف می جوید این حرکتش دلیلی ندارد مگر اینکه حکم نمائیم که اساساً هیچ بخشی تا حال در "املا" به نتایج نهائی صحبت ها نرسیده و به عبارت دیگر اصلاً تشکل مشخصی به نام "املا" در کار نیست!

از جانب دیگر اتخاذ موقعیت رهبری جرئت تقبل مسئولیت تاریخی - سیاسی را نیز طلب دارد. همان گونه که "رهبر" و کادرهای "ساما" مسئولیت دارند، رهبر و کادرهای "ساوو" نیز در قبال عملکرد و گفته های "ساوو" مسئولیت دارند. ولی "املا" در مورد رهبر "ساما" و کادرهایش پذیرش این مسئولیت را طالب است و موقعی که در اعلامیه رسمی اش از رهبر ساما و از کادرهای این سازمان میخواهد در قبال مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی بخش غرچستان به جوابگوئی اصولی بپردازند، هیچگونه راز سازمانی و تشکیلاتی را افشا نکرده - که نکرده - و حرکتش اصولی بوده است. ولی موقعیکه "املا" از بابت عملکرد های "رهبر" و کادرهای "ساوو" در مقابل مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی هسته قرار میگیرد آنگاه تذکری از "رهبر" "ساوو" و یادی از خود "ساوو" افشاگری خائنانه رازهای سازمانی و تشکیلاتی محسوب میگردد؟! اگر "املا" خودش یک شماره کامل جرقه در مورد سازمان "پیکار" هر چه بر زبان براند خوب گفته است و در سفته است و حق دارد هر چیزی را که میخواهد بگوید و بیان دارد ولی اگر هسته بیان نمود که "رهبر" "ساوو" با آن همه سوابق درخشان مبارزاتی و "اخلاق حسنه" و سلوک و رفتار واقعاً "سنگین" یکی از اعضای "املا" است آنگاه آسمان توفانی میگردد و "املا" سمارق وار بجوش می آید که افشاگری، بی شرافتی، خیانت و.... ولابد بین این کلمات و ذهن و زبان گوینده تناسب و ارتباط منطقی وجود دارد.

مسئله بر سر افشاء اسرار سازمانی و تشکیلاتی نیست بلکه بر سر آن است که کسانی در عمل "رهبر" هستند و ادعاهای بلند بالای سوابق درخشان مبارزاتی نیز دارند ولی از پذیرش مسئولیت و از پذیرش نتایج عملکردهای گذشته رهبری شان در حالی بیم دارند و شانه خالی می نمایند که از دیگران پذیرش مسئولیت و پذیرش نتایج عملکرد های گذشته شان را توقع دارند. بنا به همان ضرب المثل معروف عامیانه "کور خود، بینای مردم.؟!"

ولی از همه جالبتر این است که "املائیان" همان "خیانتی" را که به ما نسبت می دهند، با ابعاد بسیار گسترده ای خود شان در جرقه شماره چهارده مرتکب گردیده اند. البته ما از بابت خود هیچگونه گیل و شکایتی نداریم و به "املائیان" حتی حق میدهیم افراد تحت تعقیب پولیس را مستقیماً به پولیس معرفی نمایند، ولی حد اقل در مورد خود که نباید چنین می کردند. اگر به جرقه شماره چهاردهم نظرانداخته شود معلوم میگردد که متن اصلی این شماره و ضمایم آن اساساً در ارتباط با متن آخرین نامه هسته به "املا" به رشته تحریر در آمده و قبل از آن که ابلاغیه هسته در اختیار شان قرار بگیرد تنظیم شده اند و به همین جهت در ارتباط با ابلاغیه هسته صرفاً یک تذکر یک صفحه یی بعد از ختم توضیحات و متن اصلی جرقه به چشم میخورد. ما از آنچه این جرقه در مورد ما بیان داشته است می گذریم و اتهام خیانت و همکاری با پولیس و افشاء ارتباطات هسته را نیز مایل نیستیم به ریش ملا "املا" قالب نمائیم. ولی "املائیان" در مورد خود حد اقل باید متوجه می بودند و به افشاگری نمی پرداختند. به همین جهت است که بر اساس حکم متن یک صفحه یی تذکر ضروری جرقه شماره چهارده که صرفاً بر اساس تذکر کلمات "ساوو" و رهبر "ساوو" در ابلاغیه هسته ما را به "خیانت" متهم نموده است، هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان جرقه شماره چهارده را بخاطر متن کاملاً افشاگرانه آن در مورد رازهای تشکیلاتی و سازمانی "املا" رسماً و قانوناً به خیانت بزرگ و عظیمی به "املا" متهم کرده و

درخواست می نماید که این جرقة خائن به "املا" به یکهزار ضرب شلاق انتقاد در ملاء عام محکوم گردد(!) البته ما حاضریم شلاق زنی اش را به خود "املایان" واگذار نمائیم ولی به این شرط که صرفاً شلاق بزنند و نه مشت و لگد! دشنام دادن و پوچ زبانی هم ممنوع است.

ما در آخرین نامه مان به "املایان" تذکر داده بودیم که مسئله قطع روابط رسمی با "املا" را به جنبش ابلاغ خواهیم کرد که متأسفانه "املا" را سراسیمه ساخت و جرقل شماره چهارده را مجبور نمود که نه تنها در مورد ما گفته های غیر لازمی را بر زبان براند بلکه حتی در مورد خود "املا" خیانت عظیمی را مرتکب گردد. حال اگر بعد از انتشار جرقة شماره چهارده مطالبی را که تا حال باز گو نمی کردیم بازگو کرده ایم بر ما حرجی نیست. جرقة شماره چهارده نا گفته های زیادی را به زبان رانده و از ما نیز چندین بار مصرانه درخواست نموده که ناگفته های مان را بگوئیم و ما این بار کم کم گفته ایم و البته دشنام هایش را هم پیشاپیس شنیده ایم!

2- ارتباط گیری "ساوو" با سفارت چین:

مسئله ارتباط گیری "ساوو" با سفارت چین قبل از دایر شدن جلسه چهارنفری با نماینده "املا" در میان گذاشته شده بود و نماینده "املا" آنوقت به نماینده هسته گفته بود که: «ما هم درین مورد چیز چیزهای شنیده ایم ولی درست نیست و لازم نیست درین مورد تبلیغات صورت بگیرد و از شما هم خواهش می کنیم درین مورد احتیاط نمائید.»

این گفته نماینده "املا" که متأسفانه در اوراق صورت جلسه های نمایندگان درج نشده می رساند که افراد بیرون از تشکیلات "ساوو" در "املا" تا آن موقع ازین حرکت "ساوو" آگاهی نداشته اند و این موضوع در "املا" مورد بحث قرار نگرفته است. البته نماینده "املا" میتواند همانند قضیه ادغام تشکیلاتی "املا" ادعا نماید که هرگز مطالبی درین مورد دورنخورده اند و به همین جهت ما مستقیماً مندرجات جرقة شماره چهارده را درین مورد تحت بررسی می گیریم:

در صفحه 59: «... در رابطه با اینکه رفقای "ساوو" به اساس فیصله ای تماس با سفارت گرفته اند در جلسه گذشته مورد بحث قرار گرفت که در پروتوکول گذشته قید میباشد. این عمل آیا به اساس موضع گیری سیاسی- ایدئولوژیک صورت گرفته و یا در مقطع مشخص و معین به عنوان یک حرکت تاکتیکی مطرح بحث قرار گرفته باید به رؤیت اسناد "ساوو" مطرح بحث قرار گیرد. اینکه در خود عمل اشتباهی صورت گرفته از جانب ما نیز پوشیده نیست. اما تا جائیکه از روی برنامه "ساوو" بر میآید آن سازمان در مقابل تئوری تقسیم بندی "سه دنیا" و موضعگیری فعلی حزب و دولت چین موضع دارد...»

«... اگر به ترکیب "املا" از موضع ایدئولوژیک- سیاسی و موضعگیری اش در قبال رویزیونیزم معاصر و اشکال گوناگون آن توجه و به آن دقت نمائیم این مسئله واضح است که "املا" در مقابل تئوری تقسیم بندی "سه دنیا" موضع اصولی اتخاذ نموده و از م- ل به دفاع بر میخیزد و این تئوری را یک تئوری رویزیونیستی- اپورتونیستی میداند که البته رفقا در شماره ششم "جرقه" نیز به آن برخورد ه دند که بیانگر روشن موضعگیری تمام بخشهای متحد آن می باشد و این خود نشان میدهد که با گذشته "ساوو" در پیرامون این مسئله منطقاً برخورد انتقادی مشخص نموده است.»

نماینده "املا" که مدعی است "املا" با گذشته "ساوو" در پیرامون این مسئله منطقاً برخورد انتقادی مشخص نموده است به تاریخ 20 سرطان 1365 بیان میدارد که از روی برنامه "ساوو" برمیآید آن سازمان در مقابل تئوری تقسیم بندی "سه دنیا" و موضعگیری فعلی حزب و دولت چین موضع دارد. این بیان نماینده "املا" می رساند که یا این نماینده محترم تا آن تاریخ (20 سرطان 1365) اصلاً برنامه "ساوو" را مطالعه نکرده و روی مبارکش را ندیده اند یا اینکه مطالعه کرده اند ولی درکش نکرده اند و یا دیده و دانسته ادعای نادرست مرقوم می فرمایند!

ما نقد مختصری در هشت صفحه از برنامه "ساوو" در شماره چهارم و پنجم ندای انقلاب (سرطان و اسد 1365) داریم که در آن نشان داده شده است برنامه "ساوو" علیه رویزیونیزم سه جهانی موضعگیری روشن ندارد. بهر حال ادعای نماینده "املا" در مورد موضعگیری برنامه "ساوو" علیه رویزیونیزم سه جهانی خود می رساند که "املا" با گذشته "ساوو" منطقاً برخورد انتقادی مشخص نکرده است؛ نه تنها با گذشته "ساوو" در مورد تماسگیری آن سازمان با سفارت چین بلکه حتی در مورد عدم موضعگیری برنامه این سازمان در قبال رویزیونیزم سه جهانی.

وقتی شماره چهارم و پنجم ندای انقلاب منتشر گردید و سنگر برنامه "ساوو" از "املا" گرفته شد برای جرقه شماره چهاردهم سنگر دیگری باقی نماند جز اینکه به موضعگیری "ساوو" علیه رویزونیوم سه جهانی در نوشته "نیازمبرم جنبش" متوسل شود و در صفحه بیستم خود بنویسد:

«مسئله ای که در پروتوکول قید است مسئله مشخص رفتن نماینده "ساوو" به سفارت و تئوری سه جهان است. وقتی اسناد "ساوو" را در کل مورد نظر بگیریم به صراحت می بینیم که "ساوو" قبل از آنکه برنامه خود را به جریان انقلابی عرضه کند "نیاز مبرم جنبش" را تهیه و بدست نشر سپرده است. هر کسی که "نیاز مبرم..." را با احساس مسئولیت انقلابی خوانده باشد متوجه میشود که "ساوو" در قبال تئوری سه جهان موضع روشن دارد. ازین رو ادعای "هسته..." بر "ساوو" نمی تواند ادعای علمی باشد و بیشتر براه انداختن یک دعوائی است که مدرک اصولی ندارد چنانچه در پروتوکول نیز این مطلب با صراحت توضیح شده است.»

پس ازین قرار برنامه "ساوو" یک مدرک اصولی نیست و باید به مدرک اصولی تر از برنامه این سازمان که عبارت از "نیازمبرم..." می باشد متوسل شد. بسیار خوب ما هم قبول میکنیم که برنامه "ساوو" مدارک اصولی نیست و "نیازمبرم ... " مدرک اصولی است. ولی موضعگیری "نیازمبرم..." در مورد رویزونیوم سه جهانی چگونه موضعگیری است؟ این موضعگیری حاکی است که کسانی که مبارزه بر ضد تئوری سه جهان را ضروری میدانند اشتباه میکنند زیرا که در مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی علیه تئوری سه جهان مسئله این است که به جنبش افغانستان مربوط نیست و به خارج از آن تعلق دارد و اگر علیه تئوری سه جهان مبارزه شود ارتجاع فئودالی به تماشگر تبدیل میشود و مورد آماج ضربات انقلاب قرار نمی گیرد؟! ولی مسئله صرفاً مربوط به این ملاحظات سیاسی نمی باشد و چنانچه از متن گزارش سیاسی "ساوو" بر می آید این سازمان بعلت کمبود اسناد حاضر نیست علیه تئوری سه جهان در سطح جنبش اعلام موضع نماید. در صفحه اول گزارش سیاسی "ساوو" مسئله اینگونه به ارزیابی گرفته شده است:

«... با مناسبات تولید کالائی بقایای رژیم های پوسیده نیمه فئودالی نیمه بورژوازی به ویژه وقتی که دیکتاتوری پرولتاریا درست اعمال نگردد رشد مناسبات تولید کالائی در درون جامعه نوین از یکسو و نفوذ عمال بورژوازی خزیده در درون حزب از سوی دیگر میتواند دست به دست هم داده و در فرصت مساعد راه احیاء سرمایه داری را هموار سازد. چنانچه مسئله در اتحاد شوروی سوسیالیستی به همین قرار بود و در باره چین امروز هم به همین منوال صدق میکند. با اینهم ما ناگزیریم با جمع آوری اسناد موثق حکم نهایی و قاطع خود را درین زمینه اعلام بداریم.»

بلی! از نظر گزارش سیاسی "ساوو"، مسئله در اتحاد شوروی سوسیالیستی بهمان قرار بود که در باره چین امروز هم به همان منوال صدق میکند. با اینهم "ساوو" ناگزیر است با جمع آوری اسناد موثق حکم نهایی و قاطع خود را درین زمینه اعلام نماید؟! یعنی گرچه در "شوروی" رویزونیوم هست و در چین امروز هم بر همان منوال هست ولی این حکم نهایی نیست زیرا که اسناد موثق تا حال وجود ندارد و "ساوو" خود را ناگزیر میدانند بعد از جمع آوری اسناد موثق حکم نهایی خود را درین زمینه اعلام نماید؟! براساس آن احکام "نیازمبرم..." و بر اساس حکم گزارش سیاسی "ساوو" در برنامه اش حتی علیه رویزونیوم خروشچفی و سوسیال امپریالیزم شوروی موضع قاطع و اصولی کمونیستی نگرفت تا چه رسد به موضعگیری قاطع و اصولی علیه رویزونیوم سه جهانی و نتیجه اش سرانجام اگر از قضیه ضربت خوردن کمیته مرکزی "ساوو" و قضایای مربوطه اش هم بگذریم مشرف شدن حضرات نمایندگان "ساوو" به درگاه پر برکت سفارت خاقان که بلی بفرمائید! این برنامه ما، این آئین نامه ما و این هم "برداشت ما از تشکل سیاسی - نظامی" چه کسی گفته ما رفقای شما نیستیم؟

جالب اینجا است که "املائیان" مطالب آخرین نامه ما را به "املا" در مورد شرفیابی دیپلوماتیک نمایندگان "ساوو" با دشنام های "پرووی" و "دروغگوئی" بدرقه نموده اند و در صفحه بیست وهفت جرقه شماره چهارده نوشته اند: «علاوئاً ما حدس میزدیم که شما رفقا نمیتوانید آنآ تا این سطح تنزل نمائید و با چنان پر روئی دروغ هائی را در روی کاغذ پیاده کنید که افشاء اش چندان دشوار نیست. مثلاً ما ضم این بررسی همان پروتوکول ایرا که شما از آن نام برده اید و به خط و کتابت رفیق شما است و امضاء هر چهار نماینده را در خود دارد به شکل چاپی ارائه نمودیم و از پخش و نشر قلمی آن پروتوکول و تمام نامه ها ابا ورزیدیم و می ورزیم تا آب به آسیاب ضد انقلاب جهانی نه ریخته باشیم و رد یابی آنها را در شکار شان تسریع نکرده باشیم. ولی هرگاه پای مسایل امنیتی در میان نمی بود، پروتوکول قلمی را فتوکاپی کرده و ضم این نوشته میساختیم. باز هم لطفا سعی نمائید با مراجعه به اصل پروتوکول و شکل چاپی آن ادعای خود را مبنی بر اینکه «نماینده "املا" این عمل را پراگماتیستی خوانده است.» به اثبات رسانید تا همه به حقانیت ادعای شما ملتفت گردند.»

جرقه شماره چهارده ادعا دارد که چون نمی خواهد آب به آسیاب ضد انقلاب جهانی بریزاند از انتشار نامه ها و پروتوکول ها به شکل قلمی آن خود داری کرده است. میتوان به این نیت خیر جرقه شماره چهارده آفرین گفت ولو اینکه با محتویات دشنامنامه گونه اش منطقه سکونت افرادی از هسته را افشاء کرده است که تحت تعقیب پولیس قرار دارند و بصورت مخفی زندگی می نمایند!!؟

آن قسمت از آخرین نامه هسته به "املا" که جرقه شماره چهارده با کلمات نوازشگرانه «پرووی و دروغ» نوازش نموده عمدتاً مربوط به نقد برنامه "ساوو" در شماره چهارم و پنجم "ندای انقلاب" است. ولی املائیان بجای اینکه درین مورد به جوابگوئی پردازند کلمه پراگماتیسم را سخت چسپیده اند که بلی! نماینده ما این کلمه را بر زبان نیاورده و شما با پرووی دروغ میگوئید. خوب است که نگفته اند این برنامه ای را که شما مورد نقد قرار داده اصلاً برنامه "ساوو" نیست و شما با پرووی دروغ میگوئید. که اگر چنین ادعای میکردند نمی دانستیم که نزد کدام قاضی غرض حل و فصل این دعوا می رفتیم!؟

ما گفته ایم نماینده "املا" این عمل را پراگماتیستی خوانده است (نه گفته ایم نمایندگان "املا" این عمل را پراگماتیستی خوانده اند). جنجال پراگماتیسم که ما افتخار پرووی و دروغ گوئی را بر سرش نصیب شده ایم اصلاً مربوط به جلسه دونفری نمایندگان هر دو طرف است که بعد از جلسه چهارنفری دایر شده بود و نه مربوط به جلسه چهار نفری که امضای چهار نفر را ضرورت داشته باشد. این جلسه به تاریخ 20 / 4 / 65 دایر شد و پروتوکول دو ونیم صفحه ای آن که خلاصه ای از یک بحث چند ساعته است صرفاً امضاء دونماینده را در خود دارد و متنش هم دو قلمه است که قسمت هائی به خط نماینده "املا" نوشته شده است و قسمت هائی به خط نماینده "هسته". آن قسمتی که به کلمه جنجالی "پراگماتیسم" مربوط می گردد به خط و کتابت نماینده "املا" می باشد و نه با خط و کتابت نماینده هسته. اصل بحث در صحبت های شفاهی بین هر دو طرف بر سر رویونیسم و پراگماتیسم است و نماینده "املا" بیانش این بوده که این عمل پراگماتیستی بوده و به عنوان یک حرکت تاکتیکی محسوب می گردد و لذا اطلاق رویونیسم بر آن درست نیست. ولی موقع نوشتن پروتوکول که هر دونماینده یک بحث چند ساعته را در دوونیم صفحه گنجانده اند در جملاتی که نماینده "املا" نوشته است کلمه پراگماتیسم حذف گردیده و صرفاً به ذکر کلمات "حرکت تاکتیکی" قناعت شده است. گرچه ما قبلاً هم این جملات را نقل کردیم ولی باز هم مجبوریم نقلش نمائیم زیرا قبول نداریم که روی ما در محاصره "پرووی" و "دروغ" قرار داشته باشد.

«در رابطه با اینکه رفقای "ساوو" به اساس فیصله ای تماس با سفارت گرفته اند در جلسه گذشته مورد بحث قرار گرفت که در پروتوکول گذشته قید می باشد. این عمل آیا به اساس موضع گیری سیاسی-ایدئولوژیک صورت گرفته و یا در مقطع مشخص و معینی به عنوان یک حرکت تاکتیکی مطرح بحث قرار گیرد. اینکه در خود عمل اشتباهی صورت گرفته از جانب ما نیز پوشیده نیست. اما تا جائی که از روی برنامه "ساوو" برمی آید آن سازمان در مقابل تئوری تقسیم بندی "سه دنیا" و موضعگیری فعلی حزب و دولت چین موضع دارد.» (به خط و کتابت نماینده "املا").

حرکت تاکتیکی؟! نماینده "املا" مدعی است که "ساوو" در برنامه اش علیه تئوری تقسیم بندی "سه دنیا" و موضعگیری حزب و دولت فعلی چین موضع دارد. با فرض درستی این ادعا، آیا حرکت تاکتیکی تماس گیری با سفارت چین که خلاف مشی برنامه "ساوو" محسوب می گردد در عین حال یک حرکت پراگماتیستی نیست؟! نماینده هسته این حرکت را رویونیستی ارزیابی کرده، حالا نماینده "املا" این حرکت را به کدام "ایسم" مربوط میدانند؟ توجه دارید که بحث بر سر استراتژیک بودن و تاکتیکی بودن این حرکت نیست بلکه بر سر "ایسمی" است که این حرکت به آن مربوط است و پایه ایدئولوژیکش را می سازد.

حالا املائیان در برابر "ایسم" به کار رفته توسط نماینده هسته یعنی "رویونیسم" کدام "ایسم" را می پسندند؟ پراگماتیسم، اپورتونیسم، اکلکتیسم، سمندرسم، ساووایسم و یا کدام "ایسم" دیگر را؟ با توجه به این مسئله که "ایسمی" به نام تاکتیکیسم نداریم که در برابر رویونیسم گذاشته شود!

در قسمت اخیر این بحث "سفارتنامه" که عملش را "سمندر و رفقا" مرتکب شده اند و جنجالش حالا به گردن ما افتیده که می باید تصفیه اش کنیم، بد نیست برای خوانندگان این سطور نشان دهیم که چگونه املائیان بر علاوه جنجال های دیگر این قضیه، جنجال دیگری نیز به گردن ما انداخته اند که غلظت این عمل "سمندر و رفقا" را با غلظت عمل "رهبر و شرکاء" مقایسه نمائیم. به این ترتیب ما هم اکنون به یک "غلظت سنج" بسیار بسیار دقیق نیاز داریم که باید توسط آن عمل بسیار بسیار دقیق "غلظت سنجی" را انجام دهیم! لابد میدانید که این عمل خیلی مشکل است و نمی دانیم که با این "تهی دستی و فقر معلومات دقیق علمی در ساحات مختلف (منجمله در ساحه "غلظت سنجی") که در ما سراغ میگردد چگونه املائیان اجرای این وظیفه را به گردن ما گذاشته اند!؟

به صفحه بیست و ششم و بیست و هفتم جرقة شماره چهاردهم توجه نمائیم:

«درمورد اعتراض سوم شما که بار دیگر در آخرین مکتوب ارسالی تان مطرح بحث قرار داده اید بین نحوه برخورد همکاران "املا" و خود تان توقع داریم که با اعصاب آرام بار دیگر به پروتوکول ها مراجعه نمائید تا تفاوت این نحوه برخورد را درک نمائید. ما فکر میکنیم که در نحوه برخورد شما روحیه دوستانه و سازنده به مشاهده نمی رسد. شما خود اعتراف کرده اید که این قضیه ننگین و شرم آور را فلان رفیق به زبان خود اعتراف نمود. علاوه میکنیم که نه تنها اعتراف نمود بلکه به تمام جوانب آن روشنی انداخته و از انتقادی که در مجموع متوجه "ساوو" و متوجه خود وی به عنوان یک فرد میشود نیز ابا نکرد و آنرا موجه دانست یا به عبارت دیگر از آن موضعگیری انتقاد نمود. ما ندانستیم که هدف شما از طویل کردن این بحث چیست؟ شما که روی این مسئله جنجال آور و ننگین ارتباط گیری که در سال 1362 اتفاق افتیده نه تنها انگشت انتقاد را بلند کرده اید بلکه خواستار آن هستید که با مشت به فرقی نواخته شود. اگر مؤدبانانه از شما تقاضا نمائیم تا عمل خود و آن رفقای تان را که در سفر به چین با هم همراه بودید و در کشور های مختلف امپریالیستی دیگر مثل آلمان و... دروغ ها گفته بودید (بنا به اعتراف خود شما که ما آنرا نه عمل شرم آوری که امروز شما از آن خجالت بکشید و آنرا مانند پیراهن حضرت عثمان بگردانیم). ناشی از مشی رسمی "ساما" دانسته و چنین عملکرد هائی را مطابق به آن میدانیم که در آن موقع عضویت تان در آن سازمان نه تنها امر بدیهی بلکه از جمله افتخارات تان نیز به حساب می آوری چطور میتوانید توجیه نمائید؟ از نگاه غلظت کدام این دو غلط ترند؟»

بلی، کدام یک غلیظ ترند؟ لابد "حضرت عثمان" بهتر میدانند؟! باید به دنبال "حضرت عثمان" کلمات "رضی الله تعالی عنه" هم نوشته میشد که خداوند و رسولش از مولانا "املا" خوشنود میگرددید و بر اثر این خوشنودی تمام قوم "سمندر خیل" مورد عفو درگاه الهی قرار می گرفت؟!

ما انگشت انتقاد را نه بلکه "شلاق انتقاد" را بلند کرده ایم و اهل مشت زنی و لگد پرانی هم نیستیم که با مشت به فرق کسی بزنییم. اگر شلاق انتقاد مفید فائده ای تمام نشد از پتک انتقاد کار میگیریم تا مغز های پریشانی که عثمان را "حضرت عثمان" می دانند ولی اندیشه مائوتسه دون را قبول ندارند از پریشانی نجات حاصل نمایند!!

بهرتر است عملکرد "ساما" و عملکرد "ساوو" را در غلظت سنج انداخته و غلظت سنجی نمائیم:

اول - از لحاظ مشی رسمی و خط برنامه‌ی: مشی رسمی "ساما" و خط برنامه‌ی "ساما" و خط برنامه‌ی "ساما" علیه رویز یونیزم سه جهانی موضع روشن ندارد. مشی رسمی "ساوو" و خط برنامه‌ی اش علیه رویز یونیزم سه جهانی موضع روشن ندارد؛ غلظت مساوی.

دوم - از لحاظ کم توقعی و پر توقعی: "ساما" بار بار تماس گرفته و انتظار هم نداشته که چینی ها بزودی چیزی بدهند و میدانسته اند که اینکار شله گی لازم دارد. "ساوو" برنامه و آئین نامه و نوشته "برداشت ما از تشکل سیاسی - نظامی" را به سفارت چین فرستاده و فکر میکرده که چینی ها در سفارتخانه شان پول آماده و تیار گذاشته و به محض ارسال برنامه و آئین نامه تقدیم میکنند و لذا "ساوو" بسیار بسیار بیشتر از "ساما" پرتوقع بوده است؛ غلظت در "ساوو" بیشتر.

سوم - "ساما" در زمان حیات مجید تلاش داشت با چینی ها رابطه بگیرد. هم رابطه گیری "ساما" و هم رابطه گیری "ساوو" ادامه همان تلاش اولیه است؛ غلظت مساوی.

چهارم - از لحاظ طول مسافت مسافرت: "ساما" ئی ها تا چندین سفارت خانه رفته اند و چند بار هم تا خود چین رفته اند. "ساوو" ئی ها ظاهراً تا یکی از سفارت خانه های چین رفته اند. غلظت در "ساما" بیشتر.

پنجم - از لحاظ تعداد افراد اعزامی سامائی ها به تعداد زیادی از افراد شانرا به سفارت خانه ها و به چین فرستاده اند. ساوویی ها ظاهراً دو نفرشان را به سفارت خانه اعزام کرده اند. غلظت در "ساما" بیشتر.

ششم - از لحاظ دفعات تماس و ارتباط گیری: سامائی ها چندین بار در سفارتخانه ها و در خود چین داخل تماس و ارتباط گردیده اند. ساوویی ها ظاهراً فقط چند بار با سفارتخانه تماس گرفته اند. غلظت در "ساما" بیشتر.

هفتم - از لحاظ جرئت عمل و جرئت گرفتن مسئولیت (برای "رهبر" و "سمندر"): "رهبر" خودش پیشگام بوده و خودش چندین بار تماس گرفته و مسئولیت عمل را هم با جرئت متقبل گردیده. "سمندر" ظاهراً خودش پیشگام نبوده و خودش تماس نگرفته بلکه دیگران را پیش انداخته و جرئت تقبل مسئولیت را هم ندارد. غلظت در "ساوو" بیشتر.

هشتم - از لحاظ حساسیت و عدم حساسیت علیه رویزیونیست های چینی در "ساما" و "ساوو": در "ساما" حد اقل در سطح عاطفی و احساسی حساسیت شدیدی علیه رویزیونیست های چینی موجود بوده و بدین سبب "رهبر" بعد از تلاش هوشیارانه چندین ساله بسیار به تدریج و آهستگی دیگران را در "ساما" به ارتباط گیری با چین قناعت داده آنها را با پیش کشیدن فارمول به اصطلاح "قاطعیت ایدئولوژیک و انعطاف سیاسی". در "ساوو" علیه رویزیونیست های چینی حساسیتی در کار نبوده و مجموع روابطش - حد اقل در سطح یک شهر - خواهان تماس گیری و ارتباط با چینی ها بوده اند. به همین سبب ضرورتی برای آماده سازی در سطح افراد سازمانی موجود نبوده و ضرورتی برای طرح فارمول "قاطعیت ایدئولوژیک و انعطاف سیاسی" هم احساس نمی گردیده است. غلظت در "ساوو" بیشتر.

نهم - از لحاظ امکانات به دست آمده در ارتباط گیری ها: "ساما" سی هزار دالر گرفته. "ساوو" معلوم نیست که چقدر گرفته یا اصلاً نگرفته. غلظت غیر قابل سنجش.

دهم - از لحاظ وسایل مسافرت و مصرف سفر: "سامائی" ها با طیاریه مسافرت کرده اند و پول مصرف سفر و کرایه طیاریه را هم از چینی ها گرفته اند و حتی از پول اضافی سفریه برای مصارف تشکیلات هم چیزی اندوخته اند و تحفه هائی نیز خریده اند. ساوویی ها با موتر مسافرت کرده اند و پول مصارف سفریه و کرایه موتر را هم خود شان پرداخته اند و تشکیلات مفلس را مفلس تر کرده اند و تحفه محفه ای هم تهیه نتوانسته اند. غلظت در "ساوو" بیشتر.

یازدهم - از لحاظ موضعگیری ایدئولوژیک - سیاسی فعلی: "ساما" تا حال علیه رویزیونیسم سه جهانی رسماً موضعگیری نکرده. "ساوو" نیز تا حال علیه رویزیونیسم سه جهانی موضعگیری نکرده ولی "سمندر" در جرقة "املا" علیه رویزیونیسم سه جهانی موضعگیری نموده. غلظت در سطح سازمانی مساوی و در سطح موضعگیری "سمندر" و "رهبر" غلظت در نزد "رهبر" بیشتر و بناءً در مجموع غلظت در "ساما" بیشتر.

نتیجه نهائی غلظت سنجی:

1 - غلظت مساوی: در دو مورد.

2 - غلظت نامعلوم: در یک مورد

3 - غلظت بیشتر در "ساما" چهار مورد.

4 - غلظت بیشتر در "ساوو" چهار مورد.

به این ترتیب معلوم میگردد که غلظت در "ساما" و "ساوو" مساوی است. مورد عمده در غلظت سنجی به نظر ما همان مورد نمبر اول در لیست فوق است. همین که میزان غلظت درین مورد با هم مساوی بود دیگر کافی است بگوئیم غلظت ها با هم مساوی هستند و چنانچه در فوق مشاهده گردید اگر موارد فرعی دیگر هم داخل محاسبه گردند در نتیجه نهائی تغییر وارد نمی نماید، بخصوص با توجه به اینکه موارد نامعلوم همچنان نامعلوم باقی خواهند ماند!!

اما نگارنده این سطور از دروغ هائی که در گذشته در سفر اروپا در مورد "جبهه متحد ملی" زده خجالت هم می کشد و سرم آورش هم میداند ولو ناشی از مشی رسمی "ساما" بوده باشد، زیرا که حرکت در تحت رهبری مشی "ساما" را در مجموع خجالت آور می داند و شرم آورش به حساب می آورد و به همین جهت وظیفه خود میداند که دوشادوش رفقای دیگر هسته با این مشی هم از لحاظ نظری و هم از لحاظ عملی بصورت کامل تصفیة حساب نماید. ولی جناب "سمندر" اختیار شان دست خود شان است که از عملکرد شرم آورش خجالت می کشند یا نمی کشند؛ ممکن ایشان از چیزهای بسیار زیاد دیگر هم خجالت نکشند = که نمی کشند!!

در مورد سفر به چین خود نگارنده و یا نگارندگان جرقة شماره چهارده بخوبی می دانند که کسی از اعضاء هسته از "فیض" این سفر بهره ای نبرده است. ما در اسناد مان و در صحبت های مان با "املائیان" به روشنی نشان داده ایم که در گروپ اعزامی به چین از "ساما" صرفاً یک نفر از اعضای مرکزیت این سازمان شامل بود که مسئولیت گروپ را نیز برعهده داشت و در عین حال مسئول تشکیلات "ساما" نیز بود که اکنون این شخص در یکی از کشورهای اروپا بود و باش دارد و به فعالیت مشغول است. ولی تا آن جائی که مسئله مربوط به مسئولیت سیاسی ارتباط گیری "ساما" به چین باشد، یکی از اعضاء هسته به عنوان یکی از شرکت کنندگان "کنفرانس سرتاسری ساما" و یکی از اعضای مرکزیت "ساما" از زمان بعد از کنفرانس سرتاسری "ساما" تا زمان انتشار اعلامیه بخش غرچستان تا آنجائیکه در اتخاذ تصمیم ها شرکت داشته و تا آنجائیکه مبارزه اش علیه این روند قاطعیت نداشته و

سازشکارانه حرکت کرده خجالت هم کشیده است و شرم آورش هم خواننده و چنانچه جناب "سمندر" مایل باشند حاضر است به جای ایشان نیز خجالت بکشد و اظهار شرمندگی نماید.

اما هدف ما از طویل ساختن این بحث چیست؟

هدف ما درین مورد این است که نشان دهیم:

1- موضعگیری امروز "سمندر" در "املا" و در "جرقه" علیه رویزیونیزم سه جهانی که با مواضع قبلی "ساوو" درین زمینه مغایرت دارد، یک تغییر موضع به شیوهٔ اپورتونیستی است. تغییر موضع اپورتونیستی به آن نوع تغییر موضع می گوئیم که بدون نقد روشن و صریح و قاطع از موضعگیری قبلی صورت گرفته باشد و بناءً ولو در ظاهر تیز و تند هم باشد در باطن و در ذات خود چندان قاطعیت ندارد.

2- از موقعیکه "سمندر" و "ساوو" با جناح های دیگر "املا" کار مشترک شان را آغاز کرده بودند تا زمانیکه قضیهٔ ارتباط گیری "ساوو" با سفارت چین از طرف هسته عنوان گردید "سمندر" و "ساوو" این مسئله را از سایر افراد "املا" پنهان نموده بودند (برای مدت بیشتر از یک سال) و تا این زمان "املا" علیه این قضیه هیچگونه موضعگیری ای نداشته است.

3- تا زمانیکه برنامهٔ "ساوو" رسمیت داشته باشد پایهٔ ایدئولوژیک- سیاسی این تماسگیری "ساوو" همچنان به قوت خود باقی است و رسمیت دارد و تا زمانیکه "ساوو" و یا "املا" بعد از انحلال رسمی "ساوو" برنامهٔ این سازمان را در قسمت عدم موضعگیری اش علیه رویزیونیزم سه جهانی مورد نقد قرار نداده است، نه انتقاد "سمندر" و "ساوو" از خود شان یک انتقاد ایدئولوژیک- سیاسی مشخص و روشن است و نه موضعگیری "املا" علیه گذشتهٔ "ساوو" یک موضعگیری دقیق، قاطع و روشن. در مورد مقایسهٔ عملکردهای یکی از اعضای هسته در "ساما" و عملکرد های "ساوو" به یک قرینه سازی نادرست و غیر واقعی مبادرت ورزیده اند. به چند دلیل:

اول - همان موقعیکه "ساوو" ارتباط گیری اش را با سفارت چین از "املا" و از جنبش پنهان نموده بود ما قضیهٔ تماسگیری "ساما" با رویزیونیست های چینی را در سطح جنبش افشا نمودیم و علیه آن هم از لحاظ عملی و هم از لحاظ نظری موضع گرفتیم. حتی در قضیهٔ تماسگیری "ساوو" با سفارت چین نیز این ما بودیم که آنرا با "املا" مطرح کردیم و در سطح جنبش علیه آن موضع گرفتیم.

دوم - عملکرد های رهبر "ساوو" می باید با عمل کرد "رهبر" در "ساما" مورد مقایسه قرار بگیرد و نه با عملکرد های رفیق عضو هسته که در موقعیت رهبری "ساما" قرار نداشته است.

سوم - هستهٔ انقلابی کمونیستهای افغانستان صریح و روشن و قاطع علیه مشی رسمی "ساما" اعلام موضع کرده و از لحاظ ایدئولوژیک- سیاسی و همچنان تشکیلاتی مرز بندی اش با "ساما" روشن است، در حالیکه "املا" علیه مشی رسمی "ساوو" اعلام موضع نکرده و مرز تشکیلاتی اش نیز تا حال مغشوش است و حتی به یک معنی و از یک نظر "املا" تا حدود زیادی خود همان "ساوو" است منتها با نام جدید و البته به اضافهٔ افراد دیگری خارج از "ساوو".

چهارم - در مورد اینکه جرقة شماره چهارده سوال می نماید که فلان عضو هسته چگونه عملکرد های گذشتهٔ خودش را در "ساما" توجیه می نماید، باید گفت که اساساً تلاش صورت نگرفته است که این عملکرد ها توجیه شوند. همچنانکه اسناد بخش غرچستان حاکی است و همچنانکه مجموع اسناد هستهٔ انقلابی کمونیستهای افغانستان به صراحت و روشنی بیان میدارد ما علیه این عملکرد ها هم از لحاظ تئوریک و هم از لحاظ عملی موضع روشن گرفته ایم. ولی "املا" و "ساوو" هر دو در مورد قضیهٔ تماس گیری "ساوو" با سفارت دست به توجیهات جالبی می زنند. در قدم اول این قضیه را پنهان نمودند، بعد از آنکه افراد غیر ساوویی "املا" از طریق ما ازین قضیه اطلاع پیدا کردند در مورد آن اظهار شک و تردید کردند و حتی از ما خواستند که در مورد آن احتیاط نمائیم. در جلسهٔ چهارنفری بین نمایندگان "املا" و "هسته" "سمندر" در مورد توضیحات داد و متذکر شد که اشتباه صورت گرفته است ولی علاوه کرد که "ساوو" در گزارش سیاسی اش علیه رویزیونیزم سه جهانی موضعگیری نموده است و وعده داد که گزارش سیاسی "ساوو" را در اختیار ما قرار خواهد داد. در جلسهٔ بعدی نمایندهٔ "املا" مدعی گردید که "ساوو" در برنامه اش علیه رویزیونیزم سه جهانی موضعگیری روشن و واضحی دارد و اکنون که این مسئله از طرف ما در سطح جنبش مطرح گردیده جرقة شماره چهارده مدعی است که "ساوو" گویا قبل ازت تشکیلش (!) در نوشتهٔ "نیازمبرم..." علیه رویزیونیزم سه جهانی موضعگیری کرده است. ما قبلاً در مورد موضعگیری های برنامهٔ "ساوو" نقد مختصری داشته ایم و با وجودیکه در سطور قبلی این

نوشته از موضعگیری قاطع "نیازمبرم..." و "گزارش سیاسی "ساوو" مختصراً یاد آوری هائی صورت گرفت، بازهم روی موضعگیری های گزارش سیاسی "ساوو" و "نیازمبرم..." در شماره های آینده مکث خواهیم نمود.

بعضی ها سالهای سال است که متأسفانه به فحاشی و دشنام گوئی عادت کرده اند و ما انتظار هم نداریم که به زودی این عادت زشت شان برطرف گردد و شاید هم تا آخر عمر شان باقی بماند. متأسفانه برای این قبیل افراد فحاشی و دشنام گوئی آنچنان بصورت یک عادت همیشگی درآمده که کلماتی از قبیل: عدم صداقت، دروغگوئی، بی شرافتی و حتی خیانت آنچنان مفاهیم و معنا هائی را در برندارند که برای تمامی فارسی زبانان دیگر دارند. برای اینها این کلمات بسیار به آسانی و سادگی میتوانند در پهلوی کلمات دیگری از قبیل همکار و رفیق قرار بگیرند. مثلاً در همین جرقه شماره چهارده بار بار می خوانیم که "املائیان" می نویسند: "رفقای هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان". ولی در همین شماره جرقه از هیچگونه فحاشی و دشنام گوئی نیز در حق این "رفقای شان" دریغ نمی نمایند تا آن حدی که این "رفقای شان" را "خائن به جنبش انقلابی" خطاب می نمایند. بازهم جالب تر اینجا است که در همین جرقه شماره چهارده به این "خائنین به جنبش انقلابی" پیشنهادهای مبنی بر همکاری و نزدیکی نیز ارائه می نمایند.

وقتی "املائیان" به جواب اولین نامه ما حسب عادت و بسیار معمولی و بیش یا افتاده اتهام عدم صداقت را بر ما وارد نمودند اتهام شانرا عادی و معمولی نگرفتیم تا به ایشان نشان دهیم که از جمله آنهایی که همانند خود شان با زبان به دشنام گفتن و با گوش به دشنام شنیدن عادت کرده اند نیستیم و لذا نه جرئت دشنام گفتن را داریم و نه توان دشنام شنیدن را. ولی "املائیان" که به پیروی از "رهبر و شرکاء" حرکات ما را کودکانه میخوانند، متأسفانه و بدبختانه با وجودی که سر و ریش سفید کرده اند حرمت زبان را پاس نمی دارند و پیرانه چه که حتی "کودکانه" نیز رفتار نمی نمایند زیرا که کودکان نیز با "رفقای شان" پوچ زبانی نمی کنند.

بلی، ما در ابلاغیه مان نوشتیم "رهبرساوو": ولی این کلمات کجایش اتهام بود؟ مگر کسی رهبر "ساوو" نبوده و نیست و ما اتهام زده ایم؟ چه کسی در طول سالهای گذشته ده ها نوشته به خط و کتابت افراد "ساوو" منتشر کرده و مطابق حکم جرقه شماره چهارده که انتشار دستنویس اسناد را آب به آسیاب دشمن ریختن دانسته است چندین سال آبدار باشی آسیاب ارتجاع و امپریالیزم بوده است؟! چه کسی از جانب رفقایش زیر فشار بوده که باید با سفارت چین رابطه گرفته شود، زیرا که بدون موافقت این فرد عمل ارتباط گیری اصلاً اجرا نمی شد؟! گذشته ازین ها با ذکر این کلمات در ابلاغیه کدام راز تشکیلاتی افشا گردیده که باید خائنانه دانسته شود؟ ما در ابلاغیه مان صرفاً تذکر داده ایم "رهبر ساوو" که نه نام کسی را افشا کرده ایم و نه محل سکونتش را و نه رد پائی برای دشمنان گذاشته ایم. ولی متأسفانه "املائیان" در جرقه شماره چهارده کاری کرده اند که بدون استعمال کلمات تیز و تند باید گفت به افشاگری همه جانبه در مورد خود و در مورد هسته پرداخته اند و حتی در یک مورد صریحاً به پولیس یک کشور خارجی رد پای روشن داده اند، که افراد تحت تعقیب پولیس دستگیر شوند.

خوانندگان این سطور یقیناً میدانند که سال گذشته اسناد کمیسیون تحقیق و بررسی تسلیم طلبی در "ساما" توسط عمال و ایادی "رهبر و شرکاء" به سرقت برده شد و توأم با آن دوبار منزل یکی از رفقای ما در عالم مهاجرت توسط تسلیم طلبان "ساما" مورد چپاول قرار گرفت. اعلامیه ای که در مورد این حرکات جنایتبار "رهبر و شرکاء" از طرف کمیسیون تحقیق و بررسی تسلیم طلبی منتشر گردید (اعلامیه دوم) توسط "املا" ضم یک اعلامیه و معه سند دیگری از کمیسیون تحقیق و بررسی تسلیم طلبی (عمق فاجعه) نیز تکثیر گردید. در جریان تماس با "املائیان" ما وضعیت رفقای مان را به روشنی برای شان بیان نموده و روشن ساخته بودیم که "رهبر و شرکاء" حتی توطئه های شان را تا سرحد متوسل شدن به پولیس کشور خارجی غرض دستگیری و بازداشت رفقای ما بالا برده اند. درینجا لازم است کمی در مورد توضیح بدهیم:

یکی از اعضای کمیسیون تحقیق و بررسی تسلیم طلبی "ساما" که ابتدا تا حدودی علیه "رهبر و شرکاء" ظاهراً موضع داشت و حتی موقعی که اعلامیه اول کمیسیون تحقیق و بررسی تسلیم طلبی "ساما" انتشار یافت پیشنهاد کرده بود که باید در اعلامیه برعلاوه سرقت اسناد تسلیم طلبی مسئله مورد چپاول قرار گرفتن منزل رفیق نیز گنجانیده شود که البته بنا به دلایلی این پیشنهاد رد گردید. بعداً موقعی که تهجمات عمال و ایادی "رهبر و شرکاء" در کمپ نیز ادامه یافت و رفیق ما با یکتعداد از روابط فامیلی و قومی اش درعالم آوارگی آواره شدند، تهدیدات "رهبر و شرکاء" آن عضو دیگر کمیسیون تحقیق و بررسی تسلیم طلبی "ساما" را ترساند و این "یار نیمه راه" به تسلیم طلبان تسلیم گردید. بعد از آنکه "یار نیمه راه" ما به تسلیم طلبان تسلیم گردید، از جانب آنها دستور یافت که با توسل به روابط قومی و به اصطلاح فامیلی اش که درون بوروکراسی و پولیس و ارتش کشور خارجی وجود دارند برای رفیق ما یک دوسیه جنائی ترتیب نماید. فرد متذکره برای اینکه به تسلیم طلبان ثابت نماید که واقعاً به آنها تسلیم شده است بالای رفیق ما و یکی از روابط فامیلی اش عریضه ای ترتیب نمود و ادعا نمود که فلان فرد با یکی از اعضاء

فامیلش مبلغی در حدود یکصد و شصت هزار افغانی اش را با تهدید تفنگچه در یک محل دوردست از وی به جبر و زور گرفته اند. به این ترتیب برای رفیق ما و یکی از روابط فامیلی اش یک دوسیه جنایی یعنی یک دوسیه راهگیری و قطاع الطریقی بوجود آورد که حد اقل جزای آن ده سال حبس است. در اثر این عریضه رفیق ما از آن منطقه خارج شده و مخفی گردید ولی آن فرد دیگری که بالایش عریضه شده بود به چنگ پولیس افتاد و زندانی شد که بعد از دوسه روز زندان به همکاری افراد دیگری و با دادن رشوه به پولیس زندان به قید ضمانت آزاد شد. بعد از مدتی یکی دیگر از روابط فامیلی رفیق ما به پولیس معرفی گردید که وی نیز زندانی گردید ولی چند ساعت بعد از دستگیری بخاطری که دوسیه مربوطه به او ارتباط نداشت از زندان آزاد گردید.

در جلسه چهارنفری فی مابین نمایندگان "هسته..." و "املا" ما این حالت رفیق ما و روابط فامیلی اش را به صراحت با "املائیان" در میان گذاشته و آنها را از وضعیت آگاه نموده بودیم. معهداً در جرقة شماره چهارده "املائیان" به آن چنان توضیحاتی مبادرت ورزیده اند که آشکارا به تسلیم طلبان "ساما" رد پای بسیار روشنی از محل اقامت رفیق ما نشان میدهد تا آنها بدون دردسر پولیس کشور خارجی را به محل اقامت رفیق ما رهنمائی کرده و دستگیرش سازد تا در یک جرم جنائی مورد محاکمه قرار گرفته و به چند سال حبس محکوم گردد. ما از حسن نیت "املائیان" که نمی خواهند آب به آسیاب دشمنان بریزند سپاسگزاریم ولی "بدبختانه" قبل از پخش جرقة شماره چهارده، رفیق ما محل بودوباشش را تغییر داده بود و "حسن نیت" املائیان جنبه عملی بخود نگرفت؛ مگر علیرغم آن ما از "حسن نیت" املائیان عمیقاً سپاسگزاریم و از مرحمت های "پدرانه" ریش سفیدان نیز کودکان منت گذار و از "خیانتی" که با ذکر کلمات "رهبر ساوو" در ابلاغیه مرتکب گردیده ایم نیز "شرمسار"؟! حال که بنا به اصرار و تهدید جرقة شماره چهارده مجبور شدیم "مطالب سوء" در مورد "ساوو" را خاطر نشان سازیم، یقیناً خوانندگان این سطور در خواهند یافت که حساسیت بسیار شدید جرقة شماره چهارده اصلاً مربوط به کلمات "رهبر ساوو" نیست بلکه مربوط به مطالب "مگوئی" است که به این کلمات ارتباط دارد.

ولی خرابی ها را با فحش و دشنام و وارد آوردن اتهام خیانت به دیگران نمی توان ترمیم نمود. اگر "املائیان" میخواهند خرابی های گذشته شان را ترمیم نمایند باید حساسیت های بيمورد و فحش و دشنام گوئی و تهدید با کلمات را کنار بگذارند و در عوض خرابی های شان را آنچنان ترمیم نمایند که در آینده برای شان دردسری بوجود نیاید.

در اخیر مبحث فعلی لازم میدانیم به یک مطلب دیگر اشاره نمائیم: جرقة شماره چهارده در صفحه هشتم خود می نویسد:

«هسته ... طی مکتوب ... رسماً از "املا" درخواست نمود که با وی وارد مبارزه سیاسی ایدئولوژیک شده و در راه وحدت این جنبش از طریق مذاکرات مستقیم در رفع موانع همکاری نماید...»

ما درینجا قصد نداریم به املائیان بگوئیم دروغ می گویند، ولی خاطر نشان میسازیم که متن اولین نامه ما به "املا" نشان می دهد که ما مسایل مورد بحث با "املا" را دو قسمت کرده ایم، قسمتی که برای مجموعه جنبش میتوانیم طرح نمائیم که قسمت عمده است و قسمت دیگری که برای فعلاً نمیتوانیم در سطح جنبش مطرح نمائیم که قسمت غیر عمده و فرعی است. ما در نامه مان به صراحت خاطر نشان ساخته ایم که منظور ما از ایجاد ارتباط رسمی با "املا" صرفاً بحث روی مسایلی است که برای فعلاً در سطح کل جنبش نمی توانیم مطرح بسازیم و نه بحث روی تمامی مسایل مورد اختلاف میان "هسته..." و "املا".

پس از انتشار ابلاغیه ما، تبلیغاتی از جانب عمال و ایادی "رهبر و شرکاء" دامن زده شد مبنی بر اینکه ما با "املا" رفته ایم و چون اختلاف پیدا کرده ایم دوباره از "املا" خارج شده ایم. اگر این تبلیغات صرفاً از جانب "رهبر و شرکاء" دامن زده شده باشد جای شکرش باقیست، ولی اگر به محض ارسال مکتوب هسته به "املا"، املائیان دست به تبلیغات زده باشند که گویا هسته نیز بصورت یکی از "بخش های متحد" "املا" در آمده است در آنصورت باید نتیجه گرفت که چگونه کسانی بعد از یک عمر شرکت در مبارزات سیاسی و دیدن چندین "پادشاه گردشی" هنوز که هنوز است مبارزات سیاسی را جدی نمی گیرند و با "کلوخ دیوار" میخواهند خانه بسازند تا کار ساختمانی شان هیچوقت تا سقف نرسد و مدام کلوخ بازی و بعضی اوقات کلوخ پرانی داشته باشند!؟!

ادامه دارد

(1) - تبلیغ و ترویج ایدئولوژی انقلابی پرولتاریا را باید سازماندهی کرد و نیز مبارزات انقلابی پرولتاریا به سازماندهی ضرورت دارد، ولی سازماندهی ایدئولوژی انقلابی پرولتاریا را باید از ابتکارات نویسندگان "سیاه ترین روز..." محسوب نموده و بمثابة یک گام تکاملی در ایدئولوژی انقلابی پرولتاریا به حساب آورد که البته افتخارش نیز نصیب نویسندگان نوشته است. سازماندهی ایدئولوژی (!!!) در جامعه افغانستان که نود و چند درصد اهالی آن بی سواد اند، نویسندگانی اینچنین نیز بهر حال غنیمت بزرگی به شمار میروند!!! به امید ابتکارات بیشتر املائی و انشائی "املائیان".

راه جهان نو

اینجا درین دیار، در این کهن حصار، در این سرای غم، ما دیده ایم مدام، رنج و غم و الم. ما ساختیم جهان، با شیرۀ بدن، با دست پر توان، لیکن درین میان، ارباب برده دار، دزدید رنج مان، بریود گنج مان، حاصل ز بهر ما، زان زحمت و تلاش، شد رنج جان گداز.

آن سده های تار، آن سده های درد، با جنگ بی امان، با جنگ بردگان، بر ضد مهتران، بر ضد "بهتران"، چون گشت ناپدید، ما خواستیم جهان، باشد به کام مان. اما نشد تمام، دنیای پر ز درد، دنیای پر ز رنج.

ارباب برده دار، گرچه برفت لیک، آن خان زمیخوار، بگرفت راه او، بنشست جای او، بار دیگر ز سر، رنجی که حد و حصر، نشناخت شد قرین، رنجی بیرون ز مرز، بر خیل کشتگر، بر اهل بذرگر.

بار دیگر ز سر، جنگ دیگر شروع، گردید بی امان، بر ضد بیگلر، بر ضد میر و خان.

بس سده ها گذشت، بر جنگ دهقان، کز مرزها بیرون، زان سوی بحرهای، "اعمارگران" دون، آمد درین دیار، بگرفت مرز و بوم.

لشکر اگرچه رفت، چون دید ضرب شصت، در صحنۀ نبرد، شاهنشاهی بی پول، همچون سپاه نبود، تا بشکنند به جنگ، شد ماندگار و گشت، کوهی دیگر گران، بر دوش مردمان.

بس سالها گذشت، بر جنگ و رزم ما، بر عزم جزم ما، کامد سپاه دون، یک روز پر ز درد، یک شام قیرگون، شاهنشهان روس، با ماسک پر ریا، مکر و فریب نو، بار دیگر بپا، کردند تیره گی، با خیره گی بی چون، ضحاک مار دوش، قرنین دار پست، یغما گران دون، چنگیز چون بلا، انگریز حيله گر.

چنگ کنون ولی، باید بپا بود، بر ضد بردگی، بر ضد بندگی، در هر لباس و رنگ، از هر قماش و رنگ.

آن کاوه نامدار، بالا درفش رزم، بنمود ضد خصم، در زیر این درفش، ضد ضحاک دون، جنگیدیم آنچنان، مستانه کاقبت، سرباخت مار دوش، لیک افتخار جنگ، افتاد سر انجام، چون تاج سلطنت، بر فرق فریدون.

ما ضد سکندر، بر هر کوه و کمر، جنگیدیم و انجام، سر دادن ما شد، دار سپه داران، تاج شهنشاهان.

از دشت های غرب، تا کوهسار شرق، پای حصار شهر، کاباد شد به خون، کاباد شد به جان، با جان و خون ما، اعراب ولجه بر، بر بود مال ما، بستود جان ما.

بود جنگ و خون زما، دشمن زبون زما، این جان و خون ما، شد تحفه سر انجام، در دست امیران، تا هدیه نمایند، بر تخت خلیفه.

در یورش چنگیز، گفتاد قتل عام، ما بودیم و نبرد، لیکن امیر و شیخ، تسلیم یا فرار، یا بر مزار ما، ویرانه شهرها، مخروبه قریه ها، گشتند چون شریک، بهر مهاجمان، غارتگران دون.

انگریز بارها، از ضرب شصت ما، گردید سخت خوار، بیچاره و زبون، هر بار بعد جنگ، لیکن ربوده شد، از دست ما دریغ، خون های سرخ مان، همچون نشان جنگ، شد تاج امارت، بر سایه های رب.

اما درین نبرد، در این تلاش عام، در این نبرد سخت، بر ضد روسیان، گشتیم قتل عام، آواره بی پناه، بر پهنۀ جهان، باید نبرد ما، این جنگ پر دوام، بر ضد دشمنان، دایم بود مدام.

این بار بایدهش، فرجام بهر ما، انجام بهر ما. روسان روند چون، خوار و زبون و زار، از صحنۀ نبرد، باید شویم آزاد، از بند جهانخواران، از قید میر و خان.

آید ولی اگر، یک دولت سازش، از نوکران روس، با همرهاان دون، ارباب و میر و شاه، یا حضرت و ملا، اخوان پر ریا، پامال می شود، خون های ریخته، اجساد سوخته، بر باد می رود، ویرانی بی دهات، تالان شده بلاد، آوارگی چه سود؟ کز بعد سال ها، بار دیگر بود، ظلم و ستم بجا.

باید بپا شود، یک راستین ستاد، از بهر انقلاب، اندیشه های مارکس، وز لنین و مائو، اساس بایدهش، اساس این ستاد، با سمت و سو شود، تا رزم کارگر، تا رهبری شود، قهر و خروش خلق.

باید بپا کنیم، دموکراسی نوین، زانهم رویم نیز، بی باک ما جلو، سوی جهان نو.

این راه پر شکوه، این راه پر ز شور، این راه پر ز پیچ، این راه پر ز خم، راه جهان نو، راه تمام ماست.

کارگران به پیش، یک دست و متحد، گردد چه استوار، این جبهه در نبرد، در رزم مشترک، با خلق های دیده بلا و کشیده رنج، داریم پیش رو، جهانی برای فتح.

ندای انقلاب

شمارهٔ دهم

(حوت 1365)

دو تراژدی

ماه حوت، ماه حماسه ها، ماه خون و ماه تراژدی است. درین ماه خیزشهای قهرمانانه توده های مردم با خونبهای هنگفتی که توده های بپا خاسته درین خیزشها متقبل گردیده اند یکجا شده و در فرجام صحنه های تراژدیکی را که وضعیت عمومی مجموع مقاومت خلق ما را به نمایش میگذارد؛ بار آورده است.

خیزشهای حماسه آفرین کارگران دره صوف، مردم هرات و شهریان کابل آن مقاطعی از مبارزات برحق توده های خلق ما را علیه سوسیال امپریالیزم شوروی و مزدوران افغانی اش نشان میدهند که نقش بس عظیمی در جهت گستردگی این مبارزات بازی کرده اند. قربانی های بیمانندی که مردم ما درین کارزارها پذیرا گردیدند به حق میتوان نمونه های شایسته ای از ظرفیت جانبازی و ایثار خلق کبیر میهن دانست. اینها آن جنبه هائی از "حوت خونین" اند که در خور افتخار، مباحثات و قدردانی می باشند.

"حوت خونین" در عین حال تراژدی غم انگیز مبارزات فعلی توده های خلق ما را به نمایش میگذارد، تراژدی ایکه در آن بر پیشانی فرزندان بپاخاسته خلق بر چسپ دشمنان خلق را می چسپانند و در کشتارگاه سوسیال امپریالیستی گردن میزنند و تراژدی ایکه تبارز دهنده نقش دشمنان در کمین نشسته و تلاش بی حد و حصر شان غرض دزدیدن و به یغما بردن ثمره جانفشانی های توده های مردم میباشد.

درین صحنه تراژدیک سوسیال امپریالیزم شوروی و نوکران افغانی اش خلق بپا خاسته را بنام ارتجاع سیاه و نوکران امپریالیزم قتل عام مینمایند و ارتجاع فئودالی به همدستی امپریالیزم غرب و ارتجاع وابسته اش در منطقه مکروب "انتهی کمونیزم" را در درون صفوف رزمندگان خلق انتقال می دهند.

سوسیال امپریالیستها و مزدوران بیمقدار افغانی شان مبارزات برحق توده های خلق ما را مدام برچسپ ارتجاع، فیودالیزم، مزدوری امپریالیزم و ... میزنند تا بدینوسیله حمام خونی را که در افغانستان براه انداخته اند توجیه نمایند. از جانب دیگر نیروهای ارتجاعی فیودالی وابسته به امپریالیزم غرب و ارتجاع وابسته به آن در منطقه به همکاری و حمایت بی دریغ و همه جانبه با داران شان سعی در تغییر ماهیت مبارزات خلق ما و تبدیل آن به یک حرکت ارتجاعی "انتهی کمونیزم" دارند. درین معنی سوسیال امپریالیست ها و نوکران بومی شان از یکجانب و ارتجاع فیودالی با داران خارجی شان از جانب دیگر متقابلاً بر آن همدیگر تبلیغ مینمایند. اگر از یکجانب سوسیال امپریالیست ها و نوکران بومی شان مبارزات خلق ما را تماماً به پای ارتجاع فیودالی و حامیان خارجی اش ختم میکنند؛ از جانب دیگر نیروهای ارتجاعی فیودالی و حامیان بین المللی شان، سوسیال امپریالیست ها و باند های مزدورشان را "کمونیست" می خوانند.

«در این شرایط پیچیده است که نیاز به حرکت مستقل پرولتاریا و یک حزب پیشقراول واقعی استوار بر مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون هرچه آشکارتر میشود. بدون چنین حزبی، پرولتاریا قادر نخواهد بود پرچم مستقل خود را برافرازد. بدون یک پیشقراول واقعی، نه امکان مرزبندی دقیق سیاسی - ایدئولوژیک با آن کسانی که تجاوزگران شوروی و مترسک های افغانی شان را "کمونیست" میخوانند موجود است و نه می توان تبلیغات شوروی و رویزیونیزم بین المللی را که میخواهند جنبش افغانستان را صرفاً کار مرتجعین فیودال به خرچ امریکا یا حاکمین کنونی چین علیه به اصطلاح "ترقی" رژیم دست نشانده شوروی جلوه دهند؛ درهم کوبید.» (جهانی برای فتح شماره ششم)

جنبش واقعی موجود افغانستان پیش چشم ما است؛ کورمغزانی که قادر نیستند از تجارب عملی این جنبش درس بگیرند جای شایسته تری از زباله دان تاریخ ندارند.

همزمان با آغاز مبارزات توده های خلق ما علیه سوسیال امپریالیزم و نوکران رویزیونیست بومی اش، تلاش نیروهای ارتجاعی فیودالی وابسته به امپریالیزم غرب و ارتجاع وابسته به آن در سطح منطقه به منظور به گمراهی کشاندن مبارزات مردم و تبدیل آن به آلت دست امپریالیزم غرب و ارتجاع وابسته به آن در منطقه آغاز یافت.

حاکمیت ارتجاع مذهبی در ایران و پاکستان یعنی دو کشور همسایه افغانستان که حیثیت پشت جبهه افغانستان را دارد باعث شد که نیروهای ارتجاعی مذهبی در سطح منطقه از برتری برخوردار باشند. این امر تلاش آنها را در جهت منحرف نمودن مبارزات مردم تشدید نموده و حمایت های بیدریغ ارتجاع عرب و امپریالیزم غرب و بخصوص امپریالیزم امریکا بیشتر از پیش تقویت شان نمود.

به این ترتیب نیروهای ارتجاعی فیودالی زمینه را برای ارائه صریح و روشن خواست ها و شعارهای طبقاتی شان مساعد یافتند و به صورت آشکاری چهره "انتهی کمونیستی" شانرا عیان نموده و هدف برقراری "جمهوری اسلامی" را پیش کشیدند. این خواست

ارتجاعی در واقع در پیوند نزدیک با "انتهی کمونیزم" این نیروها قرار داشت و قرار دارد، امری که این نیروها در جهت اشاعه و گسترش آن در میان مبارزات خلق ما بطور خستگی ناپذیری کمر همت بسته اند. خواست "جمهوری اسلامی" هدف سیاسی آن خط ایدئولوژیکی است که مبارزات جاری خلق ما را یک مبارزه ضد کمونیستی میداند و "جهاد مقدس اسلامی" اش میخواند.

کاملاً روشن است که نیروهای انقلابی و کمونیست در مبارزه شان علیه سوسیال امپریالیزم شوروی و نوکران افغانی اش می بایست نه تنها باید ازین "انتهی کمونیزم" ارتجاعی و "جمهوری اسلامی" مربوطه اش فاصله بگیرند بلکه باید علیه آن مبارزه نیز نمایند. ولی متأسفانه سردرگمی ایدئولوژیکی - سیاسی و بخصوص تأثیرات رویزونیوم سه جهانی بر بخش های معینی از جنبش کمونیستی و جنبش دموکراتیک نوین کشور باعث گردید که تعداد زیادی از "شعله یی ها" علمبردار جمهوری اسلامی گردند و در نتیجه خواسته یا ناخواسته در خدمت انتهی کمونیزم، ارتجاع فیودالی و امپریالیزم غرب قرار بگیرند. البته این صرفاً یکی از جنبه های این تراژدی است. جنبه دیگر آن عبارت از این است که این "مسلمان نمائی" های کاذبانه یا صادقانه نتوانست حاملین خود را از وحشیگری های نیروهای فیودالی نجات بخشد و توسط همان حاملین و عاملین اولیه اصلی "جمهوری اسلامی" و "انتهی کمونیزم" بنام "شعله یی"، کمونیست و مائوئیست گردن زده شدند و سرکوب گردیدند. درین باب سرنوشت "ساما" در واقع یک سرنوشت تراژدیک می باشد.

"ساما" قبل از کنفرانس مؤسس و ایجاد رسمی اش در اعلامیه جبهه متحد ملی خواست جمهوری اسلامی را قبول نموده و آنرا مورد تأکید قرار داد. همچنان در اعلامیه مصوب در کنفرانس مؤسس خود اسلام را به عنوان سدی در برابر تلاش سوسیال امپریالیزم شوروی بخاطر امحای هویت ملی مردم ما به حساب آورد. کنگره "ساما" که در آن "اعلام مواضع" به عنوان یک سند برنامه یی مورد تصویب قرار گرفت خواست جمهوری اسلامی را بر درفش "ساما" نوشت و این درفش را در سطح جنبش مقاومت آشکارا به اهتزاز در آورد. ندای آزادی دوره اول به عنوان ارگان مرکزی "ساما" بصورت پیگیری برای "اعلام مواضع" و جمهوری اسلامی مربوطه اش تبلیغ نمود.

از میان مجموع نیروهائی که اصطلاحاً در افغانستان "شعله یی" خوانده میشوند این فقط "ساما" است که تا حال قادر گشته در میان جنبش مقاومت جبهه های بنام خود ایجاد نماید. ولی این جبهه ها نه بر اساس مبارزات کمونیستی و نه حتی بنام مبارزات ملی - دموکراتیک مطابق به خط برنامه "ساما" بلکه بنام "اسلام" و "جمهوری اسلامی" و "بسم الله" و "الله اکبر" اعلام مواضع "ساما" عرض وجود نمودند. مگر هیچیک از جنبه های این "مسلمان نمائی" های کاذبانه و یا صادقانه نه توانست مورد قبول نیروهای ارتجاعی فیودالی و حامیان خارجی اش قرار بگیرد و نه توانست جبهه ها "ساما" را از تعرضات و وحشیگری های انتهی کمونیست ها مصئون نگه دارد.

بهتر است به چند نمونه مشخص توجه نمائیم:

1 - جبهه کندز:

این جبهه به رهبری انجینیر سرور شهید بلافاصله پس از تجاوز قوای سوسیال امپریالیزم شوروی بر افغانستان فعالیتش را آغاز نمود. با وجودی که تعداد افراد تشکیلاتی این جبهه محدود، تعداد مجموعی افراد جبهه اندک و سلاح ها و تجهیزات آن بسیار ابتدائی و ناکافی بود؛ در طی بیشتر از دو سال فعالیت توانست به عنوان یک جبهه ضد دولتی و جبهه ضد تجاوز خود را تثبیت نماید.

تا زمانی که این جبهه در داخل منطقه کندز فعالیت می نمود علیرغم دسایس مکرر نیروهای ارتجاعی مذهبی، انجینیر سرور شهید توانست با هوشیاری تمام از روابط قومی و قبیله ای موجود در منطقه استفاده نموده و جبهه را فعال نگه دارد. البته فعالیت نظامی چشمگیر این جبهه و همچنان پخش اعلام مواضع "ساما" و "ندای آزادی" دوره اول که هر دو حامل پیام جمهوری اسلامی بودند نیز در جلوگیری از دسایس "اخوان" می توانستند نقشی بازی نمایند، ولی نقش آنها فرعی بوده و می توانستند صرفاً بر گرد محور روابط قومی و قبیله ای در منطقه عمل نمایند.

پس از آنکه نیروهای "ساما" در کوهدامن به دولت تسلیم شدند، دسایس و تبلیغات نیروهای ارتجاعی فیودالی علیه جبهه کندز و انجینیر سرور در منطقه بیشتر قوت گرفت. سرانجام ترس ازینکه "اخوان" با استناد به تسلیم شدن سامائی ها در کوهدامن علیه

جبهه‌کنند و شخص انجینیر سرور بنام پرچی و دولتی اقدام نماید جبهه‌کنند را وادار ساخت که از منطقه عقب نشینی نموده و خود را با سایر نیروهای "ساما" ملحق نماید و یا به خارج از کشور رهسپار گردد. در نزدیکی های اندراب نیروهای مربوط به "جمعیت اسلامی" راه را بر انجینیر سرور و افراد جبهه اش می بندند و درگیری آغاز میگردد. پس از چند ساعت درگیری انجینیر سرور قول و قرآن طرف مقابل را قبول مینماید و خود و افرادش از سنگر خارج شده و به مسجد قریه میروند. نیروهای "جمعیت اسلامی" بجای آغاز مذاکره مسجد قریه را محاصره نموده و بر مسجد حمله ور میشوند. چند تن از افراد جبهه‌کنند شهید و زخمی میشوند و مسجد نیز قسمماً آسیب می بیند و تمامی افراد دیگر جبهه دستگیر میشوند. "اخوانیها" قول و قرآن شانرا در مورد انجینیر سرور و تمامی افراد تشکیلاتی "ساما" اجرا نموده و بلافاصله آنها را تیر باران می نمایند. افراد قومی جبهه به عنوان زندانی نزد "اخوانیها" باقی می مانند که بعد از مدتی دوتن آنها موفق به فرار شده خود را به منطقه کنندز می‌رسانند. این دوتن بعد از مدتی زندگی مخفی در منطقه افشاء گردیده و مورد حمله "اخوانی های" منطقه قرار میگیرند و چون هیچ راه فرار دیگری سراغ ندارند خود شانرا مستقیماً به پسته های نظامی دولتی در محل می رسانند و به دولت تسلیم میشوند و شاید تا حال - اگر کشته نشده باشند - به قسم همیشه دولتی فعالیت نمایند.

2- جبهه کوه صافی:

تقریباً ده ماه بعد از آنکه نیروهای نظامی "ساما" در کوهدامن به دولت تسلیم شدند قسمتی ازین نیروها از منطقه خارج شده و ظاهراً ارتباط دولتی شانرا قطع نمودند و در کوه صافی جای گرفتند. درین منطقه "ساما" هیچگونه رابطه توده یی نداشت و صرفاً با نیروهائی از احزاب پشاوروی که در منطقه علیه نیروهای حزب اسلامی تسلیم شده به دولت خصومت می ورزیدند، ارتباطاتی برقرار کرده بود.

این جبهه که در کوه صافی به قول یک شاعر افغانی بنام "سامای اسلامی" فعالیت مینمود از یکجانب با بخش باقیمانده در ارتباط دولتی (سنگین و افرادش) رابطه داشت و تا حدودی از آن طرف تأمین میشد و از جانب دیگر "رهبر و شرکاء" از خارج کشور برای آن سرمایه مایه گذاری میکردند، امکانات مالی و تسلیحاتی برایش تهیه میکردند و افراد و کادرهائی را اعزام می نمودند. جناب "رهبر" خیلی ها امیدوار بودند که از طریق دریافت کمک های رفیقانه "رفقای" چینی اش این جبهه را از لحاظ مالی و تسلیحاتی سرپا نگه دارد. ولی جناب شان هنوز از سفر چین برنگشته بودند که جبهه کوه صافی از جانب "متحدین اسلامی" مورد حمله قرار گرفت.

پس از چند ساعت درگیری، قوماندان جبهه به قول و قرآن "اخوان" باور می نماید و به افرادش امر مینماید که تسلیم شوند. تسلیم شدن همان و قتل عام تمامی افراد جبهه همان. افراد جبهه کوه صافی توسط افراد "جمعیت اسلامی" زنده زنده به رودخانه پنجشیر انداخته شدند. (پرداختن به مسایل مربوط به جبهه کوه صافی بحث مفصلی را نیازمند است که متأسفانه اینجا گنجایش ندارد.)

سرنوشت جبهه کوه صافی و جبهه کنندز به خوبی و روشنی نشان داد که تسلیم شدن به خواست سیاسی ارتجاع فیودالی (جمهوری اسلامی) نمیتواند "شعله یی ها" را از دشمنی و خصومت انتی کمونیست ها مصئون نگه دارد. همچنان نشان داد که مسلمان نمائی خود فریبی ای بیش نیست؛ همانگونه که باور به قول و قرآن "اخوان" با پای خود رفتن به کشتار گاه می باشد.

سرنوشت جبهه کوه صافی و جبهه کنندز "ساما" همانند نمونه های دیگر نشان داد که دواى درد شعله یی ها مسلمان نمائی و پناه بردن به درفش مندرس "جمهوری اسلامی" نیست. این تسلیم طلبی به ارتجاع فیودالی و حامیان منطقه یی و جهانی اش نه تنها «امکان مرزبندی دقیق سیاسی - ایدئولوژیک با آن کسانی که تجاوزگران شوروی و مترسک های افغانی شان را "کمونیست" میخوانند»؛ را از "ساما" سلب نمود بلکه عدم امکان مرزبندی دقیق سیاسی - ایدئولوژیک با سوسیال امپریالیزم شوروی و مزدوران رویزیونیست داخلی اش را نیز در بر داشت و به این صورت روی دیگر سکه مشی انحرافی "ساما" یعنی تسلیم طلبی به دولت پوشالی و سوسیال امپریالیزم شوروی را به وجود آورد. به دو نمونه مشخص دیگر در "ساما" نظر می اندازیم:

1 - جبهه هرات:

بخش هرات یکی از چهار بخش تشکیل دهنده جناح "تازه اندیشان" "ساما" می باشد. فعالیت این بخش در هرات گرچه نه مشخصاً بنام "ساما" ولی در هر حال آشکارا چهره انتی کمونیستی به خود گرفته بود.

افراد این بخش در منطقه ابتدا با یکی از قوماندانان "جمعیت اسلامی" فعالیت می کردند. بعد از خراب شدن مناسبات با افراد "جمعیت اسلامی" به "حرکت انقلاب اسلامی" نزدیک شده و با "شیرآقای چونگر" متحد گردیدند. اتحادی که سرانجام باعث آغاز حملات "جمعیت اسلامی" بالای آنها و "شیرآقای چونگر" گردید.

با دوام حملات "جمعیت اسلامی" بالای آنها سرانجام با پا در میانی داکتر صدیق و شرکایش تعدادی از افراد جبهه به شمول قوماندان جبهه به این نتیجه رسیدند که برای آنها عجلتاً تضاد عمده را "اخوان" میسازد و نه سوسیال امپریالیزم شوروی و رژیم پوشالی مزدورش. بر اساس این برداشت هم در هرات و هم در کابل ارتباطات دولتی برقرار گردیده و "بیانیه مشترک" با دولت به امضا رسید که براساس آن هم افراد "ساما" در هرات و هم شیرآقای چونگر و افراد مربوطه اش به دولت تسلیم شده و به خرج سوسیال امپریالیست ها و رژیم پوشالی زد و خورد با "جمعیت اسلامی" را ادامه دادند و حتی عملیات مشترک با قوای دولتی و روسی علیه طرف مقابل صورت دادند.

بالاخره به جاروب شدن نیروهای "ساما" از منطقه و تسلیم شدن کامل شیرآقای چونگر و جبهه اش به دولت کشید. ولی داکتر صدیق و شرکایش توانستند "تجربه هرات" را به کوهدامن و جاهای دیگر منتقل نمایند و تسلیم طلبی ملی را در "ساما" شایع سازند.

2 - جبهات کوهدامن:

در کوهدامن نیز مانند جاهای دیگر برآمد "ساما" بر اساس مشی "اعلام مواضع" و قبول جمهوری اسلامی مبتنی بود و نه تنها مبارزات شکل کمونیستی - و بطریق اولی ماهیت کمونیستی - نداشت بلکه از شکل برآمد دموکراتیک مشی برنامه "ساما" نیز استنکاف ورزیده شده بود. درینجا که شکل کار تفاوت های اساسی و قابل ملاحظه ای با شکل کار "اخوان" نداشت نیروهای "ساما" حتی از مردم همانند نیروهای مذهبی عشر و زکات می گرفتند.

ولی تمامی این مسلمان نمائی های کاذبانه یا صادقانه نتوانست خشم نیروهای ارتجاعی فیودالی را فرونشاند و آنها توطئه های شان را علیه "ساما" ادامه دادند؛ تا اینکه در خزان سال 1360 به همکاری دولت حملات گسترده ای را با بالای جبهات "ساما" آغاز نمودند. مقاومت نیروهای "ساما" بزودی درهم شکست که در اثر آن تعدادی از منطقه خارج شدند، تعدادی به احزاب به اصطلاح میانه رو مذهبی پیوستند؛ ولی بخش اصلی نیروهای "ساما" در منطقه به رهنمائی و دستور آذر، سخی، داکتر صدیق و شرکای شان به دولت تسلیم گردیدند.

این تسلیمی سرانجام کار "ساما" را به امضای پروتوکول همکاری میان بخش شمالی "ساما" و دولت که به تصویب مرکزیت "ساما" نیز رسید کشاند که بخشی ازین نیروها یعنی غند سنگین تا هم اکنون در ارتباط با دولت قرار دارد.

مشی انحرافی و به قول رفقای چینی "رهبر و شرکاء" رنگ خاکستری "ساما" سرنوشت این سازمان را به یک تراژدی مبدل نمود. تراژدی ای که صحنه هائی از آن قتل عام "سامائی ها" را توسط نیروهای ارتجاعی فیودالی نشان میدهد و صحنه های دیگری از آن ننگ تسلیم شدن به دشمن سوسیال امپریالیستی و رژیم پوشالی مزدورش را، که تمام حماسه ها، رشادت ها و قهرمانیهای عده ای از رهبران و افراد صفوف "ساما" را ضرب در صفر میسازد و اخیراً مشرف شدن به دربار "خاقان های نوین" چین آن اندازه غرور سامائی را که باقی مانده بود از میان برد و نابودش کرد.

پاسداری از رشادت ها و قهرمانی های شهدا، نه در تعقیب مشی انحرافی "ساما" بلکه در اتخاذ یک موقف صریح و روشن کمونیستی مبتنی بر مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون و مبارزه در راه ایجاد حزب کمونیست افغانستان نهفته است. با پخش نشرات بسم الله دار نمیتوان خونهای شهدای بیشمار "شعله بیها" را پاسداری نمود.

«نبرد مقاومت اصیل مردم افغانستان تا کنون نقش مهمی در تضعیف و افشای سوسیال امپریالیزم ایفا کرده و این مبارزه باید مورد حمایت توده های انقلابی سراسر جهان قرارگیرد. ولی این مبارزه تنها در صورتی حد اکثر نیروی بالقوه خویش را بدست می آورد که آشکارا به عنوان بخشی از انقلاب جهانی پرولتری رهبری شود. مارکسیست - لنینیست های افغانستان باید پرچم سرخ مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون را با غرور و جسارت در میان شعله های مقاومت خلق افغانستان و در مقابل چشمان سوسیال امپریالیست ها برافرازند. آنها با این کار می توانند ماهیت و دورنمای مبارزه مسلحانه کنونی را بطور قابل ملاحظه ای تغییر داده و نقش بی اندازه مهمی در رشد جنبش انقلابی پرولتری بازی کنند.» (جهانی برای فتح - شماره ششم)

آنها با این کار میتوانند از تکرار تراژدی "ساما" در سطح جنبش انقلابی کشور و از تکرار تراژدی "حوت خونین" در سطح کل مقاومت جلوگیری نمایند و خون شهدای جنبش مقاومت و جنبش انقلابی کشور را به بهترین صورتی پاسداری نمایند.

مرگ بر سوسیال امپریالیزم - امپریالیزم و ارتجاع!

زنده باد مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون!

مرگ بر رویونیزم!

یا مرگ یا پیروزی!

مرگ برانتي کمونيزم

از زمانیکه مبارزه برحق و عادلانه خلق ما عليه سوسيال امپرياليزم شوروی و نوکران بومی اش آغاز گردیده است، ارتجاع فيودالی بحمايت امپرياليزم غرب و ارتجاع وابسته به آن در منطقه پيوسته درين تلاش بوده است که اين مبارزه را به یک مبارزه ضد انقلابی "انتي کمونيستی" مبدل سازد.

بر اساس اين هدف ارتجاعي، نيروهای فيودالی وابسته به امپرياليزم غرب پيوسته تلاش دارند مبارزه خلق ما عليه سوسيال امپرياليزم ها و نوکران افغانی شان را مبارزه عليه "کمونيزم" قلمداد نمایند تا به اينصورت بتوانند اين مبارزه را در خدمت باداران امپرياليزمی شان قرار دهند و بخاطر تأمین منافع اربابان شان قهرمانیهای بيمانند خلق ما را به خدمت بگیرند.

"اعلامیه اتحاد اسلامی مجاهدين افغانستان" که به عنوان پاسخی به پیشنهاد "مصالحه و آتش بس" از جانب رژیم پوشالی ارائه شده است، ماهيت واقعی اين "انتي کمونيزم" ارتجاعي احزاب پشاورى را نشان ميدهد.

درين اعلاميه که سعی ميشود سوسيال امپرياليزم ها و مزدوران رويزونيست افغانی شان "کمونيزم" خوانده شوند، منظور از لشکر کشی سوسيال امپرياليزمی «استقرار رژیم کمونيست» در افغانستان وانمود میگردد. بر همین منوال آرمان بزرگ و هدف والای ملت غيور افغانستان «که در راه آن بیش از یک ميليون شهيد، صد ها هزار معيوب و محبوس و در حدود پنج ميليون مهاجر به خارج از کشور و صدها هزار آواره و خانه بدوش در داخل وطن و خسارات جبران ناپذير مادی و معنوی را متحمل شده است» برقراری یک حکومت اسلامی، يعنی استقرار فيوداليزم پوسيده و فرسوده تصوير میگردد.

برای "انتي کمونيست" ها مسئله اساسی امروز مردم افغانستان و مبارزات برحق اين مردم امر آزادی کشور از چنگال خون آشام سوسيال امپرياليزم شوروی و نوکران بومی اش نمی باشد و آنها قصد ندارند که اين مبارزات در جهت نفی استبداد و استثمار در کشور حرکت نماید؛ بلکه فقط و فقط ميخواهند به بهای خوبیهای هنگفتی که خلق ما در مبارزه پرداخته است حاکميت فيوداليزم را مستقر نمایند و بجای سوسيال امپرياليزم شوروی امپرياليزم امريکا را بنشانند.

درين اعلاميه ميخوانيم:

«... تشكيل حکومت ائتلافی با کمونيست ها به همه اصول و مبادئ دين مقدس اسلام و مصالح ملی ما متصادم بوده هيچگاه اسلام با کمونيزم نمی سازد و اختلاط افراد مؤمن با کمونيست ها در چهارچوب یک حکومت واحد ناممکن و غير قابل تصور است.»

اين بيان که ظاهراً جوابی است به طرح تشكيل دولت ائتلافی پيشنهادهی رژيم پوشالی در عين حال جواب دندان شکنی است به آنهائیکه در مقابل "انتي کمونيزم" ها و وحشی، سازشکاری و تسليم طلبی و هيژم کشی بی مزد را پيشه خود ساخته اند.

اين سازشکاران و تسليم طلبان و هيژم کشان بی مزد آتش "انتي کمونيزم" نه تنها به ارتجاع فيودالی و امپرياليزم غرب خدمت می نمایند بلکه در عين حال کمونيزم و کمونيست ها را نیز ضربت زده و خون هزاران شهيد "شعله بی" را پایمال مينمایند. تمامی شهيد پروری های اين ها، حرکات کاذبانه ای بیش نيستند زیرا که قصد کرده اند با همراهی "انتي کمونيزم" ارتجاعي و بلند کردن و بلند نگه داشتن شعارهای جمهوری اسلامی افغانستان اسلامی و بسم الله و الله اکبر جنبش کمونيستی کشور و جريان دموکراتيک نوين را یکسره از افغانستان نابود نمایند؛ کاری که هرگز به اجرای آن توفيق نخواهند یافت.

اينها چه بخواهند و چه نخواهند مادامی که رنگ خاکستری شان را حفظ نموده و نشرات "بسم الله دار" پخش نمایند و نه تنها به مبارزات کمونيستی رغبتی نشان ندهند بلکه آشکارا با وحشیگری هائی همانند انتي کمونيست ها در سرکوب اين مبارزات تلاش های نافرجام نیز به خرج دهند، چیزی جز دنباله ارتجاع فيودالی و امپرياليزم غرب و مقدم بر آن چیزی جز خادمان مستقيم و يا غير مستقيم سوسيال امپرياليزم و نوکران بومی اش نمی باشند.

بايد با چشمان باز دید و با عقل سليم سنجيد و فهميد که انحصار طلبان انتي کمونيست نه تنها حاضر نيستند موجوديت کمونيست ها را در صف مقاومت ضد سوسيال امپرياليزمی به رسميت بشناسند بلکه حقوق پيروان ادیان ديگر غير از اسلام را نیز پایمال نموده و آنجائی که زور شان برسد از پایمال نمودن حقوق ملی و دموکراتيک فرقه های ديگر اسلامی نیز دريغ نمی نمایند.

در کشور ما افغانستان یک اقليت مذهبی اهل هنود و سیک ها موجود اند که در شهرهای قندهار، غزنی، کابل، جلال آباد، خوست و بعضی مناطق ديگر کشور بودوباش دارند. اين اقليت مذهبی در ابتدای خيزش عمومی مردم ما عليه رژيم کودتا و بخصوص پس از تجاوز قوای سوسيال امپرياليزمی بر کشور ما از مبارزات مردم ما پشتيبانی نمودند و بخصوص از لحاظ مالی کمک های قابل ملاحظه ای به بعضی از جبهات نمودند. ولی انحصار طلبان انتي کمونيست و سياست های به اصطلاح خالص اسلامی شان کار اين اقليت را به گوشه گیری از مبارزات مردم ما رساند.

اکنون با وجودی که ميتوان گفت اين اقليت مذهبی غير مسلمان هرگز به عنوان یک متحد سوسيال امپرياليزم و رژيم پوشالی عمل نمی نماید؛ ولی در عين حال بايد اين نکته را نیز پذيرفت که ديگر از مقاومت نیز فاصله گرفته اند.

کار اين اقليت مذهبی آنچه زاراست که حتی مهاجرين مربوط به اين اقليت را دولت هند به عنوان مهاجر افغانی نمی پذيرد و دفتر ملل متحد در هند نیز از اين سياست دولت هند متابعت می نماید. ولی مهاجرين آنها که خود را افغانی ميدانند اين سياست دولت هند را قبول نکرده و حتی در مقابل دفتر ملل متحد در دهلی اعتصاب مينمایند که بعنوان مهاجر افغانی به رسميت شناخته شوند.

البته سیاست های "خالص اسلامی" انحصار طلبان انتی کمونیست صرفاً به بی توجهی خصومت آمیز نسبت به اهل هنود و سیک ها محدود باقی نمانده و از این چوکات فراتر رفته است. این سیاست هم اکنون یکی از فرقه های مذهبی اسلامی را در افغانستان به صورت شدیدی تحت فشار قرار داده است.

فرقه مذهبی اسماعیلیه یکی از فرقه های معروف مذهبی اهل تشیع است. حسب یک سنجش تقریبی در حدود سیصد هزار نفر از ساکنین افغانستان در ولایات پروان، بامیان، بغلان، بدخشان و بعضی ولایات دیگر و هم چنان قسمتی از شهر کابل و بعضی شهرهای دیگر افغانستان به این فرقه مذهبی مربوط هستند.

موقعی که مبارزات مسلحانه مردم ما علیه رژیم کودتا آغاز شد پیروان این فرقه مذهبی دوش بدوش بخش های دیگر مردم ما در مبارزه علیه رژیم سهم گرفتند و این سهمگیری پس از تجاوز قوای سوسیال امپریالیستی ادامه یافت و تا هنوز در بسیاری مناطق با وجودیکه هرگز حقوق مذهبی آنها از طرف انحصار طلبان به رسمیت شناخته نشده، ادامه دارد. ولی در بعضی مناطق، فشار و اختناق بر این اقلیت مذهبی مسلمان آنچنان ابعاد گسترده ای بخود گرفته است که متأسفانه زمینه را برای توطئه گری های سوسیال امپریالیست ها و رژیم پوشالی آماده ساخته و تعدادی از افراد این فرقه مذهبی و بعضی از مناطق تحت سکونت آنها را یکام دولت انداخته است. ساکنین منطقه تاله و برفک در ولایت بامیان درین مورد نمونه گویائی است.

اهالی این منطقه با آغاز مبارزات مردم در ولایت بامیان علیه رژیم کودتا بپا خاستند و در مبارزات مردم سهم گرفتند. ولی نصیبی که از این مبارزات شان بدست آوردند این بود که جماعت خانه های شان توسط ملاهای مربوط به "حرکت انقلاب اسلامی" تخریب گردید و در هر قریه دو سه مسجد به خرچ اهالی فقیر این منطقه بنا یافته و در هر مسجد یک ملای سنی حنفی مذهب سر رشته امور مذهبی مردم را برعهده گرفته، نماز خواندن و به جماعت رفتن را مطابق به اساسات مذهب حنفی اجباری نمودند. هر فردیکه در نمازهای جماعت حاضر نمیشد می بایست مبلغ پنجمد افغانی جریمه بپردازد.

اهالی این منطقه برای مدت تقریباً یکسال مجبور بودند به سبک اهل تسنن نماز بخوانند و به جماعت بروند. سوسیال امپریالیست ها و رژیم پوشالی ازین وضعیت استفاده نموده و پس از تجاوز قوای سوسیال امپریالیستی یکی از رهبران مذهبی این فرقه را از زندان رها نموده و کمک های نظامی زیادی به وی پیشکش کردند و آنها را با این شرط که تنها منطقه شان را حفظ نمایند. به این ترتیب اهالی این منطقه به برکت سیاست های اسلامی خالص ملاهای حرکت انقلاب اسلامی در ارتباط با دولت قرار گرفتند.

البته این ها به هیچ صورتی تمایل ندارند که به عنوان خدمتگذار سوسیال امپریالیزم شوروی در مقابل پیروان سایر مذاهب و بخش های دیگر مردم افغانستان قرار داشته باشند ولی در عین حال حاضر نیستند تحت فشار رسوم و عنعنات مذهبی و قومی شانرا ترک بگویند. با وجودیکه رژیم پوشالی حمایت های شیطنت آمیزی از حقوق مذهبی و قومی آنها به عمل می آورد ولی با آنها به ادامه ارتباط شان با دولت رغبتی ندارند؛ چنانچه در سال 1369 پیشنهادی به جبهات اطراف منطقه شان ارائه کردند که به آنها اجازه داده شود تا همگی بصورت دسته جمعی به پاکستان مهاجرت نمایند. ولی این پیشنهاد از طرف "جبهات اسلامی" اطراف منطقه پذیرفته نشد. آنها ناگزیر پیشنهاد دیگری ارائه نمودند مبنی براینکه به یکی از رهبران مذهبی آنها اجازه داده شود که با تعدادی از افراد نزد "رهبران" به پشاور مسافرت نمایند و در آنجا مسایل شانرا حل و فصل نمایند. این پیشنهاد را جبهات اطراف منطقه پذیرفت و در اوایل سال 1362 یکی از رهبران مذهبی آنها با تعدادی از افراد دیگر به پشاور مسافرت نمودند.

"رهبران" پشاورنشین به این رهبر مذهبی اسماعیلی و همراهانش اعتنائی نکرده و از هرگونه تماسگیری و کمک خود داری نمودند. تنها "محاذ ملی اسلامی" برخوردار ملایمی با آنها نموده و در ضمن کمک ناچیزی که به هیچ وجه نمیتوانست مشکلات آنها را رفع نماید در اختیار شان قرار داد. به این ترتیب مشکل همچنان بحال خود باقی ماند و اهالی این منطقه تا حال در ارتباط با دولت قرار دارند.

همچنان در یکی از مناطق مربوط به ولایت بغلان نیز تعدادی از اهالی مربوط به این فرقه مذهبی در اثر فشار "جبهات اسلامی" و بخصوص سازمان نصر در ارتباط با دولت قرار گرفته اند.

به این ترتیب سیاست انحصار طلبانه انتی کمونیست ها نه تنها ماهیت واقعی ضد ملی و ضد دموکراتیک خود را در قبال جنبش کمونیستی و جنبش دموکراتیک نوین کشور بخوبی نشان داده است، بلکه در مقابل اقلیت های مذهبی مسلمان و غیرمسلمان نیز خود را نشان داده و بسود سوسیال امپریالیزم و رژیم پوشالی عمل نموده است.

کمونیست های افغانستان وظیفه دارند با برافراشتن درفش سرخ پرولتری بر اساس مارکسیزم-لنینیزم-اندیشه مائوتسه دون در تحت رهبری حزب کمونیست افغانستان در مبارزه علیه سوسیال امپریالیزم و رویزیونیست های خروشچفی وطنی؛ انتی کمونیزم ارتجاعی را افشا نموده و وظایف شانرا به عنوان یک جزء جدائی ناپذیر جنبش کمونیستی بین المللی با شجاعت و درایت انجام دهند.

مرگ بر سوسیال امپریالیزم-امپریالیزم و ارتجاع!

زنده باد مارکسیزم-لنینیزم-اندیشه مائوتسه دون!

مرگ بر رویزیونیزم!

یا مرگ یا پیروزی!

رد هجویات

2

املائیان از مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی بخش غرjestان "ساما" پشتیبانی کردند ولی با هسته انقلابی کمونیست های افغانستان به خصومت برخاسته و اعلام میدارند که هسته نباید از دفاع ایشان از بخش غرjestان "ساما" برای خود عبا و قبائی بسازد. جرقه شماره چهاردهم در پروگراف آخری صفحه هشتم و ابتدای صفحه نهم در این مورد این گونه درفشان می نماید:

«از آنجائیکه در مبارزه براه انداخته شده از جانب بخش غرjestان "ساما" علیه رهبری و روند مسلط در "ساما" نواهای زنده ای از مبارزه مشاهده نمودیم بنا بر مکلفیت خویش قاطعانه دفاع مانرا از این روند به حرکت افتیده اعلام و دو سند منتشره مربوط به این بخش را نیز ضم آن نمودیم تا اگر ممکن باشد هرچه بیشتر صدای این مبارزین تازه بپا خاسته را که در سر راه خود مشکلات و موانع عدیده ای را می دیدند، بگوش مبارزین جهان رسانیده باشیم. ما از مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی بخش غرjestان "ساما" از آن سبب استقبال کردیم که مشی حرکی "املا" مبارزه حاد ایدئولوژیک - سیاسی را در ابعاد گسترده جنبش انقلابی کشور طرح کرده است. عنوان اعلامیه "املا" (املا و استقبال آن از امواج توفنده مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی) خود میرساند که اتحاد مارکسیست - لنینیست های افغانستان وظیفه درک شده خود را در قبال جنبش م - ل چطور انجام میدهد. این تائید خود تائید مشروط در زمینه خاصیت که از آن "هسته..." نمیتواند برای خود عبا و قبائی بسازد تا عربانی فعلی اش را در سطح مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی به مفهوم عمیق و علمی اش بیوشاند و علاوه از آن "املا" را به تیر ملامت ببندد که آن زمان بخشی ازین "هسته..." را تائید و این زمان با کل "هسته..." چنین و چنان میکند...»

به این ترتیب روشن میگردد که چرا "املائیان" از مبارزات بخش غرjestان "ساما" دفاع نمودند و "عبا و قبائی" تقدیم نمودند ولی در برخورد با "هسته..." اکنون کارشان به فحاشی و دشنامگویی کشیده است. این حرکات "املائیان" بخوبی نشان میدهد که آنها چگونه و به چه صورتی خواهان مبارزه حاد ایدئولوژیک - سیاسی و آنها در ابعاد گسترده جنبش انقلابی کشور می باشند. "املائیان" در مبارزات بخش غرjestان "ساما" نواهای زنده ای از مبارزه علیه رهبری و روند مسلط در "ساما" مشاهده نمودند و از این مبارزات دفاع کردند، ولی این دفاع شان مشروط بوده و صرفاً در همین زمینه خاص (مبارزه علیه رهبری و روند مسلط در "ساما") صورت گرفته است. بهمین جهت موقعیکه هسته انقلابی کمونیست های افغانستان در مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی خود چوکات مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی محدودی را که از طرف بخش غرjestان "ساما" انتخاب شده بود و صرفاً مبارزه علیه رهبری و روند مسلط بر "ساما" را در بر میگرفت بدور انداخت و در ابعاد گسترده جنبش کمونیستی کشور به مبارزه آغاز نمود، "املائیان" برآشفته و خشمگین گردیدند.

اگر مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی هسته همانند مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی بخش غرjestان "ساما" در چوکات مبارزه علیه رهبری و روند مسلط بر "ساما" محدود باقی می ماند و بنا بگفته جرقه شماره چهاردهم از این "زمینه خاص" پافراتر نمی گذاشت "املائیان" با فراغ خاطر و با قلب آسوده از هسته دفاع می نمودند. ولی موقعیکه روشن شد هسته نه تنها علیه "ساما" بلکه علیه رویز یونیزم خواجه یی و مائوتسه دون زدائی متأثر از آن نیز مبارزه مینماید املائیان "عربانی" مبارزات هسته را درک نمودند و آنرا «عربانی ای به مفهوم دقیق و علمی در سطح مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی» توصف نمودند!!

بلی! مشی حرکت "املا" مبارزه حاد ایدئولوژیک - سیاسی را در ابعاد گسترده جنبش انقلابی کشور طرح کرده است! آیا این عبا و قبا به تن "املا" جور می آید؟

وقتی بخش غرjestان "ساما" علیه روند مسلط بر "ساما" مبارزه میکرد، "املائیان" کف می زدند و آفرین آفرین می گفتند، ولی موقعیکه همان رفقای قبلی بخش غرjestان "ساما" در پهلوی رفقای دیگر در وجود هسته از لحاظ ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی با "ساما" مرزبندی نمودند، ولی در عین حال مبارزات شانرا علیه خط حرکی "املا" نیز آشکار و بنا بگفته جرقه شماره چهاردهم عربیان نمودند فحش گوئی و دشنام سرائی آغاز گردید که بلی! ما "املائیان" صرفاً و فقط و فقط از مبارزه علیه رهبری "ساما" دفاع مینمودیم ولواین مبارزات در چوکات بخشی از "ساما" پیش برده میشود. ولی اکنون با

وجودیکه نه تنها از لحاظ ایدئولوژیک - سیاسی بلکه از لحاظ تشکیلاتی نیز چوکات "ساما" نفی گردیده، چون هسته حرکاتش را بر همان زمینه خاص مورد پسند ما محدود نساخته است و پا از گلیم خود فراتر نهاده شرافتش را از دست داده و خیانت مرتکب میگردد!!؟

باید با صراحت بگوئیم که بخش غرجستان "ساما" تا زمانیکه بنام بخش غرجستان "ساما" فعالیت مینمود، بخشی از "ساما" بود و نه بخشی از هسته. به همین جهت ما پشتیبانی "املا" از بخش غرجستان "ساما" را پشتیبانی از بخشی از "ساما" میدانیم و نه پشتیبانی از بخشی از هسته. بدین سبب است که ما میگوئیم "املائیان" از بخش غرجستان "ساما" دفاع نمودند، ولی با هسته از همان ابتدای تماسگیری برخورد نا مساعد داشتند و عاقبت کارشان به دشنام گوئی و ناسزاگوئی کشید و اگر زورشان میرسید مشت و لگدی نیز حواله مینمودند؟! به همین جهت است که درین مورد برای ما مسئله تأیید "بخشی از هسته" و برخورد نا مساعد "با کل هسته" اصلاً مطرح نبوده و اهل عبا و قبا پوشیدن نیز نیستیم.

پس از انتشار اعلامیه بخش غرجستان "ساما" رهبر و شرکاء" دشنامنامه های چندی منتشر ساختند و درین دشنامنامه ها اتهامات متعددی را علیه "ضیاء" ردیف نمودند که یکی از این اتهامات سوء استفاده مالی و غصب امکانات پولی "ساما" بود. "املائیان" طی اعلامیه رسمی ای که به پشتیبانی از مبارزات بخش غرجستان "ساما" انتشار دادند شیوه برخورد "رهبر و شرکاء" را بباد انتقاد گرفتند و از اصولیت مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی بخش غرجستان "ساما" حمایت به عمل آورده و در اعلامیه شان نوشتند:

«... رفقای غرجستان یا طوری که خود آنها ادعا دارند "بخش غرجستان ساما" در این تازگی ها اعلامیه ها و اسناد و نوشته هائی را بدست جریان سپرده که متوجه رهبر، مسئولین و کدرهای "ساما" میباشد. هر خواننده مسئول از خلال این نوشته ها درک میکند که برای روشن شدن چگونگی قضایا رهبر، مسئولین و کدر های "ساما" نباید بیش ازین مهر خموشی بر لب زنند و سکوت را شعار خود سازند. اما دیده میشود که برخورد آنها در قبال این اسناد آنطوری که مبارزه اصولی انقلابی ایدئولوژیک - سیاسی پرولتاری آنرا تقاضا می کند نیست، که اینگونه برخورد مایه تأسف "املا" است. و آنجانب دیگر مسئله که مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی راه خود را از خلال همین ناهمواریها تسطیح میکند میتواند مایه خرسندی و امیدواری "املا" باشد.

"املا" از وجه سوم هم نمیتواند انبساط خاطر خود را ابراز نکند که میبیند رفقای غرجستان روی عزم خود استوار ایستاده و دامن مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی را رها نمیکنند ولو اینکه طرف مقابل طفره برود و یا گریز جانانه را شعار خود سازد.

از آنجا که "املا" از اولین طلیعه خود در سواد یک اعلامیه - اولین اعلامیه اش - متعهد است که پیگیر در مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی سهیم گردد، این عمل شجاعانه را بدرقه کرده و از روند اصولی اعلام موضع رفقای غرجستان در نبرد پشتیبانی میکند و هر چه بیشتر و عمیقتر و پیگیرتر تعقیب این مبارزه اصولی را تمنا دارد...»

در ابتدای همین نوشته گفتیم که "املائیان" با انتشار جرقه شماره چهاردهم، متن اعلامیه "املا" و استقبال آن از امواج توفنده مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی را مورد تردید قرار داده و در عمل همان برخوردی را که "رهبر و شرکاء" علیه بخش غرجستان "ساما" از خود نشان دادند و آنوقت این برخورد مورد انتقاد شان بود، علیه هسته انقلابی کمونیست های افغانستان بکار گرفته اند. برای ما کاملاً روشن است که "املائیان" با ما عقده مندانه برخورد مینمایند. آنها انتظار داشتند که در اذای پشتیبانی شان از بخش غرجستان "ساما" موقف مساعد هسته را به نفع "املا" جلب نمایند. به همین جهت وقتی که اعلامیه هسته و جریده شعله بدسترس شان قرار داده شد گیله و شکایت سر دادند که چرا رفقای هسته در اعلامیه شان و کمیته تبلیغ و ترویج در جریده شعله از "املا" و مبارزاتش نامی نبرده اند و گویا حرکت حمایتی ما را از بخش غرجستان "ساما" بصورت متقابل جواب مساعد نداده اند. متأسفانه عقده "املائیان" با دشنام گوئیها و پوچ زبانیهای جرقه شماره چهاردهم از میان نرفته و حد اقل در یک مورد در جرقه شماره شانزدهم نیز به نحو بسیار زننده ای جلب نظر مینماید. در صفحه 73 جرقه شماره شانزدهم که در مورد داستان [واقعی] سفارت چین است، اینچنین عقده کشائی صورت گرفته است:

«در مورد داستان سفارت چین به جواب قطع رابطه هسته توضیحاتی ارائه و اسنادی را ضم شماره چهاردهم جرقه منتشر نموده ایم. اگر عمل تماس که در سطح پائین و در سال 1363 هجری شمسی از جانب "ساوو" صورت گرفته بود تأیید رویزیونیسم سه جهانی و خیانت نابخشودنی باشد در آن صورت آنهایی که تا سال 1365 هجری شمسی (اوایل 1986 میلادی) به این خیانت ادامه داده همین حالا نیز از پولهای ذخیره این خیانت مصرف مینمایند چه موقفی اتخاذ مینماید؟

آیا کمیته ... یکدفعه سر در گریبان خود کرده است و بخود حق داده است که در همین رابطه "هسته..." را مورد سوال قرار داد؟»

عمل تماس "ساوو" با سفارت چین در سطح پائین؟؟ البته مقامی که با آن تماس گرفته شده مقام درجه اول حزب و دولت مرتد چین نیست و مقام سفارت است، یعنی سطحش پائین است. ولی عمل تماسگیری از جانب "ساوو" در سطح پائین نبوده زیرا که اولاً این تماسگیری در سطح برنامه و آئین نامه "ساوو" بوده و ثانیاً این تماسگیری به فرمان و دستور رهبری صورت گرفته و لذا ولو فرضاً رهبر "ساوو" خودش به سفارت نرفته باشد این عمل، عمل رهبری "ساوو" است و نه عمل کادرهای سطوح پائین.

اما در مورد اینکه کمیته بخود حق نداده است که در همین رابطه هسته را مورد سوال قرار دهد باید خاطر نشان سازیم که در صورتی که هسته با این قضیه برخورد روشن و صرح نمی کرد و علیه ارتباطات "ساما" با رویزونیست های چینی اعلام موضعگیری ایدئولوژیک - سیاسی نمی نمود و ارتباطات "ساما" را با رویزونیست های چینی در سطح جنبش افشا نمی کرد در آنصورت رفقای کمیته بصورت واضح و روشن از ارتباطات سه جهانی "ساما" اصلاً اطلاعی نمیداشتند و در حالت بی اطلاعی نمیتوانستند کسی را مورد سوال قرار دهند. حال وقتی ما در پیشاپیش مبارزه علیه روابط سه جهانی "ساما" قرار گرفتیم، این ارتباطات را افشا نمودیم و علیه آن از لحاظ ایدئولوژیک - سیاسی اعلام موضع نمودیم دیگر چه زمینه ای باقی میماند که رفقای کمیته ... هسته را در این مورد تحت سوال قرار دهند؟ البته تذکر یک نکته ضرورت است و آن اینکه مبارزات ما درین ساحه هنوز کامل نشده و ما امید داریم به کمک رفقای کمیته و سایر پیروان خط مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون آنرا به اکمال برسانیم.

ولی وضع "املا" درین مورد به گونه دیگر است. به این معنی که "ساوو" ارتباط گیری اش را با سفارت چین نه تنها از مجموعه جنبش بلکه از سایر افراد مربوط به "املا" نیز مخفی نموده بود و آنها ازین قضیه اطلاعی نداشتند و وقتی هم از طریق هسته ازین مسئله اطلاع پیدا نمودند بجای مبارزه فعال علیه آن به توجیه متوسل شدند. حالا کار "املائیان" از توجیه هم گذشته و به دشنام گوئیهای عقده مندانه روی آورده اند. "املائیان" میدانند که قضیه ارتباط گیری "ساوو" با سفارت چین به عنوان یک مسئله بحثی ایدئولوژیک - سیاسی برای اولین بار از جانب هسته با "املا" مورد بحث قرار گرفت و همچنان برای اولین بار از جانب هسته در سطح جنبش مطرح شده و مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی درین مورد آغاز گردید. درست به همین خاطر است که "املائیان" حتی موقعیکه با رفقای کمیته بحث داشته باشند نمیتوانند از زهر پراگنی علیه هسته خود داری نمایند.

"املائیان" از کجا میدانند که هسته تا حال از ذخیره پولهای اخذ شده از رویزونیستهای چینی مصرف مینماید؟ منبع این معلومات حضرات کجا است؟ آیا جز متون دشنامنامه های "رهبر و شرکاء" و تبلیغات بی سروته شفاهی شان درین مورد منبع دیگری برای این ادعای "املائیان" میتوان سراغ نمود؟ حضرات آن موقعیکه به نفع بخش غرجستان "ساما" اعلامیه انتشار دادند سخن های "رهبر و شرکاء" را رد کردند و برخورد آنها را در قبال اسناد منتشره بخش غرجستان با مبارزه اصولی انقلابی ایدئولوژیک - سیاسی پرولتاری مطابق نیافتند و از این جهت ابراز تأسف نمودند. حضرات آنموقع از برخورد های بخش غرجستان "ساما" انبساط خاطر حاصل کردند و عزم استوار رفقای غرجستان را در ادامه مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی ستودند و حرکات "رهبر و شرکاء" را طفره روی و گریز جانانه شمردند. ولی اکنون که نه تنها از شدت مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی علیه "رهبر و شرکاء" کاسته نشده بلکه با قاطعیت، صراحت و روشنی بیشتر توسط هسته ادامه یافته و جوانب ضعیف مبارزات بخش غرجستان "ساما" رد یابی گردیده، این اتهام را بر هسته می بندند که تا حال از پولهای ذخیره "ساما" استفاده مینماید.

چگونگی برخورد "املائیان" با افراد و نیروهای سیاسی نه بر اساس اصولیت بلکه بر اساس نحوه برخورد این افراد و نیروهای سیاسی با خود شان شکل میگیرد. اگر فردی و یا نیروی سیاسی ای در مقابل "املائیان" روحیه مساعد نشان دهد ایشان به تأیید این فرد و یا نیروی سیاسی بر میآیند ولو مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی این نیرو ناقص و دارای کمبود باشد و یا احیاناً سؤالات و پرسشهای جدی ای در مورد این فرد بر اساس عملکرد ها و نظرات گذشته وی موجود باشد. ولی برعکس اگر فردی و یا نیروی سیاسی ای با "املائیان" و نظرات و عملکرد های شان به مبارزه پردازد و مبارزه اش از اصولیت نیز برخوردار باشد، "املائیان" به دشنامگوئی و پوچ زبانی متوسل میشوند. در این مورد نحوه برخورد "املائیان" را با "شاکر" و با "هسته" مورد مقایسه قرار میدهیم:

جناب "شاکر" در جلسه مرکزیت "ساما" در خزان سال 1360 به تنهایی مسئولیت چهار رأی موافق از مجموع هفت رأی موافق مرکزیت "ساما" برای تأمین ارتباط پروتوکولی "ساما" با رژیم پوشالی را برعهده دارد و گذشته از آن بنا به اعتراف خودش برای مدتی در خاد نیز فعالیت کرده است. ولی چون ایشان با "املائیان" روحیه موافق نشان میدهد یکی از رفقای "مصلحه یی" شان تلقی میگردد و جرقه شماره ششم به بحث روی مسایل مصالحه یی می پردازد تا بدیگران نشان دهد که "املائیان" چگونه اختلافات شان را با رفقای "مصلحه یی" شان از طریق جروبحث رفیقانه حل و فصل می نمایند. بعد موقعی که سند "عمق فاجعه"

انتشار می یابد و از جانب "املاییان" نیز تکثیر می‌گردد رابطه سمندرخیل با "شاکر" قطع می‌گردد، با این امیدواری که بخش غرjestان بطرف "املا" جلب گردد. ولی موقعی که هسته تشکیل شد و موضعگیری علیه مائوتسه دون زدائی (روند مسلط بر "املا") روشن و به قول جرقة شماره چهارده عریان گردید و دندان امید "املاییان" در مورد بخش غرjestان کنده شد، دوباره با این عنصر مطلوب و مورد پسند شان رابطه گرفتند. چون این فرد با "املا" روحیه موافق نشان می‌دهد هیچیک از افراد "جبهه" "املاییان" سوآلی در ذهن مبارکشان پیدا نمیشود که باری این رفیق "مصالحه یی" شان را از بابت خدمتش در خاد پنج و از بابت تصویب ارتباط گیری "ساما" با رژیم پوشالی مورد پرسش قرار دهند.

همچنان "املاییان" از مبارزات بخش غرjestان "ساما" که آشکارا علیه آنها متوجه نبوده و در چوکات مبارزه علیه "رهبر و شرکاء" محدود بود حمایت بعمل آوردند و تأییدش کردند، به این امید که بخش غرjestان "ساما" به تنهایی کاری را از پیش برده نمیتواند و ناگزیر است بطرف آنها جلب گردد. ولی وقتی این آرزو به تحقق نه پیوست و هسته انقلابی کمونیست های افغانستان تشکیل گردید و اعلامیه "املا" در استقبال از امواج توفنده مبارزات ایدئولوژیک- سیاسی وبال گردنشان شد، آنها محتویات اعلامیه شان را پس گرفتند و برای "رهبر و شرکاء" سرجنابانند که بلی! شما درست می‌گوئید، اینها بیشراف و خائن هستند زیرا که "جسارت" کرده اند و علیه ما نیز چیزهای گفته اند.

اگر ما ارتباط گیری "ساوو" با سفارت چین را بمثابة نتیجه عملی انحرافات ایدئولوژیک- سیاسی "ساوو" در سطح جنبش مطرح نمی نمودیم و اگر ما علیه "املا" به مبارزات ایدئولوژیک- سیاسی دست نمی زدیم یقیناً که امروز "املاییان" نمیگفتند ما تا حال از پول ذخیره "ساما" مصرف مینمائیم. ولی حالا که مبارزات ایدئولوژیک- سیاسی در مورد سفارتنامه "ساوو" نه تنها از طرف هسته بلکه از طرف رفقای کمیته تبلیغ و ترویج... نیز با قاطعیت دنبال می‌گردد، "املاییان" اتهامی را که دیروز خودشان رسماً مورد تردید قرار داده بودند عنوان کرده و با فکر پریشان در خدمت "رهبر و شرکاء" قرار می گیرند.

ما علاقمند نبودیم و نیستیم که غرض تکذیب اتهام تصاحب امکانات مالی "ساما" توسط بخش غرjestان "ساما" و یا توسط "ضیاء" به بحث و ارائه محاسبات مالی "ساما" بپردازیم و مبارزات ایدئولوژیک- سیاسی مانرا تا سرحد جنجال بر سر مسایل مالی پائین بیاوریم. ولی از آنجائیکه اکنون نه تنها "رهبر و شرکاء" بلکه دهانها و زبانهای آلوده دیگری نیز به حمایت از آنها این اتهام را تکرار مینمایند ما ناگزیریم نوشته ای را که پیرامون محاسبات مالی "ساما" قبل از ایجاد هسته توسط "ضیاء" به رشته تحریر درآمده بود منتشر نمائیم.

درینجا صرفاً همینقدر می‌خواهیم یاد آوری نمائیم که وقتی ما کار هسته را آغاز نمودیم تمام دارائی پولی ما در حدود پنجهزار افغانی بود که آنها از پول ذخیره "ساما" نبود بلکه توسط یکی دو نفر از رفقای شرکت کننده در جلسه مؤسس هسته تهیه گردیده بود. از ابتدای تشکیل هسته تا حال مصارف فعالیت های ما از طریق جمع آوری حق العضویت های رفقای هسته و کمکهای هواداران ما در جنبش کشور تأمین گردیده است.

"املاییان" در جرقة شماره چهاردهم چنین وانمود مینمایند که تمامی مسائلی که هسته در مورد "املا" و بخشهای مختلف آن داشته نه تنها در جلسه چهار نفری حل شده بلکه در یک مورد نماینده هسته از خود انتقاد نیز نموده است.

اولاً جلسه چهار نفری نمایندگان هسته و "املا" جلسه ای نبود که در آن باید تمامی مسایل مورد اختلاف حل و فصل میشد و هدف از دایرکردن این جلسه صرفاً محدود بود به دو مسئله ای که از جانب "هسته" و "املا" علیه همدیگر در جریان تماس بین نمایندگان دو طرف مطرح شده بود؛ یعنی مسئله "عدم آمادگی برای ملاقات" که از جانب هسته در مورد "املاییان" بمیان آمده بود و همچنان ادعای "عدم صداقت" که "املاییان" علیه هسته اقامه نموده بود. متن صورت جلسه این نشست و بخصوص اولین بیانات نمایندگان "هسته" و "املا" بخوبی نشان میدهد که این جلسه می بایست پیرامون دو مسئله فوق به بحث می پرداخت و برای ادامه تماسهای رسمی که این دو مسئله بر سر راه آنها مانع ایجاد کرده بود، این دو مسئله را حل مینمود؛ نه اینکه درین جلسه تمامی مسایل مطروحه فی مابین هسته و "املا" باید مورد بحث قرار میگرفت و راه حل پیدا مینمود. لذا ادعای جرقة شماره چهاردهم در مورد اینکه نمایندگان "هسته" در جلسه چیز دیگری برای گفتن نداشتند و تمامی مسایل شان حل شد، ادعای نادرستی است. خلاصه فیصله این جلسه که در ورق علیحده ای تنظیم شده و جرقة شماره چهارده آنرا نه بصورت اصلی آن که جداگانه است بلکه بصورت ادامه ساده صحبت های جلسه درج نموده است به صراحت نشان میدهد که «جر و بحث همه جانبه» این جلسه بالای "ملاقات معروف" بوده و نه بر سر تمامی مسایل مطروحه فی مابین هسته و املا.

درین جلسه یکی از نمایندگان هسته از خود انتقاد نمود، ولی به چه صورتی؟ متن این انتقاد را از نظر میگذرانیم:

«انتقاد اینکه رفیقی از هسته مسایل مشترک خود را در وقتی که با "ساوو" زندگی باهمی داشت و مسایل بین این رفیق و "ساوو" به وجود آمده بود، بیش از اندازه تبلیغ نموده است. رفیق انتقاد را پذیرفت و به رفقا اطمینان داد که مسایل را به غیر جای مشخص که همان تشکیلات املا- ساوو و هسته باشد جای دیگر انعکاس نمی دهد.»

انتقاد به آن صورتی نیست که گویا مسایل مطروحه در مورد "ساوو" نادرست باشد، بلکه به این صورت است که این مسایل بیش از حد و در هر جا تبلیغ گردیده است و البته آنهم قبل از تشکیل هسته. تعهدی هم که نماینده هسته ضمن این انتقاد از خود داده است این نیست که این مسایل را دیگر مطرح نمی نماید و به نادرستی آنها پی برده است، بلکه این است که این مسایل را صرفاً در جای مشخص آن یعنی تشکیلات املا- ساوو و یا تشکیلات هسته مطرح می نماید و نه در همه جا.

در طول مدتی که میان هسته و "املا" روابط رسمی برقرار بود "املائیان" حاضر نشدند اسناد شانرا از طریق نمایندگان هسته در اختیار ما قرار دهند و مدام ناگزیر بودیم از طرق دیگری اقدام نمائیم. مثلاً در طول این مدت ما شماره های مختلف جرعه را نه از طریق نمایندگان هسته بلکه از طریق دیگر بدست آورده ایم. اما در مورد اسناد و نوشته های "ساوو" که از طریق روابط غیر رسمی ایجاد شده توسط افراد هسته در اختیار ما قرار گرفته است باید بگوئیم که این اسناد اسناد "املا" نیستند بلکه اسناد "ساوو" می باشند و ساوویی های "املا" هم این اسناد را نه بخاطر بحث های ما با "املا" بلکه بخاطر بحث های ما با "ساوو" در اختیار ما قرار داده اند. به عبارت دیگر با وجودیکه رهبری "ساوو" ارتباط رسمی بین هسته و "ساوو" را نپذیرفت و برف بامش را بالای بام "املا" انداخت ولی ما موفق شدیم در عمل یک رابطه غیر رسمی با "ساوو" برقرار نموده و اسنادی از "ساوو" بدست بیاوریم. به همین جهت با واگذاری این اسناد از طرف افراد "ساوو" به هسته، "املائیان" نمیتوانند ادعا نمایند که آنها اسناد شان را در اختیار هسته قرار داده اند.

اما جالب اینجاست که "املائیان" از یکجانب ادعا دارند که نزد آنها چینل رسمی و غیررسمی یعنی آن شیوه بروکراتیک که گویا ما در آن پرورش یافته ایم مطرح بحث نیست و آنها «علاقمند کار، فعالیت، تأمین رابطه، تبادل نظر، همکاریهای فرهنگی و ... از هر مجرا میباشند.» ولی از جانب دیگر قطع ارتباط رسمی ما را به معنی قطع ارتباط مطلوب در تمامی سطوح رسمی و غیر رسمی تلقی می نمایند و نمیتوانند بین "بحث بر سر مسایل" و "ارتباطات" فرقی قایل شوند. ما در آخرین نامه مان به "املائیان" تذکر داده بودیم که بعد از این اجندای بحث خصوصی با "املا" نخواهیم داشت و تمامی مسایل را در سطح جنبش از طریق ندای انقلاب به بحث خواهیم گرفت. ولی "املائیان" در صفحه بیست و نهم جرعه شماره چهاردهم "بحث روی مسایل" را با "تمام ارتباطات" عوضی گرفته و ما را مورد سؤال قرار میدهند که آیا «شما تمام ارتباطات خود را صرفاً از طریق ندای انقلاب تان حل و فصل میکنید یا ناگزیرید روابط و تماسهایی هم داشته باشید ولو این تماسها "خصوصی" باشند؟»

اولاً ارتباطات "گرفته میشوند" یا "برقرار میگردند"، نه اینکه ارتباطات "حل و فصل" گردند و این مسایل و بحث هاینکه باید حل و فصل گردند و نه ارتباطات.

ثانیاً هسته روابط رسمی اش را با "املا" قطع کرده و نه روابط خصوصی افرادش را، زیرا که پاره ای از روابط خصوصی اساساً مستقل از اینکه ما در مورد فیصله ای داشته باشیم یا نداشته باشیم برقرار گردیده، برقرار بوده و برقرار خواهند ماند.

از آنجائی که "املائیان" قطع روابط رسمی را به مفهوم قطع روابط بصورت مطلق دانسته اند؛ جرعه شماره چهارده مطالبی عنوان کرده و ما را در مورد همکاریهای فرهنگی، فنی، مادی و ... از طرق غیررسمی مورد سؤال قرار داده اند. درین مورد باید بگوئیم که هسته انقلابی کمونیست های افغانستان پس از ارسال نامه قطع ارتباط رسمی و پس از انتشار ابلاغیه قطع روابط رسمی، ارتباطاتش را با "املائیان" به صورت کامل قطع نکرده، بلکه نماینده دوم ما از طریق غیر رسمی و خصوصی اقدام نموده و حتی روابطی با یکی از افراد صفوف "املا" برقرار نمود تا حد اقل تبادل اسناد و نشرات طرفین بصورت منظم صورت بگیرد. ولی این ارتباط نیز نتیجه نداد و فرد منسوب به "املا" که از بخش "ساوو" بود در مقابل رفیق هسته و در خانه این رفیق حرکات لومپنانه ای از خود نشان داد. قضیه ازینقرار بود که رفیق هسته جریان صحبت بین خود و این فرد را در کاغذی یاد داشت نموده و متن آنرا برای فرد متذکره میخواند. فرد ساوویی- املائی که متن یادداشت و صحبت های جلسه را به نفع خود و "املائیان" نمیدیده بجای ابراز نظر در مورد، کاغذ یادداشت رفیق هسته را گرفته و در جیبش میگذارد. رفیق هسته بخاطری که عملاً نشان داده باشد که از لومپنیزم "ساما" بریده است در مقابل این حرکت لومپنانه از خود عکس العمل غیر سیاسی نشان نمی دهد و با فرد مذکور در مورد این حرکتش به بحث می پردازد. ولی چون بحث نیز فایده ای نمی نماید رفیق هسته فرد ساوویی- املائی را به حال خودش میگذارد و وی کاغذ یادداشت رفیق ما را با خود میبرد. موقعیکه فرد مذکور از خانه خارج میشود رفیق هسته برایش میگوید که فلان روز و فلان ساعت

به خانه آنها می آید تا پیرامون این حرکت وی با "سمندر" دیدار نماید و اعتراضش را به "املاتیان" برساند. موقع معینه رفیق هسته به خانه ساووئیهای املاتی می رود تا در مورد حرکت لومپنانه فرد املاتی با "سمندر" دیدار نماید. ولی جناب "سمندر" خود را پنهان نموده و حاضر نمیشود به اعتراض رفیق ما پاسخ رویاروی بدهد. علیرغم مشاهده این حرکت لومپنانه و علیرغم پنهان شدن "سمندر" رفیق هسته باز هم در صدد بر می آید که با فرد دیگری غیر از بخش "ساوو" در "املا" تماس بگیرد و در مورد حرکت لومپنانه رفیق شان با وی صحبت نماید و نیز اسنادی از هسته را در اختیار وی قرار دهد. فردی که با وی تماس گرفته میشود انتقادات رفیق ما را شخصاً می پذیرد و ضمن دریافت اسنادی از هسته جرقه شماره چهارده را به رفیق ما تسلیم مینماید (اواخر قوس سال گذشته).

"املاتیان" از یکجانب قطع ارتباط رسمی ما را با "املا" به معنی قطع ارتباطات خصوصی افراد هسته با افراد "املا" تصور مینمایند، ولی از جانب دیگر ادعا دارند که: «عضو رابط هسته پیوسته و حتی بعد از تحویل مکتوبی که در آن قطع رابطه رسمی را اعلام کرده اید، از آن رفقائی که می شناسد مواد دریافت میکند، همان مواد مورد انتقاد را که گویا شما علیه آن موضع داشته و آنرا به نقد کشیده اید از همین چینل آیا بدست نیاورده اید؟ آیا عده زیادی از کتب و نشرات دیگر در اختیار شما قرار داده نشده است؟ چرا شما رفقا این قدر عاشق رسمیات و کاغذ پرانی هستید؟»

اگر چنانچه عضو رابط هسته حتی بعد از تحویل مکتوب قطع ارتباط از "املاتیان" مواد دریافت مینموده معلوم نیست به چه دلیلی آنها قطع ارتباط رسمی ما را به معنی قطع تمامی روابط دانسته اند، چه خود اعتراف دارند که حتی بعد از تحویل مکتوب قطع ارتباط هسته نیز تماس نماینده ما با آنها ادامه یافته و هسته تمامی روابطش را با آنها قطع نکرده است. اما طرح این ادعا که بعد از تحویل مکتوب قطع رابطه نماینده هسته موادی را از "املاتیان" دریافت نموده که از جانب هسته به نقد کشیده شده است، واقعاً جرئت "املاتی" میخواهد.

ما در شماره چهارم و پنجم ندای انقلاب (ماه سرطان و اسد 1365) مواضع مغشوش برنامه "ساوو" را در مورد رویزیونیزم و سوسیال امپریالیزم به نقد کشیده ایم و حالا "املاتیان" ادعا دارند که برنامه "ساوو" را بعد از تحویل مکتوب قطع ارتباط که تاریخش 13 / 6 / 1365 میباشد در اختیار ما قرار داده اند!!! البته "املاتیان" این توانمندی را دارند که نامه مؤرخ 13 / 5 / 1365 ما را به تاریخ 86 / 7 / 18 مطابق به 27 / 4 / 1365 یعنی هفده روز قبل از ارسال مکتوب ما به آنها جواب بگویند، ولی متأسفانه ما این توان را نداریم که برنامه "ساوو" بعد از روز 13 سنبله در اختیار ما قرار بگیرد و ما آنرا در ماه سرطان و اسد به نقد بکشیم! در نامه مؤرخ 13 / 6 / 1365 هسته به "املا" ازین توانمندی "املاتیان" یادآوری شده بود که ایشان هم لطف کرده و ضمن سانسور آن قسمت از نامه ما که به یاد آوری این توانمندی مربوط است نامه مؤرخ 86 / 7 / 18 شانرا به نامه مؤرخ 86 / 8 / 18 تغییر داده اند که شماره "8" تاریخ مکتوب اثر خامه توانای سانسور چی های جرقه را به خوبی نشان میدهد.

همانطوریکه قبلاً گفتیم نماینده ما بعد از تحویل مکتوب قطع ارتباط و انتشار ابلاغیه نیز ارتباطش را با "املاتیان" بصورت خصوصی ادامه داد. نماینده ما میخواست آئین نامه "ساوو" و همچنان نوشته "برداشت ما از تشکل سیاسی - نظامی" را که ضمیمه برنامه "ساوو" به سفارت چین ارسال گردیده بود از ساووئی ها بگیرد زیرا میخواستیم بدانیم که در این دو نوشته همانند برنامه "ساوو" چه چیزی باب طبع رویزیونیست های سفارت چین درج گردیده است. فرد ساووئی که با رفیق ما ارتباط داشت بجای "آئین نامه" و "برداشت ما از تشکل سیاسی - نظامی" بنا بدستور لطف آمیز "سمندر" گزارش سیاسی "ساوو" را در اختیار رفیق ما قرار داده بود، چونکه سمندر در جلسه چهار نفری ادعا کرده بود که "ساوو" در گزارش سیاسی اش علیه رویزیونیزم سه جهانی موضع دارد و از طریق ارائه گزارش سیاسی "ساوو" میخواست این مسئله را ثابت نماید. البته "سمندر" در همان جلسه چهار نفری وعده داده بود که این نوشته را در اختیار ما قرار خواهد داد.

اما در مورد این ادعا که «عده زیادی (!) کتب از طریق ارتباطات غیر رسمی نماینده ما در اختیار ما قرار داده شده است چیزی نمی گوئیم و صرفاً خاطر نشان میسازیم که لازم بود بجای درج کلمه "عده زیادی" لاقلاً اسامی «عده ای» از آنها تذکر داده میشد تا حد اقل میدانستیم چه کتابهایی در اختیار ایشان قرار دارد!!

"املاتیان" که روابط رسمی را "کاغذ پرانی" میدانند و در ارتباطات غیررسمی نیز لومپنانه برخورد مینمایند، ادعا دارند که «از شکر رنجی های چون سر کافه و سماوار» بیزارند!! ما هم امیدوار بودیم "املاتیان" همانند لومپن های "سرکافه و سماوار" با ما برخورد نمایند. ولی این امیدواری ما واهی بود و حد اقل در یک مورد "بدمعاشی" "سرکافه و سماوار" شان را علیه ما به نمایش گذاشتند. آن موقع "بدمعاشی" فرد املاتی ما را شدیداً ناراحت نمود ولی حالا با خواندن سطور فوق از جرقه شماره چهاردهم

ناراحتی ما برطرف گردیده و فرد مذکور را حق بجانب میدانیم زیرا موقعیکه رهبری "املا" در جرقه روابط رسمی را کاغذ پرانی بخواند و در مورد آن احساس مسئولیت و تعهدی نداشته باشد از افراد صفوف "املا" و آنها هم در روابط غیر رسمی بالاتر از "بدمعاشی" های "سرکافه و سماوار" انتظار دیگری نمیتوان داشت. اما در مورد توافقات و یا عدم موجودیت توافقات:

جرقه شماره چهاردهم میخواید نشان دهد که گویا در جریان تماس فی مابین نمایندگان هسته و املا پاره ای توافقات به عمل آمده و مثلاً میگویند که یکی ازین توافقات این است که «هر دو نماینده املا و هسته توافق مینمایند که دو رفیق دیگر نیز در یکی از جلسات حضور یابند.» به این صورت تعیین وقت صحبتها برای فلان روز معین نیز یک توافق است، قبول ادامه بحث روی فلان موضوع مشخص نیز یک توافق است، قبول نمایندگان طرف مقابل برای هر دو طرف یک توافق است و بالاخره انتخاب اسم مستعار برای یکی از نمایندگان "املا" (سمندر) در جلسه چهارنفری نیز یک توافق است!! اگر بخواهیم توافقاتی ازین نوع را نشانه وجود یکسلسله توافقات بحساب آوریم واقعاً میتوان بیان داشت که توافقات بسیاری میان نماینده های دو طرف صورت گرفته است!! البته احتمال دارد که تشکیل نامتشکل "املا" نیز بر اساس توافقاتی ازین نوع بمیان آمده باشد.

ولی برای ما موجودیت و یا عدم موجودیت توافقات بین دو طرف هرگز توسط مسایلی ازین قبیل سنجیده نمیشود. ما در همان نامه اولی مان اختلافات مانرا با "املا" به دو قسمت تقسیم نمودیم که یک قسمت آن می بایست در جریان تماسگیری های نماینده های دو طرف مورد بحث قرار میگرفت و اختلافات دو طرف در زمینه رفع گردیده و قناعت طرفین حاصل میگردد. یقیناً اگر چنین می شد ما مجبور نبودیم مسایل متذکره را درین نوشته ردیف نمائیم و سوالات مانرا مطرح کنیم.

توافقی که در جلسه چهار نفری در مورد مسایل "عدم آمادگی املا" و "عدم صداقت هسته" حاصل گردیده و هر دو مسئله منتفی دانسته شد، نیز به نظر ما به معنی رسیدن به توافق به آن معنی ایکه اختلافات بین دو طرف در مورد مسئله ای حل شده باشد نیست زیرا که این مسئله اساساً بعنوان یک نقطه مورد اختلاف هسته با "املا" به آن صورتی مطرح نبود که هسته بخاطر رفع آن با "املا" تماس گرفته باشد. این مسایل در جریان تماسگیری "هسته" با "املا" بوجود آمد و بخصوص "املا" اتهام عدم صداقت را بخاطر این پیش کشید که جلو بحث سریع و صریح بر سر مسایل اصلی گرفته شود. به همین جهت توافق حاصله در جلسه چهار نفری صرفاً به عنوان رفع پرابلمی تلقی میشود که ادامه رابطه میان نمایندگان دو طرف را ناممکن ساخته بود که با رفع آن نمایندگان دو طرف می توانستند به ارتباط و تماس شان ادامه دهند و در جریان صحبتهای بعدی بصورت مشخص روی اختلافات بحث نمایند.

اما اجندای بحث ما با "املا" در اولین نامه ارسالی هسته به "املا" کلاً روشن بود و بعداً در جریان تماسهای دو جانبه بین نمایندگان دو طرف این اجندا بار بار تکرار شد و عکس العمل "املائیان" چنان بود که بدون برخورد مشخص با قضایا آنها را حل و فصل شده اعلام نمایند. "املائیان" در واقع می خواستند از وضعیت نامناسب امنیتی ما سوء استفاده نمایند و چون فکر میکردند که ما به لحاظ موجودیت تهدیدات باند "رهبر و شرکاء" به ادامه روابط مان با آنها اهمیت زیادی خواهیم داد تلاش میکردند اختلافات را ماست مالی نمایند و یا در بهترین حالت اختلافات را در حدود اختلافات عام ایدئولوژیک - سیاسی از قبیل قبول و یا عدم قبول اندیشه مائوتسه دون و غیره محدود نگهدارند تا اختلافات ما با آنها از یکسلسله اختلافات ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی عملی و تئوریک به یک سلسله بحث های صرف اکادمیک تغییر شکل پیدا نماید و مسایل دیگر پرده پوشی شود.

لازم به تذکر میدانیم که نماینده اول هسته نظر به فیصله جمعی هسته و نظر به متن اولین مکتوب ارسالی ما به "املا" اساساً نه وظیفه داشت و نه صلاحیت که در مورد مسایل عام ایدئولوژیک - سیاسی یعنی مسائلی که میتوانستند در سطح جنبش قابل طرح باشند و ما اساساً بخاطر حل آن مسایل با "املا" تماس نگرفته بودیم، با نماینده "املا" داخل جروب بحث گردد و درینگونه موارد اجندائی تعیین نماید. وقتی نماینده هسته گزارش تماسگیری مؤرخ 20 سرطان 1365 با نماینده "املا" را به جلسه رفقا ارائه نمود، از بابت تعیین مسایل عام ایدئولوژیک - سیاسی در اجندا مورد انتقاد قرار گرفت و برایش گفته شد که وی نه حق داشته درینگونه موارد به بحث پردازد و نه صلاحیتی درین موارد داشته زیرا که این بحث ها می توانند از طریق ندای انقلاب و جرقه پیش برده شوند و ضرورتی برای تدویر جلسات نمایندگان نیست. به همین جهت وقتی ما دومین نماینده مانرا به "املا" معرفی نمودیم نماینده جدید ما در صحبت با نماینده "املا" صراحتاً گفت که ما بر سر مسایل عام ایدئولوژیک - سیاسی با شما در سطح جنبش بحث می نمائیم و نه در جلسه نمایندگان و مسایل قابل بحث در جلسه نمایندگان را مطرح ساخت. نماینده "املا" درین جلسه اولاً حاضر نشد صحبتها ثبت گردد و ثانیاً بعد از جنجال و عصبانیت اعلام داشت که چون با "ساوو" صرفاً به توافقات ایدئولوژیک - سیاسی

رسیده و ادغام تشکیلاتی صورت نگرفته وی مسئولیت جوابگویی به تمام قضایای "ساوو" را نمیتواند متقبل شود و وظیفه نمایندگی را هم دیگر نمیتواند ادامه دهد و لذا بهتر است "املا" نماینده دیگر انتخاب نماید.

اما از این مسئله که بگذریم "املائیان" حتی در مسایل عام ایدئولوژیک - سیاسی نیز دوست دارند ماستمالی و پرده پوشی پیشه سازند. مثلاً در جلسه 20 سرطان 65 که نماینده هسته یکی از مسایل مورد بحث با "املا" را بحث بر سر مسئله انور خوجه و حزب کار آلبانی نشانی کرده است، می بینیم که درین جلسه اساساً روی این مسئله بحث صورت نگرفته و نماینده "املا" آنرا پرده پوشی نموده است. ولی دیده میشود که این عدم بحث روی قضیه در جلسه را "املائیان" در جرعه شماره چهاردهم به معنی پیدا شدن راه حل این قضیه تفسیر مینمایند و در صفحه بیستم اینچنین مینویسند:

«به این ترتیب سومین پیشنهاد نماینده هسته نیز راه حل خود را می یابد. از آن جایی که در مورد آلبانی و حزب کار آلبانی جرعه موضع "املا" را بیان نموده است چیزی قید پروتوکول نشده و نماینده هسته تذکری هم درین مورد نداده است.»

بلی! چون در جلسه نماینده هسته این مسئله را پیشنهاد کرده ولی بحث روی آن صورت نگرفته پس مسئله راه حل خود را پیدا نموده است!!؟ دیده شود شیوه برخورد زشت "کلوخ ماندن و از آب گذشتن" "املا" را به کجا می رساند؟ آیا واقعاً جرعه موضع "املا" را در مورد انور خوجه و حزب کار آلبانی بیان نموده است و موضع "املا" درین مورد روشن میباشد؟ این مسئله را به ارزیابی می گیریم:

جرعه شماره اول منتشره اسد 1364 در "سرآغاز سخن" خود که حیثیت مرام نشراتی جرعه را دارد نوشت:

«جرعه دیگر در زمانی نشر میگردد که رویزیونیزم معاصر در وجود حزب و دولت شوروی، حزب و دولت چین و حزب و دولت آلبانی ... سراسیمگی و تشتتی را در جنبش بین المللی دامن زده و م - ل های معتقد و مؤمن را در تنگنای عجیبی قرار داده است.» ولی این موضعگیری به ظاهر قاطع جرعه علیه رویزیونیزم حزب و دولت آلبانی دوام چندانی نداشت و "املائیان" در جرعه شماره ششم شان موضعگیری جرعه شماره اول را درین مورد رد کردند و نوشتند:

«...در مورد البانیا باید تحقیق کرد. بعد از تحقیق خواهیم گفت که آیا سیستم سوسیالیستی در برابر سیستم امپریالیستی در آلبانیا یکی از تضاد های اساسی جهان را میسازد یا خیر؟

(ما در مقدمه جرعه عجلالتا حزب و دولت آلبانیا را در صف رویزیونیست ها قرار داده ایم که... XX

در پاورقی صفحه سی و یکم جرعه شماره ششم دوعلامت چلیپا اینگونه توضیح داده شده است:

«XX یک سطر دست نویس متأسفانه خوانده نمیشود. از اینرو امید است رفقا در نسخه های بعدی آنرا روشن سازند تا هیچ زمینه ای برای سوء استفاده باقی نماند. یاد داشت مسئول چاپ و تکثیر جرعه. جنوری 1986.»

به این ترتیب در حالیکه موضعگیری جرعه شماره اول در مورد رویزیونیزم آلبانی پس گرفته میشود هیچگونه دلیل و برهانی برای این تغییر موضعگیری ارائه نمیگردد و تقاضای مسئول چاپ و تکثیر جرعه در مورد روشن شدن یک جمله ناخوانا تا حال بر آورده نشده و در نتیجه زمینه سوء تفاهم از میان نرفته است.

همانطوری که جرعه شماره ششم بدون ارائه کدام دلیل و برهان موضعگیری جرعه شماره اول را در مورد رویزیونیزم آلبانی مورد انکار قرار میدهد نوشته "پیشاوند بر اولین اعلامیه" که چند ماه بعد از جرعه شماره ششم منتشر گردیده است نیز موضعگیری جرعه شماره شش را مردود می شمارد و اینگونه حکم صادر می نماید:

«همانطوری که شبخ در اروپا در کمون پاریس برای مدت 72 روز اسکلتی پیدا کرد و در انقلاب اکتبر گوشت و پوست و رگ و عصب آن ملموس است، این احیاء سرمایه داری در روسیه شوروی، چین توده ای و آلبانیا ... هم چیزی نیست که آن حقیقت مجسم تحقق ایدآل را در عمل واقعی مخدوش و مغشوش سازد و حتی زمینه ای را فراهم کند که مرتد ها به انکار از تحقق ایدآل کمونیزم علمی برآیند.»

جرعه شماره چهاردهم نیز در حالیکه یک سری مسایل را در مورد حزب کار آلبانی می شمارد؛ بازهم بدون دلیل و برهان خلاق از موضعگیری نوشته "پیشاوند بر اولین اعلامیه" حرف میزند و جمله نا خوانای جرعه شماره ششم را روشن نمی سازد.

جرعه شماره چهاردهم وقتی می خواهد در مورد حزب کار آلبانی اظهار نظر نماید صرفاً در چند جای مسایلی مطرح کرده بدون اینکه موضعگیری خودش را روشن سازد و گویا باز هم روحیه تحقیقی گرفته است. در صفحه چهار جرعه چهاردهم این مطالب جلب نظر میکند:

«18- اختلافات بوجود آمده در جنبش کمونیستی از سال 1974 به اینطرف در رابطه با مواضع حزب کار آلبانی و حزب کمونیست چین که خود منجر به انشعاب دیگر شد.»

«... 20- اختلافات در بین احزاب و سازمانهای متمایل به حزب کار آلبانی: برخی مائوتسه دون را اپورتونیست میدانند برخی اشتباهات وی را بیشتر میدانند و برخی هم اشتباهات وی را ناچیز قبول مینمایند. برخی حزب کار آلبانی را در مجموع تأیید می کنند، برخی ایراد های آن حزب را علیه مائوتسه دون زیاده روی قلمداد میکنند و...»

«21- بوجود آمدن اختلافات در داخل خود حزب کار آلبانی، تصفیه های بی سروته و فاقد برهان و دلایل علمی که با موازین (م - ل) در توافق باشد، خود پرابلم دیگری است در سر راه جنبش کمونیستی جهانی.»

این چنین است! مسایل زیادی لیست می شوند، ولی اینکه موضع خود جرقه شماره چهارده در قبال این مسایل چیست روشن نمی باشد و این جرقه فقط و فقط وظیفه خود میداند که در میدان فهرست بازی و لیست سازی مسایل گوی رقابت را از دیگران برباید و خود یکه تاز میدان گردد تا همگی بدانند که آن کسانی که در قبال مسایل مربوط به جنبش بین المللی موضعگیری شانرا به صراحت و روشنی بیان مینمایند دنیا را از "تة چاه" اندازه گیری مینمایند و فقط و فقط این "املا" است که جهان را مطابق به وسعت و بزرگی اصلی اش می بیند و درین جهان بزرگ از بسکه مسایل بی شمار لاینحل را میبیند و قضایای پیچیده رویهم انباشته شده مشاهده مینماید دچار این کوتاه نظری نمی گردد که حکم جرقه شماره اول و نوشته "پیشاوند بر اولین اعلامیه" را در مورد رویزیونیزم آلبانی به نحو پیگیری تعقیب نماید!؟

آیا به تعقیب این حرکات "نرمشی" و "چرخشی" "املا" احتمال بوجود آمدن یک حرکت "کرنشی" را میتوان منتفی دانست؟ آیا سفارتنامه دیگری درحال تدوین نیست؟

حالا میتوان دید که "جرقه" چگونه موضع "املا" را در قبال حزب کار آلبانی بیان نموده است و تازه با این موضعگیری "قاطع واستوار"، "املائیان" ادعا هم دارند که این مسئله در بحث با هسته راه حل خود را پیدا نموده است!!

البته حالت تحقیقی جرقه نسبت به حزب کار آلبانی در شماره شانزدهم جرقه نیز مورد تأکید قرار گرفته و در صفحه 58 این شماره این چنین قلمفرسائی گردیده:

«6- قبول بررسی و تحقیق مسایل مربوط به حزب کمونیست چین، مائوتسه دون، حزب کار آلبانی و انورخوجه.»

ولی مطلب جالب و تازه ای که در جرقه شماره شانزدهم جلب توجه میکند ادعای "املائیان" در مورد روشن بودن موضعگیری شان در قبال مسایلی از قبیل "اندیشه مائوتسه دون" و مسایل مربوط به حزب کار آلبانی و انور خوجه می باشد. در صفحه پنجاه و نهم پس از آنکه در آخر صفحه قبلی مائوتسه دون به عنوان "یک مارکسیست - لنینیست بزرگ و یک انقلابی مجرب" مورد تأکید قرار می گیرد این مطالب جلب نظر مینماید:

«امیدواریم باز "شعله" ما را متهم نکند که "اندیشه مائوتسه دون" را قبول نداریم و در مقابل حزب کار آلبانی و انورخوجه موضع "سانتریستی" اتخاذ کرده ایم. موضع ما در قبال تمام این مطالب روشن میباشد. اما روشن بودن موضع ما به معنی روشن بودن موضع تمام جنبش "انقلابی" نیست و نه ما حق داریم خود را جای همه قرار دهیم. از اینرو برای جلوگیری از پراگندگی بیشتر و وحدت هرچه گسترده تر ما بار دیگر مطالب را فورموله و حاضر به بحث و مذاکره به مقیاس جنبش ملی و بین المللی میباشیم و این را به نفع انقلاب تشخیص کرده ایم.»

به این صورت است که موضع "املا" در قبال "اندیشه مائوتسه دون" و مسایل مربوط به حزب کار آلبانی و انورخوجه روشن است ولی "املائیان" مواضع شانرا درین موارد به صراحت بیان نمی نمایند زیرا که گویا «این را به نفع انقلاب تشخیص» کرده اند!! حالا این مواضع به چه ترتیبی روشن اند؟ اگر ما از یک طرف در صحبت ها با نماینده "املا" می شنویم که "خوجه" شخصیت بزرگی است و از طرف دیگر "املائیان" و شخص جناب "سمندر" در صحبت های خصوصی با "رفقای خاص" شان مائوتسه دون را نه مارکسیست - لنینیست کبیر بلکه یک اپورتونیست کبیر بحساب می آورند ولی میگویند که طرح این مسئله را فعلاً به صلاح نمی بینند. گویا علیرغم اینکه ایشان مائوتسه دون را یک اپورتونیست کبیر میدانند فعلاً در ظاهر باید صرفاً به نفی اندیشه مائوتسه دون بپردازند و خود مائوتسه دون را به عنوان یک مارکسیست - لنینیست بزرگ و یک انقلابی مجرب قبول نمایند، زیرا که «این را به نفع انقلاب تشخیص کرده» اند؟؟!

وقتی "املائیان" بیان میدارند که «برای جلوگیری از پراگندگی بیشتر و وحدت هرچه گسترده تر» فعلاً از طرح روشن مواضع شان در قبال "اندیشه مائوتسه دون" و مسایل مربوط به حزب کار آلبانی و انور خوجه صرفنظر مینمایند چه مطلبی را میخواهند بیان کنند؟

طرح مسئله به این صورت به این معنی است که آنها گرچه مائوتسه دون را یک اپورتونیست کبیر میدانند و موضع شان درین مورد روشن است، ولی تجربه "اخگر" را در نظر دارند و فعلاً از طرح روشن این مسئله صرفنظر مینمایند زیرا که بگفته آنها جنبش انقلابی درین مورد روشن نیست و طرح مسئله بصورت واضح و روشن پراگندگی بیشتر بار خواهد آورد، یعنی آنها را در بین جنبش انقلابی بیشتر تجرید خواهد نمود.

این "هنرنمایی های سیاسی" "املائیان" سرانجام محل اصلی نمایشش را در کجا خواهد یافت و از آن مهمتر ریشه اش کجاست؟ از آنجائیکه برعلاوه جرقه شماره چهارده نوشته دیگری بنام "پاسخ سرگشاده..." نیز در مورد مارکسیزم - لنینیسم اندیشه مائوتسه دون مطالبی را طرح کرده است، ما بحث روی این مسئله را به نوشته جداگانه دیگری موکول میکنیم و درینجا صرفاً به بیان یک مطلب می پردازیم:

قبول مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون و یا رد آن مسئله ای نیست که صرفاً به دعوائی بر سر چند کلمه (اندیشه مائوتسه دون) مربوط باشد. قبول و یا عدم قبول این خط ایدئولوژیک - سیاسی اولاً موضعگیری در جهت دستاورد های مثبت جنبش کمونیستی بین المللی و تلاش در جهت تکامل آنها و موضعگیری در جهت مخالف این دستاورد ها و تلاش در جهت تخطئه آنها را در بر میگیرد و ثانیاً موضعگیری در جهت تأیید دستاورد های جنبش کمونیستی کشور و یا رد این دستاورد ها و آگاهانه و یا نا آگاهانه در خدمت منافع سوسیال امپریالیزم شوروی قرار گرفتن تلقی میگردد.

قبول و یا عدم قبول خط ایدئولوژیک - سیاسی مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون مسئله ای است که استراتژی انقلاب را در افغانستان معین نموده و میان استراتژی جنگ توده یی طولانی از یکطرف و استراتژی کودتاگرایانه و یا استراتژی توطئه گرانه نفوذ در درون دستگاه دولت و نهاد های سوسیال امپریالیستی و "تخریب زیرکانه" آنها از جانب دیگر؛ میان مبارزه قاطع علیه سوسیال امپریالیزم شوروی و رویزونیست های خروشچفی وطنی از یکجانب و مبارزه مغشوش، ناستوار، ناپیگیر و تسلیم طلبانه علیه آنها و حتی تلاش در جهت آرایش این دشمنان عمده خلق ما از جانب دیگر مرز فاصل و مشخص ترسیم مینماید.

"املائیان" در چندین جای جرقه شماره چهاردهم از لزوم همکاری میان هسته انقلابی کمونیست های افغانستان و "املا" صحبت نموده و درین مورد اظهار آمادگی نموده اند. درین مورد لازم است روشن و صریح صحبت نمائیم:

جرقه در شماره های مختلفش پا بپای نفی "اندیشه مائوتسه دون" به نفی جنبش کمونیستی کشور پرداخته و هنر نمایی های "املائیان" را به نمایش گذاشته است. به همین جهت لازم است "املا" از لحاظ ایدئولوژیک - سیاسی در جایگاه اصلی اش قرار داده شود و همان گونه که به نفی خط ایدئولوژیک - سیاسی جنبش کمونیستی کشور پرداخته زمینه استفاده فرصت طلبانه از نام سازمان جوانان مترقی و جریان شعله جاوید باید از وی گرفته شود و موقعیت ضد شعله یی اش تثبیت گردد.

برای هسته انقلابی کمونیست های افغانستان مسئله تشکیل حزب کمونیست در کشور با مخالفین مارکسیزم - لنینیسم اندیشه مائوتسه دون به هیچوجهی نمیتواند مطرح باشد و لذا حاضر نیستیم در سطح فعالیت بخاطر تشکیل حزب کمونیست در کشور با "املا" همکاری و ارتباط داشته باشیم. به عبارت دیگر مسئله مبارزه برای تشکیل حزب کمونیست افغانستان در رابطه با "املائیان" برای ما مفهوم مبارزه علیه خط ایدئولوژیک - سیاسی آنها را در بر دارد و نه اینکه درین مورد در تلاش باشیم با اختلاط خط ایدئولوژیک مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون و خط ایدئولوژیک "املا" (مائوتسه دون زدائی) در راه تشکیل حزب کمونیست افغانستان مبارزه کنیم. ضرورت جدی این طرز تلقی بخصوص از آنجا ناشی میگردد که مواضع "املائیان" در قبال سوسیال امپریالیزم شوروی و نوکران رویزونیست خروشچفی وطنی اش مغشوش و حتی متأسفانه سخت تسلیم طلبانه است. مروری کوتاه بر موضعگیری های "املائیان" علیه سوسیال امپریالیزم شوروی و رژیم پوشالی دست نشانده اش در شماره های مختلف جرقه به روشنی نشان میدهد که مواضع "املا" تا چه حد مغشوش و تسلیم طلبانه است.

در صفحه 98 جرقه شماره ششم وقتی صحبت از ضرورت انقلاب اجتماعی در کشور به میان می آید، این جمله جلب نظر مینماید: «در حالیکه همه به زبان خود میگوئیم جامعه ما اشد نیاز به انقلاب اجتماعی، جهش کیفی با تغییر بنیادی دارد. پس دانسته می شویم که مناسبات تولید سرمایه داری در درون جامعه فیودالی کهن ما چیزی نیست که بیرون از توضیح آموزگاران بزرگ پرولتاریا

و علم اقتصاد سیاسی پرولتاری باشد. کذا تذکر این نکته هم لازم است که انتقال از مناسبات تولید فئودالی مسلط در این زمان به مناسبات تولید سرمایه داری مسلط که طبعاً به نظر ما رهبری حزب انقلابی - کمونیست را در رأس خود دارد از راه انقلاب اجتماعی عبور میکنند...»

به این صورت از دید "املائیان" مضمون انقلاب اجتماعی جامعه ما عبارت است از جاگزین ساختن مناسبات تولید سرمایه داری مسلط بجای مناسبات تولید فئودالی مسلط فعلی و وظیفه و مسئولیت اساسی حزب انقلابی - کمونیست مورد خواست "املائیان" هم عبارت است از رهبری این انقلاب اجتماعی ضد فئودالی!!

از دید ما وظیفه اساسی حزب کمونیست مارکسیست - لنینیست - مائوتسه دون اندیشه نه رهبری انقلاب اجتماعی بورژوازی مورد خواست "املائیان" بلکه رهبری انقلاب ملی - دموکراتیک طراز نوین می باشد. فرق بینادی میان این دو نوع انقلاب را مائوتسه دون در اثر خود بنام "در باره دموکراسی نوین" به روشنی نشان داده و مضمون آن انقلابی را که باید حزب کمونیست در کشورهای نیمه مستعمره - نیمه فئودال و کشورهای مستعمره - نیمه فیودال و یا کشورهای مستعمره - نیمه مستعمره نیمه فئودال به مثابه مرحله اول انقلاب رهبری نماید، تشریح نموده است. "املائیان" که به نفی "اندیشه مائوتسه دون می پردازند کمونیست ها و حزب کمونیست را مزدوران بی مزد بورژوازی می انگارند. ما این نوکری و چاکری بر آستان پر برکت بورژوازی را به خود "املائی ها" می گذاریم؛ از ما درین مورد کاری ساخته نیست و نباید همکاری ای توقع داشته باشند!

درینجا از بحث همه جانبه پیرامون این طرح "املائیان" صرف نظر مینمائیم و صرفاً به آن جنبه این مسئله عطف توجه مینمائیم که موضع گیری "املائیان" را در قبال سوسیال امپریالیزم شوروی و نوکران رویزیونیست بومی اش روشن می سازد.

بر اساس دید فوق در همان صفحه 18 جرقه شماره ششم بحث روی تضاد اساسی ادامه می یابد: «اگر به یک وجه دیگر تضاد اساسی توجه کنیم که از اول تا انجام یک پروسه یا پدیده وجود دارد و با حل آن پروسه و یا پدیده چیزی دیگری میشود می بینیم که در جامعه فئودالی تضاد بین دهقان و فئودال از اول پروسه وجود داشته و منطقاً اینکه این پروسه به پایان نرسیده و به پروسه دیگری جا خالی نکرده باید دوام داشته باشد. اینکه در سیر تحول این پروسه چه تغییرات دیگری پدید می آید در حول همین تضاد اساسی است که نباید همردیف آن در خود این پروسه منصب تضاد اساسی را احراز کند. از همین سبب است که برداشت ما کماکان در پیرامون یک شیوه تولید و یک تضاد اساسی در یک دوره تکامل تاریخی تمرکز می یابد و تضاد بین خلق و امپریالیزم را که در وجه سیاسی خیلی ها برجسته شده و با هجوم لشکر سوشل امپریالیزم شوروی شدت و حدت خاصی حاصل نموده و یا متباز و برجسته شده در حول همان تضاد اساسی که آنرا تضاد عمده یا اصلی می خوانیم و در این نامگذاریها و یا اصطلاحات مفاهیم جداگانه را درک نمی کنیم قابل درک است.»

وجدان های آلوده ای که تا هنوز امر مبارزه علیه سوسیال امپریالیزم شوروی و نوکران رویزیونیست بومی اش به مسئله اصلی و عمده شان مبدل نشده سزاوار نفرین اند، نفرین بزرگ، نفرین شهدای جنبش کمونیستی، نفرین بیش از یک میلیون شهید خلق ما، نفرین کودکان یتیم و بی پناه، نفرین دهها هزار معلول جنگی، نفرین زندانیان پا به زنجیر، نفرین میلیونها آواره بی پناه، نفرین شهرهای درهم کوبیده شده و روستاهای ویران شده، نفرین جنگل های سوخته و جویبارهای خشکیده و خلاصه نفرین بزرگ خلق افغانستان و نفرین سرزمین میهن.

طرح این مسئله که تضاد بین خلق افغانستان و امپریالیزم و مشخص تر سوسیال امپریالیزم بر محور تضاد اساسی (تضاد اصلی یا تضاد عمده) بین دهقان و فئودالیزم قابل درک است چه چیزی را میتواند بیان نماید جز تلاش در جهت به گمراهی کشاندن مبارزات خلق ما و مبارزات کمونیستهای کشور علیه سوسیال امپریالیزم شوروی و نوکران بومی آنها. ما درین مورد صرفاً به تذکر یک تجربه عملی در کشور می پردازیم:

در سال 1359 این بحث در درون بعضی از واحد های تشکیلاتی "ساما" بوجود آمد که تضاد بین خلق افغانستان و سوسیال امپریالیزم شوروی تضاد عمده در جامعه ما است یا تضاد میان خلق افغانستان و فیودالیزم؟

عده ای در این بحث به این نتیجه رسیدند که تضاد با فئودالیزم تضاد عمده جامعه ماست و تضاد با سوسیال امپریالیزم تضاد عمده نمی باشد. در چوکات عمومی تسلط مشی تازه اندیشانه اعلام مواضع "ساما"، این برداشت در قدم اول مبارزات مسلحانه علیه احزاب ارتجاعی پشاور را دامن زد و در قدم های بعدی با حاد شدن درگیری میان نیروهای "ساما" و احزاب ارتجاعی پشاور، فکر ارتباط گیری با دولت را بوجود آورد و سرانجام کار به امضای پروتوکول همکاری و دریافت اسلحه از رژیم پوشالی کشید.

تسلیم طلبی "املائیان" در قبال سوسیال امپریالیزم شوروی و رژیم پوشالی دست نشانده اش صرفاً به این محدود نمی گردد که آنها را از "منصب" تضاد عمده یا اصلی پائین بکشد، بلکه وقتی پای مقایسه به میان می آید آنها را نسبت به سایر دشمنان خلق ما مترقی تر و پیشروتر نیز ارزیابی می نمایند و در صفحه 71 و 72 جرقه شماره هفدهم اینگونه درفشانی مینمایند:

«وقتی ما روند تکامل را تابع عملکرد قوانین عینی بدانیم و در بطن جامعه خود که مناسبات استعماری- نیمه فئودالی را بر گرده نیروهای مؤلده تحمیل کرده وجه مناسبات پیشرونده سرمایه داری با مقایسه به مناسبات فرتوت فئودالی را در نظر بگیریم خلاف میل و اراده خود می‌خواهیم توضیح دهیم برنامه ایکه از مناسبات تولید سرمایه داری ولو سرمایه داری کمپرادوری بوروکراتیک وابسته به سوشل امپریالیزم شوروی... به دفاع بر میخیزد با مقایسه به برنامه ای که از منافع فئودالیزم دفاع میکند "گامی جلوتر" است. ... از آنجا که ما عادت نکرده ایم در پروسه شناخت دشمنان طبقاتی پرولتاریا را درست دقیق شناسائی کنیم و همیشه به عام گوئی و سطح گرائی و یک جانبه گرائی خو نموده ایم اینک میببینیم وقتی مقایسه ای بین دشمنان طبقاتی به همین منوال صورت میگیرد...»

"عمق گرائی" و "چند جانبه گرائی" "املائیان" را یکبار دیگر مختصراً مرور می کنیم.

- وظیفه حزب کمونیست رهبری انقلاب اجتماعی ای است که مناسبات تولید سرمایه داری را جاگزین مناسبات تولید فئودالی نماید.
- تضاد بین خلق افغانستان و سوسیال امپریالیزم شوروی تضاد عمده نیست بلکه تضاد بین دهقانان و فئودالیزم تضاد عمده است.
- سرمایه داری کمپرادوری- بوروکراتیک وابسته به سوسیال امپریالیزم شوروی نسبت به مناسبات فرتوت فئودالی مسلط پیشرونده و گامی جلوتر است.

"املائیان" با این طرز تحلیل از اوضاع جاری کشور و مبارزات جاری یقیناً باید به این نتیجه برسند که در مبارزه علیه مناسبات فرتوت فئودالی مسلط و نیروهای ارتجاعی فئودالی با سوسیال امپریالیزم شوروی و نوکران بومی اش حد اقل همکاری تاکتیکی سیاسی و نظامی داشته باشند، زیرا که آنها سوسیال امپریالیزم شوروی و نوکران بومی اش را دشمن اصلی و عمده تلقی نمی نمایند، نسبت به فئودالیزم و حامیان امپریالیستی اش برای سوسیال امپریالیزم شوروی و بورژوازی کمپرادور بوروکراتیک وابسته به وی مزیت پیشروندگی و گامی به جلو بودن قایل اند و بالاخره سوسیال امپریالیزم شوروی و نوکران بومی اش همان خواست و هدف حزب کمونیست کذائی مورد نظر "املائیان" را که مسلط ساختن مناسبات تولید سرمایه داری بر جامعه باشد در عمل پیاده میکنند. البته نباید تصور نمود که "املائیان" این جرئت را داشته باشند که به صراحت و کاملاً روشن مسئله همکاری تاکتیکی با سوسیال امپریالیزم شوروی و نوکران بومی اش را به میان بکشند زیرا که تا حال شرایط را برای طرح این مطلب مساعد نمی بینند همانگونه که تا حال شرایط را برای طرح اپورتونیست کبیر بودن مائوتسه دون مناسب نمی بینند. ولی طرح عملی ای که در جرقه شماره هفت بمیان کشیده شده است آشکارا این نیت و خواست پنهانی "املائیان" را روشن می سازد.

در صفحه چهاردهم جرقه شماره هفت تسلیم طلبی "املائیان" اینگونه خودنمایی مینماید:

«یکی از بینش های کوتاه و برد سیاسی محدود سازمانهای به اصطلاح مبارز و انقلابی کشور عبارت از رد دربست هرگونه فعالیت مخفی و غیر علنی در درون سازمانهای ایجاد شده توسط رویونیست ها و رسوخ در آنها می باشد. در حالیکه هیچ سازمان پیکار جو و واقعاً انقلابی نمی تواند بدون استفاده از هر سوراخ سمبه ای و بدون کسب اطلاعات دقیق از پیچ و مهره های ارتجاعی و تخریب زیرکانه و آگاهانه این بناهای لرزان نقش فعالی در مبارزه بازی می نماید...»

البته صرفاً نفوذ قسمی در سازمانهای ایجاد شده توسط رویونیست ها (اتحادیه ها، سازمان جوانان، سازمان زنان، جبهه ملی، خاد، پولیس، ارتش، ملیشه...) برای "املائیان" مطرح نمی باشد بلکه نفوذ دربست تمام عناصر غیر علنی را پیشنهاد می نمایند و این مسئله را در صفحه پانزدهم جرقه شماره هفتم این چنین بیان می کنند:

«... در صورت ورود همه افراد غیر علنی شده که کبوتر پرقیچی نبودند به اتحادیه ها و سازمانهای دولتی و سایر نهاد های ایجاد شده توسط دولت مزدور، دیگر به خودی خود جلو رشد و گسترش فعالیت این مزدوران را ترمز مینمود...»

برخلاف تصور "املائیان" رد دربست هر گونه فعالیت مخفی و غیر علنی در درون سازمان های ایجاد شده توسط رویونیستها و رسوخ در آنها از طرف تمامی "سازمانهای به اصطلاح مبارز و انقلابی کشور" مطرح نبوده و حد اقل از طرف "ساما" توسط باند داکتر صدیق این طرح "املائیان" در عمل اجرا گردیده است. سردرگمی ایدئولوژیک- سیاسی و انحرافات تشکیلاتی ناشی از تسلط مشی تازه اندیشه‌ای اعلام مواضع به داکتر صدیق و شرکایش اجازه داد که طرح نفوذ دسته جمعی تعدادی از افراد "ساما" در خاد دولت را به مرحله اجرا در آورند.

طرحی که با استفاده از آن و با امکانات خاد، افراد و عناصر "خلقی" توسط گروه چریکی داکتر صدیق در شهر کابل ترور می گردید و سلاح ها و امکانات غنیمت گرفته شده ازین عملیات برای جبهه هرات فرستاده میشد. ولی به جای اینکه "سامائی ها" در بین سازمانهای ایجاد شده توسط رویزیونیستهای خلقی و پرچمی "رسوخ" نمایند، تسلیم طلبی در هرات "رسوخ" نمود و توسط همین چینل داکتر صدیق به کوه دامن نیز کشانده شد و به تدریج تمامی بدنه "ساما" را آلوده نمود. البته بعداً معلوم گردید که این "سامائی ها" نبوده اند که در بین خاد رژیم "رسوخ" نموده بودند بلکه این شبکه جاسوسی داکتر صدیق بوده که تمامی بدنه تشکیلاتی "ساما" را تحت نظر گرفته و چریک های "شجاع" نیز بر اساس نقشه پرچمیها به ترور "خلقی ها" مبادرت می ورزیده اند.

طرحات باند داکتر صدیق نتایج عملی اش را بیرون داده و کار "ساما" را تا سرحد امضای پروتوکول همکاری با رژیم و کار جنگ جویان سامایی را تا شمولیت در پوسته های نظامی دولتی - سامائی بالا برد.

اکنون نوبت "املائیان" است که پاپیش گذاشته و این بار با قیافه "چپ نما" وارد میدان عملیات تسلیم طلبی گردند. تصور این مسئله زیاد مشکل نیست که وقتی طرح "املائیان" مبنی بر ورود در بست تمامی عناصر غیر علنی به سازمانهای ایجاد شده توسط رویزیونیست ها در عمل پیاده شود آنها در حالتیکه این افراد سوسیال امپریالیزم شوروی و رویزیونیستهای خروشچفی وطنی را دشمن عمده خلق ما نداند، وظیفه اصلی شان را فعالیت در جهت مسلط ساختن مناسبات تولید سرمایرداری تلقی نمایند و بورژوازی کمپرادوری بوروکراتیک وابسته به سوسیال امپریالیزم شوروی را نسبت به مناسبات فئودالی فرتوت مسلط، پیشرونده و یک گام به جلو به حساب آورند چه چیزی بوقوع خواهد پیوست.

از قرار معلوم "املائیان" قصد دارند قبل از داخل نمودن در بست تمامی عناصر غیر علنی جنبش به سازمانهای ایجاد شده توسط رویزیونیست ها از قبیل جبهه ملی، سازمان دموکراتیک جوانان، سازمان دموکراتیک زنان، خاد، پولیس، ارتش، ملیشه و... ذهنیت مساعد نسبت به سوسیال امپریالیزم شوروی و رویزیونیستهای خروشچفی وطنی ایجاد نمایند که بلی اینها دشمنان اصلی ما نیستند و نسبت به اخوان و امپریالیزم غرب بهتراند. وقتی افرادی با این برداشت به عضویت سازمانهای ایجاد شده توسط رویزیونیستها در آمدند کاملاً طبیعی است که باید با استفاده از امکانات این سازمانها مبارزات شانرا علیه دشمن "عمده و اصلی" یعنی فئودالیزم بومی و امپریالیزم غرب رونق بخشند و با استفاده از امکانات خاد، پولیس، ارتش، جبهه ملی و غیره در سرکوبی نیروهای اخوانی دوش بدوش رویزیونیستهای خروشچفی وطنی سهم بگیرند. با توجه به اینکه هم اکنون در تمامی جبهات نبرد منسوبین جنبش کمونیستی کشور حالت پوششی دارند و امکان فعالیت نظامی مستقل فعلاً موجود نیست کاملاً طبیعی است که این سهم گیری در سرکوبی نیروهای مقاومت مستقیماً عبارت است از سرکوبی مبارزات پوششی منسوبین جنبش کمونیستی کشور زیرا که در حالت فقدان یک تشکیلات منضبط سرتاسری حزبی آنها در حالت جنگ ناممکن خواهد بود که افراد نفوذی در درون خاد و پولیس و ارتش دولتی، فعالین پوششی در درون جبهات را نشانی و شناسائی کرده و علیه آنها دست به اقدام زنند.

البته حتی اگر این طرح به سرکوبی فعالین پوششی منسوبین جنبش کمونیستی کشور هم منجر نگردد حد اقل میتواند کمونیستهای افغانستان را به نیروی کمکی سوسیال امپریالیزم و رژیم پوشالی در مبارزه علیه نیروهای فئودالی و امپریالیزم غرب مبدل ساخته و به زائیده آنها تبدیل نماید زیرا که جنبش کمونیستی کشور در وضعیتی قرار دارد که اساساً قادر نیست به تخریب زیرکانه نهاد های دولتی پردازد و برعکس آنچه تاکنون تجربه در "ساما" نشان داده است؛ این طرح جز به خدمت سوسیال امپریالیزم و رژیم پوشالی در آمدن نتیجه دیگری ببار نمی آورد؛ امری که "املائیان" کمر به اجرای آن بسته اند تا در مسابقه دست باند داکتر صدیق را از پشت ببندند.

اکنون با اعلام "مشی مصالحه ملی" از جانب سوسیال امپریالیزم و رژیم پوشالی زمینه برای ورود در سازمانهای ایجاد شده توسط رویزیونیست های خروشچفی و سوسیال امپریالیزم شوروی نه تنها برای عناصر غیر علنی بلکه حتی برای عناصر "علنی" نیز مساعد گردیده و حضرات "املائیان" میتوانند برعلاوه عناصر غیر "علنی" عناصر "علنی" شان را نیز به جبهه ملی، سازمان زنان، سازمان جوانان، پولیس، ارتش و شاید هم وزارتخانه ها و یا حد اقل ریاست ها و مدیریت ها وارد نمایند. به شکرانه ایجاد همین شرائط مساعد غرض «تخریب زیرکانه» سازمانهای ایجاد شده توسط رویزیونیست های خروشچفی وطنی "املائیان" عکس العمل مساعد نشان داده اند. آنها درست موقعی که رژیم پوشالی به دستور ارباب سوسیال امپریالیستی اش "مشی مصالحه ملی" و آتش بس را اعلام نموده شماره شانزدهم جرقه را بیرون دادند و آشکارا ابلاغ کردند که آنها "اندیشه مائوتسه دون" را قبول ندارند تا سوسیال امپریالیستها و نوکران بومی شان آنها را از جمله "افراطیون مائوئیست" بحساب نیاورند. به تعقیب شماره شانزدهم،

شماره هفدهم جرعه را بیرون دادند و در آن سرمایه داری کمپرادوری - بروکراتیک وابسته به سوسیال امپریالیسم - شوروی را پیشرونده و گامی به جلو توصیف نمودند تا به سوسیال امپریالیست ها و نوکران بومی شان نشان دهند که آنها برعلاوه "مائوئیست" بودن و بیزاری از "افراطیون مائوئیست"؛ "افراطیون اخوانی" را دشمنان اصلی و عمده شان میدانند و برنامه های پیشرونده و "گامی به جلو" دولت را تا حدودی تأیید می نمایند.

وقتی در پهلوی طرحات تسلیم طلبانه "املائیان" این مسئله را در نظر بگیریم که در ماه جدی و دلو سال 1365 هجری شمسی با انتشار جرعه شماره های شانزده و هفده عکس العمل "املائیان" در قبال "مشی مصالحه ملی" و اعلام "آتش بس" از جانب سوسیال امپریالیسم و رژیم پوشالی از حرکات "نرمشی" و "چرخشی" گذشته و آشکارا جنبه "کرنشی" بخود گرفته است باید به جنبش کمونیستی و کمونیستهای کشور اعلام خطر نمود. البته اگر مسئله صرفاً به انحرافات تسلیم طلبانه تئوریک مربوط باشد؛ این امیدواری موجود است که از طریق پیش برد مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی قاطع کمونیستی تأثیرات این طرحات تسلیم طلبانه را تا حدودی خنثی نمود. ما امید داریم این چنین باشد و جرعه توسط گوگرد روسی به عاریت گرفته شده از باند داکتر صدیق روشن نشده باشد.

با توجه به موضع تسلیم طلبانه "املائیان" روشن میگردد که برای هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان نه تنها همکاری در سطح جنبش کمونیستی کشور با "املا" ممکن نیست بلکه در سطح مبارزات ملی - دموکراتیک نیز زمینه ای برای همکاری سراغ نمیگردد. هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان شرکت فعال و قاطع در جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیسم شوروی و نوکران بومی اش و شرکت نظری و عملی فعال و قاطع در دیگر عرصه های مبارزاتی خلق ما علیه سوسیال امپریالیسم شوروی و نوکران بومی اش را وظیفه تخطی ناپذیر خود میداند و بر این موضع حاضر نیست طبق طرح "املائیان" خود را به زائیده خاد و پولیس و ارتش رژیم مبدل نموده و در سرکوب مقاومت دوش بدوش سربازان مهاجم سوسیال امپریالیستی، کا جی بی، ارتش پوشالی و خاد سهم بگیرد.

همچنان هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان بر اساس موضع مستقل کمونیستی حاضر است با تمامی عناصر و نیروهای سیاسی ملی، علیه ارتجاع فئودالی و امپریالیسم غرب همکاری همه جانبه داشته باشد؛ ولی حاضر نیست به مثابه زائیده ای از خاد و "کا جی بی" و ارتش پوشالی و افواج سوسیال امپریالیستی درین مبارزه سهم بگیرد.

تا زمانی که طرحات تسلیم طلبانه "املائیان" از حد طرح و انحرافات تئوریک نگذشته باشد ما وظیفه خود میدانیم مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی علیه این طرحات را در سطح جنبش کمونیستی کشور پیش ببریم و در عین حال علیرغم اینکه جرعه شماره چهارده ندای انقلاب را ورق پاره های سیاه میخواند و محتویات آن را اراجیف مطمئن، به همکاری و ارتباط انفرادی و خصوصی با منسوبین "املا" ادامه دهیم. ولی مادامی که این طرحات تسلیم طلبانه در عمل پیاده شود و یا چنانچه در عمل پیاده شده باشد در آن صورت کار "املا" از انحراف گذشته و به تسلیم طلبی عملی مبدل میگردد که در آن حالت هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان مکلف است علیه رهبری "املا" بمثابه یک باند تسلیم طلب آشکارا اعلام موضعگیری نماید و در جهت تجرید و طرد این باند هر آنچه که از دستش بر می آید مضایقه ننماید.

آنهائی که با افتخار از شرکت شان در چاپ، تکثیر و توزیع "جرعه" یاد می نمایند "موش تسلیم طلبی" زائیدند. طرحات تسلیم طلبانه "جرعه" باعث خواهد شد که "موش املا" در فرجام "کوه تسلیم طلبی" بزاید و ایشان نیز به مثابه دایه های مهربان این "زایمان" در "افتخارات" مولود "تازه سهمیم خواهند شد.

ضمایم:

از زمان برقراری ارتباط میان نمایندگان "هسته" و "املا" تا زمان دایر شدن جلسه چهارنفری چندبار نمایندگان دوطرف با هم نشست داشتند که مجموع صورت جلسه های این نشست ها در ضمایم جرعه شماره چهاردهم به چشم نمی خوردند و تقریباً بصورت کامل سانسور گردیده اند. ما از مجموع این اسناد سانسور شده فعلاً صرف صورت جلسه نشست 13 / 6 / 1986 و نوشته ای در مورد اختلافات "شبه" با "ساوو" را در اختیار داریم که هر دو سند به خط و کتابت نماینده "املا" است. احتمال دارد اسناد دیگر را "شبه" با خود برده باشد.

در ضمیمه این نوشته از تکثیر تمامی نامه های تبادل شده فی مابین "هسته" و "املا" و صورت جلسه های نمایندگان دو طرف صرفنظر می نمائیم و صرفاً دو سند متذکره فوق را که از مجموع اسناد سانسور شده توسط جرعه شماره چهارده در اختیار داریم درج می نمائیم. همچنان در مورد یک مطلب سانسور شده دیگر نیز توضیح مختصری ارائه خواهیم کرد.

صحبت های مورخ 13 / 6 / 1986 بین دو رفیق نماینده "ه.ا.ک.ا." و "املا":

1 - در ارتباط ملاقات گذشته فیما بین یکی از رفقای هسته ... که میخواست رفیقی از "املا" را ملاقات نماید. جریان این ملاقات طوری بوقوع پیوست که مسایلی را بین "هسته" و "املا" به وجود آورده. رفقای "هسته" به این برداشت اند که رفیق موصوف (...) نظر به یک سری برخورد ها که در این رابطه گیری صورت گرفته است اعتماد رفیق مربوط به "املا" را راجع به رفقای هسته ... خدشه دار ساخته است و عدم آمادگی برای ملاقات موصوف از جانب رفیق "املا" از همین جریان و اخلاقیات رفیق مشخص سرچشمه گرفته است.

برداشت نماینده "املا" در جریان صحبت مؤرخ 13 / 6 / 86 چنین معلوم میشود که رفقا یا برخی از رفقای مربوط به "هسته..." بنا بر ارتباطات گذشته خویش با رفیق موصوف در ارتباط با رفقای "ساوو" در دوران فعالیت مشترک شان پاره ای انتقادات ایدئولوژیک- سیاسی اخلاقی داشته اند و الحال نیز پاره ای از آنها و یا تمام آن ها را دارند که طی چهار صفحه بطور عمده آن ها فهرست شده است. ازینرو چنین برداشت کرده اند که رفیق موصوف با در نظرداشت همین گذشته و هم چنین نحوه دادن جریده "شعله" و "اعلامیه هسته" و عکس العمل رفیق درین رابطه گویا این رفیق را به این نتیجه رسانیده که گویا "املا" آمادگی برای آغاز مذاکرات نداشته است. ازینرو در مکتوب پای عدم آمادگی مطرح است و رفیق نماینده "املا" برداشت میکند که این چنین برداشت پایه مادی ندارد و رفقای هسته صرف با اتکاء به وضعیت مشخص در بالا ذکر شده چنین برداشت کرده اند. ازینرو ما هر دو رفیق نماینده "املا" و "هسته" پیشنهاد می کنیم که دو رفیق طرف نیز در یکی از جلسات حضور یابند تا بتوانند مشکلات را هر چه سریعتر از پیش روی خود برداریم.

2 - ما هر دو باور داریم که با حل مسئله اول مسئله دوم که عبارت از "عدم صداقت" که در یک مکتوب رفقای "املا" به جواب یک مکتوب هسته ذکر گردیده است نیز حل میگردد.

3 - این که رفقای هسته نوشته اند خانه ایکه به روی اشخاص تسلیم طلب مشبوع (مشبوه) سامانی باز است بروی یک فرد انقلابی چرا بسته است؟ لطفاً رفقای هسته توضیح بدهند که این خانه به روی کدام نفر از تسلیم طلب ها باز بوده است. (!)

"امضای نمایندگان هر دو طرف"

ضمیمه شماره دوم:

در مورد جدا شدن این دوست از "ساما" با "سمندر" مشوره و "سمندر" نیز قبول و بعداً پای کورس های آموزشی بمیان می آید و 4 جلسه اقتصادی که دوی آن از انتی دیورینک خوانده میشود که در سه جلسه این دوست کنفرانس میدهد و از جلسه 4 به بعد بدون کدام دلیلی کورس منحل و "سمندر" گوشه گیری عجیبی میکند.

هم چنین به عنوان نماینده فکری با "سمندر" بنا به پیشنهاد خود "سمندر" باید با دیگر گروه ها دیده شود می بیند و بعد از چند صحبت "سمندر" بار دیگر پیشنهاد میکند که چون صحبت ها تا پای تشکیلات نزدیک شده عوض این دوست رفیق دیگر خود با آن ها توظیف شود.

درین جریان این دوست لیلا را با داکتر معرفی میکند و یک مصاحبه میکند و برنامه را به وی غرض ترجمه میدهد؛ در عین حال لیلا با "..." مبیند و یک مصاحبه دیگر نیز با برخی از رفقا که از داخل آمده بودند به عمل می آورد. تمام این جریان ها در سیمای واقعیت ها معکوس جلوه داده شده و گویا این دوست با خود یک بار لیلا را آورده بوده.

در مورد برخی انتقاداتی که یکی از رفقای "ساوو" علیه "سمندر" داشت و در یک جلسه حضوری که این دوست نیز شرکت کرده بود طرح کرد "سمندر" نامبرده را دشنام های رکیک داده و بعداً از جای خود ایستاده شده و آن را با مشت و لگد زد که من و "..." آن ها را از هم جدا نمودیم. فردایش "سمندر" گفت یا این در خانه باشد یا من. آیا این چنین برخورد برخورد اصولی در مقابل انتقاد می باشد؟ داشتن نظریات عجیب از جمله در مورد دو کتابچه پشت میز! 5 کشور که بعضی در کشورهای سوسیالیستی و بعضی در کشورهای امپریالیستی اند.

در برنامه راه محاصره شهرها و جنگ شهر و سازش در مورد سرنوشت فتودالیزم و امپریالیزم که "سمندر" میگفت سرنوشت هر دو یکی میباشد، یکی بدون دیگری نمیتواند امرار حیات کند در حالیکه این دوست میگفت اگر امپریالیزم مثلاً در افغانستان دیر بماند حتماً فتودالیزم را نابود خواهد کرد؛ نه تنها سرنوشت هر دو یکی نمیشد بلکه متضاد هم هستند. اگر مثلاً فتودالیزم در افغانستان بقدرت برسد سوسیال امپریالیزم را ضربه میزند و پایه فتودالیزم دوباره جان می گیرد.

در باره تضاد اساسی و عمده سمندر میگفت که هر دو یکی است، در حالیکه این دوست با استناد به گفته های مائوتسه دون هر دو را از هم جدا میداند.

شیوه برخورد "سمندر" یک شیوه خاص است و می خواهد بهر صورت گفته هایش را بقبولاند در غیر آن خفه میشود.

یک شیوه تولید میتواند وجود داشته نه بیشتر و در این زمینه کدام دلیلی هم ندارد. این دوست به این عقیده است که مثلاً در یک جامعه فیودالی مثلاً دوران احمد شاه ابدالی نظام فیودالی یک نظام بسته است و تمام مایحتاج خود را خودش تهیه میکند و به کالای خارجی ضرورت ندارد و یا ندرتاً ضرورت دارد. اگر دقیقاً توجه کنیم می بینیم که چطور سرمایه داری در بطن نظام فیودالی از کارخانگی دهقان شروع و به وجود می آید.

اصناف جامعه فیودال و تضاد بین استاد و شاگرد وجود دارد و تقریباً تضاد آشتی ناپذیر است و صناعی که در ابتدا ساخته میشود همه بخاطر مایحتاج خود می باشد و یک فرد جهاندیده می آید نزد دکاندار و بیل های آن را میخواید با کمیشن بفروش برساند و به ده می برد و می فروشد و از طریق فروش پول زیاد بدست می آورد و بعد ها بیل را بدون کمیشن از خود دکاندار میخرد و به همین ترتیب تجار بدست می آید. این تجار که پول دار میشوند مؤسسه میسازند و با محل در رقابت قرار می گیرند و بعد از این نطفه سرمایه داری بسته میشود و مانوفاکتور بوجود می آید. اگر دقت کنیم اولاً دو طبقه بوجود می آید که در دست یک عده سرمایه و وسایل تولید تمرکز پیدا میکند، دیگران از وسایل تولید جدا و فاقد آن میشوند. اگر این همگانی شود تولید کالائی بوجود می آید. وقتی میگوئیم ملی - دموکراتیک معنای آن این است که در جامعه ما دوشیوه تولید وجود دارد. اگر به تعریف شیوه تولید که از درسهای خود "سمندر" صاحب آموخته ایم توجه کنیم شیوه تولید عبارت است از نیروهای مولد + مناسبات تولید. نیروهای مولده آن کارگر و وسایل کار و مناسبات آن مناسباتی که این دولت با کارگران دارد؛ چه کم دارد که شیوه تولید گفته نمیشود در حالیکه فیودالی را شیوه تولید میگوید. همین حالا دولت دو گانه است، یک قسمت در دست کمپرادورها و یک قسمت در دست فیودالها در مناطق آزاد شده. اگر کسی یکی از پایه های آن را از جامعه کم کند یا عینیت آن را انکار کند یعنی مسئله ملی آن را که مسئله ملت علیه امپریالیزم است یا مسئله دموکراتیک آن را که عبارت از بوجود آوردن تحولات عمیق اجتماعی در عرصه اقتصاد - سیاست به سود عمدتاً دهقانان و سایر اقشار زحمتکش که بخودی خود کارگران را نیز احتوا میکند. هم طبقه کمپرادور ضد آزادی و ضد دموکراسی است و هم طبقه فیودال. از این خاطر مقوله ملی - دموکراتیک یک مقوله ترکیبی واحد است. وقتی که در کشور ما افغانستان از مناسبات سرمایه داری صحبت میکنیم چون مرحله انتقالی است مناسبات سرمایه داری تا سطح شیوه تولید در کشور ما وجود دارد. وقتی "سمندر" میگوید یکی از این ها شیوه تولید و دیگر آن مناسبات تولید می باشد اغتشاش خلق میکند.

ضمیمه شماره سوم:

نامه مؤرخ 1365/5/13 مطابق به 4/8/86 ما را "املاتیان" ذریعه نامه مؤرخ 18/7/86 مطابق به 1365/4/27 جواب گفته بودند؛ یعنی تقریباً دو هفته قبل از آنکه ما نامه مانرا بنویسیم. آن موقع "املاتیان" یک ماه از جریان زمان عقب مانده بودند (!). هسته در آخرین نامه ایکه به "املا" فرستاد این عقیماندگی "املاتیان" از چرخ تاریخ را به ایشان یاد آور گردید و در قسمت آخری این نامه یاد داشت ذیل را درج نمود:

«+ نامه مؤرخ 1365/5/13 مطابق به 4/8/86 ما را شما توسط نامه مؤرخ 18/7/86 مطابق به 1365/4/27 جواب گفته اید. تاریخ مکتوب شما اشتباهی است زیرا که این تاریخ باید بعد از تاریخ نامه ما باشد و نه قبل از آن.»
در جرقه شماره چهاردهم تاریخ نامه متذکره از 18/7/86 به 18/8/86 تغییر داده شده ولی یاد داشت آخری نامه قطع ارتباط ما سانسور گردیده و ضمناً جمله «بجواب نامه مؤرخ 18/7/86 شما نگاشته میشود» که در ابتدای نامه ما درج است به همان حالت اصلی اش باقی مانده است.
این مطلب را بخاطری تذکر دادیم که شاهکاری های سانسور چی های "جرقه" را نشان داده باشیم.

- (1) - برای "املاتیان" توضیح داده شد که منظور ما از این تسلیم طلب مشبوه سامانی کسی است که به فیصله مرکزیت "ساما" در جهت ایجاد ارتباط پرتوکولی با رژیم پوشاری به تنهایی چهار رأی تقدیم نموده است. "املاتیان" قویاً منکر گردیدند که این فرد تسلیم طلب مشبوه به خانه آنها رفت و آمد داشته است و در عوض یاد آوری نمودند که "سمندر" خودش هر وقت به شهری که این فرد در آنجا بودیاش دارد برود در خانه این فرد به دیدن وی میرود. "عذر بدتر از گناه"
- (2) - اختلافاتی را که "شبه" به عنوان اختلافاتش با "ساوو" مطرح کرده اولاً اختلافات شخصی خودش با "ساوو" میباشد و ثانیاً این مسایل به دوران ارتباط "شبه" با "ساوو" مربوط بوده و به زندگی سیاسی "شبه" قبل از تشکیل "هسته" ارتباط می گیرد. در طول مدتی که وی به عنوان نماینده هسته با نماینده "املا" ارتباط داشت موفق نگردید میان مسایل شخصی خودش و مسایل مطروحه برای هسته خط فاصل بکشد و همیشه مسایل را با هم خلط میکرد که ازین بابت در جلسات هسته مورد انتقاد بود. شاید این نحوه برخورد "شبه" متأثر از "دهان پر آبی" ای باشد که وی نزد "ساوو" داشته و طبق ادعای نماینده "املا"، درین مورد "ساوو" پرتوکول هائی از وی در اختیار دارد.

ندای انقلاب

شماره یازدهم

(جوزا و سرطان 1366)

ما به شکل گروه فشرد کوچکی در راهی پر از پرتگاه و دشوار دست یکدیگر را محکم گرفته و به پیش می رویم. دشمنان از هر طرف ما را در محاصره گرفته اند و تقریباً همیشه باید از زیر آتش آنها بگذریم. اتحاد ما بنا بر تصمیم آزادانه ما است. تصمیمی که همانا برای آن گرفته ایم که با دشمنان پیکار کنیم و در منجلاب مجاورمان در نخلطیم که سکنه اش از همان آغاز ما را به علت اینکه بصورت دسته خاصی مجزا شده نه طریق مصالحه بل طریق مبارزه را برگزیده ایم سرزنش نموده اند. (لنین)

نقد برنامه "ساما"

4

"مشى مستقل مى" يا نفى انترناسيوناليزم پرولترى

پرولتاريا طبقه اى است جهانى و ايدئولوژى پرولتاريا يعنى کمونيزم نيز ايدئولوژى اى است بين المللى. اين ايدئولوژى خاص پرولتارياى اين کشور يا آن کشور نبوده بلکه اساساً به طبقه کارگر جهانى مربوط مى باشد و به اين اعتبار به پرولتارياى هر کشور به عنوان جزئى از پیکره واحد جهانى پرولتاريا نيز تعلق مى گيرد.

مبارزه پرولتاريا در کشورهای مختلف ولو از لحاظ شکل و صورت مى باشد، اما از لحاظ مضمون و معنى بين المللى است. از آنجائیکه اساساً بايد شکل تابع مضمون و صورت تابع معنى باشد، مبارزه برای انقلاب در یک کشور نه تنها از مبارزه عمومى برای کمونيزم جدا نيست بلکه بايد تابع اين مبارزه بوده و در متن آن جريان پيدا نمايد.

انقلاب جهانى پرولتاريائى در دوران امپرياليزم و انقلابات پرولترى اساساً از دو جريان تشکيل ميشود که اين دو جريان بهم پيوسته عبارت اند از انقلابات سوسياليستى پرولترى، پرولتاريا و متحدانش در درون کشورهای امپرياليستى و جنبش هاى رهائيبخش مى يا انقلاب دموکراتيک نوين ملل و خلق هاى تحت سلطه امپرياليزم. از آنجائیکه پرولتارياى افغانستان جزئى از پیکره واحد جهانى پرولتاريا بوده و جنبش کمونيستى کشور نيز جزء لاینفک از جنبش بين المللى کمونيستى مى باشد و از جانب ديگر جنبش مى دموکراتيک طراز نوين کشور ما جزئى از جنبش رهائيبخش مى ملل و خلق هاى تحت ستم جهان است؛ مبارزه جارى در کشور برای کمونيستها نمى تواند بمثابة چيزى جدا و دورافتاده از انقلاب جهانى پرولترى تلقى گردد.

با توجه به مسایل فوق است که تکیه بر اصل اساسى انترناسيوناليزم پرولترى و بر اساس اين اصل بنيادى توجه، ارتباط و وحدت با جنبش بين المللى کمونيستى، برای کمونيستها و جنبش کمونيستى افغانستان - همانند کمونيستها و جنبش کمونيستى سراسر جهان - یک مسئله فرعى و کم اهميت نبوده بلکه یک مسئله اساسى داراى اهميت درجه اول مى باشد. اگر کمونيستهاى افغانستان - همانند کمونيستهاى سراسر جهان - به مسئله انقلاب در کشور خود شان به عنوان سهمى از مبارزه جهانى پرولترى که بر عهده شان است ننگرند و آنرا تابع مبارزه جهانى پرولترى نساوند؛ بلکه برعکس به مبارزه جهانى به عنوان تابعى از مبارزه در کشور خود شان بنگرند؛ از انترناسيوناليزم پرولترى دور شده و به مواضع بورژوا - ناسيوناليستى سقوط مى نمايند.

وقتی به برنامه "ساما" نظر بيندازيم مى بينيم که اين برنامه چگونه از تقدم «تثبيت هويت مى و انقلابى و انجام انقلاب در کشور خود» نسبت به «پيوند ناگستنى با جنبش کارگرى جهانى» آغاز نموده و سرانجام به جای اصل اساسى انترناسيوناليزم پرولترى به "مشى مستقل مى و انقلابى" يعنى مواضع بورژوا - ناسيوناليستى دست مى يابد. در پروگراف آخرى صفحه بيست و يکم برنامه "ساما" اين مطلب درج مى باشد:

«"ساما" با وفادارى خلل ناپذير به اين آرمان گرامى و در پيوند ناگستنى با جنبش کارگرى جهانى، دفاع از نهضت پيشرو عصر و پشتيبانى از جنبش هاى رهائيبخش مى اسير و قبل از همه تثبيت هويت مى انقلابى و انجام انقلاب در کشور خود را وظيفه خود دانسته و در اين راه با شرافت و جانبازى گام ميگذارد.»

از دید برنامه "ساما" «پيوند ناگستنى با جنبش کارگرى جهانى» گرچه ميتواند مطرح باشد ولی نه به عنوان اساس و نقطه عزمى برای مبارزه انقلابى کمونيستى بلکه به عنوان تابعى «از تثبيت هويت مى و انقلابى و انجام انقلاب در کشور خود» به همين جهت است که برنامه "ساما" در زمينه سياست خارجى بجای انترناسيوناليزم پرولترى به مشى مستقل مى و انقلابى مى چسپد و در فصل سياست خارجى اهداف خود اين چنین مينويسد:

«"ساما" با الهام از دانش پيشرو عصر و با اتکاء بر واقعيت هاى مى و بين المللى در چوکات مشى مستقل مى و انقلابى خود در زمينه سياست خارجى از اصول ذيل پيروي مى نمايد...»

ابتدا بينيم که آن واقعيت هاى مى و بين المللى که "ساما" چوکات مشى مستقل مى و انقلابى خود را بر اساس آنها پيريزى نموده است عبارت از چه چيزهاى اند؟ از میان مجموع اسناد "ساما" دو نامه ايکه از جانب "رهبر" برای ابراهيم ارغوان و صديق

فرهنگ چند سال قبل فرستاده شده و به عنوان اسناد معتبر "ساما" در میان روابط تشکیلاتی "ساما" نیز توزیع گردیده بودند به بسیار روشنی و صراحت واقعیت های ملی و بین المللی را از نظر "ساما" تشریح نموده و در ارتباط با آنها روی مشی مستقل ملی و انقلابی "ساما" تأکید به عمل آورده اند.

1 - در قسمت اخیر نامه ارسالی "رهبر" برای صدیق فرهنگ واقعیت های ملی و بین المللی اینگونه مورد تحلیل و ارزیابی قرار گرفته است:

«اما تلقی علمی و تجربی شما از مارکسیزم - لنینیسم و آنچه بعد از عمری تجربه و مطالعه به آن رسیده اید نه تنها برای ما بلکه برای نسل جوان افغانستان ارزش درخور توجهی خواهد داشت. من با وجود اینکه در همچو مسایل خود را در حد صلاحیت اظهار نظر نمی بینم و هم قصد ندارم درین نامه به طور مفصل در باره آن صحبت نمایم میخوامم گستاخانه به دو نکته اشاره کنم و از شما درین مورد قبلاً بپوشش می خواهم:

نکته اول اینکه در پژوهش تاریخی وقتی ما به افکار مذهبی - سیاسی ناسیونالیسم ناشی از تجربه گرائی و دیگر ایدئولوژی های رنگارنگ آسیائی - آفریقایی و ... بر می خوریم با تأسف می بینیم که پیروان این ایدئولوژی ها دستان شان به خون هزاران تن از مردم بیگناه و ملل متعدد آلوده اند و هیچکدام دست شان کمتر از مرفق سرخ نیست.

به ملک خود نظر بیفکنیم. بیش از هزار سال است که "حق الهی سلطنت" بر گرده مردم ما سوار است. گردنکشان و جابران بی مانند تاریخ همگی بنام خدا و اسلام بر مردم ما ظلم روا داشته اند. از یک ربع قرن داود خان با فاشیسم عربان خود ردای ناسیونالیسم را برتن کرد ولی فاجعه قلعه زمان خان و علاوالدین هنوز از فکر مردم ما بیرون نرفته است. بعد از آن نوکران روس بنام سوسیالیسم و آرمان کارگران مردم ما را سر بردند.

حالا با این تصویر لرزان در برابر ایدئولوژی های مختلف چه موقفی میتوانیم بگیریم؟ آیا میتوان به اسلام بد بین بود برای اینکه فلان ملک یا امیر و بهمان شهزاده ای بنام اسلام در طول تاریخ اینگونه خیانتها را مرتکب شده اند؟ در مورد ناسیونالیسم وقتی چهره هتلرها و موسولینی ها پیش چشم ما می آید چه عکس العمل میتوانیم نشان دهیم و همچنان در مورد سوسیالیسم وقتی چهره برژنف، امین و ببرک پیش روی ما بایستد چه می توانیم بگوئیم؟ وقتی از انقلاب کبیر فرانسه یاد میکنیم و یا از افکار و ایده های انقلاب آمریکا صحبت می کنیم باز هم چهره کشور گشایان و دولتمداران آن با عملکرد های آنها در آسیا و افریقا پیش روی ما مجسم میشود. دموکراسی غربی هم کمپانی هند شرقی و قیمومیت های گسترده سه قاره را با جنگ های خانمانسوز جهانی و کشتار مردم بی پناه مستعمرات بخاطر ما می آورد. در وقتی که غرب برای خود شان دموکراسی و آزادی های سیاسی و ... را می خواهند هم زمان با آن در کشورهای ما از بدترین نوع دیکتاتوری ها پشتیبانی میکنند. درین مورد بسیار میتوان نوشت و مثال آورد.

می گذاریم این مسئله را به زمانی که بتوان در باره آن به تفصیل صحبت کرد. چه خوشا اگر فرصتی میسر شود تا از حضور شما بتوانیم مایه بگیریم و راهی را که اکنون نسل ما کورمال کورمال طی میکند در پرتو دانش و اندوخته سالکان ره آزموده برویم.

ولی اینجا به نکته دوم مختصراً اشاره می کنم که در شرایط غیر عادی اجتماعی مانند جنگ و قحطی و آفات طبیعی و اجتماعی انسانها عادتاً به عکس العمل های تنشی می پردازند و استنتاج علمی در شرایطی چنین با این خطر مواجه است که عنصر آرامش روانی و فکری را فاقد باشد. به همین جهت "ساما" با وجود اینکه عقیده دارد وظیفه آن تبلیغ مارکسیزم - لنینیسم نیست و روی همین ملحوظ نیز نام خود را سازمان آزادیبخش گذاشته است، ولی در کمپاین ایدئولوژیک ضد کمونیستی خود را شریک نمی داند، چه این کمپاین نه از یک موقف علمی جستجوگر و پیشرونده بلکه از یک موقف طبقاتی و فکری عناصر عقب مانده توطئه گر و رسوا انجام می گیرد و هدف آن هم نه مخالفت با روابط ستمگرانه در کشورهای معین بلکه مخالفت با هر حرکت پیشرونده و مترقی است اگر چه خاستگاه سیاسی - ایدئولوژیک و اجتماعی آن در مخالفت با این ستمگری باشد. اکنون یک هیستری ضد ترقی گسترده ای توسط عناصر رسوای اخوان دامن زده میشود که در آن عناصر چپ، ملی و اسلامی ای را که زیر بار آنها نمی روند بنام کمونیست و ناسیونالیست با چماق تکفیر می کوبند. در نتیجه این شانتاژ الحاد آن ها عده زیادی از روشنفکران ما در جبهات کشته شده اند. قتل عام ستمی ها توسط جمعیت، قتل عام بیش از پنجاه نفر محصل و "خواننده" توسط انور پیلوت و ... صد ها و هزاران نمونه دیگر وجود دارد و هیستری ضد ترقی آنها در لفافه "ضد کمونیسم" با آنچنان ابعادی عمل میکنند که درست در خدمت استعمار روس و بر ضد منافع ملی ما است. تا اکنون بیش از هزاران تن از جوانان صالح کشور ما از جانب احزاب و گروههای مختلف پشاوروی

بنام کمونیست و ... ر بوده شده اند و همین حالا زندانهای مختلف این احزاب پر است از جوانان ملی ما که بنام کمونیست از وظیفه مقدس ملی جهاد علیه اشغالگران روس بازداشته شده اند.

روی تمام این عوامل و اوضاع مشخص است که سازمان آزادیبخش مردم افغانستان "ساما" با وجود اعتقاد عمیق آن بر اینکه «به تبلیغ کمونیستی نمی پردازد» از روشنفکران و جوانانی که میخواهند در امر آزادی ملی ما اشتراک ورزند قاطعانه دفاع کرده و در موقف "ضد کمونیستی" این گرگان درنده علیه روشنفکران، جوانان و پیشقدمان راه فرهنگ و دانش خود را شریک نمی داند. بالعکس "ساما" با وجود اینکه خود را یک سازمان سیاسی- نظامی آزادیبخش میدانند و با وجودی که از هر طرف نیز مورد اتهامات ناروا و بی پایه قرار میگیرد استوار در سنگر دفاع از آزادی فکر و اندیشه ایستاده است.

اشتراک سازمان آزادیبخش مردم افغانستان در جنگ ملی فقط روی این اعتقاد است که بیرون راندن استعمار لجام گسیخته روس شرایط مناسبی را برای همه مردم ما برای یک زندگی دموکراتیک، آزاد و صلح آمیز مهیا می سازد. ما هیچگاه تبلیغ کمونیستی نکرده و نمی کنیم ولی این شرط را هم نمی گذاریم که کسانی که با ما همکاری میکنند باید و یا نباید این تبلیغ را بکنند...»

پس واقعیت های ملی و بین المللی از دید این سند "ساما" در مورد سوسیالیسم و کمونیسم عبارت از این است که «نوکران روس بنام سوسیالیسم و آرمان کارگری مردم ما را سر بریدند» و «با یاد سوسیالیسم چهره های ببرک، امین و برژنف پیش روی ما می ایستند». براساس این واقعیت هاینکه که «"ساما" به تبلیغ مارکسیسم- لنینیسم نمی پردازد» و بدین جهت یک سازمان آزادیبخش است و نه یک سازمان کمونیستی. از این دید است که مفهوم "مشی مستقل ملی و انقلابی" به روشنی درک می گردد و سند درین مورد آشکارا بیان می نماید:

«مشی مستقل ملی در بعد ایدئولوژیک جدائی و استقلال ما را از ترند های متخاصم بین المللی نشان میدهد. در سطح سیاسی اعتقاد ما را به عدم انسلاک و بی طرفی فعال بیان می دارد و از لحاظ نظامی عدم وابستگی ما را به پکت های نظامی و نفرت ما را از مسابقات تسلیحاتی در جهان باز گو مینماید.»

جدائی و استقلال از ترند های متخاصم بین المللی در بعد ایدئولوژیک؟ مطلق ساختن این مسئله در آخرین تحلیل عبارت است از جدائی و استقلال از تمامی ایدئولوژی های که در سطح بین المللی وجود دارند و منجمله از کمونیسم. رویونیسم و ارتداد در سطح بین المللی از دید کمونیستی ضرورت مبارزه بخاطر ایجاد انترناسیونال کمونیستی نوین را الزام آور می سازد و نه اینکه بدترین نوع گرایشات ناسیونالیستی بمیان کشیده شوند. مشی مستقل ملی همانقدر که با انترناسیونالیسم پرولتاری خصومت می ورزد، با ایدئولوژی ملی و انقلابی مطروحه از جانب "تازه اندیشان" در "ساما" پیوند و الفت دارد.

2- نامه "رهبر" به ابراهیم ارغوان روی واقعیت های ملی و بین المللی از زاویه دیگری تماس گرفته و بیان می نماید:

«حال اگر مسئله را چنین مطرح کنیم که در شرایط کنونی دشمن در وجود روس و وابستگان آن از بزرگترین پشتیبانی بین المللی برخوردار است (تمام پکت وارسا و تعداد زیادی احزاب رویونیست در دنیا و عده زیادی از کشورهای وابسته روس مانند سوریه، لیبیا، اتیوپی، کوبا و ...) و اخوان نیز از پشتیبانی بین المللی قابل توجهی برخوردار است (تمام احزاب اخوانی، پاکستان، عربستان، کشورهای عربی دیگر و مرتجعین غرب). نیروهای سازشکار نیز دارای روابط بین المللی وسیع اند (در وجود بروکراتها و شاه و امثال آن).

حال اگر سازمانها و نیروهای انقلابی میخواهند درین گیر و دار خونین از خود، هویت سیاسی و ایدئولوژیک و هستی ملت به پا خاسته خود دفاع نمایند چگونه باید روابط بین المللی خود را گسترش دهند؟ با طبقه کارگر بین المللی خود را گسترش دهند؟ با طبقه کارگر بین المللی در وجود احزاب و سازمانهای انقلابی آن؟ که از نظر ما خجالت آور و دردناک است و درین مورد فریادی را که فیلسوف معروف سویدی جان مردال بلند کرد باید بار دیگر با صدای بلند تکرار کرد که: «چپ بین المللی در مورد افغانستان نامرد، ترسو و بزدل است.» از جانب دیگر روشنفکران چپ ما در کشورهای اروپائی که بطور بالقوه میتوانند پلی برای ارتباط جنبش انقلابی ما و مردم دنیا باشند بیشتر در خرده کاری غرق اند. درین مورد ما دل پر خونی داریم و نمی خواهیم اکنون مطرح کنیم.

حال با این تصور لرزانی که از وضع بین المللی و نیروهای بالقوه خود و دیگران داریم چگونه می توانیم مسایل بزرگ انقلاب را که عبارت از حل مسئله عقب گاه استراتژی و ایجاد روابط گسترده بین المللی و استفاده از شکاف های موجود در سیستم امپریالیستی بین المللی و بسیج کردن بالفعل تمام نیروهای مترقی دنیا است حل کنیم؟ جان مسئله درین جا است که هیچ فرماندهی عملی نمیتواند هم زمان در چندین جبهه بجنگد. بزرگترین مهارت یک فرمانده (سیاسی- نظامی) درین است که بتواند

در یک جنگ حلقه استراتژیک آنرا بیابد و آنرا بشکافد ولی در عین حال ضرورت اینکه حلقهات دیگر جنگ را حد اقل در حالت آتش بس نگه دارد امر حتمی است. در شرایط کشور ما سوسیال امپریالیزم روس و تبارز نظامی آن، حلقه استراتژیک در حمله امپریالیستی بین المللی در کشور ما است.

اگر ما نتوانیم نیروهای متعدد دیگری را که در تضاد با امپریالیزم روس قرار دارند کمائی نمائیم و یا اقل آنها را بیطرف سازیم در آن صورت ناکامی ما حتمی است. ولی ما فقط به این مسئله قانع نمیشویم بلکه میخواهیم از اردوگاه پر از تضاد امپریالیستی بین المللی استفاده نیز ببریم، ولی چگونه؟ با دنباله روی، تملق و فروش مقدرات خود، مردم و انقلاب خود که نمی توانیم آنچه را که دیگران کرده اند و میکنند انجام دهیم. امکان اینکه دیگران را فریفت و از آنها استفاده برد نیز وجود ندارد. فقط عقبمانده ترین اشخاص و نیروها میتوانند این تلقی توطئه گرانه را سرمشق خود بسازند. لذا یگانه راهی که باقی می ماند این است که با تحلیل و شناخت درست به عمل متقابل فعال ملی دست بزنیم (در سطح ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی) و هم زمان با آن بطور دقیق و علمی نقاط هماهنگ و متضاد سیاست های خود را با دیگر نیروهای بین المللی نشانی کرده و بر پایه آن روابطی مبنی بر صداقت و شرافت ایجاد نمائیم. اگر چه این روابط موقتی و نسبی باشند. "سام" با صراحت اعلام کرده است که: «واقعیت این است که هیچ قدرتی در جهان بدون در نظر گرفتن سود و زیان خود با کسی دوستی و یا دشمنی نمی کند. پس ما هم حق و وظیفه داریم که با اتکاء به غرور خدشه ناپذیر ملت قهرمان خود دستهای کمکی را که به طرف مردم ما دراز می شود با در نظر داشت منافع تاریخی و انقلابی مردم خود بدون تن دادن به خفت و بندگی بفشاریم.» (خروش رعد در پکتیا دلو 1358)

در ادامه مطالب بالا بحث نامه به مسئله دریافت کمک از امپریالیزم امریکا می کشد و این مطالب عنوان میگردد که جنبش افغانستان غرض مبارزه با سوسیال امپریالیزم شوروی باید روی همکاری امپریالیزم امریکا تکیه کند.

از نظر این سند "ساما" چون وضع انقلاب و سازمان های انقلابی کمونیستی «خجالت آور و دردناک» است و «چپ بین المللی در مورد افغانستان ترسو، نامرد و بزدل است» لذا ارتباط با جنبش بین المللی کمونیستی نباید بحیث اساس و پایه ارتباط بین المللی جنبش انقلابی افغانستان دانسته شود زیرا که این ارتباط نمی تواند «مسئله عقبگاه استراتژیک انقلاب» افغانستان را حل نماید. پس یگانه راهی که باقی می ماند این است که تضاد های درونی اردوگاه امپریالیستی بحیث تکیه گاه اصلی انقلاب افغانستان دانسته شده و استفاده از تضاد های امپریالیزم امریکا و متحدینش با سوسیال امپریالیزم شوروی در صدر فعالیت های بین المللی قرار بگیرد. البته ذکر اینکه «اگر چه این روابط موقتی مشروط نسبی باشد» صرفاً بخاطر خالی نبودن عریضه عنوان گردیده زیرا مادامیکه وضع جنبش بین المللی کمونیستی به اصطلاح خجالت آور و دردناک بوده و برین اساس قابل اتکاء نباشد و یا به عبارت دیگر صاف و ساده انترناسیونالیزم پرولتری به عنوان اساس روابط بین المللی تلقی نگردد، روابط با نیروهای امپریالیستی مخالف سوسیال امپریالیزم شوروی خواهی نخواهی شکل استراتژیک بخود گرفته و حالت موقتی و مشروط و یا به عبارت دیگر حالت تاکتیکی خود را از دست می دهد و کار را به جانی می رساند که جبهه واحد ضد روسی در جهان استراتژی بین المللی پرولتاریای افغانستان دانسته شده و تئوری رویزونیستی سه جهان مورد تأیید قرار بگیرد. (1)

بر اساس «واقعیت های ملی و بین المللی» بیان شده در دو سند متذکره فوق است که "ساما" بطور روز افزونی روی "مشی مستقل ملی و انقلابی" اش در تناقض انتاگونیستی با انترناسیونالیزم پرولتری تأکید بعمل آورده و همبستگی جهانی پرولتری را به عنوان اساس حرکت جنبش کمونیستی افغانستان در سطح بین المللی انکار می نماید. درین مورد توجه به متن "دشنامانه" های منتشره از جانب "رهبر و شرکاء" و وابستگان شان که علیه اعلامیه بخش غرستان "ساما" منتشر شده بودند به نحو گویائی مطلب را روشن می سازد:

در "دشنامانه" اعلامیه سازمان آزادیبخش مردم افغانستان "ساما" که از جانب بقایای مرکزیت منتخب "کنفرانس سرتاسری" "ساما" انتشار یافت اینگونه روی "مشی مستقل ملی و انقلابی" تأکید بعمل آمده است:

«اعلامیه نویس از حرکت سازمان بطرف وابستگی شکایت دارد. این اتهام عاریتی به سازمان ما که بی پروا علم مشی مستقل ملی و انقلابی را در سرلوحه روابط بین المللی خود برافراشته است - حتی در سطح اتهام هم - نمی زبید بر پایه خط مشی مستقل ملی و انقلابی خود حق و وظیفه داریم دستان دوستی ایرا که بدون هیچ نوع قید و شرط به طرف ما دراز میشود بفشاریم بدون اینکه منافع تاریخی و انقلابی ملت خود را فراموش نمائیم.»

اینچنین است "استقلال بازی" بورژوا مآبانه ای که سرانجام به قعر وابستگی و مزدوری سقوط خواهد نمود. وقتی سرلوحه روابط بین المللی نه اصل درخشان و اساسی انترناسیونالیزم پرولتری و همبستگی جهانی کارگری، بلکه علم بورژوائی مشی مستقل ملی و

انقلابی دانسته شود ایجاد وابستگی امر حتمی است. در عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری وقتی امر همبستگی جهانی کارگری و انترناسیونالیزم پرولتری نقض گردد و امر پیشبرد مبارزه ملی - دموکراتیک "جدا و مستقل" از انقلاب جهانی پرولتری - انقلاب سوسیالیستی در کشورهای امپریالیستی و انقلاب دموکراتیک نوین در کشورهای تحت سلطه امپریالیزم - تلقی گردد، شعار های دهن پرکن قبول کمک های بدون قید و شرط و غیره کلمات و شعار های فریبنده و توخالی - بخصوص در شرایطی مثل شرایط افغانستان - قادر نیست از وابستگی به قدرت های امپریالیستی جلوگیری نماید. آیا خارج از جریان عمومی انقلاب پرولتری جهانی؛ قدرت ها و نیروهائی غیر از امپریالیست ها و وابستگان شان باقی می ماند که بتوانند غرض پیشبرد مبارزه ملی - دموکراتیک برای "ساما" کمک های بدون قید و شرط تأمین نمایند؟!

هم اکنون نه تنها کمک های امپریالیستهای غربی به نیروهای ارتجاعی وابسته شان بلکه حتی لشکر کشی سوسیال امپریالیزم شوروی بر کشور ما نیز در لافه "کمک های بدون قید و شرط" پیچانده می شود؛ ولی این الفاظ پر طنطنه نمی توانند ماهیت واقعی "کمکهای" سوسیال امپریالیستی و امپریالیستی را بیوشانند.

از جانب دیگر همبستگی با پرولتاریای بین المللی و وفاداری به انترناسیونالیزم پرولتری الزامات ایدئولوژیک - سیاسی ای را طلب دارد که گرچه از نوع الزامات وابسته ساز نمی باشند، ولی بهر حال از چوکات "دوستی بدون قید و شرط" نیز خارج هستند. تابعیت از منافع کلی انقلاب جهانی پرولتری، بر عهده گرفتن مسئولیت پیشبرد مبارزه در کشور خودی به عنوان سهمی از مبارزه جهانی پرولتری بصورت صریح، آشکار و روشن یعنی اتخاذ مشی کمونیستی روشن در امر مبارزه؛ آن الزامات و به اصطلاح آن "قید ها و شرط های" اند که در صورت وفاداری به همبستگی جهانی کارگری و انترناسیونالیزم پرولتری خواه نا خواه باید پذیرفت. عدم قبول این الزامات و "قید ها و شرط ها" انقلاب پیروزمند را به منجلا ب شوونیسم عظمت طلبانه ملی می اندازد و نیروهای در حال مبارزه برای کسب قدرت سیاسی را در آخرین تحلیل به زائیده نیروهای امپریالیستی و مزدوران شان مبدل میسازد.

این مسئله اکنون در عمل ثابت شده است که "ساما" هر قدر از مشی مستقل ملی و انقلابی و به تبعیت از آن از شعار "دوستی و ارتباط بین المللی بدون قید و شرط" دم زده است، صرفاً توانسته از قبول الزامات همبستگی جهانی کارگری و انترناسیونالیزم پرولتری شانه خالی نماید و با جلب دوستی "بدون قید و شرط" نیروها و قدرت های خارج از جریان عمومی انقلاب پرولتری جهانی - دولت رویزیونیستی چین، سوسیال دموکراتها، سه جهانی ها، پینوشه و... در دام قید ها و شرط های گفته و ناگفته بیش از پیش گیر کرده است. البته مصیبت بار تر از اینها دوستی با قید و شرط با دولت مزدور سوسیال امپریالیزم شوروی است که از طریق امضای پروتوکول برای "ساما" میسر گردید.

نویسنده "دشنامانه" اعلامیه واحد غرچستان "ساما" وقتی ادعا دارد که: «اعلامیه (اشاره به اعلامیه بخش غرچستان "ساما") مطابق به جواب نویسنده پیش بینی کرده و حکم می کند که سازمان در آینده به یک سازمان کاملاً وابسته تبدیل می گردد ولی غافل از اینکه سازمان ما با برنامه کار، خطوط سیاسی مطروحه در کنفرانس، مکانیزم درونی آن و مهم از همه رفقای جانبازی که علم پر افتخار مشی مستقل ملی و انقلابی را بر دوش خود حمل میکنند، نمی تواند به یک سازمان وابسته تبدیل گردد.» چه چیزی را میخواهد ثابت نماید؟ «علم پر افتخار مشی مستقل ملی و انقلابی» و «موجودیت رفقای جانباز حامل این علم پر افتخار - افرادی از قماش نویسنده دشنامانه - اساساً در ضدیت با انترناسیونالیزم پرولتری پایه اصلی حرکت "ساما" را به طرف وابستگی می سازد و نه اینکه ضامنی باشد جهت جلوگیری از وابستگی.

این دقیقاً علم "پرافتخار" مشی مستقل ملی و انقلابی "ساما" بوده که حاملین آنرا از خاد پنج تا یکن و سانتیاگو به پیش رانده و در مسیر وابستگی هدایت نموده است.

در دشنامانه "قطعنامه" عده ای از مسئولین و کادرها و فعالین سازمان آزادیبخش مردم افغانستان "ساما" همانگونه که از ضرورت جدی و فوری تشکیل حزب کمونیست افغانستان و تأمین وحدت جنبش کمونیستی کشور از طریق مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی و تأمین ارتباط با سازمانها و تشکلات مشمول جنبش کمونیستی کشور هیچ تذکری بعمل نیامده است، همانگونه با سازمانها و احزاب کمونیستی در جهان بمثابة پایه و اساس ارتباطات بین المللی یادی صورت نمی گیرد. دشنامانه همانگونه که روی ضرورت ارتباطات جبهوی در سطح ملی تأکید می نماید در سطح جهانی و در مناسبات بین المللی نیز با اتکاء بر مشی مستقل ملی و انقلابی "ساما" از "استقلال کامل" (ایدئولوژیک - سیاسی و نظامی) دم میزند. به این صورت همانگونه که مبارزه در سطح ملی از دید دشنامانه تا سطح خواستها و اهداف جبهه متحد ملی مطلقاً پائین آورده میشود در سطح بین المللی نیز همبستگی جهانی کارگری

و انترناسیونالیزم پرولتری به فراموشی سپرده شده و روابط بین المللی بر اساس مشی مستقل ملی مورد تأکید قرار می گیرد. به فیصله های شماره چهارم و پنجم این "دشنامانه" توجه نمائیم:

«4- یک سازمان انقلابی همچنانکه در مناسبات ملی ارتباطات متعددی دارد؛ در مناسبات بین المللی نیز ضرورتاً تحولاتی میداشته باشد. سازمان ما به عنوان ارگانیزم فعال مبارزه پیشتاز ترین طبقه اجتماعی با تکیه روی اصول اعتقادی اش مناسبات ملی گسترده ای را بنام روابط جبهوی با نیروها و شخصیت های وطن دوست که برای آزادی ملی، دموکراسی و عدالت اجتماعی می رزمند برقرار ساخته و بر آن صادقانه استوار است. ما این مناسبات را نمونه ای از مناسبات رزمنده سازمان انقلابی کارگری با نیروهای رزمنده دیگر میدانیم و امتداد این مناسبات را در سطح بین المللی برای تجرید هر چه بیشتر دشمن و جلب وسیع نیروهای بین المللی به دفاع از داعیه بر حق مردم ما ضروری دانسته و تداوم و گسترش آن را تأیید می کنیم. عملکرد رهبری انقلابی سازمان درین زمینه ها مورد پیشتیبانی و اعتماد کامل ما قرار دارد.

5- سازمان انقلابی ما در مناسبات بین المللی خود با استقلال کامل و با حراست از منافع ملی و انقلابی مردم و کشور خود حرکت کرده است. پیشبرد و گسترش و تحکیم مناسبات بین المللی برین پایه ها؛ تأکید روی مشی مستقل ملی و انقلابی است که پیش کسوتان ما آنرا رهنمود داده اند و مرکزیت موجود سازمان آنرا اساس روابط و مناسبات بین المللی خود قرار داده است. ما شدیداً بر مشی مستقل ملی و انقلابی سازمان خود تأکید می کنیم و در پیشبرد و تحقق آن حمایت و اعتماد کامل خود را از مرکزیت سازمان ابراز میداریم.»

می بینیم که برای "دشنامانه" در سطح ملی صرفاً مناسبات و روابط جبهوی مطرح است نه ارتباطات و روابط کمونیستی با سازمانها و تشکلات مشمول جنبش کشور؛ و مناسبات بین المللی نیز در کل امتداد همین مناسبات جبهوی دانسته میشود. بدین صورت برای "دشنامانه" همانگونه که وحدت ملت بر پایه وحدت جنبش کمونیستی و تشکیل حزب کمونیست مطرح نمی باشد؛ روابط و مناسبات بین المللی نیز بر پایه همبستگی جهانی کارگری و انترناسیونالیزم پرولتری متکی بوده و روی مشی مستقل ملی و انقلابی استوار می باشد. البته موقعی که روابط جبهوی اساس روابط و مناسبات "ساما" را در سطح ملی تشکیل دهد، امتداد این مناسبات در سطح بین المللی تأکید روی مشی مستقل ملی و انقلابی را به مثابه اساس روابط و مناسبات بین المللی الزام آور ساخته و انترناسیونالیزم پرولتری نفی و رد میگردد.

تا اینجا ضمن بررسی واقعیت های ملی و بین المللی مورد ادعای "ساما" در اسناد این سازمان، چوکات مشی مستقل ملی و انقلابی "ساما" را نیز تا حدی روشن ساختیم. اکنون به متن برنامه "ساما" توجه نمائیم و ببینیم که خود برنامه "ساما" چگونه جنبه های مختلف مشی مطروحه اش را در ارتباط با انترناسیونالیزم پرولتری روشن میسازد:

برنامه "ساما" با وجودی که از "پیوند ناگسستنی با جنبش جهانی کارگری" و "دفاع همه جانبه از جنبش های پیشتاز عصر" بصورت گذرا سخن به میان می آورد ولی روحیه عمومی برنامه نشان می دهد که این برنامه با انترناسیونالیزم پرولتری سخت بیگانه بوده و با این اصل اساسی مبارزه کمونیستی از دید بورژوا- ناسیونالیستی برخورد می نماید.

1- بی توجهی کامل نسبت به ایجاد انترناسیونال کمونیستی نوین:

قدر مسلم این است که پرولتاریای بین المللی در ساختمان تشکیلات جهانی اش از تجارب مثبت و منفی زیادی برخوردار میباشد. در پهلوی جوانب منفی مقوله حزب جهانی ادر عمل و مرکزیت شدید دوران کمینترن که از این مقوله ناشی شده بود؛ جوانب مثبت فعالیتها و دستاورد های کمینترن همچنان حالت عمدگی و غالب خود را دارا می باشد. از این جهت لازم است که عکس العمل بیش از حد تند حزب کمونیست چین در مورد جوانب منفی تجارب کمینترن که باعث شد این حزب در یک موقعیت بسیار ضروری از ایفای نقش رهبری لازم در ساختمان وحدت تشکیلاتی جنبش کمونیستی بین المللی شانه خالی نماید؛ با دید انتقادی مورد تحلیل و ارزیابی قرار بگیرد.

شکست های پیهمی که جنبش کمونیستی و انقلاب جهانی پرولتری در شوروی، چین، آلبانی و ... متحمل گردید؛ بحران عمیقی در صفوف جنبش کمونیستی بین المللی بوجود آورده و لزوم وحدت بین المللی نوین را بیشتر از پیش متبارز می سازد. در شرایط فعلی، وظیفه اساسی پرولتاریای بین المللی عبارت است از تشکیل یک انترناسیونال کمونیستی نوین مبتنی بر اساس مارکسیزم- لنینیزم- اندیشه مائوتسه دون بر پایه جمع بندی از تجارب مثبت و منفی گذشته. این انترناسیونال نوین کمونیستی باید بر اساس

وحدت ایدئولوژیک - سیاسی احزاب مختلفی که دارای حقوق مساوی بوده و مسئولیت رهبری انقلاب در هر کشور را بمثابة وظیفه [عمده] هر حزب در امر تدارک و تسریع انقلاب جهانی برعهده داشته باشند تشکیل گردد.

جنبش کمونیستی افغانستان که جزء لایتجزائی از جنبش بین المللی کمونیستی میباشد نمی تواند از خواست فوق العاده اساسی و جدی تشکیل انترناسیونال کمونیستی نوین صرفنظر نموده و از پذیرفتن مسئولیت و تعهد لازمه درین مورد شانه خالی نماید. برای کمونیستها، صرفنظر کردن از خواست تشکیل انترناسیونال کمونیستی نوین و مبارزه درین جهت، مساوی است با غلطیدن در مواضع بورژوا - ناسیونالیستی.

در رابطه با این موضوع اگر به برنامه "ساما" نظر انداخته شود دیده میشود که این برنامه علیرغم اینکه ادعا دارد "ساما" براساس خواست مبرم طبقه کارگر کشور پیریزی شده است از موضعگیری روشن و صریح درین مورد کاملاً شانه خالی می نماید. در سرتاسر این برنامه نه تنها از ضرورت تشکیل انترناسیونال کمونیستی نوین صحبت بعمل نیامده است بلکه وقتی هم به صورت گذرا و شعاری «پیوند ناگسستنی با جنبش کارگری جهانی» را مطرح می نماید، آنرا به مثابه یک امر فرعی و جانبی تلقی مینماید و نه چیزی بیشتر از آن. برای برنامه "ساما" انقلاب در کشور خودی نه به عنوان سهمی از مبارزه جهانی کمونیستی؛ بلکه به مثابه چیزی مقدم بر آن مطرح می باشد.

2 - بی توجهی نسبت به مسایل ایدئولوژیک جنبش کمونیستی بین المللی:

گفتیم که انترناسیونال کمونیستی نوین باید بر اساس وحدت ایدئولوژیک - سیاسی احزاب مختلفی که دارای حقوق مساوی بوده و مسئولیت رهبری انقلاب در هر کشور را به مثابه وظیفه عمده هر حزب در امر تدارک و تسریع انقلاب جهانی برعهده داشته باشند تشکیل گردد. نا گفته پیداست که هر تشکل مدعی نمایندگی از پرولتاریا اگر به مشکلات و پرابلم های ایدئولوژیک - سیاسی جنبش بین المللی کمونیستی بر اساس حس مسئولیت عمیق برخورد صریح و روشن نداشته و مسئولیتهایش را در جهت مبارزه علیه انواع اپورتونیزم و رویزیونیزم در سطح جهانی بر عهده نگیرد نمیتواند گامی هم در جهت ایفای وظایف بین المللی کمونیستی اش بگذارد.

مقارن با ایامی که برنامه "ساما" از طرف کنگره این سازمان رسماً مورد تصویب قرار گرفت نه تنها رویزیونیزم سه جهانی بلکه رویزیونیزم خواجه بی نیز در سطح بین المللی خود را نشان داده و حتی تأثیرات مخرب خود را بر جنبش کمونیستی افغانستان نیز گذاشته بودند. برنامه "ساما" آنچنان از برخورد روشن و صریح در قبال دو ضربت وارده بر جنبش کمونیستی بین المللی از جانب رویزیونیزم سه جهانی و رویزیونیزم خواجه بی - که ضربت وارده قبلی از جانب رویزیونیزم خروشچفی را عمق و پهنای بیشتری بخشید، صرفنظر نموده و تنها با ذکر کلمات گنگ "لغزشها و خیانت های نوین" بسنده می نماید که تو گوئی این مسایل نه به توجه و بحث جدی می ارزند و نه بر جنبش افغانستان تأثیرات منفی می گذارند. در نتیجه رویزیونیزم سه جهانی و رویزیونیزم خواجه بی آنچنان مسایلی تلقی میگردند که گویا اصلاً به "ساما" و به جنبش افغانستان مربوط نبوده و نباید بحث های مربوط به آنها در جنبش کمونیستی افغانستان مطرح گردد. به همین جهت موقعی که برنامه "ساما" از وحدت جنبش در جهت ایجاد حزب حرف میزند اساساً تأثیرات مخرب این دو ارتداد بین المللی بر جنبش کمونیستی افغانستان را نمیتواند ببیند و به همین جهت موضعگیری موافق و یا مخالف در قبال آنها را در قسمت تشکیل حزب اصلاً قابل بحث نمیداند و روی آنها انگشت نمیگذارد.

البته آنچنان که در بحث های قبلی بیان داشته ایم برنامه "ساما" حتی از موضعگیری روشن کمونیستی علیه رویزیونیزم خروشچفی و سوسیال امپریالیزم شوروی نیز خود داری کرده و به اتخاذ مواضع صرفاً ملی و دموکراتیک اکتفا نموده که این موضوع یکی از جنبه های مهم مشی مستقل ملی و انقلابی "ساما" را از لحاظ ایدئولوژیک می سازد.

بر اساس این گونه موضعگیری برنامه "ساما" است که "رهبر" این سازمان در نامه اش به ابراهیم ارغوان می نویسد:

«اما در مورد تاکتیک های مبارزه علیه سوسیال امپریالیزم روس اگر مقصود تان در بعد ایدئولوژیک آن باشد مسئله ای است که در جو کنونی برای سازمان غیر ممکن است...»

همچنان بر اساس همین گونه موضعگیری برنامه "ساما" است که "رهبر" این سازمان در مورد تئوری رویزیونیزم سه جهانی اینگونه مطالب را عنوان می نماید:

«این است موضع رسمی سازمان در حدود گرایش علیه تئوری سه جهان؛ ولی برخورد همه جانبه نسبت به این تئوری نیست چرا که مسئله‌شان نبوده است. اما بعد از آن: این گرایش باید در سازمان همگانی ساخته شود و همه از آن نقد کنند. بنا به این کار تا حال رفقا مخالف هستند و یکنفر هم موافق نیست و این حالت هم خود بخودی بوجود نیامده است. ولی مبارزه به شیوه‌ی اخگری درست نیست (2) ما در میان سازمان و در میان کادرها ادامه خواهیم داد.»

به عبارت دیگر "ساما" در برنامه اش علیه رویزیونیزم سه جهانی موضع نگرفت زیرا که رویزیونیزم سه جهانی را یک مسئله بین المللی غیر مربوط به جنبش افغانستان و غیر مربوط به خود میدانست. ولی حالا که دیگر مشکل است مثل سالهای 58 و 59 بحث روی تئوری رویزیونیستی سه جهان یک بحث خارج از جنبش افغانستان تلقی گردد؛ "ساما" حاضر است گرایش علیه تئوری سه جهان را در سطح کل تشکیلاتش همگانی بسازد ولی این گرایش باید صرفاً در محدوده سازمان و در محدوده کادرها باقی بماند و به شیوه‌ی اخگری مبارزه صورت نگیرد. (3)

و نیز بر اساس همینگونه موضعگیری برنامه "ساما" است که برای این سازمان ضرورت مبارزه علیه رویزیونیزم خواجه یی و مائوتسه دون زدائی متأثر از آن تا حال بمثابة یک مسئله جدی در درون روابط تشکیلاتی چه که حتی در سطح مرکزیت نیز مطرح نگردیده است.

3 - دید انحرافی در مورد ارتباط میان اوضاع بین المللی و اوضاع داخلی:

مسایلی را که بر شمردیم اساساً از دید انحرافی برنامه "ساما" در مورد چگونگی ارتباط میان اوضاع افغانستان و اوضاع بین المللی سرچشمه می گیرد. اگر به برنامه "ساما" دقیقاً توجه گردد روشن میشود که این برنامه چگونه در مورد ارتباط میان اوضاع افغانستان و اوضاع بین المللی دچار انحراف می باشد.

طوریکه میدانیم در عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری سه تضاد اساسی در عرصه جهان وجود دارد: تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی در کشورهای امپریالیستی، تضاد میان خلق ها و ملل تحت ستم با امپریالیزم و تضاد میان قدرتها و دسته های مختلف امپریالیستی. این سه تضاد از حرکت جهانی سرمایه های امپریالیستی در سه جهت مختلف منشاء می گیرد. تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی در کشورهای امپریالیستی از حرکت سرمایه های امپریالیستی در تقابل با پرولتاریای کشورهای امپریالیستی؛ تضاد میان ملل و خلقهای تحت ستم با امپریالیزم از حرکت سرمایه های امپریالیستی در تقابل با خلقها و ملل تحت ستم و تضاد میان قدرت ها و دسته های مختلف امپریالیستی از حرکت سرمایه های امپریالیستی در تقابل با همدیگر. به این ترتیب حرکت جهانی سرمایه های امپریالیستی باعث میگردد که در عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری هیچ کشوری به مثابه جزیره دور افتاده و جدا از مجموعه جهان و طبق گفته معمول و مروج در "ساما" به مثابه تافته جدا بافته ای نتواند هستی و موجودیت داشته باشد. در عصر فعلی کشورها و جوامع مختلف نه بمثابة پدیده های جداگانه و کاملاً مستقل بلکه به مثابه پدیده های ادغام شده و ترکیب شده در هم در سراسر جهان باید در نظر گرفته شوند. البته بیان این مطلب به هیچوجه به این معنی نیست که خصوصیات ویژه کشورها و جوامع مختلف کاملاً از میان رفته و دیگر نباید در نظر گرفته شوند؛ بلکه به این معنی است که در عصر فعلی باید نظر به چگونگی اوضاع بین المللی تغییرات و تحولات کشورها و جوامع مختلف را با توجه به خصوصیات ویژه هر کشور و جامعه مورد بررسی و ارزیابی قرار داد؛ نه اینکه اوضاع بین المللی را به چیزی کاملاً فرعی و شرطی مبدل نمود و حرکت تضاد های جهانی عصر فعلی را در تغییرات و تحولات اجتماعی کشورها و جوامع مختلف صرفاً به عنوان عوامل بیرونی در نظر بگیریم. در رابطه با مسایل فوق وقتی به برنامه "ساما" نظر بیفکنیم می بینیم که این برنامه اوضاع افغانستان و تغییرات و تحولات سیاسی فعلی آنرا یعنی کودتا، تجاوز مستقیم سوسیال امپریالیزم شوروی، جنگ مقاومت، مداخلات قدرت های امپریالیستی و ارتجاعی منطقه و ... نه در متن اوضاع و شرایط فعلی بین المللی بلکه به مثابه چیزی مستقل و جدا از جهان فعلی مورد ارزیابی و تحلیل قرار می دهد. درین برنامه گرچه بعضاً از جهات معین اوضاع منطقوی و جهانی یادی به عمل می آید ولی بصورت گذرا و فرعی. به عبارت دیگر برنامه "ساما" در مجموع فاقد یک تحلیل منسجم و اصولی از اوضاع بین المللی بوده و این مسئله را بصورت مشخص به ارزیابی نگرفته است بلکه جای جایی در ضمن بررسی از اوضاع افغانستان کم و بیش به جهانی از اوضاع منطقه و جهان اشاراتی دارد.

این انحراف برنامه "ساما" این سازمان را از ابتدای فعالیت تا زمانیکه رهبری این سازمان بدست "رهبر" افتاد عمدتاً به یک حالت انزوا طلبانه ملی و بی توجهی نسبت به روابط بین المللی کشاند. ولی بعد از ضربات بیهم و بخصوص بعد از تسلیمی کوهدامن به

دولت و امضای پروتوکول از طرف مرکزیت "ساما" با رژیم پوشالی، که "ساما" از انزوا طلبی ملی و بی توجهی نسبت به روابط بین المللی دست کشید، حرکت بین المللی اش حالتی پیدا نمود که باید آنرا اغتشاش در تعیین مناسبات استراتژیک و مناسبات تاکتیکی بین المللی دانست. در نتیجه "ساما" در تلاش گسترده بخاطر ایجاد روابط بین المللی به هر خس و خاشاکی دست می اندازد و کیفیت و چگونگی ارتباط با تمامی نیروها در سطح بین المللی به چگونگی استفاده پراگماتیستی از میزان کمک های مادی آنها و یا استفاده پراگماتیستی از ارتباط با آنها مربوط گردانیده میشود و فعالیت خارجی "ساما" همانند فعالیت داخلی آن از سمت و سوی کمونیستی محروم بوده و محروم هست.

درین مبحث ما مشی مستقل ملی و انقلابی "ساما" را در ارتباط با انترناسیونالیسم پرولتری مورد بحث قرار دادیم. ولی تذکر یک نکته جدی ضرور است و آن این است که تلاشهای که اخیراً از جانب "رهبر و شرکاء" بعمل می آید تا مشی مستقل ملی و انقلابی "ساما" را صرفاً به جنبه روابط بین المللی محدود نماید کاملاً خلاف خط برنامه "ساما" می باشد. برای برنامه "ساما" مشی مستقل ملی و انقلابی چوکات مکمل یک مشی سیاسی است که برنامه "ساما" در چوکات آن به تشریح چگونگی مناسبات بین المللی مورد خواستش می پردازد. به خود برنامه "ساما" درین مورد مراجعه نمائیم:

«"ساما" با الهام از دانش پیشرو عصر و با اتکاء بر واقعیت های ملی و بین المللی در چوکات مشی مستقل ملی و انقلابی خود در زمینه سیاست خارجی از اصول ذیل پیروی می نماید»

طوریکه از جمله بالائی دانسته میشود برای برنامه "ساما" چوکات مشی مستقل ملی و انقلابی چوکات کامل یک مشی سیاسی است که زمینه سیاست خارجی یکی از زمینه های مطروحه درین چوکات می باشد. به عبارت روشنتر مشی مستقل ملی و انقلابی مشی سیاسی "ساما" است و به همین جهت محدود ساختن آن صرفاً به مناسبات و روابط بین المللی خلاف طرح برنامه "ساما" بوده و جنبه های دیگر این مشی را نادیده می گیرد.

طوریکه در صفحات قبلی از ابعاد مختلف ایدئولوژیک- سیاسی و نظامی مشی مستقل ملی و انقلابی بر اساس متن یکی از اسناد "ساما" ذکری به عمل آوردیم؛ این مشی ابعاد مختلفی دارد که سه بحث گذشته نقد برنامه "ساما" در شماره های قبلی ندای انقلاب نیز در واقع جلوه هائی از این مشی را بیان نموده و در ارتباط با بحث فعلی و بحث هائیکه در شماره های آینده ندای انقلاب تحت عنوان "نقد برنامه "ساما" مطرح خواهند شد؛ می توانند مشی "ساما" را با جنبه های گوناگون آن نشان دهند. در اخیر این بحث لازم است به دو نکته مشخص اشاره نمائیم:

1- تلفیق انترناسیونالیسم پرولتری و میهن پرستی:

لنین خاطر نشان ساخت: «فقط و فقط یک نوع انترناسیونالیسم وجود دارد و آنهم از صمیم قلب برای رشد جنبش انقلابی و مبارزه انقلابی در کشور خود و دفاع ازین مبارزه (از طریق تبلیغ، هواداری و کمک مادی) کوشیدن است؛ این و فقط این خط در هر کشوری بدون استثناء.»

به این صورت است که مبارزه برای پیروزی انقلاب در کشور خودی نه به عنوان مسئولیتی مقدم بر مسئولیت بین المللی و انترناسیونالیسم پرولتری بلکه دقیقاً به معنی اجرای این مسئولیت تلقی می گردد؛ زیرا که کمونیستهای هر کشوری در قدم اول به عنوان بخشی از مبارزه جهانی پرولتاریا باید کار را با امپریالیسم و ارتجاع در کشور خود شان یکسره نمایند.

در کشور ما افغانستان که مبارزه علیه تجاوز سوسیال امپریالیسم شوروی و نوکران رویزیونیست بومی اش به عنوان وظیفه عمده مبارزاتی در پیشبرد انقلاب ملی- دموکراتیک طراز نوین مطرح می باشد؛ برای کمونیستهای میهن پرستی یک مسئله تخطی ناپذیر است. برای کمونیستهای افغانستان بدون شرکت در جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیسم شوروی و تلاش به خاطر بدست گرفتن رهبری آن؛ نه اجرای وظایف دموکراتیک انقلاب میسر میگردد و نه امکان تأمین هژمونی پرولتاریا بر مبارزات آزادیبخش ملی. در نتیجه بدون پیشبرد مبارزات میهن پرستانه کمونیستهای افغانستان قادر نخواهند بود سهمی از مبارزه جهانی پرولتاریا را که بر عهده دارند بدرستی اجرا نمایند. بدین سبب است که برای کمونیستهای افغانستان میهن پرستی عملاً همان تحقق انترناسیونالیسم در جنگ آزادیبخش ملی است.

میهن پرستی کمونیستها- در کشور های تحت سلطه امپریالیزم- یک میهن پرستی انقلابی بوده و بر انترناسیونالیزم پرولتری مبتنی می باشد و از میهن پرستی کومه نظرانة بورژوا- ناسیونالیستی که بر ناسیونالیزم تنگ نظرانه متکی میباشد؛ از ریشه فرق دارد .

برای کمونیست های افغانستان پیشبرد وظایف میهنی و شرکت در جنگ آزادیبخش ملی به هیچ وجهی نمی تواند زمینه ای باشد برای بی توجهی نسبت به انترناسیونالیزم پرولتری. کمونیست های افغانستان باید میهن پرستی را با انترناسیونالیزم تلفیق دهند و نه اینکه میهن پرستی را به عنوان چیزی مقدم بر انترناسیونالیزم پرولتری در نظر بگیرند زیرا که در آنصورت به میهن پرستی کومه نظرانه و ناسیونالیزم تنگ نظرانة بورژوائی سقوط خواهند کرد.

2- تلفیق انترناسیونالیزم پرولتری و اصل اتکاء به نیرو و مبارزه خود:

انقلاب یک متاع وارداتی نیست که انقلابیون از خارج وارد نمایند. کمونیست ها و انقلابیون افغانستان غرض به پیروزی رساندن انقلاب ملی- دموکراتیک طراز نوین در کشور در قدم اول باید روی مبارزه و نیروی خود تکیه نمایند و پس از آن می توانند به کمک بین المللی اتکاء نمایند. ولی آیا تکیه روی اصل اتکاء به نیرو و مبارزه خود مخالف انترناسیونالیزم پرولتری نمی باشد؟ نه به هیچ وجه. در واقع اجرای پیگیر اصل اتکاء به نیرو و مبارزه خود و تلفیق آن با انترناسیونالیزم پرولتری است که کمونیست ها را قادر می سازد وظایف ملی و بین المللی مبارزه شان را به نحو درستی عملی نمایند.

اصول عام مارکسیزم- لنینیزم- اندیشه مائوتسه دون، حقایق جهانشمول اند که کمونیستهای افغانستان و کمونیستهای تمامی کشورها از لحاظ ایدئولوژیک بر آنها تکیه دارند. این، جنبه انترناسیونالیستی ایدئولوژی کمونیستی است. ولی برای پیروزی انقلاب در افغانستان صرفاً تکیه بر اصول عام ایدئولوژیک کافی نیست بلکه باید این اصول عام را با پراتیک مشخص انقلاب در کشور منطبق نموده و اساسات مشخص انقلاب افغانستان را فرموله نمود. کمونیستهای افغانستان در امر تطبیق اصول عام مارکسیزم- لنینیزم- اندیشه مائوتسه دون با پراتیک مشخص انقلاب افغانستان باید عمدتاً بر نیرو و مبارزه خود متکی باشند. این جنبه اتکاء به نیرو و مبارزه خود از لحاظ ایدئولوژیک را نشان می دهد.

بدون تطبیق اصول عام مارکسیزم- لنینیزم- اندیشه مائوتسه دون با پراتیک مشخص انقلاب افغانستان، کمونیستهای کشور قادر نخواهند شد پیشبرد سهمی از مبارزه جهانی پرولتاریا را که برعهده دارند و آن عبارت است از تلاش بخاطر پیروزی انقلاب در کشور خود، به مرحله عمل در آورند. درین معنی باید گفت که بدون تطبیق پیگیر اصل اتکاء به مبارزه و نیروی خود از لحاظ ایدئولوژیک، کمونیستهای افغانستان نخواهند توانست خدمتی برای جنبش بین المللی کمونیستی از لحاظ ایدئولوژیک انجام داده و انترناسیونالیزم پرولتری را در عمل تطبیق نمایند؛ همانگونه که بدون در نظر گرفتن انترناسیونالیزم پرولتری اصل اتکاء بخود از لحاظ ایدئولوژیک مفهوم خود را از دست داده و سر انجام به مفاک ایدئولوژی "ملی و انقلابی" تازه اندیشانه سقوط خواهد نمود. این چنین است تلفیق میان انترناسیونالیزم پرولتری و اصل اتکاء به نیرو و مبارزه خود در عرصه ایدئولوژیک.

جنبش کمونیستی یک جنبش جهانی است که به خاطر سرنگونی ارتجاع و امپریالیزم و ایجاد جهان نوین و فارغ از استثمار و ستم در سطح بین المللی مبارزه می نماید؛ ازین جهت کمونیستهای تمامی کشورها ملزم به رعایت منافع عام انقلاب جهانی هستند که این مسئله تبلور مشخص خود را در شرایط فعلی بصورت مبارزه در راه ایجاد انترناسیونال کمونیستی نوین متباز می سازد. این، جنبه انترناسیونالیستی مبارزه کمونیستها از لحاظ سیاسی است. ولی برای پیروزی انقلاب در افغانستان صرفاً تکیه روی منافع عام انقلاب جهانی و مبارزه در راه ایجاد انترناسیونال کمونیستی نوین کافی نیست بلکه کمونیستهای افغانستان باید مسئولیت سیاسی شانرا در امر رهبری انقلاب ملی- دموکراتیک طراز نوین کشور و تکامل آن به انقلاب سوسیالیستی بر عهده بگیرند.

کمونیستهای افغانستان در امر رهبری انقلاب ملی- دموکراتیک طراز نوین و تکامل آن به انقلاب سوسیالیستی باید عمدتاً به نیرو و مبارزه خود متکی باشند. این، جنبه اتکاء به خود مبارزه کمونیستها از لحاظ سیاسی است.

به این صورت بازهم باید گفت که بدون تطبیق پیگیر اصل اتکاء به خود از لحاظ سیاسی؛ کمونیستهای افغانستان نخواهند توانست خدمتی برای جنبش بین المللی کمونیستی از لحاظ سیاسی انجام داده و انترناسیونالیزم پرولتری را در عمل تطبیق نمایند. همانگونه که بدون در نظر گرفتن انترناسیونالیزم پرولتری اصل اتکاء بخود از لحاظ سیاسی مفهوم خود را از دست میدهد. اینچنین است تلفیق میان انترناسیونالیزم پرولتری و اصل اتکاء بخود از لحاظ سیاسی.

بلا فاصله باید اضافه کرد که اجرای پیگیر اصل اتکاء به نیرو و مبارزه خود، بدون اتکاء اساسی بر مبارزه و نیروی جنبش کمونیستی کشور و بدون اتکاء اساسی بر نیرو و مبارزه کارگران و دهقانان کشور ناممکن بوده و بجایی نمی رسد.

با توجه به مسایل فوق است که ضرورت میهن پرستی و اتکاء بخود برای کمونیست ها نمی تواند دلیلی باشد برای نفی انترناسیونالیزم پرولتری و درغلطیدن به مواضع بورژوا ناسیونالیستی "مشی مستقل ملی و انقلابی".

در مورد مسایل مالی "ساما"

پس از آنکه در اواخر خزان 1364 اعلامیه بخش غرjestان "ساما" انتشار یافت "رهبر و شرکاء" با دستپاچگی و سراسیمگی عکس العمل نشان دادند و گردباد عجیبی براه انداختند. آنها با انتشار سه "دشنامانه" به نامهای "اعلامیه سازمان آزادیبخش مردم افغانستان" "ساما"، "قطعنامه عده ای از مسئولین و کادرها و فعالین سازمان آزادیبخش مردم افغانستان" و "اعلامیه واحد غرjestان" "ساما" به فحاشی و دشنام گوئی مبادرت ورزیدند. درین دشنامنامه ها حرکت مبارزاتی آغاز شده توسط اعلامیه بخش غرjestان "ساما" سقوط ننگین، فرار، خیانت، توطئه، افشای اسرار سازمانی، فرار از نبرد سهمگین علیه تسلیم طلبی، عمل جبونانه رو گرداندن از مبارزه، فرار تسلیم طلبانه سنگر باختگی، گریز پائی ناشی از تنهائی، فروماندگی از مبارزه و ... خوانده شده بود و در ضمن بخاطر آلوده سازی بیشتر، دعوا و جنجال بر سر مسایل پولی و مالی نیز عنوان گردیده بود. "رهبر و شرکاء" در پهلوی انتشار دشنامنامه ها و بسیج نظامی اوباشان و توطئه از طریق دستگاه پولیس خارجی به شدت شایعه پراگنی می کردند که "ضیاء" در صدد است به امریکا و یا اروپا فرار نماید.

هدف "رهبر و شرکاء" از براه انداختن این گرد باد روشن بود. آنها با تمام قوا در صدد بودند مبارزه تازه آغاز شده توسط اعلامیه بخش غرjestان "ساما" را سرکوب نمایند و جلو پیشرفت و رشد آنرا بگیرند. ولی آنچه آنکه همه دیدیم تمامی دشنام ها و توطئه های "رهبر و شرکاء" نه تنها سودی عاید حالشان نکرد بلکه به بی آبرویی و بی آبی بیشتر شان منجر شد. به همین جهت پس از آنکه بدنبال اعلامیه بخش غرjestان "ساما" نوشته ها و اسناد دیگری توسط این بخش منتشر گردید، "رهبر و شرکاء" نه تنها جرئت نکردند نوشته و یا نوشته های دیگری بیرون بدهند بلکه حتی در صدد برآمدند که "دشنامانه" های منتشر شده شانرا نیز تا آنجائی که می توانند دوباره جمع آوری نمایند.

تشکیل هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان در عمل نشان داد که کار بخش غرjestان "ساما" نه تنها به فرار از مبارزه سیاسی منجر نشد، بلکه دوش بدوش سایر رفقا، از لحاظ ایدئولوژیک- سیاسی و تشکیلاتی گام استوار و قاطعی به پیش برداشت. چنانکه دیدیم یگانه عکس العملی که "رهبر و شرکاء" در مقابل هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان از خود نشان دادند آن بود که بدون حصار تشکیلاتی شان پناه ببرند و دروازه های حصار تشکیلات را محکم ببندند و خود بر فراز برج و باروی حصار به بهره داری مصروف شوند تا از ورود نشرات هسته به درون حصار تشکیلاتی شان ممانعت بعمل آورند. البته این حصار گرفتن نیز به حال "رهبر و شرکاء" فایده ای نبخشید زیرا که دیوار های حصار تشکیلاتی "ساما" از چندین جا درز برداشته و فرو افتاده بود و آنها نتوانستند با توسل به حصار گیری درین حصار شکسته و ریخته جلو نفوذ نشرات هسته را بگیرند. نتیجه آن شد که بحران تشکیلات "ساما" آنچنان به صورت روز افزونی عمق و پهنا یافت که "رهبر و شرکاء" تا حال نتوانسته اند حتی دشنامنامه ای علیه هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان انتشار دهند چه رسد به اینکه بحث و مجادله تئوریک را براه بیندازند.

اکنون در حالیکه "رهبر و شرکاء" به ادامه سکوت در قبال نشرات هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان در عمل بر بطلان دشنامها و اتهامات مندرج در "دشنام نامه" های شان صحنه گذاشته اند، "املائیان" در شماره شانزدهم جرعه شان یکی از قسمت های این "دشنامنامه" های پاره پاره شده و فرو افتاده از دست انتشار دهندگان اولیه آنها را دوباره از میان گرد و خاک بدست آورده و علم نموده اند. آن قسمتی از "دشنام نامه" های "رهبر و شرکاء" که توسط "املائیان" علم گردیده عبارت است از اتهام "تصاحب امکانات مالی" "ساما" توسط "ضیاء" که جرعه شماره شانزدهم ادعا دارد در کارهای هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان به مصرف میرسد.

همانطوریکه قبلاً گفتیم اتهامات اصلی علیه اعلامیه بخش غرjestان "ساما" از طرف "رهبر و شرکاء" در دشنامنامه های شان عبارت بودند از: «خیانت، افشای اسرار سازمانی، فرار از مبارزه و ...». دقیقاً در ارتباط این اتهامات اصلی بود که "رهبر و شرکاء" دعوا و جنجال بر سر مسایل پولی و مالی را مطرح نموده بودند. یقیناً اگر "رهبر و شرکاء" در دشنامنامه های شان انتشار اعلامیه بخش غرjestان "ساما" را نه به عنوان خیانت و فرار از مبارزه بلکه به صورت اصلی آن یعنی انشعاب در "ساما" و آنهم در مرکزیت "ساما" تلقی می کردند- علیرغم مخالفت با مواضع ایدئولوژیک- سیاسی اعلامیه بخش غرjestان "ساما"- نمی توانستند دعوا و جنجال بر سر مسایل مالی را بصورت یک قضیه مورد اختلاف طرح نمایند.

اعلامیه بخش غرجستان "ساما" ورقه استعفا از "ساما" نبود که "رهبر و شرکاء" حق میداشتند از حسابگیری مالی و به اصطلاح تصفیه حساب مالی توسط "ضیاء" حرف بزنند. این اعلامیه سند انشعاب بود و در هیچ انشعابی رفع باقیداری و تصفیه حساب مالی نمی تواند مطرح شود. اساساً در هر انشعابی قبل از آنکه انشعاب صورت آشکار بخود بگیرد مدتها قبل از جانب هر دو طرف تدارکات همه جانبه از قبیل جمع آوری نیرو، جمع آوری اسناد و مدارک و ... به عمل می آید و تدارک مالی نیز نمیتواند ازین مجموعه مستثنی باشد. به همین جهت اینکه در موقع بروز آشکار انشعاب چه مقدار از امکانات مالی تشکل واحد قبلی نزد دو طرف انشعاب باقی می ماند یکی از علل اختلافات و انشعاب نبوده بلکه نتیجه نهائی تدارک هر دو طرف انشعاب می باشد. درست همانگونه که اسناد و کتب و همچنان روابط تشکیلاتی و روابط و امکانات نظامی تشکل واحد قبلی میان هر دو طرف تقسیم میگردد.

اگر بپذیریم که یکطرف انشعاب حق نداشته باشد امکانات مالی تشکل واحد قبلی را تصاحب نماید و برین اساس این مکلفیت را برعهده اش بگذاریم که قبل از انشعاب تمامی امکانات مالی و پولی مشترک قبلی را که نزد خود دارد بطرف مقابل تحویل داده و سند "رفع باقی داری" اخذ نماید، باید بطریق اولی بپذیریم که باید تمامی امکانات نظامی، اسناد و کتب و حتی روابط تشکیلاتی و نظامی را نیز بطرف مقابل تحویل نماید. به همین جهت موقعیکه حق تصاحب امکانات مالی تشکل واحد قبلی از یکطرف انشعاب سلب گردد در واقعیت امر حق انشعاب و جدائی از وی سلب میگردد.

اتهامات مطروحه در دشنامنامه های "رهبر و شرکاء" یعنی خیانت، افشای اسرار سازمانی، فرار از مبارزه و ... دقیقاً بیانگر این موضوع بود که آنها برای ما حق جدائی و انشعاب قایل نبودند. به همین جهت نه تنها توقع داشتند که ما باید تمامی امکانات مالی "موجود" در نزد خود را به آنها تحویل بدهیم بلکه آن اسنادی را که نزد خود داشتیم نیز طلب می نمودند و دیدیم که برای به چنگ آوردن این اسناد و امکانات مادی حتی به سرقت و چور و چپاول و توسل به پولیس خارجی نیز دست یازیدند. آخر آنها پس از انتشار اعلامیه بخش غرجستان "ساما" و بعد از آنکه انشعاب رسماً به وقوع پیوسته بود ادعا داشتند که "ضیاء" را از "ساما" اخراج کرده اند و طبق همین ادعای واهی تقاضا داشتند که باید فرد به اصطلاح اخراجی مسایل مالی اش را تصفیه نماید.

با توجه به مسایل فوق روشن میگردد که ملامت کردن هسته ازین بابت که گویا از پول ذخیره "ساما" مصرف می نماید خود تائید ضمنی حرکات دزدانه و چپاولگرانه "رهبر و شرکاء" می باشد زیرا مادامی که ما حق نمی داشتیم مقداری از امکانات مادی مشترک قبلی را نزد خود داشته باشیم و می بایست آن را به "رهبر و شرکاء" تسلیم می نمودیم، آنها حق داشتند در صورت امتناع ما از تحویل دهی امکانات و تصفیه حساب غرض "احقاق حقوق تلف شده" شان اقدامات مقتضی بعمل بیاورند.

به این ترتیب موقعیکه "املائیان" هسته را مورد ملامت قرار می دهند که گویا از ذخیره پول تصاحب شده از "ساما" استفاده می نماید، در واقعیت امر نه تنها اعلامیه قبلی خود را که در دفاع از مبارزات بخش غرجستان "ساما" انتشار داده بودند زیر پا می نمایند بلکه بصورت تلویحی و ضمنی به تائید مواضع "رهبر و شرکاء" در دشنامنامه های شان و به تائید اتهامات و فحاشی آنها بر می خیزند و آنها را حق به جانب اعلام می نمایند.

گرچه قبل از تشکیل جلسه مؤسس هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان نوشته مختصری در مورد مسایل مالی "ساما" در طول مدت به اصطلاح مسئولیت مالی "ضیاء" تهیه گردیده بود، ولی بعد از آنکه هسته تشکیل گردید و انشعاب از "ساما" به مرحله نهائی خود رسید، بحث در مورد مسایل مالی "ساما" را زائد دانسته و از ارائه محاسبات مالی "ساما" در سطح جنبش خود داری نمودیم. ما فکر می کردیم که کسی از بابت پول های که گویا از "ساما" نزد ما بوده بوده و به "رهبر و شرکاء" تحویل نداده ایم مورد ملامت مان قرار نخواهد داد (البته باستثنای "رهبر و شرکاء" و اوباشان وابسته به آنها) زیرا که فکر می کردیم عقل ناسالم و کله منگی پیدا نخواهد شد که ما را از بابت اینکه چرا تمامی اسناد و کتب "ساما" را تحویل نداده ایم، چرا تمامی امکانات نظامی "ساما" را تحویل نداده ایم و چرا تمامی روابط تشکیلاتی قبلی "ساما" را به تشکیلات "ساما" نسپردیم، مورد ملامت قرار دهد.

اکنون که خدائی خدمتکاران تازه ای برای "رهبر و شرکاء" پیدا شده اند که بدون توجه به مسایل اصلی و بدون اطلاع از مسایل مالی "ساما"، بخاطر اتلاف امکانات مالی "ساما" توسط به اصطلاح یک فرد خائن و فراری از مبارزه و "اخراجی" از "ساما" آه و ناله سر می دهند و ما را مورد طعن و لعن قرار می دهند، ناگزیریم علیرغم تمام عدم تمایل مان به وارد شدن در مباحثات پولی به توضیحاتی در مورد مسایل مالی "ساما" بپردازیم تا اگر "املائیان" در امکانات مالی به اصطلاح تصاحب شده توسط ما حق و سهمی داشته باشند، بتوانند دقیقاً مبلغ مورد دعوای شانرا معین نمایند!!؟

در دشنامنامه ای بنام "قطعنامه عده ای از مسئولین و کادر ها و فعالین سازمان آزادیبخش مردم افغانستان" یازده ماده فیصله شده وجود دارد که در ماده هشتم آن اینگونه ادعا گردیده است:

«8- سازمان ما نماینده زحمتکش ترین طبقه اجتماعی است که با رنج و خون فرزندان پاک باز خود امکانات مبارزاتی خود را فراهم می کند. عرق جبین و آبله دست و نثار خون در عملیات مصادره ای منابع اصلی مالی سازمان ما را می سازد. این پول فقط در پیشبرد امر مبارزه سازمان قابل مصرف است و نگهداشت آن وجیبه سازمانی. اختلاس در پول و امکانات چنین سازمانی در غلتیدن به خیانت است و لذا اختلاس پول و امکانات سازمان را توسط حسین که مسئول مالی سازمان بوده عمل خائنانه شمرده و محکوم می کنیم.»

ما در مباحث دیگر نشان داده ایم که "ساما" با ماهیت غیر کمونیستی و با رنگ خاکستری خود هرگز نمی تواند نماینده زحمتکش ترین طبقه اجتماعی (پرولتاریا) محسوب گردد و لذا درین نوشته از بحث روی این موضوع صرف نظر می نمائیم و صرفاً به بحث در مورد آن ادعاهائی می پردازیم که به مسایل مالی "ساما" مربوط است.

"دشنامنامه" ادعا دارد که منابع اصلی مالی "ساما" عرق جبین و آبله دست و نثار خون در عملیات مصادره یی بوده و امکانات مالی مبارزاتی "ساما" با رنج و خون فرزندان پاک باز بدست می آید. ادعای بلند بالائی است و مرچ و مصالّه تبلیغاتی آن نیز فراوان، ولی با واقعیت مطلقاً وفق نمی دهد. قبل از آنکه مرکزیت "ساما" با دولت پوشالی پروتوکول تسلیمی امضاء نماید و قبل از آنکه رهبری "ساما" در دست "رهبر" قرار بگیرد "ساما" و رهبری اش می توانستند چنین ادعاهائی داشته باشند. ولی پس از تسلیمی به دولت پوشالی و پس از افتادن رهبری "ساما" بدست بی کفایت "رهبر" حالت اتکاء بخود از لحاظ مالی در "ساما" از بین رفت و "ساما" نه تنها از لحاظ تهیه امکانات مبارزاتی بلکه حتی در مورد تأمین معیشت روابط تشکیلاتی خود به کمک های خارجی متکی شد. در تحت رهبری جناب "رهبر" جلب کمک های خارجی چنان از اهمیت درجه اول برخوردار گردید که هر وقت یکی از مهمانان خارجی یعنی خبرنگارانی که می توانستند مقداری کمک تهیه نمایند، با "ساما" مستقیماً داخل تماس میشد، تمامی فعالیت های سازمانی متوقف می گردید و حتی جلسات مرکزیت الی اطلاع ثانی تعطیل می شد تا تمامی افراد در خدمت مهمان خارجی قرار بگیرند. درین وضعیت افراد عادت کردند که همیشه چشم شان به جیب خبرنگاران باشد و جلب کمک های خارجی تمامی امید شانرا تشکیل دهد. خانه های سازمانی خارج کشوری "ساما" که مراکز اصلی تشکیلاتی آنرا می ساخت درین حالت بیشتر به "لت خانه های سلطان محمود" شباهت داشتند تا به مراکز تشکیلاتی انقلابی. هر وقتیکه جناب "رهبر" عازم اروپا می شدند به تمام افراد و تمام فامیل ها وعده داده می شد که حاجی صاحب بزرگ (!) حتماً با خود چیزی خواهند آورد، شما تشویش نداشته باشید. وضعیت چنان بود که حتی تأدیة کرایه خانه ها برای یکی دو ماه عقب می افتاد و افراد تشکیلاتی و فامیل ها از دکانداران محل مواد مصرفی شانرا به قرض می خریدند تا موقعیکه حاجی صاحب بزرگ (!) از سفر برگشتند قرضداری ها تأدیة شود.

سال 1363 و 1364 چندین بار افراد بخاطر اعزام به "جبهه اقتصادی" با صرف ده ها و حتی صد ها هزار افغانی در گروپ های متعدد به ایران فرستاده شدند تا برای "ساما" کار اقتصادی نمایند. (¹) ولی سربازان "جبهه اقتصادی" پس از مستقر شدن در سنگرهای "جبهه" نه تنها مجموعاً از تأدیة درآمد کارشان برای "ساما" سر باز می زدند بلکه در اکثریت قریب به اتفاق موارد حتی پول خرچی شان را که از کمک های خارجی تهیه می گردید نیز پرداخت نمی کردند.

چند بار تصمیم گرفته شد در شهر..... مراکزی بوجود بیاید که افراد موجود در آن مراکز ضمن کار سیاسی و آموزشی مصارف شانرا از طریق در آمد کار خود شان تأمین نمایند. هر بار ده ها هزار افغانی صرف گردید ولی به استثنای افراد معدودی که یکی از آنها سلامت جسمانی اش را در یکی ازین پروژه ها از دست داد، اکثریت افراد که به تنبلی و بیکارگی عادت داده شده بودند شانرا از کار خالی نموده و مشعشعانه به شهرهای و ... فرار کردند و فیصله های مربوطه را دچار شکست ساختند.

در طول مدت تقریباً دو سال مسئولیت مالی "ضیاء"، حتی یک افغانی هم به عنوان پرداخت حق العضویت اعضای "ساما" به کمیته مالی تحویل داده نشد. البته مصیبت صرفاً به عدم پرداخت حق العضویت خاتمه نمی یافت، بلکه اعضا و روابط "ساما" از بابت "سامائی" بودنشان مصارف خرچ و خوراک و پول سگرت و سلمانی و حمام نیز درخواست می نمودند که غالباً از طریق کمیته تشکیلات و یا شخص "رهبر" بدون دخالت کمیته مالی از پول کمک های خارجی پرداخت می شد.

در گرمی سوزان شهر... افراد زیادی بودند که در "لت خانه" های "ساما" از فرط گرمی هوا سالانه چند ماه عرق می ریختند و بدن شان گرم جوشک می کشید که عرق جبین و آبله دست درین معنی میتواند مصداقی داشته باشد! ولی اگر منظور از ریختاندن عرق جبین تلاش و کار بخاطر بدست آوردن پول و امکانات مالی باشد یگانه مصداق واقعی اش در سال 63 و 64 و اواخر سال 1362 شخص جناب "رهبر" بودند و لاغیر، که بخاطر بدست آوردن امکانات مالی از پکن تا سانتیاگو و از سفارت آمریکا در پاریس تا

سفارت آمریکا در اسلام آباد در تک و دو بود و مدام عرق جبین (آبرو) می ریخت. مگر آبله دست حتی یک مصداق دروغین نیز نداشت.

اما در مورد نثارخون در عملیات مصادره یی باید پرسید که کدام عملیات؟ وقتی "لاش خور" ادعای شکارگری شاهین بنماید فقط و فقط خود را مورد تمسخر قرار می دهد. اگر از زمان دایرشدن کنفرانس سرتاسری تا زمان انشعاب و از زمان انشعاب تا هم اکنون "رهبر و شرکاء" توانستند نشان دهند که حتی ده افغانی از طریق عملیات مصادره ای بدست "ساما" افتیده است و اگر توانستند نشان دهند که حتی یک قطره خون درینگونه عملیات ریختانده شده است، ما حاضرین بپذیریم که "لاش خور" شان لاشخور نیست و شاهین است!!؟

واقعیت این است که از زمان "کنفرانس سرتاسری ساما" تا زمان انشعاب که گویا مسئولیت مالی "ساما" بر عهده ضیاء بود، امکانات مالی "ساما" از دوطریق بدست می آمد، یکی از طریق جلب کمک های خارجی و دیگری از طریق سلاح فروشی. ذیلاً سعی خواهیم کرد تمامی موارد جلب کمک های خارجی و سلاح فروشی را تا آنجا که اطلاع داریم با میزان پول مربوطه و مدارک مصرف آنها مشخص نماییم.

1- کمک های خارجی:

الف- در "کنفرانس سرتاسری ساما" مرکزیت قبل از کنفرانس نتوانست گزارش مالی به جلسه کنفرانس ارائه نماید زیرا که منابع مالی از جانب شخص "رهبر" قوروغ شده بود و مسئول مالی قبل از "کنفرانس سرتاسری" صرفاً حیثیت بلاگردان را داشت و از صلاحیت واقعی در امور مالی برخوردار نبود. در واقع گزارش مالی در جلسه کنفرانس باید از جانب شخص "رهبر" ارائه می گردید ولی مسئول مالی کذائی ادعا نمود که چون "ساما" هیچ گونه در آمد مالی نداشته است گزارش مالی نیز در کار نیست و با این ادعا هم خود و هم جناب "رهبر" را از زحمت گزارش مالی رهایی بخشید.

مدتی بعد از "کنفرانس سرتاسری" معلوم شد که مبلغی در حدود هفت یا هشت هزار دالر از پول کمکی قبلی چین موجود است. جناب "رهبر" آن موقع چنین وانمود کرد که پول مذکور مربوط به "جبهه متحد ملی" بوده و در نزد مسئول مالی جبهه می باشد. مبلغ دوهزار دالر از مجموع این پول در اختیار کمیته مالی قرار گرفت و آنهم با این ظاهرسازی که این پول از مسئول مالی جبهه گرفته شده است.

تا جایی که روش "رهبر" در مورد مسایل مالی برای ما روشن شده بی گمان اطلاعات افراد به اصطلاح جبهه اینگونه بوده که این پول تماماً نزد مسئول مالی "ساما" میباشد. البته در واقعیت امر مجموع این پول نزد خود جناب "رهبر" بوده است. صحنه سازی مضحکی که "رهبر" موقع تحویل دهی این پول به "ضیاء" به عمل آورد برای اولین بار بعد از کنفرانس سرتاسری "ضیاء" را در مورد ادامه همکاری سیاسی با وی به تفکر واداشت. جناب "رهبر" قرار گذاشته بود که ساعت 8 صبح پول را از مسئول مالی جبهه تحویل گرفته و به "ضیاء" تسلیم نماید. موقعیکه "ضیاء" به وقت معین به منزل جناب "رهبر" می رود تا پول را تسلیم شود کسی به وی می گوید که منتظر باشد چون جناب حاجی صاحب بزرگ (!) بیرون تشریف برده اند. "ضیاء" مدت تقریباً ده - پانزده دقیقه منتظر می ماند که در طول این مدت نه کسی از خانه بیرون می رود و نه کسی از بیرون داخل خانه می شود. موقعیکه جناب "رهبر" به اتاق داخل می شود در حالیکه بصورت غیر معمولی دستاری بر سر بسته است چنین وانمود می نماید که هم اکنون از منزل مسئول مالی "جبهه" برگشته است و با عجله شروع می نماید به شمردن پول و آنرا به "ضیاء" تسلیم می نماید. "ضیاء" که به چشم سر دیده بود جناب "رهبر" از بیرون منزل نیامد بلکه از اتاق خودش خارج شده و نزد وی آمد از دیدن صحنه سازی مضحک "رهبر" و دستارکذائی اش به فکر فرو رفت و در مورد ادامه همکاری سیاسی با وی در ذهنش سوالاتی بوجود آمد. مطابق نرخ بانکی آنوقت دوهزار دالر متذکره بعد از تبدیل، تقریباً دوصد هزار افغانی گردید که موارد مصرف آن به ترتیب ذیل می باشد:

- 1- برای مصارف فامیل مسئول مالی 15000 پانزده هزار افغانی .
- 2- برای مصارف یکی از افراد غرجستان در شهر (15000) افغانی .
- 3- برای منشی دوم "ساما" 5250 افغانی.
- 4- برای مصارف راه و مسافرت توسط "ضیاء" و ... (7500) افغانی.

موارد مصرف فوق تقریباً بلافاصله بعد از تحویل دهی پول متذکره به "ضیاء" پیش آمد. باقیمانده پول که 135000 افغانی میشد غرض کار اقتصادی در اختیار یکی از اعضای کمیته مالی قرار گرفت. فرد مذکور که یکی از گردانندگان "جنگ غرجستان" بود چند ماه بعد از آنکه پول مذکور را تحویل گرفته و بکار انداخت یکجا با رفقای دیگرش از "ساما" کناره گیری نمود. سرانجام بعد از مدت ها تأخیر وی حاضر شد که پول "ساما" را بپردازد زیرا که از پول متذکره در سرمایه گذاری شخصی خودش استفاده نموده بود. مبلغ (90000) افغانی از مجموع پول توسط این فرد به مسئول مالی پرداخت شد و آنهم در طول چند ماه به صورت اقساط، ولی از تحویل دهی مبلغ (45000) افغانی باقیمانده خود داری کرده و اعلام نمود که حاضر نیست این مبلغ را تسلیم نماید که به این ترتیب مبلغ متذکره در واقع در جهت امور کاملاً شخصی این فرد ضایع گردید.

مبلغ (90000) افغانی ایکه از نزد عضو کمیته مالی بعد از کناره گیری اش از "ساما" اخذ گردید در فصل خزان و زمستان سال 1363 برای افراد ساکن در شهر ... و فامیل های ساکن درین شهر به مصرف رسید.

ب- بهار سال 1363 مبلغ (6000) دالر از اروپا توسط فردی که در یکی از مسافرت های "رهبر" به چین وی را همراهی نمود آورده شده و در غیاب مسئول مالی در اختیار مسئول کمیته تشکیلات گذاشته شد که البته از منبع کمک کننده اطلاعی نداریم. مجموع این پول که مطابق نرخ بانکی آن وقت مبلغی در حدود هفتصد هزار افغانی میشد رأساً از طرف کمیته تشکیلات در ظرف چند ماه به مصرف رسید که چگونگی مصرف آن به کمیته مالی ارتباط نداشت.

ج - تابستان سال 1363 موقعیکه جناب "رهبر" از مسافرت چین برگشته بودند مبلغ سی هزار دالر کمک پولی از رفقای چینی شان با خود آورده بودند. جناب "رهبر" حسب معمول این پول را در جلسه مرکزیت "ساما" مربوط به جبهه متحد ملی اعلام داشتند ولی گفتند که چون "رفقای چینی" خواهش کرده اند (دستور داده اند) مقداری ازین پول در اختیار رفقای "ساما" قرار بگیرد، ما مبلغ ده هزار دالر آنرا به کمیته مالی تسلیم می نمائیم. وی همچنین بیان داشت مبلغ ده هزار دالر را به جبهه متحد ملی خود اختصاص می دهیم و ده هزار باقی مانده را به قسم احتیاطی که شاید در روزهای سخت به درد ما بخورد نزد خود ذخیره نگه میداریم. به این ترتیب یک سوم مجموع پول در اختیار کمیته مالی قرار گرفت و دو سوم متباقی آن بنام پول جبهه و پول ذخیره نزد خود جناب "رهبر" باقی ماند.

مطابق گزارشات خود جناب "رهبر" پولی که نزدش باقی مانده بود به این ترتیب به مصرف رسیده بود:

1 - پول جبهه متحد ملی:

مبلغ چهار هزار دالر در اختیار یکی از رهبران جبهه متحد ملی در ارتباط با یک پروژه شخصی - سیاسی (اصطلاحی که "رهبر" به زبان آورد) قرار داده شد. این پروژه شخصی - سیاسی عبارت از این بود که جناب عالی به سر سلامتی تمام اعضای "ساما" و "جبهه متحد ملی" عروسی تازه ای به راه انداختند و این چهار هزار دالر (در حدود تقریباً پنج صد هزار افغانی) را خرج عروسی شان نمودند. البته در "جمهوری اسلامی" "جبهه متحد ملی" تعدد زوجات جایز است، همانگونه که در جمهوری اسلامی حزب اسلامی برای جناب یونس خالص تعدد زوجات جایز میباشد.

مبلغ شش هزار دالر باقی مانده این پول بدون اینکه موجودیت مسئول مالی جبهه متحد ملی در کار باشد رأساً توسط شخص جناب "رهبر" در اختیار افراد تشکیلاتی و فامیل های ساکن در شهر های ... و ... و ... قرار گرفته و به مصرف می رسد.

2- از مجموع ده هزار دالر ذخیره روز مبادای "ساما" مبلغ هشت هزار دالر آن برای "نورچشمی" سخی جان یکعراده موتر تویوتای جدید جاپانی توسط شخص "رهبر" خریداری می گردد تا حکم کنفرانس "سرتاسری" در مورد تجدید تربیت این جناب از طریق شرکت فعال در جنگ ملی (!) تطبیق گردد. البته آنطوریکه جناب "رهبر" پرداخت پول برای خریداری موتر متذکره را سرهم بندی کرده بود صرفاً مقدار کمی از مجموع قیمت موتر از پول کمک "ساما" تهیه گردیده و مقدار بیشتر آن متعلق به خود کوهدامن و در نتیجه متعلق به سخی جان بوده است!

قیمت مجموعی موتر سخی جان به ترتیب ذیل تهیه گردیده بود:

1- موقعیکه اواخر بهار سال 1363 تعدادی از افراد تسلیمی به دولت در اثر اجرای به اصطلاح عملیات یا مرگ یا آزادی با دولت قطع رابطه کرده و از کشور خارج شدند؛ یک میل کلاکوف متعلق به "ساما" توسط سخی جان به مرز انتقال داده شده بود. این تفنگ توسط جناب "رهبر" به مبلغ تقریباً دوصد و هفتاد هزار افغانی از سخی جان خریداری شده بود تا تفنگ در اختیار سازمان باشد!!؟

2 - قبل از کنفرانس سرتاسری "ساما" جناب "رهبر" مبلغ یکصد و پنجاه هزار افغانی غرض تأمین مخارج سازمانی از نزد سخی جان به قسم قرض گرفته بود و این مقدار پول در قالب تأدیة قرضداری "ساما" به تشکیلات کوهدامنش توسط شخص "رهبر" جهت خریداری موتورسختی جان اختصاص داده شد.

3 - موقعیکه تعدادی از روابط تسلیمی کوهدامن بعد از اجرای به اصطلاح عملیات یا مرگ یا آزادی به خارج از کشور میرسند علیرغم اینکه "ساما" هیچگونه مسئولیتی در تأمین مخارج آنها برعهده ندارد و حسب قرار اولیه باید مخارج شانرا خود شان تهیه نمایند؛ مبلغ صد و پنجاه هزار افغانی غرض تأمین مصارف اولیه آنها در خارج اختصاص داده میشود. مسئول محل که خود پول و امکاناتی در اختیار ندارد مجبور میشود مبلغ صد و پنجاه هزار افغانی پول متذکره را از خود آنها قرض نماید تا بعداً از طریق سازمان دوباره به آنها پرداخت شود!! این مبلغ نیز به عنوان قرض کوهدامن بالای سازمان جهت خریداری موتورسختی جان اختصاص داده شده بود.

4 - در پهلوی سه قلم مبالغ متذکره فوق مبلغ سه هزار دالر دیگر نیز به قسم کمک به سخی جان از جانب شخص "رهبر" اختصاص داده شده بود تا تجدید تربیت وی تکمیل گردد!

گزارش چگونگی تهیه پول قیمت موتور موقعی از طرف "رهبر" به جلسه مرکزیت ارائه گردید که مدت چند ماه موتور مذکور توسط سخی جان چلانده شده و بقدر کافی ایشانرا تجدید تربیت نموده بود!! تا زمان ارائه گزارش "رهبر" مسئول مالی فکر میکرد که پول خریداری موتور از مدرک فروش سلاحهای (عملیات یا مرگ یا آزادی) تهیه گردیده است.

مبلغ دوهزار دالر باقیمانده پول روز مبادای سازمان "ساما" طبق معمول توسط "رهبر" و مسئول تشکیلات در اختیار روابط سازمانی و فامیلهای مربوطه قرار گرفته و به مصرف می رسد بدون اینکه "کمیته مالی" از چگونگی مصارف اطلاعی داشته باشد. اما موارد مصرف ده هزار دالر "کمیته مالی":

1 - مجموعاً در حدود سه هزار دالر در اختیار کمیته تشکیلات گذاشته شد که مقداری از آن بلافاصله بعد از تحویل گیری پول توسط "مسئول کمیته مالی" و مقداری از آن بعداً در اختیار مسئول کمیته تشکیلات گذاشته شد. مقدار زیادی از این پول غرض تهیه پاسپورت و بقیه مصارف گروه اعزامی به چین؛ توسط مسئول کمیته تشکیلات و مسئول گروه به مصرف رسیده و بقیه پول در مصارف روزانه افراد و فامیل ها خرج شده بود.

2- برای دکان ... (500) دالر (تابستان سال 1363) به فرد مسئول دکان سپرده شد.

3 - برای پروژه اقتصادی حوزه غرب مبلغ 1500 دالر در اختیار منشی دوم "ساما" گذاشته شد. این پول معاً هشتاد هزار افغانی دیگر که از نزد خود "رهبر" اخذ شده بود توسط منشی دوم "ساما" بطرف ایران برده شد. بعد از مدتی که جناب شان دوباره مراجعت کردند معلوم شد که حضرت عالی به پیروی از "شرع مقدس" دست به تعدد زوجات زده و به سرسلامتی تمام اعضای "ساما" و "جبهه متحد ملی" نوعروسی را با خود آورده اند. به این ترتیب مفهوم پروژه اقتصادی حوزه غرب "ساما" برای ما روشن شد. البته مصارف عروسی جناب منشی دوم "ساما" صرف در حدود پنجاه فیصد مصارف عروسی مسئول مالی جبهه متحد ملی افغانستان گردیده بود و به این صورت فرق و تفاوت میان "سامائی" ها و "جبهوی" ها به وضوح نمایانده شده بود! تابستان سال 1363 این پول در اختیار منشی دوم ساما گذاشته شد.

4 - برای قرضداری قبلی و مصارف عاجل افراد و فامیل های شهر ... مبلغ تقریباً یکهزار دالر در اختیار مسئول محل (نویسنده دشنامنامه واحد غرجستان "ساما") گذاشته شد. تابستان سال 1363.

موارد مصارف فوق مدت زمان کوتاهی بعد از اخذ پول توسط "مسئول مالی" پیش آمد. به این ترتیب مجموع پولی که نزد "مسئول مالی" باقی ماند صرفاً (4000) دالر بود.

موارد مصرف بعدی این پول:

5 - برای مهاجرین ... مبلغ هفتصد دالر که در اختیار مسئول منطقه قرار گرفت.

6 - برای کار اقتصادی به فرد مؤظف مبلغ هشتاد هزار افغانی (معادل 700 دالر) تسلیم داده شد.

7 - برای خرچ سفر افراد اعزامی به داخل مبلغ 15000 افغانی (معادل 130 دالر) مصرف گردید.

8 - برای مصارف شخصی و فامیلی "مسئول مالی" مبلغ 22500 افغانی (معادل 200 دالر).

9 - برای مصارف شخصی و فامیلی یکی از اعضای کمیته جبهوی 30000 افغانی (معادل 260 دالر).

10 - کمک به یکی از دوستان جبهوی مبلغ 7500 افغانی (معادل 65 دالر).

11 - خریداری یک عراده بایسکل به قیمت 15000 افغانی (معادل 130 دالر) برای افراد شهر

12 - برای مصارف کلینیک شهر مبلغ 205000 افغانی (معادل 1825 دالر) (۲)

مجموعه مصارف را مختصراً لیست می نمایم:

1 - برای مسئول کمیته تشکیلات مبلغ (3000) سه هزار دالر.

2 - برای دکان مبلغ (500) دالر.

3 - برای پروژه حوزه غرب 1500 دالر.

4 - برای مصارف شهر... هزار دالر.

5 - برای مهاجرین ... (700) دالر.

6 - برای کار اقتصادی (700) دالر.

7 - برای خرج سفریه داخل (130) دالر.

8 - برای مصارف مسئول مالی (200) دالر.

9 - برای کمک به یکی از دوستان مبلغ (65) دالر.

10 - برای مصارف عضو کمیته جبهوی (260) دالر.

11 - برای خریداری بایسکل (130) دالر.

12 - برای مصارف کلینیک شهر (1825) دالر.

مجموعه مصارف (10000) دالر.

د - قرار گفته نماینده کمیته همبستگی مبلغ بیست هزار مارک آلمانی (معادل تقریباً هشت هزار دالر) کمک پولی کمیته همبستگی به کلینیک شهر ... برای "رهبر و شرکاء" در سال 63 و 64 فرستاده شده بود. این پول نه تنها در اختیار کلینیک شهر ... قرار نگرفت بلکه حتی به مرکزیت "ساما" نیز گزارش داده نشده و مدرک مصرف آن برای "مسئول کمیته مالی" معلوم نیست.

ه - در سفر اروپائی سال 63، "رهبر" موفق شده بود وعده کمکی در حدود یکصد هزار دالر را از دولت بلژیک بنام مهاجرین داخل افغانستان (مهاجرین کوهدامن، کابل و...) بدست بیاورد. بهار سال 1364 افراد بلژیکی (یک عضو پارلمان بلژیک و یک عضو کمیته افغانستان بلژیک) به گونه ای به منطقه ... توسط "رهبر و شرکاء" فرستاده شدند تا درین جا نمایشی داده شود و بعد کمک هائی که در ارتباط با کابل و کوهدامن صورت می گیرد حصول گردد. اسناد توزیع موادی را که باید در بین مهاجرین داخلی کوهدامن توزیع می گردید از طریق توزیع قسمتی از مواد کمکی در میان مهاجرین کوهدامنی در خارج از کشور ترتیب کردند. سخی جان یکجا با مسئول کمیته تشکیلات افتخار تهیه این اسناد جعلی را کمائی کردند تا انترناسیونالیزم میان "رهبر و شرکاء" و دوستان سه جهانی شان در کمیته افغانستان - بلژیک مستحکمتر گردید!!

طبق گفته رهبر از مجموع این پول قرار بود مبلغی در حدود سی هزار دالر در اختیار کمیته مالی قرار بگیرد. ولی از آن جایی که از جلسات جنجالی ماه ثور سال 64 مرکزیت "ساما" به بعد عملاً انشعاب در "ساما" آمده بود و شخص جناب "رهبر" در میان روابط "ساما" اعلام کرده بود که دیگر تابع رهبری جمعی نیست و مثل زمان قبل از کنفرانس سرتاسری به تنهایی دنبال کارها خواهد رفت؛ "مسئول مالی" حتی در جریان مسافرت افراد "ساما" و هیئت بلژیکی به منطقه ... گذاشته نشد چه رسد به اینکه از چگونگی مصارف پول کمکی اطلاع حاصل نماید. به این ترتیب در مورد چگونگی مصرف این پول کمک دولت بلژیک "مسئول مالی" هیچگونه اطلاعی حاصل نکرد و برایش معلوم نشد که چه مقداری ازین پول به مصارف تجملی غیر نظامی (!)، چه مقداری به مصارف تجملی نظامی؟! و چه مقداری هم به مصارف غیر تجملی نظامی و غیر نظامی اختصاص داده شده و خرج گردیده است.

پنج قلم کمک خارجی متذکره فوق صرفاً آن مواردی اند که ما از آن اطلاع داریم. با توجه به خصوصیات جناب "رهبر" ممکن است ایشان بعضی منابع کاملاً خصوصی دیگر نیز داشته باشند و آن منابع را نزد خود شان منحیث اسرار شخصی نگه داشته اند. بدون اینکه مواد نامعلوم کمک خارجی را در محاسبات بگنجانیم تنها مجموع درآمد و چگونگی مصارف را بر اساس پنج قلم کمک متذکره فوق محاسبه می نمایم:

درآمد:

- 1- پول قبلی کمک چین هشت هزار (8000) دالر.
 - 2- پول کمک چین در سال 63 سی هزار (30000) دالر.
 - 3- پول کمکی از اروپا شش هزار (6000) دالر.
 - 4- پول کمکی کمیته همبستگی برای کلینیک شهر هشت هزار (8000) دالر.
 - 5- پول کمک دولت بلژیک یکصد هزار (100000) دالر.
- مجموع کل رقم مساوی به 152000 دالر.
- پول مصرف شده توسط "ضیاء" به عنوان مسئول کمیته مالی مجموعاً 12000 (دوازده هزار) دالر.
- پول مصرف شده توسط "رهبر و شرکاء" بدون دخالت مسئول کمیته مالی مجموعاً مبلغ 140000 (یکصد و چهل هزار) دالر.
- نسبت پول تحویل داده شده به "ضیاء" و مجموع پول به فیصدی: 100×12000 تقسیم 152000 تقریباً 8 فیصد (کمتر از 8 فیصد).

نسبت پول مصرف شده توسط "رهبر و شرکاء" و مجموع پول به فیصدی تقریباً 92 فیصد (بیشتر از 92 فیصد).

با توجه به محاسبات فوق روشن می گردد که از مجموع پول کمک های خارجی صرفاً کمتر از 8٪ آن در اختیار کمیته مالی قرار گرفته و توسط مسئول کمیته مالی در موارد مختلف به مصرف رسیده است و مقدار بیشتر از 92٪ آن نه به کمیته مالی تحویل داده شده و نه لیست کامل مصارف آن در اختیار "کمیته مالی" قرار گرفته است. مصارف اقلام کمکی شماره دوم و سوم تا آنجائیکه به "رهبر و شرکاء" گویا مربوط بوده در جلسات مرکزیت بصورت مجمل گزارش داده شده است ولی در مورد مصارف شش هزار دالر باقیمانده قلم اول و مصارف مجموع قلم پنجم حتی بصورت مجمل نیز به مرکزیت گزارش داده نشده و در مورد قلم چهارم کمک یعنی کمک کمیته همبستگی به کلینیک شهر.... حتی جناب "رهبر" در مرکزیت "ساما" صحبت نیز نکرده اند چه رسد به اینکه موارد مصرف آن گزارش داده شده باشد. در حالیکه موارد مصرف مقدار ناچیزی از مجموع کمکهای خارجی که به مسئول کمیته مالی تحویل داده است کاملاً روشن به مرکزیت "ساما" گزارش داده شده است. ما حتی تصور هم نمی کردیم که آنهائیکه خلاف تقسیم وظایف میان اعضای مرکزیت "ساما" و بدون اینکه در مورد مسئولیت داشته باشند؛ 92٪ مجموعاً کمک های خارجی را در اختیار گرفتند و موارد مصرف آنرا نیز دقیق گزارش ندادند، تا آن حدی وقاحت و پر روئی داشته باشند که مسئول مالی را به سوء استفاده مالی از امکانات پولی "ساما" متهم نمایند. به قول معروف دزدان از همه بلند تر فریاد دزد، دزد سر می دهند.

2- سلاح فروشی:

الف: از بابت فروش مجموع اسلحه و مهمات عملیات یا مرگ یا آزادی تقریباً پنج میلیون افغانی (معادل تقریباً چهل هزار دالر) تهیه گردیده بود.

این پول توسط مسئول تشکیلات و شخص "رهبر" در پروژه کوهدامن که عبارت از خرید چند عراده موتربود به کار افتاد. کمیته مالی در ارتباط با مجموع این پول هیچ گونه مداخله و هیچ گونه مسئولیت نداشته است. چگونگی بکارافتادن این پول در پروژه کوهدامن که کلاً در خدمت عناصر تسلیم طلب بود نارضایتی عمومی ای را در سطح کل روابط تشکیلاتی "ساما" و بخصوص در سطح آن افرادی که خود را در این پول ذی حق میدانستند دامن زد و "ضیاء" همان موقع به این افراد تذکر داد که پروژه کوهدامن به کمیته مالی ارتباط ندارد و کار خود کوهدامنی ها و کار مسئول تشکیلات و به خصوص کار شخص "رهبر" می باشد. (3)

ب- در اواخر سال 1363 که خطر تسلیمی کامل روابط نظامی به دولت میرفت به آنها دستور داده شد به طرف مرز عقب نشینی نمایند.

موقعیکه این افراد معاً چند فامیل به شهر.... میرسند مسئول منطقوی آنها درخواست کمک اقتصادی می نمایند و توضیح میدهد که خودش پول ندارد و لازم نیست که از آوارگان تازه رسیده نیز پول بخواهد.

از طرف "ضیاء" مبلغی در حدود هفتصد دالر در اختیار این فرد قرار داده میشود تا برای مدتی خرج آوارگان تازه رسیده تأمین گردد.

روابط نظامی ... مقدار زیادی سلاح و مهمات با خود به مرز آورده بودند که مقدار دقیق آن هرگز برای ما روشن نگردید. موقعیکه سلاح ها و مهمات توسط افراد خود شان بدون اینکه کسی از جانب "ساما" بر آن نظارت داشته باشد بفروش رسید؛ مسئله تقسیم پول بدست آمده جنگالهای زیادی میان روابط قومی شان بوجود آورد. سرانجام جنگالها را با تقسیم پول بدست آمده بین خود شان حل و فصل کردند و البته درین مورد نیز گزارش دقیق ندادند.

گرچه مقدار پول بدست آمده از مدرک فروش سلاحها و مهمات متذکره فوق برای ما دقیقاً روشن نشد ولی حسب ادعاهای بعضی از افراد ناراضی خود شان باید مجموعه این پول مبلغی در حدود دو میلیون افغانی بوده باشد. بعد از مدتی در حالیکه یکی از افراد مربوط به تشکیلات ... مبلغ یکصد هزار افغانی در اختیار مسئول کمیته مالی قرار داد افراد دیگری که مربوط به تشکیلات ... بودند خود شانرا به مفلسی زده و به صورت پیهم درخواست کمک اقتصادی می نمودند. در اثر درخواستهای مکرر کمک اقتصادی، مبلغ پنجاه هزار افغانی غرض سرمایه گذاری در یک باب دکان بنجاره در اختیار یکی از افراد ... گذاشته شد و مبلغ پنجاه هزار افغانی باقی مانده نیز در اختیار افراد و فامیلهای شان قرار گرفت. به این ترتیب یکصد هزار افغانی پول مذکور دو باره توسط روابط ... به مصرف رسید.

ج - گردانندگان "جنگ غرجستان" اواخر بهار سال 1362 از "ساما" کناره گیری نمودند. آنها در حالیکه تبلیغات شفاهی شدیدی را علیه تسلیم طلبی در "ساما" براه انداخته بودند به شدت انحلال طلبی را دامن زده و افراد را به ترک مبارزه سیاسی دعوت می نمودند.

همزمان با این حرکات انحلال طلبانه، آنها یکمقدار اسلحه مربوط به یکی از واحدهای تشکیلاتی غرجستان را معاً ویدیوکست کمکی کمیته تعاون به فروش میرسانند. آنها با این پول و پولهای ذخیره قبلی اسپستان کمیته، سرمایه قابل توجهی را فراهم میسازند که یکمقدار آن را در شهر ... سرمایه گذاری می نمایند و یک مقدار آنرا یکی از افراد شان با خود به امریکا میبرد.

حرکات انحلال طلبانه این افراد که سرانجام به کناره گیری کامل آنها از مبارزه سیاسی انجامید توانست مدارک قابل استناد خوبی به دست "رهبر و شرکاء" بدهد تا آنها بتوانند حرکت مبارزاتی آغاز شده توسط اعلامیه بخش غرجستان "ساما" را به فرار از مبارزه و نیز سوء استفاده مالی متهم نمایند.

زمستان سال 1363 یکی از افراد وابسته به گردانندگان "جنگ غرجستان" توسط فردی که به کار اقتصادی مصروف بود مبلغی در حدود دو صد هزار افغانی را از ایران انتقال میدهد تا در شهر ... سرمایه گذاری نماید. معلوماتی که ما آنوقت در اختیار داشتیم حاکی بود که این پول متعلق به گردانندگان "جنگ غرجستان" میباشد که بر اساس این معلومات پول مذکور به عنوان یک اقدام سازمانی مصادره شد. (4) مبلغ یکصد و پنجاه هزار افغانی این پول در خرجهای مربوط به یک عراده موتر بارکش که بخاطر کارهای اقتصادی تهیه گردیده بود به مصرف رسید و مبلغ پنجاه هزار افغانی باقی مانده آن در اختیار روابط تشکیلاتی و فامیل های شهر ... گذاشته شد.

د - در اواخر بهار 1364 یک تعداد از اعضاء و هواداران "ساما" به مسئولیت سیاسی یکی از اعضاء تشکیلات غرجستان معاً تعدادی از روابط نظامی قومی به یکی از مناطق داخل کشور فرستاده شدند. قومانده نظامی این افراد را در داخل دوگروپ، دونفری به عهده داشتند که بعداً در برخورد های بعد از انتشار اعلامیه بخش غرجستان "ساما" به نفع "رهبر و شرکاء" عمل کرده و در سرقت اسناد "کمیسیون تحقیق و بررسی تسلیم طلبی" و چور و چپاول دیگر سهم گرفتند.

این دو نفر اولاً برخلاف دستور، افراد تحت قومانده شان را در جنگ های داخلی درگیر کردند که باعث تلف شدن یکی از روابط قومی گردید. ثانیاً موقعی که در اثر پافشاری مسئول سیاسی و نارضایتی افراد هردو گروپ خود را از درگیری داخلی کنار کشیدند با سوء استفاده از اعتماد رفیقانه مسئول سیاسی، تمامی اعضاء و هواداران "ساما" را با حيله و نیرنگ دست خالی به خارج کشور فرستادند و خود شان با دونفر از روابط قومی بجای اینکه سلاح ها و مهمات را به مرز انتقال دهند؛ تمام آنرا در داخل کشور به فروش رساندند. قرار گزارشات رسیده از محل به کمیته سویدن و طبق متن اعلامیه اتحادیه صفحات مرکزی حتی ادویه اخذ شده از کمیته سویدن را نیز بفروش رسانیده و پول آنرا تصاحب می نمایند.

در حالیکه مجموع پول فروش اسلحه یک میلیون و دوصد هزار افغانی لیست داده شده بود؛ مسئول کمیته مالی صرفاً توانست مبلغ چهار صد هزار افغانی آنرا در اختیار بگیرد. بقیه پول مذکور توسط دو نفر متذکره و روابط شان به بهانه های مختلف تصرف گردیده و

در مسایل شخصی حیف و میل گردید. "ضیاء" چند بار خواست جلسه ای به شرکت تعدادی از افراد اعزام شده به داخل و دو نفر متذکره برگزار کرده و مسایل را تصفیه نماید ولی آنها چند بار پیهم از حضور در جلسه به منظور تصفیه حساب خود داری نمودند. مبلغ پنجاه هزار افغانی این پول غرض تأدیة کرایه باقی مانده تعمیر کلینیک شهر ... پرداخت شد و مبلغ پنجاه هزار افغانی آن در اختیار روابط تشکیلاتی و فامیل ها گذاشته شد. مبلغ سه صد هزار افغانی باقیمانده معاً یکمقدار پول دیگر در خرجهای مربوط به یک عراده موتر بارکش به مصرف رسید (5)

هـ - قبلاً گفتیم که یک میل کلاکوف مربوط به خود "ساما" را "رهبر و شرکاء" به قیمت (270000) افغانی از سخی جان شان خریداری نموده بودند تا پول موتر توبوتای وی تهیه گردد. این تفنگ بعداً توسط "رهبر" بدون کدام فیصله جمعی در مرز به فروش رسیده و پول آن بدون اطلاع "کمیته مالی" توسط "رهبر و شرکاء" به مصرف می رسد.

و - موقع اعزام سخی و رفقاییش بطرف عملیات یا "مرگ یا آزادی" دو میل تفنگ به قیمت (150000) افغانی توسط مسئول محلی در مرز به فروش می رسد و پول آن بدون مداخله و اطلاع "ضیاء" بنا به دستور منشی دوم "ساما" قسماً به قسم خرچی به افراد اعزامی به داخل داده شده و قسماً در اختیار فامیل های ساکن در شهر ... قرار داده میشود.

ز - مبلغ یکصد هزار افغانی از طرف سنگین بعد از اجرای عملیات یا مرگ یا آزادی به "ساما" کمک میگردد. "ضیاء" همانند پول های دیگر این "عملیات" از مداخله در مورد پول مذکور خود داری مینماید و این پول توسط سخی و رفقاییش به مصرف می رسد. اگر مجموع محاسبات فوق را بصورت مختصر بنگاریم صورت حساب زیرین بدست می آید:

$$\text{مجموع پول فروش اسلحه: } 100000 + 150000 + 270000 + 120000 + 200000 + 2000000 + 5000000 = 8920000 \text{ افغانی}$$

مجموع پولی که به "ضیاء" تسلیم شده:

$$400000 + 200000 = 600000 \text{ افغانی}$$

نسبت پول تحویل داده شده به ضیاء و مجموع پول به فیصدی:

$$100 \times 600000 / 8920000 = 7\%$$

به این ترتیب صرفاً 7٪ از مجموع پول فروش سلاح در اختیار کمیته مالی قرار گرفته و در موارد مختلف به مصرف رسیده است و مقدار 93٪ آن که به کمیته مالی اصلاً تحویل داده نشده یا توسط "رهبر و شرکاء" گویا به مصرف رسیده و یا توسط اوباشان وابسته به آنها حیف و میل گردیده است.

اگر مجموع پول کمک های خارجی و پول فروش سلاح را با هم یکجا محاسبه نمائیم صورت حساب ذیل بدست می آید:

$$26005000 = 8920000 + (152000 \times 112 / 5 = 17085000)$$

مجموعه پول تحویل داده شده به ضیاء به نسبت مجموع پول به فیصدی:

$$100 \times 1940000 / 26005000 = 7.5\%$$

از محاسبات فوق به خوبی بر می آید که تمام آن 7.5٪ پول مجموع "عواید" مالی "ساما" که به "ضیاء" تسلیم داده شده بود در موارد معین و مشخص آن به مصرف رسید و موقع انشعاب حتی یک افغانی از پول "ساما" در نزد "ضیاء" موجود نبوده. هنگام برپا شدن شرارت توسط اوباشان "رهبر و شرکاء" موقعی که "ضیاء"، با افراد فامیلش و سایر افراد، به شهر ... نقل مکان نمودند مجبور شدند مبلغ تقریباً یکهزار و دو صد افغانی برای کرایه راه از دوستان جبهه وی قرض نمایند.

متأسفانه مطلب به این جا خاتمه نمی یابد بلکه بر علاوه یکمقدار پول شخصی اعضاء و هواداران فعلی هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان یا در کارهای مربوط به "ساما" تلف شده یا بالای خود "ساما" و یا افراد و روابط فعلی "ساما" به قسم قرض باقی مانده است که از پرداخت آن خودداری می نمایند.

1 - مبلغ هشتاد هزار افغانی پول شخصی یکی از هواداران هسته در یکی از کارهای اقتصادی "ساما" در سال 1363 تلف گردید که می بایست "ساما" این پول را که به قسم قرض گرفته شده بود می پرداخت که تاحال نپرداخته است.

2 - مبلغ هشتاد هزار افغانی پول شخصی یکی از هواداران هسته را افراد مسئول "ساما" در شهر ... بنام "ساما" در سال 1363 قرض گرفته بودند. اشخاصیکه این پول توسط آنها به قرض گرفته شده و همچنان افرادی که این پول توسط آنها مصرف شده هم اکنون در رابطه با "ساما" قرار دارند.

3 - مبلغ پنجاه هزار افغانی پول شخصی یکی از افراد هسته بالای موتر بارکشی که هم اکنون در اختیار اوباشان "ساما" قرار دارد بند است و "ساما" از پرداخت این پول خودداری می نماید.

4 - مبلغ پنجاه هزار افغانی پول شخصی یکی از افراد هسته را در سال 1363 اوباشانی که هم اکنون در رابطه با "ساما" قرار دارند قرض گرفته بودند که تا حال پرداخت ننموده اند.

5 - مبلغ تقریباً سی هزار افغانی پول یکی از هواداران هسته بالای نویسنده دشنامنامه واحد غرجستان "ساما" قرض می باشد که تا حال نپرداخته است.

6 - شخص "ضیاء" در حالیکه به اصطلاح مسئول مالی "ساما" بود گاهی اوقات مجبور میشد برای تأمین اعاشه خود و فامیلش و روابط "ساما" و کارهای اقتصادی دست به قرض بزند و موقع انشعاب شخصاً مبلغ تقریباً یکصد و پنجاه هزار افغانی مقروض بود که مقدار زیادی از آن پول قرض را تا هم اکنون نتوانسته بپردازد.

به این ترتیب موقع انشعاب نه تنها تصاحب پول و امکانات مادی "ساما" توسط ما مطرح نبود بلکه اگر مسئله را بر اساس نفع و ضرر پولی محاسبه نمائیم ما درین انشعاب جمعاً مبلغ (440000) افغانی ضرر داشته ایم.

موضوعات مربوط به مسایل مالی "ساما" هم به "رهبر و شرکاء" در مرکزیت "ساما" روشن بود و هم تا حدودی برای نویسنده دشنامنامه واحد تشکیلاتی غرجستان "ساما". ولی آنها بخاطر اینکه بتوانند حرکت مبارزاتی آغاز شده توسط اعلامیه بخش غرجستان "ساما" را بخيال خود شان سرکوب نمایند؛ بجای برخورد ایدئولوژیک - سیاسی به فحاشی و اتهام زنی دست زدند که سوء استفاده مالی "ضیاء" یکی از موارد متعدد فحاشی و اتهام زنی آنها بود.

اگر مصرف مقدار ناچیز % 5 / 7 مجموعه "عواید" پولی "ساما" در موارد کاملاً معین و مشخصی توسط "ضیاء" که گویا مسئول مالی "ساما" بوده اختلاس و دزدی دارائی "ساما" تلقی گردد؛ در آنصورت معلوم نیست "رهبر و شرکاء" که قسمت عمده عوائد "ساما" یعنی % 5 / 92 مجموع آنها در اختیار گرفته اند و اکثراً معلوم نیست که در کدام موارد به مصرف رسانده اند، اعمال شان را چگونه توجیه مینمایند؟! اگر بر فرض محال "ساما" بتواند مجمع عمومی دیگری در سطح کنفرانس سرتاسری و یا کنگره تشکیل دهد آیا "رهبر و شرکاء" می توانند گزارش مالی مؤثق در آن مجمع ارائه نمایند؟؟ شاید باز هم اعلام نمایند که چون "ساما" دخلی نداشته لذا خرجی هم در کار نبوده و گزارش مالی ای هم موجود نیست!!

در اخیر باز هم خاطر نشان می سازیم که ما به هیچ صورتی مایل نبودیم به جای ارائه بحث های تئوریک، خاطر خوانندگان ندای انقلاب را با طرح مسایل مالی "ساما" و محاسبات پولی مربوطه اش ملول بسازیم ولی دعوای وکلای مدافع حقوقی "ساما" با ما از بابت اینکه گویا امکانات مالی "ساما" را تصاحب کرده ایم و باید آن را تأدیه نمائیم تا باز هم سخی جان با موتر سواری از طریق شرکت "فعال" در جنگ ملی بیشتر از پیش تربیت گردد، ما را مجبور به ارائه این سطور نمود و ناگزیر مان ساخت که صفحاتی از "ندای انقلاب" را به دفترچه محاسبات مالی مبدل نمائیم.

(1) - پول کرایه راه این افراد مستقیماً توسط "رهبر" و کمیته تشکیلات پرداخت میشد و کمیته مالی در آن دخالت نداشت.

(2) - کلینیک شهر ... بعد از قطع همکاری کمیته سویدن بنا به موافقه "رهبر و شرکاء" فعال نگه داشته شد. آنها قبول کرده بودند که غرض تمویل کلینیک اقدام خواهند کرد. اسناد و فوتوهای از کلینیک تهیه گردیده و طبق بیانات نماینده کمیته همبستگی در آلمان این کمیته با براه انداختن تبلیغات بر اساس این اسناد و فوتوها بنام شفاخانه شهر ... مقادیر زیادی کمک جمع آوری می کند که قرار گفته نماینده کمیته مذکور قیمت مجموعی مواد جمع آوری شده در حدود ششصد هزار مارک آلمانی می گردید. با وجودی که غرض دریافت ادویه و مواد کمکی آدرس و چینل مطمئنی در شهر ... موجود بود جناب "رهبر و شرکاء" آدرس اتحادیه عبدالله عثمان را برای کمیته همبستگی فرستاده بودند. علت آن بود که ایشان فکر می کردند ما اساساً بخاطر بدست آوردن یک مقدار امکانات با ایشان معطل شده ایم و به محض اینکه یکمقدار امکانات بدست ما بیافتد انشعاب خواهیم کرد. به همین جهت موقعیکه مواد کمکی کمیته همبستگی ارسال گردید، این مواد در اختیار اتحادیه عبدالله عثمان قرار گرفت که اتحادیه مزبور تمام مواد کمکی را ضبط نموده و به روابطش توزیع نمود. در اثر دعوا و جنجال نماینده کمیته همبستگی با اتحادیه عبدالله عثمان صرفاً یکمقدار مواد ناچیز و بدرد نخور در اختیار کلینیک شهر ... قرار گرفت.

ما بنا به عللی مجبور بودیم کار کلینیک را ادامه دهیم و چون "رهبر و شرکاء" قسمتی از کمک های مربوط به کلینیک را ضایع ساختند و قسمتی را نزد خود نگه داشتند؛ مجبور شدیم قسمی از پول کمیته مالی (با موافقه "رهبر و شرکاء") و قسمی با دست زدن به قرض و وام مصارف

کلینیک را تأمین نمائیم. این خود تاکتیکی بود غرض ایجاد مصرف پولی که به مسئول "کمیتة مالی" تحویل داده شده بود، چه "رهبر و شرکاء" فکر می کردند که ازین پول در آینده حتماً در مبارزه علیه آنها استفاده به عمل خواهد آمد.

بهر حال مجموع مصارف کلینیک در طی مدت تقریباً هفده ماه که با اجرای یک تاکتیک ظریفانه از طرف "رهبر و شرکاء" به اصطلاح بالای ما تاوان گردید ازین قرار بود:

1- کرایه هفده ماهه حویلی کلینیک مبلغ (200000) دو صد هزار افغانی.

2- معاش پرداخت شده برای پرسونل کلینیک مبلغ (70000) هفتاد هزار افغانی.

3- خریداری ادویه و وسایل مبلغ (65000) شصت و پنج هزار افغانی.

4- کرایه برق مبلغ (15000) پانزده هزار افغانی.

5- مصارف متفرقه مبلغ (15000) افغانی.

6- مصارف افراد سازمانی ساکن در کلینیک مبلغ 60000 افغانی.

مجموع مصارف = 425000 افغانی .

از جمله مجموع مصارف کلینیک مبلغ یکهزار و هشت صد و بیست و پنج دالر (معادل 205000) افغانی آن از پول کمیته مالی پرداخت شده و مبلغ (220000) باقی مانده آن به مقدار زیادی از طریق قرض و قسماً از طریق درآمد کار اقتصادی تأمین گردیده است و مبلغ پنجاه هزار افغانی آن از پول فروش سلاح پرداخت گردیده است.

(3) - موقعیکه ابلاغیه مرکزیت "ساما" برای تسلیمی های کوهدامن فرستاده شد (اوایل سال 1613) فیصله رسمی مرکزیت آن بود که "ساما" با افرادی که ارتباط دولتی شانرا قطع نموده و به خارج از کشور مهاجرت می نمایند هیچگونه کمک اقتصادی نمی تواند. مطابق به این فیصله تمامی چیزهائی که این افراد می توانستند از پسته های دولتی خارج سازند متعلق به خود شان بوده و می توانستند از طریق فروش آنها دست مایه ای برای کار اقتصادی تهیه نمایند. اما موقعی که افراد خارج شده از پسته های دولتی و افراد مؤظف عملیات که از خارج فرستاده شده بودند؛ به مرز می رسند، مسئول تشکیلات بدون کدام فیصله جمعی در مرز به استقبال آنها می رود و مجموع سلاح ها را جمع آوری نموده و بنام "سخی" به یکی از دکانداران محل تسلیم می نماید. چند روز بعد "سخی" با رفقاییش دوباره به مرز برگشته و سلاح ها را به فروش می رساند و مجموع پول آنها در اختیار می گیرد. بعد از آنکه جناب "رهبر" از اروپا بر می گردد مجموع این پول را در پروژه کوهدامن به کار می اندازد. به این ترتیب مجموع پول از اختیار تعداد زیادی از افراد خارج شده از پسته های دولتی بیرون کشیده شده و صرفاً در اختیار سخی و رفقاییش قرار می گیرد و فیصله رسمی درین مورد نقض می گردد. این حرکت نارضایتی شدیدی در میان این افراد بوجود می آورد زیرا موقع خارج شدن آنها از پسته های دولتی برای شان گفته شده بوده که هرآن چیزی که میتوانند از پسته ها خارج سازند متعلق به خود شان بوده و میتواند از پول فروش آنها بصورت خصوصی استفاده نمایند. پس از مدتها جار و جنجال تعدادی ازین افراد توسط "رهبر و شرکاء" به ایران فرستاده می شوند و برای یک تعداد دیگر یکمقدار پول می دهند. ولی دعوا و جنجال بر سر این موضوع برطرف نمی گردد و شاید تا حال ادامه داشته باشد.

(4) - این عمل در "دشنامانه ای" بنام "اعلامیه واحد غرجستان" دزدی پول عده ای از رفقای ناراضی از سازمان توسط "ضیاء" خوانده شده. این ادعا در واقع مؤید تلاشی بود در جهت جلب نظر موافق عده ای از انحلال طلبان در مقابله با اعلامیه بخش غرجستان "ساما" ورنه یک اقدام سازمانی را که در صورت جلسه های مرکزیت "ساما" درج بوده و موارد مصرف پول آن نیز مشخص می باشد، دزدی و سرقت خواندن فقط و فقط از عهده اوباشانی برمی آید که هم اکنون همان موتری را که صد و پنجاه هزار افغانی از آن پول به اصطلاح دزدی "ضیاء" در آن به مصرف رسیده است در اختیار دارند و بنام موتر مربوط به سازمان شان توسط آن کار اقتصادی می نمایند.

وقتی "دشنامانه" ادعا دارد که این افراد انحلال طلب روح و بیداری عمیق "سامائی" دارند "ساما" باید به این افراد خوب و صالحش توجه نماید و اگر مایل نیست آنها را در لت خانه های "ساما" پرورش دهند، حد اقل لازم است پول "دزدی شده" شانرا که اکنون در اختیار دارند به آنها بپردازد. ولی وقتی یکبار "ساما" پولی را پول دزدی شده میخواند و بار دیگر بخاطر تصاحب همان پول دزدی از طریق اوباشانش به سرقت و چپاول متوسل می شود و موقعی که "پول دزدی" را در اختیار گرفت بنام پول سازمانی از آن استفاده می نماید باید از قول خواجه شیراز گفت که: "چه دلاور است دزدی که به کف چراغ دارد!"

(5) - موتر بارکش که هم اکنون در اختیار اوباشان وابسته به "رهبر و شرکاء" است مجموعاً مبلغی در حدود بیشتر از هفتصد هزار افغانی خرچ برداشت که پول آن از مدارک ذیل تهیه گردید:

سه صد هزار افغانی از پول فروش اسلحه، صد و پنجاه هزار افغانی از پول مصادره شده، پنجاه هزار افغانی از پول شخصی یکی از رفقا که به قسم قرض گرفته شده بود و دوصدهزار افغانی دیگر از طریق قرض که تأدیه یکصد هزار افغانی آن به دوش اوباشان "رهبر و شرکاء" افتاد.

ندای انقلاب

شماره دوازدهم

(اسد و سنبله 1366)

ما به شکل گروه فشرده کوچکی در راهی پر از پرتگاه و دشوار دست یکدیگر را محکم گرفته و به پیش می رویم. دشمنان از هر طرف ما را در محاصره گرفته اند و تقریباً همیشه باید از زیر آتش آنها بگذریم. اتحاد ما بنا بر تصمیم آزادانه ما است. تصمیمی که همانا برای آن گرفته ایم که با دشمنان پیکار کنیم و در منجلاب مجاورمان در نغلطیم که سکنه اش از همان آغاز ما را به علت اینکه بصورت دسته خاصی مجزا شده نه طریق مصالحه بل طریق مبارزه را بر گزیده ایم سرزنش نموده اند.

"لنین"

لفاظی های یک مزدور

به تاریخ 24 سرطان 1366 مدت شش ماه از اعلام "مشی مصالحه ملی" دولت پوشالی سپری گردیده و موعد تعیین شده شش ماه "آتش بس" نیز به پایان رسید. همان طوری که قبلاً پیشبینی میشد، نجیب مزدور شب 24 سرطان در رادیو و تلویزیون رژیم نطقی ایراد نموده و به تشریح جزئیات "مشی مصالحه ملی" پرداخت. وی درین لفاظی مکارانه اش ضمن "روشن ساختن" جوانب مختلف "مشی مصالحه ملی" پا بیش کشیدن تشکیل دولت ائتلافی، نیروهای را که از نظر رژیم میتوانند طرف مصالحه باشند و میزان "تقسیم قدرت" با آنها را "روشن" ساخته و بیان نمود:

«... با صراحت می گویم که نظریه حاکمیت ائتلافی تبلیغ محض و یا مانور تاکتیکی فریب و یا نیرنگ نبوده بلکه سیاست صادقانه و صریح می باشد که باید از طریق قطع دیالوگ یا مذاکره به چنان شرایط برسیم که در آن برای تجاوز مسلحانه جانی وجود نداشته باشد. اینک ما رسماً درین مورد که در عمل حاضر هستیم قدرت را تقسیم کنیم تصمیم خود را اعلام می کنیم.

طرف مصالحه ما کی ها اند؟ طرفداران محمد ظاهرشاه شاه سابق، اتحاد سه گانه احزاب اسلامی و میانه روها، شخصیت های اجتماعی-سیاسی رژیم های گذشته، سران حلقه دوم گروههای مسلح، مشران قبایل، سازمان های چپ دموکراتیک، روحانیون، سرمایه داران و تجار خصوصی، قوماندانان گروههای مسلح مخالف در داخل کشور، مهاجرین، سایر احزاب، تنظیم ها و سازمانها و شخصیت ها در داخل و خارج کشور. در صورت تبارز علاقمندی شان به امر تحقق مصالحه ملی مقامات مورد نظر برای طرف مصالحه، معاون رئیس شورای انقلابی و بعد از تصویب قانون اساسی معاون رئیس جمهور، معاون صدراعظم، ستره محکمه یعنی قاضی القضاة، وزارت تجارت داخلی، وزارت تجارت خارجی، وزارت معادن و صنایع، وزارت تحصیلات عالی و مسلکی، وزارت امور قبایل، وزارت عدلیه، وزارت زراعت، وزارت آبیاری، وزارت شئون اسلامی، وزارت امور ساختمانی، رئیس کمیته دولتی کلتور، وزارت صحت عامه، وزارت امور ملیتها، وزارت صنایع خفیفه و مواد غذایی، کمیته دولتی عودت کنندگان، کمیته دولتی کار و تأمینات اجتماعی، وزیر دولت در امور خارجه، وزیر دولت در روابط اقتصادی خارجی، وزیر دولت در امور ملیتها، وزیر دولت در امور قبایل، کمیته دولتی سپورت و تربیت بدنی؛ همچنان وزرای مشاور در امور اقتصادی، اجتماعی، حقوقی و سفرا و سفرای سیار؛ علاوه بر آن نمایندگان طرف مصالحه میتوانند در ترکیب رهبری سایر وزارت خانه ها نیز شامل شوند. بخاطر تحقق کامل مشی مصالحه ملی حتی مقام ریاست شورای وزیران جمهوری دموکراتیک افغانستان در شرایط ائتلاف میتواند مورد مذاکره نیروهای شامل ائتلاف قرار گیرد. حکومت وحدت ملی تا سرحد ائتلافی مظهر اراده سیاسی همه مردم و اصول صلح می باشد. این سازش از موضع ضعف نبوده بلکه از موضع نیرو، خردمندی و تجربه است.»

علاقمندان چوکیهای فوق کم و بیش خود را رسوا نموده اند که درینمورد قصد صحبت نداریم و صرفاً جوانب مختلف نیرومندی، خرد و تجربه ادعائی رژیم مزدور را بررسی می نمائیم.

تمدید آتش بس

«... بخاطر تحقق مشی مصالحه ملی، قطع جنگ و برادرکشی و تأمین صلح در کشور از فردا یعنی 24 سرطان ما آتش بس کامل را برای شش ماه دیگر یعنی الی 25 جدی اعلام می نمائیم. قوای مسلح ما فقط ضربات کوبنده جوابیه وارد خواهد کرد. آنها پایگاه های نظامی و کاروانهای حامل سلاح و مهمات را از بین خواهند برد. در صورتیکه جانب مقابل این توافق را جداً رعایت کند سربازان ما با کسی کاری نخواهند داشت...»

به این ترتیب سوسیال امپریالیزم شوروی از زبان نجیب مزدور آتش بس نامنهادش را با مقاومت برای شش ماه دیگر تمدید نمود. ولی در فرهنگ سوسیال امپریالیستی شوروی آتش بس توقف آتش نیست بلکه تمدید آتش است و بس و این حقیقت در طی شش ماه گذشته که گویا نیروهای اشغالگر و قوای پوشالی "آتش بس یکجانبه" را رعایت کرده اند به قاطعترین شکل خود را ثابت ساخته است.

دوام اشغالگری یا نفی آتش بس:

قوای سوسیال امپریالیزم شوروی در کشور ما یک نیروی اشغالگراست که با اشغال سرزمین میهن، استقلال کشور ما را از میان برده و بر حق حاکمیت ملی مردم ما و تمامیت ارضی کشور ما تجاوز نموده است.

مناطق وضع الجیش دائمی قوای اشغالگر پایگاه های نظامی داخل خاک شوروی میباشد و نه آن پایگاه هائی که این قوا در مناطق تحت اشغال در خاک افغانستان بوجود آورده اند. به همین جهت تا زمانی که این قوا در داخل خاک افغانستان حضور داشته باشند طرح آتش

بس و اجرای آن اساساً بی معنی است؛ زیرا که در هر آتش بسی برگشت قوای متخاصم به پشت سرحدات بین المللی قبول شده یکی از پایه های اساسی و اصلی آتش بس محسوب می گردد. به این جهت برقراری آتش بس میان قوای اشغالگر و مقاومت فقط و فقط آن وقتی جامه عمل خواهد پوشید که قوای سوسیال امپریالیستی به پشت سرحدات بین المللی قبول شده میان افغانستان و "شوروی" عقب نشینی نماید. تا زمانی که قوای سوسیال امپریالیستی به پشت مرز های بین المللی قبول شده میان افغانستان و "شوروی" عقب نشینی ننماید، حالت جنگ میان مقاومت و قوای متجاوز همچنان برقرار باقیمانده و سخنی از آتش بس و توقف جنگ در میان نمی باشد. دوام اشغال کشور توسط قوای متجاوز و استقرار این قوا در پایگاه های نظامی داخل خاک افغانستان - ولو قوای متجاوز عملیات تعرضی را علیه مقاومت متوقف ساخته و صرفاً از پایگاه های تحت اشغال شان دفاع نمایند - دوام آتش است و نه قبول آتش بس.

کمسیون های مصالحه، روکشی برای سرکوب مقاومت:

قبل از اعلام آتش بس کذائی، نیروهای متجاوز و قوای پوشالی هر وقتی زمینه را برای اجرای عملیات نظامی علیه مقاومت مساعد می یافتند به آن دست می زدند. این حالت بعد از اعلام آتش بس کذائی نیز از میان نرفته و در طول چند ماه گذشته هر وقتی زمینه مساعدی برای نیروهای اشغالگر و قوای پوشالی فراهم گردیده از اجرای عملیات نظامی بالای نیروهای مقاومت مضایقه نکرده و غرض اجرای این عملیات منتظر نقض "آتش بس" توسط نیروهای مقاومت ننشسته اند.

در طول شش ماه گذشته ده ها بار نیروهای اشغالگر و قوای پوشالی به آنچنان عملیاتی بر ضد مقاومت دست زده اند که آشکارا آتش بس اعلام شده توسط خود شان را نقض نموده است. طبق طرح آتش بس یکجانبه سوسیال امپریالیزم شوروی و مزدوران افغانی اش، قوای متجاوز و نیروهای پوشالی صرفاً زمانی به اجرای عملیات نظامی بالای پایگاه های مقاومت خواهند پرداخت که ضرورت عملیات جوابیه مطرح باشد. در حالی که عملیات متعدد اجرا شده بالای مقاومت در طول شش ماه گذشته عملیات جوابیه نبوده و به اصطلاح جنبه دفاعی نداشته است. عملیات متعددی ازین قبیل که بعد از کشف محل اختفاء و یا محل انبار اسلحه و مهمات نیروهای مقاومت توسط جواسیس و عوامل سوسیال امپریالیزم شوروی و رژیم مزدور رویدست گرفته شده و بعضی از آنها که برای شان دستاورد داشته از طریق رادیو، تلویزیون و جراید دولتی اعلام نیز شده؛ در حالی که توسط نیروهای اشغالگر و قوای پوشالی رویدست گرفته شده است که از طرف نیروهای مقاومت عملیات نظامی ای علیه آنها در کار نبوده است. اجرای این عملیات که در ولایات مختلف کشور صورت گرفته نشان میدهد که قوای اشغالگر و نیروهای پوشالی عملیات شان را در طول شش ماه گذشته به عملیات صرفاً جوابیه محدود نکرده و بار بار آتش بس نام نهاد شانرا خود شان نقض کرده اند.

البته کمیسیون های "مصالحه ملی" بعنوان روکش در اجرای این عملیات مورد استفاده قرار گرفته و هر موقعی که اینگونه عملیات در رسانه های گروهی رژیم انعکاس یافته معمولاً به این صورت بوده که: «بنا به درخواست کمیسیون مصالحه ملی فلان منطقه، قوای امنیتی با رعایت آتش بس داخل منطقه گردیده و از نیروهای مخالف مستقر در فلان محل با رعایت آتش بس درخواست کرده که تسلیم شوند. ولی نیروهای مخالف این خواست نیروهای امنیتی را رد کرده و با آغاز آتش بر روی قوای امنیتی آتش بس را نقض نمودند. بدنبال این نقض آتش بس توسط نیروهای مخالف قوای امنیتی به عمل متقابل دست زده و آنها را سرکوب و قلع و قمع نموده، تعدادی از افراد شانرا کشته و تعداد دیگری را دستگیر نمود و مقداری اسلحه و مهمات نیز به غنیمت گرفت.» به این ترتیب قوای اشغالگر و نیروهای پوشالی با «رعایت آتش بس» در طی شش ماه گذشته چندین عملیات نظامی را بالای مقاومت بنا به درخواست "کمیسیون های مصالحه ملی" انجام داده اند. بیگمان این درخواست های "کمیسیون های مصالحه ملی" در طول شش ماه آینده نیز ادامه خواهد یافت و اگر چنانچه برای نیروهای اشغالگر و قوای پوشالی زمینه مساعد گردد با "رعایت آتش بس" به سرکوب مقاومت ادامه خواهند داد.

مفهوم آتش بس برای پناهندگان:

در آستانه آخرین دور مذاکرات ژنو میان رژیم پوشالی و دولت پاکستان پناهندگان افغانی در پاکستان مفهوم آتش بس اعلام شده را به خوبی درک کرده و مزه تلخ آنرا چشیدند. در این موقع طیارات قوای هوایی رژیم مزدور بمنظور تحت فشار قرار دادن دولت پاکستان در مذاکرات ژنو کمپ های پناهندگان افغانی در داخل خاک پاکستان را وسیعاً بمباران نموده و صدها تن از اطفال، زنان، جوانان و پیرمردان پناهنده را به شهادت رسانده و صدها خانه و خیمه را از میان بردند. چون این عملیات نظامی هوایی به

هیچوجهی نمی توانست در قالب "رعایت آتش بس" بگنجد رژیم پوشالی راه آسانی را برگزیده و اجرای این عملیات را به کلی انکار نمود.

اینگونه عملیات نظامی هوایی بعد از اختتام آخرین دور مذاکرات ژنو نیز ادامه پیدا کرده و باعث شهادت و بی خانمانی صد ها و هزاران تن از پناهندگان افغانی گردیده است تا مفهوم آتش بس و مفهوم صداقت رژیم پوشالی و بطریق اولی ارباب سوسیال امپریالیستی اش در اجرای آنچه بر زبان می رانند، برای پناهندگان افغانی به روشنی تفهیم گردد.

اجرای وسیعترین عملیات نظامی زیر نام آتش بس:

در طول شش ماه گذشته که رژیم پوشالی بنا بدستور اربابش "آتش بس یکجانبه" را اعلام داشته وسیعترین عملیات نظامی علیه نیروهای مقاومت صورت گرفته که بعضی ازین عملیات را مختصراً یاد آور می شویم:

1 - عملیات خوست:

این عملیات که همزمان با اعلام آتش بس از جانب رژیم پوشالی، بشرکت هزاران تن از سربازان اشغالگر و قوای پوشالی بصورت یک عملیات همه جانبه توسط قوای پیاده، توپخانه، زرهی و قوای هوایی به اجرا درآمد چندین روز دوام نمود و دامنه آن به مرزهای پاکستان نیز رسید. نه تنها تلفات هر دو طرف درین عملیات سنگین بود، بلکه اهالی غیر نظامی نیز در اثر بمباران شدید توپخانه و قوای هوایی روسی و دولتی به شدت آسیب دیده و صد ها فامیل به پاکستان مهاجرت نمودند.

2 - عملیات هرات:

در اواخر سال 65 و اوایل سال جاری چندین هفته عملیات وسیع نظامی توسط نیروهای اشغالگر و قوای پوشالی علیه مقاومت در هرات به اجرا درآمد که طیارات روسی مستقر در پایگاههای هوایی داخل خاک "شوروی" نیز درین عملیات سهم گرفتند. درگیری های را که در دوران اجرای این عملیات صورت گرفته شاید بتوان یکی از شدیدترین برخوردهای مقاومت با نیروهای اشغالگر و قوای پوشالی به حساب آورد که تلفات آن برای هر دو طرف سنگین بوده و باعث پناهنده شدن هزاران فامیل از اهالی هرات بطرف ایران گردید و بناهای تاریخی شهر هرات را نیز به شدت آسیب رساند.

3 - عملیات متعدد در پغمان:

از ابتدای سال جاری تا حال چندین عملیات نظامی پردامنه توسط قوای اشغالگر و نیروهای پوشالی بالای نیروهای مقاومت مستقر در پغمان و اطراف آن صورت گرفته است که پغمان ویرانه را ویرانه تر ساخته و منطقه باز هم بیشتر از پیش از نفوس خالی گردیده است و سیل مهاجرت اهالی پغمان و اطراف آنرا بطرف شهر کابل و همچنان پاکستان و ایران جاری نگه داشته است. آخرین عملیات این سلسله که تا مناطق اونی و سنگلاخ کشانده شد تقریباً مدت سه هفته دوام نموده و باعث وارد آمدن تلفات سنگین بر نیروهای متجاوز و ارتش پوشالی گردید.

4 - عملیات قندهار:

در اواخر بهار و اوایل تابستان امسال توسط قوای اشغالگر و نیروهای پوشالی عملیات وسیعی غرض سرکوب نیروهای مقاومت در قندهار رویدست گرفته شد که دران هزاران تن از سربازان متجاوز و قوای پوشالی شرکت داشتند. اجرای این عملیات وسیع که تلفات سنگینی برای هر دو طرف ببار آورد یکی از پردامنه ترین و طولانی ترین درگیریهای میان مقاومت و نیروهای اشغالگر و قوای پوشالی را بوجود آورده و خسارات آن برای اهالی غیر نظامی، مزارات و باغات منطقه فوق العاده چشمگیر بود. در اثر اجرای این عملیات هزاران فامیل از اهالی منطقه به داخل و خارج کشور آواره شدند.

تمامی عملیات متعدد فوق و عملیات مشابه دیگر یا اساساً در رسانه های گروهی رژیم مزدور و رسانه های سوسیال امپریالیستی انعکاس نیافتند و یا اینکه عملیاتی دارای دامنه محدود قلمداد شدند. ولی آنچه بیشتر از هر چیزی شایان توجه است این است که رسانه های گروهی رژیم و سوسیال امپریالیزم از بیان دلایل این برخورد ها عاجز بوده و سکوت اختیار نموده اند. در هیچیک ازین عملیات نظامی متعدد این مطلب روشن نگردیده که چرا این عملیات به اجرا درآمده و به چه صورتی این عملیات متعدد و پردامنه صرفاً عملیات جوابیه تلقی میگردند؟

شکایت از استنکر و راکت زمین به زمین:

سردمداران رژیم پوشالی موقعیکه طرح آتش بس یکجانبه شانرا اعلام نمودند قول دادند که موارد نقض آتش بس توسط "مخالفین" را به اطلاع هموطنان خواهند رساند تا هموطنان مطمئن شوند که تمامی عملیات نظامی نیروهای اشغالگر و قوای پوشالی در جریان برقراری آتش بس یکجانبه صرفاً عملیات نظامی جوابیه خواهند بود. ولی به استثنای چند عملیات اجرا شده توسط نیروهای مقاومت که در آنها از راکت زمین به زمین و یا استنکر کار گرفته شده تمامی فعالیت های نظامی دیگر مقاومت در رسانه های گروهی دولت "شوروی" و رژیم مزدور انعکاس ننموده است. هدف از اینگونه پخش اخبار فعالیت های نظامی مقاومت این است که نشان دهند طرح مصالحه و آتش بس آنها مورد حمایت مردم افغانستان قرار گرفته و نیروهای مقاومت صرفاً با اتکاء به سلاح های پیشرفته ای که بخش های معینی از مقاومت می توانند از منابع امپریالیستی مخالف سوسیال امپریالیزم شوروی بدست آورند؛ قادر به ادامه جنگ و نقض "آتش بس" می باشند. تلفات پایگاه ها در بنگونه عملیات همیشه تلفات اهالی غیرنظامی وانمود شده و طیارات ساقط شده نظامی به صورت دائمی طیارات مسافربری ملکی قلمداد گردیده و سرنشینان معدوم شده این طیارات نیز دائماً مسافرین ملکی شامل زنان و کودکان و پیرمردان نشان داده شده اند. در حالیکه اگر مجموع فعالیت های نظامی نیروهای مقاومت را بعد از اعلام آتش بس کذائی توسط دولت نشانده در نظر بگیریم اینگونه عملیات صرفاً بخش کوچکی از مجموع فعالیت ها را در بر میگیرد، نه تمام آنها را و حتی نه بخش قابل ملاحظه آنها. در واقع بخش اصلی و اساسی عملیات نظامی نیروهای مقاومت را هم قبل و هم بعد از اعلام آتش بس کذائی توسط رژیم پوشالی، آن نیروهای وسیعی از مقاومت به پیش برده اند و به پیش می برند که فاقد سلاح های پیشرفته ای چون راکت استینگر می باشند.

گسترش تجاوز در زیر پوشش آتش بس:

از روزی که رژیم پوشالی با اعلام به اصطلاح مشی مصالحه ملی، آتش بس کذائی را اعلام کرده پیوسته به ایات و قسم توسل میشود که گویا سردمداران رژیم در تلاش هستند تا شرایط برای خروج قطعات نظامی متجاوز "شوروی" از افغانستان مساعد گردد. ولی پس از گذشت اولین دوره شش ماهه آتش بس یکجانبه رژیم، نه تنها کوچکترین نشانه ای از تصمیم قوای "شوروی" مبنی بر خروج از افغانستان به چشم نمی خورد بلکه سهمگیری مزدوران ایرانی و پاکستانی سوسیال امپریالیزم شوروی در فعالیت های نظامی ضد مقاومت در واقعیت امر گستردگی بیشتر از پیش تجاوز خارجی را بر افغانستان برملا می سازد.

در عملیات وسیع نظامی در قندهار علیه نیروهای مقاومت، مزدوران بلوچی پاکستانی سوسیال امپریالیزم شوروی دوش بدوش قوای متجاوز و ارتش پوشالی سهم گرفته و به نحو وسیعی در چور و چپاول منازل اهالی غیر نظامی منطقه دست داشته اند که تلفات بسیار سنگینی نیز بر آنها وارد گردیده است. این مزدوران که بنا به درخواست رهبر سیاسی و قومی شان (خیر بخش مری) - که هم اکنون در کابل بسر میبرد - به افغانستان داخل گردیده اند مجموعاً بیشتر از شش هزار نفر میباشند. این مزدوران در نزدیکی میدان هوایی قندهار پایگاه نظامی تشکیل داده و تا حال در برخورد های مناطق ارغنداب و محله جات قندهار وسیعاً درگیر شده اند. گفته میشود رژیم پوشالی قصد دارد با سرکوب نیروهای مقاومت در مناطق مختلف قندهار این مزدوران را در آن مناطقی که از اهالی خالی میگردد جابجا ساخته و آنها را سکنی دهد.

علاوه برین سهمگیری مزدوران ایرانی سوسیال امپریالیزم شوروی در فعالیت های نظامی ضد مقاومت روز بروز چشمگیرتر شده و گزارش های متعددی که توسط سربازان فراری دولتی نقل گردیده حاکی است که در قطعات نظامی ارتش پوشالی افراد حزب توده ایران و بخصوص چریک های فدائی اکثریت ایران در نقش مسئولین سیاسی و مشاور به فعالیت می پردازند. ولی دامنه تجاوز به اینجا خاتمه نمی یابد.

اخیراً در میان نیروهای مقاومت شایع گردید که در جنگ های ولایات زابل و قندهار دو تن از پیلوتان هندی بعد از سرنگونی طیارات شان توسط افراد مربوط به مقاومت دستگیر شده اند که پیلوت دستگیر شده در ولایت زابل در اثر جراحات وارده و خونریزی از میان رفته، ولی پیلوت دستگیر شده در ولایت قندهار هم اکنون صحیح و سالم در اختیار نیروهای مقاومت قرار دارد. در توضیح علت این مسئله گفته میشود که اخیراً تعدادی از طیارات مدرن بمب افکن روسی از طرف دولت هند ابتیاع گردیده و این طیارات مانورهای اولیه شانرا در جریان بمباردانهای زابل و قندهار اجرا نموده اند.

تمامی مطالب فوق به نحو آشکاری ثابت می سازد که نه تنها مسئله خروج قوای متجاوز روسی از افغانستان در کار نیست بلکه دامنه تجاوز خارجی بر افغانستان بیشتر از پیش گسترده شده و علاوه بر کشورهای نظامی کشورهای مربوط به پیمان وارسا، مزدوران سوسیال امپریالیزم شوروی در منطقه نیز به نحو روز افزونی در سرکوبی مقاومت نقش بازی می نمایند.

نتایج آتش بس:

طرح آتش بس رژیم پوشالی از طرف اکثریت قریب به اتفاق نیروهای مقاومت رد گردیده و این حرکت کذائی نه تنها هیچگونه تخفیفی در برخورد میان نیروهای مقاومت و قوای متجاوز و ارتش پوشالی به میان نیاورده بلکه عمق و گسترش بیشتری نیز پیدا نموده است.

پس از اعلام آتش بس توسط رژیم پوشالی به نحو روز افزونی اخبار مربوط به تسلیمی گروههای از نیروهای مقاومت به دولت در مطبوعات و رادیو و تلویزیون رژیم پوشالی منعکس گردیده است. حسب ادعاهای سردمداران دولت مزدور مجموع نیروهای تسلیم شده به رژیم طی مدت شش ماه گذشته به بیشتر از بیست و پنج هزار نفر بالغ میگردد که توأم با آن پانزده فیصد از روستاهای کشور نیز در کنترل دولت قرار گرفته است. به عبارت دیگر حسب ادعاهای رژیم تقریباً پانزده فیصد از نیروهای مقاومت به صف نیروهای رژیم پوشالی و سوسیال امپریالیزم شوروی پیوسته است که این امر در فرجام یک امتیاز نظامی سی فیصد را به نفع سوسیال امپریالیزم شوروی و رژیم پوشالی نشان میدهد.

ولی طرح این مطالب از جانب رژیم پوشالی ادعای میان تهی ای بیش نیست. البته این امر درست است که بعد از اعلام آتش بس بخش های بسیار کوچکی از نیروهای نظامی مقاومت به قوای ارتش پوشالی پیوسته است ولی این مطلب نه تازگی دارد و نه تأثیر تعیین کننده ای بر سرنوشت جنگ داشته است. گروههای تسلیمی پنجصد نفری و هزار نفری مورد ادعای رژیم در واقع گروههای ده نفری و بیست نفری ای بیش نبوده اند. رژیم پوشالی مجموعه مردان قادر به حمل اسلحه را که در صف نیروهای ارتش پوشالی قرار نداشته باشند به عنوان دشمن نظامی خود تلقی مینماید. به همین جهت موقعی که یک گروه بیست نفری از نیروهای مقاومت به دولت تسلیم میگردد و قریه تحت کنترل این گروه در اختیار رژیم پوشالی قرار داده میشود؛ مقامات رژیم مجموعه مردان قادر به حمل اسلحه را درین قریه در زمره نیروهای نظامی تسلیم شده به دولت به حساب آورده و اعلام مینمایند که فی المثل یک گروه مسلح پنجصد نفری از مخالفین تسلیم گردیده و به صفوف قوای ارتش پوشالی پیوسته است. به این صورت است که رقم واقعی تسلیم شدگان بیست و پنج هزار نفری مورد ادعای دولت مزدور دو- سه هزار نفری بیش نیستند؛ در حالی که مجموعه افراد نظامی رژیم پوشالی که طی این مدت به قوای مقاومت تسلیم شده اند به مراتب بیشتر ازین تعداد بوده و به چند برابر آن میرسد.

از جانب دیگر در طی شش ماه گذشته به صورت تقریبی یک یا دو فیصد مجموعه مناطق روستائی کشور بدست قوای متجاوز و ارتش پوشالی افتیده است. ولی این مناطق که اساساً از زمره مناطق پارتیزانی و یا به عبارت دیگر از زمره مناطق مورد منازعه میان نیروهای مقاومت و نیروهای سوسیال امپریالیستی و قوای پوشالی محسوب می گردند، خصلتاً در جریان جنگی مثل جنگ افغانستان باید بارها دست بدست شوند و اشغال آنها توسط رژیم پوشالی و قوای متجاوز امتیاز نظامی مهمی محسوب نمی گردد.

دهاتی که بعد از اعلام آتش بس توسط رژیم پوشالی، از طرف قوای سوسیال امپریالیستی و ارتش پوشالی اشغال گردیده اند تنها شامل آن دهاتی نیستند که نیروهای مقاومت مستقر در آنها به دولت مزدور تسلیم شده اند بلکه تعداد زیادی ازین دهات اشغال شده بویژه در ولایات شمال کشور عبارت از آن دهاتی هستند که در اثر حملات نظامی وحشیانه قوای اشغالگر و نیروهای نظامی پوشالی بکلی از نفوس خالی گردیده و ساکنین آنها اکثراً به ایران و پاکستان پناهنده شده اند. شایعاتی حاکی ازین است که رژیم قصد دارد این دهات تخلیه شده راه ناقلین مناطق سرحدی و افراد قبایلی ماوراء خط دیورند تسلیم نماید و ازین طریق به نفاق بیشتر میان ملیتهای مختلف کشور و حتی مناطق دست بزند، چنانچه جابجائی بلوچها در قندهار مؤید این سیاست می باشد.

همچنان باید این مطلب را در نظر داشت که قوای رژیم پوشالی و ارتش متجاوز در پهلوی اشغال بعضی مناطق تازه، مناطق استراتژییک مهمی را که در مناطق پایگاهی مقاومت قبل از اعلام آتش بس تصرف نموده و پایگاه های در آنجا ها ایجاد نموده بودند، بعد از اعلام آتش بس از دست داده اند که یک نمونه آشکار آنرا می توان در عقب نشینی قوای متجاوز و ارتش پوشالی از پایگاه لومان جاغوری مشاهده نمود.

به این ترتیب در طی شش ماه گذشته بعد از اعلام آتش بس، قوای اشغالگر سوسیال امپریالیستی و ارتش پوشالی کدام امتیاز نظامی مهمی بدست نیاورده و نتوانسته اند ابتکار عمل را بدست بگیرند. امتیازات نسبی کوچکی که طی این مدت نصیب قوای اشغالگر و ارتش پوشالی گردیده امتیازات کوچکی بیش نیستند که به آسانی قابل دفع میباشد.

رژیم پوشالی هنوز موجودیتش وابسته به حضور قوای اشغالگر در افغانستان بوده و علیرغم ادعاهای عجیب و غریبی از سوی سردمداران رژیم و بخصوص نجیب مزدور مبنی بر در اختیار داشتن یک قوای نظامی نیم میلیونی شامل یک صد هزار نفر از افراد مسلح حزبی و یا تسلیمی 25 هزار نفر از قوای مقاومت به دولت مزدور، نیروهای نظامی پوشالی قادر به ایستادگی در مقابل نیروهای نظامی مقاومت نمی باشند. می توان سنجش نمود که اگر پای عساکر خارجی در میان نباشد قوای نظامی دولت دست نشانده حد اکثر بیشتر از سه ماه در مقابل حملات نیروهای مقاومت قادر به ایستادگی نمی باشد.

مهمانان ناخوانده

در دفاع از تزاران کهن:

«درمورد ... مناسبات با اتحاد شوروی و در مورد قطعات محدود نظامی اتحاد شوروی در جمهوری دموکراتیک افغانستان ... هموطنان آن زمانی را بخاطر بیاورند که متجاوزین انگلیسی آمده بودند و مردم ما در خطر از دست دادن استقلال و آزادی شان قرار داشتند. در آن وقت ما به همسایه شمالی خویش مراجعه نمودیم، همسایه ای که دوستی با آنرا از نیاکان و پدران خویش به ارث برده ایم و آن ها با از سرگذشتان سه جنگ با انگلیس ها به این دوستی باور داشتند و میدانستند که دست دوستی را به جانب کی دراز نمایند. امروز نیز کشور شورا ها به عنعنات تاریخی و همسایگی وفادار باقی می ماند.»

مزدوری و چاکر پیشگی هم حد و اندازه ای دارد. اخیراً پس از بر سر قدرت شدن گربه چوف در "شوروی" گرایش ملاموسی به چشم می خورد که حاکی از تبرئه تزاران کهن روسیه و یا حد اقل دلسوزی نسبت به آنها میباشد. چنانچه پاره ای از محافل مطبوعاتی "شوروی" درین اواخر از قتل عام ظالمانه خانواده آخرین تزار روسی در انقلاب 1917 داد سخن داده اند. این امر نشان می دهد که اکنون پس از تسلط سی ساله رویونیست ها بر حزب و دولت "شوروی" حاکمان کرملین تمایل نشان میدهند که شجره خبیثه شان را از لحاظ تاریخی به دوران حاکمیت تزاران کهن برسانند. ولی این تمایل که حد اقل در خود "شوروی" بسیار ضعیف است موقعی که به مغز و روان مزدورانی چون نجیب فرو برده میشود حالت افتضاح آمیز و وقیحانه ای بخود می گیرد و از تزاران کهن امپراطوری روسیه آشکارا دفاع به عمل می آید. البته در بیانات نجیب مزدور یک حقیقت تاریخی و یک اعتراف جانانه سیاسی نهفته است و آن این است که دوستی امروزی سوسیال امپریالیست ها را با افغانستان باید از جمله آن نوع دوستی ای بحساب آورد که تزاران کهن روسیه با افغانستان داشتند.

در مورد آن دوستی گذشته ما درینجا قصد نداریم مطالبی را بیان نمائیم، زیرا کسی نیست نداند که دوستی آنروز تزاران روسیه با افغانستان از قماش همان دوستی ای بود که انگلیس ها با افغانستان داشتند. اگر آنها از شرق و جنوب کشور قطعه قطعه می بردند و می بلعیدند اینها قطعات معینی از خاک افغانستان را از طرف شمال می بردند و فرو می بردند. "دوستی" امروز سوسیال امپریالیست های شوروی با افغانستان با مضمون و شکل جدیدی ادامه و تکامل همان "دوستی" قدیمی تزاران کهن امپراطوری روسیه و انگلیسها می باشد.

چه خوب است که جانفشانی بی نظیر مردم افغانستان در مبارزه علیه سوسیال امپریالیسم شوروی و نوکران افغانی اش توانسته پرده ها را بالا بزند و چهره ها را آشکار نماید. نجیب مزدور با این دفاع وقیحانه اش از تزاران کهن امپراطوری روسیه و با این اعتراف جانانه اش که دوستی امروز "شورویها" را با افغانستان ادامه همان "دوستی" دوران تزاران کهن محسوب می نماید به معنی واقعی کلمه چهره اصلی خود و ارباب سوسیال امپریالیستی اش را به نمایش می گذارد.

بلی! اگر "دوستی" دیروز تزاران کهن امپراطوری روسیه با افغانستان اشغال پنجه را در پی داشت وفاداری امروز تزاران نوین به این عنعنات تاریخی "همسایگی"، اشغال کل کشور و منتزع ساختن کامل پامیر و واخان را نمیتواند در پی نداشته باشد.

مناسبات غیر عادی:

ببینیم پابندی به این "عنعنات تاریخی همسایگی" متذکره را نجیب مزدور چگونه بیان می نماید:

«... با مسایل مناسبات افغان شوروی نباید به اندازه های عادی و یا از موقف وضع کنونی برخوردار نمائیم. به این مسایل باید از موقف عینی و دائمی برخوردار نمائیم زیرا که در تمام رژیم ها و در تمام دوره ها همسایگان نزدیک بوده، هستند و خواهند بود. مردمان ما در سواحل دریای آمو و سلسله کوه های پامیر زندگی کرده، زندگی می کنند و زندگی خواهند کرد. ما همسایگانی هستیم که به

اراده خداوند و به اساس موقعیت جغرافیائی و تاریخی در پهلوی هم قرار گرفته ایم. نباید در باره چنین چیزی مناقشه کنیم. فلهدا در هر گونه شرایط مناسبات حکومت‌های افغانی با اتحاد شوروی مناسبات حسنه و دوستانه بوده و خواهد بود.

در زمان امان الله خان، نادرشاه، ظاهرشاه و محمد داود چنین بوده و بعد از انقلاب ثور نیز چنین بوده و در شرایط حکومت ائتلافی نیز چنین خواهد بود. ما به این امر اعتقاد داریم زیرا که در هر نوع شرایط هیچکس نمی تواند نزدیکی منافع و مناسبات هر دو کشور را باطل و خنثی سازد، مناسباتی که مبتنی بر منافع متقابل جغرافیائی، تاریخی، اقتصادی و عنعنه همکاری و دوستی است.»

درینجا باز هم اعتراف جانانه ای از زبان نجیب مزدور می شنویم حاکی ازین که با "اعلام مشی مصالحه ملی" از جانب رژیم پوشالی وضع فرق نکرده و فشار سوسیال امپریالیزم شوروی بر کرده ملت ما همچنان باقی می ماند. دورتر نمی رویم و همین دوران بعد از کودتای هفت ثور را در نظر می گیریم. "عنعنه همکاری و دوستی" میان سوسیال امپریالیزم شوروی و افغانستان درین دوره به صورت اشغال وحشیانه کشور ما توسط قشون اشغالگر "شوروی" تبارز نمود و افغانستان استقلال و آزادی خود را از دست داده و به یک مستعمره مبدل گردید. درینجا نجیب مزدور آشکارا بیان می نماید که این مناسبات "حسنة" میان "شوروی" و افغانستان در شرایط حکومت ائتلافی نیز فرقی نخواهد کرد.

اما ازین مطلب که بگذریم گفته های نجیب مزدور به یک مسئله جدی دیگر اشاره دارد و آن این است که بر اساس منطق سیستم جهانی امپریالیستی، افغانستان به عنوان منطقه نفوذ "شوروی" دانسته میشود. نجیب مزدور در واقع بیان می نماید که افغانستان به عنوان یک کشور همسایه "شوروی" جزئی از منطقه نفوذ این کشور بوده و ناگزیر است در تحت سیطره وی باقی بماند و به همین جهت نباید با این مناسبات به اندازه های عادی برخورد گردد. به عبارت دیگر مناسبات میان "شوروی" و افغانستان مناسبات عادی و معمولی میان دو دولت و دو کشور نبوده و نخواهد بود. ببرک مزدور چند سال قبل حین بازگشت از مسافرت "شوروی" باری بیان نموده بود و یا بهتر گفته شود اعتراف نموده بود که: «مناسبات میان شوروی و افغانستان در پاره ای جهات از مناسبات متقابل دوجانبه عادی فراتر میرود.» این اعتراف امروز از زبان نجیب مزدور به گونه دیگر بگوش می رسد.

نجیب مزدور هوشدار میدهد که نباید در باره چنین چیزی مناقشه نمائیم زیرا که این امر بر اساس اراده خداوند صورت گرفته است لابد خداوند نیز باید بر خود ببالد که بنده مطیعی چون نجیب مزدور بچنگ آورده که خدا پرست تر از هر خدا پرستی است و میخواهد بر اساس اراده وی افغانستان را به مستعمره دائمی سوسیال امپریالیزم شوروی مبدل نماید. ولی مسابقه خدا پرستی مزدوران سوسیال امپریالیزم شوروی با مزدوران امپریالیزم غرب برای مردم افغانستان این فایده را در بر خواهد داشت که آنها بالاخره دریابند که مبارزه آن ها برای کسب آزادی و نفی ظلم و استثمار به اراده خداوند و مسایل دیگری ازین نوع وابستگی نداشته و کار خودشان است.

«بر ما نبخشد فتح و شادی نه خدا نه شه نه قهرمان
با دست خود گیریم آزادی در پیکارهای بی امان»

به دعوت چه مقامی عساکر "شوروی" به افغانستان آمده اند؟

«قطعات اتحاد شوروی بنا به درخواست ما و مطابق به ماده 51 منشور سازمان ملل متحد به حیث دوستان تاریخی ما در روز های دشوار به کمک ما شتافته...»

وقتی نجیب مزدور جرئت وقیحانه ای بخرچ میدهد و ادعای بی بنیاد فوق را بمیان می کشد مگر بیاد ندارد که موقع تجاوز قوای سوسیال امپریالیستی بر افغانستان خودش چه کاره بود و از کدام موقف دولتی رسمی درین دعوت از عساکر شوروی غرض ورود به افغانستان شرکت نمود؟

همه بیاد داریم که بعد از بروز اختلافات میان باند های خلق و پرچم یکتعداد از افراد پرچمی بنام سفیر افغانستان به خارج از کشور فرستاده شدند که نجیب مزدور خود یکی ازین افراد بود. بنا به ادعاهائی که بعداً از طرف رهبران باند "خلق" که برسرقدرت بودند عنوان گردید، نجیب مزدور پست سفارتش را در تهران نیز تا آخر دنبال نکرده و با در اختیار گرفتن تمامی امکانات مالی سفارت به اروپا فرار نمود و از طرف دولت وقت (جناح حاکم باند خلق) که مورد تأیید دولت "شوروی" نیز بود به عنوان سارق پول و دارائی سفارت افغانستان در تهران رسماً علیه وی اقامه دعوا صورت گرفت. بناءً وی موقع ورود عساکر "شوروی" به افغانستان نه تنها کوچکترین سمت دولتی نداشت بلکه به عنوان یک مجرم مورد تعقیب دولت مورد حمایت "شوروی" نیز قرار داشت. به این ترتیب

است که ولو اینکه دولت آنوقت افغانستان را یک دولت قانونی به حساب بیاوریم نجیب مزدور نمی توانست در دعوت این دولت از عساکر "شوروی" بخاطر ورود به افغانستان سهمی داشته باشد.

افراد دیگری از سردمداران درجه یک فعلی رژیم مزدور نیز وضع بهتری از نجیب مزدور نداشتند. رئیس شورای وزیران فعلی رژیم پوشالی یعنی کشتمند مزدور به جرم شرکت در کودتای ضد "خلقی ها" در زندان بسر میبرد و اعترافات وی در مطبوعات دولتی به طبع رسیده بود. وزیر دفاع فعلی رژیم پوشالی نیز به جرم شرکت در کودتا زندانی بود. وزیر داخله رژیم یعنی گلابزوی و همچنان شیرجان مزدور یار و محمد اسلم وطنجار وزیر مخابرات فعلی رژیم پس از برکناری توسط امین در "شوروی" بسر میبردند. وزیر امنیت دولتی فعلی رژیم مزدور آن وقت کدام موقعیتی نداشت. خلاصه موقع ورود عساکر "شوروی" به افغانستان تمام سردمداران درجه اول فعلی رژیم پوشالی به استثنای یکی دونفر هیچیک مناصب دولتی در اختیار نداشتند و بر علاوه بعضی شان از حزب نیز اخراج گردیده بودند. پس چگونه شد که افراد اخراجی از حزب و افراد فاقد مناصب دولتی از این صلاحیت رسمی دولتی برخوردار گردیدند که توانستند مطابق به ماده 51 منشور ملل متحد از دولت شوروی درخواست نمایند تا عساکرش را به داخل افغانستان گسیل نماید؟

از جانب دیگر دولت "شوروی" رژیم امین را بعنوان دولت قانونی افغانستان به رسمیت میشناخت و موقعیت خود وی را به عنوان منشی عمومی حزب، رئیس شورای وزیران، رئیس شورای انقلابی و قوماندان اعلاى اردو قبول داشت. بناءً اگر ادعای سوسیال امپریالیست ها را قبول نمائیم که آنها قوای شانرا بنا به درخواست دولت قانونی افغانستان - از دید خود شان - به افغانستان اعزام داشته اند قاعدتاً باید مقام دعوت کننده دولت امین بوده باشد. ولی اگر چنین است چرا عساکر "شوروی" دولت دعوت کننده را سرنگون نموده و رهبر آنها بقتل رسانید؟ بر علاوه اگر دعوت کننده امین و دولت تحت رهبری وی بوده، سوسیال امپریالیست ها چگونه در زمان حیات وی ببرک کارمل را از طریق رادیو تاشکند منشی عمومی حزب، رئیس شورای انقلابی و صدراعظم افغانستان خواندند؟ در این مورد قابل توضیح است که شب ششم جدی 1358 ببرک کارمل به عنوان منشی عمومی حزب، رئیس شورای انقلابی و صدر اعظم افغانستان از طریق رادیو تاشکند نطقی ایراد نمود و در این نطق مردم افغانستان را مژده رهایی از دست امین جلاد داد. در همین شب امین در تپه تاج بیگ، در تپه های پشت دارالامان، موضع داشت و چون متیقن بود که روسها بعد از دستگیری وی را خواهند کشت تا صبح فردا قوای "شوروی" به وی دست نیافته بودند. وی فردا صبح پس از درهم شکسته شدن مقاومت تپه تاجبیک دستگیر می گردد و طبق گزارشاتی تقریباً بصورت فوری به قتل میرسد.

سوسیال امپریالیست ها و مزدوران افغانی شان که به توخالی بودن ادعای شان مبنی بر دعوت رسمی دولت افغانستان از عساکر "شوروی" بخوبی پی میبرند، گاهی این ادعای شان را اینگونه عنوان می نمایند که گویا بعضی از اعضای شورای انقلابی و بعضی از اعضای کمیته مرکزی حزب از دولت "شوروی" دعوت به عمل آورده اند که عساکرش را به افغانستان بفرستد. این ادعا نیز از لحاظ توخالی بودن و غیر مستدل بودن از ادعای قبلی آنها دست کم ندارد. آیا می تواند دعوت بعضی از افراد کمیته مرکزی و بعضی از افراد شورای انقلابی قانونیت داشته باشد؟ این امر مسلم است که اگر امین بر کمیته مرکزی حزب و شورای انقلابی کاملاً تسلط هم نداشت حد اقل در هر دوی آن از اکثریت برخوردار بود. وقتی این دعوت از طرف امین و طرفداران وی صورت نگرفته باشد و از طرف مخالفین وی در کمیته مرکزی و "شورای انقلابی" صورت گرفته باشد، این دعوت دعوت اقلیت کمیته مرکزی حزب و اقلیت "شورای انقلابی" می باشد و دعوت اقلیت یک دعوت قانونی نیست. علاوه برین حتی اگر فرض کنیم که این دعوت از طرف اکثریت کمیته مرکزی و اکثریت شورای انقلابی صورت گرفته باشد، نیز بدون توشیح منشی عمومی حزب و رئیس شورای انقلابی (امین) نمی تواند حالت قانونی داشته باشد.

مطالب مطروحه فوق را با فرض قانونی بودن دولت امین عنوان نمودیم. ولی چنانچه می دانیم این دولت یک دولت قانونی نبود و اگر این دولت نیز از "شوروی ها" برای لشکرکشی به افغانستان دعوت مینمود و متعاقباً دولت امین نیز سرنگون نمی شد و خود وی بر سر کار باقی میماند باز هم این دعوت، دعوت قانونی ای مطابق به ماده 51 منشور ملل متحد نبود؛ به دلایل ذیل:

1 - دولت امین به دلایل مختلفی یک دولت غیرقانونی بود و صلاحیت دعوت از عساکر "شوروی" را به افغانستان نداشت. اولاً به این دلیل که این دولت مورد قبول مردم افغانستان نبود و اکثریت قریب به اتفاق مردم در آستانه لشکر کشی سوسیال امپریالیست ها علیه این دولت بپا خاسته بودند و این دولت در حال سقوط بود. ثانیاً دولت امین دولتی نبود که واجد جمیع شرایط تمثیل حاکمیت ملی بوده و قانوناً چنین حقی - حق دعوت از عساکر شوروی به افغانستان بدان تفویض شده باشد زیرا که اقلاً قانون اساسی

ای که حقوق و مکلفیت های متقابل دولت و اتباع را تنظیم نماید وجود نداشت. ثالثاً رژیم کودتا از همان ابتدا نه بر اساس خواست مردم افغانستان بلکه در اثر مداخله مشاورین نظامی "شوروی" رویکار آمد و دولت منتخب مردم افغانستان نبود.

2- تجاوز خارجی ای علیه افغانستان در کار نبود تا دولت امین حق میداشت از عساکر "شوروی" درخواست نماید غرض دفع این تجاوز به افغانستان وارد شوند. ولی اگر چنانچه تجاوزی نیز علیه افغانستان در کار می بود این حق و وظیفه ملت افغانستان بود تا از تمامیت ارضی و حاکمیت ملی خود دفاع نمایند. البته منظور از تجاوز خارجی آن تجاوزی است که از طرف نیروهای خارجی غیر روسی صورت گرفته باشد و نه تجاوز خارجی به معنی عام کلمه زیرا که مدت‌ها قبل از ورود عساکر "شوروی" به کابل و شهرهای دیگر افغانستان، منطقه پامیر توسط عساکر "شوروی" به تصرف درآمده و رحمان قل با تمامی افراد قبیله غرقز، ساکن در پامیر، به طرف چین و پاکستان پناه برده بودند. به این ترتیب یگانه تجاوز خارجی واقعی ای که قبل از شش جدی 1358 بر افغانستان صورت گرفته بود نیز از طرف قوای سوسیال امپریالیزم شوروی بود و نه از طرف کدام قدرت خارجی دیگر.

چه زمانی عساکر "شوروی" از افغانستان خارج خواهند شد:

«اگر مخالفین ما دست از ماشه تفنگ بردارند، مداخله و تجاوز را قطع نمایند و تضمین عدم تکرار آن را بدهند، درینصورت راه های ناهموار، هموار خواهد شد و شرایط برای عودت قطعات نظامی اتحاد شوروی مساعد میگردد. در غیر آن اگر مخالفین با اقدامات اتخاذ شده از جانب حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان برخورد مسئولانه ننمایند بدان مفهوم است که آنها در مورد عودت قطعات محدود اتحاد شوروی صرف شعار می دهند و در باطن در باقی ماندن قطعات اتحاد شوروی ذی نفع اند و از آن بحیث بهانه در جمع آوری میلیون ها دالر از غرب و اندوختن آن به حسابهای خویش استفاده میکنند. این بدان معنی است که آنها بازار فروش تسلیحات غرب را گرم نگه میدارند و طرفدار وضع متشنج در افغانستان و منطقه می باشند و آرزو ندارند که قطعات محدود اتحاد شوروی به کشور صلحدوست خویش عودت نمایند. درین حالت تمام مسئولیت عواقب چنین برخورد بدوش خود مخالفین می باشد.

اکنون ما قضاوت را به هموطنان و جهانیان میگذاریم که کی طرفدار عودت قطعات محدود اتحاد شوروی نمی باشد؟»

نجیب مزدور مگر نمی بیند که هموطنان نه سال است که به قضاوت برخاسته اند. آیا شهادت یک و نیم میلیون نفر و آواره شدن بیش از پنج میلیون دیگر در خارج و یک و نیم میلیون در داخل کشور بخاطر مبارزه قهرمانانه ضد سوسیال امپریالیزم شوروی و ضد رژیم پوشالی برای درک این قضاوت کافی نیست؟ آیا ویرانی ده ها شهر و هزاران قریه و قصبه برای درک این قضاوت کافی نیست؟ آیا یتیم شدن و بیوه شدن ده ها هزار کودک و زنان جوان برای درک این قضاوت کافی نیست؟ آیا خیزش های بزرگی چون خیزش 24 حوت هرات و سوم حوت کابل برای درک این قضاوت کافی نیست؟ آیا خارج بودن بیشتر از هفتاد و پنج درصد قلمرو و نفوس کشور از تسلط قوای سوسیال امپریالیستی و رژیم پوشالی برای درک این قضاوت کافی نیست؟ و خلاصه آیا پافشاری بیمانند و سرتاسری روی مبارزه مسلحانه ضد سوسیال امپریالیستی و ضد رژیم مزدور برای درک این قضاوت کافی نیست؟

نجیب مزدور و سایر مزدوران سوسیال امپریالیزم شوروی علاوه برین مسایل چه چیزهای دیگری را نیازمندند تا قضاوت هموطنان را درک نمایند؟ مغز های استعمار زده رویونیست های نوکر سوسیال امپریالیزم شوروی هرگز قادر نخواهند شد قضاوت هموطنان را درک نمایند. این مغزهای میان تهی و از خود بیگانه فقط و فقط یک درمان و علاج دارند و آن داغان شدن و فرو پاشیدن توسط مرمی های تفنگ هموطنان است و بس.

در مورد قضاوت جهانیان باید گفت که این قضاوت در جلسات عمومی مؤسسه ملل متحد، در جلسات کنفرانسهای کشور های غیر منسلک، در جلسات سازمان کنفرانس کشورهای اسلامی، در جلسات محاکم بین المللی، در تعداد عظیمی از رسانه های گروهی خارجی و در همدردی روز افزون و گسترده سیاسی و اخلاقی خلقهای جهان و در ناراضیتی روز افزون خلقهای خود "شوروی" از جنگ افغانستان همه ساله و هر روزه به نمایش گذاشته میشود. آیا رژیم پوشالی و ارباب سوسیال امپریالیستی اش تا حال در مقابل این موج عظیم قضاوت جهانیان نتوانسته اند دلیلی ارائه نمایند؟ وقتی خروج بدون قید و شرط عساکر خارجی از افغانستان مداوماً از جانب جهانیان درخواست میگردد ولی سوسیال امپریالیست ها و رژیم پوشالی تحقق این امر را به ده ها قید و شرط احمقانه و فاقد دلیل و در واقع سوسیال امپریالیستی و تجاوزگرانه مشروط می سازند، جهانیان بخوبی درک می نمایند که چه کسانی خواهان "عودت" عساکر "شوروی" نمی باشند.

آیا این قضاوتها کافی نیستند؟ نه، زیرا که سوسیال امپریالیست ها و نوکران شان فقط و فقط یک زبان را بخوبی می دانند و آن زبان گلوله است و باید با این زبان با آنها حرف زد.

نجیب مزدور از وضع متشنج منطقه و بازار فروش تسلیحات غرب آه و ناله سر می دهد. باید ازین مزدورک بیمقدار پرسید که عامل اصلی تشنج در منطقه کدام قدرت است؟ آیا تشنجات فعلی منطقه دقیقاً در ارتباط با کودتا و تجاوز قوای اشغالگر بر افغانستان بمیان نیامده است؟ آیا موجودیت قوای متجاوز در افغانستان عامل اصلی تشنج در منطقه نیست؟ آیا تجاوز قوای سوسیال امپریالیزم شوروی بر افغانستان ایجاد گر بازار فروش تسلیحات غرب نبوده است؟ درینجا منظور از تبرئه امپریالیزم غرب نیست، بلکه منظور این است که عامل عمده تشنج در منطقه تجاوز قوای سوسیال امپریالیزم شوروی بر افغانستان میباشد و نه کدام عامل دیگری.

نمی توان منکر شد که سران ارتجاعی دست پرورده امپریالیزم غرب به جمع آوری میلیونها دالر و اندوختن آن به حسابهای خویش مصروف هستند. ولی باید به نجیب مزدور و سایر مزدوران سوسیال امپریالیزم شوروی یاد آوری نمود که مسئولیت این امر نیز به یک معنی به عنوان جزئی از مسئولیت بزرگ تاریخی جنایتکارانه تان به دوش شما خائنین به وطن و مردم می افتد. عناصر بی شخصیت و زبونی در سایه وجود رژیم پوشالی تان و در سایه وجود عساکر متجاوز ارباب سوسیال امپریالیستی تان در کشور توانستند مورد لطف و مرحمت امپریالیزم غرب و ارتجاع وابسته اش در منطقه قرار گرفته و به "رهبران بزرگ" و "مجاهدین کبیر" مبدل شوند و به نان و نوائی برسند. آیا اگر وجود منحوس شما و وجود منحوس تر عساکر متجاوز ارباب سوسیال امپریالیستی تان در کار نمی بود اینها میتوانستند حزبی و دم و دستگاهی داشته باشند؟ نه! وجود شما و وجود قوای متجاوز ارباب تان برای این رهبران قلابی غنیمت بزرگی است و اینها واقعاً ازین اوضاع نفع می برند. اینها واقعاً در باقی ماندن قوای اشغالگر در کشور و در باقی ماندن قدرت پوشالی شما ذینفع اند.

قبلاً گفتیم که هم هموطنان و هم جهانیان خروج بدون قید و شرط عساکر "شوروی" را از افغانستان طلب دارند. ولی نجیب مزدور برای تحقق این امر قید و شرط هائی را پیشنهاد مینماید. ببینیم این قیدها و شرطها چگونه قیدها و شرط هائی اند؟ «مخالفین دست از ماشه تفنگ بردارند» یعنی مقاومت از مبارزه مسلحانه بخاطر اخراج عساکر متجاوز سوسیال امپریالیستی و سرنگونی رژیم دست نشانده صرفنظر نماید.

مخالفین «مداخله و تجاوز را قطع نمایند» یعنی مقاومت از مداخله در تعیین سرنوشت مردم افغانستان خود داری نماید و تمامی سرزمین کشور و تمامی نفوس میهن را به سوسیال امپریالیزم شوروی و رژیم پوشالی دست نشانده اش تسلیم نماید. مخالفین «تضمین عدم تکرار مداخله و تجاوز را بدهند» یعنی مردم افغانستان در آینده نیز از مبارزه مسلحانه علیه رژیم پوشالی دست نشانده و عساکر متجاوز سوسیال امپریالیستی خود داری نمایند. خلاصه مقاومت باید از مبارزه مسلحانه دست کشیده و تسلیم شود و تضمین بدهد که در آینده نیز دست به مبارزه مسلحانه علیه سوسیال امپریالیزم شوروی و رژیم دست نشانده اش نخواهد زد تا شرایط برای خروج قطعات نظامی "شوروی" مساعد گردد.

البته علیرغم اجرا شدن تمامی قیدها و شرط های پیشنهادی نجیب مزدور تازه شرایط برای "عودت" عساکر "شوروی" مساعد میگردد، نه اینکه وقتی این قیدها و شرطها تکمیل گردید عساکر "شوروی" خاک افغانستان را ترک خواهند کرد. به بیان ساده تر پیام نجیب مزدور به مقاومت و مردم افغانستان چنین است که: دست از جنگ بکشید و تسلیم شوید و در آینده نیز از جنگ خود داری نمائید تا این شرایط برای ما مساعد گردد که به اربابان خود بگوئیم دیگر به وجود سربازان شما احتیاج نمی باشیم می توانید آنها را از افغانستان خارج سازید. ولی اگر سربازان "شوروی" به ماندن در افغانستان "احتیاج" داشتند همچنان در کشور باقی خواهند ماند که نه از دست شما کاری ساخته است و نه از دست ما، زیرا که اسارت افغانستان تقدیر خداوند است و باید با تقدیر و مشیت الهی ساخت و سر از طاعت برنتافت!؟

"وطنپرستی" و "وطن فروشان"

نجیب مزدور مهمترین مسئله مورد اختلاف با مقاومت را درک های متفاوت در مورد وطن و آینده آن میدانند. باید بخاطر این اعتراف جانانه، نجیب مزدور را آفرین گفت و به "روشن بینی" اش "شادباش" فرستاد. وی توانسته است این نکته را دریابد که مهمترین مسئله ای که مردم افغانستان را در مقابل وی و هم باند های خلقی و پرچمی اش و بطریق اولی در مقابل سوسیال امپریالیزم شوروی قرار داده است آن درکی در مورد وطن و آینده آن می باشد که رویونیست های خروشچفی وطنی و سایر مزدوران سوسیال امپریالیزم شوروی فاقد آن هستند. به گفته های نجیب مزدور توجه نمائیم:

«از مسئله مهم آغارکنیم. در جریان این نه سال ما را درک های متفاوت در مورد وطن و آینده آن در مقابل همدیگر قرار داده است...»

اگر فرق این درک های متفاوت در مورد وطن و آینده آنرا آنگونه که در عمل پیاده شده اند مشاهده نمائیم "صحت" گفته های نجیب مزدور را بهتر میتوانیم دریابیم.

درکی در مورد وطن و آینده آن وجود دارد که متعلق به مزدوران سوسیال امپریالیزم شوروی است. تحقق عملی این درک از طریق کودتائی به رهبری مستقیم مستشاران نظامی روسی - صرفنظر از مقدمه چینی های قبلی آغار میگردد و با قرار دادن کشور در تحت اشغال قوای متجاوز سوسیال امپریالیستی، افغانستان را به مستعمره سوسیال امپریالیزم شوروی مبدل می نماید. "دستآورد های" این درک عبارت اند از کشتار تقریباً یک و نیم میلیون نفر از مردم افغانستان، آوارگی تقریباً شش و نیم میلیون نفر از هموطنان در داخل و خارج کشور و همچنان تخریب و ویرانی هزاران روستا و ده ها شهر و هزاران نهر و مزرعه و به آتش کشیده شدن هزاران هکتار از جنگلات سرسبز و خرم وطن و...

اما از جانب دیگر درکی در مورد وطن و آینده آن وجود دارد که متعلق به مردم افغانستان است. تحقق عملی این درک پس از کودتای ثور، از خیزشهای خود بخودی علیه مزدوران سوسیال امپریالیزم شوروی آغاز گردیده و پس از اشغال کشور، تداوم و گسترش می یابد. دستاوردهای این درک عبارت است از مقاومت حماسه آفرین در مقابل یکی از بزرگترین قدرت های نظامی جهان و تحمل آن چنان قربانی های بزرگی که واقعاً در خورد تقدیر و ستایش اند.

البته درک دیگری نیز در مورد وطن و آینده آن وجود دارد که متعلق به ارتجاعیون وابسته به امپریالیزم غرب و ارتجاع همکاسه اش در منطقه میباشد. تحقق عملی این درک از دست اندازی نیروهای ارتجاعی در جنبش خود بخودی ضد رژیم پوشالی و ضد تجاوز سوسیال امپریالیستی آغاز گردیده و تا تلاش بخاطر سرکوب تمامی نیروهای ملی، دموکرات و انقلابی درون مقاومت و تا دریافت کمک های چند صد میلیون دالری از اربابان خارجی شان تداوم پیدا نموده است. ولی چنانچه میدانیم موجودیت اینگونه درک ارتجاعی در مورد وطن و آینده آن عامل اصلی مقاومت مردم افغانستان در مقابل سوسیال امپریالیست ها و نوکران شان نیست و نجیب مزدور خود به این امر اذعان دارد.

بینیم چگونه وی تلاش دارد تا ثابت سازد که درک وی در مورد وطن و آینده آن با درک مردم افغانستان تفاوت ندارد: «ما وطن خود را چگونه می بینیم؟ افغانستان دارای حاکمیت ملی، بیطرف و غیر منسلک میباشد و خواهد بود. برای ایجاد طرز تفکر جدید، مردانگی و قربانی ضرور بود و ضرور است...»

درینجا مسئله جالبی به نظر میخورد. وقتی رویونیستهای خروشچفی مزدور سوسیال امپریالیزم شوروی و سایر مزدوران میخواهند افغانستان را دارای حاکمیت ملی و بیطرف و غیر منسلک ببینند بنا بگفته نجیب مزدور مردانگی بزرگی به خرچ داده و قربانی بی همتائی را نیز متقبل گردیده اند! ولی آیا این طرز تفکر جدید مورد ادعای نجیب مزدور که "مردانگی و قربانی" را ضرور ساخته و میخواهد افغانستان را دارای حاکمیت ملی، بیطرف و غیرمنسلک ببیند با طرز تفکر "قبلی" که نتیجه اش از دست رفتن استقلال و آزادی کشور ما و ملت ما و تبدیل شدن افغانستان به یک مستعمره سوسیال امپریالیزم شوروی بوده و هست تفاوت کیفی ای دارد؟؟ نجیب مزدور به هموطنان اطمینان میدهد که:

«افغانستان دارای حاکمیت ملی یعنی افغانستان مستقل مالک سرنوشت خویش بجز اراده خداوند و اراده مردم خود تحت تأثیر هیچکس قرار ندارد. درینجا چه چیزی برای آنانی که در اپوزیسیون و یا مخالفت قرار دارند قانع کننده نیست؟ آیا شما بخاطر کدام

افغانستان غیر از اینکه در بالا ذکر شد مبارزه می نمائید؟ آیا کدام یک از شما میخواهد که افغانستان را به شکل دیگری مشاهده نماید؟ در مورد این مطلب فکر کنید.»

بلی! درین شکی نیست که مقاومت مردمی، افغانستانی میخواهد مستقل و مالک سرنوشت خویش که جز اراده مردم خود تحت تأثیر هیچکس قرار نداشته باشد. دقیقاً بخاطر همین خواست است که این همه قربانی و فداکاری را متحمل میگردد. نجیب مزدور این خواست مقاومت مردمی را می بیند و به آن معترف است. به همین جهت تلاش مینماید نشان دهد که خواست وی نیز همین گونه است و نه طور دیگری. ولی ملت ما این همه قربانی بی همتا را به خاطر این متحمل نگردیده اند که درک شانرا از استقلال وطن و آزادی ملی سرانجام با درک نجیب مزدور درین موارد یک سان ببینند. ملت ما اجازه نخواهند داد که سوسیال امپریالیزم شوروی و مزدوران بومی اش خون های ریخته شده بیش از یک و نیم میلیون هموطن ما را با حيله و نیرنگ بشویند و با از میان بردن آثار جنایات ضد بشری شان "صلح تحمیلی" را به مثابه نتیجه ای از جنگ تحمیلی و تجاوز اعمال نمایند. نجیب مزدور کور خوانده است وقتی که بیان می نماید:

«صلح تمام خون هائی را که طی مدت بیش از نه سال جنگ و برادرکشی در کشور ما ریخته شده اند با خود خواهد شست.» اینچنین است صلح طلبی سوسیال امپریالیستها و مزدوران افغانی شان، صلحی که خون بیش از یک و نیم میلیون نفر از هموطنان ما را میخواهد بشوید و با از بین بردن آثار جنایات ضد بشری شان چهره صلح طلبی از آنها به نمایش بگذارد. ولی صلحی که مردم ما میخواهد به آن دست یابد اینگونه نیست. این صلح نه از طریق شستن و از بین بردن خونهای ریخته شده شهدای ملت ما بلکه دقیقاً به مثابه نتیجه طبیعی و حاصل آن باید بدست بیاید. این صلح پس از اخراج قوای اشغالگر و سرنگونی رژیم پوشالی بدست خواهد آمد و افغانستان مستقل آینده هزاران هزار لاله زار گلگونی را شاهد خواهد بود که از خونهای ریخته شده شهدای راه آزادی در هر کوی و برزن، در هر کوه و کمر، در هر دشت و بیابان و در هر مزرعه و سبزه زار سربرآورده و چهره سرخفام مام میهن را در معرض دید پر از تحسین جهانیان قرار خواهد داد.

ولی در پناه تانکها و طیارات ارباب سوسیال امپریالیستی، افغانستان فعلی را دارای حاکمیت ملی و مالک سرنوشت خویش خواندن فقط و فقط از عهده نجیب مزدور برمی آید و "مردانگی و شهامت" مزدورمنشانه رویزونیستی اش را به نمایش میگذارد. درست به همین دلیل است که مردم افغانستان نمی توانند "مردانگی و شهامت" نجیب مزدور را در این مورد تأیید نمایند، زیرا که موجودیت قوای صد و پنجاه هزار نفری روسی در کشور برای مردم افغانستان قانع کننده نیست، زیرا که ادامه اشغال کشور و حفظ وضع مستعمراتی وطن برای مردم افغانستان قانع کننده نیست، زیرا که ادامه قتل و کشتار هموطنان ما بدست قوای اشغالگر و مزدوران بومی شان قانع کننده نیست؛ زیرا که موجودیت رژیم پوشالی ای که صرفاً در پناه تانک ها و هلیکوپتر های ارباب سوسیال امپریالیستی اش میتواند به حیات خود ادامه بدهد، برای مردم ما قانع کننده نیست و بالاخره زیرا که صلح تحمیلی - همانند جنگ تحمیلی - در شرایط اشغال کشور و موجودیت قوای خارجی در کشور قانع کننده نیست.

مردم ما میخواهند افغانستانی را مشاهده نمایند که تحت اشغال قوای خارجی قرار نداشته باشد. مردم ما میخواهند افغانستانی را مشاهده نمایند که رژیم پوشالی مزدور و دست نشانده بیگانه بر آن حاکمیت نداشته باشد؛ و بالاخره مردم ما میخواهند افغانستانی را مشاهده نمایند که مستقل بوده و مالک سرنوشت خویش باشد، افغانستانی که متعلق به مردمان آن بوده و از چنگ سوسیال امپریالیزم، امپریالیزم و نوکران آن بیرون آورده شده باشد. ادامه گفتار نجیب مزدور را بشنویم:

«بیطرف بدان معنی است که کشور در منازعات مسلحانه، در هیچگونه اتحادیه ها و یا بلاک های نظامی شرکت نکرده و قلمرو خود را در اختیار قوای نظامی خارجی و یا پایگاه های نظامی خارجی قرار نخواهد داد. این بدان معنی است که افغانستان در راه خود یعنی راه صلح و ایجاد گری گام برداشته و گام خواهد برداشت. این بدان معنی است که هیچکس افغانستان را مجبور به این امر نمی سازد که خون فرزندان، اشک مادران، همسران و نامزدان خود را بخاطر منافع بیگانگان بریزد. پس با کدام نکته این اصل شما موافق نیستید؟ آیا کسی از شما میخواهد که افغانستان تابع اراده خارجی قرار داشته باشد؟»

نخیر رویزونیست مزدور، کسی از ما نمی خواهد که افغانستان تابع اراده خارجی و در قدم اول تابع اراده ارباب خارجی شما یعنی سوسیال امپریالیزم شوروی قرار داشته باشد. ما با تمامی اصول ایدئولوژی و سیاست شما - و نه تنها با یک نکته آن - که تماماً حاوی خیانت به پرولتاریا، خلق و میهن باشد و خون فرزندان و اشک مادران، همسران و نامزدان هموطنان ما را بخاطر منافع بیگانگان یعنی منافع سوسیال امپریالیزم شوروی و متحدینش می ریزد از بیخ و بن مخالف هستیم.

جنگ فعلی در افغانستان از آن رو بوجود آمده، تا حال ادامه داشته و یقیناً در آینده نیز سالهای سال ادامه خواهد یافت که مستشاران نظامی خارجی یعنی مستشاران نظامی ارباب سوسیال امپریالیستی تان کودتای نظامی ای براه انداخت و وطنفروشان بی عرضه ای از قماش شما را به قدرت رساند و بعداً موقعی که این قدرت وابسته از سوی مردم افغانستان مورد تهدید نابودی قرار گرفت قوای نظامی خارجی یعنی قوای نظامی ارباب سوسیال امپریالیستی تان قلمرو کشور را به تصرف در آورد و پایگاه های نظامی متعددی در درون خاک کشور ایجاد نمود. در موجودیت قوای صد و پنجاه هزار نفری سوسیال امپریالیستی شوروی در داخل کشور چه کسی ادعای شما را مبنی بر اینکه میخواهید افغانستان در اتحادیه ها و یا بلاک های نظامی شرکت نداشته باشد قبول خواهد کرد؟ آیا قوای خارجی موجود در افغانستان قوای نظامی مربوط به پیمان وارسا نیست؟ اگر شما طرفدار عدم شرکت افغانستان در اتحادیه ها و بلاک های نظامی هستید پس قوای نظامی یکی از بزرگترین بلاک های نظامی جهان در افغانستان بخاطر چه چیزی وجود دارد؟ مگر نه این است که بنا به ادعای تان خود شما از این قوا دعوت به عمل آورده اید که به افغانستان بیاید و باز هم بنا به ادعای خود شما این قوا از استقلال و آزادی افغانستان دفاع مینماید. اگر چنانچه استقلال و آزادی مورد پسند و مورد ادعای شما فقط و فقط میتواند توسط سربازان بلاک نظامی پیمان وارسا محافظت شود، شما چرا و به چه دلیلی با شرکت درین بلاک نظامی مخالف هستید؟ مگر می خواهید استقلال و آزادی مورد ادعای تان را از میان ببرید؟

مزدورک حقیر! شما می گوئید که در منازعات مسلحانه شرکت نخواهید کرد! ولی هم اکنون در یک چنین منازعه ای درگیر هستید و عساکر خارجی موجود در افغانستان نیز عساکر ارباب تان میباشد و نه عساکر کدام قدرت و ابرقدرت دیگر. اگر میخواهید منازعه مسلحانه موجود فعلی از میان برود از سربازان مهاجم ارباب تان بخواهید که از کشور بیرون بروند و بگذارند که مردم افغانستان خودشان سرنوشت شان را تعیین نمایند. ولی روشن است که شما از اجرای این کار عاجز هستید، چون شما این عساکر خارجی را به کشور نیاورده اید بلکه این عساکر خارجی بودند که شما را بر میله های توپهای شان سوار کرده و با خود آوردند و قدرت دولت پوشالی را به شما تسلیم کردند. شما نمی توانید از آنها بخواهید که از کشور ما بیرون بروند و آنها خود نیز نمیتوانند چنین کاری را انجام دهند، چون در آن صورت باید شما را دوباره با خود شان از افغانستان بیرون ببرند، زیرا که شما بدون موجودیت این قوای خارجی در کشور نمی توانید خودتان را حفظ نمایید.

«غیر منسلک بدان معنی است که افغانستان در هیچیک از بلاک های نظامی، سیاسی و اتحادیه ها شامل نخواهد شد. بخاطر همزیستی مسالمت آمیز بین دولت های دارای نظامهای مختلف مبارزه خواهد کرد و از جنبش های رهائیبخش ملی پشتیبانی خواهد کرد. تمام اقدامات سیاسی آن در عرصه بین المللی و منجمله معاهدات بین المللی در تصادم با قدرت های بزرگ قرار نخواهد داشت. بالای این مسئله فکر کنید.»

در افغانستان غیر منسلک رویزونیستهای خروشچفی وطنی و سایر مزدوران سوسیال امپریالیزم شوروی قوای یکصد و پنجاه هزار نفری یکی از بزرگترین پیمانهای نظامی جهان حضور دارد و کشور را اشغال نموده است. در افغانستان غیر منسلک مزدوران سوسیال امپریالیزم شوروی حاکمیت اصلی سیاسی در دست جنرالان نظامی روسی، شبکه های کا، جی، بی و مقامات سفارتخانه "شوروی" می باشد. در افغانستان غیر منسلک مزدوران سوسیال امپریالیزم شوروی پروسه ادغام اقتصادی افغانستان به اقتصاد "شوروی" و نیز اتحادیه اقتصادی اروپای شرقی ادامه دارد و شهرها و ولایات کشور از لحاظ اقتصادی به شهرها، ولایات و جمهوری های مختلف "شوروی" رأساً ادغام میگرددند. درین کشور "غیر منسلک" که از جنبش های رهائی بخش ملی پشتیبانی به عمل می آید، عساکر خارجی به سرکوب خونین جنبش رهائی بخش ملی مردم ما مصروف اند و چون رژیم پوشالی موجود درین کشور میخواهد که بخاطر همزیستی مسالمت آمیز بین دولت های دارای نظامهای مختلف مبارزه نماید دامنه تجاوزات بر کشورهای هم جوار باید گسترش پیدا نماید تا همسایگان بر صداقت سوسیال امپریالیزم شوروی و مزدوران شان در مورد همزیستی مسالمت آمیز شک و شبهه ای پیدا نمایند؟⁽¹⁾

در افغانستان غیر منسلک مزدوران سوسیال امپریالیزم شوروی که تمام اقدام سیاسی آن در عرصه بین المللی و منجمله معاهدات بین المللی در تصادم با قدرت های بزرگ قرار ندارد؛ معاهده نظامی ای وجود دارد که بنا به ادعای مزدوران، بر اساس آن و بخاطر جلوگیری از به اصطلاح تجاوزات خارجی قدرت های بزرگ دیگر، عساکر اشغالگر یک ابر قدرت به کشور فرا خوانده شده اند تا سیاست غیر منسلکی را که نمی خواهد در تصادم با قدرت های بزرگ عمل نماید؛ بصورت آشکاری نشان دهند و مفهوم عدم انسلاک را برای جهانیان و برای مردم افغانستان از دید سوسیال امپریالیزم شوروی و مزدوران افغانی اش در عمل تفسیر نمایند.

«کدام یک از شما میخواهید تا کشور ما را تابع ارادهٔ خارجی ببیند؟ درینجا چه چیزی شما را قانع نمی سازد؟ و یا اینکه شما می خواهید کشور ما را به پروسهٔ تصادمات جهانی کشانیده و آن را به مثابهٔ مهرهٔ ناچیزی در سیاست جهانی قرار دهید و یا این که میخواهید تا بحیث نوکران حلقات معلوم الحال ارتجاع غرب قرار بگیرید و آنها شما را تسلیح و تغذی نمایند؟ زمانی که این حلقات اعلام میدارند تا آخرین فرد افغان جنگ را ادامه دهید پاسخ شما به این سوال چیست؟ بالای این مسئله فکر کنید.»

جز خائنین به وطن و جز وطنفروشان هیچ کس دیگری از هموطنان نمیخواهد که کشور را تابع ارادهٔ خارجی ببیند و دقیقاً به همین دلیل است که مقاومت حماسه آفرین علیه اشغالگران سوسیال امپریالیست و نوکران بومی شان وجود دارد. برای ملت افغانستان موجودیت قوای خارجی در کشور و موجودیت رژیم پوشالی ای که توسط این قوای اشغالگر خارجی سرپا نگه داشته شده قانع کننده نمی باشد و برای ملت افغانستان این مطلب کاملاً روشن است که کودتای منحوس هفت ثور کشور را به نحو عمیقی در گرداب تصادمات جهانی پرتاب نمود و آنرا به مثابهٔ مهرهٔ ناچیزی در سیاست جهانی سوسیال امپریالیزم شوروی قرار داد. پس از آن که کشور اشغال گردید افغانستان بصورت یکی از مراکز مهم و اصلی تصادمات جهانی درآمد. البته نوکران معلوم الحال ارتجاع غرب نیز وجود دارند که از جانب آنها تسلیح و تغذی میشوند. ولی این بر مردم افغانستان است که حسابش را با این خائنینی که میخواهند بجای مبارزه در جهت استقلال و آزادی حقیقی، کشور را به امپریالیزم غرب بفروشند، تصفیه نمایند؛ در حالی که عمدتاً مبارزهٔ مسلحانهٔ شان را علیه اشغالگران سوسیال امپریالیست و نوکران بومی آن ها به پیش می برند.

بلی! مردم ما تا آخرین فرد افغان به جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی و ضد رژیم پوشالی ادامه خواهند داد و تا زمان اخراج قوای اشغالگر و سرنگونی رژیم پوشالی مزدور و کسب استقلال و آزادی واقعی از پا نخواهند نشست. این حقیقت اکنون برای نجیب مزدور کاملاً روشن شده که قوای اشغالگر و ارتش پوشالی قادر به سرکوب نظامی مقاومت نمی باشند و به همین جهت است که بیان می نمایند:

«در صورت شکست برنامه مصالحه جنگ ادامه خواهد یافت و خونریزی باعث از بین بردن مردم ما میگردد و راه سومی وجود ندارد.»

عودت کنندگان چه کسانی اند؟

سردمداران رژیم پوشالی از همان آغاز جنگ و خیزش مردم افغانستان علیه باند های خلق، پرچم، شرکاء و سوسیال امپریالیزم شوروی پیوسته از برگشت آوارگان به وطن داد سخن داده اند، آنچنانکه اگر مجموع افراد عودت کنندهٔ مورد ادعای رژیم پوشالی را در نظر بگیریم چند برابر مجموع پناهندگان خواهند شد. این لاف زنی و گزافه گوئی بعد از اعلام "مشی مصالحهٔ ملی" توسط رژیم مزدور چند برابر زیاد تر از قبل افزایش یافته است. چنانچه نجیب مزدور ادعا مینماید که از زمان اعلام "مشی مصالحه ملی" تا تاریخ 24 سرطان بیشتر از شصت هزار نفر پناهنده به وطن عودت کرده و در دفاتر عودت کنندگان ثبت نام نموده اند.

چنانچه میدانیم چند ماه قبل "وکیل" وزیر خارجهٔ رژیم پوشالی نامه ای به سرمنشی ملل متحد نوشت و در آن از بابت به اصطلاح کار شکنی های دولت پاکستان و نیز دولت ایران در مورد بازگشت آوارگان افغانی به وطن لب به شکایت گشود و درخواست نمود که باید به طیارات دولت پوشالی اجازه داده شود که به ایران و پاکستان پرواز نموده و پناهندگانی را که خواهان بازگشت به افغانستان میباشند به داخل کشور انتقال دهند. طرح این مسئله در واقع سرپوشی بود بر روی دیگ رسوائی رژیم پوشالی در مورد دعوت از پناهندگان غرض عودت به افغانستان و همکاری با رژیم.

واقعیت ازین قرار است که شصت هزار نفر آوارهٔ عودت کننده صرفاً در لیست های دفاتر عودت کنندگان رژیم وجود دارند و نه در عالم واقعیت. آنچه واقعیت دارد این است که اکثریت عظیم این شصت هزار نفر لیست شده در دفاتر عودت کنندگان نه در زمرهٔ پناهندگان محسوب میگردند و نه در زمرهٔ عودت کنندگان به وطن. این شصت هزار نفر مورد ادعا از گروه های مختلفی تشکیل گردیده اند که ما ذیلاً این گروه ها را مشخص می نمائیم:

1- درست همان موقعی که رژیم پوشالی پس از اعلام "مشی مصالحه ملی" اش از پناهندگان درخواست نمود که به وطن برگردند و با رژیم همکاری نمایند، تعداد زیادی از بس های دولتی در تورخم، سپین بولدک و اسلام قلعه غرض انتقال پناهندگان عودت کننده با تزیینات فراوان آماده گردید. وقتی مدتی گذشت و از عودت کنندگان خبری نشد مقامات رژیم پوشالی غرض تهیهٔ اسناد

تبلیغاتی برای جراید و رادیو و تلویزیون تعداد زیادی از سربازان پوشالی را در گروه‌های مختلف لباس ملکی پوشانده و از بیراهه‌ها به داخل خاک پاکستان فرستادند تا آنها دوباره با برگشت به پست‌های سرحدی در زمره پناهندگان عودت‌کننده محسوب گردند. چندین بار گروه‌های ازین "مهاجرین عودت‌کننده" به وطن در جراید و رادیو تلویزیون رژیم به نمایش گذاشته شدند. ولی این حرکت پس از مدتی متوقف گردید زیرا که تعدادی ازین سربازان فرار را بر قرار ترجیح داده و از "عودت" به وطن خود داری نمودند.

یکی از سربازان فراری که در شهر پشاور با وی امکان صحبتی میسر گردید، بیان می‌نمود که بار اول او را با تعداد تقریباً صد نفر دیگر از عساکر دولتی لباس ملکی پوشانده و به پشت مرز فرستادند تا دوباره به وطن "عودت" نمایند؛ و البته چند تن از افراد "خلقی" و پرچمی آنها را بدرقه می‌کردند تا فرار نکنند. حین برگشت به پست سرحدی چند تن ازین مهاجرین "عودت‌کننده" موفق به فرار میشوند و بقیه بر میگردند. فرد متذکره بار دوم نیز با تعداد باقیمانده افراد به پشت مرز فرستاده میشوند و این بار نیز علی‌رغم فرار مخفیانه عده دیگر وی جرئت نمی‌نماید که فرار نماید. بار سوم موقعی که بازم این فرد با تعداد دیگری سرباز دولتی به پشت مرز فرستاده میشود با تعدادی از رفقاییش قرار می‌گذارد که بصورت علنی فرار نمایند. موقعی که گروه متذکره به خاک پاکستان داخل میگردد فرد مزبور با رفقاییش بجای حرکت به طرف پست سرحدی دولتی افغانستان بطرف داخل خاک پاکستان حرکت می‌نمایند. موقعی که افراد خلقی و پرچمی موجود در گروه حرکت این افراد را به داخل پاکستان مشاهده می‌نمایند به آنها دستور میدهند که برگردند. ولی موقعی که این افراد دستور را رد می‌نمایند بنای دلیل و برهان وعذر وزاری را میگذارند. با مشاهده این حالت سایر افراد نیز تشجیع شده و به طرف داخل خاک پاکستان حرکت می‌نمایند. در نتیجه افراد خلقی و پرچمی و سربازان فراری در حالی که همدیگر را متقابلاً دشنام میدهند در جهت مخالف همدیگر حرکت مینمایند.

سرباز فراری توضیح میداد که چون عین حوادث در گروه‌های دیگری نیز بوقوع پیوسته رژیم ازین نمایش صرفنظر نموده و فعلاً آنرا متوقف ساخته است.

2- در شهر پشاور و جلال آباد یک تعداد افراد قاچاقبر وجود دارند که با سرمایه ناچیز بین شهر جلال آباد و پشاور به قاچاقبری مشغول هستند. پروگرام رژیم پوشالی مبنی بر کمک‌های مادی به عودت‌کنندگان بخصوص برای این گروه خیلی سود در بر داشته است.

این افراد پس از آن که اجناس مورد ضرورت شان را از شهر پشاور خریداری می‌نمایند آن‌ها را بصورت وسایل منزل بسته بندی کرده و در داخل گروپ‌های مختلف بطرف مرز افغانستان حرکت مینمایند. در سرحد تورخم ازین افراد استقبال به عمل می‌آید و کمک‌های مادی لازمه از طرف دولت مزدور در اختیار شان قرار می‌گیرد. آن‌ها بعد از رسیدن به شهر جلال آباد اجناس دست‌داشته شان را به فروش رسانده و بصورت مخفیانه دوباره به شهر پشاور بر میگردند. در شهر پشاور باز هم اجناس جدیدی خریداری نموده و با لباس مبدل دوباره بطرف مرز افغانستان حرکت می‌نمایند و باز هم نمایشات قبلی سر از نو تکرار می‌گردد.

در شهر پشاور حتی مواردی دیده شده که برای یکبار رفتن تا جلال آباد و دوباره برگشتن دختران و پسران خورد سال را با پرداخت یک مقدار پول از فامیل‌های شان کرایه کرده اند تا تعداد اعضای فامیل مهاجر "عودت‌کننده" بیشتر شده و در پهلوی انتقال اجناس بیشتری به جلال آباد کمک‌های پولی بیشتری از دولت مزدور بدست بیاید.

بعضی ازین افراد که چندین بار در زمره مهاجرین عودت‌کننده محسوب گردیده اند می‌گویند که بعضاً مقامات سرحدی دولت پوشالی آن‌ها را می‌شناسند، ولی به روی خود نمی‌آورند و در نتیجه آن‌ها موفق میشوند که بار بار از پول‌های کمکی رژیم مزدور و نیز از تسهیلات غرض انتقال اجناس قاچاق به شهر جلال آباد استفاده نمایند.

3- تعدادی افراد مسن بخصوص در شهر کابل وجود دارند که کار شان انتقال افرادی است که میخواهند از شهر کابل خارج شده و به ایران و پاکستان و یا کشور دیگری مهاجرت نمایند. این افراد اکثراً جوانان فراری از خدمت عسکری دولت مزدور و یا زنان جوانی هستند که می‌خواهند به خارج کشور نزد شوهران شان بروند.

افراد متذکره پس از آن که آوارگان را به محل مورد خواست شان در خارج از کشور رساندند و پول شان را اخذ نمودند، از راه تورخم، سپین بولدک و یا اسلام قلعه دوباره به داخل افغانستان مراجعه می‌نمایند که در پست‌های سرحدی دولتی به نام مهاجر عودت‌کننده به وطن ثبت نام می‌شوند و کمک پولی و مادی رژیم مزدور را دریافت می‌نمایند.

4- اکثریت مردان و زنان سالخورده ای که غرض احوال‌گیری فرزندان و اقارب شان به ایران و پاکستان سفر میکنند، موقع برگشت به افغانستان از طریق راه‌های عمومی اسلام قلعه، سپین بولدک و تورخم مسافرت می‌نمایند. این کار که قبل از اعلام "مشی

مصالحه ملی" توسط رژیم پوشالی نیز معمول بود از زمستان گذشته به اینطرف بیشتر معمول گردیده است. ولی اکنون رژیم پوشالی موقع برگشت این افراد در پست های سرحدی آن ها را بنام مهاجرین عودت کننده به وطن "مفتخر" میسازد و مقداری کمک پولی و مادی نیز در اختیار شان قرار میدهد. بخاطر همین مسئله اکنون مسافرت این افراد به ایران و پاکستان مصرفی را در بر ندارد.

5 - چنانچه میدانیم در پهلوی تقریباً پنج میلیون مهاجر افغانی که به خارج از کشور مهاجرت کرده اند تقریباً یک و نیم میلیون نفر مهاجر داخلی نیز در افغانستان وجود دارند که قسمتی از آنها در داخل مناطق تحت کنترل مقاومت و قسمتی از آنها در شهرهای تحت کنترل دولت مزدور بود و باش دارند. بعد از اعلام مصالحه توسط رژیم مزدور تعداد معینی از این مهاجرین داخلی در شهرهای تحت کنترل دولت و بخصوص شهر کابل یا در اثر فشار مقامات رژیم و یا در اثر بی روزگاری و مشکلات اقتصادی در زمره مهاجرین عودت کننده به وطن شامل گردیده و بعد از ثبت نام در دفاتر عودت کنندگان رژیم در کمپ های مخصوصی که توسط دولت مزدور دایر گردیده جا بجا شده اند. این کمپ ها در واقع مشابه به زندان بوده و توسط افراد مسلح دولتی محافظت میشوند، البته تحت نام جلوگیری از حملات به اصطلاح افراطیون مخالف بالای "مهاجرین عودت کننده"!

گزارشاتی حاکی است که تعداد زیادی از این افراد از کمپ های مربوطه فرار نموده یا دوباره به داخل شهرهای تحت کنترل رژیم پناه برده اند و یا هم به مناطق تحت کنترل مقاومت و یا خارج از کشور. تعدادی از این عودت کنندگان در حالی از کمپ های دولتی فرار کرده اند که فرزندان جوان شان از طرف دولت مزدور به عسکری سوق داده شده اند.

6 - تعداد زیادی از جوانان تحصیل کرده شهری و بخصوص جوانان تحصیل کرده شهر کابل در کشورهای پاکستان و ایران به حالت آوارگی زندگی می نمایند. این جوانان که اکثراً موطن سیاسی خود را در وجود احزاب اسلامی با ایدئولوژی و سیاست فرسوده قرون وسطائی آنان نمی یابند و جنبش انقلابی کشور نیز بنا به ضعف و تشتت از تنظیم سیاسی آنها تا حال عاجز بوده است در حالت بی ارتباطی سیاسی بسر برده و روزگار سختی را می گذرانند. با اعلام مصالحه از جانب رژیم پوشالی تعدادی از این جوانان به امید امنیت در شهرها وسوسه شده و به شهرهای محل سکونت شان مراجعه نمودند. رژیم پوشالی که ابتدا قول داده بود تا ختم موعده "آتش بس" از اعزام جوانان عودت کننده به عسکری خود داری خواهد نمود قولش را زیر پا گذاشته و این جوانان را به عسکری جلب و به قطعات ارتش پوشالی و چه بسا به جبهات جنگ اعزام داشت. تعدادی از این جوانان که پس از تمرینات نظامی مختصری به جنگ قندهار فرستاده شده بودند قسماً به بسیار سهولت دچار تلفات شدند و بیشتر شان از صفوف ارتش پوشالی فرار نموده و به صفوف مقاومت پیوستند. این حرکت رژیم نه تنها باعث گردید که پس از سپری شدن چند ماه از آغاز "مصالحه و آتش بس" جریان عودت این جوانان به شهرها عمدتاً متوقف گردد، بلکه تعداد زیادی از جوانانی که قبلاً به شهرها رفته بودند دوباره از چنگ دولت مزدور فرار نمودند.

7 - تعدادی از "مهاجرین عودت کننده" از روابط خاد و کا - جی - بی بوده اند که قبلاً از طرف رژیم پوشالی و یا رأساً از طرف کا - جی - بی در میان مهاجرین جا بجا شده بودند. گرچه بعد از اعلام "مصالحه و آتش بس" نیز یقیناً تعدادی از عوامل خاد و کا - جی - بی در میان مهاجرین باقی مانده اند ولی تعدادی ازینها بنا به دستور رژیم پوشالی و سوسیال امپریالیزم شوروی ضمن تشویق دیگران به مناطق تحت کنترل دولت مزدور برگشته اند تا بدینوسیله بتوانند جریان "عودت" مهاجرین را شدت بخشند.

8 - در پهلوی مهاجرت اهالی مناطق مختلف افغانستان به خارج از کشور یک جریان ضعیف عودت مهاجرین به مناطق تحت کنترل مقاومت نیز وجود دارد. این جریان علیرغم ضعیف بودنش هم قبل از اعلام "مصالحه و آتش بس" توسط رژیم پوشالی وجود داشت و هم بعد از آن وجود دارد و اساساً ارتباطی با "مصالحه و آتش بس" رژیم پوشالی ندارد.

تعدادی ازین مهاجرین عودت کننده بدون اینکه خود بدانند در لیست عودت کنندگان رژیم پوشالی داخل می گردند. به این ترتیب که تعداد زیادی از "کمیسوینهای مصالحه ملی" ولسوالی ها در شهرهای تحت کنترل دولت پوشالی تشکیل گردیده اند وغالباً متشکل از شارلاتان ها و دعوا جلابان، ملک های سابق و اربابان رانده شده از جبهات مقاومت می باشند. اینها با اطلاع از عودت مهاجرین به مناطق مربوطه شان که تحت کنترل مقاومت قرار دارند؛ عودت کنندگان را از جمله روابط خود جا میزنند و در لیست عودت کنندگان رژیم شامل می سازند. کمک هائی که دولت به این عودت کنندگان مینماید در اختیار اعضای "کمیسوین مصالحه ملی" ولسوالی مربوطه قرار داده میشود و اعضای کمیسیون اکثراً این کمک ها را به مهاجرین عودت کننده انتقال نداده و خود حیف و میل می نمایند.

9 - طوری که معلوم است کوچی ها بخش قابل ملاحظه ای از نفوس کشور را تشکیل می دهند. تعدادی ازین کوچیها تابستان ها در افغانستان و زمستانها در پاکستان زندگی می نمایند و کوچ کشی آنها از افغانستان به پاکستان و همچنان از پاکستان به افغانستان امر معمول همه ساله است که از مدتها قبل جریان داشته است. همچنانکه کوچ کشی آنها از افغانستان به پاکستان مهاجرت محسوب نمی گردد، کوچ کشی شان از پاکستان به افغانستان نیز نمیتواند عودت به وطن تلقی گردد.

البته تعدادی از کوچیها بعد از تجاوز قوای سوسیال امپریالیزم شوروی بر کشور از زندگی کوچیگری دست کشیده و به عنوان مهاجر در کمپ های مهاجرین واقع در خاک پاکستان زندگی اختیار کرده اند. این ها را برای فعلاً نمیتوان در زمره کوچیان به حساب آورد زیرا که از زندگی کوچیگری و مالداري عملاً کناره گیری کرده اند. البته این افراد به افغانستان رفت و آمد دارند ولی غالباً بخاطر شرکت در جنگ ضد سوسیال امپریالیزم شوروی و رژیم پوشالی.

در ابتدای سال جاری حین کوچ کشی کوچیان از پاکستان به افغانستان قوای ارتش پوشالی تعدادی از آنها را دستگیر کرده و بعد بنام "مهاجرین عودت کننده" به آنها کمک های پولی و مالی نموده و مقداری از اموال کمکی روسی را در اختیار آنها قرار داد تا ازین طریق تعداد شصت هزار مهاجر عودت کننده پوره شده و رژیم مزدور بتواند جرگه عالی کوچی ها را تشکیل دهد.

10- اکثریت قریب به اتفاق پناهندگان افغانی در ایران و پاکستان بسر میبرند. این پناهندگان در ایران در مجموع و در پاکستان به نسبت معینی از دریافت کمک به عنوان پناهنده محروم هستند.

در پاکستان نه تنها در داخل شهرها بلکه حتی در داخل کمپ های مهاجرین افراد زیادی وجود دارند که از دریافت کمک محروم میباشند. در کمپ های مهاجرین افغانی واقع در پاکستان راجستر شدن بنام مهاجر افغانی و دریافت کارت مهاجرت به اصطلاح رشن دار، اساساً بدون پرداخت رشوه و یا داشتن واسطه و وسیله ممکن نیست و درین رابطه باندهای بزرگی از رشوه گیران، واسطه بازان و دلالان شامل سر براه های افغانی کمپ ها و مأمورین پاکستانی کمیشنری های مهاجرین بوجود آمده اند. به همین جهت مهاجرینی که نه توان پرداخت رشوه را دارند و نه واسطه و وسیله ای در اختیار دارند بی پناه و بی روزگار می مانند. از آنجائی که در داخل پاکستان زمینه کار یابی نیز اصلاً یا وجود ندارد و یا به سختی وجود دارد و در صورت یافتن کاری نیز عاید چندانی بدست نمی آید، این دسته از مهاجرین روزگار بسیار سختی را می گذرانند.

در ابتدای اعلام "مصالحه" از جانب رژیم پوشالی، تعدادی ازین مهاجرین در اثر سختی روزگار و فشار فوق العاده زندگی وسوسه شده و در صدد شدند که از امتیازات پیشنهادی رژیم پوشالی برای عودت کنندگان استفاده نمایند. این جریان مأسفانه بصورت بسیار ضعیفی تا حال ادامه یافته است.

در ایران با وجودی که مهاجرین افغانی در مجموع از دریافت کمک محروم هستند ولی رویهمرفته زمینه کاریابی بصورت نسبی وجود دارد و فامیل های مهاجرینی که افراد کارگر داشته باشند، میتوانند به نحوی روزگار بگذرانند. ولی در اثر سیاست های نفاق برانگیز رژیم اسلامی و عوامل سوسیال امپریالیزم شوروی در ایران آن برخورد نسبتاً خوبی که مردم پاکستان با مهاجرین افغانی دارند سراغ نمی گردد. مهاجرین افغانی همه روزه و هر ساعت تحقیر و توهین میشوند و حتی در مواردی چور و چپاول منازل و تجاوز به نوامیس شان نیز مشاهده گردیده است. تمامی این عوامل در میان بخشی از مهاجرین افغانی ایجاد عقده نموده و روحیه ضد ایرانی را در وجود آن ها پرورش داده است.⁽²⁾

درین میان سازمان های اسلامی وابسته به رژیم اسلامی ایران نیز جز اینکه همواره از اربابان معمم شان پشتیبانی نمایند، کاری نکرده و حتی برای یکبار هم که شده قاطعانه جانب مهاجرین توهین شده و مورد تجاوز قرار گرفته را نگرفته اند. این امر عقده مندی مهاجرین عقده بی را بیشتر از پیش شدت بخشیده و احساس کینه نسبت به سازمان های وابسته به رژیم اسلامی ایران، نسبت به خود رژیم و حتی بعضاً متأسفانه نسبت به مردم ایران را در وجود آنان بارور ساخته است.

پس از اعلام "مصالحه" توسط رژیم پوشالی تعدادی ازین مهاجرین عقده بی، کینه ورزی شان نسبت به سازمان های وابسته به رژیم اسلامی ایران را با قبول دعوت رژیم برای عودت به افغانستان تبارز داده و در لیست عودت کنندگان رژیم مزدور شامل شدند. این جریان نیز متأسفانه بصورت بسیار ضعیفی تا حال ادامه دارد.

مهاجرین عودت کننده که به کمپ های ویژه دولتی جابجا میشوند اکثراً تا آن موقع مورد توجه قرار می گیرند که فرزندان جوان شان به عسکری سوق داده نشده باشند که این وضع معمولاً بیشتر از دو ماه دوام نمی نماید. پس از سپری شدن این مدت بقیه افراد فامیل مورد بی توجهی قرار میگیرند و کسی در بند کار آنان نیست. به همین جهت مواردی از فرار دوباره این مهاجرین به خارج از کشور دیده شده که بعضاً یکجا با فرزندان شان و بعضاً بدون آنها صورت گرفته است. البته در صورتی که جوانان در قطعات عسکری رژیم گیر مانده باشند پدران و مادران پس از دوباره آواره شده شان منتظر اند که چه وقتی جوانان شان موفق خواهند شد از عسکری دولت مزدور فرار نموده و نزد شان مراجعه نمایند.

سرازیر شدن سیل پناهندگان به خارج از کشور همچنان ادامه دارد:

آنچه تا حال بیان داشتیم صرفاً یکجانب قضیه میباشد. رژیم پوشالی بصورت پیوسته و شباروزی از عودت مهاجرین به وطن داد زده و بوق کرنای تبلیغاتی اش درین مورد گوشها را کر نموده است، در حالی که در پهلوی عودت کنندگان واقعی و قلابی؛ سرازیر شدن سیل پناهندگان به خارج از کشور بسوی ایران و پاکستان و سایر کشورها همچنان ادامه دارد.

در طی مدت بعد از اعلام "مصالحه و آتش بس" از جانب رژیم پوشالی نیز بدنبال هر لشکر کشی بزرگ قوای متجاوز و اردوی پوشالی - همانند سابق - تعدادی از اهالی غیر نظامی مناطقی که برخورد ها در آنجا ها روی می دهد به خارج کشور پناهنده میشوند. درین مورد کافی است صرفاً به مهاجرینی که بعد از لشکر کشی انتقام جویانه قوای سوسیال امپریالیستی در ولایات سمت شمال کشور به خارج از کشور پناهنده شده اند اشاره نمائیم.

در اوایل سال جاری شمسی گروپ هائی از نیروهای مقاومت عملیاتی را با دامنه محدود در آن سوی دریای آمو در داخل خاک "شوروی" اجرا نمودند که باعث قتل یک تعداد از محافظین سرحدی "شوروی" گردیده و انعکاس شدیدی را در داخل "شوروی" بوجود آورد.

عکس العمل قوای نظامی "شوروی" در مقابل این عملیات محدود نیروهای مقاومت فوق العاده شدید بود. طیارات و هلیکوپترهای نظامی "شوروی" از پایگاه های داخل خاک آن کشور دست به عملیات وسیع و کورکورانه ای علیه تمامی مناطق روستائی سرحدات شمالی افغانستان که گمان می رفت گروپ های نظامی مقاومت از آنجا ها به داخل خاک "شوروی" نفوذ کرده اند زده و برای چند هفته به صورت پیهم مناطق مذکور را شدیداً مورد بمباردمان قرار دادند.

در اثر این بمباران های کورکورانه و وحشیانه قسمت های وسیعی از روستا های چند ولسوالی با خاک یکسان گردیده و اهالی منطقه تقریباً بصورت کامل خانه ها و روستا های ویران شده شان را تخلیه نموده به طرف پاکستان مهاجرت نمودند. شاهدان عینی که در مسیر مسافرت این آوارگان بطرف پاکستان قرار داشته اند از خیل پناهندگانی شامل چند هزار فامیل حکایت می نمایند که با آشفستگی و پریشانی فوق العاده ای بطرف پاکستان در حرکت بوده اند.

البته آنچه را که بیان داشتیم یگانه مورد مهاجرت به خارج از کشور نبوده و سیل مهاجرت از تمامی مناطق کشور با شدت و ضعف متفاوت به سوی ایران و پاکستان جاری بوده است. در این مورد حتی شهر کابل را نیز نمیتوان مستثنی قرار داد. چنانچه از آغاز سال جاری تا حال نه تنها مهاجرت از شهر کابل از طریق راه لوگر و پکتیا و یا راه مشرقی بطرف پاکستان جریان داشته، بلکه کمتر اتفاق افتاده است که روزی مسافرخانه های شهر کویته که مهاجرین عازم ایران و منجمله مهاجرین کابلی بعد از جابجا شدن در آنها بطرف ایران حرکت می نمایند، از مهاجرین کابلی خالی باشند. گروپهای متعددی از قاچاقبران که کار و کاسبی شان انتقال مهاجرین کابلی به پاکستان و ایران می باشد بعد از اعلام "مصالحه" نیز به فعالیت های شان ادامه می دهند و بازار کاسبی شان همچنان پر رونق می باشد. (4)

سازش با فیودالیزم و کمپرادوریزم غرب

رژیم دست نشانده سوسیال امپریالیزم شوروی اکنون پس از گذشت نه سال از آغاز مقاومت حماسه آفرین ملت افغانستان نقاب کاذب ضد فیودالی و ضد امپریالیستی ای را که به چهره زده بود آشکارا به دور انداخته و مواضع به اصطلاح ضد فیودالی و ضد امپریالیستی اش را باطل اعلام نموده است. به بیانات نجیب مزدور توجه نمائیم:

«... بدین ارتباط میخواستیم در مورد مسئله مالکیت خصوصی و متشبهین خصوصی صحبت نمایم.

شما میدانید که در سالهای اول انقلاب درین پروسه اشتباهاتی رخداد. چندی قبل قانون خیلی مهم در مورد سرمایه گذاری خصوصی که شرایط مساعد را برای رشد فعالیت های سرمایه گذاری در سکتور خصوصی مهیا میسازد نافذ گردید. نصاب زمینداری به اندازه قابل ملاحظه الی صد جریب ارتقا داده شد و دولت کمک های اقتصادی و تخنیکی را به زمینداران توسعه بخشید. ما از آن افغانهائی که در غرب سرمایه گذاری نموده اند و یا مصروف امور هستند دعوت مینمائیم که سرمایه خود را در جهت رشد اقتصاد کشور شان به مصرف برسانند. شما میتوانید مؤسسات جدیدی را در افغانستان جایی که نیروی کار و سایر ذخایر به قدر کافی وجود

دارد ایجاد نمائید. سیاست ما درین عرصه ازین امر ناشی میگردد که دولت اساسات اقتصادی و حقوقی را برای همکاری های طویل المدت مفید با سکتور خصوصی و متشبهین ملی هم در چوکات سکتور مختلط و هم در اشکال مختلف آن بمیان می آورد. ما فکر میکنیم که در مورد همه مسایل که درینجا طرح گردیده است می توان به توافق رسید و در هر صورت دلیلی برای ادامه جنگ و خونریزی وجود ندارد. با آنها ما حاضر هستیم تا به سرمایه گذاری های غرب نیز امکانات شرکت در اقتصاد کشور ما را بدهیم. شما میدانید که ما شرکتهای مختلط داریم. شرکت افغان - آلمان (هوخست) شرکت افغان - سوئیس (فابریکه بوت آهو)، شرکت افغان-ژاپن (افغان . H.A) و سایر مؤسسات مشابه که در آن سرمایه غرب شرکت دارد. ما حاضر هستیم تا همکاری را درین عرصه توسعه داده و امکانات بیشتری را برای فعالیت و تضمین آنها در آینده بدهیم. ما همچنان برای توسعه همکاری اقتصادی و سایر همکاری ها با پاکستان و ایران حاضر هستیم.»

سه مسئله را که عبارت اند از سیاست رژیم در قبال فیودالیزم، سیاست رژیم در قبال سرمایه گذاری خصوصی و سیاست رژیم در برابر کمپرادوریزم غرب در چوکات "مشی مصالحه ملی"، بخاطر بهتر مشخص شدن جدا جدا بررسی می نمائیم:

1- سیاست رژیم در قبال فیودالیزم:

نجیب مزدور در بیاناتش صرفاً به بالا بردن حد نصاب زمینداری الی صد جریب اشاره می نماید درحالی که مسئله صرفاً به این موضوع محدود نمی ماند. سیاستی را که رژیم مزدور در چوکات "مشی مصالحه ملی" در قبال فیودالیزم در پیش گرفته در واقع عبارت است از نفی "فرمان شماره هشت"، دست شستن از سرکوب استعماری-رفورمیستی فیودالیزم و سازش تقریباً تمام و کمال با آن. بحث مفصل درین مورد مستلزم بررسی متن فرمان جدید رژیم مزدور در مورد مناسبات ارضی و آب می باشد که آنرا به وقت دیگری موکول مینمائیم و فعلاً صرف به رئوس مطالب درین مورد اشاره می نمائیم. در صفحه دوم و سوم شماره مسلسل 1796 "حقیقت انقلاب ثور" ارگان کمیته مرکزی باند خلق و پرچم عنوان ذیل که با حروف برجسته نوشته شده است بچشم میخورد: «در تحت عنوان "در باره پرنسیب های اساسی تنظیم مناسبات ارضی و آب در ج. د. ا." مطالبی از ماده های اول، چهارم و پنجم فرمان هیات رئیسه شورای انقلابی ج. د. ا. در باره پرنسیب های اساسی تنظیم مناسبات ارضی و آب در ج. د. ا. به چشم میخورد:

* زمین هائی که در پروسه تطبیق اصلاحات ارضی و آب طی سالهای انقلاب به دهقانان بی زمین و کم زمین توزیع شده و آنرا کشت و بهره برداری می نمایند در استفاده دایمی آن ها باقی میماند.

* حد نصاب زمینداری خانوار در ج. د. ا.، 100 حریب زمین زراعتی در جه اول یا معادل آن به استثنای موارد مندرج ماده (5) این فرمان تعیین گردد.

* ساحات زمین بیشتر از صد جریب درجه اول یا معادل آن در موارد ذیل تابع حد نصاب نمی باشد:

- 1- زمین مالکان باغها و تاکستانها مشروط بر اینکه تمام ساحه آن دارای درختان مثمر یا تاک باشد. طرز فعالیت بالای چنین اراضی توسط قرار داد که بین دولت و مالک متکی بر صواب دید اقتصادی و منافع متقابل عقد میگردد تنظیم میشود.
- 2- قطعات زمین موقوفه به شمول اوقاف مربوط به اماکن متبرکه از قبیل مساجد، مدارس دینی و مزارات.
- 3- زمین آن زمینداران که در تحقق مصالحه ملی نقش فعال داشته و سهم قابل ملاحظه در قطع خونریزی و تأمین صلح سراسری در کشور داشته آمادگی قاطع برای همکاری بعدی با حاکمیت دولتی ابراز نموده و خدمات آنها توسط کمیسیون عالی مصالحه ملی تأیید شده باشد. طرز فعالیت بالای چنین زمینها توسط اسناد تقنینی که استفاده از اهرم های اقتصادی و سیستم مالییه دهی را پیشبینی میکند تنظیم میگردد.

* در سایر موارد که در اسناد تقنینی پیشبینی شده باشد.»

یک قسمت از زمین هائی که بر اساس فرمان شماره هشتم رژیم کودتا به دهقانان توزیع گردیده بود اساساً از طرف دهقانان مورد بهره برداری قرار نگرفته و دهقانان از تصاحب آن خودداری نمودند. قسمت دیگر آن که تا حدودی از طرف دهقانان مورد بهره برداری قرار گرفت پس از آغاز جنگ علیه رژیم در سال 1358 در اکثر مناطق از چنگ آنها بیرون رفت و هم اکنون بیشتر از نود فیصد این زمین ها از طرف دهقانان مورد کشت و بهره برداری قرار ندارد. ازین جهت این بخشش "حائمانه" رژیم به دهقانان بخششی است صرفاً در روی کاغذ و غیر قابل تعمیل.

اما از این مسئله اگر بگذریم می بینیم که فرمان جدید رژیم برای فیودالان یک پیام دارد و آن این است که: «از مخالفت علیه ما دست بردارید و تسلیم شوید. در عوض ما دست شما را در استعمار دهقانان کاملاً باز میگذاریم.»

وقتی زمین های فیودالان طرفدار رژیم تابع حد نصاب نباشد، وقتی زمین های موقوفه نتواند به دهقانان تعلق بگیرد و وقتی باغها و تاکستانها مال خالص فیودالان دانسته شود، چه مقداری از زمین های فیودالان مخالف رژیم و یا طرفداران غیر فعالش باقی خواهد ماند که پس از کسر حد نصاب صد جریب بتواند به دهقانان تعلق بگیرد؟ البته این حد نصاب نیز میتواند چهار یا پنج برابر و یا بیشتر بالا برده شده، خود فیودال و پسران متاهلش چند خانوار حساب شوند.

به این صورت است که سوسیال امپریالیزم شوروی و رژیم دست نشانده اش بخاطر سرکوب مقاومت ملت ما بطرف فیودالیزم رو آورده و سیاست شان را از سرکوب استعماری - رفورمیستی فیودالیزم به سیاست سازش و مصالحه با فیودالیزم تبدیل نموده اند و در چوکات این سیاست فیودالان را به صورت آشکارا به عنوان متحدین طبیعی شان در نظر می گیرند.

اتخاذ این سیاست آن ماسک دروغینی را که سوسیال امپریالیزم شوروی و رژیم مزدور به چهره زده بودند و در زیر این ماسک به حمایت دروغین از دهقانان می پرداختند، کاملاً از هم دریده و چهره های اصلی شان را افشا نموده است. اکنون سوسیال امپریالیزم شوروی و دولت پوشالی بخاطر سرکوب مقاومت و تحمیل انقیاد بر ملت ما در جهت نزدیکی هرچه آشکار تر و رسوا تر با فیودالیزم مطابق به ماهیت اصلی شان بیشتر از پیش می خواهند منافع دهقانان را لگد مال نمایند. برای مقاومت ملت ما این امر پیروزی کوچکی نیست زیرا که رادیکالیزه شدن ترکیب طبقاتی مقاومت را بیشتر از پیش تقویت می نماید و صف ارتجاع فیودالی را بیشتر از پیش از آن جدا میسازد. ادامه این سیاست از جانب سوسیال امپریالیزم شوروی و رژیم مزدور دیرباز مقاومت را بر سر دو راهی ادامه جنگ از طریق اتخاذ فعالانه موقف ضد فیودالی و یا خطر شکست از طریق عدم اتخاذ موقف ضد فیودالی قرار خواهد داد زیرا که این سیاست انگیزه های فیودالی جنگ را اگر نه به سرعت ولی به تدریج از میان خواهد برد و چنانچه مقاومت نتواند مواضع سیاسی اش را رادیکالیزه کرده و بر انگیزه های ملی - طبقاتی به نفع طبقات تحت ستم و منجمله دهقانان تکیه نماید، خطر ناتوانی و شکست کاملاً مشهود است.

اما سیاست سازش و آشتی سوسیال امپریالیزم شوروی و رژیم مزدور با روحانیون مرتجع که در کلیت خود جنبه ایدئولوژیک سازش با فیودالیزم را در بر میگرد صرفاً به دور نگه داشتن دست دهقانان از زمین های موقوفه (مالکیت های "مقدس" مذهبی) محدود نمی ماند. مطابق به چوکات بندی عام این سازش که منافع روحانیون و مؤسسات مذهبی وابسته به سوسیال امپریالیزم شوروی و رژیم مزدور را تأمین مینماید، سعی به عمل میآید که روحانیون، مؤسسات مذهبی و عقاید مذهبی مردم در جهت تأمین منافع سوسیال امپریالیزم شوروی و رژیم مزدور استخدام گردد. در رابطه با مناسک مذهبی رژیم مزدور حتی بیشتر از رژیم های داود و ظاهر فعال به نظر میرسد، چنانچه نیمی از مصارف سفر حجاج را می پردازد و در روز های محرم دسته های سینه زنی به خیابانهای کابل گسیل مینماید. همچنان زیارات و اماکن مذهبی ای که در مناطق تحت کنترل رژیم قرار دارند همه روزه ترمیم و نوسازی میشوند و مساجد بیشتر اعمار میگردد. درین مورد بینیم نجیب مزدور چه چیزهایی برای گفتن دارد:

«در مورد مناسبات دولت و حزب با دین مقدس اسلام: - میخواهم در مورد این مسئله روشنی بیندازم زیرا که در اطراف این مسئله دروغ و تحریف های زیادی صورت می گیرد. باید گفت که این مناسبات تا اندازه ای متأسفانه درست جلوه نموده دختران و پسران افغانستان بعضاً به این دروغها باور کرده و در خارج از مرزهای وطن و یا در صفوف گروپهای مخالف قرار گرفته اند. ما نمیخواهیم آنرا متهم سازیم ولی این مهم است که واقعیت را تثبیت نمائیم و آنرا دقیقتر ثابت سازیم. تصادفی نیست در مواردی که ما اشتباه می نمائیم در میان شما کسانی هستند که به سرعت در مورد آن می دانند ولی زمانی که ما اشتباهات را رفع می سازیم و یا از اشتباهات جلوگیری میکنیم و مؤفقانه در راه صحیح پیش میرویم نمی گذارند درین مورد در بین شما معمول گردد. به هر صورت ماهیت مسئله به همه کسانی که چشم، گوش و قلب باز برای درک حقیقت دارند روشن است. در تمام اسناد حاکمیت مردمی دقیقاً تذکر رفته است که ما اسلام را دین مقدس می شماریم و برای مردم همه شرایط پیروی از دین مقدس اسلام، برگذاری تمام شعائر اسلامی و ادای مناسک دینی، اعمار مساجد و مدارس تخریب شده و ساختمان مساجد و مدارس جدید را مهیا می سازیم؛ علما و روحانیون را در تحقق رسالت شریفانه و صلح آمیز آنان مساعدت مینمائیم. دین مبین اسلام دین مردم افغانستان است و این مسئله را ما در ماده دوم مسوده قانون اساسی کشور ما توصیف نموده ایم. هر آنچه را که گفته شد در عمل تحقق بخشیده ایم. در کابل برای اولین بار در تاریخ کشور مرکز تحقیقات علمی و تربیوی اسلامی ایجاد گردیده است. در آن به تحقیقات اسلامی و تربیوی کادرهای علوم اسلامی سازمان داده میشود. دولت تمام مصارف پوهن خی شرعیات پوهنتون کابل و بیست مدرسه را برعهده خود

گرفته است. در سال های اخیر 1226 مسجد اعمار و ترمیم گردیده اند و 231 مسجد جدید اعمار شده است. برای این منظور دولت در حدود دو میلیارد افغانی تخصیص داده است که این مبلغ چند بار بیشتر از همه مصارف درین زمینه در پنجاه سال قبل از انقلاب میباشد. اعتقاد ما به دین مبین اسلام در نشان و بیرق دولتی منعکس گردیده است. این اعتقاد در ترمیم اماکن مقدس و تعمیر ارزشهای دینی، در بهبود شرایط اجرای مناسک مذهبی و حج خانه کعبه شریفه که طی سالهای انقلاب 23 هزار نفر آنرا ادا نموده اند و بطور قابل ملاحظه ای بیشتر از ارقام هر زمان دیگر قبل از انقلاب میباشد انعکاس می یابد. در حال حاضر دولت از بودجه خویش نیمی از مصارف سفر حج را می پردازد در حالی که در هیچ زمان دیگر چنین کاری عملی نمیشد. طیارات باختر چندی قبل گروپ جدیدی از حجاج را به مکه معظمه انتقال دادند. در ماه مبارک رمضان در کابل مسابقه بین المللی تلاوت قرآن شریف برگزار گردید که توجه همه جهان اسلام را به خود معطوف ساخت. این امر نیز درست است که دیالوگ یا مذاکره به همکاری حاکمیت دولتی و روحانیون منظمآ توسعه می یابد. بیش از یکهزار ملا امام و عالم دینی به ارگانهای جدید محلی قدرت دولتی جلب گردیده اند و همچنان تعداد زیادی از روحانیون به شورای انقلابی و جبهه ملی جمهوری دموکراتیک افغانستان شامل گردیده اند...»

مسئله روشنتر از آن است که ضرورت به توضیح و تشریح بیشتری داشته باشد. رژیم مزدور به اشتباه سیاسی اش در قبال روحانیون پی برده و در صدد اصلاح این سیاست برآمده است. قبول این اشتباه از جانب سوسیال امپریالیزم و رژیم مزدور مبین این امر است که آنها - بنا به گفته نجیب مزدور - روحانیون را به غلط یک قشر مخالف منافع شان ارزیابی کرده بودند و در سالهای اول کودتا در صدد سرکوبی آنها برآمده بودند. اکنون سوسیال امپریالیزم شوروی و رژیم مزدور به این امر پی برده اند که میتوانند از وجود روحانیون هر چه بیشتر استفاده برده و با جمع نمودن آنها به دور دسترخوان رنگین نهادهای مذهبی خود ساخته دولت پوشالی، عقاید مذهبی مردم را در جهت تأمین منافع ضد ملی و ضد کمونیستی شان بکار بگیرند.

خلاصه سوسیال امپریالیزم شوروی و رژیم مزدور از تعرض علیه اسلام دست برداشته و سعی در منطبق ساختن آن با منافع شان دارند و درین رابطه نهاد ها و تشکلات خاص اسلامی را نیز پرورده و روحانیون زیادی را گرد آورده اند.

اتخاذ این سیاست آن چوکات سیاسی ای را که مخالفت با سوسیال امپریالیزم شوروی و رژیم مزدورش را صرفاً با اتکاء به عقاید مذهبی مردم توجیه مینماید روز بروز بیشتر از پیش مورد ضربت قرار میدهد. اگر چنانچه خلاء ایجاد شده ناشی ازین امر توسط جنبش انقلابی کشور از طریق جانشین ساختن و تثبیت بدایل ملی دموکراتیک و انقلابی در درون مقاومت پر نشود سوسیال امپریالیزم شوروی و رژیم مزدورش زمینه های مساعدی برای سوء استفاده بدست خواهند آورد.

2 - سیاست رژیم در قبال سرمایه گذاری خصوصی:

چنین به نظر میرسد که همزمان با ایجاد اصلاحات بیشتر رویزونیستی در سیستم اقتصادی "شوروی" توسط گربه چوف، در سیاست های اقتصادی خارجی "شوروی" نیز تغییراتی رونما گردیده است. قبلاً توسعه سرمایه داری دلال دولتی وابسته به سوسیال امپریالیزم شوروی صرفاً از طریق سکتور دولتی و سرمایه گذاری درین ساحه عملی میگردد و سرمایه "شوروی" با بخش خصوصی کلاً کاری نداشت. ولی اکنون سرمایه داری "شوروی" در صدد است که برعلاوه سکتور دولتی با بخش خصوصی نیز وارد معامله شده و در کشورهای وابسته نه تنها سکتور دولتی وابسته بلکه بخش خصوصی وابسته نیز ایجاد نماید. ما بدرستی نمی دانیم که این تغییر در سیاست خارجی اقتصادی "شوروی" تا چه حد و به چه صورتی در کشورهای دیگر عملی میگردد. ولی در مورد افغانستان مسئله تا حدود زیادی برای ما روشن است. رژیم مزدور سوسیال امپریالیزم شوروی اکنون این امر را یکی از افتخارات خود میداند که مطابق به "قرار داد رسمی" ای توانسته است "کمک ها" و کریدت های اقتصادی اربابش را برای بخش خصوصی و متشبثین خصوصی نیز جلب نماید. بر اساس این قرار داد است که سرمایه ها و کریدتهای اقتصادی "شوروی" بخش خصوصی را نیز باید تحت سیطره خود گرفته و برعلاوه بورژوازی کمپرادور بوروکراتیک قشر بورژوازی کمپرادور غیر بوروکراتیک را نیز در افغانستان بوجود بیاورد. تشکیل شورای مشورتی اقتصادی و تشکیل کنفرانس عمومی متشبثین خصوصی، تصویب قانون در مورد سرمایه گذاری خصوصی و استرداد دوباره دارائی های ضبط شده سرمایه داران به آنها حرکاتی اند که در جهت تأمین این هدف خدمت می نمایند.

بحث مفصل درین مورد مستلزم بررسی مشخص اسناد دولتی و بخصوص قانون سرمایه گذاری خصوصی است که امیدواریم بعد ها به آن توفیق یابیم.

3- سیاست رژیم در قبال کمپرادوریزم غرب:

پیام نجیب مزدور به سرمایه داران غربی چنین است: «ما حاضر هستیم شما را در اقتصاد افغانستان شرکت بدهیم و دست شما را در استثمار کارگران افغانستان آزاد بگذاریم و لذا دلیلی برای ادامه مخالفت شما با ما وجود ندارد. در افغانستان نیروی کار و سایر ذخایر به قدر کافی وجود دارد و شما میتوانید سهم تان را داشته باشید. بفرمائید مؤسسات کمپرادوری قبلی را بیشتر از پیش توسعه دهید و مؤسسات جدیدی بوجود بیاورید. ما مصئونیت فعالیت های شما را تضمین می نمائیم.»! صرفنظر از اینکه این پیام نجیب مزدور تا چه حد میتواند قابل تعمیل باشد؛ طرح مطلب از جانب رژیم مزدور گویای این مسئله است که سوسیال امپریالیزم شوروی و رژیم مزدورش به خاطر سرکوب مقاومت و تحمیل انقیاد بر ملت ما حاضرند امتیازات اقتصادی به غرب- و حتی ایران و پاکستان- بدهند و سرمایه های امپریالیستی غربی را به عنوان شریک کوچک سرمایه سوسیال امپریالیستی در افغانستان قبول نمایند. البته بساط سرمایه غرب و سرمایه داران وابسته به غرب در طول سالهای گذشته - بعد از کودتای ثور و بعد از تجاوز- نیز کاملاً برچیده نشده بود ولی قبل از اعلام "مصالحه" سوسیال امپریالیزم شوروی و رژیم پوشالی علیه آن به لاف زنی و تهدید مبادرت می ورزیدند. ولی اکنون در چوکات "مشی مصالحه ملی" این سیاست جای خود را به "حسن نیت" و "تفاهم" سپرده و ماهیت "ضد امپریالیستی" سوسیال امپریالیزم شوروی و مزدوران افغانی اش را بیشتر از پیش برملا میسازد.

با توجه به مسایل فوق است که پیشنهاد نجیب مزدور به سازمانهای چپ دموکراتیک - یا آن طوری که در مصاحبه اش در ماسکو بیان نمود: سازمانهای چپ و دموکراتیک - غرض سازش و مصالحه و شرکت در دولت به اصطلاح ائتلافی صرفاً یک حرف است و هیچ زمینه ای برای عملی شدن آن وجود ندارد. صرفنظر از حالت مستعمره بودن کشور - که جنبه عمده حالت فعلی کشور را تشکیل میدهد- مشی "مصالحه ملی" رژیم در واقع مصالحه با فیودالیزم، سرمایه داران و امپریالیست های غربی است و آنچه که باید بر اساس این "آشتی" و "مصالحه" بیشتر از پیش عملی گردد؛ پایمال نمودن منافع کارگران، دهقانان، خرده بورژوازی و نیز جنبش چپ دموکراتیک (یا جنبش چپ و دموکراتیک) مطابق به اصطلاحات بیان شده توسط نجیب مزدور- می باشد.

اکنون این نیاز بیشتر از پیش احساس می گردد که انقلابیون کشور بر اساس خط ایدئولوژیک مارکسیزم-لنینیزم- اندیشه مائوتسه دون و در پیوند با جنبش کمونیستی بین المللی (جنبش انقلابی انترناسیونالیستی) با تشکیل حزب کمونیست افغانستان درفش مستقل پرولتری رادر کشتزار خونین مقاومت حماسه آفرین ملت قهرمان ما بر افرازند و با بسیج کارگران، دهقانان و زحمتکشان کشور در مبارزه علیه تجاوز سوسیال امپریالیستی و مداخلات امپریالیستی امپریالیست های غربی در امر مقاومت ملت ما، جنگ فعلی را به یکی از عرصه های اصلی مبارزه علیه سوسیال امپریالیزم، امپریالیزم و ارتجاع مبدل نمایند.

قانون اساسی انقیاد

انتشار طرح قانون اساسی نامنهاد در جراید و مطبوعات دولت پوشالی، توأم با پیام بلند بالائی از سوی نهاد های اساسی رژیم مزدور، که نجیب مزدور در بیانیه شام 24 سرطان خود وعده داده بود، تلاش های مذبحخانه سوسیال امپریالیزم شوروی و مزدوران افغانی اش را به خاطر تحمیل انقیاد بر مردم ما در زیر پرده پر فریب مصالحه، وارد مرحله تازه ای نمود.

نجیب مزدور این طرح نامنهاد را مهمترین سند "مصالحه ملی" خوانده است که برین اساس جا دارد با توجه به متن این طرح اساسات "مصالحه ملی" را دریابیم.

ما درین نوشته مختصر، تمامی مواد مندرج در این طرح را به ارزیابی نمی گیریم بلکه رئوس مطالب و مواد اساسی آنرا در نظر گرفته و سعی خواهیم کرد اهداف اساسی سوسیال امپریالیزم شوروی و رژیم پوشالی را درین طرح بیابیم.

فصل اول - اساسات نظام سیاسی دولت:

«ماده اول:»

«جمهوری دموکراتیک افغانستان (ج. د. ا.) (*) دولت مستقل؛ واحد و غیر قابل تجزیه بوده بر تمام قلمرو خود، دارای حاکمیت می باشد. جمهوری دموکراتیک افغانستان کشور غیر منسلک بوده در پیمان های نظامی شامل نمی باشد و تأسیس پایگاه های نظامی خارجی را در قلمرو خود اجازه نمی دهد.»

«* - در نتیجه نظر خواهی عامه، امکانات آن وجود دارد که جمهوری دموکراتیک افغانستان به جمهوری افغانستان مسمی گردد...»

هر دولت مستقلى داراى جمعيت و قلمرو معين بوده و با داشتن حاکميت مستقلانه امور داخلى و روابط بين المللى خود را بدون تهديد، دستور و توافق يا عدم توافق دولت ديگرى تنظيم مى نمايد. در افغانستان پس از کودتای هفت ثور بدست مشاوران نظامى سوسيال امپرياليزم شوروى و به دنبال آن تجاوز آشکار قواى "شوروى" بر کشور، تمامى ارکان عمده دولت از ميان رفت. حق حاکميت که در رژيم هاى قبلى هم جريحه دار بود پس از کودتای هفت ثور بيشتر از پيش جريحه دار شد. تجاوز بر حق حاکميت افغانستان رکن دوم دولت يعنى جمعيت کشور را بصورت وحشيانه اى آواره نموده و فيصدى قابل توجهى از اهالى افغانستان را به کشورهاى خارجى وادار به پناهندي نمود. پس از تجاوز قواى خارجى (قواى "شوروى") رکن سوم دولت يعنى قلمرو افغانستان تحت اشغال قواى نظامى خارجى درآمد، که توأم با آن تجاوز بر حق حاکميت نيز تکميل گرديده و جمعيت کشور بيشتر از پيش دست به مهاجرت زده و به کشورهاى خارجى پناهنده شد. هم اکنون که کشور در اشغال قواى نظامى سوسيال امپرياليسى قرار دارد، بيشتر از پنج ميليون نفر از نفوس کشور در ممالک خارجى آواره و سرگردان اند و حق حاکميت افغانستان اساساً از ميان رفته و دولتى در افغانستان به مفهوم حقوقى آن وجود ندارد. بناً تا زمانى که هر سه رکن اساسى دولت دوباره اعاده نگردد، در افغانستان نيمى توان اساساً از موجوديت دولت مستقل صحبت به ميان آورد.

مزدوران سوسيال امپرياليزم شوروى که بدستور ارباب شان اولين هدف طرح قانون اساسى نام نهاد شان را تحکيم حاکميت مى و دفاع از تماميت ارضى کشور اعلام مى نمايند معلوم است که از کدام استقلال، حاکميت مى و تماميت ارضى حرف ميزنند. آن ها مقاومت مردم ما را تجاوز خارجى مى نامند و لشکر کشى سوسيال امپرياليزم شوروى را حرکتى در جهت تأمين استقلال، حاکميت مى و دفاع از تماميت ارضى کشور مى دانند. مفاهيم استقلال، حاکميت مى و تماميت ارضى براى آنها غير از مستعمره بودن سوسيال امپرياليزم شوروى، نابودى کامل حاکميت مى و تحت اشغال بودن قلمرو کشور معانى ديگرى را در بر نداشته و طرح قانون اساسى شان در واقع سندی است در جهت تحکيم و پايدار ساختن هر چه بيشتر اين حالت.

به اين ترتيب در شرايط فعلى (شرايط اشغال کشور توسط قواى سوسيال امپرياليسى) که نيمى توان اساساً از موجوديت دولت مستقلى در افغانستان صحبت به عمل بياوريم؛ حرف زدن از دولت افغانستان به عنوان يک دولت واحد و غير قابل تجزيه و حاکميت اين دولت بر تمام قلمروش آنچنان پوچ و ميان تهى است که فقط و فقط ميتواند از زبان و قلم مزدوران سوسيال امپرياليزم شوروى تراوش نمايد.

وقتى تمام کشور در اشغال باشد و ارتفاعات پامير هم تمام و کمال به سرزمين "شوروى" ملحق گرداننده شده باشد؛ حاکميت بر تمام قلمرو و دولت واحد غير قابل تجزيه، ديگر چه مفهومی ميتوانند در برداشته باشند؟ اما عدم انسلاک جمهورى دموکراتيک مزدوران سوسيال امپرياليزم شوروى که بر اساس آن گویا افغانستان در پيمان هاى نظامى شامل نميشود و تأسيس پايگاه هاى نظامى خارجى را در قلمرو خود اجازه نميدهد از ادعاى استقلال و حاکميت بر کشور، کمتر گستاخانه و وقیحانه نيمى باشد.

به تاريخ پنجم دسامبر 1978 عيسوى معاهده اى ميان نورمحمد تره کى و بريژنف در ماسکو به امضاء رسيد که ماده چهارم آن مربوط به "انکشاف همکارى در ساحة نظامى" و "اتخاذ تدابير مناسب" درين ساحة در موقع لزوم ميباشد. اين معاهده که اساساً يک معاهده نظامى بوده و زمينه اساسى را براى تجاوز قواى سوسيال امپرياليزم شوروى بر افغانستان، بنا به ادعاى سوسيال امپرياليسى ها و مزدوران شان از لحاظ حقوقى فراهم ساخت؛ افغانستان را به مثابه يکى از حلقهات وابسته به پيمان نظامى وارسا در آورد. (1) البته مزدوران سوسيال امپرياليزم شوروى تا حال افغانستان را بصورت يکى از اعضاى رسمى پيمان نظامى وارسا در نياورده اند. ولى موجوديت پيمان نظامى ميان رژيم مزدور و دولت سوسيال امپرياليسى شوروى و بالا تر از آن موجوديت قواى نظامى "شوروى" که رهبرى اين پيمان نظامى را برعهده دارد؛ معاً گروههاى نظامى متعددى از دولت هاى مربوط به پيمان وارسا و حتى موجوديت عساکر کوبائى و ويتنامى و درين اواخر نظاميان مزدور پاکستاني و ايرانى در افغانستان؛ دولت پوشالى افغانستان را در عمل بصورت يکى از حلقهات وابسته به پيمان نظامى وارسا در آورده است.

(1) - اين معاهده ننگين يک معاهده غير قانونى و فاقد اعتبار حقوقى است زيرا که امضاء کننده جانب افغانى آن نماينده ملت و مردم افغانستان نبود و نه تنها رژيم تحت رهبرى وى بدون خواست و اراده مردم و ملت افغانستان توسط مستشاران نظامى خارجى به وجود آمده بود بلکه در موقع عقد اين معاهده، مردم افغانستان مبارزه مسلحانه عمومى را بر عليه وى و رژيم مزدورش برراه انداخته بودند.

نگاهی به وضع پیمانهای نظامی دیگر جهان این مسئله را کاملاً روشن میسازد:

در پیمان نظامی بغداد- که بعد از خروج عراق از آن بنام پیمان مرکزی (سینتو) نامیده شد- آمریکا هرگز عضویت کامل نداشت ولی با پیمان های نظامی دوجانبه با هریک از کشورهای عضو این پیمان یعنی ایران، ترکیه و پاکستان و نیز بریتانیا از طریق پیمان اطلس با این پیمان رابطه داشت و عملاً نقش رهبری و کارگردانی این پیمان نظامی را تا زمان از میان رفتن آن برعهده داشت. به همین سبب پیمان مرکزی (سینتو) اساساً یک پیمان نظامی مربوط به امپریالیزم آمریکا تلقی میشد و مسئله عدم عضویت کامل آمریکا در آن- که در عمل چیزی را تغییر نمی داد- هرگز به معنی عدم شرکت آمریکا درین پیمان محسوب نمی گردید.

دولت جاپان در هیچیک از پیمان های نظامی جهان رسماً عضویت ندارد، ولی چون در زیر چتر حمایت نظامی امپریالیزم آمریکا قرار دارد؛ هیچگاهی به عنوان یک دولت غیر منسلک شناخته نشده است.

نمونه های دیگری نیز ازین نوع وجود دارند که نشان میدهند صرفاً عضویت کامل و رسمی در یکی از پیمان های نظامی برای نفی عدم انسلاک کافی نیست بلکه انعقاد پیمان نظامی با یکی از دولت های عضو این پیمان ها نیز کافی است که سیاست عدم انسلاک را ناپود نماید.

البته بدون اینکه وارد بحث در مورد ماهیت اصلی جنبش عدم انسلاک شویم باید تذکر دهیم که در حال حاضر حتی از همان ماهیت توهم آمیز بورژوا- رفورمیستی افکار رهبران اولیه این جنبش چیزی باقی نمانده و درین جنبش تعداد زیادی از دولت های عضویت دارند که مستقیم یا غیر مستقیم به یکی از پیمان های نظامی جهان منسوب میباشند و در یکی از بلوک های جهانی در عمل منسلک هستند.

شرط تحقق عملی این مسئله که «دولت افغانستان در پیمان های نظامی شامل نمی شود» در قدم اول لغو معاهده پنجم دسامبر 1978 ماسکو میباشد که با لغو آن معاهده موجودیت قوای اشغالگر سوسیال امپریالیستی زمینه حقوقی کاذب موجودیت خود را در افغانستان از دست میدهد و باید بصورت فوری و بدون هیچگونه قید و شرطی از افغانستان خارج شود. ولی اگر چنانچه این معاهده لغو نگردد و عساکر "شوروی" از افغانستان خارج نشوند نه موضوع عدم شرکت در پیمان های نظامی تحقق عملی پیدا می نماید و نه موضوع عدم اجازه به قوای نظامی خارجی غرض تأسیس پایگاه های نظامی در قلمرو افغانستان.

هم اکنون قوای نظامی صد و پنجاه هزار نفری "شوروی" در افغانستان پایگاه های متعددی در اختیار دارند و رژیم پوشالی بدستور ارباب خارجی اش تخلیه این پایگاه ها را به امتناع مقاومت از دوام مبارزه مسلحانه و سازش با رژیم پوشالی مشروط میسازد. اگر این ماده طرح قانون اساسی نامنهاد؛ از طرف نهاد های پوشالی خود ساخته مزدوران سوسیال امپریالیزم به تصویب برسد و گویا رسمیت پیدا کند مزدوران مطابق به حکم قانون خود ساخته خود شان نمیتوانند ادعا نمایند که موجودیت قوای اشغالگر در افغانستان حالت قانونی دارد. ولی کاملاً واضح است که نه مقاومت از مبارزه مسلحانه امتناع خواهند کرد و نه عساکر متجاوز سوسیال امپریالیستی پایگاه های شان را در افغانستان تخلیه خواهند نمود و در نتیجه این طرح پر آب و تاب همانند تمامی طرحات دیگر رژیم پوشالی کاملاً بی آب و تاب از کار درآمده و کوس رسوائی طرح کنندگان آنرا هرچه رساتر خواهد نواخت. به عبارت دیگر برچیده شدن پایگاه های نظامی خارجی از قلمرو افغانستان و خروج عساکر "شوروی" از کشور شرط اولیه تأمین طرح عدم اجازه به پایگاه های نظامی خارجی در قلمرو افغانستان به شمار میرود و در وضع فعلی تأمین این شرط ممکن نیست زیرا که موجودیت همین پایگاه های نظامی خارجی در قلمرو افغانستان پایه اساسی موجودیت رژیم پوشالی طرح کننده این مسئله را تشکیل میدهد.

خلاصه: ادعای موجودیت و یا تشکیل یک دولت مستقل در افغانستان که دارای حاکمیت بر تمام قلمرو خود باشد فقط و فقط پس از خروج کامل و بدون قید و شرط قوای متجاوز سوسیال امپریالیستی، میتواند زمینه عملی پیدا کند و سیاست عدم انسلاک و عدم شمول در پیمان های نظامی و عدم اجازه برای تأسیس پایگاه های نظامی خارجی نیز صرفاً آن وقتی قابل طرح اند که معاهده پنجم دسامبر 1987 ملغی اعلام گردیده و پایگاه های نظامی عساکر "شوروی" از افغانستان برچیده شود. به همین دلیل است که رژیم پوشالی صلاحیت حقوقی طرح این مسایل را نداشته و توان عملی تحقق آنها را نیز در اختیار ندارد. این دولت سوسیال امپریالیستی شوروی است که باید با به رسمیت شناختن استقلال افغانستان پایگاه های نظامی اش را از افغانستان برچیده و معاهده پنجم دسامبر 1987 را ملغی اعلام نماید؛ تا حاکمیت بر قلمرو افغانستان بتواند به مردم افغانستان و دولت مستقل افغانستان تعلق بگیرد. اما در مورد نام دولت: برای سوسیال امپریالیزم شوروی و مزدوران افغانی اش این مهم نیست که نام دولت دست نشانده در افغانستان جمهوری افغانستان باشد یا جمهوری دموکراتیک افغانستان. آنچه مهم است این است که این دولت منافع سوسیال امپریالیزم شوروی را تأمین نماید و حالت مستعمراتی کشور را قبول داشته باشد.

برای مقاومت و ملت و مردم افغانستان نیز این تفاوتی ندارد که کشور بنام جمهوری افغانستان در زیر چکمه های سربازان مهاجم سوسیال امپریالیزم شوروی قرار داشته باشد یا بنام جمهوری دموکراتیک افغانستان. آنچه مهم است این است که مبارزه مسلحانه باید علیه تجاوز خارجی و علیه رژیم دست نشانده ادامه یابد.

«ماده دوم:»

«دین افغانستان دین مقدس اسلام است.» یکی از اساسات بنیادی و اولیة نظام دموکراتیک، جدائی دین از دولت است. بدون قبول و به رسمیت شناختن این جدائی اعمال دموکراسی و ایجاد نظام دموکراتیک اساساً ناممکن است زیرا در دولتی که دین-اسلام یا هر دین دیگری- یکی از پایه های اساسی نظام سیاسی اش باشد اعتقادات سیاسی مخالف غیر دینی و یا حتی دینی نمیتواند از آزادی برخوردار باشد و لذا فعالیت های سیاسی ضد دینی و یا حتی غیر دینی نمیتواند قانونیت داشته باشد. مثلاً در مورد تشکیل و فعالیت احزاب سیاسی به خود همین طرح نامنهاد توجه نمائیم: در ماده چهارم همین طرح تشکیل احزاب سیاسی مجاز دانسته شده است مشروط بر اینکه مرامنامه، اساسنامه و فعالیت این احزاب مغایر ارزش های مندرج قانون اساسی و قوانین دیگر نباشد. طوری که در ماده دوم طرح نامنهاد می بینیم دانستن دین اسلام به عنوان دین افغانستان یکی از ارزش های مندرج در قانون اساسی نامنهاد یعنی یکی از اساسات اولیه نظام سیاسی دولت می باشد. بناءً تشکیل احزابی که خواهان جدائی کامل دین از دولت باشد، اصولاً ناممکن میگردد. به عبارت دیگر طرح این ماده نفی کامل دموکراسی را در برداشته و حق فعالیت سیاسی را از تمامی احزاب بورژوائی و خرده بورژوائی غیر مذهبی و کمونیست ها سلب می نماید.

تأثیرات رسمیت دین اسلام به عنوان یکی از پایه های اساسی نظام سیاسی دولت تنها به ساحة سیاسی محدود نمی ماند بلکه تمامی ساحات اجتماعی- حقوقی و ساحة حقوق فردی را نیز در بر میگیرد. مندرجات خود همین طرح نامنهاد را در قسمت حقوق زنان در ساحات مختلف در نظر می گیریم:

در فصل مربوط به اساسات نظام اجتماعی اقتصادی دولت در ماده چهاردهم می خوانیم: «در جمهوری دموکراتیک افغانستان زن و مرد، در تمام عرصه های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی حقوق مساوی دارند.»

آیا این ماده طرح نامنهاد میتواند در یک دولتی که دین اسلام یکی از پایه های اساسی نظام سیاسی آن را بسازد، زمینه تطبیقی داشته باشد؟ کاملاً واضح است که نمیتواند چنین زمینه تطبیقی ای بوجود بیاید. عرصه های مختلف را در نظر می گیریم:

در عرصه اقتصادی- در مورد حق وراثت ملکیت خصوصی و شخصی بر اساس احکام اسلامی بین زن و مرد حقوق مساوی وجود ندارد بلکه حق زن برابر با نصف حق مرد دانسته میشود. البته این حکم اسلامی را خود این طرح نامنهاد قبول دارد و در ماده بیست و نهم حق وراثت ملکیت خصوصی و شخصی را توسط قانون و احکام شریعت اسلام تضمین مینماید.

در عرصه سیاسی- بر اساس حکم قرآنی "الرجال قوامون علی النساء" زنان در شریعت اسلامی اساساً دارای آزادی، برابر با آزادی مردان، نبوده بلکه تحت قیمومیت مردان قرار دارند. قبل از ازدواج در تحت قیمومیت پدر، برادر و یا اقارب دیگر و بعد از ازدواج در تحت قیمومیت شوهر. بر اساس این اصل زنان نمیتوانند از آزادی کامل برای فعالیت سیاسی برخوردار باشند؛ مثلاً نمیتوانند کاملاً مستقلانه و به دور از مخالفت و یا موافقت قیم مربوطه اش (شوهر، پدر، برادر و غیره) فعالیت سیاسی داشته، در مجامع عمومی غرض فعالیت سیاسی ظاهر گردند و یا مسافرت سیاسی انجام دهند. ازینها گذشته بر اساس اصل "الرجال قوامون علی النساء" زنان نمیتوانند اساساً رهبری امور جامعه را برعهده بگیرند. این حکم از امامت نماز جمع تا قرار گرفتن درم قام رهبری جامعه و قرار گرفتن در رأس دولت را در بر میگیرد که زنان نمیتوانند این پست ها را اشغال نمایند. بر اساس همین حکم است که در دولت مورد خواست طرح قانون اساسی نامنهاد مزدوران سوسیال امپریالیزم شوروی فقط و فقط مردان میتوانند بحیث رئیس جمهور انتخاب شوند.

در عرصه قضائی - مطابق به احکام شرع اسلامی، زنان نه تنها حق اشغال کرسی قضاوت را ندارند، بلکه در مورد شهادت نیز دارای حقوق مساوی با مردان نمی باشند، آنچنانکه با موجودیت شهادت مرد و یا مردانی در مورد یک قضیه زنان صرفاً از نصف حقوق مردان برخوردار بوده و شهادت دو زن برابر با شهادت یک مرد دانسته میشود و در فقدان موجودیت شهادت مرد و یا مردان شهادت زنان اساساً فاقد اعتبار میباشد. به این ترتیب در دولتی بر مبنای سیاسی رسمیت دین اسلام به عنوان دین کشور، مساوات در امور قضائی نمی تواند میان زنان و مردان برقرار گردد.

در عرصه حقوق و آزادیهای اساسی و مکلفیت ها - در ماده 59 طرح نامنهاد میخوانیم:

«اتباع جمهوری دموکراتیک افغانستان دارای حق مسافرت و انتخاب آزاد محل سکونت و اقامت در کشور می باشند.» بدون اینکه وارد بحث مفصل درین مورد شویم بسیار مختصر باید بگوئیم که رسمیت ماده دوم این طرح، حق مسافرت و انتخاب آزاد محل سکونت و اقامت در کشور را برای زنان مشروط و محدود به توافق قیم آنان میسازد و زنان نمی توانند درین موارد حقوق مساوی با مردان داشته باشند.

در ماده چهل و یک طرح نام نهاد میخوانیم که: «آزادی حق طبیعی انسان است... آزادی و کرامت انسانی از تعرض مصئون بوده دولت آنرا احترام و ضمانت میکند.»

همان طوری که قبلاً هم گفتیم زنان مطابق به احکام شریعت اسلامی دارای حقوق و آزادی برابر با مردان نمیباشند و این آزادی شان در چوکات تحت قیمومیت بودن مردان محدود میگردد. در مورد کرامت انسانی تا جایی که به قبول لفظی این مسئله مربوط باشد و تا جایی که مسئله به قضایای دنیوی مربوط نبوده و جنبه اخروی بخود بگیرد، اسلام کرامت انسانی کاملی برای زنان قایل است، چنانچه در حدیث است که: «بهشت در زیر پای مادران است.» ولی مادامی که این مسئله را در ارتباط با جنبه های عملی زندگی اجتماعی و در ارتباط با مسایل دنیوی در نظر بگیریم می بینیم که در چوکات شریعت اسلامی کرامت انسانی زنان با کرامت انسانی مردان برابر نمی باشد.

به این ترتیب در دولتی که دین اسلام کاملاً از آن جدا نشده بلکه یکی از پایه های اساسی سیاسی آن را تشکیل دهد، احترام کامل به آزادی و کرامت انسانی زنان و حمایت از آنها غیر ممکن می باشد.

در ماده شصت و سوم طرح نام نهاد چنین میخوانیم:

«دفاع از وطن، استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی کشور؛ مکلفیت پر افتخار اتباع جمهوری دموکراتیک افغانستان میباشد. شرایط خدمت در صفوف قوای مسلح ج. د. ا. مطابق به احکام قانون تنظیم میگردد.»

اولاً در شریعت اسلامی صرفاً یکنوع فعالیت نظامی مشروعیت دارد و آن عبارت است ازج هاد بخاطر اعلاي کلمه الله و پخش و نشر دین اسلام در جهان. برین مبنا فعالیت نظامی بخاطر دفاع از وطن، استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی کشور پایه مشروع نداشته و از آنجائیکه ملیگرایی کفر میباشد، کشتن و کشته شدن بجز در راه دین اسلام و اعلاي کلمه الله حرام بوده و جنبه قتل دیگران و قتل نفس خود افراد را اختیار مینماید. به این ترتیب حتی فعالیت جنگی مردان مادامی که جنبه دینی نداشت باشد حرام است.

اما در مورد زنان حتی فعالیت نظامی در راه جهاد اسلامی نیز یک مکلفیت شرعی دانسته نمیشود و یا به عبارت دیگر بر اساس احکام شریعت اسلامی زنان اساساً از مکلفیت فعالیت های نظامی معاف دانسته شده اند.

ازین جهت است که در دولتی متکی بر پایه های اساسی سیاسی دین اسلام برای زنان اساساً نمیتواند مکلفیت خدمت در صفوف قوای مسلح مطرح باشد. در چنین دولتی زنان به مثابه فرشتگان زیبای صلح ناگزیرند خلع سلاح باشند و همان طوری که امور دولت مداری را به مردان وامی گذارند باید از مداخله در امور قوای مسلح که یکی از پایه های اساسی دولت را تشکیل میدهد نیز خودداری نمایند، تا بتوانند وظیفه پر افتخار مادری یعنی تولید نسل را به نحو شایسته ای به پیش ببرند.

در عرصه خانوادگی - در ماده پانزدهم طرح نام نهاد میخوانیم که: «در جمهوری دموکراتیک افغانستان خانواده رکن اساسی جامعه ما را تشکیل میدهد. دولت به منظور تأمین صحت طفل و مادر و تربیه اطفال تدابیر لازم اتخاذ مینماید.»

نحوه تشکیل خانواده مطابق به شریعت اسلامی چگونه است؟ چنانچه میدانیم در خانواده اسلامی، اشتراکیت جنسی مجاز است. این اشتراکیت که یکجانبه بوده و صرفاً مردان می توانند مورد استفاده اشتراکی جنسی قرار بگیرند، در تسنن به شرکت جنسی چهار زن در یک مرد محدود میشود (که همان حد تعیین شده روشن در قران میباشد)؛ اما در تشیع می توان برعلاوه چهار زن عقدی؛ زنان بی شمار صیغه بی را نیز در استفاده اشتراکی جنسی از یک مرد شامل نمود. به این ترتیب در شریعت اسلامی تشکیل خانواده های چند همسری برای مردان مجاز است و آنها میتوانند چندین همسر داشته باشند و یا به عبارت دیگر زنان حق تشکیل خانواده را بصورت مساوی با مردان نداشته و یک مرد میتواند با چند زن، یک خانواده را تشکیل دهد که در آنصورت حق یک مرد با حق چند زن در تشکیل خانواده مساوی میباشد.

در جامعه افغانستان که مطابق به شرع اسلامی تعدد زوجات مجاز است و براساس همین جواز مردان بیشماری خانواده های چند همسری ایجاد مینمایند؛ مسئله اصلی در رابطه با تأمین حقوق انسانی زنان در عرصه خانوادگی غیر قانونی اعلام نمودن تعدد زوجات و تثبیت خانواده تک همسری به عنوان یگانه شکل قانونی ازدواج و تشکیل خانواده می باشد. ولی نه تنها تأمین حقوق

انسانی زنان درین عرصه بر اساس ماده دوم طرح نامنهاد غیر ممکن میگردد، بلکه ماده پانزدهم طرح نیز که مشخصاً مربوط به خانواده میباشد صرفاً مسئله تأمین صحت طفل و مادر و گویا تربیه اطفال را در نظر دارد و با تعدد زوجات مخالف نمی باشد. علاوه بر مکتب روی تأمین حقوق زنان دو مسئله دیگر مربوط به حقوق و آزادی های اساسی اتباع را در پرتو ماده دوم طرح نامنهاد در نظر میگیریم:

در مورد حق آزادی فکر و بیان - در ماده چهل و نهم طرح نامنهاد این مطلب درج میباشد: «اتباع جمهوری دموکراتیک افغانستان دارای حق آزادی فکر و بیان میباشد. اتباع ج. د. ا. میتوانند ازین حق بصورت علنی شفاهی و تحریری طبق قانون استفاده کنند.» کاملاً واضح است که استفاده از حق آزادی فکر و بیان قبل از هر قانونی باید طبق طرح قانون اساسی نامنهاد صورت بگیرد یعنی قانونی که دین اسلام در آن رسماً بحیث یکی از پایه های اساسی دولت پذیرفته شده است. به همین جهت این حق نباید در تناقض با رسمیت دولتی اسلام قرار بگیرد و جنبه غیر اسلامی و یا ضد اسلامی پیدا نماید.

اگر بخواهیم مسئله را روشنتر بیان نمائیم باید بگوئیم که در دولتی مبتنی بر پایه های اساسی اسلام و یا هر دین دیگری برای کمونیست ها حق آزادی فکر و بیان وجود ندارد و آنها نمیتوانند ازین حق چه بصورت تحریری و چه بصورت شفاهی استفاده نمایند.

در مورد اجرای آزاد مراسم دینی - وقتی اسلام به عنوان یکی از پایه های اساسی سیاسی دولت تلقی گردد؛ اختناق و روحیه ضد دموکراتیک حتی در ساحة اجرای مراسم دینی بر پیروان سایر ادیان نیز گسترش خواهد یافت. درین مورد بد نیست به ماده چهلیم طرح نامنهاد دقت نمائیم: «در جمهوری دموکراتیک افغانستان آزادی اجرای مراسم دینی و مذهبی برای تمام مسلمانان تضمین میگردد. پیروان سایر ادیان در اجرای مراسم دینی در صورتی که نظم و آسایش عامه را اخلال نکنند آزادی کامل دارند.»

چنانچه می بینیم تضمین آزادی اجرای مراسم دینی و مذهبی برای مسلمانان بدون قید و شرط عنوان میگردد، در حالیکه برای پیروان سایر ادیان این آزادی قید و شرط می پذیرد و به عدم اخلال در نظم و آسایش عامه مشروط میگردد. این خود میرساند که اجرای مراسم مذهبی غیر مسلمانان میتواند بنام نظم و آسایش عامه محدود گردد، در حالیکه برای اجرای مراسم دینی مسلمانان محدودیتی در میان نمی باشد.

خلاصه تا زمانی که دین اسلام - و هر دین دیگری - بمثابه امر خصوصی و شخصی افراد تلقی نشده بلکه یکی از پایه های اساسی سیاسی دولت را بسازد نه اعمال دموکراسی ممکن است، نه تأمین مساوات حقوق زن و مرد و نه هم تعمیل آزادی فکر و بیان. البته تفاسیر مختلفی ممکن است از اسلام صورت بگیرد و این دین در قالب فلسفی و سیاسی مختلفی گنجانده شود تا بتواند در خدمت این یا آن هدف سیاسی فیودالی، بورژوائی یا خرده بورژوائی قرار بگیرد.

درین اواخر بخصوص در منطقه ما تجدد طالبانی در اسلام عرض وجود کرده اند که پیشگام و معلم بزرگ شان علی شریعتی ایرانی است. اینان اسلام را با فلسفه اگزستانسیالیسم سارتر و افکار شبه سوسیالیستی مخلوط کرده و تفسیر جدیدی از اسلام بدست میدهند، تفسیری که در آخرین تحلیل یک نوع افکار سوسیالیستی تخیلی و خرده بورژوائی را به نمایش می گذارد. گروه های خورد و ریزی که در وطن ما درین اواخر حامی و علمبردار این تفسیر جدید از اسلام میباشد صرفاً در میان روشنفکران مذهبی اهل تشییع جای پای کوچکی باز کرده اند؛ جای پائی که همیشه با تذبذب و نوسان در مواضع سیاسی همراه بوده و عقب گشت های ارتجاعی را با حرکت های ماجراجویانه خرده بورژوائی و روشنفکری یکجا در معرض دید قرار میدهد. کمونیست ها ضمن همکاری در سطح ملی و تا حدودی در سطح دموکراتیک با این گروه ها باید به دقت مراقب نوسانات سیاسی این گروه ها بوده و با آن ها برخورد هوشیارانه داشته باشند.

تفسیر جدید دیگری که از جانب دسته ها و باند های رویونیست ارائه گردیده و سعی دارد مارکسیزم را بر اساس چوکات اعتقادات اسلامی مطرح نماید، نیز درین اواخر در سطح منطقه بوجود آمده است. عاملین اولی این تفسیر در ایران حزب توده و سایر دسته های رویونیستی و در افغانستان سازمان رویونیستی سه جهانی رهائی و "تازه اندیشان" در "ساما" میباشد. بر اساس این تفسیر جدید، مارکسیست ها میتوانند در خدمت جمهوری اسلامی تشکیل شده بمثابه یک رژیم ضد امپریالیستی قرار بگیرند (ایران) و یا در جهت ایجاد چنین جمهوری ای مبارزه کرده و تشکیل آن را هدف سیاسی خود قرار دهند (افغانستان).

همین تفسیر جدید است که در تشابه با مواضع "رهائی" و "ساما" و به عاریت گرفته شده از حزب توده ایران زمینه رسمیت دولتی دین اسلام را در طرح قانون اساسی نامنهاد رژیم پوشالی بوجود می آورد.

این تفسیر جدید از مارکسیسم و یا از اسلام دارای دو جنبهٔ مختلف است. از یکجانب نشان میدهد که به اصطلاح مارکسیسم مزدوران سوسیال امپریالیزم شوروی بیشتر از روپوشی بر مواضع بورژوا - کمپرادوری شان نبوده و کاملاً در ضدیت انتاگونیستی با اساسات مارکسیزم قرار دارد و علیه آزادی، دموکراسی و سوسیالیزم عمل می نماید و از جانب دیگر نشان میدهد که سوسیال امپریالیزم شوروی و مزدوران افغانی شان به این امر کمر بسته اند که از اسلام تفسیری بدست دهند که کاملاً در خدمت تأمین منافع شان قرار داشته باشد و بتواند به مثابهٔ عاملی در جهت تحمیل انقیاد بر ملت ما نقش بازی نماید. مطلب قسمت اخیر مادهٔ چهارم طرح نامه‌ها در واقع مبین همین تفسیر جدید از اسلام و از دیانت در مجموع می باشد. درین جا میخوانیم که: «... هیچیک از اتباع حق ندارد از دین به منظور تبلیغات ضد ملی و ضد مردمی، ایجاد دشمنی و ارتکاب سایر اعمال خلاف منافع جمهوری دموکراتیک افغانستان استفاده کند.» یعنی که اتباع حق ندارند از دین به منظور مبارزه علیه سوسیال امپریالیزم شوروی و مزدوران افغانی شان استفاده نمایند. ولی البته استفاده از دین در جهت تأمین منافع غارتگرانهٔ سوسیال امپریالیزم شوروی و تأمین منافع مزدوران بومی اش مجاز بوده و درین جهت نهاد های مختلفی در حد ریاست و وزارت و شورا باید ایجاد گردد. بيمورد نیست که نجیب مزدور در یکی از مصاحبه های مطبوعاتی اش درین اواخر در ماسکو تشکیل "حزب اسلامی راستین" را توسط روحانیون وابسته به رژیم پوشالی نوید داد که در قالب "قانون احزاب" رژیم فعالیت خواهد داشت و یکی از پایه های به اصطلاح دولت ائتلافی را تشکیل خواهد داد.

«ماده سوم:»

«قدرت دولتی در جمهوری دموکراتیک افغانستان به مردم تعلق دارد. مردم قدرت دولتی را توسط وکلای خود که در شورای ملی و شورا های محلی مطابق به احکام قانون انتخاب میشوند، تعیین میکنند. اعضای شورای ملی و وکلای شورا های محلی نزد انتخاب کنندگان خود مسئول بوده و مکلف به ارائه گزارش می باشند.»

همان طوری که در قسمت بحث روی مادهٔ اول طرح نامه‌ها بیان کردیم فعلاً در افغانستان هر سه رکن اساسی دولت از میان رفته و تا زمان اعادهٔ این ارکان اساسی نمی تواند از دولت و قدرت دولتی مستقل و سرتاسری حرفی بمیان آورد.

البته قدرت دولتی در هر جمهوری دموکراتیک راستین به مردم تعلق دارد و مردم منشاء و پایهٔ اصلی قدرت دولتی به شمار میروند. ولی مردمی که استقلال کشور شان از میان رفته و آزادی ملی شان پایمال شده باشد توان تعیین قدرت دولتی مستقل سرتاسری را ندارند. برای آنها قبل از هر چیزی تنظیم مقاومت مسلحانه علیه اشغالگران و مزدوران شان مطرح است تا با اخراج اشغالگران از خاک وطن و سرنگونی قدرت دولتی پوشالی مزدور زمینهٔ اعادهٔ ارکان اساسی دولت بصورت سرتاسری فراهم گردیده و آنها بتوانند قدرت دولتی مردمی را بر تمام قلمرو افغانستان اعمال نمایند. البته آنها باید در حین مقاومت نیز شوراها را در قدم اول برای پیشبرد جنگ آزادیبخش علیه سوسیال امپریالیزم شوروی و نوکران بومی اش را تنظیم و سازماندهی خواهند نمود و نه اینکه در چوکات قانون اساسی خود ساختهٔ سوسیال امپریالیست ها و نوکران شان فعالیت نمایند. این شورا ها تنظیم کنندهٔ فعالیت های کارگران، دهقانان و سربازان در مبارزهٔ مسلحانه و سایر اشکال مبارزه علیه سوسیال امپریالیزم شوروی و رژیم دست نشانده اش خواهند بود و وظیفهٔ سازماندهی زحمتکشان افغانستان مستقل، آزاد و مترقی را به پیش خواهند برد.

ولی مقدم برین مسایل توجه به این نکته ضروری است که هم اکنون قدرت دولتی در "جمهوری دموکراتیک افغانستان" یعنی در رژیم پوشالی مزدور سوسیال امپریالیزم شوروی به مردم تعلق ندارد. این قدرت ابتدا در اثر یک کودتای نظامی تعبیه شده و به اجرا درآمده از سوی مستشاران نظامی روسی تشکیل گردید و از آن زمان و به خصوص از زمان اشغال کشور توسط قوای مهاجم سوسیال امپریالیستی تا حال به حیث یک رژیم مزدور و دست نشانده توسط ارباب خارجی اش سر پا نگه داشته شده است.

وقتی مزدوران سوسیال امپریالیزم شوروی از تعلق قدرت دولتی به مردم حرف می زنند آیا به این مسئله می توانند توجه نمایند که قدرت دولتی پوشالی فعلی شان از کجا منشاء گرفته است؟ آیا این قدرت از سوی مردم افغانستان به آنها تفویض گردیده؟! اگر چنین است موجودیت قوای صد و پنجاه هزار نفری روسی در افغانستان چه ضرورتی دارد؟ آیا تجاوز خارجی دیگری علیه افغانستان در کار بوده و اگر چنین بوده در برابر 15 - 20 هزار نفر تلفات عساکر روسی چه تعداد از عساکر "خارجی متجاوز" دیگر توسط قوای "شوروی" در افغانستان از بین برده شده است؟ واضح است که عساکر متجاوز دولت سوسیال امپریالیستی شوروی در افغانستان علیه عساکر متجاوز خارجی نه بلکه علیه مردم افغانستان به جنگ مشغول هستند و تلفاتی را که به جانب مقابل شان وارد کرده اند نه بر عساکر خارجی بلکه بر مردم افغانستان می باشد. این تلفات و صدمات و مهم تر از آن ادامهٔ مقاومت و خارج نگه

داشتن قسمت اعظم خاک وطن از تسلط قوای سوسیال امپریالیستی و رژیم مزدور در حقیقت ریفراندومی است که کمتر در دنیا نمونه و مثالی دارد. این ریفراندوم با خون یک ونیم میلیون قربانی، با معیوبیت ده ها هزار معلول جنگی، با اشک و آه میلیونها مادر و خواهر و همسر، با آوارگی تقریباً شش و نیم میلیون مهاجر داخلی و خارج کشوری و بالاتر از اینها با عزم اکثریت قریب به اتفاق ملت ما مبنی بر ادامه مقاومت علیه اشغالگران روسی و مزدوران بومی شان در طول 9 سال گذشته آنچنان برجسته و خار آئین رقم زده شده که مردم پناهی های دروغین مزدوران سوسیال امپریالیزم شوروی در مقابل آن کاملاً بی رنگ و بو و تقلبی است. آیا اساس این قدرت و این توان مقاومت ناشی از حمایت خارجی است؟ البته شکی نمی توان داشت که حمایت خارجی از مقاومت وجود دارد و حتی حمایت امپریالیستی از حلقات و دسته های معینی از مقاومت موجود است. ولی اگر تحویل دهی سلاح ها و مهمات ولو بقدر هنگفت به حلقات و دسته های معینی از مقاومت توسط قدرت های امپریالیستی رقیب "شوروی" را اساس و پایه موجودیت مقاومت مسلحانه علیه قوای سوسیال امپریالیزم شوروی و رژیم مزدورش بدانیم در آنصورت باید پرسید که چرا مزدوران سوسیال امپریالیزم شوروی که نه تنها بیشتر و بیشتر سلاح و مهمات نظامی بدست می آورند بلکه از پشتیبانی مستقیم قوای نظامی تا دندان مسلح سوسیال امپریالیزم شوروی نیز بهره مند می باشند نمی توانند توفیقی داشته باشند؟ واضح است که اساس موجودیت مقاومت اراده مردم افغانستان است و اساس موجودیت رژیم پوشالی حضور قوای صد و پنجاه هزار نفری سوسیال امپریالیستی در کشور.

چنانچه سوسیال امپریالیزم شوروی و رژیم پوشالی بپذیرند که قدرت دولتی در افغانستان به مردم افغانستان تعلق دارد و این مردم افغانستان اند که باید این قدرت را مطابق دلخواه شان تعمیم نمایند، باید قوای نظامی متجاوز شانرا از افغانستان خارج سازند و هم زمان با آن قدرت دولتی پوشالی دست نشانه را جبراً برچینند و جانیان جنگی و قاتلان خلق ما با قوای خارجی یکجا افغانستان را ترک گویند زیرا که توان حضور در محکمه مردم و توان جوابگوئی به جنایات ضد بشری، ضد کمونیستی و ضد افغانی شانرا ندارند. به این جهت است که قاتلان مردم ما آن هائی که هیچگونه پیوندی و هیچگونه رابطه ای با مردم و منافع مردم ندارند و تمامی قدرت و حتی موجودیت شان وابسته به ارباب خارجی سوسیال امپریالیستی شان میباشد، نه میتوانند از صلاحیت حقوقی طرح قدرت مردم برخوردار باشند و نه میتوانند در جهت تعمیم این حق؛ صلاحیت حقوقی و قدرتی داشته باشند. این صلاحیت و این قدرت از آن مردم افغانستان است که با به پیروزی رساندن مقاومت و با به پیروزی رساندن انقلاب ملی - دموکراتیک طراز نوین قدرت را از چنگ سوسیال امپریالیزم، امپریالیزم و ارتجاع خارج ساخته و در دستان با کفایت خویش متمرکز سازد.

«ماده چهارم:»

«تشکیل احزاب سیاسی در جمهوری دموکراتیک افغانستان مجاز است مشروط بر اینکه مرامنامه، اساسنامه و فعالیت حزب مغایر ارزش های مندرج قانون اساسی و قوانین "ج. د. ا." نباشد. حزبی که مطابق به احکام قانون تشکیل میشود بدون موجبات قانونی منحل شده نمیتواند. حزب دموکراتیک خلق افغانستان سازمانده و حامی مشی مصالحه ملی در افغانستان میباشد و طبق قانون اساسی و قوانین "ج. د. ا." فعالیت میکند. حزب دموکراتیک خلق افغانستان در راه عدالت و ترقی اجتماعی مبارزه میکند. مردم افغانستان مضمون مبارزه باند مزدور سوسیال امپریالیزم شوروی را در راه عدالت و ترقی اجتماعی با گوشت و پوست خود لمس کرده اند. این "مبارزه" از دو مرحله کودتای هفت ثور و مرحله تکاملی آن یعنی اشغال کشور توسط قشون سوسیال امپریالیزم شوروی گذشته و اکنون به ادامه و در متن دو مرحله قبلی وارد مرحله تازه ای شده است که در آن کمتر از "انقلاب ثور" و "مرحله تکاملی آن" حرف زده میشود؛ بلکه هرچه هست سخن از مصالحه و تأمین وحدت ملی است و آشتی و سازش با مخالفین بخاطر تشکیل "دولت ائتلافی". در این مرحله باند خلق و پرچم آن حزبی نیست که گویا کودتای هفت ثور را رهبری کرده و در مرحله تکاملی آن عساکر متجاوز سوسیال امپریالیستی را به میهن دعوت کرده است، بلکه این باند حامی و سازمانده "مشی مصالحه ملی" دانسته میشود که در صدد است صلح و آشتی را در کشور برقرار نماید.

این امر از یکجانب نشان میدهد که کودتای هفت ثور و "مرحله تکاملی" آن دیگر آنچنان بد نام و بی آبرو شده که سوسیال امپریالیزم شوروی و مزدوران افغانی اش کمتر از آن ها نام میبرند و هر چه بیشتر سعی دارند با کمائی کردن "افتخار" سازماندهی و تعمیم "مشی مصالحه ملی" آبروی رفته و نداشته را بدست آورند. ولی از جانب دیگر استراتژی اتخاذ شده درین مرحله به هیچ صورتی به معنی دست شستن از اهداف کودتای هفت ثور و "مرحله تکاملی" آن نمی باشد. چنانچه نجیب مزدور ضمن پاسخدهی به سوالات اعضای باند مزدور این مسئله را روشن ساخت که استراتژی جدید ("مصالحه ملی") به هیچ صورتی در تضاد با برنامه

عمل باند قرار نداشته و اهداف اساسی کودتای ثور را ضربت نمی زند، بلکه این استراتژی دقیقاً به خاطر تطبیق عملی برنامه عمل باند و تطبیق سرتاسری اهداف کودتای ثور اتخاذ گردیده است.

همان طوری که قبلاً بیان داشته ایم (در شماره مسلسل هشتم ندای انقلاب) طرح "مصالحه ملی" از سوی سوسیال امپریالیزم شوروی و مزدوران افغانی اش در واقع تلاشی است به خاطر تحمیل انقیاد بر ملت ما در زیر پوشش و لفافه صلح طلبی و صلح خواهی. این تلاش از یکجانب ادامه کار کودتای هفت ثور و ادامه "مرحله تکاملی" آن به شمار میرود و از جانب دیگر تصمیم سوسیال امپریالیست ها و مزدوران افغانی شان را غرض درهم کوبیدن مقاومت ملت ما از هر طریق ممکن نشان میدهد. آن چنان که درین ماده طرح نامنهاد می بینیم حزب ضد دموکراتیک خلق افغانستان سازمانده و حامی تعمیل مشی "مصالحه ملی" خوانده شده است که بیانی است از رهبری این باند مزدور بر تلاش جدیداً به راه افتاده اربابان و مزدوران شان جهت تحمیل انقیاد بر ملت ما. ولی درین مرحله سوسیال امپریالیزم شوروی و مزدوران افغانی اش مایل نیستند که صرفاً یک باند مزدور (باند مزدور "خلق" و پرچم) در عرصه فعالیت های سیاسی رژیم پوشالی به مزدوری و چاکری مصروف باشد. آنها میخواهند باند ها و داره های دیگری نیز در صحنه ظاهر شوند و با قبول استراتژی جدید شان باند "خلق" و پرچم و مقدم بر آن سربازان مهاجم ارباب شانرا در جهت تحمیل این استراتژی بر ملت افغانستان یاری رسانند. این باند ها و داره ها باید مرامنامه ها و اساسنامه هائی داشته باشند که مغایر "ارزش های" مندرج قانون اساسی نامنهاد و سایر قوانین خود ساخته رژیم پوشالی یعنی مغایر با اهداف سوسیال امپریالیزم شوروی و باند مزدور "خلق" و پرچم نباشد و بخاطر تعمیل استراتژی جدید شان تلاش نمایند.

چنانچه میدانیم نجیب مزدور تشکیل حزب "اسلامی راستین" را توسط روحانیون وابسته به دولت مزدور و همچنان تشکیل حزب لیبرال را توسط آن بخشی از سرمایه داران بخش خصوصی که در دام سرمایه "شوروی" افتاده و به قشر جدیدی از سرمایه داران کمپرادور وابسته به سوسیال امپریالیزم شوروی مبدل گردیده اند و نیز تشکیل احزاب خرده بورژوائی و دهقانی را وعده داده است. به این صورت تمامی طبقات و اقشار وابسته به سرمایه "شوروی" احزاب خاص خود شانرا خواهند داشت: سرمایه داری کمپرادور بوروکراتیک، باند "خلق" و پرچم را؛ روحانیون وابسته، حزب اسلامی راستین شانرا؛ بورژوازی خصوصی وابسته، حزب لیبرال را؛ خرده بورژوازی خصوصی وابسته حزب خاصش را و بخش وابسته دهقانان نیز حزب خاص شانرا تا به اصطلاح پایه اجتماعی رژیم پوشالی گسترش بیشتری پیدا نموده و باند مزدور "خلق" و پرچم از تجرید فعلی نجات یابد.

خلاصه تشکیل احزاب سیاسی و فعالیت آنها مشروط به تمکین شان به حضور قوای متجاوز سوسیال امپریالیستی در افغانستان، امتناع از مبارزه مسلحانه علیه رژیم و علیه ارباب خارجی اش و قبول استراتژی جدید آنها و قبول رهبری باند خلق و پرچم می باشد. "قانون احزاب" که درین اواخر از سوی رژیم مزدور بدست نشر سپرده شده است به نحو گویائی این مطلب را روشن میسازد. درین قانون، شرط اول قانونیت فعالیت سیاسی هر حزبی امتناع از مبارزه مسلحانه علیه به اصطلاح حاکمیت مردمی یعنی امتناع از مبارزه مسلحانه علیه قوای متجاوز سوسیال امپریالیزم شوروی در افغانستان و امتناع از مبارزه مسلحانه علیه رژیم دست نشانده و به عبارت دیگر قبول مستعمره بودن کشور و دست شستن از استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی افغانستان می باشد. باند مزدور "خلق" و پرچم، احزاب، سازمانها و گروه های مخالف را در نشستن یکجائی برین مسند دعوت مینماید. چه کسانی میتوانند جرئت کنند خیال نشستن برین تخت خونین را در پهلوی نجیب مزدور و در پهلوی سایر مزدوران سوسیال امپریالیزم شوروی در سر پیروانند؟

گذشته ازین مسایل، آیا باند مزدور "خلق" و پرچم اساساً حق دارند جواز فعالیت و یا عدم فعالیت برای احزاب در افغانستان وضع نمایند؟ نه هرگز، زیرا که اولاً فعالیت این باند در افغانستان به زور برچه عساکر خارجی تحمیل شده و محصول قوت و قدرت خود این باند نیست و ثانیاً در حالتی که این عساکر خارجی وجود نداشته باشند، هیچگونه قدرتی برای تعمیل این چنین جواز هائی وجود نخواهد داشت. به عبارت دیگر تعمیل این ماده طرح نامنهاد- همانند تمامی مواد دیگر آن- فقط و فقط در پناه موجودیت قوای صد و پنجاه هزار نفری سوسیال امپریالیستی در کشور میتواند برای رژیم مزدور قابل تصور باشد.

پس سوسیال امپریالیزم شوروی و باند مزدور "خلق" و پرچم برای خود شان در کشور ما شریک جرم جستجو می نمایند و چند تائی هم شریک قلابی به وجود می آورند تا تمامی این دارو دسته ها را در "جبهه ملی" به مثابه وسیعترین لشکر وطنفروشان گرد آورند و آنها را به ساز جدید گربه چوف برقصانند، رقص دسته جمعی ای که طرحش بصورت "قانونی" در ماده پنجم قانون اساسی نامنهاد پیش کشیده شده است.

«تشکیل سازمان های اجتماعی در جمهوری دموکراتیک افغانستان مجاز است. دولت در جهت ارتقای نقش اتحادیه های صنفی، کوپراتیف های دهقانی، سازمان های جوانان، زنان و سایر سازمانهای اجتماعی در تمام عرصه های زندگی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور مساعدت نموده و همکاری و مناسبات متقابل ارگان های دولتی را با آنها تأمین می کند.»

آنچه در مورد نقش احزاب در چوکات این طرح نامنهاد گفتیم در مورد نقش سازمانهای اجتماعی نیز صدق میکند. سازمانهای اجتماعی نامنهاد از قبیل اتحادیه های کارگری، کوپراتیف های دهقانی، سازمان های جوانان و زنان و غیره که تا حال وجود داشته جز پرورش خائنان وطنفروشان و جانیان نقش دیگری نداشته و به عنوان وسیله ای در دست سوسیال امپریالیزم شوروی و مزدوران افغانی اش در جهت انحطاط و سرکوب مردم بکار گرفته شده اند. این سازمانها همچنانکه تا حال مجامعی برای پرورش انقلابی طبقات و اقشار مختلف مردم نبوده و به عنوان ابزاری برای تحقق خواست ها و آمال توده ها بکار نمیرفته اند در متن استراتژی جدید سوسیال امپریالیزم شوروی و مزدوران افغانی اش نیز نقش بهتری در عرصه های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور نخواهند داشت و همچنان به عنوان وسایلی در دست سوسیال امپریالیست ها و مزدوران شان باقی خواهند ماند.

ولی این ماده طرح نامنهاد صحبت از ارتقای نقش این سازمانها به میان می آورد که مفهومی جز ارتقای نقش این سازمانها در جهت به انحطاط کشاندن طبقات و اقشار مختلف مردم و سرکوب مقاومت را در بر ندارد. چنانچه میدانیم سوسیال امپریالیست ها و دست نشانندگان شان از سازمانهای اجتماعی نامنهاد در تمامی عرصه ها و منجمله در عرصه فعالیت های نظامی سرکوبگرانه ضد مقاومت استفاده می نمایند. درین ماده طرح نامنهاد، سوسیال امپریالیست ها و مزدوران شان مساعدت در جهت ارتقای نقش های مختلف این سازمانها را - از ترویج فحشا و فساد اخلاقی گرفته تا سرکوب نظامی مقاومت - "قانونیت" می بخشند.

«ماده هفتم:»

«شان دولتی جمهوری دموکراتیک افغانستان دارای تصویر آفتاب در حال طلوع، محراب و منبر در متن سبز و کتاب مفتوح در مرکز محاط به خوشه گندم و فیته دارای سه رنگ سیاه، سرخ و سبز میباشد.»

این نشان دولتی بی شباهت به نشان های حزبی احزاب اخوانی نیست. همان طوری که نجیب مزدور در بیانیه شب 24 سرطانش بیان نمود موجودیت محراب و منبر در نشان دولتی علامت اسلامی است و نشان میدهد که دولت پوشالی دارنده این نشان، اسلام را به عنوان یکی از پایه های اساسی سیاسی اش پذیرفته است. ما در مورد این مطلب در توضیح ماده دوم طرح نامنهاد توضیحاتی داده ایم و قصد تکرار آن مطالب را نداریم. ولی اشاره به یک موضوع را ضروری میدانیم و آن این است که چون سوسیال امپریالیزم شوروی و باند های مزدورش هیچکدام به اسلام اعتقادی ندارند ممکن است این برداشت حاصل گردد که این اسلام بازی های فعلی شان صرفاً یک مانور سیاسی است که نمی تواند زیاد قابل بحث باشد. به نظر ما این گونه برداشت از موضوع اشتباه است زیرا که:

- 1 - اسلام بازیهای فعلی نوکران سوسیال امپریالیزم شوروی نمود سازش ایدئولوژیک سازش با فیودالیزم است و نه علامت اعتقاد شخصی شان.
- 2 - تجربه نشان داده است که قدرت های استعماری و امپریالیستی و نیروهای استثمارگری که به اسلام از لحاظ اعتقادی باور هم نداشته باشند می توانند از لحاظ سیاسی از عقاید مذهبی مردم به نفع خود سوء استفاده نمایند. یک نمونه آن هم اکنون در چوکات سیاست انتی کمونیستی امپریالیزم امریکا و سایر امپریالیست های غربی مشاهده گردیده و عمل می نماید. یک نمونه دیگر آن اسلام بازی های ظاهر و داود بود که گمان نمی رود آنها و اکثریت اطرافیان شان اعتقادات اسلامی داشته بوده باشند؛ ولی رژیم های شان به عنوان رژیم های اسلامی تلقی میشدند و حتی هم اکنون بعضی از احزاب اسلامی آن رژیم ها را رژیم های اسلامی می دانند.
- 3 - این اسلام بازی صرفاً حرافی نیست بلکه اقدامات عملی متعددی را نیز در بردارد که از تقبل نصف مصارف سفر حجاج تا اعمار مساجد جدید و ترمیم مساجد کهنه و تا شریک ساختن روحانیون در قدرت دولتی پوشالی و تا تشکیل نهاد های مذهبی به سطح وزارتخانه و شوراها و تا ترتیب مسابقه بین المللی تلاوت قرآن را احتوا مینماید.

خلاصه باید این مسئله را بصورت جدی در نظر گرفت که مدتی است نظراً و عملاً تلاش به خاطر تلفیق عقاید اسلامی مردم افغانستان با منافع سوسیال امپریالیزم شوروی و رژیم مزدورش آغاز گردیده که ثمره اش ایجاد نوعی "اسلام روسی" است که ماهیتاً با "اسلام چینی" "رهایی" و "ساما" دارای کیفیت همگون و منشاء مشابه و یکسان (رویزیونیزم) میباشد.

از بحث روی ماده های هشتم، نهم و دهم طرح نامنهاد که در مورد بیرق دولتی، پایتخت و سرود ملی میباشد صرفنظر می نمائیم.

«دفاع از استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی وظیفه اساسی دولت و مردم است. قوای مسلح ج. د. ا. مؤظف است علیه دشمنان از وطن دفاع نموده احضارات محاروبی را بصورت مستمر ارتقاء بخشد. دولت امنیت و قابلیت دفاعی کشور را تأمین و قوای مسلح را تجهیز می نماید.»

قبلاً توضیح داده ایم که دولت پوشالی از استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی کشور چگونه و به چه صورتی "دفاع" بعمل آورده و اساساً این کلمات در نزدش چه مفاهیمی را افاده می نماید.

ولی مردم افغانستان وظیفه اساسی شان را در دفاع از استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی کشور آنچنان بدرستی درک کرده اند که بخاطر اجرای این مسئولیت اساسی بزرگترین قربانیها و پرشکوه ترین فداکاری ها را متقبل گردیده اند. قوای مسلح مقاومت هم اکنون نه سال است که در جهت اجرای این وظیفه اساسی نبرد سهمگینی را علیه یکی از بزرگترین قدرتهای نظامی جهان با شهامت و شجاع بی نظیری پیش میبرند، احضارات محاروبی را بصورت مستمر ارتقاء می بخشند و روز بروز بیشتر خود را تجهیز مینمایند. اما نقش قوای مسلح دولتی و بخصوص نقش ارتش پوشالی درین میان چه بوده و چه هست؟

این ارتش که توسط مستشاران نظامی سوسیال امپریالیستی پرورده شده، از آغاز کودتای بیست و شش سرطان 1352 بعد به تدریج نقشش را در جهت تأمین منافع سوسیال امپریالیزم شوروی روز بروز آشکارا بیشتر ساخته و هم اکنون بصورت دستیار نظامی حقیر قوای سوسیال امپریالیزم شوروی در جهت نفی کامل استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی کشور علیه مقاومت ملت ما به نبرد ننگین مشغول است.

این ارتش با براه انداختن کودتای بیست و شش سرطان نوکران سوسیال امپریالیزم شوروی را یک گام بطرف قدرت نزدیک کرد و با براه انداختن کودتای هفت ثور در تحت رهبری مستشاران نظامی سوسیال امپریالیستی آنها را بر اریکه قدرت سیاسی نشانید. تصفیه های دامنه داری که در سال های 1357 و 1358 درین ارتش از طرف رژیم کودتا صورت گرفت، این ارتش را به آنچنان وسیله ای در دست سوسیال امپریالیزم شوروی مبدل نمود که در مقابل تجاوز قوای وی بر کشور، برای نمونه حتی یک مقاومت بسیار کوچک هم از خود بروز داده نتوانست و نشان داد که چگونه در مقابل دشمنان از استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی کشور "دفاع" می نماید.

اینچنین است که ارتش پوشالی (ارتش دولتی) نه تنها یک ارتش وطنفروش است بلکه دستش تا مرفق بخون فرزندان این آب و خاک رنگین می باشد. (1)

کسب استقلال و تأمین حاکمیت ملی و تمامیت ارضی کشور در پهلوی اخراج قوای متجاوز سوسیال امپریالیستی و به عنوان شرط مکمل آن درهم کوبیدن و فروپاشاندن این ارتش وطنفروش و خائن به منافع کشور و مردم را توأم با سرنگونی رژیم نیز طلب می نماید.

ارتش مردمی توده یی برآمده از درون مقاومت ملت ما؛ استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی افغانستان مستقل آینده را مدافعه خواهد کرد. تشکیل چنین ارتشی وظیفه تخطی ناپذیر خلق ما است که باید در تحت رهبری حزب کمونیست افغانستان تشکیل نماید. بدون موجودیت چنین ارتشی مبارزه علیه سوسیال امپریالیزم، امپریالیزم و ارتجاع برای خلق ما ممکن نخواهد بود.

(1): در طی سالهای گذشته عوامل رژیم پوشالی و مزدوران بومی سوسیال امپریالیزم شوروی در پاکستان به تخریب کاری و دهشت افگنی مصروف بوده اند. این اعمال بعد از اعلام "مشی مصالحه ملی" گسترش بیشتری پیدا نموده و تقریباً تمامی مناطق پاکستان را در بر گرفته است. نکته قابل دقت درین اعمال دهشت افگانه این است که همیشه بالای اهالی غیر نظامی اعمال شده و به ندرت باعث نابودی افراد نظامی و پولیس پاکستان میگردد.

(2) - تذکر این مطلب ضروری است که ما این حکم را در مورد عناصر ضد سوسیال امپریالیستی و ضد دولتی که در گذشته در درون این ارتش بوده اند و ممکن است فعلاً نیز تعداد معدودی ازین عناصر در درون این ارتش باشند تعمیم نمی دهیم. این عناصر تا آنجائیکه در توان داشته اند مطابق به خطوط فکری-سیاسی شان وظایف ضد سوسیال امپریالیستی و ضد دولتی شان را اجرا کرده اند و اکنون نیز اجرا مینمایند. ولی وضعیت این عده که اقلیت کوچکی را تشکیل می دهند ماهیت کلی ارتش پوشالی را تغییر نمیدهد.

از جانب دیگر آن عده سربازانی که با زور و جبر به خدمت گرفته می شوند و بصورت دائمی در صدد فرار و پیوستن به صفوف مقاومت میباشند و در موارد بسیاری نیز به این کار توفیق حاصل مینمایند، نیز وظیفه اساسی ملی شان را انجام میدهند. مگر موجودیت این سربازان در صفوف ارتش پوشالی که غالباً یک موجودیت مؤقتی است نیز ماهیت کلی این ارتش را تغییر نداده و خصلت وطنفروشانه و ضد ملی آن را از بین نمی برد.

با توجه به مسایل فوق است که حرکت آن عده جوانانی که صرفاً بخاطر تأمین زندگی قانونی در شهرهای تحت کنترل دولت به صفوف این ارتش می پیوندند تحت هیچ عنوانی قابل بخشش نبوده و شرکت در سرکوب مقاومت محسوب می گردد.

(3) - تعداد زیادی از مهاجرین افغانی را در ایران کارگران تشکیل می دهند که شامل یک جمعیت چند صد هزار نفری می باشند. این کارگران معمولاً مزدی برابر با نصف مزد کارگران ایرانی دریافت می نمایند. به این جهت با تحت استثمار قرار گرفتن وحشیانه ای از جانب بورژوازی ایران سود هنگفتی برای سرمایه داران ایرانی به وجود می آورند. ارزانی نیروی کار این کارگران باعث میگردد که سرمایه داران تمایل زیادی برای استخدام شان داشته و آنها را نسبت به کارگران ایرانی ترجیح دهند.

البته علاوه بر ارزانی نیروی کار، این کارگران هیچگونه تضمین اجتماعی ای نیز ندارند زیرا که دولت ایران از صدور جواز کار به آنها خودداری می نماید و در نتیجه کار آنان قانوناً کار قاچاقی و غیر مجاز به شمار می رود. این امر باعث می گردد که سرمایه داران ایرانی در قبال کارگران افغانی حتی تابع تأمین تضمین های اجتماعی سرمایه دارانه نیز نباشند و هر طوری که میل شان بکشد ازین کارگران کار کشیده و آنها را با مزد ناچیز به اجرای شاق ترین کارها وا میدارند.

خلاصه موجودیت این جمعیت بزرگ از کارگران به اصطلاح غیر قانونی باعث میگردد که فشار زیادی از سوی سرمایه داران بالای کارگران ایرانی اعمال گردد و آنها را دائماً در معرض خطر از دست دادن شغل شان قرار دهد. به همین سبب کارگران ایرانی نسبت به کارگران مهاجر افغانی احساس بد بینی پیدا نموده و آنها را کسانی تلقی می نمایند که شغل و کار آنها را از دست شان ربوده اند.

رژیم اسلامی حاکم بر ایران که همیشه تلاش مینماید تقصیر پرابلم ها و مشکلات موجود در ایران را به علل و عوامل خارجی نسبت دهد؛ در پهلوی موضوع جنگ ایران و عراق موجودیت مهاجرین افغانی را در ایران به مثابه یکی از علل بحران های موجود در ایران تلقی و تبلیغ نموده و مدام سعی دارد مردم ایران را علیه مهاجرین افغانی بسیج نماید. البته درین میان سیاست های توطئه آمیز مزدوران سوسیال امپریالیزم شوروی در ایران - توده یی ها و فدائیون - که گاهگاهی طرفداران رژیم اسلامی "دموکراتیک" یعنی "مریدان آیت الله رجوی" را نیز مجذوب خود می سازد تا حدودی نقش بازی می نماید.

این بر جنبش کمونیستی ایران و نیز جنبش کمونیستی افغانستان و همچنان بر کارگران آگاه ایرانی و افغانی است که از موجودیت صدها هزار کارگر افغانی در ایران که این کارگران را با کارگران ایرانی سرنوشت مشترک بخشیده و در تحت استثمار بورژوازی کمپرادور و غیر کمپرادور در ایران قرار داده به عنوان عامل مثبتی در مبارزه انقلابی مشترک ضد سوسیال امپریالیستی - امپریالیستی و ضد ارتجاعی سود جویند و با گسترش بخشیدن به مبارزات انقلابی پرولتری بر خورد رقابت آمیز کارگران ایرانی و افغانی را به مناسبات پرولتری انقلابی مبدل نموده و مشترکاً بسیج شان نمایند.

(4) - هیچیک از سازمانها و احزاب اسلامی مستقر در پاکستان و ایران غرض کمک به نقل و انتقال و جابجائی پناهندگان پروگرام و تشکیلاتی ندارند. به همین جهت است که نقل و انتقال مهاجرین چه در داخل کشور و چه در خارج کشور کاملاً در کنترل باند های مختلفی از قاچاقبران حرفوی قرار دارد.

مهاجرینی که از کابل حرکت مینمایند، ابتدا باید با قاچاقبران فعال در داخل شهر کابل تماس بگیرند. این قاچاقبران که از افراد متذکره پول هنگفتی غرض انتقال شان به پاکستان و یا ایران میگیرند بعد آن که سهمیه پولی خود شان را به جیب زدند آنها را بالای قاچاقبران دیگری که بین کابل و پاکستان در رفت و آمد هستند می فروشند. بعد از آنکه مسافرین به پاکستان رسانده شدند در صورتیکه درین کشور ماندنی باشند مسافرت خاتمه می یابد. ولی در صورتیکه بخواهند به طرف ایران بروند در مسافر خانه های شهر کوئته مجدداً مورد معامله قرار می گیرند و قاچاقبران دیگری آنها را بطرف ایران می برند. در مرز ایران قاچاقبران پاکستانی و افغانی آنها را به قاچاقبران ایرانی می فروشند. قاچاقبران ایرانی این افراد را یا به شهر زاهدان و یا به داخل اردوگاه های مؤقت مهاجرین در داخل خاک ایران می رسانند. اگر این مهاجرین به شهر زاهدان برده شوند در آنجا مجدداً باید مقدار هنگفتی پول از بابت خرید نامه های مسافرت به داخل ایران که از طرف باند های قاچاقبران بصورت جعلی در شهر زاهدان ترتیب میگردد بپردازند. به این ترتیب موقعی که این افراد آواره در یکی از شهرهای ایران اقامت گزین می شوند پول و امکانات مادی ای در اختیار ندارند و تمام و کمال مورد چور و چپاول قرار گرفته اند.

نه تنها بعضی اوقات اطفال و زنان و پیرمردان مهاجر افغانی در جریان مسافرت از شهر کویت به طرف ایران در بین راه از گرسنگی و تشنگی تلف شده اند، بلکه بعضاً موارد بسیار دردناک و خفت آور اختطاف زنان و دختران جوان توسط قاچاقبران بلوچ پاکستانی و یا ایرانی نیز دیده شده است.

اما وضع مهاجرینی که از مناطق تحت کنترل مقاومت به پاکستان مهاجرت می نمایند نیز بهتر ازین نیست. مثلاً مهاجرینی را در نظر بگیریم که از سمت شمال کشور از طریق راه هزاره جات به پاکستان مهاجرت می نمایند.

این مهاجرین از منطقه تحت کنترل هر جبهه ای که می گذرند باید پول حق العبور بپردازند. فی المثل در فاصله میان ولسوالی بهسود و ولسوالی جاغوری حد اقل در پنج محل یعنی دهن اودله بهسود، راولک بهسود، دو آبی ناور، قوریه ناور و غوجور جاغوری مبلغی در حدود هزار افغانی برای هر نفر باید حق العبور بپردازند تا بتوانند خط راهداری اخذ نمایند. یگانه کمکی که مؤظفین سازمانها و احزاب حاکم درین مناطق با مهاجرین متذکره به عمل می آورند این است که بعد از اخذ پول حق العبور از آنها موتری در اختیار شان قرار میدهند. چون این مؤظفین از دریوران و موترداران نیز پول هنگفتی اخاذی می نمایند، کرایه موتری بسیار گران است. مثلاً کرایه موتری از دو آبی ناور تا غوجور جاغوری که مسافتی در حدود شصت کیلومتر می باشد، برای هر نفر مبلغ یکهزار افغانی است.

به این ترتیب یک فامیل مهاجر پنج نفره که مثلاً از دره صوف بطرف پاکستان حرکت مینماید تا رسیدن به پاکستان حد اقل باید ده هزار افغانی برای پول حق العبور بپردازد، بیست و پنج هزار افغانی برای کرایه موتری خرچ نماید و حد اقل ده هزار افغانی دیگر نیز خرچ خوراک و غیره مصارف راه بنماید. این فامیل تا زمانی که بتواند خود را به شهر کویت و یا شهر پشاور پاکستان برساند باید حد اقل مبلغ ده هزار افغانی دیگر (چیزی بیشتر از هزار روپیه پاکستانی) را نیز از بابت خرچ خوراک، کرایه مسافرخانه و کرایه موتری بپردازد. مبلغ پنجاه و پنج هزار افغانی ای که این فامیل باید از زمان حرکت از دره صوف تا رسیدن به پشاور یا کویت بپردازد، یقیناً در اکثریت قریب به اتفاق موارد، تمام داروندار یک فامیل مهاجر را تشکیل دهد.

ولی با رسیدن به شهر پشاور یا کویت مصیبت خاتمه نمی یابد. در پاکستان که کاربایی نهایت مشکل است این مهاجرین به وضع اسفناکی می افتند. اگر چنانچه واسطه و یا وسیله ای داشته باشند و یا بتوانند راهش را پیدا نمایند، می توانند با پرداخت رشوه ای در حدود یکهزار روپیه پاکستانی برای هر فامیل به کمپ های مهاجرین راه یابند و رشن کارت اخذ کنند. چنانچه واسطه و وسیله ای نداشته باشند و یا به اصطلاح آدم های بی دست و پائی باشند سال های سال در پاکستان به بیکاری و گرسنگی محکوم هستند و اگر بتوانند خیمه های کمکی ملل متحد را که در بازار های سیاه پاکستان توسط مامورین کمیشنری و سربراه های افغانی کمپ ها بفروش می رسند به مبلغ هشتصد و یا هزار روپیه پاکستانی خریداری نموده و در قسمتی از دشت های اطراف شهر ها در زیر این خیمه ها روزگار سیاه شان را بسر ببرند "نعمت قابل شکر" را نصیب شده اند.

شهر کویت و اطراف آن زمستان های سردی دارد. بار ها دیده شده که در سوز سرمای بسیار شدید زمستانی فامیل های پناهندگان بی پناه افغانی حتی بدون خیمه در دشت های اطراف این شهر رحل اقامت افکنده اند و بخصوص اطفال شان از سوز سرما تلف شده اند.

کمیته های امور مهاجرین احزاب اسلامی مستقر در شهر کویت البته به امر انتقال این مهاجرین به کمپ ها کاری ندارند و این وظیفه را بدوش دلانان حرفوی انداخته اند. این دلانان حرفوی بار ها پول های هنگفتی ازین مهاجرین بی پناه بنام پول رشوه کمیشنری اخذ نموده و به داخل افغانستان نزد مقامات رژیم پوشالی فرار نموده اند. بطور نمونه دو سال قبل یکی ازین دلانان که مشهور به حبیب الله تاجیک بود، بعد از اخاذی تقریباً یک میلیون روپیه پاکستانی از مهاجرین سمت شمال کشور به افغانستان فرار نموده و به دولت پوشالی تسلیم گردید.

مهاجرینی که در کمپ ها جابجا میشوند، نیز مصیبت روزگار شان خاتمه نمی یابد. درین کمپ ها اطفال و جوانان از نعمت درس و تحصیل محروم هستند و مکتب و مدرسه ای وجود ندارد و اگر هم وجود داشته باشد از آن نوع مکتب های آخوندی قرون وسطائی هستند که فقط و فقط به درد بی سواد ساختن و جاهل ساختن بیشتر اطفال و جوانان میخورد و بس. اگر فامیل مهاجری پولی از خود داشته باشد که با آن کار و کاسبی ای برایش فراهم نماید می توند روزگار بگذراند. ولی اگر پولی در بساط نباشد باید با کمک های بسیار ناچیز و ناکافی قناعت نموده و نیمه گرسنه و نیمه برهنه بسر برد. درین حالت یا از دست فقر و فشار روزگار و یا بر اثر مناسبات اجتماعی ناسالم حاکم بر محیط کمپ ها، بعضاً دختران و زنان جوان بیوه و حتی پسران نوجوان بطرف فحشا و خود فروشی روی می آورند. در چنین وضعی احزاب اسلامی حاکم بر این کمپ ها نه تنها کوچکترین برنامه ای برای تنظیم امور خانواده ندارند، بلکه رسم ارتجاعی و ضد انسانی زن فروشی و دختر فروشی را آنچنان در کمپ ها پر رونق نگاه داشته اند که بعضاً پول طویانه و ولور سر به سیصد هزار روپیه پاکستانی میزند.

در کمپ های مهاجرین دست سربراه ها و پولداران غرض استثمار و ظلم بر مهاجرین فقیر کاملاً باز است و مناسبات ارتجاعی استثمار گرانه طاعت فرسائی حاکمیت دارد. جوانان فقیر مهاجر در بدل دریافت پول ناچیزی از سرمایه داران و خوانین حتی به سوی کارهای خطرناکی از قبیل قاچاق تریاک و هروئین کشانده می شوند. چنانچه کمپ گرد جنگل در صوبه بلوچستان پاکستان هم اکنون به مرکز بسیار مهمی برای قاچاق تریاک و هروئین مبدل شده است که دست اندرکاران آن اکثراً از فرماندهان و آمرین با نفوذ احزاب ارتجاعی مستقر در کویت تشکیل می گردند. این جانین وحشی که قسمت های وسیعی از مناطق روستائی ولایت هلمند و همچنان مناطقی از ولایات ارزگان و قندهار را به مزارع

تریاک مبدل نموده اند، امکانات نظامی وسیعی از احزاب ارتجاعی دریافت می نمایند و باند های مسلح و مجهزی در اختیار دارند که اکثراً از جوانان فقیر مهاجر تشکیل می گردند و وظیفه شان انتقال تریاک و هروئین از داخل افغانستان به گرد جنگل و از آنجا به مرکز اصلی قاچاق در رباط ولایت نیمروز می باشد.

به این ترتیب مشاهده میگردد که تحمل مبارزاتی مهاجرین افغانی و عمق کینه شان نسبت به سوسیال امپریالیزم شوروی و رژیم پوشالی واقعاً خارق العاده است و از حد توان معمولی انسانی بیرون. درین حال چه فیصدی قابل توجهی از توان مبارزاتی این دوزخیان زمین توسط احزاب و سازمانهای ارتجاعی تباه میگردد و تصور نمائیم آن روزی را که توان مبارزاتی این توده های قهرمان به تمامی، توسط نیروی انقلابی پیشتاز آزاد گردد، که چه توفانی برپا خواهد شد و چه خروشان و پر جوش متجاوزین سوسیال امپریالیست و مزدوران افغانی شان را به جزای اعمال شان خواهند رسانید و ارتجاع و امپریالیزم را چون گرد و خاکی خواهند روبید. به امید آن روز.

که گردد فدا جانها بی شمار	چو لازم بود اندرین کارزار
«همه سر بسر تن به کشتن دهیم»	به قربان شدن جملگی تن دهیم
از آن به که تسلیم و خوار عدو	فشردن گلو را به دار عدو
«از آن به که کشور به دشمن دهیم»	به تیر ار رضا ما به مردن دهیم
دیگر شور عشق و دیگر بزم نیست	وطن رفت اگر سنگر رزم نیست
«چو کشور نباشد تن من مباد»	نه شاد نیست دیگر، شگفتن مباد
درخت پر از بار، بار آوریم	نهال رهائی بجان پروریم
«برین بوم و بر زنده یکتن مباد»	وگر نی که از مرگ جستن مباد

"ندا"

ندای انقلاب

شماره 13

فوق العاده

(13 میزان 1366)

فهرست مطالب :

صفحه 3	در گرامی داشت 13 میزان- دفاع از فلسفه پرولتری
صفحه 5	تضاد - اساس دیالکتیک
صفحه 5	وحدت اضداد - همگونی و مبارزه
صفحه 12	تضاد های داخلی و خارجی
صفحه 16	جهت عمده و جهت غیر عمده در تضاد
صفحه 19	مجموعه پروسه و مراحل تکامل - تضاد اساسی و تضاد عمده
صفحه 27	تضاد منطقی - تضاد غیر دیالکتیکی!؟
صفحه 30	آنتاگونیسم و تضاد
صفحه 32	تغییر کمی و تغییر کیفی - وحدت اضداد
صفحه 36	نفی ؛ نفی - نفی
صفحه 43	فلسفه در خدمت سیاست
صفحه 50	یاد داشت ها

در گرامیداشت 13 میزان

دفاع از فلسفه پرولتری

نگاهی گذرا به تاریخ جوامع بشری نشان می‌دهد که در تمامی جوامع طبقاتی، منافع طبقاتی و مبارزه طبقاتی نقش تعیین کننده ای در سیستم های مختلف فلسفی بازی نموده است. مکاتب فلسفی افلاطون و ارسطو بیان جهان بینی طبقه برده دار بوده و در خدمت تأمین منافع این طبقه قرار داشت. اگر دیروز ملاصدراى شیرازی با غارنشینی طولانی جهان بینی و منافع طبقاتی طبقه فیودال را ترتیب و تنظیم نموده و تئوریزه میکرد، امروز طباطبائی، صدر و مرتضی مطهری و سروش به بیان این جهان بینی و یا به بیان جهان بینی بورژوازی همت گماشته و آثار فلسفی شانرا تنظیم نموده اند؛ آنچنانکه بحث های فلسفی گلبدین حکمتیار دقیقاً به تئوریزه کردن جهان بینی و منافع طبقاتی فیودالیزم پرداخته و در جهت دفاع از منافع فیودالیزم افغانستان کمر همت بسته است.

پرولتاریا به نحو پیگیر و کاملاً آشکارا بر جنبه طبقاتی فلسفه اش تأکید داشته و بر نقش آن نه تنها در جهت تفسیر جهان بلکه از آن مهمتر در جهت تغییر جهان تکیه می نماید. مارکس میگوید که فلاسفه گذشته جهان را تفسیر کرده اند، حال آنکه مسئله بر سر تغییر جهان است. این مطلب برای فلسفه مارکسیستی نه تنها به معنی گسست قطعی از عقاید سنتی به آن صورتی است که مانیفیست بیان مینماید: «انقلاب کمونیستی رادیکال ترین شکاف با روابط مالکیت سنتی است، تعجب آور نمیباشد که تکاملش شامل رادیکال ترین شکاف با عقاید سنتی باشد.» بلکه مهم تر از آن به این معنی است که این فلسفه سلاح نیرومندی است در جهت تغییر جهان - طبیعت و جامعه و خود انسان - بصورت انقلابی مداوم و پیگیر.

از زمان مارکس و انگلس تا حال پرولتاریا در مبارزات طبقاتی اش دستاوردهای بس عظیمی بدست آورده و شکستهای سختی را نیز تجربه کرده است. شکست هایی که جمع بندی و درس گیری از آنها به نحو روشنی به پختگی و آبدیدگی بیشتر پرولتاریا انجامیده و کیفیت رزمندگی اش را در عرصه های مختلف مبارزاتی ارتقاء بخشیده است. یکی از این عرصه های مبارزاتی عرصه مبارزات فلسفی پرولتاریا است که پا بپای مبارزات طبقاتی - سیاسی اش ارتقاء یافته و تکامل نموده است و در عین حال ضربات سختی نیز از رویونیسم و دگماتیسم متوجه اش گردیده؛ ضرباتی که همچنان ادامه دارد.

تسلط رویونیسم بر حزب کمونیست شوروی بدنبال کودتای رویونیستی سال 1356 ضربت سختی بود که بر پیکره مبارزه جهانی پرولتاریا وارد آمد. این ضربه نمی توانست دارای جنبه های مختلف سیاسی، اقتصادی و فلسفی نباشد و به همین جهت مبارزات اصولی پرولتاریای جهانی علیه این ضربت نیز نمیتوانست در برگیرنده تمامی این جوانب نباشد. مبارزاتی که نه تنها به دفاع از پایه های مارکسیسم - لنینیسم برخاست بلکه این پایه ها را در جهات معین و مشخصی تکامل نیز بخشید. جنبه متذکره دوم این مبارزه مهم بوده و بدون آن دفاع از پایه های مارکسیسم - لنینیسم ناممکن بود.

مبارزات حزب کمونیست چین علیه رویونیسم خروشچی و بدنبال آن مبارزات دوران انقلاب فرهنگی در داخل چین در تحت رهبری مائوتسه دون، دفاع از پایه های اساسی مارکسیسم - لنینیسم و نیز تکامل این پایه ها را در جهات معین و مشخصی بصورت مؤثر در خود متبلور ساخت. عرصه فلسفه یکی از عرصه های مهم این مبارزات به شمار میرود.

جنبش کمونیستی افغانستان که در تحت تأثیر مبارزات ضد رویونیستی و ضد سوسیال امپریالیستی حزب کمونیست چین و نیز در تحت تأثیر انقلاب فرهنگی و بر پایه طبقاتی پرولتاریای جوان کشور، در میزان 1344 با تدویر اولین کنگره سازمان جوانان مترقی در تحت رهبری ایدئولوژیک - سیاسی رفیق شهید اکرم یاری پایه گذاری شد؛ نمیتوانست در مبارزات حاد اقتصادی، سیاسی و فلسفی علیه ارتجاع و امپریالیسم جهانی و منجمله در مبارزات علیه رویونیست ها و سوسیال امپریالیست های شوروی قرار نگیرد. میتوان به جرئت بیان نمود که عرصه مبارزات فلسفی - علیرغم کمبود ها و ابتدائی بودنش - بخش مهمی از این مبارزات را تشکیل داده و در تعمیق و گسترش جنبش کمونیستی کشور نقش بزرگی بازی نموده است.

هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان در میزان سال گذشته بیست و یکمین سالگرد ایجاد سازمان جوانان مترقی را تجلیل نموده و روز سیزدهم میزان را بمثابة روز پایه گذاری جنبش کمونیستی افغانستان اعلام نمود. واضح هست که این اقدام صرفاً یک اقدام تشریفاتی نبوده و مضمون ایدئولوژیک - سیاسی عمیقی را در خود نهفته دارد. این اقدام به معنی لم دادن روی گذشته ها نبوده

بلکه بخاطر این رویدست گرفته شد که بتوانیم گذشته ها را در خدمت حال و آینده قرار دهیم. طوریکه میدانیم بروز رویزیونیزم سه جهانی و رویزیونیزم خواجه یی؛ بر جنبش کمونیستی افغانستان تأثیرات مخربی بجا گذاشته و ضربات سختی بر آن وارد نمود. پیروان رویزیونیزم خواجه یی و رویزیونیزم سه جهانی و متمایلین به این دو ارتداد سالها تلاش داشتند و دارند که ضمن حملات سبعانه و زیرکانه علیه مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون، سوابق جنبش کمونیستی افغانستان را مخدوش ساخته و منطبق با خط ایدئولوژیک - سیاسی غیر اصولی شان تحلیل های نا درستی از گذشته جنبش ارائه نمایند. در چنین حالتی کاملاً طبیعی است که برای هسته انقلابی کمونیست های افغانستان، دفاع از مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون نمی تواند دفاع از واقعیت های گذشته جنبش کمونیستی افغانستان و دفاع از بنیاد گذار اولی این جنبش یعنی رفیق شهید اکرم یاری را در بر نداشته باشد.

هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان اینک بیست و دومین سالگرد روز تاریخی 13 میزان را با انتشار شماره فوق العاده ای از ندای انقلاب تجلیل مینماید؛ تجلیلی بخاطر تجدید عهد با شهدای جنبش کمونیستی افغانستان و در رأس رفیق شهید اکرم یاری. از آنجائی که درین اواخر حملات بر مائوتسه دون بخصوص در عرصه فلسفی از طرف "اخگر" و "املا" شدت کسب کرده است شماره فوق العاده میزان امسال را به دفع این حملات که بخصوص از طرف جناح رویزیونیستی "اخگر" در جریده منتشره عقرب 1365 شکل کاملاً آشکار رویزیونیستی بخود گرفته است اختصاص میدهیم.

نوشته ای که تقدیم میگردد یقیناً یک نوشته همه جانبه و مکمل نمی باشد ولی در هر حال نمایانگر تلاشی است از سوی هسته انقلابی کمونیست های افغانستان در دفاع از اصولیت فلسفه پرولتاریا و دفاع از دستاورد های این فلسفه در طول یک ونیم قرن گذشته مبارزات پر جوش و خروش و پر فراز و نشیب جنبش کمونیستی بین المللی.

درین نوشته کما اینکه با بحث فلسفی جلال در جریده "اخگر" منتشره عقرب 1365 به عنوان متن اصلی طرف بحث برخورد خواهد شد؛ در آنجاها ای که صحبت اقتضا نماید مطالبی از "املا"، "ساما" و "رهائی" را نیز مورد بررسی قرار خواهیم داد. لازم به تذکر است که متن فلسفی جلال دارای اغلاط املائی و انشائی بسیار است و ما مطالب نقل شده از روی متن را بدون اصلاح املائی و انشائی عیناً به همان صورت اصلی درج نموده ایم.

تضاد - اساس دیالکتیک

وحدت اضداد - همگونی و مبارزه

قانون تضاد قانون اساسی دیالکتیک است. این قانون، قانون اساسی طبیعت، جامعه و تفکر انسانی میباشد. این قانون بیان مینماید که علت اساسی تغییر و تکامل اشیاء و پدیده ها را باید در سرشت متضاد اشیاء و پدیده ها جستجو نمود. انگلس درین خصوص بیان می نماید:

«تازمانیکه ما اشیاء را بمثابة اشیاء بیجان، ساکن، منفرد، در کنار یکدیگر و یکی بعد از دیگری ملاحظه کنیم به هیچگونه تضادی بر نمی خوریم. به خصوصیات بر میخوریم که بعضی مشترک و برخی متفاوت و یا حتی متضاد اند، که درین صورت این تضاد بین اشیاء متعددی منقسم بوده و بنابراین تضادی در خود اشیاء نمی باشد. جائیکه چنین شیوه بررسی کافی باشد، طرز تفکر عادی و متافیزیکی هم وافی است. برعکس همین که ما اشیاء را در حرکتشان، در تغییر شان، در زندگی شان و در تأثیر متقابل شان بر یکدیگر بررسی کنیم قضیه کاملاً به نحو دیگری خواهد بود. در اینجا بلافاصله به تضادها برمیخوریم. خود حرکت هم نوعی تضاد است، حتی حرکت تغییر مکان کاملاً ساده میکانیکی فقط بدین ترتیب صورت پذیر است که یک جسم در آن واحد در یک مکان و در عین حال در مکان دیگری است، در یکجا هست و نیست. موجود دائمی و در عین حال حلال این تضاد حرکت است.

اگر حتی حرکت میکانیکی ساده تغییر مکان هم تضادی در خود دارد بنابراین این امر در مورد اشکال عالی حرکت ماده و بخصوص زندگی آلی و تکامل اش بطریق اولی صادق است زندگی درین است که موجودی در هر لحظه همان و در عین حال چیز دیگری

است. بنابراین زندگی هم تضادی است پدیدار شونده، حل شونده، دائمی و موجود در اشیاء و جریانات و همینکه تضاد پایان رسید زندگی به پایان آمده و مرگ فرا میرسد. ... در زمینه تفکر هم از چنگ تضاد ها خلاصی نمی یابیم. مثلاً برای ما در عمل تضاد میان قدرت شناخت درونی و نامحدود انسانی و هستی واقعی اش که انسانهایی هستند که از خارج محدود شده و محدود فکر می کنند، در نسل های متوالی و نامحدود و پیشرفت های پایان ناپذیر حل میشود. ... یکی از پایه های اساسی ریاضیات عالی این تضاد است که باید خط راست و خط منحنی در تحت شرایطی چیزی واحد باشند. ... حتی در ریاضیات ابتدائی هم تضاد های فراوانی به چشم میخورد. ...» (انتی دورینگ - صفحات 119 و 120 - ترجمه فارسی)

این گفته های انگلس چه چیزی را میرساند؟ این بیانات حاکی است که تمامی اشیاء و پدیده ها دارای سرشت متضاد ذاتی و جوهری هستند؛ یعنی در ذات و جوهر خود حاوی تضاد می باشند. به عبارت دیگر این بیانات حاکی است که تمامی اشیاء و پدیده ها عبارت اند از وحدت اضداد. حرکت مکانیکی از اضداد تشکیل شده، زندگی از اضداد تشکیل شده، تفکر انسانی از اضداد تشکیل شده، ریاضیات عالی از اضداد تشکیل شده، ریاضیات ابتدائی هم از اضداد تشکیل شده؛ یعنی جنبه های مختلف وجود این چیزها همه در تضاد اند. تا زمانی که وحدت اضداد موجود باشد این چیزها نیز وجود دارند و همین که وحدت اضداد به پایان رسید موجودیت این چیزها به پایان میرسد و وحدت اضداد تازه در وجود پدیده نوینی بوجود می آید. وقتی ما اشیاء و پدیده ها را نه ساکن بلکه متحرک، نه ثابت بلکه متغییر، نه متحجر بلکه پویا، نه جدا از هم بلکه متقابلاً مؤثر بر یکدیگر بررسی نمائیم بلافاصله به تضاد ها بر میخوریم. به همین دلیل است که لنین میگوید:

«شرط معرفت به کلیه فرآیند های جهان در خود جنبی، در تکامل خود جوش و در حیات آنان بمثابة وحدت اضداد میباشد. تکامل یعنی مبارزه اضداد. دو دریافت بنیادی یا دو دریافت ممکن یا دو دریافت مشهور در تاریخ تکامل (تحول) عبارت اند از تکامل بمثابة افزایش و نقصان، بمثابة تکرار و تکامل بمثابة وحدت اضداد (دوگانه شدن واحد در اضدادی که همدیگر را متقابلاً دفع می نمایند و روابط متقابل بین آنها). نخستین دریافت، حرکت، خود جنبی، نیروی محرک، منبع و داعی حرکت را در تاریکی رها می سازد (و یا این منبع را به خارج منتقل می نماید؛ خدا، فاعل و غیره). دریافت دوم عمده ترین توجه را دقیقاً به شناخت منبع خود جنبی معطوف می نماید. نخستین دریافت، مرده، بیرنگ و خشک میباشد ولی دومین دریافت سرشار از زندگی است. فقط دومین دریافت می باشد که کلید خود جنبی موجودات را ارائه میدهد؛ فقط این دریافت کلید جهش ها، انقطاع درجات، تبدیل به ضد، نسخ کهنه و تولد نو را اعطا می نماید.» (لنین - در باره مسئله دیالکتیک - چاپ فارسی - صفحه 19 - نقل از نوشته جلال همچنان مائوتسه دون درین مورد چنین میگوید:

«قانون تضاد ذاتی اشیاء و پدیده ها، یعنی قانون وحدت اضداد؛ قانون اساسی طبیعت و جامعه و از اینرو قانون اساسی تفکر است.» (در باره تضاد - صفحه 522 - جلد اول منتخبات - ترجمه فارسی)

پس این سوال مطرح میشود که قانون تضاد یا قانون وحدت اضداد چه مفهومی دارد؟ ابتدا از خود اصطلاح "وحدت اضداد" شروع نمائیم. این اصطلاح شامل دو کلمه است: یکی کلمه "وحدت" و دیگری کلمه "اضداد". کلمه وحدت با کلمات همگونی، تطابق، نفوذ متقابل، دخول متقابل، وابستگی متقابل، ارتباط متقابل، همکاری متقابل و ... مترادف بوده و همه آنها اصطلاحاتی برای یک مفهوم واحد هستند. اضداد جمع ضد است و ضد به عنوان یک صفت با کلمات مخالف، ناساز، ناسازگار، ناهمتا و ... دارای یک معنا است و مفهوم واحدی را ارائه می نماید. بنام اضداد عبارت اند از چیزها (جنبه ها) ی با هم مخالف، ناساز با هم، ناسازگار، ناهمتا؛ یعنی چیزها (جنبه ها) ی با هم در مبارزه و کشمکش. به این صورت است که اصطلاح وحدت اضداد با اصطلاحات دیگری از قبیل همگونی مخالفان، تطابق ناسازان، نفوذ متقابل ناسازگاران، دخول متقابل ناهمتایان، جذب شدن دفع کنندگان، و بالاخره یگانگی بیگانگان و یکجائی مبارزان (یکجائی چیزها (جنبه ها) ی با هم در مبارزه) دارای مفهوم و معنی یکسانی می باشد.

با توجه به مطالب فوق وقتی میگوئیم وحدت اضداد معنی حرف ما عبارت است از یکجا بودن جنبه های در حال مبارزه در یک پدیده. این مسئله را مائوتسه دون این گونه بیان نموده است:

«... پدیده ها در عین اینکه ضد یکدیگرند وحدت نیز تشکیل می دهند. یعنی میان اضداد همگونی موجود است. این حکمی دیالکتیکی و ضد متافیزیکی است. «ضد یکدیگرند» بمعنای این است که دو جهت متضاد یکدیگر را دفع میکنند؛ یا با یکدیگر در مبارزه اند. «وحدت نیز تشکیل میدهند» بمعنای این است که دو جهت متضاد تحت شرایط معین وحدت می یابند و به همگونی میرسند. ولی مبارزه درست در همگونی موجود است، بدون مبارزه همگونی نیست. در همگونی مبارزه است، در خصوص عموم است و در خصلت خصوصی خصلت عمومی یا به قول لنین «... در نسبی مطلق است.»

وقتی از همگونی و مبارزه یا وحدت و ضدیت صحبت می‌نمائیم در واقع دوگانگی وحدت اضداد را بیان می‌نمائیم. این دوگانگی را چگونه باید بیان نمود؟

یکی از جنبه‌های این دوگانگی وحدت یا همگونی است. وحدت یا همگونی به این معنی است که هر یک از دو جهت هر تضاد به یکدیگر مربوط بوده و وجود هر یک شرط موجودیت دیگری می‌باشد و نه تنها تحت شرایط معین در یک مجموعه همزیستی می‌نمایند بلکه همچنان در تحت شرایط معین به یکدیگر تبدیل می‌گردند. لنین درینمورد می‌گوید:

«دیالکتیک آموزشی است که نشان میدهد اضداد چگونه میتوانند همگون باشند و چگونه همگون هستند (چگونه همگون میشوند) - تحت چه شرایطی همگون هستند و به یکدیگر تبدیل میشوند - چرا عقل بشر نباید این اضداد را مرده و متحجر بلکه زنده، مشروط، متحرک و در حال تبدیل به یکدیگر دریافت کند.» (لنین - خلاصه علم منطق هگل - نقل از مقاله "در باره تضاد - مائوتسه دون - صفحه 511 - جلد اول منتخبات")

این جنبه عبارت است از جنبه مشروط، مؤقتی و نسبی وحدت اضداد.

جنبه دیگر وحدت اضداد عبارت است از "اضداد" یعنی جنبه‌های در حال مخالفت و مبارزه با هم. ضدیت یا مبارزه در سراسر پروسه از ابتدا تا انتها وجود داشته و باعث تبدیل شدن یک پدیده به پدیده دیگر میشود. لنین درین مورد می‌گوید:

«وحدت (تطابق، همگونی، تساوی عمل) اضداد مشروط، مؤقتی، گذرا و نسبی است. مبارزه اضداد دافع یکدیگر مطلق است؛ همان طور که تکامل و حرکت مطلق است.» (لنین - در باره مسئله دیالکتیک - نقل از مقاله "در باره تضاد" - مائوتسه دون - صفحه 517 - جلد اول منتخبات - ترجمه فارسی)

این جنبه عبارت است از جنبه غیر مشروط، دائمی و مطلق قضیه.

حال ببینیم مائوتسه دون این دو جنبه وحدت اضداد را چگونه تشریح می‌نماید:

«در پیش گفتیم که میان دو ضد همگونی موجود است و بدین جهت اضداد میتوانند در یک وجود واحد همزیستی کنند و به یکدیگر بدل شوند. درینجا منظور ما مشروط بودن است، بدین معنی که تحت شرایط معینی اضداد میتوانند به وحدت رسیده و به یکدیگر بدل شوند؛ اما بدون وجود این شرایط نمی‌توانند تشکیل یک تضاد را بدهند و در یک وجود واحد همزیستی کنند و به یکدیگر بدل شوند. همگونی اضداد فقط در شرایط معینی صورت می‌گیرد و بدینجهت بود که ما گفتیم: همگونی مشروط و نسبی است. درینجا می‌خواهیم اضافه کنیم که مبارزه اضداد در سراسر پروسه از ابتدا تا انتها جریان دارد و منجر به تبدیل یک پروسه به پروسه دیگر میشود؛ مبارزه اضداد بدون استثناء در همه جا جریان دارد و از اینرو غیر مشروط و مطلق است.

پیوند همگونی مشروط و نسبی با مبارزه غیر مشروط و مطلق موجب حرکت اضداد کلیه اشیاء و پدیده‌ها میگردد.» (مائوتسه دون - در باره تضاد - صفحات 518 و 519 - جلد اول منتخبات به زبان فارسی)

در رابطه با مسایل فوق ما فکر نمی‌نمائیم که رهبران پرولتاریا یعنی مارکس، انگلس، لنین، استالین و مائوتسه دون چیز نامفهوم و نادرستی را بیان کرده باشند. ولی درین اواخر املائیان بر مفهوم "وحدت اضداد" از نظر خودشان ایراد مهمی وارد نموده اند که ازین قرار است:

«مائوتسه دون "قانون وحدت اضداد" را اساسی‌ترین قانون دیالکتیک ماتریالیستی میدانند. ... وحدت اضداد از نظر مائوتسه دون اساسی‌ترین قانون است نه قانون وحدت و مبارزه اضداد. ...

مائوتسه دون در برخورد به قانون تضاد از موضع وحدت اضداد حرکت میکند و وحدت اضداد را اساسی‌ترین ... میدانند. در حالیکه استالین و سایر م. - ل. ها در برخورد به مسأله تضاد به مبارزه اضداد عطف توجه می‌نمایند و بنا به گفته انگلس جوهر دیالکتیک را مبارزه اضداد تشکیل میدهد. بناءً مبارزه اضداد را قانون اساسی ماتریالیزم دیالکتیک میدانند. این مطلب ابدأ مفهوم وحدت اضداد را که به اساس همین ارتباط متقابل پدیده هویت و عینیت می‌یابد نه انکار میکند و نه آنرا دست کم می‌گیرد. برخوردش این است که وحدت اضداد نسبی، مؤقتی و گذرا می‌باشد و مبارزه اضداد باعث رشد، تغییر و تکامل بلا انقطاع پدیده‌ها و پیشرفت جهان و جامعه می‌باشد.

اگر وحدت اضداد را اساسی‌ترین قانون قبول نمائیم در آن صورت باید مبارزه اضداد جنبه نسبی داشته باشد، نه وحدت اضداد. این نوع برخورد با م. - ل. بیگانه بوده و در نقطه مقابل آن قرار دارد. با اتکاء به همین چند مورد توضیح میتوانیم بگوئیم که "املا" نه راه گمی ایدئولوژیک دارد، نه سیاسی و نه امیدواریم ره گمی تشکیلاتی داشته باشیم.» (صفحات 72 و 73 جرقه شانزده)

بلی! "املا" راه کمی ایدئولوژیک ندارد زیرا که قانون وحدت اضداد را به مثابه قانون اساسی طبیعت و جامعه و تفکر قبول ندارد و چون مائوتسه دون این نوع برخورد بیگانه با مارکسیزم- لنینیسم را مرتکب گردیده، می تواند در عدم قبول اندیشه مائوتسه دون محق باشد!

ولی آیا فرمولبندی وحدت اضداد برای اولین بار از طرف مائوتسه دون بکار رفته است که انتقاد برین فرمولبندی صرفاً انتقاد بر مائوتسه دون دانسته شود؟ ما در یکی از صفحات قبلی همین مبحث نقل قولی از لنین آوردیم که وی این فرمولبندی را بکار برده است. وی همچنان در جای دیگری این فرمولبندی را اینگونه بکار برده است: «دیالکتیک بطور خلاصه میتواند بمثابه آموزش وحدت اضداد تعریف شود. بدینسان است که هسته دیالکتیک درک میگردد؛ ولی این خود مستلزم توضیحات و رشد و تکامل است.» (لنین- خلاصه علم منطق هگل- نقل از منتخبات مائوتسه دون- صفحه 524- جلد اول به زبان فارسی)

اگر فرمولبندی "وحدت اضداد" را برای اولین بار مائوتسه دون بکار برده بود "املا" حق می داشت انتقاد برین فرمولبندی را انتقاد بر مائوتسه دون قلمداد نماید. ولی از آنجائیکه این فرمولبندی قبل از مائوتسه دون توسط لنین بکار رفته است بناءً انتقاد بر آن را باید انتقاد بر لنین دانست. ولی "املا" مارکسیست - لنینیست بودنش را در آن می بیند که اگر لنین اشتباه کرده باشد و این اشتباه را مائوتسه دون تکرار نموده باشد؛ اشتباه کننده اصلی مائوتسه دون را بداند نه لنین را. بنا بر آنچه بیان نمودیم لنین مخالف فرمولبندی "وحدت اضداد" نمی باشد و خود آنرا بکار می برد. "املا" مدعی است که استالین و دیگران (به شمول لنین) مبارزه اضداد را قانون اساسی ماتریالیسم دیالکتیک میدانند. ابتدا ببینیم استالین چگونه با این موضوع برخورد می نماید:

استالین در "ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی" در مورد دیالکتیک مارکسیستی مینویسد:

«1- متود دیالکتیک مارکسیستی متصف به خصایص اساسی زیرین است:

الف - دیالکتیک برخلاف متافزیک طبیعت را مجموعه تصادفات اشیاء و پدیده هائی که از یکدیگر مجزا و منفرد بوده و با یکدیگر وابستگی ندارند نمی داند بلکه بر عکس طبیعت را مجموعه و واحد تامی از اشیاء و پدیده هائی که با یکدیگر رابطه داشته بطور آلی بهم وابسته بوده و مشروط به یکدیگر اند، می شناسد.

ازین رو متود دیالکتیکی معتقد است که هیچگونه پدیده ای در طبیعت منفرداً و بدون در نظر گرفتن روابط آن با سایر پدیده های محیطش نمیتواند مفهوم واقع شود، زیرا پدیده ها در هر رشته از طبیعت که تصور کنیم وقتی خارج از شرایط محیط در نظر گرفته شوند به امری بی معنی تبدیل خواهند شد - برعکس وقتی یک پدیده را در همان حال که در شرایط محیط خود محدود میباشد با در نظر گرفتن روابط جدائی ناپذیری که با سایر پدیده های همجوار خود دارد ملاحظه کنیم می بینیم که مفهوم واقع شده و می توان آنرا توضیح داد. (1)

ب - دیالکتیک، برخلاف متافزیک که برای طبیعت یک حالت آرامش و رکود و سکون تغییر ناپذیری قایل است، آنرا متحرک و در حال تحولات پی در پی و تکامل و ترقی دائمی می داند که در هر لحظه و همیشه چیزی در آن بوجود آمده تکامل می یابد و چیزی متلاشی شده و از بین میرود

به همین جهت است که انگلس میگوید: دیالکتیک اشیاء و انعکاسات دماغی آنها را اصولاً در روابط متقابل و بهم پیوستگی و حرکت و بوجود آمدن و از بین رفتن شان در نظر میگیرد.» (قانون تغییر و تحول - ندای انقلاب)

ج - (قانون تغییر کمیت به کیفیت - ندای انقلاب)

د - دیالکتیک برخلاف اصول متافزیک معتقد است که اشیاء و پدیده های طبیعت در داخل خود نیز تضاد هائی دارند زیرا آنها دارای یک قطب مثبت و بگ قطب منفی، یک گذشته و یک آینده میباشد. همه آنها عناصری دارند که یا در حال رشد و نمو اند و یا طریق نابودی و زوال را می پیمایند. مبارزه بین این تضاد ها یعنی مبارزه بین قدیم و جدید یعنی مبارزه بین آنکه می میرد و آنکه بدنیا می آید، بین آنکه از میان میرود و آنکه ترقی میکند، محتویات داخلی جریان تکامل و پیچ و خم تغییرات کمی است که به تغییرات کیفی تبدیل می گردد.

از اینرو متود دیالکتیک بر آن است که جریان تکامل پست به عالی نتیجه تکامل و توسعه هماهنگ پدیده ها نبوده بلکه برعکس در اثر بروز تضاد های داخلی اشیاء و پدیده ها و در طی یک "مبارزه" بین تمایلات متضاد که بر اساس آن تضاد ها قرار گرفته است، انجام می گیرد.

لنین میگوید: «دیالکتیک به معنی واقعی کلمه عبارت است از آموختن تضادها در داخله ماهیت اشیاء» (لنین - دفترهای فلسفی - صفحه 263 چاپ روسی) و سپس می نویسد:

«تکامل مبارزه اضداد است.» (لنین - جلد 13 - صفحه 301 - چاپ روسی)

این بود خلاصه ای از خصایص اصلی متد دیالکتیکی مارکسیستی.»

طوری که ملاحظه میگردد استالین چهار خصلت اساسی یا اصلی برای دیالکتیک مارکسیستی قایل می باشد که یکی از آنها قانون تضاد میباشد. روال کلی بحث استالین حاکی است که چهار خصلت اساسی متذکره بصورت توأم اساس دیالکتیک را تشکیل میدهند نه اینکه یکی از این چهار خصلت اساسی و بقیه غیر اساسی باشند. درینجا چه قانون تضاد بصورت "قانون وحدت اضداد" و چه بصورت "قانون وحدت و مبارزه اضداد" فرمولبندی گردد در نزد استالین قانون اساسی دیالکتیک نیست بلکه یکی از قوانین اساسی دیالکتیک می باشد.

اما لنین - و همینطور مارکس و انگلس - با وجودی که تأکید بسیاری بر قانون تضاد می نمایند، اما معمولاً دیالکتیک را دارای سه اصل میدانند که عبارت اند از: 1- اصل تضاد 2- اصل نفی - نفی و 3- اصل تغییر کمیت به کیفیت.

استالین در "ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی" از اصل نفی - نفی حرفی بمیان نمی آورد؛ ولی علیرغم عدم تذکر این اصل در نوشته متذکره نمی توان بیان داشت که استالین این اصل را واضحاً رد نموده باشد. اگر بخواهیم روشنتر مسئله را بیان نمائیم باید بگوئیم که عدم طرح اصل مذکور توسط استالین خود می رساند که وی قانون نفی - نفی را به مثابه یکی از اصول اساسی دیالکتیک قبول نداشته است؛ ولی علیرغم این موضوع استالین بحث مشخصی در مورد انتقاد و یا رد قانون نفی - نفی ندارد.

در مورد برخورد مائوتسه دون نسبت به قانون تضاد باید گفت که میان برخورد ابتدای نوشته با برخورد آخر نوشته در نتیجه گیری "تفاوتی" به چشم میخورد.

در ابتدای نوشته مسئله به این صورت طرح گردیده است:

«قانون تضاد ذاتی اشیاء و پدیده ها یا قانون وحدت اضداد، اساسی ترین قانون دیالکتیک ماتریالیستی است.»

اما در آخر نوشته در قسمت نتیجه گیری مسئله به این صورت طرح گردیده است:

«... قانون تضاد ذاتی اشیاء و پدیده ها، یعنی قانون وحدت اضداد؛ قانون اساسی طبیعت و جامعه و از اینرو قانون اساسی تفکر است.»

چنانچه مشاهده میگردد، تفاوت همانا، تفاوت میان "اساسی ترین" و "اساسی" است. اساسی ترین اصل همان اصلی است که "اصول اساسی تر" و "اصول اساسی" بر آن متکی باشند. ازینرو "اصل اساسی ترین" همان اصلی است که اساس اصول دیگر را تشکیل میدهد و بنائاً می توان آنرا یگانه اصل اساسی نیز نامید. درینجا درجه بندی صرفاً بیان افزایش کمی نیست بلکه تفاوت کیفی را نیز در بر میگیرد. روشنتر اینکه مائوتسه دون قانون تضاد ذاتی اشیاء و پدیده ها را نه یکی از قوانین اساسی دیالکتیک بلکه اساسی ترین قانون یا به بیانی یگانه قانون اساسی دیالکتیک میخواند. در بحث های فلسفی بعدی بخصوص در بحث های فلسفی بعد از کودتای روزیونیستی خروشچف این مسئله بیشتر و بیشتر دقیق شده است، آنچنانکه مائوتسه دون تمام بحث های فلسفی اش را حول قانون تضاد ذاتی اشیاء و پدیده ها متمرکز کرده و آنچنانکه بعداً خواهیم دید قانون نفی - نفی را رد نموده و نیز قانون تغییر کمیت به کیفیت را موردی از عملکرد قانون تضاد ذاتی اشیاء و پدیده ها خواند.

حال وقتی "املا" مدعی است که استالین و سایر م. - ل. ها مبارزه اضداد را قانون اساسی دیالکتیک (یعنی یگانه قانون اساسی دیالکتیک و نه یکی از قوانین اساسی آن) میدانند لازم است نشان دهد که چنین حکمی را در کدام اثر شان درج نموده اند کما اینکه باید نشان دهد که چگونه انگلس در جرگه مارکسیست - لنینیست ها موقعیتی اخذ کرده و ازین موقعیت مبارزه اضداد را جوهر دیالکتیک خوانده است؟؟ آیا مارکس هم به نظر "املائیان" یک مارکسیست - لنینیست است؟؟

در مورد فرمولبندی "وحدت اضداد" قبلاً توضیحاتی را ارائه کردیم و متذکر شدیم که این اصطلاح دوگانگی ای در خود نهفته دارد، یعنی همگونی و مبارزه را و یا وحدت و ضدیت را. این فرمولبندی و استعمال آن نه در نزد لنین به مفهوم اساسی دانستن همگونی جنبه های متضاد یک پدیده نسبت به مبارزه آنها بوده و نه در نزد مائوتسه دون. خود این فرمولبندی به تنهایی نه روی وحدت تأکید می نماید و نه روی مبارزه بلکه صرفاً حاکی است که تمامی پدیده ها از جنبه های متضاد تشکیل گردیده اند و به

همین جهت بقول لنین مستلزم توضیحات و رشد و تکامل است. در واقع هم لنین و هم مائوتسه دون عقیده دارند که در تضاد ها مبارزه مطلق و عام است و همگونی نسبی و مشروط.

توجه به یک نکته مهم ضرورست و آن اینکه وحدت (همگونی) را نباید در وابستگی اعداد برای همزیستی خلاصه نمود بلکه بقول مائوتسه دون مهم تر از آن تبدیل اعداد به یکدیگر میباشد. این جنبه از همگونی از آنرو مهم تر است که جنبه دینامیک قضیه را نشان داده و به ایجاد پروسه های نوین مربوط میباشد. تخم مرغ به جوجه مبدل میشود ولی سنگ نمیشود زیرا که در سنگ همگونی عناصر متضادی که سرانجام کشمکش شان جوجه را به وجود بیاورد دیده نمیشود. درست از همین جنبه همگونی اعداد است که میتوان نتیجه گرفت که این همگونی متحجر و ساکن نه بلکه پویا و متحرک است.

خلاصه هر پدیده ای عبارت است از همگونی (وحدت) جنبه های متضاد مخالف هم و دفع کننده هم یعنی وحدت جنبه های در حال مبارزه با هم. آیا ما درین بیان وحدت را مطلق و مبارزه را نسبی دانسته ایم؟ اگر همگونی را تنها به مفهوم وابستگی برای همزیستی بگیریم شاید؛ ولی مادامی که جنبه مهمتر همگونی را تبدیل جنبه های مخالف همگون به یکدیگر بدانیم نه. در یک پدیده هم همگونی نسبی وجود دارد و هم مبارزه مطلق یعنی هر پدیده ای عبارت است از وحدت اعداد و یا هر پدیده ای عبارت است از اعداد همگون. بدین جهت است که وقتی میگوئیم وحدت اعداد مشروط، مؤقتی و نسبی است حرف ما به این معنی است که موجودیت تمامی پدیده ها مشروط، مؤقتی و نسبی اند.

بد نیست درینجا قدری روی مفهوم مبارزه اعداد دقت نمائیم. همانطور که قبلاً گفتیم اعداد جمع ضد است و ضد به عنوان یک صفت به معنی مخالف، نا ساز، ناسازگار و ناهمتا است و در نتیجه اعداد به معنی مخالفان، ناسازان، ناسازگاران، ناهمتایان یعنی مبارزان (جمع مبارز به عنوان یک صفت) میباشد. مصدر ضد همان تضاد است که به معنی ی با یکدیگر ضد بودن، با هم مخالفت کردن، مخالف یکدیگر بودن، ناسازگاری کردن، ناسازی کردن، ناهمتایی نمودن و ... می باشد. مبارزه نیز مصدر است و به معنی جنگ کردن با یکدیگر و نبرد کردن با یکدیگر میباشد. صفت مشتق ازین مصدر کلمه مبارز میباشد. به این ترتیب در واقع مبارزه اعداد با تضاد اعداد دارای مفهوم واحدی می باشد، یعنی مصدر (تضاد) عملی است که دارندگان صفت (اعداد) به آن متصف می باشند؛ مبارزه اعداد با ترکیب هائی چون "مخالفت کردن مخالفان" و "ناسازگاری نمودن ناسازگاران" مشابهت دارد. خلاصه مبارزه چیزی جدا از "اعداد" نیست بلکه مصدر مربوط به صفتی است که آنها دارند. به همین جهت مبارزه اعداد نه تنها از لحاظ محتوی بلکه از لحاظ معنی لغوی نیز بیان یک امر مطلق و عام است. مطلق در نسبی و عام در خاص وجود دارد و امر مطلق و عام مجرد موجود نیست. مبارزه اعداد امر عام و امر مطلق است؛ این امر در هر مورد خاص بصورت "وحدت اعداد" ظاهر میشود، یعنی به صورت سازگاری ناسازگاران و همگونی ناهمگونان. به این ترتیب "وحدت اعداد" یک مورد خاص و نسبی مبارزه عام و مطلق اعداد است.

بحث مانرا درین مورد با نقل قسمتی از نتیجه گیری نهائی مقاله "در باره تضاد" مائوتسه دون خاتمه میدهیم:

«... قانون تضاد ذاتی اشیاء و پدیده ها یعنی قانون وحدت اعداد، قانون اساسی طبیعت و جامعه و ازینرو قانون اساسی تفکر است. این با جهان بینی متافیزیکی مغایرت دارد. با کشف این قانون انقلاب عظیمی در تاریخ معرفت انسان صورت گرفته است. از دیدگاه ماتریالیسم دیالکتیک، تضاد در تمام پروسه های اشیاء و پدیده های عینی موجود است، در تمام پروسه های تفکر ذهنی پیدا میشود و از ابتدا تا انتهای همه پروسه ها نفوذ می کند؛ اینست عام بودن و مطلق بودن تضاد. هر تضاد و هر یک از جهات آن دارای ویژگی های خود هستند؛ اینست خاص بودن و نسبی بودن تضاد. اعداد تحت شرایطی معین همگون اند و از اینرو می توانند در یک وجود واحد با یکدیگر همزیستی کنند و به یکدیگر تبدیل شوند. این نیز خاص بودن و نسبی بودن تضاد است. ولی مبارزه اعداد دائمی است و هم در همزیستی اعداد و هم در تبدیل متقابل آنها به یکدیگر در جریان است و بخصوص در مورد آخر بوضوح بیشتری بچشم میخورد. این نیز عام بودن و مطلق بودن تضاد است. در مطالعه خاص بودن و نسبی بودن تضاد ما باید به فرق میان تضاد عمده و تضاد های غیر عمده و همچنین به فرق میان جهت عمده و جهت غیر عمده تضاد توجه کنیم. در مطالعه عام بودن تضاد و مبارزه اعداد نیز باید به فرق میان اشکال متنوع مبارزه اعداد توجه کنیم، چه در غیر اینصورت حتماً دچار اشتباه خواهیم شد. ...» (مائوتسه دون - در باره تضاد - صفحات 522 و 523 - جلد اول - ترجمه فارسی منتخبات).

بنا به مطالب فوق میتوان گفت که بکار بردن فرمولبندی "وحدت اعداد" به هیچ صورتی به این معنی نیست که وحدت و همگونی جنبه های متضاد پدیده ها مطلق و مبارزه این جنبه های متضاد نسبی و مشروط اند.

حال ببینیم جناب جلال درین مورد چگونه به طرح مطالب می پردازند. غرض روشن شدن بهتر بحث، صحبت جلال درین مورد را تماماً نقل می نمائیم:

«... از وحدت اعداد و شرط و شروط آن شروع می کنیم. دوگانه شدن واحد و معرفت اجزای متضاد آن همانا کنه دیالکتیک می باشد.» (لنین - در باره مسئله دیالکتیک)

این نقل قول لنین را که چکیده یک بحث طولانی در مورد وحدت دو جنبه از تضاد است باز می نمائیم. بدین مفهوم که روابط متضاد اعداد در تمامی پدیده ها سروکار دارد. این روابط متضاد از یکطرف با هم نمیتوانند ترکیب شوند و از طرف دیگر به موجودیت طرف و جنبه دیگر آن وابسته است و همین ارتباط متقابل جنبه های متضاد یک پدیده را وحدت اعداد میسازد. مثال ساده آن: یک آهن ربای معمولی را مد نظر بگیرید، دیده میشود که آهن ربا قطبهای متضادی دارد که به هیچوجه باهم یکجا نمیشوند؛ ولی به یکدیگر بسته و هم بسته اند. امکان ندارد که بتوان دو قطب را از هم جدا کرد. آهن ربائی که به دونیم شود چهار قسمت شود هشت قسمت شود بازهم همان دو قطب را دارا است. این قانون یعنی وابستگی متقابل اعداد تمام جریانات را شامل است از سلسله مراتب طبیعت گرفته تا جامعه. مثال دیگر: اتمها خود نمونه دیگری از چنین روابط متضاد اند. چرا که اتم از هسته بار مثبت (پروتون مثبت، نیوترون خنثی) که توسط الکترون های با بار منفی احاطه شده است تشکیل گردیده اند. در سطوح بالاتر مثلاً در سطوح جوامع انسانی این قانونمندی با تمامی روند ها و پروسه های اجتماعی همراه است. با آوردن چند مثال از مارکس قضیه روشنتر میشود. در کاپیتال و دیگر آثار اقتصادی مارکس در مورد مبادله کالا دیده میشود که چگونه دو کالا در جریان اینکه مورد مبادله قرار میگیرند، با تضاد مواجه میشوند. کالای الف ارزش خود را در کالای ب بیان و تعریف میکند. مارکس اشاره میکند که اینها: «دو عنصر کاملاً متصل و بطور دو جانبه متکی بهم و غیر قابل تجزیه بیان ارزش اند. اما در عین زمان با هم جمع و یکجا نمیشوند و دو حد متعارض اند، قطب های یک بیان ارزشی اند.» (کاپیتال - جلد اول - صفحه 55)

در آنجا علاوه میگردد که غیر ممکن است بتوان ارزش کالای الف را در همان کالای الف بیان کنیم و ازینرو است که ارزش آن بطور نسبی در کالای دیگری بیان میگردد. مثال دیگر توضیح و تعریف رابطه متضاد بین تولید و مصرف در اقتصاد سرمایه داری را مدنظر قرار دهید، دیده میشود که این هر دو مؤلفه بهم بسته بوده و یکی بدون دیگری اصلاً قابل تصور نیست. مارکس در مقدمه که بر کتاب گروند ریس (دلایل پایه یی) نوشته است این مسئله را بدینگونه تشریح میکند:

«تولید مصرف است، مصرف تولید است ... تولید مواد را بمثابة عینیت بیرونی برای مصرف خلق میکند. بدون تولید هیچ مصرفی نیست. بدون مصرف هیچ تولیدی نیست. نه تنها تولید، بلکه مصرف تولید، نه تنها تولید، بلکه مصرف تولید، هر یک عینیت لازم دیگری را فراهم می آورد ... بلکه اینها جدا از آنکه واسطه دیگری است به علاوه در جریان کامل کردن خود دیگری را خلق میکنند.»

«واضح است که ما در اینجا نباید از این مسئله دریافت ناقصی را ارائه کنیم که تمامی این ها مصرف، تولید، توزیع و مبادله یکی هستند. در آنجا علاوه میگردد: «نتیجه که به دست آورده ایم این نیست که تولید توزیع، مبادله و مصرف همگی همگون اند؛ بلکه آنها عناصری از یک کل اند، آنها تفکیکی در یک وحدت اند.»

با مروری در تاریخ جوامع بشری و سمت و سوی آن واضح میگردد که تمامی تاریخ بشری با روابط متضادی همراه بوده است و جوامع بر پایه تضاد بین طبقات استوار بوده است. این طبقات متضاد با وجودی که باهم جمع و یکی نمیشوند، اما الزاماً متضمن موجودیت یکدیگر اند و یکی بدون دیگری قابل تصور نیست. مثلاً در جوامع برده داری بدون برده نمیتواند وجود داشته باشد یا در جوامع سرمایه داری موجودیت طبقه کارگر بدون سرمایه و یا عکس آن قابل تصور نیست و مقوله کار و سرمایه در پهنای اقتصاد و اجتماع باهم تنیده میگردد. انگلس از قول مارکس در کتاب آنتی دورینگ می نویسد:

«این قانون ... محکمتر از میخ هائی که ولکان با آنها پرومته را به سخره ها بست، کارگر را به سرمایه میخکوب میکند.» (ص 325) یا مارکس در خانواده مقدس می نویسد: «مالکیت خصوصی به مثابه ثروت مجبور است که خود و قطب متضادش یعنی پرولتاریا را حفظ نماید؛ این است جنبه مثبت این وحدت اعداد. بدینطریق پرولتاریا از جانبی و مالکیت خصوصی از سوی دیگر قطبین متضادی هستند که تشکیل دهنده تصویر کامل جهان مالکیت خصوصی هستند.» (ترجمه فارسی - صفحه 24)

«بصورت کلی روابط متقابل و متضاد در پدیده های زیر بدین صورت است:

1 - در ریاضیات مثبت و منفی (+) و (-).

2 - در مکانیک کنش و واکنش.

3 - در فیزیک الکتریسیته مثبت و منفی.

4 - در شیمی تجزیه و ترکیب اتم ها.

5 - در علوم اجتماعی مبارزه طبقاتی.

در پایان این مبحث یعنی مقوله وحدت و مبارزه اضداد نکته با اهمیت دیگری که باید مدنظر قرار گیرد این است که درک این وحدت و مبارزه هم حدود معینی را دارد. لنین در مسئله دیالکتیک میگوید:

«وحدت اضداد مشروط، گذرا، زماندار و نسبی است. مبارزه بین اضداد که متقابلاً همدیگر را طرد مینمایند مطلق میباشد همانطوری که حرکت و تکامل مطلق اند.» (ترجمه فارسی - صفحه 19...)

مکت روی چند مورد از صحبت های جلال ضروری است:

1 - روابط متضاد اضداد در تمامی پدیده ها به چه معنی است؟ این روابط متضاد اضداد عبارت اند از روابط همگونی و مبارزه، تجزیه و ترکیب، یکجا بودن و جدا بودن، با هم جمع بودن و از هم فرق داشتن و خلاصه وحدت اضداد نه تنها میان خود اضداد بلکه میان روابط آنها نیز. جلال مدعی است که این روابط متضاد از یکطرف با هم نمیتوانند ترکیب شوند و از طرف دیگر در عین حال در وابستگی و متکی بهم بسر می برند. آیا تمامی پدیده ها ترکیبی از همگونی و مبارزه و ... نیستند؟ اگر چنین نیست پس چگونه اضداد میتوانند وابستگی متقابل باهم داشته باشند و چگونه میتوانند جنبه های متضاد یک پدیده، وحدت اضداد، را بسازند؟ مسئله بدین صورت است که هر پدیده ای ترکیبی از روابط متضاد اضداد میباشد یعنی ترکیبی از همگونی مشروط و مبارزه مطلق. بقول مائو تسه دون «پیوند همگونی مشروط و نسبی با مبارزه مطلق و غیر مشروط موجب حرکت تضاد کلیه اشیاء و پدیده ها میگردد.» (صفحه 519 - جلد اول منتخبات)

قطب آهن ربا در عین جدائی از قطب دیگر با آن ترکیب نیز هست و جدائی و ترکیب دو جنبه متضاد، روابط قطبین متضاد را در آهن ربا تشکیل میدهد. وقتی مارکس بیان می نماید که ارزش کالای الف و ب در جریان مبادله «دو عنصر کاملاً متصل و بطور دو جانبه متکی بهم و غیر قابل تجزیه بیان ارزش اند، اما در عین زمان با هم جمع و یکجا نمی شوند.» در واقع به ترکیب روابط متضاد اضداد در "ارزش" اشاره می نماید. مثال های بعدی نیز ترکیب این روابط متضاد اضداد را در پدیده های مختلف نشان می دهند. چنین به نظر میرسد که در نزد جلال مفاهیم "روابط متضاد اضداد" با "جنبه های متضاد پدیده" با هم خلط گشته اند. وی در ابتدا از روابط متضاد اضداد صحبت می نماید مگر بعداً از جنبه های متضاد پدیده ها مثال می آورد. این خلط بحث در جملات بعدی نیز مشاهده میگردد.

2 - مارکس در مورد ارزش دو کالای داخل در جریان مبادله بیان می نماید که اینها: «دو عنصر کاملاً متصل و بطور دو جانبه متکی بهم و غیر قابل تجزیه بیان ارزش اند. اما در عین زمان با هم جمع و یکجا نمیشوند و دو حد متعارض اند؛ قطبهای یک بیان ارزشی اند.» مفهوم این سخنان این است که این دو جنبه در عین این که دو بیان ارزش میباشد؛ اضمحلالی اند که در عین متعارض بودن با هم جمع و یکجا نیز میشوند. ولی جلال ازین گفته مارکس نتیجه گیری جالبی می نماید و میگوید که: «... طبقات متضاد با وجودی که با هم جمع و یکی نمیشوند؛ اما الزاماً متضمن موجودیت یکدیگر اند و یکی بدون دیگری قابل تصور نیست.»

حال اگر طبقات با هم جمع و یکی نمیشوند چگونه الزاماً موجودیت آنها یکی بدون دیگری قابل تصور نیست؟ بورژوازی و پرولتاریا که موجودیت آنها بدون یکدیگر قابل تصور نیست با هم جمع شده و یک نظام تولیدی واحد را بوجود می آورند. پس مطلب را باید اینگونه افاده نمود که: طبقات متضاد با وجودی که در یک نظام تولیدی با هم جمع بوده و شیوه تولید خاصی را بوجود می آورند و موجودیت یکی از آنها بدون موجودیت دیگری غیر قابل تصور است؛ اما در عین حال کاملاً باهم جمع و یکی نبوده و با موجودیت تضاد در میان شان به عنوان دو حد متعارض موجودیت دارند. به عبارت دیگر جمع شدن و یکی شدن مطلق اضداد ممکن نیست ولی جمع شدن و یکی شدن نسبی اضداد در پدیده ها همان وحدت اضداد است یعنی موجودیت پدیده ها.

اگر کلمات "در عین زمان" از جملات مارکس حذف گردند، مفهوم این جملات از بین خواهند رفت. به همین جهت اگر جلال در میان کلمات "اما" و "الزاماً" کلمات «در عین زمان» یا «در عین حال» را می گنجاند و همگونی اضداد را نیز به همزیستی آنها محدود نمی کرد گفته هایش میتواند درست و دیالکتیکی باشد ولی بدون موجودیت کلمات متذکره و با یکجانبه نگری نسبت به همگونی اضداد، همزیستی اضداد را جلال پا در هوا باقی می گذارد.

3 - وقتی مطالب نقل شده از نوشته جلال را سراسر مرور نمائیم متوجه می شویم که وی همگونی اضداد را صرفاً در همزیستی آنها خلاصه می نماید. همگونی اضداد تنها به همزیستی و مشروط بودن متقابل اضداد خلاصه نمیشود بلکه شامل تبدیل آنها به یکدیگر نیز میباشد. مائوتسه دون درین مورد چنین میگوید:

«... آیا کافی است که فقط گفته شود وجود هر یک از دو جهت متضاد شرط موجودیت جهت دیگر است و میان آنها همگونی وجود دارد و ازینرو میتوانند در یک مجموعه واحد همزیستی کنند؟ خیر این به تنهایی کافی نیست. مسئله فقط به اینجا ختم نمیشود که هر یک از دو جهت متضاد برای موجودیت خود متقابلاً به یکدیگر وابسته باشند؛ بلکه مهمتر از آن تبدیل اضداد به یکدیگر است. یعنی اینکه تحت شرایط معین هر یک از دو جهت متضاد یک شی یا پدیده به ضد خود بدل میگردد، جای خود را با طرف مقابل عوض میکند. این دومین معنای همگونی اضداد است.» (صفحه 512 - جلد اول منتخبات)

چرا در همگونی اضداد نسبت به همزیستی آنها جنبه دیگر یعنی تبدیل آنها به یکدیگر جنبه مهمتر را تشکیل میدهد؟ زیرا که این جنبه، جنبه دینامیک همگونی اضداد است. بدون در نظر گرفتن این جنبه از همگونی نمیتوان تغییرات خصلت پدیده ها را تبیین نمود. «عقل بشر نباید... اضداد را مرده و متحجر بلکه زنده، مشروط، متحرک، در حال تبدیل به یکدیگر دریافت کند.» (لنین) و همچنان «ا ضداد چگونه همگون هستند (چگونه همگون میشوند)، تحت چه شرایطی همگون هستند و به یکدیگر تبدیل میشوند.» (لنین)

جوجه حاصل تبدیلی تخم مرغ است نه حاصل تبدیلی سنگ؛ صلح پس از جنگ می آید نه پس از سنگ و انسان از انسان متولد میشود. اگر مسئله تبدیل اضداد به یکدیگر مطرح نباشد چگونه میتوان این چیز ها را تعلیل نمود؟ همگونی اضداد حاصل همزیستی مشخص اضداد مشخص و تبدیل واقعی و مشخص آنها به یکدیگر می باشد. بدون تبدیل اضداد به یکدیگر همزیستی آنها ممکن نخواهد بود.

تضادهای داخلی و خارجی

گفتیم جوجه حاصل تبدیلی تخم مرغ است نه حاصل تبدیلی سنگ، صلح پس از جنگ می آید نه پس از سنگ و انسان از انسان متولد میشود. درینجا پدیده های معین و مشخصی مورد نظر است که تضاد درونی آنها اساس تحول آنها به پدیده های دیگر بشمار میرود. اینکه تضاد های درونی اشیاء و پدیده ها بمثابة اساس و نیروی محرک تکامل آنها دانسته شود، اصل مهمی از دیالکتیک ماتریالیستی محسوب می گردد.

لنین تضاد های درونی اشیاء و پدیده ها را بمثابة اساس و نیروی محرک تکامل آنها به اشیاء و پدیده های دیگر در نظر می گیرد. در نقل قولی از لنین که در مبحث قبلی درج کرده بودیم دیده میشود که لنین از خود جنبی و تکامل خود جوش صحبت نموده و تکامل به مثابه وحدت اضداد را دید دیالکتیکی میداند و آنرا در برابر دید متافیزیکی که تکامل را بمثابة افزایش و کاهش و بمثابة تکرار در نظر می گیرد، قرار می دهد. وی همچنان این دید دیالکتیکی را که تکامل اشیاء را ناشی از خود جوشی و خود جنبی یعنی ناشی از تضاد های درونی اشیاء و پدیده ها می بیند در برابر دید متافیزیکی که نیروی محرک تکامل را یا در تاریکی رها میسازد و یا آنرا به خارج از پدیده های مادی منتقل می نماید قرار داده و نظریه محرک خارجی حرکت را بمثابة اساس حرکت رد می نماید.

استالین از قول لنین در "ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی" نقل می نماید:
«دیالکتیک به معنی واقعی عبارت است از آموختن تضاد ها در داخله ماهیت اشیاء» (لنین - دفتر های فلسفی - ص 263 - چاپ روسی - نقل از صفحات 177 و 178 تاریخ مختصر حزب بلشویک - ترجمه فارسی)

مائوتسه دون درینمورد چنین بیان می نماید:

«جهانبینی دیالکتیک ماتریالیستی برخلاف جهانبینی متافیزیکی بر آنست که پژوهش تکامل یک شی یا پدیده را باید از درون آن، از روابط آن با اشیاء و پدیده های دیگر شروع کرد، به بیان دیگر تکامل اشیاء و پدیده ها باید بمثابة حرکت جوهری و ضرور آنها ملاحظه گردد؛ البته با توجه به اینکه هر شی یا پدیده در جریان حرکت خود با اشیاء و پدیده های محیط در ارتباط می آید و متقابلاً بر یکدیگر اثر می نهند. علت اساسی تکامل هر شی یا پدیده در بیرون آن نیست بلکه در درون آن است، در سرشت متضاد اشیاء و پدیده ها نهفته است. سرشت متضاد هر شی یا پدیده است و از همینجا است که حرکت و تکامل اشیاء و پدیده ها ناشی میشود. سرشت متضاد یک پدیده علت اساسی تکامل آن است حال آنکه رابطه و تأثیر متقابل آن با پدیده های دیگر علت ثانوی را تشکیل میدهد. بدینسان دیالکتیک ماتریالیستی تئوری علل خارجی یا انگیزه خارجی ماتریالیسم متافیزیکی و اولوسیونیزم عامیانه متافیزیکی را قطعاً رد می کند.» (ص 476 - جلد اول منتخبات)

مائوتسه دون سپس تخم مرغ را به عنوان یک پدیده مثال می آورد که تضاد درونی آن اساس تحول آنرا به جوجه تشکیل می دهد. وی بیان مینماید که:

«... آیا دیالیکتیک ماتریالیستی علل خارجی را حذف میکند؟ به هیچوجه. دیالیکتیک ماتریالیستی بر آنست که علل خارجی شرط تحول و علل داخلی اساس تحول اند، در عین اینکه علل خارجی به وسیله علل داخلی مؤثر واقع میشوند. تخم مرغ تحت حرارت مناسب به جوجه بدل میشود ولی هیچ حرارتی قادر به آفرینش جوجه از سنگ نیست زیرا اساس تحول این دو متفاوت است.» (ص 478- جلد اول منتخبات)

اما جلال با نظرات مائوتسه دون درین مورد مخالف بوده و مواضع مائوتسه دون در مورد تعیین داخل و خارج برای پدیده ها و اشیاء و جستجوی علت اساسی تکامل در درون اشیاء را نادرست میخواند. وی در پاورقی صفحات 16، 17 و 18 نوشته اش اینچنین بیان می نماید:

«به عقیده ما از جمله مواضع نادرست فلسفی دیگر - مائوتسه دون یکی هم "تئوری" تعیین "داخل" و "خارج" برای یک پدیده و یا شی است. که از نظر مائوتسه دون علت اساسی تکامل در درون آن است. برای شناخت از "درون" و "بیرون" مائوتسه دون قادر نیست از مرز حسی بین "بیرون" و "درون" پا فراتر بگذارد و نمی تواند از مشاهدات اولیه که میتواند نردبانی جهت شناخت همه جانبه ای پدیده و تضاد ماهوی وی باشد جلو تر رود. مثالی که مائوتسه دون از تخم مرغ و سنگ میدهد که اول میتواند به جوجه تبدیل شود در دومی ممکن نیست. بوضاحت این درک حسی مائوتسه دون را آشکار میسازد. در این مثال برای مائوتسه دون آنچه در داخل پوست تخم است "درون" و آنچه خارج از این پوست قرار دارد "بیرون" یا "خارج" است. یعنی با همان شناخت حسی پوست تخم و مرغ به مثابه ای مرز بین "درون" و "بیرون" تعیین میشود.

در حالیکه از دیدگاه ماتریالیزم دیالیکتیک - اولاً - جهان خود واحد مادی است که در تحول و تغییراتی که در آن رخ می دهد هیچ نیروی ماورالطبیعت نیروئی که منشاء خارجی یا بیرونی داشته باشد نقش ندارد - بخاطری که اصلاً موجودیت ندارد. ازین رو ماتریالیست ها به منظور شناخت، توضیح و آشکار ساختن پروسه تکاملی یک شی معین نمی توانند به علل خارجی از جهان مادی، علی که ریشه در ماده و تحولاتش نداشته باشند دست یازد.

ثانیاً - ماتریالیست ها پدیده ها و اشیای طبیعی و اجتماعی را نه صرفاً در مکان بلکه در زمان هم مطالعه میکنند - ازینرو اشیاء و پدیده ها را به مثابه پروسه ها مورد ارزیابی و پژوهش قرار میدهند، پروسه هائی که هر آن در حالت آمد و رفت و یا شدن می باشند. مائوتسه دون برعکس برداشت فوق - از یک پروسه تکاملی که از امتزاج مواد آلی با انرژی حرارتی پدید آمده است - بخشی از کلیت را بر مبنای شناخت حسی خویش جدا کرده و آنرا "درون" و بخش دیگر آنرا که خارج از پوست تخم قرار دارد "بیرون" می نامد. "علت درونی" را اساس و "علت بیرونی" را شرطیه و غیر اساسی میداند. در حالیکه اگر تخم مرغ و انرژی حرارتی را نه پدیده هائی که بصورت میکائیکی بر یکدیگر تأثیر گذاشته و فقط در "مکان" هستی دارند - مورد ارزیابی قرار دهیم - بلکه با بکار برد اسلوب ماتریالیزم دیالیکتیک پروسه ای را که از امتزاج - مواد آلی در تخم و انرژی حرارتی ایجاد میگردد - در تحول مطالعه کنیم و روشن سازیم - که تکامل این پروسه ای امتزاجی به جوجه مرغ تکامل می یابد. درین صورت ممکن نیست که پوسته تخم مرغ را مرز بین خارج و داخل دانسته و برای همیشه این و یا آن را اساسی بدانیم در حالیکه هر کدام بنوبه خویش اساسی می باشند. و تضاد ماهوی پدیده که پدیده را در کلیتش، در تمامی روابط اش با جهان عینی احتوا میکند، در واقعیت "بیرون" و "درون" را نیز در برداشته و جهت تکامل کل پروسه را تعیین میکند. مائوتسه دون نمیدانست که اگر سنگ در تحت حرارت هیچ وقت به جوجه تبدیل نمیشود، تخم مرغ در هوای تحت صفر قادر نیست جوجه خلق کند.»

جلال این حکم را که آنچه در درون تخم مرغ است "درون" آن و آنچه در بیرون تخم مرغ است "بیرون" و یا "خارج" از تخم مرغ را تشکیل میدهد، قبول ندارد ولی توضیح نداده است که پس چگونه درون و بیرون تخم مرغ را باید تعیین نمود؟ درینجا به نظر می رسد که جلال اساساً تئوری اساس داخلی و شرایط خارجی را قبول ندارد و انتقادش نه تنها متوجه مائوتسه دون بلکه متوجه استالین، لنین، انگلس و مارکس نیز میباشد. همان طوری که برای مائوتسه دون جدار خارجی پوست تخم مرغ مرز میان تخم و خارج آن میباشد برای انگلس نیز جدار خارجی یک دانه جو مرز میان درون دانه جو و بیرون آن، مرز میان اساس داخلی و شرایط خارجی میباشد. انگلس در صفحات 133 و 134 کتاب انتی دورینگ - بخش نفی - نفی (ترجمه فارسی) درینمورد چنین بیان می نماید:

«دانه جوی را در نظر می گیریم. بیلونها دانه جو آرد، پخته، تخمیر و سپس مصرف میشوند. ولی اگر این دانه جو با شرایط معمولی مواجه شود، در زمین مناسبی بیافتد در اینصورت تحت تأثیر گرما و رطوبت تغییراتی چند در آن رخ میدهد، جوانه میزند، دانه جو بمتابۀ دانه جو از بین میرود، یعنی نفی میشود و بجای آن نفی این دانه یعنی گیاهی که از دانه نشأت گرفته ظاهر می شود.»

به روشنی مشاهده می گردد که انگلس دانه جو را بمتابۀ یک پدیده در نظر می گیرد و براساس فحوای صحبت میتوان گفت که وی جدار خارجی پوست دانه جو را بمتابۀ مرز میان درون و بیرون دانه جو در نظر می گیرد. وی دانه جو را اساس پیدایش گیاه دانسته و گیاه جو را نشأت گرفته از آن میدانند همانطوریکه رطوبت، گرما و زمین مناسب را شرایط معمولی رشد دانه به گیاه میدانند و آنها را یکجا با خود دانه جو بمتابۀ اساس پیدایش گیاه جو در نظر نمی گیرد. (درینجا توجه ما به آن جنبه از سخنان انگلس معطوف است که برای رشد دانه به گیاه، گرما و رطوبت و زمین مناسب را شرایط میخواند و گیاه را اساساً نشأت گرفته از دانه میدانند. در مورد خود قانونی نفی - نفی که انگلس مثال را برای اثبات آن مطرح کرده است در صفحات بعدی همین نوشته بحث خواهیم داشت.)

بر اساس استدلال جلال باید بیان داشت که انگلس نیز همانند مائو (بنا به ادعای جلال) دچار برداشت حسی گردیده و مرز میان درون و بیرون دانه جو را بر اساس همان ادراک حسی غیر دقیق و غیر دیالکتیکی معین نموده است. ولی جلال این "اشتباه" انگلس شامل در جرگۀ کلاسیکران را بنا به ذهنیت خودش به پای مائوتسه دون "بیرون از جرگۀ کلاسیکران" ختم می نماید.

- برای جلال جوجه حاصل امتزاج انرژی حرارتی و مواد آلی در تخم - به عنوان دو اساس و نه به عنوان اساس و شرط - میباشد. ازین نظر گیاه جو نیز باید حاصل امتزاج گرما (انرژی حرارتی آفتاب)، رطوبت و خاک با دانه جو باشد و تمامی اینها به عنوان اساس پیدایش گیاه جو در نظر گرفته شوند. ولی انگلس این کار را نمی نماید. وی دانه جو را اساس پیدایش گیاه جو و عوامل دیگر را شرایط معمولی میخواند.

- در دیالکتیک موجودیت تمامی پدیده ها مشروط دانسته میشود. وقتی جلال خود تخم مرغ و انرژی حرارتی را بصورت توأم اساسی میدانند، مشروط بودن این پروسه را در موجود بودن کدامین شرایط لازمه مشخص توجیه میکنند. در هر پروسه ای اساس و شرایط وحدت اضداد تشکیل میدهند و مشروط بودن پدیده ها به این معنی است که اساس آنها تحت شرایط معینی میتواند بالفعل وجود داشته باشد. ارتباط میان اساس و شرایط دیالکتیکی است و نه میکائیکی. تخم مرغ را بطور مثال در نظر می گیریم. این پدیده میتواند بصورت های مختلفی نفی شده و به پدیده دیگری مبدل شود. میتواند بصورت مواد غذایی مورد استفاده انسانها قرار بگیرد، میتواند در محیط خاص فاسد شده و مواد درونی آن بگندد، میتواند با گذشت زمان بر آن از درون بخشکد و میتواند تحت شرایط خاصی به جوجه مبدل شود. در مورد آخر لازم است که تخم مرغ در محیط حرارتی 38 - 40 درجه سانتیگراد قرار داده شود تا بتواند بعد از بیست و یک روز به جوجه مبدل شود که درین صورت تخم اساس پروسه و انرژی حرارتی شرط آنرا میسازد. اگر موجودیت انرژی حرارتی نیز همانند خود تخم مرغ اساس تبدیلی تخم به جوجه را تشکیل دهد، شرایط لازم را باید در چه چیزها و در کجا ها جستجو نمود؟؟

- دیالکتیک ماتریالیستی میگوید که از میان رفتن پدیده های کهن و بمیان آمدن پدیده های نوین همیشه حاصل مبارزه اضداد یعنی حاصل مبارزه جوانب متضاد اشیاء و پدیده ها می باشد. ولی جلال پیدایش جوجه را نه حاصل مبارزه اضداد یعنی مبارزه جوانب متضاد یک شی یا پدیده بلکه حاصل امتزاج اضداد میدانند. وی درینجا تابع فرمول دوگانه شدن یگانه (واحد) نبوده بلکه بجای آن به فرمول یگانه شدن دوگانه (دو دریک) پناه میبرد. برای وی پدیده نوین حاصل مبارزه اضداد نیست بلکه حاصل امتزاج اضداد میباشد. برای وی سنتز حاصل مبارزه تز و انتی تز نبوده بلکه حاصل ترکیب آنها می باشد. وی میان جوانب متضاد تخم مرغ مبارزه ای نمی بیند بلکه صرفاً امتزاج انرژی حرارتی را با مواد آلی تخم مرغ میتواند مشاهده نماید. این دید، دید غیر دیالکتیکی و ضد دیالکتیکی بوده و مبارزه اضداد را به عنوان عامل اساسی تغییرات و تحولات در اشیاء و پدیده ها نفی می نماید.

- جلال بیان می نماید که: «تضاد ماهوی پدیده که پدیده را در کلیتش در تمامی روابطش با جهان عینی احتوا میکند، در واقعیت "بیرون" و "درون" را نیز در برداشته و جهت تکامل کل پروسه را تعیین میکند.» این جمله را با گذاشتن تخم مرغ بجای پدیده مشخص می سازیم: تضاد ماهوی تخم مرغ که تخم مرغ را در کلیتش در تمامی روابطش با جهان عینی احتوا میکند، در واقعیت بیرون و درون تخم مرغ را نیز در بر داشته و جهت تکامل کل پروسه تبدیلی تخم مرغ به جوجه را تعیین میکند. آیا این حکم درست است؟

نه تنها درست نیست بلکه سفسطه آشکاری میباشد. تضاد ماهوی یک پدیده، ماهیت یک پدیده را بمتابۀ یک موجودیت نسبی در کل معین می نماید، اما تمامی روابط پدیده با جهان عینی را احتوا نمی نماید. تضاد میان تولید جمعی و مالکیت فردی تضاد ماهوی

نظام سرمایه داری میباشد ولی این تضاد تمامی روابط نظام سرمایرداری با جهان عینی را احتوا نمی نماید. این تضاد، تضاد درونی نظام سرمایرداری بوده و محتوی درونی آنرا میسازد، ولی "بیرون" آنرا در بر نمی گیرد. زدودن مرزها میان درون و بیرون پدیده ها و میان موجودیت های نسبی و تمامی روابط آنها با جهان عینی در واقع به این معنی است که ما پدیده ها را هیچگاه بصورت مشخص مورد مطالعه قرار ندهیم. چون مطالعه مشخص اشیاء و پدیده ها زیر بنای شناخت ما را تشکیل میدهد و جلال ازین مطالعه مشخص فرار می نماید، میتوان گفت که طرز تفکر وی درینمورد در آخرین تحلیل به اگنوستیسیزم منجر خواهد شد.

- تخم مرغ برای تبدیل شدن به جوجه برای بیست و یک روز به حرارت 38 - 40 درجه سانتیگرید نیازمند است. آیا تحول نظام سرمایرداری به نظام سوسیالیستی و کمونیستی به درجه معینی از حرارت نیازمند نیست؟ برای انسان درجه حرارت بالاتر از 37 درجه خطرناک است و درجه حرارت صفر و یا پائین تر از آن نیز. گرمای آفتاب شرط موجودیت انسانها و شرط موجودیت هر جامعه و منجمله جامعه سرمایرداری است. بر اساس گفته جلال میتوان بیان داشت که انقلاب سوسیالیستی و ایجاد جامعه سوسیالیستی و کمونیستی حاصل امتزاج نظام سرمایرداری و انرژی حرارتی آفتاب میباشد!!

خود جناب جلال به عنوان یک موجود زنده، از زمان نطفه بندی تا تولد و کودکی و جوانی برای پیدایش و زنده ماندن به مقدار معینی انرژی حرارتی نیاز داشته اند و برای پیر شدن و مبدل شدن به یک فیلسوف پیر و کارکشته و آگاه به رموز فلسفه و املا و انشای دری نیز به مقدار معینی از انرژی حرارتی نیازمند هستند. آنچنان که خود وی بیان می نماید باید گفت که: نطفه بندی اولیه جناب ایشان حاصل امتزاج انرژی حرارتی - به عنوان یک اساس - و نیم کروموزوم های والدین شان در نطفه - به عنوان اساس دیگر - بوده است. همچنان باید گفت که متولد شدن جناب جلال نیز باید حاصل امتزاج انرژی حرارتی - به عنوان یک اساس - با عوامل دیگر تولد - به عنوان یک اساس دیگر - بوده است و همچنان بزرگ شدن و جوان شدن ایشان و نیز پیر شدن و کارکشته شدن بیشتر شان. آیا خود جلال این احکام را میتواند قبول نماید؟ وی درین موارد درون و بیرون را چگونه می سنجد؟؟

مغز انسان به درجه معینی از حرارت نیازمند است تا بتواند کار نماید و زمینه تفکر برای انسان مساعد گردد. یقیناً مغز جناب جلال نیز برای نوشتن متن فلسفی شان به مقدار معینی انرژی حرارتی نیازمند بوده است. آیا میتوان گفت که نوشته فلسفی ایشان به عنوان یک "سنتز عالی فکری" نتیجه امتزاج فعالیت سلول های مغز ایشان با انرژی حرارتی بوده است (هر دو به عنوان دو اساس)؟ آیا جناب جلال قادر هستند که با مغز یخ زده در صفر درجه حرارت اثر فلسفی بنویسند و بر مائوتسه دون انتقاد نمایند؟؟

- دیالکتیک ماتریالیستی پدیده ها را نه تنها در مکان بلکه در زمان نیز در نظر می گیرد. این مسئله به مؤقتی بودن تمامی پدیده ها و اشیاء دلالت دارد. پدیده ها را در زمان در نظر گرفتن بدین مفهوم نیست که آنها را در ارتباط با اشیاء و پدیده های دیگر در نظر بگیریم. در نظر گرفتن ارتباطات یک پدیده با پدیده ها و اشیاء دیگر جنبه مشروط بودن پدیده ها را نشان میدهد و نه جنبه زماندار بودن آنها را.

- پدیده ها و اشیاء نه تنها مشروط و مؤقتی اند بلکه نسبی نیز می باشند. مفهوم نسبی بودن این است که موجودیت مستقل هر شی و یا پدیده نسبی بوده و در سطوح مختلف ساختمان ماده، پدیده ها هم دارای استقلال نسبی اند و هم جزئی از ساختمان سطوح بالاتر. به همین جهت تضاد های داخلی و خارجی مفهوم نسبی دارند و داخلی خواندن و یا خارجی خواندن آنها به همان سطحی از ساختمان ماده که مورد مطالعه هست مربوط میباشد. یک تضاد در یک سطح معین و مشخص تضاد خارجی محسوب می گردد، اما در سطح معین و مشخص دیگری تضاد داخلی به حساب می آید. اگر مسئله معالجه مریض در میان باشد عامل موقعیت اجتماعی به عنوان یک عامل خارجی محسوب می گردد. اما اگر زندگی اجتماعی افراد جامعه را مورد مطالعه قراردهیم در آنصورت موقعیت اجتماعی افراد عامل خارجی نمی باشد بلکه عامل داخلی جامعه محسوب می گردد. اتم های هایدروجن و آکسیجن زمانی که بصورت ازاد باشند هر یک خصوصیات خاص خود شانرا تبارز میدهند. اما زمانیکه آنها در داخل یک مالیکول آب در نظر گرفته شوند می بینیم که خصلت های آب شامل خصلت های اتم های آکسیجن و هایدروجن نیست بلکه ویژگی خود را دارا می باشد. حرکت این اتمها زمانیکه در مالیکول آب هستند بیشتر توسط تضاد های همان مالیکول آب تعیین می گردد و بناً تا زمانیکه این دو اتم در مالیکول آب با هم یکجا هستند تضاد های آب برای آنها (برای هر دوی شان بصورت توأم) تضاد های خارجی نیست بلکه تضاد های داخلی محسوب میگردد. ولی اگر آنها به صورت اتم های مستقل وجود داشته باشند آب در رابطه با آنها بمثابة یک عامل خارجی در نظر گرفته میشود. به همین جهت در مطالعه تضاد ها باید این مسئله روشن باشد که چه چیزی تحت مطالعه است و برچه مبنائی تضاد های داخلی و خارجی تعیین میشوند و چگونگی ارتباط آنها با یکدیگر از چه قرار است؟ مائوتسه دون درین رابطه بیان می نماید:

«... جهانبینی دیالکتیکی قبل از هر چیز بما می آموزد که باید حرکت تضاد ها را در اشیاء و پدیده های گوناگون بخوبی نظاره و تحلیل کنیم و براساس این تحلیل متد های حل تضاد ها را نشان دهیم. از اینرو برای ما درک کنکرت قانون تضاد ذاتی اشیاء و پدیده ها دارای اهمیت فوق العاده است.»

جلال خودش این مسئله را در صفحات 6 و 7 نوشته اش اینگونه به بحث می گیرد:

«عمل متقابل و مبارزه متعارض و متضاد یک شی، تضاد درونی آنرا تشکیل میدهد. از طرف دیگر روابط متقابل و متضاد یک شی و یک پدیده با محیط پیرامون اش اشیاء و پدیده های بیرون از خودش تضاد های بیرونی آنرا تشکیل میدهد. درین رابطه مسئله مهمی را که باید مورد توجه قرار داد این است که چگونگی مرزهای یک شی یا پدیده مورد مطالعه باید تعیین شود که چه چیزهایی بیرونی اند و چه چیزهایی در موارد مشخص درونی اند، در غیر آن به انحراف گوناگونی درمی افتیم. عمده ترین مسئله درین رابطه تعیین حدود و مرزی است که آن شی یا پدیده مورد بحث را از محیط پیرامون اش بصورت نسبی جدا میکند.»

با تأیید نسبی بودن موجودیت اشیاء و پدیده ها که جلال مطرح کرده تذکر دو نکته را ضروری می دانیم:

1 - عمل متقابل و مبارزه متعارض و متضاد یک شی تضاد های درونی آنرا تشکیل نمی دهد، بلکه عمل متقابل و مبارزه متعارض و متضاد اعداد در درون یک شی تضاد درونی آنرا تشکیل می دهد. به آن صورتی که جلال تضاد درونی اشیاء را مشخص نموده نمیتوان به چیز ملموسی دست یافت. عمل متقابل و مبارزه متعارض و متضاد یک شی در واقع متوجه شی و یا اشیای غیر از خود میباشد. تضاد درونی عمل متقابل و مبارزه متعارض و متضاد اعداد در یک شی تضاد درونی آنرا تشکیل میدهد.

2 - تذکر این نکته ضروری است که تضاد های درونی اساس تحول و تضاد های بیرونی شرط تحول اشیاء و پدیده ها می باشند. جلال درین مورد حرفی نمی زند، مثل اینکه برای وی تضاد های درونی و تضاد های بیرونی از لحاظ نقش شان با هم تفاوتی ندارند. در نظر نگرفتن این مسئله نه تنها به معنی نفی دیالکتیک ماتریالیستی است بلکه به معنی نفی موجودیت نسبی اشیاء و پدیده ها بوده و نشانه ای از اگنوستیسیزم را در بر دارد.

- اگر صحبت بر سر ماتریالیزم صرف باشد ماتریالیزم مکانیکی نیز وجود دارد. ماتریالیزم مکانیکی نیز در بیرون از جهان مادی موجودیت عامل و یا عوامل غیر مادی را قبول ندارد. این ماتریالیزم تغییر و تحول را نیز در طبیعت قبول دارد و پدیده ها را نه تنها در مکان بلکه در زمان نیز مطالعه می نماید ولی به مثابه نتیجه تأثیرات عوامل خارجی بر پدیده ها. اما ماتریالیزم دیالکتیک نه تنها عوامل بیرون از جهان مادی را نمی پذیرد، نه تنها پدیده ها را به مثابه پروسه ها در زمان مورد مطالعه قرار میدهد بلکه اساس تغییرات و تحولات پدیده ها و اشیاء را در تضاد ذاتی و ماهوی آنها جستجو می نماید و نه در تأثیر عوامل خارجی بر آنها. درینجا جلال با بحثی که براه می اندازد مرز میان ماتریالیزم دیالکتیک و ماتریالیزم میکانیکی را در یکی از جنبه های مهم مخدوش می سازد.

جهت عمده و جهت غیر عمده در تضاد

هر تضاد معینی دارای دو جنبه یا دو جهت است. این دو جنبه یا دو جهت که در عین مبارزه یا هم وحدت نیز تشکیل می دهند دارای رشد ناموزون میباشد و تعادل میان آنها مگر بصورت مؤقتی بوجود نمی آید. یک جهت یا یک جنبه تضاد جهت عمده یا جنبه عمده و جهت و یا جنبه دیگر آن جهت غیر عمده و یا جنبه غیر عمده را در تضاد تشکیل میدهد. جهت عمده که نقش رهبری کننده را در تضاد بازی می نماید خصلت یک شی یا پدیده را معین می نماید.

ولی چنین نیست که جهت عمده همیشه عمده بوده و جهت غیر عمده بصورت دائمی غیر عمده باقی بماند. در جریان تکامل تضاد، جهت عمده و جهت غیر عمده یک تضاد به یکدیگر تبدیل شده و خصلت اشیاء و پدیده ها تغییر می یابد. در میان دو جهت عمده و غیر عمده تضاد مبارزه دائمی موجود است و در اثر این مبارزه است که جهت غیر عمده از خورد به کلان و از ضعیف به قوی مبدل میشود و سرانجام با جهشی موضع مسلط را در پدیده اشغال می نماید. در حالیکه جهت عمده از کلان به خورد و از قوی به ضعیف مبدل شده و موضع غیر مسلط و تبعی را در پدیده اشغال میکند. وقتی جهت غیر عمده به جهت عمده و جهت عمده به جهت غیر عمده تبدیل گشت کیفیت پدیده نیز دگرگون میشود.

در جامعه سرمایرداری پرولتاریا نیروی تبعی و بورژوازی نیروی مسلط را تشکیل می دهد. ولی پرولتاریا از ضعیف به قوی و از خورد به کلان رشد نموده و به طبقه مستقل دارای نقش رهبری کننده مبدل میگردد و بالاخره قدرت سیاسی را در نتیجه مبارزه از دست

بورژوازی بیرون کشیده و انرا تصاحب می نماید و به نیروی مسلط جامعه مبدل می گردد. تسلط پرولتاریا بر جامعه خصلت جامعه را تغییر داده و جامعه سرمایه داری را به جامعه سوسیالیستی مبدل می سازد.

گمان نمی رود درین مورد توضیح بیشتری لازم باشد. با توجه به آنچه بیان داشتیم می توان به آسانی تفاوت میان جنبه عمده تضاد را با تضاد عمده دریافت. در یک پدیده پیچیده چندین تضاد میتواند وجود داشته باشد که از میان آنها در مرحله معینی از تکامل پدیده یکی از آنها تضاد عمده و بقیه تضاد های غیر عمده را تشکیل می دهند. این تضاد عمده از میان مجموع تضاد های دیگر نقش رهبری کننده حرکت پدیده را در همان مرحله برعهده دارد. ولی خود این تضاد جهت عمده و غیر عمده دارد (تضاد های غیر عمده نیز چنین میباشد). خصلت پدیده بوسیله جهت عمده تضاد عمده در همان مرحله معین میگردد.

مثلاً جامعه خود مانرا در نظر بگیریم. درین جامعه تضاد های گوناگونی وجود دارند از قبیل تضاد میان دهقانان و فیودالیزم، تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی ملی، تضاد میان ملت افغانستان و امپریالیزم غرب، تضاد میان ملت افغانستان و سوسیال امپریالیزم شوروی و غیره. در مرحله مشخص فعلی از میان تمامی این تضاد ها تضاد میان ملت افغانستان و سوسیال امپریالیزم شوروی تضاد عمده جامعه مارا تشکیل میدهد که مبارزه میان دو جهت متضاد آن نقش رهبری کننده ای بر سایر تضاد های جامعه بازی می نماید. در داخل خود این تضاد، دو جهت وجود دارد: سوسیال امپریالیزم شوروی و ملت افغانستان. از میان این دو جهت فعلاً سوسیال امپریالیزم شوروی جهت مسلط یا عمده را تشکیل میدهد، در حالیکه ملت افغانستان جهت غیر مسلط یا غیر عمده را تشکیل می نماید. خصلت جامعه ما به وسیله همین جهت عمده تضاد متذکره تعیین می گردد. به همین سبب است که میگوئیم جامعه ما فعلاً یک جامعه مستعمراتی (مستعمره - نیمه فیودالی) می باشد.

برای فیلسوف عالیقدر "اخگر"، جنبه عمده تضاد با تضاد عمده کدام فرقی ندارد. وی در صفحه ششم نوشته اش بیان می نماید: «نکته دیگر در باره خاص بودن تضاد به جنبه عمده یا به تضاد عمده مربوط میشود که قصد داریم آن را در آخر مبحث به شکل مبسوط تری مورد بحث قرار دهیم...»

از جهت اینکه برای جلال مفاهیم جنبه عمده تضاد و تضاد عمده با هم خلط گردیده و یکی محسوب میگردند وی در صفحه نهم نوشته اش بیان می نماید: «در واقعیتی وقتی که تضاد عمده به غیر عمده تبدیل شود باید ماهیت شی تغییر یابد.» آن چنانکه بعداً خواهیم دید جلال نه تنها جهت عمده تضاد و تضاد عمده را یکی می داند بلکه میان تضاد عمده و تضاد اساسی نیز فرقی قایل نمی باشد. از این سبب جمله بالائی جلال را میتوان اینگونه بیان نمود: وقتی که تضاد عمده یا تضاد اساسی یا جهت عمده تضاد به تضاد غیر عمده یا تضاد غیر اساسی یا جهت غیر عمده تضاد تبدیل شود باید ماهیت شی تغییر یابد.

در یک پدیده، تضاد عمده یک مرحله میتواند به تضاد غیر عمده در مرحله دیگر مبدل شود. این تبدیلی میتواند کیفیت پدیده را تا حدودی تغییر دهد یعنی باعث ایجاد تغییرات کیفی جزئی در پدیده گردد. همچنان جهت عمده یک تضاد میتواند در مرحله دیگری از تکامل تضاد به جهت غیر عمده مبدل گردد و پدیده را دچار دیگرگونی نماید. اما تضاد اساسی تضادی است که از ابتدا تا انتهای پروسه تحول اشیاء و پدیده ها وجود داشته و ماهیت اشیاء و پدیده ها را معین می نماید. بناءً موقعی که ماهیت یک شی تغییر یافته و به شی دیگری مبدل گردد تضاد اساسی به تضاد غیر اساسی مبدل نمیکردد بلکه جنبه غالب قبلی تضاد که مغلوب واقع شده سرانجام زایل میگردد و جنبه غالب نوین با جنبه های متضادی که در درونش موجود است تضاد اساسی نوینی تشکیل می دهد.

این درست نیست که بگوئیم در اثر مبدل شدن تضاد اساسی به تضاد غیر اساسی ماهیت شی تغییر می یابد و شی تازه ای با ماهیت نوین عرض وجود می نماید. درینمورد باید گفت که با تغییر ماهیت شی اساس قبلی از میان میرود و اساس تازه ای شامل جنبه های متضادش بوجود می آید که شامل غالب نوین پدیده قبلی و ضدش می باشد.*

جلال تضاد اساسی، تضاد عمده و جهت عمده تضاد را با هم خلط کرده و جهان مه آلود فکری برایش درست می نماید. وی که درین جهان مه آلود گرفتار است و برد دیدش نیز نهایت محدود، مأتوسه دون را متهم میسازد که تکامل را به مثابه افزایش و کاهش در نظر می گیرد و نه بمثابه نتیجه دوگانه شدن یگانه و مبارزه جنبه های متضاد آن. جلال در صفحات 12، 13، 14 و 15 نوشته اش چنین داد سخن می دهد:

«مأتوسه دون به این مطلب (حرکت و منشاء آن در پدیده) چنین برخورد میکند: «در بخشی از یک پروسه یا در مرحله معینی از تکامل یک تضاد (الف) جهت عمده و (ب) جهت غیر عمده آن تضاد را تشکیل میدهد. در مرحله دیگر و یا در بخش دیگری از پروسه جای این دو جهت با یکدیگر بنا بر شدت افزایش و کاهش نیروی هر جهت تضاد در مبارزه علیه جهت دیگر طی جریان

تکامل شی یا پدیده عوض میشود. ما اغلب می گوئیم: «نو به جای کهنه می نشینند.» این قانون عام و الی الابد تخطی ناپذیر عالم است.»

دیده میشود که دریافت تز تکاملی مائوتسه دون نه بر اساس دوگانه شدن واحد بهاضداد که همدیگر را متقابلاً دفع نمایند بلکه دقیقاً مائوتسه دون نظرگاه تکامل را بر اساس شدت افزایش و کاهش پدیده ها بنا میکند که لنین تز تکامل بمثابة افزایش و نقصان را وابسته به دریافت ایده آلیستی میداند. مائو درینجا از مقوله افزایش و کاهش در نتیجه گیری اش استفاده میکند. دو نتیجه متفاوت و البته از بیخ و بن متفاوت از این دو نظرگاه حاصل میشود. نتیجه ای که مائو می گیرد چنین است: «بنا بر شدت افزایش و کاهش ... تکامل شی یا پدیده عوض میشود» و در نتیجه از قول مائوتسه دون «نو به جای کهنه می نشینند.» نتیجه متقابل متضادی که لنین بدست می دهد چنین است:

«تکامل بمثابة دوگانه شدن واحد در اضدادی که همدیگر را متقابلاً دفع می نمایند. فقط این دریافت کلید جهش ها، انقطاع درجات تبدیل به ضد خود، نسخ کهنه و تولد نو را اعطا می نماید.» (لنین - در باره مسئله دیالکتیک - همانجا)

دریافت لنین از مسئله تکامل بر مبنای قانون نفی - نفی استوار است، قانونی که در صفحات قبل آنرا توضیح دادیم. برای دیالکتیک تبدیل کهنه به نو بر اساس مبارزه متقابل، نسخ اولی و تولد دومی است. در حالیکه مائوتسه دون فقط از عوض شدن جهت تضاد صحبت میکند و نتیجه این عوض شدن را چنین میگیرد که نو به جای کهنه می نشیند.»

درینجا جلال قانون تضاد را با قانون نفی - نفی با هم خلط کرده است که ما در جای دیگری ازین نوشته روی آن صحبت خواهیم کرد؛ اما در مورد اتهامی که بر مائوتسه دون وارد می نماید باید بگوئیم که اتهامی است سخت ناروا و نا وارد. توجه به متن گفته های مائوتسه دون این مطلب را بخوبی روشن میسازد.

مائوتسه دون در مقاله "در باره تضاد" این مسئله را اینگونه توضیح میدهد: «همانطور که در بالا گفتیم نمیتوان نسبت به همه تضاد های یک پروسه برخورد یکسان داشت بلکه باید میان تضاد عمده و تضاد های غیر عمده فرق نهاد و مهمتر از همه سعی در تعیین تضاد عمده نمود. ولی آیا میتوان در یک تضاد معین - چه عمده و چه غیر عمده - نسبت به دو جهت متضاد آن برخورد یکسان داشت؟ خیر چنین برخوردی نیز به هیچوجه جایز نیست. در هر تضاد دو جهت متضاد بطور ناموزون رشد و تکامل می یابند. گاهی چنین به نظر میرسد که میان آنها تعادلی برقرار است، ولی این تعادل فقط موقتی و نسبی است در حالی که تکامل ناموزون همچنان اساسی باقی می ماند. یکی از دو جهت متضاد لاجرم عمده و دیگری غیر عمده است. جهت عمده جهتی است که نقش رهبری کننده را در تضاد بر عهده دارد. خصلت یک شی یا پدیده اساساً بوسیله جهت عمده تضاد معین میشود - جهتی که موضع مسلط گرفته است. ولی این وضع ثابت نیست: جهت عمده و جهت غیر عمده یک تضاد به یکدیگر تبدیل می شوند و خصلت اشیاء و پدیده ها نیز طبق آن تغییر می یابد. در بخشی از یک پروسه و یا در مرحله معینی از تکامل یک تضاد، (الف) جهت عمده و (ب) جهت غیر عمده آن تضاد را تشکیل میدهد؛ در مرحله دیگر و یا در بخش دیگر از پروسه جای این دو جهت با یکدیگر - بنا بر شدت، افزایش یا کاهش نیروی هر جهت تضاد در مبارزه علیه جهت دیگر طی جریان تکامل شی و یا پدیده - عوض میشود.

ما اغلب می گوئیم: «نو به جای کهنه می نشینند.» این قانون عام و الی الابد تخطی ناپذیر عالم است. گذار از یک پدیده به پدیده دیگر بوسیله جهشی انجام می یابد که طبق خصلت خود آن پدیده و شرایط خارجی آن اشکال مختلفی بخود می گیرد - این است پروسه نشستن نو به جای کهنه. در درون هر شی یا پدیده بین جهات نو و کهنه تضادی موجود است که منجر به یک سلسله مبارزات پر فراز و نشیب میشود. جهت نو در نتیجه این مبارزات از خورد به کلان رشد میکند و بالاخره موضع مسلط می یابد، در حالیکه جهت کهنه از کلان به خورد بدل میشود و بتدریج زایل میگردد. و بمحض اینکه جهت نو بر جهت کهنه چیره گشت پدیده کهنه از نظر کیفی به پدیده نو بدل میشود. از اینجا مشاهده میگردد که خصلت یک شی یا پدیده اساساً بوسیله جهت عمده تضاد معین میشود - جهتی که موضع مسلط گرفته است. چنانچه در جهت عمده تضاد که موضع مسلط را بدست آورده تغییری رخ دهد، خصلت شی یا پدیده نیز طبق آن تغییر می یابد.» (صفحات 504 و 505 - جلد اول - انتخابات به زبان فارسی).

چنانچه مشاهده میگردد در بیانات مائوتسه دون تفاوت میان تضاد عمده و جهت عمده تضاد کاملاً روشن و واضح میباشد، وضاحتی که جلال نمی تواند آنرا ببیند و در نتیجه به خلط بحث دچار میگردد. این خلط بحث را در صفحات قبلی دیدیم و نیز در صفحات 7 و 8 نوشته جلال این موضوع به روشنی مشاهده میگردد، جائیکه وی بیان می نماید:

«به مسئله تضاد عمده و جهت عمده تضاد زیرعنوان خاص بودن تضاد به آن برخورد شده است. بدین مفهوم استدلال میشود که در جریان توسعه و تکامل اشیاء و پدیده ها که ضرورتاً تکامل آنها به شکل زیگزاگ صورت می گیرد؛ تضاد های بی شماری نقش بازی

می کنند که الزاما یکی از آنها عمده است. این همان تضادی است که توسعه و تکامل سایر تضادها را معین میکند و در تمامی تضاد های دیگر نفوذ می نماید و سایر تضادها در برابر وی یک موقعیت ثانوی و تبعی اتخاذ میکنند. در روند تکامل مجموعه تضادها در یک پدیده مشخص ممکن است گاهی آنها در حالت تعادل درآیند که این امری است مؤقتی و نسبی، در صورتیکه ناموزونی امری است اساسی. اما آنچه پاره ای فلاسفه ازین مسئله برداشت های نادرست ارائه داده اند این است که استدلال میکنند رابطه بین جوانب متضاد یک تضاد رابطه استاتیکی نبوده بلکه جنبه های عمده به غیر عمده و همینطور بالعکس تبدیل میشوند. ...»

دیده میشود که برای جلال تضاد عمده و جهت عمده تضاد یک چیز است و بسیار به آسانی یکی را بجای دیگری استعمال می نماید. قسمت اول سخنان جلال مربوط به شناسائی تضاد عمده است، ولی قسمت دوم آن به مسئله جهت عمده تضاد مربوط میشود که وی هر دو را با هم خلط کرده و به یک معنی بکار می برد.

برخلاف نظر جلال، مائوتسه دون دقیقاً درینجا فورمول "دوگانه شدن یگانه" را که لنین بیان می نماید مورد بحث قرار داده است. وی از "مبارزات پر فراز و نشیب" جهت ها و یا جنبه های دوگانه تضاد واحد که منجر به تغییر کیفی پدیده می گردد صحبت می نماید. مائوتسه دون از کاهش و افزایش پدیده حرف نمی زند بلکه از «افزایش یا کاهش نیروی هر جهت تضاد در مبارزه علیه جهت دیگر» صحبت می نماید. آیا در مبارزه پرولتاریا علیه بورژوازی افزایش توانمندی مبارزاتی پرولتاریا تا آن حدی که بتواند نیروی مبارزاتی بورژوازی را درهم بشکند ضروری نیست و آیا ناتوانی بورژوازی یعنی کاهش توانمندی مبارزاتی اش علیه پرولتاریا ضروری نیست تا زمینه برای درهم شکستنش توسط پرولتاریا فراهم گردد؟ این افزایش و کاهش نیروی مبارزاتی دو طرف البته موزون و هماهنگ نیست بلکه همانطوری که مائوتسه دون بیان می نماید پر از فراز و نشیب است، ولی در هر حال برای پیروزی جنبه غیر مسلط بر جنبه مسلط کاملاً ضروری است.

جلال در جملات بعدی نوشته اش مدعی است که مائوتسه دون صرفاً از تغییر موقعیت جنبه های مختلف تضاد حرف زده ولی تغییر ماهیت شی را مورد توجه قرار نداده است. در صفحات قبلی همین مبحث ما جمله ای را از جلال نقل کردیم که بیان داشته بود: «در واقعیت وقتی که تضاد عمده به غیر عمده تبدیل شود باید ماهیت شی تغییر یابد.» چون در نزد جلال تفاوتی میان تضاد عمده و جهت عمده تضاد وجود ندارد، این جمله اش درعین حال میتواند به این مفهوم باشد که تبدیل شدن جنبه غیر عمده به جنبه عمده باعث تغییر ماهیت شی میگردد. مائوتسه دون در همین مورد بیان داشته است که: «به محض این که جهت نو بر جهت کهنه چیره گشت پدیده کهنه از نظر کیفی به پدیده نو بدل میگردد.» ولی جلال به این قسمت از سخنان مائوتسه دون توجه ندارد. وی یک قسمت از یک پروگراف را که نمی پسندد حذف میکند و جملات معینی از آنرا بیرون میکشد و بعد بعضی از جملات را با یک جمله از پروگراف بعدی با هم پیوند میزند و از این تقلب ادبی اینطور نتیجه گیری می نماید که مائوتسه دون تکامل را به مثابه افزایش و کاهش در نظر گرفته و تغییر ماهیت شی را مورد توجه قرار نداده است.

مائوتسه دون هرگز مطرح نکرده است که جنبه غالب قبلی که مغلوب واقع شده در مرحله بعدی دوباره میتواند به جنبه غالب تغییر موضع بدهد. چنانچه در جملات مائوتسه دون مشاهده میگردد وی خاطر نشان میسازد که بعد از آنکه جنبه مغلوب بر جنبه غالب چیره گشت پدیده از نظر کیفی تغییر می نماید و جنبه مغلوب (که قبلاً غالب بوده) به تدریج زایل میگردد، یعنی از میان میرود. این مطلب می رساند که از نظر مائوتسه دون تکرار ادواری اضداد مطرح نبوده و "نسخ کهنه و تولد نو" را در اثر مبارزه اضداد و پیروزی نو بر کهنه میداند. خلاصه انسان باید خیلی گستاخ باشد و خیلی پر رو که با مبتلا بودن به بیسوادی ای چون بیسوادی جلال - بیسوادی ای که توان تشخیص تضاد عمده و جنبه عمده تضاد را از وی سلب کرده - جرئت نماید و به خود حق بدهد انتقادات مغلوب و مخلوطی سرهم بندی کند و با سلاح اینچنین بر جریان نیرومند و پیشرونده فلسفه پرولتری بتازد.

مجموعه پروسه و مراحل تکامل - تضاد اساسی و تضاد عمده

ارتباط میان پروسه تکامل مرحله یی و مجموعه پروسه توسط روابط میان تضاد عمده و تضاد اساسی تعیین میگردد. تضاد اساسی آن تضادی است که از ابتدا تا انتهای پروسه تغییر وت کامل یک پدیده و تبدیل شدن آن به پدیده دیگر وجود داشته و اساس ماهیت آن پدیده را در کل معین می نماید. تضاد عمده آن تضادی است که در یک مرحله معین پروسه تکامل پدیده بیشترین تأثیر را بر سایر تضاد های آن پدیده داشته و خصلت همان مرحله خاص پروسه تکامل پدیده را مشخص می نماید. مائوتسه دون مراحل مختلف تکامل تضاد اساسی را چنین بیان می نماید:

«ما نه فقط باید بویژگی های حرکت اعداد سراسر پروسه تکامل اشیاء و پدیده ها - در روابط متقابل اعداد و در وضع هریک از این جهات- توجه کنیم بلکه باید ویژگی های هر مرحله تکامل پروسه را نیز در نظر بگیریم.

تضاد اساسی پروسه تکامل یک شی یا پدیده و ماهیت پروسه که بوسیله این تضاد اساسی معین میشود تا زمانیکه پروسه پایان نیافته ناپدید نمیگردد مع الوصف در هر مرحله ازین پروسه طولانی تکامل وضع معمولاً متفاوت است. زیرا با اینکه خصلت تضاد اساسی پروسه تکامل یک شی یا پدیده و ماهیت پروسه تغییر نمیکند؛ تضاد اساسی در هر مرحله تکاملی این پروسه طولانی به تدریج اشکال حاد تری بخود میگیرد. بعلاوه از میان تضاد های بزرگ و کوچک متعدد که بوسیله تضاد اساسی تعیین میشوند و یا تحت تأثیر آن قرار میگیرند؛ بعضی ها حادت می یابند و برخی بطور موقتی و یا جزئی حل و یا از حادت شان کاسته میشود و پاره ای دیگر نیز تازه پدید می آیند. ازینجاست که مراحل مختلف پروسه نمایان می شود. چنانچه انسان به مراحل مختلف پروسه تکامل اشیاء و پدیده ها توجه نکند، نمیتواند تضاد های ذاتی اشیاء و پدیده ها را بطور مناسب حل نماید.»

انسان چگونه میتواند به مراحل مختلف پروسه تکامل اشیاء و پدیده ها توجه نماید؟ از طریق مشخص نمودن تضاد عمده در هر مرحله تکامل. مائوتسه دون به این مسئله اینچنین می پردازد:

«... در هر حال تردیدی نیست که در هر مرحله از تکامل یک پروسه فقط یک تضاد عمده وجود دارد که نقش رهبری کننده را ایفا می نماید.»

«... هر گاه پروسه ای حاوی تضاد های متعدد باشد یکی از آنها ناگزیر تضاد عمده خواهد بود که دارای نقش رهبری کننده و تعیین کننده است در حالیکه بقیه تضادها نقش درجه دوم و تبعی خواهند داشت. لذا در مطالعه یک پروسه مرکب که حاوی دو یا چند تضاد است، باید نهایت سعی در یافتن تضاد عمده شود. به مجردی که تضاد عمده معین شد، کلیه مسایل را میتوان به آسانی حل کرد.»

به این صورت تفاوت میان تضاد اساسی و تضاد عمده مشخص میگردد. در حالیکه تضاد اساسی ماهیت یک شی یا پدیده را به مثابه یک کل معین می نماید، تضاد عمده اینچنین نمی باشد. چیزی که تضاد عمده را به عنوان تضاد عمده معین می نماید، این است که در مرحله معینی از تکامل یک شی یا پدیده مهمترین نقش را در آشکارساختن تضاد اساسی بازی نموده و بر مجموع تکامل تضاد های دیگر پدیده یا شی در همان مرحله تأثیر گذارده و آنها را معین می نماید.

ولی جلال فیلسوف مدعی است که میان تضاد عمده و تضاد اساسی فرقی وجود ندارد. وی از یکجانب نه تنها از قول انگلس و استالین بلکه بر اساس متن "در باره تضاد" مائوتسه دون نیز میخواهد ثابت نماید که فرقی میان تضاد اساسی و تضاد عمده وجود ندارد ولی از جانب دیگر مدعی است که اسلوب مائوتسه دون در تشخیص تضاد عمده ضربات جبران ناپذیری بر پیکر جنبش انقلابی کشور ما وارد ساخته و گویا مواضع اولترا راست "رهائی" و مواضع سازشکارانه و تسلیم طلبانه "ساما" ازین اسلوب نادرست در تشخیص تضاد عمده ناشی میگردد. فیلسوف نام آور "اخگر" در پاورقی صفحات نهم، دهم، یازدهم و دوازدهم شماره جریده مذکور اینگونه طرح مطلب می فرماید: «باید گفت که در آثار فلسفی، اقتصادی و سیاسی بنیانگذاران مارکسیزم تا آنجا که ما را بدان دسترسی است، اصلاً چیزی بنام تضاد عمده و یا غیر عمده به نظر نمیرسد. مارکس - انگلس - لنین در نوشته های خویش عمدتاً از تضاد بصورت عام و یا اینکه تضاد های انتاگونیزم و غیر انتاگونیزم بحث میکنند.»

«... تنها انگلس در نوشته معروف خود (تکامل سوسیالیزم از تخیل به علم) صحبت از تضاد اساسی میکند. وی مینویسد: «تضاد میان تولید اجتماعی و تصاحب سرمایه داری به شکل تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی ... تضاد اساسی که منشاء (سرچشمه) همه تضاد ها میباشد که عمل جامعه امروزی هستند و صفت بزرگ برملا کننده همه آنها است. الف - جدائی تولید کنندگان از وسایل تولید... ب - رقابت عنان گسیخته - تضاد میان سازمان اجتماعی تولید در یک کارخانه و هرج و مرج اجتماعی در مجموعه تولید - ج ...»

دیده میشود که انگلس از تضاد اساسی به عنوان سرمنشاء و یا سرچشمه همه تضاد های دیگر یادآوری میکند. به نظر ما توضیحات انگلس آشکار میسازد که به زبان کنونی منظور انگلس همان "تضاد عمده" است که ازینرو میتوان ادعا کرد که بین تضاد عمده و اساسی فرقی وجود ندارد.

استالین در مسایل لنینیزم - چاپ فارسی از سه تضاد عمده صحبت میکند. در حالیکه در اثر خویش "راجع به اصول لنینیزم" که توسط چین به زبان فارسی و آلمانی ترجمه و تکثیر شده است از تضاد های مهم یاد میکند. می نویسد: «لنین امپریالیزم را سرمایه داری محتضر می نامید چرا؟ برای اینکه امپریالیزم تضاد های سرمایه داری را به آخرین حد و به انتها حد فاصلی می رساند

که پس از آن دیگر انقلاب شروع میشود. سه تضاد را باید از مهمترین آن شمرد: تضاد اول - تضاد بین کار و سرمایه. تضاد دوم - تضاد بین دستجات مالی و امپریالیستی. تضاد سوم - تضاد بین یکمشت ملل حکمفرمای "متمدن" و صدها میلیون نفر از ملل مستعمراتی و غیر مستقل دنیا...» (صفحه 4 و 5 بزبان فارسی). در اثر مذکور چاپ آلمانی صفحه 5) نیز از تضاد های مهم صحبت میشود.

استالین در پایان تشریح خصوصیات این "سه تضاد مهم" مینویسد:

«بطور کلی اینها هستند تضاد های عمده امپریالیزم که سرمایه داری "شگوفان" سابق را به سرمایه داری محتضر بدل می سازد.» (همانجا صفحه 6 چاپ فارسی - تأکید روی کلمات از ما (اخگر) است.)

از امثله هائی که آوردیم ملاحظه میگرد که درینجا گاهی از تضاد های مهم و زمانی از تضاد های عمده صحبت می گردد که حتما همان تضاد اساسی میباشد.»

به این ترتیب به نظر جلال موقعی که انگلس صرفاً از تضاد های اساسی صحبت کرده و نیز استالین تفاوت میان تضاد عمده و مهم را مشخص نکرده است، مائوتسه دون نیز حق ندارد ازین حدود پا فراتر گذاشته و به تشخیص تفاوت میان تضاد اساسی سراسر پروسه و تضاد عمده مرحله خاصی از تکامل پروسه پردازد و آنها را از هم تفکیک نماید؛ مثل اینکه فلسفه مارکسیستی تا زمان استالین به سرانجام خود رسیده، تضاد هایش مطلقاً از میان رفته و به مرحله تکامل مطلق صعود کرده است و دیگر نیازی به ارتقاء و تکامل ندارد. این طرز تفکر چیزی جز متافریزم خالص در قالب ماتریالیسم دیالکتیک نمیباشد.

جلال مدعی است که مائوتسه دون نیز میان تضاد عمده و تضاد اساسی فرقی قایل نمی باشد. در صفحه نهم و دهم شماره متذکره "اخگر" درینمورد چنین میخوانیم:

«تا آنجائیکه به منابع و مأخذ های فلسفه ماتریالیزم دیالکتیک دسترسی داریم به خصوص دیده میشود که بعد از لنین هر دو مقوله عمده و اساسی مترادف هم بکار میروند. که ازین نظر باید معنی و مفهوم هر دو یکسان باشد. با دو مثال از مائو که نسبت به دیگران مفصلتر به این مسئله پرداخته است توجه کنید: در مقاله "راجع به تضاد" زیر عنوان خاص بودن تضاد میگوید:

«ما نه فقط باید بویژگی های حرکت اضداد سراسر پروسه تکامل اشیاء و پدیده ها در روابط متقابل اضداد و در وضع هر یک ازین جهات توجه کنیم بلکه باید ویژگی های هر مرحله تکامل پروسه را نیز در نظر بگیریم. تضاد اساسی پروسه تکامل یک شی یا پدیده و ماهیت این پروسه که به وسیله این تضاد اساسی معین میشود تا زمانیکه پروسه پایان نیافته ناپدید نمیگردد.»

او در مبحث دیگری زیر عنوان "تضاد عمده و جهت عمده تضاد" میگوید:

«در پروسه مرکب تکامل یک پدیده تضادهای بسیاری موجود اند که یکی از آنها حتماً تضاد عمده است. موجودیت و رشد این تضاد عمده تعیین کننده موجودیت و رشد سایر تضاد ها است.»

در مورد تضاد اساسی مائو مثال می آورد:

«مثلاً با تکامل سرمایه داری عصر رقابت آزاد به امپریالیزم در خصلت طبقاتی دو طبقه ای که اساساً در تضاد اند، پرولتاریا و بورژوازی و در ماهیت سرمایه داری جامعه موجود هیچ تغییری حاصل نشد؛ ولی تضاد بین این دو طبقه حدت یافت. مرحله امپریالیزم. لنینیزم درست بدینجهت مارکسیزم عصر امپریالیزم و انقلاب پرولتاریائی شده است که لنین و استالین این تضاد ها را بدرستی توضیح داده اند.»

او در مورد تضاد عمده مثال می آورد:

«فی المثل در جامعه سرمایه داری دو نیروی متضاد پرولتاریا و بورژوازی تضاد عمده را تشکیل میدهند.»

پس از آوردن این بیانات مائوتسه دون، مطلبی که از قول استالین قبلاً از پاورقی نقل گردید در متن جریده نیز توسط جلال درج گردیده و سرانجام چنین نتیجه گیری شده است که:

«با آوردن امثله ها و بازگفتهائی که از مائوتسه دون و استالین نقل کردیم روشن میشود که مقوله تضاد عمده و اساسی دارای تعریف همگون و یکسان بوده و مترادف هم بکار برده می شوند.»

مطالبی را که جلال از قول مائوتسه دون نقل می نماید دقیقاً همان قسمت هائی از اثر "در باره تضاد" است که مائوتسه دون به تشخیص تضاد عمده و تفکیک آن از تضاد اسای می پردازد. ولی جلال بخاطر اثبات ادعای نادرستش در مورد یکی بودن تضاد اساسی و تضاد عمده بیانات مائوتسه دون را تکه تکه نموده و آن قسمت هائی را که مطابق میلش نمیباشد، از قلم انداخته است.

در مطلب نقل شده اول، قسمت مربوط به تضاد اساسی و مجموعه پروسه آورده شده ولی آن قسمتی که روی اهمیت مراحل مختلف تکامل اشیاء و پدیده ها - و در واقع روی نقش تضاد عمده هر مرحله مکتب شده از قلم انداخته شده است. گرچه قبلاً نیز یک بار این بیانات مائوتسه دون را نقل نمودیم ولی در اینجا ناگزیریم بخاطر روشن شدن بهتر مطلب باز هم آنرا نقل نمائیم.

مائوتسه دون میگوید:

«ما نه فقط باید به ویژگی های حرکت اضداد سراسر پروسه تکامل اشیاء و پدیده ها- در روابط متقابل اضداد و در وضع هر یک از این جهات- توجه کنیم بلکه باید ویژگی های هر مرحله تکامل پروسه را نیز در نظر بگیریم.

تضاد اساسی پروسه تکامل یک شی یا پدیده و ماهیت پروسه که به وسیله این تضاد اساسی معین میشود تا زمانیکه پروسه پایان نیافته ناپدید نمیگردد مع الوصف در هر مرحله ازین پروسه طولانی تکامل وضع معمولاً متفاوت است. زیرا با اینکه خصلت تضاد اساسی پروسه تکامل یک شی یا پدیده و ماهیت پروسه تغییر نمیکند، تضاد اساسی در هر مرحله تکامل این پروسه طولانی بتدریج اشکال حاد تری بخود میگیرد. علاوه از میان تضاد های بزرگ و کوچک متعدد که بوسیله تضاد اساسی تعیین میشوند و یا تحت تأثیر آن قرار میگیرند بعضی ها حادت می یابند و برخی مؤقتی و یا جزئی حل و یا از حادت شان کاسته میشود و پاره دیگر نیز تازه پدیده می آیند. چنانچه انسان به مراحل مختلف پروسه تکامل اشیاء و پدیده ها توجه نکند، نمیتواند تضاد های ذاتی اشیاء را بطور مناسب حل نماید.»

طوریکه ملاحظه میگردد مائوتسه دون در اینجا روی این نکته تأکید می نماید که کافی نیست صرفاً به تشخیص تضاد اساسی (حرکت اضداد سراسر پروسه) بپردازیم بلکه باید در عین حال ویژگی های هر مرحله تکامل را نیز در نظر بگیریم که منظور از آن آن طوری که در صفحات بعدی "در پاره تضاد" توضیح گردیده است و ما مطلب مربوط به آنرا قبلاً نقل کردیم، در درجه اول تشخیص تضاد عمده در هر مرحله تکامل میباشد. به همین جهت است که مائوتسه دون تأکید می نماید: «چنانچه انسان به مراحل مختلف پروسه تکامل اشیاء و پدیده ها توجه نکند (یعنی تضاد عمده هر مرحله را مشخص نکرده و صرفاً به تشخیص تضاد اساسی اکتفا نماید) نمیتواند تضاد های ذاتی اشیاء و پدیده ها را بطور مناسب حل نماید.»

مطالب بعدی که در مورد تضاد عمده است نیز بصورت شکسته و بریده توسط جلال نقل گردیده تا سفسطه بازیهای فیلسوف نام آور ثابت شده بتواند. بیانات مکمل مائوتسه دون اینگونه است:

«در پروسه مرکب تکامل یک پدیده تضاد های بسیاری موجود اند که یکی از آنها حتماً تضاد عمده است، موجودیت و رشد این تضاد تعیین کننده موجودیت و رشد سایر تضاد ها است و یا بر آنها تأثیر می گذارد.»

مائوتسه دون بعد از طرح این مسئله به تشخیص تضاد عمده و تضاد های غیر عمده در جوامع سرمایه داری و جوامع نیمه مستعمره پرداخته و به تشخیص تضاد عمده در حالات مختلف جامعه نیمه مستعمره می پردازد و سرانجام چنین نتیجه گیری می نماید:

«ولی در هر حال تردیدی نیست که در هر مرحله از تکامل یک پروسه فقط یک تضاد عمده وجود دارد که نقش رهبری کننده را ایفا می کند.»

در اینجا مائوتسه دون بصراحت بیان می نماید که هر تضاد عمده تضاد رهبری کننده یکی از مراحل تکامل شی یا پدیده میباشد و نه تضاد رهبری کننده و تعیین کننده مجموعه پروسه تکامل شی یا پدیده از ابتدا تا انتها.

در مطلب نقل شده سوم نیز آن قسمت هائی که در واقع به تشخیص تضاد عمده مربوط می شود از قلم انداخته شده و بیانات مائوتسه دون بصورت شکسته بریده ای توسط جلال نقل گردیده است. متن کامل بیانات مائوتسه دون که بلافاصله به تعقیب مطلب اولی ای که در ابتدای همین مبحث بیان داشتیم آورده شده است این گونه میباشد:

«مثلاً با تکامل سرمایه داری عصر رقابت آزاد به امپریالیزم در خصلت طبقاتی دو طبقه ای که با یکدیگر اساساً در تضاد اند - پرولتاریا و بورژوازی- و در ماهیت سرمایه داری جامعه موجود هیچ تغییری حاصل نشد، ولی تضاد بین این دو حادت یافت، تضاد میان سرمایه انحصاری و سرمایه غیر انحصاری ظاهر شد، تضاد میان قدرت های استعماری و مستعمرات حاد گردید و تضاد میان کشورهای سرمایه داری که در نتیجه رشد و تکامل نا موزون این کشور ها بوجود آمده است با حادت خاصی تجلی کرد و بدین ترتیب مرحله خاصی در سرمایه داری پدید آمد: مرحله امپریالیزم. لنینیسم درست بدینجهت مارکسیزم عصر امپریالیزم و انقلاب پرولتاریائی شده است که لنین و استالین این تضاد ها را بدرستی توضیح داده اند و تئوری و تاکتیک انقلاب پرولتاریائی را برای حل این تضاد ها بطور صحیح تدوین نموده اند.»

طوری که دیده میشود درینجا منظور مائوتسه دون این است که اگر ما به تنهایی به توضیح تضاد اساسی در ماهیت نظام سرمایه داری و تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی که از ماهیت و اساس نظام سرمایه داری منشاء میگیرد اکتفا نمائیم، نمیتوانیم مرحله خاص امپریالیزم را توضیح و تشریح نمائیم؛ چه درین مرحله تضاد های دیگری بر تضاد میان دو طبقه بورژوازی و پرولتاریا افزوده شده که بعضی از آنها دارای حدت و شدت خاصی نیز می باشد.

این تضاد های دارای حدت و شدت خاص یکی عبارت است از تضاد میان کشورهای سرمایه داری و دیگری عبارت است از تضاد میان قدرت های استعماری و مستعمرات که همانند تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی از ماهیت و اساس نظام سرمایه داری (ولی در مرحله خاص یعنی در مرحله امپریالیزم) منشاء گرفته و در دوران امپریالیزم و انقلابات پرولتری یکجا با آن سه تضاد اصلی دوران امپریالیزم و انقلابات پرولتری را تشکیل می دهند.

در مطلب نقل شده چهارم توسط جلال، با وجودی که مائوتسه دون بیان می نماید که: «... در جامعه سرمایه داری دو نیروی متضاد پرولتاریا و بورژوازی تضاد عمده را تشکیل می دهند.» ولی از آنجائی که در صفحه بعدی مائوتسه دون بصراحت بیان می نماید که: «در مرحله ای از تکامل یک پروسه فقط یک تضاد عمده وجود دارد که نقش رهبری کننده را ایفا مینماید.» نمی توان چنین بیان داشت که تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی در سرتاسر دوران سرمایه داری تضاد عمده را تشکیل می دهد. مقاله "در باره تضاد" در ماه آگست 1937 به رشته تحریر درآمده و در آن موقع مائوتسه دون معتقد بوده که تضاد عمده در جامعه سرمایه داری همان تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی است. ولی در سال 1941 بعد از حمله آلمان بر اتحاد شوروی مائوتسه دون در متن مختصر رهنمودی بنام "در باره جبهه متحد بین المللی بر ضد فاشیزم" چنین بیان می نماید:

«در لحظه کنونی وظیفه کمونیست ها در سراسر جهان عبارت است از بسیج خلق های کلیه کشور ها به منظور تشکیل جبهه متحد بین المللی برای مبارزه با فاشیزم ... درین دوره باید کلیه نیروها بر علیه اسارت فاشیستی توجیه شود.»

به عبارت دیگر مائوتسه دون بیان می نماید که درین مرحله تضاد عمده دیگر تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی نیست بلکه تضاد میان خلق های کلیه کشورها و فاشیزم می باشد (2). همچنان در سالهای شصت، حزب کمونیست چین تضاد عمده در جهان را تضاد بین امپریالیزم و ملل ستمدیده ارزیابی نمود که به فشرده ترین شکل خود در جنگ ویتنام تبلور یافت.

با توجه به مطالب فوق میتوان با قاطعیت بیان نمود که مائوتسه دون تضاد اساسی و تضاد عمده را یکی ندانسته و تفاوت شانرا مشخص نموده است. ولی جلال یکبار این مسئله را انکار مینماید که مائوتسه دون میان تضاد اساسی و تضاد عمده فرقی قایل شده باشد ولی بار دیگر با اصرار زیادی می نویسد:

«بر اساس همین برداشت نا دقیق از تضاد دیالکتیک است که برای مائوتسه دون هر مسئله حاد و هر رویدادی که می تواند بر محور خود نیروهای وسیع اجتماعی را جلب و یا مؤقتاً متحد سازد- و یا اینکه سنگینی تر فشاری را بر ذهنیت آن وارد سازد، عمده میشود- و بعداً وقتی از حدت آن کاسته شد و با اینکه تضاد ماهوی پدیده مورد نظر حل هم نشده باشد، دوباره نقش عمدگی خود را از دست می دهد. این اسلوب مائوتسه دون در تشخیص تضاد عمده بویژه در سالهای اخیر - ضربات جبران ناپذیری بر پیکر جنبش انقلابی کشور ما وارد ساخته است. اگر "رهائی" را که با مواضع اولترا راست نقش ضد انقلابی فیودالان، بورژوازی بزرگ و امپریالیست های غربی را توجیه نموده و بر ضد نیروهای انقلابی توطئه می چیند "ساما" را هم به سازش و تسلیم در برابر دشمنان طبقاتی و ملی کشانید. ازینرو بر نیروهای انقلابی کشور ما است که هرچه عمیقتر این مواضع و نقطه نظرات را که باز هم تلاش میشود به عنوان "تکامل" م. ل. به خورد جنبش داده شود مورد ارزیابی انتقادی قرار دهند.»

جلال یکبار مواضع و نقطه نظرات مائوتسه دون را در مورد تضاد عمده و تضاد اساسی با مواضع و نقطه نظرات خودش یکسان می یابد و اعلام می نماید که نزد مائوتسه دون میان تضاد اساسی و تضاد عمده فرقی وجود ندارد. ولی بار دیگر مواضع و نقطه نظرات مائوتسه دون را در مورد تضاد عمده سرچشمه مواضع اولترا راست "رهائی" و مواضع تسلیم طلبانه و سازشکارانه "ساما" میداند و اعلام می نماید که باید نیروهای انقلابی کشور این مواضع و نقطه نظرات را مورد ارزیابی قرار دهند. اگر در نزد مائوتسه دون میان تضاد اساسی و تضاد عمده تفاوتی وجود ندارد معلوم نیست جلال به چه دلیلی علیه مواضع و نقطه نظرات مائوتسه دون در مورد تضاد عمده به انتقاد می پردازد زیرا که خودش نیز چنین می اندیشد؟ ولی اگر مائوتسه دون میان تضاد اساسی و تضاد عمده فرق قایل گردیده و آنها را از هم تفکیک نموده است - که واقعاً همین گونه برخورد نموده- در آنصورت چرا جلال تلاش دارد که از قول مائوتسه دون تضاد اساسی و تضاد عمده را با هم یکی بداند؟

همان طوری که در مبحث قبلی دیدیم جلال برعلاوه اینکه تضاد اساسی و تضاد عمده را با هم یکی میدانند میان تضاد عمده و جهت عمده تضاد نیز تفاوتی قایل نمی باشد و لذا تضاد اساسی، تضاد عمده و جهت عمده تضاد تماماً در نزد وی یک مفهوم را افاده می نماید. این خلط مبحث ریشه اصلی برخورد دوگانه جلال نسبت به مائوتسه دون می باشد.

اما در مورد مواضع اولترا راست "رهائی" و مواضع تسلیم طلبانه و سازشکارانه "ساما" باید گفت که این مواضع نه ناشی از تشخیص تضاد عمده به شیوه و اسلوب مائوتسه دون بلکه ناشی از لم دادن بر روی تضاد عمده و در نتیجه نادیده گرفتن تضاد اساسی جامعه ما می باشد. در واقع باید گفت که:

«حلقه بین تضاد عمده در یک مرحله و تضاد اساسی که زیربنای یک پروسه را به مثابه یک کل تشکیل می دهد جنبه مهمی از دیالکتیک میباشد. بطور تاریخی ثابت شده است که تمایل به غرق شدن در یک مرحله مشخص از یک پروسه تا بدان حد که تضاد اساسی (که تضاد عمده تبلوری خاص و مؤقتی از آن است) از نظر دور داشته شود، قدرت زیادی برای دور کردن انسان از یک دیدگاه همه جانبه و دیالکتیکی و کشیدن آن بطرف رویزیونیسم دارد. و در همان حال البته وظیفه تحلیل از شرایط کلیدی، مراحل و نقاط عطف در یک پروسه را نباید نفی کرده و ماستمالی کرد، یا آن مراحل و نقاط کلیدی را به غلط تشخیص داد. نکته درینجا درک کردن و احاطه یافتن بر متد دیالکتیکی در مجموع، منجمله حلقه های ارتباط بین تضاد های اساسی و عمده است.» (کتاب علم انقلاب - اثر لنی ولف از حزب کمونیست انقلابی آمریکا - صفحه 24 - ترجمه فارسی - بخش فلسفه)

ریشه مواضع اولترا راست "رهائی" و مواضع تسلیم طلبانه و سازشکارانه "ساما" نه در تشخیص مرحله فعلی و تشخیص تضاد عمده مرحله فعلی، بلکه در غرق شدن به این مرحله و از نظر دور داشتن تضاد اساسی جامعه ما نهفته است. ولی حتی این مسئله نیز به تنهایی ریشه اصلی این مواضع "اولترا راست" و "تسلیم طلبانه و سازشکارانه" را نمیتواند نشان بدهد. ریشه اصلی این مواضع نه تنها در لم دادن بر روی تضاد عمده بلکه مهمتر از آن در بد مشخص نمودن آن توسط "رهائی" و "ساما" نهفته است.

"رهائی" و "ساما" نه تنها روی تضاد عمده مرحله فعلی (یعنی تضاد ملت افغانستان با سوسیال امپریالیسم شوروی و نوکرانش) لم داده و دوربینی استراتژیک را که بر اساس در نظر گرفتن تضاد اساسی جامعه (تضاد توده های خلق و ملت با فیودالیسم و امپریالیسم) حاصل میگردد از دست دادند، بلکه تضاد عمده مرحله فعلی را نیز آن گونه که فیودالیسم و امپریالیسم غرب مشخص کرده اند توصیف نموده و از موضع مستقل پرولتری به این قضیه نگاه نکردند و در نتیجه حل تضاد عمده مرحله فعلی را در "انقلاب اسلامی" و تحقق "جمهوری اسلامی" جستجو کرده و به انحلال طلبی ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی دست زدند.

از جانب دیگر این مسئله را نباید از نظر دور داشت که نفی تضاد عمده مرحله فعلی و صرفاً در نظر گرفتن تضاد اساسی جامعه به نفی ضرورت های مرحله فعلی و ماستمالی کردن تضاد رهبری کننده آن منجر گردیده و کار را به دگماتیسم می کشاند و در نتیجه پرولتاریا را از اتخاذ تاکتیک های مناسب با مرحله فعلی تکامل جامعه باز می دارد. این دگماتیسم کار را بدانجا می کشاند که گاهی محور مبارزه فعلی نه مبارزه علیه سوسیال امپریالیسم شوروی و افواج مهاجمش بلکه مبارزه با فیودالیسم دانسته شده و حرکات "ضد فیودالی" سوسیال امپریالیسم شوروی و رژیم مزدورنش نسبت به فیودالیسم و امپریالیسم غرب مترقی قلمداد گردد (جرقه) و گاهی هم جنگ فعلی بصورت عمده یک جنگ غیر عادلانه و رویارویی قدرت های امپریالیستی رقیب دانسته میشود؛ تو گوئی ملت ما در مبارزه علیه سوسیال امپریالیسم نقش عمده ای بر عهده نداشته و صرفاً بمثابة لشکری از افواج امپریالیسم غرب علیه قوای سوسیال امپریالیسم به نبرد مشغول اند (در سنگر مبارزه و برنامه ما برای انقلابی ملی - دموکراتیک - اخگر) (3)

چنانچه ملاحظه می گردد اگر لم دادن روی تضاد عمده و بد مشخص کردن آن کار را به تسلیم طلبی در مقابل فیودالیسم و امپریالیسم غرب می کشاند، نادیده گرفتن تضاد عمده مرحله فعلی کار را به تسلیم طلبی در قبال سوسیال امپریالیسم شوروی و نوکرانش رسانده و همانند انحراف اولی خطرناک است. انحراف اولی مرحله فعلی را بد مشخص کرده و سراسر پروسه را با تضاد اساسی آن از نظر دور می دارد و انحراف دوم به سراسر پروسه نظر داشته و مرحله مشخص را نادیده می گیرد.

تلفیق تضادها:

اشیاء و پدیده ها را نمیتوان بطور ساده اشیاء و پدیده هائی در خود و بدون ارتباط با اشیاء و پدیده های اطرافش دید. به همین جهت تغییر و تحول اشیاء و پدیده ها از درون پروسه های پیچیده ای که هم رشد درونی و هم تأثیر خارجی را در خود دارد می گذرد. در حالیکه علل داخلی اساس تحول و علل خارجی شرط تحول را میسازند؛ در جریان پروسه پیچیده تغییر و تحول، بعضی از علل و

عوامل خارجی میتوانند با تضاد اولیه تلفیق یابند. در چنین صورتی با وجودی که ماهیت تضاد اساسی اولیه اساساً تغییر نمی نماید ولی پیچیدگی بیشتری پیدا نموده و از یک تضاد ساده به یک تضاد پیچیده و مرکب تبدیل میگردد و در نتیجه عرصه مبارزاتی آن نیز گسترش بیشتری می یابد.

قبل از آنکه پای استعمار به افغانستان داخل گردد جامعه افغانستان جامعه ای بود فیودالی که در آن تضاد اساسی زیر بنائی عام (تضاد میان نیروهای مؤلده و مناسبات تولیدی) بصورت تضاد میان تولید برای خود و تولید کالائی مشخص شده و در سطح مبارزه طبقاتی تضاد توده های خلق (عمدتاً دهقانان) با نظام فیودالی را بوجود می آورد. ولی مادامی که پای استعمار درین کشور داخل گردید بدون اینکه تضاد اساسی اولیه اساساً تغییری حاصل نماید، تضاد میان ملت افغانستان و استعمار نیز درین جامعه داخل شده و با تضاد اساسی اولیه تلفیق حاصل نمود و بدین صورت تضاد میان توده های خلق و ملت افغانستان از یکطرف و فیودالیزم و استعمار از طرف دیگر به صورت تضاد اساسی این جامعه در آمد.

پس از پیدایش امپریالیزم تضاد فوق بصورت تضاد میان توده های خلق و ملت افغانستان با فیودالیزم و امپریالیزم در آمد. دشمنان خلق و ملت بعد از تحمل شکست قسمی و موقتی پس از دوران امانی دوباره حاکمیت پیدا نمودند. چون استعمار کهن درین زمان به مرحله امپریالیزم پا نهاده بود کم کم بورژوازی کمپرادور نیز در کشور پدیدار گردیده و امپریالیزم برعلاوه پایه فیودالی از پایه بورژوازی کمپرادور نیز در داخل جامعه برخوردار گردید. به این ترتیب تضاد اساسی جامعه افغانستان روز بروز پیچیده تر شد و جامعه را به یک جامعه نیمه مستعمره - نیمه فیودال و پس از تجاوز قوای مهاجم سوسیال امپریالیستی به یک جامعه مستعمره - نیمه فیودال تبدیل نمود، اما تضاد اساسی جامعه یعنی تضاد میان خلق و ملت افغانستان با فیودالیزم و امپریالیزم اساساً تغییری حاصل ننمود. این تضاد هم اکنون بمثابة تضاد اساسی جامعه ما وجود دارد که حل آن مستلزم به پیروزی رساندن انقلاب ملی - دموکراتیک طراز نوین در کشور می باشد.

اشتباه است اگر تصور شود که تضاد با نظام فیودالی و تضاد با امپریالیزم دو تضاد اساسی جداگانه موجود در جامعه افغانستان می باشند و نه یک تضاد اساسی تلفیق یافته، زیرا در آنصورت لازم می افتد که برای حل تضاد با نظام فیودالی و حل تضاد با امپریالیزم دو مرحله استراتژی یک جداگانه مبارزاتی در نظر گرفته شود.

تضاد ملت ها با امپریالیزم و تضاد خلق ها با نظام فیودالی اگر در رابطه با دو شیوه تولیدی سرمایه داری و فیودالی در نظر گرفته شوند دو تضاد اساسی تلقی می گردند ولی در شرایط حاکمیت جهانی سرمایه داری امپریالیستی و حاکمیت این سیستم بر جهان و منجمله بر کشورهای تحت سلطه، این دو تضاد در کشورهای تحت سلطه با هم تلفیق پیدا نموده و هیئت مجموعی آنها سیستم متضاد نیمه مستعمره (یا مستعمره) - نیمه فیودالی را بوجود می آورد که در یک طرف این تضاد امپریالیزم جهانی و فیودالیزم و در طرف دیگر آن ملت ها و خلق های تحت ستم قرار می گیرند.

مائوتسه دون درعین حالی که این دو تضاد را دو نوع تضاد اساسی ارزیابی می نماید ولی درعین حال آنها را بصورت تلفیق شده در نظر گرفته و هیئت مجموعی آنها را در انجام انقلاب ملی و دموکراتیک قابل حل میدانند. در اثر "وظایف حزب کمونیست چین در دوران مقاومت علیه ژاپن" مائوتسه دون می نویسد:

«2- چین دیر زمانی است که دستخوش دو نوع تضاد اساسی حاد شده است: تضاد میان امپریالیزم و چین و تضاد میان نظام فیودالی و توده های مردم. در سال 1927 بورژوازی به نمایندگی گومیندان به انقلاب خیانت ورزید و منافع ملی را به امپریالیزم فروخت و در نتیجه وضعی بوجود آمد که قدرت سیاسی کارگری - دهقانی با قدرت سیاسی گومیندان در انتاگونیزم حادی قرار گرفت و وظیفه انقلاب ملی و دموکراتیک ناگزیر تنها بدوش حزب کمونیست افتاد.»

اگر تنها به قسمت اول این جملات مبنی بر موجودیت دو تضاد اساسی توجه شده و قسمت آخر آن که عبارت از حل هیئت مجموعی این دو تضاد بمثابة مجموعه بهم پیوسته متضاد در انقلاب ملی و دموکراتیک میباشد، از نظر دور داشته شود، در واقع ما جنبه جدائی آنها را دیده و جنبه بهم پیوستگی و تلفیق شانرا - که عمده نیز می باشد - از نظر فروگذار می نمائیم. حقیقت این است که این دو تضاد علیرغم اینکه از هم متفاوت اند ولی در یک سیستم واحد متضاد در مقابل انقلاب قرار دارند و ازینرو جنبه تلفیقی شان از جنبه جدائی شان در مجموع برتری کسب می نماید. مائوتسه دون این مطلب را در اثر خود بنام "انقلاب چین و حزب کمونیست چین" در قسمت "وظایف انقلاب چین" اینگونه توضیح می نماید:

«اگر دشمنان اصلی انقلاب چین در مرحله کنونی امپریالیزم و طبقه مالکان ارضی فیودالی می باشند، در آن صورت وظایف انقلاب چین درین مرحله چه خواهد بود؟»

مسلم است که وظایف اصلی انقلاب کوبیدن این دو دشمن است. بعبارت دیگر از یکطرف باید انقلاب ملی را اجرا کرد که هدف آن برانداختن ظلم و ستم امپریالیزم خارجی است و از طرف دیگر باید انقلاب دموکراتیک را انجام داد که هدف آن برانداختن ظلم و ستم مالکان ارضی فیودالی در داخل کشور است، ولی وظیفه مهمتر همانا انقلاب ملی است که هدفش واژگون کردن امپریالیزم است.

این دو وظیفه بزرگ انقلاب چین با یکدیگر پیوند دارند. بدون برانداختن سلطه امپریالیزم نمیتوان سلطه مالکان ارضی فیودالی را از بین برد، زیرا امپریالیزم پشتیبان اصلی آن می باشد. از طرف دیگر اگر به دهقانان در سرنگون کردن طبقه مالکان ارضی فیودالی کمک نشود، تشکیل یک ارتش نیرومند انقلاب چین جهت برانداختن سلطه امپریالیزم غیر ممکن خواهد بود؛ زیرا طبقه مالکان ارضی فیودالی پایه اجتماعی عمده سلطه امپریالیزم در چین است و دهقانان نیروی عمده انقلاب چین هستند. بدین ترتیب این دو وظیفه اصلی انقلاب ملی - دموکراتیک از هم فرق می کنند و در عین حال مجموعه واحدی را تشکیل می دهند.

از آنجا که وظیفه انقلاب ملی در چین اکنون در درجه اول عبارت است از مبارزه علیه امپریالیزم ژاپن که به چین تجاوز کرده است و وظیفه انقلاب دموکراتیک هم باید انجام یابد تا پیروزی در جنگ بتواند حاصل گردد، لذا این دو وظیفه انقلاب دیگر بهم وابسته شده اند. اشتباه است اگر تصور شود که انقلاب ملی و دموکراتیک دو مرحله کاملاً متمایز انقلاب هستند.» (منتخب آثار - جلد دوم - صفحات 470 و 471)

دیدنی که انقلاب ملی و انقلاب دموکراتیک را دو مرحله کاملاً متمایز انقلاب میدانند عاقبت کارش به آنجا میکشد که انقلاب ملی - دموکراتیک طراز نوین را به دو مرحله استراتژیک مجزا تقسیم نماید که در مرحله اول انقلاب ملی و به تبعیت از آن جبهه وحدت ملی، جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی را مطرح می نماید و در مرحله دوم انقلاب دموکراتیک، جبهه متحد ملی و حزب پرولتری را. این دید که در واقع همان تبارز مشخص رویزیونیزم سه جهانی در شرایط مشخص انقلاب افغانستان میباشد، از طرف مجریان این تئوری رویزیونیستی در افغانستان اینگونه در "مشعل رهائی" فرموله گردیده است:

«... سوسیال امپریالیزم قوی ترین، خطرناکترین، خونخوارترین دشمن ملت ما است بناءً تا آن زمانیکه آنها مستقیماً کشور ما را در اشغال نظامی خود دارند دشمن مشخص استراتژیک است و در این مرحله استراتژیک عمده ترین و اصلی ترین دشمن ملت و جامعه ما است. فقط پس از برانداختن این دشمن خطرناک و کسب استقلال ملی است که شعارهای دموکراتیک (مسایل مربوط به دموکراسی کردن جامعه) و حل مسئله زمین بطور کلی ممکن گردیده و جنبه عملی می یابد. به زبان دیگر اول باید خاک وطن را آزاد کرد، بعد خاک دهقانان را.»

این البته لم دادن روی تضاد عمده مرحله فعلی است ولی کار رویزیونیست های سه جهانی وطنی ما تنها به لم دادن روی تضاد عمده محدود نمی گردد، بلکه مهمتر از آن این است که آنرا بسیار بد مشخص می نمایند، آنچنان بد و زشت که صرف نقل مطلب مربوط به این مسئله را از پاورقی صفحه 88 "مشعل رهائی" در توصیف این زشتی رویزیونیستی کافی میدانیم.

«بعضی ها ما را متهم می کنند که پشتیبانی ما از جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی بخاطر این است که ما امتیازی به جناح راست جنبش مذهبی قایل گشته ایم. اینکه ما خواهان وحدت کلیه نیروهای ضد روسی در جبهه بزرگ ملی هستیم درست است. اما پشتیبانی ما از جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی بخاطر این است که این خواست های توده های میلیونی ما است. خواست هایی که در خود مضمون عمیق ملی و دموکراتیک را نهفته دارد و با منافع جناح راست جنبش مذهبی در تضاد می باشد.»

البته این تنها سازمان رویزیونیستی "رهائی" نیست که انقلاب ملی - دموکراتیک طراز نوین را به دو مرحله مجزا و کاملاً متمایز از هم جدا می نماید، بلکه "ساما" نیز به این انحراف دچار بوده و رابطه میان مبارزه ملی و مبارزه دموکراتیک را آنچنان مورد ارزیابی قرار می دهد و انقلاب ملی - دموکراتیک طراز نوین را آنچنان به دو مرحله مجزا تقسیم می نماید که در مرحله اول گویا اساساً وظایف دموکراتیک مطرح نبوده و صرفاً مبارزه ملی در کار می باشد و درست پس از اختتام مرحله اول در مرحله دوم وظایف دموکراتیک در دستور کار قرار می گیرد. "ندای آزادی" در شماره سیزدهم دوره دوم خود درین مورد اینچنین به طرح مطلب می پردازد:

«شکست امپریالیزم روس در افغانستان و تحصیل استقلال و آزادی ملی آن الزام اجتناب ناپذیر سیاسی است که بدون آن انقلاب ملی - دموکراتیک ما گامی هم نمیتواند بجلو بردارد. خام طمعان و شیادانی که تحقق انقلاب ملی دموکراتیک را در ورای شکست امپریالیزم روس و صلح شرافتمندانه مبنی بر تحقق آزادی ملی کامل و واقعی کشور ما می دانند ره به ترکستان می برند و هر قدر بیشتر خود را در لفافه های انقلابی نما و یا متبرک بپوشانند، بیشتر در لجن زار از خود بیگانگی و اپورتونیزم فرو میروند.»

تحقق انقلاب ملی - دموکراتیک را در ورای شکست سوسیال امپریالیزم شوروی دیدن انحرافی است خطرناک و تسلیم طلبانه در قبال سوسیال امپریالیزم شوروی و نوکرانش. ولی همه چیز انقلاب ملی - دموکراتیک طراز نوین را به شکست سوسیال امپریالیزم شوروی و نوکرانش مشروط کردن و تا زمان تحقق این امر حتی یک گام پیشروی بسوی انقلاب ملی دموکراتیک را منکر شدن نیز انحرافی است خطرناک و تسلیم طلبانه در قبال فیودالیزم و امپریالیزم غرب و حتی به یک معنی در قبال سوسیال امپریالیزم شوروی. این دید منکر این امر است که در جریان مبارزه علیه سوسیال امپریالیزم شوروی و نوکرانش به عنوان دشمن عمده مرحله فعلی و در متن این مبارزه میتوان و باید در جهت تحقق اهداف دموکراتیک سعی و تلاش بخرج داد و مبارزه علیه فیودالیزم همچنان وجه ملی مبارزه علیه امپریالیزم غرب را به پیش برد. بر اساس این دید در مرحله فعلی، مبارزه علیه سوسیال امپریالیزم شوروی و نوکرانش از حالت مبارزه عمده خارج شده و جنبه کاملاً عمومی و مطلق را بخود می گیرد و به همان پیمانانه در قبال امپریالیزم غرب و فیودالیزم مواضع سازشکارانه و تسلیم طلبانه اتخاذ می گردد.

دید "ساما" در مورد رابطه میان وظایف ضد سوسیال امپریالیستی و وظایف ضد فیودالی انقلاب افغانستان در شماره چهاردهم دوره دوم "ندای آزادی" در صفحات 58 و 59 به این صورت بیان گردیده است:

«... اما این ویژگی که در صفحات بالا بر آن بحث شد یک نتیجه کلی بیرون میدهد که: در انقلابهای آزادیبخش جهان کار دموکراتیک در جریان انقلاب رهائیبخش شان نسبتاً آسان بوده و به ترتیب در آن هم منافع استعمار و هم از ارتجاع را که بستگی روشن و صریح بین هم دارند، میتوان مورد ضربت قرار داد و آنها در یک واحد قابل لمس و عریان طرف ستیزه قرار داد. لیکن در انقلاب خونبار میهن ما چون امپریالیزم متجاوز و طبقات عقب مانده از یک موضع منافع انقلاب و مردم را زیر ضربت قرار ندادند، ابتدا باید ایندو از هم تمیز و تشخیص گردد و بعد وابستگی آنها از راه های بغرنج تری مشخص گردد و در یک کل متجزا مورد ضربت قرار گیرد؛ با قید رده بندی تضادها.»

ظاهراً میان درجه بندی تضادها و رده بندی تضادها تفاوت چندانی وجود ندارد ولی وقتی به عمق مطلب نگاه کنیم تفاوت بزرگی میان این دو دید نسبت به تضادها می یابیم. در درجه بندی تضادها با وجودیکه در یک مرحله مشخص یکی از تضادها بمثابة تضاد عمده (تضاد درجه اول) مشخص میگردد ولی سایر تضادها کاملاً به پشت سر تضاد عمده (تضاد درجه اول) عقب نمی نشینند بلکه در متن همان مرحله بمثابة تضادهای غیر عمده و تابع عمل می نمایند و از آنجائیکه عمدگی تضاد عمده نیز در مراحل کوچکتر همان مرحله خاص غالباً وضعیت های متفاوتی داشته و میزان عمدگی آن تفاوت پیدا می نماید؛ تضادهای تابع و غیر عمده نیز دچار تغییرات گردیده و درجه تابعیت و غیر عمدگی شان دستخوش تغییر و تحول هستند. ولی در رده بندی تضادها، تضاد درجه اول و عمده به تضاد رده اول و یگانه تضاد در همان مرحله خاص مبدل گردیده و تضادهای تابع و غیر عمده کاملاً به پشت سر تضاد رده اول عقب می نشینند و در متن همان مرحله بمثابة تضادهای موجود عملکرد ندارند؛ آنچنانکه بدون درهم کوبیدن کامل تضاد رده اول «حتی یک گام» نیز نمیتوان بطرف حل آن تضادها برداشت.»

اما در مورد اینکه گفته میشود طبقات عقبمانده و امپریالیزم متجاوز از یک موضع منافع انقلاب و مردم ما را مورد ضربت قرار نداده است باید گفت که این حکم صحت ندارد. اولاً بورژوازی کمپرادور بصورت عمده و نه تماماً بمثابة متحد سوسیال امپریالیزم شوروی (یا بهتر گفته شود بمثابة نوکران) عمل می نماید و ثانیاً اینکه فیودالیزم افغانستان نیز درست در اتحاد با امپریالیزم غرب قرار ندارد. در واقع وضعیت در افغانستان به این صورت می باشد که بخش بزرگ بورژوازی کمپرادور و بخش کوچک فیودالیزم بمثابة متحدین و نوکران سوسیال امپریالیزم شوروی عمل می نمایند، در حالیکه بخش بزرگ فیودالیزم و بخش کوچک بورژوازی کمپرادور در اتحاد با امپریالیزم غرب بسر می برد. از جانب دیگر این درست است که فیودالیزم افغانستان ابتداً عمدتاً به عنوان متحد امپریالیزم غرب علیه سوسیال امپریالیزم شوروی و نوکرانش عکس العمل نشان داد ولی در طول این چند سال جنگ یک مقدار تغییرات درین وضعیت مشاهده شده و بخش هایی از فیودالیزم بطرف سوسیال امپریالیزم شوروی جذب شده و با طرح "مصالحه ملی" سوسیال امپریالیزم شوروی و رژیم مزدور، قصد دارند تا بیشتر و بیشتر فیودالیزم افغانستان را به عنوان یکی از متحدین طبیعی شان در آورند؛ و بعید از امکان نیست که درین مورد وضعیت تا حدود زیادی تغییر نماید. گذشته از اینها "کل متجزا" این مفهوم را افاده می نماید که جنبه ملی مبارزه علیه امپریالیزم غرب به فراموشی سپرده شود و مبارزه ملی نه بصورت عمده بلکه کلاً مبارزه علیه سوسیال امپریالیزم شوروی دانسته شود. "کل متجزا" درعین حال حاوی این مفهوم نیز هست که مبارزه علیه سوسیال امپریالیزم شوروی نه بصورت عمده بلکه در کل یک مبارزه صرفاً ملی است و جنبه دموکراتیک ندارد.

همچنان اشتباه است اگر تصور شود که تضاد با امپریالیزم یک تضاد غیر اساسی بوده و بر محور تضاد اساسی خلق با نظام فیودالی حرکت می نماید و تابع آن می باشد، زیرا در آنصورت نظام فیودالی بمتابۀ نظام زائیده امپریالیزم در نظر گرفته نشده و جنبۀ ملی انقلاب ملی - دموکراتیک طراز نوین کم اهمیت تلقی می گردد. درین مورد موضعگیری جرقۀ شماره ششم جلب توجه می نماید که در صفحه 98 خود چنین بیان می نماید:

«اگر بیک وجه دیگر تضاد اساسی توجه کنیم که از اول تا انجام یک پروسه یا پدیده وجود دارد و با حل آن پروسه یا پدیده چیز دیگری میشود؛ می بینیم که در جامعۀ فیودالی تضاد بین دهقان و فیودال از اول پروسه وجود داشته و منطقاً تا اینکه این پروسه پایان نرسیده و به پروسۀ دیگری جا خالی نکرده باید دوام داشته باشد. اینکه در سیر تحول این پروسه چه تغییرات دیگری پدید می آید در حول همین تضاد اساسی است که نباید همردیف آن در خود این پروسه منصب تضاد اساسی را احراز کند. از همین سبب است که برداشت ما کماکان در پیرامون یک شیوۀ تولید و یک تضاد اساسی در یک دورۀ تکامل تاریخی تمرکز می یابد و تضاد بین خلق و امپریالیزم را که در وجه سیاسی خیلی ها برجسته شده و با هجوم لشکر سوشل امپریالیزم شوروی شدت و حدت خاص حاصل نموده و یا متبازره و برجسته شده در حول همان تضاد اساسی که ما آنرا تضاد عمده یا اصلی می خوانیم و در این نامگذاریها و یا اصطلاحات مفاهیم جداگانه را درک نمیکنیم قابل درک است.»

این موضعگیری نادرست از یکجانب کار "املا" را به آنجا می کشاند که وظیفۀ حزب پرولتاری را آوردن سرمایه داری مسلط بجای فیودالیزم مسلط بداند و در همین صحفۀ جرقۀ شماره ششم بنویسد که:

«در حالیکه همه به زبان خود می گوئیم جامعۀ ما اشد نیاز به انقلاب اجتماعی جهش کیفی یا تغییر بنیادی دارد. پس دانسته میشویم که مناسبات تولید سرمایه داری در درون جامعۀ فیودالی کهن ما چیزی نیست که بیرون از توضیح آموزگاران بزرگ پرولتاریا و علم انقلاب اقتصاد سیاسی پرولتاری باشد. کذا تذکر این نکته هم لازم است که انتقال از مناسبات تولید فیودالی مسلط درین زمان به مناسبات تولید سرمایه داری مسلط که طبعاً به نظر ما رهبری حزب انقلابی - کمونیست را در رأس خود دارد از راه انقلاب اجتماعی عبور می کند.» بر اساس همین دید "املا" است که جرقۀ شماره هفدهم با دیدن جوانب سرمایه دارانۀ سیاست های سوسیال امپریالیزم شوروی و مزدورانش آنها را نسبت به فیودالیزم و امپریالیزم غرب مترقی تر میداند.

علاوه برین ها آنچه درین مورد جالب توجه است این است که در شرایط تسلط جهانی امپریالیزم برای "املا" فیودالیزم افغانستان نه بمتابۀ زائیدۀ نظام امپریالیستی بلکه به مثابۀ یک نظام مستقل تلقی می گردد، آنچنانکه تأثیرات امپریالیزم جهانی را بر محور خود میتواند بگرداند. به همین جهت است که حتی در شرایط تجاوز نظامی مستقیم سوسیال امپریالیزم شوروی بر کشور، محور اصلی مبارزۀ "املا" مبارزه علیه فیودالیزم است و نه علیه قوای اشغالگر سوسیال امپریالیستی.

با توجه به مطالب فوق است که میتوان بیان نمود: موضعگیری های دگماتیستی "املا" در مورد تضاد اساسی به تسلیم طلبی در قبال بورژوازی کمپرادور روسی و سوسیال امپریالیزم شوروی و اساساً به تسلیم طلبی در قبال هرگونه تبارز سرمایه دارانۀ ضد فیودالی - ولو امپریالیستی و کمپرادوری باشد - می انجامد؛ همانگونه که موضعگیریهای راست روانۀ "رهائی" و "ساما" درین مورد به تسلیم طلبی در قبال فیودالیزم و امپریالیزم غرب منجر می گردد.

بنا به دلایل فوق است که:

«دو وظیفۀ انقلاب دیگر بهم وابسته شده اند. اشتباه است اگر تصور شود که انقلاب ملی و انقلاب دموکراتیک دو مرحلۀ کاملاً متمایز انقلاب هستند.»

ولی از جانب دیگر انقلاب ملی و انقلاب دموکراتیک در عین حالیکه در چوکات استراتژیک انقلاب ملی - دموکراتیک طراز نوین مجموعۀ واحدی را تشکیل می دهند، کاملاً با هم یکسان نبوده و از هم فرق نیز دارند. این فرق یا تفاوت میان انقلاب ملی و انقلاب دموکراتیک در مراحل مختلف تکامل انقلاب ملی - دموکراتیک طراز نوین و در پروسۀ پیچیدۀ تکامل این انقلاب باعث میگردد که نظر به مجموعۀ شرایط در یک مرحله یکی از دو وظیفۀ اصلی انقلاب ملی - دموکراتیک طراز نوین بصورت وظیفۀ عمده مبارزاتی تبارز نماید.

موقعیکه جنگ ملی علیه تجاوز و اشغالگری امپریالیزم مطرح باشد طبقات مختلف کشور به استثنای معدودی خائنین ملی میتوانند مؤقتاً برای جنگ ملی علیه امپریالیزم متجاوز و اشغالگر با همدیگر متحد شوند. در چنین صورتی تضاد بین امپریالیزم متجاوز و این کشور به تضاد عمده بدل میشود و تمام تضاد های موجود در میان طبقات مختلف کشور و تضاد با امپریالیست های دیگر جنبۀ

غیرعمده و تبعی بخود می گیرند. اوضاع کشورما در جریان جنگ استقلال (1919) چنین بود و در جریان جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی کنونی نیز بر همین منوال است.

مگر موقعیکه امپریالیزم به جنگ متوسل نشده و به وسایل نرم تری دست اندازد، طبقات ارتجاعی در برابر امپریالیزم تسلیم میشوند و جهت سرکوب مشترک توده های خلق بین آنان اتحاد برقرار میگردد و امپریالیزم و ارتجاع داخلی اکثراً به جنگ داخلی بمثابة شکل مبارزه روی می آورد. درین وضعیت امپریالیزم برای کمک به ارتجاع بجای اقدام مستقیم اکثراً به شیوه های غیر مستقیم توسل میجوید و در نتیجه تضاد های داخلی حدت و شدت می یابند و تضاد میان توده های خلق و ارتجاع داخلی به صورت تضاد عمده در می آید. چنین وضعی در افغانستان صفت مشخصه جنگ سقوی بود که به پیروزی فیودالیزم و امپریالیزم انجامید.

تضاد منطقی – تضاد غیر دیالکتیکی؟!

انگلس در کتاب انتی دورینگ – فصل 12 – دیالکتیک – کمیت و کیفیت – صفحات 119 و 120 – بیان می نماید که: «حرکت نوعی تضاد است، در زندگی تضاد وجود دارد، در زمینه تفکر هم از چنگ تضاد ها خلاصی نمی یابیم، تضاد پایه ریاضیات عالی است و در ریاضیات ابتدائی هم تضاد های فراوانی بچشم میخورد.»

لنین در مورد قانون تضاد اینگونه صحبت می نماید:

«تصدیق (کشف) گرایش های متضاد، دافع یکدیگر، متقابل در کلیه پدیده ها و پروسه های طبیعت، منجمله روح و جامعه...» (لنین – در باره مسئله دیالکتیک – نقل از صفحه 481 جلد اول منتخبات مائوتسه دون به زبان فارسی)

مائوتسه دون درینمورد بیان می نماید:

«... تضاد ها در کلیه پروسه ها موجود اند و از ابتدا تا انتهای همه پروسه ها نفوذ می کنند. حرکت، اشیاء و پدیده ها، پروسه های تفکر – همه اینها تضاد اند. نفی تضاد به معنای نفی همه چیز است. این حقیقت عامی است که برای همیشه و کلیه کشورها بلا فاصله صادق است.» (در باره تضاد – مائوتسه دون)

همچنان: «تضاد در تمام پروسه های اشیاء و پدیده های عینی موجود است، در تمام پروسه های تفکر ذهنی پیدا میشود و از ابتدا تا انتهای همه پروسه ها نفوذ میکند؛ این است عام بودن و مطلق بودن تضاد.» (در باره تضاد – مائوتسه دون)

و همچنان:

«... در همه جا و در کلیه پروسه ها – چه در اشکال بسیط یا مرکب حرکت و چه در پدیده های عینی یا فکری – تضاد موجود است.» (در باره تضاد)

و خلاصه:

«قانون تضاد ذاتی اشیاء و پدیده ها، یعنی قانون وحدت اضداد، قانون اساسی طبیعت و جامعه و از اینرو قانون تفکر است.»

انگلس تطابق میان قوانین فکری و قوانین طبیعی را اینگونه مدلل می سازد:

«... چرا شعور و طبیعت، تفکر وهستی، قوانین فکری و قوانین طبیعی تا این اندازه با همدیگر در تطابق اند ... تعقل و شعور چه هستند و از کجای آیند؟ ... آنها محصول مغز انسان بوده و انسان خود یک محصول طبیعی است که خویشتن را در محیط زندگی همپا با این محیط تکوین می بخشد. از اینجا است که بخودی خود آشکار می گردد که محصولات مغز انسان که در تحلیل نهائی محصولات طبیعت نیز می باشند در تضاد با دیگر روابط طبیعت قرار نگرفته بلکه با این روابط در تطابق اند.» (صفحه 25 – کتاب انتی دورینگ – به زبان فارسی)

با توجه به مطالب نقل شده فوق بخوبی در می یابیم که قوانین دیالکتیک و در قدم اول قانون اساسی آن یعنی قانون تضاد ذاتی اشیاء و پدیده ها همان طوری که در طبیعت و جامعه عملکرد دارد، دقیقاً به همان صورت در عرصه تفکر بشری نیز حاکمیت دارد. تفکر بشری در آخرین تحلیل یکی از محصولات طبیعت می باشد و نه محصول روح جدا و مستقل از طبیعت مادی. لذا قوانین فکری بشری نمی توانند از قوانین طبیعی بصورت مستقل وجود داشته باشند و محصولات مغز انسان نمیتواند تابع قوانین سایر محصولات طبیعت نباشند.

اما فیلسوف "اخگر" با این مسئله موافقت ندارد. وی با کشف "تضاد های منطقی بمثابة تضاد های غیر دیالکتیکی" تعقل و شعور انسانی را در تطابق با دیگر روابط – طبیعت و جامعه – ندیده و تضارهای فکری را از تضادهای عینی جدا می نماید و سرانجام اعلام

میکند که قوانین دیالکتیک بر بعضی از تضادها حاکمیت دارد و بر بعضی از آنها حاکمیت ندارد. ببینیم ایشان ازین زاویه دید ایده آلیستی چگونه بر مائوتسه دون خرده می گیرند:

«... مائوتسه دون... در بسا موارد متضاد منطقی را با تضاد دیالکتیکی عوضی گرفته است. مائو میگوید: «یک جنبه گری بمعنای ندیدن همه جوانب یک مسئله است. مثلاً فقط چین را دیدن و ژاپن را از نظر دور داشتن، فقط حزب کمونیست را دیدن ولی گومیندان را از نظر دور داشتن... فقط دهقانان را دیدن ولی مالکان ارضی را از نظر دور داشتن... فقط گذشته را دیدن ولی آینده را از نظر دور داشتن، فقط جزء را دیدن ولی کل را از نظر دور داشتن... فقط مدعی را دیدن ولی متهم را از نظر دور داشتن، فقط کار انقلابی مخفی را دیدن ولی کار انقلابی علنی را از نظر دور داشتن و الی آخر. در یک کلام: درک نکردن ویژگی های دو جهت یک تضاد. این درست به معنای برخورد یکجانبه به مسایل یا دیدن جزء و ندیدن کل، دیدن درختان و ندیدن جنگل است. از این راه غیر ممکن است که بتوان اسلوب حل تضادها را پیدا کرد و وظایف انقلاب را به انجام رساند.» (جلداول - صفحه 491)

نقل قول مائوتسه دون را می توان بطور خلاصه چنین ترتیب بندی نمود:

1: جاپان و چین - 2: دهقانان و مالکان ارضی - 3: گذشته و آینده - 4: جزء و کل - 5: کار انقلابی مخفی و کار انقلابی علنی - 6: مدعی و متهم. به نظر مائوتسه دون نمونه های بالا هر کدام نمونه هائی از تضاد دیالکتیک میباشند، در حالی که میشود از تضاد بین دهقانان و مالک به مثابه تضاد دیالکتیکی یاد کرد زیرا موجودیت هر یک جهت تضاد وابسته به موجودیت جانب دیگر آن می باشد، همان طوری که موجودیت یک قطب بدون موجودیت قطب دیگر امکان پذیر نیست؛ همان طوری که هم نفی یک قطب نفی قطب دیگر را دربردارد.

با حل این تضاد که جامعه به مرحله بالاتر از تکامل وارد میشود دهقان و مالک زمین (فئودال) نقش و جایگاه اجتماعی خود را از دست می دهند و تدریجاً در طبقات نوین جامعه حل می گردند. اما از جاپان و چین، جزء و کل، مدعی و متهم... نمی توان به عنوان تضاد دیالکتیکی صحبت کرد. زیرا جهات متضاد این پدیده ها در وابستگی با هم قرار ندارند که نفی یک جانب نفی جانب دیگری را در برداشته باشد.

درینجا به وضاحت دیده میشود که مائوتسه دون تضاد منطقی را بجای تضاد دیالکتیکی عوضی گرفته است. بجای اینکه جهات متضاد یک پدیده واحدی را در وابستگی و اثر گذاری بر یکدیگر مورد مطالعه قرار دهد - کمیت های مختلف مانند (الف) و (ب) را که در واقعیت جهات متضاد یک پدیده واحد را نمی سازند - در نظر می گیرد. در حالیکه این پدیده های (الف) و (ب) مانند چین و جاپان هر دو تا حدی پیکره مستقلی اند که نفی یک جهت حتماً به نفی جهت یا جانب دیگری منتهی نشده بلکه هر کدام آن دارای تضاد های خویش میباشند که باید مورد توجه قرار گیرند.» (پاورقی صفحات 13 و 14 نوشته)

پس مفهوم تضاد های منطقی جناب جلال را دانستیم. این تضادها تضاد هائی اند که جهات متضاد شان در وابستگی دیالکتیکی با هم قرار نداشته و نفی یک جانب نفی جانب دیگر را در بر نداشته باشد. وی از تضاد های میان جاپان و چین، جزء و کل و مدعی و متهم به عنوان تضاد های منطقی صحبت می نماید. این سه مثال را بررسی نمائیم:

1 - جاپان و چین - مائوتسه دون زمانی این مسئله را مطرح نموده است که جاپان به چین تجاوز نموده و جنگ مقاومت ضد ژاپنی در جریان بود. آیا در آن شرایط تضاد میان چین و جاپان یعنی تضاد میان ملت مورد تهاجم با امپریالیزم متجاوز یک تضاد دیالکتیکی محسوب نمی گردید؟ آیا در شرایط فعلی جامعه ما تضاد میان ملت ما و سوسیال امپریالیزم شوروی یک تضاد دیالکتیکی محسوب نمی گردد و به اصطلاح یک تضاد منطقی میباشد؟ آیا دو جهت مربوطه با هم در وابستگی دیالکتیکی قرار ندارند؟ بدون چین مورد تجاوز جاپان متجاوز بر چین وجود خواهد داشت؟ آیا با ازمیان رفتن چین تحت تجاوز یعنی با آزادی چین دیگر جاپان متجاوز بر چین وجود خواهد داشت؟ در کشور خود ما آیا دو جهت مربوطه یعنی ملت افغانستان و سوسیال امپریالیزم شوروی در وابستگی دیالکتیکی با هم قرار ندارند؟ اگر افغانستان تحت اشغال سوسیال امپریالیزم از میان برود یعنی افغانستان از جنگ تجاوز سوسیال امپریالیزم شوروی آزاد شود آیا سوسیال امپریالیزم متجاوز بر افغانستان وجود خواهد داشت؟ در جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیزم شوروی جناب جلال تضادها را چگونه به ارزیابی می گیرند، دیالکتیکی یا به اصطلاح منطقی؟ (4)

2 - آیا جزء بدون کل و کل بدون جزء میتوانند وجود داشته باشند؟ آیا جزء و کل به عنوان دو مفهوم شعورانسائی یکی بدون دیگری قابل تصور هست؟ کل مفهومی است شامل مجموعه اجزاء. اگر مجموعه اجزاء نباشند کل وجود نخواهد داشت و اگر کل نباشد

تضاد میان موقعیت بالائی بورژوازی و موقعیت پائینی پرولتاریا، دشواری زندگی پرولتاریا و آسانی و راحتی زندگی بورژوازی، بدبختی زندگی پرولتاریا و نیک بختی زندگی بورژوازی را در یک جامعه سرمایه داری از جمله تضاد های دیالکتیکی به حساب نمی آورند. از نظر ایشان این تضاد ها منطقی اند و با هم در وابستگی دیالکتیکی بسر نمی برند. جناب جلال میتوانند قبول نمایند که فقر پرولتاریا و زندگی سخت پرولتاریا میتواند بدون ثروت بورژوازی و زندگی راحت بورژوا ها در یک جامعه سرمایه داری بوجود بیاید. چنین چیزی غیر قابل قبول است، ولی برای جلال یک امر منطقی جلوه میکند، منطقی غیر دیالکتیکی و ضد دیالکتیکی؟! تضاد های متذکره به عنوان مفاهیم شعور انسانی نیز نمیتوانند تضاد های غیر دیالکتیکی تلقی گردند. آیا برای شعور انسانی بالا میتواند بدون پائین قابل درک باشد، دشواری میتواند بدون آسانی فهمیده شود و بدبختی میتواند بدون نیک بختی مفهوم واقع گردد؟ آیا این مفاهیم درعین وابستگی متقابل به یکدیگر تبدیل نمیشوند؟ آیا بالا به پائین، دشواری به آسانی و بدبختی به نیک بختی و بالعکس مبدل نمیشوند؟

حال ببینیم جلال فیلسوف تضاد منطقی را عبارت از چه چیزی میدانند؟

«واقعیت آن است که انعکاس تفاوت و یا اختلاف پیکره های اجسام مادی در ذهن ما مفاهیمی چون "بالا و پائین" ... بوجود می آورند. تضاد بین این مفاهیم که در واقع انعکاس تفاوت های نسبی بین اشکال پیکره های اجسام مادی در ذهن ما است تضاد منطقی میباشد که بخاطر درک و بیان بهتر مادی ما را کمک میکند.» (صفحه 15 نوشته جلال)

تضاد منطقی مطابق به تلقی جلال در حقیقت تمامی مفاهیم ساخته شده در مورد تضاد در شعور انسانی را در بر میگیرد. طرح جلال در جهت خارج ساختن تضاد های منطقی از حوزه عملکرد قوانین دیالکتیک در آخرین تحلیل به این مفهوم است که ما تمامی مفاهیم و مقوله های فکری در مورد تضاد را از عملکرد قوانین دیالکتیکی بیرون فرض نموده و سرانجام اندیشه بشری را تابع عملکرد قوانین دیالکتیک ندانسته و صرفاً پدیده های خارج از فکر و شعور آدمی را تابع قوانین دیالکتیک فرض نمائیم. درینصورت معلوم نیست ذهنی که بر اساس قوانین دیالکتیک فعالیت نمی نماید، چگونه قادر است قوانین حاکم بر جهان خارج از ذهن آدمی را که بر اساس قوانین دیالکتیک کار می نماید درک کند و اساساً چگونه قادر است جهان و پدیده های پیرامون خود را درک نموده و شناسائی کند؟ وقتی قلمرو شعور بشری خارج از عملکرد قوانین دیالکتیک دانسته شود، بجای ماتریالیسم دیالکتیک اگنوستی سیسم بر ذهن آدمی حاکم دانسته میشود و جناب جلال را صاحب ذهن و شعوری میسازد که بر اساس قوانین دیالکتیک کار نکرده و از شکم عالی جناب "تضاد های منطقی" خارج از عملکرد قوانین دیالکتیک بیرون میدهد، چیزی به عنوان جزئی از کل نوشته فلسفی شان، جزئی که با کل رابطه دیالکتیکی دارد، از اجزاء دیگری تشکیل گردیده است.

وقتی برای "تضاد های منطقی" جناب جلال فیلسوف، انگلس معانی نسبی قایل میگردد ایشان با خوشی و شعف بیان میدارند که پس تضاد های منطقی تابع قوانین دیالکتیک نمیباشند. ببینیم انگلس درینمورد چه میگوید:

«در عین حال تضاد هائی نظیر تضاد بین حقیقت و گمراهی، خیر و شر (نیکبختی و بدبختی - از ما (اخگر)، همسانی و گوناگونی، ضرورت و تصادف، یعنی تضاد هائی که برای متافزیک قدیمی، ولی هنوز فوق العاده شایع غلبه ناپذیر بود دیگر نمیتوانند احترام بدون از اندازه ی برای ما تلقین نمایند... ما میدانیم که این تضاد ها فقط معنای نسبی دارد.» (نقل از پاورقی صفحه 15 نوشته جلال)

جلال از نسبی بودن معانی این تضاد ها نتیجه گیری مینماید که پس این تضاد ها تابع قوانین دیالکتیک نمیباشند، در حالیکه نه تنها این تضادها بلکه تمامی تضادها از یک جهت دارای معنای نسبی اند. به گفته های مائوتسه دون درین مورد توجه نماییم:

«رابطه بین عام بودن تضاد و خاص بودن تضاد، رابطه بین خصلت عمومی و خصلت خصوصی تضاد است. منظور از خصلت عمومی این است که تضاد ها در کلیه پروسه ها موجود اند و از ابتدا تا انتهای همه پروسه ها نفوذ میکنند، حرکت، اشیاء و پدیده ها، پروسه ها، تفکر - همه اینها تضادند. نفی تضاد به معنای نفی همه چیز است. این حقیقت عامی است که برای همیشه و کلیه کشور ها بلا استثنا صادق است.

از اینجا است که خصلت عمومی و منطلق تضاد پدیده می آید. ولی این خصلت عمومی در هر خصلت خصوصی هستی می یابد، بدون خصلت خصوصی خصلت عمومی نیست. اگر تمام خصایل خصوصی حذف گردند چیز دیگری میتواند از خصلت عمومی باقی بماند؟ از آنجا که هر تضاد - دارای ویژگی خود است خصلت خصوصی پدید می آید. تمام خصایل خصوصی، مشروط مؤقتی و ازین رو نسبی اند. این حقیقت - حقیقت در باره خصلت عمومی و خصلت خصوصی مطلق و نسبی - جوهر مسئله تضاد ذاتی اشیا و پدیده ها است که عدم درک آن به معنای رد دیالکتیک خواهد بود.» (مائوتسه دون - در باره تضاد)

وقتی انگلس برای تضاد های مقدس متافزیک معانی نسبی قابل میگردد؛ در واقع بیان مینماید که تمامی خصایل این تضاد های خاص مشروط، مؤقتی و ازینرو نسبی اند نه آن طوری که جلال استنباط مینماید که گویا طرح این مسئله به این معنی است که "تضاد های منطقی" از قلمرو حاکمیت قوانین دیالکتیک خارج میباشد.

بر اساس این دید تضاد های دیالکتیکی در تبارزات خصوصی شان گویا مشروط موقتی و نسبی نبوده بلکه باید مطلق باشند. این دید در واقعیت امر دید متافزیکی است زیرا که تضاد ها را نه زنده، مشروط، متحرک و در حال تبدیل به یکدیگر بلکه مرده، متحجر، غیر مشروط و غیر قابل تبدیل به یکدیگر می بیند.

منطق جناب جلال منطقی است غیر دیالکتیکی و تضاد های این منطق نیز تضاد های "غیر دیالکتیکی" اند!!

انتاگونیزم و تضاد

جلال در صفحه هفتم نوشته اش سخنان مختصر ولی عجیبی در مورد انتاگونیزم مطرح نموده که جا دارد آنرا غرض بحث بصورت مکمل نقل نمائیم:

«یکی از مقولات دیگر موضوع تضاد بویژه در جوامع انسانی تضاد های انتاگونیستی و غیر انتاگونیستی است. درین رابطه تا آنجائی که آثار مشهور و جامع فلاسفه مارکسیستی در دسترس است بصورت مشخص و جامع این مقوله مورد بحث قرار نگرفته است لیکن بصورت تعاریف استنباطی این مسئله را میشود اینطور تعریف کرد:

«تضاد های انتاگونیستی، تضاد های آشتی ناپذیر هستند و بر اثر شرایط کاملاً متضادی زندگی طبقات مختلف اجتماعی، مواضع، اهداف و مقاصد متضاد آنها بروز میکند و تنها راه رفع و حل آن تغییر و تحول همه جانبه و بنیادی ساختار روابط اجتماعی است (کار و سرمایه).

تضاد های غیر انتاگونیستی، تضاد هائی هستند که از نظر تاریخی بین گروه ها و طبقات اجتماعی که منافع اساسی و نهائی آنها با هم مشترک است و از طرق دیگری و بشکل تدریجی قابل حل و رفع می باشند. باید علاوه کرد که خیلی از تضاد های غیر انتاگونیستی مستقل از تضاد های انتاگونیستی نشانه نمی یابند. در نتیجه بدون حل و برطرف شدن تضاد های انتاگونیستی بخودی خود و به شکل مستقل قابل حل و برطرف شدن نمی باشند. مائوتسه دون در مقاله "در باره تضاد" درین رابطه می نویسد: «که اگر به تضاد های آشتی ناپذیر به طرز درست و صحیحی برخورد میشود آنها را به تضاد غیر انتاگونیستی بدل کرد و در نتیجه آنرا بطور مسالمت آمیز حل کرد.» که این مسئله انحرافات را در بر دارد و بدون خطای ضد دیالکتیکی نمیباشد که در فرصت دیگری آنرا باز خواهیم کرد.»

جمله ای را که جلال از قول مائوتسه دون در داخل گیومه نقل نموده است جمله بیان شده توسط مائوتسه دون نمیباشد. آنچه را که جلال به مائوتسه دون نسبت میدهد امکان دارد مربوط به قسمتی از جملات وی در مورد حل تضاد های درون حزبی باشد که بیان می نماید:

«... در حال حاضر در درون حزب ما تضاد بین نظرات درست و نادرست شکل انتاگونیستی ندارد و چنانچه رفقائی که مرتکب اشتباه شده اند بتوانند اشتباهات خود را تصحیح کنند، این تضاد به انتاگونیزم بدل نخواهد شد. از اینرو حزب باید از یکسو علیه نظرات نادرست بطور جدی مبارزه کند و از سوی دیگر به آن رفقائی که مرتکب اشتباه شده اند امکان کافی دهد تا به اشتباهات خود پی برند. در چنین صورتی مسلم است که مبارزه تا حد افراط نادرست خواهد بود. ولی چنانچه افرادی که مرتکب اشتباه شده اند روی اشتباه خود بایستند و آنرا عمیق تر سازند، امکان دارد که این تضاد به انتاگونیزم بدل شود.»

درینجا معلوم نیست جلال چه انحرافی و چه خطای ضد دیالکتیکی ای می بیند که آنرا نشانی کرده و وعده میدهد که در فرصت دیگری بازش خواهد نمود؟ آیا اگر تضاد میان نظرات درست و نادرست در درون یک تشکیلات در مقطع معینی دارای آن کیفیت باشد که بتواند به شیوه انتقاد و انتقاد از خود حل و فصل شود نباید ازین شیوه کار گرفت؟ آیا با هر اختلاف نظری باید به شیوه انتاگونیستی برخورد نمود؟

تضاد میان نظرات درست و نادرست اشکال بی نهایت متعددی میتواند بخود بگیرد. تمامی افکار نادرست از همان ابتدا بصورت یک سیستم تبارز نمی یابند، بلکه ممکن است به شکل گرایشات انحرافی در موارد مشخصی بروز نمایند. با این گرایشات انحرافی باید با شیوه انتقاد وانتقاد از خود مبارزه نمود ولی اگر با این گرایشات بصورت جدی و اصولی مبارزه صورت نگیرد و افراد اشتباه کار اشتباه

شانرا تصحیح نمایند، امکان دارد که گرایش‌های انحرافی اولیه عمیق‌تر شده و با ایستادگی افراد اشتباه کار روی اشتباهات شان به تدریج کمیت‌های قابل ملاحظه و کیفیت‌های جزئی‌تر متراکم شوند و کیفیت جدیدی به وجود بیاید که بمثابة یک سیستم با سیستم نظرات درست در انتاگونیزم قرار بگیرد.

این درست است که بعضی از تضادها باید حتماً به شیوه انتاگونیستی حل و فصل شوند ولی حتی در چنین تضادهائی نیز مبارزه جنبه‌های متضاد از ابتدا تا انتها شکل انتاگونیستی ندارد. تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی را به عنوان مثال در نظر بگیریم. این تضاد سرانجام باید به وسیله انقلاب سوسیالیستی یعنی به شیوه انتاگونیستی حل و فصل شود. ولی مبارزه میان پرولتاریا و بورژوازی از ابتدا تا انتها شکل انتاگونیستی ندارد، بلکه در مرحله معینی از تکامل سرمایه داری انتاگونیزم بروز می‌نماید. به این صورت حتی در تضادهائی که باید به شیوه انتاگونیستی حل و فصل شوند مبارزه انتاگونیستی یگانه شکل مبارزه نبوده بلکه شکل نهائی و عالی آن می‌باشد که منجر به حل تضاد میگردد. مائوتسه دون درین مورد چنین بیان می‌نماید:

«انتاگونیزم یکی از اشکال مبارزه اضداد است، ولی یگانه شکل این مبارزه نیست. تاریخ بشر به انتاگونیزم میان طبقات که بیان خاصی از مبارزه اضداد است شهادت میدهد. تضاد بین طبقات استثمارگر و استثمار شونده را در نظر بگیریم. این دو طبقه متضاد مدت مدیدی در جامعه، چه در جامعه بردگی و چه در جامعه فیودالی یا سرمایه داری، با یکدیگر همزیستی دارند و با یکدیگر در مبارزه اند؛ ولی تنها پس از آن که تضاد بین این دو طبقه به مرحله معینی رسید این مبارزه شکل انتاگونیزم آشکار بخود می‌گیرد و منجر به انقلاب میشود.»

با توجه به مطالب فوق باید جدا متوجه بود که نباید فورمول انتاگونیزم را در همه جا و بصورت همیشگی در نظر گرفت. جامعه خود ما را در نظر بگیریم: تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی ملی تضادی است میان استثمارگر و استثمار شونده؛ ولی در انقلاب ملی - دموکراتیک طراز نوین نمیتوان این تضاد را بمثابة تضادی که باید با آن به شکل انتاگونیستی برخورد گردد در نظر گرفت.

مائوتسه دون هیچگاه بیان نداشته است که تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی یا تضاد میان دهقانان و فیودالیزم را میتوان به شکل غیر انتاگونیستی حل نمود. وی از ضرورت انقلاب اجتماعی و سرنگونی قهری طبقات استثمارگر به شدت دفاع می‌نماید، چنانچه درین مورد بیان نموده است:

«... انقلابات و جنگ‌های انقلابی در جوامع طبقاتی اجتناب‌ناپذیرند و بدون آنها نه می‌توان جهشی در تکامل جامعه انجام داد و نه میتوان طبقات ارتجاعی حاکم را سرنگون ساخت و در نتیجه کسب قدرت سیاسی از طرف خلق غیر ممکن می‌گردد. کمونیست‌ها باید تبلیغات فریبنده مرتجعین را - که گویا انقلاب اجتماعی غیر ضرور و غیر ممکن است - فاش و برملا سازند و مؤظفند از تئوری مارکسیستی - لنینیستی انقلاب اجتماعی با استواری تمام پیروی کنند و به خلق در فهم این امر کمک کنند که انقلابات اجتماعی نه تنها کاملاً ضرور بلکه کاملاً امکان‌پذیرند و سراسر تاریخ بشر و همچنین پیروزی اتحاد شوروی این حقیقت علمی را تأیید کرده است.» (جلد اول منتخبات به زبان فارسی - صفحه 520)

از جانب دیگر تضادهائی وجود دارند که مبارزه جنبه‌های متضاد آن در یک مرحله ممکن است شکل انتاگونیستی داشته باشد مثلاً تضاد میان شهر و ده و یا تضاد میان کار فکری و کار جسمی در جوامع سرمایه داری و نیز جوامع تحت سلطه. چنین تضادهائی با پیروزی انقلاب سوسیالیستی باقی خواهند ماند که باید حل و فصل شوند. ولی در جامعه سوسیالیستی این امکان بوجود می‌آید که این تضادها به شیوه‌های غیر انتاگونیستی حل و فصل شوند.

بنا بر آنچه بیان داشتیم: «... باید وضعیت مبارزه اضداد گوناگون را بطور کنکرت بررسی کنیم و هیچگاه نباید فرمولهای فوق الذکر (فرمولهای انتاگونیزم - تذکر از "ندای انقلاب") را بی‌موقع و بی‌جا در مورد همه اشیاء و پدیده‌ها بکار ببندیم. تضاد و مبارزه عام و مطلق است ولی شیوه‌های حل تضادها، یعنی اشکال مبارزه بعلت گوناگونی خصلت تضادها مختلف است.» (جلد اول منتخبات به زبان فارسی - صفحه 520)

علاوه بر آنچه بیان داشتیم تذکر دو مطلب دیگر در مورد گفته‌های جلال ضروری است:

1 - اصطلاحات تضاد آشتی‌پذیر و تضاد آشتی‌ناپذیر اصطلاحات غلط و غیر اصولی می‌باشند. فقدان انتاگونیزم به معنی عدم موجودیت مبارزه نمی‌باشد و نمی‌توان آنرا به سازش و یا آشتی نسب داد. تضادهائی از قبیل تضاد میان شهر و ده را در یک جامعه سوسیالیستی می‌توان بصورت غیر انتاگونیستی حل و فصل نمود ولی نباید تصور نمود که حل اینگونه تضادها بدون مبارزه از طریق سازش و آشتی میسر خواهد بود. مبارزه غیرانتاگونیستی نیز در هر حال مبارزه است و نه سازش و آشتی. ولی اگر مبارزه غیر شدید و غیر انتاگونیستی را بتوانیم سازش و آشتی تلقی نمائیم چنین حالتی را در مرحله معینی از تکامل تضادهائی که باید به شیوه انتاگونیستی حل و فصل شوند

نیز میتوان مشاهده نمود و بر این اساس میتوان بیان داشت که تمامی تضادها - حد اقل در مرحله معینی از تکامل شان آشتی پذیر یا سازش پذیرند.

2 - این حکم جلال را که بدون حل و برطرف شدن تضاد های انتاگونیستی تضاد های غیر انتاگونیستی بخودی خود و به شکل مستقل قابل حل و برطرف شدن نمی باشند نمی توان بصورت مطلق به همه جا تعمیم داد. تضاد میان نظرات درست و نادرست در درون حزب انقلابی انعکاسی از تضاد طبقاتی جامعه است. ولی آیا تضاد میان نظرات درست و نادرست در درون حزب نمیتواند بصورت نسبی مستقل از تضاد طبقاتی جامعه حل و فصل شود؟ چنین تضاد هائی البته پیهم بروز خواهند کرد، ولی حزب انقلابی میتواند امکان حل پیهم آنها را در اختیار داشته باشد. اگر حزب انقلابی چنین امکانی در اختیار نداشته باشد آیا هرگز خواهد توانست انقلاب را به پیروزی برساند؟ از جانب دیگر این حکم نیز در همه جا قابل تعمیم نیست که تضاد های انتاگونیستی بدون تضاد های غیر انتاگونیستی بوجود نمی آیند. در جامعه کمونیستی انتاگونیسم اجتماعی وجود ندارد ولی تضاد ها پیهم بروز خواهند کرد؛ تضاد های اجتماعی ای که به شیوه های غیر انتاگونیستی حل و فصل خواهند شد.

تغییر کمی و تغییر کیفی - وحدت اضداد

از زمان مارکس تا استالین در پهلوی قوانین دیگر دیالکتیک قانون تغییر کمیت به کیفیت یکی از قوانین اساسی دیالکتیک محسوب می گردید. با دو مثال از "انتهی دورینگ" و "ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی" به توضیح مطلب می پردازیم:

در کتاب "انتهی دورینگ" در فصل مربوط به "دیالکتیک - کمیت و کیفیت" انگلس درین خصوص به گونه ذیل به بحث پرداخته است: «ما در بالا در بخش شمای جهان در مورد خطوط گرهی هگل، در ارتباط با نسبت اندازه ها، آنجا که در نقاط معینی، تغییرات کمی یکباره به جهش های کیفی مبدل می شوند، دیدیم که چگونه آقای دورینگ گرفتار این بد شانسی کوچک شد تا خود این قاعده را در لحظات ناچاری به رسمیت شناخته و بکار بندد. ما در آنجا این مثال معروف را آوردیم - مثال تغییر حالت فیزیکی آب که تحت فشار معمول هوا در صفر درجه سانتیگراد از مایع به جامد و در صد درجه سانتیگراد از مایع به گاز تبدیل میشود یعنی تغییرات کمی محض در درجه حرارت معینی تغییر وضع کیفی آب را سبب می شود.

... مارکس اشاره می نماید که: «تئوری مالکولی که توسط لارنت و گرهارد انکشاف یافته و در شیمی جدید معمول است برهیچ قانون دیگری غیر از این متکی نیست.»

... برای اینکه دیگران هم قادر به تشخیص باشند میخواهیم مثالی را که مارکس در باورقی بدان اشاره کرده قدری بیشتر مورد ملاحظه قرار دهیم:

در اینجا مسئله در مورد سری های همولوگ ترکیبات کربن است. ترکیباتی که تعداد بسیاری از آن ها را می شناسیم و هرکدام فرمول مرکب جبری مربوط به خود را دارد. مثلاً اگر ما آنطور که در شیمی معمول است یک اتم کربن را C یک اتم هیدروژن را H یک اتم اکسیژن را O و تعداد اتم های کربن که در هر یک از این ترکیبات وجود دارد N بنامیم میتوانیم فرمول های شیمیائی تعدادی از ترکیبات این سری ها را چنین بنویسیم:

سری پارافین های معمولی - $C_{n}H_{2n+2}$

سری الکل های اولیه $C_{n}H_{2n+2}O$

سری اسید های یک ظرفیتی $C_{n}H_{2n}O_2$

بعنوان مثال سری آخر را به عنوان نمونه انتخاب می کنیم و بجای NH به ترتیب $N=1$ ، $N=2$ ، $N=3$ و غیره می گذاریم. آنگاه به استثنای ایرومرها (اجسام شیمیائی که با وجود داشتن فرمول واحد خصوصیت شیمیائی متفاوت دارند - م) نتایج زیر را بدست می آوریم:

1° نقطه ذوب	100° نقطه تبخیر	جوهر مورچه	CH_2O_2
17° نقطه ذوب	118° نقطه تبخیر	اسید سرکه	$C_2H_4O_2$
-	140°	اسید پروپیون	$C_3H_6O_2$
-	162°	اسید کره	$C_4H_8O_2$
-	175°	اسید والین	$C_5H_{10}O_2$

و الی آخر تا $C_{30}H_{60}O_2$ اسید میلیسین که نقطه ذوبش 80 درجه بوده و نقطه تبخیر ندارد چونکه اصولاً بدون تجزیه تبخیر نمیشود.

بنابراین درینجا می بینیم که یک سری اجسام کیفیتاً متفاوت فقط با افزایش کمی محض عناصر و آنهم به نسبت واحد بوجود می آیند. این امر به روشنی درجائی دیده میشود که همه عناصر یک ترکیب با نسبت مساوی کمیت شان تغییر می یابد. بطور مثال در مورد پارافین های معمولی C_nH_{2n+2} پائین ترین ترکیب این سری گاز متان CH_4 و بالاترینش هکدنان $C_{16}H_{34}$ است کرستالی جامد و بیرنگ در 21 درجه سانتیگراد ذوب و تازه در 278 درجه تبخیر میشود. هر عنصر این دو سری از اضافه شدن یک اتم کربن و دو اتم هیدروژن به فرمول قبلی بوجود می آید و از آن تغییرات کمی فرمول مولکولی، هر بار جسمی کیفیتاً متفاوت به وجود می آید. ... در پایان میخواهیم شاهد دیگری را برای تحویل کمیت به کیفیت احضار کنیم یعنی ناپلیون را. او جنگ سواره نظام فرانسه که منضبط ولی در سوارکاری بی مهارت اند را با مملوک ها که در جنگ تن به تن از بهترین سوارکاران زمان خود بوده ولی فاقد انضباط اند چنین شرح می دهد:

«بیشک دو مملوک بر سه فرانسوی فائق می آمدند. صد مملوک و صد فرانسوی مساوی بودند. 300 فرانسوی معمولاً بر سیصد مملوک به سادگی فائق می آمدند و هزار فرانسوی 1500 مملوک را از پای در می آوردند.»

همانطور که برای مارکس حد اقل معین و اگر چه متغییری از ارزش مبادله لازم بود تا به سرمایه مبدل شود، همین طور هم برای ناپلیون تعداد حد اقلی از بخش سواره نظام لازم بوده تا نیروی انضباط نهفته و قابل استفاده در نظم متفق و با برنامه تجلی یابد و حتی تا حد تفوق بر توده بزرگتری از سوارکاران و جنگجویان بهتر و ماهرتر و یا لاقبل بهمان اندازه شجاع ارتقاء یابد. «.....» استالین در "ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی" مجموعه قوانین دیالکتیک را چهار قانون میدانند و قانون تغییر کمیت به کیفیت را بمثابة سومین قانون اساسی دیالکتیک اینگونه به بحث می گیرد:

«ج- دیالکتیک برخلاف متافزیک سیر تکامل را یک جریان ساده نشو و نما که در آن تغییرات کمی منتج به تغییرات کیفی نشود نمیداند بلکه تکامل را ناشی از تغییرات کم اهمیت و پنهانی کمی میدانند که به تغییرات کیفی آشکار و اساسی منتهی میگردد. متد دیالکتیک میگوید که در این جریان تغییرات کیفی تدریجی نبوده بلکه سریع و ناگهانی میباشند و به شکل جهش از حالتی به حالت دیگر تبدیل میشوند. حدوث این تغییرات تصادفی نبوده بلکه قانونی است و در نتیجه تراکم تغییرات کمی نامحسوس و تدریجی بوقوع می پیوندد.

بدینجهت متد دیالکتیک سیر تکامل را یک حرکت دورانی که تکرار مراحل گذشته باشد نمیداند بلکه آنرا حرکتی پیش رونده و صعودی و گذرگاه حالت کیفی قبل به حالت کیفی جدید و ترقی از بسیط به مرکب و از پست به بالا می شمارد.»

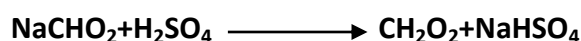
استالین سپس بیانات مختلف انگلس درین خصوص را نقل نموده و صحبتش را در مورد این قانون با نقل آن قسمت از بیانات انگلس که ما در ابتدای مطالب نقل شده از وی آوردیم به پایان می برد.

به این ترتیب قانون تغییر کمیت به کیفیت را میتوان چنین بیان داشت که اولاً این قانون یکی از قوانین اساسی دیالکتیک و همسنگ و هم وزن قوانین دیگر آن محسوب میگردد و ثانیاً در مرحله اول عملکرد این قانون صرفاً تغییرات کمی بوقوع می پیوندد و در مرحله دوم با جهش، تغییرات کیفی ظاهر میشود.

مائوتسه دون قانون تغییر کمیت به کیفیت را همانند قانون نفی - نفی رد نکرد ولی در عین حالیکه آنرا یک اصل مهم تکامل شمرد، همسنگ بودن آن را با قانون تضاد رد نموده و تغییرات کمی و کیفی هر دو را به مثابه نتایج مبارزه بین دو عنصر متضاد در درون یک شی یا پدیده بیان نمود. در مقاله "در باره تضاد" تحت عنوان "همگونی و مبارزه اضداد" این مطلب را چنین توضیح می نماید: «حرکت هر شی یا پدیده در دو حالت صورت می پذیرد: در حالت سکون نسبی و در حالت تغییر آشکار. مبارزه بین دو عنصر متضاد در درون یک شی یا پدیده سبب پیدایش این دو نوع حرکت میشود. چنانچه پدیده ای در حالت اول حرکت باشد، فقط تغییر کمی (نه کیفی) در آن حاصل میشود که میتوان آن را در سکون ظاهری مشاهده کرد. ولی چنانچه آن پدیده در حالت دوم حرکت باشد تغییرات کمی حالت اول که به نقطه اوج خود رسیده اند، موجب تلاشی آن پدیده بمثابة یک وجود واحد می گردند و در نتیجه تغییر کیفی پدید می آید که بصورت تغییر آشکار تجلی میکند. وحدت، همبستگی، هم پیوستگی، هماهنگی، تعادل، ثبات، رکود، سکون، استواری، موزونی، تراکم، کشش و غیره که ما در زندگی روزمره خود مشاهده میکنیم همه مظاهری از اشیاء و پدیده های در حالت تغییر کمی هستند؛ در حالیکه تلاشی وحدت یعنی اختلال در حالت همبستگی، هم پیوستگی، هماهنگی، تعادل، ثبات، رکود، سکون، استواری، موزونی، تراکم، کشش و غیره و تغییر آنها به ضد خود؛ همگی مظاهری از اشیاء و پدیده های دائماً در حال گذار از حالت اول به حالت دوم حرکت هستند و مبارزه اضداد که در هر دو حالت ادامه دارد در حالت دوم به حل تضاد منجر میشود. بدین سبب است که ما میگوئیم وحدت اضداد مشروط، مؤقتی و نسبی است ولی مبارزه اضداد دافع یکدیگر مطلق است.»

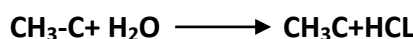
بر اساس این نظر مائوتسه دون میتوان بیان نمود که بوجود آمدن اجسام کیفیتاً متفاوت در اثر مبارزهٔ اعداد بمیان می آیند و نه «فقط با افزایش کمی محض عناصر» آن طوری که قبلاً از قول انگلس بیان نمودیم. مسئله به این صورت است که ما در یک سری اجسام کیفیتاً متفاوت افزایش کمی عناصر و یا کاهش کمی آنها را میتوانیم مشاهده نمائیم ولی پیدایش این اجسام مختلف «فقط با افزایش کمی محض عناصر» صورت نمیگیرد بلکه به نتیجهٔ نهائی رسیدن مبارزهٔ اعداد باعث ایجاد آنها میگردد. درین مورد بد نیست دو نمونه ای را که انگلس از پاورقی "سرمایه" نقل نموده مورد بررسی قرار دهیم یعنی تیزاب مورچه و تیزاب سرکه را. تفاوتی که میان ساختمان مالیکولی تیزاب مورچه و تیزاب سرکه وجود دارد عبارت از این است که مالیکول تیزاب مورچه دارای یک اتم کاربن، دو اتم هایدروجن و دو اتم آکسیجن میباشد، در حالیکه مالیکول تیزاب دارای دو اتم کاربن، چهار اتم هایدروجن و دو اتم آکسیجن میباشد. به عبارت دیگر تعداد اتم های کاربن و هایدروجن در مالیکول تیزاب مورچه نسبت به مالیکول تیزاب مورچه دو برابر می باشد و یا اینکه مالیکول تیزاب سرکه نسبت به مالیکول تیزاب مورچه یک اتم کاربن و دو اتم هایدروجن بیشتر دارد. ولی آیا از این مسئله می توان اینگونه نتیجه گیری نمود که یک مالیکول تیزاب مورچه "فقط با افزایش محض" یک اتم کاربن و دو اتم هایدروجن با آن به یک مالیکول تیزاب سرکه مبدل میگردد؟ ببینیم این دو تیزاب در طبیعت به چه صورتی پیدا می شوند و در لابراتوار های کیمیاوی به چه صورتی استحصال میشوند؟

تیزاب مورچه – این تیزاب بصورت طبیعی در بسیاری نباتات و همچنان در نیش زنبور ها و نیش مورچگان سرخ پیدا می شود و بخاطر همین مورد آخری آنرا بنام تیزاب مورچه یاد می نمایند. تیزاب مورچه برای اولین بار از طریق تقطیر مورچگان مرده حاصل گردید. مهمترین طریقه استحصال لابراتواری تیزاب مورچه عبارت است از تعامل بین سودیم فارمیت و تیزاب گوگرد. تیزاب مورچه درین تعامل آزاد میگردد که توسط عملیهٔ تقطیر و تراکم مجدد بخارات جمع آوری میشود.



تیزاب سرکه – این تیزاب بصورت طبیعی در سرکه پیدا میشود و به همین جهت آنرا تیزاب سرکه میگویند. همچنان وقتیکه بیر یا خمیر در هوای آزاد گذاشته شود بعد از مدتی مزهٔ آن ترش میشود علت این است که الکل توسط اکسیدیشن به تیزاب سرکه تبدیل می گردد. تیزاب سرکه در سابق از تقطیر تخریبی چوب بدست می آمد ولی امروز این طریقه از رواج افتاده است. طرق مختلف استحصال لابراتواری این تیزاب عبارت اند از:

1 – تیزاب، آب و اسیتایل کلوراید :



2 – اکسیدیشن اپتایل الکل :



3 – اکسیدیشن اسیت الیدهاید .



چنانچه مشاهده میشود نه در طبیعت تیزاب سرکه از طریق افزودن یک اتم کاربن و دو اتم هایدروجن به مالیکول های تیزاب مورچه بوجود آمده و نه در لابراتوار تیزاب سرکه را به این طریق استحصال می نمایند. در واقع هم تیزاب مورچه و هم تیزاب سرکه نتیجهٔ تعامل کیمیاوی و نتیجهٔ برخورد های اعداد مختلف درین تعاملات میباشد و افزایش کمی تعداد اتم های کاربن و هایدروجن تنها وجهی از وجوهات مسئله را تشکیل میدهد.

این مسئله را در ساختمان اتمی عناصر نیز میتوانیم بررسی نمائیم. نگاهی به جدول مندلیف نشان میدهد که عناصر مختلف به ترتیب تعداد الکترونها و پروتونهای اتم های شان افزایش یافته است، آنچنانکه میتوان گفت که تمامی عناصر از هایدروجن و هلیوم منشاء گرفته اند. ولی مسئله به این ترتیب نبوده که "فقط با افزایش کمی" تعداد الکترونها و پروتونها بر اتم های هایدروجن و هلیوم عناصر دیگری مثل کاربن و آکسیجن بوجود آمده باشند. تئوری معاصر در مورد ایجاد جهان میگوید که بعد از انفجار عظیم (Big Bang) جهان شامل فقط هایدروجن و هلیوم بود. اما زمانی که اولین نسل ستارگان ازین عناصر بوجود آمدند بعد از مدتی منفجر گشتند و حرارت عظیم ناشی ازین انفجارات اتم های این عناصر را دوباره به شکل های نوینی با هم ترکیب کرده و عناصری از قبیل کاربن و آکسیجن بوجود آمدند. این عناصر تازه تشکیل شده و انرژی بیرون داده شده دوباره خود را در نسل ستارگان جدیدی ترکیب نمودند.

به این ترتیب تشکیل عناصر تازه از عناصر قبلی با وجودی که از یک وجهه در اثر افزایش تعداد الکترون ها و پروتونها ممکن گشت ولی چنین نبوده که صرفاً و فقط با افزایش آنها بوجود آمده باشند. بدون آن انفجارات عظیم یعنی بدون آن برخورد های عظیم تضاد

های عناصر قبلی ترکیبات جدید نمیتوانستند بوجود بیایند. در کیمیا هر ترکیب تازه ای باید از کانال تعاملات و یا تعامل کیمیای عبور نماید و این با "فقط افزایش کمی محض" فرق دارد.

بطور خلاصه میتوان بیان نمود که اگر قانون تغییر کمیت به کیفیت معادل قانون تضاد دانسته شود ماهیتاً اصل "ترکیب دو در یک" میتواند مورد قبول واقع گردد در حالی که اصل درست دیالکتیکی عبارت است از "تجزیه یک به دو" (دو گانه شدن یگانه). از جانب دیگر چنین نیست که در مرحله اول صرفاً تغییرات کمی رخ دهد و تغییرات کیفی فقط و فقط پس از پایان یافتن این مرحله نمودار گردد. چنانچه از بیانات نقل شده انگلس و استالین میتوان نتیجه گیری نمود و مطلب نقل شده از مقاله "در باره تضاد" نیز آنرا تأیید می نماید در مرحله اول "فقط تغییر کمی" (نه کیفی) رخ میدهد و پس از به پایان رسیدن این مرحله تغییرات کیفی آشکار میگردد. ولی مائوتسه دون در سالهای بعد، این طرز دید را به دور افگند و تغییر کمیت به کیفیت را موردی از تضاد میان کمیت و کیفیت (وحدت و مبارزه میان کمیت و کیفیت) ارزیابی نمود. وی درین مورد در کتاب "نقدی بر سیاست اقتصادی شوروی" اینگونه به طرح مطلب می پردازد:

«... "تثبیت کامل" مفهومی است نگران کننده. تثبیت همه چیز نسبی است. چگونه میتواند "کامل" باشد؟ چه میشد اگر از آغاز بشریت هیچکس نمی مرد و هر کس "کاملاً تثبیت" میشد؟ در این صورت چگونه جهانی میداشتیم! در جهان ما همه چیز بی وقفه به دنیا می آید، رشد میکند و از میان میرود. هیچ چیز هرگز کاملاً تثبیت نمی شود. برای مثال به زندگی یک کرم ابریشم توجه کنید: نه تنها در پایان باید از میان برود بلکه در دوران حیات خود نیز باید از چهار مرحله تکامل بگذرد: تخم، کرم ابریشم، پيله و پروانه. باید از مرحله ای به مرحله دیگر حرکت کند و نمیتواند خود را در هیچیک از مراحل کاملاً تثبیت نماید. در پایان پروانه می میرد و طبیعت سابقش به طبیعت نوینی بدل میشود (زیرا تخم های متعددی از خود بجای می گذارد). این یک جهش کیفی است. بدون شک مراحل گذار از تخم به کرم از کرم به پيله و از پيله به پروانه هر کدام به معنای چیزی بیش از تغییرات کمی هستند. البته درین مراحل تغییر کیفی نیز صورت می گیرد ولی تغییری است جزئی. انسان نیز در طول حیات خود بسوی مرگ مراحل مختلفی را تجربه میکند: طفولیت، بلوغ، جوانی، بزرگسالی و بالاخره کهولت. انسان از تولد تا مرگ یک جریان کمی را پشت سر می گذارد ولی در عین حال شاهد تغییرات کیفی جزئی نیز می باشد. واهی است اگر تصور کنیم که از طفولیت تا کهولت تنها افزایش کمی است و تغییر کیفی در کار نیست. در درون ارگانیزم انسان سلولها دائماً در حال تقسیم اند و قدیمی ها می میرند و از میان میروند و سلولهای تازه ای پدید می آیند و رشد میکنند. هنگام مرگ یک تغییر کیفی همه جانبه صورت می گیرد. این تغییر حاصل تغییرات کمی و تغییرات کیفی جزئی پیشین است. خود این تغییرات جزئی در کل جریان تغییر در حال تکوین بوده اند. تغییر کیفی و تغییر کمی وحدت اعداد است. درون تغییرات کمی تغییرات کیفی جزئی وجود دارد؛ نمیتوان گفت که در درون تغییرات کمی تغییرات کیفی صورت نمیگیرد و درون تغییرات کیفی تغییرات کمی وجود ندارد.

در هر فرایند طولانی تغییر، قبل از آن که موضوع تغییر وارد مرحله نهائی تغییر کیفی گردد، باید تغییرات کمی به وقفه و تعداد معینی تغییرات کیفی جزئی را پشت سر گذارده باشد. تغییر کیفی نهائی بوجود نمی آید مگر آنکه تغییرات کیفی جزئی و میزان قابل ملاحظه ای تغییرات کمی صورت پذیرفته باشد.» (صفحات 31 و 32 ترجمه فارسی)

درین مورد بد نیست آخرین مثال نقل شده انگلس را مورد توجه قرار دهیم. تغییرات از یک جمع سه نفری فرانسوی تا جمع هزار نفری آنان صرفاً تغییرات کمی نیستند بلکه شامل تغییرات جزئی کیفی نیز میشود. سه فرانسوی مغلوب در مقابل دو مملوک وقتی به یک کمیت هزار نفری تبدیل گردد دارای کیفیتی میگردد که 1500 مملوک را مغلوب میسازد. ولی از جمع سه نفری تا جمع هزار نفری حد اقل در دو مرحله تغییرات کیفی جزئی نیز رخ می دهد. صد فرانسوی در مقابل صد مملوک مغلوب نمی گردند بلکه با آنها مساوی می شوند. کیفیت مغلوب بودن درینجا به کیفیت مساوی بودن تغییر می یابد که در مقابل تغییر نهائی میتواند یک تغییر کیفی جزئی محسوب گردد. همچنان وقتی جمع سیصد نفری فرانسوی جمع سیصد نفری مملوک را میتواند شکست بدهد، کیفیت مساوی بودن به کیفیت غلبه حاصل کردن تغییر می نماید. در فرجام این تغییرات قابل ملاحظه کمی و تغییرات جزئی کیفی است که هزار فرانسوی آن چنان کیفیت محاروبی پیدا می نمایند که قادرند 1500 مملوک را شکست بدهند. درینجا "فقط تغییرات کمی محض" باعث ایجاد کیفیت عالی محاروبی در جمع یک هزار نفری فرانسویان نگردیده است. درینجا تضاد میان انضباط جمعی و مهارت فردی در نزد فرانسویان به تدریج در اثر تغییرات کمی و نیز تغییرات کیفی جزئی حل شده و سرانجام در یک جمع هزار نفری فرانسوی به آن چنان کیفیتی مبدل گردیده است که قادر به شکست 1500 جنگجوی مملوک می باشد.

از توضیحات این مبحث می توان دو نتیجه گیری به عمل آورد:

اول این که: پایه و اساس تغییر و تکامل انقلاب، مبارزهٔ اضعاد است و نه افزایش کمی صرف یکی از دو جانب تضاد. بناءً مهم پیشبرد مبارزهٔ اصولی انقلابی است و نه افزایش تعداد افراد تشکیلات. افزایش تعداد افراد تشکیلات باید در خدمت پیشبرد مبارزه انقلابی باشد و نباید مبارزه را فدای کمیت نمود. اساس کار در مورد تعیین خط مشی سیاسی باید اصولیت انقلابی کمونیستی باشد نه اینکه فقط چه تعدادی این مشی را مورد تأیید قرار می دهند، زیرا امر برحق می‌تواند از کوچک به بزرگ و از ضعیف به قوی مبدل گردد. در جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیزم شوروی اساس کار باید خط سیاسی نظامی مبارزه و ارتقاء سطح محاروبی چریک‌ها دانسته شود و نه افزایش کمی تعداد نفرات جنگجو و اسلحه. در ساختمان سوسیالیزم باید اساس پیشبرد یک مبارزهٔ همه‌جانبهٔ ضد بورژوازی دانسته شود و نه صرفاً افزایش وسایل تولید و افزایش تعداد طبقهٔ کارگر و نیز افزایش تعداد اعضای حزب. خلاصه مبارزه اصل و اساس است و افزایش کمیت تابع آن.

دوم این که: در هر فرآیند طولانی تغییر، مراحل مختلف تکامل وجود دارند که با ختم هر مرحله پدیدهٔ دچار یک تغییر جزئی کیفی می‌گردد. این در واقع بیان‌کنندهٔ اهمیت حل تضاد عمده هر مرحله می‌باشد. اگر ما صرفاً تغییر کیفی همه‌جانبهٔ نهائی یعنی صرفاً حل تضاد اساسی پدیده را در نظر بگیریم نمی‌توانیم به حل مسئلهٔ مورد نظر موفق گردیم. زیرا که نمی‌توانیم مراحل مختلف تکامل پدیده و اهمیت تغییرات کیفی جزئی هر مرحله را نادیده بگیریم. بیان این مسئله که بودن یا نبودن سربازان مهاجم سوسیال امپریالیستی در افغانستان مهم نیست زیرا که با خروج این سربازان نمی‌توان تمامی مسایل اساسی جامعهٔ افغانستان را حل نمود چه چیزی را می‌تواند بیان نماید جز عدم توجه به این مسئلهٔ عمده را که هم اکنون این سربازان مهاجم مانع عمدهٔ انقلاب ملی - دموکراتیک طراز نوین در افغانستان می‌باشند.

نفی

نفی-نفی

قبل از همه لازم است توضیحاتی پیرامون قانون نفی - نفی ارائه گردد تا بعداً بتوانیم در مورد این قانون به بحث بپردازیم.

لنی ولف در کتاب علم انقلاب مسئله را این گونه توضیح می‌نماید:

«نفی در نفی به چه معنا است؟ برای فهم این مطلب ما باید ببینیم که این تز در مخالفت با چه بوجود آمد. قبل از ظهور دیالکتیک درک غالب از تکامل، درک مکانیکی جهان بود که توسط اسحاق نیوتن و توسط فیلسوف فرانسوی رنه دکارت در قرن هفدهم اظهار میشد. آنها هر دو تصور می‌کردند که تمام تغییرات، مشابه تغییر مکانهای است که توسط قسمت‌های مختلف یک مکانیزم پیچیده بطور تمام نشدنی در یک دایره جریان دارد. نیوتن به درستی این مسئله را در سیستم خورشیدی دید که بطور مثال سیارات مختلف در نقاط مختلف در مدارهای سیکلی (دایره وار) تغییر امکان می‌دهند. اما این نکته را درک نکرد که سیستم خورشیدی و مدارهای سیارات مختلف از اشکال قبلی ماده در حال حرکت بوجود آمده اند و تکامل مرحله‌یی را از سر گذرانده و کماکان اشکال دیگر جانشین آن خواهند شد. در نظریه ای که توسط نیوتن و دکارت عنوان میشد - ماتریالیزم مکانیکی - زمانی که خدا یک پروسه را پدید آورد هیچ چیز دیگر مگر تغییر مکان یا اضافه شدن و کم شدن که در سیکلهای منظم معین انجام می‌گیرد، نمی‌تواند وجود داشته باشد. اگر این مقوله را به جامعه تعمیم دهیم حاصلش تصویری خواهد بود که در آن جامعه ممکن است بصورت پاندولی بین ارتجاع و ترقی در حال نوسان باشد؛ اما خصایل "ذاتی" مشخصی همانند استثمار، تقسیم کار فکری و یدی، حاکمیت سیاسی و ... پابرجا می‌ماند.

اما مطالعه در ابعاد مختلف علوم طبیعی به تدریج محدودیت‌های این دیدگاه مکانیکی را آشکار ساخت، همچنانکه جامعه خود تغییرات مهمی را از سرگذراند. دیدگاه دیالکتیکی (که اولین بار بطور واقعی توسط هگل به یک متد فلسفی سیستماتیزه تکامل یافت) به مقابله با درک نادرست تکامل سیکلی (دایره وار) نامحدود برخاست. هگل نقشه‌ای از تکامل را طرح کرد که در آن پدیده‌ها یا عناصری از پدیده‌ها زمانی که توسط ضد خود نفی می‌شوند، دوباره بازگشته و نفی‌کنندهٔ نخستین خود را نفی می‌کنند - اما در سطحی بالا تر.» (صفحات 30 و 31 - ترجمهٔ فارسی بخش فلسفه کتاب مزبور)

انگلس در فصل دیالکتیک - نفی نفی کتاب انتی دورینگ مثالهایی از عملکرد قانون نفی - نفی را اینگونه توضیح می‌نماید:

«... نفی نفی پروسه ای است کاملاً ساده که روزانه در همه جا صورت می پذیرد. ... دانه جوی را در نظر بگیریم. بیلیونها دانه جو آرد، پخته، تخمیر و سپس مصرف می شوند. ولی اگر این دانه جو با شرایط معمولی مواجه شود، در زمین مناسبی بیفتد در این صورت تحت تأثیر گرما و رطوبت تغییراتی چند در آن رخ می دهد، جوانه میزند، دانه جو بمثابه دانه جو از بین می رود، یعنی نفی میشود و بجای آن نفی این دانه یعنی گیاهی که از دانه نشأت گرفته ظاهر میشود. ولی جریان عادی زندگی این گیاه چگونه است؟ این گیاه رشد میکند، گل میدهد، با آن عمل القاح صورت میگیرد و خلاصه بازهم دانه های دیگری بوجود می آورد. و همین که این دانه ها رسید، ساقه می میرد و گیاه هم بنوبه خود نفی میشود. ما به عنوان نتیجه ی نفی نفی دوباره دانه های جو داریم نه یک برابر بلکه ده، بیست، سی برابر. انواع غلات به کندی تغییر می یابند، ازینرو جو امروزی تقریباً مانند جو صد سال قبل است. ولی یک گیاه تزئینی قابل پرورش را در نظر بگیریم، مثلاً یک ارکیده و یا گل کوکب را. اگر دانه و گیاه مزبور را با فن باغبانی پرورش دهیم آنگاه به عنوان نفی نفی دیگر نه این دانه بلکه دانه هائی که کیفیتاً بهتر اند و گلهای زیباتری ببار می آورند بدست می آوریم و هرگونه تکرار این پروسه یعنی هر نفی نفی جدیدی تکامل این پروسه را ارتقاء می دهد. تقریباً همان پروسه ای که در مورد دانه جو صورت گرفت در مورد اغلب حشرات هم مثلاً در مورد پروانه ها نیز رخ میدهد. پروانه ها هم از تخم یعنی از طریق نفی تخم بوجود می آیند، تغییرات را تا حد بلوغ پشت سر میگذارند، جفت گیری میکنند و همین که پروسه جفت گیری خاتمه یافت حشره ماده تخمهای بیشماری میگذارد و سپس می میرد یعنی نفی میشود. این که این روند در مورد سایر حیوانات و گیاهان به چنین سادگی صورت نمی پذیرد، این که آنها قبل از مرگشان نه یکبار بلکه چند بار دانه و تخم و حتی بچه تولید میکنند، فعلاً مورد بررسی ما نیست. ما فقط قصد اثبات این مطلب را داریم که نفی نفی در هر دو جهان آلی واقعاً رخ میدهد. علاوه برین سراسر زمین شناسی سلسله ای از نفی نافی است. سلسله ای متوالی از انهدام سنگهای قدیم و رسوب سنگهای جدید است. بدواً پوسته اولیه زمین که از تبرید توده مایع بوجود آمده در اثر تأثیرات اوقیانوسی، آب و هوایی، جوی و شیمیائی ذره ذره میشود، سپس در قعر دریا ها رسوب میکند. هنگامی که بعضی از نقاط کف دریاها از سطح آب بیرون می آید بخشی ازین رسوبات مجدداً تحت تأثیرات باران، تغییرات گرمای فصول سال، مقدار اکسیژن و گاز کربن هوا قرار می گیرد. توده های سنگی که در ابتدا به صورت مذاب افشار زمین را شگافته و سپس سرد شده و بیرون می ریزند نیز تحت چنین تأثیراتی هستند. به همین ترتیب در طی میلیونها قرن افشار جدیدی بوجود می آیند، مرتباً بخش زیادی منهدم و به صورت ماده تشکیل دهنده افشار جدید در می آیند. ولی نتیجه آن مثبت است. ایجاد زمینی مرکب از عناصر مختلف شیمیائی، در وضعیت تجزیه مکانیکی، وضعیتی که وسیعترین و متنوع ترین رشد گیاهان را میسر میسازد. در ریاضیات هم وضع به همین ترتیب است. مقدار معین جبری مثلاً a را در نظر بگیریم. آنرا نفی می کنیم خواهیم داشت $a -$ (منهای a). این نفی را نفی می کنیم یعنی $a -$ را در $a -$ ضرب میکنیم خواهیم داشت $a^2 -$ یعنی مقدار مثبت اولیه، ولی در مرتبه بالاتری یعنی به توان 2. با اینکه ما درعین حال می توانیم a^2 را از این طریق بدست آوریم که a مثبت را در خودش ضرب کنیم بازهم مسئله تغییر نمی کند. چون در هر حال نفی نفی است زیرا که در هر حال دو جذر دارد یعنی $-$ و $+$

و در تاریخ هم جز این نیست. تمام اقوام کشاورز با مالکیت جمعی بر زمین آغاز به فعالیت می کنند. در نزد تمام اقوامی که از مرحله معین ابتدائی فراتر میروند، در طی تکامل کشاورزی این مالکیت جمعی به قید و بند های تولید مبدل میشود. مالکیت عمومی رفع و نفی میشود و طی مراحل گذار کوتاه و یا طویل المدتی به مالکیت خصوصی مبدل میشود. ولی در مرحله تکاملی عالیتر کشاورزی که مالکیت خصوصی زمین بوجود آورده، این بار برعکس مالکیت خصوصی خود قید و بند تولید میشود - همچنانکه امروز زمینداری بزرگ و کوچک نیز چنین است. خواست نفی مالکیت خصوصی و تبدیل آن به مالکیت عمومی ضرورتاً بروز می کند. ولی این خواست بمعنای ایجاد مجدد مالکیت جمعی اولیه قدیمی نبوده بلکه به معنای ایجاد شکل کاملتر، عالیتر و پیشرفته تری از مالکیت جمعی است که دیگر به قید و بند تولید تبدیل نخواهد شد بلکه تولید را از قید و بند آزاد کرده و استفاده کامل از کشفیات جدید شیمی و اختراعات فنی را میسر میسازد.

و یا این که: فلسفه باستان در ابتدا ماتریالیزم ابتدائی و خود رو بود و به مثابه ماتریالیزم ابتدائی قادر به توضیح رابطه فکر با ماده نبود. ولی ضرورت آشنائی به این مسئله به دکتترین روح جدا از بدن و سپس به ادعای وجود روح جاودانه و بالاخره به پذیرش خدای واحد انجامید. بنا براین ماتریالیزم سابق به وسیله ایده آلیزم نفی شد. ولی در جریان تکامل بعدی فلسفه ایده آلیزم هم بی اعتبار و با ماتریالیزم مدرن نفی شد. این نفی نفی دیگر ایجاد مجدد ماتریالیزم کهن نیست بلکه به مبادی باقیمانده از آن تمامی محتوی فکری تکامل دوهزار ساله فلسفه و علوم طبیعی و همچنین خود این تاریخ دوهزار ساله را نیز می افزاید و این دیگر فلسفه نیست بلکه بطور ساده جهانبینی است که نه در علم العلوم جداگانه ای بلکه در علم واقعی بکار رفته و در آنجا صحت اش تأیید می

شود. بنابراین در اینجا فلسفه مرتفع میشود یعنی "نفی و حفظ میشود" نفی از لحاظ شکل و حفظ از لحاظ محتوی...» (صفحات 133، 134، 135 و 136 کتاب مذکور)

همچنان انگلس قانون نفی نفی را در نزد مارکس اینگونه توضیح می نماید:

«حال نفی نفی برای مارکس چه نقشی دارد؟ او در صفحه 791 نتایج نهائی تحقیقات تاریخی در مورد به اصطلاح انباشت اولیه سرمایه را که در 50 صفحه قبل انجام داده بود جمع بندی میکند. قبل از دوران سرمایه داری لاقول در انگلستان مؤسسات کوچک بر اساس مالکیت خصوصی کارگر بر وسایل کارش وجود داشت. در اینجا انباشت اولیه سرمایه در سلب مالکیت از تولیدکنندگان بلا واسطه یعنی در انحلال مالکیت خصوصی مبتنی بر کار شخصی بود. این امر ممکن شد زیرا که مؤسسه کوچک مزبور فقط با موانع محدود و ابتدائی تولید و جامعه میخواند و از این رو تا حدودی خود نیز وسایل مادی نابودی خویش را بوجود می آورد. این نابودی یعنی تبدیل وسایل تولید فردی و پراکنده به وسایل تولید اجتماعی و متمرکز پیش تاریخ سرمایه را تشکیل میدهد. همین که کارگران به پرولتاریا و شرایط کارشان به سرمایه مبدل میشود، همین که شیوه تولید سرمایه داری بر روی پای خود می ایستد، دیگر اجتماعی شدن بعدی کار و تبدیل بعدی زمین و دیگر وسایل تولید و بدین طریق سلب مالکیت بعدی از مالکان خصوصی شکل جدیدی بخود می گیرد. آن کس که باید از او سلب مالکیت کرد، دیگر کارگر خود کفا نیست بلکه سرمایه داری است که کارگران متعددی را استثمار میکند. این سلب مالکیت در اثر اعمال قوانین درونی خود تولید سرمایه داری، در اثر تمرکز سرمایه های مختلف صورت میگیرد. هر سرمایه داری سرمایه داران فراوان را نابود میکند. پاپای این تمرکز و یا سلب مالکیت از سرمایه داران کثیر توسط سرمایه داران معدود، شکل همکاری پروسه کار دائماً به مقیاس وسیعتر گسترش یافته و استفاده آگاهانه از دانش بهره برداری منظم از زمین، تبدیل وسایل کار به وسایل کاری که فقط بطور جمعی قابل استفاده اند، صرفه جوئی در تمام وسایل تولید از طریق استفاده از آنها به مثابه وسایل تولید حاصل از کار اجتماعی و مرکب تکامل می یابد. با کاهش دائمی تعداد سرمایه داران کلان که همه امتیازات این روند تحولی را به تصرف و انحصار خود در می آورند، حجم فشار رقیت فساد و استثمار و همچنین عصیان طبقه کارگری که دائماً در حال افزایش و بنا بر مکانیزم سرمایه داری آموخته و متحد و متشکل است نیز رشد میکند. سرمایه به قید و بند شیوه تولیدی که با سرمایه و تحت سرمایه شگوفان شده بود، مبدل میشود. تمرکز وسایل تولید و اجتماعی شدن کار به نقطه ای می رسد که دیگر با پوسته سرمایه داری اش همساز نیست. این پوسته میترکد و ساعت مرگ مالکیت خصوصی سرمایه داری فرا می رسد. از سالب، سلب مالکیت میشود.» (صفحات 131 و 132 کتاب مذکور)

با توجه به مطالب بیان شده توسط خود انگلس و نیز مطالب نقل شده از مارکس وی به این نتیجه می رسد که:

«بنا بر این نفی نفی چیست؟ قانون تکامل کاملاً عمومی و ازین رو وسیعاً مؤثر و مهم طبیعت، جامعه و تفکر. قانونی که همان طور که دیدیم، در جهان حیوانات و گیاهان، در زمین شناسی، ریاضیات، تاریخ و فلسفه مصداق دارد.» (صفحه 138 کتاب مذکور)

به این ترتیب قانون نفی - نفی مدت ها به عنوان یکی از قوانین اساسی دیالکتیک تلقی می گردید. مائوتسه دون نادرستی این قانون را اعلام کرده و تئوری مارکسیستی تکامل را ارتقاء بخشید. قبل از آن که در مورد چگونگی رد این قانون توسط مائوتسه دون صحبت نمائیم بهتر است مثال هائی را که انگلس در مورد عملکرد این قانون در عرصه های مختلف طرح کرده است مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم.

1 - دانه جو - چنانچه از متن خود مثال بر می آید رویاندن دانه جو یگانه طریق نفی کردن دانه جو نمی باشد، بلکه می توان از طریق آرد کردن دانه های جو نیز این عمل را به انجام رساند؛ عملی که چندین بار بیشتر از رویاندن دانه های جو توسط انسانها صورت می پذیرد. دانه های جو را از طریق خوراندن به حیوانات نیز می توان نفی کرد، عملی که توسط انسانها به وفور صورت می گیرد. خلاصه به طرق گوناگونی دانه های جو می توانند نفی شوند و رویاندن آنها یکی ازین طرق مختلف نفی آنها میباشد. گیاه جو که پس از نفی دانه جو بوجود می آید نیز می تواند بطرق مختلفی نفی شود و نفی شدن آن توسط دانه های خوشه یکی از چندین طریقه مختلف نفی گیاه می باشد. مثلاً می توان گیاه را قبل از بار آمدن خوشه به حیوانات خوراند و یا این که قبل از بار آمدن خوشه عوامل جوی گیاه را از بین ببرد و یا این که در اثر عواملی مثلاً گیاه اصلاً بار ندهد و غیره.

بنائاً می توان بیان داشت که قانون نفی - نفی به صورت رویاندن گیاه از دانه و به دست آوردن دانه های بیشتر از گیاه - قانون تکامل عمومی دانه های جو نبوده و صرفاً یکی از راه های بسیار مختلف و محتمل تحول آنها میباشد و لذا نمی توان قانون نفی - نفی را به عنوان یک قانون عمومی تکامل دانه جو به حساب آورد. در مورد تمامی گیاهان و منجمله گل ها نیز این امر صدق می نماید. اگر ما تمامی راه های دیگر نفی دانه های جو را غیر دیالکتیکی و متافزیکی بدانیم و صرفاً رویاندن آنها را عمل دیالکتیکی به حساب

آوریم در حقیقت امر حاکمیت قوانین دیالکتیک را بر دانه های جو نه یک حاکمیت عمومی بلکه یک حاکمیت محدود به حساب می آوریم و این یعنی رد حقانیت ماتریالیسم دیالکتیک در عرصه های بسیاری از تحول دانه های جو.

2 - حشرات- درینجا نیز مثل مورد قبلی راه های گوناگونی برای نفی پدیده مورد نظر می تواند وجود داشته باشد. تخم حشرات می توانند توسط جانداران دیگری بلعیده شوند؛ می توانند بنا به عوامل مختلف اصلاً به حشرات تبدیل نشده و فاسد گردند و می توانند در محیط مناسبی به حشرات تبدیل گردند. حشرات به وجود آمده پس از نفی تخم ها نیز می توانند به طریقه های مختلفی نفی شوند و تخم گذاری آنها یکی از طریقه های مختلف نفی آنها میباشد. مثلاً کرم ابریشم قبل از آن که به پروانه تبدیل گردد در درون پیله نفی میگردد زیرا که تبدیل شدن آن به پروانه، پیله را خراب نموده و محصول را ضایع می سازد. برعلاوه نفی شدن از طریق تخم گذاری صرفاً در مورد حشرات ماده صدق می نماید و حشرات نر نمی توانند از این طریق نفی شوند.

علاوه برین نفی - نفی به آن صورتی که در مثال مطرح شده در مورد موجودات زنده پست تر اصلاً عملکرد ندارد. آمیب - و موجودات مشابه دیگر- نه از طریق تخم گذاری- بلکه از طریق تقسیم شدن تکثیر می نمایند. در پرند ها پس از نفی، جوجه پرنده به عنوان یکی از راه های متنوع نفی تخم- بوجود می آید ولی پرند های ماده از طریق تخم گذاری نفی نمیشوند و قادرند سالها تخم گذاری نمایند. در پستانداران که اصلاً مسئله تخم گذاری مطرح نیست، قانون نفی - نفی را به هیچ صورتی نمیتوان بکار بست. خلاصه قانون نفی - نفی به عنوان یک قانون عام در زندگی حیوانات عملکرد عام ندارد و نمی توان آنرا کانال تحول در زندگی تمام حیوانات محسوب نمود.

3 - زمین شناسی - اگر به مثال خوب دقت نمائیم متوجه میشویم که اصلاً مسئله عملکرد قانون نفی - نفی دران صادق نیست زیرا که انهدام سنگ های قدیم و رسوب سنگ های جدید و نیز تشکیل پوسته زمین بر اساس قانون نفی - نفی صورت نگرفته است. وقتی پوسته زمین از تبرید (سرد شان) توده مذاب تشکیل گردید و موجودیت آن تثبیت شده ذره ذره شدن آن و رسوبش به قعر دریاها به معنی برگشت توده مذاب در سطح بالاتر نبود و وقتی مواد رسوبی دوباره در معرض تغییر و انهدام قرار گرفتند نیز معنی اش برگشت اولیه پوسته زمین در سطح بالاتر نبود. در مورد آتشفشان ها و مواد آتشفشانی نیز نمی توان مسئله را به همین گونه دید و قانون نفی - نفی را در مورد آن تطبیق نمود.

4 - ریاضیات - در مثال مشاهده میگردد که بار اول وقتی a نفی گردیده حاصل آن به صورت $-a$ - در آمده است. a - را از a می توان به طرق مختلفی بدست آورد؛ مثلاً حد اقل به طرق ذیل:

$$\begin{array}{ll} a-2a=-a & a+(-2a) = -a \\ (a)(-a) = -a & -2a + a = -a \end{array}$$

در مثال روشن نیست که $-a$ چگونه با نفی a بدست آمده است. ولی در مرحله دوم نفی وقتی $-a$ نفی گردیده به روشنی معلوم است که $-a$ در نفس خودش ضرب شده که حاصل آن a^2 گردیده است. حال اگر نفی یک عدد از طریق ضرب در نفس خودش حاصل می گردد باید در مرحله اول نیز a در نفس خودش ضرب می شد یعنی $a \times a$. ولی اگر چنین شود حاصل آن a^2 خواهد بود و چنانچه a^2 بازم برای مرحله بعدی در نفس خودش ضرب شود حاصل آن میشود a^4 . درین سلسله نفی - نفی ی را نمی توان مشاهده کرد بلکه آنچه به نظر میرسد افزایش مداوم طاقت a میباشد و بس. از جانب دیگر اگر قبول نمائیم که طریقه نفی a آن است که بتواند از طریق ضرب در یک مقدار معین جبری به a - تبدیل گردد ضرب در همین مقدار معین جبری باید در مرحله دوم نفی نیز انجام یابد. آن طوریکه در بالا نشان دادیم این کمیت a - می باشد. اگر چنانچه این مقدار را در مرحله دوم نیز در مقدار حاصله ضرب نمائیم حاصل آن می شود a که مرتبه بالاتری از مقدار معین اولیه نبوده وعین آن می باشد. همچنان اگر a را از طریق تغییر علامت مثبت به منفی بتوانیم نفی نمائیم میتوانیم a - را نیز با تغییر علامت آن نفی نموده و a بدست بیاوریم. در مورد a^2 نیز مسئله میتواند ازینقرار باشد که ما بدون اینکه اول a را به a مبدل نمائیم و بعد آنرا در نفس خودش ضرب نموده و a^2 را به دست بیاوریم میتوانیم رأساً از طریق ضرب a در نفس خودش آن را بدست بیاوریم یعنی بدون انجام دادن هیچگونه عمل نفی اولیه مذکور در مثال. حال ولو یکی از جذور a^2 - باشد نمی توان در اینجا عملکرد نفی - نفی را مشاهده نمود.

با طرح مطالب فوق می توان به روشنی دید که در مثال خلط بحث آشکاری وجود دارد که نمی تواند عملکرد قانون نفی - نفی را در ریاضی ثابت سازد.

5- در تاریخ - در مثال گفته میشود که وقتی مالکیت اولیه به قید و بند تولید مبدل گردید نفی شده و مالکیت شخصی برقرار گردید و وقتی مالکیت شخصی به قید و بند تولید مبدل گردد باید دوباره مالکیت جمعی برقرار گردد. ولی مثال، مالکیت جمعی جدید را به مثابه نقطه پایانی در نظر می گیرد که دوباره به مالکیت شخصی مبدل نمی گردد و چنین حکمی یعنی توقف تکامل (البته مطابق مدل نفی- نفی). ولی اگر تکامل را متوقف ندانیم و این تکامل مطابق به مدل نفی - نفی حرکت کند می توان گفت که مالکیت جمعی جدید نیز باید دوباره به مالکیت شخصی مبدل گردد. درین صورت می توان بیان داشت که جامعه کمونیستی آینده توسط جامعه طبقاتی نفی می گردد. نمی توان چنین چیزی را پذیرفت.

6- فلسفه - ماتریالیسم اولیه توسط ایده آلیزم نفی گردید و ایده آلیزم نیز به نوبه خود توسط ماتریالیسم مدرن نفی شد. این طرحی است که مثال ارائه می نماید. ولی آیا ماتریالیسم مدرن دوباره توسط شکل عالیتری از فلسفه ایده آلیستی نفی خواهد شد؟ اگر که نه، پس ماتریالیسم مدرن دیگر تکامل نخواهد کرد؟

واقعیت این است که تکامل فلسفه به آن صورتی که مثال ارائه می نماید صورت نگرفته است. حتی در یونان باستان این گونه نبوده که ابتدا فلسفه ماتریالیستی بوده و بعد فلسفه ایده آلیستی آمده و آن فلسفه را نفی نموده است. حتی هم اکنون فلسفه ایده آلیستی را نمی توان کاملاً نفی شده دانست و لازم است ضرورت مبارزه بسیار جدی علیه آن را در نظر گرفت. گذشته ازینها دیالکتیک ماتریالیستی از نفی - نفی در عرصه فلسفی حاصل نشده بلکه به مثابه نتیجه ای از تکامل بشر در سه عرصه مبارزات طبقاتی، مبارزات تولیدی و آزمون های علمی و در جهت جوابدهی به حل پرابلم های جدید ناشی ازین تکامل بوجود آمد.

7- طرح مارکس - مطابق این طرح مالکیت دارندگان اولیه مؤسسات تولیدی کوچک یعنی مالکیت کارگران صاحب وسایل تولید توسط سرمایه داران نفی میشود و در مراحل بعدی تعداد زیادی از سرمایه داران کوچک نیز مشمول این نفی میگردند. ولی پس از آن که پوسته سرمایه داری ترکیب مالکیت سلب کنندگان یعنی سرمایه داران نفی میگردد. در اینجا نافی نفی میشود ولی نفی شونده اولی دوباره بر نمی گردد. در صفحات قبلی کتاب، استفاده خصوصی کارگران از محصولات تولید به عنوان احیاء جنبه خصوصی مالکیت تلقی گردیده در حالی که مسئله بر سر مالکیت بر وسایل تولید است و نه مالکیت بر محصولات تولید. مالکیت بر محصولات تولید حتی در دوران سرمایه داری نیز کاملاً از کارگران سلب نمی گردد و برعلاوه می توان گفت که چنین مالکیتی حتی در جوامع کمون اولیه به گونه ای وجود داشته است.

با توجه به مطالب فوق در مورد مثال های ارائه شده توسط انگلس روشن میگردد که قانون نفی - نفی یک قانون عمومی تکامل نبوده و بر هیچیک از عرصه های طبیعت، جامعه و تفکر حاکمیت عمومی ندارد.

اما انگلس در مطالبی که بعداً می آورد ایرادات وارده بر قانون نفی - نفی را این گونه مورد تردید قرار می دهد:

«حال ممکن است کسی ایراد بگیرد که این نفی که درینجا صورت گرفته نفی صحیحی نبوده است. یک دانه جو را می توان بدین طریق هم نفی نمود که آن را به آرد تبدیل کرد و یا یک حشره را از طریق لگد کردن نفی نمود و یا مقدار a را خط زد و غیره و یا این که این جمله را که گل سرخ، گل سرخ است نفی کرده و می گویم نه گل سرخ گل سرخ نیست و اگر نفی را مجدداً نفی کنیم چه به وجود خواهد آمد؛ این که مثلاً بله گل سرخ، گل سرخ است. این ایرادات عملاً استدلالات اساسی متافزیسین ها علیه دیالکتیک است و لایق جمود فکری شان میباشد. نفی در دیالکتیک به معنای این نیست که بطور ساده نه بگوئیم، عدم وجود شی را اعلام کنیم و یا شی را بطرز دلخواهی نابود کنیم. حتی اسپینوزا می گوید: «هر تحدید و یا تعین درعین حال نفی است.» علاوه برین نوع نفی در اینجا اولاً به وسیله طبیعت عام و ثانیاً به وسیله طبیعت خاص پیروسته تعیین میشود. بنابراین من نه تنها باید نفی کنم بلکه باید نفی را هم مرتفع کنم. ازینرو من باید نفی اول را چنان انجام دهم که نفی دوم ممکن شده و یا ممکن بماند. چگونه؟ بر اساس طبیعت هر موضوع، اگر دانه جوی را به آرد تبدیل و یا حشره ای را که من در این حالت نفی اول را انجام داده ام ولی دومین نفی را غیر ممکن ساخته ام. بنا برین هر نوعی از اشیاء ویژگی خاصی دارد و باید چنان نفی شود که نتیجه اش نوعی تکامل باشد. و به همین گونه است انواع تصورات و مفاهیم. پس بنابراین روشن است که نفی نفی ای که درین بازی بچگانه خلاصه شود که a را یکبار نوشته و بار دیگر خط بزنند و یا اینکه یکبار ادعا شود که گل سرخ هست و بار دیگر این که گل سرخ نیست؛ ثمره اش چیزی جز دیوانگی کسی که به این کار دست می زند نخواهد بود. و در عین حال متافزیسین ها می خواهند به ما بقبولانند که اگر خواستیم نفی نفی انجام دهیم باید شیوه صحیح آنها را برگزینیم.» (صفحات 138 و 139- کتاب انتی دورینگ - ترجمه فارسی)

این که گفته می شود «نفی - نفی» در دیالکتیک بمعنای این نیست که بطور ساده نه بگوئیم، عدم وجود شی را اعلام کنیم و یا شی را به طرز دلخواهی نابود کنیم.» خود نشان میدهد که نفی های بشمارای می توانند موجود باشند که تابع قانون نفی - نفی نمی باشند. این یعنی نفی عمومیت این قانون.

از جانب دیگر چنانچه دانه های جو برای مصرف به آرد مبدل شوند نیز نتیجه اش نوعی تکامل است و نه قطع آن ولی درینصورت پروسه تکاملی ویژه ای را آغاز می کنند (آرد، تخمیر، نان، مصرف...) که با پروسه تکاملی رویاندن جو فرق می نماید. حتی مرتفع ساختن نفی دومی نیز می تواند از طریقی غیر از عملکرد قانون نفی - نفی عملی گردد. وقتی دانه جو به گیاه جو مبدل گردید نفی اولی انجام می یابد و وقتی گیاه جو نفی می گردد نفی دومی هم انجام خواهد یافت. الزام آور نمی باشد که این نفی دومی حتماً از طریق برگشت دوباره دانه جو صورت گیرد و به طرق مختلفی امکان پذیر است، همچنانکه نفی اولی به طرق مختلف امکان پذیر می باشد.

هیچکس خود را ملزم نمی داند که حتماً دانه جو را به گیاه مبدل نماید و بسیاری از آن برای مصرف انسانها و حیوانات کار می گیرند؛ عملی که مثبت است و نمی توان آن را منفی خواند. همچنان هیچکس خود را ملزم نمی داند که حتماً گیاه جو را به دانه های جو مبدل نماید و بسیاری از گیاه جو به حیث علوفه حیوانات استفاده می نمایند که نمی توان گفت یک عمل منفی بوده و نتیجه اش نوعی تکامل نمی باشد.

در تولید ابریشم طبیعی هم بدست آوردن پنبه های سالم از طریق نفی حشرات درون پنبه ها عمل مثبت تلقی می گردد و هم پروراندن حشره تا مبدل به پروانه شده و تخم گذاری نماید؛ تا هم محصول بدست آید و هم نسل کرم ابریشم قطع نگردد. اصولاً منظور اصلی بدست آوردن محصول است و ادامه نسل در خدمت آن می باشد. این حکم را در مورد تربیت تمامی حیوانات اهلی و پرورش تمامی انواع گیاهان توسط انسانها می توان تعمیم داد. اینها بازی های بچه گانه نیستند بلکه اعمالی هستند که انسانها همیشه انجام میدهند و کسی تا حال آنها را اعمال نامعقول متافیزیکی و دیوانگی نخوانده است.

انگلس به درستی بیان می نماید که ملزم ساختن به شیوه صحیح در مورد انجام دادن نفی نفی متافیزیکی است زیرا که این، مفهوم جبری ماهیت از پیش تعیین شده را می رساند. ولی متأسفانه آنچه انگلس خود در سطور قبلی بیان می نماید نوعی ملزم ساختن به انتخاب شیوه صحیح نفی نفی می باشد. «باید نفی اول را چنان انجام داد که نفی دوم ممکن دگرردد» و یا «این درست است که من نفی اولی را انجام داده ام اما نفی دومی را غیر ممکن ساخته ام.» این بیانات آشکارا در تضاد با قانون اساسی دیالکتیک (قانون تضاد) قرار دارد.

حال ببینیم مائوتسه دون به چه صورتی این قانون را رد نموده است؟

«مائوتسه دون با این طرز تفکر زمانی که اعلام کرد توارث و موتاسیون (جهش، تغییر کیفی) وحدت اضداد هستند مخالفت کرد.» (کتاب علم انقلاب - اثر لنی ولف - ترجمه فارسی - بخش فلسفه - صفحه 32)

(5) این مخالفت را از طریق توجه به تکامل حیات میتوان به بهترین صورتی تشریح نمود:

چنانچه میدانیم حیات از موجودات زنده یک سلولی بسیار ساده آغاز گردیده و تا موجود توانا به تغییر و درک جهان یعنی انسان صاحب شعور تکامل نموده است و این سلسله تکامل در انسانها بصورت تکامل اجتماعی ادامه یافته است. در هر حلقه این زنجیر طولانی تکامل انواع جانداران بسیاری به وجود آمده، بعضی از میان رفته، بعضی زندگی نسلش را کم و بیش تثبیت نموده و بعضی نیز با جهش به جلو تغییر کرده و با چند جهش به جانداران تازه ای مبدل گردیده اند. در واقع همین مورد آخری است که حلقه اصلی تکامل حیات از موجودات یک سلولی تا انسان را نشان می دهد. آن جاندارانی که صرفاً به تولید نوع خود ادامه می دهند حلقه فرعی زنجیر تکامل را تشکیل داده و با در جا زدن - به صورت عمده - نمی توانند به جلو حرکت نمایند.

بهر حال اگر یک نوع جاندار خاص - مثلاً میمون - را مشخص نمائیم بهتر میتوانیم به نتیجه برسیم. میمون ها به مثابه نوع خاصی از حیوانات به صورت روز مره به تولید نسل شان ادامه دادند ولی در عین حال تا آخر همه در حد صرفاً میمون باقی نماندند. انواع خاصی از این حیوان توانست با جهش به جلو چوکات وراثت را دریده و خصوصیات تازه و صفات ممیزه ای کمائی نمایند. با چند و یا شاید چندین جهش این نوع، میمونهای آدم نما بوجود آمدند و فاصله با خصوصیات ارثی میمونی بیشتر گردید. موقعی که این میمون های آدم نما با جهش و یا شاید جهش هائی به جاندارانی مبدل گردید که توانست به ابزار سازی بپردازد، انسان متولد شد. تولد انسان مبارزه میان خصوصیات ارثی و جهش ها در میمون ها را سرانجام داده و با پیروزی جهش ها بر خصوصیات ارثی میمونی سلسله این مبارزات را در میمونها خاتمه بخشید.

حال اگر مطابق به قانون نفی - نفی از میمون فقط میمون زاده شود تا مطابق به بیان انگلس نفی اولی چنان صورت گیرد که نفی دومی را ممکن گرداند و لابد نفی دومی را چنان انجام دهد که نفی سومی ممکن باشد؛ در حقیقت امر چگونگی پیدایش انسان و مسئله جهش ها در میمونها که سلسله اصلی تکامل حیات میباشد نادیده گرفته شده است.

به این صورت متوجه می شویم که قانون نفی - نفی صرفاً آن جنبه هائی از زندگی جانداران را تشریح می نماید که آنها به تولید مثل می پردازند و جنبه تکامل آنها به جانداران دیگر - از طریق جهشها و تغییرات کیفی - را که در واقع تمامی جانداران از آن طریق به وجود آمده اند نادیده می گیرد. درین مورد حتی باید گفت که جانداران تک سلولی اولیه نیز از طریق عملکرد قانون نفی - نفی از مواد آلی قبلی به وجود نیامده اند.

اما در مورد جلال فیلسوف چین به نظر می رسد که وی اساساً منطق اصلی قانون نفی - نفی را نتوانسته درک نماید. وی درین مورد در صفحه هشتم مقاله فلسفی اش مینویسد:

«... حرکت بین جوانب متضاد یک پدیده به شکل پرکار و دایره وی نبوده (چیزی که هگل بدان معتقد بود) بلکه ماهیت شی در اثر این حرکت تغییر می کند. دیده می شود که این تغییر ماهیت شی مورد توجه قرار نگرفته است که در رابطه به انجام رسانیدن این عملیه یکی از سه قانون دیالکتیک یا قانون نفی - نفی کارکرد دارد. این قانون بر این پایه دلالت دارد که تمامی پدیده ها و اشیاء در معرض تغییر از طریق مقابله اعداد و کانال نفی یک شی صورت می پذیرد. نفی یک شی که به اثر آن تحول و تغییر حاصل می گردد، در نهایت به نفی خود نفی می رسد که در برخورد به این قانون دونهنگ وجود دارد:

1 - نفی دیالکتیکی که مختصراً تشریح شد و بعداً با مثال آنرا واضح می سازیم.

2 - نفی متافیزیکی. لنین در یادداشت های فلسفی اش فرق بین این دو نوع نفی را تشریح میکند: «نفی خالی، نفی عبث مشخصه و ذاتی دیالکتیک که بی تردید عناصر نفی را دارا است و در واقع مهمترین عنصر آن است نیستند، نه بلکه نفی در دیالکتیک به عنوان یک لحظه ارتباط، یک لحظه توسعه که مثبت را حفظ میکند میباشد. بدین ترتیب نفی دیالکتیکی یک جریان عبث و بی حاصل نمی باشد. این جریان که در تمامی روند هائی که طی آن نو جایگزین کهنه میشود و هر مرحله خود از مرحله ماقبل خود برآمد میکند و در اشکال و صورتهای جدید تبارز می نماید.» در انتی دورینگ زیر عنوان این صحبت گفته میشود که نفی نفی «یک قانون بسیار عمومی و به همین دلیل بسیار فراگیر و مهم توسعه طبیعت، تاریخ و تفکر است.»

اما نفی متافیزیکی طور دیگر استدلال میکند. از نظر یک متافریسن نفی به معنی نابودی کامل شی است و شی ای که پدیدار میشود ازین نظرگاه هیچگونه پیوندی با گذشته اش نمی تواند داشته باشد.»

طوری که دیده میشود جلال قانون تضاد را با قانون نفی - نفی عوضی گرفته است. وی میگوید که: «تمامی پدیده ها و اشیاء در معرض تغییر از طریق مقابله اعداد و کانال نفی یک شی صورت می پذیرد.» بیان مطلب تا اینجا در واقعیت امر بیان قانون تضاد میباشد و نه بیان قانون نفی - نفی. اما در جملات بعدی نیز جلال نمی تواند قانون نفی - نفی را درست بیان نماید. وی به دنبال جمله قبلی بیان می نماید که: «نفی یک شی که به اثر آن تحول و تغییر حاصل میگردد در نهایت به نفی خود نفی می رسد.» آن طوری که قبلاً بیان نمودیم "نفی نافی" نیز تمامی مطلب قانون نفی - نفی نمیباشد بلکه نفی نافی باید به معنی برگشت دوباره نفی شده اولی در سطح بالاتر باشد. دانه جو توسط گیاه جو نفی میشود و گیاه جو (نافی) دوباره توسط دانه های جو (دانه های خوشه) نفی میشود؛ مالکیت عمومی توسط مالکیت خصوصی نفی میگردد و مالکیت خصوصی دوباره توسط مالکیت عمومی در سطح بالاتر نفی میشود.

در مورد مطالبی که جلال از قول لنین نقل نموده باید بیان نمود که: اگر منظور از نفی خالی و نفی عبث آن نفی ی باشد که طبق گفته انگلس نفی دوم را ناممکن گرداند قبلاً گفتیم که چنین نیست. آرد کردن دانه های جو نفی دوم را طبق مدل نفی - نفی (نفی گیاه توسط دانه های خوشه) ناممکن می سازد و نفی اول را نیز مطابق به قاعده نفی - نفی انجام نمی دهد اما خود یک نفی خالی و یک نفی عبث نمیباشد و نتیجه اش نیز نوعی تکامل است و نه قطع آن.

اما اگر نفی در دیالکتیک را صرفاً به عنوان یک لحظه ارتباط و نتیجه اش را حفظ مثبت ها بدانیم بنا به فورمولبندی مائوتسه دون در تضاد میان توارث و موتاسیون جنبه دوم را اصلاً از قلم انداخته ایم زیرا که مسئله قطع ارتباط و مسئله ایجاد مثبت های نوین را از نظر دور داشته ایم. در واقع ارتباطات (وحدت) وجود دارند ولی بالاخره باید قطع شوند زیرا که حرکت به طرف قطع ارتباط (مبارزه) مطلق است. (درینجا منظور از کلمه ارتباط، ارتباط در درون یک شی می باشد و نه ارتباط بطور عام). مثبت های گذشته (خصلت های ارثی) می توانند وجود داشته باشند ولی مثبت های نوین (از طریق جهش یا موتاسیون) میتوانند جاگزین آنها شوند. درین معنی باید گفت که نفی عبث و بیحاصل اصلاً وجود ندارد. شما هر شی یا پدیده ای را که نفی نمائید و بهر طریقی که نفی کنید پدیده و یا شی دیگری بدست خواهد آمد که مسیر تحول خاص خود را خواهد داشت. ولی البته نفی عبث و بی حاصل به مفهوم نسبی آن میتواند وجود داشته باشد. کسی که به آرد جو نیازمند است نفی دانه های جو از طریق رویاندن گیاه جو برایش نفی عبث

و بی حاصلی خواهد بود. اگر دانه های جوی را که دهقان به مثابه تخم قابل کشت در نظر گرفته است کسی آرد نماید دهقان چنین می پندارد که تخم تهیه شده اش به صورت عبثی تلف گردیده است.

مطابق به طرح نویسنده نابودی کامل شیئی نفی متافیزیکی است. نظام سرمایه داری را به مثابه یک پدیده قابل نفی در نظر می گیریم. آیا این نظام را نمی بایست کاملاً نابود نمود؟ چه چیزهای مثبت مناسبات سرمایه داری را در جامعه کمونیستی باید نگه داشت؟ آیا باید بخاطر ایجاد نظام کمونیستی هر گونه پیوند سرمایه دارانه را باید برید یا بعضی از پیوندهای "مثبت" را حفظ نمود؟ جلال مخالفت مائوتسه دون با قانون نفی - نفی را این گونه به ارزیابی می گیرد:

«مائوتسه دون این قانون را رد میکند. او در مقاله "صحبتی پیرامون فلسفه" می گوید: «چیزی به عنوان نفی - نفی وجود ندارد؛ اثبات - نفی - اثبات، در توسعه اشیا هر حلقه از سلسله زنجیر رویدادها هم اثبات است و هم نفی؛ جامعه برده داری جامعه کمون اولیه را نفی کرد، اما این کار را در رابطه با جامعه فیودالی که خود پایه گذار آن شد به انجام رساند؛ یعنی اثبات.» (صفحه 266)

مائوتسه دون بر اساس تز اثبات - نفی - اثبات در واقعیت همان قانون نفی - نفی را به کار می بندد به رغم آن که ظاهراً آنرا رد میکند. به نظر مائوتسه دون نتیجه گیری که از قانون نفی - نفی می آید متافیزیکی است در حالیکه مائوتسه دون خودش درک متافیزیکی اثبات - نفی - اثبات (همان قانون نفی - نفی) را فرموله میکند. چرا که در قانون نفی - نفی توضیح دادیم که به این قانون از دو نظرگاه برخورد میشود. یکی نفی به معنی نابودسازی که به نظرگاه متافیزیکی تعلق میگیرد. دیگری به معنی نابودسازی نیست بلکه «نفی خالی، نفی عبث مشخصه ذاتی دیالکتیک که بی تردید عناصر نفی را داراست و در واقع مهم ترین عنصر آن است نیستند، نه بلکه نفی در دیالکتیک به عنوان یک لحظه ارتباط، یک لحظه توسعه که مثبت را حفظ میکند میباشد.» (لنین در باره مسئله دیالکتیک)

چیزی به عنوان نفی - نفی وجود ندارد زیرا که هر حلقه از سلسله زنجیر رویدادها هم اثبات است و هم نفی، نفی گذشته و اثبات آینده، نفی کهنه و اثبات نوین در درون خود. مثلاً جامعه برده داری را در نظر می گیریم. این جامعه نافی جامعه کمون اولیه است. اما اثبات کننده جامعه فیودالی که آن را در درون خود پرورش می دهد. فیودالیزم نیز وقتی برده داری را نفی نمود سرمایه داری را در درون خود پرورش میدهد (اثبات می کند). درینجا اثبات نوین برگشت دوباره نفی شده توسط نافی در سطح بالاتر نیست. در فیودالیزم چه چیزی از جامعه کمون اولیه در سطح بالاتر دوباره بر می گردد؟ البته ممکن است که اثبات نوین برگشت دوباره نفی شده توسط نافی در سطح بالاتر باشد مثل رویاندن جو از گیاه جو. درین صورت در تضاد توارث و موتاسیون، توارث جنبه عمده و موتاسیون جنبه غیر عمده و تابع تضاد را تشکیل میدهد. ولی این نیز ممکن است که اثبات نوین برگشت دوباره نفی شده توسط نافی در جهات عمده نباشد. درین صورت توارث جنبه غیر عمده و موتاسیون جنبه عمده را در تضاد تشکیل می دهد. همچنان این نیز ممکن است که اثبات نوین اساساً پدیده نوینی بوده و تمامی خصلت های ارثی قبلی را دور انداخته باشد. درین صورت تضاد میان توارث و موتاسیون به طور کامل حل شده است و پدیده نوینی با خصلت ها و خصوصیات نوین عرض وجود می نماید؛ مثل پیدایش انسان در اثر تکامل جهشی اجداد میمونی.

به عبارت دیگر در هر حلقه از سلسله زنجیر رویدادها هم وحدت هست و هم مبارزه یعنی هر حلقه وحدت اضداد می باشد. این درست است که مبارزه (ضدیت) مطلق است ولی مبارزه (ضدیت) مطلق بدون وحدت های نسبی نمی توانند وجود داشته باشند. اثبات نتیجه وحدت است و نفی نتیجه ضدیت (مبارزه). اگر بگوئیم در جهان اضداد بصورت مطلق وجود دارند در واقع چیزی را بیان نکرده ایم زیرا باید گفت که وحدت اضداد وجود دارند یعنی وحدت و مبارزه بصورت توأم در یک پدیده. به همین ترتیب سلسله متوالی صرفاً از نفی ها نیز وجود ندارد بلکه اثبات های نسبی به مثابه انعکاس وحدت های نسبی نیز وجود دارند. حرکت مطلق مستلزم وجود سکون نسبی می باشد در غیر آن حرکت نمی تواند اشکال بی نهایت متنوعی داشته باشد.

خلاصه مائوتسه دون با رد قانون نفی - نفی نه تنها دچار انحرافات متافیزیک نشده بلکه دیالکتیک ماتریالیستی را ارتقاء نیز بخشیده است. وقتی انگلس بیان می نماید که باید نفی اولی را چنان انجام داد که نفی دومی امکان پذیر گردد، وی در واقع نفی دومی را الزامی، از پیش تعیین شده و اجباری میداند و این مخلوط کردن یک عنصر متافیزیک در تشریح دیالکتیک می باشد و مائوتسه دون دیالکتیک را ازین اختلاط با عنصر متافیزیک رها نموده است.

فلسفه در خدمت سیاست

مائوتسه دون در کتاب "نقدی بر سیاست اقتصادی شوروی" در تحت عنوان "فلسفه باید در خدمت وظایف سیاسی زمان باشد" چنین می نویسد:

«هر فلسفه ای در خدمت وظایف زمان خود است.»

فلسفه سرمایه داری کارکرد خاص خود را دارا است. هر ملت و هر دوره تاریخی نیز نظریه پردازان ویژه ای می پروراند که هر یک در کار تدوین نظریات نو برای وظایف سیاسی روز هستند. در انگلستان ماتریالیستهای بورژوائی مثل بیکن و هابز ظهور کردند، آنگاه در قرن نوزدهم ماتریالیستهای چون اصحاب دائره المعارف در فرانسه ظاهر شدند. بورژوازی آلمان و روسیه نیز ماتریالیستهای خاص خود را داشت. وجود ماتریالیزم بورژوائی در انگلستان بدون شک ضرورت وجود ماتریالیزم بورژوائی فرانسه را منتفی نمی ساخت و وجود ماتریالیزم بورژوائی انگلیسی و فرانسوی ماتریالیزم روسی و آلمانی را غیر ضرور نمیکرد.

فلسفه مارکسیستی طبقه پرولتاریا حتی بگونه ای حیاتی تر در خدمت وظایف سیاسی معاصر این طبقه قرار دارد. برای چین مطالعه آثار مارکس، لنین و استالین یک ضرورت است. اینها مقدم بر دیگرانند. ولی کمونیست ها و محافل فلسفی پرولتری کشورهای مختلف باید تئوری های نوینی بیافرینند و آثار تازه ای بنویسند و نظریه پردازان خاص خود را پروراند تا آنان بتوانند در خدمت وظایف سیاسی روز عمل کنند.

هیچ ملتی نمیتواند بر آنچه که کهنه است تکیه کند. تنها با تکیه به آثار مارکس و انگلس و بدون کاربرد دو تاکتیک لنین و دیگر آثارش مسایل سیاسی جدید انقلاب 1905 و مسایل بعدی قابل حل نبود. تنها با ماتریالیزم و امپریوکریتسیزم که در سال 1907 نگاشته شد نمیتوان مسایل 1917 و بعد از آن را حل کرد. لنین برای مقابله با ضرورت های زمان دولت و انقلاب و امپریالیزم ... و دیگر آثار خود را نوشت. بعد از لنین استالین لازم بود که مسایل لنینیسم و اصول لنینیسم را برای مبارزه با ارتجاعیون و حفظ لنینیسم به قلم آورد. در زمان جنگ داخلی دوم و آغاز جنگ مقاومت علیه ژاپن ما "در باره عمل" و "در باره تضاد" را نوشتیم. نوشتن این آثار اقتضای ضرورت های زمان بود.

حال که به مرحله سوسیالیزم گام نهاده ایم مسایل کاملاً تازه جلوه گر شده. اگر ما ضرورت ها را پاسخ نگوئیم و آثار تازه ای ننویسیم و نظریه های نوی عرضه نکنیم کار مان زار خواهد بود.» (صفحات 99 و 100 کتاب مذکور)

دیده میشود که به اعتقاد مائوتسه دون آن طوری که لنین بیان می نماید:

«فلسفه مارکس ... سلاح مقتدر معرفت را در اختیار بشر و به خصوص در اختیار طبقه کارگر» قرار داده که باید ازین سلاح مقتدر در پیشبرد مبارزات سیاسی اش استفاده نماید. اما جلال به این امر باور ندارد و اینگونه قلمفرسائی می نماید:

«نکته قابل توجه دیگر در آثار کلاسیگران مارکسیزم این است که آنها با وجود اینکه بین فلسفه، سیاست و اقتصاد دیوار چین نمیکشند - اما در عین حال نخواستند به شکل عامیانه مواضع سیاسی خود را با به کار برد این یا آن مقاله فلسفی گویا جا اندازند و بر مبنای آن تاکتیک و استراتژیک مبارزاتی خود را تعیین و تدوین کنند - بلکه در تعیین تاکتیک و استراتژیک مواضع سیاسی خود با در نظر داشت وضعیت اقتصادی جامعه روی عنصر زنده و فعال یعنی مبارزات توده های زحمتکش، مناسبات طبقاتی و صف آرائی انقلاب و ضد انقلاب تکیه داشتند.»

طوری که تذکر رفت با وجود اینکه بین فلسفه، اقتصاد و سیاست رابطه و پیوند ارگانیک و دیالکتیکی را در نظر داشتند و در آخرین دست مسایل اجتماعی و رویداد های سیاسی را از پایگاه فلسفی معینی توضیح میکردند اما پیوسته از استقلال نسبی سیاست در برابر اقتصاد و فلسفه طرفداری می نمودند و آن عناصری را که میخواستند سیاست را به زائیده فلسفه و یا اقتصاد تبدیل سازند به توپ انتقاد می بستند.» (اخگر - منتشره عقب 1365 - پاورقی در صفحات 9-10 و 11)

معلوم نیست منظور جناب جلال از فلسفه چه چیزی است که ایشان نمی خواهند با این یا آن بحث فلسفی مواضع سیاسی شانرا جا بیندازند و به "کلاسیگران" مارکسیزم نیز چنین اجازه ای را نمی دهند. اگر فلسفه بیان کلی ترین قوانین طبیعت، جامعه و تفکر انسانی است درینصورت معلوم نیست که چرا نباید مواضع سیاسی مطابق با بحث های فلسفی جا انداخته شود؟ مگر مسایل مربوط به استراتژی و تاکتیک مبارزات سیاسی را باید از قوانین کلی حرکت جامعه انسانی به اصطلاح نسبتاً مستقل دانسته و بحث های فلسفی را در تعیین مواضع سیاسی دخیل نساخت؟

مائوتسه دون سیاست را به زائیده فلسفه بدل نکرده است بلکه به استادانه ترین و به زیبا ترین شیوه و شکل فلسفه ماتریالیزم دیالکتیک را در خدمت مبارزه طبقاتی پرولتاریا قرار داده است. اگر فلسفه ماتریالیزم دیالکتیک نتواند در تعیین مواضع پرولتاریا و در معین نمودن استراتژی و تاکتیک مبارزاتی سیاسی اش مورد استفاده قرار بگیرد معلوم نیست این فلسفه چگونه میتواند بمثابة فلسفه طبقاتی پرولتاریا تلقی گردد؟ این که مائوتسه دون توانسته نه تنها در تعیین استراتژی بلکه در تعیین تاکتیک های مبارزاتی هر مرحله مبارزاتی از قوانین ماتریالیزم دیالکتیک با مهارت و استادی استفاده نماید نشانه آن است که وی به فلسفه ماتریالیزم دیالکتیک به مثابه فلسفه طبقاتی پرولتاریا عمیقاً باور داشته و عمیقاً بر آن مسلط بوده است.

مفهوم استقلال نسبی سیاست از فلسفه آن طوری که جلال بیان مینماید چیست؟ این در واقع به مفهوم استقلال مبارزات طبقاتی از قوانین مبارزه اعداد و مبارزه طبقات می باشد! مبارزات نسبتاً مستقل طبقاتی از قوانین مبارزه اعداد و مبارزه طبقاتی به این مفهوم است که مبارزات طبقاتی را نمی توان بر اساس قوانین مبارزه اعداد و مبارزه طبقات تحلیل و ارزیابی نمود. مبارزه طبقاتی پرولتاریا شکل خاصی از مبارزه طبقاتی است و مبارزه طبقاتی شکل خاصی از مبارزه اعداد است. درینجا مسئله بر سر چگونگی ارتباط و پیوند میان خاص و عام می باشد و بحث استقلال نسبی و زائیده بودن اساساً بحث نامربوط با قضیه می باشد.

ولی جلال این مطلب را درک نمی نماید. آن طوری که وی بیان می نماید و آن طوری که وی سیاست را از فلسفه استقلال نسبی می بخشد، سیاست و مبارزات سیاسی نباید بر اساس قوانین ماتریالیزم تاریخی و ماتریالیزم دیالکتیک مورد ارزیابی و تحلیل قرار بگیرد تا مبادا سیاست به زائیده فلسفه مبدل گردد. اگر مطلب ازین قرار است پس نباید این گفته لنین را مورد قبول قرار داد که در سه منبع و سه جزء مارکسیزم بیان می نماید:

«مارکس در ضمن این که ماتریالیزم فلسفی را عمیقتر و کامل تر ساخت آنرا به سرانجام خود رساند و معرفت آنرا به طبیعت بر معرفت به جامعه بشری بسط و تعمیم داد. ماتریالیزم تاریخی مارکس بزرگترین پیروزی فکر علمی گردید. هرچ و مرج و مطلق العنانی که تا آن موقع در نظریات مربوط به تاریخ و سیاست تسلط داشت بطرز شگفت انگیزی جای خود را به یک تئوری جامع و موزون علمی سپرد.»

مثل این که جناب جلال قصد دارند این «بزرگترین پیروزی فکر علمی» را مردود سازند و «هرچ و مرج و مطلق العنانی در نظریات مربوط به تاریخ و سیاست» را دوباره احیاء نمایند. ندای شومی است و ما به این ندا لبیک نخواهیم گفت. همان طوری که نمی توان جهان را اساساً تغییر داد مگر آن که متدی برای درک درست آن در جریان پراتیک بدست آورده باشیم؛ جامعه انسانی را نیز بدون در دست داشتن این چنین متدی نمی توان اساساً تغییر داد. درین معنی باید بیان کرد که ماتریالیزم دیالکتیک و ماتریالیزم تاریخی سلاح نیرومندی در دست پرولتاریا غرض درک و تغییر انقلابی جهان و جامعه انسانی می باشد. خلع سلاح نمودن پرولتاریا ازین اسلحه نیرومند تحت هر اسم و رسمی که صورت بگیرد جز این که کار را به پراگماتیسم بکشاند نتیجه دیگری در بر نخواهد داشت.

جلال چنین می اندیشد که وقتی در تعیین تاکتیک ها و استراتژی مبارزه سیاسی با در نظر داشت وضعیت اقتصادی جامعه روی مبارزات توده های زحمتکش، مناسبات طبقات و صف آرائی انقلاب و ضد انقلاب باید تکیه صورت بگیرد، استقلال نسبی سیاست از فلسفه تأمین می گردد و سیاست به زائیده فلسفه مبدل نمیشود. وی به این صورت ماتریالیزم تاریخی را از ماتریالیزم دیالکتیک "استقلال نسبی" می بخشد و نمی تواند این مطلب را درک کند که ماتریالیزم تاریخی خود همان شکل خاص قوانین ماتریالیزم دیالکتیک برای شناخت و درک واقعی جامعه انسانی و مهمتر از آن ابزاری برای تغییر انقلابی آن است. برای وی وضعیت اقتصادی جامعه، مبارزات توده های زحمتکش، مناسبات طبقات و صف آرائی انقلاب و ضد انقلاب مطالبی اند که از قوانین ماتریالیزم دیالکتیک و ماتریالیزم تاریخی نسبتاً مستقل حرکت می نمایند و لذا میتوان گفت که در آنها اشکال خاص عملکرد قوانین عام فلسفی متبلور نشده بلکه حرکت آنها تبلور قوانین نامعلومی غیر از قوانین ماتریالیزم دیالکتیک و ماتریالیزم تاریخی میباشد و خود جناب جلال نیز نمی داند که آن قوانین نامعلوم را باید چگونه شناخت. البته قوانین مبارزه طبقاتی مبتنی بر ماتریالیزم تاریخی کامل مطلق نبوده و با سیر پیشرفت مبارزات طبقاتی در جامعه بشری بیشتر و بیشتر تکمیل میگردند. ولی این مسئله نمی تواند دلیلی بر "استقلال نسبی" سیاست از فلسفه - آن طوری که جلال از آن استفاده می نماید - باشد زیرا که درینجا هم مثل تمامی عرصه های تفکر بشری مطلق در نسبی و نسبی در مطلق وجود دارد و نمی توان به چیزی به عنوان نسبت مطلق باور داشت. به قول لنین فلسفه مارکسیزم عناصری از نسبت را در خود دارد ولی تا سطح تئوری نسبت قابل تنزل نیست.

جلال فیلسوف دنیا و پهنای فلسفه مارکسیزم را آنقدر بزرگ، آنقدر عالی و آنقدر بلند و "لاهوته" میداند که به "عرش علیاء" اش می‌رساند و در پهلوی "مثل افلاطونی" جایش می‌دهد تا آنجائی که رویداد های سیاسی روزمره را در چوکات آن نمی‌توان تحلیل نمود و نیز تاکتیک های سیاسی خود را با به کار برد مقوله های آن نمی‌توان جا انداخت. چون مائوتسه دون فلسفه را از "عالم علیاء" پائین میکشد- کاری که مارکس و انگلس بنیان گذاشتند و لنین و استالین ادامه دادند- و از آن در تحلیل رویداد های سیاسی روزمره دنیای خاکی و "ناسوتی" استفاده می‌نماید و تاکتیک های سیاسی خود را با به کار برد مقوله هایش جا می‌اندازد، از جانب جلال فیلسوف این گونه مورد ملامت قرار می‌گیرد:

«کسی که از یکطرف تضاد را در برخورد به رویداد های سیاسی عمده ساخت و از سوی دیگر تضاد عمده و غیره را زیاد بحث کرده است- مائوتسه دون میباشد. با یک نظر اجمالی می‌توان ادعا کرد که مائوتسه دون در پاره ای از مسایل فلسفی از ماتریالیزم دیالکتیک دور شده و به متافزیک غلطیده است زیرا نه تنها کوشیده تا بعضی اوقات فلسفه را به زائیده سیاست تبدیل سازد و از این رو دنیا و پهنای فلسفه مارکسیزم را در چهارچوب مسایل و رویداد های سیاسی روزمره بگنجانند- و بدین صورت هر نظر و تاکتیک سیاسی خود را با به کار برد مقوله فلسفی جا اندازد.»

پس اگر مائوتسه دون در تحلیل رویداد های سیاسی روزمره از فلسفه استفاده نمی‌کرد و هر نظر و تاکتیک سیاسی خود را بر اساس فلسفه ماتریالیزم دیالکتیک عیار نمی‌ساخت و در عوض مثلاً درین موارد از فلسفه متافزیکی کار می‌گرفت و یا اصلاً از سیستم فلسفی معینی استفاده نمی‌کرد (آن طوری که پراگماتیست ها ادعا می‌نمایند) وی یک دیالکتیسین ماتریالیست تمام عیار می‌بود. ولی چون اکنون مرتکب این گونه "اشتباهات" اساسی گردیده است وی را باید یک متافزیسن به حساب آورد و نه یک دیالکتیسین ماتریالیست.

آن طوری که پیدا است جناب جلال فیلسوف دنیا را سرچپه می‌بیند. کسی دنیا را سرچپه می‌بیند که با فرق سر بر زمین راه برود. چنین فردی وقتی راه رفتن با فرق سر برایش به امر عادی مبدل گردید، مفهوم بالا و پائین برایش معکوس میگردد؛ آن چنان که زمین را بالای سر و آسمان را در زیر پا می‌انگارد و ماتریالیزم را ایده آلیزم و دیالکتیک را متافزیک به تصور می‌آورد. چنین انسان معلق مادامی که نه تنها فلسفیدن بلکه تحریر به زبان فارسی را نیز درست و حسابی بلد نیست به خود جرئت میدهد که عالیتین دست‌آورد های فلسفی پرولتاریا را مورد اهانت قرار داده و عرصه مبارزات سیاسی روزمره و تاکتیک های سیاسی مبارزاتی و در حقیقت عرصه مبارزات طبقاتی واقعی را از حاکمیت فلسفه ماتریالیزم دیالکتیک بیرون بکشد و در واقع به متافزیک تسلیم نماید. ولی چنین به نظر می‌رسد که فیلسوف معلق ما همیشه دنیا را سرچپه نمی‌بیند و بعضاً حرف های درست و حسابی نیز بیان می‌نماید. مثلاً در صفحه اول نوشته اش در ارتباط میان فلسفه و سیاست این گونه می‌فلسفند:

«... لنین درینجا از رد ماتریالیزم دیالکتیک به معنی رد مارکسیزم یاد میکند. اگر این نکته را به بیان دیگر آن مورد ارزیابی قرار بدهیم بدین معنی است که عدم آشنائی به اصول ماتریالیزم دیالکتیک به معنی عدم معرفت به اصول مارکسیزم است.»

همچنان در صفحه دوم نوشته اش این گونه مطالب سر راست را به میان می‌کشند:

«ازین اشارات مختصر میخواهیم به این نتیجه برسیم که در طول تاریخ این جریان دیده شده است که تحریف فلسفه ماتریالیزم دیالکتیک به شکل مستقیم تحریف سیاست را به دنبال داشته است. تمامی فلاسفه که زیر عنوان تحریف ماتریالیزم دیالکتیک خواست پرداخت به مسایل سیاسی را داشته اند نخست بر ماهیت ماتریالیزم دیالکتیک یورش بردند و بعد از "فتح" آن به قلب ماهیت کردن مسایل سیاسی و اقتصادی پرداخته اند و همان طور جهت عکس آن نیز صادق است. به قول انگلس (در آلمان قرن نهم نیز همانند فرانسه قرن هجدهم انقلاب فلسفی مقدمه برای انقلاب سیاسی بود). نتیجه دیگری که ازین اشارات می‌شود بدست آورد این است که هرگاه در نظرگاه فلسفی دچار اشتباه و انحراف شدیم بدون این که ما راضی باشیم یا نباشیم لاجرم و ناگزیر در تحلیل سیاسی خود دچار اشتباه و انحراف خواهیم شد. از نظر تاریخی دیده شده است که چگونه طرح و تکامل فلسفه علمی نقش بس عظیمی در حرکت های سیاسی داشته اند. در زمانی که جنبش سوسیال دموکراسی روسیه بعد از شکست تاریخی (1905) داشت دوباره سروسامان میگرفت لنین کتاب معروف خود "ماتریالیزم و امپریوکریتیسیم" را به رشته تحریر درآورده و بر ایده آلیزم و ماخیزم بوگدانفی ضربه هولناکی وارد آورد. لنین تأکید میکرد که کتاب مذکور باید هرچه زودتر چاپ شود، این امر را به خاطر ضرورت انقلاب و یا به قول خودش نه فقط از جنبه ادبی بلکه همچنین از یک جنبه سیاسی جدی انجام میداد. همین طور در بحبوحه جنگ جهانی اول امپریالیستی لنین باز دفترهای فلسفی را به رشته تحریر درآورد. دیده میشود که چگونه لنینیزم همپای رشد و توسعه سیاست جنبه پایه ای آن یعنی توسعه و تکامل فلسفی پیشتاز بوده است. نتیجه دیگری که میشود از صحبت گرفت

این است که اگر نتوانیم درک درست و دیالکتیکی از حرکت جامعه و جرثومه متضاد آن به دست آوریم در تحلیل و برنامه سیاسی خود بطور حتم به بیراهه خواهیم رفت. مثلاً اگر نتوانیم دریافت دیالکتیکی از مقوله تضاد عرضه کنیم و عملیه تجرید و انضمام را در مناسبات اجتماعی به شکل دیالکتیکی آن انجام دهیم در شناخت از طیف بندی و پلورالیزم طبقاتی و دشمن سیاسی-اجتماعی به اشتباه خواهیم رفت و ما این تأثیر را در مبارزه سیاسی طبقاتی خود به عیان مشاهده خواهیم کرد.»

همچنان در صفحه سوم نوشته اش عرصه حاکمیت مقوله تضاد را این گونه به ارزیابی گرفته است:

«در باره شناخت این که چگونه در تمامی ابعاد زندگی اجتماعی سیاسی و در جامعه حتی در رده های پائین زندگی بتوانیم چیزی به اسم تضاد در بیابیم باید ازین طرز تفکر استفاده کنیم که ما تمامی پدیده ها را در حرکت و در شدن مطالعه کنیم. آنها را در پروسه زندگی، در تغییر شان، در روابط متقابل و کنش های متقابل آنها بررسی کنیم بصورت آشکار به قضیه و مقوله تضاد برخورد می کنیم.»

اینها را که بیان کردیم مطالب سر راست اند. رد ماتریالیزم دیالکتیک رد مارکسیزم است و عدم آشنائی به اصول ماتریالیزم دیالکتیک به معنی عدم معرفت به اصول مارکسیزم و به همین جهت تحریف فلسفه تحریف سیاست را به دنبال دارد. اشتباه و انحراف در فلسفه لاجرم ناگزیر انحراف و اشتباه سیاسی را در پی دارد چون فلسفه پایه سیاست است. ناتوانی در درک فلسفی جامعه به صورت حتم بیراهه رفتن سیاسی را به دنبال دارد زیرا که در تمامی ابعاد زندگی اجتماعی، سیاسی و در جامعه حتی در رده های پائین زندگی قانون تضاد حاکمیت دارد. این مطالب را جلال فیلسوف در صفحات اول نوشته اش به روشنی می بیند و می داند ولی در صفحات آخر نوشته اش مائوتسه دون را ملامت و سرزنش می نماید که چرا وی در تاکتیک های سیاسی و نظر سیاسی و مبارزات سیاسی روزمره از قانون تضاد استفاده کرده است.

جلال در صفحات آخر نوشته اش گاهی دچار این تشویش می گردد که مبدا سیاست به زائیده فلسفه تبدیل گردد و گاهی نیز مائوتسه دون را مورد ملامت قرار میدهد که فلسفه را به زائیده سیاست مبدل نموده است. به این ترتیب وی نه تنها از "استقلال نسبی" سیاست در برابر فلسفه بلکه همچنان از "استقلال نسبی" فلسفه در برابر سیاست به دفاع می پردازد.

جلال وقتی نمی خواهد که سیاست را به "زائیده" فلسفه مبدل نماید مجبور میشود میان تضاد عمده و دشمن عمده خط فاصل بکشد و ارتباط شان را از همدیگر قطع نماید. به گفته های فیلسوف معظم درین مورد توجه نمائیم:

«این که در آرایش سیاسی یک جامعه چه تغییراتی حادث میشود، مسئله ای است قابل مکث و بحث جداگانه ای. وظیفه یک نیروی انقلابی است که آرایش و صف بندی سیاسی مبارزاتی جامعه اش را تحلیل کند و بتواند با وضع تاکتیک های درست دشمن عمده را از غیر عمده تشخیص دهد که برین مبنا نه دچار درک های انارشیمیستی و نه این که تزه های ضد مارکسیستی و ضد دیالکتیکی تضاد عمده را با دشمن عمده یکی بگیرد و در واقع دیالکتیک را از کله آویزان کند. لیکن وضع کردن تاکتیک های مشخص سیاسی و عیار ساختن مبارزه سیاسی بر بستر جامعه نمی تواند به تنهایی وضعیت آن جامعه را توضیح دهد که درین رابطه میتوان زیاد بحث کرد. مارکس میگوید: «اندیشه ها هربار که با منافع واقعی اقتصادی آن قشر اجتماعی که در زمان خاص عامل پیشرفت تاریخی بود، انطباق نداشتند، شکست خوردند. تنها درک آن منافع است که می تواند کلید فهم سیر حقیقی تکامل تاریخی را بدست دهد.»

«چگونه می توان سمت حرکت خود را و درک این منافع را تئوریزه نمائیم. زمانی که به قول پلخانف «بتوانیم اساس نوع مالکیت در آن جامعه را بررسی کرد.» (پلخانف تکامل مونیستی تاریخ)

از بحث دور نرویم مائوتسه دون چون اعتقاد دارد که می شود با افزایش و نقصان نیروهای متضاد، نو را جانشین کهنه ساخت ازین رو خیلی به راحتی هم دشمن عمده را با تضاد عمده عوضی می گیرد.

در پرتو این درک متافیزیکی بسیاری از نیروهای مترقی کشور ما که به قولی می خواهند موضعگیری فلسفی بکنند دشمن عمده را از نظر سیاسی با تضاد عمده عوضی گرفته و گویا با این سفسطه دیگران را به چپ روی متهم می کنند. اما هستند بسیاری که بدون توضیح دیالکتیکی و در واقع با مسخ دیالکتیک با یک معلق زدن گاهی این تضاد برای شان عمده میشود و گاهی آن. در صورتی که فقط یک نکته به آن توجه نمیکنند و آن هم این است که تضاد عمده را با دشمن عمده یکی می گیرند.»

این که آیا مائوتسه دون اعتقاد داشته که می شود با افزایش و نقصان نیروی متضاد «نو را جانشین کهنه ساخت» و یا این که اعتقاد نداشته، در مبحث دیگری از همین نوشته صحبت نمودیم.

اما در مورد تضاد عمده و دشمن عمده:

این که جلال بیان می نماید که مائوتسه دون تضاد عمده را با دشمن عمده یکی می گیرد فرمولبندی نادقیقی را بیان کرده و به مغلطه کاری می پردازد. مائوتسه دون تضاد عمده و دشمن عمده را باهم یکی نمی گیرد بلکه از تشخیص تضاد عمده به شناسائی دشمن عمده می رسد و یا بهتر گفته شود با شناسائی دشمن عمده به تشخیص تضاد عمده می پردازد. در دوران جنگ مقاومت ضد ژاپنی، مائوتسه دون تضاد عمده همان مرحله را تضاد میان ملت چین و امپریالیزم ژاپن میدانست. این تضاد دارای دو جهت بود، یک جهت عمده و یک جهت غیر عمده. جهت غیر عمده را ملت چین و جهت عمده را امپریالیزم ژاپن میساخت. با شکست امپریالیزم ژاپن و پیروزی ملت چین در جنگ مقاومت ضد ژاپنی این دو جهت تضاد تبدیل شده و جای همدیگر را گرفتند و در ختم جنگ مقاومت ضد ژاپنی ملت چین جهت عمده و امپریالیزم ژاپن جهت غیر عمده را تشکیل دادند. تضاد عمده در آن مرحله تضاد میان ملت چین و امپریالیزم ژاپن بود زیرا که امپریالیزم ژاپن به تجاوز مسلحانه علیه چین اقدام کرده و به صورت دشمن عمده ملت چین درآمده بود. ازین نظر مطلب را باید این گونه بیان نمود که مائوتسه دون تضاد میان دشمن عمده ملت چین با این ملت را در همان مرحله جنگ مقاومت ضد ژاپنی به مثابه تضاد عمده همان مرحله مشخص ارزیابی نمود نه اینکه تضاد عمده و دشمن عمده را با هم یکی دانسته و دچار اشتباه گردیده است.

در مرحله فعلی مبارزه در افغانستان (مرحله جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی در کشور) از آنجائی که سوسیال امپریالیزم شوروی به علت تجاوز مسلحانه به افغانستان و اشغال کشور و ادامه قتل و کشتار ملت افغانستان حیثیت دشمن عمده ملت را دارد می توان گفت که تضاد عمده این مرحله تضاد میان ملت افغانستان و سوسیال امپریالیزم شوروی می باشد.

اما منظور جلال از تضاد عمده و دشمن عمده آن گونه نیست که مائوتسه دون باورداشته - و ما نیز به آن باورمندیم - بلکه وی مسئله را بگونه دیگری می بیند. در مبحث تضاد اساسی و عمده دیدیم که منظور جلال از تضاد عمده همان تضاد اساسی است و لذا دشمن عمده هم قاعدتاً باید همان دشمن اساسی باشد. بر این اساس است که باید گفت جلال به این کشف بزرگ فلسفی نائل گردیده که می تواند دشمن اساسی را نه از تضاد اساسی موجود در جامعه بلکه شاید از شکم خود شان بیرون بکشد و فی المثل در حالی که دشمن اساسی خلق ما سوسیال امپریالیزم شوروی و نوکرانش با فیودالیزم و امپریالیزم غرب باشد تضاد اساسی جناب جلال می تواند با اینها نبوده بلکه با مائوتسه دون باشد!! البته در مکتب فلسفی عالی جناب جلال این امر میتواند بوقوع بپیوندد زیرا که مقوله تضاد اساسی به قلمرو فلسفه و مقوله دشمن اساسی به قلمرو سیاست مربوط میباشد؛ قلمرو های متفاوتی که به نظر جلال بخاطر "استقلال نسبی" شان از همدیگر نباید یکی به "زائیده" دیگری مبدل شوند.

ولی اگر جلال تضاد عمده را همان تضاد اساسی بداند و آن را به اساس نوع مالکیت یعنی مناسبات تولیدی جامعه و زیر بنای اقتصادی مربوط سازد؛ مگر دشمن عمده را نه دشمن اساسی بلکه همان دشمن درجه اول انقلاب در مرحله خاصی از روند انقلاب در جامعه بداند و آنرا به مسایل تاکتیکی مربوط سازد نیز دچار مغالطه کاری میگردد. درین معنی وی تضاد عمده را به صورتی به کار میبرد که خودش میخواهد و موضعگیری مائوتسه دون را درین مورد قبول ندارد، ولی دشمن عمده را به همان معنی ای بکار می برد که مائوتسه دون بیان داشته است. درینصورت باید پرسید که اگر عمده و اساسی در تضاد ها با هم فرقی ندارند چرا باید در دشمنی ها با هم فرق داشته باشند؟ مگر دشمنی خود نوعی تضاد نیست - تضاد انتاگونیستی - و دشمن خود جهتی از یک تضاد - تضاد انتاگونیستی - را تشکیل نمی دهد؟ مگر تضاد انتاگونیستی خود همان تضاد دشمنانه و خصمانه نمی باشد؟

اما جالب اینجا است که یکی از نیروهای مترقی ای که بنا به گفته جلال سفسطه کرده و بر اثر درک نادرست از دیالیکتیک دشمن، عمده را با تضاد عمده عوضی می گیرد - مطابق به فرمولبندی جلال - خود سازمان "اخگر" می باشد که ظاهراً جلال نیز به این سازمان منسوب میباشد. نوشته "در سنگر مبارزه و برنامه ما برای انقلاب ملی - دموکراتیک" یک سند رسمی سازمان "اخگر" است و همانند مقاله "پیرامون تضاد" امضای فرد معینی را در خود ندارد. این سند نیز تضاد عمده را با دشمن عمده - بنا به فرمولبندی جلال - با هم یکی می گیرد که ما به نقل جملات مختصری از چند قسمت این نوشته اکتفا می نمائیم:

«صفحه 41 - در شرایط کنونی که دشمن عمده انقلاب ملی - دموکراتیک ما سوسیال امپریالیزم روس است ما خواهان کشمکش و تصادم شدید (به خصوص نظامی) با آن احزاب و دسته جات فیودالی (متحد غرب) که مسلحانه بر ضد روس ها می جنگند نیستیم... این آرزو و خواست است که از شناخت ما از دشمن عمده کنونی سرچشمه میگیرد. ولی سیاست و برنامه ما در قسمت برخورد با فیودالیزم به همین یک جهت محدود نمیشود بلکه جهات فوق العاده مهم دیگری نیز دارد.»

«در صفحه 37 - در لحظه فعلی که دشمن عمده انقلاب ما سوسیال امپریالیزم روس است.»

نوشته متذکره در مورد تضاد عمده این گونه به طرح مطالب می پردازد:

«صفحه 42- ... ما سعی خواهیم کرد که فعالیت های انقلابی خود را در میان توده ها در جهت بالا بردن آگاهی سیاسی و تشکیلاتی انقلابی شان طوری انجام دهیم که با اوضاع موجود (با در نظر گرفتن تضاد عمده) سازگار بوده هرچه کمتر باعث تحریک و مخالفت آنها گردد. ولی در آنجا و آن حدی که پای منافع اساسی توده ها، استقلال ملی و انقلاب در میان باشد و یا آنها خود از طریق حمله به ما زمینه برخورد را چاق کنند (ما از طریق آگاه نمودن دائمی توده ها این توطئه ها را خنثی خواهیم کرد) و عکس العمل اجباری ما را طلب کند، به هیچ وجه از برخورد قاطع و انقلابی با آنها بهر وسیله و شکل روگردان نخواهیم بود.»

«صفحه 11- بعد از کودتای هفت ثور تضاد های اساسی تشکیل دهنده مضمون انقلاب ملی - دموکراتیک خلق ما به ویژه تضاد ملی بیش از گذشته حدت یافته است. تضاد میان خلق افغانستان با سوسیال امپریالیزم و نوکرائش به تضاد حاد و درجه اول انقلاب (تضاد عمده انقلاب - توضیح از ما) مبدل شده است. تضاد میان خلق ما با فیودالیزم و عمال غرب کماکان وجود دارند ولی حدت شان به اندازه این تضاد نبوده و در درجه دوم اهمیت قرار می گیرند (تضاد غیر عمده محسوب میگردد - توضیح از ما). با تذکر این که مضمون انقلاب ملی و دموکراتیک عبارت از ترکیب همین دو تضاد بوده و جدا کردن آن یکی از دیگری به مفهوم قطع یک ستون انقلاب و در حقیقت نادیده گرفتن عملی آن است.»

به این ترتیب از نظر این نوشته "اخگر" در مرحله فعلی دشمن عمده انقلاب کشور سوسیال امپریالیزم بوده و تضاد حاد و درجه اول یا تضاد عمده مرحله فعلی نیز تضاد میان خلق افغانستان و سوسیال امپریالیزم می باشد. به عبارت دیگر بنا به قول جلال، این نوشته دشمن عمده را با تضاد عمده عوضی گرفته و بدون توضیح دیالکتیکی و در واقع ضد دیالکتیکی با یک معلق زدن به مفاک متافریزم - به قول جلال - سقوط کرده است. ازین جهت لازم بود جلال قبل از آن که دیگران را درین مورد ملامت و سرزنش نماید باید سازمان خودش را مورد ملامت قرار می داد و از مواضع غیر اصولی اش - از نظر خود جلال - انتقاد به عمل می آورد. گذشته ازینها توجه به متن این قسمت بحث جلال نشان میدهد که وی در بحث دچار آشفته فکری و مغلطه کاری است و معلوم نیست چه چیزی را میخواهد ثابت نماید. کلمات و جملاتی که بکار رفته و رویهم تلمبار شده دارای بافت منطقی و موزون نیستند و مطالب نامربوط یکی به دنبال دیگری پهلوی هم گذاشته شده اند.

وقتی یک نیروی انقلابی توانست آرایش و صف بندی سیاسی مبارزاتی جامعه اش را تحلیل کند و توانست دشمن عمده را از دشمن غیر عمده تشخیص دهد آن وقت قادر خواهد شد که تاکتیک های درست مبارزاتی وضع نماید. اما جناب جلال ابتدا تاکتیک های درست وضع می نمایند و بعد دشمن عمده را از غیر عمده تشخیص می دهند!!؟

جلال در تلاش به خاطر "رهانیدن" سیاست از "زائیده" بودن فلسفه به سوی عامل اقتصادی و منافع اقتصادی واقعی طبقه پیشرو یعنی اساس نوع مالکیت و زیر بنای اقتصادی جامعه پناه می برد. طرح مطلب به این صورت از چند جهت مغالطه کاری را در بردارد. اولاً این که طرح مطلب به این صورت اگر به خیال جناب جلال سیاست را از "زائیده" بودن فلسفه رهائی می بخشد در عوض آن را به "زائیده" اقتصاد مبدل می سازد، امری که خود جناب جلال به آن علاقمند نمی باشند. ثانیاً بررسی اساس نوع مالکیت می تواند از دیدگاه های مختلفی صورت بگیرد. برای مارکسیست - لنینیست ها چه بحث بر سر مسایل سیاسی باشد و چه بر سر مسایل اقتصادی متد تحلیل همان متد دیالکتیکی بوده و باید با دید ماتریالیستی دیالکتیکی مورد ارزیابی و تحلیل قرار بگیرند. ازین جهت خزیدن از قلمرو سیاست به قلمرو اقتصاد نمی تواند حاکمیت قوانین دیالکتیک را منتفی شده و غیر قابل عملکرد بسازد. به عبارت دیگر دید ماتریالیستی تاریخی تنها شامل قلمرو سیاست نبوده و قلمرو اقتصاد را نیز - و در درجه اول - در بر می گیرد. ثالثاً درینجا بحث بر سر ارتباط میان برداشت های سیاسی و مقوله های فلسفی می باشد و نه میان برداشت های سیاسی و پایه های اقتصادی جامعه. طرح مطلب به آن صورتی که جلال بیان داشته و مسئله عدم انطباق اندیشه ها را با منافع واقعی اقتصادی طبقه پیشرو و اساس نوع مالکیت در جامعه پیش کشیده است اصلاً نامربوط و حاکی از آشفته فکری فیلسوف عالقدر می باشد. مسئله به روشنی ازین قرار است که آرایش و صف بندی سیاسی مبارزاتی جامعه در آخرین تحلیل به زیر بنای اقتصادی و اساس نوع مالکیت مربوط می باشد ولی متد تحلیل ما چه در زیر بنا و چه در روبنا همان متد ماتریالیستی دیالکتیکی یعنی متد متکی بر قوانین حاکم بر حرکت طبیعت، جامعه و تفکر می باشد. آن ارتباط میان زیر بنا و روبنا با این متد و روش متکی بر قوانین حرکت جهان یعنی قوانین ماتریالیزم دیالکتیک کدام مباینت نداشته و همدیگر را منتفی نمی سازند.

اما آنچه انسان را بیشتر از هر چیز دیگری به تشویش می اندازد مشاهده آخرین نتیجه گیری فلسفی جناب جلال میباشد. این نتیجه گیری نهائی که پایه و اساس مغالطه کاری های تا کنون بیان شده را در نزد جلال تشکیل میدهد حاکی است که قوانین دیالکتیک نه تنها

برای حل تمامی مشکلات به درد نمی‌خورند بلکه در واقع این قوانین، قوانین توسعه و تحول جامعه و طبیعت نیز نمی‌باشند. بیانات فیلسوف معظم درین مورد این چنین است:

«مؤخره- با برداشت‌های مکانیکی و ولنکار نمی‌شود از دیالکتیک و قوانین آن شاه کلید هائی ساخت که برای حل هر مشکل و هر مسئله بدان متوسل شد. این قوانین فقط می‌توانند روش و متودولوژی شناخت علمی را به دست ما بدهند و برای ما عرضه نمایند. به هیچوجه یک طرح و یک قانون از پیش ساخته توسعه و تحول جامعه و طبیعت را ارائه نمی‌نمایند.»

قوانین ماتریالیزم دیالکتیک قوانین ذاتی اشیاء و پدیده‌های طبیعی و اجتماعی و نیز فکری بوده و قوانین توسعه و تحول آنها نیز بشمار می‌روند. این قوانین ذاتی اشیاء و پدیده‌ها بوده و قوانین از پیش ساخته جدا از آنها نمی‌باشند. وقتی این قوانین را به مثابه قوانین توسعه و تحول طبیعت و جامعه- و نیز تفکر بشری- در نظر بگیریم ناگزیر باید قوانین متافزیک را بر جهان- در ذهن مان- حرکت بدهیم.

جریان شناخت بشری چنان است که پس از برخورد با پدیده‌های مشخص بیشماری در جریان پراتیک سرانجام احکام عام بدست می‌آید و ازین احکام عام ناگزیر به مثابه شاه کلید هائی در حل مشکلات استفاده به عمل می‌آید. ولی از آنجائی که این احکام عام جهان را به صورت نسبی بازتاب مینماید در جریان پراتیک بعدی استثناات بروز میکند و قلمروهای تازه که این احکام عام در آنجاها صادق نیستند مکشوف میگردند. حل مشکلات این قلمروهای جدید- و در مجموع قلمرو توسعه یافته- ایجاب می‌نماید که احکام عام قبلی یا اصلاح شوند و یا کنار گذاشته شوند. این حرکت مارییچی شناخت بشری باعث می‌گردد که انسان بتواند به سوی شناخت ژرفتر و عمیقتر جهان حرکت نماید و قوانین کشف شده تحول جهان را روز به روز دقیقتر بسازد. بناءً شاه کلیدها ضرور اند؛ ولی این نیز ضرور است که کارائی‌های شاه کلیدها را نباید مطلق ساخت و جنبه ضرورت اصلاح و ارتقاء آنها را نباید نادیده گرفت.

قوانین ماتریالیزم دیالکتیک از زمان مارکس و انگلس تا حال به مثابه شاه کلید ها در دست کمونیست‌های قرار داشته اند. آنهایی که شاه کلید بودن این شاه کلید ها را منکرشده اند به سوی ارتداد ره پیموده و در مگاک رویزیونیزم سقوط کرده اند. ولی آنهایی که شاه کلید ها را مطلق ساخته و جنبه ضرورت ارتقاء آنها را نادیده گرفته اند ماتریالیزم دیالکتیک را به مذهب تبدیل نموده و در چاه دگماتیسم سقوط کرده اند. جالب است که جناب جلال در نوشته فلسفی اش همانقدر رویزیونیست است که دگماتیست نیز هست. در واقع دگماتیسم وی در متن نوشته به رویزیونیسم وی در مؤخره منتج میگردد. وی در قسمت‌های بسیاری از متن نوشته اش ارتقاء "شاه کلید" ها را منتفی اعلام نموده و شاه کلید‌های قدیمی را از "شاه کلید" های جدید ارتقاء یافته ترجیح می‌دهد و حتی "شاه کلید" از کار افتاده "نفی-نفی" را نیز حاضر نیست رها نماید. ولی در مؤخره نوشته اش اعلام می‌نماید که با این شاه کلید ها نمی‌توان تمامی در های بسته را باز کرد و لذا آنها "قانونیت" نمی‌داشته باشند. این سیری است از دگماتیسم به رویزیونیسم.

این درست است که قوانین ماتریالیزم دیالکتیک روش و متد شناخت علمی را به دست ما می‌دهند ولی این متد و روش مبتنی بر واقعیت جهان و سیر حرکت آن است و از آنجائی که این قوانین در واقعیت جهان عملکرد دارند قوانین حاکم بر جهان- تفکر بشری، جامعه و طبیعت- می‌باشند. طرح جلال فیلسوف درینجا یک طرح کاملاً ایده آلیستی می‌باشد. درین طرح یکی روش و متد شناخت وجود دارد که صرفاً ذهنی بوده و از قوانین توسعه و تحول جامعه و طبیعت برخاسته اند و دیگری نیز قوانین توسعه و تحول جامعه و طبیعت می‌باشند که با متد و روش شناخت ارتباطی ندارند. لذا "شاه کلید" های روش و متد شناخت برای حل مشکلات به درد نمی‌خورند و باید در قلمرو "فقط" محبوس نگه داشته شوند یعنی در حقیقت به دور افکنده شوند.

نقل گفتار انگلس در آخر نوشته در عین حالی که چرخش عجیب جلال را از رویزیونیسم قسمت اول مؤخره بطرف دگماتیسم نشان میدهد بسیار بی‌مناسبت و غیر مربوط نیز می‌باشد. انگلس بیان می‌نماید که:

«صرف دانستن این که گیاه جو و محاسبات دقیق ریاضی هر دو محصول قوانین نفی- نفی میگردند نه مرا قادر می‌سازد که با موفقیت جو برویانم و یا مشتق بگیرم و تابع اولیه بدست آورم، همان طوری که اطلاع صرف از قوانین تعیین صوت از طریق ابعاد سیم و یلون به سختی می‌تواند مرا قادر به نواختن ویلون نماید.»

در مورد قانون نفی- نفی بحث مجدد ضرورت ندارد ولی درینجا اشاره به یک نکته را ضروری می‌دانیم. منظور انگلس این نیست که قانون نفی- نفی قانون توسعه و تحول جامعه و طبیعت نمی‌باشد زیرا خودش در صفحه 138 ترجمه فارسی انتی دورینگ در تحت عنوان "13- دیالکتیک- نفی نفی" بیان می‌نماید که: «بنابراین نفی نفی چیست؟ قانون تکامل کاملاً عمومی و از این رو وسیعاً مؤثر و مهم طبیعت، جامعه و تفکر.»

انگلس درینجا بیان می‌نماید که قانون نفی- نفی یک قانون عام است و صرف دانستن قانون عام نمی‌تواند در موارد خاص موفقیت را نصیب انسان بسازد بلکه در عین دانستن قانون عام باید موارد خاص این قانون را در پدیده‌ها و اشیاء خاص مورد دقت قرار داده و چگونگی حل آن را در عمل و نظر فرا گرفت تا مثلاً قادر شد گیاه جو رویاند و یا مشتق گرفته و تابع اولیه بدست آورد.

یادداشت‌ها

(1) -- جرقه شماره شانزدهم انتقاد مائوتسه دون بر رده بندی قوانین ماتریالیزم دیالکتیک توسط استالین را چنین نقل می نماید: «... استالین به عنوان اولین خصوصیت... از پیوستگی اشیاء و پدیده ها صحبت میکند، انگار که اشیاء و پدیده ها بدون هیچ دلیلی به یک دیگر متقابلاً پیوسته اند...»

دو صفحه بعد، این شماره جرقه ایراد مائوتسه دون را این گونه رد می نماید:

«2- ... به خوبی معلوم است و خود مائوتسه دون نیز عقیده دارد که بدون پیوستگی فیما بین دو قطب متضاد یک پدیده نمی تواند تضاد مفهوم باشد. اگر دو قطب مخالف در یک پدیده وجود نداشته باشد دیگر پدیده عینیت نخواهد داشت. بدون عمل جذب و دفع دیگر نمی تواند موجود زنده وجود داشته باشد. استالین زمانی که پیوستگی را توضیح میکند ابداً علل این پیوستگی فراموش خاطرش نشده است. اگر علل پیوستگی فراموش خاطرش میشود ضرورتی نبود که از قانون مبارزه اضداد به عنوان جوهر دیالکتیک که در ذات شی وجود دارد به حتی بمیان آورد و آوانی که مبارزه اضداد را مطرح بحث قرار میدهد، اگر پیوستگی و ارتباط یا به عباره دقیقتر ضروری بودن پیوند دو قطب متضاد را فراموش میکرد، دیگر ضرورتی نبود از پیوستگی ها صحبت کند.»

بنا به قول معروف خود املائیان، آنها درینجا بدون مراجعه به متن "ماتریالیزم دیالکتیک و ماتریالیزم تاریخی" استالین با "مغز مستقل" خود اندیشیده اند. آنها درینجا چنین پنداشته اند که چون مائوتسه دون و استالین با هم اختلاف دارند ضرورتی ندارند که به متن اصلی مورد انتقاد مراجعه نمایند و با "مغز مستقل" شان باید جانب استالین را بگیرند. آنها می پندارند که در تمامی موارد خلاقی میان مائوتسه دون و استالین حتماً استالین برحق است زیرا که استالین استاد است و مائوتسه دون شاگرد و شاگرد حق ندارد که استاد را مورد انتقاد قرار دهد (از مطالب پاورقی جرقه شماره شانزدهم چنین بر می آید).

اگر نویسندگان جرقه شماره شانزدهم به خود اثر استالین یکبار مراجعه میکردند در آنجا می دیدند که استالین اولین خصوصیت دیالکتیک را پیوستگی میان اشیاء و پدیده های مختلف طبیعت می داند و روی این موضوع صحبت می نماید که تمامی پدیده های طبیعت به صورت آلی با هم ارتباط دارند. ما این اولین خصوصیت دیالکتیک از قول استالین را در متن بصورت مکمل نقل نموده ایم تا مطلب گنگ نماند. چنانچه دیده میشود درینجا استالین اصلاً روی قطب های متضاد یک پدیده و چگونگی پیوند شان حرفی به میان نمی آورد بلکه روی پیوستگی متقابل پدیده های طبیعت یعنی روی ارتباط متقابل پدیده های مختلف صحبت می نماید و صحبت روی چگونگی قطب های مختلف یک پدیده منحصرأ در چوکات خصوصیت چهارم دیالکتیک (قانون تضاد) - به قول استالین - مطرح گردیده و مورد بحث قرار گرفته است.

گذشته از اینها در اثر "ماتریالیزم دیالکتیک و ماتریالیزم تاریخی" این مسئله به چشم نمی خورد که استالین قانون تضاد را جوهر دیالکتیک خوانده باشد.

منظور ما از توضیح این مطلب آن نیست که روی این مسئله، بحثی را به راه بیندازیم بلکه این است که نشان دهیم چگونه کسانی یافت میشوند که بدون مراجعه به آثار رهبران بزرگ پرولتاریا افکار به اصطلاح "مغز مستقل خود شان" را (درست یا نادرست) به جای بیان افکار و نظرات آنها مطرح می نمایند تا از آنها دفاع کرده باشند. اینگونه بحث برای انداختن نه بحث علمی به خاطر تعمیق افکار و نظرات بلکه بحثی است پیش داورانه و مغرضانه که منظور از آن به نتیجه رسیدن مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی بخش های مختلف جنبش در جهت اصولی آن نمی باشد، بلکه صرفاً به مفهوم جنجال برپا کردن می باشد. تازه جالب تر از هر چیزی این مسئله است که چنین افرادی با "مغز مستقل" شان دیگران را سکتاریست می خوانند و خود شان را وحدت طلب؟!

(2) -- درین مورد البته جای بحث وجود دارد، ولی منظور ما از طرح این مطلب آن است که نشان دهیم مائوتسه دون تضاد عمده را در تمامی دوران سرمایه داری و حتی در تمامی دوران مشخص امپریالیزم تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی نمی دانسته و بعد از حمله آلمان نازی بر اتحاد شوروی اعتقاد داشته که تضاد میان فاشیزم و خلق ها تضاد عمده مرحله مشخص جنگ جهانی دوم در سطح جهان بوده است. عمده ساختن تضاد میان خلق های کلیه کشورها و فاشیزم متأثر از طرح "جبهه واحد ضد فاشیزم" می باشد که درینجا قصد بحث در مورد آن را نداریم.

(3) -- نوشته "در سنگر مبارزه و برنامه ما برای انقلاب ملی - دموکراتیک" در صفحات 12 و 13 اش درین مورد چنین بیان می نماید:

«جنگ ها و جنبش های بعد از کودتای ثور عمدتاً بر پایه دو تضاد گوناگون با ماهیت های مختلف و متضاد شکل گرفته اند.

1 - تضاد میان خلق افغانستان با سوسیال امپریالیزم روس.

2 - تضاد میان سوسیال امپریالیزم و عمال آن با امپریالیزم غرب (عمدتاً آمریکا) و متحدین فئودال آن.

مبارزات و جنگ های مردم افغانستان بر ضد سوسیال امپریالیزم روس مبارزات و جنگ هائی است حق طلبانه و مترقی، آزادبخش و عادلانه. هدف نهائی این مبارزات شکست روسیه، به دست آوردن استقلال ملی و انجام انقلاب دموکراتیک توده ای است. ولی مبارزات و جنگ های عمال غرب و متحدین فئودال آن بر ضد سوسیال امپریالیزم روس جنگ هائی است که هدف آن شکست روسیه (و یا معامله منفعت آمیز با آن) و برقراری سلطه دوباره امپریالیزم غرب و فئودالهای متحد آن در کشور ما می باشد. جنگ های مذکور غارتگرانه، اسارت طلبانه و غیر عادلانه می باشند.

در شرایط فعلی مبارزات و جنگ های تمام آن نیروهای سیاسی (تحت نام مذهب و یا غیر آن) که بدون وابستگی به غرب و احزاب مربوطه آن در جهت آزادی ملی و دموکراسی توده یی بر ضد روسیه پیکار می کنند، به مقوله جنگ های عادلانه تعلق می گیرد. برعکس مبارزات و جنگ های احزاب و نیروهای سیاسی وابسته به امپریالیزم غرب و فئودالهای متحد آن بر ضد رقیب امپریالیستی روسی شان جنگ های غیر عادلانه را تمثیل می کند.

در وضع موجود، ما عمدتاً با دونوع مختلف جنگ در کشور سروکار داریم. تا هنوز به علت قرار داشتن احزاب ارتجاعی وابسته به غرب و فئودالهای متحد آن در رأس اکثریت (و نه تمام) جنگ های ضد سوسیال امپریالیزم روس جنبه غالب و مسلط را به خصوص از لحاظ رهبری همانا سیستم جنگ ارتجاعی و غیر عادلانه و رقیبانه میان نمایندگان و متحدین قدرت های امپریالیستی تشکیل میدهد. ...»

این طرز دید نسبت به جنگ فعلی افغانستان در تناقض با احکامی قرار دارد که ما در یکی از مباحث بعدی خواهیم دید. بر مبنای آن احکام خود همین نوشته "اخگر" تضاد عمده مرحله فعلی تضاد میان خلق افغانستان با سوسیال امپریالیزم و نوکرانش میباشد. ولی در مطالبی که درینجا نقل کردیم ملاحظه می گردد که تضاد عمده مرحله فعلی تضاد میان "نمایندگان و متحدین قدرت های امپریالیستی" قلمداد می گردد.

درین که نیروهای سیاسی فیودالی نمایندگان و متحدین قدرت های امپریالیستی غربی و ارتجاع همدست آنها در منطقه میباشند نباید هیچگونه شک و تردیدی را به خود راه داد و در مورد آنها دچار توهم شد. ولی در جانب سوسیال امپریالیزم شوروی و نوکرانش صرفاً مسئله "نمایندگان و متحدین" مطرح نمی باشد. سوسیال امپریالیزم شوروی در کشور ما نه از طریق "نمایندگان و متحدین" خود بلکه رأساً از طریق ارتش خود به جنگ مشغول است، آن چنان که حتی ارتش پوشالی رژیم درین جنگ کاملاً به حیث یک نیروی کمکی و فرعی - و غالباً غیر فعال و وبال گردن - در جنگ با قوای متجاوز سوسیال امپریالیستی همکاری می نماید و یا بهتر گفته شود تحت قومانده آن به جنگ می پردازد. ازین جهت است که جنگ میان نیروهای سیاسی وابسته به امپریالیزم غرب و سوسیال امپریالیزم شوروی و نوکران وی را نباید جنگ میان نمایندگان و متحدین امپریالیزم غرب با نمایندگان و متحدین سوسیال امپریالیزم شوروی به حساب آورد. درینجا نمایندگان و متحدین امپریالیزم غرب با ارتش دولت شوروی و ارتش پوشالی تحت قومانده مستقیم جنرالان روسی به جنگ مشغول اند. به عبارت دیگر سوسیال امپریالیزم شوروی در افغانستان یک قدرت امپریالیستی متجاوز است که با تجاوز مستقیم نظامی رو در روی ملت ما قرار گرفته است. ولی امپریالیزم آمریکا و سایر قدرت های امپریالیستی غربی به صورت غیر مستقیم از طریق نمایندگان و متحدین خود در مسایل افغانستان مداخله می نمایند. به همین دلیل است که در لحظه فعلی وضع آنها از هم تا حدودی فرق می نماید. یکی امپریالیزم متجاوز و اشغالگر است و دیگری عمدتاً چنین نیست و مداخلاتش غیر مستقیم می باشد. با استفاده از همین تفاوت است که امپریالیزم آمریکا و متحدین امپریالیستش همراه با ارتجاع همدست آنها در منطقه توانسته اند خود را بمثابة علمبرداران آزادی افغانستان در جهان جا بزنند و با استفاده از همین تفاوت است که میتوانند مقاصد شوم شانرا از طریق نفوذ در جنگ ملت ما به پیش ببرند. نباید امپریالیزم متجاوز و اشغالگر را با امپریالیزمی که فعلاً عمدتاً چنین نیست در شرایط کنونی یکی پنداشت زیرا در آن صورت عمده بودن تضاد با امپریالیزم متجاوز چیز کاملاً بی دلیلی خواهد بود. بنا به دلایل فوق مائوتسه دون در دوران جنگ مقاومت ضد ژاپنی بیان نمود که: «... امپریالیزم ژاپن

سیاست انقیاد کامل چین را دنبال می نماید. ازین رو تضادهای میان چین و سایر قدرت های امپریالیستی در درجه دوم اهمیت قرار گرفته اند.»

طرح مطلب فوق به هیچ وجهی به این معنی نیست که باید مبارزه علیه فیودالیزم و امپریالیزم غرب را متوقف کرده و صرفاً علیه سوسیال امپریالیزم شوروی و نوکرانش مبارزه کرد، ولی یک نکته را باید در نظر گرفت که موجودیت تضاد عمده یک حالت عینی است و نباید با آن به صورت ذهنی برخورد نمود. تا زمانی که ارتش "شوروی" در افغانستان موجود باشد مبارزه علیه امپریالیزم غرب و نوکرانش تا سطح مبارزه مسلحانه سرتاسری تکامل نخواهد کرد. بناءً در شرایط فعلی که شکل مبارزه علیه سوسیال امپریالیزم شوروی و نوکرانش عمدتاً مسلحانه و نظامی (عالیترین شکل مبارزه) میباشد، مبارزه علیه امپریالیزم غرب و نیروهای سیاسی متحد و نماینده شان عمدتاً می تواند یک مبارزه سیاسی باشد و نه نظامی. بناءً در شرایط فعلی بلند نمودن شعار مبارزه مسلحانه سرتاسری علیه نمایندگان و متحدین امپریالیزم غرب در افغانستان نادرست بوده و یک تاکتیک اشتباه آمیز می باشد.

ازجانب دیگر نباید تضاد میان قدرت های مختلف امپریالیستی و به ویژه تضاد میان دو بلوک امپریالیستی جهان را به عنوان یکی از تضاد های اصلی دوران امپریالیزم از نظر دور داشت. این تضاد به عنوان یکی از تضاد های اصلی جهان فعلی در هر گوشه ای از جهان با تضاد های اصلی دیگر (تضاد ملل تحت ستم با امپریالیزم و تضاد پرولتاریا با بورژوازی) کم و بیش یکجا عمل می نماید. بناءً نمی توان عملکرد این تضاد را در جنگ فعلی افغانستان نادیده گرفت و نباید نیروهای سیاسی وابسته به غرب را به غلط شناسائی نموده و به بهانه مبارزه علیه دشمن عمده با آنها به زدو بند های غیر اصولی و دنباله روانه پرداخت، یعنی نباید الزامات تاکتیکی را جای مسایل استراتژیک و اساسی نشاند.

ولی اگر ما از این مسئله اینگونه نتیجه گیری نمائیم که جنگ فعلی در افغانستان عمدتاً یک جنگ غیر عادلانه میان امپریالیست ها است دچار اشتباه می شویم. این در واقع زمینه و پایه مقاومت مسلحانه ملت ما علیه سوسیال امپریالیزم شوروی است که به قدرت های امپریالیستی رقیب اجازه می دهد از طریق غیر مستقیم (عمدتاً) بر سوسیال امپریالیزم شوروی ضربات نظامی وارد آورند. اگر مقاومت مسلحانه ملت ما علیه سوسیال امپریالیزم شوروی وجود نداشت جنگ فعلی نیز موجود نمی بود. تجاوزات امپریالیستی بیشماری در گوشه و کنار جهان وجود دارند که به علت عدم موجودیت مقاومت و مبارزه مسلحانه علیه امپریالیزم متجاوز جنگ ضد تجاوز را باعث نگردیده اند درحالی که نمی توان مدعی شد که تضاد میان قدرت های امپریالیستی در آنجا ها عمل نمی کرده و در نتیجه جنگی نیز بوجود نیامده است.

بناءً به دلایل فوق است که ما معتقدیم جنگ فعلی در افغانستان نه دو جنگ بلکه یک جنگ است، یعنی جنگ مقاومت ملت افغانستان علیه سوسیال امپریالیزم شوروی. کاملاً طبیعی است که در شرایط فقدان موجودیت نیروی انقلابی رهبری کننده؛ از سوی نیروهای امپریالیستی رقیب سوسیال امپریالیزم شوروی تلاش صورت بگیرد که ازین مبارزه بمتابۀ آله دستى علیه رقیب استفاده به عمل آورند.

به عبارت دیگر مبارزه علیه سوسیال امپریالیزم شوروی مبارزه علیه تجاوز است و مبارزه علیه امپریالیزم غرب مبارزه علیه مداخلات غیر مستقیم (عمدتاً).

این طرز تفکر که جنگ فعلی در افغانستان عمدتاً جنگ میان شوروی و امریکا است در سال 1359 در میان کادرهای "ساما" در پروان به وجود آمد و پس از شکست نیروهای "ساما" در آن ولایت بیشتر از پیش تقویت گردید. چنانچه همین طرز تفکر یکی از زمینه های فکری ارتباط گیری با دولت مزدور و امضای پروتوکول تسلیمی در سال 1360 گردید.

(4) -- پس از شکست تجاوز جاپان بر چین البته نه چین به عنوان یک کشور از بین رفت و نه جاپان اما آن مناسباتی که میان امپریالیزم جاپان و ملت چین در حین تجاوز جاپان بر چین به وجود آمده بود از میان رفت و در نتیجه جاپان و چین دارای ماهیت زمان تجاوز و مقاومت نیز بعد از ختم جنگ مقاومت دیگر در میان نبودند. این مسئله در سطح کلی تضاد میان امپریالیزم و ملل تحت ستم نیز مصداق دارد. وقتی ملل تحت ستم نباشند آیا می توان گفت که امپریالیزمی در کار خواهد بود؟ ولی این مطلب هرگز به این مفهوم نیست که با حل تضاد میان امپریالیزم و ملل تحت ستم دیگر نه کشوری وجود خواهد داشت و نه ملتی. با حل تضاد میان امپریالیزم و ملل تحت ستم الزامات کشورها و ملت ها از میان نمی روند بلکه تحت ستم بودن ملل و امپریالیستی بودن کشورها از میان میروند.

اساساً در هر تضاد خاصی مناسبات خاص و مشخصی مطرح می باشد و نه مناسبات بصورت مطلق. مثلاً تضاد میان ملت افغانستان و سوسیال امپریالیزم شوروی را در نظر بگیریم. درینجا منظور از تضاد تضاد میان یک قدرت امپریالیستی متجاوز و یک ملت مورد تجاوز در میان است یعنی تضاد میان متجاوز و تحت تجاوز. این تضاد یک تضاد نسبی است، نه صرفاً ازینرو که مشروط و مؤقتی است بلکه از آن رو نیز که این تضاد تمامی جوانب موجودیت شوروی و ملت افغانستان را در بر نمی گیرد. شورویها و افغانها در این که زنده اند، انسان اند و شعور دارند با هم در تضاد قرار نمی گیرند، ولی وقتی پای مناسبات متجاوز و تحت تجاوز به میان بیاید با هم تضاد دارند. جوانب متضاد به صورت مطلق با هم در تضاد قرار نمی گیرند بلکه در مناسبات خاص و معینی یا در چوکات خاص و معینی با هم در تضاد قرار می گیرند. اگر اینچنین نبود اساساً وحدت اضداد ناممکن می گردید. نابودی تضاد به مفهوم نابودی مطلق جوانب متضاد نیست بلکه به مفهوم نابودی آن ماهیت های خاصی است که اضداد در همان تضاد دارا هستند. ختم تضاد میان چین و جاپان به معنی نابودی چین و جاپان هر دونبود بلکه به مفهوم ختم تجاوز جاپان و به مفهوم ختم جنگ مقاومت ضد جاپانی بود. نفی مطلق را همان طوری که لنین بیان می نماید متافزیک مطرح می نماید و نه دیالکتیک.

(5) -- دوگانگی ویژگی همیشگی همه چیزها است. البته این دوگانگی اشکال عینی گوناگونی می پذیرد و در نتیجه سرشت چیزها تغییر میکند. توارث و موتاسیون (جهش) در حکم دوگانگی وحدت اضداد اند. اگر تنها موتاسیون وجود داشت و توارثی در کار نبود هر نسلی هیچگونه شباهتی به نسل قبل نداشت. برنج دیگر برنج نبود و سگ ها و آدم ها هم همینطور. وجه محافظه کار می تواند کارکردی خوب و مثبت داشته باشد. در جریان مداوم تغییر این وجه می تواند ثبات و تداومی مؤقتی در اختیار موجودات زنده بگذارد. البته برنج بهبود یافته بهرحال برنج است. اما توارث بدون موتاسیون به معنای آن است که دیگر پیشرفتی در کار نیست و در نتیجه تکامل ترمز خواهد شد.» (مائو - کتاب نقدی بر سیاست اقتصادی شوروی - صفحه 76 فارسی)

نظریه پرورش طبیعی هگل که انگلس در مبحث "7 فلسفه طبیعت - جهان ارگانیک (آلی) - صفحه 69 کتاب انتی دورینگ" از آن یاد نموده است با نظر فوق الذکر مائوتسه دون شباهت دارد. براساس این نظریه تغییر نوع به مثابه نتیجه تأثیر متقابل تطبیق و توارث دانسته میشود که تطبیق به مثابه جانب تغییر یابنده و توارث به عنوان جانب پابرجای پروسه توضیح داده میشود. واضح است که در بحث نفی - نفی صرفاً جنبه توارث مدنظر قرار گرفته و جنبه تطبیق که تغییر نوع نتیجه تأثیر متقابل آن با توارث می باشد از نظر افتاده است.

*

ندای انقلاب

شماره 14

عقرب و قوس 1366

"جمهوری افغانستان"؟!؟

سوسیال امپریالیستها و مزدوران بی مقدار شان تدویر لویه جرگه قلابی را به مثابه نمایش قدرتمندی رژیم مزدور رویدست گرفتند؛ ولی برخلاف توقع شان درست در موقع به اجرا گذاشتن این نمایش مضحک حوادثی رخداد که افشاء کننده موقعیت و وضعیت واقعی مزدوران و باداران سوسیال امپریالیست شان بود. شهرخوست به محاصره افتاده بود و اوضاع ازین بابت برای رژیم مزدور و نیروهای اشغالگر چنان ناخوشایند بود که نجیب مزدور آن را بعنوان یک مسئله جدی بخاطر راه حل یابی به لویه جرگه قلابی پیشنهاد نمود. اگر مسئله به همین جا ختم میشد بازهم برای سوسیال امپریالیستها و مزدوران شان جای شکر باقی بود. هزاران تن از سپاهیان پوشالی و قوای اشغالگر غرض تأمین امنیت جلسات لویه جرگه قلابی در اطراف و درون شهر کابل و نیز در اطراف محل تدویر جلسه جرعه نامنهاد بحالت آماده باش درآمده بودند؛ مگر این آماده باش نظامی بزرگ نیز نتوانست امنیت جلسه را تأمین کند. درست موقعی که نجیب مزدور داشت از نیرومندی ارتش پوشالی و توانمندی آن برای تأمین «امنیت در کشور و دفاع از "انقلاب"» لاف می زد چند راکت در نزدیکی های محل جلسه به زمین فرود آمد و انفجارات مهیب آنها سالون جلسه را لرزاند و برای مدتی حالت عادی جلسه را بهم زد. لاشخورانی که مرگ و نابودی را در چند قدمی شان احساس میکردند تب لرزه مرگ وجود شان را فرا گرفت و لاف و گزاف های میان تهی نجیب نتوانست آنها را ازین حالت ترس و وحشت بیرون نماید.

چنانچه نمایش آشکار شکست لویه جرگه قلابی به همین یکی دو مسئله محدود باقی می ماند، بازهم سوسیال امپریالیستها و مزدوران شان می توانستند دلخوش دارند؛ ولی این نمایش محدود باقی نماند. در روز دوم برگزاری لویه جرگه قلابی که از سوی مقاومت حرکتی انجام نیافت مزدوران به جان هم افتادند و در اثر زد و خورد مسلحانه سنگینی که به وقوع پیوست بیشتر از پنجاه نفر از طرفین درگیر به هلاکت رسیدند و جلسه قلابی برای مدت تقریباً دو ساعت به حالت تعلیق کامل درآمد. این درگیری نشان داد که رژیم پوشالی تا چه حد از ثبات و "استحکام" درونی برخوردار است؛ "ثبات" و "استحکامی" که با فرار قبلی برادر نجیب مزدور و پیوستن به مخالفین به نحو روشنی آشکار گردیده بود.

به این ترتیب جلسات "لویه جرگه تاریخی" که با عجله در ظرف دو روز به پایان رسانده شد با تصویب قانون اساسی نامنهاد "جمهوری دموکراتیک افغانستان" را به "جمهوری افغانستان" تبدیل نمود و در ختم جلسه "رئیس جمهور" منتخب «پس از اجرای مراسم تحلیف بیانیه ای ایراد نموده و به تشریح جوانب مختلف موجودیت "جمهوری افغانستان" پرداخت. با توجه به متن این گفتار و عملکرد های سوسیال امپریالیزم شوروی و رژیم مزدور نظرگذرائی بر "جمهوری افغانستان" از زوایای مختلف می اندازیم:

1- از لحاظ سیاسی:

نجیب مزدور ماهیت انقلابی قلابی ثور و حزب ضد دموکراتیک ضد خلق را اینچنین شرح می دهد: «بجاست گفته شود که انقلاب ملی و دموکراتیک ثور به حیث نتیجه قانونمندی مبارزات طولانی ضد استبدادی و ضد استعماری مردم افغانستان بوده و به هیچوجه انقلاب سوسیالیستی نیست و حزب دموکراتیک خلق افغانستان حزب کمونیست نمی باشد.»

در جوامع تحت سلطه امپریالیزم انقلاب شامل دو مرحله استراتژیکی می باشد: - مرحله انقلاب ملی - دموکراتیک و مرحله انقلاب سوسیالیستی. در این جوامع بخاطر به پیروزی رساندن انقلاب سوسیالیستی یعنی مرحله دوم انقلاب باید انقلاب ملی - دموکراتیک یا مرحله اول انقلاب بمثابه گام مقدماتی و ضروری در نظر گرفته شود و این امر ممکن نیست مگر در تحت رهبری "پیشاهنگ پرولتاریا" یعنی حزب کمونیست.

"حزب دموکراتیک خلق افغانستان" نه تنها امروز که نجیب بیان می کند بلکه هیچگاهی یک حزب کمونیست نبوده است و مسلم است که چنین حزبی هرگز نخواهد توانست جامعه افغانستان را بطرف سوسیالیزم و کمونیزم رهبری نماید. وقتی نجیب مزدور بیان می نماید که "انقلاب ثور" به هیچ وجه انقلاب سوسیالیستی نیست کاملاً درست میگوید. این به اصطلاح انقلاب که توسط پیشاهنگ پرولتاریای کشور (حزب کمونیست) رهبری نگردیده و نمی گردد نمی تواند زمینه ساز انقلاب سوسیالیستی در کشور باشد و نمی تواند نشانی از کمونیزم داشته باشد. این به اصطلاح انقلاب به هیچ وجهی حتی از جهت دورنما و بصورت بالقوه نمی تواند مقدمه یک انقلاب سوسیالیستی باشد و نطفه ای ازین انقلاب را در خود نهفته داشته باشد. این به اصطلاح انقلاب صرفاً یک

"انقلاب ملی دموکراتیک" است. حتی اگر درین سطح بتوانیم مسئله را قبول نمائیم که قبولش ناممکن است باید گفت که این به اصطلاح انقلاب یک انقلاب صرفاً بورژوازی بدون هیچ دورنما و وجه مشترکی با انقلاب سوسیالیستی است.

ولی بشنویم که این به اصطلاح انقلاب ملی - دموکراتیک را نجیب مزدور چه گونه تئوریزه می نماید؟

«ما تصامیم و اصلاحاتی را که مردم ما از لحاظ سطح آگاهی و شرایط عینی زندگی خود برای آنها آماده نیستند بالای شان تحمیل نخواهیم کرد. در گذشته بسیاری اصلاح طلبان افغانستان و منجمله آنانی که واقعاً خواهان ترقی وطن بودند مرتکب چنین اشتباهات شده بودند. در تاریخ حزب ما نیز چنین نمونه هائی وجود دارد که بعضی از شخصیت های حزب بدون در نظر گرفتن عنعنات و رسوم ملی اندیشه هائی را که مردم ما درست درک نمی کردند و از لحاظ عملی غیر قابل قبول بودند بالای آنها میخواستند تحمیل کنند و واقعاً حزب، انقلاب و مردم برای چنین ماجراجوئی و انحراف قیمت گزاف پرداختند و طوری که شما می دانید چنین اشخاص مجازات شدند.»

پس مزدوران "انقلابیونی" اند که نه به انقلاب کردن بلکه به اصلاحات می پردازند و اکنون پس از این همه قتل، غارت، چپاول و وطنفروشی تازه پی برده اند که در تطبیق اصلاحات نیز نباید "ماجراجوئی" نمایند.

درینجا روشن است که حفیظ الله امین و دارودسته اش نه بخاطر جاسوس امریکا بودن بلکه بخاطر به اصطلاح ماجراجوئی و تحمیل اندیشه های غیر قابل درک برای مردم بالای آنها مجازات گردیده اند؛ "ماجراجوئی" ای که خود ارباب س.ا. شان بانی و طراح آن بود. این ماجراجوئی هیچ چیزی نبود جز حرکت سریع سوسیال امپریالیزم شوروی و مزدوران بی مقدار شان در جهت گسترش هرچه سریعتر دامنه نفوذ و تسلط بورژوازی کمپرادوری بوروکراتیک بر جامعه افغانستان که با مخالفت تمامی اقشار و طبقات جامعه (منجمله فیودالیزم) روبرو گردید. نجیب مزدور روی درستی حرکت "ماجراجویان" حرفی ندارد بلکه صرفاً "تند روی" آنها را مورد ملامت قرار می دهد و متذکر میشود که آن اندیشه ها را مردم نمی توانستند درست درک کنند و به درستی و اصالت آنها پی ببرند و لذا از لحاظ عملی غیر قابل قبول بودند. بناءً وقتی با ماجراجوئی و تحمیل اندیشه های غیر قابل درک بالای مردم و در نتیجه از لحاظ عملی غیر قابل قبول، تأمین منافع سوسیال امپریالیزم شوروی ممکن نگردید باید مزدوران خود را با افکار و خرد موجود در جامعه دمساز سازند و درین چوکات فکری، کارشان را روبراه سازند. ببینیم نجیب مزدور چگونه درین مورد به طرح مطلب می پردازد:

«ما تاریخ خود را داریم که با تاریخ سایر کشورها مشابه نیست. ما رسوم و عنعنات خود را داریم که از نیاکان ما به ما به ارث مانده؛ ما خرد خود را داریم، خرد بسیاری نسل هائی را که دولت مستقل را درین وطن ایجاد نمودند و از استقلال آن در سه جنگ با انگلستان استعمارگر دفاع نمودند. ما هرگز از تمدن بشری کنار نبودیم و نخواهیم بود. اینک کاروان ما راه خود را به سوی قله های شامخ آزادی، سعادت و عدالت به پیش گرفته است. ما از گنجینه های پایان ناپذیر تجارب و افکار بشریت با سپاسگذاری فقط آنچه را می گیریم که با شرایط ملی ما مطابقت داشته و آنچه که مردم ما آن را بپذیرد. منحصیث رئیس جمهور کشور اسلامی ما؛ اینجانب در زندگی معنوی مردم دقیقاً احکام دین مبین اسلام را در نظر گرفته شرایط را برای شگوفائی ارزش های ملی و اسلامی ایجاد می نمایم. به شما وعده میدهم که به تمام فعالیت های خود هیچگاهی از نورم ها، عنعنات و سنن اسلامی و ملی که قرنها در نهاد مردم افغانستان پرورش یافته انحراف نوزم.»

در اینجا با بحثی شبیه به بحث "تازه اندیشان ساما" روبروئیم. البته نجیب پا در هوا صحبت نمی نماید. وی برای تحقق این گفته هایش پایه مادی مشخصی را در اختیار دارد، که همان موجودیت سوسیال امپریالیزم شوروی در رأس یکی از دو بلوک امپریالیستی جهانی و موجودیت بورژوازی کمپرادوری بوروکراتیک در افغانستان و به اضافه موجودیت صد و پنجاه هزار از افواج مهاجم سوسیال امپریالیستی در کشور است. منظور نجیب مزدور از ارزشهای ملی اسلامی و نورمها و عنعنات و سنن اسلامی و ملی که قرنها در نهاد مردم افغانستان پرورش یافته اند حرف میزند. این ارزشها همان ایدئولوژی مسلط فئودالی بر جامعه است که عاملین این ایدئولوژی یکی روحانیون می باشند و دیگری رؤسای قبایل و خوانین اقوام و طوایف در کشور. وقتی نجیب مزدور وعده می دهد که هیچگاهی از چوکات این ایدئولوژی انحراف نخواهد کرد و حتی برای شگوفائی آن تلاش خواهد کرد ناگزیر است عامل اجرائی این وعده را نیز بوجود بیاورد و این عامل اجرائی هیچ چیزی نیست جز شوراهای اسلامی و قبایلی (شورای روحانیون و شورای خوانین). در این مورد نجیب مزدور بیان می نماید:

«بدین منظور (تطبیق نورمهای اسلامی و ملی) در نظر دارم تا در چوکات ریاست جمهوری شورای با اعتبار اسلامی و شورای اقوام و قبایل را ایجاد نمائیم. در ترکیب این شورا ها، علما و شخصیت های محترم مذهبی، مشران با اعتبار اقوام و قبایل صرف نظر از

نظریات سیاسی آنها در صورتی که برای مصالحه مبارزه نمایند شامل خواهند شد. رئیس جمهور در تمام امور بر مسئولیت آینده و به مشورت و همکاری این جرگه ها تکیه خواهد کرد.»

پس مفهوم انقلاب ملی - دموکراتیک مورد نظر نجیب مزدور روشن گردید. این که خوانین و روحانیون دارای افکار ضد فیودالی باشند یا نباشند مهم نیست بلکه مهم آن است که آنها مصالحه یعنی استراتژی جدید سوسیال امپریالیزم شوروی و مزدورانش غرض تحمیل انقیاد بر مردم ما را قبول داشته باشند. به عبارت دیگر این "انقلاب" از لحاظ سیاسی با فئودالیزم مخالف نیست بلکه با آنچه مخالف است عبارت است از عدم پذیرش تسلط سوسیال امپریالیزم شوروی بر مردم ما و مخالفت با این تسلط. ریاست جمهوری ای با ریاست نجیب مزدور و موجودیت شورای روحانیون و شورای فئودالان و خوانین در چوکات آن یعنی ترکیبی از بورژوازی کمپرادوری بوروکراتیک و فئودالیزم در رأس "دولت انقلابی" مورد ادعای نجیب مزدور.

"رئیس جمهور"ی که در رأس این قدرت کمپرادور - فیودالی قرار می گیرد مکلف است که به تنهایی منافع بورژوازی کمپرادور بوروکراتیک وابسته به سوسیال امپریالیزم شوروی را در نظر نگیرد بلکه باید در عین حال منافع طبقات استثمارگر دیگر و به خصوص منافع فیودالیزم را نیز مدنظر قرار داده تأمین آن را تضمین نماید. این چنین رئیس جمهور کمپرادور - فیودال، تأمین صلح در افغانستان یعنی ختم جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی و تأمین شرایط دلخواه سوسیال امپریالیزم شوروی در افغانستان را بخاطر برآورده شدن اهداف امپریالیستی اش بالاتر از هر چیز دیگری دانسته و اعلام می نماید:

«تعهد میسپارم که... قبل از همه از تلاش به سوی صلح نسبت به منافع طبقاتی، حزبی، ایدئولوژیک و قومی دفاع خواهم کرد.»
و این است اوج ماهیت سیاسی "انقلاب ملی دموکراتیک" مورد نظر مزدوران سوسیال امپریالیزم شوروی و اوج ماهیت کمپرادور - فیودالی آن.

2 - از لحاظ اقتصادی:

«پروژه مصالحه ملی شرایط مساعد را برای برقراری مناسبات متقابلاً مفید با تمام نهاد های اقتصادی و برای توسعه تماس های اقتصادی خارجی به وجود می آورد. اساس این مناسبات را اعتماد متقابل، همکاری های کوپراتیوی، امنیت اقتصادی - منطقی و جهانی تشکیل می دهد. سیاست اقتصادی و ساختار آینده نزدیک آن نه از طریق اقتصاد سوسیالیستی بلکه بر اصول اقتصاد مختلط با دادن امکانات وسیع به متشبثین ملی و سرمایه گذاری خارجی اتکاء خواهد داشت. ارگان های دولتی و اداری باید پلانهای دیگرگونی سیاسی را با اقدامات سیاسی توأم سازند. باید حق تقدم به رشد و توسعه پروژه های اقتصادی سکتور خصوصی قبل از همه در رشته های تولیدی داده شود. دولت بر بنیاد سیاست مصالحه ملی، آزادی فعالیت سرمایه خصوصی را تضمین نموده و از ایجاد مؤسسات مختلط پشتیبانی به عمل می آورد. ما از همه متشبثین ملی دعوت به عمل می آوریم که به اساس تضمین های مشخصی که از جانب دولت برای شان داده میشود درین امر شرکت نمایند. همچنین سعی به عمل خواهد آمد تا همکاری متقابل مفید با کشورهای سوسیالیستی در ساحة تجارت و اقتصاد توسعه یابد. منحصراً رئیس جمهور، اینجانب مکلف هستم تا از این اصول در زندگی اقتصادی کشور پیروی نمایم. در جهت اجرای پلان پنجساله ایجاد اقتصاد نیرومند و متشکل بر اساس تحکیم موقف متولدین ملی کالا و رشد بازار هرگونه سعی و تلاش را به عمل خواهم آورد... از آغاز سال تعلیمی آینده برای شاگردان مکاتب و لیسه ها صبحانه رایگان داده میشود و به مدد معاش محصلین افزوده میشود... با تحقق این اهداف دولت تمام نیروهای دارای ارتباط متقابل جامعه افغانی را بسیج ساخته و منافع آنها را در نظر میگیرد. این امر جوابگوی آرزومندی ها و آرمان های تمام جامعه خواهد بود.»

در جمهوری افغانستان شرایط مساعد برای برقراری مناسبات متقابلاً مفید بورژوازی کمپرادور بوروکراتیک وابسته به سوسیال امپریالیزم شوروی با تمام نهادهای اقتصادی دیگر در پرتو "مشی مصالحه ملی" به وجود خواهد آمد. مثلاً یکی ازین نهاد های اقتصادی فیودالیزم است. مناسبات متقابلاً مفید میان بورژوازی کمپرادوری بوروکراتیک و فیودالیزم به این صورت بوجود می آید (و قسماً به وجود آمده است):

- 1 - حد نصاب زمینداری به صد جریب برای هر فامیل بالا برده میشود.
- 2 - باغها و تاکستانها از استملاک معاف میشوند.
- 3 - زمینهای فیودالان طرفدار فعال رژیم از استملاک معاف میشوند.

4- قیمت زمین های استملاک شده به فیودالان پرداخت میشود.

5- سرمایه گذاری شرکتی در آباد سازی زمین های بائر تشویق میگردد.

و در نتیجه:

1- فیودالیزم اساساً دست نخورده باقی می ماند.

2- فیودالان معدودی که زمینهای شان استملاک گردیده با دریافت قیمت زمین یا به زمینداران سرمایه دار مبدل می گردند و یا سرمایه های شان در تجارت و صنعت به کار می افتد.

در مورد مناسبات متقابل با متشبهین خصوصی، مزدوران سوسیال امپریالیزم شوروی اکنون اذعان میدارند که "کمک های اقتصادی شوروی" بعد ازین محدود به سکتور دولتی نبوده و بخش خصوصی را نیز در بر خواهد گرفت. بر اساس این سیاست سرمایه سوسیال امپریالیستی در بخش خصوصی به صورت کرایه های تضمین شده از جانب دولت مزدور به کار خواهد افتاد. این موضوع قسمتی از بخش خارجی اصلاحات اقتصادی گرباچوف را شامل می شود که بر اساس نیازمندی های بین المللی سرمایه "شوروی" رویدست گرفته شده است. بر اساس این "اصلاحات" غارتگری اقتصادی سوسیال امپریالیزم شوروی در سطح جهانی دیگر نباید در چوکات سکتور دولتی محدود بماند بلکه باید بخش خصوصی را نیز تحت سیطره بگیرد. صدور سرمایه سوسیال امپریالیستی اکنون نیاز ندارد که پوشش فریبنده "راه رشد غیر سرمایه داری" را در همه جا بر چهره زند، بلکه می تواند بر اساس تحکیم موقف مؤلدين خصوصی و رشد بازار نیز به غارتگری بپردازد. در چوکات این حرکت اقتصادی آشکار امپریالیستی است که بر "قراری مناسبات متقابلاً مفید" بورژوازی کمپرادوری بوروکراتیک با متشبهین خصوصی شکل می گیرد. در چوکات این مناسبات است که امکانات وسیع به متشبهین خصوصی داده می شود و سکتور خصوصی حق تقدم پیدا میکند و نیز آزادی سرمایه های خصوصی تضمین می گردد.

اما مسئله اصلی در سیاست اقتصادی "جمهوری افغانستان" عبارت است از "همکاری های متقابلاً مفید با کشورهای "سوسیالیستی" (بلوک سوسیال امپریالیستی شوروی).

فیودالیزم اساساً دست نخورده و سکتور خصوصی تقویت شده و دارای حق تقدم در چوکات این همکاری متقابلاً مفید میان "جمهوری افغانستان" و "کشورهای سوسیال امپریالیستی" (بلوک سوسیال امپریالیستی شوروی) تنظیم خواهد شد تا "اقتصاد نیرومند و مستقل" ایجاد گردد. این "اقتصاد نیرومند و مستقل" با ادغام اقتصادی شهر به شهر و ولایت به ولایت "جمهوری افغانستان" با شوروی سوسیال امپریالیستی شکل خواهد گرفت و اجرای این مهم هم اکنون بر عهده "وزارت همکاری های مستقیم" سپرده شده است.

در پهلوی این مسائل "جمهوری افغانستان" از جلب سرمایه های امپریالیستی غربی نیز غافل نخواهد بود و غرض جلب این سرمایه ها به سرمایه داران غربی اطمینان داده میشود که ساختار آینده افغانستان (مثلاً تا سال دوهزار که گرباچوف آنرا سال نهائی خلع سلاح اتمی در جهان اعلام کرده است.) اقتصاد "سوسیالیستی" (کاملاً سرمایه داری بوروکراتیک) نخواهد بود، بلکه بر اصول اقتصاد مختلط با دادن امکانات وسیع به متشبهین ملی و سرمایه گذاری خارجی به شمول سرمایه غرب- متکی خواهد بود.

کاملاً طبیعی است که در شرایط حاکمیت بورژوازی کمپرادوری بوروکراتیک وابسته به سوسیال امپریالیزم شوروی، فیودالیزم، بورژوازی خصوصی وابسته به سوسیال امپریالیزم شوروی و امپریالیزم غرب و سرمایه های "شوروی و شرکاء" و امپریالیست های غربی، بر حیات اقتصادی کشور، کارگران، دهقانان، خرده بورژوازی و بورژوازی ملی تحت فشار، همانقدر از مزایای این برقراری مناسبات متقابلاً مفید "اقتصادی" میان تمامی نهادهای اقتصادی کشور نفع خواهند برد که فی المثل شاگردان مکاتب و محصلین به صورت افزایش مدد معاش محصلین و صبحانه مجانی برای شاگردان مکاتب و لیسه ها؛ اوج "مرحمت" سوسیال امپریالیستها و نوکران شان در حق نسل جوان کشور در ازای سربازگیری اجباری، سقوط شدید سطح آموزش و پرورش و تحمیق فرهنگی. مواد صبحانه مجانی متعلمین مکاتب و لیسه ها از مدرک کمک های "بلاعوض" کشور "دوست" تأمین خواهد بد و مثلاً "جمهوری" های معینی که کار پیشبرد ارتباط اقتصادی مستقیم با ولایات و شهرهای معین افغانستان را رأساً بر عهده گرفته اند این مواد را نیز تأمین خواهد کرد تا به این ترتیب ادغام اقتصادی افغانستان و "شوروی" به سطوح صنعت و تجارت و زراعت محدود نمانده و ساحه آموزش و پرورش را نیز در بر گیرد. البته "صبحانه" کارگران و دهقانان در چوکات این اقتصاد ادغام شده به اقتصاد سوسیال امپریالیزم شوروی می تواند اشکال دیگری بخود بگیرد، ولی در هر حال در چوکات نظم اقتصادی موجود جهانی- نظم اقتصادی امپریالیستی- و بر مبنای "امنیت اقتصادی منطقوی و جهانی" امپریالیستی تهیه خواهد شد.

«با ابراز حسن نیت مبنی بر تسریع بازگشت آنان (عساکر شوروی) به وطن صلح آفرین شان ما تصمیم گرفتیم تا این موضوع را با جانب شوروی مورد مذاکره قرار دهیم. درین مذاکرات خروج قطعات محدود اتحاد شوروی نه در مدت شانزده ماه که قبلاً از جانب ما در ژنو پیشنهاد شده بود بلکه طی مدت نه طولانی تر از دوازده ماه به انجام خواهد رسید. چنین پیشنهاد از جانب ما در مرحله بعدی مذاکرات ژنو ارائه خواهد شد. با در نظر گرفتن این که تمام اسناد مذاکرات ژنو تقریباً تنظیم شده است، ترتیب جدول زمانی در کوتاه ترین مدت ممکن که عودت قطعات محدود اتحاد شوروی را میسر سازد مورد موافقت قرار خواهد گرفت. لیکن رسیدن به چنین نتایجی می طلبد که مداخله در امور داخلی افغانستان به صورت مطمئن قطع و عدم تکرار آن تضمین گردد...»

«... در حال حاضر قوای مسلح شوروی در سیزده ولایت افغانستان اقامت ندارد. دولت حاضر است تا این پروسه را بلا تأخیر در سایر ولایات کشور گسترش دهد... ولایاتی که... اقدامات صلح جویانه را عملی سازند و ضمانت های مطمئن تأمین امنیت را بسپارند... قطعات شوروی آن ولایات را ترک می کنند...»

از مدتی به این طرف سوسیال امپریالیستها و مزدوران شان درین مورد که قوای شوروی در سیزده ولایت افغانستان حضور ندارد تبلیغات پر سروصدائی به راه انداخته و این امر را نتیجه پیروزی های طرح "مصالحه ملی" قلمداد میکنند. البته این امر واقعیت دارد که در بعضی از ولایات افغانستان قوای شوروی حضور ندارند ولی این امر نتیجه پیروزی های طرح "مصالحه ملی" نیست. قوای متجاوز سوسیال امپریالیستی از همان ابتدای ورود شان به افغانستان به تمامی ولایات تقسیم نگردیدند بلکه به شمول شهر کابل در مراکز ولایات مهم استقرار یافتند و نیز در طول شاهراه کابل به مرز "شوروی" جا بجا گردیدند. قوای "شوروی" در طول مدت جنگ عملیات نظامی بالای آن ولایاتی را که در آنجا حضور نداشته اند از طریق پایگاه های شان در ولایات مجاور به پیش برده اند. مثلاً از ابتدای ورود قوای شوروی به افغانستان تا حال این قوا در ولایت زابل محل استقرار دائمی نداشته و عملیات جنگی بالای این ولایت را توسط قوای مستقر در قندهار به پیش برده اند. به این ترتیب اولاً تمامی ولایاتی که فعلاً قوای شوروی در آنها حضور ندارند ولایاتی هستند که از همان ابتدای تجاوز تا حال این قوا در آنها پایگاه استقرار دائمی نداشته اند و عدم موجودیت قوای شوروی در آنها نتیجه متحقق شدن طرح "مصالحه ملی" نیست و ثانیاً همان طوری که قبل از اعلام مشی "مصالحه ملی" عملیات قوای "شوروی" بالای این ولایات توسط نیروهای مستقر در ولایات مجاور صورت می گرفت اکنون نیز چنین عملیاتی از ولایات مجاور صورت می گیرد و متوقف نگردیده است. البته در عملیات نظامی پر دامنه، بسیج نظامی به ولایات مجاور محدود نگردیده و قوای مستقر در سائر ولایات نیز می توانند مورد استفاده قرار بگیرند. از جانب دیگر عملیات قوای هوایی "شوروی" از همان ابتدای تجاوز تا حال از پایگاه های هوایی کابل، قندهار، شیندند هرات، مزار شریف و قندوز (صرف نظر از آن عملیات هوایی ای که از داخل خاک "شوروی" براه می افتند) صورت می گرفته و وضع ازین بابت کدام تغییری نکرده است.

با توجه به مطالب فوق است که عدم موجودیت قوای شوروی در بعضی ولایات هیچگونه اهمیت نظامی بخصوصی - به مفهوم کم شدن دامنه جنگ - نداشته و تبلیغات پوچ و میان تهی ای بیش نیست.

در مورد مداخله در امور داخلی افغانستان قدر مسلم این است که موجودیت قوای متجاوز سوسیال امپریالیستی در افغانستان باید اولین گامی باشد که منجر به قطع تجاوز و مداخله خارجی در امور داخلی افغانستان - به خصوص در بعد نظامی - گردد. منافع ملت بیخاسته و خلق در خون خفته ما می طلبد که نه تنها قوای متجاوز سوسیال امپریالیستی بدون قید و شرط باید از افغانستان خارج شود؛ بلکه باید همزمان و بعد از خروج این قوا مداخلات غیر مستقیم سوسیال امپریالیزم شوروی و سائر امپریالیست ها و مرتجعین - به خصوص در بعد نظامی - نیز باید قطع گردد، تا مردم افغانستان بتوانند خود سرنوشت شان را بدون مداخله خارجی تعیین نمایند.

اما این مآمول از طریق کنفرانس ژنو بدست نخواهد آمد زیرا که این کنفرانس خود شکلی از مداخله امپریالیستی و ارتجاعی خارجی در امور داخلی افغانستان به شمار می رود. کنفرانس در تلاش این نبوده و نیست که تجاوز و مداخله در امور داخلی افغانستان قطع گردیده و سرنوشت مردم افغانستان به دست خود شان سپرده شود. این کنفرانس در بهترین صورت می تواند تلاشی غرض تغییر شکل تجاوز و مداخله امپریالیستی و ارتجاعی در امور داخلی افغانستان تلقی گردد. کنفرانس ژنو نشان می دهد که در شرایط عدم موجودیت حزب پرولتری پیشآهنگ و نیروی انقلابی رهبری کننده مبارزات پرخروش و خونین یک ملت بیخاسته چگونه می تواند مورد سوء استفاده امپریالیستی و ارتجاعی قرار بگیرد.

4 - دعوت از امپریالیزم امریکا:

«... افغانستان خواهان رفع تصادمات نظامی و ایجاد سیستم امنیت بین المللی می باشد... اکنون طریق مصالحه ملی و سیاست توافق میان مخالفین در عده ای از کشورهای جهان به حل و فصل پرابلم جنگ و تأمین صلح و استقرار سیاسی مورد عمل قرار گرفته است. ما در تدویر کنفرانس وسیع بین المللی در باره عادی ساختن اوضاع افغانستان با شرکت اتحاد شوروی و ایالات متحده علاقمند هستیم. تحقق تدابیر پیشنهاد شده می تواند به سهمگیری بزرگی به نفع صلح و تحکیم ثبات در منطقه مبدل گردد. ما در زمینه به حادثه بزرگ که تمام جهان به اشتیاق و علاقمندی آنرا انتظار می کشند یعنی در آستانه ملاقات میخائیل سرگیویچ گرباچوف منشی عمومی کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی و رونالد ریگن رئیس جمهور امریکا به امیدواری می نگرییم...»

تدابیر پیشنهاد شده رژیم مزدور حلقه ای است از حلقات متعدد سیاست خارجی "شوروی گرباچوفی". این تدابیر نه تنها از طرف رژیم مزدور در افغانستان بلکه همچنان در کامبودیا، انگولا و نیکاراگوا رویدست گرفته شده و ممکن است در جاهای دیگری چون شرق میانه نیز رویدست گرفته شود. واقعیت این است که نزاع میان بلوک های امپریالیستی عمدتاً بر سر کنترل کشورهای تحت سلطه و غارت خلق های تحت ستم می باشد و هر گونه تلاش برای تخفیف تشنج میان بلوک های امپریالیستی بدون داد و گرفت های سیاسی درین ساحه ناممکن می باشد. بدین سبب است که تلاش ابرقدرت ها در جهت برچیدن موشکهای میان برد و کاهش در تعداد موشک های قاره پیما که غرض کنترل بحران تبلیغات تحمیق گرانه، نفس تازه کردن، گسترش نفوذ در جهان و کاهش فشار بر اقتصاد شان به راه انداخته شده قاعدتاً باید بر پایه داد و گرفت های سیاسی معینی در آسیا، افریقا و امریکای لاتین رویدست گرفته شود. هم اکنون "مصالحه ملی" به مثابه جزئی از "تفکر نوین سیاسی" گرباچوف از طرف مزدوران سوسیال امپریالیزم شوروی تقریباً در تمامی نقاط "متشنج" آسیا، افریقا و امریکای لاتین تبلیغ می گردد زیرا که سوسیال امپریالیزم شوروی علی العجله غرض آمادگی بیشتر جنگی و اهداف دیگری ظاهراً به رفع تصادمات نظامی و ایجاد سیستم امنیت بین المللی امپریالیستی علاقمندی نشان می دهد.

"عادی ساختن" اوضاع افغانستان و به فرجام رساندن سازش و مصالحه در آن که در راستای این سیاست عمومی شوروی اهمیت به سزائی دارد بدون شرکت فعال ابر قدرت رقیب ناممکن و نامیسر خواهد بود. به همین جهت است که سوسیال امپریالیزم شوروی از زبان نجیب مزدور طرح کنفرانس بین المللی در مورد افغانستان به امپریالیزم امریکا را پیش می کشد. البته تلاش سوسیال امپریالیزم شوروی و مزدوران افغانی اش از طریق کنفرانس ژنو ادامه خواهد یافت، مگر در صورتی که کنفرانس ژنو برای آنها نتیجه ای در بر نداشته باشد تشکیل کنفرانس بین المللی را روی دست خواهند گرفت. ولی حتی در صورت به "نتیجه" رسیدن کنفرانس ژنو نیز ممکن است نوعی کنفرانس بین المللی ضرورت پیدا نماید زیرا که مسئله تضمین های بین المللی خواهی نخواهی پای امپریالیزم امریکا و دیگران را مستقیماً به میدان خواهد کشاند. ابراز علاقمندی نجیب مزدور به تدویر کنفرانس بین المللی چراغ سبزی است به امپریالیزم امریکا و دعوتی از وی مبنی بر اینکه می تواند در تعیین سرنوشت مردم افغانستان در پهلوی سوسیال امپریالیزم شوروی مداخله داشته باشد تا در "جمهوری افغانستان" منافعش محفوظ بماند؛ همان طوری که باید - و عمدتاً - منافع سوسیال امپریالیزم شوروی محافظت گردد.

مبارزه علیه طرح مصالحه ملی از مبارزه علیه تجاوز سوسیال امپریالیزم شوروی و مزدوران داخلی اش جدائی ناپذیر است، همان طوری که مبارزه علیه مداخلات ارتجاعی و امپریالیستی در سرنوشت مردم افغانستان از مبارزه علیه طرح مصالحه ملی جدائی ناپذیر می باشد.

کمونیست ها وظیفه دارند در روشن ساختن این مسئله برای مردم افغانستان تلاش نمایند که هیچ قدرت ارتجاعی و امپریالیستی نه می خواهد - و نه می تواند - آزادی و حریت را به آنان تقدیم نماید. مردم افغانستان فقط و فقط می توانند آزادی شان را در میدان نبرد با اتکاء به خود و در پیوند با انقلابیون جهان بدست آورند.

وظایف نهاد های کمونیستی و نهاد های ملی - دموکراتیک

برای آن که به این سؤال که: آیا وظایف نهاد های کمونیستی و نهاد های ملی - دموکراتیک یکی است؟ جواب درست داده باشیم و برای آن که انحرافات در مورد وظایف این نهاد ها (نهاد های کمونیستی و نهاد های ملی - دموکراتیک) را نشانی کرده باشیم باید به سندی از لنین به نام (وظایف سوسیال دموکرات های روس) و همچنان به تاریخ مبارزات این نهاد ها در کشور خود مان (افغانستان) بعد از ایجاد نخستین نهاد کمونیستی (سازمان جوانان مترقی) مراجعه نماییم.

ولی قبل از آن که وارد بحث تاریخ مبارزات نهاد های کمونیستی و نهاد های ملی - دموکراتیک و از آن هم مهم تر وارد بحث چگونگی برخورد نهاد های کمونیستی نسبت به نهاد های ملی - دموکراتیک شویم اینک به قسمت هائی از سند مهم کمونیستها که توسط لنین پیشوای پرولتاریای جهان قبل از 1905 به رشته تحریر درآمده است مراجعه می کنیم؛ تا با تکیه بر این سند تاریخی وظایف کمونیستها را در هر دو مؤلفه جدایی ناپذیر وظایف سوسیالیستی و وظایف دموکراتیک تعیین نموده باشیم.

ما از آن جهت قسمتهای طولانی این سند لنین (وظایف سوسیال دموکراتهای روس) را نقل می نمایم تا به خواننده این مضمون تا حدود امکان در مورد وظایف سوسیالیستی و دموکراتیک کمونیستها معلومات داده باشیم. امیدواریم نقل قسمت های طولانی این سند لنین موجب ملال خاطر خواننده نشود.

«به طوری که میدانیم منظور فعالیت عملی سوسیال دموکراتها رهبری مبارزه پرولتاریا و متشکل کردن این مبارزه است. صورت آن: مبارزه سوسیالیستی (مبارزه ضد طبقه سرمایه داران یعنی مبارزه ای که همش مصروف به انهدام رژیم طبقاتی و ایجاد جامعه سوسیالیستی است) و مبارزه دموکراتیک (مبارزه بر ضد حکومت مطلقه یعنی مبارزه ای که هم آن مصروف به دست آوردن آزادی سیاسی در روسیه و دموکراسی کردن رژیم سیاسی در روسیه و دموکراسی کردن رژیم سیاسی و اجتماعی روسیه است). ما گفتیم: به طوری که میدانیم و حقیقتاً هم سوسیال دموکراتهای روس از همان هنگام ظهور به صورت یک جنبش انقلابی و اجتماعی همواره با صراحت تامی به این منظور فعالیت خود اشاره کرده اند. همواره صورت دو گانه و مضمون مبارزه طبقاتی پرولتاریا را خاطر نشان نموده اند، همواره روی ارتباط لاینفک میان وظایف سوسیالیستی و دموکراتیک خود تأکید ورزیده اند - ارتباطی که خود عنوان انتخاب شده آشکارا حاکی از آنست. با وجود این حتی تاکنون هم شما مکرر به سوسیالیستهای برخورد می کنید که نسبت به سوسیال دموکراتها نادرست ترین نظریات را داشته آنها را متهم به نادیده گرفتن مبارزه سیاسی و غیره می نمایند. حال کمی به توصیف هر دو جنبه فعالیت عملی سوسیال دموکراسی روس پردازیم:

از فعالیت سوسیالیستی شروع می کنیم؛ از آن موقعی که سازمان سوسیال دموکراتیک "اتحاد مبارزه در راه آزادی طبقه کارگر" در سن پترزبورگ بین کارگران پترز بوگ ابراز فعالیت نمود؛ ظاهراً میبایستی چگونگی فعالیت سوسیال دموکراتیک در این مورد کاملاً واضح شده باشد. کار سوسیالیستی سوسیال دموکراتهای روس عبارتست از ترویج آموزش های سوسیالیزم علمی، اشاعه مفهوم صحیح در باره رژیم ارتجاعی و اقتصادی معاصر و مبانی و تکامل این رژیم و در باره طبقات مختلف جامعه روس، در باره روابط متقابل این طبقات و مبارزه آنان با یکدیگر، در باره نقش طبقه کارگر در این مبارزه و روش آن نسبت به طبقاتی که در حال سقوط و تکاملند و نسبت به گذشته و آینده سرمایه داری و در باره وظیفه تاریخی سوسیال دموکراسی بین المللی و طبقه کارگر روسیه. تبلیغ در بین کارگران ارتباط لاینفکی با ترویج دارد و طبیعتاً در شرایط فعلی سیاسی روسیه و با سطح فعلی ترقی توده های کارگر، در درجه اول اهمیت قرار می گیرد. تبلیغ در بین کارگران عبارتست از این که سوسیال دموکراتها در تمام تظاهرات خود به خودی مبارزه طبقه کارگر و در تمام تصادماتی که کارگران به خاطر روزگار، مزدکار و غیره با سرمایه داران پیدا میکنند شرکت ورزند. وظیفه ما ازین لحاظ عبارتست از آمیختن فعالیت خود با مسائل عملی و روزمره زندگی کارگر، کمک به کارگران برای این که ذهنشان در این مسائل روشن شود. متوجه کردن کارگران به عمده ترین سوء استفاده ها، کمک به آنان برای این که خواستههای خود را از کارفرمایان دقیق تر و عملی تر تنظیم نمایند. بالا بردن فهم کارگران در زمینه همبستگی و مصالح عمومی و آرمان عمومی کلیه کارگران روس به مثابه طبقه واحد کارگر که قسمتی از ارتش جهانی پرولتاریا را تشکیل میدهد، ایجاد محفل هائی بین کارگران، برقراری ارتباط صحیح و مخفی بین آنها و گروه مرکزی سوسیال دموکراتها. چاپ و انتشار مطبوعات کارگری، چاپ اوراق و بیانیه های تبلیغی و انتشار آن و تهیه عده ثابتی از مبلغین مجرب. اینست بطور خلاصه شکل های فعالیت سوسیالیستی سوسیال دموکراسی روس

سوسیال دموکراسی روس ضمن این که تمام نیروی خود را متوجه فعالیت در بین کارگران فابریکها و کارخانه ها مینماید آماده است از آن انقلابیون روس نیز که در جریان عمل معتقد میشوند که باید پایه فعالیت سوسیالیستی بر زمینه مبارزه طبقاتی قرار گیرد، پشتیبانی نماید، و در عین حال به هیچوجه این موضوع را کتمان نمی کند که هیچگونه اتحاد هائی در عمل با سایر فراکسیون های انقلابی ممکن نیست به مصالحه یا گذشتی در تئوری و در برنامه و در شعار منجر گردد و نباید هم منجر گردد. سوسیال دموکراتهای روس که معتقدند در زمان کنونی فقط آموزش سوسیالیزم علمی و مبارزه طبقاتی می تواند آن تئوری انقلابی باشد که پرچم جنبش انقلابی است، با تمام نیروی خود این آموزش را اشاعه خواهند داد و آنرا از تعبیرهای غلط حفظ خواهند کرد و بر ضد هرگونه کوششی که بخواهد جنبش کارگری روسیه را که هنوز جوان است با آئینی مربوط نماید که صراحت آن کمتر است قیام خواهند نمود. ملاحظات تئوریک ثابت میکند و فعالیت عملی سوسیال دموکراتها نشان میدهد که تمام سوسیالیست ها در روسیه باید سوسیال دموکرات بشوند.

حال به وظایف دموکراتیک و کار دموکراتیک سوسیال دموکراتها بپردازیم. بار دیگر تکرار می کنیم که این فعالیت با فعالیت سوسیالیستی ارتباط لاینفک دارد. سوسیال دموکراتها ضمن ترویج در بین کارگران، نمی توانند مسائل سیاسی را از نظر دور دارند و هر کوششی را که متوجه از نظر دور کردن آن باشد اشتباه ژرف و عقب نشینی از اصول اساسی سوسیال دموکراتیزم جهانی خواهند دانست. سوسیال دموکراتهای روس به موازات ترویج اصول سوسیالیزم علمی، ترویج ایده های دموکراتیک را هم در بین توده های کارگر وظیفه خود قرار می دهند. آنها سعی دارند مفهوم حکومت مطلقه را با تمام صور فعالیت آن، و نیز مفهوم مضمون طبقاتی آن، لزوم سرنگون ساختن آن و نیز این موضوع را که مبارزه موفقیت آمیز در راه آرمان کارگری بدون حصول آزادی سیاسی و دموکراسی کردن رژیم، سیاسی و اجتماعی روسیه غیر ممکنست - اشاعه دهند. سوسیال دموکراتها ضمن این که بین کارگران بر زمینه خواستهای فوری اقتصادی تبلیغ می کنند، در عین حال تبلیغ بر زمینه احتیاجات سیاسی فوری، بدبختی ها و خواستهای طبقه کارگر - تبلیغ بر ضد تعدیات پولیسی که در هر اعتصاب و در هر یک از تصادمات کارگران با سرمایه داران بروز میکند، تبلیغ بر ضد محدودیت حقوق کارگران از نقطه نظر یک هم کشور روس عموماً و از نقطه نظر این که ستمدیده ترین و مسلوب الحقوق ترین طبقات هستند خصوصاً و بالاخره تبلیغ بر ضد هر نماینده برجسته و قره نوکر استبداد را که در تماس مستقیم با کارگران قرار می گیرد و بردگی سیاسی طبقه کارگر را آشکارا به وی نشان میدهد - نیز به طور لاینفکی به آن مربوط می نمایند. ...

ما به نزدیکی تفکیک ناپذیر ترویج و تبلیغ سوسیالیستی و دموکراتیک و به موازی بودن کامل کار انقلابی در این یا آن رشته اشاره کردیم. ولی بین این دو نوع فعالیت و مبارزه فرق بزرگی هم موجود است. این فرق عبارت از آن است که پرولتاریا در مبارزه اقتصادی کاملاً تنها بوده در آن واحد هم با اشراف مالک و هم با بورژوازی روبروست و فقط از کمک آن عناصری از خرده بورژوازی برخوردار است (و آنها هم نه همیشه بلکه به ندرت) که به سمت پرولتاریا گرایش دارند، و حال آن که در مبارزه دموکراتیک یعنی در مبارزه سیاسی طبقه کارگر روس تنها نیست؛ جمیع عناصر مخالف سیاسی، قشرهای اهالی و طبقات در ردیف وی قرار میگیرند زیرا که آنها دشمن حکومت مطلقه هستند و به صور مختلف علیه آن مبارزه می نمایند. عناصر مخالفی از بورژوازی و یا طبقات تحصیل کرده و یا خرده بورژوازی و یا ملیتهای کوچکی که مورد تعقیب حکومت مطلقه هستند و یا مذاهب و فرق و غیره نیز در این مورد در ردیف پرولتاریا قرار گرفته اند. طبیعتاً این سوال پیش می آید که طبقه کارگر چه روشی را باید نسبت به این عناصر اتخاذ نماید؟ و سپس آیا نباید برای یک مبارزه عمومی بر ضد حکومت مطلقه به آنها به پیوند؟ سوسیال دموکراتها که همه معترفند انقلاب سیاسی در روسیه باید مقدم بر انقلاب سوسیالیستی باشد. پس آیا لازم نمی آید که با پیوستن به تمام این عناصر مخالف سیاسی برای مبارزه بر ضد حکومت مطلقه عجلتاً سوسیالیزم را به عقب انداخت و آیا این امر برای تشدید مبارزه بر ضد حکومت مطلقه لازم و حتمی نیست؟

هر دوی این مسایل را مورد بررسی قرار بدهیم:

در خصوص روشی که طبقه کارگر - که مبارزیست بر ضد حکومت مطلقه - باید نسبت به کلیه طبقات و گروه های اجتماعی سیاسی مخالف دیگر داشته باشد متذکر می شویم که این روش را اصول اساسی سوسیال دموکراتیزم که در کتاب مشهور "مانیفست کمونیست" بیان شده است دقیقاً تعیین نموده است. سوسیال دموکراتها از طبقات مترقی اجتماعی بر ضد طبقات مرتجع یعنی از بورژوازی بر ضد نمایندگان ملاکیت ممتازه و صنفی و بر ضد اعمال دولتی و از بورژوازی بزرگ بر ضد حرص و ولع ارتجاعی خرده بورژوازی پشتیبانی خواهند نمود. این پشتیبانی هیچگونه صلح و مصالحه ای را با برنامه ها و اصول غیر سوسیال دموکراتیک در نظر نداشته و آنرا ایجاب نمی نماید. این پشتیبانی از متفق است بر ضد دشمن معین و این پشتیبانی را هم سوسیال دموکراتها ازین

جهت می نمایند که سقوط دشمن مشترک را تسریع کنند ولی آنها از این متفقین مؤقتی هیچ انتظاری برای خود نداشته و هیچگونه گذشتی هم به آنها نمی کنند. سوسیال دموکراتها از هر جنبش انقلابی بر ضد رژیم اجتماعی معاصر، از هر ملیت ستمدیده، از هر مذهب مورد تعقیب، از هر صنف تحقیر شده و غیره در مبارزه آن ها در راه احراز تساوی حقوق پشتیبانی میکنند.

پشتیبانی از کلیه عناصری که از نظر سیاسی مخالف هستند در کار ترویجی سوسیال دموکراتها به این شکل خواهد بود که سوسیال دموکراتها، ضمن اثبات عداوت حکومت مطلقه نسبت به آرمان کارگری در عین حال عداوت حکومت مطلقه را نسبت به گروه های مختلف اجتماعی و همچنین همبستگی طبقه کارگر را با این گروهها در مسائل مختلف، در وظایف مختلف و غیره نیز خاطر نشان خواهند نمود. و اما در تبلیغات این پشتیبانی بدین شکل خواهد بود که سوسیال دموکراتها از هر نمودار ستمگری پویسی حکومت مطلقه استفاده خواهند نمود و به کارگران نشان خواهند داد که چگونه این ستم به تمام افراد روس عموماً و به نمایندگان آن صنوف، ملیت ها، مذاهب، فرق و غیره که ستمدیده تر هستند خصوصاً وارد میشود و چه تأثیر خاصی این ستم در طبقه کارگر دارد. بالاخره این پشتیبانی در عمل به این صورت است که سوسیال دموکراتهای روس آماده اند با انقلابیون سایر جنبش ها برای نیل به هدفهای جزئی مختلف عقد اتحاد به بندند و این آمادگی به کرات در عمل به ثبوت رسیده است.

در اینجا ما به مسئله دوم میرسیم.

سوسیال دموکراتها ضمن این که به همبستگی دستجات گوناگون مخالف حکومت مطلقه با کارگران اشاره مینمایند، همواره کارگران را متمایز خواهند نمود، همواره جنبه مؤقتی و مشروط این همبستگی را توضیح خواهند نمود، همواره مجزا بودن طبقاتی پرولتاریا را که فردا ممکن است در جبهه مخالف متفقین امروزی خود قرار گیرد خاطر نشان خواهند کرد. به ما خواهند گفت: «چنین اشاره ای تمام آنهایی را که امروز در راه آزادی سیاسی مبارزه میکنند ضعیف میکنند». ما جواب خواهیم داد: چنین اشاره ای تمام مبارزین در راه آزادی سیاسی را قوی خواهد کرد. فقط آن مبارزینی قوی هستند که به مصالح واقعی و درک شده طبقات مشخص تکیه می کنند و هر گونه ماستمالی این مصالح طبقاتی که در جامعه معاصر اکنون دیگر نقش عمده به آن است مبارزین را ضعیف خواهد کرد. این اولاً و ثانیاً در مبارزه بر ضد حکومت مطلقه طبقه کارگر باید خود را متمایز نگاهدارد زیرا فقط اوست که تا لحظه آخر، دشمن ثابت قدم و مسلم حکومت مطلقه خواهد بود، فقط بین او و حکومت مطلقه است که صلح و مصالحه امکان پذیر نیست، فقط در طبقه کارگر است که دموکراتیزم می تواند طرفدار بی قید و شرط و بدون تزلزل، طرفداری که هیچگاه به عقب نمی نگرد پیدا کند. در هیچ یک از طبقات، دستجات و قشرهای دیگر اهالی خصومت نسبت به حکومت مطلقه بلاشروط نیست، دموکراتیزم آنها همواره به عقب می نگرد. بورژوازی نمی تواند درک نکند که حکومت مطلقه مانع پیشرفت صنعتی و اجتماعی است ولی او از دموکراسی شدن نام رژیم سیاسی و اجتماعی می ترسد و هر آن ممکن است بر ضد پرولتاریا با حکومت مطلقه عقد اتحاد ببندد. خرده بورژوازی بنا بر طبیعت خود دو پهلو است و در حالی که گرایشش از یک سو به پرولتاریا و دموکراتیزم است از سوی دیگر به طبقات ارتجاعی گرایش دارد و سعی میکند تاریخ را متوقف سازد و مستعد است دستخوش تجربه و وسیله بازی های حکومت مطلقه (مثلاً به صورت سیاست توده یی الکساندر سوم) قرار گیرد و قادر است بخاطر تحکیم موقعیت خویش به مثابه ملاکین کوچک با طبقات حاکمه بر ضد پرولتاریا متحد شود. افراد تحصیلکرده و به طور کلی "روشنفکران" نمی توانند بر ضد ستمگریهای وحشیانه پویسی حکومت مطلقه که فکر و دانش را مسموم می نماید قیام نکنند ولی منافع مادی این روشنفکران آنان را به حکومت مطلقه و به بورژوازی متصل می نماید و مجبور شان می کند ناپیگیر باشند و صلح و مصالحه نمایند و حرارت انقلابی مخالفت خود را در ازاء مقرری دولتی و یا شرکت در منافع یا حق السهم بفروشند. و اما در خصوص عناصر دموکراتیک موجوده در بین ملیتهای ستم دیده و پیروان مذاهب مورد تعقیب، هر کس میداند و می بیند که تضاد های طبقاتی در داخل این کاتگوری از اهالی به مراتب ژرف تر و شدید تر از همبستگی کلیه طبقات این کاتگوری بر ضد حکومت مطلقه و برله تأسیسات دموکراتیک میباشد. فقط پرولتاریا است که میتواند تا آخرین لحظه دموکرات، پیگیر و دشمن قطعی حکومت مطلقه باشد- و بنا بر موقعیت طبقاتی خود نمی تواند هم نباشد- و قادر به هیچگونه گذشت و صلح و مصالحه ای نیست. فقط پرولتاریاست که میتواند در راه آزادی سیاسی و تأسیسات دموکراتیک مبارز پیشقدم باشد، زیرا اولاً ستمگری سیاسی تأثیرش در پرولتاریا شدید تر از همه است و نمی گذارد که در وضعیت این طبقه که دسترسی به مقامات عالی و نه حتی به عمال دولتی و نه نفوذی در افکار اجتماعی دارد کوچکترین تعدیلی حاصل گردد. ثانیاً فقط پرولتاریاست که قادر است دموکراسی کردن رژیم سیاسی و اجتماعی را به آخر برساند، زیرا که چنین دموکراسی کردنی این رژیم را به دست کارگران خواهد داد. به این علت است که امتزاج فعالیت دموکراتیک طبقه کارگر با دموکراتیزم سایر طبقات و دسته جات، نیروی جنبش دموکراتیک را ضعیف میکند، مبارزه سیاسی را ضعیف میکند، قطعیت و ثبات آنرا کمتر میکند و

برای صلح و مصالحه مستعد تر میسازد. بعکس متمایز ساختن طبقه کارگر به مثابه یک مبارز پیشقدم در راه تأسیسات دموکراتیک جنبش دموکراتیک را تقویت مینماید، یعنی مبارزه در راه آزادی سیاسی را تقویت می نماید. زیرا طبقه کارگر تمام عناصر دیگر دموکراتیک و از لحاظ سیاسی مخالف حکومت مطلقه را ترغیب خواهد کرد، لیبرالها را بسوی رادیکالهای سیاسی سوق خواهد داد و رادیکالها را به قطع علاقه قطعی با تمام رژیم سیاسی و اجتماعی جامعه معاصر سوق خواهد داد. ما فوقاً متذکر شدیم که تمام سوسیالیست ها در روسیه باید سوسیال دموکرات شوند، حال اضافه می کنیم: تمام دموکرات های صدیق و پیگیر در روسیه باید سوسیال دموکرات شوند.»

حال که با مراجعه به "وظایف سوسیال دموکراتهای روس" چگونگی برخورد لنین نسبت به وظایف سوسیالیستی و وظایف دموکراتیک کمونیست ها را دانستیم، به تاریخ مختصر مبارزات نهادهای کمونیستی و نهاد های ملی - دموکراتیک به کشور خود مان برمیگردیم.

ولی یک موضوع را باید خاطر نشان نمود که لنین درست در موقعی از وظایف سوسیالیستی و دموکراتیک کمونیستها صحبت کرده است که در روسیه آن روزی لشکر استعمار خارجی وجود نداشته و کشور روسیه زیر سلطه مستقیم کشور امپریالیستی خارجی نبوده است.

اما کمونیستهای افغانستان درست در لحظه ای به وظایف سوسیالیستی و دموکراتیک شان می پردازند که لشکر 150 هزار نفری روس کشور ما را در تصرف داشته و خلق با شهامت افغانستان درست در یک جنگ نابرابر مشغول می باشد. بناءً به جرئت می توان گفت که کمونیستهای کشور بر علاوه اینکه مأمور به انجام وظایف ملی - دموکراتیک شان در پهلوی وظایف سوسیالیستی شان می باشند وظیفه ملی مبارزه علیه قوای متجاوز خارجی نیز بر شانه های شان سنگینی می کند که باید کمونیستهای کشور به این وظیفه عمده شان توجه داشته باشند.

و حال بر میگردیم به تاریخ مختصر مبارزات کمونیستهای افغانستان و نهاد های دموکراتیک کشور ما:

اگر به تاریخ مبارزات کمونیستهای افغانستان نظر بیندازیم می بینیم که اولین نهاد کمونیستی کشور ما (سازمان جوانان مترقی) در شرایطی شکل می گیرد که "دموکراسی تاجدار سلطنتی" فضای فعالیت عناصر و محافل دموکرات را به صورت رسمی و علنی بوجود آورده است. بر همین مبنا است که نخستین نهاد کمونیستی کشور ما (س. ج. م.) که فقط به صورت غیر علنی فعالیت داشت فعالیت های کمونیستی اش را با فعالیتهای علنی و دموکراتیک در آمیخته و با تأمین روابط با عناصر و محافل دموکرات انتشار جریده "شعله جاوید" را که به زبان دموکراتیک نشر می گردید روی دست گرفت. این هم قابل یاد آوری است که مسئولیت نشر جریده را به صورت رسمی یک عنصر غیر سازمانی داشته و حتی بیشتر همکاران این مسئول رسمی را عناصر دموکرات غیر سازمانی تشکیل می دادند در حالی که یک یا چند عنصر سازمانی نظارت بر نشر و پخش این جریده را بر عهده داشتند. پی آمد فعالیت این نشریه شکل گیری اجتماع عظیمی از عناصر دموکرات و سازمانی بود که به نام "جریان شعله جاوید" به فعالیت علنی دموکراتیک پرداختند.

جریان "شعله جاوید" که به تأسی از انجام وظایف ملی - دموکراتیک شکل گرفته بود، هم چنان بستری بود برای جلب عناصر کمونیست و انقلابی در (س. ج. م.)

شعارهای جریان شعله جاوید را، مرگ بر دولت افغانستان!، مرگ بر امپریالیزم و ارتجاع!، زنده باد مبارزات بر حق کارگران و دهقانان، زنده باد جنبشهای آزادیبخش آسیا، آفریقا و امریکای لاتین!، زنده باد مبارات خلق ویتنام! و غیره تشکیل می داد.

فعالیت های دموکراتیک (س. ج. م.) محدود به جریان "شعله جاوید" نبوده و این فعالیتهای در نهاد های دموکراتیک دیگر از قبیل اتحادیه های کارگری، اتحادیه های صنفی و اتحادیه های محصلین نیز پیش برده میشد. ولی چیزی را که باید درین قسمت خاطر نشان نمود این است که فعالیت عمده سازمان را فعالیت های دموکراتیک تشکیل داده و بینش درست در چگونگی تعیین تکلیف یک نهاد کمونیستی را در هر دو بعد جدایی ناپذیر مبارزه اش ضربت پذیر نمود.

"سازمان جوانان مترقی" به عوض گسترش فعالیت های کمونیستی اش در پهلوی فعالیت های دموکراتیک، عمدتاً به فعالیت های دموکراتیک پرداخته و ساحة فعالیت دموکراتیک را آنقدر گسترش داد که بالاخره خود از تنظیم فعالیت جریان شعله جاوید و رهبری آن عاجز ماند. (س. ج. م.) اگر چه فعالیت های کمونیستی و دموکراتیک اش را متناسب به آنچه لنین در "وظایف سوسیال دموکراتهای روس" گفته است نتوانست انجام دهد؛ اما در مجموع فعالیتهای این سازمان در هر دو بعد جدایی ناپذیر مبارزه (مبارزه کمونیستی و مبارزه دموکراتیک) خلاف آنچه لنین در "وظایف سوسیال دموکراتهای روس" گفته است نیز نبود.

فعالیت های علنی "س. ج. م." (فعالیت دموکراتیک) خواب خوش دربار و ارتجاع را برهم زد؛ تا این که دربار و عوامل مزدور آن به همدستی یک تعداد از عناصر مرتد "شعله جاوید" پس از چندین توطئه چون حادثه شهادت سیدال سخندان، توطئه انجینیر عثمان و شرکاء و توطئه داکتر فیض و شرکاء موفق شدند که جریان دموکراتیک نوین را به طرف ازهم پاشیدگی سوق دهند. لازم به تذکر است که انشعاب اول در جریان شعله جاوید به وقوع پیوست. اما این انشعاب که باعث جدائی یک محفل از محافل دیگر شعله جاوید گردید نتوانست باعث انشعاب در سازمان جوانان مترقی گردد، زیرا که محفل انشعاب کننده با سازمان جوانان مترقی صرفاً در سطح دموکراتیک همکاری داشت و افراد آن در سازمان عضویت نداشتند. باید خاطرنشان نمود که: "جریان شعله جاوید" و "سازمان جوانان مترقی" دو نهاد مجزا و مستقل نبودند که توسط پروتوکول و قرار داد به وحدت رسیده باشند، تا انشعاب از طریق فسخ پروتوکول صورت می گرفت. اعضای سازمان جوانان مترقی از همان آغاز در جریان شعله جاوید حضور داشته و حتی رهبری آنرا نیز بدست داشتند؛ در حالیکه همه اعضای این جریان (شعله جاوید) در سازمان جوانان مترقی عضویت نداشتند. به جرئت میتوان گفت که جریان شعله جاوید یک جنبش دموکراتیک بود که عناصر دموکراتیک و انقلابی را در خود متشکل کرده بود.

و اما بعد از فروپاشی "شعله جاوید" و انشعاب در "سازمان جوانان مترقی" برخورد در چگونگی تعیین تکالیف نهاد های کمونیستی در مورد نهاد های ملی - دموکراتیک دگرگون گردید. در جریان ازهم پاشیدگی جریان دموکراتیک نوین گروهی بنام انتقادیون شکل گرفت که بعداً به نام "گروه انقلابی" و اخیراً به نام "سازمان رهائی" فعالیت داشته و دارد. گروه انتقادی در بطن خود "اخگر" را پرورش داد. "اخگر" و "گروه انقلابی" با بعضی از محافل دیگر شعله بی بعداً در اروپا در نهادی بنام "اتحادیه عمومی محصلان و افغانهای خارج کشور" (1) شروع به فعالیت نمودند. ولی از آن جایی که ما از چگونگی تشکیل و ترکیب این اتحادیه در ابتدا چیزی نمی دانیم از بحث روی فعالیت این اتحادیه قبل از تجاوز سوسیال امپریالیزم شوروی در افغانستان خود داری می نمائیم تا به سخن گفتن بدون تحقیق متهم نگردیم. اما آنچه در مورد فعالیت های اخیر این اتحادیه از برکت تحقیقات هواداران ساوو در اروپا نصیب ما شده است می توانیم به چگونگی فعالیت و ترکیب این اتحادیه در سالهای اخیر بپردازیم.

«شاید نیروها و رفقای انقلابی کشور ما در خارج مطلع شده باشند که از مدتی به این طرف "اتحادیه عمومی" ... به مراد همیشگی خود که داشتن انحصار "اتحادیه" بود رسیده باشند. البته همین خط موجود که گردانندگان 23 ثور را می سازند قبلاً نیز بعنوان خط حاکم زمینه های غیر دموکراتیک بودن "اتحادیه" را فراهم نموده. با آن که دیگر کسی نیست که اتحادیه عمومی را از نزدیک شناسد و خبر نباشد که چه کسانی آن را در اختیار دارند. حتی برای ما از مدتها سوال همیشگی وجود دارد که چرا نام خود را مشخص بنام "اخگر" یا هواداران آن یاد نمی کنند؟» (اعلامیه "هواداران ساوو" - ماه جون سال 1987)

آنچه از تحقیقات هواداران ساوو در خارجه نصیب ما شده است این است که این اتحادیه ها نه تنها این که از اعضا و هواداران صرفاً یک یا چند محفل کمونیستی مانند "اخگر"، "ساوو" و یا "ساما" و دیگر محافل که خود را رسماً کمونیست میخوانند یا غیر رسمی خود را کمونیست قلمداد میکنند تشکیل شده است بلکه هیچ عنصر ملی - دموکرات غیر کمونیست در آنها وجود ندارد. اگر به چگونگی فعالیت این اتحادیه ها نظراندازیم می بینیم که عمدتاً فعالیت این نوع اتحادیه ها را جگر جنگی بین محافل مختلف و مخالف به خاطر چیره کردن خط مشی شان تشکیل داده و هیچ خبری هم از اعمال رهبری کمونیستها بر عناصر ملی - دموکرات وجود ندارد زیرا که درین نوع "اتحادیه ها" اصلاً عناصر ملی - دموکرات وجود ندارند.

اتحادیه ای که خود را ملی - دموکراتیک میخواند میتواند صرفاً از عناصر کمونیست محافل مختلف کمونیستی تشکیل گردد؟ آیا کمونیستها در اتحادیه های ملی - دموکراتیک بر اساس تثبیت یا اعمال رهبری کمونیستها بر عناصر ملی دموکراتیک شرکت می جویند یا بر اساس "جگر جنگی" به خاطر چیره کردن مشی های محافل شان؟ آیا در صورتی که در این نهاد ها عناصر ملی - دموکرات وجود نداشته باشند بازهم سخن از تثبیت یا اعمال رهبری کمونیست ها بر عناصر ملی - دموکرات موجود است؟ آیا فعالیت کمونیستها در این گونه نهاد ها که صرفاً شامل خود کمونیستها بوده و عناصر ملی دموکرات در آنها موجود نیستند کمونیستها را در مبارزه عملی به ملی - دموکرات های خرده بورژوازی تبدیل نمی کند؟ و این درست برعکس آن نیست که لنین گفته است؟: «ما فوقاً متذکر شدیم که تمام سوسیالیستها در روسیه باید سوسیال دموکرات شوند. (وظایف سوسیال دموکراتهای روس) آنچه از بحث ما در رابطه با اتحادیه عمومی نتیجه گیری میشود این است که عناصر کمونیست متشکل در این نهاد های ملی - دموکراتیک به وظایف شان

پشت پازده و برای اینکه از کمونیست خواندن شان وحشت دارند حتی در خارجه هم نقاب ملی - دموکراتیک محض را را به رخ شان کشیده اند.

ما برآنیم که کمونیستهای کشور ما نقاباً صرفاً ملی - دموکراتیک را از رخ شان دور زده و به وظیفه کمونیستی شان وفادارانه بیردازند. البته در صورتی که واقعاً نهاد های ملی - دموکراتیک موجود باشد یا به وجود بیاید که در آن عناصر ملی - دموکرات موجود بوده و کمونیستها بتوانند عناصر غیر کمونیست و ملی دموکرات را رهبری نمایند نه تنها باید درین نهاد ها شرکت کنند بلکه هر لحظه به خاطر اعمال رهبری کمونیستها باید درین گونه نهاد ها مبارزه کنند؛ در غیر آن این گونه فعالیت ها در نهاد های به اصطلاح ملی - دموکراتیک چیزی نیست مگر پشت پا زدن به وظیفه کمونیستی شان و تبدیل شدن شان به خدمتگاران بی مزد ملی - دموکرات ها.

حال که مختصراً به چگونگی بر خورد "اخگر" نسبت به نهاد های ملی - دموکراتیک پرداختیم (2) اینک می پردازیم به چگونگی فعالیت های "ساما" و "سازمان رهائی" و هم چنان برخورد این دو سازمان نسبت به نهاد های ملی - دموکراتیک. اما چون چگونگی فعالیت های "گروه انقلابی" قبل از کودتای هفت ثور ضرورت به بحث جداگانه دارد و همچنان این مضمون گنجایش بحث همه جانبه در مورد فعالیت های گذشته "گروه انقلابی" را ندارد، ما از بحث روی فعالیت های "گروه انقلابی" قبل از کودتای ثور منصرف شده و میپردازیم به فعالیت های "ساما" و "سازمان رهائی" بعد از کودتای ثور. مطلب دیگری را که باید خاطر نشان نمود این است که "ساما" بعد از کودتای ثور ایجاد شده است.

بعد از آن که تجاوز عریان سوسیال امپریالیزم شوروی بر میهن ما صورت گرفت انجام وظیفه ملی - دموکراتیک برای کمونیستهای میهن ما حالت پیچیده را به خود گرفته، به این مفهوم که مبارزه ملی نسبت به مبارزه دموکراتیک خود را در یک وزنه سنگین تر و عمده قرار داده است. اما پرداختن به این وظیفه سنگین تر و عمده هرگز پرداختن به وظیفه اساسی دموکراتیک را نه تنها نفی نکرده بلکه مجاهدت در راه انجام این وظیفه اساسی خود به انجام وظیفه عمده خدمت میکند.

اما "ساما" (3) و "سازمان رهائی" گذشته از اینکه به وظیفه کمونیستی شان پشت پا زده اند به وظیفه دموکراتیک شان نیز - بر این مبنا که سوسیال امپریالیزم شوروی دشمن عمده کلیه طبقات جامعه بوده، در مبارزه علیه وی باید میان کلیه طبقات وحدت و همکاری صورت بگیرد تا جائی که جنبه مبارزه اساسی علیه فئودالیزم نیز باید فراموش گردد - پشت پا زده اند. اینک امیدواریم با قسمت هائی که از اسناد "ساما" و "سازمان رهائی" نقل می کنیم قناعت خواننده را، در مورد این که "ساما" و "سازمان رهائی" مبارزات بر حق توده های کشور ما را تا سطح صرفاً ملی و از آن بد تر تا سطح مبارزه بخاطر استقرار "جمهوری اسلامی" عاریت گرفته شده از احزاب پشاور پائین آورده اند، حاصل نمائیم.

«هموطنان! با پشتیبانی و ستایش از مقاومت شجاعانه مردم و گروه های ملی و مبارزه دلیرانه و جانبازانه در این جهاد کبیر ملی تمام مردم را به سوی وحدت ملی و ایجاد جبهه متحد ملی به امید پیروزی محتوم در جنگ آزادیبخش ضد امپریالیزم اشغالگر روس دوستانه و دردمندانه دعوت می کنیم! (تاکید از ما است) ...
در زمینه سیاست داخلی:»

«تأسیس دولت جمهوری اسلامی مردمی که انعکاس دهنده راستین خواستها و آرمان های ملی و دموکراسی مردم افغانستان باشد.»
(اعلام مواضع ساما - تأکید از ما است)

بلی! "ساما" نه تنها درین جهاد کبیر صرفاً ملی اش با فئودالیزم طرف نیست بلکه از مردم دردمندانه دعوت نیز به عمل می آورد تا جمهوری اسلامی را نیز برای فئودال ها مستقر نمایند. خوب! با "سامائی ها" چه می توان گفت جز این که گفته شود:

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی این راه که تو میروی به ترکستان است

«فقط با به دست آوردن استقلال است که می توان به دموکراسی و سوسیالیزم رسید.» (صفحه 47 مشعل رهائی)
"به زبان دیگر اول باید خاک وطن را آزاد کرد بعد خاک دهقانان را" (صفحه 59 مشعل رهائی)

«تهاجم روسیه - ضرورت مبرم و خواستهای عینی و ذهنی جامعه ما و نیروهای شرکت کننده در جنبش مقاومت نشان می دهد که مرحله انقلاب دموکراتیک نوین در کشور ما خود به دو مرحله تقسیم می شود.» مرحله اول یا مرحله کنونی مرحله انقلاب ملی است. مرحله دوم دموکراسی کردن جامعه می باشد و گویا این دو مرحله دارای دو استراتژی مرحله ای بوده درعین وابستگی یکی پس از دیگری به منصفه عمل می آید. (صفحه 60 مشعل رهائی)

از نظر "رهائی" مرحله فعلی مبارزه و مقاومت مسلحانه خلق کشور ما را مرحله صرفاً "ملی" مقاومت تشکیل داده و بناءً از نظر "رهائی" باید خلق ما از مجاهدت در راه دموکراسی در پهلوی مبارزه مسلحانه به خاطر استقلال کشور، خود داری نموده و بگذارند که فقط پاسداران منافع ارتجاع فیودالی صرفاً به خاطر جمهوری اسلامی و احیای قدرت سیاسی فئودال های فراری و سارشگر مجاهدت کنند؛ یعنی این که خلق کشور نه تنها باید از تدارک جهت کسب قدرت سیاسی که در پیش است محروم گردند، بلکه برای استقرار "جمهوری اسلامی" نیروهای رجعت گر نیز مجاهدت نمایند.

خوشا به حال "سازمان رهائی" این مدعی "کمونیسم" و "انقلاب" گمان نکنیم باز هم ضرورت باشد روی فعالیت های "ساما" و "سازمان رهائی" دقت کنیم زیرا آنچه از اسناد این دو سازمان نقل نمودیم لب و لباب فعالیت‌های این دو سازمان را- که در راستای صرفاً ملی ساختن مبارزات بر حق توده های کشور ما و از آنهم بدتر در مضمون اسلامی بخشیدن به مبارزات توده های کشور ما در حرکت بوده و می باشد- تشکیل میدهد.

و اما در مورد املائیان:

املائیان از اولین اعلامیه بی نام و نشان شان (سیاهترین روز تاریخ سیاسی کشور)، که اگر و مگرهای زیادی دارند، تا کنون (شماره 19 جرقه) زیر شعار مبارزه به خاطر ایجاد "حزب کمونیست افغانستان" و "مبارزه ایدئولوژیک" که گویا در این راستا براه انداخته اند برخورد های ضد و نقیض را نسبت به محافل کمونیستی کشور نشان داده اند. اما "تایمنگ" املائیان در برخورد شان نسبت به نهاد های "ملی- دموکراتیک" بر خلاف "تایمنگ" "ساما" و "سازمان رهائی" در حرکت بوده و می باشد.

اما قبل از آن که روی چگونگی گردش "تایمنگ" "املائیان" در رابطه با برخورد شان نسبت به نهاد های "ملی- دموکراتیک" درنگ نمائیم اندکی روی "مبارزه ایدئولوژیک" "املائیان" که گویا به خاطر ایجاد "حزب کمونیست افغانستان" با محافل دیگر به صورت غیر مستقیم به راه انداخته اند دقت می نمائیم. امیدواریم با شاهد مثالهایی که از اسناد "املائیان" و به خصوص "جرقه" می آوریم خواننده را به برخورد های ضد و نقیض و همچنان شانه خالی نمودن های "املائیان" از مبارزه مستقیم ایدئولوژیک با هسته... و کمیته ... متقاعد بتوانیم.

"املائیان" که "املا" را مولود مبارزه حاد ایدئولوژیک میدانند، از همان آغاز یعنی اولین اعلامیه شان، چنانچه اگر "سیاهترین روز تاریخ سیاسی" را مال شان بدانیم؛ شروع به پند و اندرز دهی جنبش انقلابی کشور در دور انداختن سلاح های زنگ زده محفلی و گروهی نموده اند و گویا از اول چنین وانمود نموده اند که غیر از "املا" همه تشکل های انقلابی کشور سلاح های زنگ زده گروهی و محفلی می باشند. ولی سؤالی که تا کنون لاینحل مانده است این است که چقدر خود "املائیان" موفق به دور انداختن سلاح های زنگ زده محفلی و گروهی شده اند؟ و چرا "املا" سلاح برنده و باقی محافل و گروه ها سلاح های زنگ زده خوانده میشوند؟ شاید "املائیان" قبل از همه بگویند که "املا" را اعتقاد به (م- ل.) بوده و اندیشه مائو را قبول ندارد؛ و یا شاید هم سؤال های ما را با جوابهای زیر پاسخ "دندان شکن" دهند.

1- از آنجائی که "املا" اتحاد (م- ل.) های افغانستان است و 99 فیصد از جنبش انقلابی کشور را در خود متشکل نموده است و نه چند نفر معدود که خود را با مائوتسه دون زدائی شان به سطح جنبش مائوتسه دون زدائی بلند برده اند!

2- از آنجائی که "املا" یگانه تشکلی می باشد که وحدت اراده و وحدت عمل را در خود حاکم نموده است.

چون سخن از وحدت اراده و وحدت عمل- آنچه به گفته "املائیان" در وجود "اندیشه مائو" و "حزب کمونیست چین" در دوران حیات مائو به ملاحظه نمی رسد- به میان آمد، بد نیست از وحدت اراده و وحدت عمل "املائیان" نیز چیزی بگوئیم، زیرا "املائیان" بیشتر از وحدت اراده و وحدت عمل حرف زده و غیر از "املا" باقی همه را عاملین سلاحهای زنگ زده قلمداد میکنند. ما ابتدا از وحدت عمل و وحدت اراده "املائیان" در رابطه با نشر "جرقه شماره 5" شروع می کنیم.

«ما بنا بر رابطه همکاری فرهنگی بین سازمان پیکار و سه جناح دیگر که بعداً به اصطلاح در "املا" یکجا میشوند؛ شماره های مسلسل جرقه را تا شماره چهارم از همین طریق دریافت نمودیم؛ ولی شماره پنجم که به تاریخ 1985/11/30 به نشر رسیده بود به دسترس ما قرار داده نشد. اما شماره های 6، 7 و... را دریافت داشتیم. به تاریخ 1986/5/29 یعنی قریب شش ماه بعد "جرقه شماره پنجم" از طریق دیگری به دسترس ما قرار گرفت. نماینده "سازمان پیکار" موضوع دسترسی به شماره پنجم جرقه و نیز محتوی آن را با یکی از اعضای "ساوو" که تازه پروژه تحقیقاتی را به شرکت سازمان پیکار و "ساوو" پیشنهاد و خواهان همکاری ازین طریق گردیده بود در میان گذاشت و... مسئول "املا"- "ساوو" با چهره معصومانه که گویا در طول زندگی هیچ خطا و اشتباهی را مرتکب نگردیده است گفت: موضوع را قبلاً رفیق ما که شما او را در جریان قرار داده بودید مطرح نمود. واقعیت امر این است که حق

با شماسست. ما قبلاً نیز روی موضوع جرقة شماره پنجم که بنا بر معاذیری فیصله به عمل آمده بود که برای مدتی از توزیع آن خودداری گردد و رفیق مؤظف دستور داشت آن را تا دریافت مجوز بعدی به دسترس کسی نگذارد بحث نموده ایم و رفیق را انتقاد کردیم. باید اضافه کرد که یکی از اعضای دسته پیشرو از سهل انگاری رفیق ما استفاده نموده و نشریه (جرقة شماره پنجم) را بدون کسب اجازه با خود برده است. بناءً جریان موضوع عمدی نبوده و نماینده املا- ساوو در آخر چنین فرمودند: به شرافتم سوگند یاد می کنم که من هنوز از متن "جرقة شماره پنجم" اطلاعی ندارم و آن را پروف نکرده ام و اگر باور ندارید رفیقی که با هم این مسئولیت را پیش می بریم حاضر است، از وی جویا شوید، واقعیت را با شما خواهد گفت.» (جرقة شماره پنجم نمود کاملی از توطئه اپورتونستی املا است- سازمان پیکار)

بلی! این بود وحدت اراده و وحدت عمل املائیان در مورد سازمان پیکار. حالا بد نیست وحدت اراده و وحدت عمل "املائیان" را در مورد "هسته..." و "اتحادیه عمومی..." نیز بر ملا سازیم.

«ندای انقلاب- شماره دوم- دوره دوم ماه دلو سال 1365 ازین نمونه "اتهام زنی ها" می باشد. (داخل گیمه از ندای انقلاب است) ما هواداران ساوو وقتی مطالب این شماره را دیدیم بر علاوه متوجه شدیم به بی اطلاعی رفقای هسته از بسیاری قضایا و برخورد شان در برابر جریان دستگیری رفقای مرکزیت ساوو در سال 1359 را نیز مایه تأسف یافته و ناگزیریم مطالبی را برای شان و همچنان جنبش انقلابی کشور یاد آوری نمائیم.» (اطلاعیه هواداران ساوو ماه جولای 1987)

آنچه را از اطلاعیه هواداران "ساوو" درباره "ندای انقلاب شماره دوم- دوره دوم" نقل نمودیم نمونه دیگری است از وحدت اراده و وحدت عمل "املائیان" است. آنها که همیشه "املا" را تشکل واحد پرولتری جا میزنند و دیگران را حاملین سلاحهای زنگ زده محفلی و گروهی قلمداد میکنند چگونه حرکت هایی از نوع حرکت های "حزب کمونیست ایران" را از خود به نمایش می گذارند.

"حزب کمونیست ایران" نیز خود را تشکل واحد پرولتری جا می زند در حالیکه هنوز که هنوز است "کومله" در خارج از ایران دفتر مستقل خود را دارد، "کومله" هنوز که هنوز است شاخه نظامی مستقل خود را دارد؛ و اتحاد مبارزان کمونیست نیز شاید اتحاد مبارزان کمونیست باشد. اما فرقی که بین "املا" و "حزب کمونیست ایران" موجود است این است که: در "املا" ساوو هنوز که هنوز است ساوو می باشد، آرشیف خود را دارد و گاهی اسنادی را هم برای نوی افغانستان ارسال میدارد که نمونه آن مضمونی است به نام "نگاهی بر رگه های رشد یابنده فرهنگ مردم - در بخش دوییتی ها و ضرب المثلها" - (ارسالی ساوو)، کمیته تدارک هم کمیته تدارک است ولی این "مظلوم" آرشیف خود را از دست داده است و تا کنون سندی از طرفش به نوی افغانستان ارسال نشده است؛ اما در استقلالش از "املا" شکی نیست که نمونه ای از استقلال آن بیرون دادن جرقة شماره 5 است که هنوز حضرات املائی آن را پروف نکرده بودند. "هوادار جنبش" نیز "هوادار جنبش" است. البته هواداران که همیشه مستقل اند و تابعیت از مرکز را ندارند و این هوادار هم تا کنون هوادار است. امیدواریم باز هم هوادار باقی بماند!

اما در باره خود اطلاعیه هواداران ساوو:

اولاً باید از خود "املائیان" پرسیم که: آیا الزامی وجود دارد که هواداران ساوو سر از نو دوباره هواداران ساوو شوند و از همان سنگر از دست داده شان (ساوو) که افتخار رفتن به سفارت چین نیز به آن افزوده شده است بر "هسته..." حمله نمایند و گفتار "هسته..." را گویا اتهام زنی ثابت نمایند؟ و آیا هواداران ساوو توانسته اند در اطلاعیه شان حرف "هسته..." را اتهام زنی ثابت نمایند؟

آیا نمی شد "املا" خود تکذیب "اتهام" "هسته..." (به قول رفقای ساوویی شان) را به عهده می گرفت؟ این چطور شد که زمانی که "هسته..." خواهان تماس با ساوو شد جواب سخت دریافت کرد دایر بر این که دیگر ساوو وجود ندارد و باید با "املا" تماس گرفته شود؛ ولی موقعی که "هسته..." جریان چگونگی به دام افتادن مرکزیت ساوو را مورد بحث قرار داد؛ هواداران ساوو از سر هواداران ساوو شدند و داعیه دفاع از "سر سفید جنبش" را به دوش گرفتند؟ اولاً چرا هواداران ساوو حاضر به هواداری از "املا" نشده اند؟ ثانیاً آیا هواداران ساوو توانسته اند گفتار "هسته..." را یک اتهام دور از واقعیت به اثبات برسانند؟ آیا قضیه ای را که "هسته..." مطرح نموده است دروغ بوده است؟ باز هم به این "اطلاعیه" توجه کنید:

«جریان دستگیری رفقای مرکزیت ساوو را که نیروهای انقلابی کشور در آن زمان واقف شدند باید تذکر داد؛ برخلاف ادعای "هسته..." جریان دستگیری از طرف روز صورت گرفته نه از طرف شب. (اطلاعیه هواداران ساوو- جولای 1987)

اولاً باید به حضرات هواداران ساوویی به عرض برسانیم که اگر به "ندای انقلاب - شماره 2 - دوره دوم" توجه کنند درخواهند یافت که موضوع اصلی بحث "هسته..." در رابطه با به دام افتادن ساوو و چگونگی به دام افتادن مرکزیت ساوو می باشد، نه زمان حادثه که آیا این حادثه در شب اتفاق افتاده است یا در روز.

ثانیاً اگر هواداران ساوو به ندای انقلاب شماره 2 - دوره دوم توجه کنند درخواهند یافت که هسته ... در شماره 2 - دوره دوم حکم نهائی خود را در مورد قضیه به دام افتادن ساوو صادر نکرده است بلکه "هسته" یکی از اهداف تماس گیری خود را با "املا" دریافت توضیح در آن مورد دانسته است. باید این را نیز تذکر داد که بازهم منظور ما از طرح قضیه، پاسخ به آنچه از جانب "املا" به شیوه ماهرانه توضیح داده شده است، می باشد. "املائیان" در جرعه شماره چهارده می نویسند: «امید "هسته" به هر منظوری که از تماس گیری داشته اند رسیده باشند. "ما در ندای انقلاب - شماره 2 - دوره دوم منظور مان را از تماس گیری با "املا" روشن نمودیم زیرا ما به "املائیان" نشان دادیم که منظور ما نه "شناسائی" "املائیان"، نه خبر چینی در مورد "املائیان"، بلکه مواردی بوده است که در ندای انقلاب روی آن بحث کرده ایم؛ که یکی هم مورد قضیه به دام افتادن مرکزیت "ساوو" می باشد. اما این که هواداران ساوو از "اتهام زنی" ما بر "ریش سفید جنبش" آزرده شده اند، "معذرت" می خواهیم ولی به هواداران ساوو یاد آور می شویم که اگر هر قدر شما و "املائیان صدیق" پیشوای پرولتاریای جهان صدر مائو را اپورتونیست کبیر، پوپولیست، پیر نادان بخوانید ما نه تنها از شما آزرده نخواهیم شد بلکه بر حوصله مندی ما از شنیدن چنین اتهام هائی اضافه خواهد شد. حالا که شما از جریان قضیه به دام افتادن "ساوو" ما را آگاه کرده و تحقیق ما را "تکمیل" کرده اید، سپاس گذاریم و حالا میدانیم که این قضیه با تمام حوادث مربوطه اش در روز روشن اتفاق افتاده و نه در شب تاریک و لذا قضیه "روشن" است.

«هسته... جریان دستگیری رفقای مرکزیت ساوو را از قول رفیق سمندر این طور گزارش می دهد: زمانی که افراد دیگر ساکن در خانه می خواهند از طریق دروازه بالا خانه فرار نمایند، دروازه را از طرف تخت بام قلفک می یابند و همگی بلا استثناء دستگیر می گردند.» (صفحه 30 ندای انقلاب - نقل شده توسط اطلاعیه هواداران ساوو)

به حضور رفقای هواداران ساوو به عرض برسانیم که: ما در صفحه 30 ندای انقلاب - شماره 2 - دوره دوم این گونه حرف از قول رفیق سمندر نیافتیم. امید است شما یک بار دیگر به این شماره ندای انقلاب مراجعه کنید تا دریابید که این اتهام (از قول رفیق سمندر) مال ندای انقلاب نبوده بلکه اتهام خود شما بر سمندر میباشد.

حالا بیجا نخواهد بود اگر یکبار دیگر به بینش هواداران "ساوو" نسبت به "تحقیق" مراجعه کنیم:

«به قولی پیش از تحقیق اجازه صحبت کردن نیست. "هسته..." بدون تحقیق مسئله می خواهد انحرافات، لغزشها و حتی خیانت افراد و گروپ های معین جنبش انقلابی کشور را ارزیابی نموده و بعداً نامش را تحقیق بگذارند.» (اطلاعیه هواداران ساوو در خارج کشور)

خواننده می بیند که از نظر هواداران ساوو ارزیابی انحرافات، لغزشها و حتی خیانت افراد و گروپهای معین جنبش انقلابی کشور تحقیق نبوده بلکه فقط "ارزیابی" میباشد. آنچه از نظر هواداران ساوو "تحقیق" میباشد عبارت است از مائوتسه دون زدائی و جمع آوری احصائیه گیری های دولت ظاهر، داود و افغان کمیشنری در پاکستان و.....

نکته دیگر این که اگر خواننده و هواداران ساوو به متن ندای انقلاب شماره 2 دوره دوم مراجعه کنند درخواهند یافت که آنچه "هسته..." در ندای انقلاب مطرح نموده است حکم نهائی در به دام افتادن مرکزیت "ساوو" نبوده بلکه بیان یکی از منظور های تماسگیری "هسته..." با "املا" بوده است. بناءً هواداران "ساوو" بدانند که طرح این قضیه خود تحقیق بوده و به خاطر تحقیق ما حق سخن گفتن داریم و یقیناً این تحقیق برای ما به رؤیت اسناد می باشد نه در زیر سقف های لابراتوارها که شما در آنها مصروف تحقیقات "شیمیائی" می باشید. تحقیقات قضایای اجتماعی در لابراتوارها و در زیر سقف ها میسر نیست مگر از طریق شرکت در پراتیک و مبارزات عملی.

و باز هم ببینیم هواداران ساوو چه می فرمایند:

«پس از عدم تفاهم در یکسری جلسات و نشست و برخاست ها به عوض ادامه مبارزه در سطح علنی و در راه باز هم تأمین وحدت که خود روحیه وحدت طلبانه، اعتماد متقابل انقلابی و اطمینان سیاسی را ایجاد مینماید برخورد های اخلاقی، ترور شخصیت های انقلابی کشور جایگزین آن شده و گمان می شود ازین طریق می توان مخالف را شکست داد.» (اطلاعیه هواداران ساوو در خارج از کشور)

اولاً به حضور هواداران "ساوو" به عرض برسانیم که: طرح قضیه به دام افتادن مرکزیت "ساوو" و فرار دلیرانه "سمندر" در ندای انقلاب خود ادامه مبارزه در سطح علنی بوده نه اتهام زیرا نه به دام افتادن مرکزیت "ساوو" دروغ بوده نه فرار "سمندر". اما اگر

طرح چگونگی به دام افتادن مرکزیت "ساوو" و فرار سمندر از جانب "هسته..." در ندای انقلاب غلط بوده و حتی می توان اتهام زنی اش خواند؛ این اتهام باز هم نصیب آن رفیق ساوویی خود تان می شود که به خاطر طرح این مسئله "دروغین" در جلسات "ساوو" چند مشت و لگد را از طرف "سمندر" نوش جان نموده است نه نصیب ما.

ثانیاً این که: ترور شخصیت و اتهام وظیفه ما نبوده بلکه وظیفه کهنه خود "ساوویی" ها می باشد که بدون ارائه اسناد یکی از کدرهای دسته پیشرو را جاسوس جا زده و خواسته اند با این شیوه، مبارزه دسته پیشرو را که علیه "ساوو" براه افتاده بود بی اعتبار سازد. بناءً هواداران "ساوو" باید یکبار خود سر در گریبان خود نمایند و دست از اتهام زنی و ترور شخصیت بردارند؛ در آن صورت می توانند طرح قضایای اتفاق افتاده را اتهام زنی و ترور شخصیت قلمداد کنند.

به نمونه دیگری از وحدت اراده و وحدت عمل "متشکل پرولتری" "املا" توجه کنید:

«نویسندگان 23 ثور که در واقع همان مواضع و خواسته "اخگر" را دارند به صورت کاذبانه "ضمیمه" در شماره 47 بیست و سه ثور خود در برابر رفقای "املا" چنین می نویسند: باید بر ضد این گرایش انحصار طلبانه "املا" که می خواهد سازمان های توده یی را از روح سرشار و حیات شاداب مبارزاتی به دور ساخته و به زائیده خود مبدل سازد مبارزه کرد.»

خوب اگر از هواداران "ساوو" پرسیم که چرا "املائیان" که از وحدت اراده و وحدت عمل حرف می زنند از شیوه طرح به دام افتادن مرکزیت ساوو و فرار سمندر توسط "هسته..." در ندای انقلاب انتقاد به عمل نمی آورند که شما "هواداران ساوو" از سر "هواداران" ساوو شده اید و "هسته..." را به خاطر این عمل "زشت اش" نکوهش می کنید. شاید بگوئید چون این رفقا در آن وقت شاهدان عینی بوده اند، بناءً باید شاهدان عینی با همان قیافه گیری گذشته شان این "اتهام" را پاسخ گویند. ولی اگر پرسیم که چرا باید هواداران "ساوو" اتهام 23 ثور را که بر "املا" وارد شده است جواب گویند؟ شاید دو جواب تحویل ما دهند:

1 - چون ما (هواداران ساوو)، هواداران "املا" هستیم؛ هواداران "ساوو" نیز باقی مانده ایم.

2 - چون برف بام "املائیان" زیاد شده است ما را املائیان مؤظف کرده اند که به آنها اشر بدهیم تا برف بام "املائیان" بیشتر نشده و خانه آنها خراب نشود.

دیگر از وحدت اراده و وحدت عمل "املائیان" چیزی نمی گوئیم تا باز هم سر و کله "املائیان" همراه با هواداران شان ورم نکند و ما را به تفرقه افگنی متهم نکنند. خوبست که "املائیان" محافل شان را در درون "املا" که یگانه تشکل پرولتری است نیز حفظ کرده اند.

از آنجائیکه "املا" عناصری را در خود متشکل نموده است که از سابقه طولانی مبارزاتی برخوردارند و اعمال صالحه شان در "سازمان جوانان مترقی" نیز باعث افتخار شان می باشد!

اگر "املائیان" که این حجاب ها را مانند دیگر اگر و مگرهای شان ردیف نخواهند کرد، پس باید الزام این را که دیگر محافل و گروه ها سلاح های زنگ زده اند ولی "املا" سلاح برنده می باشد به جنبش انقلابی کشور بازگو نمایند در غیر آن، طوری که ما دانسته ایم "املا" نه تنها سلاح زنگ زده مائوتسه دون زدائی بلکه حتی سلاح موریانه خورده مائوتسه دون زدائی می باشد.

خوب، همان طوری که می دست اپورتونیست ها را گرفتن کار آسان نیست، میج دست اپورتونیستهای متمایل به دگمارویزیونیسم را گرفتن نیز کار آسان نیست، زیرا وقتی یک سلاح شان را "زنگ زده" اثبات نمائی به سلاح دیگر چنگ میزنند، وقتی یک "افتخار" شان را باطل سازی به افتخار دیگر می نازند و حالا باز هم ببینیم "املائیان" خود را سزاوار چه افتخاری می دانند:

"اتحاد م. - ل. های افغانستان که خود از بطن و بستر مبارزه حاد ایدئولوژیک - سیاسی در سرزمین آتش و خون قد بر افراشته است، در نخستین گام خواهان تأمین وحدت اصولی میان کلیه م. - ل. های افغانستان است که با تأسف تا حالا برخی از رفقا با ما زبان مشترک نتوانسته اند داشته باشند یا این که بنا بر پاره یی اختلافات ایدئولوژیک - سیاسی با ما یکی نشده اند." (جرقه شماره فوق العاده - صفحه 35)

خواندن این قسمت از جرقه شماره فوق العاده سخنرانی شیخ بهشتی رهبر شورای اتفاق اسلامی را به خاطر زنده می سازد که گفته بود:

«من رهبری نیستم که از خارج وارد شده باشم. من رهبری هستم که از بین خون و آتش برخاسته ام.»!

بلی بهشتی رهبری است که از بین خون و آتش برخاسته است! اما خواننده تصور نکند که "املا" همان ساوویی ها و شرکاء اند که به آسانی چهره بدل کرده اند. نه، "املا" اتحاد م. - ل. هائی است که با مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی در سرزمین آتش و خون قد برافراشته است!؟

اما کیست که نداند "املا" چگونه قاچاقی قد برافراشته است؟ گرچه ما آرزو نداریم افتخارات "املائیان" را باطل ثابت نمائیم اما چه چاره آفتاب را نمی شود با دو انگشت پنهان کرد.

ما در بالا گفتیم که املائیان از نخستین اعلامیه شان (سیاه ترین روز تاریخ سیاسی کشور) تا کنون برخورد ضد و نقیض را در قبال محافل انقلابی کشور پیشه نموده اند. حالا قبل از آن که روی دیگر افتخارات "املائیان" دقت کنیم بد نیست به نمونه ای از حرکات متناقض "املائیان" در قبال "ساما" و "هست... دقت نمائیم:

«از آن جایی که در مبارزه به راه انداخته شده از جانب بخش غرjestان "ساما" علیه رهبری و روند مسلط در "ساما" نواهای زنده مشاهده نمودیم بنا بر مکلفیت خویش قاطعانه دفاع مان را از این روند به حرکت افشاده اعلام و دو سند منتشره مربوطه به این بخش را ضم آن نمودیم تا اگر ممکن باشد هر چه بیشتر صدای این مبارزین تازه بپاخاسته را که سر راه خود مشکلات و موانع عدیده ای را می دیدند؛ به گوش مبارزین جهان رسانیده باشیم. ما از مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی بخش غرjestان از آن سبب استقبال کردیم که مشی حرکی "املا" مبارزه حاد ایدئولوژیک - سیاسی را در ابعاد گسترده جنبش انقلابی کشور طرح کرده است. عنوان اعلامیه "املا" (املا و استقبال آن از امواج توفنده مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی) خود می رساند که اتحاد م. - ل. های افغانستان وظیفه درک شده خود را در قبال جنبش م. - ل. چطور انجام میدهد. این تأیید مشروط در زمینه خاصیت که از آن "هسته... نمی تواند برای خود عبا و قبائی بسازد تا عریانی فعلی اش را در سطح مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی به مفهوم عمیق و علمی اش ببوشاند و علاوه از آن "املا" را به تیر ملامت ببندد که آن زمان بخشی از این "هسته... را تأیید و این زمان با کل "هسته... چنین و چنان میکند...» (جرقه شماره 14 - صفحه های 8 و 9)

بلی موقعی که بخش غرjestان "ساما" مبارزه علیه "رهبر و شرکاء" را شروع نمود "املائیان" کوشش کردند این بخش را به "املا" جلب نمایند لذا از مبارزه اش استقبال به عمل آورده و یک اعلامیه این بخش را با دو سند دیگر این بخش تکثیر کردند. اما زمانی که امیدواری شان در جلب این بخش به یأس تبدیل شد و "هسته... تشکیل گردید سروصورت "املائیان" ورم کرده و مبارزات ایدئولوژیک "هسته... علیه "املا" به مذاق شان خوش نخورد. نتیجتاً نه تنها استقبال شان را از بخش غرjestان "ساما" پس گرفتند بلکه این مبارزه ایدئولوژیک "هسته... را که با "املائیان" به راه افتاده بود نه تنها عریانی ایدئولوژیک - سیاسی "هسته... خواندند بلکه حتی "هسته... را به تفرقه افگنی نیز متهم نمودند؛ زیرا "هسته... نه تنها مائوتسه دون زدائی "املائیان" را تأیید نکرد؛ بلکه به صورت فعال علیه روند مائوتسه دون زدائی "املائیان" به مبارزه برخاست.

بلی! "املائیان" در مبارزه بخش غرjestان "ساما" که عمدتاً علیه "رهبر و شرکاء" براه افتاده بود نواهای زنده ای از مبارزه را مشاهده کردند. ولی در مبارزه همه جانبه "هسته... که نه تنها علیه روند مسلط در "ساما" بلکه علیه روند مسلط مائوتسه دون زدائی در "املا" به راه افتاده است نه تنها نواهای زنده را سراغ نکرده بلکه حتی آن را تفرقه افگنی نیز قلمداد نموده اند. خوباً قضاوت را می گذاریم به خواننده تا خود قضاوت کند که این گونه برخورد های "املا" برخورد فرصت طلبانه و ضد و نقیض است یا برخورد سالم ایدئولوژیکی؟

به نمونه های دیگری از چهره بدل کردن های "املائیان" توجه کنید:

"تأمین وحدت میان م. - ل. های کشور به خاطر ساختن حزب کمونیست انقلابی طبقه کارگر کشور یعنی حزب کمونیست افغانستان می باشد - تا تحت رهبری حزب کمونیست در طی جنگ توده ای طولانی به یکی دیگر از نیازهای مبرم جنبش ملی - دموکراتیک که همانا تأسیس جبهه متحد ملی و تأمین خط سیاسی ملی - دموکراتیک روی جبهه متحد ملی که ستون فقرات آنرا اتحاد کارگران و دهقانان خواهد ساخت پاسخ گوید. باز هم یکی دیگر از نیازهای مبرم جنبش ملی - دموکراتیک کشور ما و تلاش در راه سازمان دهی ملیس توده ای متشکل از زحمت کشان مسلح می باشد تا برای پیش بردن اهداف انقلاب دموکراتیک نوین کشور مبارزات سیاسی - نظامی ضد سوسیال امپریالیستی - ضد امپریالیستی - ضد فیودالی را با قاطعیت به پیش برده و برای تأسیس شوراهای مسلح کارگران، دهقانان و زحمت کشان تمام هم خود را به خرج بدهد و در جریان انقلاب دموکراتیک نوین مبارزه ضد فئودالی را برای انجام انقلاب ارضی هم خود را تحت رهبری حزب کمونیست افغانستان به خرج بدهد تا استقلال افغانستان کسب گردیده و امر کبیر تأمین آزادی و دموکراسی به واقعیت انکار ناپذیر مبدل گردد و در هر گوشه از دنیا جمهوری انقلابی کارگران - دهقانان و زحمتکشانشان پا به وجود بگذارد.» (جرقه شماره فوق العاده - صفحه 29)

اگر خواننده یک بار جرقه شماره 19 را مرور نموده باشد به آسانی درخواهد یافت که چگونه "املائیان" در فاصله بین دو جرقه شماره فوق العاده و شماره زنده چهره بدل کرده اند. "املائیان" در شماره فوق العاده تأمین وحدت م. - ل. ها به خاطر ساختن حزب

کمونیست افغانستان و در تحت رهبری آن حزب تأسیس جبهه متحد ملی و آنها در طی جنگ توده ای طولانی و ملیس توده ای را به خاطر پیش برد اهداف انقلاب ملی - دموکراتیک و در نهایت استقرار جمهوری انقلابی کارگران - دهقانان خواهانند. در حالی که "املائیان" در جرقه شماره 19 جبهه متحد ملی را ترانه خوانی برای بورژوازی و رفتن به دهات و شرکت در جنگ توده ای طولانی را دنباله روی خوانده اند. در هیچ قسمت از جرقه شماره 19 صحبت از ملیس توده ای به عمل نیامده است و حتی جمهوری کارگران - دهقانان نیز گویا تحت رهبری "مائوئیستی" به مسخره گرفته شده است. این را نیز باید خاطر نشان نمود که در حالی که لب و لباب جرقه شماره 19 را "مائوتسه دون زدائی" تشکیل میدهد، الترناتیفی را که تحویل جنبش انقلابی می دهد عبارت از نفی آنچه است که در صفحه 29 جرقه شماره فوق العاده به نظر میرسد. خود این الترناتیف جدید "املائیان" عبارت است از تا «مغز استخوان سرخ ساختن» اتحادیه های ملی - دموکراتیک خارجه و تلاش در جهت استقرار و به وجود آوردن پایه های اساسی یک "دموکراسی" و نه تلاش در جهت استقرار جمهوری انقلابی کارگران - دهقانان که البته در این مضمون، ما روی متن جرقه شماره 19 به تفصیل بحث خواهیم کرد.

حال از چهره بدل کردنیهای "املائیان" میگذریم و می بینیم که باز هم "املائیان" چه فخر فروشی دارند؟ «ما خوشحال هستیم که جرقه توانسته در ظرف یکی دو سال اخیر از "ندای آزادی" تا "ندای انقلاب" و "شعله" را وادارد تا کوشش های شان را در مورد ما بنویسند. اینکه رفقای "اخگر" و "پیکار نجات" هم به این مبارزه، ما را مسرور گردانیده اند، هیچ مایه تأسف ما نیست.» (جرقه شماره 19 - صفحه پنجم)

بلی! "املائیان" از یکطرف خوشحال اند و فخر می ورزند که از "ندای انقلاب" تا "ندای آزادی" و "شعله" تا "پیکار" و "اخگر" را واداشته اند که علیه "املا" موضع بگیرند و در مورد "املا" بنویسند، ولی از جانب دیگر موضع گیری "هسته..." در قبال "املا" را عریانی ایدئولوژیک - سیاسی و حتی تفرقه افگنی قلمداد کرده اند. آیا این خود نمونه ای از ضد و نقیض گوئی نیست؟ آیا به گفته خود "املائیان" این "املا" نبوده است که دیگران را واداشته در باره "املا" بنویسند؟ در صورتی که "املا" دیگران را و از جمله "هسته..." را واداشته است که در مورد "املا" بنویسند؛ پس چرا از نوشتن "هسته..." در مورد "املا" سر و کله "املائیان" ورم نموده و "هسته..." و دیگران را به تفرقه افگنی متهم می نمایند؟

خوب ما نه تنها باز هم میل نداریم خوشحالی "املائیان" را به غم مبدل سازیم بلکه از "املائیان" سپاسگذاریم که ما و دیگران را "واداشته" که در مورد "املا" و جنبش انقلابی کشور بنویسیم؛ زیرا اگر "املائیان" نمی بودند "خدا میداند" چه حالی بر سر جنبش چپ و انقلابی افغانستان می آمد؟
حال به نمونه ای از مبارزه ایدئولوژیک "املائیان" توجه کنید:

«سیاست دنباله روانه و دمسازی اختلافات میان مردم و دشمنان مردم و سایه افگندن روی اضداد طبقاتی و... توسط "ساما" و "رهائی" و روش تفرقه افگنانه "شعله"؛ "ندای انقلاب" و شرکاء علاقمندی به گروه گرائی، از زنگ زدگی ها دفاع کردن همه و همه به نحوی آب در مسیر احزاب اسلامی می ریزد (صفحه 44 جرقه شماره 19) ما در بالا اشاره کردیم که "املائیان" از مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی که علیه "املا" براه افتد چندان راضی نبوده و به مزاق شان جور نمی آید؛ بلکه "املائیان" زمانی از مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی لذت میبرند که نه تنها با "املائیان" به راه نیفتد بلکه مائوتسه دون زدائی را نیز در خود داشته باشد؛ در غیر آن همان طوری که "هسته..." و "کمیته" به تفرقه افگنی متهم گردیده اند هر مبارزه دیگری نیز چنین برچسب خواهد خورد.
"املائیان" با آن که در ظاهر از مبارزات ایدئولوژیک که در جنبش انقلابی بوجود آمده راضی به نظر میرسند و گویا خود شان این مبارزه ایدئولوژیک را سبب شده اند ولی در واقع "املائیان" از مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی که با خود شان براه بیفتد چندان راضی نمی باشند؛ و آنچه را "املائیان" به نام مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی به خورد جنبش می دهند نه مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی بلکه کاملاً مائوتسه دون زدائی است. از نظر "املائیان" این فقط اندیشه مائوتسه دون است که به عنوان اندیشه غیر پرولتری در جنبش انقلابی افغانستان موجود می باشد؛ نه اندیشه های دیگر. آنچه را که "املائیان" مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی می خوانند عبارتست از به خورد دادن تئوری های من در آوردی تسلیم طلبانه و دگماتیستی - رویونیستی مانند تبدیل نمودن فئودالیزم مسلط به بورژوازی مسلط و آنها توسط حزب کمونیست، مترقی خواندن برنامه های دولت فعلی از برنامه های اخوانی، عمده خواندن تضاد با فئودالیزم و قرار دادن تضاد با سوسیال امپریالیزم و امپریالیزم را در محور تضاد عمده با فئودالیزم؛ محروم کردن پرولتاریای افغانستان از کسب قدرت سیاسی زیر عنوان ایجاد پایه های اساسی دموکراسی؛ تشویق کردن عناصر غیر علنی در رفتن به نهاد

های دولت مزدور و بالاخره فراموش کردن جنبش ملی - دموکراتیک داخل کشور و "تا مغزاستخوان سرخ" ساختن "اتحادیه های ملی - دموکراتیک" خارج از کشور.

چیز دیگری که "املائیان" به آن لقب مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی را می دهند عبارت است از تقاضا از جنبش انقلابی کشور در دور انداختن سلاح های زنگ زده گروهی و محفلی.

اما چرا "املائیان" به عوض این اگر و مگر ها و تقاضا از جنبش در دور انداختن سلاح های زنگ زده محفلی و گروهی با مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی شان این سلاح های زنگ زده محفلی و گروهی را طرد و بی اعتبار نمی سازند؟ زیرا "املا" را توان مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی با محافل کمونیستی دیگر نیست زیرا در زراد خانه های "املائیان" هیچ سلاحی مگر سلاح "مائوتسه دون زدائی" نیست، زیرا "املا" را توان مرزبندی دقیق و روشن نیست مگر مائوتسه دون زدائی، زیرا "املا" را توان به اثبات رسانیدن برندگی اش نیست، زیرا "املائیان" با مبارزه ایدئولوژیک شان با دیگر محافل کمونیستی شکست شان را به نمایش می گذارند. اینک به یک نمونه دیگر از ضد و نقیض گوئی "املائیان" توجه کنید: «باید کوشیده شود که مرز اختلافات روشن گردیده و نظریات انحرافی و اپورتونیستی از هر کسی باشد باید نشانی شده و در جریان مبارزه تئوریک پایه های مادی انحرافات و ریشه های تئوریک آن در جنبش داخل کشور و منطقه و جهان و ... یک یک نشانی شوند و برای حل اختلافات مبارزه رک و راست به وجود بیاید (جرقه شماره 19 - صفحه 45)

می بینیم که "املائیان" چگونه در حالی که ماهرانه ضرورت وجودی "هسته..." و "کمیته..." را که به منظور مبارزه علیه انحرافات به وجود آمده اند نفی نموده، "هسته..." و "کمیته..." را سلاحهای زنگ زده محفلی و گروهی همراه با تفرقه افگنی قلمداد می نمایند اما باز هم آه و ناله میکنند که گویا باید مرز کشی شود، که باید انحرافات از هر کسی که باشد نشانی شود، که باید پایه های انحرافات داخلی و جهانی نشانی گردند و بالاخره باید ریشه های تئوریک انحرافات جنبش داخلی و خارجی نشانی گردند؛ توگوئی مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی که "هسته ... " و "کمیته..." در این راستا انجام داده و میدهند مبارزه ایدئولوژیک نه بلکه تفرقه افگنیست. اگر از "املائیان" پرسیم که آیا نقد "هسته..." از برنامه "ساما"، نقد "هسته..." از خط و مشی تسلیم طلبانه "ساما"، نقد "هسته" از اعلامیه "جناح انقلابی ساما"، نقد "هسته" از برنامه "ساوو"، نقد "هسته" از رفتن "ساوو" به سفارت چین، نقد "هسته" از طرح "املا" دایر بر تبدیل کردن فئودالیزم مسلط به بورژوازی مسلط و آنهم توسط حزب کمونیست، نقد "هسته" از عمده خواندن تضاد با فئودالیزم و مبارزه با امپریالیسم در محور تضاد با فئودالیزم توسط "املا"، نقد از "املا" دایر بر رفتن عناصر غیر علنی در نهاد های سرکوبگر رژیم "خلق - پرچی"، نقد "هسته..." از تحلیل "املائیان" دایر بر مترقی خواندن برنامه های رژیم مزدور و ... مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی به منظور مرز کشی و ریشه یابی انحرافات نبوده و نیست؟ اگر اینها مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی به منظور ریشه یابی انحرافات و همچنان تصفیه با گذشته جنبش انقلابی کشور نیست، پس مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی چه می باشد؟ و بر چه راستائی باید صورت بگیرد؟ شاید "املائیان" بگویند که تنها و فقط مائوتسه دون زدائی مبارزه ایدئولوژیک می باشد؛ که ما این مبارزه ایدئولوژیک را چون عطائی به لقای "املائیان" بخشیده ایم. اینک به نمونه دیگری از دروغ پردازی و اتهام زنی "املائیان" توجه کنید:

«دیروز "ساما" جنبش ملی - دموکراتیک را با پیش شرط های جنبش اسلامی اش همراه "رهائی" یکجائی ضربه زد و قبول "جمهوری اسلامی" پیش شرط همکاری بود. امروز مدافعین همان خط به شیوه نازنینی خود شان پیش شرط قبولی جمهوری مائوتیستی "اندیشه مائو" را در جنبش ملی - دموکراتیک پیش شرط همکاری میگذارند.» (جرقه شماره 19 - صفحه 53)

«هرگاه بپرسیم که "سازمان پیکار برای نجات افغانستان"، "هسته ..."، "شبه" و "شعله" همه و همه "اندیشه مائو" را قبول و در جهانی برای فتح - شماره ششم "ساما" علاقمندی اش را از اندیشه مائوتسه پنهان نداشته است. چرا اینها با هم تا حالا متحد نشده و همکاری نمی کنند. (جرقه شماره 19 - صفحه 46 - تأکید از ماست)

اگر خواننده اندک توجه به آنچه از صفحه های 53 و 46 جرقه شماره 19 نقل نمودیم بنماید درمی یابد که چگونه "املائیان" ضد و نقیض گوئی نموده برای بی اعتبار ساختن مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی "هسته..." و "کمیته..." که گویا "هسته" و "کمیته" پیش شرط همکاری در جنبش ملی - دموکراتیک را اندیشه مائو و "جمهوری مائوتیستی" قرار داده اند؛ در شتاب می باشند. میگویند دروغگو حاقظه ندارد. "املائیان" در صفحه 53 "کمیته..." و "هسته..." را متهم به پیش شرط قرار دادن "اندیشه مائو" و "جمهوری مائوتیستی" در همکاری های جنبش ملی - دموکراتیک نموده در حالی که در همین شماره جرقه در صفحه 46 خود

می نویسند که: "سازمان پیکار"، "هسته..." و "کمیته..." که خود را مائوتسه دون اندیشه می دانند با هم متحد نشده اند و همکاری نمی کنند.

آیا این ضد و نقیض گوئی و آنهم در یک شماره و یک مضمون نیست؟ آیا آنچه "املائیان" در صفحه 46 نوشته اند خود اثبات این امر نیست که برای "کمیته..."، "هسته..." و "سازمان پیکار" "اندیشه مائو" در جنبش ملی-دموکراتیک پیش شرط همکاری نیست؟ و آیا "املائیان" یک مورد پیش شرط قرار دادن "اندیشه مائو" را از اسناد "هسته..."، "کمیته..." و "سازمان پیکار" بیرون کشیده می توانند تا اثبات کند که نیروهای مارکسیست-لنینیست-مائوتسه دون اندیشه در جنبش ملی-دموکراتیک "اندیشه مائو" یا "جمهوری مائوئیستی" را پیش شرط قرار می دهند؟ واقعیت این است که طرفداران م.ل.ا. در افغانستان نه تنها اندیشه مائو را پیش شرط همکاری در سطح ملی-دموکراتیک قرار نمی دهند بلکه حتی م.ل. را نیز پیش شرط همکاری در سطح ملی-دموکراتیک قرار نمی دهند.

ولی اگر برای "املائیان" همکاری در سطح جنبش ملی-دموکراتیک و وحدت (م.ل.)ها برای ساختن حزب کمونیست یکی باشد؛ در این صورت باید به حضور "املائیان" به عرض برسائیم که: ما نه تنها قبول "اندیشه مائو" را در وحدت کمونیستها برای ساختن حزب کمونیست افغانستان پیش شرط قرار می دهیم بلکه این را نیز می گوئیم که: ما تأکید می کنیم که اندیشه مائو مرحله نوبنی در تکامل (م.ل.) می باشد. «بدون دفاع از مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه مائو و تکیه بر آن غلبه بر رویونیسم، امپریالیسم و ارتجاع به طور عموم ممکن نیست.» (بیانیه جا)

ما مارکسیزم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون را از آنجهت پیش شرط قرار میدهیم که مارکسیزم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون یگانه خط ایدئولوژیک-سیاسی است که در جهان درفش مبارزه علیه امپریالیسم، سوسیال امپریالیسم شوروی و رویونیسم تینگ سیاوپنگ و شرکاء (تئوری سه جهان)، رویونیسم خواجه یی، تروتسکیزم و اوروکمونیزم را برافراشته و علیه امپریالیستها و رویونیستها قاطعانه مبارزه میکند. این را نیز باید خاطر نشان کرد که برای ما به مثابه یک بخش از تئوری مارکسیست-لنینیست-مائوتسه دون اندیشه، قبول "اندیشه مائو" به عنوان یگانه پیش شرط وحدت کمونیستها به خاطر ساختن حزب کمونیست نمی باشد؛ بلکه برش قاطعانه و انتقاد جدی از گذشته منفی نیز پیش شرط مهم در ساختمان حزب کمونیست می باشد. "هسته..." نه تنها علیه هرگونه مخدوش ساختن مرزها و پیش شرط ها مبارزه می کند بلکه هر چه بیشتر روی مرز کشی ها و پیش شرط های مثبت به خاطر ساختمان حزب کمونیست پافشاری می نماید.

"املائیان" با سروصدا راه انداختن ها و اعتراض ها از عدم همکاری ها و آنهم در سطح ملی-دموکراتیک در بین تشکل های کمونیستی می خواهد آن مرز کشی ها و پیش شرط هائی را که به خاطر ساختن حزب کمونیست ضروری و حیاتی می باشد مخدوش نموده و یکبار دیگر جنبش کمونیستی را به تجربه "ساما" برگرداند.

آیا "املائیان" بالاتر از همکاریهایی که امروز شامل تبادل نشرات و دیگر اسناد جنبش داخل کشور و جنبش بین المللی می باشد میتوانند چیز دیگری را که بالاتر از توان تشکلات ضعیف جنبش باشد مطرح نمایند؟
آیا "املائیان" از محافل کمونیستی کشور فقط همکاری ها را خواهانند؟ آیا "املائیان" با محافل کمونیستی فقط بخاطر تأمین همکاری، مبارزه ایدئولوژیک را به راه انداخته اند؟

"املائیان" با اتحادیه های ملی-دموکراتیک به خاطر وحدت اصولی مبارزه می نمایند. اما با محافل کمونیستی فقط به خاطر همکاری در سطح جنبش ملی-دموکراتیک مبارزه می نمایند. ما در بحثهای بعدی همین مقاله این بینش "املائیان" را که با محافل کمونیستی فقط همکاری می نمایند و با اتحادیه های-ملی دموکراتیک وحدت اصولی بر محور (م.ل.) به وجود می آورند نشان خواهیم داد!
و اما در مورد پیش شرط ها در سطح جنبش ملی-دموکراتیک.

"املائیان" باید بدانند که ما همان طوری که برای وحدت محافل کمونیستی و عناصر کمونیست جهت ساختن حزب کمونیست پیش شرط های ایدئولوژیک-سیاسی را مطرح می کنیم، برای اتحاد در سطح جنبش ملی-دموکراتیک نیز ضرورت پیش شرط ها را جدی احساس می نمایم. ما برای همکاری های جنبش انقلابی در سطح جنبش ملی-دموکراتیک نه م.ل. را و نه اندیشه مائوتسه دون را پیش شرط قرار می دهیم، بلکه پیش شرط های همکاری در سطح جنبش ملی-دموکراتیک حد اقل عبارتند از موارد زیرین: هم سوئی و هماهنگی در مبارزات ضد سوسیال امپریالیسم شوروی و عمال امپریالیسم غرب.

عمده دانستن تضاد با سوسیال امپریالیسم و نوکران بومی شان در افغانستان و نه آن طوری که "املائیان" می گویند: «تضاد عمده جامعه ما را تضاد با فئودالیسم تشکیل داده که تضاد با امپریالیسم در محور این تضاد عمده قرار دارد.» (صفحه 98- جرقه شماره ششم)

اساسی دانستن تضاد با فئودالیزم و امپریالیزم:

ضد انقلابی دانستن برنامه های دولت مزدور سوسیال امپریالیزم شوروی و احزاب پشاوروی این نمایندگان ارتجاع و فئودالیزم و نه آن طوری که "املائیان" می گویند: «برنامه های دولت مزدور دیکته شده از جانب سوسیال امپریالیزم از لحاظ تئوریک مترقی تر از برنامه هائی که از منافع فئودالیزم دفاع میکنند میباشد. مردود دانستن شمولیت عناصر جنبش انقلابی در نهاد های سرکوبگر رژیم، از اتحادیه های کارگری گرفته تا قطعات نظامی؛ در حالیکه "املائیان" طرح رفتن عناصر غیر علنی را در نهاد های سرکوبگر رژیم یکی از نمود های فعالیت غیر علنی جنبش انقلابی قلمداد می نماید.

ما برآنیم که نه تنها برنامه های دولت مزدور سوسیال امپریالیزم از برنامه های احزاب پشاوروی حافظ منافع فئودالیزم مترقی نبوده بلکه از لحاظ عملی برنامه های دولت مزدور س. ا. ش. از برنامه های احزاب پشاوروی که تا حال کمتر زمینه تطبیقی پیدا کرده بیشتر بسوی وابسته ساختن افغانستان در تمام زمینه ها در شتاب می باشد.

ما پیش شرط های خود را همراه با برداشت مان از این پیش شرط ها بیان نمودیم. امید داریم "املائیان" ما را به نام مائوئیست های تفرقه افکن یاد نکنند، اما در زمینه وحدت کمونیست های افغانستان به خاطر ساختن حزب کمونیست پیش شرط های ما از این قرار اند:

تشخیص و تعیین خط ایدئولوژیک سیاسی که آن هم جز خط ایدئولوژیک - سیاسی مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون چیز دیگری نیست.

تصفیه حساب و برش کامل کمونیستهای کشور ما از گذشته منفی شان و مبارزه قاطع علیه هرگونه برآمد منفی مانند "املا".

نشانی و طرد کلیه نظریات اپورتونیستی چه در سطح داخل کشور و چه در سطح بین المللی.

قبول کلیه دستاورد ها و تجربیات عملی و تئوریک پرولتاریای بین المللی از کمون پاریس تا انقلاب فرهنگی چین و از مانیفیست حزب کمونیست تا بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (جا).

موضع گیری صریح و روشن در قبال "تئوری سه جهان" و رویزیونیزم تینگ سیاوپنگ، رویزیونیزم خواجه بی، تروتسکیزم و اروتسکیزم.

قبول جنگ توده بی طولانی و محاصره شهر ها از طریق دهات به عنوان خط نظامی، قبول ارتش خلق و جبهه متحد ملی پس از به وجود آمدن حزب کمونیست.

قبول مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون به مثابه مرحله تکاملی در (م. - ل.).

اینها بودند فشرده پیش شرط های ما در رابطه با وحدت مارکسیست - لنینیست ها به خاطر ایجاد حزب کمونیست افغانستان.

ما "اندیشه مائو" را پیش شرط وحدت م. - ل. ها گذاشتیم. بگذار "املائیان" یکبار دیگر ما را مائوئیستهای تفرقه افکن قلمداد نمایند. بگذار "املائیان" فقط آنهایی را که مانند خواجه، حزب کمونیست ایران، چریکهای اقلیت و اکثریت، حزب توده ایران، راه کارگر و غیره که به صورت دروغین داد از (م. - ل.) می زنند وحدت طلب و ما را تفرقه افکن بنامند. پراتیک نشان داده و نشان خواهد داد که کی ها بودند و کیهها هستند که مائوتسه دون زدائی را در جنبش انقلابی افغانستان و جهان به راه انداخته و تفرقه را در بین جنبش مارکسیستی - لنینیستی دامن می زنند.

در مورد همکاری با "املائیان" و آنهم در سطح ملی - دموکراتیک باید خاطر نشان نمود که تا زمانی که "املائیان" طرحات و تحلیل های ضد ملی و تسلیم طلبانه شان را پس نگیرند ما همکاری رسمی را با "املائیان" مردود میدانیم در حالیکه هر لحظه برای همکاری رسمی با "اخگر" که مارکسیست - لنینیست - مائوتسه دون اندیشه هم نیست حاضر می باشیم.

اینک به نمونه دیگری از مبارزه ایدئولوژیک "املائیان" توجه کنید:

«نقادان مارکوزه دیروزی - امروز فکر می کنند که هرگاه روشنفکران اندیشه مائو را قبول کنند پس انقلاب می شود؛ غافل از این که هنوز که هنوز است عکس مائو در تیان مین بلند است اما انقلاب شکست خورده است. عکس لنین در چهار راهی های ماسکو بلند است اما انقلاب شکست خورده است. مجسمه مارکس در "های گیت" هرگاه به فراموشی سپرده شود بازهم جنبش کارگران معدن را سکارگل ها به شکست کشانیده اند.» (جرقه شماره 19 - صفحه 53)

خواننده توجه میکند که "املائیان" چگونه مبارزه ایدئولوژیک را شگوفائی بخشیدند!

نقادان مارکوزه دیروزی فکر نکنند که اگر جوانان "اندیشه مائو" را قبول کردند انقلاب می شود نه انقلاب نمی شود زیرا عکس مائو در تیان مین بلند است زیرا عکس لنین در چهارراهی های ماسکو بلند است، زیرا مجسمه مارکس فراموش شده یا میشود! نه نقادان

مارکوزه غافل نشوند، انقلاب زمانی پیروز میشود که عکس مائو توسط "املائیان" از "تیان مین" پائین آورده شود، عکس های لنین از چهارراهی های ماسکو پائین آورده شود و بالاخره مجسمه مارکس هم در "های گیت" خورد خورد شود؟! خوشا به حال "املائیان" و تحلیل های داهیانة "کله مستقل شان"!!
به نمونه دیگری از قلمفرسائی های "املائیان" توجه کنید:

ما ازین نوع خط گذاران (خط مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائو) می پرسیم که یک بار از پیش کسوتان شان "سربداران" بپرسند که چه دستاوردی در ساحة تئوریک - سیاسی دارند؟ کسانی که با پویا آشنا باشند به یاد دارند که چگونه "موتور کوچک" ماریگلا - مارکوس و ... را به نقد می کشید و چگونه "انقلاب در انقلاب" دبره را استهزا میکرد و به حق هم میکرد و چگونه کرنش به خود روئی را به حق میکوبیدند، ولی سر و کله کی ها از جنبش "شورای مقاومت" بیرون شد و کی ها میتوانند فکر کند که «می توانند جنبش خلق کنند». چه کسانی عده جوانان پر شور اتحادیه کمونیستها را در جنگل سوق دادند و به همان سرنوشتی دچار ساختند که چه گوارا در جنگ های امریکای لاتین سر دچار شد. چرخ تاریخ به شکل دایروی تکرار نمی شود و نمی توان "جنبش" را با پیش شرط گذاری ها خلق کرد و یا با ناسزاها از بین برد.» (صفحه 19 - جرقة شماره 19)

"املائیان" شریف! اگر قرار برین شود که ما از دست آوردهای تئوریک - سیاسی پیش کسوتان مان (سربداران) سوال کنیم اول تر از "املائیان" و از رفقای ساوویی شان سوال خواهیم کرد که شما چه دست آوردهای ایدئولوژیک - سیاسی از رفتن به سفارت چین دارید؟ و همچنان از رفقای تان که چه دست آوردی از نوشتن برنامه ساما و ساوو دارند؟ اگر قرار شود که بپرسیم کی ها جوانان پرشور را در جنگل سوق دادند - که قیام شان در آمل باعث فخر هر کمونیست است - از "املائیان" و ساوویی های دیروزی نیز خواهیم پرسید که کی ها رفقای پرشور شان را در سفارت چین هدایت کردند که جز سرافگندگی چیزی عاید شان نشد.

اگر قرار شود که بپرسیم سروکله کی ها از "جنبش مقاومت" بیرون شد این را نیز خواهیم پرسید که سروکله کی ها از کودتاهای سال 1358 بیرون شد که تلفات سنگین را بر جنبش انقلابی کشور تحمیل نمود.
اگر قرار شود که جریانات انقلابی را به خاطر اشتباهات گذشته از حق مبارزه و تعیین خط ایدئولوژیک - سیاسی محروم سازیم، اولتر از همه "املائیان" سزاوار این جزا خواهند بود، که چندین بار چهره بدل کردند و بالاخره برآمد قاچاقی شان را به نام "املا" تحویل جنبش انقلابی کشور دادند.
به در افشانی دیگر "املائیان" توجه کنید:

«باید پیش شرط گذاران "اندیشه مائو" یا "مائوئیزم" به خاطر بسپارند که یکی از برجسته ترین امضاء کنندگان اولین اعلامیه "جا" (حزب کمونیست چلی) چرا نتوانست "مائوئیزم" را در عمل پیاده کند و راه انحلال خود را پیموده راهیست.» (جرقة شماره 19 - صفحه 53-54)

اولین مطلبی را که این سوال به خاطر زنده می سازد خاطرات دستگیری رفیق شهید اکرم یاری می باشد.
در آن لحظات که رفیق شهید اکرم یاری را از غزنی به کابل انتقال می دادند والی غزنی عبدالاحد ولسی بحثی را با اکرم یاری به راه انداخته و این را پرسیده بود که مائوئیست ها در کجا کامیاب شده اند که شما دنبال مائوئیزم می روید؟
این بود سوئے بحث "ولسی" و معیار قضاوت "ولسی" از حقانیت یک خط ایدئولوژیک - سیاسی.
آیا قضاوت "املائیان" از حقانیت مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائو با قضاوتی که "ولسی" و دیگر شرکاء آن ها از این خط نموده و می نمایند فرق دارد؟
"املائیان" چگونه قضاوت می کنند؟

اگر خط مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائو که همان خط "جا" می باشد صحت دارد پس چرا حزب کمونیست چلی که یکی از امضاء کنندگان آن است نتوانست "مائوئیزم" را در عمل پیاده کند؟ از نظر "املائیان" شکست حزب کمونیست چلی شکست خط مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائو بوده بناءً این شکست ناشی از عدم حقانیت خط (م. - ل. - ا) می باشد زیرا از نظر "املائیان" "حق پیروز است! خوب! بگذار "املائیان" حقانیت یک خط سیاسی را به اساس پیروزی و شکست مؤقت آن در یک کشور قلمداد کنند. ما هرگز شکست حزب و دولت شوروی را که بعد از تقریباً 4 دهه و آنهم در یک کشوری که یک ششم مساحت جهان را تشکیل میدهد - عدم حقانیت م. - ل. ارزیابی نخواهیم کرد. ما هرگز نخواهیم گفت که شکست کمون پاریس در عدم حقانیت قیام توده یی پرولتاریای پاریس بوده همان طوری که ما هرگز نخواهیم گفت که شکست دولت سوسیالیستی چین در کشور 800

میلیونی ناشی از عدم حقانیت خط مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائو می باشد. ما هرگز نخواهیم گفت که پیروزی مؤقتی "خلقی" ها و "پرچی ها" در افغانستان ناشی از حقانیت خط رویزیونیستی آن ها می باشد.

بلی! "املائیان" در حالی شکست حزب کمونیست چلی را شکست و عدم صحت (م. - ل. - ا.) تلقی می کنند و در حالی شکست حزب کمونیست چین را چنین می نگرند که جنگ خلق در پیرو در انطباق با (م. - ل. - ا.) خواب خوش "چپ متحد" از قماش "املائیان" را حرام نموده، همان طوری که "املائیان" از هیچ دشمنی نسبت به (م. - ل. - ا.) دریغ نمی کنند. "چپ متحد" پیرو نیز از هیچ دشمنی و اتهام بر حزب کمونیست پیرو و خط مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائو مضایقه نمی کنند.

پیروز باد جنگ خلق در پیرو!

زنده باد حزب کمونیست پیرو!

مرگ بر "چپ متحد" و هم قماشان "چپ متحد"!

و اینک به یک مقایسه جاندار "املائیان" توجه کنید:

«فرق مائوتسه دون با "مائوئیست های" ما این است که او در یک حزب با وان مین، لی لی سان، جان گوتائو، لین پیاو، تنگ سیاوپینگ و... هم می توانست بنشیند و در جبهه متحد با پیش شرط "سه اصل خلق" با گومیندان بنشیند؛ چانکایشک را "نمک حرام" بگوید و بر ضد "سرسختان" مبارزه کند، دوکتورین واحد را به نقد بکشد و او را مزخرف بنامد و با بانگ رسا بگوید که...» (جرقه شماره 19 - صفحه 54)

چه مقایسه جالبی! اما افسوس که خود "املائیان" نیز معنی و مفهوم این مقایسه را درک نکرده اند. "املائیان" همیشه در کج بحثی های خود شان گیر افتاده اند. به کج بحثان املائی باید به عرض برسانیم که اولاً مائو هیچ وقت برنامه های حکومت های پوشالی ژاپن را مترقی تر از برنامه های چانکایشک وانمود نکرده است؛ و ثانیاً این که ما امیدواریم شما را چیزی خوبتر و بهتر از چانکایشک بدانیم؛ و شما هم خود را به سویه چانکایشک پائین نیاورید. ما در ابتدا آرزو داشتیم با شما حزب کمونیست را بسازیم ولی حالا وقتی مشاهده میکنیم شما از ما فقط همکاری را طلب دارید و آنها همکاری هائی به سطح نشستن مائوتسه دون با چانکایشک.

و اما در مورد نشستن مائو با افرادی از قبیل تینگ سیاوپینگ، باید به عرض شما برسانیم که قضاوتی که امروز در مورد اشخاص نامبرده در حزب کمونیست چین مانند "وان مین"، "جان گوتائو" و "لی لی سان" و... وجود دارد قبل از ساختن حزب کمونیست چین وجود نداشت. اشخاص نامبرده نه تنها قبل از ساختمان حزب کمونیست چین مرتد نبوده بلکه حتی خطوط انحرافی را نیز قبل از ساختن حزب کمونیست چین عرضه نکرده و سزاوار نفرین هم نبودند. اما زمانی که بعد از ساختن حزب کمونیست چین طرحات خائنانه عرضه نمودند نه تنها علیه شان مبارزه صورت گرفت بلکه حتی لقب خائن را هم دریافت کردند؛ و امروز نه تنها از جانب ما بلکه از جانب تمام (م. - ل. - ا.) سزاوار نفرین میباشدند. امیدواریم فرق جدی که بین "وان مین" و "لی لی سان" و... چین و "وان مین" و "لی لی سان" های ما وجود دارد را به روشنی بیان کرده باشیم.

امید داریم روزی که جنبش کمونیستی افغانستان موفق به ساختن حزب کمونیست افغانستان گردید، وان مین، لی لی سان و جان گوتائوهای افغانی قادر نگردند آن را به سوی انحراف و گمراهی سوق دهند و هر موقعی سربلند نمودند به نحوی شایسته ای سرکوب گردند. این درسی است که شکست انقلاب در شوروی و در چین به ما داده است.

عرضی را که باید به حضور "املائیان" برسانیم این است که: ما هرگز مانند دگمارویزیونیستها کلیشه سازی نکرده ایم و مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائو را به اصول پرستی خشک تبدیل نمی کنیم. ما هرگز نشستن مائو را با اشخاصی چون "وان مین"، "لی لی سان"، "جان گوتائو"، "لیوشاچی" و بالاخره "تنگ سیاوپینگ" کلیشه نمی سازیم در غیر آن الزام کلیشه های دیگر که از زمان مارکس تا استالین به وجود می آید نیز ضروری میگردد. مثلاً ما از "املائیان" می پرسیم که:

مارکس با انارشئیستها نشست چرا "املائیان" با "ستمی ها"، "سامائیه ها" و "رهائی" نمی نشینند؟ لنین با "منشویکها"، "اس آر ها" و حتی با "خروشچف" در یک حزب نشست. چرا "املائیان" با خلقی ها و پرچی ها که "ساوو" آن ها را سوسیالیست های خرده بورژوا قلمداد می کند، نمی نشینند؟

استالین نیز با تروتسکی در یک حزب نشست. چرا "املائیان" با عبدالحمید محتاط و شرکاء نمی نشینند؟ آیا زمینه آن مساعد نشده است؟

امیدواریم "املائیان" این گونه کلیشه سازی هارا بدور انداخته هر قضیه و هر پدیده مشخص را در شرایط معین و مشخص آن مطالعه نموده و الزام هر قضیه و پدیده را بر اساس روابط دیالکتیکی آن مطالعه نمایند، در غیر آن سنتریزم فعلی شان به دگمارویزیونیسم خواهد انجامید.

به نمونه دیگری از مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی "املائیان" توجه کنید:

«پس صحبت ما از حد اقل تفاهم میان آنانیست که هنوز هم داعیه انقلابی بودن دارند و در نشرات شان از انقلاب ملی - دموکراتیک به طور آشکار و صریح صحبت می کنند و خواهان مبارزه علیه س.ا. شوروی - امپریالیسم امریکا و سایر امپریالیست ها و ارتجاع جهانی اند؛ خواهان مبارزه علیه فئودالیسم و امپریالیسم بوده و صحبت از حزب انقلابی میکنند؛ صحبت از ساختن جبهه متحد ملی میکنند؛ در جبهه متحد ملی کماکان از موجودیت بورژوازی ملی یاد می کنند؛ از عناصر بورژوازی یاد می کنند و ... اما وقتی بپرسیم که رفقا شما در یک جبهه با بورژوازی ملی حاضرید سازش کنید؛ اما با ما که خود را م.ل. می دانیم حاضر نیستید همکاری کنید. جواب شان این است شما اندیشه مائو تسه دون را قبول ندارید؛ هر که اندیشه مائو را قبول ندارد رویونیست است، مانند نجیب گاو و پنجشیری و ... هر گاه بپرسیم آیا بورژوازی "اندیشه مائو" را قبول دارد؛ "مائوئیسم" را قبول دارد؟ چه جواب می دهند؟ (جرقه شماره 19 - صفحه 44)

واقعاً "املائیان" با کله خود شان فکر می کنند و "مستقل" نیز می باشند. و اگر نه چنین سوالهای "مشکل" و "پر محتوایی" طرح نمی کردند.

"املائیان" میپرسند که ما چرا با بورژوازی در یک جبهه متحد ملی سازش می کنیم ولی با "املائیان" که خود را (م.ل.) میدانند همکاری نمی کنیم. آیا بورژوازی ملی اندیشه مائو را قبول دارد؟

اگر چه سوالهای "املائیان" سخت و "جاندار" است اما ما کوشش میکنیم جواب های "سطحی" و "ساده" را برایشان ارائه بدهیم. اولاً به حضور "املائیان" به عرض برسائیم که: ما هرگز در همکاری ها و آنهم در سطح جنبش ملی - دموکراتیک نه با "املائیان" که خود را (م.ل.) می دانند و نه با سایر عناصر ملی - دموکرات پیش شرط همکاری ها را اندیشه مائو قرار نمی دهیم همان طوری که (م.ل.) را نیز پیش شرط همکاری در سطح جنبش ملی - دموکراتیک قرار نمی دهیم. بلکه پیش شرط های ما در همکاری ها و آنهم در سطح جنبش ملی - دموکراتیک عبارتند از نفی آن طرحها و تحلیل هایی که به خصوص در قبال س.ا. ش. کار را به تسلیم طلبی می کشاند. شما گفته اید تضاد عمده جامعه ما را در شرایط فعلی تضاد با فئودالیسم تشکیل داده و تضاد با امپریالیسم بر محور این تضاد عمده قرار دارد.

به اساس این طرح ارائه شده از جانب شما حل این تضاد ها در گرو مبارزه عمده خلق کشور ما علیه فئودالیسم بوده و نه در مبارزه عمده خلق کشور ما علیه سوسیال امپریالیسم شوروی و امپریالیسم جهانی.

در حالی که ما می گوئیم که در شرایطی که لشکر 150 هزار نفری سوسیال امپریالیسم شوروی در کشور ما موجود بوده و نوکران بومی سوسیال امپریالیسم شوروی به زور توپ و تانک و هلیکوپتر های زرهی حاکمیت ملی را خدشه دار نموده اند و سوسیال امپریالیسم شوروی کشور ما را اشغال نموده است تضاد عمده جامعه ما را تضاد با سوسیال امپریالیسم تشکیل می دهد و تضاد اساسی همان تضاد با فئودالیسم و امپریالیسم جهانی می باشد. از جانب دیگر در عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتاریائی این فئودالیسم نیست که عمدتاً جلو رشد جامعه را گرفته آن را معوج می سازد بلکه این امپریالیسم است که توسط بورژوازی دلال کمپرادور (حلقه اتصال فئودالیسم توسط امپریالیسم) عمدتاً جلو رشد جامعه را گرفته و رشد جامعه را معوج می سازد. به هر حال طرح "املائیان" در مورد عمده ندانستن تضاد خلق ما با سوسیال امپریالیسم شوروی طرحی است تسلیم طلبانه و ضد ملی که به منظور تسلیم دهی جنبش انقلابی کشور به سوسیال امپریالیسم شوروی و رژیم مزدور رویدست گرفته شده است.

ثانیاً این که ما نه تنها برنامه های دولت مزدور دیکته شده از جانب سوسیال امپریالیسم شوروی را از لحاظ تئوریک مترقی تر از برنامه های احزاب و نیروهای ارتجاعی فئودالی نمی دانیم بلکه از لحاظ عملی این برنامه های "دیکته شده..." را خطرناک تر از برنامه ها یا بی برنامه ای احزاب اخوانی دانسته و بر آنیم که این برنامه های دولت مزدور از لحاظ عملی و نظری هیچ مزیتی بر برنامه های احزاب اخوانی ندارد. این برنامه ها که در واقعیت امر برنامه های خود سوسیال امپریالیسم شوروی است محتوی و شکل مستقیم استعماری دارد و برای عملی شدن به نیروی صد و پنجاه هزار نفری قوای متجاوز سوسیال امپریالیستی متکی است.

بنابراین باید گفت که برنامه های هر دو بلوک امپریالیستی و نوکران شان ضد انقلابی بوده و هیچکدام بر دیگری برتری ندارد (در رابطه با تضاد اساسی)، اما در مقطع فعلی برنامه ای که با تجاوز مستقیم امپریالیستی همراه است خطر عمده را تشکیل می دهد. طرح این

مسئله که بورژوازی کمپرادور بوروکراتیک وابسته به سوسیال امپریالیزم شوروی مترقی تر از فئودالیزم وابسته به امپریالیزم غرب است عمیقاً تسلیم طلبانه می باشد زیرا که برای سوسیال امپریالیزم و امپریالیزم در مجموع در عصر فعلی نقش مترقی قایل بوده و مواضع ضد فئودالی وی را می ستاید.

ثالثاً این که ما می گوئیم تمام نهادهای دولت مزدور س. ا. ش. در افغانستان هر لحظه در خدمت رژیم سرکوبگر بوده و موجودیت عناصر جنبش انقلابی را در آنها خدمت به این سرکوبگری رژیم تلقی می نمائیم.

اما شما "املائیان" فراخوان رفتن همه عناصر غیر علنی جنبش را در نهاد های سرکوبگر رژیم مزدور سرداده اید.

رابعاً این که ما در مبارزات جاری خلق کشور مان از پایه کسب قدرت سیاسی برای کارگران و دهقانان شرکت نموده و می نمائیم، در حالی که شما "املائیان" می خواهید بورژوازی مسلط را جای فئودالیزم مسلط بنشانید و آنها توسط حزب کمونیست افغانستان.

ما این نوع بینش یعنی تبدیل کردن فئودالیزم مسلط به بورژوازی مسلط را محروم کردن کارگران و دهقانان کشور از کسب قدرت سیاسی دانسته و آن را در خدمت بورژوازی می بینیم. این نوع بینش دید غلط از جمهوری کارگران - دهقانان بوده و پرولتاریای افغانستان را به خدمتکاران بی مزد بورژوازی تبدیل می نماید و آنها بورژوازی کمپرادور بوروکراتیک.

این نوع بینش راستای شرکت پرولتاریای افغانستان را در مبارزات جاری نه به اساس شرکت از پایه کسب قدرت سیاسی بلکه از پایه کسب دموکراسی بورژوازی چون ایجاد اتحادیه های کارگری، اتحادیه های صنفی، شورای دهقانان و... مورد مطالعه قرار می دهد که در نهایت دید ضد انقلابی می باشد.

بر اساس مسایلی که طرح نمودیم آیا همکاری با "املائیان" ممکن است؟ شاید "املائیان" بپرسند که چرا ممکن نمی باشد و چه وقت ممکن می باشد؟

به جواب شان باید به عرض برسائیم که: همکاری اقل در سطح جنبش ملی - دموکراتیک زمانی میسر است که جهت عمده مبارزات تمام نهادهای شامل همکاری را مبارزه و همسوئی در مقابل دشمن عمده تشکیل بدهد؛ زیرا این نوع همکاری را منافع مشترک و مبارزه مشترک بر ضد دشمن مشترک به وجود می آورد نه ایدئولوژی واحد. در صورتی که شما دشمن عمده را فئودالیزم و ما دشمن عمده را سوسیال امپریالیزم می دانیم؛ آیا بازمه زمینه همکاری موجود است؟ اگر موجود است این همکاری در کدام راستا باید صورت بگیرد؟ جواب این سوال را میگذاریم به "املائیان".

و اما در رابطه با سازش با بورژوازی ملی و آنها در جبهه متحد ملی که بعد از به وجود آمدن حزب کمونیست افغانستان تأسیس خواهد شد. امری که شما آن را به مسخره گرفته اید باید به عرض برسائیم که همراه بورژوازی ملی علیه امپریالیزم مبارزه می نمائیم و حتی با وی در جبهه متحد ملی نیز همکاری می نمائیم و ذره ای هم منافع پرولتاریا را در این سازش خدشه دار نمی سازیم؛ حتی اگر مورد تمسخر شما "املائیان" نیز واقع گردد.

ما مانند شما نمی توانیم فکر نمائیم. ما سر خرس و دم خرس را مانند شما یکی نمی دانیم. ما مانند شما بورژوازی امپریالیستی و بورژوازی بومی کشورهای زیر سلطه را یکی نمی دانیم و مانند شما بورژوازی دلال کمپرادور و بورژوازی ملی را یکی نمی دانیم.

اگر صحبت بر سر تۀ کرباس و سر کرباس باشد باید گفت که سر کرباس و تۀ کرباس شاید چندان فرقی نداشته باشند، اما سر خرس و دم خرس را یکی گرفتن خطرناک است. ما سر خرس را سر خرس و دم خرس را دم خرس می دانیم؛ در حالی که این را نیز میدانیم که سر خرس دم خرس نمی شود و دم خرس سر خرس. ما بورژوازی وابسته (بورژوازی دلال کمپرادور) را بورژوازی وابسته و بورژوازی غیر وابسته ملی را بورژوازی غیر وابسته میدانیم. ما بورژوازی کشورهای امپریالیستی را امپریالیستی و بورژوازی ملی را بورژوازی ملی می دانیم.

همان طوری که جرقه را جرقه "املائیان" و "نوی افغانستان" را "نوی افغانستان" املائیان می دانیم؛ و امیدواریم که "املائیان" ما را علاوه بر ترانه خوان بورژوازی نماینده بورژوازی قلمداد نکنند.

از "املائیان" نیز خواهشمندیم ما را به نام "مائوئیست" بودن متهم نکنند بلکه بگویند (م. - ل. - ا.) در غیر آن حکم رفقای "اخگر" شان صادق حال شان خواهد شد که در شماره حمل 1366 "اخگر" می نویسند: «طبقات حاکمه قبلی و رویزیونیست های "خلق" و "پرچم" اند که شعله بی ها را به نام "مائوئیست" در ذهنیت مردم معرفی داشته اند و نه...»

چیز دیگری که باید به حضور "املائیان" به عرض رسانید این است که ایشان خود را در صف بورژوازی ملی قرار ندهند و شکایت هم نکنند که "مائوئیست" ها با بورژوازی ملی سازش می کنند ولی با ما که خود را (م. - ل.) می دانیم همکاری نمی کنند. ما امیدواریم شما را چیزی خوبتر از بورژوازی بدانیم به شرطی که طرحات غیر اصولی و تسلیم طلبانه تان را پس بگیرید.

بد نیست که به قضاوت دیگر "املائیان" که ادامه پروگراف قبلی است نیز توجه کنیم:

«جواب حتماً این خواهد بود، بورژوازی متحد سیاسی ماست. وقتی بپرسیم با ما سلام و علیک را قدغن می کنید رفقای تانرا اخطار می دهید تا با ما حتی احوال پرسی نکنند؛ جرقه ها را در صفوف تان اجازه نمی دهید تا بخوانند ... اما هنوز که هنوز است ترانه های بورژوازی ملی و عناصر بورژوازی را سر می دهید، چه جوابی دارند؟ با دشمن قسم خورده و آشتی ناپذیر پرولتاریا حاضرید جبهه واحد را بسازند و در تمام نشرات تا کنون موجود بخشهای جنبش دموکراتیک نوین به این مسئله تأکید می کنند و با "املا" همکاری را تحریم می کنند. به این میگویند سیاست انقلابی.» (جرقه شماره 19- صفحه 45- تأکید از ما است "ندای انقلاب")

نه "املائیان" شریف! جواب ما غیر از آن است که شما در ذهن خود درست کرده اید. ما "ترانه" های بورژوازی ملی را سر نمی دهیم و پرولتاریای افغانستان را نیز از کسب قدرت سیاسی که در پیش است محروم نمی کنیم، آن طوری که شما کرده اید.

«12- تمام نیروهای اپوزیسیون سوسیال امپریالیزم شوروی و اپوزیسیون دارودسته پرچم و خلق باید مکلف گردند و باشند که نه تنها هشت ساعت کار را در روز برای کارگران به رسمیت بشناسند، بلکه هیچ مانع ای در راه تشکیل اتحادیه های صنفی حرفوی و طبقاتی کارگران نتوانند خلق کنند. هیچ نیروی دولتی باید حق نداشته باشد تا هیچ فرد از طبقه کارگر را به نام "خلق" یا "پرچی"، "کمونیست" یا "شعله یی" یا "ستمی" از کار برکنار کند و یا زیر نظارت در کارخانه ها قرار دهد و یا این که محاکمه کند و یا زندانی سازد. بر خورد به آن عده کارگرانی که با رویزیونیستهای از قماش پرچم و خلق و یا شرکاء پیوسته اند، مسئله دولت نبوده و مداخله در آن مورد باید از قبل ممنوع و قدغن اعلان گردد. بر خورد به کارگرانی که به صفوف خلق و پرچم پیوسته اند و خلاف منافع طبقاتی پرولتاریای افغانستان و جهان در داخل کارخانه ها به نفع سوسیال امپریالیزم شوروی و دارودسته رویزیونیستی پرچم و خلق فعالیت کرده اند؛ وظیفه شورای کارگران است. شورای کارگران باید در تمام کارخانه ها تشکیل شود. تشکیل اتحادیه های کارگری در داخل کارخانه مانند شوراهای کارگری باید به هیچ صورت ممنوع و قدغن اعلان نگردد و امکانات چاپ و نشر به اختیار تمام شوراهای کارخانه ها توسط دولت گذاشته شود.» (جرقه شماره 19- صفحه 36- تأکید از ما است.)

اگر خواننده اندکی توجه به آنچه از صفحه 36 جرقه شماره 19 نقل نمودیم بنماید در خواهد یافت که چگونه "املائیان" در حالی که ما را متهم به ترانه خوانی برای بورژوازی می نمایند خود ترانه های احزاب اخوانی، نمایندگان منافع فئودالیزم، را سر داده اند. آنها تمام اپوزیسیون دولت مزدور منجمله اخوانی ها را به قبول 8 ساعت کار برای کارگران و همچنان تشکیل اتحادیه های کارگری، صنفی، حرفوی و طبقاتی و آنها در دولت آینده مکلف می سازند توگوئی "املائیان" هنوز که هنوز است اپوزیسیون دولت مزدور و از جمله اخوانی ها را نشناخته و در یک کشور با آنها زندگی نکرده اند. "املائیان" در حالی که هر بورژوازی را مترقی تر از فئودالیزم قلمداد نموده ما را به پاس سازش با بورژوازی ملی متهم به ترانه خوانی برای بورژوازی می نمایند؛ در حالی که خود شان ترانه خوانی اپوزیسیون اخوانی نمایندگان منافع فئودالیزم را سر داده اند و احزاب اخوانی را مکلف به قبول 8 ساعت کار برای کارگران و اتحادیه های صنفی، حرفوی و طبقاتی می نمایند. خوشا به حال "پرولتر" بازی های "املائیان" از نوع پرولتر بازی های نوع "حزب کمونیست ایران".

چیز دیگری که از ماده 12 نقل شده در بالا حاصل می شود این است که: پرولتاریای افغانستان از کسب قدرت سیاسی محروم گشته زیرا "املائیان" در ماده 12 نقل شده در بالا دولت آینده را مکلف می نمایند که کسی را به نام کمونیست و یا شعله یی و ستمی مجازات ننمایند. این که "املائیان" پرولتاریای افغانستان را از کسب قدرت سیاسی محروم کرده اند به جایش ولی باید از "املائیان" پرسید که این دولت آینده را به کی بخشش کرده اند که از دولت سهمی را به عنوان خیرات برای پرولتاریای کشور می خواهند یعنی حق تشکیل اتحادیه های صنفی، حرفوی، و طبقاتی؛ و یا در نهایت داشتن چاپخانه و بخشش یک پایه ماشین فوتوکاپی برای خود شان ("املائیان") تا جرقه را نشر نمایند. آنها باید حق تشکیل این دولت آینده را به احزاب پشاور و غیره بخشش کرده باشند که آنها را مکلف به قبول 8 ساعت کار و نیز تشکیل اتحادیه های صنفی، حرفوی و طبقاتی نموده اند.

ولی چیز جالب دیگری که در همین ماده 12 نقل شده است و در بالا به چشم میخورد عبارت است از: «بر خورد به کارگرانی که به صفوف پرچم و "خلق" پیوسته اند و خلاف منافع طبقاتی پرولتاریای افغانستان و جهان در داخل کارخانه ها به نفع سوسیال امپریالیزم شوروی و دارودسته رویزیونیستی پرچم و "خلق" فعالیت کرده اند، وظیفه شورای کارگران است.»

آنچه از این طرح "املائیان" بیرون می آید این است که چون کارگرانی که به صفوف پرچم و "خلق" پیوسته اند تنها با منافع پرولتاریای افغانستان و جهان مخالفت نموده اند باید به شوراهای کارگران سپرده شوند تا کارگران که برای "املائیان" شوراها را

ساخته اند کارگران "خلقی و پرچمی" را یا مجازات و یا معاف نمایند. آیا این طرح را می توان خدمتی به پرولتاریا و منافع پرولتاریا دانست؟ چرا باید کارگران خائن صرفاً به دست کارگران مجازات شوند؟

آیا کارگران "خلقی" و "پرچمی" تنها با منافع پرولتاریای افغانستان و جهان مخالفت کرده اند؟ آیا کارگر "خلقی" و "پرچمی" به منافع کلیه طبقات انقلابی جامعه از جمله دهقانان خیانت نکرده اند؟ دولتی که ما باید برای تشکیلش بکوشیم دولت دیکتاتوری دموکراتیک خلق نخواهد بود؟ آیا دولت دیکتاتوری دموکراتیک خلق که در آینده باید بر سر کار آید مؤظف نخواهد بود که همه خائنین به منافع خلق را به مجازات برساند؟ از نظر "املائیان" که پرولتاریای افغانستان را از کسب قدرت سیاسی که در پیش است محروم کرده اند فقط به پرولتاریای افغانستان صلاحیت مجازات یا مکافات کارگران "خلقی" و "پرچمی" داده میشود نه بالاتراز آن. به طرح جالب دیگر املائیان توجه کنید:

«به طور خلاصه باید پایه های اساسی یک جامعه دموکراتیک گذاشته شود و تحکیم گردد. قهر انقلابی و انتقاد توسط سلاح علیه دشمنان مردم باید توسط شوراهای مسلح مردم اعمال گردد و هیچ دسته خاص حزبی و سیاسی نمی تواند به نیابت مردم به نام قهر انقلابی مخالفین خود را زیر ضربه، لت و کوب و شکنجه و زندان و... قرار دهد.» (جرقه شماره 19- ماده 13- صفحه 37- تاکید از ماست)

بلی فقط باید پایه های اساسی یک جامعه دموکراتیک گذاشته شود نه اینکه دولت دیکتاتوری دموکراتیک خلق باید استقرار یابد، زیرا "املائیان" در افغانستان می خواهند الگوی روسیه 1905 را داشته باشند. چون املائیان (م. - ل.) اند بناءً طرح های شان نیز باید "بلشویکی" باشد ولی طرح "بلشویکی" "املائیان" که بی شباهت به طرح عملی شده "پیکار بلشویک" نمی باشد قبل از آن که با نظرات لنین در "دو تاکتیک سوسیال دموکراسی" مطابقت داشته باشد بیشتر به نظرات نو ایسکرائی ها یکسانی و مشابهت دارد. خواننده می تواند به خود این اثر لنین مراجعه نماید.

آن چه جالبتر از همه است این است که "املائیان" عملی شدن این طرح را که زیر عنوان (پیش نویس الترناتیف) ردیف شده اند غیر عملی می دانند مگر آن که حزب (م. - ل.) خود را بسازند؛ زیرا قبلاً نیز وعده داده بودند که بورژوازی مسلط را جایگزین فئودالیزم مسلط می نمایند و آنهم توسط حزب کمونیست. به امید موفقیت شان!

به اساس این الترناتیو "املائیان" بی جا هم نیست که آنها "اندیشه مائو" را رد می کنند، جبهه متحد ملی را ترانه خوانی برای بورژوازی قلمداد میکنند، محاصره شهرها را از طریق دهات را مسخره میکنند، از ارتش توده بی حرفی ندارند و در نهایت "اندیشه مائو" را به ماریگلا- مارکوس و چه گوارا وصله می زنند. خوشا به حال چنین مارکسیست- لنینیست های اصولی و پر نبوغ با این طرحات شان!

به لجن پراگنی دیگر "املائیان" توجه کنید:

"آیا هسته" و شرکاء با حرکت از موضع سکتاریستی، گروه گرائی و محلی گرائی و رد هرگونه همکاری ها و داشتن روابط با (م. - ل.) ها و گروه های ملی- دموکراتیک وطنپرست شرطهای نامبرده بالائی را مدنظر می گیرد؟ و می تواند به آن وفادار باشد و در راه تحقق آن مبارزه کند؟» (جرقه شماره 19- صفحه 37)

ضرب المثلی است که می گویند: "بگیرش که نگیریت". "املائیان" که سازش با بورژوازی را نفی می کنند، محاصره شهرها را از طریق دهات دنباله روی می دانند، انقلاب را فقط با "درس گیری" از حزب بلشویک و انقلاب روسیه به پیروزی می رسانند، با تکیه بر پرولتاریا و فقط پرولتاریا مانند "حزب کمونیست ایران" انقلاب را در کشور مستعمره- نیمه مستعمره- و نیمه فئودالی به پیروزی می رسانند، سکتاریست نبوده و "هسته" سکتاریست می باشد. لابد "املائیان" تروتسکیست مآب پرولتریست می باشند. به نقیض گوئی دیگر "املائیان" توجه کنید:

«به نظر "املا" آن گروه هائی که خود را در قالب چپ می نمایانند از جمله "هسته..." و شرکاء صرفاً با اعلام مؤقتی (در رابطه با طرحات دولت از قبیل آشتی ملی، "دولت ائتلافی" و "آتش بس") که در آن هیچ رهنمود مشخص وجود نداشته باشد، نمی توانند مصدر خدمتی شوند تا انقلاب ملی- دموکراتیک نه مسأله طرح شده بلکه راه رهائی برای متحقق شدن نیز بیابد و توسط کمونیستها در باره آن پرحرفی نشده بلکه رهنمود داده شود، برنامه داده شود و در راه تحقق آن پیکار پیگیر ادامه یابد.» (جرقه شماره 19- صفحه 37)

«هسته نیز صدای خود را در ندای انقلاب بلند نموده است و این طرح (آشتی ملی) را مردود شمرده و خواستار خروج بدون قید و شرط نیروهای متجاوز شده و گفته است راه حلی موجود نیست مگر از طریق انقلاب و ایجاد جمهوری کارگر- دهقان زیر رهبری "مائوئیستی"» (جرقه شماره 19- صفحه 34)

می گویند دروغگو حافظه ندارد. "املائیان" در صفحه 37 جرقه - شماره 19، "هسته..." و "شرکاء" را متهم می کنند که گویا با این چنین برخورد مصدر خدمت برای انقلاب ملی - دموکراتیک نمی تواند شود. ولی در صفحه 34 همین جرقه، با یک حمله از عقب (زیر رهبری مائوئیستی) می گویند "هسته..." گفته است که راه اصلی میسر نیست مگر از طریق انقلاب و ایجاد جمهوری کارگر - دهقان زیر رهبری "مائوئیستی".

از نظر "املائیان" انقلاب و مبارزه در راه ایجاد جمهوری - کارگر دهقان رهنمود مشخص نبوده بلکه "هسته..." باید تمام رهنمود های انقلاب را مانند جرقه شماره 19 و تحت 13 ماده زیر عنوان "پیش نویس یک الترناتیف" ارائه نماید و پرولتاریای افغانستان را از کسب قدرت سیاسی محروم گرداند و فقط از دولت آینده تقاضای به رسمیت شناختن و تشکیل اتحادیه های صنفی، حرفوی و طبقاتی را بنماید و برای خود حق داشتن یک پایه ماشین فوتوکاپی را تقاضا داشته باشد. نه "املائیان" ما مانند شما این گونه طرحات تسلیم طلبانه را در چانته نداریم تا با اعلام آن گویا خود را در قالب چپ جا بزنیم؛ این طرحات مال شما باد!

اگر از این ضد و نقیض گوئی "املائیان" بگذریم و بازهم ببینیم که "املائیان" چگونه موضعی در برابر طرحات دولت "خلقی" دارند. باید گفت که این طرحات "املائیان" طرحات "دنباله روانه" نبوده بلکه محصول فکر کله مستقل خود "املائیان" می باشند. «املا درک می کند که لب و لباب تمنیات دولت رویزیونیستی که در واقع فرمایش باداراش می باشد در طرح "آشتی ملی"، "آتش بس" و "دولت ائتلافی" نهفته نیست و اگر هم باشد قبل از آن که تنظیم ها به خود بجنبند و اعلام موقف کنند و یا سایر گروه ها در این مورد ابراز نظر نمایند مردم شجاع ما از طریق حملات مسلحانه و همه جانبه بدان جواب دندان شکن دادند... حال آنهایی که ادعای انقلابی بودن دارند می توانند عملی خلاف آرزوی مردم انجام دهند و بگویند که ما این طرح را قبول داریم؟ معلوم است که جواب منفی می باشد یعنی نه.» (جرقه شماره 19 - صفحه 34)

بلی! از نظر "املائیان" لب و لباب تمنیات دولت رویزیونیستی را طرح "آتش بس"، "آشتی ملی" و "دولت ائتلافی" تشکیل نمی دهد و اگر هم بدهد مردم قبول ندارند. از نظر "املائیان" این طرح استراتژی دولت رویزیونیستی نیست و گویا فقط چال و نیرنگ بوده و به منظور سازش با ارتجاع سیاه به پیش کشیده نشده است. از نظر "املائیان" همان طوری که دولت رویزیونیستی سازش ناپذیر است عمال غرب خزیده در مقاومت نیز سازشگر نیستند و لذا این طرح دقیقاً به خاطر سازش نبوده و بناء لب و لباب و تمنیات دولت رویزیونیستی را تشکیل نمی دهد.

در حالی که از نظر ما این طرح "آشتی ملی، آتش بس و دولت ائتلافی" نه تنها لب و لباب تمنیات دولت بوده بلکه بالاتر از آن استراتژی دولت رویزیونیستی به منظور سازش با طیف سازشگر مقاومت بوده و سوسیال امپریالیزم شوروی می خواهد با این طرح دقیقاً منافعتش را یکجا با منافع قسمی فئودالها و عمال دست پرورده غرب تأمین نماید.

اگر خواننده اندک توجه به آنچه از صفحه 34 نقل نمودیم بنماید در می یابد که چگونه "املائیان" سر تعظیم به جنبش خود بخودی مردم شجاع ما فرود آورده و گویا وانمود می سازند که موضع گیری احزاب و سایر گروه ها در برابر این طرح های دولت بی مورد می باشد زیرا مردم شجاع ما قبل از این موضع گیری ها به صورت مسلحانه به این طرحات پاسخ گفته اند. اما باید از "املائیان" پرسید که در صورتی که مردم شجاع ما قبل از احزاب و گروه ها هر طرح دولت را با تفنگ شان پاسخ می گویند پس ضرورت به شما چه است که اکت یگانه واحد پرولتاری را نموده و گویا خود را پیش آهنگ می خوانید؟ اگر مردم شجاع ما قادر اند که قبل از موضعگیری احزاب و گروه ها علیه هر طرح دولت رویزیونیستی موضع بگیرند پس ضرورت به پیشآهنگ و این همه "جگرجنگی" (مبارزه ایدئولوژیک سبک املائی) به خاطر تشکیل حزب چه می باشد؟ گمان می کنیم "املائیان" با جرقه شان برای خود مصروفیت ایجاد کرده اند، در غیر آن هرگز سر تعظیم به جنبش خود به خودی فرود نمی آورند. و بازهم باید از "املائیان" پرسید که چرا شما پس از 6 ماده در برابر طرح دولت رویزیونیستی موضع گیری تان را زیرعنوان (مرگ بر آشتی ملی) اعلام کردید؟ و اگر بازهم لب و لباب تمنیات دولت رویزیونیستی را طرح "آشتی ملی، آتش بس و دولت ائتلافی" تشکیل نمی دهد پس چرا مضمون (مرگ بر آشتی ملی، مرگ بر رویزیونیسم) را 6 ماه بعد و آنهم در سطح "املا" به بحث گرفتید؟

«پیش گفتار: این اثر در ماه جدی بعد از انتشار "بازهم شام سیاه شش جدی" برای جروبحث در سطح "املا"، آماده گردید. از آن زمان (جنوری - جون) یعنی از جدی تا جوزا (جدی 1365 تا جوزای 1366) پیش نویس که هم اکنون در برابر دیدگان شما قرار دارد تقریباً سه بار از آغاز تا پایان نوشته شد و بازهم در مورد آن مباحثه صورت گرفت.» (صفحه الف - جرقه شماره 19)

می گویند "دروغگو دروغ می گوید، عاقل قیاس میکند." "املائیان" می گویند این اثر (مرگ بر آشتی ملی - مرگ بر رویزیونیسم) را در ماه جدی یعنی همزمان با طرح دولت، تهیه کرده بودند ولی آن را شش ماه برای بحث در سطح "املا" گذاشتند.

اگر لب و لباب تمنیات دولت رویزیونیستی را "آتش بس، آشتی ملی و دولت ائتلافی" تشکیل نمی دهد پس چرا این اثر (مرگ بر آشتی ملی - مرگ بر رویزیونیسم) را برای شش ماه در سطح "املا" به بحث گذاشتید؟ آیا صلاحیت آن را هیئت تحریریه جرقه نداشت؟ خوشا به حال "املائیان" که یک اثر ضد دولت رویزیونیستی برای شان 6 ماه بحث را ایجاب میکند و قدرت نشر آن را "هیئت تحریریه" جرقه ندارد، اما نشر یک مضمون مائوتسه دون زدایانه و انتشار مضامین ضد "هسته..." و "کمیته..." و "سازمان پیکار" و حتی نشر یک جرقه علیه سازمان "پیکار" نه تنها ضرورت به یک ماه بحث در سطح "املا" را ندارد بلکه حتی یک نفر املائی هم میتواند این کارها را انجام دهد. چنانچه جرقه شماره پنجم از جانب یک نفر املائی بدون اطلاع هیئت تحریریه پخش می گردد. (به نوشته سازمان پیکار به نام "جرقه شماره 5، نمودی از اپورتونیزم "املا" مراجعه نمایید).

به نمود دیگری از تحلیل های داهیانة "املائیان" در صفحات 37 و 38 جرقه شماره 19 توجه کنید تا دریابید که کی بعد از شش ماه و آنهم بعد از پاسخ های مسلحانه مردم شجاع ما علیه دولت و طرحهای (آشتی ملی، دولت ائتلافی و آتش بس) موضع می گیرد، "املا" یا ما؟

«از آن جایی که تمام این گروه ها "هسته..."، "کمیته..." و "سازمان پیکار" (غیر از "املا" و "اخگر" - از ندای انقلاب) قادر به درک این موضع متأسفانه نشده اند و همیشه موقف خود را مطابق به موقف توده ها عیار ساخته اند. واضح است که با تاکتیک پروسه که عبارت است از افزایش وظایف که همپای رشد حزب افزایش می پذیرند تمکین می کنند.»

عجب برداشت عاقلانه از تاکتیک پروسه! "املائیان" گویا بر رخ جنبش می کشند که ایشان تاکتیک پروسه را می دانند و از آن غافل نیستند. از آنچه در بالا نقل نمودیم چنین بر می آید که "املائیان" 6 ماه قبل از طرح دولت علیه طرح دولت رویزیونیستی موضع گرفته اند، نه شش ماه بعد ازین طرح. "کور خود بینای مردم". "املائیان" که خود بعد از طرح دولت رویزیونیستی "آشتی ملی، آتش بس و دولت ائتلافی" موقف گرفته اند موقف شان به دنبال موقف توده ها عیار نشده است، اما موقف "هسته..." که تقریباً همزمان با این طرح اعلام شده است مطابق موقف توده ها عیار شده است و در نتیجه موقف بعد از شش ماه "املا" در برابر طرح دولت رویزیونیستی تاکتیک پروسه نبوده بلکه موقف هسته تاکتیک پروسه است! لعنت به این تاکتیک پروسه که ما هنوز هم از شر آن خلاصی نداریم! اما این تاکتیک پروسه با "املائیان" خویشاوندی دارد و با ما دشمنی! بد نیست بگوئیم که "زنده باد تاکتیک نقشه" املائیان که در موضع گیری شان علیه دولت رویزیونیستی بعد از شش ماه به مشاهده رسید و "مرگ بر تاکتیک پروسه" هسته... که در موضع گیری اش علیه طرح دولت رویزیونیستی تقریباً همزمان با آن طرح به مشاهده رسیده است.

به نمونه دیگری از احکام داهیانة "املائیان" توجه کنید:

«"هسته..." و شرکاء از موضع خرده بورژوا مآبانه و دنباله روانه که در ظاهر از موضع انتقاد علیه تمام مشی های موجود در جنبش کشور ما حرکت می کنند (البته جنبش انقلابی) از درک این نوع مبارزه عاجز اند." (جرقه شماره 19 - صفحه 40)

"املائیان" از نقد "هسته..." از مشی های موجود در جنبش انقلابی کشور ما سخت در عذاب بوده و آزرده گی شان را ابراز می دارند، چه کنیم؟ ما از دست این دنباله روی هیچ خلاصی نداریم، اگر مشی های موجود را نقد کنیم دنباله روییم، اگر از مشی های موجود اطاعت کردیم دنباله روییم، نمی دانیم کی از دست این "دنباله روی" خلاص خواهیم شد؟ اما برای آن که آزرده گی "املائیان" را در مورد نقد مشی های موجود جنبش انقلابی کشور رفع کرده باشیم اینک نقل قولی می آوریم از لنین؛ اما امیدواریم که "املائیان" لنین را نیز مانند "هسته..." و "کمیته..." به تفرقه افگنی متهم نکنند.

«برای آن که وحدت کنیم و قبل از آن که وحدت کنیم باید مرزهای دقیق و روشن ترسیم کنیم.» (لنین)

و اما نظر ما در باره طرح دولت رویزیونیستی "آشتی ملی، آتش بس و دولت ائتلافی" چیست؟

ما برآنیم که طرح دولت رویزیونیستی نه تنها لب و لباب تمنیات دولت رویزیونیستی است بلکه استراتژی⁽⁴⁾ دولت رویزیونیستی دایر بر سازش با نیروهای سازشکار مقاومت به خاطر تأمین منافع سوسیال امپریالیزم شوروی می باشد. ولی این را نیز باید خاطر نشان کرد که ما همان طوری که لب و لباب تمنیات دولت رویزیونیستی را در طرح ایشان "آشتی ملی، آتش بس و دولت ائتلافی" می بینیم لب و لباب جرقه شماره 19 را نیز در کوبیدن "هسته..."، "کمیته..." و "سازمان پیکار" و در نهایت مائوتسه دون می بینیم و هم محروم کردن پرولتاریا از کسب قدرت سیاسی را نیز از جمله این لب و لباب جرقه شماره 19 می شماریم. ما می بینیم چگونه "هسته..." خیال خوش "املائیان" را داغان نموده است که حتی از کوبیدن "هسته" در پاورقی هائی که محصول کار خود شان نبوده بلکه محصول کار دولت داود و یک نفر خارجی به نام "پیتر سنوی" می باشد نیز غافل نمی مانند.

«کمونیست های افغانستان تحقیقات مشخص در این باره ندارند و هرگاه دارند ممکن در نزد شان و در جیب واسکت شان باشد. به روی کاغذ هنوز چیزی خوانده نمی شود که تحلیل توسط خود رفقای کمونیست باشد. همچنان با تأسف سرگرمی این شب و روز را افسانه های "هسته..." در مورد فرار این یا آن میسازد و یا... افشاگری های "شبه" که چطور به شیوه خاص اش از "هسته..." تحلیل به دست می دهد. مسأله داغ روز مسأله آشتی ملی، طرح دولت وابسته به س.ا.ش. است اما تحقیق در موارد مشخص جای خود را به داستان تراشی داده است.» (پاورقی صفحه 8- شماره 19)

مثلی است که می گویند: "ده در کجا و درختها در کجا." احصائیه گیری های دولت ظاهرشاه، دولت داود و پیترسنوی در کجا و بحث "هسته..." در مورد چگونگی به دام افتادن مرکزیت "ساوو" در کجا و بالاخره ضد و نقیض گوئی و دروغ بافی و فراموشکاری "املائیان" کجا. "املائیان" در صفحه 34 جرقه شماره 19 می گویند لب و لباب تمنیات دولت رویونیستی را طرح "آشتی ملی، آتش بس و دولت ائتلافی" تشکیل نمی دهد. هم چنان املائیان در صفحه 34 جرقه می نویسند که: اگر احزاب پشاور (5) و سایر گروه ها علیه این طرح موضع بگیرند یا نگیرند مردم شجاع ما این طرح را با تفنگ هایشان جواب داده اند. ولی در پاورقی صفحه 8 جرقه شماره 19 "هسته..." را متهم می کنند که برای "هسته" مسأله داغ روز یعنی "آشتی ملی" و طرح دولت وابسته به سوسیال امپریالیزم شوروی و واکنش های مختلف در مورد آن متأسفانه بی اهمیت جلوه می کند. "املائیان" غافل اند از این که این "هسته" بوده است که برای اولین بار در جنبش انقلابی و همزمان با این طرح علیه طرح دولت رویونیستی موضع گیری خود را طی یک شماره فوق العاده اعلام نمود. مدت ها بعد از انتشار شماره هشتم ندای انقلاب بود که "املائیان" به تازگی بحث ها و جلسات شان را در مورد "مصالحه ملی" آغاز کردند زیرا که لازم دانسته بودند همزمان با اعلام مشی "مصالحه ملی" از جانب رژیم مزدور علیه مائوتسه دون چیزهایی بنویسند.

اینک به نمونه ای از با اهمیت جلوه دادن مسأله داغ روز (طرح دولت رویونیستی) از طرف "املائیان" توجه کنید: «رد آشتی ملی و یا قبول آن در واقعیت امر در اصل قضیه افغانستان یعنی کوتاه نمودن دست امپریالیزم تأثیر قابل ملاحظه ندارد؛ زیرا س.ا.ش. به عنوان نیروی متجاوز، به این قضیه - قضیه وابسته بودن کشور ما را به امپریالیستهای دیگر بیشتر چاشنی داده است. کشور ما قبل از تجاوز سوسیال امپریالیزم شوروی نیز به امپریالیست

های شوروی، امریکائی، آلمانی، فرانسوی و سایر امپریالیستها وابسته بود. درجه وابستگی اش از سقوط دولت امانی به این طرف تا سال 1357 رو به افزایش بوده و از پلان پنجساله اول 1355 به بعد سرسام آور شد و در شش جدی 1358 عملاً با اشغال کشور به مستعمره سوسیال امپریالیزم شوروی تبدیل شده و افغانستان نیمه فئودالی - نیمه مستعمره تبدیل شده و افغانستان مستعمره - نیمه مستعمره و نیمه فئودالی گردید. حل قضیه افغانستان فقط آن زمان می تواند بطور ریشه یی باشد که لاقلاً این شرایط فراهم شود.» (صفحه 34- جرقه شماره 19)

خواننده می بیند که چطور برای "املائیان" رد یا قبول طرح دولت رویونیستی یکی می باشد، همان طوری که موجودیت عساکر روس و عدم موجودیت عساکر روس در افغانستان یکی می باشد. از نظر "املائیان" اگر خلق شجاع ما فریب این طرحات را خورده و این طرح را قبول می کردند هیچ خیانتی به سرنوشت خلق ما صورت نگرفته و هیچ بی حرمتی نسبت به یک ونیم میلیون شهید و بیشتر از 5 میلیون مهاجر نیز صورت نمی گرفت. شاید قبول این طرح، دولت مسلط بورژوازی را جای فئودالیزم مسلط بنشانند و چون برای "املائیان" هر نوع بورژوازی از فئودالیزم مترقی تر می باشد موجودیت رژیم مزدور سوسیال امپریالیزم شوروی نیز از دولت حافظ منافع فئودالیزم نیز مترقی تر است. نزد آنها رد و یا قبول طرح "آشتی ملی، آتش بس و دولت ائتلافی" دولت رویونیستی تأثیر قابل ملاحظه ای در کوتاه کردن دست رویونیستها ندارد زیرا که کشور ما قبل از تجاوز سوسیال امپریالیزم شوروی نیز به سوسیال امپریالیستها و همچنان امپریالیستهای امریکائی، آلمانی، فرانسوی و سایر امپریالیست ها وابسته بوده است. از نظر "املائیان" بین یک کشور مستعمره - نیمه فئودالی و یک کشور مستعمره - نیمه مستعمره و نیمه فئودالی هیچ فرق وجود ندارد زیرا که از نظر "املائیان" سر خرس و دم خرس یکی بوده و فرقی میان شان نیست.

اینک به یکی از فراخوانهای دیگر "املائیان" توجه کنید:

«باید با قاطعیت تمام علیه پیش شرط های "شعله" و "ندای انقلاب" رزمید.» (صفحه 55- جرقه شماره 19)

بلی "املائیان"! شما باید با قاطعیت علیه پیش شرط های "شعله" و "ندای انقلاب" مبارزه کنید؛ همان طوری که شما و رفقای تان دیروز "ساما" را بدون پیش شرط ساختید و همان طوری که شما "املا" را بدون پیش شرط ساختید، فردا حزب تان را نیز بدون پیش شرط بسازید و حتی با هر کسی هم بسازید، حتی با اتحادیه های ملی - دموکراتیک!! بلی! شما با قاطعیت علیه پیش شرط های

که از جانب "کمیتہ" و "ندای انقلاب" به خاطر وحدت کمونیست‌های انقلابی به خاطر ایجاد حزب کمونیست به جنبش انقلابی ارائه شده است مبارزه کنید؛ اما این مبارزه شما علیه پیش شرط‌های "هسته" و "کمیتہ" نه تنها ما را ضعیف نخواهد کرد بلکه ما را بیشتر از پیش در تأکید به پیش شرط‌های مان قوت خواهد بخشید.

قوای متجاوز سوسیال امپریالیستی باید بدون قید و شرط از افغانستان خارج شوند!
دست تجاوز و مداخله سوسیال امپریالیزم، فئودالیزم، امپریالیزم و ارتجاع منطقه از افغانستان کوتاه! زنده باد مبارزه مسلحانه خلق ما!
به پیش در راه تشکیل حزب کمونیست، ارتش خلق و جبهه متحد ملی در افغانستان!
زنده باد استقلال - آزادی - دموکراسی نوین!
زنده باد سوسیالیزم! زنده باد کمونیزم!

ادامه دارد

یادداشت‌ها:

(1) - از آنجائی که برداشت ما از چگونگی فعالیت و ترکیب این اتحادیه تکمیل نبوده و این اتحادیه در خارج فعالیت داشته است، ما از حکم نهائی در مورد این اتحادیه..... خود داری نموده، و آنچه از تحقیقات "املا" و "هواداران ساوو" نصیب ما شده است به این اتحادیه مختصر برخورد می‌نمائیم. امید واریم آنهائی که از این اتحادیه معلومات کامل دارند برداشت ما را تکمیل نمایند.

(2) - چون نشریه شعله اخیراً روی چگونگی فعالیت "اخگر" از آغاز تا حالا بحث نموده است ما از بحث اضافی خود داری نمودیم.

(3) - "ساما" اگر چه فعالیت علنی کمونیستی نداشته است اما در خفا و آنهم برای اعضای چپی سازمان، "ساما" یک سازمان کمونیستی جا زده میشود.

(4) - نجیب مزدور در یکی از سخنرانی‌هایش خود و یارانش را مفتخر دانسته که طرح شان را کمبودیا، انگولا و نیکاراگوا نیز مورد قبول قرار داده‌اند.

(5) - منظور ما ازین بحث دفاع از احزاب پشاور و سایر گروه‌ها نبوده بلکه بحث ما بر سر این است که "املا" از یک طرف احزاب پشاور و سایر گروه‌ها را ملزم به موضع‌گیری علیه طرح‌های دولت نمی‌داند ولی در پاورقی صفحه 8 جرقه شماره 19، "هسته..." را متهم به بی‌توجهی نسبت به مسئله داغ روز یعنی "آشتی ملی، آتش بس و دولت ائتلافی" می‌کند. "املائیان" در واقع می‌گویند که این مسئله داغ روز از اهمیت چندانی برخوردار نمی‌باشد.

*

ندای انقلاب

شماره 15

جدی و دلو 1366

یک سال پس از اعلام "مصالحه"

یکسال از "آشتی"، هشت سال از تجاوز و بیشتر از نه سال از کودتا می گذرد. مدت زمانی کمتر از ده سال در تاریخ یک ملت مدت کوتاهی بیش نیست ولی این چند سالی که بر ملت ما گذشته است از آن سالهائی است که نمیتوانش با مقیاس های عادی و معمولی سنجش نمود. ملت ما در طول این چند سال به اندازه تمامی ایام گذشته موجودیت تاریخی اش - از آن روزی که کشوری به نام افغانستان در نقشه جغرافیائی سیاسی جهان عرض وجود نمود تا کودتای هفت ثور - رنج کشیده، آواره شده، به زندان افتاده و قتل عام گشته؛ همچنان که از پاننشسته، شجاعانه جنگیده و مرگ سرخ را از زندگی ننگین ترجیح داده است.

بعضی از کلمات برای همگی معانی یک سان ندارد. هفت ثور 1357 هـ ش. برای ملت ما روز آغاز حاکمیت ضد ملی و ضد خلقی مزدوران سوسیال امپریالیسم شوروی و روز آغاز بسیار روشن حرکت کشور ما به سوی مستعمره شدن مستقیم خراسان قطبی بود؛ اما سوسیال امپریالیست ها و مزدوران شان آن را روز پیروزی "انقلاب هفت ثور" لقب دادند و سالگرد آن را همه ساله جشن گرفتند و پایکوبی کردند و می کنند.

ثمره "انقلاب ثور" برای مردم ما همان چیزهائی بود که آنها را به جنگ علیه مزدوران سوسیال امپریالیسم شوروی کشاند که به قول معروف "به تنگ آمد به جنگ آمد."

اما روزی که سوسیال امپریالیستها خود مستقیماً داخل میدان شده و آن چنان باعجله و شتاب سنگر بندی کردند که نه تنها شعارهای "قانونیت، مسئولیت و عدالت" در زیر چکمه های سربازان و زنجیر تانک ها له شدند، بلکه نوکر وفاکیش و "قوماندان انقلاب" نیز قربانی گردید، کشور به اشغال درآمد و ناموس مادر وطن مورد تجاوز قرار گرفت.

ولی سوسیال امپریالیستها و مزدوران شان همچنان که اشغالگری را کمک برادرانه و تجاوز را همدردی خواندند، اسارت مستقیم مام میهن را "مرحله نوبین و تکاملی انقلاب ثور" نامیدند و همه ساله برای آن جشن گرفتند و پایکوبی کردند.

مگر ملت ما و مردم ما همان گونه که مرحله ابتدائی انقلاب قلابی ثور را رد کرده بودند؛ "مرحله نوبین و تکاملی" آن را نیز به گلوله بستند و دایره جنگی را که علیه مزدوران آغاز کرده بودند، بر ضد تجاوزگران و نوکران حقیر شان بیشتر از پیش گسترش دادند. جنگ تجاوزگرانه یک و نیم میلیون از مردم ما را قتل عام نمود و یک سوم نفوس کشور را به خارج از مرزهای کشور آواره کرد، ولی اشغالگران و متجاوزین از تمامی جنایات شان طرفی نبستند و شعله های سرکش جنگ مقاومت حماسه آفرین مردم ما ضربات کاری ای بر آنها وارد ساخت.

وقتی که لشکر "خرسان قطبی" پس از چندین سال تلاش دیوانه وار و جنون آمیز امپریالیستی به استراحت مؤقتی و قسمی نیاز احساس کرد و پیر خراسان سالخورده نیز یکی پی دیگری به زمین افتادند، "گره چه اوف" جوان "سرخیل خراسان" گردید. تا به "جستی" و "چالاک" زمینه این استراحت مؤقتی و قسمی را برای لشکر آماده بسازد.

چنین به نظر می رسد که دوری از یک استراحت پیش از جنگ و آرامش پیش از طوفان میان خراسان قطبی و حریفان امریکائی شان آغاز گردیده است، دوری که مؤقتاً اینجا و آنجا در این مورد یا در آن مورد به "تشنج زدائی" میان دو طرف مؤقتاً پا میدهد تا زمینه تشنجات و کشمکش های شدید تر و پردامنه بعدی بهتر بتواند مساعد گردد.

تا آن جایی که به "خرس ها" ارتباط دارد جنگ افغانستان و ضربات و زخم های کاری ای که این جنگ به پیکر مالامال از جنایت و وحشیگری شان وارد آورده را می توان یکی از عوامل عمده - اگر نگوئیم عمده ترین - ای برای تنفس مؤقتی و قسمی به حساب آورد.

این که ضرورت "تنفس" مؤقتی و قسمی تا چه زمانی برای دو حریف زورمند امپریالیستی به عنوان مسئله قابل قبول مطرح خواهد بود، نمی توان به روشنی چیزی بیان داشت. این مدت ممکن است برای ما روزها، ماه ها و یا یکی دو سال و سه سال دیگر ادامه پیدا نماید و ممکن همین امروز و فردا خاتمه یابد، چنانچه بعضی از سردمداران "خرسها"، "تنفس و استراحت" را دیگر کافی می دانند. ولی تا زمانی که روند فعلی ادامه داشته باشد قضیه افغانستان یکی از مسایل اصلی سازش و رفع تشنج میان دو طرف خواهد بود، همچنان که یکی از مسایل اصلی نزاع و کشمکش بوده و هست.

بهر حال "خرسها" ضرورت این را درک کرده اند که اعلام نمایند از افغانستان پا پس خواهند کشید و درک این ضرورت تنها به خاطر رهائی از مشکلاتی نیست که در افغانستان به آن گرفتار آمده اند بلکه به این خاطر نیز هست که جنگ افغانستان عامل تشدید کننده مهمی برای تضاد های امپریالیستها محسوب می گردد. به سختی می توان ادعا نمود که "تشنج زدائی" فعلی آغاز

شده از سوی "گره چه اوف" میان وی و "کاوبای قصر سفید" جنبه عمده مناسبات آنها را تشکیل میدهد و یا حد اقل می توان بیان کرد که این تنش زدائی تا حال سازش و مصالحه را به عنوان جنبه عمده مناسبات دو طرف مطرح نتوانسته است. رسیدن به این حالت حد اقل مستلزم اجرای عملی پیمان تخفیف موشک های قاره پیما به نصف تعداد فعلی و نیز اجرای عملی پیمان برچیدن موشکهای برد متوسط و برد کوتاه اپراتیوی است که میان دو طرف به امضاء رسیده است. از این جهت می توان بیان داشت که چانه زدنهای فعلی بر سر مسئله افغانستان در جهت رسیدن به راه حل سازشی قابل قبول برای هر دو طرف - چه در ژنو و چه در مذاکرات مستقیم شوروی و امریکا - همچنان عمده گی ندارد و یا حد اقل تا حال به عامل عمده و جنبه عمده نقش آنها در این قضیه مبدل نشده است و لذا برخورد و رقابت همچنان جنبه عمده این مسئله را میسازد. ولی درعین حال باید این مسئله را نیز در نظر گرفت که بعد از امضاء توافقنامه برچیدن موشکهای برد متوسط و برد کوتاه اپراتیوی توسط "گره چه اوف" و "ریگان" همچنان که روند سازش در سطح کلی میان دو طرف تسریع گردیده در مورد مسئله افغانستان نیز باید جریان سازش سرعت کسب نماید. این که این سرعت به چه صورتی خواهد بود و این که تا چه حد دو طرف را به سازش قابل قبول در زمینه نزدیک خواهد کرد فعلاً نمی توان چیزی بیان نمود، همچنان که دقیقاً نمی توان بیان کرد که آیا روند فعلی به سازش واقعی و قابل قبول میان دو طرف - به عنوان جنبه عمده نقش آنها در قضیه افغانستان - خواهد انجامید یا نه؟ زیرا که تحقق این امر مستلزم مساعدت بسیاری از فاکتورهای جهانی منطقی و افغانی برای دو طرف می باشد.

توأم با این مسایل باید به این نکته توجه داشت که سوسیال امپریالیست ها و نوکران حقیر شان سازش و مصالحه را به عنوان جنبه عمده سیاسی شان در مورد افغانستان - چه در رابطه با مقاومت و چه در رابطه با رقبای منطقی و جهانی شان - مطرح کرده و فعلاً در این راستا کار می نمایند. البته چنانچه روشن است منظور اصلی از این طرح عبارت است از به تسلیم واداشتن مقاومت، عودت مهاجرین و پیوستن شان به رژیم مزدور و استحکام رژیم مزدور، تا زمینه پا پس کشیدن قوای متجاوز از افغانستان از طریق پیش کش نمودن امتیازات سیاسی واقتصادی حقیرانه ای به حریفان مساعد گردد. ببینیم نتایج این سیاست پس از گذشت یک سال از اعلام آن چه چیزی بوده است:

در مورد مقاومت:

نجیب مزدور در سالگرد آغاز "آتش بس یک جانبه" ادعا نمود که در طول یک سال گذشته بیشتر از پنجاه هزار نفر از افراد مسلح مخالف به رژیم مزدور پیوسته اند و توأم با آن قریه های زیادی تحت اداره دولت پوشالی قرار گرفته است. ما در یکی از شماره های قبلی "ندای انقلاب" در مورد این مسئله که چگونه رژیم مزدور تمامی مردان میان سنین هجده تا چهل سال یک قریه را از جمله مخالفین مسلح خود به حساب می آورد و موقعی که یک قریه یا تعداد معدودی از افراد مقاومت به دولت پوشالی تسلیم می گردد چگونه رژیم مجموع این افراد را از جمله افراد مسلح مخالف تسلیم شده بحساب می آورد؛ مطالبی نوشته بودیم که تکرار دوباره آن را لازم نمی دانیم. خلاصه طبق یک محاسبه تقریبی می توان بیان داشت که چیزی در حدود تقریبی پنج هزار نفر از افراد مقاومت در طول این یک سال بعد از "مصالحه ملی" اعلام شده از جانب رژیم به دولت پوشالی تسلیم گردیده اند. عامل اصلی این تسلیمی ها جنگ های داخلی است که از جانب بعضی از نیروهای ارتجاعی خزیده در درون مقاومت در طول چند سال گذشته دامن زده شده است و البته با توجه به این که اعلام "مشی مصالحه ملی" از جانب رژیم مزدور مشوق تسلیمی دسته های ضربت خورده از جنگ های داخلی بوده و هست.

ولی از سوی دیگر ضربات کاری ای که در طول این یک سال از جانب مقاومت بر قوای متجاوز و ارتش پوشالی وارد گردیده به مقدار زیادی تأثیر تسلیمی ها را کاهش می دهد آن چنان که می توان بیان داشت این تسلیمی ها تأثیر چشمگیری بر جنگ مقاومت نداشته است. در طول این یکسال ارتش متجاوز و قوای پوشالی ضربات سختی را از سوی مقاومت نوش جان کردند که نمونه برجسته آن محاصره خوست بود که نه تنها از لحاظ نظامی بلکه از لحاظ سیاسی نیز برای مقاومت مفید تمام شد. زیرا که از یک جانب نشان داد که قوای پوشالی بدون موجودیت عساکر شوروی نمی تواند کاری از پیش ببرند و از جانب دیگر نشان داد که متجاوزین سوسیال امپریالیست علیرغم "صلح خواهی" و "مصالحه جوئی" همچنان به قتل و کشتار بی امان مردم ما مشغول است.

محاصره شهر خوست گر چه در اثر بی تدبیری و نفاق و کارشکنی مرتجعین پشاور نشین نتوانست بعد از آغاز حملات قوای متجاوز و ارتش پوشالی مدت زیادی دوام نماید، ولی این امر که روسها و مزدوران شان علیرغم تلاش و کوشش زیاد نتوانستند در روز ششم جدی خود را به خوست برسانند، پیروزی سمبولیک شایسته ای برای مقاومت به حساب می آید.

احزاب ساختگی که توسط رژیم پوشالی به وجود آمده و خوانین و فئودالان رانده شده از جبهات مقاومت که بر گرد دسترخوان چرب نهاد های وابسته به رژیم پوشالی حلقه زده اند، نتوانسته اند کاری از پیش ببرند و در تضعیف مقاومت نقش بازی نمایند.

در مورد مهاجرین:

مجموعاً مهاجرین افغانی در پاکستان، ایران، هند، ترکیه و کشورهای اروپائی، امریکائی و استرالیا به شش میلیون نفر میرسد، که ثلث مجموعه نفوس کشور را تشکیل می دهد. این مهاجرین به خصوص در ایران و پاکستان در وضع بسیار رقت باری بسر می برند و از زندگی شان راضی نیستند.

اما از زمان اعلام "مشی مصالحه ملی" توسط رژیم تا حال بنا به ادعای خود رژیم در حدود یکصد و بیست و پنج هزار مهاجر از خارج عودت کرده اند که بیشتر از دوفیصد مجموع مهاجرین افغانی را تشکیل می دهد. با توجه به آنچه در یکی از شماره های قبلی "ندای انقلاب" در مورد این عودت کنندگان بیان داشتیم - و از تکرار دوباره آن صرفنظر می نمائیم - می توان با قاطعیت بیان داشت که مجموع این افراد عودت کننده بیشتر از یک فیصد مجموع مهاجرین افغانی را تشکیل نمی دهد.

این امر نشان میدهد که سیاست سوسیال امپریالیستها و نوکران افغانی شان در مورد جلب مهاجرین و جذب شان به طرف خود، به ناکامی منجر گردیده و این سیاست چندان دستاوردی برای آنها نداشته است.

در مورد استحکام رژیم:-

استحکام رژیم مستقیماً مربوط به استحکام مزدوران س. ا. ش. و در قدم اول مربوط به استحکام باند "خلق" و "پرچم" می باشد. از روزی که قدرت به دست نجیب مزدور افتاده تلاش زیادی صورت گرفته تا تضاد های میان "خلقی" ها و "پرچمی" ها تخفیف یافته و از میان برود. اگر قبلاً به خاطر تأمین وحدت میان "خلقی" ها و "پرچمی" ها، دسته حفیظ الله امین از باند "خلق" قربانی گردید، این بار به خاطر تأمین وحدت دسته ببرک و اناهیتا به قربانگاه فرستاده شده است.

اما همان طوری که ببرک با قربانی نمودن دسته امین نتوانست وحدت میان "خلقی" ها و "پرچمی" ها را تأمین نماید، این بار نیز نجیب نخواهد توانست با قربانی نمودن دسته ببرک و اناهیتا به این هدف دست یابد. خصوصاً که دسته ببرک تا هنوز هم در رهبری حزب "کمونیست شوروی" طرفداران خودش را دارد و با تکیه بر همین تکیه گاه قدرت "جبهه نجات ملی" خودش را به وجود آورده و به فعالیت پرداخته است که فعالیت آن انعکاسی از موجودیت مخالفت علیه سیاستهای "گره چه اوف" در رأس مقامات رهبری "شوروی" است. نجیب مزدور در کنفرانس سرتاسری باند "خلق" و "پرچم" اعلام کرده بود که کنگره دوم باند باید در ساگرد روز تأسیس آن - دهم جدی - تشکیل گردد؛ اما این کار به دلیل نفاق روز افزون مزدوران "خلقی" و "پرچمی" و به خصوص فعالیت های "جبهه نجات ملی" ببرک و اناهیتا ممکن نگردد.

درست در روزهایی که آغاز "مرحله نوین و تکاملی انقلاب ثور" یعنی روز اشغال کشور - ششم جدی - و نیز سالگرد روز تأسیس باند "خلق" و "پرچم" باید جشن گرفته می شد، نجیب مزدور به هند و ویتنام و کمبودیا مسافرت نمود. این مسافرت از یک جانب حاکی ازین بود که سوسیال امپریالیست ها و مزدوران شان دیگر روز آغاز "مرحله نوین و تکاملی انقلاب ثور" یعنی روز اشغال کشور ما را جشن نمی گیرند و نمی توانند جشن بگیرند زیرا که این "مرحله" به شکست انجامیده است. در "مرحله" ای که آغاز شده - مرحله سازش و مصالحه - "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" نسبت به "رهبری انقلاب ثور" و نسبت به آغاز "مرحله نوین و تکاملی" آن "افتخار" بزرگتری دارد؛ و آن عبارت است از "سازماندهی و اعمال" مشی مصالحه ملی و لذا اگر چه می شود در این مرحله نیز از "انقلاب ثور" حرفی و کلامی به میان آورد، اما دم زدن از "مرحله نوین و تکاملی" آن دیگر نمی تواند در میان باشد. اما جنبه مهم دیگر این مسافرت عبارت از ناتوانی نجیب در تدویر کنگره حزب وی که در کنفرانس سرتاسری دوم حزب بیان داشته بود. وی گفته که باید کنگره در روز سالگرد تأسیس حزب تشکیل گردد. اما نفاق روز افزون و ناتوانی در امر تأمین وحدت میان جناح های رقیب باعث گردید که نجیب نتواند به این امر توفیق یابد. در چنین حالتی مسافرت به خارج از کشور کاری بود که نجیب مزدور می توانست بدان وسیله از بحث و صحبت مشخص روی علل عدم تدویر کنگره طفره رفته و خود را کنار بکشد.

جالب این جا است که جناح بر سر قدرت نجیب از یک جانب به صورت پیهم طرفداران ببرک و اناهیتا را از حزب اخراج می نماید و یا به نحوی از انحاء دست شان را از کار های حساس می گیرد، ولی از جانب دیگر توانسته است که با ستمی ها و گروه کار نزدیک شده و با شمولیت چهار باند، شورای انسجام به اصطلاح "احزاب چپ دموکراتیک" را به وجود بیاورد. اگر موجودیت "جبهه نجات ملی" ببرک و اناهیتا و فعالیتهای آن نبود، تشکیل شورای انسجام به اصطلاح احزاب "چپ دموکراتیک" دستاورد مهمی برای سوسیال

امپریالیست ها و رژیم مزدور به حساب می آمد. اما هم اکنون حد اقل به همان اندازه ای که رژیم می تواند زمینه استحکامش را توسط شورای انسجام کذائی متذکره جستجو نماید به همان اندازه این استحکام توسط فعالیت های "جبهه نجات ملی" ببرک و شرکاء تضعیف شده و از میان می رود.

رژیم مزدور از لحاظ نظامی نیز علیرغم موفقیت های جزئی در تنظیم جزء و تام های قبیلوی در سرحدات نتوانسته موفقیتی داشته باشد و ارتش پوشالی همچنان عمدتاً شامل جنرالان و افسران بی سربازی اند که در این اواخر به تعداد زیادی مدال های افتخار و نامهای افتخاری کمائی کرده اند.

به این ترتیب می توان بیان داشت که سوسیال امپریالیزم شوروی از طریق استحکام رژیم، جلب مهاجرین و تسلیمی مقاومت نتوانسته و نمی تواند نقشه های سیاسی اش را به پیش ببرد و لذا بیشتر از پیش به ضرورت ساخت و پاخت با رقبای منطقوی و جهانی شان کشانده می شوند؛ تا از طریق سازش با آن ها و اعطای امتیازات معینی به آنها، اهداف شانرا برآورده سازند.

امری که در آن نمی توان به هیچ صورتی شک و شبهه داشت این است که در لحظه فعلی مقاومت افغانستان متأسفانه به یک بحران سیاسی مبتلا است، بحرانی که ناشی از عدم موجودیت یک رهبری انقلابی پرولتری برای پیشبرد جنگ مقاومت فعلی به قسمی است که ثمرات این جنگ نتواند از سوی ارتجاعیون منطقه و رقبای امپریالیستی سوسیال امپریالیزم شوروی دزدیده شود.

جریان امور به هر صورتی که سیر نماید و روند سازش میان سوسیال امپریالیستها و مزدوران شان و امپریالیزم غرب و مزدوران شان در نیمه راه متوقف شود و یا به سرحد قابل قبولی برای دوطرف برسد، ضرورت تشکیل این رهبری انقلابی منتفی نمی گردد؛ رهبری ای که مقاومت خلق ما را نه در رابطه با امپریالیستها و مرتجعین بلکه در رابطه با انقلاب جهانی، خلق های جهان و جنبش کمونیستی بین المللی باید با اتکاء به خلق مان به پیش ببرد.

به ادامه گذشته:

وظایف نهاد های کمونیستی و نهاد های ملی - دموکراتیک

قسمت دوم

"نوید"

در بخش قبلی مقاله روی فعالیت های تئوریک - سیاسی "املائیان" که جنبه مهمی از فعالیتهای "کمونیستی" آنها را تشکیل می دهد مکتب نموده و به رؤیت اسناد (جرقه ها و اعلامیه ها) ضد و نقیض گوئی ها و شاهکاری های تئوریک سیاسی شان را نشانی نمودیم. در این بخش از مقاله روی فعالیتهای - ملی دموکراتیک "املائیان"، چگونگی برخورد شان با نهاد های ملی - دموکراتیک و بستری را که آنها عمدتاً برای فعالیتهای ملی - دموکراتیک خود شان و دیگر نهادهای کمونیستی تعیین می نمایند، بحث می نمائیم. برای آن که بدون تحقیق ننوشته باشیم باز هم به "جرقه" مراجعه نموده و با استناد به بحث آن در شماره های مختلف نه تنها درک غلط "املائیان" را در رابطه با فعالیتهای ملی - دموکراتیک نهاد های کمونیستی مشخص می نمائیم بلکه درک خود مان را از طرز فعالیتهای ملی - دموکراتیک نهاد های کمونیستی و همچنان بستر عمده مبارزه ملی - دموکراتیک را در کشور خود مان نشانی می نمائیم.

و اما ببینیم "جرقه شماره 13" چه دیدی را در رابطه با فعالیتهای یک نهاد ملی - دموکراتیک بیان نموده و چگونه فعالیتهای خود شان را در یک نهاد "ملی - دموکراتیک" عیار می نمایند:

«ما آرزوداریم در فعالیتهای دموکراتیک هر چه گسترده تر مساعی انقلابی خود را به خرج دهیم تا پژواک صدای ما روی نشرات موجود اتحادیه بیچد، به شرط آن که از آن همزمان گرمی و حرارتی را مشاهده کنیم که تا سرحد وحدت مارکسیست - لنینیست های افغانستان راه را تسطیح کند. اگر ما در خلال تماس های ارگانیک متقابل بتوانیم فضای جنبش دموکراتیک را پرهممه سازیم از کجا که کار ما به امر نیک آن نشریه ممد واقع نگردد که خود نشریه (ارگان) مرکزی اتحاد م. - ل. های افغانستان خواهان آن است.» (جرقه شماره 13 - صفحه 3 - تأکید از جرقه است)

چه آرزوی خوبی! باید پژواک صدای "املائیان" روی نشرات موجود "اتحادیه" پیچد و حرارت و گرمی ای از همزمان "اتحادیه" مشاهده گردد که تا سرحد وحدت م. ل. های افغانستان راه را تسطیح کند و کارشان به امر نیک نشریه ای ممد واقع گردد که خود نشریه ارگان مرکزی اتحاد م. ل. های افغانستان خواهان آن است؟

اتحادیه های خارج کشوری واقعاً وظیفه شناسند و نمی گذارند که پژواک صدای "املائیان" روی نشرات موجود شان پیچد تا راه برای وحدت م. ل. های افغانستان تسطیح گردد؟

آیا برای یک اتحادیه ای که ملی - دموکراتیک خوانده میشود الزامی وجود دارد که به منظور تسطیح نمودن راه وحدت م. ل. ها پژواک صدای آنها را روی نشرات خود پیچاند؟

آیا این بر عهده یک اتحادیه "ملی - دموکراتیک" است که راه را برای وحدت کمونیستها تسطیح کند؟

آیا وحدت م. ل. ها از طریق درهم آمیختن م. ل. ها با ملی - دموکراتهای درون یک اتحادیه حاصل می گردد؟

آیا پرهممه ساختن فضای جنبش دموکراتیک و آنها در خارج کشور صرفاً به خاطر ممد واقع شدن به نشریه م. ل. ها است؟

اگر قرار باشد که نشریه یک نهاد دموکراتیک (اتحادیه) پژواک صدای م. ل. ها را به منظور تسطیح نمودن راه وحدت م. ل. ها روی صفحاتش منعکس نماید، پس فرق این نشریه دموکراتیک با نشریه یک نهاد کمونیستی و هم چنان فرق خود این اتحادیه دموکراتیک با یک نهاد کمونیستی در چه چیزی است؟ چرا این اتحادیه یک اتحادیه دموکراتیک باشد و چرا یک اتحادیه کمونیستی نباشد؟ اگر "املائیان" به این تصور باشند که چون افراد متشکل در این اتحادیه همه م. ل. ها اند و هیچ عنصر ملی - دموکرات در این اتحادیه موجود نیست و بناءً این اتحادیه همراه با نشراتش باید میدان فعالیت برای تأمین وحدت م. ل. ها گردد باید به این امر توجه داشته باشند که آن م. ل. هائی که به شکل پراگماتیستی نقاب ملی - دموکراتیک را به رخ زده اند تا در خارج از کشور و آنها در اروپا متهم به کمونیست بودن نشوند هیچگاهی قادر نخواهند بود که راه وحدت م. ل. ها را تسطیح نمایند. بناءً لازم است که "املائیان" از تلاش بیهوده درین جهت صرفنظر نموده "جرقه" و "نوی افغانستان" را برای پیچاندن پژواک صدای شان کافی بدانند.

اگر م. ل. های افغانستان آن قدر بی عرضه باشند که راه وحدت شان را یک اتحادیه به مثابه یک نهاد ملی - دموکراتیک و آنها با نشر یک اعلامیه یا کپی نمودن نشرات شان هموار نماید قادر نخواهند بود که وظایف خطیر انقلاب را موفقانه انجام دهند.

این که "املائیان" اندیشه مائوتسه دون را قبول ندارند، قبول نداشته باشند؛ ما هم آنها را ملزم به قبول اندیشه مائو نمی بینیم زیرا از املائی بودن تا مائوتسه دون اندیشه شدن فاصله زیادی موجود است. اما لاقلاً "املائیان" که خود را م. ل. جا می زنند، مرز بین یک "اتحاد مارکسیست - لنینیست ها" (املا) و یک اتحادیه ملی - دموکراتیک را مخدوش نسازند. آخر ببینید که لنین در "چه باید کرد" چگونه خواهان مرز کشی بین یک سازمان انقلابی و اتحادیه ها و محافل دیگر می باشند:

«تمرکز پنهانی ترین عملیات در دست یک سازمان انقلابیون، دامنه و مضمون فعالیت توده های تمام و کمالی از سازمان های دیگر را که برای جمعیت وسیع در نظر گرفته شده و ازینرو حتی المقدور کمتر دارای صورت رسمی و کمتر پنهانی گشته، یعنی فعالیت اتحادیه کارگران، محفل های خود آموزی و قرائت نشریه های غیر علنی کارگران، محفل های سوسیالیستی و همچنین دموکراتیک را در میان کلیه قشر های دیگر اهالی و غیره و غیره سست ننموده بلکه قوی میسازد. یک چنین محفل ها، اتحادیه ها و سازمان هائی در همه جا به تعداد بسیار زیاد و با وظایف کاملاً گوناگون لازم است، ولی بیمعنی و زیانبخش خواهد بود اگر ما آنها را با سازمان انقلابیون مخلوط سازیم و خط فاصل بین آنها را بزدا کنیم.» (چه باید کرد - تأکیدات از خود نویسنده)

از مطلب نقل شده چنین استنباط می شود که حتی مرز بین یک محفل سوسیالیستی کارگری نباید با یک سازمان انقلابی (سوسیال دموکراتیک - امروزه کمونیست) زده شود. اما "املائیان" که خود را بلشویک قلمداد می کنند، حتی مرز بین یک "نهاد م. ل." را با یک نهادی که ملی - دموکراتیک خوانده میشود می زدایند تا آن حدی که نهاد های ملی - دموکراتیک را مکلف به تسطیح نمودن راه برای وحدت م. ل. ها نموده و نشرات این اتحادیه ها را برای مبارزه ایدئولوژیک در جهت وحدت م. ل. ها قابل استفاده می دانند.

اما در مورد جنبش ملی - دموکراتیک و پرهممه ساختن آن مطالب مهمی را که باید به حضور "املائیان" به عرض برسانیم این است که:

جنبش ملی - دموکراتیک حرف نیست و نمی توان آن را با حرف ایجاد و پرهممه نمود، همان طوری که "اتحادیه" های "ملی - دموکراتیک" خارج کشوری را نمی توان تا سطح یک جنبش ملی - دموکراتیک ارتقاء داد. جنبش ملی - دموکراتیک باید از لحاظ عینی و عملی در داخل کشور ایجاد، تقویت و پرهممه گردد و نه در خارج از کشور.

جنبش ملی - دموکراتیک در یک کشور تحت سلطه درعالی ترین شکل خود چیزی دیگری نیست جز جنگ خلق. جنگ خلق به مثابه عالی ترین شکل تبلور عینی جنبش ملی - دموکراتیک اصیل، عالیترین شکل مبارزه به خاطر تحقق استقلال، آزادی و دموکراسی بوده و فقط با به پیروزی رساندن جنگ خلق در تحت رهبری پرولتاریا است که استقلال، آزادی و دموکراسی به مفهوم واقعی آن و مطابق با برنامه حد اقل کمونیست ها تحقق می یابد.

اما چون "املاتیان" اندیشه مائوتسه دون را قبول ندارند و تز جنگ خلق متعلق به اندیشه مائوتسه دون می باشد فلذا آنها از جنگ خلق دل خوشی ندارند. بدین سبب آن ها "اتحادیه" های خارج کشوری را که ملی - دموکراتیک خوانده میشود تا سطح جنبش ملی - دموکراتیک ارتقاء می دهند و در تلاش می باشند تا با پرهیمه ساختن آنها توسط "جرقه" ها و شماره های فوق العاده از طریق مبارزه ایدئولوژیک با این "اتحادیه" ها آنها را در خدمت تسطیح نمودن راه وحدت م. - ل. هائی از قماش املائی ها در آورند.

اما آنچه را که میتوان در رابطه با وظایف این "اتحادیه" های ملی - دموکراتیک خارج کشوری - که اگر واقعاً طیف وسیعی از ملی - دموکراتها را متشکل نموده باشند، نه این که یک و یا چند محفل کمونیستی انحلال طلب در آنجا جمع شده باشند و به وظیفه اصلی شان که مبارزه در راه ایجاد حزب کمونیست است پشت پا زده و افراد شان را به ملی دموکراتهای محض تبدیل نموده باشند - گفت این است که آنها باید تمام امکانات و فعالیت های شان را در خدمت ایجاد و تقویت جنگ خلق به مثابه تبلور عالی ترین شکل عینی و عملی جنبش ملی - دموکراتیک وقف نمایند نه این که صرفاً پژواک صداهای یک محفل "کمونیستی" را در روی نشرات شان منعکس نموده و نیز بتوانند در مبارزه ایدئولوژیک بین محافل کمونیستی حیثیت حکم را اختیار نمایند.

ما این را نشنیده بودیم که یک نهاد ملی - دموکراتیک آن هم در صورتی که واقعاً نهادی باشد که طیف وسیعی از ملی - دموکراتها را در خود متشکل نموده باشد - دارای چنان نشریه ای باشد که با پیچاندن پژواک صدای م. - ل. ها راه وحدت آن ها را تسطیح نماید. از "معلومات" ارائه شده توسط "املاتیان" ممنون!!

اما عرض ما به حضور "املاتیان" این است که: یک اتحادیه ملی - دموکراتیک به مثابه یک ائتلاف سیاسی نمی تواند مکلفیت تسطیح نمودن راه وحدت م. - ل. ها را متقبل گردد و نمی تواند ملزم به پیچاندن پژواک صدای یک محفل "کمونیستی" که به اصطلاح مبارزه ایدئولوژیک خوانده میشود، باشد. اگر یک اتحادیه ملی - دموکراتیک چنین مکلفیت ها و الزامات را بتواند قبول نماید پس فرق آن با یک تشکل کمونیستی در چی است؟

وظیفه یک نهاد ملی - دموکراتیک مبارزه به خاطر استقلال، آزادی و دموکراسی است و نه تسطیح نمودن راه وحدت م. - ل. ها، نه مبارزه به خاطر ایجاد حزب کمونیست مورد نظر "املاتیان"، نه مائوتسه دون زدائی و در نهایت نه مترقی خواندن برنامه های یک قدرت سوسیال امپریالیستی از برنامه های قدرت های امپریالیستی دیگر.

این وظیفه "املا" است که تا از طریق پیچاندن پژواک صدای م. - ل. ها روی "جرقه" ها - که عبارت است از مائوتسه دون زدائی، یکی خواندن تضاد اساسی و تضاد عمده، عمده نمودن مبارزه علیه فئودالیزم و آن را محور مبارزه علیه امپریالیزم و سوسیال امپریالیزم در کشوری قرار دادن که توسط قوای 150 هزار نفری سوسیال امپریالیستی به اشغال درآمده، تبدیل نمودن فئودالیزم مسلط به بورژوازی مسلط و آن هم توسط حزب کمونیست و بالاخره مترقی خواندن برنامه های سوسیال امپریالیزم نسبت به برنامه های امپریالیزم غرب، راه وحدت سنتریست ها را هموار نماید. ولی اگر "املاتیان" می دانند که این "اتحادیه" ها ملی - دموکراتیک نبوده و عناصر ملی دموکراتیک در آنها حضور ندارند بلکه مشتمل بر کمونیست هائی اند که به صورت انحلال طلبانه این "اتحادیه" ها را می چرخانند، باید این را نیز بدانند که آن ها از همان موضع انحلال طلبانه شان بازهم قادر به انجام آن چه "املاتیان" خواستار اجرائش هستند نمی باشند.

در مورد تسطیح نمودن راه وحدت م. - ل. ها باید اذعان نمائیم که این وظیفه باید توسط نشرات خود محافل کمونیستی و از طریق مبارزه ایدئولوژیک توسط این نشرات عملی گردد و نه توسط نشرات نهاد های ملی - دموکراتیک. نشریه یک نهاد ملی - دموکراتیک به منظور انعکاس مواضع مشترک سیاسی منتشر می گردد و نه به منظور مبارزه ایدئولوژیک جهت تسطیح نمودن راه وحدت م. - ل. ها.

حالا که از آرزوی نیک "املاتیان" آگاه شدیم بازهم ببینیم که آن ها از "اتحادیه عمومی" در اروپا چه توقعاتی نموده اند و ببینیم که آیا این توقعات توسط کسانی که خود را م. - ل. جا می زنند از یک "اتحادیه" ای که ملی - دموکراتیک خوانده می شود درست است یا نه؟ *

«اعلامیه تقریباً چهار صفحه‌ی (همان "سیاه ترین روز تاریخ سیاسی کشور") را غرض نشر به اتحادیه عمومی ارسال داشته بودیم؛ آن اعلامیه بنا به اعتراف یکی از رفقای فعال عضو اتحادیه عمومی که با اوشان ملاقات نمودیم «در لای چرخ بوروکراتیک اتحادیه عمومی گیر کرده» از این رو ماه‌ها روی نشر را به خود ندید و بعد از ارسال نامه‌ها و تقاضاهای مکرر آن اعلامیه به دست نشر سپاریده شد. این که رفقای اتحادیه عمومی و پالیسی انقلابی ملی - دموکراتیک [؟] آن‌ها که بنا بر ادعای شان "دفاع از مواضع انقلابی و بردن این مواضع در صفوف افغانهای خارج کشور و خلقهای جهان می‌باشد.» واقعیت دارد و یا این که یک ادعای محض می‌باشد می‌توان با در نظر داشت روش "بوروکراتیکی" که در آن اتحادیه رواج دارد، مورد ارزیابی قرار داد.» (جرقه شماره 13 - صفحه 4- تأکید از "جرقه" است)

بلی! "املائیان" از این که "اتحادیه" مواضع انقلابی شان را در صفوف افغانهای خارج کشور و خلقهای جهان نبرده است و یا خیلی دیر برده است شکایت دارند. اما ببینیم این مواضع انقلابی که "املائیان" می‌خواهند توسط اتحادیه در صفوف افغانهای خارج کشور و خلق‌های جهان برده شوند چه چیزهایی می‌باشند؟

سرتاپای اعلامیه تقریباً چهار صفحه‌ی بی که بدون مهر و نشان نیز می‌باشد مشتمل است بر یک تعداد اگر و مگرها و طرح مطالب قابل بحث کمونیستی، آن چنان که می‌توان گفت درین اعلامیه مطالب قابل بحث نشانی شده اند و مواضع معینی در قبال آن مطالب بیان نگردیده اند و این مطالب قابل بحث مطالبی اند مربوط به جنبش کمونیستی افغانستان و جنبش کمونیستی بین‌المللی که عرصه‌های مختلفی را در بر میگیرند و پرداختن به آنها وظیفه کمونیستها و نهادهای کمونیستی می‌باشند. ازین گذشته آن مواضع "املائیان" که روی "جرقه" ها نشر گردیده و "اتحادیه" مکلف به بردن آن مواضع در صفوف افغانهای خارج کشور و خلق‌های جهان گردیده است عبارت اند از:

- مترقی خواندن برنامه‌های دیکته شده به دولت مزدور از جانب بادر سوسیال امپریالیستی اش نسبت به برنامه‌های احزاب پشاور و در نتیجه مترقی خواندن برنامه‌های دولت سوسیال امپریالیستی شوروی از برنامه‌های امپریالیزم غرب.

- یکی خواندن تضاد اساسی و تضاد عمده و در نتیجه عمده قلمداد کردن مبارزه علیه فئودالیزم و در محور آن مبارزه علیه امپریالیزم، آنهم در کشوری که 150 هزار از عسکر سوسیال امپریالیستی با همه دم و دستگاه شان در آن موجود است.

- خواست تبدیل نمودن فئودالیزم مسلط به بورژوازی مسلط آنهم توسط حزب کمونیست. البته این طرح واقعاً مطابق میل ملی - دموکراتهای صرف است و باید ملی - دموکراتها از آن استقبال نمایند.

- ظاهراً ساختمان حزب کمونیست را وظیفه اصلی قرار دادن ولی تلاش عمده را در جهت وحدت با "اتحادیه" های به اصطلاح ملی - دموکراتیک وقف کردن و چند شماره "جرقه" در مبارزه ایدئولوژیک با این اتحادیه‌ها منتشر ساختن و نیز کنار آمدن از مبارزه ایدئولوژیک با "هسته" و "کمیت" و ... گاهگاهی با وقفه‌ها جنجال برآوردن بر سرفروعات.

- با "هسته" و "کمیت" و ... خواهان همکاری شدن و با ملی - دموکرات‌ها خواهان وحدت اصولی گشتن و سکتاریست، خرده کار و خرده بورژوا خواندن "هسته" و "کمیت" و ...

- قبول نکردن اندیشه مائو و بناءً ساختن حزب بدون پیش شرط قرار دادن اندیشه مائوتسه دون.

حال اگر آن مواردی را که در بالا نقل نمودیم مواضع "انقلابی" املائیان بدانیم آیا می‌توانیم "اتحادیه عمومی" را که ملی - دموکرات خوانده می‌شود مکلف به بردن آنها از طریق نشر روی نشرات "اتحادیه عمومی" در صفوف افغان‌های خارج کشور و خلق‌های جهان نمائیم؟ واضح است که خیر زیرا یک اتحادیه ملی - دموکراتیک ائتلاف سیاسی بوده و به منظور پیشبرد هدف مشترک سیاسی در یک مقطع مشخص تشکیل می‌گردد.

وظیفه یک اتحادیه ملی - دموکراتیک خارج کشوری مبارزه علیه غارتگری امپریالیستی و استبداد ارتجاعی بوده و باید از جنبش ملی - دموکراتیک داخل کشور حمایت و پشتیبانی نماید. ولی از آن جایی که کمونیستها نیز دارای برنامه حد اقل که عبارت از به پیروزی رساندن انقلاب ملی - دموکراتیک می‌باشد، هستند اتحادیه‌های ملی - دموکراتیک میتوانند بر اساس پلتفورم شان از برنامه حد اقل کمونیستها پشتیبانی نمایند. ولی تسطیح نمودن راه وحدت کمونیستها جهت ایجاد حزب کمونیست مسئله‌ای است مربوط به خود کمونیستها که صرفاً در چوکات انقلاب ملی - دموکراتیک محدود نمی‌گردد.

در یک ائتلاف صرفاً سیاسی افرادی از طبقات و اقشار مختلف گردهم آمده و به اساس یک پلتفورم مشترک اهداف سیاسی شان را در یک مقطع مشخص به پیش می‌برند. این ائتلاف صرفاً سیاسی هیچگاه مکلف به تسطیح نمودن راه وحدت م. - ل. ها و به راه

انداختن مبارزهٔ ایدئولوژیک با نهاد های کمونیستی نمی باشد. بر اساس پلتفرم مشترک سیاسی آنها هیچگاه نمی توانند مبارزات ایدئولوژیک نهاد های کمونیستی را روی نشرات شان انعکاس داده و نقش حکم را درین مبارزه بازی نمایند.

اما آنچه که این اتحادیه ها به مثابهٔ یک ائتلاف سیاسی در رابطه با فعالیت کمونیستها می توانند انجام دهند این است که از موضعگیری های درست سیاسی کمونیستها استقبال به عمل آورند. ولی حتی همین پشتیبانی سیاسی را نمی توان از طریق "جگرجنگی" و به راه انداختن "مبارزهٔ ایدئولوژیک" بالای این اتحادیه ها تحمیل نمود؛ بلکه این پشتیبانی باید از طریق درست اقناعی و توسط عناصر کمونیست موجود در این اتحادیه ها حاصل گردد.

مسئلهٔ عمده ای را که باید کمونیستها در رابطه با نهاد های ملی - دموکراتیک در نظر داشته باشند مسئلهٔ اعمال رهبری کمونیستها بر این اتحادیه ها می باشد و نه مسئلهٔ امضاء پروتوکول همکاری و یا وحدت اصولی با آنها.

آرزو و توقع "املائیان" از اتحادیه هائی که ملی - دموکراتیک خوانده می شوند را دیدیم اما چیزی دیگری را که باید بدانیم اینست که آرزوها و توقعات "املائیان" ازین اتحادیه ها همیشه همراه با صلح و صفا نبوده گاهگاه شکل اخطار ها و تهدیدات را نیز بخود میگیرد. اینک به نمونه ای از این تهدیدات توجه کنید:

«رفقای اتحادیه عمومی! ما با صراحت کامل اعلام می نمائیم که به آسانی از سر شما دست بردار نخواهیم بود، همان طوری که دیگر دوستان را به آسانی رها نخواهیم کرد. ازینرو با صراحت تمام، کمبود های شما را بر ملا و هر یک را به نقد خواهیم کشید ولو شما از نشر آن در 23 ثور و ... ابا ورزید. ما این انتقادات را در "جرقه" ارگان تئوریک - سیاسی "املا" و با هر وسیلهٔ ممکن انقلابی در برابر چشم خوانندگان خواهیم گذاشت و به گوشهای شنوندگان خواهیم رساند تا شما را وادارند که تن به روش اصولی داده، حیثیت و اعتبار اتحادیهٔ عمومی را پیوسته بهتر و بیشتر سازید.» (جرقه شماره 13 - صفحه 8)

بلی! "املائیان" با آن که چند شماره "جرقه" را وقف مبارزهٔ ایدئولوژیک با این اتحادیه های به اصطلاح ملی - دموکراتیک نموده اند، هنوز هم دست از سر شان بر نداشته و خواهان آن اند تا چند شمارهٔ دیگر "جرقه" را نیز وقف این مبارزه نمایند تا آن ها را وادار به تسلیم در برابر خود و نیز مجبور به منعکس نمودن پژواک صدای "املائیان" روی صفحات نشرات موجود شان بنمایند. پیشنهاد ما به "اتحادیهٔ عمومی" این است که هرچه زود تر از طریق پیچاندن پژواک صدای "املائیان" روی صفحات نشرات موجود اتحادیه خود را از شر "املائیان" خلاص نموده و تن به "روش اصولی" بدهد تا راه وحدت م. - ل. ها تسطیح گردد؟! اما از "املائیان" باید بپرسیم که خود شان چقدر راه وحدت م. - ل. ها را تسطیح نموده اند؟ خود شان "جرقه" ها را چرا در خدمت تسطیح نمودن راه وحدت م. - ل. ها قرار نمی دهند؟ خود شان چرا به عوض این که اگر و مگرها را ردیف نمایند آن چه را که دانسته اند و آن تجاربی را که به دست آورده اند به جنبش ارائه نمی نمایند؟ آیا رد اندیشهٔ مائوتسه دون که قبول ندارند - یک شماره "جرقه" را نیاز ندارد؟ آیا به عوض این که بنویسند، اگر ندانیم که چرا در مقابل سوسیالیسم در شوروی مانع به وجود آمده، ضرورت نیست یک شماره "جرقه" را وقف دلایل احیای سرمایه داری در شوروی نمایند؟ آیا "املائیان" ضرورت نمی بینند علل شکست موقت سوسیالیسم در شوروی، چین و آلبانی را طی یک شماره "جرقه" بیان نمایند؟

"املائیان" از مبارزهٔ ایدئولوژیک با "هسته" و "کمپته" شانه خالی نموده تا کنون یک شماره "جرقه" را وقف این مبارزه نکرده اند. اما در مبارزهٔ ایدئولوژیک با "اتحادیه" های ملی - دموکراتیک چندین شماره جرقه را وقف نموده و هنوز هم دست از سر شان بر نمی دارند. به نظر می رسد که "املائیان" وحدت در سطح ملی - دموکراتیک را مقدم بر ساختمان حزب می دانند، همان طوری که "ساما" کار برای جبههٔ متحد ملی را مقدم بر ساختمان حزب قلمداد می نماید. خوشا به حال م. - ل. هائی که دم از وظیفهٔ فوری "ساختمان حزب" می زنند؟! ما گفتیم که "املائیان" خواهان وحدت اصولی با اتحادیه های ملی - دموکراتیک خارج کشور اند آنهم در شرایطی که حزب کمونیست وجود ندارد. حال ببینیم که "املائیان" چگونه در حالی که از منحل شدن بی ترس اند طرح وحدت اصولی با اتحادیه های ملی - دموکراتیک را آفتابی می نمایند.

«... ما با اتحادیه های ملی - دموکراتیک خواهان وحدت در سطح ملی - دموکراتیک ایم. ما ترس نداریم که گویا "منحل می شویم". ما همچنان خواهان وحدت با عناصری که خود را م. - ل. می دانند در هر جایی که باشند می باشیم، فرق نمی کند در جنگل های آمازون باشند یا صحرای سوزان افریقا. وحدت ما با م. - ل. ها مبتنی بر اصول جهانشمول م. - ل. می باشد و برای تأسیس حزب کمونیست پیشرو مبارزهٔ طبقاتی توأم با مبارزهٔ ایدئولوژیک - سیاسی تا قبول دیکتاتوری پرولتاریا و...» (جرقه شماره 19 - صفحه 52)

بلی! "املائیان" از منحل شدن ترس ندارند؛ همان طوری که سامائی ها از منحل شدن بی ترس بودند و بی ترس هستند و "کسی که ترس نداشته باشد شرم هم ندارد." "ساما" با "جبهه متحد ملی" بازی قبل از ایجاد حزب کمونیست و با تکیه بر این که جنبش فعلی کشور صرفاً یک جنبش ملی است تحت درفش جنگ صرفاً ملی و حتی اسلامی انرژی و امکانات و جان انقلابیون بی شماری را بر باد نمود. این بار "املائیان" کمر همت بسته اند تا اگر نه جان بلکه انرژی و امکانات م. ل. ها را در غیاب حزب کمونیست از طریق اتحادیه بازی های خارج کشوری در سطح ملی - دموکراتیک بر باد دهند.

با صراحت باید گفت که همان طوری که از جنبش به اصطلاح ملی با وجود رشادت و دلآوری صد ها سامائی جان باخته هیچ چیزی نصیب سامائی ها نشد جز انحلال، دنباله روی، تسلیم طلبی و وابستگی، "املائیان" نیز هیچ چیزی از این اتحادیه بازی های خارج کشوری به دست نخواهند آورد جز انحلال طلبی، تسلیم طلبی و فرار طلبی به خارج از کشور.

اگر سامائی ها نتوانستند با شعار جنگ صرفاً ملی، جنبش ملی را پر همه‌مه نمایند، املائی ها نیز در خارج از کشور نخواهند توانست جنبش ملی - دموکراتیک را پر همه‌مه سازند، زیرا که هنوز که هنوز است جنبش ملی - دموکراتیک کشور رنج عدم موجودیت رهبری پرولتری را بر دوش حمل نموده و در زیر فشار دو جانبه سوسیال امپریالیزم شوروی و مزدورانش و امپریالیزم غرب و وابستگی کار چندی از دستش ساخته نیست. آیا می توان در غیاب یک حزب انقلابی م. ل. ا. جنبش ملی - دموکراتیک را می توان به صورت اصولی رهبری نمود؟ "املائیان" "ساما" را دنباله رو و انحلال طلب می دانند و تشکیل جبهه متحد ملی را قبل از ایجاد حزب کمونیست قبول ندارند و حتی طرح تشکیل جبهه متحد ملی را ترانه خوانی برای بورژوازی می خوانند (جرقه شماره 19) اما خود شان در حالی که بارها از تشمت و پراگندگی م. ل. ها سخن گفته اند، در غیاب حزب کمونیست وحدت با ملی - دموکرات ها را آن چنان با شتاب خواهند که تا کنون چند شماره "جرقه" و نیز "پیشاوند بر اعلامیه" شان را وقف تلاش در این راستا نموده اند. "املائیان" با این انحراف نه تنها اعضاء و هواداران "املا" را به انحلال طلبی کشانده اند بلکه انحلال طلبی محافل دیگری را که اتحادیه بازی را پیشه نموده اند، نیز مورد قبول قرار داده اند.

نه تنها "املائیان" بلکه "هواداران ساوو" نیز به این امر کاملاً واقف اند که اتحادیه ملی - دموکراتیک خارج کشوری را عناصر محافل کمونیستی و یا کمونیست هایی که در کدام تشکل کمونیستی فعالیت ندارند تشکل داده اند، چنانچه در اعلامیه هواداران "ساوو" منتشره جون 1987 چنین می خوانیم:

«شاید نیروها و رفقای انقلابی کشور ما در خارج از کشور مطلع باشند که از مدتی به این طرف اتحادیه عمومی ... به مراد همیشگی خود که داشتن انحصار "اتحادیه" بود رسیده اند. البته همین خط موجود که گردانندگان 23 ثور را می سازند قبلاً نیز به عنوان خط حاکم زمینه های غیر دموکراتیک بودن اتحادیه را فراهم نموده اند با آن که دیگر کسی نیست که اتحادیه عمومی را از نزدیک شناسد و خبر نباشند که چه کسانی آن را در اختیار دارند. حتی برای ما از مدت ها سوال همیشگی وجود دارد که چرا نام خود را مشخص "اخگر" یا هواداران آن نمی گذارند.» (تأکید از ندای انقلاب)

وقتی نزد "املائیان" و "هواداران ساوو" از مدتها این سوال وجود دارد که چرا "اتحادیه عمومی" نام خود را "اخگر" یا "هواداران اخگر" نمی گذارد، به چه دلیل خواهان وحدت در سطح ملی - دموکراتیک با آنها می باشند؟ ضرورت آن است که علیه انحلال طلبی "اخگر" مبارزه صورت بگیرد، انحلال طلبی ای که باعث گردیده تمام انرژی افراد و امکانات این تشکل که باید عمدتاً در خدمت وظیفه فوری یعنی مبارزه در راه ایجاد حزب کمونیست به مصرف برسد در غیاب حزب کمونیست در راه اتحادیه بازی ضایع می گردد. پس چرا "املائیان" این انحلال طلبی "اخگر" را قبول دارند؟ جواب این سوال را "املائیان" این گونه بیان می نمایند:

«ما نمی توانیم با وجود ثقلت کار مان، با وجود فعالیت در چند ساحه به ویژه ساحه کمونیستی، خود را به تئوری "مراحل" دلخوش سازیم و بگوئیم ما اول کمونیستها را متحد می سازیم بعداً با اتحادیه های ملی - دموکراتیک طرح همکاری می ریزیم چرا که منحل میشویم.»

"املائیان" از تئوری "مراحل" واقعاً درک "بلشویکی" دارند. بر اساس این درک به اصطلاح بلشویکی "ساما" نیز مقصر نبوده است که در ساختن حزب کمونیست و "جبهه متحد ملی" تقدم و تأخر را رعایت نکرده و آنچه ظاهراً در قدم اول ممکن بود انجام داد و با متحد ساختن "مليون" در "جبهه متحد ملی" به انتظار مساعد شدن شرایط برای ایجاد حزب کمونیست صادقانه یا ریاکارانه نشست.

ولی آنچه "املائیان" را از سامائی ها در رابطه با تئوری "مراحل" متمایز می سازد این است که سامائی ها به وظایف کمونیستی پابند نبوده و دارای نشریه تئوریک - سیاسی نمی باشند تا پژواک صدای شان در صفوف افغانهای خارج از کشور و خلق های جهان

منعکس گردد. اما "املائیان" دارای یک نشریهٔ تئوریک - سیاسی می باشند که با مترقی خواندن برنامه های دولت مزدور و مائوتسه دون زدائی پژواک صدای شان را روی آن می پیچانند و خواهان وحدت اصولی با اتحادیه های ملی - دموکراتیک خارج کشوری می شوند. پس این فقط ما بوده ایم که تا حال از تئوری "مراحل" چیزی نمی دانیم؛ تئوری ای که "ساما" به آن دلخوش نکرد و جبههٔ متحد ملی اش را ایجاد نمود و نیز "املائیان" به آن دلخوش نمی کنند و با اتحادیه های ملی - دموکراتیک وحدت اصولی نموده و جنبش ملی - دموکراتیک را پرهممه می سازند!! البته نه سامائی ها با جبههٔ متحد ملی بازی "منحل" شدند و نه "املائیان" با اتحادیه بازی "منحل" می شوند. همان طوری که سامائی ها تمام "ملیون" را درغیاب حزب کمونیست در "جبههٔ متحد ملی" ساخت خود شان متشکل نموده و رهبری آن ها را به دست گرفتند، املائیان نیز درغیاب حزب و در حالت تشمت کمونیستها تمام ملی - دموکرات ها را در اتحادیه های ملی - دموکراتیک متحد می سازند تا این اتحادیه های خارج کشوری به مثابهٔ جنبش ملی - دموکراتیک توسط تظاهرات، میتینگ ها، نشر و تکثیر "جرقه" ها و اعلامیه های "املائیان" و در نهایت سازمان دادن اعتراضات افغانهای مقیم اروپا و امریکا عساکر سوسیال امپریالیزم شوروی را از افغانستان بیرون نموده و دموکراسی را در کشور تأمین نمایند! وقتی که به این ترتیب جنبش ملی - دموکراتیک به پیروزی رسید "املائیان" حزب شان را خواهند ساخت تا با آن حزب بر پیروزی جنبش ملی - دموکراتیک اتحادیه های خارج کشوری مسلط شوند!؟ به امید آن روز!!

اما چیزی که برای ما به مثابهٔ یک سوال جدی باقی مانده این است که "املائیان" چگونه قادر به تأمین وحدت اتحادیه های خارج کشوری هستند در حالی که خود شان تشمت و پراگندگی این اتحادیه ها را محصول گروه گرایی ها و محفل بازی های داخل کشور می دانند؟ شاید آن ها انتظار داشته باشند که تشمت و پراگندگی این اتحادیه ها را می توانند بدون در نظر گرفتن تئوری "مراحل" و بدون تأمین وحدت کمونیستها و ایجاد حزب کمونیست توسط "جرقه" مرفوع سازند. از زبان خود شان بشنویم که در این مورد چه می سرایند:

«"املا" تا جایی این مطالب را میداند و معتقد است که یکی از عوامل جدائیها در تشکیلات ملی - دموکراتیک در خارج از کشور همانا تأثیرات مستقیم گروهگراییهای نیروهای انقلابی داخل کشور است.» (جرقه شماره 19 - صفحه 47)

بلی! "املائیان" یکی از عوامل جدائی های ملی - دموکرات های خارج کشور را در تأثیرات مستقیم گروهگرایی های نیروهای انقلابی داخل کشور می دانند، ولی به عوض این که در پی از میان بردن این عامل تفرقه و تشمت بروند و به عوض آن که علت را تغییر دهند می خواهند معلول را مطابق میل شان تغییر دهند. این درست مانند آنست که برای تداوی در سر مرحمی برای درد پا تجویز گردد؛ و یا به عوض قبضه نمودن اسپ از سر آن را از دم قبضه نمائیم.

ما از "املائیان" سوال می نمائیم که آیا بدون از بین بردن گروهگرایی های نیروهای انقلابی داخل کشور می توان وحدت اتحادیه های ملی - دموکراتیک خارج کشور را تأمین نمود؟ از فحواي گفتار "املائیان" در رابطه با اتحادیه های ملی - دموکراتیک خارج کشور چنین فهمیده می شود که یا این اتحادیه ها از ائتلاف محافل و عناصر و گروههای انقلابی داخل کشور تشکیل گردیده و یا این که این گروهها هر یک در تلاش است تا با جگر جنگی منافع گروهی اش را در این اتحادیه ها جستجو نماید. بناءً تا زمانی که عوامل اصلی "جگر جنگی" ها و تنگ نظری گروهی در جنبش انقلابی کشور از میان نرود نمی توان از تأمین وحدت اتحادیه های خارج کشور حرفی به میان آورد.

از جانب دیگر در حالی که گروه های انقلابی کشور حتی در سطح جنبش ملی - دموکراتیک برداشتهای متفاوتی دارند بدون رفع این اختلافات تأمین وحدت اصولی ممکن نیست. آیا ممکن است که یک گروه در حالی که جنبهٔ ملی جنبش ملی - دموکراتیک را عمده می داند با یک گروه دیگر که جنبهٔ دموکراتیک این جنبش را عمده می داند در سطح ملی - دموکراتیک وحدت اصولی نماید؟ برای این که این مسئله را بیشتر بشکافیم موضع چند گروه انقلابی و یا به اصطلاح انقلابی را درینجا در رابطه با جنبش ملی - دموکراتیک بیان می نمائیم:

"ساما" معتقد است که در شرایط کنونی که 150 هزار عسکر سوسیال امپریالیزم شوروی در افغانستان می باشد تضاد عمدهٔ فعلی جامعهٔ ما تضاد با سوسیال امپریالیزم شوروی بوده و باید تمام نیرو و امکانات ملت وقف مبارزه علیه سوسیال امپریالیزم شوروی گردد. از دید "ساما" نه تنها باید با دیگر امپریالیست ها و مرتجعین در مقطع فعلی مبارزه صورت نگیرد بلکه حتی تضاد اساسی جامعه باید به کلی فراموش گردد. "ساما" همانند "املا" تئوری "مراحل" را قبول ندارد و بناءً می خواهد که تمام ملت را در جبههٔ متحد ملی متشکل نموده و در غیاب حزب کمونیست رهبری کرده و جنبش ملی - دموکراتیک را به پیروزی برساند. (2)

"هسته" معتقد است که تضاد عمده فعلی کشور ما را تضاد با سوسیال امپریالیزم تشکیل می دهد ولی تضاد اساسی کماکان موجود بوده و در حالی که عمدتاً باید مبارزه ملت ما علیه سوسیال امپریالیزم شوروی سمت دهی گردد مبارزه به خاطر حل تضاد اساسی - که تضاد عمده تبلور خاص و مؤقتی آن است - باید کماکان ادامه داشته باشد. بنام مبارزه ملت ما عمدتاً علیه سوسیال امپریالیزم شوروی می باشد، ولی این مبارزه نمی تواند از کلیت مبارزه خلق کشور علیه امپریالیزم و فئودالیزم و بورژوازی کمپرادور جدا و بی ارتباط تلقی گردد.

اما "املائیان" تضاد عمده و اساسی کشور ما را یکی دانسته و در شرایطی که قوای متجاوز سوسیال امپریالیستی افغانستان را اشغال کرده و به کشتار ملت ما مشغول است تضاد با فئودالیزم را هم تضاد عمده و هم تضاد اساسی دانسته و وظیفه عمده و اساسی نه ملت بلکه خلق کشور ما را مبارزه علیه فئودالیزم می دانند. از دید "املائیان" مبارزه باید علیه فئودالیزم صورت بگیرد. به این جهت از دید "املائیان" مسئله عمده فعلی کشور مسئله ملی نبوده بلکه مسئله دموکراتیک می باشد و مبارزه ملی باید بر محور مبارزه دموکراتیک صورت بگیرد.

حال باید از "املائیان" پرسیم که در حالی که در رابطه با جنبش ملی - دموکراتیک لاقبل سه موضع مختلف در میان نیروهای انقلابی و یا به اصطلاح انقلابی وجود دارد چگونه می توان بدون حل این اختلاف وحدت اصولی میان این گروه ها بوجود آورد و چگونه می توان در تمامی زمینه های مبارزه ملی - دموکراتیک تاکتیک های مبارزاتی مشترک وضع نمود؟ شاید "املائیان" در مبارزه به خاطر استقلال و دموکراسی نیازمند هیچ تاکتیک مبارزاتی نبوده و در طول پروسه جنبش ملی - دموکراتیک، مبارزه شان فقط یک شکل دارد و آن مبارزه علیه فئودالیزم می باشد. البته اگر نیازمند تاکتیک هائی هم باشند شاید نفوذ در نهاد های مربوط به رژیم مزدور به خاطر ضربت زدن رژیم و ضربت زدن فئودالیزم باشد.

اما در رابطه با "هواداران ساوو" در اروپا و اعلامیه شان در رابطه با "اتحادیه عمومی" باید بگوئیم که سوال شان در مورد این که چرا "اتحادیه عمومی" نام خود را "اخگر" یا "هواداران اخگر" نمی گذارند سوال بسیار درست و بجا بوده و امیدواریم باز هم روی این سوال شان تأکید نمایند. اما می توان از خود شان نیز پرسید که چرا موقعی که خود تان در این اتحادیه شرکت داشتید و امکانات و وقت تان را تمام و کمال در خدمت آن قرار داده بودید چرا این اتحادیه را "ساوو - اخگر" و یا "هواداران ساوو - اخگر" نام نگذاشتید و آن را اتحادیه عمومی جا زدید؟ زمانی که شما به صورت انحلال طلبانه به وظیفه فوری تان یعنی مبارزه در راه ایجاد حزب کمونیست که پیش گامان تان آنرا از وظایف فوری و عاجل خود قلمداد می کردند پشت پا زدید و اتحادیه بازی را پیشه نمودید و در تلاش بودید تا انحلال طلبی تان را رونق ببخشید دنیا گل و گلزار بود. ولی زمانی که نتوانستید خط سنتریستی املائی تان را بر خط خواجه یی "اخگر" در اتحادیه چیره نمائید و خط اخگر اتحادیه را انحصار نمود این سوال نزد شما به وجود آمد که چرا این اتحادیه نام خود را "اخگر" و یا "هواداران اخگر" نمی گذارد. متأسفانه عشق اتحادیه بازی در اروپا و امریکا آنقدر شما را به سوی ساختمان اتحادیه های جدید مجنون وار به پیش می راند که با چشمان پت و گوشه های بسته و با سرعت عجیبی به سوی انحلال طلبی در حرکت هستید. کافی است تا از پیشگامان تان اشاره ای ببینید تا از اتحادیه موجود کناره گیری نمائید و اتحادیه های جدیدی بسازید و "نوی افغانستان" هائی به وجود بیاورید. بدین سبب وقتی که "املائیان" در محور شما چنین احساس "نیک" را سراغ می نمایند "اتحادیه عمومی" را تهدید می نمایند که یا مرمت شود و پژواک صدای "املا" را روی نشرات موجودش بیچاند و یا این که با نیروی ذخیره صرفاً ملی - دموکراتیک شان یعنی اعضاء و هواداران ساوو اتحادیه جدیدی خواهند ساخت تا همان طوری که "افغانستان آزاد" قلابی و "نوی افغانستان" پژواک صدای "املائیان" را روی صفحات شان می بیچانند این اتحادیه جدید نیز به چنان عملی مبادرت ورزیده و فضای جنبش ملی - دموکراتیک را در اروپا پرهمه سازد؟

ما به هواداران "ساوو" توصیه می نمائیم که دست از این اتحادیه بازی های ملی - دموکراتیک بردارند زیرا که یک اتحادیه ملی - دموکراتیک صرفاً محل تجمع فقط عناصر تشکلات کمونیستی نبوده بلکه محل تجمع طیف وسیعی از عناصر ملی - دموکرات و کمونیست ها می باشد.

وقتی هواداران ساوو می دانند که یک اتحادیه به اصطلاح انحصار شده و صرفاً مربوط به یک گروه کمونیستی می باشد نه تنها باید علیه آن انحصار طلبی بلکه مهم تر از آن علیه انحلال طلبی متذکره نیز باید مبارزه نمایند. ولی درعین حال از "هواداران ساوو" می خواهیم که این مبارزه شان را صرفاً به اتحادیه مربوط نموده و علیه انحلال طلبی در تشکلات و دسته های به اصطلاح ملی - دموکراتیک دیگر نیز مبارزه داشته باشند. مثلاً به نظر ما گردانندگان "نوی افغانستان" نیز انحلال طلب شمرده میشوند. اینها گروهی را تشکیل داده اند که در مجموع از اعضاء و هواداران "املا" به وجود آمده است ولی به جای پیشبرد مبارزه کمونیستی روز

شان را در تهیه و نشر جریده ملی - دموکراتیک گم می نمایند. این گروه "مائوئیسم" را قبول ندارد و از م. ل. جانبداری می نماید ولی در عین حال نمی تواند کمونیست باشد و همچنان ملی - دموکرات باقی می ماند. البته اگر این گروه از موضع ملی - دموکراتیک به طرف مواضع کمونیستی در حرکت می بود می توانستیم آن را دارای گرایش مثبت بدانیم ولی برعکس این گروه خود را از سطح کمونیستی به سطح ملی - دموکراتیک پائین آورده و به انحلال طلبی دست زده است. خنده آوراین که این گروه بر اساس مواضع به اصطلاح ملی - دموکراتیک جریده مربوطه اش حتی چگونگی تأمین ارتباط با جنبش کمونیستی بین المللی را به "املا" دیکته نموده و "املائیان" را مورد رهنمائی و هدایت قرار می دهد؟

اما موضع ما در قبال اتحادیه های ملی - دموکراتیک خارج کشور: ما با صراحت کامل بیان می نمائیم که تنها خواهان شرکت در اتحادیه های ملی - دموکراتیک خارج کشور می باشیم بلکه تلاش خواهیم نمود تا یک خط درست سیاسی برین اتحادیه ها حاکم گردیده و رهبری کمونیستها جهت سمت دهی سیاسی این اتحادیه ها مطابق به برنامه حد اقل کمونیستها بر آن ها اعمال گردد.

اما در صورتی که این اتحادیه ها واقعاً طیف وسیعی از عناصر ملی - دموکرات را در خود متشکل نموده باشند نه این که چند گروه کمونیستی به شکل انحلال طلبانه در آن ها شرکت داشته باشند. به این جهت ما نه تنها خواهان شرکت در اتحادیه های خود ساخته و خود بافته گروه های ضعیف کمونیستی نمی باشیم بلکه فرا خوان مبارزه علیه این انحلال طلبی و گروه گرائی در سطح ملی - دموکراتیک را آشکارا به میان می کشیم زیرا که تأیید از این شکل اتحادیه بازی در واقع تأیید انحلال طلبی ای می باشد که به نحو وسیعی متأسفانه شیوع پیدا کرده و به عادت تبدیل شده است.

هم اکنون جنبش کمونیستی افغانستان به چندین گروه کوچک تقسیم شده است و هیچ یک ازین گروه ها تا حال قادر نبوده اند یک نشریه منظم ماهانه داشته باشند و حتی بعضی از آنها در طی شش ماه قادر به بیرون دادن یک شماره از نشریه شان نیستند. درینصورت چرا باید افراد مربوط به همین گروه های ضعیف به طرف اتحادیه بازی سوق داده شوند و وقت و امکانات شان در این جهت تلف گردد.

سازمان "اخگر" را به عنوان مثال در نظر می گیریم: این "سازمان" یک شماره "اخگر" در عقرب پارسال بیرون داده و شماره ای هم در ماه حمل امسال، یعنی برای هر سال یک شماره. ولی "اخگری" ها به جای سر و صورت دادن به نشریه سازمان شان تمام هم و غم شانرا در اتحادیه عمومی متمرکز نموده و جریده 23 ثور را اگر چه نه منظم ولی حد اقل چندین بار بیشتر از نشریه "اخگر" به صورت پیهم بیرون می دهند و خوشند از این که به قول "هواداران ساوو" اتحادیه عمومی را انحصار نموده اند. این ها باید متوجه باشند که "پختن" 23 "ثور"، "اخگر" فروزان و دائماً مشتعلی را نیازمند است و با "اخگر" ضعیف که سال یک بار روشن می گردد نمی توان کاری را از پیش برد. نتیجه این ناتوانی آن است که سازمان اخگر منحیث یک سازمان کمونیستی نتواند علیه طرح آشتی ملی سوسیال امپریالیزم شوروی و رژیم مزدور موضع بگیرد و حد اقل چند سطری در این مورد بنویسد، ولی در عوض 23 ثور علیه این طرح موضعگیری می نماید و این رهبری "اخگر" توسط اتحادیه است نه رهبری اتحادیه توسط اخگر.

ما از "املائیان" می پرسیم آیا ضرورت نبوده که به عوض 23 ثور نشریه "اخگر" علیه "آشتی ملی" موضع می گرفت؟ ما این سوال را به خاطری از "املائیان" می نمائیم که آن ها انحلال طلبی "اخگر" را قانونیت می بخشند و قبولش دارند. ما بازهم اکیداً از "املائیان" می پرسیم که آیا فقط باید اتحادیه های ملی - دموکراتیک علیه "آشتی ملی" رژیم مزدور موضع بگیرند و گروه هائی که خود را کمونیست می دانند این الزام را نمی بینند؟

ما از "املائیان" می پرسیم آیا بهتر نبود "اخگر" به عوض این که تمام امکاناتش را در راه اتحادیه بازی مصرف نموده و تمامی تلاش هایش را در جهت به انحصار در آوردن "اتحادیه عمومی" متمرکز ساخته است تلاش می ورزید نشریه "اخگر" را منظم تر منتشر می ساخت و ادامه کاری کمونیستی را در این مورد تأمین می نمود تا در پهلوی روشن شدن مسائل مهم جنبش م. ل. حد اقل یک تعداد کادر کمونیست تربیت می شدند.

ما از "املائیان" می پرسیم آیا "اخگر" که وظیفه فوری و اصلی اش را مبارزه در راه ساختمان حزب کمونیست قلمداد می نمود و قلمداد می نماید امروز به شکل "اتحادیه عمومی" استحاله نشده است؟

ما از "املائیان" می پرسیم که در صورتی که "جبهه متحد ملی" بازی قبل از ایجاد حزب کمونیست دنباله روی و در نهایت راست روی است، "اتحادیه" بازی و ملی - دموکراتیک بازی نمی تواند دنباله روی و راست روی تلقی گردد؟ آیا کار جبهه متحد ملی بدون رهبری حزب کمونیست به همانجائائی نکشید که کار اتحادیه های ملی - دموکراتیک بدون این رهبری خواهد کشید؟

ما از "املاتیان" می پرسیم که در صورتی که "جبهه متحد ملی" "ساما" قبل از ایجاد حزب کمونیست نمی تواند جنبش ملی-دموکراتیک مورد نظر "ساما" را متحد نموده و به پیروزی برساند جبهه متحد ملی-دموکراتیک (وحدت اتحادیه ها) "املاتیان" چگونه قادر خواهد بود قبل از ایجاد حزب تمام ملی-دموکرات ها را در خود یکپارچه نموده و جنبش ملی دموکراتیک را پرهممه سازد و به طرف پیروزی رهنمون گردد؟

"املاتیان" ممکن بتوانند ملی-دموکراتها را در "اتحادیه" های اروپا و امریکا یکپارچه نمایند، اما چون حزب کمونیست وجود ندارد تا رهبری کمونیستی بر این اتحادیه اعمال گردد این یکپارچگی نه به سمت پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین بلکه به سمت دموکراسی نوع بورژوازی در حرکت خواهد بود.

ما با صراحت بیان می نمایم که چه "املا-اخگر" اتحادیه بازی و متحد ساختن ملی-دموکراتها را با رد "تئوری مراحل" تئوریزه نمایند و چه "ساما" حرکت در جهت ایجاد جبهه متحد ملی قبل از ایجاد حزب را با رد تئوری "مراحل" تئوریزه نماید، تغییری در مضمون و ماهیت انحلال طلبی آنها به وجود نمی آورد. در صورتی که خود کمونیستها چند پارچه باشند و حزب کمونیست وجود نداشته باشد نه تنها قادر نیستند جنبش ملی-دموکراتیک را در شکل جبهه متحد ملی رهبری نمایند بلکه قادر به اعمال این رهبری در اتحادیه ها نیز نمی باشند و در هر دو حالت انحلال طلبی دامنگیر شان خواهد شد. نمونه بسیار خوب و روشن این انحلال طلبی، استحاله شدن "اخگر" به شکل اتحادیه عمومی است.

ما از "املاتیان" می پرسیم که در حالی که بارها با فخر از چپ بودن خود و اخگر یاد نموده اند و "ساما" و "رهائی" را راست رو نشان داده اند، فرق بین فعالیت های "ساما" برای جبهه متحد ملی و فعالیت های "اخگر" برای اتحادیه عمومی و غیره را نشان بدهند؟

ما در پائین چند نمونه از فعالیت های "اخگر" و "ساما" را متذکر می گردیم تا "املاتیان" بتوانند به سوال فوق جواب روشن تر بدهند:

1- "ساما" با استفاده از رد تئوری "مراحل" نوع املاتی طرح "جبهه متحد ملی" را روی دست گرفت و تمام هم و غم خود را وقف "جبهه متحد ملی" و جنبش صرفاً ملی نمود. "اخگر" که وظیفه فوری و اصلی اش را حتی از همان آغاز، مبارزه در راه ایجاد حزب کمونیست جا می زد، هم و غم خود را متوجه اتحادیه بازی نموده و سعی در یک پارچه نمودن ملی دموکراتها نمود.

2- "ساما" شعار جمهوری اسلامی را در جنبش مقاومت به اهتزاز درآورد و خواهان جمهوری اسلامی در کشور شد. "اخگر" در سطح پائین تر و حقیرانه تری از "ساما" در پی تشکیل جماعت های مسلمان برآمد و برای چنین جماعت هائی شب و روز در پی تدارک امکانات برآمد.

3- "ساما" جبهه متحد ملی را در فرانسه راجستر نموده و دم و دستگاهی برایش بوجود آورد. "اخگر" اتحادیه عمومی را در آلمان راجستر نموده و کارش را پرهممه ساخت.

4- "ساما" در جنبش مقاومت افغانستان تمام افرادش را تا سطح افراد صرفاً ملی پائین آورد و از طریق شرکت در جنگ مقاومت در زیر درفش جمهوری اسلامی نه تنها امکانات بلکه جان انقلابیون بیشماری را قربانی نمود. "اخگر" در اروپا با اتحادیه بازی افرادش را تا سطح ملی-دموکراتها پائین آورده اگر نه جان بلکه تمام امکانات و انرژی افرادش را که باید وقف تلاش در راه ایجاد حزب کمونیست می شد بر باد نمود.

به این ترتیب اگر "ساما" با "جبهه متحد ملی" بازی راست روی و انحلال طلبی را پیشه نموده، "اخگر" با اتحادیه بازی های خارج کشوری راه انحلال و راست روی را پیموده است. همان طوری که "ساما" از طریق شرکت در جنگ مقاومت در زیر درفش جمهوری اسلامی افتخار پرهممه ساختن جنبش ملی را دارد، "اخگر" از طریق انحصار "اتحادیه عمومی این افتخار را بدست آورده است.

حال امیدواریم "املاتیان" با تکیه بر آن مواردی که نقل نمودیم فرق میان "ساما" و "اخگر" را روشن نمایند تا ترس "بیمورد" ما از انحلال طلبی از میان برود و "تئوری رد مراحل" املاتیان شکوفا تر شود.

حال که از "تئوری رد مراحل" املاتیان چیز چیزکی دانستیم بد نیست یک نمونه از تناقض گوئی های "املاتیان" را در این جا نقل نماییم:

«ما آرزو داریم تا پژواک صدای ما روی نشرات موجود اتحادیه به پیچد بشرط آن که ما از آن همزمان گرمی و حرارتی را مشاهده نمایم که تا سرحد وحدت م-ل. های افغانستان راه را تسطیح کند.» (جرقه شماره 13-صفحه 13-تأکید از جرقه)

«چنانچه نوشتیم ما قصد نداریم اتحادیه های ملی - دموکراتیک را، سازمان های ملی - دموکراتیک را و نهاد ها و انجمن های ملی - دموکراتیک را در هر گوشه دنیا که باشند به سالون حل اختلافات میان گروه ها و محافل موجود کمونیستی تبدیل نمائیم. هر نوع تشتت در این مورد را ما راه حل درست قضایا نمی دانیم.» (جرقه شماره 19 - صفحه 51 - تأکید از ندای انقلاب)

از آن چه در بالا نقل نمودیم چنین استنباط می گردد که "املائیان" از پژواک صدای شان که باید روی نشرات موجود "اتحادیه" بییچد تصور وحی را دارند و فکر می نمایند که به مجرد پیچیدن آن روی نشرات "اتحادیه" اختلافات بین گروه ها و محافل کمونیستی رفع گردیده و راه وحدت م. - ل. ها تسطیح می گردد. در غیر آن "املائیان" باید بدانند که پژواک صدای "املائیان" وحی نبوده بلکه بحث است و آنهم بحث ایدئولوژیک که به صورت نرم و ملایم و بدون مشاجره و استدلال پیش نمی رود و وقتی این اتحادیه ها با تهدید مجبور گردانیده شوند که حتماً پژواک صدای گروه معینی را روی نشرات موجود شان بییچانند چه بخواهیم و چه نخواهیم راه برای تبدیل شدن این اتحادیه ها به عنوان سالون حل اختلافات ایدئولوژیک باز می گردد.

"املائیان" باید بدانند که مباحثات ایدئولوژیک گروه های کمونیستی نباید از طریق نشرات اتحادیه های ملی - دموکراتیک پیش برود، زیرا این کار، این اتحادیه ها را به سالون حل اختلافات ایدئولوژیک کمونیست ها مبدل نموده و فضائی را به وجود خواهد آورد که عناصر ملی - دموکرات غیر کمونیست ازین اتحادیه ها روگردان شوند، به خصوص که مبارزه ایدئولوژیک بیشتر شکل "جگر جنگی" را به خود بگیرد و به صورت اصولی پیش نرود. ملی - دموکراتها از کمونیستهای افغانستان "جگر جنگی" بخاطر "ایجاد حزب کمونیست" را خواهان نیستند بلکه آنها خواهان برنامه های درست سیاسی کمونیست ها می باشند. ملی - دموکراتها از کمونیست ها بحث روی "مائوئیسم" یا "اندیشه مائوتسه دون" و یا "م. - ل." را در اتحادیه ها نمی خواهند بلکه آنها خواهان نقشه های مبارزاتی در سطح ملی - دموکراتیک اند. کمونیستها باید خود شان از طریق پیشبرد مبارزات ایدئولوژیک کمونیستی اختلافات شان را حل و فصل نمایند و این وظیفه شان را نباید بر دوش ملی - دموکراتها بیندازند و نباید نشرات ملی - دموکراتیک را محلی برای حل این اختلافات سازند. اگر این مسئله رعایت نگردد در شرایطی که حزب کمونیست وجود ندارد از یک جانب کمونیستها به طرف انحلال طلبی می روند و از جانب دیگر اتحادیه های ملی - دموکراتیک پرهمنه نمی گردد که هیچ بلکه از عناصر ملی - دموکرات نیز خالی میگردند.

"املائیان" باید بدانند که نشریه یک نهاد ملی - دموکراتیک اگر واقعاً ملی - دموکراتیک باشد و طیف وسیعی از ملی - دموکراتها را در خود متشکل کرده باشد باید به صورت علنی و یا لاقلاً نیمه علنی با یک تیراژ وسیع تر از تیراژ نشریه های مخفی کمونیستی پخش گردد. ولی مادامی که این نشرات ملکف به تسطیح راه وحدت میان م. - ل. ها گردند و به میدان "جگر جنگی" میان گروه های کمونیست مبدل گردند وسعت پخش آنها محدود گردیده و صرفاً در میان کمونیستها پخش خواهد شد زیرا چنانچه بخواهیم این نشریه ها را در سطح وسیع پخش نمائیم حالت مخفی نشرات کمونیستی از میان می رود.

بناءً اگر "املائیان" واقعاً و صادقانه خواهان آن نیستند که «اتحادیه های ملی - دموکراتیک را به سالون حل اختلافات بین گروه های کمونیستی تبدیل نمایند.» باید این مسئله را جداً در نظر بگیرند که: نشرات این اتحادیه ها نمی توانند وسیله ای باشند برای تسطیح راه وحدت م. - ل. ها زیرا که این راه تسطیح نمی گردد مگر این که مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی فعالی در میان م. - ل. ها پیش برده شود. مکلف ساختن یک نشریه ملی - دموکراتیک به تسطیح راه وحدت م. - ل. ها به این معنی است که وظیفه مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی کمونیستی بر دوش چنین نشریه ای گذاشته شود و این تعیین تکلیف - بخواهیم یا نخواهیم - عبارت است از مبدل ساختن اتحادیه های ملی - دموکراتیک و نشرات آنها به سالون حل اختلافات میان کمونیست ها.

برای این که مسئله بهتر روشن شده باشد مطلبی را از لنین نقل می نمائیم:

«و حال آن که در مبارزه دموکراتیک یعنی در مبارزه سیاسی، طبقه کارگر روس تنها نیست. جمیع عناصر مخالف سیاسی، قشر های اهالی و طبقات در ردیف وی قرار می گیرند زیرا که آنها دشمن حکومت مطلقه هستند و به صورت مختلف علیه آن مبارزه می نمایند. عناصر مخالفی از بورژوازی و یا طبقات تحصیل کرده و یا خرده بورژوازی و یا ملت های کوچکی که مورد تعقیب حکومت مطلقه هستند و یا مذاهب و فرق و غیره نیز درین مورد در ردیف پرولتاریا قرار گرفته اند.» (3)

«... در خصوص روشی که طبقه کارگر - که مبارزیست بر ضد حکومت مطلقه - باید نسبت به کلیه طبقات و گروه های اجتماعی سیاسی مخالف دیگر داشته باشد متذکر می شویم که این روش را اصول اساسی سوسیال دموکراتیزم که در کتاب مشهور "مانیفیست کمونیست" بیان شده است دقیقاً تعیین نموده است. سوسیال دموکراتها از طبقات مترقی اجتماع بر ضد طبقات مرتجع یعنی از بورژوازی بر ضد نمایندگان ملاکیت ممتاز و صنفی و بر ضد عمال دولتی و از بورژوازی بزرگ بر ضد حرص و ولع

ارتجاعی خرده بورژوازی پشتیبانی خواهند نمود. این پشتیبانی هیچگونه صلح و مصالحه ای را با برنامه ها و اصول غیر سوسیال دموکراتیک در نظر نداشته و آن را ایجاب نمی نماید. این پشتیبانی از متفق است بر ضد دشمن معین و این پشتیبانی را هم سوسیال دموکراتها ازین جهت می نمایند که سقوط دشمن متشکر را تسریع کنند ولی آنها ازین متفقین مؤقتی هیچ انتظاری برای خود نداشته و هیچگونه گذشتی هم به آنها نمی کنند. سوسیال دموکراتها از هر جنبش انقلابی بر ضد رژیم ارتجاعی معاصر، از هر ملیت ستمدیده، از هر مذهب مورد تعقیب، از هر صنف تحقیر شده و غیره در مبارزه آنها در راه احراز تساوی حقوق پشتیبانی می کنند. ***... بالاخره این پشتیبانی در عمل به این صورت است که سوسیال دموکراتهای روس آماده اند با انقلابیون سایر جنبش ها برای نیل به هدفهای جزئی مختلف عقد اتحاد ببندند و این آمادگی به کرات در عمل به اثبات رسیده است ... سوسیال دموکراتها ضمن این که به همبستگی دستجات گوناگون مخالف حکومت مطلقه با کارگران اشاره می نمایند همواره کارگران را متمایز خواهند نمود، همواره جنبه مؤقتی و مشروط این همبستگی را توضیح خواهند نمود. همواره مجزا بودن طبقاتی پرولتاریا را که فردا ممکن است در جنبه مخالف متفقین امروزی خود قرار گیرد خاطر نشان خواهند کرد... زیرا فقط اوست (پرولتاریا) که تا لحظه آخر دشمن ثابت قدم و مسلم حکومت مطلقه خواهد بود. فقط بین او و حکومت مطلقه است که صلح و مصالحه امکان پذیر نیست، فقط در طبقه کارگر است که دموکراتیزم می تواند طرفدار بی قید و شرط و بدون تزلزل، طرفداری که هیچگاه به عقب بر نمی گردد پیدا کند. در هیچ یک از طبقات، دستجات و قشر های دیگر اهالی، خصومت نسبت به حکومت مطلقه بلاشروط نیست، دموکراتیزم آنها همواره به عقب می نگردد. بورژوازی نمی تواند درک نکند که حکومت مطلقه مانع پیشرفت صنعتی و اجتماعی است ولی از دموکراسی شدن تام رژیم سیاسی اجتماعی می ترسد و هر آن ممکن است بر ضد پرولتاریا با حکومت مطلقه عقد اتحاد ببندد. خرده بورژوازی بنا بر طبیعت خود دو پهلو است و در حالی که گرایش از یکسو به پرولتاریا و دموکراتیزم است از سوی دیگر به طبقات ارتجاعی گرایش دارد و سعی میکند تاریخ را متوقف سازد و مستعد است دستخوش تجزیه و وسیله بازی های حکومت مطلقه (مثلاً بصورت "سیاست توده بی"، الکساندر سوم) قرار گیرد و قادر است به خاطر تحکیم موقعیت خویش به مثابه ملاکین کوچک با طبقات حاکمه بر ضد پرولتاریا متحد شود. افراد تحصیل کرده و به طور کلی "روشنفکران" نمی توانند بر ضد ستمگری های وحشیانه پولیس حکومت مطلقه که فکر و دانش را مسموم می نمایند قیام نکنند. ولی منافع مادی این روشنفکران آنان را به حکومت مطلقه و به بورژوازی متصل می نماید و مجبورشان می کند تا نا پیگیر باشند و صلح و مصالحه نمایند ... فقط پرولتاریا است که می تواند تا آخرین لحظه دموکرات پیگیر و دشمن قطعی حکومت مطلقه باشند و بنا بر موقعیت طبقاتی خود نمی تواند هم نباشد و قادر به هیچ گونه گذشت، صلح و مصالحه ای نیست. فقط پرولتاریاست که می تواند در راه آزادی سیاسی و تأسیسات دموکراتیک مبارز پیشقدم باشد. ...» (وظایف سوسیال دموکراتهای روس - تأکید یک خطه از اصل و تأکید دو خطه از ماست)

ما از آن جهت نقل قول طویلی از لنین آوردیم تا جنبه های مختلف جنبش دموکراتیک را که در کشور ما دارای جنبه ملی متباز تر از جنب دموکراتیک می باشد مورد غور قرار دهیم و راست روی "املائیان" را در این زمینه روشن سازیم. اولاً "املائیان" بر اساس آنچه لنین در "وظایف سوسیال دموکراتهای روس" بیان نموده باید بدانند که کمونیستها در مبارزه دموکراتیک (در کشور ما مبارزه ملی - دموکراتیک) تنها نبوده و اقشار و طبقات و بعضی از فرقه های مذهبی نیز درین راستا مبارزه می نمایند. به همین دلیل و همان طوری که خود "املائیان" نیز باور دارند اتحادیه های ملی - دموکراتیک مبنای سیاسی دارند نه مبنای ایدئولوژیکی و بنا بر این عناصر و محافلی از طبقات و اقشار غیر پرولتری نیز در یک مقطع مشخص بر اساس هدف مشخص در این اتحادیه ها شرکت نموده و با حفظ استقلال ایدئولوژیک شان هدف سیاسی واحدی را در یک مقطع مشخص دنبال می نمایند: مطلب دیگری را که باید اذعان نمود این است که در اتحادیه های ملی - دموکراتیک جناح های مختلف که به طبقات مختلفی تعلق دارند سعی می نمایند که سیاست های متناسب با منافع طبقاتی و در نتیجه متناسب با خط ایدئولوژیک شان را برین اتحادیه ها اعمال نموده و آنها را رهبری نمایند و نه این که این سیاست ها را بر دیگران تحمیل نمایند زیرا که تحمیل سیاست های هر یک از جناح ها این ائتلاف را شکننده می سازد. اگر واضح تر بیان نمایم کمونیستها در این اتحادیه های ملی - دموکراتیک بر پایه برنامه حد اقل شان شرکت می نمایند در حالی که دوربینی سوسیالیستی شان را نیز در نظر دارند، اما عناصر و محافل ملی - دموکرات در این اتحادیه ها بر پایه منافع آتی و آتی طبقاتی شان شرکت می نمایند. به عبارت دیگر پیروزی جنبش ملی - دموکراتیک برای کمونیستها پیروزی برنامه حد اقل شان می باشد و برای ملی - دموکراتها این پیروزی پیروزی برنامه حد اکثر شان می باشد. "املائیان" فکر می نمایند که سیاست ملی - دموکراتیک به صورت عام صرفاً می تواند معرف یک ایدئولوژی و در نتیجه معرف موضعگیری سیاسی یک طبقه باشد و نه مجموع طبقاتی که در انقلاب ملی - دموکراتیک منافع مشترک دارند.

«آیا اتحادیه صرف بدین منظور به میان آمده که خواسته های صنفی محصلین را تأمین کند و یا در مبارزات گرم مسلحانه مردم کشور ما علیه سوشل امپریالیزم روس و ارتجاع جهانی ضرورتاً با درک وظایف سیاسی خود عرض اندام کرده است؟ اگر چنین است پس باید این سیاست در تحلیل نهائی معرف ایدئولوژی خاص باشد نه همه ایدئولوژی ها.» (جرقه شماره 13- صفحه 4- تأکید از ماست)

به این ترتیب از نظر "املائیان" مبارزه علیه سوشل امپریالیزم و ارتجاع جهانی صرفاً بر اساس یک ایدئولوژی واحد می تواند صورت بگیرد که همان ایدئولوژی پرولتاریا است و لذا طبقات دیگر (دهقانان، خرده بورژوازی و بورژوازی ملی) و ایدئولوژی های مربوطه شان نمی توانند وظایف سیاسی برای این مبارزه معین نمایند. نتیجه منطقی ای که از این موضعگیری "املائیان" به وجود می آید این است که این صرفاً کمونیستها و پرولتاریا اند که ملی- دموکرات بوده و علیه سوسیال امپریالیزم و ارتجاع مبارزه می نمایند. ولی جالب این جاست که یک صفحه قبل همین جرقه شماره 13 در مورد اتحادیه عمومی چنین بیان می نماید:

«... یعنی هدف عمده سیاسی ای پیروان ایدئولوژی های مختلفی را گرد هم آورده و نهاد ملی- دموکراتیک اتحادیه را تشکیل داده اند.» وقتی پیروان ایدئولوژی های مختلفی روی هدف سیاسی عمده گرد هم آمده و اتحادیه را به وجود آورده اند چگونه می توان بیان داشت که این اتحادیه در تحلیل نهائی باید معرف ایدئولوژی خاص باشد و نه همه ایدئولوژی های شرکت کننده آن. آیا عناصر غیر کمونیست مربوط به طبقات دیگر (بورژوازی ملی، خرده بورژوازی و دهقانان) وقتی شامل اتحادیه گشتند ایدئولوژی شان را به کناری می نهند به خدمتگاران بی چون و چرای ایدئولوژی کمونیستی مبدل می شوند؟ اگر چنین است و ایدئولوژی دیگری غیر از ایدئولوژی کمونیستی نمی تواند در اتحادیه موجود بوده و معرف اهداف سیاسی اتحادیه باشد، فرق این اتحادیه با حزب کمونیست در چیست؟

از نظر "املائیان" شاید این فرق صرفاً در نام باشد نه در مضمون، شاید این فرق در شکل باشد نه در ماهیت. "املائیان" در حالی که روی این مسئله تأکید دارند که: «اتحادیه خود یک سازمان ملی- دموکراتیک است و نه یک حزب سیاسی.» اما در عین حال در تئوری هائی که خود شان از «کله های مستقل» شان بیرون می دهند اتحادیه های ملی- دموکراتیک و حزب را یک سان تعریف می نمایند. ما در بالا نمونه ای از این تئوری بافی را نقل نمودیم و اینک نمونه دیگری از این طرز بینش را همراه با تناقض گوئی "املائیان" نشان می دهیم:

«اگر اتحادیه سنگینی مبارزات ایدئولوژیک را به دوش خود حمل نمی تواند چطور می تواند به هستی خود ادامه دهد. آیا افرادی که در داخل این اتحادیه قرار دارند، طرز فکری ندارند؟ آیا اینها در هیچ موردی ابراز نظر نمی کنند؟ اگر می کنند پس چرا کنگاش های فکری آنها در حیطه ایدئولوژی با مفاهیم خاص مکتب فکری یا جهان بینی شان بررسی نمی گردد؟ باز هم اگر می گردد پس اتحادیه بار سنگین مبارزه ایدئولوژیک را خارج از اراده افراد آن به دوش می کشد و باید بکشد.» (جرقه شماره 13- تأکید از ندای انقلاب)

«ما قبلاً توضیح کردیم که توقعات ما در چه پهنا و ژرفائی سیر می کند و از نهاد دموکراتیک این اتحادیه چه میخواهد. زیرا برای ما روشن است که اگر این اتحادیه ها و نهاد های دموکراتیک پشتوانه محکم ایدئولوژیک نداشته باشند و در اصل از یک بنای محکمتر سازمانی که شیرازه این نهاد دموکراتیک را بهم متصل نکند برخوردار نباشد نمی توانند در دراز مدت از تصادم مبارزات حاد ایدئولوژیک جلو بگیرند و در نتیجه از تشتت و ازهم پاشیدگی مانع شوند.» (جرقه شماره 13- صفحه 4- تأکید از ندای انقلاب)

بلی! "املائیان" از یکجانب در صفحه 3 جرقه شماره 13 مبارزه ایدئولوژیک را حیات نهاد های ملی- دموکراتیک بیان نموده اند، ولی در صفحه چهارم همین شماره جرعه خواهان جلوگیری از مبارزه ایدئولوژیک درین نهاد ها گردیده اند زیرا که فکر می نمایند مبارزه حاد ایدئولوژیک این نهاد ها را ازهم می پاشاند. "املائیان" فکر می نمایند که پشتوانه محکم ایدئولوژیک آن سلاحی است که توسط آن در نهاد های ملی- دموکراتیک می توان از مبارزات حاد ایدئولوژیک جلوگیری به عمل آورد، در حالی که حتی نمی توان در یک حزب از مبارزات حاد ایدئولوژیک جلوگیری نمود، با آن که در یک حزب می توان از موجودیت پشتوانه محکم ایدئولوژیک صحبت به عمل آورد. مبارزه ایدئولوژیک خود بیان یک تضاد است و وقتی مسئله لاینحلی وجود داشته باشد باید برای حل آن مبارزه ایدئولوژیک در حزب صورت بگیرد و وقتی مبارزه ایدئولوژیک روی آن مسئله پایان یابد به این مفهوم است که آن مسئله و آن تضاد حل گردیده است. هیچگاه نمی توان تضاد را از طریق مصالحه و آشتی حل نمود.

اما در مورد مبارزه ایدئولوژیک در درون نهاد های ملی- دموکراتیک که "املائیان" هم آن را حیات این نهاد ها وانمود می نمایند و هم از آن جلو می گیرند باید به عرض برسانیم که:

اولاً آن طوری که خود "املائیان" نیز اذعان دارند در نهاد های ملی- دموکراتیک پیروان ایدئولوژی های مختلف گرد هم می آیند و مبنای تشکیل این نهاد ها ایدئولوژی معین نمی باشد. اما این هرگز بدین مفهوم نیست که پیروان ایدئولوژی های مختلف وقتی در این نهاد گرد می آیند ایدئولوژی های شان را کنار گذاشته و از آن صرف نظر می نمایند. پیروان ایدئولوژی های مختلف در این نهاد ها ایدئولوژی شان را در قالب سیاست های شان در این نهاد ها جا انداخته و سعی خواهند کرد رهبری شان را بر دیگران اعمال نمایند. وقتی تلاش در این راستا توسط پیروان ایدئولوژی های مختلف صورت گرفت چه بخواهیم چه نخواهیم مبارزه ایدئولوژیکی بین پیروان ایدئولوژی های مختلف درون این نهاد ها صورت می گیرد. اما باید خاطر نشان ساخت که شیوه این مبارزه با شیوه مبارزه ایدئولوژیکی درونی یک حزب کمونیست و با شیوه مبارزه ایدئولوژیکی میان کمونیستها فرق دارد. به عبارت دیگر مبارزه ایدئولوژیکی ای که در نهاد ملی- دموکراتیک صورت می گیرد نمی تواند تأمین وحدت ایدئولوژیکی در این نهاد ها را مد نظر قرار دهد. تا آن جایی که به کمونیستها مربوط می باشد آن ها از یک جانب باید این مبارزه را در اشکال مختلف به خاطر اعمال سیاست های ملی- دموکراتیک مورد خواست شان بر دیگران به پیش ببرند و از جانب دیگر تا آن جایی که می توانند باید با بردن ایدئولوژی کمونیستی در میان اعضای این نهاد ها در صدد جلب و جذب اعضای پیشرو به طرف خود شان باشند، اما باید این مسئله در نظر گرفته شود که این نهاد ها در اساس نهاد های ملی- دموکراتیک اند و نه نهاد های کمونیستی و نمی توان انتظار داشت که این نهاد ها مستقیماً و به نام خود شان از لحاظ ایدئولوژیکی به مسایلی از قبیل وظایف آتی کمونیست ها، مبارزه به خاطر ایجاد حزب کمونیست، قبول و یا عدم قبول اندیشه مائوتسه دون... بپردازند. آن انتظاراتی را که می توان از لحاظ پیشبرد مبارزه ایدئولوژیکی در درون و بیرون این نهاد ها توسط عناصر کمونیست شامل در این نهاد ها داشت نباید به تمام اعضاء و افراد شامل در آنها تعمیم داد زیرا که این تعمیم نه تنها انحلال طلبی و مرز زدائی را در بردارد بلکه همچنان ناشیگری سبکسرانه ای را به نمایش می گذارد که زیانش چندین برابر از سودش بیشتر می باشد.

اما تأمین رهبری کمونیستها در نهاد های ملی- دموکراتیک مستلزم آن است که کمونیستها بتوانند شایستگی دیکته کردن برنامه مثبت عمل به این نهاد ها را داشته باشند. وقتی "املائیان" با "جگر جنگی" و "تهدید از اتحادیه عمومی" می خواهند که پژواک صدای شان را در نشرات موجود اتحادیه بپیچانند باید توجه نمایند که بدون دیکته کردن برنامه مثبت عمل در ساحة نظر و عمل نمی توان صرفاً با اعلام تهدید و تخویف با این نهادها کاری از پیش برد.

«ما باید وظیفه ای برعهده خود گیریم که تحت رهبری حزب خود موجبات چنان مبارزه سیاسی همه جانبه ای را فراهم آوریم که همه و هر گونه قشرهای اپوزیسیون ضد حکومت بتوانند به قدر مقدور به این مبارزه و به این حزب یاری نموده و واقعاً به یاری و مساعدت آن همت بگمارند. ما باید از پراتیسین های سوسیال دموکرات چنان پیشوایان سیاسی ببار آوریم که بتوانند تمام مظاهر این مبارزه همه جانبه را رهبری نمایند و بتوانند در موقع لزوم هم به دانشجویان مضطرب، هم به ناراضیان زمستوا ها، هم به پیروان خشمگین فرق مختلف مذهبی، هم به آموزگاران و توده رنجیده خاطر و غیره و غیره برنامه مثبت عمل را دیکته کنند.» (لنین - چه باید کرد؟ تأکید یک خطه از اصل و تأکید دو خطه از ندای انقلاب)

در شرایط نبود یک حزب کمونیست انقلابی که پیشوایان سیاسی ببار آورد تا بتوانند تمام مظاهر همه جانبه مبارزه ملی- دموکراتیک به خصوص شکل عمده آن که عبارت از جنگ خلق است را رهبری نماید، تلاش صرف در جهت یک پارچه نمودن ملی- دموکرات ها صاف و ساده راست روی است، چه به نام "جبهه متحد ملی" صورت بگیرد، چه به نام اتحادیه های ملی - دموکراتیک؛ زیرا که در هر دو حالت زمینه ای برای ابراز شایستگی کمونیست ها در دیکته کردن برنامه مثبت عمل به نیروهای دیگر باقی نمی ماند.

شایستگی دیکته کردن برنامه مثبت عمل به نهاد های ملی- دموکراتیک از این طریق حاصل نمی گردد که از این نهاد ها بخواهیم تا راه وحدت کمونیستها را تسطیح نمایند تا کمونیستها قادر گردند حزب شان را بسازند؛ زیرا که این تقاضا نشانه ناتوانی و بی عرضگی است و نه نشانه شایستگی.

شایستگی دیکته کردن برنامه مثبت عمل به نهاد های ملی- دموکراتیک از این طریق حاصل نمی گردد که از این نهاد ها بخواهیم وظایف ملی- دموکراتیک حزب کمونیستها را با نقش تبلیغی، ترویجی و سازماندهی شان انجام دهند زیرا که این تقاضا نشانه شایستگی نیست بلکه نشانه بی عرضگی کمونیستهای است که خود شان از تشکیل حزب شان ناتوان اند و می خواهند وظایف این حزب را دیگران انجام دهند.

شایستگی دیکته کردن برنامه مثبت عمل به نهادهای ملی - دموکراتیک ازین طریق حاصل نمی گردد که "کمونیستها" نتوانند علیه طرح آشتی و مصالحه ملی سوسیال امپریالیزم شوروی و مزدورانش موضع گیری مشخص اتخاذ نمایند ولی اتحادیه عمومی ای که "تحت رهبری" آن ها قرار دارد ولی با تأخیر شش ماهه بتواند علیه این طرح موضع گیری نماید، زیرا که این عدم موضع گیری و آن اتخاذ موضع گیری نشان می دهد که اتحادیه در عمل "کمونیستها" را رهبری می نماید و نه کمونیستها اتحادیه را.

شایستگی دیکته کردن برنامه مثبت عمل به نهاد های ملی - دموکراتیک در حالی که کمونیستها درفش مستقل شان را در مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی ندارند نمی تواند به دست آید، زیرا که این شایستگی و کسب اصولی آن مستلزم موجودیت درفش مستقل پرولتاریا و نقش مستقل پرولتاریا در جنگ جاری است.

شایستگی دیکته کردن برنامه مثبت عمل به نهاد های ملی - دموکراتیک ازین طریق حاصل نمی شود که حتی در اروپا کمونیست ها نتوانند شعارها و صف مستقل خود شان را در تظاهرات ضد سوسیال امپریالیستی داشته باشند و حتی احزاب کمونیست و کمونیست های کشورهای دیگر را از حمل شعار های مستقل پرولتری در این تظاهرات مانع شوند.

شایستگی دیکته کردن برنامه مثبت عمل به نهاد های ملی - دموکراتیک ازین طریق به دست نمی آید که حتی در اروپا و امریکا کمونیست ها با اتحادیه بازی ها رنگ خاکستری را برگزینند تا مبادا ارتجاعیون آن ها را سرخ نشانی کرده و از جامعه مسلمان طرد شان نمایند. این شایستگی در شرایطی که کمونیستها به بدترین حالت تجزیه و تلاشی گرفتار اند نمی تواند بدست آید. این شایستگی با بریدن و سوزاندن کین توزانه و سبک سرانه ریشه های تاریخی جنبش کمونیستی افغانستان نمی توند بدست آید و ... این شایستگی بدون طرد خرده کاری و ابراز لیاقت و مهارت در جنگ نمی تواند بدست آید.

به گفته ای از لنین توجه نمائیم:

«گناه عمده ما از لحاظ سازمانی این است که با خرده کاری خود حیثیت یک نفر انقلابی را در روسیه بر باد داده ایم کسی که در مسایل تئوریک سست و مردود و دایره نظرش محدود باشد و برای برائت سستی خود به جریان خود به خودی توده استناد نماید بیشتر به منشی تردیونیون شبیه باشد تا به یک سخنور توده ای، قادر نباشد نقشه وسیع و جسورانه ای را پیشنهاد کند که حتی حریف را هم وادار به احترام نماید، کسی که در هنر حرفه ای خویش - یعنی در مبارزه علیه پولیس سیاسی ناشی و بی مهارت باشد - چنین کسی ببخشید انقلابی نیست بلکه خرده کار است.» (لنین - چه باید کرد؟ - تأکید از اصل)

"املائیان" باید بدانند ک کمونیست های افغانستان با مبتلا بودن به خرده کاری ای که فعلاً دارند نمی توانند جنبش ملی - دموکراتیک را یک پارچه نمایند، خرده کاری ای که آن چنان سکتاریسمی را به وجود آورده است که سی و چند ماه پس از تشکیل "املا" هنوز گروه گرائی ها را در درون "املا" همچنان خدشه ناپذیر نگهداشته است. "املائیان" باید بدانند که کمونیستهای افغانستان در شرایط جنگ مقاومت ضد روسی بدون ابراز لیاقت و مهارت در جنگ بیان مشخص هنر حرفه ای کمونیستها در کشورهای تحت سلطه نمی توانند حیثیت انقلابی کمائی نمایند زیرا که بدون ابراز این لیاقت و مهارت، آنها به سخنوران و جنگجویان توده ای شباهتی نخواهند داشت.

"املائیان" به درستی بیان می نمایند که: «تشتت و پراگندگی نیروهای ملی - دموکراتیک به نفع هر نیروئی است به جز نیروهای ملی - دموکرات.» (جرقه - شمار، 19 - صفحه 52) ولی باید توجه داشته باشند که یکپارچگی نیروهای ملی - دموکرات در غیاب حزب کمونیست و در غیاب رهبری کمونیست ها اولاً در شرایط افغانستان ناممکن است و ثانیاً ولو ممکن هم گردد به نفع هر نیروئی است جز کمونیستها و پرولتاریای کشور. زیرا وقتی حزبی که بتواند نیروی انقلابی ملی - دموکرات را آزاد سازد و آن را در جهت رسیدن به دموکراسی نوین سوق دهد وجود نداشته باشد این جنبش ملی - دموکرات نه تحت درفش مستقل پرولتاریا بلکه تحت درفش نیروهای غیر پرولتری خواهد جنگید و نتیجه ای جز آن که در بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بیان شده است چیزی دیگری نخواهد بود. غرض روشن شدن بهتر مسئله، مطلب مربوط به این موضوع را از بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در اینجا نقل می نمائیم:

«کلید به سرانجام رساندن انقلاب دموکراتیک نوین، نقش مستقل طبقه کارگر و توانائی آن از طریق حزب مارکسیستی - لنینیستی در استقرار هژمونی اش در مبارزه انقلابی است.

تجربه دوباره و دوباره نشان داده است که وقتی یک بخش بورژوازی ملی به جنبش انقلابی می پیوندند نمی تواند یک انقلاب دموکراتیک نوین را رهبری کند و نخواهد کرد چه رسد به هدایت تا به آخر آن. به همین ترتیب تاریخ ورشکستی "جبهه واحد ضد امپریالیستی" (با به طور مشابه جبهه انقلابی) که توسط حزب مارکسیستی - لنینیستی رهبری نشود را به نمایش گذاشته است

حتی زمانی که چنین جبهه ای و نیروهای درون آن رنگ آمیزی "مارکسیستی" (در اصل شبه مارکسیستی) اتخاذ کنند. اگر چه چنین تشکلات انقلابی مبارزات قهرمانانه ای را رهبری کرده و حتی ضربات سختی را بر امپریالیزم وارد آورده اند اما به اثبات رسانده اند که از نظر ایدئولوژیک و تشکیلاتی قادر به مقاومت در مقابل نفوذ امپریالیستی و بورژوازی نیستند. حتی در نقاطی که چنین نیروهائی قدرت سیاسی را کسب کرده اند قادر به متحقق کردن تغییر انقلابی تمام عیار جامعه نبوده اند و دیر یا زود توسط امپریالیستها سرنگون می شوند، یا خود شان دیریا زود به یک قدرت نوین ارتجاعی حاکمه در اتحاد با امپریالیستها تبدیل می شوند... در دوره کنونی انحراف عمده در کشورهای مستعمره (یا نیمه مستعمره) گرایش به انکار یا نفی این جهت گیری بنیادی برای جنبش انقلابی در چنین کشورهایی بوده و کماکان هست: نفی نقش رهبری کننده پرولتاریا و حزب مارکسیست-لنینیست، رد یا تحریف اپورتونیستی جنگ خلق، کنار گذاردن ساختمان جبهه متحد ملی مبتنی بر اتحاد کارگر-دهقان و تحت رهبری پرولتاریا. «مطلب کاملاً روشن است. همان طوری که لنین نیز با صراحت بیان نموده دموکراتیزم هر طبقه دیگر غیر از پرولتاریا دموکراتیزم متزلزل، عقب نگر، مشروط و دو پهلو می باشد. در صورتی که پرولتاریا به مثابه تنها طبقه واقعا و تا آخر دموکرات و مبارز پیشقدم در راه دموکراسی کردن رژیم سیاسی و اجتماعی از آن انسجام و اتوریتته ای- به وسیله حزب پیشآهنگش- برخوردار نباشد که از دموکراتیزم مشروط، متزلزل و دو پهلو طبقات دیگر در جهت دموکراتیزم واقعی و پیگیر سود ببرد، چه بخواهیم و چه نخواهیم دموکراتیزم متزلزل، مشروط و دو پهلو طبقات دیگر بر جنبش ملی- دموکراتیک چیره خواهد شد و جلو پیشروی جنبش را دیر یا زود خواهد گرفت.

با توجه به مطالب فوق لازم است که "املاتیان" دست از سر اتحادیه های ملی- دموکراتیک بردارند و به عوض وقف نمودن چند شماره از "جرقه" در این راستا، مبارزه ایدئولوژیک شان را با "هسته"، "کمیته"، "پیکار"، "اخگر" و دیگر تشکلات مربوط به جنبش کمونیستی کشور شدت بخشند و شماره های باقیمانده "جرقه" را وقف مبارزه ایدئولوژیک کمونیستی با نهاد های کمونیستی که به خاطر تشکیل حزب کمونیست افغانستان اهمیت حیاتی دارد بنمایند.

ما با صراحت کامل اعلام می داریم که مخالف هر نوع اتحادیه بازی ای که صرفاً از جانب هواداران و اعضای تشکلات مربوط به جنبش کمونیستی کشور صورت بگیرد هستیم و در شرایط فعلی این نوع حرکت را انحلال طلبانه ارزیابی می نمایم. برای ما فرقی نمی نماید که این حرکت از جانب هواداران "هسته" و "کمیته" صورت بگیرد یا از طرف هواداران "املا" و "اخگر" و دیگران. به همین جهت بود که به هواداران "هسته" در اتحادیه افغانستان آزاد بعد از انشعاب هواداران "املا" و "اخگر" از آن نوشتیم که به نظر ما بهتر است آن رفقا فعالیت های شان را مشخصاً به نام "هواداران هسته انقلابی کمونیستها" و یا به نام "هواداران هسته و کمیته" پیش ببرند و از کار انحلال طلبانه اتحادیه بازی های مرسوم فعلی چه جدا از هواداران "املا" و "اخگر" و چه یکجا با آنها در خارج از کشور که کار کمونیستی آنها را ضربت می زند پرهیزند.

اساساً حرکت رفقای هوادار هسته در اتحادیه افغانستان آزاد و بررسی چگونگی کار و ثمره فعالیت های آنها باعث گردید که تهیه نوشته حاضر را روی دست بگیریم و علیرغم آن که این نوشته بنا به محدودیت هائی کاملاً ساخته و پرداخته نیست آن را در ندای انقلاب به نشر می سپاریم، امیدواریم بتوانیم در آینده بیشتر و بهتر روی موضوعات بحث شده توسط این نوشته مکتب نمایم.

ولی آیا "املاتیان" با کله های "مستقل شان" و تئوری های من در آوردن این کله های "مستقل" قادر هستند راست روی و انحلال طلبی چپ نمای شان را کنار بگذارند؟ جواب روشن است، خیر! زیرا "املاتیان" برای تثبیت راست روی های شان حرف های زیادی در جنته دارند که ما اقلماً یک نمونه آنها را که عبارت از "تئوری رد مراحل" به سبک املاتی می باشد در بالا نشانی نمودیم و اینک چند نمونه دیگر آن را به ترتیب نقل نموده و روی آن بحث می نمایم:

«اگر پیوند محکم ایدئولوژی- سیاست را در پرتو ماتریالیزم دیالکتیک ارزیابی کنیم درک می کنیم که این نهاد دموکراتیک که به فرموده شما سازمان ملی- دموکراتیک است... در عین این که حزب سیاسی نیست می تواند در همین مرحله انقلاب ملی- دموکراتیک آن نقش روشننگر انقلابی را ایفا کند که با تبلیغ و ترویج نظرات صائب انقلابی اذهان را برای وحدت ایدئولوژیک آماده ساخته و زمینه حسن تفاهم را در وحدت سازمانی فراهم می سازد که باید بسازد. لذا می بینید که چطور این نهاد دموکراتیک که خصلت و جوهر دموکراسی هم نزدش مفهوم است از رابطه حزب و نهاد دموکراتیک می تواند مفهوم روشنی به دست دهد و مرز دقیق جدائی آن ها را هم در نظر بگیرد.» (جرقه شماره 13- صفحه 3)

«ما دیگر نیک می دانیم که این اتحادیه یک حزب سیاسی نیست و نمی تواند باشد. اما فراموش نمی کنیم که این اتحادیه صرف یک بنگاه محض نیست که به امور محوله محصلین سروکار داشته باشد. در شرایط کنونی این اتحادیه باید آن نقشی را ایفا کند که اگر

حزب سیاسی هم نیست ناگزیر بخشی از وظایف دموکراتیک آن حزب را طور غیر مستقیم ایفا کند. به معنی دیگر در راه تسطیح و سهولت آن حزب مساعی به خرج دهد و از راه نشرات با تبلیغ و ترویج خود طرق و وسایل فراهم آوری آن نهاد ایدئولوژیک-سیاسی را کمک کند.» (جرقه شماره 13- صفحه اول- تأکید از اصل)

در مورد این که "املائیان" از طریق اتحادیه های ملی- دموکراتیک می خواهند راه تدارک حزب کمونیست را فراهم سازند باید بگوئیم که: این اولین بار نیست که کسانی به "تئوری مراحل" دل خوش نمی کنند و راه تدارک تشکیل حزب کمونیست را نه در فعالیت های کمونیستی بلکه در فعالیتهای ملی- دموکراتیک جستجو می نمایند.

جبهه "وحدت ملی رهائی" و "جبهه متحد ملی ساما" با خود محمل ایجاد پیوند با توده ها را حمل می نمایند و این چنین مطرح می گردند که از طریق آن ها می توان برای کمونیستها در میان توده ها جای پائی بوجود آورد که خود برای تشکیل حزب کمونیست افغانستان امری است ضروری و حیاتی. به این ترتیب جبهه متحد ملی و جبهه وحدت ملی راه تشکیل حزب کمونیست را تسطیح می نماید.

اما طنز مسئله در این است که حتی همان سامائی ها و افراد رهائی تمام جبهات مربوطه شان را مکلف به تبلیغ و ترویج و سازماندهی به منظور تدارک در راه ایجاد حزب کمونیست نمی نمایند، در حالی که "املائیان" از اتحادیه های ملی- دموکراتیک تقاضا دارند که راه تدارک ایجاد حزب کمونیست را تسطیح نمایند.

"املائیان" اتحادیه ها را مکلف به دست و پنجه نرم کردن با اپورتونیست های رنگارنگ می نمایند ولی معلوم نیست که منظور شان از اپورتونیست های رنگارنگ کیانند؟ (5) شک نیست که در هر دو مورد کمونیستها چه از درون این اتحادیه ها توسط اعضاء کمونیست و چه از بیرون- توسط تشکلات کمونیستی- مکلف به پیشبرد مبارزه هستند. ولی باید توجه داشت که این مکلفیت را نباید به تمامی اعضاء این اتحادیه ها اعم از کمونیست ها و غیر کمونیست ها تعمیم داد؛ نه به این خاطر که نباید غیر کمونیستها را به کمونیستها مبدل نمود بلکه به این خاطر که نباید کمونیستها را تا سطح عناصر ملی- دموکرات پائین آورد و نیز به این خاطر که نباید تشکلات کمونیستی را تا سطح تشکلات ملی- دموکراتیک پائین آورد.

از جانب دیگر وقتی اتحادیه های ملی- دموکراتیک وظایف ملی- دموکراتیک حزب سیاسی پرولتری را انجام داده بتواند به موجودیت این حزب چندان نیاز فوری احساس نمی گردد زیرا که در مرحله فعلی وظیفه حزب نیز به انجام رساندن انقلاب ملی- دموکراتیک است و نه انقلاب سوسیالیستی. به این ترتیب تشکیل حزب کمونیست را می توان به بعد از پیروزی انقلاب ملی- دموکراتیک موکول کرد، زیرا که در آن وقت در یک فضای دموکراتیک "املائیان" می توانند ماشین فوتوکاپی به دست آورند و "جرقه" را آزادانه تکثیر نموده و در بین شوراهای کارگری و دهقانی و اتحادیه های صنفی به تبلیغ و ترویج پردازند و فضای مبارزه انقلابی را پرمهمه سازند!! به امید آن روز؟!

اما در مورد این که "املائیان" می نویسند که:

«اتحادیه می تواند با تبلیغ و ترویج نظرات صائب انقلابی اذهان را برای وحدت ایدئولوژیک آماده ساخته و زمینه تفاهم را در وحدت سازمانی فراهم سازد و باید بسازد.»

به عرض می رسانیم که: در تأمین وحدت ایدئولوژیک و وحدت سازمانی کمونیستها و تشکیل حزب کمونیست اساس تکیه گاه و پایه حرکت از لحاظ طبقاتی منافع مستقل پرولتاریا، از لحاظ ایدئولوژیک ایدئولوژی پرولتری (کمونیستی)، از لحاظ سیاسی منافع مستقل پرولتاریا و از لحاظ تشکیلاتی نیز فعالیت های مستقل کمونیستی می باشد. طرح "املائیان" در تمامی این موارد انحلال طلبانه و راست روانه است زیرا که کار اتحادیوی در تمامی جهات خود کار مستقل کمونیستی نیست و وقتی چنین ادعائی صورت بگیرد که اتحادیه های ملی- دموکراتیک می توانند و باید برای وحدت ایدئولوژیک کمونیستها و برای وحدت سازمانی آنها فعالیت نمایند خواسته یا نا خواسته ضرورت فعالیت کمونیستی نفی می گردد و یا حد اقل فعالیت کمونیستی مستقل با فعالیت در یک نهاد ملی- دموکراتیک یک چیز تلقی می گردد. در این مورد می توان گفت که از نظر "املائیان" تفاوتی میان "املا" و اتحادیه عمومی وجود ندارد زیرا که اتحادیه عمومی تمامی وظایفی را که "املا" انجام داده می تواند و یا باید انجام بدهد (بنا به ادعای خود "املائیان") می تواند انجام دهد. پس آیا بهتر نخواهد بود که از طریق فعالیت در نهاد های ملی- دموکراتیک خارج کشوری اذهان برای وحدت ایدئولوژیک آماده شده و زمینه تفاهم برای وحدت سازمانی مساعد گردد و از کار مستقل کمونیستی صرف نظر گردد، کاری که خطرش زیاد است و ثمراتش کم!!

ببینیم باز هم "املائیان" چگونه به چپ می نگرند و به راست می روند.

«از همین سبب ما درک می کنیم که نهاد ملی - دموکراتیک اتحادیه در عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری نمی تواند به مفهوم عام دموکراسی آن طوری برخورد کند که یک لیبرال می کند.»

وقتی "نمی تواند" به جای "باید" نشست، نهاد ملی - دموکراتیک می تواند و "باید" به جای نهاد کمونیستی بنشیند. وقتی این مسئله قطعی باشد که در عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری یک نهاد ملی - دموکراتیک نمی تواند با مفهوم دموکراسی برخورد لیبرالی داشته باشد یعنی که با مفهوم عام دموکراسی حتماً برخورد پرولتری خواهد داشت، تلاش برای اعمال رهبری کمونیستی بر نهاد های ملی - دموکراتیک منتفی است و باید به صورت اتوماتیک از این نهاد ها اجرای وظایف کمونیستی را انتظار داشت و "املاتیان" در تمامی عرصه ها مالمال از چنین انتظاراتی هستند.

حال که دانستیم "املاتیان" چگونه با اندیشیدن به توسط "کله های مستقل" شان انحلال طلبی را تئوریزه کرده و مواضع راست روانه شان را در قبال اتحادیه های ملی - دموکراتیک در لفافه های "چپ" می پیچانند بد نیست به نمونه دیگری ازین راست روی توجه نمائیم:

«ما هم از اتحادیه وظیفه یک حزب را درخواست نکرده ایم و نمی کنیم. ما دیگر نیک می دانیم که این اتحادیه یک حزب سیاسی نیست و نمی تواند باشد در شرایط کنونی این اتحادیه باید آن نقشی را ایفاء کند که اگر حزب سیاسی هم نیست ناگزیر بخشی از وظایف دموکراتیک آن حزب را غیر مستقیم ایفاء کند.» (جرقه شماره 13 - صفحه 3)

اتحادیه ملی - دموکراتیک وظایف دموکراتیک خودش را انجام میدهد و فعالیتش نمی تواند کلاً و یا بخشاً مسئولیت های دموکراتیک کمونیستها را طوری پیش ببرد که کمونیستها این مسئولیت شان را انجام یافته تلقی نمایند. کمونیستها وظایف دموکراتیک شان را توسط حزب کمونیست و در شرایطی که حزب موجود نباشد و تلاش عمده متوجه تشکیل آن حزب باشد توسط تشکلات ماقبل حزبی کمونیستی انجام می دهند. در هر حال با تکیه بر فعالیت مستقل کمونیستی است که کمونیستها قادر می گردند برنامه مثبت عمل را به دیگران دیکته کرده و رهبری کمونیستها را بر فعالیت آنها اعمال نمایند. وقتی حزب کمونیست موجود نباشد وظایف دموکراتیک آن حزب را باید تشکلات کمونیستی ماقبل حزبی انجام دهند؛ و چنانچه بتوانند از طریق دیکته کردن برنامه مثبت عمل اتحادیه های ملی - دموکراتیک را رهبری نمایند.

اما "املاتیان" روشن نمی سازند که آن بخش از فعالیتهای حزب کمونیست که باید توسط اتحادیه عمومی به صورت غیر مستقیم انجام یابد شامل چه چیزهایی است؟ مسایلی را که آنها نشانی کرده اند اساساً وظایف کمونیستی اند و نه وظایف ملی - دموکراتیک. شاید "املاتیان" تسطیح نمودن راه تشکیل حزب کمونیست، آماده سازی اذهان کمونیست ها را برای وحدت ایدئولوژیک و آماده سازی تشکلات کمونیستها برای وحدت سازمانی و مسایلی ازین قبیل را بخشی از فعالیت دموکراتیک حزب کمونیست می داند که اجرای آن را از یک اتحادیه ملی - دموکراتیک تقاضا نموده اند.

بلی! "املاتیان" مستقل اند که با کله خویش بیندیشند و در راهی که خود آگاهانه ترسیم نموده برونند! گویا این طور هم امکان دارد که کسی یا کسانی به توسط کله دیگران بیندیشند. اما "مستقل اندیشی" به ذات خود باعث افتخار نیست و اگر هم باشد جایزه اولش باید به "تازه اندیشان" "ساما" و "مشی مستقل ملی" "ساما" تعلق گیرد و نه به "املاتیان". اما راهی که به اصطلاح آگاهانه ترسیم گردیده و مشی مستقل املاتی که بوجود آمده، مشی مستقلی که پایه ایدئولوژیکی اش ایدئولوژی "کمونیستی" مستقل و پایه طبقاتی اش "پرولتاریای" مستقل افغانستان است چه تفاوتی با ایدئولوژی مستقل ملی و مشی مستقل ملی "ساما" دارد؟ مشی مستقل املاتی البته با اندیشه مائو بیگانه است و جنگ خلق را نمی پذیرد. به همین جهت جنبش ملی - دموکراتیک در افغانستان برای "املاتیان" مفهوم بالاتر از مفهوم فعالیت های اتحادیوی نمی تواند داشته باشد.

«... و جنبش ملی - دموکراتیک خارج از کشور (اروپا و امریکا...) را جزء لاینفک جنبش ملی - دموکراتیک داخل کشور میدانیم.» (جرقه شماره 19 - صفحه 51)

«ما خواهان یکپارچگی جنبش ملی - دموکراتیک در اتحادیه ها هستیم و می باشیم.» (جرقه شماره 19 - صفحه 56)

مثل اینکه درک موجودیت قوای متجاوز سوسیال امپریالیستی در کشور و درک مستعمره بودن و تحت اشغال بودن افغانستان به وجدان "املاتیان" راه باز نکرده و به جزئی از وجدان آنها مبدل نگردیده است. خواست تأمین یک پارچگی جنبش ملی - دموکراتیک افغانستان در اتحادیه ها - شامل اتحادیه های خارج کشوری و اتحادیه های داخل کشور - اگر به معنی نفی مبارزه مسلحانه به عنوان شکل عمده مبارزه ملی - دموکراتیک و به عنوان عالیتترین شکل مبارزه سیاسی در کشور نیست پس به چه معنی

دیگری می تواند تلقی گردد؟؟ اگر جانشین ساختن مبارزات اتحادیوی به جای مبارزات مسلحانه به عنوان شکل عمده مبارزات فعلی، تسلیم طلبی در قبال سوسیال امپریالیزم شوروی و رژیم مزدورش تلقی نگردد، چه مفهوم دیگری می تواند داشته باشد؟ یک پارچگی جنبش ملی- دموکراتیک افغانستان در شرایط موجودیت جنگ مقاومت سرتاسری در سنگر های مبارزات مسلحانه تأمین می گردد و نه در اتحادیه ها.

نفی شرکت در جنگ مقاومت و رو آوردن به طرف فعالیت های اتحادیوی حرکتی است که "املائیان" به شدت برایش تبلیغ می نمایند. ما را عقیده برین است که این حرکت از دو جهت تسلیم طلبانه است: اولاً از جهت این که این حرکت در داخل کشور مرکز توجهش بطرف مقاومت مسلحانه ضد سوسیال امپریالیستی نیست بلکه اتحادیه هائی است که در مجموع توسط مزدوران سوسیال امپریالیزم شوروی به وجود آمده است که باید با نفوذ در آنها زمینه وحدت "جنبش ملی- دموکراتیک" به وجود بیاید. ثانیاً از جهت این که این حرکت به جای تشویق مبارزین و انقلابیون به پیوستن به مقاومت مسلحانه ضد سوسیال امپریالیستی آنها را به فعالیت های خارج کشوری سوق می دهد. این حرکت درعین حال تسلیم طلبی در قبال نیروهای ارتجاعی مقاومت نیز تلقی می گردد زیرا که سنگرهای مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی را به طور دربست در اختیار آن ها قرار می دهد. با توجه به مطالب فوق است که می توان مفهوم نفرت "املائیان" از پیش شرط گذاری ها را در مبارزه ملی- دموکراتیک به خوبی و روشنی فهمید.

«در باره برخورد ما با اتحادیه عمومی: در باره این رفقا و دوستان باید نوشت که ما تا هنوز علاقمند همکاری با اتحادیه می باشیم و روی این مسئله بازهم پافشاری خواهیم کرد. این علاقه به همکاری نه با پیش شرط گذاری ها چنانچه ادعا شده و می شود، نه با خواسته های ذهنی بلکه به خاطر تشدید مبارزه ملی- دموکراتیک بوده است.» (جرقه شماره 19- صفحه 50)

«آیا پیش شرط گذاشتن برای حل اختلافات در یک سیمینار و گویا موافق گل روی این آدم بودن و از تار ابروی آن دیگر ناراضی بودن، حرف این را قبول کردن و صدای دیگری را نشنیدن و.... دهها بهانه تراشی های موجود را تقویه نمی کند؟» (جرقه شماره 19- صفحه 48)

در نهاد های ملی- دموکراتیک البته نمی توان پیش شرط های ایدئولوژیک را به میان کشید ولی پیش شرط های سیاسی وجود دارند و باید وجود داشته باشند. مثلاً در این نهاد ها باید پیش شرط سیاسی مخالفت با سوسیال امپریالیزم شوروی و مزدوران داخلی اش وجود داشته باشد و حتی این مخالفت نباید نافی مقاومت مسلحانه ملت ما باشد و آن را رد نماید. همچنان در این نهاد ها باید پیش شرط مخالفت با ارتجاع فیودالی و امپریالیزم غرب نیز وجود داشته باشد. بدون تأکید روی این پیش شرط ها کار به تسلیم طلبی می کشد چنانچه اگر نفی پیش شرط مخالفت با ارتجاع فیودالی و امپریالیزم، دیروز کار سازمان رهائی را در جبهه سازی به وحدت با نیروهای ارتجاعی وابسته به امپریالیزم غرب کشاند، نفی پیش شرط مخالفت با سوسیال امپریالیزم شوروی و مزدوران داخلی اش کار "املا" را به تسلیم طلبی تئوریک در قبال متجاوزین سوسیال امپریالیست و مزدوران شان کشانده است، تسلیم طلبی ای که درعین حال تبارزاتی در قبال نیروهای فئودالی نیز دارد.

ببینیم "املائیان" چگونه از بی برنامهگی های گذشته جنبش ملی- دموکراتیک آه و ناله سر می دهند و چگونه خود شان این بی برنامهگی را با ارائه الترناتیف های املائی مرفوع می سازند.

«اگر باز هم جنبش ملی- دموکراتیک افغانستان قادر نشود تجاربی را که از بی برنامهگی در شهر داشته و به قیمت خون دهها رفیق مانند رستاخیزها، لهیبها، یاریها، شاه آغاها، خلیلها، بهمنها، زریابها و... و صد ها رفیق گمنام شده است جمع نکند و تجارب به "ده رفتن" و دنباله روی را از شورای جانبازان گرفته تا کوه صافی یکسره فراموش نکند؟ همان طوری که خط گذاران "گروه انتقادی" با تحریم عملاً راه را برای سرکوبی جنبش و قتل رفیق سیدال و زخمی شدن آنها و... باز کردند و سالها بعد باز هم اخوان دست خون آلودش را یک بار دیگر به خون رفیق عصمت... آغشته ساخت بازهم همان ژست های چپ و در واقع راست جنبش ملی- دموکراتیک را زیر نام "اندیشه مائو" یا "مائوئیزم" به زیر ضربات قرار می دهند.» (جرقه شماره 19- صفحه 55)

شاید منظور "املائیان" از آن کسانی که جنبش ملی- دموکراتیک را زیر نام "اندیشه مائو" و یا "مائوئیزم" به زیر ضربات قرار می دهند هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان و کمیته تبلیغ و ترویج باشد، زیرا که آنها انحلال طلبی را نه تنها در زیر درفش جمهوری اسلامی بلکه همچنان در زیر درفش اتحادیه های ملی- دموکراتیک نیز نفی می نمایند و در حال از منحل شدن ترس دارند و نیز استراتژی مبارزاتی شان جنگ خلق است و نه فعالیت های اتحادیوی و تردیونیونی. اما ببینیم "املائیان" چگونه بی برنامهگی در شهر و ده را مرفوع می سازند:

طرح "املائیان" برای رفع بی برنامه‌گی در شهر و جلوگیری از ضربات، نفوذ تمامی عناصر ناشناخته جنبش در نهاد های ساخت رژیم مزدور است. به عبارت دیگر "املائیان" برای رفع بی برنامه‌گی در شهرها و جلوگیری از ضربات، طرفدار کار مستقل نیستند. این طرح نه تنها انحلال طلبانه است بلکه درعین حال نشان‌دهنده عقیده "املائیان" به تئوری توطئه نیز می باشد، زیرا که به نظر آنها سوسیال امپریالیزم شوروی و مزدورانش را در شهر نه به توسط مبارزات سیاسی و نظامی بلکه از طریق نفوذ در درون نهاد های مربوط به آنها باید مورد ضربت قرار داد.

از جانب دیگر فعالیت شورای جانبازان و فعالیت های "ساما" در کوه صافی و بعضی جاهای دیگر شکلاً نیمه مستقل یا مستقل بود در حالی که از لحاظ خط ایدئولوژیک و مشی سیاسی دنباله روانه و انحلال طلبانه تلقی می گردید. اما "املائیان" خواهان آن نیستند که جنبش با درس گیری از کار مستقل شکلی آنها تلاش نماید تا در جهت فعالیت های مستقل - شکلاً و مضموناً - کار نماید بلکه می خواهند که همان فعالیت های مستقل و یا نیمه مستقل شکلی نیز از میان برود و افراد وابسته به جنبش به صورت تمام و کمال خود شان را در درون جبهات مربوط به نیروهای ارتجاعی وابسته به امپریالیزم غرب جابه جا سازند. این طرح نیز نه تنها انحلال طلبانه است بلکه درعین حال نشان دهنده پناه بردن "املائیان" به تئوری توطئه نیز می باشد.

نتیجه آن که چون "املائیان" نمی خواهند جنبش زیر ضربات قرار بگیرد، فعالیت مستقل را یکسره در داخل کشور نفی می نمایند و از تمامی افراد جنبش می خواهند که خود شان را به درون نهاد های مربوط به مزدوران سوسیال امپریالیزم شوروی و وابستگان غرب بخرانند تا مورد ضربت قرار نگیرند. پایه فلسفی این طرحات چیزی جز اعتقاد به "تئوری بقا" نیست که بقاء را در مبارزه نمی جوید و حفظ نیرو و کادرها را نه در پیش برد مبارزه فعال بلکه در خزیدن به لای سوراخ ها جستجوی می نماید.

اما ازین ها گذشته بحث "املائیان" در نفس خود یک بحث انحلال طلبانه است زیرا که مخاطب آنها نه جنبش کمونیستی بلکه جنبش ملی - دموکراتیک می باشد. مثل این که "املائیان" آرزو دارند جنبش ملی - دموکراتیک می تواند در شرایطی که جنبش کمونیستی به بی برنامه‌گی دچار است خود را از این بی برنامه‌گی نجات دهد. البته "املائیان" راه رهائی از این بی برنامه‌گی را به جنبش ملی - دموکراتیک نشان میدهد که عبارت است از وحدت در اتحادیه ها؟؟!

تجارب کوه صافی و شورای جانبازان تجارب ناگواری اند که نه تنها منجر به از میان رفتن مبارزین بی شماری گردیده بلکه متأسفانه با ننگ تسلیم طلبی نیز آغشته می باشند و این همه نتیجه انحلال طلبی ایدئولوژیک - سیاسی و جنگیدن در زیر درفش جمهوری اسلامی. ولی آیا اتحادیه های خارج کشور از دنباله روی مصئون بوده اند؟ اتحادیه عمومی را به حیث مثال در نظر می گیریم. آیا این اتحادیه جز این که خادم صدیق و پیگیر فلان "جمعیت مسلمان" بوده کار دیگری در رابطه با جنبش داخل کشور انجام داده است؟ اگر افراد "ساما" در فلان محل معین فعالیت شکلی نیمه مستقل - و از لحاظ مضمون انحلال طلبانه - به نام جبهه متحد ملی به راه انداختند مگر افراد همین اتحادیه ملی - دموکراتیک درست در همان موقعی که فلان نیروی ارتجاعی مستقیماً به سرکوب آن فعالیت شکلی نیمه مستقل یکجا با سایر نیروهای ارتجاعی در تپ و تلاش بود، برای آن نیروی ارتجاعی امکانات هنگفتی از خارج کشور فراهم کرده و در اختیار آن قرار نداد؟ به این ترتیب تجربه کوه صافی تجربه ناگواری است ولی تجربه اتحادیه عمومی را - که با تجربه کوه صافی از لحاظ مضمون فرقی ندارد - نمی شود حتی ناگوار خواند. این تجربه در واقع تجربه حقیرانه ای است و لذا نفرت نمی آفریند، بلکه ترحم بر می انگیزاند.

اما عمق فاجعه زمانی آفتابی می شود که "املائیان" سفاهت و دنائت باند فیض را ناشی از تئوری های انقلابی مائو و در نتیجه اندیشه مائو می دانند و نه در ارتداد باند فیض و انحراف از تئوری های انقلابی صدر مائو. از نظر "املائیان" حرکت انحرافی باند فیض در سالهای آخر دهه چهل و اوایل دهه پنجاه ناشی از تئوری محاصره شهرها از طریق دهات و به اصطلاح سرخ ساختن از پائین بوده است. "املائیان" به عوض این که انحراف گروه انتقادی را ناشی از پشت پا زدن این گروه به وظیفه عاجل و فوری کمونیستها در ساختن حزب کمونیست - که در صورت موجود بودن آن جنگ خلق و تئوری محاصره شهرها از طریق دهات جوهر انقلابی می یابد - بدانند آن را در تئوری محاصره شهرها از طریق دهات تشخیص می دهند. این درست مانند آن است که امروز نیروهای ارتجاعی انتی کمونیست، کمونیزم را به خاطر جنایات سوسیال امپریالیزم شوروی و نوکرانش مورد حمله قرار می دهند.

ببینیم املائیان چه می سرایند :

«اما مائوئیست های ما که خود را تکامل دهنده مارکسیزم - لنینیزم جلوه می دهند در اتحادیه های دموکراتیک قصد دارند انشعابات را دامن بزنند یا به شیوه "گروه انتقادی" که اتحادیه عمومی پوهنتون کابل را تحریم کرد "خواستار سرخ ساختن از پائین" شده اند منتهی با یک فرق که گروه "رهایی" امروز ادامه همان گروه "انتقادی" است، ولی مائوئیست ها که خود را جدا از رهائی می

دانند همان شیوه تحریم را ادامه می دهند، باز هم با یک فرق. "گروه انتقادی" با تحریم خود رفت تا "توده های تا مغز استخوان سرخ" را با محاصره شهرها از طریق دهات آشنا بسازد و با "خلق پیوند" بزند و رهبری اتحادیه عمومی کابل را برای نجیب و شرکاء و گلبدین و شرکاء خالی گذاشت. اما مائوئیستها این بار سایر عناصر ملی- دموکرات را تنها می گذارند و مبارزه ضد امپریالیزم جهانی و فئودالیزم را هرچه بیشتر تضعیف می نمایند. نتیجه خط "گروه انتقادی" تا امروز همانا تسلط مشی راست و سازشکار در جنبش افغانستان است. تضعیف جنبش دموکراسی نوین- تضعیف شعله جاوید از پوهنتون کابل- عملاً شروع شده از پوهنتون کابل- ادامه تا هرات و شمالی و... نتیجه تسلط اخوان المسلمین- باند های پرچم و "خلق" و ... زیر شعار های "چپ" اما در واقع مشی راست و راست و راست. باز هم آیا جنبش ملی- دموکراتیک افغانستان روی همان خط برود.» (جرقه شماره 19- صفحه 55)

بلی! مشی "گروه انتقادی" در زیر شعار های "چپ" اما در واقع مشی راست و راست و راست بوده و هست. اما مشی "املا" نیز چیزی بیشتر از شعارهای "چپ" و "چپ" و "چپ" اما در واقع مشی راست نبوده و نمی باشد. اگر به جملات فوق که از جرقه نقل نمودیم دقت شود به روشنی دیده می شود که "املائیان" مرزی میان جنبش ملی- دموکراتیک و جنبش کمونیستی قابل نبوده و این مرز را می زدایند. در جملات بالائی معلوم نیست که آنها در مورد جنبش کمونیستی به بحث می پردازند یا در مورد جنبش ملی- دموکراتیک و در نتیجه انتظارات و طرحات آنها نیز مه آلود و مغشوش می باشد.

اما الترناثیفی را که "املائیان" در مقابل مشی "گروه انتقادی" دیروز و سازمان "رهائی" امروز قرار می دهند عبارت است از تحریم رفتن به دهات و تحریم شرکت در جنبش مسلحانه مقاومت، رد تئوری محاصره شهرها از طریق دهات حتی بعد از ایجاد حزب کمونیست، به مسخره گرفتن جبهه متحد ملی چه قبل از ایجاد حزب چه بعد از ایجاد آن و آن را ترانه خوانی برای بورژوازی قلمداد نمودن، نفی اندیشه مائو و در نتیجه نفی جنگ خلق (جنگ توده یی طولانی)، تنها گذاشتن جنبش مسلحانه مقاومت و در نتیجه خالی گذاشتن میدان جنبش مقاومت برای احزاب ارتجاعی و نهایتاً بی حرمتی نسبت به هزاران قربانی جنبش کمونیستی و صدها هزار فرزند پاکباز میهن. و در مقابل انتقال دادن جنبش ملی- دموکراتیک به اروپا و امریکا و یا "نهاد های ملی- دموکراتیک" رژیم مزدور، یکپارچه نمودن جنبش ملی- دموکراتیک در اتحادیه های ملی- دموکراتیک خارج از کشور و اتحادیه های مربوط به رژیم مزدور، ارتقاء بخشیدن وظایف اتحادیه های ملی- دموکراتیک خارج کشور تا سطح انجام وظایف ملی- دموکراتیک حزب کمونیست و تبلیغ و ترویج و سازماندهی برای تسطیح راه وحدت کمونیستها و تشکیل حزب کمونیست، تبدیل نمودن اتحادیه ها به تشکلات ماقبل حزبی کمونیستی و در نتیجه سرخ ساختن این اتحادیه های ملی- دموکراتیک خارج از کشور تا مغز استخوان!!؟ این الترناثیفی است با شعار های "چپ" و "چپ" و "چپ"، اما در واقع راست، در مقابل مشی "سازمان رهائی" با شعارهای "چپ" اما در واقع راست و راست و راست.

اما یادآوری یک نکته ضروری است که "گروه انتقادی" دیروز با آن همه خرابکاری هایش امروز سازمان رهائی است، ولی "ساووی" دیروزی با رفتنش نزد باداران سازمان رهائی در سال 1984، امروز "املا" است با یک فرق و آن این است که "سازمان رهائی" رسماً به نام "جمعیت انقلابی زنان افغانستان" با سفارت چین تماس می گیرد و اعلام می نماید اما "املا"...

در مورد "مائوئیست ها" و تحریم اتحادیه های ملی- دموکراتیک خارج کشور به حضور "املائیان" به عرض می رسانیم که: ما نه تنها خواستار تحریم این اتحادیه های خود ساخته و خود بافته ای که صرفاً از کمونیستها و هواداران سازمانهای "کمونیستی" تشکیل شده است می باشیم بلکه خواهان منحل نمودن این نهاد های انحلال طلب نیز می باشیم زیرا که آنها نه وسیله ای برای پیش برد مبارزات ملی- دموکراتیک بلکه وسیله ای برای انحلال طلبی و فاسد سازی جنبش کمونیستی افغانستان می باشند. برای این که این موضع گیری مان را برای "املائیان" حالی کرده باشیم باز هم برای مرتبه دوم گفته هوادارن ساوو در مورد اتحادیه عمومی را نقل می نمائیم:

«با آن که دیگر کسی نیست که اتحادیه عمومی را از نزدیک شناسد و خبر نباشد که چه کسانی آن را در اختیار دارند. حتی برای ما هم از مدت ها سوال همیشگی وجود دارد که چرا نام خود را به نام "اخگر" یا "هواداران" آن یاد نمی کنند؟» (اعلامیه هواداران ساوو- جون 1987)

وقتی "اخگر" خود را به صورت انحلال طلبانه در اتحادیه عمومی استحاله کرد آیا باید این شکل استحالوی را مورد تأیید قرار داد و تحریم نکرد؟ تأیید این اشکال استحالوی مبارزه ضد امپریالیستی و ضد فئودالی را مورد ضربت قرار می دهد یا تحریم آنها؟ گذشته از این ها آیا تعریف و تمجید از اتحادیه های موجود در خارج از کشور و به خصوص اروپا و امریکا فرار افراد جنبش کمونیستی را در آنجا ها توجیه نمی نماید و بدتر از آن افراد را به رفتن به آنجا ها ترغیب و تشویق نمی نماید؟ در این حالت باید از "املائیان" پرسید

که چه کسی مبارزه ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی را تضعیف می نماید؟ آنهایی که با تکیه روی سه سلاح انقلاب خواهان پیشبرد مبارزه ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی اند یا آنهایی که در نهایت دو سلاح از این سه سلاح را قبول ندارند و آن یکی باقیمانده را نیز میخواهند از طریق فعالیت های اتحادیه های ملی - دموکراتیک در اروپا و امریکا به وجود بیاورند؟ آنهایی که تمرکزگاه مبارزات ملی - دموکراتیک را سنگرهای نبرد مسلحانه خلق بپا خاسته ما میدانند مبارزات ضد فئودالی و ضد امپریالیستی را تضعیف می نمایند؛ یا آنهایی که این موقعیت را نصیب اتحادیه های خارج از کشور و اتحادیه های ساخت مزدوران سوسیال امپریالیزم شوروی می سازند؟ و سرانجام آنهایی که فرار طلبی به اروپا و امریکا را ترغیب و تشویق می نمایند و سنگرهای نبرد را به صورت تمام و کمال به نیروهای ارتجاعی تسلیم می نمایند، این مبارزه را تضعیف می نمایند یا آنهایی که اهل این ترغیب و تشویق نیستند؟

ولی در خصوص ایجاد انشعاب در اتحادیه های ملی - دموکراتیک باید واقعاً دل و جرئتی چون "املائیان داشت" که از یک جانب رسماً اتحادیه ها را تهدید به انشعاب می نمایند تا آنها موافق میل شان حرکت نمایند ولی از جانب دیگر کسانی دیگری را متهم می سازند که ایجاد گر انشعاب در اتحادیه های ملی - دموکراتیک هستند. به چند نمونه از شعار های وحدت طلبانه "املائیان" توجه نمائید:

«ما تا حالا بارها متهم به تفرقه افگنی شده ایم و بازهم خواهیم شد، ولی هیچگاه تفرقه را تأیید نمی کنیم.» (جرقه شماره 19 - صفحه 49)

«ما گروه گرایی ها را در ثئوری و پراتیک به نقد کشیده ایم و بازهم خواهیم کشید. (جرقه شماره 19 - صفحه 56)

"نابود باد روحیه محفل گرایانه و ضد انقلابی در درون جنبش انقلابی ملی - دموکراتیک کشور ما» (جرقه شماره 12 - صفحه 19)

اینها البته شعارهایی اند که اساساً به جنبش کمونیستی کشور مربوط می شوند و نه به جنبش ملی - دموکراتیک، ولی "املائیان" که آن را در سطح جنبش ملی - دموکراتیک نیز گسترش می دهند برای شان صرفاً ارزش گفتاری قایل اند و به عنوان دستور العمل نمی پذیرند. دستور العمل آنها عبارت است از ایجاد اتحادیه های نوین.

«ازینرو ما خواستار یک اتحادیه واقعاً انقلابی عمومی می باشیم چه همین اتحادیه را مرمت نمائیم که از نظر ما تا هنوز امکان مرمت آن وجود دارد و در غیر آن باید از نو اعمار نمود.» (جرقه شماره 13 - صفحه 9)

"املائیان" در امریکا "نوی افغانستان" را از نو اعمار نمودند و در اروپا نیز میخواهند اتحادیه عمومی ای از نو اعمار نمایند؛ پس اینها تفرقه افگن نیستند و اعمار گران "نوین" اند!

جالب این جاست که "املائیان" خواستار موجودیت اتحادیه واقعاً عمومی هستند و همین اتحادیه واقعاً عمومی را تا سطح یک تشکل ماقبل حزب کمونیست ارتقاء می دهند که با تبلیغ و ترویج و سازماندهی راه ایجاد حزب کمونیست را تسطیح نماید. البته این امکان برای آنها زیاد بعید به نظر نمی رسد زیرا که آنها تمایلات و آرزوهای "مفید" دیگری نیز دارند و فی المثل میخواهند که احزاب ارتجاعی پشاور نشین تا سطح احزاب ملی - دموکراتیک ارتقاء پیدا نمایند.

«تمام نیروهای اپوزیسیون سوسیال امپریالیزم شوروی و اپوزیسیون دارودسته پرچم و خلق باید مکلف گردند و باشند که نه تنها هشت ساعت کار را در روز برای کارگران به رسمیت بشناسند، بلکه هیچ مانعه ای در راه تشکیل اتحادیه های صنفی حرفوی و طبقاتی کارگران نتوانند خلق کنند.» (جرقه شماره 19 - صفحه 36)

وقتی فی المثل حزب گلبدین حکمتیار بتواند مکلف گردد که ملی - دموکرات باشد چرا اتحادیه عمومی نتواند مکلف گردد که یک تشکل ماقبل حزبی کمونیست گردد؟!؟

اما واقعیت این است که "املائیان" با "جگرجنگی"، تفرقه افگنی های شان را در اتحادیه های ملی - دموکراتیک با لفاله های "چپ" می پوشانند، مگر منظوری غیر از مبارزه علیه انحصار تمام و کمال "اخگر" بر اتحادیه عمومی ندارند و عمومی ساختن را به مفهوم شریک شدن خود شان در این اتحادیه ها می دانند. "املائیان" در صدد اند یا این اتحادیه های موجود را وسیله اهداف املائی شان قرار دهند و یا اتحادیه های عمومی (پوقانه بی) دیگری بسازند تا از طریق این اتحادیه ها "املا" را تشکیل اصولی جا زده و دیگر گروه های کمونیستی را مکلف به کنار گذاشتن پیش شرط های شان بنمایند؛ چنانچه این حرکت "املا" هم از طریق نشرات "املا" (جرقه) و هم از طریق "نوی افغانستان" که نشریه ملی - دموکراتیک جا زده می شود مشاهده شده است.

«نشریه جدیدی که به نام "نوی افغانستان" در افق مطبوعات جنبش عام دموکراتیک پدید آمد، احساس مسئولیت کرده و از اعلامیه استقبال نموده است.» (پیشاوندی بر اولین اعلامیه "املا")؛ (منظور از اعلامیه همان نوشته سیاه ترین روز تاریخ سیاسی کشور است)

"نوی افغانستان" نشریه دموکراتیکی است که از تشکیل اتحاد م. ل. های افغانستان ("املا") کتباً و رسماً استقبال به عمل آورده و وجود "املا" را گام اصولی و مؤثری در جهت وحدت اصولی جنبش پراکنده و ضعیف انقلابی کشور دانسته است. آنچه هواداران ساوو در مورد اتحادیه عمومی بیان نمودند باید در مورد "نوی افغانستان" نیز تعمیم داد، زیرا که تمامی افراد آن را اعضاء و هواداران "املا" تشکیل می دهند. ولی "املا" نیازی به عمومی ساختن آن احساس نمی نماید؟! اما در مورد عمومی ساختن اتحادیه های خارج کشوری باید گفت که این اتحادیه ها نه در گذشته عمومی بوده اند و در آینده عمومی خواهند شد. وقتی که "اخگر" با تمام چیره دستی هائی که در اتحادیه بازی و انحلال طلبی "چپ" نما دارد نتوانست اتحادیه عمومی را عمومی بسازد "املا" نیز با چند نفر اعضاء و هوادارش در اروپا قادر به عمومی ساختن آن نخواهد بود. ولی البته "املائیان" نیز می توانند در ضمن تلاش برای عمومی ساختن اتحادیه عمومی انحلال طلبی را به شدت دامن بزنند. توقعات ژرف "املائیان" صرفاً مربوط و محدود به اتحادیه عمومی نیست بلکه سایر تشکلات ملی - دموکراتیک را نیز در بر میگیرد، مثلاً "املائیان" از سازمان ملی و دموکراتیک آوارگان افغانی نیز چنین توقعات ژرفی دارند.

«با در نظر داشت منافع آئی و آتی انقلاب ملی - دموکراتیک روی برنامه شما دقیق شدیم و آن نکاتی را که از نظر ما مبهم و یا دور از روند جنبش ملی - دموکراتیک به مفهوم علمی انقلابی آن بود به نقد کشیدیم. ما که خود با سلاح انتقاد و انتقاد از خود میتناق نا گسستنی داریم به این سریم که اختلاف موجود ایدئولوژیک - سیاسی در سطح عام جنبش انقلابی کشور فقط با سلاح انتقاد و انتقاد از خود و یا مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی مرفوع شده و وحدت م. ل. ها در قدم اول به منظور تأسیس حزب کمونیست تأمین می گردد.» (جرقه شماره فوق العاده - صفحه اول)

این چنین است که "املائیان" از طریق به راه انداختن مبارزه ایدئولوژیک علیه نهاد هائی که ملی - دموکراتیک خوانده می شوند و نهاد های کمونیستی نیستند می خواهند اختلافات میان کمونیستها را رفع کرده و حزب کمونیست کشور را تأسیس نمایند. به همین جهت "املائیان" برای بحث روی برنامه سازمان ملی و دموکراتیک آوارگان افغانی شماره فوق العاده جرقه را می نویسند، اما برای بحث روی برنامه "اخگر"، "ساما" و دیگر نهاد هایی که خود را کمونیست می دانند حتی بحث مستقلی در یکی از شماره های جرقه نیز تا حال به راه نینداخته اند، مثل این که "املائیان" آرزو دارند با سازمان ملی و دموکراتیک آوارگان افغانی و اتحادیه عمومی حزب کمونیست افغانستان را تأسیس نمایند.

"املائیان" ترس ندارند که گویا منحل می شوند، راستش هم همین است که "املائیان" درس ندارند که منحل می شوند. سوال این نیست که چرا "املائیان" از منحل شدن نمی ترسند، سوال این است که چرا "املائیان" از منحل شدن بترسند؟ "املائیان" که انحلال طلبی به شیشه عمر شان بدل شده است نباید هرگز از منحل شدن بترسند. از منحل شدن کی ها می ترسند؟ آتهائی می ترسند که منحل شدن را آفت و آسیب بزرگی برای پرولتاریا و جنبش کمونیستی بدانند. از منحل شدن مائوتسه دون می ترسید که در حال بر سر قدرت بودن حزب کمونیست چین و در حال ساختمان سوسیالیزم علیه انحلال طلبی مبارزه می نمود و وقتی مشاهده نمود که لیوشاوجی و یارانش در تلاش اند حزب کمونیست چین را از لحاظ ایدئولوژیک - سیاسی منحل نمایند، فراخوان به توپ بستن ستاد فرماندهی بورژوازی را صادر نمود و مانع از آن شد که لیوشاوجی و یارانش می خواستند انجام دهند. از منحل شدن مائوتسه دون می ترسید که حتی در موقع بر سر قدرت بودن و در موقع ساختمان سوسیالیزم، کمونیست های واقعی را هشیار باش می داد و می گفت:

«شما در حال انجام انقلاب سوسیالیستی هستید و هنوز نمی دانید که بورژوازی در کجاست. بورژوازی در حزب کمونیست است. آنانی که در قدرت هستند و راه سرمایه داری را در پیش گرفته اند. رهروان سرمایه داری هنوز در راه سرمایه داری هستند.» (مائوتسه دون - روز نامه خلق - نقل شده از کتاب "خدمات فنا ناپذیر مائوتسه دون" - نوشته باب اوکیان)

واقعیت این است که هر لحظه و هر موقع حتی موقعی که کمونیستها بر سر قدرت اند، باید از منحل شدن ترسید و علیه انحلال طلبی با تمام قوا به مبارزه برخاست. باید از انحلال طلبی و منحل شدن شرمید و لذا باید از آن ترس داشت.

نتیجه گیری:

بعضی از گروه های منسوب به جنبش کمونیستی افغانستان، تشکلات مربوط به این جنبش را بعد از کودتای هفت ثور به دودسته تقسیم می نمایند. دسته اول آتهائی اند که خط حزبی را دنبال نموده و خواهان تشکیل حزب کمونیست افغانستان به عنوان وظیفه

مرکزی می باشند که فی المثل "اخگر" و در این اواخر "املا" جزء این دسته محسوب می گردند. دسته دوم آنهایی اند که خط جبهوی را دنبال نموده و تشکیل حزب کمونیست افغانستان را وظیفه مرکزی عاجل نمی دانند که "ساما" و "رهائی" جزء این دسته محسوب می گردند. اما واقعیت از چه قرار است؟

واقعیت این است که مشمولین دسته دوم نیز در حرف خواهان تشکیل حزب می باشند و ضرورت آن را لفظاً انکار نمی نمایند، اما طرحات شان قسمی است که از تشکیل حزب جلوگیری می نماید. از این جهت می توان به جرئت بیان نمود که متأسفانه انحلال طلبی در جنبش افغانستان از "چپ" و راست - بسیار شایع است و تقسیم به پیروان خط حزبی و خط جبهوی نادرست و توأم با سطحی نگری می باشد.

نهایتاً می توان گفت که درجه انحلال طلبی فرق می نماید. مثلاً "ساما" و "رهائی" در قالب جبهات مربوطه شان و اخیراً "رهائی" در قالب "جمعیت انقلابی زنان افغانستان" انحلال طلبی شان را تا سطح قبول جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی بالا برده و خود شان را در "جبهه متحد ملی" و "جبهه مبارزین مجاهد" و در مورد "رهائی" اخیراً در "جمعیت انقلابی زنان" منحل نمودند. اما سازمان "اخگر" که جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی را قبول نکرده و از این جهت بر "ساما" و "رهائی" مزیت دارد، علی الرغم حرافی در مورد ضرورت تشکیل حزب کمونیست خود را در اتحادیه عمومی و حتی متأسفانه بدتر از آن در مؤسسات به اصطلاح خیریه کمک رسانی به مهاجرین منحل نموده و به روز گمی پرداخته است.

اما "املا" که اخیراً با طرح حزبی ای که گویا زمینه ساز تشکیل حزب می داند در صدد است تا یک بار دیگر انحلال طلبی را از طریق اتحادیه بازی رسمیت بخشیده و مرز میان تشکلات کمونیستی و تشکلات ملی - دموکراتیک را به صورت راست روانه - اما در ظاهر "چپ" و "چپ" - مغشوش و مخدوش ساخته و ترس و شرم کمونیست ها را از منحل شدن نابود بسازد. آنچه را که باید در پایان این مقاله به پیشواز جنبش کمونیستی افغانستان به عرض برسانیم این است که هرگونه انحلال طلبی چه در قالب راست باشد و چه در قالب "چپ" باید شناسائی شده و علیه آن به سختی مبارزه صورت بگیرد تا کمونیست های کشور قادر به ایجاد حزب کمونیست و به اهتزاز در آوردن درفش مستقل پرولتری در افغانستان گردیده و وظایف شان را در سطح ملی و بین المللی به شایستگی انجام دهند.

(1) - باید یادآوری نمائیم که منظور ما از به نقد کشیدن نحوه برخورد املائیان با "اتحادیه" ها هرگز دفاع از "اتحادیه" های خارج کشوری که به صورت انحلال طلبانه از طرف بعضی از محافل کمونیستی تشکیل گردیده نمی باشد بلکه ما از مواضع غلط املائیان در رابطه به برخورد شان با نهاد های ملی - دموکراتیک که اگر واقعاً موجود باشند انتقاد به عمل می آوریم.

(2) -- ما "ساما" را درین مقایسه مواضع از جمله گروه های انقلابی داخل کشور محسوب کرده ایم نه به این دلیل که ما خود این مسئله را قبول داشته باشیم، بلکه به این دلیل که "املا" "گروه رهائی" را از لیست گروه های انقلابی داخل کشور بیرون کشیده (جرقه شماره 19) ولی در مورد "ساما" تا حال این کار را انجام نداده است.

(3) - قابل یادآوری است که در کشور ما که یک کشور تحت سلطه است مبارزه به خاطر دموکراسی (دموکراسی نوین) با مبارزه ملی گره خورده است، آن چنان که جنبه ملی این مبارزه ملی - دموکراتیک متبازر تر از جنبه دموکراتیک آن می باشد.

(4) - یادآوری این نکته ضروری است که شاید به اساس آن چه "املائیان" از بورژوازی درک دارند، لنین نیز سر و ته کرباس را یک ندانسته و "ترانه خوان" بورژوازی و آنهم بورژوازی بزرگ بوده است زیرا که وی میان بورژوازی بزرگ و خرده بورژوازی فرق قایل شده و از بورژوازی بزرگ بر ضد حرص و ولع خرده بورژوازی پشتیبانی نموده است.

(5) - اپورتونیست های درون اتحادیه یا اپورتونیست های بیرون از اتحادیه ها؟

ندای انقلاب

شماره 16

ماه ثور 1367

ما به شکل گروه فشرده کوچکی در راهی پر از پرتگاه و دشوار دست یکدیگر را محکم گرفته و به پیش می رویم. دشمنان از هر طرف ما را در محاصره گرفته اند و تقریباً همیشه باید از زیر آتش آنها بگذریم. اتحاد ما بنا بر تصمیم آزادانه ما است، تصمیمی که همانا برای آن گرفته ایم که با دشمنان پیکار کنیم و در منجلاب مجاور مان در نغلطیم که سکنه اش از همان آغاز ما را به علت این که به صورت دسته خاصی مجزا شده نه طریق مصالحه بل طریق مبارزه را بر گزیده ایم سرزنش نموده اند.

"لنین"

خرسها عقب می روند

الوداع: -

در صبحگاه آفتابی روز شانزدهم می در پای کوتل خیرخانه، آن جایی که شاهراه شمال از میان آخرین ساختمانهای شهر کابل میگذرد، منظره جالبی شکل گرفته بود.

"مهمانان" میرفتند و "میزبانان" حد نهائی تلاش شان را در باشکوه ساختن محفل مشایعت به کار برده بودند. پس از ختم سخنرانی وداعیه رئیس "میزبانان" مرکوبهای پولادین "مهمانان" حرکت نمودند. فردی از میان خیل مشایعت کنندگان فریاد زد: «سفر بخیر انترناسیونالیستان صدیق!» این فریاد همان گونه که بی رمق از دهان گوینده اش بیرون شده بود، با همان بیرمقی و غیر منظم توسط سایر مشایعت کنندگان تکرار گردید:

«سفر بخیر بخیر خیر!» مشایعت کنندگان شادمانی نمی کردند و کسی از میان شان لبخندی بر لب نداشت. اینها افغانان "اصیلی" بودند و "مهمان نوازی" شان مانع از آن بود که از رفتن "مهمانان" شادمان باشند. اما "مهمانان" تقریباً همگی بلا استثناء شاد و خندان بودند و از این که پس از یک "مهمانی" تقریباً هشت و نیم ساله به سوی خانه های شان میرفتند به وضوح ابراز خرسندی میکردند. "مهمان" جوانی که با مرکوب پولادینش از نزدیک مشایعت کنندگان گذشت، به سوی آنها لبخند زد و برای شان دست تکان داد. از میان مشایعت کنندگان کسی فریاد زد: «سربازان انترناسیونالیست! ما از شما ممنون هستیم!» مهمان جوان با خوشحالی لبخند زد، دستش را بلند نمود و با صدای "متینی" گفت: «دسودنیه!» "مهمانان" دیگر نیز یکی پس از دیگری تکرار کردند: «دسودنیه! دسودنیه!» در میان مشایعت کنندگان یکی فریاد نمود، یکی با بی میلی کف میزد، یکی فقط رفتن "مهمانان" را نظاره می کرد و دیگری اینطرف و آنطرف میرفت تا نظم صفوف مشایعت کنندگان برهم نخورد. اما "مهمانان" که منظمی یکی پس از دیگری از برابر مشایعت کنندگان میگذشتند، فقط یک کلمه را با شادمانی تکرار میکردند: «دسودنیه!» (الوداع!)

بلی! حادثه ای را که جنرال ضیاء الحق حاکم نظامی پاکستان «معجزه قرن بیستم» می خواند عملاً آغاز گردیده و اخراج سربازان مهاجم سوسیال امپریالیستی از افغانستان شروع شده بود، حادثه بزرگی که نجیب مزدور در سخنرانی وداعیه اش با سربازان مهاجم نیز به بزرگی آن اعتراف نمود:

«برادران عزیز هم‌رزم! سربازان! خورد ضابطان! افسران و جنرالان شوروی! مردم سربلند افغانستان! دوستان و رفقای محترم! امروز واقعاً یک روز فراموش ناشدنی و تاریخی است. امروز قلب مردمان افغانستان و اتحاد شوروی از سرور و شادمانی به تپش آمده است. توجه تمام جهانیان به سوی افغانستان معطوف گردیده است. حادثه دارای اهمیت بزرگ تاریخی، حادثه ای که دوستان و دشمنان مان را بی تفاوت نخواهد گذاشت به وقوع می پیوندد.» «معجزه قرن بیستم» یا «حادثه دارای اهمیت بزرگ تاریخی» به وقوع می پیوندد، خرسها عقب می روند.

عودت یا هزیمت؟

سوسیال امپریالیست ها و مزدوران شان چنین وانمود می سازند که قوای نظامی "شوروی" پس از اجرای مؤفقانه وظایف شان در افغانستان دوباره به کشور خود برمی گردند. نجیب مزدور در محفل وداعیه روز شانزدهم می در کابل این چنین به لاف زنی درین مورد پرداخت:

«عودت نظامیان انترناسیونالیست، این فرزندان قهرمان کبیر مردمان [مردمان کبیر] اتحاد شوروی که وظیفه انترناسیونالیستی خویش را در سرزمین افغانستان به طور مؤفقانه انجام داده اند به کشور زیبا و صلحدوست خود بر می گردند، آغاز میگردد. ... تشکر از شما دوستان به خاطر آن چه که برای مردم افغانستان، برای انقلاب ثور انجام داده اید. شما وظیفه انترناسیونالیستی خویش را قهرمانانه انجام داده اید. ...»

این وظیفه "انترناسیونالیستی" که بنا به ادعای نجیب مزدور توسط عساکر "شوروی" مؤفقانه انجام یافته چه چیزی است؟ ببینیم نجیب مزدور خودش درین مورد چی می گوید:

«سربازان اتحاد شوروی نزد ما نه برای جنگ، نه برای اشغال افغانستان، طوری که بلند گوهای آن طرف اوقیانوس ها در زمینه تبلیغ می نمایند، بلکه برای کمک به دوستان شتافتند. امروز ما از فراز راه، ثمرات کمک انترناسیونالیستی اتحاد شوروی را به خوبی

مشاهده می نمائیم. شما دوستان عزیز! کودکان، زنان و پیرمردان را از تاخت و تاز قاتلان اجیر نجات دادید. از برکت مردانگی، قهرمانی و حماسه های شما، اطفال به مکتب می روند، دهقانان حاصلات را جمع آوری می نمایند و کارگران در فابریکه ها و کارخانه ها زحمت می کشند. شما به نظامیان ما آموختید تا چگونه دشواری ها را رفع نموده و چگونه در نبرد های آتشین بر دشمنان پیروز شوند. از برکت کمکهای همه جانبه شما در افغانستان اردوی مردمی مجهز، با تخنیک مدرن محاربوی، دارای آمادگی عالی رزمی و سیاسی و قادر به دفاع مستقلانه از آزادی و استقلال کشور ایجاد گردیده است.»

پس سربازان "انترناسیونالیست" به صورت مؤفقانه و سرفراز به کشور شان برمیگردند زیرا که «تاخت و تاز قاتلان اجیر» سرکوب گردیده و در مکاتب و مزارع و فابریکه ها کاملاً امنیت برقرار است و همچنان اردوئی که این امنیت را حفظ نماید نیز به وجود آمده است! آیا این ادعا درست است و با واقعیت ها وفق می دهد؟

واقعیت ها کاملاً روشن و آفتابی اند. درین امر تردیدی وجود ندارد که "شتافتن" سربازان روسی به افغانستان غرض کمک به «دوستان» شان یک اقدام نظامی و جنگی بود ولی آیا این توسل "شوروی ها" در افغانستان به جنگ نتیجه ای ببار آورد؟ ببینیم نجیب مزدور در این مورد چه می گوید؟ وی در محفل وداعیه شانزدهم می پس از آن که لاف زنی هایش را تمام نمود، این گونه به واقعیت اعتراف کرد:

«جانب مقابل باید بدانند، همان طوری که ما از تجربه دانستیم که با افراط گرایی و جنگ چیزی به دست نخواهد آمد، که آن ها نیز بدانند که مشکلات ما راه حل نظامی ندارد.»

اینست اعتراف به واقعیت که با هیچ حيله گری و لفاظی ای نمی توان آن را پنهان نمود. نظامیان "انترناسیونالیست" نه پس از انجام مؤفقانه وظایف نظامی شان یعنی سرکوب "قاتلان اجیر"، تأمین امنیت دلخواه مزدوران در مزارع و مکاتب و کارخانه ها و ایجاد اردوی قادر به حفظ این امنیت، بلکه پس از بی نتیجه ماندن افراط گرایی و جنگ تجاوزکارانه و درک این مسئله توسط روس ها و نوکران شان که "مشکلات" افغانستان راه حل نظامی ندارد، به کشور شان بر می گردند. سربازان "انترناسیونالیست" مؤفقانه عودت نمی کنند، بلکه شکست خورده هزیمت می نمایند زیرا که در طول تقریباً هشت و نیم سال، تجربه به آن ها نشان داد که با افراط گرایی نظامی یعنی تجاوز به افغانستان و پیشبرد یک جنگ تجاوز کارانه علیه ملتی که به خاطر آزادی و استقلال خود می رزمند، نمی توانند چیزی بدست بیاورند.

تجاوز نظامی سوسیال امپریالیزم شوروی به افغانستان شکست خورده است، زیرا پس از تقریباً هشت و نیم سال پیشبرد وحشیانه ترین جنگ تجاوزکارانه امپریالیستی علیه ملت ما، در حالی سربازانش را فرا میخواند که نه مقاومت سرکوب گردیده و نه اردوی پوشالی مزدورانش، علیرغم دارا بودن تخنیک مدرن محاربوی، دارای آمادگی رزمی و سیاسی غرض "دفاع" از رژیم مزدور می باشد.

از زمان به امضاء رسیدن موافقتنامه ژنو تا روز پانزدهم می که "عودت" "قوای" "شوروی" آغاز گشت، نابودی «تاخت و تاز قاتلان اجیر» و آمادگی "عالی" رزمی و سیاسی اردوی پوشالی به خوبی به نمایش گذاشته شد. در طی این مدت سی و چند روزه در حالی که سرباز ها و افسران "انترناسیونالیست" برای "عودت" آمادگی می گرفتند بیست مرکز نظامی خورد و بزرگ "اردوی مردمی" یا توسط نیروهای مقاومت تصرف گردیدند و یا تخلیه شده و سربازان موجود در آنها به مراکز ولایات انتقال داده شدند. رژیم مزدور غرض پوشاندن ضعف نظامی اش با دستپاچگی اعلام نمود که قوایش را ازین مراکز به خاطر بیرون می برد که میخواهد غرض تشویق مهاجرین برای عودت به کشور یک منطقه غیر نظامی را نزدیک به سرحدات پاکستان ایجاد نماید. این ادعا به هیچ وجهی نمی تواند واقعیت داشته باشد زیرا که:

1 - مراکز نظامی دروازی و شهر صفا در ولایت زابل و سید آباد در ولایت میدان تخلیه نشده بلکه توسط قوای مقاومت به تصرف درآمده اند.

2 - ولایت کاپیسا از جمله ولایات هم سرحد با پاکستان محسوب نمی گردد و تخلیه دو مرکز نظامی در پنجشیر با طرح ایجاد مناطق غیر نظامی در سرحدات پاکستان اصلاً نمی تواند ارتباطی داشته باشد.

3 - به استثنای بریکوت، خوگیانی و چمکنی مراکز دیگر به فواصل زیادی از سرحد با پاکستان قرار دارند.

4 - مراکز نظامی همسرحد با پاکستان در ولایت پکتیکا که چندان تحت فشار از جانب مقاومت قرار ندارند مثل وازیخوا و گومل تخلیه نگردیده اند و نیز مراکز نظامی متعدد دیگری در سایر ولایات هم سرحد با پاکستان که نسبت به مراکز تخلیه شده دورتر از سرحد پاکستان قرار ندارند همچنان تا حال پابرجا هستند.

5 - تعداد زیادی از مراکز تخلیه شده در حین جنگ و در حالی که در محاصره قرار داشته اند، با استفاده از هلیکوپتر تخلیه شده اند.

6 - ساحات مین گذاری شده در اطراف تمامی مراکز متذکره دست نخورده به جای گذاشته شده و باعث قتل و جرح تعداد زیادی از افراد مقاومت و اهالی مناطق اطراف این مراکز گردیده است.

به این ترتیب قبل از آن که سربازان "انترناسیونالیست" شروع به "عودت" به کشورشان بنمایند، هزیمت اردوی "مردمی" آغاز یافت و نشان داد که این اردوی مجهز به تکنیک مدرن محاربوی تا مغز استخوان پوشالی بوده و علی الرغم مجهز بودن به مدرن ترین سلاح های غیر اتمی موجود در زراد خانه های سوسیال امپریالیزم شوروی بدون موجودیت عساکر روسی قادر به دفاع از رژیم مزدور نخواهد بود. (به نقشه شماره یک مراجعه شود)

وقتی مسئله ازین قرار است آیا نمی توان گفت که سوسیال امپریالیستها عالمأ و عامداً مزدوران حقیر و درمانده شان را در افغانستان تنها می گذارند تا با دستان خشم آلود فرزندان ملت ما به جزای اعمال شان برسند؟ برای ارائه جواب این سؤال لازم است ببینیم که چه عواملی در سطح جهانی و در سطح افغانستان باعث می گردند که شوروی ها مجبور باشند قوای شان را از افغانستان بیرون ببرند و اکنون که عملاً این کار را آغاز کرده اند، آیا واقعاً می خواهند تمامی قوای شان را از افغانستان بیرون بکشند؟ و اگر چنین است چه امیدواری هائی برای بقای رژیم مزدور و برای حفظ منافع شان در افغانستان دارند؟

عملکرد دو تضاد:-

پروسة پیدایش و نیرومندی قدرت جدید امپریالیستی، یعنی پیدایش و قوت یابی سوسیال امپریالیزم شوروی به دنبال مسلط شدن باند رویزیونیستی خروشچف و شرکاء بر حزب کمونیست شوروی و دولت آن کشور، در اواخر دهه پنجاه و طول دهه شصت صف بندی درونی قدرت های امپریالیستی و تضاد های میان آنها را وارد مرحله تازه ای نمود، مرحله ای که در آن دو ابر قدرت امپریالیستی امریکا و "شوروی" در رأس دو اردوگاه متخاصم امپریالیستی قرار گرفتند. ولی سوسیال امپریالیزم شوروی در ابتدای تشکیل و پیدایش خود ناگزیر بود در تقابل با حریف امپریالیستی امریکائی اش برای کمائی نمودن وقت بکوشد تا بتواند در خلال آن برای برابری نظامی و اقتصادی و ... در مقابل رقیب بکوشد. در طی مدتی که سوسیال امپریالیزم شوروی این سیاست را تعقیب می نمود نه تنها در رابطه با مناسبات متقابل دو جانبه اش با امپریالیزم امریکا، بلکه در مورد تمامی مسایل جهانی و منجمله در مورد چگونگی برخورد با جنبش های آزادیبخش ملی در آسیا، آفریقا و امریکای لاتین، عمدتاً راه سازش و مامشات با حریفش را پیشه ساخته بود.

ولی از جانب دیگر امپریالیزم امریکا که از درون جنگ جهانی دوم نیرومند و مقتدر بیرون آمده بود، پس از جنگ جهانی دوم تا زمانی که ناگزیر شد غرض سازماندهی مجدد نیروهایش از ویتنام پا پس بکشد، به تاخت و تاز در نقاط مختلف جهان ادامه می داد و به هر جای که می توانست در زیر پوشش ضدیت با استعمارگران قاره و یا مبارزه با "کمونیزم" دست می انداخت و به این ترتیب بر وسعت امپراطوری اش می افزود. این گونه تاخت و تاز امپریالیزم آمریکا بیشتر از ربع قرن دوام نکرد و پس از آن که در اثر تحمل شکست در جنگ ویتنام عقب نشست و به سازماندهی دوباره نیروهایش مصروف شد، مجبور گردید در نقاط بسیاری از جهان از پیشروی صرفنظر نماید. درست در همین موقع چگونگی مناسبات میان سوسیال امپریالیزم شوروی و امپریالیزم امریکا شروع به تغییر نموده و از حالتی که سازش و مامشات جنبه عمده آن را (از جانب شوروی) می ساخت به آن حالتی که برخورد و تقابل برتری پیدا نمود، درآمد.

تا اوایل دهه هفتاد سوسیال امپریالیزم شوروی در متن سازش و مدارا با امپریالیزم امریکا توانسته بود از یکجانب ماشین جنگی نیرومند و در خور شأن یک ابرقدرت امپریالیستی را به وجود آورد و از جانب دیگر با استفاده از حیثیت و اعتبار گذشته حزب و دولت شوروی - که پس از قدرت گرفتن رویزیونیست ها دیگر در واقع وجود نداشت - و در پیش گرفتن راه های نفوذی در درون جنبش های آزادیبخش ملی تعداد زیادی از احزاب کمونیست و دولت های اروپای شرقی، احزاب کمونیست در سایر نقاط جهان و دولت های ویتنام و کوبا را که از درون مبارزات ضد امریکائی بیرون آمده بودند - به خود وابسته ساخته و در رأس یک اردوگاه امپریالیستی نیرومند، تمامی آنها را در خدمت پیشبرد سیاست های امپریالیستی اش درآورد. در اواسط دهه هفتاد اردوگاه سوسیال امپریالیزم شوروی - در موقعی که امپریالیزم امریکا هنوز مصروف بازسازی و سازماندهی مجدد نیروهایش بود - آشکارا

حالت تهاجمی به خود گرفت و قوای نظامی کوبا به انگولا سرازیر شد، اقدامی که مدتی بعد با تهاجم ویتنام به کمبودیا پیگیری گردید. به این ترتیب سوسیال امپریالیزم شوروی گام‌های اولیه تهاجمی آشکارش را نه توسط قوای شوروی و حتی نه توسط قوای مربوط به کشورهای پیمان وارسا، بلکه با استفاده از انقلابات پیروزمند ضد امریکائی که اکنون استحاله شده و تغییر ماهیت داده بودند - به پیش گذاشت.

در متن چنین اوضاع و احوالی بود که سوسیال امپریالیزم شوروی و مزدوران افغانی اش نتوانستند گرایش‌ها را به افزایش رژیم داود به سوی غرب را تحمل نموده و با وی درافتادند و درست در آن موقعی که مزدوران "شوروی" از جانب آن رژیم به نابودی و مرگ تهدید می شدند، کودتای هفت ثور را به راه انداختند.

اردوگاه امپریالیستی غرب نتوانست در مقابل کودتای هفت ثور عکس العمل شدید از خود نشان دهد، زیرا که رژیم ضیاء الحق در پاکستان در حال تحکیم خود بود و رژیم شاه ایران در حال سقوط. سقوط شاه ایران که توأم با شکست امریکا در نیکاراگوآ در سال 1979 لرزه بر پیکر امپریالیزم امریکا انداخت، باعث گردید که سوسیال امپریالیزم شوروی بیشتر از پیش در موقعیت مناسبی در سطح منطقه و جهان قرار بگیرد.

موقعی که رژیم کودتا در اثر مبارزات مردم افغانستان در معرض نابودی قرار گرفت و بقای آن به مداخله نظامی مستقیم سوسیال امپریالیست‌ها مشروط گردید روس‌ها با محاسبه روی این موضوع که غرب نمی تواند به لحاظ خرابی وضعیت در سطح جهان و منطقه عکس العمل شدید نشان بدهد نیروهای نظامی متجاوز شان را به افغانستان گسیل داشتند تا به سرکوبی مبارزات مردم ما پردازند.

سوسیال امپریالیست‌ها و مزدوران شان مقاومت ملت ما را نتوانستند سرکوب نمایند. آنها فکر می کردند که در ظرف چند ماه می توانند مقاومت را در افغانستان سرکوب نموده و این کشور را به جزیره سکون و آرامش برای خود شان مبدل نمایند. سردمداران رژیم مزدور چون ببرک و اناهیتا در طول زمستان سال 1358 حتی چنین ادعا می کردند که تا نوروز سال 1359 می توانند «اشرار» را سرکوب کرده و «مشتی عناصر ارتجاعی و مزدور امپریالیزم» را به زباله دان تاریخ بسپارند. این آرزو آرزویی بود که از مغز بیمارگونه سوسیال امپریالیست‌ها و مزدوران افغانی شان تراوش میکرد، آرزویی که فقط و فقط «تخنیک مدرن محاروبی» را می دید و نه توان جانبازی و اراده آهنین ملت فقیر ولی مصمم به خاطر حصول استقلال را. آرزوی سوسیال امپریالیست‌ها و مزدوران شان به تحقق نییوست و مقاومت نه تنها سرکوب نشد بلکه دامنه و گسترش بیشتری نیز پیدا کرد.

قبل از تجاوز روسها در طول سال 57 و 58 در مناطق وسیعی از ولایات جنوب غربی (قندهار، هلمند، فراه) و ولایات شمالی کشور یا اساساً علیه رژیم کودتا حرکتی صورت نگرفته بود و یا ای نکه خیزشهای پراکنده شدیداً سرکوب شده و امنیت مورد خواست رژیم تأمین بود. ولی پس از آن که قوای متجاوز سوسیال امپریالیستی به افغانستان وارد شد سراسر کشور را شور مبارزه علیه متجاوزین فرا گرفت و علی الرغم این که خیزشهای گسترده اهالی شهر کابل در اواخر زمستان 1358 به خونین ترین شکل آن سرکوب گردید، تا ختم زمستان 58 اکثریت مناطق مربوط به ولایات جنوب غربی و ولایات شمالی نیز از کنترل رژیم مزدور بیرون آمد و آن هم در حالتی که در سایر مناطق نیز هیچگونه توفیقی نصیب روسها و نوکران شان نگردیده بود. به این ترتیب قوای متجاوز و اردوی پوشالی فقط و فقط در شهرهای بزرگ باقی ماندند و مناطق تحت کنترل شان در روستاها به شدت کاهش یافت.

نیروهای متجاوز و پوشالی به قصد نابودی مقاومت در طول سالهای 1980 و 1981 وسیعترین عملیات نظامی نابود کننده را در سراسر افغانستان به راه انداختند و تلاش نمودند که «آخرین بقایای مشتی مرتجعین فراری به خارج» را نابود کرده و امنیت و بقای رژیم مزدور را تأمین نمایند، تا بدون دردسر پیشروی نظامی شان را به طرف جنوب تثبیت نموده و بلا مانع به غارت خلق افغانستان مصروف گردند. اما این عملیات نابود کننده علی الرغم این که روستاها و قریه های زیادی را از میان برد و تعداد زیادی از نفوس افغانستان را به خارج آواره ساخت و جمع کثیری از اهالی کشور را قتل عام نمود، نتیجه ای برای سوسیال امپریالیست‌ها و مزدوران شان در بر نداشت.

از جانب دیگر تجاوز سوسیال امپریالیست‌ها به افغانستان باعث گردید که تضاد های دو اردوگاه امپریالیستی بیشتر از پیش تشدید یافته و حالت بحرانی تری کسب نماید. امپریالیست‌های امریکائی که در اواخر دهه هفتاد و اوایل دهه هشتاد دوباره خود را جمع و جور کردند، قضیه افغانستان را به عنوان بهترین وسیله غرض ایجاد فشار بالای سوسیال امپریالیست‌ها مورد استفاده قرار دادند. آنها در عین حالی که فعالیت سیاسی - دیپلماتیک وسیعی را حول قضیه افغانستان علیه سوسیال امپریالیزم شوروی به راه انداخته و نیز به اقدامات مستقیم محدودی - از قبیل تحریم صدور گندم - علیه روسها مبادرت ورزیدند، اقدامات نظامی غیر مستقیم گسترده

ای را علیه تجاوزات «امپراتوری شیطانی» رویدست گرفته و سیل اسلحه و مهمات امریکائی غرض تقویت نظامی رژیم پاکستان و نیروهای وابسته به غرب در میان مقاومت افغانستان جاری گشت و ضیاء الحق به عنوان "قهرمان" مبارزه علیه "شوروی" توانست رژیمش را استحکام ببخشد.

موقعیت و موضع چین به عنوان پر نفوس ترین کشور دنیا و یکی از پنج قدرت اتمی جهان در دنیای کنونی از اهمیت استراتژیک مهمی برخوردار است. به دنبال برخورد های نظامی میان نیروهای چین و "شوروی" در سال 1969 در مرزهای دو کشور، کشیدگی سیاسی و نظامی میان دو طرف به طور روز افزونی افزایش یافت و چین به صورت مستقیمی در معرض خطر حمله نظامی از جانب "شوروی" قرار گرفت. این حالت باعث گردید که حتی در همان زمان حیات مائوتسه دون چین از لحاظ نظامی در جبهه مشترکی با بلوک غرب علیه سوسیال امپریالیزم شوروی قرار بگیرد. (1) پس از آن که رویزیونیست ها قدرت را در چین کاملاً قبضه نمودند، بیشتر از پیش با تکیه بر تئوری رویزیونیستی سه جهان در سطح بین المللی از لحاظ سیاسی و نظامی با بلوک امپریالیستی غرب در یک صف قرار گرفتند. تجاوز نظامی ویتنام به کمبودیا و کودتای ثور در افغانستان چین را بازهم بیشتر به سوی غرب نزدیک نمود زیرا که حرکات شوروی در افغانستان و کمبودیا محاصره چین توسط روسها را فشرده تر و تنگتر میساخت و مستقماً به "امنیت ملی" چین ارتباط داشت. پس از آن که ارتش چین به لشکر کشی "تنبیهی" علیه ویتنام مبادرت ورزید رویزیونیستهای حاکم بر چین مدرنیزاسیون ارتش چین را بیشتر از پیش در دستور کار شان قرار دادند زیرا که گویا وسایل محاروبی کهنه ارتش چین باعث گردیده بود که چینی ها در لشکر کشی "تنبیهی" علیه ویتنام تلفات سنگینی را متقبل گردند. این مدرنیزاسیون از طریق دریافت تکنالوژی مدرن نظامی از غرب روی دست گرفته شد.

پس از آن که در جریان جنگ "تنبیهی" چین علیه ویتنام، حضور نظامی "شوروی" در نزدیکی سرحدات چین تقویت یافت و نیز بعد از آن که روسها به افغانستان تجاوز نمودند، چینی ها بیشتر از پیش خود را در معرض خطر یافتند و جریان نزدیکی سیاسی و نظامی شان را با غرب سرعت و گسترش بیشتری دادند.

با توجه به مسایل فوق بود که چینی ها پس از تجاوز سوسیال امپریالیزم شوروی به افغانستان به صورت یکی از مهمترین منبع کمک های نظامی به نیروهای ارتجاعی وابسته به امپریالیزم غرب و مخالف "شوروی" در افغانستان در آمدند و به صورت یکی از مخالفین جدی تجاوز روسها به افغانستان تبارز کردند.

از جانب دیگر با وجودی که رژیم شاه در ایران دیگر وجود نداشت و با وجودی که مزدوران ایرانی سوسیال امپریالیست ها پشت سر خمینی استاده بودند و ایران نمی توانست به عنوان مانع عمده ای بر سر راه "شوروی" در افغانستان، چه به صورت مستقل و چه به صورت پایگاهی برای غرب، محسوب گردد، ولی قدرت گیری روحانیون و بنیاد گرائی اسلامی توانست منبع الهامی باشد برای تقویت بنیاد گرائی اسلامی در افغانستان، که در هر حال باعث تقویت مخالفت با سوسیال امپریالیستها گردید.

انعکاس مقاومت حماسه آفرین ملت افغانستان علیه متجاوزین سوسیال امپریالیست از یک جانب و فعالیت وسیع نظامی و سیاسی امپریالیزم امریکا و متحدین غربی اش یک جا با رویزیونیست های چینی، ارتجاع عرب و ارتجاع منطقه در مخالفت با شوروی از جانب دیگر باعث گردیدند که محکومیت سیاسی روز افزونی در سطح جهانی متوجه سوسیال امپریالیزم شوروی گردد.

در جلسات مجمع عمومی سازمان ملل متحد، محکومیت سیاسی تجاوز سوسیال امپریالیزم شوروی بر افغانستان با اکثریت هنگفتی مورد تأیید قرار گرفت. این امر نشان داد که امپریالیزم امریکا و متحدینش توانسته اند حد اقل در یک زمینه مشخص اکثریت زیادی از دولت های حاکم بر کشورهای جهان را در مخالفت با "شوروی" به دنبال خود بکشانند و "شوروی" را منفرد نمایند. این افراد خواهی نخواهی تأثیرات خود را بر تمامی جنبه های دیپلماسی جهانی سوسیال امپریالیستها بر جای نهاد.

قبل از تجاوز سوسیال امپریالیزم شوروی بر افغانستان، روس ها معمولاً در تلاش می بودند که از کنفرانس های کشورهای غیر متعهد علیه رقبای غربی اش استفاده نمایند و معمولاً کم و بیش موفق می بودند. اما پس از تجاوز دولت "شوروی" در پهلوی مثلاً آفریقای جنوبی و اسرائیل به صورت یکی از دولتهایی درآمد که در جلسات کنفرانس های غیر متعهد ها محکوم شناخته شد. این قضیه تا حدودی توانست این امر را منعکس نماید که سوسیال امپریالیست ها دیگر نمی توانند به صورت بلا مانع مدعی این امر شوند که گویا آنها متحدین طبیعی جنبش عدم انسلاک میباشند. در نتیجه جریان نفوذ "شوروی" به کشورهای مربوط به جنبش عدم انسلاک با مانع برخورد نمود.

در سازمان کنفرانس اسلامی، قبل از تجاوز سوسیال امپریالیزم شوروی به افغانستان مسئله فلسطین و مخالفت با دولت صهیونیست همیشه به صورت مسئله اصلی کنفرانسها مطرح بود و در نتیجه علی الرغم این که موجودیت این نهاد اساساً مبتنی بر دید مذهبی

است، سوسیال امپریالیست ها می توانستند زمینه ای برای نفوذ در آن و نیز تبلیغات علیه رقبای غربی اش با تکیه بر فیصله های این سازمان داشته باشند. اما پس از تجاوز، قضیه افغانستان همطراز با مسئله فلسطین و حتی مهمتر از آن در جلسات کنفرانسهای سران کشورهای اسلامی مطرح گردیده و رژیم مزدور کابل از سازمان کنفرانس اسلامی اخراج گردید و "روسها" و "صهیونیست ها" در یک صف قرار داده شدند. این امر در واقع انعکاس ضربتی بود که "شورویها" پس از تجاوز شان به افغانستان از لحاظ سیاسی در کشورهای اسلامی خوردند و تا حدود زیادی زمینه نفوذ در آن ها را از دست دادند.

توأم با مسایل فوق برگذار شدن حد اقل دو محکمه بین المللی و محکومیت "شورویها" و مزدوران افغانی شان در آنها، محکوم شناخته شدن تجاوز روسها به افغانستان از طرف افکار عامه مردم در تمامی کشورهای خارج از بلوک "شوروی" و نیز حمایت معنوی از مقاومت ملت ما، همگی گواه بر آن بودند که "شورویها" و مزدوران شان نه تنها از لحاظ سیاسی و نظامی در افغانستان توفیقی به دست نیاورده اند بلکه در سطح جهانی اشغال افغانستان با مخالفت وسیع روبرو شده و این امر ساحة نفوذ روسها را در سطح جهانی بیشتر از پیش تحت فشار قرار داده و تنگ تر نموده است.

به این ترتیب عملکرد تضاد هائی که از یکجانب میان ملت ما و سوسیال امپریالیزم شوروی و از جانب دیگر میان بلوکهای رقیب امپریالیستی در افغانستان، فعال بودند نه به نفع سوسیال امپریالیزم شوروی و مزدورانش بلکه به ضرر آنها به جریان افتاده و ادامه پیدا کرد.

اولین نشانه های ناتوانی:-

اولین علایم جدی درماندگی سوسیال امپریالیستها و مزدوران افغانی شان در سرکوب نظامی مقاومت، در بهار سال 1360 تبارز نمود. در زمستان سال 1358 و نیز در طول سال 1359 روسها و مزدوران شان تلاش اصلی شان را در از میان بردن مخالفت سنتریست ها و ستمی ها- که بعضاً تا سطح مبارزه مسلحانه علیه رژیم نیز رسیده بود و کشاندن آنها به طرف رژیم و یا حد اقل بیطرف ساختن شان در قبال تجاوز متمرکز کرده بودند که تا حدود زیادی موفق نیز گردیده بودند. اما وقتی که پس از سپری شدن سال 59 نه تنها مقاومت سرکوب نگردید بلکه بیشتر از پیش تقویت گردیده و بر نیرومندی اش افزوده شد، سوسیال امپریالیستها و مزدوران شان در پهلوی پیشبرد فعالیتهای سرکوبگرانه نظامی وحشیانه، مانورهای سیاسی را نیز آغاز نموده و در ماه جوزای سال 1360 اولین فرمان عفوعومومی بعد از تجاوز را از طرف "شورای انقلابی" رژیم مزدور صادر نمودند. مهمترین مواد این فرمان عفو عمومی عبارت بودند از:

- 1- تمام افرادی که سلاح به زمین می گذارند و داوطلبانه به ارگانهای دولتی تسلیم می شوند، مورد عفو قرار می گیرند.
 - 2- تمام منسوبین قوای مسلح که در نتیجه فریب دشمنان و یا عدم آگاهی تحت تأثیر تبلیغات خصمانه در سنگر دشمن قرار گرفته اند، در صورتی که داوطلبانه به وطن بازگردند و به ارگانهای دولتی تسلیم شوند، مورد عفو قرار می گیرند.
 - 3- تمام افراد کشور که در نتیجه فریب دشمنان از آغوش پدر وطن جدا شده اند و منجمله کسانی که در فعالیت های ضد انقلابی سهم گرفته اند، در صورتی که به منظور جبران تقصیر شان به وطن باز گردند، مورد عفو قرار می گیرند.
- تفاوتی که این فرمان عفو عمومی از فرمان عفوعومومی زمان ترکی معدوم داشت این بود که این فرمان در سطح یک فرمان صرف باقی نماند بلکه به دنبال آن مقامات حزبی و دولتی رژیم مزدور صلاحیت یافتند تا با گروه های مسلح مقاومت به مذاکره آغاز نموده و در قدم اول با جبهات در مورد اجرای آتش بس به توافق برسند. در چوکات این مذاکرات دوجانبه باید آتش بس میان رژیم مزدور و جبهه مورد مذاکره برقرار شده و امنیت قریه ها، ولسوالیها، و شاهراه ها به صورت مشترک گرفته میشد. همچنان در ختم مذاکرات ضرور نبود که حتماً سلاحها و مهمات به دولت تسلیم داده شوند، بلکه در صورت ضرورت برای حفظ امنیت منطقه سلاح ها در دست افراد جبهه تسلیم شده باقی می ماند و جبهه به صورت یک گروپ نظامی دولتی بازسازی می گردید.
- توأم با فرمان عفو عمومی و تلاش به خاطر آغاز مذاکرات با گروپهای نظامی مقاومت، ضمیمه فرمان شماره هشت در باره زمین نیز توسط "شورای انقلابی" رژیم مزدور به تصویب رسید که در آن امتیازات ذیل برای فتوئدالها در نظر گرفته شده بود:
- «- قطعات زمین موقوفه به شمول اوقاف مربوط به اماکن متبرکه از قبیل مساجد، مدارس دینی و زیارات اخذ نگردیده در اختیار متولیان آنها گذاشته شود.

- قطعات زمین اضافه جریبی داخل نصاب که در تصرف علمای دینی، امامان مساجد، خطباء و پیشوایان مذاهب کشور قرار دارد، به اساس تأیید ریاست عمومی شئون اسلامی مبنی بر تعلق به وظایف فوق الذکر، از نزد شان اخذ نگردیده در اختیار و تصرف شان گذاشته شود.

- قطعات زمین اضافه جریبی و مازاد نصاب که بر اساس اسناد قانونی در ملکیت اشخاص قرار داشته باشد که تولید انکشاف یافته و مکانیزه را در زراعت تعمیم میدهند و محصولات زراعتی را طور عمد به دولت بفروش می رسانند، متکی به تأیید وزارت زراعت و اصلاحات ارضی از نزد شان اخذ نگردیده ملکیت آنان محسوب میگردد.

- برای مالکان زمین که به اثر تبلیغات خصمانه ضد انقلاب به خارج متواری گردیده اند و به موجب فرمان عفو عمومی به وطن عودت نموده اند و عودت مینمایند، زمین مربوطه شان در داخل نصاب به آنان مسترد میشود.»

به این ترتیب فرمان عفو عمومی، مذاکره با جبهات و ضمیمه فرمان شماره هشت در مورد زمین در سال 1360 به صورت توأم به عنوان یک اقدام سیاسی سازشکارانه - عمدتاً با فئودالیزم - از جانب رژیم مزدور رویدست گرفته شد، تا بلکه نتیجه ای که از طریق سرکوب به تنهایی به دست نیامده از طریق سرکوب نظامی و سازشهای سیاسی به صورت توأم حاصل گردد.

همزمان با رویدست گرفته شدن طرحات فوق الذکر پیشنهادهاتی برای حل اختلافات با ایران و پاکستان از جانب رژیم پوشالی مطرح گردید که در مورد ایران ظاهراً به نتیجه نرسید، اما در رابطه با دولت پاکستان سرانجام کار به تدویر مذاکرات غیر مستقیم میان رژیم مزدور و رژیم حاکم بر پاکستان کشید که اولین دور آن در ماه جون سال 1982 منعقد گردید.

ضمن پیشبرد وحشیانه ترین و خونبارترین عملیات نظامی علیه مقاومت، مانورهای سیاسی سوسیال امپریالیزم شوروی و رژیم مزدور در دو استقامت داخلی و خارجی به پیش برده شد. رژیم مزدور در اثر یک سلسله اقدامات سازشکارانه توانست عده ای از خوانین و فئودالان را در شوراهای قبایلی و قومی به صورت فرمایشی و تشریفاتی گرد آورد و روحانیون بیشتری را دور خود جمع نموده و در اقدامات بعدی شئون اسلامی را از ریاست به وزارت ارتقا دهد و نیز توانست پاره ای از جبهات تسلیم طلب را به قبول آتش بس و امضای پروتوکول بکشاند. همچنان در اثر مذاکرات ژنیو گویا پیشرفت هائی به دست آمد. اما تمامی این اقدامات سیاسی در اثر دوام گسترده و پرجوش مقاومت از یک جانب و حاکم بودن جو رقابت آمیز شدید میان بلوک های امپریالیستی رقیب از جانب دیگر بی نتیجه ماند.

همدوش با دوام پرجوش مقاومت وحشیگری و ددمنشی سوسیال امپریالیست ها و مزدوران شان آنچنان افزایش یافت که به زودی میزان تلفات انسانی مردم مردم افغانستان از مرز یک میلیون تجاوز نمود و میلیونها نفر بی خانمان گردیده در داخل و خارج کشور آواره شدند. این وحشیگری ها و ددمنشی ها هر قدر ادامه یافت و هر قدر گسترش پیدا نمود زمینه را برای دست درازی امپریالیزم غرب و ارتجاع منطقه به درون مقاومت بیشتر مساعد ساخت و به آنها فرصت داد تا هر چه بیشتر به تقویت و تجهیز نیروهای وابسته به خود در افغانستان پردازند.

جنبش کمونیستی افغانستان که در سال های اول جنگ خود به خودی مردم ما نقش و سهم براننده ای داشت و قربانی های بی ماندی را در مبارزه علیه سوسیال امپریالیزم شوروی و مزدورانش متقبل گردیده بود، با ابتلا به انحرافات ایدئولوژیک - سیاسی، پراگندگی و ضعف نیرو نه تنها به علت فشار دو جانبه در داخل افغانستان (روسها و مزدوران شان از یکجانب و وابستگان امپریالیزم غرب از جانب دیگر) بلکه همچنان در اثر نامساعد بودن شدید اوضاع در سطح منطقه و جهان روز به روز بیشتر از پیش نقشش را در درون مقاومت از دست داده و نیروهایش مورد سرکوب دوجانبه قرار گرفت. این موضوع به معنی این بود که از لحاظ اوضاع درونی مقاومت نیز روز به روز شرایط برای دست اندازی بیشتر امپریالیزم غرب و ارتجاع منطقه مساعد تر می گردید و در نتیجه، سلطه روز افزون نیروهای وابسته به امپریالیزم امریکا و متحدینش بر مقاومت روز به روز بیشتر از پیش تثبیت می گردید و به آنها این فرصت را مساعد می ساخت که به نحو پیگیری برای تبدیل نمودن مقاومت افغانستان به وسیله ای در دست رقبای امپریالیستی سوسیال امپریالیزم شوروی کوشا باشند.

ضرورت روغن کاری ماشین جنگی شوروی:-

برژنف ماشین جنگی عظیمی از خود برجا نهاد، ماشین جنگی ای که آن چنان پیچیده شده و آن چنان بی وقفه و در پهنه وسیع کار کرده بود که به روغن کاری و ترمیم نیاز شدید داشت.

با یک محاسبه تقریبی می توان گفت که برای این ماشین جنگی عظیم در طول دوران زمامداری برژنف شاید در حدود چهار هزار میلیارد دالر خرج شده باشد. بخشی از تولیدات این ماشین جنگی تنها در فواصل میان سال 1973 تا 1982 عبارت بوده است از: 2000 راکت بالیستیک اتومی، 6000 هوا پیمای جنگی قادر به حمل سلاح اتمی و سایر انواع پیشرفته هواپیماهای جنگی، 85 کشتی بزرگ اتومی، 61 تحت البحری مجهز به سلاح اتمی و 54000 تانک جنگی. در سالهای بعد نه تنها میزان تولیدات این ماشین جنگی کاهش نیافت بلکه بر میزان آن از لحاظ کمی و کیفی افزایش نیز به عمل آمد.

ماشین جنگی عظیم سوسیال امپریالیزم شوروی با گسترش کمی و کیفی در دوران زمام داری برژنف نه تنها در جبهه گیری های زمینی و هوایی و بحری توانست به سطح ماشین جنگی رقبای غربی "شوروی" برسد بلکه در منازعات منطقوی با استفاده از اوضاع پس از جنگ ویتنام حالت تهاجمی به خود گرفته و لشکرکشی های وسیعی را در پهنه گیتی به راه انداخت. اگر از پایگاه سازبها و برخورد های کم اهمیت نظامی درین گوشه و آن گوشه جهان بگذریم می بینیم که سوسیال امپریالیست ها حد اقل مصارف سه لشکر کشی بزرگ را متقبل گردیده اند: لشکر کشی کیوبا به آنگولا، لشکر کشی ویتنام به کمبودیا و لشکر کشی خود "شورویها" به افغانستان. لشکر کشی به افغانستان که خونین ترین و پرتلفات ترین و در عین حال پر مصرف ترین این لشکرکشیها بوده و چون قوای خود "شوروی" در آن درگیر بوده از مهمترین آنها به شمار میرود؛ رویهمرفته در حدود پنجاه هزار نفر کشته و زخمی برای ارتش "شوروی" در برداشته و در طول تقریباً هشت و نیم سال - از دسامبر 1979 تا می 1988 - تقریباً سی میلیارد دالر خرج برداشته است.

یکی از خصلت های ماشین جنگی شوروی این است که در مقایسه با ماشین جنگی امپریالیزم امریکا از پایه اقتصادی ضعیف تری برخوردار است در حالی که بر اساس محاسبات نظامی صرف در توازن با آن قرار دارد. این امر فشاری را که مصارف نظامی بر اقتصاد "شوروی" وارد می نماید فوق العاده افزایش میدهد و باعث می گردد که "شوروی" نسبت به امریکا از لحاظ مصارف نظامی خیلی بیشتر فشار اقتصادی را متقبل گردد. گرچه "شورویها" معمولاً از طریق ادغام شدید صنایع نظامی و صنایع غیرنظامی کوشش کرده اند این نقیصه را برطرف نمایند ولی این امر اگر می تواند در کوتاه مدت راه چاره ای باشد، در دراز مدت فشار وارده بر کل نظام اقتصادی شوروی را افزایش می دهد.

از جانب دیگر تکنالوژی "شوروی" نه تنها در صنایع نظامی بلکه همچنان در صنایع غیرنظامی، به خصوص در عرصه تولید آلات و ادوات پیشرفته از قبیل وسایل الکترونیک و کامپیوتر، نسبت به تکنالوژی غرب عقب مانده تر است و این امر نیاز "شوروی" را به خاطر دریافت تکنالوژی پیشرفته از غرب در جهت رفع عقب ماندگی متبازر میسازد. این نیازمندی البته صرفاً محدود به عرصه تولیدات نظامی نیست بلکه عرصه صنایع غیر نظامی را نیز در بر میگیرد. مثلاً "شوروی" قادر نیست بدون استفاده از تکنالوژی غرب و جاپان منابع عظیم نفت و گاز سایبریا را استخراج نماید، زیرا که صنایع استخراج نفت و گاز "شوروی" حد اکثر قادر به برمه کاری تا عمق دوازده هزار متر میباشد، در حالی که منابع نفت و گاز سایبریا همگی در عمق بیشتر از پانزده هزار متر قرار دارند. به همین جهت است که "شورویها" اگر چه توانسته اند در ساحة نظامی با امپریالیزم آمریکا و متحدینش شانه به شانه بسایند، ولی در ساحة اقتصادی نه تنها نسبت به رقبای غربی عقب مانده تر اند بلکه هم خود و هم اقمار شان از غربی ها مقروض نیز می باشند. "شورویها" گرچه توانسته اند به مثابه یکی از فروشندگان بزرگ اسلحه و وسایل نظامی خود را تثبیت نمایند، اما تولیدات صنعتی غیر نظامی "شوروی" در بازار تجارت نمی تواند با تولیدات غرب و جاپان رقابت نماید. روسها گرچه جنرالان ورزیده ای هستند اما در تجارت چندان سر رشته ای ندارند.

به این صورت ضرورت مدرنیزاسیون نه تنها در صنایع نظامی بلکه برای مجموعه تکنالوژی "شوروی" مطرح میباشد، آن چنان که شاید بتوان گفت بدون رفع عقب ماندگی های تکنالوژیکی، سوسیال امپریالیست های شوروی در دراز مدت قادر نخواهند بود در میدان مسابقات تسلیحاتی شانه به شانه رقبای امریکائی شان پیش بروند.

گذشته ازینها، باید توجه داشت که گسترش ماشین جنگی "شوروی" گرچه توانست قدرت نظامی سوسیال امپریالیست ها را در حد تعادل با قدرت نظامی امریکا بالا ببرد، اما مسئله رویارویی امریکا و شوروی مسئله رویارویی صرفاً دو دولت نیست بلکه رویارویی دو اردوگاه امپریالیستی می باشد. آنچه از برژنف برای گرباجوف برجای مانده عبارت است از رویارویی با اردوگاه رقیبی که در برابر "شوروی" به عنوان یگانه قدرت اتمی اردوگاهش، چهار قدرت اتمی: امریکا، انگلستان، فرانسه و چین را با هم در یک صف قرار است، آنهم در حالی که لشکر کشی های "شوروی" و به خصوص تهاجم نظامی مستقیمش به افغانستان، دولتهای بیشمار دیگری را در میان اعضای سازمان ملل متحد، جنبش عدم انسلاک و کشورهای اسلامی از "شوروی" دور کرده و یا حد اقل نسبت به آن بدبین نموده است.

به این ترتیب ماشین جنگی عظیمی که از برژنف برای گرباچوف به ارث مانده نه تنها ضرورت به روغن کاری و ترمیم دارد، بلکه برهم زدن صف بندی ای که این ماشین جنگی در حرکت وسیع و گسترده‌گی فوق العاده اش در مقابل خود به وجود آورده است نیز الزام آور می نماید و اجتناب ناپذیر به نظر می رسد.

گرچه عقب ماندگی تکنالوژیکی و ضعف اقتصادی "شوروی" نسبت به رقبای غربی اش باعث می گردد که این کشور در درازمدت نتواند در میدان رقابت تسلیحاتی با رقبای غربی اش برنده باشد و این می تواند یکی از آن دلایلی باشد که نشان می دهد سوسیال امپریالیستها غرض فیصله دادن به "منازعه" ملزم به آغاز جنگ جهانی سوم هستند. اما "شوروی" گرباچوفی علی العجلاله این راه را انتخاب نکرده و شیوه دیگری را برگزید که شامل اقدامات مختلف در سه استقامت و در ارتباط با هم میباشد:

1- پیشبرد مذاکرات با امریکائی ها به خاطر تقلیل در میزان سلاح های اتمی دو طرف.

2- ایجاد "فضای باز سیاسی" در داخل "شوروی".

3- پا پس کشیدن از منازعات منطوقی از طریق دست زدن به مانورهای سیاسی و سازش با رقبا.

در اوضاع امروزی جهان برای قدرت های امپریالیستی راه گشائی برای بازار فروش، دریافت مواد خام و سرمایه گذاری در کشورهای تحت سلطه، یعنی تلاش برای تقسیم مجدد جهان در کوتاه مدت از طریق جنگ علیه قدرت های رقیب امپریالیستی الزام آور نیست. در شرایطی که استعمار کهن رسم اصلی امپریالیست ها را تشکیل می داد، هر مستعمره ای ملک طلق امپریالیزم حاکم شمرده می شد که بازارش را در دست داشت، مواد خامش را غارت میکرد و سرمایه هایش را در آن به کار می انداخت و لذا امپریالیستهای رقیب برای برهم زدن تقسیم جهان و تنظیم مجدد آن ناگزیر بودند علیه همدیگر مستقیماً به جنگ پرداخته و منازعه را از طریق نظامی مستقیم میان شان حل و فصل نمایند. اما پس از آن که مستعمرات استقلال سیاسی - ولو ظاهری - کسب کردند و سیستم استعمار کهن در اساس از جهان رخت بریست و جای آن را استعمار نوین اشغال نمود، دیگر یک کشور تحت سلطه الزاماً ملک طلق فلان قدرت امپریالیستی خاص شمرده نمی شود، گر چه در مواردی ممکن است واقعاً اینگونه باشد.

دولت های حاکم بر کشورهای تحت سلطه در اکثریت قریب به اتفاق موارد با تمام قدرت های امپریالیستی دارای روابط دیپلماتیک می باشند که این روابط دیپلماتیک معمولاً تا حدودی روابط اقتصادی و حتی روابط فرهنگی را با خود همراه دارد. به همین جهت است که سرمایه های امپریالیستی تا حدود معینی می توانند درهم تداخل نموده و در ساحات تحت سلطه همدیگر نفوذ نمایند. این چنین است که هوخست می تواند در کابل فعالیت داشته باشد و روسها برای شاه ایران فابریکه ذوب آهن بسازند و معدن مس را برایش استخراج نمایند و یا مثلاً در هند سرمایه های روسی و امریکائی و دیگران به صورت توأمان به غارت خلیجهای هند مصروف باشند. این حالت به دولتهای حاکم در کشورهای تحت سلطه می تواند این چانس را فراهم کند که از آغوش این قدرت امپریالیستی به آغوش آن قدرت امپریالیستی بخزند و یا با نشان دادن حرکت های مانوری در صدد امتیاز گرفتن بیشتر از ارباب موجود شان برآیند. فی المثل به ملک حسن دست پرورده غرب می تواند این زمینه را فراهم نماید که به روسها ناز و عشوه بفروشد و یا مثلاً سومالی از روسها دور شود و به سوی غرب نزدیک گردد.

با توجه به مسایل فوق است که حرکت سرمایه های امپریالیستی در کشورهای تحت سلطه در زیر چتر دیپلماسی سیاسی دولتهای امپریالیستی صورت می گیرد و در آن مواردی که نمی تواند به این صورت پیش برود شکل جنگ های منطوقی در خدمت این هدف قرار داده می شود. گرچه این حرکت در مجموع و در درازمدت خطر رویارویی نظامی مستقیم قدرتهای امپریالیستی را افزایش میدهد، اما می تواند در کوتاه مدت راه حل را از طریق برخوردهای نظامی مستقیم میان امپریالیستها نشان ندهد. به همین جهت است که پس از جنگ جهانی دوم جنگهای منطوقی بی شماری به وقوع پیوسته که قدرتهای امپریالیستی مستقیم یا غیرمستقیم در آنها درگیر بوده اند، اما خود قدرتهای مذکور علی الرغم مسابقات تسلیحاتی دیوانه وار و بعضی سروشاخ شدنهای خطرناک علیه همدیگر به جنگ مبادرت نورزیده اند. این توضیح شاید بتواند تا حدودی این موضوع را روشن سازد که چرا این مدت بیشتر از چهل سال بعد از جنگ جهانی دوم بدون جنگ جهانی سپری گشته است و نیز توضیح دهد که چگونه بلوکهای امپریالیستی رقیب به ابتکار گرباچوف، می توانند اکنون کم و بیش در صدد دورشدن از پرتگاه جنگ جهانی سوم باشند.

سوسیال امپریالیستها از زبان گرباچوف فریاد می کشند که: «مسابقات تسلیحاتی دوش دیوانه وار به سوی پرتگاه است و ما با قاطعیت تلاش داریم تا آن را متوقف سازیم و در برخی عرصه ها تا کنون به موفقیت هائی نائل آمده ایم.» (اعلامیه مؤرخ 20 دلو گرباچوف) شاید نه چندان دیر، دوش به سوی این پرتگاه به صورت مستقیم برای روس ها اجتناب ناپذیر باشد، ولی آنها اکنون

ترجیح میدهند چانس شان را از طریق مدرنیزه نمودن صنایع و افزایش قدرت اقتصادی شان و زمینه سازی برای نفوذ بیشتر در جهان از طریق تهاجم دیپلماتیک علیه حریف امریکائی، آزمایش نمایند.

این آزمایش البته صرفاً جنبه اقتصادی و صلح جویانه ندارد بلکه در زیر پوشش تبلیغات صلح جویانه، اهداف نظامی معینی دنبال میگردد. کم کردن فشار بر روی اقتصاد ناتوان "شوروی" و افزایش قدرت اقتصادی به منظور تأمین نمودن زمینه حرکت های نظامی وسیعتر در آینده، مدرن نمودن هرچه کاملتر صنایع نظامی و شکاف انداختن در میان قدرت های مربوط به بلوک رقیب یعنی دور نمودن و یا حد اقل بیطرف نمودن چین و قدرت های اروپائی - حد اقل فرانسه - در روبروئی میان امریکا و "شوروی" و همچنان زمینه سازی برای نفوذ بیشتر سوسیال امپریالیزم در کشورهای تحت سلطه از طریق تهاجم دیپلماتیک علیه بلوک رقیب غربی و تلاش برای پا پس کشیدن از منازعات منطقوی.

طرح ایجاد "فضای سیاسی باز" در "شوروی" درین میان نمی تواند به عنوان مکمل حرکت گرباچوف در دو استقامت دیگر مطرح نباشد، نه تنها به دلیل جلب غرب به سوی سازش بلکه به خاطر فراهم آوری شرایط لازم سیاسی برای اصلاحات اقتصادی مورد نظر و نیز زمینه سازی برای بسیج توده یی نه تنها در زمان صلح بلکه برای زمان جنگ نیز. بدین صورت "تفکر نوین سیاسی" گرباچوف که چیزی جز همان رویزونیزم لجام گسیخته نیست، مفکوره ای است که سوسیال امپریالیزم شوروی به خاطر حفظ منافع امپریالیستی اش به آن دست یازیده است.

افغانستان یکی از حلقه های اصلی سازش: -

تا زمانی که جو رقابت آمیز شدید میان بلوک های امپریالیستی حریف حاکم بود حرکت سازشی و مانوری سوسیال امپریالیزم شوروی در رابطه با قضیه افغانستان در هر دو استقامت - سازشکاری با فئودالیزم و کنفرانس ژنو - نمی توانست کدام نتیجه ای در برداشته باشد. در مذاکرات میان گرباچوف و ریگان در ژنو، ریکجاویک و واشنگتن قضیه افغانستان به عنوان یکی از قضایای اصلی مورد منازعه میان دو طرف و به عنوان مهمترین درگیری منطقوی مورد بحث بود. گرچه درین مذاکرت توافقی میان دو طرف در مورد این قضیه به صورت مشخص صورت نگرفت، اما توانست تا حدود زیادی روند سازش در مورد افغانستان را سرعت ببخشد. پس از آغاز مذاکرات میان گرباچوف و ریگان بود که مشاجره میان رژیم پاکستان و رژیم مزدور کابل بر سر سه ماده از مواد چهارگانه موافقت نامه ژنو خاتمه یافته اعلام شد و تمامی توجهات نماینده سرمنشی ملل متحد روی چانه زنی های دو طرف بر سر جدول زمانبندی خروج قوای "شوروی" از افغانستان متمرکز گردید. همچنان همزمان با آغاز این مذاکرات بود که در پولینوم شانزدهم باند مزدور با تصویب به اصطلاح ترسهای دهگانه، "مشی مصالحه ملی" رژیم به صورت جدی شروع به شکل گیری نموده و پس از اختتام دو دور این مذاکرات در ژنو و ریکجاویک و به دنبال خروج نمایشی هشت هزار سرباز "شوروی" از افغانستان رسماً به عنوان استراتژی جدید رژیم مزدور اعلام گردید.

در ابتدای اعلام "مشی مصالحه ملی" و "آتش بس یک جانبه" سوسیال امپریالیست ها و مزدوران شان خروج قوای متجاوز از افغانستان را نه تنها به "قطع مداخلات خارجی" بلکه همچنان به تحقق کامل این مشی مربوط می ساختند. نجیب مزدور در سخنرانی ای که به مناسبت اعلام "مشی مصالحه ملی" و "آتش بس" ایراد نمود این گونه به طرح مطلب پرداخت:

«موقعی که صلح و امنیت در کشور تأمین شده و وضع پایدار بوجود بیاید، شرایط برای عودت قطعات محدود اتحاد شوروی به کشور صلحدوست شان مساعد خواهد شد.»

این موضعگیری نه تنها در طول مدت شش ماه دوره اول "آتش بس یکجانبه" بارها و بارها توسط مزدوران سوسیال امپریالیزم شوروی تکرار گردید، بلکه نجیب مزدور در بیانیه 24 سرطان 1366 خود به مناسبت تمدید میعاد "آتش بس" یک بار دیگر با وقاحت کم نظیری این کلمات را تکرار نمود:

«اگر مخالفین ما دست از ماشه تفنگ بردارند، مداخله و تجاوز را قطع نمایند و تضمین عدم تکرار آن را بدهند، درین صورت راههای ناهموار هموار خواهد شد و شرایط برای عودت قطعات نظامی اتحاد شوروی مساعد میگردد. در غیر آن اگر مخالفین با اقدامات اتخاذ شده از جانب حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان برخورد مسئولانه ننمایند بدان مفهوم است که آنها در مورد عودت قطعات محدود اتحاد شوروی صرف شعار میدهند و در باطن در باقیماندن قطعات اتحاد شوروی ذینفع اند و از آن به حیث بهانه در جمع آوری میلیون ها دالر از غرب و اندوختن آن به حساب های خویش استفاده می کنند. این بدان معنی است که آنها

بازار فروش تسلیحات غرب را گرم نگه میدارند و طرفدار وضع متشنج در افغانستان و منطقه میباشند و آرزو ندارند که قطعات محدود اتحاد شوروی به کشور صلحدوست خویش عودت نمایند. درین حالت تمام مسئولیت عواقب چنین برخورد به دوش خود مخالفین میباشند. اکنون ما قضاوت را به هموطنان و جهانیان میگذاریم که کی طرفدار عودت قطعات محدود اتحاد شوروی نمیباشد؟»

پس از اختتام نا موفق مذاکرات ژنو در تابستان سال 1366 رادیوها و جراید وابسته به دولت پاکستان تبلیغات وسیعی را حول این مسئله به راه انداختند که رژیم کابل از ترتیب جدول زمان بندی خروج قوای شوروی از افغانستان طفره میبرد، زیرا که نماینده کابل در مذاکرات ژنو مسایلی را به میان میکشد که جزء مسایل داخلی افغانستان بوده و اصلاً مربوط به مذاکرات ژنو و حکومت پاکستان نمی باشند. گرچه این مسایل هیچ گاهی به صراحت بیان نگردیدند، اما روشن بود که رژیم مزدور خواهان آن است که قبل از آغاز خروج قوای شوروی از افغانستان، از طریق کنفرانس ژنو "صلح و امنیت" در افغانستان برقرار گردیده و "وضع پایدار" ایجاد گردد. موقعی که لویه جرگه قلابی توسط رژیم پوشالی دایر گردید، نه از طریق مذاکرات ژنو و نه از طریق حيله گریهای "مصالحه ملی" "صلح و امنیت" برقرار شده بود و از وضع پایدار هم خبری نبود، اما رژیم پوشالی دیگر در وضعی قرار نداشت که خروج قوای "شوروی" از افغانستان را عمدتاً به دست برداشتن مقاومت از جنگ مشروط سازد. نجیب مزدور در بیانیه افتتاحیه لویه جرگه قلابی در مورد خروج قوای شوروی از کشور این گونه به حرافی پرداخت:

«با ابراز حسن نیت مبنی بر بازگشت آنان {عساکر شوروی} به وطن صلح آفرین شان ما تصمیم گرفتیم تا این موضوع را با جانب "شوروی" مورد مذاکره قرار دهیم. درین مذاکرات خروج قطعات محدود اتحاد شوروی، نه در مدت شانزده ماه که قبلاً از جانب ما در ژنو پیشنهاد شده بود، بلکه طی مدت نه طولانی تر از دوازده ماه به انجام خواهد رسید. چنین پیشنهاد از جانب ما در مرحله بعدی مذاکرات ژنو ارائه خواهد شد. با در نظر گرفتن این که تمام اسناد مذاکرات ژنو تقریباً تنظیم شده است، ترتیب جدول زمانی در کوتاه ترین مدت ممکن که عودت قطعات محدود اتحاد شوروی را میسر سازد مورد موافقت قرار خواهد گرفت. لیکن رسیدن به چنین نتایجی میطلبد که مداخله در امور داخلی افغانستان به صورت مطمئن قطع و عدم تکرار آن تضمین گردد.»

این سخنان را نجیب مزدور در جلسه ای ایراد میکرد که گویا بزرگان ملت در آن گرد آمده بودند تا قانون اساسی کشور را تصویب کرده و رئیس جمهور مملکت را تعیین نمایند. وقتی این جلسه توانسته بود دایر شود دیگر کاملاً روشن بود که "صلح و امنیت" به صورت عمده در کشور تأمین شده و "وضع پایدار" در آن بوجود آمده است و لذا عدم امنیت داخلی دیگر نمی توانست به عنوان مانع عمده خروج قوای "شوروی" از افغانستان قلمداد گردد.

تا موقع دایر شدن لویه جرگه قلابی مدت تقریباً ده ماه از اعلام "مشی مصالحه ملی" و "آتش بس یکجانبه" توسط رژیم پوشالی سپری گردیده و "روشن" بود که "موفقیت هائی" به دست آمده در طی این مدت زمینه ساز تدویر این "جرگه بزرگ" بوده است. نجیب مزدور ادعا داشت که طی این مدت چهل هزار نفر از نیروهای مخالف به دولت تسلیم شده و در حدود یکصد هزار مهاجر به وطن عودت نموده است. همچنان رژیم در طی این مدت موفق شده بود که کنگره "جبهه ملی"، "جرگه عالی قبایل" و "جرگه سرتاسری ملیت هزاره" را دایر نماید و نیز مسوده قانون اساسی را به نحو "وسیعی" برای نظرخواهی به مردم ارائه نموده و از دو میلیون نفر درین مورد "نظرخواهی" نماید؟! مهمتر از تمام این "موفقیت ها" دایر شدن دومین کنفرانس سرتاسری "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" بود که باعث تصفیه شدن تقریباً کامل طرفداران ببرک از کمیته مرکزی حزب گردیده و نفاق میان "خلقیها" و پرچمی ها را به صورت اساسی "از میان برده" بود. زمینه برای تشکیل دولت ائتلافی نیز مساعد گردیده بود زیرا که پس از تصویب "قانون احزاب" توسط رژیم، "گروه کار"، "سزا" و "سازا" به فعالیت قانونی پرداخته بودند که در زیر رهبری "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" شورای هماهنگی احزاب چپ دموکراتیک را به وجود آورده و در پهلوی احزاب جدید تشکیل (حزب عدالت دهقانان و حزب اسلامی مردم افغانستان)، نمایندگانی نیز در لویه جرگه داشتند. در سایه تمامی این "موفقیت ها" بود که "امنیت" در قسمت وسیعی از کشور تأمین شده و قوای "شوروی" از سیزده ولایت افغانستان خارج شده بود! (2)

موفقیت مورد ادعای رژیم مزدور لازم بود حتماً عنوان گردند زیرا که بدون به دست آمدن این موفقیت ها لویه جرگه فرمایشی نمی توانست به مثابه جرگه بزرگان اکثریت ملت قلمداد گردد.

کاملاً روشن است که تمامی "موفقیت‌های" رژیم مزدور موفقیت‌های فرمایشی و ظاهری ای بیش نبودند که به دست آمدن آنها نه حاکی از کامیابی و پیشرفت "مشی مصالحه ملی" بلکه حاکی از شکست و ناکامی افتضاح آور آن بود. اما رژیم مزدور این "موفقیت" ها را نه تنها واقعی بلکه بزرگ جلوه می داد تا پایه قانونی تدویر لویه جرگه را "مسجل" کرده باشد. (۳)

"جرگه سرتاسری قبایل"، "جرگه سرتاسری ملیت هزاره" و سایر جرگه های مشابه گرد همائی هایی بودند که توسط خوانین و فئودالان رانده شده از جبهات مقاومت و مقیم در کابل و بعضی شهرهای دیگر تحت کنترل روسها و رژیم مزدور دایر شده بودند که گرچه می توانستند تا حدودی پایه فئودالی ای برای رژیم بوجود بیاورند اما روی مناطق قبایلی و سایر مناطق تحت کنترل مقاومت چندان تأثیری نداشته و ندارند. البته بعضی از سران قبایل سرحدی نیروهای نظامی ای در اختیار دارند ولی این نیروها نیروهای نظامی دولتی محسوب نمی گردند و غالباً حتی در یک سال بنا به اقتضای وضعیت و تأمین منافع سران، چند مرتبه جا عوض کرده از سوی دولت به طرف مقاومت و یا برعکس از سوی مقاومت به طرف دولت میلان پیدا می نمایند.

"کنگره جبهه ملی" که "جبهه ملی پدر وطن" سابق را با حذف کلمات "پدر وطن" به "جبهه ملی" مبدل نمود، گردهمائی قلابی ای بیش نبود و شرکت کنندگان آن در طول چند سال گذشته بنا به اعتراف خود نجیب مزدور هیچ کار عملی مثبتی انجام نداده بودند و تمامی بار شان را "خلقها" و پرچمی ها به دوش می کشیدند.

پس از تصویب "قانون احزاب" هیچ یک از سازمانها و احزاب مقاومت حاضر نشدند در تحت حاکمیت رژیم پوشالی و در زیر چکمه های سربازان روسی به فعالیت به اصطلاح قانونی بپردازند و رژیم مجبور بود رویش را با سیلی هم که شده سرخ نگه دارد.

"سازا"، "سزا" و "گروه کار" که قبل از اعلام "مشی مصالحه ملی" تا سرحد ادغام تشکیلاتی با باند پرچم و "خلق" پیش رفته بودند، دوباره استقلال تشکیلاتی یافتند تا به مثابه سازمانهای مستقل پایه های حکومت ائتلافی را تشکیل دهند.

"حزب اسلامی مردم افغانستان" در مجموع متشکل از روحانیونی است که قبل از اعلام "مشی مصالحه ملی" نیز در دستگاه های دولتی و نهادهای مذهبی وابسته به رژیم مزدور دارای قدرت بوده اند که وزارت شئون اسلامی، شورای مشورتی اسلامی ریاست جمهوری، مرکز تحقیقات علوم اسلامی، مدارس اسلامی، فاکولته شرعیات و مساجد و زیارات تحت کنترل دولت پوشالی را در اختیار دارند. همچنان "حزب عدالت دهقانان" توسط کسانی تشکیل گردیده که نه پس از اعلام "مشی مصالحه ملی" بلکه قبل از آن دولتی محسوب می گردیده اند و یا به دولت تسلیم شده بودند.

خلاصه پنج حزب و سازمانی که پس از تصویب "قانون احزاب" رسماً اجازه فعالیت سیاسی کسب نمودند در واقع همان نیروهای محسوب میگردند که قبلاً هم بخشی از موجودیت رژیم پوشالی را تشکیل می دادند. قبول هویت رسمی سیاسی آنها در چوکات "قانون احزاب" هیچ چیزی را بیان نمی نماید جز این که نشان دهد که سوسیال امپریالیست ها علاوه بر باند "خلق" و پرچم چند باند پوشالی دیگر نیز به وجود آورده اند که هیچکدام هویت سیاسی مستقلی از سوسیال امپریالیزم شوروی و باند پرچم و "خلق" ندارند.

کنفرانس سرتاسری باند "خلق" و پرچم که وظیفه داشت وحدت میان "خلقی" ها و پرچمی ها را تأمین نماید، نتوانست درین مورد کاری انجام دهد. یک روز قبل از تشکیل کنفرانس، پولینوم اضطراری دایر گردید و در آن اناهیته راتب زاد، محمود بریالی و سایر طرفداران ببرک کارمل از کمیته مرکزی حزب اخراج شدند. کنفرانس، این فیصله کمیته مرکزی را تأیید نموده و فیصله های اخطار آمیزی برای تأمین وحدت حزب صادر نمود. اما این فیصله ها نتوانست کاری را از پیش ببرد، زیرا که از یکجانب در میان صفوف "خلقها" و پرچمی ها مخالفت علیه "آشتی ملی" به علت ترس شان از تنها ماندن در مقابل مقاومت به صورت گسترده ای وجود دارد و از جانب دیگر ببرک و طرفدارانش گرچه مغضوب گرباچوف واقع شده اند اما می توانند از طرفداری لیگاچیف دلگرم باشند. "جبهه ملی نجات" که توسط ببرک مزدور و طرفدارانش پس از کنفرانس سرتاسری دوم باند پرچم و "خلق" تشکیل گردیده و در میان اعضای باند و به خصوص در میان پرچمی ها فعال است نه تنها تهدیدی علیه نجیب محسوب میگردد، بلکه حلقه ای از حلقات مخالفتی را تشکیل می دهد که از کاخ کرملین تا صفوف احزاب وابسته به ماسکو به صورت پر قدرتی وجود دارد.

از سوی دیگر رژیم مزدور لویه جرگه قلابی اش را درست در زمانی دایر کرد که مدتی بعد مذاکرات ریگان و گرباچوف در واشنگتن آغاز می گردید. قرار بود این مذاکرات گام مهمی در روند سازش میان امریکا و "شوروی" برداشته شده و قرار داد برچیده شدن موشک های میان برد اتمی میان دو طرف به امضاء برسد. واضح بود که درین مذاکرات چانه زدن بر سر "منازعات منطوقی" و از آن جمله "منازعه افغانستان" نمی توانست در میان نباشد. تا این زمان حرکت به طرف حل "منازعات منطوقی" به عنوان جزء اساسی روند سازش میان ابرقدرتها توانسته بود تقریباً شکل مشخصی را اختیار نماید. سوسیال امپریالیستها نیاز داشتند که رژیم مزدور

شان را درین مذاکرات به صورت یک رژیم قانونی منتخب مردم و دارای قانون اساسی رسماً تصویب شده و رئیس جمهور منتخب قلمداد نمایند. ارتباط میان روند سازش ابرقدرتها و مسئله افغانستان را نجیب مزدور در لویه جرگه قلابی این گونه به روشنی مطرح نمود:

«... افغانستان خواهان رفع تصادمات نظامی و ایجاد سیستم امنیت بین المللی میباشد... اکنون طریق مصالحه ملی و سیاست توافق میان مخالفین در عده ای از کشورهای جهان برای حل و فصل پرابلم جنگ و تأمین صلح و استقرار سیاسی مورد عمل قرار گرفته است. ما در تدویر کنفرانس وسیع بین المللی در باره عادی ساختن اوضاع افغانستان با شرکت اتحاد شوروی و ایالات متحده علاقمند هستیم. تحقق تدابیر پیشنهاد شده می تواند به سهم گیری بزرگی به نفع صلح و تحکیم ثبات در منطقه مبدل گردد. ما در زمینه به حادثه بزرگ که تمام جهان به اشتیاق و علاقمندی آن را انتظار میکشند یعنی در آستانه ملاقات میخائیل سرگویچ گرباچوف منشی عمومی کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی و رونالد ریگن رئیس جمهور آمریکا به امیدواری می نگرییم.»

در مذاکرات ریگان و گرباچوف در واشنگتن قرار داد برچیدن موشکهای میان برد به امضاء رسید، اما در مورد افغانستان توافقی به صورت مشخص به عمل نیامد، زیرا که "شورویها" نتوانستند از یکجانب رژیم کابل را به عنوان یک رژیم قانونی بالای امریکائی ها بقبولانند و از جانب دیگر آنها جز این که بر تصمیم شان مبنی بر خروج از افغانستان تأکید نمایند، گامی پیش نگذاشتند و فی المثل برنامه مشخصی را درین بابت ارائه نکردن. گرچه جزئیات مذاکرات نتوانست روشن گردد، اما واضح بود که جانب امریکا از "شوروی" خواهان ارائه برنامه مشخص و پروگرام روشن در زمینه بوده اند، برنامه ای که باید در دور بعدی مذاکرات ژنو- که قبل از مذاکرات ریگان و گرباچوف در ماسکو، دایر می گردید- در دستور کار قرار بگیرد.

موفقیت های مذاکرات واشنگتن با قدرت تمام توسط امپریالیستها در بوق و کرنا دمیده شد و گرباچوف و ریگان به عنوان دو پدرمعنوی خیرخواه و صلح طلب برای بشریت قلمداد گردیدند و قرار برین شد که حرکت به طرف "صلح خواهی" های بیشتر با تدویر مذاکرات سران در ماسکو در شش ماه بعد ادامه یابد. در مذاکرات واشنگتن اعلام "مشی مصالحه ملی" از جانب رژیم و اقدامات مربوطه آن توانست تا حدودی در بهبودی جو مذاکرات در مورد افغانستان نقش بازی نماید. اما این نقش در مذاکرات بعدی ماسکو نمی توانست ایفا گردد و لازم بود پیشرفت واقعی در مورد خروج قوای "شوروی" از افغانستان به دست آید، زیرا که لازم بود پیشرفت در مورد حل "منازعات منطقوی" باید پای پیشرفت در مورد "خلع سلاح اتمی" میان خود ابرقدرتها حاصل گردد. گرباچوف این کار را به دست گرفت و با انتشار اعلامیه 20 دلو خود برنامه دولت "شوروی" برای خروج قوایش از افغانستان را روشن ساخت.

درین اعلامیه گفته شد که اگر در دور بعدی مذاکرات ژنو موافقت نامه به امضا برسد، "شوروی" در ظرف ده ماه قوایش را از افغانستان بیرون خواهد برد و نیز قسمت بزرگی ازین قوا را در مراحل ابتدائی خارج خواهد ساخت. همچنان درین اعلامیه خروج قوای "شوروی" از افغانستان مشروط به تشکیل حکومت ائتلافی در افغانستان دانسته نشده موضوع تشکیل حکومت ائتلافی یک مسئله داخلی افغانها دانسته شد که نه به "شوروی" مربوط بود و نه به دیگران. تاریخ آغاز خروج قوا پانزدهم می اعلام گردیده بود و انتخاب این تاریخ به خصوص قابل دقت بود. گرباچوف در واقع می خواست که دوهفته قبل از مذاکرات ماسکو میان وی و ریگان خروج قوای "شوروی" از افغانستان عملاً آغاز گردد تا با استفاده از آن در بهبودی جو مذاکرات کوشیده شود.

پس از مذاکرات واشنگتن نه تنها امریکا بلکه ضیاءالحق نیز "آشتی ملی" میان افغانها را مورد تأیید قرارداد. وی ضمن تأیید "آشتی ملی" میان افغانها تا آنجا پیش رفت که برای تشکیل حکومت ائتلافی در افغانستان طرحی نیز ارائه نمود. بر اساس این طرح سه نیرو باید در تشکیل حکومت ائتلافی در افغانستان نقش می گرفتند: مجاهدین، مهاجرین و حکومت کابل. وقتی گرباچوف در اعلامیه اش تشکیل حکومت ائتلافی در افغانستان را یک موضوع داخلی افغانها اعلام داشت در حقیقت رسماً مخالفت خود را با طرح ضیاء الحق بیان نمود.

بهرحال انتشار اعلامیه گرباچوف، که توسط اعلامیه نجیب مزدور همراهی گردید باعث ایجاد فعالیت دیپلماتیک وسیعی شد زیرا که بعد از انتشار این اعلامیه تقریباً یقینی به نظر می رسید که در دور آینده مذاکرات ژنو در مورد جدول زمانبندی خروج قوای "شوروی" از افغانستان موافقه خواهد شد. زمان پیشنهاد شده برای خروج قوای "شوروی" از افغانستان توسط گرباچوف با زمان پیشنهاد شده توسط حکومت پاکستان صرفاً دوماه تفاوت داشت و این تفاوت دو ماهه قابل حل بود. از جانب دیگر خواست امریکا و پاکستان مبنی بر خروج قسمت بزرگ قوای "شوروی" در روزهای اول جدول زمانبندی، مورد موافقت گرباچوف قرار گرفته بود.

دور نهائی مذاکرات ژنو به صورت غیر معمولی مدت زمان طولانی ای را در بر گرفت، نه تنها بعد از آغاز رسمی آن بلکه حتی قبل از آغاز رسمی که عملاً شروع گردیده بود. علت طولانی شدن مذاکرات اختلاف بر سر جدول زمان بندی خروج قوای "شوروی" از افغانستان نبود و اختلاف کوچک بر سر این موضوع در روزهای اول مذاکرات در ژنو حل شده و مدت مذکور نه (9) ماه تعیین گردید. علت طولانی شدن

مذاکرات اختلافی بود که کلاً بر سر چگونگی سازش در افغانستان میان رژیم پاکستان، امریکا و احزاب وابسته شان (اتحاد هفتگانه پشاور) از یک طرف و روسها و مزدوران شان از جانب دیگر وجود داشت. این اختلاف پس از مذاکرات واشنگتن و پس از اعلامیه گرباچوف ونجیب بیشتتر از پیش مشخص گردید.

برای سوسیال امپریالیستها و مزدوران شان طرح سازش شامل دو بخش میشد: یکی بخش خارجی که به حل پرابلم های "اطراف افغانستان" مربوط می شد و باید از طریق مذاکرات ژنو به پیش برده می شد و دیگری بخش داخلی که به حل پرابلم میان خود افغانها ارتباط داشت و باید از طریق تطبیق "مشی مصالحه ملی" رژیم حل و فصل میگردد. بر اساس این طرح رژیم کابل یگانه مرجع قانونی در افغانستان بود که هم در حل پرابلم های "اطراف افغانستان" و هم در حل پرابلم های "داخلی افغانستان" به عنوان یک طرف قانونی در نظر گرفته می شد. در نتیجه موفقیت مذاکرات ژنو با وجودی که به حیث اساسی برای حل اختلافات داخلی افغانستان شمرده می شد اما این موفقیت به تنهایی نمی توانست به صورت کامل "مشکل" را حل نماید، بلکه باید توسط موفقیت "مشی مصالحه ملی" در داخل افغانستان تکمیل می گردید. بر اساس این طرح، تشکیل حکومت ائتلافی موضوعی نبود که باید در مذاکرات ژنو برای آن بحث می شد، بلکه موضوعی بود که باید از طریق مذاکرات میان رژیم کابل و مخالفینش (در چوکات مشی مصالحه ملی رژیم) مورد حل و فصل قرار می گرفت. (4)

موقعی که آخرین دور مذاکرات ژنو رسماً دایر گردید تلاشهای چند هفته بی نماینده خاص سرمنشی ملل متحد و مسافرت های متعدّدش میان اسلام آباد و کابل نتوانسته بود اختلاف میان دو طرح فوق الذکر را رفع نماید. به همین جهت با وجودی که مسئله جدول زمان بندی خروج قوای "شوروی" از افغانستان در همان روزهای اول مذاکرات حل و فصل گردید امضای موافقت نامه تا تاریخ معین شده در اعلامیه گرباچوف (پانزدهم مارچ) ممکن گردید. ولی در اعلامیه هایی که به روز پانزدهم مارچ توسط دولت "شوروی" و رژیم پوشالی کابل انتشار یافت از یک جانب یک بار دیگر روی طرح "شوروی" و مزدورانش تأکید به عمل آمد و از جانب دیگر خواست ادامه مذاکرات در ژنو تأیید گردید. در نتیجه مذاکرات باز هم ادامه یافت.

دور نهائی مذاکرات ژنو برخلاف دورهای قبلی یک مذاکله محدود نبود که ظاهراً صرف میان نمایندگان دولت پاکستان و رژیم پوشالی کابل دایر گردد، بلکه از همان روز های اول، مذاکرات به صورت آشکارا شکل یک مذاکله چهار جانبه میان روسها و رژیم کابل از یک جانب و امریکائی ها و پاکستانی ها - که اتحاد هفتگانه پشاور را نیز با خود داشتند - از جانب دیگر را به خود گرفت. به همین جهت تدوین نهائی مواد موافقتنامه در اثر مداخلات مستقیم امریکا و "شوروی" میسر گردید. در روزهای آخر مذاکرات بود که امریکائی ها پشتیبانی شان را از طرح دولت پاکستان مبنی بر تشکیل حکومت ائتلافی قبل از آغاز خروج قوای "شوروی" از افغانستان پس گرفتند و "شوروی" ها نیز با اعزام وزیر خارجه شان به کابل و فرا خواندن نجیب مزدور به تاشکند به چانه زنی های نماینده رژیم پوشالی در ژنو خاتمه بخشیدند و با انتشار اعلامیه مشترک کار تدوین مواد موافقت نامه را خاتمه یافته اعلام کردند. به این صورت موافقت نامه ژنو سرانجام به تاریخ 14 اپریل 1988 به امضا رسید و مذاکرات ژنو خاتمه یافت.

موافقت نامه نهائی در واقع ترکیبی است از طرحات هر دو جانب سازش. در سطح اسناد تحریری موافقت نامه به همان صورتی تدوین گردیده که مورد خواست روسها و رژیم پوشالی بود، یعنی توافقات صرفاً در سطح به اصطلاح مسایل مربوط به اوضاع اطراف افغانستان بوده و "مسایل داخلی افغانستان" در آن گنجانده نشده است، کما این که طرف امضا کننده افغانی موافقت نامه رژیم مزدور کابل می باشد. اما توافقاتی که به صورت تحریری در نیامده اند یکی عبارت است از این که نماینده خاص سرمنشی ملل متحد باید شخصاً برای تشکیل حکومت ائتلافی در افغانستان به تلاش هایش ادامه بدهد و دیگری عبارت است از توافق میان امریکا و "شوروی" که بر اساس آن طرفین توازن را در ادامه و یا قطع کمکهای نظامی به طرفهای مورد حمایت شان مراعات خواهند کرد. به عبارت دیگر اگر از یک جانب رژیم مزدور کابل در عمل (du facto) به رسمیت شناخته شده است از جانب دیگر مسئله ارسال کمکهای نظامی امریکا به نیروهای مورد حمایتش - در صورت ادامه کمک های نظامی "شوروی" به رژیم کابل - نیز مورد قبول روسها قرار گرفته است.

امضای موافقت نامه ژنو و آغاز عملی عقب نشینی قوای "شوروی" از افغانستان گامی است که باید نقشش را در گرمی و بهبودی جو مذاکرات سران امریکا و "شوروی" در ماسکو بازی نماید. آغاز عملی عقب نشینی قوای "شوروی" از افغانستان می تواند خاطر جمعی و دلگرمی "مبارزه خستگی ناپذیر ضد امپراتوری شیطانی" را در مورد تغییر "شوروی" و نیز تغییرات در "شوروی" بیشتر سازد و نیز می تواند در شرایط عدم موجودیت توافق بر سر کاهش سلاحهای استراتژیک اتمی، تحفه ای باشد از طرف ریگان و گرباچوف که یک جا با رسمیت یافتن موافقت نامه برچیدن سلاح های میانبرد اتمی و تبادله رسمی اسناد آن در ماسکو به جهانیان تقدیم گردد تا آن ها از "فیض و برکت" روند سازش میان ابرقدرتها ناامید نشده و آن را خاتمه یافته تلقی نمایند.

عقب کشی و امیدواری: -

عقب نشینی قوای "شوروی" از افغانستان گرچه هزیمت "آبرومندانه ای" است، اما در نفس هزیمت نمی توان شکی داشت، زیرا که نه تنها مقاومت سرکوب ناشده در افغانستان بر جای مانده است بلکه امریکائی ها درین میان برندگان واقعی کشمکش محسوب می گردند. روسها دلیل موجودیت قوای شان را در افغانستان مداخلات خارجی و به خصوص مداخلات امپریالیزم امریکا در امور داخلی افغانستان می دانستند. اما حالا که از افغانستان عقب میکشند نه تنها از بابت این عقب کشی، هیچ چیزی از امریکائی ها طلبگار نیستند بلکه به آنها حق داده اند که در صورت ادامه تحویل دهی اسلحه و مهمات از طرف خود شان به رژیم کابل تحویل دهی اسلحه و مهمات را به احزاب پشاوروی جاری نگه دارند. ازین جهت عقب کشی قوای "شوروی" از افغانستان امتیازی محسوب می گردد که امپریالیزم امریکا در جریان روند سازش با سوسیال امپریالیزم شوروی به دست آورده است. حتی گذشته ازینها صرف عقب نشینی قوای "شوروی" از افغانستان می تواند برای امپریالیست های امریکائی یک امتیاز و برای سوسیال امپریالیزم شوروی یک باخت محسوب گردد.

بهرحال اکنون روشن است که فعلاً روسها امیدواری هائی را که در مورد افغانستان دارند عمدتاً در چوکات سازش با امپریالیست های امریکائی در سطح جهانی و در چوکات سازش با فئودالیزم و کمپرادوریزم غرب در افغانستان مطالعه می نمایند. آنها در واقع دیگر موفقیت شان را در افغانستان از طریق اشغال مستقیم نظامی جستجو نمی نمایند، هرچند ممکن است از دوام اشغال به حیث فشار در امتیاز گرفتن بیشتر از حریفان در سازش ها استفاده نمایند. امیدواری هایی که روسها در مورد افغانستان دارند در اعلامیه گرباچوف (مؤرخ 20 دلو) به این صورت تبارز نموده است:

«آیا تصادمات نظامی بعد از عودت قوای شوروی بیشتر مشتعل خواهد شد؟ گمان نکنم که درین مورد پیشگویی لازم باشد. فکر می کنم که از چنین انکشاف حوادث می توان جلوگیری کرد، اگر آن هائی که اکنون علیه برادران خود می جنگند موضع گیری مسئولانه اتخاذ نمایند و در ساختمان صلح آمیز عملاً اشتراک نمایند. ولی اگر آنها به حکم خرد نه بلکه از احساسات مملو از تعصب پیروی نمایند، مجبور میگردند تا در برابر اراده رشد یابنده قابل ملاحظه مردم افغانستان به سوی صلح آفرینی در کشور و با تعهدات دول مبنی بر عدم مداخله در امور داخلی کشور مواجه می گردند. تعهدات ژنو راه را برای بذل کمک از خارج برای آنانی که بخواهند از طریق تحمیل اراده خویش از طریق نیروی مسلحانه بالای مردم محاسبه کنند مسدود خواهد ساخت. در صورتی که ضرورت به وجود آید می توان در این مرحله با استفاده از سازمان ملل متحد و شورای امنیت فکر کرد.»

امید این است که تعهدات ژنو راه را برای دریافت کمک نظامی به "مخالفین" رژیم مسدود می سازد و این امر آنها را وادار خواهد ساخت که به سازش و مصالحه تن دهند و در "ساختمان صلح آمیز" شرکت نمایند. البته زمینه های داخلی این تن دادن به سازش و مصالحه و ساختمان صلح آمیز نیز در اثر تطبیق "مؤفقانه" "مشی مصالح ملی" به وجود آمده که بر اساس آن "مخالفینی" که باید کمک نظامی از خارج بر اساس موافقت نامه ژنو بر روی شان قطع گردد، می توانند با دلگرمی در "ساختمان صلح آمیز" شرکت نمایند. این ساختمان صلح آمیز چگونه ساختمانی است؟

«- دین افغانستان دین مقدس اسلام است. در جمهوری افغانستان باید تمامی قوانی با اساسات دین مقدس اسلام مطابقت داشته باشد.» (ماده دوم قانون اساسی رژیم)

«- "باغستانها و تاکستانها کاملاً در اختیار مالکان قرار دارند و قابل استملاک نیستند. زمین های موقوفه قابل استملاک نیست. زمین های طرفداران دولت قابل استملاک نیست. در مواردی که مجموع زمین در اختیار زمین داران نمی تواند قرار بگیرد، حد نصاب زمین داری 100 جریب یا معادل 20 هکتار است.» (قانون مناسبات ارضی و آب در جمهوری افغانستان)

«- استملاک ملکیت های شخصی از طرف دولت بر اساس پرداخت عوض یا قیمت عادلانه دارائی استملاک شده به مالک قبلی قابل اجرا می باشد.» (قانون اساسی رژیم)

«- ما حاضر هستیم تا به سرمایه گذاری های غرب نیز امکانات شرکت در اقتصاد کشور را بدهیم.» (از سخنان نجیب مزدور)

سوسیال امپریالیست ها می توانند واقعاً امیدوار باشند، زیرا که در سطح بین المللی سازش در جریان است و در افغانستان فئودالیزم و بورژوازی کمپرادور غرب می توانند از امتیازات مهمی در پهلوی بورژوازی کمپرادور روسی برخوردار باشند، امتیازاتی که تنها در چوکات اقتصادی محدود نیست و موقعیت های مهمی را در دولت ائتلافی نیز در بردارد.

«ما از مخالفین به شمول آنانی که در خارج کشور هستند با قلبهای مملو از آرزو و امید برای صلح وطنی خطاب می کنیم که حالا که زمینه های مداخله در امور داخلی افغانستان از میان میروند بیایند در یک ائتلاف وسیع در حکومت و پارلمان و همه عرصه ها حرکت متفقانه ملی برای قطع ریشه های مرگ و برادر کشی و بازسازی کوچه ها و قریه های ویران، زمینهای خشکیده و آب نارسیده یکجا با ما سهم بگیرند.» (از بیانیه وداعیه نجیب مزدور در روز شانزدهم می)

برای سران احزاب پشاورى البته مشكل خواهد بود كه در چوكات "مصالحه ملي" رژيم كاملاً قرار بگيرند ولى اگر آنها ديگر نتوانند كمك هاى نظامى از خارج دريافت نمايند و يا مقدار اين كمكها- بعد از عقب كشي كامل قواى "شوروى"- شديداً کاهش يابد و در نتيجه جبهات داخل نتوانند ديگر از آنها مستفيد و مستفيض شوند، سوسيال امپرياليست ها و مزدوران شان اميدوارند كه مى توانند سران فئودالى جبهات داخل را به طرف شان جلب نمايند و مقاومت را شديداً به طرف ضعف سوق دهند. اين اميدوارى چندان واهى نيز به نظر نمى رسد زيرا كه عدم موجوديت يك قطب قوى كمونيستى (در وجود حزب كمونيست) و عدم موجوديت رهبرى انقلابى واحد بر مقاومت كه بتواند در وجود ارتش توده يى جنگ انقلابى خلق ما را عليه دشمنانش به پيش ببرد و در وجود جبهه متحد ملي وحدت تمام خلق ما را تأمين نمايد، مبارزه ملت ما مى تواند وسيله اى در دست امپرياليزم و ارتجاع باشد كه از طريق سازش با آنها امكان سركوبى اش مى تواند به وجود بيايد.

به اين ترتيب اولين اميدوارى سوسيال امپرياليست ها و مزدوران شان استقرار يك رژيم كمپرادور- فئودال در كابل از طريق مصالحه با نيروهاى وابسته به امپرياليزم غرب مى باشد. ولى اگر اين طرح بنا به هر دليلى نتوانست تطبيق گردد، طرح ديگر سوسيال امپرياليست ها و مزدوران شان تجزيه افغانستان است. پايه هاى اين طرح هم اكنون در واقع تا حدودى ريخته شده است.

هشت ولايت شمالى افغانستان كه از لحاظ اقتصادى داراى اهميت بزرگى مى باشند و هم سرحد با "شوروى" هستند هم اكنون تا جائي كه براى سوسيال امپرياليست ها و مزدوران شان امكان داشته از لحاظ اقتصادى با اقتصاد "شوروى" ادغام گرديده اند. برعلاوه اين كه گاز اين منطقه به "شوروى" مى رود، تجارت سرحدى نيز آغاز گشته و همكارى مستقيم جمهورى هاى مختلف "شوروى" با رژيم مزدور به صورت عمده در همين ولايات متمرکز گرديده اند و همچنان به بعضى از شهرها و روستاهائى اين ولايات برق توليد شده در داخل خاك "شوروى"، لين كشي شده است. تسليم شدگان به دولت درين ولايات كميتى دارند و برعلاوه "سازا" و "سزا" و "گروه كار" سه تشكلى اند كه اساساً مربوط به همين ولايات مى باشند كه در آنها از روابطى برخوردارند و حتى دسته هاى نظامى در اختيار دارند. بر اساس اين طرح احتمال مى رود كه در صورت ناتوانى رژيم مزدور در حفظ كابل- بعد از عقب كشي كامل قواى "شوروى"- طبق مندرجات قانون اساسى رژيم كه به رئيس جمهور اختيار مى دهد در صورت بروز حالت اضطرار و ضرورت مى تواند پايخت را از كابل به جاي ديگرى انتقال دهد، مركز رژيم به ولايت بلخ (شهر مزار شريف) انتقال پيدا نمايد كه نزديك مرز "شوروى" بوده و پل حيرتان- ترمز (كه مزدوران آن را پل دوستى مى نامند) مستقيماً به خاك "شوروى" وصلش ساخته است. (نقشه شماره سوم)

اما در صورتى كه سوسيال امپرياليست ها و مزدوران شان ناچار شوند طرح تجزيه افغانستان را پياده كنند، امكان دارد كه نجيب مزدور نيز کنار رود و سه گروه ديگر (سزا، سازا، گروه كار) بيشتر قوت بگيرند، زيرا كه ضرورت جلب و جذب قبائل سرحدى پشتون ديگر در ميان نخواهد بود، ضرورتى كه نجيب مزدور تا حدود زيادى به آن مربوط است. اين كه در صورت پياده شدن اين طرح روس ها و نوكران شان و اوضاع كشور در مجموع چگونه تكامل خواهد كرد و آيا قواى "شوروى" دوباره از مرز آن كشور به طرف جنوب سرازير خواهند شد يا خير، همچگونه پيش بينى اى از هم اكنون- براى ما- ممكن نمى باشد.

توأم با تمامى مسايل فوق لازم است به اين مطلب توجه داشته باشيم كه روند سازش نه در سطح بين المللى بين بلوك هاى امپرياليستى برگشت ناپذير است و نه در سطح افغانستان. همچنانكه شكست سازش در سطح بين المللى مى تواند تأثيرات تعيين كننده اى روى سازش در افغانستان بگذارد، شكست سازش در افغانستان به دليل درگيرى مستقيم روسها نيز مى تواند تأثيرات مهمى بر كل روند سازش در سطح جهاني برجاي بگذارد. شكست سازش در سطح بين المللى اگر چنانچه به همين زودى ها رخ دهد مى توند باعث باقى ماندن قواى "شوروى" در افغانستان شود. اما شكست سازش در سطح بين المللى شكستى براى روس ها است زيرا كه آن ها بيشتر از امريكائى ها به آن احتياج دارند. همچنان اين شكست شكستى براى گرباچوف محسوب ميگردد شكستى كه سرنوشت سياسى وى را زير سوال خواهد برد. اما اگر سازش در افغانستان شكست بخورد و روسها نتوانند از اين كشور عقب بکشند اين موضوع تأثيرات مهمى روى روند سازش در سطح جهاني بر جاي مى گذارد و حتى ضربت مهمى بر آن وارد مى نمايد، كه بازهم شكستى براى روسها محسوب ميگردد.

به اين ترتيب شكست روسها در افغانستان اجتناب ناپذير بوده و اجتناب ناپذير به نظر مى رسد، نه تنها در قبال مقاومت ملت ما، بلكه در قبال رقيب امپرياليستى امريكائى شان نيز. شايد موفقيت و يا ناکامى "تفكر نوين سياسى" گرباچوف عمدتاً در افغانستان رقم زده شود. انكشاف حوادث در آينده روشن خواهد ساخت.

تا اينجا اوضاع در افغانستان را تا حدود زيادى از يکجانب- جانب روسها و مزدوران شان- مورد مطالعه قرار داديم. با اين مطالعه يقيناً نمى توان اوضاع در افغانستان را به تمامى از نظر گذراند. اوضاع احزاب وابسته به امپرياليزم غرب و ارتجاع منطقه را مختصراً از نظر مى گذرانيم و نيز مى بينيم كه جبهات مقاومت و مهاجرين در چه وضعى قرار دارند و در ارتباط با اين مسايل مرورى بر وضع جنبش كمونيستى كشور به عمل مى آوريم تا توانسته باشيم تلاشى را به خاطر ترسيم منظره عمومى وضع فعلى در افغانستان ارائه نماييم.

وضع اتحاد هفتگانه پشاور در شرایط فعلی

احزاب هفتگانه پشاور به مثابه نیروهای وابسته به امپریالیسم غرب و ارتجاع عرب و پاکستان در طول سالهای گذشته نه تنها در جنگ بلکه در مذاکرات و حرکت های سازشی نیز نقش دنباله رو ارتجاع حاکم بر پاکستان و امپریالیسم غرب را بازی نموده اند. مذاکرات ژنو میان رژیم حاکم بر پاکستان و رژیم مزدور سوسیال امپریالیسم شوروی صرفاً به این دلیل میتوانست وجود داشته باشد که احزاب هفتگانه پشاور توسط حاکمان اسلام آباد تسلیح و تجهیز می گردیدند و آنها را همچون ورقی در بازی های ژنو در دست داشتند. احزاب هفتگانه پشاور علی الرغم بعضی نق نق های گاه و بیگاه هرگز به صورت فعال و جدی علیه مذاکرات ژنو موضعگیری ننمودند، زیرا که به عنوان نیروهای وابسته به رژیم حاکم پاکستان توان چنین موضع گیری ای را نداشتند.

درست در همان زمانی که "مشی مصالحه ملی" رژیم مزدور به صورت جزئی از سیاست های گرباچوف و "تفکر نوین سیاسی" وی کم کم شکل می گرفت رهبران احزاب پشاور فعالیت های دیپلماتیک وسیعی را آغاز نمودند. این فعالیت های دیپلماتیک که از سفر به کشورهای افریقائی گرفته تا دیدار سران امپریالیست های اروپائی، تا تلاش به خاطر متزلزل ساختن نمایندگی رژیم مزدور در ملل متحد و تا ملاقات پر سر و صدا با ریگان را در بر میگرفت، از جانب رژیم حاکم بر پاکستان و حامیان غربی اش به عنوان وسیله فشار علیه سوسیال امپریالیستهای شوروی به کار گرفته میشد، تا در مورد قضیه افغانستان بیشتر کنار بیایند.

موقعی که "مشی مصالحه ملی" در ماه جدی سال 1365 از طرف نجیب مزدور توأم با آتش بس شش ماهه رسماً اعلام گردید، احزاب هفتگانه پشاور در اثر رهنمائی و هدایت دولت پاکستان و به مثابه حرکتی که بتواند از جانب رژیم پاکستان به صورت عامل فشاری در مذاکرات ژنو به کار آید گردهمائی پشاور را ترتیب داده و اعلامیه شان را بیرون دادند. درین اعلامیه اتحاد هفتگانه پشاور خود را «یگانه ممثل واقعی آرمانهای والای ملت مجاهد و مسلمان افغانستان» خواند و از لحاظ ایدئولوژیک و سیاسی بر ماهیت انتی کمونیستی اش صحه گذارده و جنگ جاری در افغانستان را جنگ میان اسلام و کفرنامید و درفش ارتجاعی جنگ مذهبی را برافراشته نگه داشت. بر اساس همین موضعگیری ارتجاعی و انحصار طلبانه بود که اتحاد هفتگانه پشاور درین اعلامیه فیصله های مهم شان را به ترتیب ذیل صادر کردند:

«... تنظیم های شامل اتحاد اسلامی مجاهدین افغانستان طوری که در تحلیل و رد نیرنگ های دشمن با هم متحد و هم صدا اند، در جهت ادامه سالم جهاد و طرز تشکیل حکومت مؤقت مجاهدین و زمینه سازی برای تشکیل حکومت منتخب اسلامی نیز توافق داشته، فیصله های مهم آتی را صادر کرده اند:

1 - ما در حالی که خروج بلاقیدوشرط، فوری و کامل قوای روسی را خواهانیم برای کسب آزادی و بیرون راندن قوای روسی از کشور خود و اقامه حکومت اسلامی راه دیگری جز تداوم مقاومت مسلحانه سراغ نداریم.

2 - پس از سقوط رژیم مزدور و خروج قوای روسی از کشورما، حکومت مؤقت مجاهدین اداره و کنترل امور را در افغانستان به عهده می گیرد.

3 - تحت نظارت حکومت مؤقت مذکور انتخابات آزاد صورت گرفته، شورا و حکومت منتخب اسلامی تشکیل میگردد.

4 - توافق به عمل آمد تا کمیسیون غرض تسوید دستور العمل حکومت مؤقت مذکور و چگونگی تشکیل آن و تحدید صلاحیت ها و وظایف آن توظیف گردیده، از تاریخ اول فبروری سال جاری به کار آغاز نموده در ظرف یک ماه طرح خود را تکمیل و غرض تصویب به شورای عالی اتحاد تقدیم می نماید.

5 - به تشکیل هیئت با صلاحیت قضائی اتفاق به عمل آمد تا در مورد قضایای مورد اختلاف در سطح جهاد، رفع و اصلاح منازعات میان افراد و گروه های مسلح مجاهدین فیصله لازم به عمل آورد و فتاوی شرعیه را صادر کند. فیصله های این هیئت بالای همه افراد و گروه های مجاهدین واجب التنفیذ است.

6 - متعاقب تشکیل شورای منتخب، قانون اساسی کشور تسوید و تصویب می گردد. قانون اساسی کشور متضمن تطبیق کامل اسلام در همه ابعاد حیات فردی و اجتماعی ملت ما خواهد بود.»

به این ترتیب تمامی احزاب شامل در اتحاد هفتگانه، نه تنها درین اعلامیه موضعگیری ارتجاعی، ضد انقلابی و ضد کمونیستی شان را تبارز دادند، بلکه انحصار طلبی ارتجاعی را تا آن سرحدی رسماً تأیید کردند که نه تنها موجودیت نیروهای غیر مذهبی را در مقاومت نادیده گرفتند بلکه حتی موجودیت سازمان ها و نیروهای مذهبی غیر شامل در اتحاد هفتگانه را نیز ناموجود انگاشتند.

در روزهای بعدی نه تنها هیئت با صلاحیت قضائی به خاطر حل منازعات و درگیریهای نیروهای نظامی مربوط به احزاب شامل در اتحاد هفتگانه پشاور دایر نگردید، بلکه برخوردهای مسلحانه و جنگ های داخلی میان نیروهای نظامی مربوط به این احزاب دوام نموده و از شدت آن کم نگردید. دو نمونه از وسیعترین و پرتلفات ترین این برخوردها عبارت اند از برخورد های احمد شاه مسعود در ولایات کاپیسا،

پروان، بغلان، قندوز و تخار با دسته های نظامی وابسته به حزب اسلامی گلبدین حکمتیار؛ و درگیری خونین و چند ماهه نسیم آخوندزاده قوماندان حرکت انقلاب اسلامی مولوی محمد نبی در ولایت هلمند با نیروهای مربوط به حزب اسلامی گلبدین حکمتیار، که با به جا گذاشتن چند صد نفر تلفات موجب اخراج تقریباً کامل حزب اسلامی حکمتیار از ولایت هلمند گردید.

کمیسیونی که قرار بود غرض تسوید دستور العمل حکومت مؤقت و چگونگی تشکیل آن و تحدید صلاحیت ها و وظایف آن تشکیل گردد، البته در موقع معینه تشکیل گردید اما به علت اختلافات اعضاء هیچ کاری انجام داده نتوانست و کار آن متوقف شد.

چند ماه بعد از گردهمائی پشاور، شورای عالی اتحاد هفتگانه پشاور که نه در مورد رفع منازعات میان نیروهای شان کاری از پیش برده بود و نه دستورالعملی برای حکومت مؤقت وجود داشت، فیصله کرد که قبل از همه لازم است تا بر اساس انتخابات در میان "مجاهدین" و مهاجرین یک شورای عالی سرتاسری تشکیل گردیده و این شورا رهبر اتحاد را تعیین نماید تا به این صورت تفرقه در میان اتحاد هفتگانه از میان رفته و وحدت احزاب متشکله آن تأمین گردد و رهبری واحد بتواند مسئله حکومت مؤقت را حل و فصل نماید.

انتخابات فیصله شده هیچ گونه جنبه دموکراتیک نداشت و ماهیت ارتجاعی آن کاملاً هویدا بود. اولاً درین انتخابات فیصله شده زنان نمی بایستی هیچ گونه شرکته داشته باشند و ثانیاً تا آنجایی که به داخل کشور مربوط میشد انتخابات صرفاً مربوط به "مجاهدین" بود و نه تمامی اهالی مناطق تحت کنترل احزاب متشکله اتحاد هفتگانه پشاور، و ثالثاً مسلم بود که این انتخابات به گروپ های مسلح و اهالی مناطقی که تحت کنترل احزاب پشاور نمی باشند هیچ گونه ارتباطی نداشت.

درست در همان زمانی که آوازه انتخابات در محیط خارج از کشور و به خصوص در پاکستان بسیار گرم بود، ناگهان مخالفت "اتحاد اسلامی سیاف" و "جبهه ملی نجات مجددی" علیه آن تبارز کرد. صبغت الله مجددی در مصاحبه با رادیوی بی بی سی علت مخالفتش را با انتخابات این گونه بیان نمود:

«موقعی که شورای عالی اتحاد فیصله نمود که باید انتخابات دایر گردد ما از مهاجرین و مجاهدین نظر خواهی نکرده بودیم. ولی بعد از آن که این فیصله صادر گردید ما ملاحظه کردیم که مجاهدین با انتخابات مخالفت دارند. در روزهای گذشته افراد زیادی از مجاهدین و قوماندان های جبهات نزد ما مراجعه نموده و با اصرار و پافشاری می خواهند که پروگرام انتخابات لغو گردد زیرا که عقیده دارند دایر نمودن انتخابات در داخل باعث کشت و خون در بین مجاهدین خواهد شد. به خاطر همین مسئله است که ما فعلاً با انتخابات مخالف هستیم. البته جبهه ملی نجات درین فیصله سهم داشت، ولی ما فعلاً متوجه شده ایم که این فیصله، فیصله نادرستی بوده و نباید اجرا گردد.»

به این ترتیب ناتوانی اتحاد هفتگانه پشاور حتی در دایر نمودن همان انتخابات ارتجاعی فیصله شده توسط شورای عالی اش در عمل به اثبات رسید.

اتحاد هفتگانه پشاور نه تنها در طول شش ماه اول "آتش بس" اعلام شده از جانب رژیم مزدور نتوانست کدام ابتکار سیاسی از خود نشان دهد، بلکه در طول ششماه دوم "آتش بس" تمدید شده نیز از اجرای برنامه های سیاسی مناسب عاجز آمد. در طول این مدت یگانه کاری که اتحاد هفتگانه نتوانست انجام دهد آن بود که رهبری نوبتی سه ماهه اتحاد را از بین برده و مولوی یونس خالص را برای مدت دو سال به حیث رهبر اتحاد تعیین نماید.

موقعی که تقریباً یک ماه بعد از آغاز سومین دوره شش ماهه "آتش بس" اعلام شده از جانب رژیم مزدور، اعلامیه گرباچوف انتشار یافت، همان طوری که رژیم پاکستان و حامیان غربی احزاب پشاور در مورد حل قضیه افغانستان شروع به اظهار خوش بینی نمودند، اتحاد هفتگانه پشاور نیز خود را برای سازش و مصالحه آماده نمود. در اثر هدایت و مشوره رژیم پاکستان رهبران اتحاد هفتگانه در شهر اسلام آباد گرد آمدند تا طرح یک حکومت انتقالی را به مثابه عامل فشاری در دست هیئت پاکستانی در مذاکرات ژنو اعلام نمایند و نمایش مضحکی از اتحاد میان احزاب شامل در اتحاد هفتگانه را اجرا نمایند. ولی رهبران احزاب شامل در "اتحاد" پس از چندین روز جلسه و مذاکره نتوانستند بر سر تعیین فردی از میان خود شان به حیث رئیس حکومت عبوری به توافق برسند. سرانجام در اثر فشار رژیم پاکستان که از آن ها میخواست حتماً طرحی برای حکومت عبوری در افغانستان ارائه نمایند؛ رهبران اتحاد، معاون اتحاد اسلامی سیاف و سکرتر جنرال جبهه ملی نجات را به حیث رئیس و معاون حکومت عبوری معرفی نموده و ابلاغیه ای را به تاریخ سوم حوت 1366 به این مضمون به نشر سپردند:

«بسم الله الرحمن الرحيم — شواری عالی اتحاد اسلامی مجاهدین افغانستان به تاریخ 3 حوت 1366 مطابق 22 فبروری 1988، در مورد حکومت عبوری در افغانستان طرح ذیل را به تصویب رسانید:

قبل از توافق برقرار داد جینوا که تحت نگرانی مؤسسه ملل متحد صورت می گیرد یک حکومت عبوری وسیع که در آن تمام اقشار ملت افغانستان سهیم باشند تشکیل گردد. این حکومت یک نفر رئیس که رئیس دولت نیز میباشد و 28 نفر اعضای کابینه خواهد داشت، 14 نفر آن از مجاهدین، 7 نفر از مهاجرین و 7 نفر دیگر از مسلمانان داخل افغانستان می باشند.

علاوه بر آن این حکومت دارای یک شورای 75 نفری که در آن از هر ولایت دو نفر که مجموعاً 56 نفر میشوند و یک بر سه اعضای این شورا که به 19 نفر بالغ میشود متشکل از علمای خردمند خواهد بود و این شورا وظیفه دارد تا یک قانون مؤقتی به خاطر پیشبرد امور مملکت تا تأسیس قانون جدید توسط شورای انتخابی ترتیب دهد.

نمایندگی های ولایتی به مشوره دو جانبه تأسیس خواهد شد که ولایات را اداره کند.

توأم با خروج قوای روسی از افغانستان یک کمیسیون مستقل انتخابات تأسیس خواهد شد تا مشی انتخابات را به شورا پیشنهاد نماید. نام آینده افغانستان دولت اسلامی خواهد بود که در آن قرآن و سنت حاکم خواهد بود و این حکومت یک شورای انتخابی و یک رئیس انتخابی خواهد داشت.

همچنین اتحاد اسلامی مجاهدین افغانستان مصمم است تا یک کمیسیون باز سازی را فوراً تأسیس نماید و تمام افغانهای تعلیم یافته را دعوت نماید تا به خاطر انتخابات مراجعه کنند و بعداً به وظایف در دفاتر شروع به کار نمایند. این حکومت موافقت نامه جینوا را امضاء خواهد کرد و متحمل مسئولیت و انجام کارهای خویش به شمول بازگشت پرامن قوای روسی خواهد بود به شرطی که موافقت نامه قابل قبول باشد.

حکومت عبوری پالیسی آزاد و بیطرف خارجی خواهد داشت و روابط دوستانه با تمام ممالک خصوصاً همسایگان، مشروط بر این که مداخله در امور داخلی کشور شان صورت نگیرد، خواهد داشت. شورای عالی اتحاد اسلامی مجاهدین افغانستان به اتفاق آراء محترم انجینیر احمد شاه معاون اتحاد اسلامی افغانستان و ذبیح الله مجددی را به حیث معاون وی انتخاب نمود.»
متن این اعلامیه از چند جهت قابل دقت است:

1 - سازشکاری و تسلیم طلبی:

طوری که می دانیم مذاکرات ژنو از همان آغازش تا موقعی که موافقت نامه در آن به امضاء رسید مذاکراتی بود میان رژیم پاکستان و رژیم مزدور کابل. تمامی بخش های مقاومت و منجمله اتحاد هفتگانه پشاور از ابتدا تا انتهای این مذاکرات در آن دخالت مستقیم نداشته و در تنظیم مواد موافقت نامه دست نداشته اند. اتحاد هفتگانه پشاور که به دلیل وابستگی عمیقش به رژیم پاکستان هیچگاه علیه این مذاکرات که در واقعیت امر در آن رژیم پاکستان نه تنها "وصایت" بلکه "ولایت" بر مقاومت و قیمومیت بر آن را برای خود اختصاص داده بود، به صورت جدی و قاطع ایستادگی و مخالفت نکرد و در حقیقت عملاً - علی الرغم مخالفت های جزئی کم اهمیت، غیر جدی و نا پیگیر - سوخت رسان لوکوموتیف مذاکرات ژنو بوده است. ولی روحیه سازشکارانه اتحاد هفتگانه پشاور در کمتر سندی همچون ابلاغیه حکومت عبوری آشکارا و آفتابی می باشد. این ابلاغیه در جملات اولی اش آشکارا مذاکرات ژنو را مورد تأیید قرار می دهد و در قسمت های آخرش آشکارا اعلام می نماید که حکومت عبوری مورد خواست اتحاد هفتگانه موافقت نامه ژنو را امضاء می نماید.

چنانچه مشاهده میگردد درین ابلاغیه سخن از بازسازی مذاکرات ژنو مطرح نیست تا در نتیجه آن بازسازی، این مذاکرات از صورت مذاکرات میان رژیم پاکستان و رژیم مزدور کابل به شکل مذاکراتی میان مقاومت و روسها تغییر شکل بدهد. درین مذاکرات رژیم مزدور کابل به عنوان طرف افغانی و طرف مذاکره رژیم پاکستان بوده و روسها به عنوان یکی از طرفهای اصلی این مذاکرات اصلاً مطرح نبودند. ابلاغیه اتحاد هفتگانه، این مذاکرات را از بنیاد مورد تردید قرار نمی دهد بلکه می خواهد که حکومت عبوری اش به عنوان طرف افغانی، موافقت نامه این مذاکرات را امضاء نماید، تو گوئی که افغانها در اساس نه با روسها بلکه با پاکستانی ها طبق مواد این موافقت نامه باید مشکلات شان را رفع نمایند؟! در اذای این سازشکاری و تسلیم طلبی آشکار به روسها قول داده می شود که حکومت عبوری مسئولیت بازگشت پر امن قوای آنها را از افغانستان برعهده خواهد گرفت و مناسبات حسنه با تمامی همسایگان - و منجمله "شوروی" - خواهد داشت.

سازشکاری اتحاد هفتگانه در قبال مذاکرات ژنو نه تنها در ابلاغیه حکومت عبوری بلکه در ملاقات های پیدا و پنهان با نماینده سرمنشی ملل متحد نیز تبارز کاملاً آشکارا و روشن داشت. دورنهایی مذاکرات ژنو قبل از آن که رسماً در ژنو آغاز گردد، مدت ها قبل عملاً آغاز گردیده بود. نماینده سرمنشی ملل متحد، برای چندین روز بارها میان کابل و اسلام آباد رفت و آمد کرد و با طرفهای مذاکرات مشوره ها و تبادل نظرات مفصلی به عمل آورد. در جریان همین رفت و آمد ها و گفتگو ها بود که اتحاد هفتگانه پشاور به مثابه دنبالچه سیاست های رژیم پاکستان درین مذاکرات عملاً سهم گرفت. مولوی یونس خالص رهبر اتحاد هفتگانه در منزل ضیاء الحق فراخوانده شد و در آنجا مذاکرات مفصلی با نماینده سرمنشی ملل متحد به عمل آورد. مدتی بعد ازین ملاقات نماینده سرمنشی ملل متحد برای ضیافت چاشتی به مقر اتحاد هفتگانه در پشاور دعوت گردید و در آنجا نیز با وی مذاکراتی به عمل آمد. این ملاقات ها و دید و بازدید ها البته به دنبال ملاقات رهبران اتحاد هفتگانه با "ارماکاست" معین وزارت خارجه آمریکا صورت گرفت که در آن دیپلمات امریکائی در مورد "حمایت" آمریکا از مقاومت افغانستان به یونس خالص و سایر رهبران احزاب پشاور اطمینان داد. همان موقعی که این ملاقات صورت گرفت

مطبوعات پاکستان گزارش دادند که معین وزارت خارجه آمریکا با رهبران اتحاد هفتگانه پشاور روی حکومت آینده افغانستان به بحث پرداخته است.

آنچه که تحت عنوان شرکت هفت نفر از مسلمانان داخل افغانستان در حکومت عبوری توسط ابلاغیه فرموله گردیده نشاندهنده سازش کاری اتحاد هفتگانه پشاور با رژیم مزدور کابل است. جنرال ضیاء الحق مدتی قبل از انتشار این ابلاغیه خاطر نشان ساخته بود که دولت وی خواهان تشکیل حکومتی در افغانستان است که تمامی جوانب ذیدخل افغانی و منجمله رژیم کابل را در بر بگیرد. ابلاغیه اتحاد هفتگانه به تبعیت از این موضع گیری ضیاء الحق شرکت رژیم کابل را در حکومت عبوری به رسمیت می شناسد و برای این رژیم بیست و پنج فیصد حق در حکومت قایل میگردد. البته عبارت مسلمانان داخل افغانستان به این منظور مورد استفاده قرار می گیرد که اولاً گویا هویت اسلامی "اتحاد" و هویت اسلامی حکومت عبوری مربوطه اش مخدوش نگردد و ثانیاً سازشکاری اتحاد هفتگانه برای توده های عوام کاملاً آشکار و آفتابی نباشد.

2 - انحصار طلبی: -

انحصار طلبی تمامی احزاب شامل در اتحاد هفتگانه درین ابلاغیه کاملاً آشکار است. ابلاغیه "اتحاد" خواهان تشکیل حکومتی به اشتراک تمامی اقشار ملت است ولی بدون اینکه از هیچ قشری از اقشار ملت پرسیده باشد و یا حق نمایندگی ملت را برای تعیین رهبر دولت و حکومت کسب کرده باشد، اتحاد هفتگانه پشاور را جای تمامی اقشار ملت قرار می دهد. شورای عالی اتحاد (شورای هفت نفره) رئیس حکومت و دولت و معاونش را تعیین می نماید و قرار می گذارد که هر یک از تنظیم های مربوطه "اتحاد" سه نفر را برای کابینه حکومت عبوری معرفی نماید. این تعیینات نه تنها بدون در نظر گرفتن رأی بخش های دیگر مقاومت بلکه حتی بدون نظر و رأی اعضا، مجاهدین، قوماندانان و حتی اعضای رهبری تنظیم های شامل در اتحاد هفتگانه به عمل آمد و به همین جهت کاملاً روشن بود که ره به جایی نخواهد برد.

3 - عقب نشینی از مواضع اعلامیه گردهمایی پشاور: -

اتحاد هفتگانه پشاور در اعلامیه ای که به مناسبت مخالفت با "آشتی ملی" رژیم مزدور در اجتماع پشاور صادر کرده بود و ما قسمت هائی از آن را قبلاً نقل کردیم خواهان خروج بلا قید و شرط، فوری و کامل قوای روسی گشته و نیز فیصله نموده بود که حکومت مؤقت مجاهدین پس از سقوط رژیم و خروج قوای روسی، اداره و کنترل امور را در افغانستان به عهده خواهد گرفت. آن زمان اختتام مذاکرات ژنو و امضای موافقت نامه در دستور روز قرار نداشت و ضرورت چانه زدن بیشتر هیئت پاکستانی ایجاب می نمود که به اصطلاح موضع گیری سرسختانه ای صورت بگیرد. اما ابلاغیه گرباچوف اختتام مذاکرات ژنو و امضای موافقت نامه را در دستور روز قرار داد و لذا دیگر صلاح نبود که روی همان مواضع اتخاذ شده قبلی توسط اتحاد هفتگانه پافشاری صورت بگیرد. ابلاغیه حکومت عبوری اولاً به خاطر پذیرفتن کنفرانس ژنو و اعلام آمادگی برای امضای موافقت نامه آن در واقع قبول نمود که قوای روسی نه بلا قید و شرط بلکه با قید و شرط از افغانستان خارج شوند و ثانیاً اعلام کرد که اتحاد هفتگانه پشاور حاضر است قبل از خروج قوای روسی قدرت دولتی را تصاحب نماید یعنی اعلام کرد که اتحاد هفتگانه حاضر است تفویض قدرت از جانب قوای روسی را قبول کرده و در حالی که آن ها افغانستان را در اشغال دارند، مسئولیت ها و تعهداتی را بپذیرد. البته حکومت عبوری ای که به این صورت می بایست تشکیل می شد نمونه روشن یک حکومت سازشی بود که می بایست مورد قبول روسها قرار گرفته و در تمامی جهات به مثابه حکومت دست نشانده مشترک روسها و غرب و پاکستان عمل نماید.

اینها جنبه های دیگری از سازشکاری و تسلیم طلبی اتحاد هفتگانه پشاور را در قبال سوسیال امپریالیزم شوروی نشان می دهد و روشن میسازد که احزاب شامل درین اتحاد سازش با متجاوزین را رد نکرده و حتی خواهان آن اند که قدرت دولتی از طرف متجاوزین به آنها تفویض گردد.

4 - سازشکاری با رژیم و انحصار طلبی در مقاومت: -

ابلاغیه حکومت عبوری برای شرکت هفت نفر از افراد رژیم مزدور در قدرت تحت عنوان بی مفهوم "مسلمانان داخل افغانستان" اظهار آمادگی می نماید، اما برای تمامی بخشهای دیگر مقاومت و منجمله سازمانهای مذهبی و جبهات خارج از چوکات اتحاد هفتگانه هیچگونه حقی قایل نمی باشد. این موضوع، سازشکاری اتحاد هفتگانه پشاور را با رژیم و انحصار طلبی اش را در درون مقاومت به خوبی نشان می دهد.

درست در همان موقعی که هیئت نمایندگی پاکستان در مذاکرات ژنو با در دست داشتن ورق طرح حکومت عبوری اتحاد هفتگانه پشاور بر لزوم تشکیل حکومتی در افغانستان که تمام جوانب ذیدخل را در افغانستان در بر بگیرد قبل از آغاز خروج قوای "شوروی" و قبل از

امضای موافقت نامه ژنو پافشاری می کرد، گند طرح حکومت عبوری اتحاد هفتگانه پشاور بالا آمد. صبغت الله مجددی رهبر جبهه ملی نجات افغانستان نه تنها از عضویت در شورای عالی "اتحاد" استعفا داد، بلکه از رهبری جبهه ملی نجات افغانستان نیز کناره گیری نمود. وی بعد از استعفایش آشکارا بیان نمود که رژیم پاکستان بیشترین قسمت کمک ها را در اختیار احزاب معین {منظورش اخوانیها است} قرار می دهد و از چندین سال به این طرف برای وی و جبهه ملی نجات مربوطه اش قسمت ناچیزی از پولها و سلاح های کمکی تخصیص داده شده است که ادامه این وضع باعث گردیده تا وی دیگر نتواند مسئولیت عضویت در شورای عالی اتحاد و مسئولیت رهبری جبهه ملی نجات افغانستان را برعهده بگیرد.

در همین موقع افراد جبهه ملی نجات افغانستان از دست رژیم پاکستان شکایت به کاخ سفید بردند و استغاثه کردند که ارباب بزرگ باید حکومت پاکستان را وادار کند تا "عدالت" را در مورت توزیع عطا و تحایف ذیقیمت آن مرجع عالیقدر رعایت نماید. شکایت در مورد توزیع "غیرعادلانه" کمک، البته یکی از عوامل استعفای مجددی بود، ولی یگانه عامل این استعفا نبود. عامل دیگر و شاید مهمتر عبارت بود از مخالفت شدید وی با انتخاب معاون اتحاد اسلامی به عنوان رئیس دولت و حکومت عبوری. وی درین مخالفت تا آنجا پیش رفت که اعلام کرد فرقی میان حکومت خلقیها و پرچمی ها و حکومت متعصبین وجود ندارد.

گرچه بعد از چند روز استعفای مجددی بدون ارائه کدام دلیل روشن و واضحی از طرف خود وی پس گرفته شد اما این استعفا و مسایلی که در ارتباط با آن از جوانب مختلف مطرح گردید ابلاغیه حکومت عبوری را در واقع و در عمل باطل شده اعلام نمود. این استعفا که از یکجانب نشان میداد جناب مجددی نه تنها بدون کمکهای دریافتی پولی و تسلیحاتی از دوستان خارجی اش قادر به اجرای مسئولیت هایش در شورای عالی "اتحاد" و رهبری جبهه ملی نجات افغانستان نیست، بلکه دریافت غیر کافی این کمکها نیز وی را قادر به اجرا و رفع مسئولیت هایش نخواهد ساخت و از جانب دیگر روشن ساخت که طرح حکومت عبوری و انتخاب معاون اتحاد اسلامی به حیث رئیس دولت و حکومت نه تنها بدون در نظر گرفتن رأی مردم، رزمندگان و قوماندانان جبهات و اعضای رهبری احزاب مربوطه "اتحاد" به میان کشیده شده، بلکه حتی در سطح اعضای شورای عالی "اتحاد" و رهبران احزاب مربوطه "اتحاد" نیز در اثر فشار و بدون رضایت و خواست تمامی آن ها مطرح گردیده و به فیصله درآمده است.

پس از آن که طرح حکومت عبوری اتحاد هفتگانه پشاور از طرف رژیم مزدور کابل و روسها قویاً رد گردید و پس از آن که پافشاری هیئت نمایندگی پاکستان در مذاکرات ژنو در قسمت تشکیل حکومت قابل قبول برای تمامی جوانب مربوطه افغانی قبل از امضای موافقت نامه با بی توجهی و بی التفاتی امریکا روبرو گردید، مخالفت اتحاد هفتگانه پشاور علیه مذاکرات ژنو بالا گرفت و طرح اعزام هیئتی به ژنو برای تشریح مواضع "اتحاد" به استشاره و اجازه رژیم پاکستان به میان آمد. موقعی که فیصله به عمل آمد این هیئت به ژنو اعزام گردد مولوی یونس خالص رهبر اتحاد از رهبری اتحاد استعفا داد، زیرا که با اعزام هیئت به ژنو مخالف بود و چون این طرح، طرح دولت پاکستان بود و وی نمی توانست جلو اعزام این هیئت را بگیرد چاره ای جز استعفا از رهبری "اتحاد" نداشت. جالب اینجا است که این هیئت به ژنو اعزام نگردید زیرا که نماینده سرمنشی ملل متحد با اصرار و پافشاری از ضیاء الحق خواسته بود که از اعزام این هیئت به ژنو باید به هر قیمتی جلوگیری نماید، زیرا که حضور این هیئت در ژنو در آن موقعیت حساس از مذاکرات عاقبت خوشی در بر نداشت. جنرال ضیاءالحق از اعزام این هیئت به ژنو جلوگیری کرد، ولی رهبری مولوی یونس خالص دیگر از میان رفته بود، زیرا که استعفایش مورد قبول شورای عالی اتحاد هفتگانه پشاور قرار گرفته و طبق قرار معین شده می بایست گلبدین حکمتیار برای مدت سه ماه رهبری اتحاد احزاب پشاور را برعهده می گرفت. به این ترتیب تمامی بازی های مربوط به اعزام هیئت احزاب پشاور به ژنو صرفاً یک نتیجه به بار آورد و آن ساقط شدن یونس خالص از رهبری اتحاد هفتگانه پشاور بود.

پس از آن که گلبدین حکمتیار به حیث رئیس سه ماهه اتحاد هفتگانه پشاور تعیین گردید سرو صدا های انتقال رهبری و دفاتر حزب اسلامی به ایران خوابید. گلبدین حکمتیار قبل از رسیدن به این موقعیت در جریان دور نهائی مذاکرات ژنو بار بار اعلام نموده بود که اگر دولت پاکستان موافقت نامه ژنو را امضاء نماید؛ وی رهبری و دفاتر حزبش را به ایران انتقال خواهد داد، گو این که در صورت برداشته شدن حمایت رژیم پاکستان از بالای سر امیر حزب اسلامی نه اتحاد هفتگانه ای در کار است و نه هم حکومت عبوری ای که می باید قدرت را در افغانستان به دست بگیرد.

پس از آن که موافقت نامه ژنو میان دولت پاکستان و رژیم مزدور کابل به ضمانت روس ها و امریکائی ها به امضاء رسید، اتحاد هفتگانه پشاور با دایر نمودن اجتماعی در شهر پشاور با آن مخالفت کرد. در گردهمائی متذکره گیلانی حضور نداشت و معاونش را فرستاده بود و همچنان رئیس حکومت عبوری بدون موجودیت معاون غیر وهابی اش در اجتماع شرکت کرده بود. از جانب دیگر درین گردهمائی تقریباً در مجموع در حدود سی هزار نفر شرکت نموده بودند که یک سوم تعداد جمعیتی بود که گرد همائی زمستان سال 1365 در پشاور، که به خاطر ابراز مخالفت با "مشی مصالحه ملی" رژیم تشکیل شده بود، در خود جای داده بود. به همین جهت موقعی که احزاب مربوطه اتحاد هفتگانه پشاور تصمیم گرفتند که به مناسبت تقبیح سالروز کودتای هفت ثور حرکتی از خود نشان دهند، دایر نمودن یک گرد همائی

مشترک برای شان مقدور نبود و تمامی احزاب شامل در اتحاد هفتگانه پشاور به صورت جدا جدا در کمیته‌های مهاجرین محافل و جلسات سخنرانی ترتیب دادند. درین جلسات و محافل هر حزب پروگرام خاص خود را داشت، آن چنان که رئیس و معاون حکومت عبوری نیز به مثابه رهبران یک حکومت بدون اتباع در مراسم خاص احزاب مربوطه شان شرکت نمودند.

در واقع پس از آن که ابلاغیه حکومت عبوری از طرف روسها و رژیم مزدور کابل رد گردید و امریکائی‌ها نیز اصراری در تطبیق فیصله های آن نکردند، حکومت عبوری احمد شاه که جز اسم چیز دیگری نداشت دلیل موجودیت خود را از دست داد. گرچه گفته می شود که اتحاد هفتگانه پشاور مسوده قانون اساسی مورد خواست خود را نیز تهیه کرده است ولی در عمل پس از امضای موافقت نامه ژنو تا زمان آغاز خروج قوای "شوروی" از کشور، مصروفیت اصلی احزاب مربوطه اش عبارت بوده است از تحویل گیری اسلحه و مهمات و انتقال آن به داخل و همچنان انتقال ذخایر تسلیحاتی قبلی از پاکستان به آن سوی مرز در افغانستان و نه تلاش در جهت شکل دهی حکومت مورد خواست شان که گویا باید در داخل کشور تشکیل گردد.

پی بردن به این که آیا نقش اتحاد هفتگانه پشاور پس ازین در میان جبهات جنگی و کلاً در میان مردم افغانستان به چه صورتی درخواهد آمد و آیا بیشتر تضعیف خواهد شد و یا این که قوت خواهد گرفت با توجه به نقشی که این "اتحاد" و احزاب مربوطه اش در طول ده سال گذشته و به خصوص از زمان اعلام "مشی مصالحه ملی" توسط رژیم مزدور تا زمان امضای موافقت نامه ژنو در جامعه افغانستان بازی کرده اند می تواند تقریباً به آسانی میسر باشد.

چندی قبل یکی از قوماندانان مربوط به حزب اسلامی گلبدین حکمتیار اظهارداشته بود که: «رهبران احزاب پشاور به استخوانهای چربی می مانند که مورچه ها به خاطر چربی آن ها در اطرافشان تجمع کرده باشند و موقعی که این استخوانها دیگر چرب نباشند مورچه ها از اطراف شان پراکنده خواهند شد.»

توصیف فوق تا حدود زیادی می تواند درست باشد. گرچه از میان مجموع احزاب شامل در اتحاد هفتگانه پشاور حزب اسلامی گلبدین حکمتیار و جمعیت اسلامی تا حدودی در میان جبهات دارای روابط سیاسی - تشکیلاتی بوده و فعالین تشکیلاتی مختص بخود را دارند و همچنان سید احمد گیلانی (رهبر محاذ ملی اسلامی) و صبغت الله مجددی (رهبر جبهه ملی نجات افغانستان) دارای یک اندازه روابط پیری و مریدی قبلی می باشند که در طول سالهای جنگ شکل روابط مذهبی - سیاسی را بخود گرفته است، اما این روابط در مجموع عامل عمده ارتباط جبهات با احزاب متشکله اتحاد هفتگانه پشاور به شمار نمی رود.

در واقع اکثریت جبهات داخل کشور که به نام احزاب مربوطه اتحاد هفتگانه پشاور فعالیت می نمایند، این احزاب را بیشتر به چشم تأمین کننده اسلحه و امکانات برای خود می بینند و نه به صورت رهبری های سیاسی ای که باید فعالیت های شانرا طبق رهنمودها و هدیایات و مطابق به اهداف برنامه‌های آنها به پیش ببرند.

اتحاد اسلامی عبدالرسول سیاف که به مثابه عامل دربار سعودی و مبلغ مذهب وهابی عمل می نماید توانسته است از طریق پخش امکانات مالی و تسلیحاتی دریافتی از سعودی ها، بعضی از جبهات و از جمله جبهه معروف مولوی جلال الدین حقانی در پکتیا را به خود مربوط گرداند. ولی به جرئت می توان گفت که بیشتر از نود در صد مجاهدین مربوط به این جبهات صرفاً به خاطر دریافت اسلحه و امکانات مالی نزد سیاف مراجعه می نمایند و نه تنها از لحاظ عقیدتی. آنها وهابگیری رهبری اتحاد اسلامی را تأیید نمی نمایند بلکه به شدت با آن مخالف نیز هستند.

سعودی ها مستقیماً با اتحاد اسلامی سیاف رابطه دارند و بعضاً افراد سعودی مسافرت هائی به همراهی افراد مربوط به جبهات اتحاد اسلامی به داخل افغانستان نیز می نمایند. این افراد ضمن ارائه کمک های مادی قابل توجه به جبهات البته به تبلیغ مبانی عقیدتی مذهب وهابی نیز می پردازند. اما این تبلیغات نه تنها چندان سودمند نیست بلکه در چندین مورد تا حال به قتل و کشتار مبلغین عرب وهابگیری توسط خود افراد مربوط به جبهات اتحاد اسلامی منجر گردیده است. در چنین مواردی معمولاً فرد کشته شده از جانب رهبری اتحاد اسلامی، شهیدی جا زده میشود که در برخورد با قوای روسی و قوای رژیم پوشالی به شهادت رسیده است.

حزب اسلامی مولوی یونس خالص در سال های اول بسیار ضعیف بود و روابطش به قسمت هائی از مناطق سرحدی با پاکستان محدود میشد. ولی موقعی که با قرار گرفتن در مسئولیت مالی اتحاد، خالص توانست امکاناتی بهم بزند روابطش را نیز گسترش داده و جبهات بیشتری را به خود مربوط گردانید. ملا ملنگ قندهاری از جمله قوماندانان معروفی است که با حزب اسلامی یونس خالص ارتباط دارد، در حالی که وی اصلاً اخوانی نبوده و از لحاظ سیاسی یکی از هواداران تقریباً پروپاقرص ظاهر خان شاه سابق به حساب می آید.

مولوی حقانی که مربوط حزب اسلامی یونس خالص است موقعی که امکانات اتحاد اسلامی سیاف را بیشتر دید به آن تنظیم پیوست ولی موقعی که خالص به ریاست اتحاد هفتگانه رسید مجدداً به حزب وی برگشت.

بعد از آن که مولوی نصرالله معاون مولوی محمد نبی رهبر حرکت انقلاب اسلامی دست به انشعاب زده و از مولوی نبی جدا گردید، مجموعه جبهات مربوط به حرکت انقلاب اسلامی تقریباً به دو نیم تقسیم گردیدند که نیمی مربوط به حرکت انقلاب اسلامی مولوی نبی و

نیمی دیگر مربوط به حرکت انقلاب اسلامی مولوی نصرالله بود. مگر این وضع تا زمانی ادامه داشت که مولوی نصرالله می توانست به کمک احزاب اخوانی امکانات پولی و تسلیحاتی بدست آورده و به جبهات مربوطه اش برساند. پس از آن که با به میان آمدن اتحاد هفتگانه فعلی، مولوی نصرالله رسمیتش را در نزد دولت پاکستان از دست داد و امکاناتش قطع شد، تقریباً تمامی جبهات مربوط به وی یا دوباره به حرکت انقلاب اسلامی مولوی محمد نبی پیوستند و یا به طرف محاذ ملی اسلامی رفتند. مولوی نصرالله که پس از میان رفتن رسمیتش در پاکستان به ایران کوچید، اکنون در آنجا دارای دفتر و دیوان است و چون میتواند در ایران حد اقل تسهیلاتی برای افراد فراهم نماید عده ای از سمت غرب کشور با وی رابطه دارند، اما به علت نداشتن اسلحه و امکانات مالی بیشتر از نود و پنج فیصد روابطش را با جبهات از دست داده است.

روابط جمعیت اسلامی در سمت شمال و هرات در میان جبهات نسبتاً گسترده است. اما عامل عمده این وضع رابطه سیاسی جبهات این مناطق با جمعیت اسلامی نمی باشد، بلکه عامل عمده آن عبارت است از این که در اثر تسلط پشتونها بر احزاب دیگر پشاور، اهالی این مناطق در سالهای اول جنگ چانس شان را برای دریافت اسلحه و مهمات و امکانات مادی صرفاً در جمعیت اسلامی می توانستند سراغ نمایند. ولی پس از آن که این زمینه مساعد گردید که به خصوص از طریق تقدیم رشوه اسلحه و مهمات کافی از احزاب دیگر پشاور می توانست بدست آید وضع بهم خورد و تعدادی از جبهات این مناطق توانستند با صرف پول از حزب اسلامی یونس خالص، حرکت انقلاب مولوی نبی، محاذ ملی، جبهه نجات و یا اتحاد اسلامی تسلیحات و مهمات کافی بدست آورده و به نام این احزاب شروع به فعالیت نمایند. به خاطر امکانات گزائی بود که چهره جمعیتی معروفی چون "شارقی بدخشی" توانست توسط امکانات گسترده اتحاد اسلامی سیاف و سوسه شود و به سوی وهابگیری بغلطد تا در شهر پشاور به صورت مرموزی به قتل برسد.

حزب اسلامی حکمتیار با پخش اسلحه و مهمات کافی توانسته است روابط گسترده ای در هزاره جات برایش بوجود بیاورد، در حالی که اهالی شیعه مذهب این مناطق حتی از همان دید مذهبی هیچ علاقه ای به رژیم حنفی مذهب مورد خواست این حزب و به اصطلاح خود شان "حکومت عثمانی" گلبدین ندارند، چنانچه هم اکنون جبهات مربوط این حزب در هزاره جات دعاوی حقوقی و جزائی در مناطق شان را نه در مطابقت با فقه حنفی بلکه بر اساس عنعنات قومی و محلی شان حل و فصل می نمایند.

البته در مناطق دیگر نیز وضع به همین منوال است. مثلاً وقتی که بلال قوماندان معروف حزب اسلامی در پغمان می بیند که از جبهه ملی نجات می تواند اسلحه و مهمات بیشتری بگیرد، رابطه اش را با حزب اسلامی حکمتیار قطع می کند و مریدی حضرت مجددی را می پذیرد. همچنان وقتی که مولوی یونس خالص با قندهاری ها خویشاوند می شود و امکانات حزبش را به سوی قندهار سرازیر می نماید، حزب اسلامی حکمتیار تعداد زیادی از روابطش را در قندهار از دست می دهد. علاوه برین عده زیادی از قوماندانان حزب اسلامی در مناطق قندهار و ارزگان از لحاظ سیاسی اصلاً هوادار ظاهرخان شاه سابق هستند و روابط شان با حزب اسلامی صرفاً به خاطر دریافت اسلحه و مهمات ازین حزب می باشد.

جبهه ملی نجات افغانستان به علت روابط گسترده پیری و مریدی فامیل "مجددی" در ابتدای جنگ نفوذ بسیار وسیعی به خصوص در میان پشتونها و تاجکهای اطراف کابل داشت. اما به علت کمبود امکانات تسلیحاتی تعداد زیادی از جبهات این تنظیم از آن فاصله گرفته و به احزاب پشاور جذب شده و هم اکنون مریدان بی شماری از حضرت "مجددی" در زیر درفش احزاب دیگر قرار دارند؛ آن چنان که مثلاً می توان گفت که جبهه ملی نجات در میان مجموع احزاب پشاور کمترین قسمت امکانات را دریافت می نماید و در نتیجه ضعیف ترین عضو اتحاد هفتگانه پشاور محسوب می گردد.

یکی از قوماندانان معروف که فعلاً با محاذ ملی ارتباط دارد، قوماندان عمومی شورای اتفاق، معروف به سید جگرن، در هزاره جات است. شورای اتفاق در سال های اول جنگ به صورت مستقیم و "مستقلانه" از پاکستان اسلحه و مهمات دریافت می کرد. ولی پس از آن که نیروهای وابسته به رژیم جمهوری اسلامی ایران آن را به شدت ضعیف ساختند و نفوذش را تا اندازه زیادی محدود نمودند، رسمیتش را در پاکستان از دست داد. درست در آن موقعی که شورای اتفاق در معرض نابودی قرار داشت (در سال 164) چند نفر از مسئولین بالایی اش به رهنمایی و همکاری محاذ ملی به امریکا مسافرت کرده و رابطه مستقیمی با محافل حاکمه آن کشور و سی آی ای برقرار نمودند. از آن پس شورای اتفاق گرچه نه به نام خود ولی به صورت شاخه ای از محاذ ملی در پشاور جای پای دارد و از طریق محاذ ملی اسلحه و مهمات کمکی را دریافت می نماید. سید جگرن و همین طور بهشتی قبل از آن که با محاذ ملی ارتباط بگیرند چانس شان را در جمعیت اسلامی هم آزموده بودند، ولی چون دریافت اسلحه و مهمات از طریق جمعیت اسلامی مقدور نگردید با محاذ ملی رابطه گرفتند و شورای اتفاق را به صورت شاخه ای از محاذ ملی در آوردند.

رابطه پیری و مریدی سید احمد گیلانی در میان عده ای از پشتون ها و نیز تاجک های کابل و نواحی آن محدود است. برعلاوه هزاره ها، ازبک ها و ترکمن ها و نیز تاجک های سمت شمال رابطه پیری و مریدی با سید احمد گیلانی ندارند، در حالی که تعدادی از جبهات متعلق

به آن‌ها با محاذ ملی ارتباط دارند. این جبهات تقریباً در مجموع، محاذ ملی را مرجعی می‌دانند که باید اسلحه و مهمات مورد نیاز شان را از آن به دست آورند که غالباً با پرداخت پول صورت می‌گیرد.

مطالبی را که بیان نمودیم تنها گوشه‌ای ازین حقیقت است که اتحاد هفتگانه پشاور صرفاً در اثر دریافت سیل آسای اسلحه و امکانات نظامی از اربابان منطقوی و جهانی اش و توزیع این امکانات نظامی در میان جبهات مقاومت توانسته است اکثریت جبهات مقاومت را به خود جلب نماید. اگر احزاب پشاور از دریافت این امکانات سیل آسا محروم گردد، مسلماً اگر نه تمام ولی حداقل اکثریت جبهاتی که هم اکنون به نام این احزاب فعالیت می‌نمایند رابطه شان را با آن‌ها قطع خواهند کرد.

از لحاظ سیاسی احزاب متشکله اتحاد هفتگانه پشاور به عنوان نمایندگان فئودالیسم و بورژوازی کمپرادور وابسته به غرب از یک جهت نقش "برجسته" ای در میان جبهات داشته‌اند و آن عبارت است از دامن زدن هرچه بیشتر انٹی کمونیزم، مخالفت علیه هر حرکت ملی، مترقی و انقلابی در در میان جبهات مقاومت. ولی این احزاب ازین امر ناتوان بوده‌اند که فعالیت پراگنده نظامی مقاومت را انسجام بخشند، علیه مانورها و نقشه‌های سوسیال امپریالیسم شوروی و رژیم مزدور به موقع و به طور مناسب اقدامات سیاسی مشخصی را رویدست بگیرند و خلاصه به عنوان مرکز سیاسی معتبر برای مقاومت تثبیت گردند. ناتوانی، زبونی و نوکر منشی‌ای که این احزاب پس از اعلام "مشی مصالحه ملی" توسط رژیم تا زمان امضای موافقتنامه ژنیو به طور خاص و از ابتدای جنگ تا حال به طور عام از خود به نمایش گذاشته‌اند اعتبار سیاسی نداشته‌شان را نه تنها در میان مردم افغانستان بلکه در میان جبهات مربوط به خودشان و حتی در میان قوماندانان جبهات شان بیشتر از پیش از میان برده است.

بازی‌های مسخره آمیز مربوط به حکومت عبوری نه تنها ازین جهت که ماهیت ضد دموکراتیک و انحصارطلبانه رهبران احزاب پشاور را به نمایش گذاشت و نه تنها ازین جهت که کاملاً در غیاب مردم، جبهات و قوماندانان جبهات صورت گرفت بلکه ازین جهت که به صورت کاملاً روشن رقصیدن به دهل آسلاام آباد و امپریالیست‌های حامی اش بود و مهم تر از آن به این جهت که تسلیم طلبی و سازشکاری رهبران این احزاب را در قبال سوسیال امپریالیسم شوروی و رژیم مزدورش به خوبی واضح نمود، اتحاد هفتگانه پشاور را از لحاظ سیاسی در نزد مردم، جبهات و قوماندانان داخل افغانستان بیشتر از پیش بی اعتبار ساخت.

با به اجرا گذاشتن توافقات ژنیو به هر پیمانانه‌ای که میزان تحویل دهی سلاح و مهمات به احزاب هفتگانه پشاور تقلیل یابد به همان اندازه این احزاب روابط شان را با جبهات از دست خواهند داد.

موقعی که خروج قوای "شوروی" از افغانستان تکمیل گردد، شاید بازهم کم و بیش به خصوص از جانب ارتجاع منطقه و ارتجاع عرب امکاناتی در اختیار این احزاب قرار بگیرد، اما به احتمال قریب به یقین دیگر از امکانات نظامی چند صد میلیون دالری امپریالیست‌های امریکایی و رویزیونیست‌های چینی، خبری نخواهد بود و به مقدار زیادی تقلیل خواهد یافت و لذا نفوذ احزاب پشاور به مقدار زیادی کم شده و در عوض به نفوذ قوماندانان نظامی جبهات داخل کشور افزایش به عمل خواهد آمد. بعید از امکان نیست که تا آن موقع و حتی مدت‌ها قبل از آن اتحاد هفتگانه پشاور نتواند یکپارچگی شکننده و مصنوعی فعلی اش را حفظ نماید و به دو دسته اخوانی و غیر اخوانی هوادار ظاهر خان شاه سابق تجزیه شود. در واقع اتحاد هفتگانه پشاور اساساً متشکل از دو گروه احزاب می‌باشد: یکی اخوانی‌ها که شامل حزب اسلامی حکمتیار، حزب اسلامی یونس خالص و جمعیت اسلامی بوده و اتحاد اسلامی سیاف (وهابی‌ها) نیز با آن‌ها در یک صف قرار دارد؛ و دیگری غیر اخوانی‌های هوادار ظاهر خان شاه سابق که عبارت‌اند از حرکت انقلاب اسلامی، جبهه ملی نجات و محاذ ملی اسلامی. هم اکنون عمدتاً این در واقع فشار وارده از سوی حکومت پاکستان است که احزاب هوادار شاه سابق را در پهلوی اخوانی‌ها قرار داده است زیرا که در غیر آن این احزاب غیر اخوانی ممکن است تمامی امکانات دریافتی از جانب رژیم پاکستان را از دست بدهند و تمام دم و دستگاه شان از هم بپاشد.

از جانب دیگر موقعی که رهبران این احزاب دیگر پایگاهی برای فعالیت در پاکستان نداشته باشند، بعید به نظر می‌آید که پس از انتقال به داخل افغانستان باز هم بتوانند به عنوان رهبران "جهاد" احراز مقام نمایند. قدرت در داخل افغانستان (در مناطق تحت کنترل مقاومت) در دست قوماندانان محلی است و ورود به اصطلاح رهبرانی که در طول سال‌های گذشته جنگ کمتر نقشی در رهبری جنگ داشته‌اند و دم و دستگاه خارج از کشور شان را از دست داده و دیگر استخوان‌های چربی نیستند، در قدم اول با قدرت‌های محلی ایجاد تصادم می‌نماید. ازین جهت انتقال رهبری اتحاد هفتگانه پشاور به داخل افغانستان - اگر تا آن موقع اتحاد هفتگانه‌ای وجود داشته باشد - بازهم باعث تضعیف بیشتر اعتبار و حیثیت احزاب پشاور و رهبران شان خواهد شد.

با توجه به مسایل فوق است که اکنون تمام هم و غم رهبران احزاب پشاور را تبلیغ این مسئله در میان طرفداران شان در پاکستان تشکیل می‌دهد که پس از پانزدهم می‌دفاتر و دم و دستگاه شان همچنان در پاکستان پا برجا خواهند بود و تحویل دهی اسلحه و مهمات به آن‌ها از طرف حامیان خارجی شان همچنان در جریان.

اعلامیه

در حمایت از مبارزه انقلابی در فلسطین

از طرف کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

بار دیگر خاورمیانه توجه جهان را به خود جلب کرده است. اما این بار صحنه آرایان شیوخ متفرعن، شاهان فیودال و آیت الله های ارتجاعی و عوام فریب نیستند و امپریالیست ها نیز علیرغم به حرکت در آوردن زراد خانه نظامی دو بلوک در خلیج و پیشبرد بخشی از تدارکات جنگ جهانی، در این صحنه آرایبی شرکت ندارند. توفانی از ان سوی منطقه به وزش در آمده و این بساط ارتجاعی را به مصاف می طلبد. این خیزش قدرتمند مردم فلسطین است.

صلای نبرد از گلوی نسل نوین انقلاب فلسطین، همچون وزش تند هوای تازه در فضای خاورمیانه است. این توفان هر آن چه را که به عنوان واقعیت مورد قبول در این نقطه از جهان معرفی می شد درهم ریخته است. با وجود آن که مبارزه انقلابی درین خطه هیچ گاه متوقف نگشته بود، اما کارشناسان امپریالیستی در خیال خود فاتحه جنبش فلسطین را خوانده بودند. بنا به ادعای برخی اسرائیلی ها پس از تجاوز به لبنان مسئله فلسطین صرفاً به یک مسئله داخلی اسرائیل تبدیل شده بود و رهبری سازمان آزادیبخش فلسطین در سراسر تسلیم آشکار پایین و پایین تر می رفت. درین موقعیت بود که خیابان ها به جولانگاه جوانان تبدیل شد. آن ها خود را به هر آن چه در دسترس بود، از خشت گرفته تا تیر و کمان و کوکتل مولوتوف مسلح ساخته و سوگند یاد کردند که حتی به بهای جان نبرد تا پیروزی را ادامه دهند. کدام پرولتر آگاهی است که از مشاهده هراس نیروهای متفرعن ضد شورش اسرائیلی در مقابل بی باکی جوانان فلسطینی به وجد نیاید؟

صهیونیست ها با بیرحمی تمام به مقابله با خیزش برخاستند، نیروهای تا به دندان مسلح سراسیمه به مناطق اشغالی کرانه غربی و نوار غزه سرازیر شدند. کودکان، پیر مردان و پیر زنان را به زندان افگندند، شکنجه کردند و به گلوله بستند. دست و پای هزاران تن را در پیش چشم جهانیان شکستند. این گواهی دیگر از ریشه های کل تاریخ اسرائیل است. اسرائیل که از همان ابتدا با ترور و جنگ علیه اهالی بومی فلسطین ایجاد شد، تا قتل عام صبرا و شتیلا، همواره یک دولت مستعمراتی اشغالگر و مهم ترین پایگاه خاورمیانه بی امپریالیسم بعد از جنگ جهانی دوم بوده است. اسرائیل مجری تبهکار و وحشی ارتجاع در منطقه و سراسر جهان است.

جوانان فلسطینی و خیزشی که آنان در صفوف مقدمش قرار دارند برخاسته از مقاومت یک ملت در مواجهه با استثمار و ستم مستعمراتی بی حد و حصر می باشد. بخشی از این ستم و استثمار را نقشه بین المللی نابودی کامل یک خلق تشکیل می داد که امپریالیست های فاتح در جنگ جهانی دوم جهت تضمین هژمونی خود در خاورمیانه آن را طراحی کردند. امپریالیست ها می دانند در برابر نسل نوینی از انقلابیون قرار گرفته که برخلاف رهبران سنتی جنبش مقاومت فلسطین نه در پی گنجی از سیستم پوسیده و بساط در حال تلاشی امپریالیستی، بلکه به دنبال انتقام جویی در قبال همه جنایاتی هستند که بر خلق فلسطین اعمال شده است. انترناسیونالیست های انقلابی از فرصت هایی که این تحول جهت درهم شکستن چنگال امپریالیسم از حلقوم میلیون ها ستمدیده به همراه می آورد به خوبی آگاهند و مقدم خیزش کنونی و جوانان فلسطینی را گرامی می دارند. تلاشی که در جهت جلب حمایت پرولتاریا و خلق های ستمدیده جهان ازین مبارزه صورت می گیرد و نبردی که علیه اقدامات امپریالیست ها و مرتجعین در به انحراف کشاندن و منفرد ساختن آن پیش می رود شورانگیز ترین و گرامی ترین وظیفه انترناسیونالیستی است.

این فقط صهیونیست ها نیستند که از خیزش کنونی به وحشت افتاده اند. رژیم های ارتجاعی و تحت الحمايه امپریالیسم در کشورهای عربی نیز اهالی فلسطین را تحت فشار گذاشته و تظاهرات همبستگی شان را سرکوب کرده اند. آن ها با یک دست بیانیه های ظاهری در حمایت از خلق فلسطین صادر می کنند و با دست دیگر سراسیمه می کوشند جرقه های انقلابی برخاسته از فلسطین را خاموش سازند، چرا که می تواند حیطة حاکمیت شان را شعله ور سازد. توده های این کشورها عمیقاً از امر فلسطین حمایت می کنند و می دانند که این امر در پیوند نزدیک با مبارزه برای رهایی خود شان قرار دارد.

در حالی که قوای ضد شورش اسرائیل، سرکوبگران تحت الحمايه امریکا، سیاست مشمت آهنین را در قبال خیزش کنونی در پیش گرفته اند، امپریالیست ها و مرتجعین تاکتیک های ضد انقلابی دوگانه را به کار می بندند و شدیداً از کنفرانس های صلح و "رفورم ها" دم می زنند. امپریالیست های امریکایی حتی کوشیدند که خود را به دور از سرکوبگری وحشیانه اسرائیل نشان دهند، اما همه می دانند که دولت صهیونیستی سگ پلیدی است که طبق تعلیمات ارباب عمل می کند. "نسخه" ظاهری ارباب برایش به منزله فرمان شدید تر دهان

انداختن است. همکاری نزدیک با مرتجعین عرب نظیر ملک حسین تاکتیک دیگر امپریالیست های امریکایی است و با قصد تحکیم یک رهبری "مسئول" فلسطینی و مطلوب برای ابتکارات امپریالیستی صورت می گیرد. حتا سیونورا مدیر مسئول روزنامه عربی زبان الفجر چاپ اورشلیم را اسرائیل از زندان آزاد ساخت و شخص نخست وزیر این کشور به وی مأموریت داد برای "بررسی کنفرانس در باره خاورمیانه" به واشنگتن سفر کند. حسنی مبارک و ملک حسین نیز با حمایت بسیار شولتز وزیر امور خارجه آمریکا مسافرت های جنجالی جهت تبلیغ "کنفرانس بین المللی صلح" را به پیش برده اند. اینان امید دستیابی به یک توافق سیاسی می آفرینند تا این ذهنیت تقویت شود که تعیین سرنوشت فلسطین به دست امپریالیست ها است و نه توده ها. بدین طریق اینان می خواهند نقش توده ها را به یک گروه فشار تنزل دهند- گروه فشاری که قرار است بیشترین آرزویش وادار کردن آمریکا به استفاده از نفوذ خود جهت "اصلاح" اسرائیل باشد. همان طور که حسنی مبارک اعلام کرد: «ما امید دستیابی به یک راه حل را به اهالی کرانه غربی و غزه می دهیم.» لنین زمانی متذکر شد که مرتجعین درست به هنگام گرفتار شدن در معضلات شدید قول رفرم می دهند. این دقیقاً زمانی است که می باید مبارزه جهت نابود ساختن مرتجعین را بیش از هر زمان دیگر تشدید کرد.

جنبش خودبخودی نمی تواند الی الابد تداوم یابد. پیشروی انقلاب مستلزم آنست که مبارزین سنگ پران- همان ها که امروز در جستجوی گذر به شیوه های موثرتر مبارزه هستند- به گونه ای آموزش یابند که فردا به سربازان آگاه ارتش پیش برنده جنگ رهاییبخش اصیل تحت رهبری پیشآهنگ پرولتری بدل شوند- پیشآهنگ پرولتری که قادر به طرد سیاست های رفرمیستی مسلط بر جنبش فلسطین باشد و واقعاً در جهت نابودی دولت اشغالگر مستعمراتی حرکت کند. در غیر این صورت امپریالیست ها دیر یا زود می توانند ابتکار عمل را دوباره به دست آورند و شعله های خیزش را- هر چند مؤقتاً- خاموش سازند. بدون وجود ستاد انقلابی فرماندهی بر مبنای علم و ایدئولوژی پرولتاریا یعنی مارکسیسم- لنینیسم- اندیشه مائوتسه دون، استفاده از این نوع جرقه ها برای بر افروختن آتش جنگ انقلابی در فلسطین ناممکن است. چنین عاملی هرگز در انقلاب فلسطین حضور نداشته است.

در مقابل، عرصه سیاسی فلسطین همیشه تحت تسلط جبهه های گوناگون بوده است. همان طور که بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از تجربه جبهه های این چینی تحلیل می کند: «تاریخ ورشکستگی "جبهه ضد امپریالیستی" (با "جبهه انقلابی" مشابه آن) که تحت رهبری یک حزب مارکسیست- لنینیست نباشد را نشان داده است. حتی وقتی که این جبهه یا نیروهای درونی آن رنگ و لعاب "مارکسیستی" (در واقع شبه مارکسیستی) داشته اند. این قبیل تشکلات انقلابی حتی زمانی که مبارزات قهرمانانه ای را رهبری کرده و ضربات قدرتمندی بر امپریالیست ها وارد آورده اند، باز هم ثابت کرده اند که از لحاظ ایدئولوژیک و تشکیلاتی توان مقاومت در مقابل نفوذ امپریالیستی و بورژوایی ندارند. حتی وقتی که چنین نیروهایی قدرت سیاسی را به کف آورده اند نیز قادر به پیشبرد تحول همه جانبه انقلابی نگشته دیر یا زود توسط امپریالیست ها سرنگون شده یا خود به قدرت حاکمه ارتجاعی نوین و هم پیمان با امپریالیست ها تبدیل گردیده اند.»

امروز یاسر عرفات و رهبری سنتی سازمان آزادیبخش فلسطین به جای افشای مانورها و دوپهلوگری های امپریالیست ها و به عوض دمیدن به آتش خیزش، یاور امپریالیسم در مهار شعله ها گشته اند. عرفات علناً از مبارزان خواسته است که از دست زدن به فعالیت مسلحانه اجتناب ورزند، چرا که این کار چهره بدی از فلسطینی ها در انتظار تصویر می کند. باید پرسید که در انتظار چه کسانی؟ مغلوب شدن اسرائیل توسط یک جنگ رهاییبخش در انتظار ستمدیدگان جهان تصویری بسیار عالیست، ولی توجه عرفات معطوف به نقطه دیگر است: به آستانه بارگاه های واشنگتن، لندن، پاریس، بن، مسکو و ریاض. عرفات برای شعله های خیزش به جای سوخت، آب در انبان دارد. این قبیل سیاست ها بخشی از استراتژی سازمان آزادیبخش فلسطین مبنی بر کسب توافق با اسرائیل است و مشخصاً تلاشی جهت دستیابی به "دولت کوچک" فلسطین. خیانت بار بودن این استراتژی بیش از هر چیز در آن است که بر حقیقت پرده می افگند- این حقیقت که بدون نابودی قهرآمیز دولت اسرائیل، خلق فلسطین روی رهایی به خود نخواهد دید. کنفرانس دوم بین المللی احزاب و سازمان های مارکسیست- لنینیست که به تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در سال 1984 انجامید، طی قطعنامه ای در حمایت از انقلاب فلسطین اعلام داشت که رهایی «تنها از طریق پیروزی مبارزه مسلحانه توده ها تحت رهبری پرولتاریا علیه امپریالیسم، سوسیال امپریالیسم و نوکران شان به دست می آید.» هر گونه دولتی که حاصل توافقات سیاسی و با دلالی امپریالیست ها باشد- البته چنین توافقی بعید به نظر می رسد- از آن خلق نیست. چنین دولتی یقیناً نقش کمکی برای اسرائیل ایفا خواهد کرد و یا رژیمی در شمار رژیم های سرسپرده منطقه خواهد بود. آن جنگ انقلابی که لازمه دستیابی به رهایی است با وجود رهبری این جهان بینی و سیاست های تسلیم طلبانه ای از این نوع هرگز برپا نخواهد شد.

عدم توافق موجود میان عرفات و عموزاده های "چی" وی نظیر جورج حبش و تایف حواتمه که هوادار "شوروی" و (هوادار سوریه) هستند، عمدتاً بر سر این موضوع است که تابعیت از کدام قدرت امپریالیستی یا نیروی ارتجاعی منطقه را مرجح باید شمرد. رهبری سازمان آزادیبخش فلسطین مبارزه مسلحانه را "برگ برنده ای" در بازی های خویش با قدرت های بزرگ به حساب می آورد و بدین

ترتیب این مبارزه را به اهرم فشاری جهت پیشبرد مذاکرات بدل ساخته و جنگجویانش را تا سطح وجه المصالحه با امپریالیست ها تنزل می دهد. پس جای تعجب نیست اگر جوانان فلسطینی غالباً اینان را با تمسخر رهبران "انقلاب کادیلک نشینان" خطاب می کنند؟! علیرغم فداکاری های غیر قابل توصیف و مبارزات قهرمانانه جنگجویان فلسطینی و حمایت گسترده ستمدیگان جهان از این امر شاهد آنیم که انقلاب فلسطین حتی در فرصت های تاریخی عظیمی که در برخی نقاط گرهی پدید آمده نتوانسته گام های مهمی در راه نابودی واقعی دولت اسرائیل به پیش بردارد. این ناتوانی ناشی از فقدان یک خط و مشی پرولتری و یک سازمان پیشآهنگ راستین پرولتری است. وجود یک حزب پرولتری مسلح به مارکسیسم- لنینیسم- اندیشه مائوتسه دون امر حیاتیست و انقلاب را به گونه ای رهبری خواهد کرد که بر توده های فلسطینی و ستمدیدگان دیگر کشورهای عربی اتکاء کند- همان ها که انرژی انقلابی لایزال شان فعالیت مداوم را طلب می کند- و با پرولترهای انقلابی و ستمدیدگان سراسر جهان متحد شود. به جای این، نارهبانان با بهانه "راه های عملی" پیش می آیند و سرنوشت جنبش را به مراحم رژیم های عرب، امپریالیست ها و سوسیال امپریالیست ها و رقابت ها و توطئه های شان واگذار می کنند.

چنین خیانتی بالاخص زمانی بس جنایت کارانه می شود که خیزش خلق فلسطین بار دیگر بر حقیقت تحلیل های مائو مهر تأیید می نهد: «امپریالیست ها و مرتجعین هر قدر هم که به لحاظ تاکتیکی قوی باشند، ببر کاغذی ای بیش نیستند.» ارتش صهیونیستی علیرغم لافزنی های جسورانه نظامی و زرادخانه فوق مدرن امریکایی اش در مواجهه با این خیزش توده یی ضعف خود را به نمایش گذاشته است. اگر هزاران جوانی که امروز در خیابان ها هستند به مثابه بخشی از ارتش رهائیبخش- ارتش سرخ سازمانیافته و تعلیم دیده- با چیزی بیش از سنگ پاره ها مسلح می شدند و بر مبنای یک استراتژی و تاکتیک نظامی مناسب جهت انهزام اسرائیل می جنگیدند آن وقت چه کاری از دست ارتش اوباشان رذل اسرائیلی ساخته بود! اوضاع کنونی مسئولیت انقلابیون را به طور عاجل بدانها گوشزد می کند: فقدان جنگجویان پر انرژی راه رهایی، مشکل انقلاب نیست. مشکل انقلاب نبود ستاد فرماندهی انقلابی اصیل برای رهبری چنین جنگجویانی است! آیا در کمپ ها آتش اشتیاق برای مبارزه ضد اسرائیلی در سطح عالی تر از سینه هزاران نفر زبانه نمی کشد؟ عاجل ترین وظیفه ای که امروز انقلابیون فلسطینی در پیش رو دارند عبارت است از ایجاد یک پیشآهنگ پرولتری. انقلابیون فلسطینی می توانند روی حمایت و یاری کمونیست های انقلابی اصیل- به ویژه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی- حساب کنند. بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی یقیناً مبنای اولیه عالی برای ترسیم راه انقلاب فلسطین و گردآوری نیروها برای ایجاد چنین پیشآهنگی است.

موانع پیش پا هر چند بزرگ و واقعی اند، اما هیچگاه شرایط عینی برای انجام این وظیفه چنین مساعد نبوده است. امپریالیست ها و رژیم های خاورمیانه در بحران به سر می برند، نسل کاملی در میدان نبرد حضور دارد که در میان آتش و خون فلسفه ای را جستجو می کند. کدامین درفش راهنمای آنان خواهد شد؟ علم بنیادگرایان اسلامی، همان ها که روز ها علیه امپریالیسم قیل و قال می کنند و شب ها در یک بستر می خزند؟ یا این که بیرق فرمیسم آبرو باخته عرفات حیاتی دوباره خواهد یافت؟

این اوضاع با فریاد پیدایش نیرویی را طلب می کند که علم پرولتاریا یعنی مارکسیسم- لنینیسم- اندیشه مائوتسه دون را راهنمای خود سازد- علمی که ریشه ستم وارده بر خلق فلسطین را در سیستم امپریالیستی می یابد و قادر است با پیچیدگی های سیاسی و ایدئولوژیک مبارزه طبقاتی در فلسطین (که توسط شرایط جهانی مشروط می شود) دست و پنجه نرم کرده اغتشاش را از ذهن توده های انقلابی زدوده و آنان را به نبرد در راه انقلاب اجتماعی علیه هر نوع ستم و استثمار- و نه فقط حقوق ملی و سرزمین- برانگیزد. از این رو فلسطینی که بر خاکستر دولت اشغالگر صهیونیستی باید به ناگزیر بنا شود انعکاس چهره کریمه جوامع کنونی خاورمیانه- و تحت حاکمیت کلان سران فلسطینی- نخواهد بود که چون آلت دست در چنگال بزرگ حاکمان امپریالیست قرار داده شده باشد.

بالعکس در فلسطین جامعه دموکراتیک نوینی تحت حاکمیت ستمدیدگان و استثمار شدگان قبلی ایجاد خواهد شد. چنین جامعه ای در مسیر سوسیالیسم و کمونیسم قرار داشته و منطقه پایگاهی سرخی برای انقلاب جهانی و نمونه درخشانی از نتایج جنگ خلق توسط ارتش انقلابی تحت رهبری حزب پرولتری خواهد بود. این راهی پر پیچ و خم، دشوار و محتاج فداکاریست. اما راه دیگری به سرمنزل رهایی وجود ندارد. ستمدیدگان جهان انتظار پیشروی انقلابیون فلسطینی را فقط در چنین مسیری دارند.

رفقا! چیزی برای از دست دادن نداریم، در عوض جهانی برای فتح در برابر ما است. بخشی از پروسه فتح جهان فرصتی است که برای برداشتن گام های عظیم در راه ایجاد یک فلسطین انقلابی و رها از چنگال امپریالیسم در اختیار شما قرار گرفته است.

زنده باد فلسطین!

نابود باد دولت اسرائیل!

زنده باد کمونیزم!

"کمیتة جنبش انقلابی انترناسیونالیستی"

اعلامیه

به مناسبت اول ماه می

از طرف

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

امسال، اول ماه می با بهار در فلسطین فرا می رسد. برای کسانی که معنای درد و رنج تحقیر و سرکوب را خوب می فهمند، برای گورکنان دیرینه جامعه کنونی، چه خوش آمدی بهتر از این؟

قدرت های کوچک و بزرگ جنایتکار غرب، سگ های صهیونیست شان را به کشتار توده ها از طریق زمین و هوا برانگیخته اند و این در حالیست که فلسطینی ها حتی از نجوا کردن هم منع می شوند. شوروی ها نیز که گاه و بیگاه خود را دوست خلق فلسطین معرفی می کنند تضمین موجودیت دولت صهیونیستی را با نفوذ بیشتر برای خود تاخت می زنند. آن ها سنگ در دست به پیش می تازند و با غرشی طنین افکن در سراسر جهان، کل این بساط پوسیده را نشانه می گیرند.

خیزش کنونی درین "منطقه ممنوعه"، از میان توفان همزمان در کشورهای مختلف سر بلند کرده است. مرتجعین و امپریالیست ها علیرغم اقدامات مرگبار و کشتارها، چال و نیرنگ ها و مانورهای عوام فریبانه طی سال های اخیر قادر به اعمال "آرامش" دهشتبار خود در هیچ یک از نقاط خیزش (از افریقای جنوبی تا هائیتی، از سریلانکا تا ایرلند شمالی) نگشتند. اگر کسی فریب تدابیر اینان را بخورد سرانجامی جز بدبختی نخواهد داشت.

از این اوضاع می باید دو نتیجه گرفت: اولاً همان طور که مورد فلسطین ثابت کرد انقلاب را نمی توان برای همیشه سرکوب یا نابود کرد. اگر انقلاب شکست بخورد باز هم بر خواهد خاست تا سرانجام کسانی که چیزی برای از دست دادن ندارند جهان استثمار و ستم و بی عدالتی را نابود سازند. ثانیاً بدون یک پیشآهنگ انقلابی راستین که بر مبنای مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون استوار باشد حتی قدرتمندترین خیزش ها نیز نمی توانند به جنگ خروشان خلق جهت سرنگونی دشمن تبدیل شود و بالاتر از همه نمی تواند به سوی رهایی حرکت کند.

امپریالیست ها و نوکران شان حتی از یک قطره خون توده های تحت استثمار و ستم هم نمی گذرند. به علاوه خدعه های رقابت جویانه شرق و غرب که سرانجام باید به غلبه یکی بر دیگری بیانجامد نیز بیش از پیش خطرناک شده است. نوای اوج یابنده توافقات "خلع سلاح" فقط در هماهنگی با افزایش اوج یابنده انواع تسلیحات مهیب به گوش می رسد. این رقابت به جنگ جهانی می انجامد مگر آن که انقلاب مانع این جنگ شود. اما همان طور که خیزش فلسطین نشان می دهد سررشته امور می تواند به ناگهان از کنترل امپریالیست ها و نوکران شان خارج گردد. سؤال دوره کنونی این است که جنگی خواهد شد یا نه؟ بحث بر سر این است که آیا پرولتاریا و توده های ستمدیده صاحب رهبری خود خواهند بود تا از باران فرصت بهره جویند و از طریق جنگ های انقلابی، جنگ جهانی را مانع شده و به سوی نقطه پایان نهادن برای همیشه به موجودیت طبقات، ستم و نهادها و ایده های ارتجاعی منطبق بر این ها پیشروی کنند. آیا ستمدیدگان رهبری خود را خواهند داشت تا به سوی پیروزی رهنمون شان سازد؟

از 96 سال پیش که اول ماه می برای نخستین بار به عنوان جشن انقلابی بین المللی اعلام شد، جنبش بین المللی کمونیستی پیروزی های عظیم و عقبگردهای وخیمی را تجربه کرده است. سرنگونی انقلاب تحت رهبری مائو در چین نیز از جمله این عقبگردهاست. در بسیاری از کشورها، سیاستمداران مدافع بردگی نوع قدیم یا جدید در روز اول ماه می به نعره کشی می پردازند تا فریادهای بردگان به گوش نرسد. آن ها برای این کار تانک ها و موشک های پر زرق و برق شان را به نمایش می گذارند. اما هر قدر هم که استثمارگران نوع کهن و جدید با کمک نیروی عظیم نظامی شان برای اعمال خواسته های خود تلاش کنند، باز هم قادر به حل تضادهایی که زاینده شورش علیه ان ها است نیستند.

از دیر باز به گوش گورکنان سیستم خوانده اند که شما متولد شده اید تا دیگران را غنی سازید. می باید آنان را در شمار صدها میلیونی در گردان ها سازماندهی کرد و فعال ساخت. چه کسی مسئولیت این کار را به دوش می گیرد؟ چه کسی حاضر است - به

قول بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی - با هدف «آغاز جنگ انقلابی در آنجا که امکان پذیر است و پیشبرد تدارکات در آنجا که شرایط برای انجام چنین جنگی هنوز پخته نشده علیه استثمار، ستم و بی عدالتی در جهان امروز خشماگین بپا خیزد؟ مسلماً رویزیونیست ها که درفش مارکس، لنین و مائو را به مسخره می گیرند و توافق با ستمگری را موعظه می کنند چنین کسانی نیستند. هدف اینان تداوم همین سیستم و تبدیل شدن به ستمگران نوین است. اینان حتی وقتی که به سلاح توسل می جویند نیز از طریقی پیش می روند که بوی تعفن اهداف شان از آن به مشام می رسد.

از سال 1984، نیروهای مائوئیست دنیا، در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، دوباره گرد آمدند. امروز حزب کمونیست پیرو که یکی از احزاب شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است جنگ خلق درین کشور را رهبری می کند و با به لرزه افکندن دولت و همه این جماعت متفرعن، زنگ خطر را برای رژیم های ارتجاعی و اربابان امپریالیست شان در بسیاری از نقاط جهان به صدا در آورده است. حزب کمونیست پیرو به سنگری برای خواهران و برادران طبقاتی ما در سراسر دنیا بدل گشته است.

چه کسی می تواند توده های جهان را در انقلابی پیگیر راهبر باشد؟ چه کسی می تواند در این موقعیت پا به میدان گذارد؟ این فقط کمونیست های انقلابی هستند. به همین خاطر است که رسته های کمونیستی می باید مستحکم تر شود. احزاب پرولتری می باید در کشورهایی که شدیداً بدان نیاز دارند ایجاد گردد و جنبش انقلابی انترناسیونالیستی می باید مورد حمایت قرار گیرد و تکامل یابد. هیچ کس دیگر قادر نیست توده ها را در کاری که انجام شان طلب می شود، رهبری کند. توده های تحت ستم و استثمار جهان کنونی را نه خدعه ها و میان برهای قلابی راضی خواهد کرد، نه امیدهای رخوت آور و اهدایی تسلیم طلبان و مرتجعین. آنها علیرغم پیچ و خم های راه به هیچ چیز

جز رهایی کامل راضی نمی شوند.

باشد که "خیزش سنگ باران" راه جنگ خلق برای رهایی فلسطین را هموار سازد!

از جنگ خلق در پیرو حمایت کنیم!

زنجیر ها را بشکنیم! خشم زنان را به مثابه نیروی قدرتمندی در راه انقلاب رها کنیم!

زنده باد انترناسیونالیسم پرولتری! مستحکم باد صفوف جنبش انقلابی انترناسیونالیستی!

از جنگ جهانی جلوگیری کنیم! مبارزه برای انقلاب در سراسر جهان را دامن زنیم!

"کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی"

1 - بحث روی این موضوع و مشخص نمودن تفاوت نظرات مائوتسه دون و رویزیونیستهای درون حزب و دولت چین و نیز انتقاداتی را که در هر حال می توان روی آن مطرح نمود، از حوصله این نوشته خارج است. بحث رفیق باب آواکیان در کتاب "جهت گیری استراتژیک" جوانب این مسئله را روشن ساخته است.

2 قوای "شوروی" از همان ابتدای ورودش به افغانستان در تمامی ولایات تقسیم نگردیدند بلکه در شهرها و ولایاتی جای گرفتند که دارای اهمیت استراتژیک می باشند. سیزده ولایتی که نجیب مزدور از آنها در "لویه جرگه" حرف میزد همان ولایاتی اند که قوای "شوروی" قبل از اعلام "مشی مصالحه ملی" توسط رژیم نیز در آنها محل استقرار دائمی نداشته و عملیات نظامی بالای آن ولایات توسط قوای مستقر در ولایات همجوار ویا نزدیک شان صورت می گرفت که قوای عملیات کننده بعد از ختم عملیات دوباره به پایگاه های شان در خارج ازین ولایات بر می گشتند. (نقشه شماره 2)

3 تسلیمی چهل هزار نفر از نیروهای مقاومت به رژیم مزدور و برگشت یکصد هزار مهاجر به وطن در صورتی که صحت نیز می داشتند، چندان موفقیت بزرگی برای رژیم نمی توانست محسوب گردد. چهل هزار فرد مسلح صرفاً هشت فیصد مجموع نیروهای مقاومت را تشکیل می دهد و این رقم رقم بزرگی نیست که بتواند برای رژیم موفقیت بزرگی محسوب گردد، آن چنان که بتواند زمینه را برای تدویر لویه جرگه مساعد گرداند. یکصد هزار

مهاجر فیصدی کوچکی از مجموع مهاجرین را نشان می دهد، یعنی کمتر از دو فیصد مجموع مهاجرین افغانی در خارج از کشور را. به نظر ما رقم تسلیم شدگان به دولت نه تنها در زمان تدویر "لویه جرگه" بلکه حتی تا زمان امضاء موافقتنامه ژنو به مرز ده هزار نفر رسید و رقم مهاجرین عودت کننده نیز خیلی کمتر از آن تعدادی است که از جانب رژیم مزدور احصائیه داده می شود. لویه جرگه قلابی که "ثمره موفقیت های" فوق الذکر قلمداد میگردد و در تشابه کامل با آنها قرار داشت، جرگه ای بود متشکل از طرفداران رژیم که در بهترین حالت صرفاً از دو میلیون نفوس کشور (همان دو میلیونی که رژیم ادعا داشت در مورد مسوده قانون اساسی اش از آنها نظر خواهی نموده است) از مجموع هژده میلیون، نمایندگی میکرد. این جرگه که "جمهوری دموکراتیک افغانستان" را به "جمهوری افغانستان" مبدل نمود ماهیت ارتجاعی قانون اساسی رژیم مزدور را بیشتر از پیش تثبیت نمود. مثلاً در مسوده پیشنهادی این قانون، ماده دوم به این صورت درج بود:

«ماده دوم - دین افغانستان دین مقدس اسلام است.»

لویه جرگه آشتی ملی " این ماده "قانون اساسی آشتی ملی" را به این صورت تکمیل نمود:

«ماده دوم - دین افغانستان دین مقدس اسلام است. در جمهوری افغانستان باید تمامی قوانین با اساسات دین مقدس اسلام مطابقت داشته باشد.»

4) در دور قبلی مذاکرات ژنو اصرار رژیم کابل مبنی بر تأمین امنیت در افغانستان قبل از خروج قوای "شوری" این طرح را نفی نمی کرد. رژیم پوشالی در واقع می خواست در مذاکرات ژنو حکومت پاکستان را به قبول "مشی مصالحه ملی" رژیم به عنوان اساسی برای حل اختلافات میان افغانها و ادار سازد، تا بر اساس آن اتحاد هفتگانه پشاور مجبور به آغاز مذاکرات با رژیم و شرکت در دولت ائتلافی پیشنهادی نجیب مزدور گردد. به این ترتیب رژیم پوشالی میخواست پیوند میان مذاکرات ژنو و "مشی مصالحه ملی" اعلام شده اش را رسماً در موافقت نامه بگنجاند بدون این که مسئله تشکیل حکومت ائتلافی به پاکستان و امریکا مربوط باشد. ولی پاکستانی ها که ادعا داشتند بر اساس "بشر دوستی و اخوت اسلامی" مهاجرین افغانی را پناه داده اند با این طرح مخالفت کردند و می گفتند که آنها خود را ذیحق نمی دانند که به افغانها امر و نهی نمایند که چه کار بکنند و چه کار نکنند!! در دور آخر مذاکرات ژنو نیز این موضع پاکستان تغییر نکرد، به این معنی که باز هم به افغانها در مورد مذاکره و یا عدم مذاکره با رژیم پوشالی امر و نهی نمود و در عوض خود در صدد حل اختلاف میان دو طرف برآمد و از مجاهدین و مهاجرین نمایندگی کرد؟!

*

ندای انقلاب

شماره 17

فوق العاده

ماه میزان 1367

سازماندهی مبارزه در راه وحدت

سالروز سیزدهم میزان سال 1344، دو سال قبل برای اولین بار به عنوان روز بنیانگذاری جنبش کمونیستی افغانستان، از جانب هسته انقلابی کمونیست های افغانستان با انتشار شماره فوق العاده ای از ندای انقلاب تجلیل گردید. از آن زمان بعد، در طی دو سال گذشته در جنبش کمونیستی افغانستان، تأکید وعدم تأکید برین موضوع و تجلیل و عدم تجلیل از این روز تاریخی، از یک جهت نشانه هائی گردیده اند از قاطعیت و عدم قاطعیت، استواری و عدم استواری و پافشاری وعدم پافشاری بر روی خط ایدئولوژیک- سیاسی مارکسیزم- لنینیزم- اندیشه مائوتسه دون.

تجلیل شایسته پارینه که با انتشار شماره های فوق العاده "ندای انقلاب" و "شعله" توسط هسته انقلابی کمونیست های افغانستان و کمیته تبلیغ و ترویج مارکسیزم- لنینیزم- اندیشه مائوتسه دون ... از ای نروز تاریخی صورت گرفت یک بار دیگر قاطعیت و استواری این دو تشکل کمونیستی کشور را در دفاع از افتخارات و دستاورد های گذشته جنبش کمونیستی افغانستان به نمایش گذاشت، افتخارات و دست آوردهایی که می توانند و باید در خدمت اجرای وظایف و مسئولیت های حال و آینده مان قرار بگیرند.

اکنون در سومین تجلیل این روز تاریخی، ما به صورت یقینی نمی دانیم که آیا بازهم هسته انقلابی کمونیست های افغانستان و کمیته تبلیغ و ترویج مارکسیزم- لنینیزم- اندیشه مائوتسه دون ... در این حرکت تنها خواهند بود و یا این که دیگرانی که کتبی و یا شفاهی از مارکسیزم- لنینیزم- اندیشه مائوتسه دون دم می زنند و داعیه عمل بر روی این خط را دارند نیز پا پیش گذاشته و با ما هموائی نشان خواهند داد. روشن است آن دیگرانی که درینجا مورد اشاره ما اند، پیروان رویزیونیزم تین هسیائوپینگ و نیز سنتریست های متمایل به این ارتداد نمی باشند، بلکه آنهایی اند که مخالفت شان را با رویزیونیزم و سنتریزم فوق الذکر ابراز کرده اند. واضح است که ما انتظار داریم دامنه این حرکت ما هرچه بیشتر گسترده شود، زیرا که این گستردگی نشانه ایست از وسعت بیشتر هموائی ها و همسوئی ها میان نیروهای مارکسیست- لنینیست- مائوتسه دون اندیشه در کشور و استحکام روز افزون اصولیت و قاطعیت صفوف شان.

برای سومین تجلیل سالروز سیزدهم میزان 1344، برنامه مفصلی در نظر گرفته بودیم که نسبت بروز مشکلات و موانع ناخواسته نتوانستیم آن را در عمل پیاده نمائیم. معهدا انتظار داریم انتشار این شماره تجلیلیه ندای انقلاب نیز بتواند بزرگداشت در خور شان این روز تلقی گردد.

دو نوشته ای که از رفیق شهید درین شماره نقل نموده ایم- علی الرغم موجودیت نکات قابل بحث در نوشته دوم- از دو جهت برای ما سخت عزیز و گرامی اند. اولاً ازین جهت که نشان می دهند چگونه رفیق شهید عمده بودن خطر سوسیال امپریالیزم شوروی و عمال بومی اش را برای خلق ما با گوشت و پوست خود لمس می کرده و از اولین روز بنیان گذاری و ایجاد سازمان جوانان مترقی تا آخرین دقایق قبل از گرفتار آمدن به غل و زنجیر سوسیال امپریالیست ها و مزدوران شان، روی این مسئله تأکید داشته است، کما این که ماهیت ارتجاعی و سیاه دسته ضربتی ارتجاع تیپ غربی، روحانیون مرتجع و فئودالهای بزرگ (اخوان) را نیز از نظر دور نداشته است. ثانیاً ازین جهت که نشان دهنده تلاش پیهم و مبارزه سرسختانه رفیق علیه مریضی جانکاهی اند که توان مبارزه متداوم و پیوسته را از وی سلب کرده بود.

هر دو نوشته صورت یادداشت های خصوصی را دارند و به نظر می رسد که نا تکمیل باشند، ولی در هر حال منظور از به رشته تحریر در آوردن آنها تأکید روی "غرض سیاسی پرولتاریا" و انقلاب دموکراتیک نوین و تکامل آن به سوی سوسیالیزم و کمونیزم بوده و به حق، به جا و اصولی روی تشکیل سلاح اصلی انقلاب یعنی حزب واحد کمونیست سرتاسری افغانستان به عنوان وظیفه اصلی کمونیست های افغانستان پافشاری صورت گرفته است.

تشکیل کمیته انسجام و وحدت میان هسته انقلابی کمونیست های افغانستان و کمیته تبلیغ و ترویج مارکسیزم- لنینیزم- اندیشه مائوتسه دون... گامی است به سوی اجرای وظیفه اصلی فوق الذکر. واضح است که حزب واحد کمونیست سرتاسری افغانستان را نمی توان در تلاش به خاطر حفظ و استحکام دسته ها و گروه های فعلی به وجود آورد، چه این نوع عملکرد نه تنها تشتت و پراگندگی و خرده کاری را در جنبش کمونیستی افغانستان تداوم می بخشد، بلکه تقویت شان نیز می نماید؛ تا آن حدی که کسانی را به وسوسه جمع و جور کردن محافل از هم پاشیده و نابود شده سالهای قبل می اندازد، وسوسه ای که در بهترین حالت برای عناصر اپورتونیست و حتی تسلیم طلب مأمین امن سیاسی به وجود می آورد و نقش وکیل مدافع اپورتونیست ها و تسلیم طلبان را بازی می نماید.

انتشار اعلامیه کمیته انسجام و وحدت و اعلامیه مشترک هسته... و کمیته... درین شماره ندای انقلاب دعوتی است از تمامی پیروان مارکسیزم- لنینیزم- اندیشه مائوتسه دون در افغانستان، در جهت متشکل ساختن مبارزات ایدئولوژیک- سیاسی و تشکیلاتی شان به خاطر تشکیل حزب کمونیست واحد سرتاسری افغانستان بر محور پلاتفورم مشترک و در چوکات کمیته انسجام و وحدت.

دستان نیرومند بسیاری برای بلند نگه داشتن و به پیش بردن درفش مبارزه کمونیستی جلو خواهند آمد و کمونیست های افغانستان ستاد فرماندهی واحد انقلابی با انضباط و دانشمند شان را ایجاد خواهند کرد.

مبارزه به خاطر تشکیل حزب کمونیست افغانستان را متشکل سازیم!

غرض

خدمت به خلق در هر امر کوچک زندگی در یک جامعه طبقاتی نمی تواند هدف اصلی یعنی آزادی انسان را برآورد. چون در یک جامعه طبقاتی هر نیکی روی یک غرض شخصی (سود شخصی) و هر بدی بر اثر یک غرض شخصی (مفاد شخصی) تحریک می شود. بنا بر آن فقط امر خدمت به خلق در هر کار کوچک فی نفسه نمی تواند ممثل و نمودی از کوشش در راه آزادی انسان به حساب رود، یعنی محض صفای ایدئولوژیک نمی تواند کاری از پیش ببرد.

پس عمده ترین کار در امر کوشش در راه آزادی انسان در یک جامعه طبقاتی چه شکل دارد؟ آن شکلی از کار که می تواند واقعاً در راه آزادی انسان مثمرتر شود کار سیاست انقلابی است، یعنی سیاست انقلابی - منافع کل طبقه - می تواند با پیشرفت خود زنجیرهای اسارت انسان را پاره کند و انسان را به سوی آزادی رهنمون شود. از اینست که سیاست مقدم بر هر چیز است. یعنی کمک سیاسی بی غرض ترین کمک است که یک فرد به افراد دیگر میکند. ولی چون در یک جامعه طبقاتی هیچ چیز بی غرض وجود ندارد، پس سیاست نیز نمی تواند غرض نداشته باشد، ولی غرض سیاسی چیست؟ غرض سیاسی خود یک تضاد است، از یک جانب غرض سیاسی تمام اغراض شخصی و هر یک از آنها را در بر می گیرد، شامل میشود و در احتوا دارد و از سوی دیگر غرض سیاسی یک ذره غرض شخصی را تجلی نمی دهد. غرض سیاسی یک تصور است، یک تجرید است و اجزای بی شمار اغراض شخصی را در بر دارد و در عین حال غرض شخصی هیچ فردی را نشان نمی دهد و بر نمی آورد. سیاست انقلابی پرولتری در عین حال که نفی اغراض شخصی هر فرد از طبقه است در عین حال شکل تجریدی و مجموع اغراض کل افراد طبقه است.

ولی آیا سیاست نمی تواند شکل غرض شخصی بگیرد؟ می تواند، ولی در آن صورت سیاست، سیاست انقلابی پرولتری نیست بلکه سیاست بورژوائی است. سیاست هنگامی که به صورت غرض شخصی تجلی کند، جاه طلبی و مقام پرستی میشود، به صورت تصویری از مالکیت خصوصی در می آید، یعنی تصور غرض آلود. ولی آیا سیاست پرولتری هیچگونه غرضی ندارد؟ جواب است: هم آری و هم نه.

آری، زیرا در یک جامعه طبقاتی غرض طبقه پرولتاریا درست ضد غرض بورژوازی است، بنا بر آن سیاست انقلابی پرولتری دارای "غرض" است، ولی باید دید که "غرض" پرولتاریا چیست؟ ماهیت غرض پرولتاریا، نفی هرگونه غرض است و نفی هر نوع غرض آزادی کامل تمام بشریت است. بدین ترتیب غرض پرولتاریا فی نفسه، نفی غرض است، بنا بر آن غرض نیست.

غرض بورژوازی عالی ترین شکل غرض شخصی است. به عبارت دیگر مالکیت خصوصی سرمایه داری، عالی ترین شکل مالکیت خصوصی به طور اعم است. بنا بر آن "غرضی" که مالکیت خصوصی بورژوائی را به طور کامل نفی کند، در حقیقت امر نافی و از میان برنده هر گونه مالکیت خصوصی است، بنا بر آن این غرض بذات بی غرضی است، یعنی مالکیت کمونیستی بر وسایل تولید در حقیقت "عدم مالکیت" است.

بنا بر آن پرولتاریا در امر کوشش برای آزادی، نمی تواند تا همه بشریت را آزاد نکند، خود را آزاد نماید، ازینرو "خود" پرولتاریا، تنها "خود" به مفهوم "مالکیت خود" نیست، بلکه این خود بذات نفی خود را در بردارد، "خود" پرولتاریا، در این مفهوم، بورژوازی و تمام طبقات استثمارگر را نیز در بر می گیرد.

از این رو وجه ممیزه سیاست انقلابی پرولتری از سیاست بورژوائی اینست: سیاست پرولتری عاری از هرگونه غرض شخصی است. در حالی که سیاست بورژوائی در عالی ترین شکل خود، فقط شکل عالی غرض شخصی است. در سیاست بورژوائی ولو در عالی ترین شکل آن که به ظاهر بی غرض باشد، غرض مالکیت های خصوصی در ساحة روبنا را تجلی می دهد؛ یعنی مقام، جاه، قدرت، شهرت، محبوبیت و امثال آن که همه نمود هائی از مالکیت خصوصی در ساحة روبنا است. ولی سیاست پرولتری نمی تواند با مفاهیم بالا سروکار داشته باشد، نه می تواند برای آن کار کند و نه می تواند هدف آن قدرت طلبی، شهرت جوئی و امثال آن باشد. این که گفتیم عالی ترین شکل سیاست بورژوائی است، ولی سیاست بورژوائی به صورت ساده و معمولی هرگز از "غرض" مالکیت خصوصی یعنی غرض شخصی جدا نیست.

پس در این صورت رابطه ایدئولوژی یعنی خدمت به خلق در هر امر کوچک با سیاست انقلابی پرولتری چیست؟ ماهیت سیاست پرولتری نفی "خود" است ولی این نفی خود چون به شکل نمود در آید به "هر خودی" بدل میشود؛ هر خودی که با هر خودی دیگری یکی است، برابر است و وابسته است. یگانگی و وابستگی هر خودی با خودی دیگری، هر گونه جز خودی را از بین میبرد، بناءً نفی خود است. پس سیاست پرولتری چون به عمل در آید، در هر امر کوچک شکل خدمت به خلق را به خود می

گیرد، ولی از سوی دیگری اگر در کار خدمت به خلق این یگانگی و وابستگی هر خود با خود دیگر در نتیجه خود محض یا نفی خود درک نگردد، در آن صورت خدمت به خلق فقط شکل خدمت به خود های مستقل یعنی خودی که با خود دیگر فرق دارد و نسبت به آن مستقل است و در تضاد می باشد را اختیار می کند؛ که در آن صورت از ساحه غرض بورژوائی بیرون نمی رود و در عالی ترین شکل خود به تصوف و صوفی گری مذهبی می انجامد.

چنین است وابستگی ایدئولوژی با سیاست پرولتری. و چنین است وابستگی ایدئولوژی با سیاست بورژوائی.

ایدئولوژی پرولتری هنگامی که به شکل عالی خود درآید، هنگامی که تکامل کند به سیاست پرولتری می انجامد، یعنی امر آزادی انسان، یعنی امر آزادی تمام بشریت و یعنی تکامل انسان از مرحله کودکی به مرحله بلوغ و پختگی.

ولی ایدئولوژی بورژوائی چون تکامل یابد باز از ساحه غرض شخصی جدائی ناپذیر است، منتهی عالی ترین شکل غرض شخصی یعنی رضای خدا- انسان ناشناخته- را به خود می گیرد. رضای خدا برای چه؟ محض به خاطر رضای خدا؟ خدا چیست؟ فقط می تواند در آخرین تحلیل تصور گنگ و تیره و مرموز از وحدت انسانیت باشد. ولی هرگز انسانیت نیست زیرا تجرید بی پایه و یک جانبه از عالم وجود مادی است و بنا بر آن با آن در تضاد است، زیرا در هر حال خدا جز خود انسان است، بنا بر آن رضای خدا رضای خود دیگر بوده و ماهیتاً غرض شخصی است. عالی ترین تجرید غرض شخصی- خدا است. رضای خدا- رضای خود، خودی که همواره استقلال خود را نگهداشته است. و بنا بر آن این گونه تجرید، تجرید یک جانبه خشک، عزلت جویانه و میان تهی است، همواره در صدد ارضای خود است، چون در جهان پیوسته جز خود می بیند، هرگز نمی تواند خود را ارضا کند، وسیله ای نیست که ارضای کامل وی را فراهم سازد، همه وسایل سری بی پایان ارضای خود وی است، همه وسایلی برای ارضای وی است، بنا بر آن هرگز به خود نمی رسد، خود خدا از وی است که وی هر قدر می کوشد به آن خود دست نمی یابد.

ولی تجرید پرولتری سیاست، تجرید با محتوی است، تجریدی است که خود هر آن با خود بر می خورد و از هر برخورد، بهتر خود را می شناسد، یعنی شناسائی عمیقتری درباره خود کسب می کند، بنا بر آن هر آن خود را غنا می بخشد، پرثمر و بارور است، زنده و با روح است و همواره تضاد های جز خود را در خود حل می کند و غنی تر می گردد.

عشق نوعی از احساس است، ولی چگونه؟

آن نوع از احساس میان یک مرد و یک زن، که در آن هر زنی دیگری و تمام زنان دیگر برای مرد خاص نفی میشود- به عبارت دیگر آن زن خاص به صورت تمام زنان دیگر و هر زن دیگر برای مرد خاص تجسم می یابد، و هم چنان تمام مردان و هر مرد دیگری برای زن خاص نفی می گردد و یا به عبارت دیگر آن مرد خاص به صورت تمام مردان دیگر و هر مرد دیگر برای زن خاص تجسم می یابد- مرد برای زن- همه مردان و یا نفی همه مردان دیگر و زن برای مرد- همه زنان و یا نفی همه زنان دیگر می شود. چنین است عشق، این گونه احساس نمونه تیبیک احساس کمونیستی در جامعه کمونیستی است، زیرا فقط آن گاهی که فرد، کل باشد و کل در فرد تجسم یابد، انسان به صورت تئوریک از خود آگاهی می یابد و هنگامی که همه انسانها به صورت تئوریک از همه انسانیت آگاه شوند، جامعه کمونیستی کامل ظهور میکند، و فقط در آن صورت است که ازدواج انسانی می گردد. بنا بر آن عشق انسانی ترین احساس های انسان است، ازینرو فقط در جامعه کمونیستی است که ازدواج می تواند واقعاً انسانی گردد.

تا هنگامیکه مالکیت خصوصی وجود دارد، هر خود جز خود دیگر است، یعنی انسان از خود بیگانه است، با انسان دیگر در تضاد است، بنا بر آن وحدت انسانیت به صورت تجرید و به شکل تجرید از خود بیگانه یعنی تجرید خود مستقل و غیر وابسته- خدا- ظهور می کند.

بناء هنگامی که مالکیت خصوصی چه در ساحه زیر بنا و چه در ساحه روبنا به کلی از میان برود، و در زمانی که با آن از میان رفتن مالکیت خصوصی، تضاد های طبقاتی نیز کاملاً رخت بر بندد، در آن هنگام هم سیاست و هم دولت و هم خدا لغو میشود؛ یعنی نفی نمی گردد بلکه لغو می گردد، حتی ضرورت نفی آن نیز حس نمی شود بلکه محض لغو است.

تابستان 1356

یادداشت ندای انقلاب:

در کتابچه ای که نوشته فوق درج می باشد سطور موجود اند که در آخر آنها تاریخ معینی درج میباشد و همچنان یاد داشت هائی وجود دارند که در آخر شان اسامی کتب و نشریه های مشخص به رشته تحریر در آمده اند. تصور ما آن است که نوشته های نوع اول از خود رفیق است و نوشته و یادداشت های نوع دوم مطالب نقل شده از کتب و نشریه هائی است که اسامی شان در آخر هر مطلب نقل شده ذکر گردیده است. چون نوشته فوق از جمله نوشته های نوع اول بوده و تاریخ تابستان 1356 را در آخر خود دارد، ما آن را به عنوان یکی از آثار قلمی رفیق نشر نمودیم.

اصل نوشته عنوان ندارد و عنوان مندرجه فطی را ما برای این سطور انتخاب کرده ایم و تأکیدات در همه جا از خود نویسنده است.

انقلاب و مسئله ملی

دولت افغانستان بر پایه نیرومندتر کردن قدرت مرکزی و شوونیزم پشتون استوار است. تضاد میان درانی ها و غلزائی ها تضاد بالائی طبقه حاکمه پشتون است و همواره از زمان عبدالرحمن تا کنون این تضاد سبب ایجاد کشمکش هائی درونی میان این دو قبیله بزرگ پشتون بوده است.

چون دولت افغانستان توسط پشتون های درانی که اکثریت تمام ایشان در افغانستان امروزی مقیم اند ایجاد شده و سایر قبایل پشتون و غلزائی ها اکثراً در پاکستان قراردارند بنهائاً مسئله پشتونستان در حقیقت از یک لحاظ جلوه مدرن تضاد میان درانی ها و غلزائی ها است. قبایل پشتون پاکستان کمتر از تعداد پشتون های افغانی نیست و غلزائی های افغانی به صورت عمده در نتیجه کوچی بودن خود حلقه اتصال میان درانی های افغانی و پشتونهای پاکستانی اند و از سوئی چون پشتونهای پاکستان صنعتی تر اند، غلزائی های کوچی که علاوه بر مالداری به تجارت نیز می پردازند از لحاظ اقتصادی بیشتر وابسته به پاکستان اند تا افغانستان و گذشته از آن قبایل مهمند و صافی و شنوار میان افغانستان و پاکستان تقریباً نصف اند. به این صورت است که پشتونهای پاکستان و غلزائی ها در واقع امر با درانی های بر سر اقتدار افغانی برای تسلط بر کل پشتون (که در حقیقت تسلط بر افغانستان است) رقابت می کنند.

خان ولی به تحریک شوروی می خواهد پشتونستان آزاد و یا رهبر کلی پاکستان شود. آنگاه اگر شوروی نتواند در افغانستان کاملاً بر اوضاع مسلط شود نقشه می کشد تا به نام وحدت پشتونها حد اقل پشتونهای افغانستان را جزء خاک پاکستان سازد، یعنی نقشه تجزیه افغانستان را در سر می پروراند. چنانچه این نظر درست آید آنگاه یقیناً ایران (بخوان امریکا) آرام نخواهد نشست و مناطق غربی و جنوب غربی افغانستان را خواهد بلعید. در آن صورت مسلماً شمال هندوکش را خود جناب تزارهای روس آنآ فروخواهند برد.

بنهائاً قشر بالائی طبقه حاکمه پشتون در افغانستان به دو شعار که در حقیقت دو رنگ یک پرچم اند چسپیده اند. آنهائی که از قشر خرده بورژوازی مرفه برخاسته و کمی رنگ ملیت خواهی آن تیره تر است به شعار "افغانستان کبیر" چسپیده اند. اینان نه ایران را به رسمیت می شناسند و نه پاکستان را و خواهان احیای امپراطوری احمد شاه درانی اند. مسلم است که در دنیای امروزی این جز خیال ابلهانه ای بیش نیست و ازینجا است که چلو صاف شان آب نمی گیرد و جز بلند کردن شعار، دیگر در فکر پر کردن کیسه و بالا بردن پیک اند، زیرا یک آرزوی خیالی درعمل همیشه به بالا بردن پیک می انجامد.

دسته دوم که عملی تر اند و قدرت را در دست دارند شعار خود ارادیت پشتونستان و احیاناً به رسمیت نشناختن خط دیورند و ضمیمه کردن پشتونستان به افغانستان را پیش میکشند.

منشاء این شعار درست از زمانی پیش آمد که در اوایل سالهای 30 یعنی وقتی که امپریالیزم امریکا پیمان بغداد را به شمول ایران، ترکیه، عراق و پاکستان ایجاد کرد و پایگاه های اتمی اش در پشاور تأسیس یافت. پشتونهای بر سر اقتدار افغانستان از آن جائی که واسال قدیمی شان (انگلیس) در موقعیتی نبود تا آنها را در بر سر قدرت نگه داشتن شان یاری دهد و امریکا نیز برای به دست گرفتن ایران (نفت) حاضر نشد پروژه وادی هلمند را در افغانستان پیش ببرد و لزوماً افغانستان را *do facto* تجزیه شده دانست (غرب و جنوب غرب آن از ایران و جنوب جنوب شرق و جنوب غرب آن از پاکستان) و از آن دست برداشت.

در نتیجه تمام این عوامل، پشتون های بر سر اقتدار افغانستان مجبوراً برای حفظ خود (حفظ سلطه خود) شعار به رسمیت نشناختن خط دیورند را به کمک رویزیونیست های روس پیش کشیدند.

پشتون های بر سر اقتدار در آن زمان می اندیشیدند: خط دیورند را واسال مان انگلیس بین ما و هند بریتانوی مرز قرار داده حال که "پاکستان امریکائی" و "ایران امریکائی" پدید آمده و ایجاد کننده خط دیورند خود "عقیم" است و کاری از دستش بر نمی آید، ما خود را مستقیماً در آغوش مخالف امریکا یعنی شوروی می اندازیم تا اگر امریکا بخواهد جنوب هندوکش را جزء پاکستان سازد، ما بتوانیم به کمک شوروی پشتونستان را جزء افغانستان بسازیم.

— تاریخ نشان می دهد که قدرت حکومت مرکزی در افغانستان همواره در نتیجه سرکوبی قوه آزادی طلبانه قبایل داخلی افغانستان استحکام یافته است. در دورانی که این قدرت مرکزی ناتوان شده (مانند دوره امان الله) شورشهای قبیلوی توانسته بازیکه نیروهای امپریالیستی قرار گیرد. در مورد رشد سرمایه داری نیز این موضوع از طرف طبقه حاکمه سرمشق قرار گرفته است. آنها نمی خواهند سرمایه داری به صورت لیبرال رشد نماید (به استثنای دوران اولیه ده سال اول سلطنت نادر شاه و ظاهر شاه) زیرا

رشد لیبرالی سرمایه داری مرکز قدرت جدیدی به غیر از دولت در جامعه ایجاد می کند. شیوه رشد سرمایه داری که در افغانستان انتخاب شده و به کار می رود رشد سرمایه داری بروکراتیک یعنی سرمایه داری دولتی است که به صورت مشخص از سالهای 30 تا کنون ادامه دارد.

این طرز رشد سرمایه داری قدرت اقتصادی را نیز علاوه بر قدرت سیاسی در دست دولت متمرکز می سازد، ولی خود این عامل ابتکار سیاسی دولت را به صفر تنزل می دهد، یعنی به همان تناسب که در ساحة اقتصادی دولت کنترل عام و تام را در اختیار می گیرد در ساحة سیاسی رشد نیروهای سیاسی از دولت دور تر میشود و مخالفین سیاسی بیشتر می گردد. درین شرایط یگانه راه کنترل دولت بر نیروهای سیاسی، تقویت نیروی پولیسی یعنی فاشیستی کردن سراسر دستگاه دولت از یک طرف و پرورش اجنت های سیاسی نقاب دار و رخنه کردن آن ها در جریانات سیاسی اپوزیسیون و به وسیله ایشان کنترل و یا منحرف کردن و یا سرکوبی این نیروها می باشد.

بدین سان دولت مرکزی با تقویت نیروی نظامی خود از یکسو و متمرکز ساختن رشد اقتصادی کشور در کف خویشتن از سوئی، هم تمایل خود سری را از نگاه سیاسی از جانب قبایل مختلف درهم می کوبد و هم با پیشرفت حلزون وار اقتصاد سرمایه داری به تدریج بقایای اقتصاد فئودالی و طایفوی را متزلزل می سازد. به عبارت دیگر افغانستان به عرصه نیمه فئودالی - نیمه استعماری در شرایط نیمه دوم قرن بیست کاملاً وارد شده است.

— دولت مرکزی دو تکیه گاه عمده دارد: 1- ارتش و 2- بروکراسی. در ترکیب این دو تکیه گاه عناصر فئودالی و سرمایه بزرگ بروکراتیک شامل اند. ولی عناصر فئودالی این دولت فئودال هایی اند که تا حدی از مناسبات قبیلوی خود را آزاد کرده اند (ملاکین بروکرات) و همچنان سرمایه بروکراتیک که منبع عمده آن کمک های خارجی است توانسته است افرادی را از میان اقشار گوناگون طبقات اجتماعی به خود جذب نماید. رفورم ارضی که به منظور تقویت بروکراسی و درهم شکستن باز هم بیشتر قدرت سران قبایل و طوایف به میان کشیده شده ناراضیان جدید در میان سران قبایل در دهات ایجاد کرده است. در عین حال بالا رفتن مالیات ارضی به شیوه مالیات مترقی ارضی بر این ناراضائی بازهم بیشتر افزوده است. ولی با تقویت ارتش و پولیس دولت مرکزی قوه متقابل این ناراضائی را استحکام بخشیده است. ولی این ناراضائی که در فورم سیاسی خود به شکل استقلال طلبی قبیلوی و در نتیجه تجزیه طلبی درمی آید، یک نیروی بالقوه است که می تواند در صورت استعمال شدن از طرف نیروهای امپریالیستی اوج گیرد.

— رفورم ارضی و مالیات مترقی ارضی، به رشد روابط پولی در دهات سرعت بخشیده و بورژوازی تجاری را رشد سریعتر می بخشد، ولی از بالا سرمایه داری بزرگ بروکراتیک در اثر سوء اداره و عدم قدرت کافی خود نمی تواند در امر صنعتی شدن کشور نقشی ایفا نماید.

— کارگران و دهقانان یعنی توده های اصلی مولد کشور، در عین حال اکثریت قاطع هشتاد و پنج فیصد جمعیت کشور را تشکیل می دهد. دهقانان که اکثراً دهقانان بی زمین و کم زمین اند، در دهات پراکنده میباشند و در شرایط گوناگون فئودالی و نیمه مستعمراتی قرار می گیرند. اینان تا کنون شعورسیاسی کسب نکرده اند و اکثراً دارای احساسات مذهبی و قبیلوی اند.

— به تناسب تقویت قدرت نظامی و بروکراسی نیروهای قبیلوی در افغانستان تضعیف می یابد، ولی عنعنه و روحیات مردم در دهات به علت آن که شیوه تولید اساساً تغییر ناخورده باقی می ماند تا مدت طولانی به شیوه کهن در چارچوب مراودات قبیلوی حفظ می شود. این امر از یک طرف سیاست قبیلوی را به صورت ناب و خالص آن، آن چنان که در اوایل قرن بیست و یا اواخر قرن نوزده وجود داشت ورشکست می کند و شیوه جدید دید سیاسی یعنی کمابیش طبقاتی را آشکارا به میان می کشد. ولی از سوی دیگر دید سیاسی طبقاتی خواه نخواه به شکل به اصطلاح ملی بروز می کند که محتوی این ملیت جز احساسات قبیلوی چیز دیگری بوده نمی تواند. بنا بر آن همان طوری که در اوایل قرن بیستم سران قبایل در تشکیل سیاست افغانستان نقش مهم ایفا میکردند، حالا گروه های سیاسی روشنفکران با ایدئولوژی های جدید، نقش مهم را دارا می باشند.

— چون عمده ترین دشمن طبقاتی کارگان و دهقانان بروکراسی نظامی است بناءً عمده ترین نیروی انقلاب به رهبری ایدئولوژی مارکسیستی - لنینیستی - اندیشه مائو دهقانان می باشد. ازینجا بر می آید که مرکز فعالیت های انقلابی در دهات است. ولی از سوی دیگر پایان بودن شعور سیاسی دهقانان تا مدت نسبتاً درازی سبب آن می شود که جریان سیاسی واقعی انقلابی نتواند برآمد مهم و آشکاری داشته باشد. چون بروکراسی نظامی بر سازمان جاسوسی مخفی و پولیس نیرومند متکی است لذا شکل عمده فعالیت سیاسی فقط می تواند شیوه مخفی کاری و سازمان دادن دهقانان در انواع اتحادیه ها و تشکل نامرئی نیروی مسلح در میان ایشان باشد، زیرا دولت مسلح را فقط می توان با خلق مسلح پاسخ گفت. ازینرو دهات و شیوه مخفی کاری و مسلح کردن توده های

دهقانی اساس فعالیت حزب کمونیست است. ولی در باره فعالیت در شهرها نیز بایستی در میان کارگران و روشنفکران به تشکیل دسته های کوچک که دارای شعور سیاسی عالی باشند، اهمیت درجه اول قایل شد، زیرا تشکل حزب کمونیست در ابتدای وحله فقط می تواند از این راه صورت گیرد.

— سیاست جبهه متحد بایستی فعالانه پیش برده شود زیرا فساد بروکراسی و اجحافات نامحدود آن یک جنبش وسیع واقعاً توده بی به وجود می آورد و حزب کمونیست بدون شرکت و لزوماً رهبری مؤثر این جنبش توده بی نمی تواند به رشد خود ادامه دهد.

— درک صحیح اندیشه مائوتسه دون حلقه کلیدی است که بدون آن هرگز نمی توان نه به تشکیل هسته روشنفکری حزب و نه به ایجاد مناطق پایگاهی نیروهای مسلح خلق و نه ایجاد جبهه متحد با سایر طبقات و اقشار جامعه دست یافت.

چون قشر نسبتاً گسترده خرده بورژوازی شهری و دهاتی و همچنان لومپن پرولتاریا به انقلابی گری سطحی مجهز می شود، انواع گوناگون اپورتونیزم مارکسیستی می تواند پدید آید. این عامل بازهم بیشتر به اهمیت مبارزه به خاطر صفای مارکسیزم-لنینیزم-اندیشه مائوتسه دون می افزاید.

— خلق و پرچم که برنامه ایشان با اعلامیه "خطاب به مردم" از طرف خود جمهوری بر سر اقتدار قاپیده شده است و در عین حال جمهوری آن را به میل خود اعمال میکند، چه رسالتی برایش باقی مانده؟ به صورت عموم یگانه رسالت آن ایفای نقش سرویس جاسوسی وسیع برای جمهوری است. ادعاهای اپوزیسیون خلق و پرچم در برابر جمهوری به نظر من عوام فریبانه است زیرا بدون یک کودتای رویزیونیستی، این جمهوری قادر است به صورت آهسته تمام خواست های خلق و پرچم را بر آورد و خلق و پرچم جز کودتای ضد جمهوری که آن هم به گمان من از دستش ساخته نیست، غیر از همکاری باطنی و اپوزیشن ماندن ظاهری کار دیگری نمی تواند انجام دهد.

علت اساسی از هم پاشیدن جریان شعله جای باز نکردن آن در دهات بود. کارگران افغانی، از لحاظ اجتماعی به علت رشد نیافتن سرمایه صنعتی و به علت اینکه تولید صنعتی در تولید عمومی کشور نقش لازمی و قاطعی را کسب نکرده است، به نیروی واقعی طبقاتی مهم بدل نشده اند. گذشته از آن از لحاظ ذهنی به علت ضعف تبلیغات کمونیستی واقعی و به علت پایان بودن درجه سواد و آموزش این کارگران، ایشان آگاهی کافی برای ادامه آگاهانه یک جنبش حتی صنفی به دست نیاورده اند. بنا بر آن ضعف طبقه کارگر نوجوان که خود از لحاظ ذهنی و اقتصادی تا حدودی خرده بورژوا است و ذهنیت های قبیلوی و لومپنی بیشتر در میان ایشان رایج است جنبش شعله را مجبوراً در چارچوب روشنفکران محدود می ساخت. چون خواست های روشنفکرانه بدون پشتوانه توده بی نیروی واقعی نیست خاصه آن که اپورتونیزم نیز ظهور نماید، حتی بیشتر یکی از علل رشد اپورتونیزم در جریان شعله همین منحصر ماندن آن در قشر روشنفکران بود. بنا بر این علل جریان شعله پارچه پارچه شد. ولی اگر کارگران بنا به علل فوق به نیروی مهمی در تولید تبدیل نشده اند معکوساً دهقانان بالفعل نیروی مهم تولیدی کشوراند. اساس اقتصاد جامعه افغانی زراعت و مالداری است. ولی در میان دهقانان سموم مذهبی و عنعنات پوسیده قبیلوی و پاتریارکال و عدم سواد ابتدائی وجهه ممیزه است. باید در این دیوار به اصطلاح عظیم کهن رخنه کرد و جای پای باز نمود. بدون این کار سرنوشت هر جریان سیاسی ولو هر قدر انقلابی باشد، پوچی است.

در موقعیت جغرافیایی افغانستان و همسایگی 2500 کیلومتری آن با سوسیال امپریالیسم شوروی خاصه آن که مردمان ازبک، تاجیک و ترکمن ما در همسایگی با جمهوریت های هم قوم و هم نام در داخل امپراطوری تزار های نوین قرار گرفته اند، هرگونه به اصطلاح برنامه استقلال طلبانه ملی در داخل کشور هم از لحاظ مسایل داخلی و هم از لحاظ شرایط خارجی ارتجاعی است. مارکسیزم مبتنی است که مسئله ملی را باید از لحاظ وضع مشخص طبقاتی چه از لحاظ داخلی و چه از لحاظ بین المللی مورد بررسی قرارداد نه بر روی فورمولهای عمومی و مجرد. چنانچه شعار و برنامه استقلال طلبانه در مورد هر ملیت افغانستان پیش کشیده شود، آنگاه این امر خواه نا خواه به صورت جبری به تجزیه کامل کشور افغانستان کنونی می انجامد که این امر به سود هیچیک از ملیت های موجود در افغانستان بوده نمی تواند. وضع قبیلوی داخلی افغانستان این نکته را در برنامه استقلال طلبانه ملی به صورت ناگزیر داخل می سازد، تا تمایزات رو به زوال رونده قبیلوی باز هم احیا گردد، تعصبات لسانی و مذهبی و نژادی شدت یابد و خلق های زحمتکش هر ملیت در قطب متضاد و آشتی ناپذیر خلق های زحمتکش ملیت های دیگر قرار گیرد. این وضع خواه نخواه روحانیون مرتجع و سران قبایل مرتجع را در رأس این جنبش های استقلال طلبانه قرار خواهد داد و از پخش اندیشه های انقلابی و مارکسیستی در میان زحمتکشان هر ملیت جلوگیری به عمل خواهد آورد و این نکته به نوبه خود امکان رهبری این جنبش های استقلال طلبانه ملی را توسط ایدئولوژی مارکسیستی-لنینیستی-اندیشه مائو ضعیف تر می سازد. درست است که سیستم فئودالی-بروکراتیک نظامی فعلی خود عامل ستم های ملی و قبیلوی و اجحافات گوناگون لسانی و مذهبی در میان ملل افغانستان

به شمار میرود، درست است که خود موجودیت این سیستم می تواند در شرایط بحرانی به تجزیه افغانستان در شرایطی که نیروهای داخلی بسیج نشده باشند منجر گردد. ولی آیا رشد جنبش هائی که خود به شرایط تجزیه افغانستان کمک کند، یعنی تفرقه های لسانی و مذهبی و قبیله‌ای را شدت بخشد خود در حقیقت کمک به این رژیم به حساب نمی آید؟ مگر ناسیونالیسم تنگ نظرانه ملیت تحت ستم خود در نطفه خویش حاوی ریشه های همان ایده های سیاسی استعمارگرانه و ظالمانه نیست که در شوونیزم ملت ستمگر موجود می باشد؟ مگر اندیشه جنبش های به اصطلاح ملی استقلال طلبانه خود ایجاب تجزیه جنبش کمونیستی کشور را بر اساس ممیزات مذهبی، لسانی و قبیله‌ای و تشکیل احزاب جداگانه و ضعیف و در عین حال متخاصم نظامی فعلی را نمی نماید؟ و در صورت تجزیه شدن و متخاصم قرار گرفتن به اصطلاح "احزاب کمونیستی ملی" این امر خود همان ادامه سیاست قبیله‌ای قرن نوزدهم در شرایط جدید نیمه دوم قرن بیستم نمی شود که خود منجر به تشکیل حکومت مرکزی قوی بروکراتیک نظامی فعلی شده است؟ و بالاخره تحت سیستم فئودال - بروکراتیک نظامی متمرکز فعلی آیا این امکان واقعاً وجود دارد تا جنبش مارکسیستی حقیقی در میان یکی از ملیت های کشور بتواند چنان سریعاً رشد یابد تا جدائی و استقلال آن از بقیه کشور و تأسیس یک دولت مارکسیستی -

لنینیستی حقیقی اش کمکی جهت تسریع جنبش مارکسیستی برای سایر ملل باقیمانده در افغانستان به حساب رود؟ بنا بران مارکسیسم حکم می کند که مسئله ملی نه یک امر مستقل بلکه جزئی از برنامه کلی انقلاب دموکراتیک نوین به حساب می رود. مسئله باید در پرتو منافع کلی انقلاب توده بی دموکراتیک مورد بررسی قرار گرفته و در چارچوب آن حل و فصل شود، نه آنکه اهداف انقلاب دموکراتیک نوین را تحت الشعاع خود قرار داده و یا آنرا در درجه دوم اهمیت قرار دهد. برنامه عمومی انقلاب دموکراتیک توده بی یعنی زمین از آن دهقانان که روی آن کار می کنند و تشکیل حکومت دموکراتیک توده بی به رهبری طبقه کارگر و بر اساس اتحاد کارگران و دهقانان و به شمول تمام طبقات و اقشار ضد فئودالی و ضد امپریالیستی و واقعاً ملی به خودی خود حل مسئله ستم های قبیله‌ای و ملی را احتوا می کند، زیرا با حل مسئله زمین و از میان برداشتن کامل و انقلابی طبقه فئودال و درهم شکستن ماشین بروکراتیک نظامی ملاکان و بروکراتها و ایجاد دموکراسی واقعی توده بی زمینه هرگونه امتیاز جوئی و تسلط خواهی قبیله‌ای و ملی از میان بر می خیزد.

بنا بر آن برای آن که بتوان تمام زحمتکشان همه ملیت های تحت ستم و ملیت حاکمه را در یک اردوگاه واحد جهت یورش مؤفقانه بر پایگاه ارتجاع یعنی دولت فئودالی - بروکراتیک نظامی مرکزی متحد ساخت و برای آن که بتوان از همه انواع اجحافات، ستمگری ها و فساد های سیستم فئودالی - بروکراتیک نظامی سیل واحدی را به جریان انداخت و برای آن که بتوان انواع گوناگون نارضائی های خورد و بزرگ را در یک مسیر واحد جهت پیروزی انقلاب دموکراتیک توده بی متحد نمود - برای همه این ها لازمی است ستاد فرماندهی واحد انقلابی، با انضباط و دانشمند در وجود حزب کمونیست سرتاسری افغانستان را تأسیس نمود.

از لحاظ شرایط خارجی افغانستان دروازه منطقه آسیا است. هرگونه تضعیف افغانستان (که حد اعلائی آن تجزیه اش می باشد) به مثابه تسهیل در راه برآوردن اهداف توسعه طلبانه امپریالیستی تزارهای نوین جهت تسلط بر ممالک جنوب آسیا و راه یافتن بر بزرگراه است. سیاست همیشگی تزارهای قدیم و جدید، آرزوی شیرین و دیرین آنان همانا تسلط بر جنوب آسیا و بحر هند بوده و میباشد. بنا بر آن تزارهای سوسیال امپریالیست نه تنها از تجزیه افغانستان استقبال می کنند، بلکه خود شان درین راه چنان که امکان کوچک آن نیز وجود داشته باشد، از هیچگونه کوششی دریغ نمی ورزند.

چنانچه این آرزوی سوسیال امپریالیست ها جامه عمل پیوشد نه تنها افغانستان بلکه سایر ملل جنوب آسیا - پاکستان، هند، بنگله دیش، نیپال، سریلانکا - و احیاناً ممالک جنوب شرق آسیا و خاورمیانه مورد تاخت و تاز و استثمار و استعمار وحشیانه سوسیال امپریالیست ها قرار خواهند گرفت. و این امریست مبنی بر خیانت به جنبش آزادیخواهی و دموکراتیک و انقلاب توده بی در سراسر آسیا.

حال باید دید چرا به اصطلاح شعار ستم ملی، از مناطق شمال کشور پیش کشیده شده است؟ تا صد سال پیش خان نشین های ولایات شمالی کنونی کشور هر یک در مرحله فئودالی قرار داشته و استقلال داشتند و در عین حال تا حدی به امیر بخارا در آسیای مرکزی وابسته بودند. فقط با رویکار آمدن عبدالرحمن در 1880 همه این مناطق در داخل مرز کنونی شمال کشور در تحت حاکمیت دولت مرکزی عبدالرحمن قرار گرفت. عبدالرحمن به سلسله سرکوبی تمام قبایل اعم از پشتون و غیر پشتون، برای خنثی کردن مقاومت و شورش های قبایل غلزائی، یکعده طوایف غلزائی را از مناطق پشتون نشین جنوبی کشور به مناطق شمال هندوکش انتقال داد و زمین های حاصلخیز نوع اعلائی را که در اثر سرکوبی قبایل تاجیک، ازبک و ترکمن، از خوانین آن ها به زور ضبط شده بود و همچنان زمین های زراعتی و چراگاه هائی را که دهقانان تاجیک و ازبک و ترکمن در

اثر ستم عبدالرحمن به جا گذاشته و خود فرار کرده بودند، در میان این قبایل پشتون توزیع نمود. علاوه بر آن قسمت اعظم زمین های دولتی که به شیوه بالا از مردمان طبقات بالائی و پائینی ازبک، تاجیک و ترکمن ضبط و مال دولت اعلان شده بود، در دوره های بعد از عبدالرحمن تا این اواخر به شیوه فوق الذکر میان ناقلین جدید قبایل پشتون توزیع شده است. قبایل پشتون صفحات شمال در هنگامی که در دوره های نادرخان و ظاهرشاه مالیات اراضی بر مردمان غیر پشتون افزایش یافت.

از این فزونی مالیات مصئون مانده و علاوه بر آن در دستگاه بروکراسی دولت نیز صاحب امتیازاتی شدند که مردمان غیر پشتون از آن بی نصیب ماندند. عبدالرحمن برای آن که از یکسو این سران قبایل غلزائی را به طرف خود متمایل سازد و از سوی دیگر به وسیله ایشان سلطه حاکمیت دیکتاتوری خود را بر مردمان غیر پشتون و تازه تحت حاکمیت در آورده خود، مستحکم سازد؛ از هرگونه اجحافات و خود سری های پشتون های شمال بر مردمان غیر پشتون حمایت می کرد. بدین سان ریشه های خصومت عمیق میان پشتونها و سایر مردمان غیر پشتون جان گرفته و توسط سیاست دولت های مرکزی مبنی بر تفرقه انداز و حکومت کن بیشتر پرورش می یافت. در سالهای قبل از جنگ جهانی دوم سرمایه داران ملی زابلی، لندنی به سرمایه گذاری در رشته زراعت، نباتات صنعتی پنبه و چغندر و ایجاد فابریکات نساجی و قند سازی در پلخمیری، قندز و بغلان و گلپهار به توسعه مناسبات پولی در آن مناطق دست زدند و قشر ملاکین - تجار و دهقانان تجارت پیشه را ایجاد کردند و بدین سان رشد طبقه نوظهور ملاکین لیبرال چه در میان پشتونها به نمایندگی شیرخان خروتنی و چه در میان ازبک ها و ترکمن ها و تاجیک ها به ستم قبیلوی سابق شکل جدید ملی بخشید. تمرکز نسبی کارگران صنعتی در مؤسسات کارگری کوچک از یکسو و ایجاد ملاکین لیبرال و تجارت پیشه و توسعه داد و ستد پولی میان مردمان این مناطق و بالاخره پیدایش قشر روشنفکران جدید که پیوسته بر تعداد ایشان افزایش به عمل می آید، همه این ها سبب ظهور اندیشه "ستم ملی" از آن مناطق است. ولی همان طوری که دیدیم ریشه این ستم بر محور مالکیت زمین، یعنی مسئله دهقانی چرخ می خورد زیرا تولیدات الیاف صنعتی خود بر قوه تولیدی زمین استوار بوده و سیستم مالکیت فئودالی زمین حلقه کلیدی این مسئله به اصطلاح بورژوازی است. بنا بر آن فقط با پیش کشیدن شعار "دهقانان مالک زمین اند که روی آن کار می کنند" می توان به حل واقعی و از میان بردن ریشه این ستم پیروز شد. دهقانان ازبک و تاجیک و ترکمن مورد استثمار دوگانه قرار دارند: از یکسو به وسیله فئودال های پشتون و از سوی دیگر از طرف فئودال های خودی مورد بهره کشی قرار می گیرند. علاوه بر آن سرازیر شدن قبایل کوچی در فصلهای بهار و تابستان در مناطق جوزجان و میمنه و قسمت های جنوب ولایت بلخ مالداران ازبک و ترکمن را از قسمت وسیع چراگاه های اعلی در مناطق ایشان محروم میسازد. این عوامل بر شدت مبارزه طبقاتی در آن مناطق بازم بیشتر می افزاید، ولی نظر به پایان بودن و حتی پدیدار نگشتن شعور سیاسی طبقاتی در میان توده های دهقانی و کارگران صنعتی، این مبارزه به صورت "ملی" یعنی خصومت میان مردمان پشتون با مردمان غیر پشتون تجلی می یابد. ولی چنانچه قبلاً به آن اشاره شد و چنانچه مارکسیزم حکم میکند در اساس هر مسئله ملی ستم طبقاتی نهفته است. ستم به اصطلاح ملی که در مناطق فوق الذکر وجود دارد دارای دو وجهه اصلی است: اساساً مسئله استثمار و ستم طبقاتی است که زیر بنای تمام انواع گوناگون خودسری ها و ستمگری های اجتماعی در آنجا می باشد. ثانیاً بنا به علل تاریخی ذکر شده در پیش این ستم طبقاتی به شکل قبیلوی خود یعنی شوونیزم پشتون در مناطق مذکور برای حفظ و توسعه قدرت دولتی مرکزی ایجاد شده است. بدینسان مادر این ستم قدرت دولتی مرکزی است و در عین حال دولت مرکزی در توسعه و موجودیت این ستم نقش اساسی دارد. در حال حاضر چهار قلم عمده صادراتی کشور، قرقل، قالین، پنبه و پشم که به صورت کلی از صفحات شمال به دست می آید رکن اساسی اقتصاد دولت را چه از لحاظ به دست آوردن اسعار خارجی و چه از لحاظ تأمین مالیات گمرکی تشکیل میدهد. بنا بر آن حفظ موجودیت نیمه فئودالی و نیمه استعماری اقتصادی کشور و از جمله صفحات شمال برای تأمین قدرت اقتصادی دولت اهمیت حیاتی و مماتی دارد.

از جانب دیگر، تقویت و رشد اقتصاد دولتی بروکراتیک و کنترل روزافزون دولت بر تمام رشته های اقتصادی و از جمله تجارت خارجی و ارز و تحدید اقتصاد لیبرالی تجار اپوزیسیون جدید به شیوه بورژوائی را به صورت نیرومند تر از هر منطقه دیگر در مناطق شمال ایجاد کرده است. این تجار لیبرال که از یک طرف با ملاکین فئودال و دهقانان منفرد از لحاظ تولید مواد صادراتی اشتراک منفعت دارند و از سوی دیگر منافع خود را از جانب سرمایه بروکراتیک دولتی مورد تهدید و فشار می بینند، به سوی شعار اتحاد تمام طبقات و اقشار تحت شعار ستم ملی روی می آورند. اینست ماهیت اصلی شعار ستم ملی که ستم طبقاتی را انکار نموده و یا آن را تحت الشعاع ستم ملی قرار میدهد. درینجا به دو نکته بایستی توجه نمود: الف - اولاً روشن است که شعار ستم ملی هیچ وجه مشترکی با مارکسیزم ندارد و چنانچه موعظه کنندگان آن خود را به قباای مارکسیزم ملبس سازند، جز رویونیوم معاصر چیز

دیگری را نمایش نمی دهند. شعار ستم ملی با دکتورین رویزیونیست های معاصر کاملاً جور در می آید، زیرا رویزیونیستهای معاصر مدعی اند که در جنبش دموکراتیک ملی، هر قشر و یا طبقه دموکراتیک ضد فئودالی می تواند رهبری انقلاب دموکراتیک را به عهده بگیرد. بناءً این دکتورین که تم اصلی آن نفی رهبری طبقه کارگر و یا احیاناً اغماض آن در جنبش دموکراتیک انقلابی است کاملاً با شعار ستم ملی که وی نیز هژمونی طبقه کارگر را سخت مورد حمله قرار داده و خواست های بورژوا مآبانه را در ردیف اول اهمیت قرار می دهد، کاملاً انطباق می یابد. بنا بر آن رویزیونیست های معاصر و در مرکز آن سوسیال امپریالیزم شوروی به نام ستم ملی نه تنها جریان اپوزیسیون صفحات شمال را بلکه اپوزیسیون توده یی تمام ملیت های دیگر افغانستان را نیز می خواهند به دور حلقه واحد گرد آورند و جنبش به اصطلاح "مارکسیستی" و در حقیقت رویزیونیستی را در کشور پیشرفت دهند. (ایجاد گروپ محتاط و فعالیت های "انقلابی" آن مؤید این نکته است.)

این جریان رویزیونیستی خائن به مارکسیزم در شرایط بین المللی فعلی، در کشور نیمه فئودالی و نیمه استعماری افغانستان، جز آلت اجرای مقاصد سوسیال امپریالیزم شوروی و تجزیه طلبی، هدف دیگری را نمی تواند در پیش داشته باشد. در هنگامی که اوضاع بین المللی از ثبات نسبی برخوردار باشد، این جریان به مثابه نیروی ستون پنجم شوروی در افغانستان برای پیشرفت، گسترش و نفوذ آن برای وارد آوردن فشار بر دولت افغانستان به کار می رود. ولی چنانچه اوضاع اضطراری و بحرانهای شدید در منطقه و جهان پیش آید این جنبش قصد تجزیه افغانستان را به کمک سوسیال امپریالیست های شوروی علناً و عملاً پیش خواهند کشید. در شرایطی که شعور سیاسی و فهم مارکسیستی مسایل اجتماعی افغانستان، چنانچه اکنون نیز همانطور است، در میان مردم ما پایان باشد، این جریان به ظاهر مارکسیستی و در حقیقت ضد مارکسیستی می تواند در میان قشر خرده بورژوازی و روشنفکران مربوط به آن جاذبه بیشتری کسب نموده و رشد سریع تری داشته باشد خاصه آن که سیاست دیکتاتوری و اجحاف و ستمگری دولت مرکزی نیز با شدت خود در کشور به آتش این انقلابی گری خرده بورژوازی روغن می باشد. بنا بر آن پایه رویزیونیزم در کشور عناصر لومپن پرولتاریا، فئودال های ورشکست، خرده بورژوازی دربدر و روشنفکران سرگشته است که در محیط نامصنوع و اختناق آور نارضائی آفرین حاکمیت دولت متمرکز بروکراتیک نظامی نیمه فئودال و نیمه استعماری پیوسته ایجاد گشته و وول می خورند. ضعف تئوریک، بی هدفی آشکار و فساد اخلاقی که رویزیونیست ها نمایشگر آنند ناشی از بن وضعیت اجتماعی و حیثیت نوکر صفت ایشان در برابر باداران سوسیال امپریالیست شان میباشد. ب- ملاکین لیبرال و بورژوازی تجاری ازبک، ترکمن و تاجیک که با مارکسیزم سروکاری ندارند، شعار ستم ملی را به نحو بورژوائی آن مطرح می کنند، یعنی این شعار خواست رشد اقتصادی لیبرال به آنها است. بورژوازی تجاری و خاصه آن بخش کوچک ایشان که با تأسیس کارخانجات کوچک و متوسط دست زده اند، برای در اختیار داشتن بازار و پیداوار داخلی کشور از استقلال و تجارت افغانستان حمایت دارند. این ها در عین حالی که مخالف در دستور قرار دادن شعار "مبارزه طبقاتی" اند، از استقلال کشور دفاع می کنند، زیرا تسلط سوسیال امپریالیزم شوروی نمی تواند پاسخگوی منافع ایشان باشد و از طرف دیگر چون سرمایه بروکراتیک قادر نیست چه از لحاظ مالی و چه از لحاظ صنعتی سرمایه داری را به تنهایی در کشور رشد دهد، لهذا نظر به اوضاع بین المللی سیاست تحدید و کنترل و یا توسعه را در برابر این بخش بورژوازی در پیش می گیرد. بناءً این بورژوازی در اوضاع کنونی جهان تا حدی عنصر مثبت را دارا است و در شرایطی که خطر توسعه جوئی سوسیال امپریالیزم شوروی کمتر باشد و سیاست لیبرال در پیش گرفته شود این بورژوازی برای حفظ استقلال کشور مفید است. ولی این بورژوازی در اوضاع بین المللی پر آشوب کنونی آینده ندارد، زیرا نه توده های مردم واقعاً پشتیبان آنها است و نه امپریالیزم بین المللی. ولی چنانچه سیاست توسعه طلبی و جنگ افروزی سوسیال امپریالیزم شدت یابد این بورژوازی خواه ناخواه در صف خلق قرار خواهد گرفت. نکته اولی محتوی این مطلب است که این طبقه با وجود پیش کشیدن شعار ستم ملی نمی تواند در رأس جنبش دموکراتیک توده یی قرار گیرد. و نکته دوم این مطلب را تشریح می کند که در برابر نفوذ و توسعه طلبی سوسیال امپریالیزم، خلق و در رأس آن حزب کمونیست می تواند در شرایط بسیج و سازمان دادن نیروی انقلابی با این بورژوازی جبهه متحد ضد امپریالیستی را ایجاد کند.

— دولت مرکزی در قرن بیستم زمانی که برای نخستین بار نادرخان به تخت نشست چون خزانه مرکزی تهی و نیروی ارتش نابسامان بود، مستقیماً بر سیاست قبیلوی و اتکاء به سران مذهبی برای حفظ موقعیت خود تکیه نمود. شورش و بغاوت یک قبیله توسط برانگیختن قبیله دیگری بر ضدش سرکوب میشد و قدرت روحانیون نیروی ایدئولوژیکی جهت حفظ قدرت ناشی از خداوند پادشاه به شمار می رفت. در عین حال به رشد سرمایه مالی تجاری نیز موقع داده شد تا ازین راه بتوان خزانه خالی را از مدرک عائدات گمرکی و مالیات غیرمستقیم تا جایی پر نمود. این سیاست تا جنگ جهانی دوم دوام داشت. بعد از جنگ جهانی دوم در اثر

گسترش سیاست کره ارضی، نفوذ و کنترل امپریالیزم امریکا و نقش تقریباً صفر ممالک اروپای باختری و جاپان در رشد اقتصادی ملل نیمه مستعمره و ایجاد دول مسلح عصری ایران و پاکستان که افغانستان با هر دو کشمکش های سرحدی از گذشته به ارث گرفته بود و همچنان در اثر آن که گروههای قومی که از لحاظ نژادی یکی بوده و میان این سه کشور در مرزهای واحدی پراکنده اند، دولت افغانستان را واداشت تا به تقویت نیروی نظامی خود بپردازند. از نگاه داخلی در نتیجه عدم رشد کافی سرمایه ملی و بازار داخلی ملیت های گوناگون داخل کشور با هم آمیختگی و وحدت لازم برای تشکیل یک ملت واحد افغانستان که بتواند در برابر نفوذ خارجی و سیاست های تجزیه طلبانه امپریالیستی، مقاومت درونی داشته باشد، ایجاد نشده بود. به عبارت دیگر ملت افغانستان هنوز هم در مرحله فئودالی و متشکل از گروههای قومی و نژادی مختلف بود که به وسیله حکومت مرکزی در داخل مرزهای کنونی اش به صورت مکانیکی یعنی بر اثر قوه یکجا نگه داشته شده بود. در زیر این شرایط، فئودال های پشتون که قدرت مرکزی را در اختیار داشتند، برای حفظ سلطه خویش، سلطه ای که از زمان عبدالرحمن بعد در اثر 1- حفظ ساختمان قبیله‌ای جامعه و 2- تقویت دولت مرکزی فئودالی برای سرکوبی شورش های قبیله‌ای به میان آمده بود، سرمایه داری بروکراتیک را که سرمایه داری "از بالا" توسط دولت است، از جهت این که برای مقابله با شورش های قبیله‌ای مناسبتر از سرمایه داری آزاد است برگزیدند. در ضمن چون رشد سرمایه داری از پایان یک نیروی جبری است تقویت سرمایه داری از بالا به ایشان کمک می کرد تا توسط آن از یک طرف رشد آزادانه اقتصادی سرمایه آزاد را در آن رشته هایی که واقعاً سرمایه مذکور را به قدرت بدل می سازد مانع گردد و از سوی دیگر خواست های سیاسی ناشی از رشد لیبرالی سرمایه آزاد را که خود در زمینه قوی وضع قبیله‌ای جامعه می تواند چلنجی برای حکومت مرکزی باشد مهار نماید. یعنی در واقع امر سرمایه داری بروکراتیک نزدیک تر است به سیاست فئودال مآبانه، در حالی که سرمایه داری آزاد با سرعت بیشتری ساختمان درونی جامعه را دگرگون می سازد. بدینسان سرمایه بروکراتیک و سرمایه آزاد این دو نقش متناوب را نظر به اوضاع بین المللی در پروسه رشد خود در داخل طی می نمایند. در ایامی که تشنج اوضاع بین المللی افزایش می یابد و خطر تجزیه طلبی تقویت می گردد، طبقه حاکمه کنترل شدیدتری بر شریان های اقتصادی تعمیل می کنند و زمانی که اوضاع جهانی آرام تر است به سرمایه آزاد امکانات وسیعتری برای نموی وی میسر می گردد. به عبارت دیگر رشد سرمایه داری درین کشور تابع مقتضیات سیاست قبیله‌ای است که در اساس ساختمان جامعه روی آن بنا شده است تا بدین سان بعد از طی مدت هرچه طولانی تر سرمایه داری خواه به شکل اول و خواه به شکل دومی آن چنان رشد یافته باشد تا فئودالیزم و ساختمان قبیله‌ای جامعه را به عنصر درجه دوم مبدل سازد. بنا بر آن دیده می شود که ما چنانچه زمانی لنین در مورد روسیه می گفت بیش از آن که از رشد سرمایه داری رنج بریم، از عدم رشد کافی آن در عذاب می باشیم. ولی سؤال پیش می آید که رشد سرمایه داری به این شکل مسخ شده که ناشی از اوضاع امپریالیستی جهانی است، واقعاً می تواند بر فئودالیزم به طور نهائی و کامل پیروزی یابد؟ و آیا امپریالیزم قادر است نطفه خود را (سرمایه داری را) به این شکل درین کشور برویاند؟ و از نگاه سیاسی در شرایطی که جنبش بین المللی کمونیستی به پیروزی هائی عظیم اقتصادی و سیاسی در جهان دست یافته است، قادر است این کشور را به طور نهائی در مدار سیاست و اقتصاد سرمایه داری امپریالیستی جهانی حفظ نماید؟ جواب هر دوی این پرسش ها از نظر ما مطلقاً منفی است. اولاً رشد و نموی سرمایه داری آزاد که نقش ثانوی را ایفا می نماید، عملاً در اوضاع بین المللی امپریالیستی سرمایه داری جهانی محکوم به شکست است. این خود تمایلات آزمندانه توسعه طلبی و استیلا جوئی امپریالیزم جهانی و خاصه سوسیال امپریالیزم است که مانع اصلی تکامل این طبقه سرمایه دار داخلی به شمار می رود. ثانیاً استحکام و رشد و نموی سرمایه داری بروکراتیک که آمیخته با ستمگری ها، نا به سامانی ها و تبعیض های فئودالی و آلوده با فساد و امتیاز طلبی ها و در عین حال دیکتاتوری فاشیستی ضمیمه جدائی ناپذیر آن است و یگانه شکلی است که تقریباً در تمام کشورهای تحت سلطه سیستم سرمایه داری به آن شکل ظهور نموده است، نه آن که سرمایه داری را واقعاً درین کشورها رشد می دهد، بلکه خود وسیله ای است که اساساً فئودالیزم را درین کشورها تا سرحد ممکن حفظ می نماید، تا بدین شیوه بازار جهانی امپریالیستی پا برجا ماند. بنه آن چه جهان امپریالیزم در این کشور به نام سرمایه داری به ارمغان می آورد و آن را "مدرنیسیون" می نامد این شکل دم بریده سرمایه داری است که بیش از آنچه مترقی باشد گندیده و فاسد است و بیشتر از آنچه نو باشد بر کهنه اتکاء دارد.

— مسئله رهبری طبقه کارگر در انقلاب دموکراتیک توده‌ی که همواره اختلاف بر سر آن مبارزه شدید و آشتی ناپذیر میان مارکسیست ها از یکسو و رویزیونیست ها از سوی دیگر را در جنبش بین المللی کمونیستی ایجاد می کرده است و خودش مرز میان مارکسیست ها و رویزیونیست ها بوده است در اوضاع بین المللی فعلی در کشور ما و همچنان در تمام کشورهای تحت سلطه، علاوه بر اهمیت کلاسیک آن، برای پیروزی واقعی انقلاب دموکراتیک توده‌ی، اهمیت ویژه‌ی نوینی کسب میکند.

چنانچه دیدیم نفی و یا اغماض (که در عمل خود به نفی منجر می شود) هژمونی طبقه کارگر و ایدئولوژی مارکسیستی - لنینیستی در این انقلاب مسلماً منجر به تضعیف وحدت جنبش ملی گردیده و در حقیقت خود به دنباله روی از سیاست توسعه طلبی امپریالیزم جهانی و به ویژه سوسیال امپریالیزم شوروی می انجامد. نفی هژمونی طبقه کارگر در واقع امر انقلاب دموکراتیک توده بی را در یک کشور نیمه مستعمره و نیمه فئودالی به زائیده امپریالیزم سوسیال امپریالیستی بدل ساخته و از لحاظ بین المللی به سیاست استعماری سوسیال امپریالیزم خدمت می کند، استقلال کشورها را به خطری اندازد و بدین صورت نه تنها به اصطلاح "ملی" نیست که خیر عملاً ضد ملی و صد در صد خیانت به منافع ملی کشورهای تحت سلطه است.

سوسیال امپریالیست ها که خود خائنین سرسخت و سوگند خورده مارکسیزم - لنینیزم اند و مدتهاست منافع طبقه کارگر خود و اهداف والای کمونیستی را لگد مال کرده اند، برای پیشرفت توسعه طلبی خود و استعمار کشورهای تحت سلطه و سیادت بر تمام جهان از خائنین به مارکسیزم و منافع طبقه کارگر و از ناکامی انقلاب دموکراتیک توده بی در کشورهای تحت سلطه پشتیبانی می کنند. آن ها با پیش کشیدن تئوری های رویزیونیستی که محور آن نفی هژمونی طبقه کارگراست جنبش های کارگری و توده بی درین کشورها را می خواهند به عراده سیاست استعماری و توسعه طلبی خود ببندند و بدین سان این کشورها را به مستعمرات و مناطق نفوذ خود مبدل گردانیده و از راه استعمار و استثمار ایشان و همچنان ایجاد پایگاه های استراتژیک نظامی در سراسر کشورهای تحت سلطه در سیاست مقابله با ابرقدرت دیگر به کامیابیهائی دست یابند.

چرا نفی هژمونی طبقه کارگر به مثابه تضعیف جنبش ملی محسوب می گردد؟ اولاً از نگاه جنبش کارگری و کمونیستی، در افغانستان متشکل از ملیت های گوناگون، چنانچه شعار ستم ملی به نحو رویزیونیستی آن در جنبش انقلابی کارگران و دهقانان همه ملیت ها پیش کشیده شود، این به ذات خود به معنای تجزیه جنبش واحد انقلابی مارکسیستی به گروپ های رویزیونیستی ملیت های گوناگون که در رأس هر کدام آن نه ایدئولوژی مارکسیستی بلکه ایدئولوژی رویزیونیستی، نه طبقه کارگر بلکه انواع گوناگون خرده بورژوازی، ملاکین ورشکست و لومپن پرولتاریا قرار می گیرند، است. چنانچه این امر به واقعیت مبدل گردد نیروی توده بی انقلاب تضعیف یافته و نیروی ضد انقلاب نیرومند میگردد. ثانیاً چنانچه این امر پیش کشیده شود که رویزیونیزم می تواند جنبش متشکل از ناراضیان تمام میلیتهای افغانستان را در روند یگانه ای متشکل بسازد، این امر از نگاه تئوریک پوچ و از لحاظ عملی دشوار است. تضاد های قبیله ای، لسانی و مذهبی چنان در شرایط حکومت فئودال بروکراتیک نظامی کشور میان ملیت های گوناگون ریشه گرفته که امکان اتحاد همه ناراضیان تمام ملیت ها در جنبش واحد رویزیونیستی را عملاً ناممکن میسازد؛ چنانچه انشعاب گروپ خلق به پرچم و ستم ملی خود بیانگر این مطلب است. ولی از لحاظ تئوریک، هنگامی که اقتصاد ملی واحد و نیرومندی پدید نیامده باشد، چگونه می توان بر زمینه اقتصادی فئودالی و نیمه استعماری نیروهای انقلابی ملیت های گوناگون را بر اساس تئوری بورژوائی رویزیونیستی متحد ساخت؟ آیا عملاً درست خود این آقایان رویزیونیست نیستند که از شوونیزم پشتون و وحدت لسانی و قوه بروکراسی برای به اصطلاح "جلب و جذب" حزبی خویش استفاده می نمایند. آیا خود این آقایان رویزیونیست تیپ ستم ملی نیستند که از ناسیونالیزم تنگ نظرانه منطوقی و نژادی و لسانی خود برای گرد آوردن روشنفکران صفحات شمال به دور خویشتن استفاده می کنند؟

در اینجا باید از نکته دیگری نیز یاد شود. گروپ اخوان که دسته ضربتی ارتجاع تیپ غربی، روحانیون مرتجع و فئودالهای بزرگ است نیز از نگاه اجتماعی و سیاسی سرنوشت همسانی با روند رویزیونیستی داشته و اهداف همگونی دارد. ولی تشدید فعالیت ایشان انعکاسی از پیشرفت سرطانی وار روند رویزیونیستی در کشور است زیرا در کشور ما خطر عمده از لحاظ خارجی سوسیال امپریالیزم محسوب می گردد نه ابر قدرت دیگر.

ازینرو جنبش انقلابی کارگران و دهقانان یعنی جنبش کمونیستی کشور که در صف مقدم مبارزه ضد رویزیونیستی قرار دارد و در راه تحقق وحدت تمام خلق زحمتکش و تحت ستم میهن تحت رهبری طبقه کارگر نوجوان و بر اساس ایدئولوژی مارکسیستی - لنینیستی مبارزه می کند بنا به ماهیت خویش سرشت ملی داشته و در عین حال در صف نخستین مبارزین امر استقلال کشور جا می گیرد. این جنبش نه بر اساس لسان و مذهب و قومیت و نه بر اساس امتیاز جوئی در بروکراسی دولت استوار است. این جنبش بر اساس کار و زحمت و بر اساس استقلال کشور افغانستان یعنی بر اساس همبستگی انقلابی برادرانه تمام ملیتهای جدانشدنی داخل کشور میتنی است، یعنی بر اساس آن ممیزات که در همه ملیت های گوناگون کشور عملاً وجود دارد. این جنبش که بر اساس هژمونی طبقه کارگر در انقلاب دموکراتیک نوین استوار است، به صورت ارگانیک و بر یگانه پایه استوار و پولادین می تواند تمام

زحمتکشان گوناگون کشور را از قید هرگونه ستم و اجحافات ملی، قبیله‌ای، مذهبی و لسانی به راستی رهائی بخشیده و واقعاً یک افغانستان یکپارچه، مستقل و نیرومند را بنا نهاد.

ثانیاً از نگاه جنبش ملی، سرمایه‌بروکراتیک و دولت بروکراتیک نظامی از تکامل سرمایه ملی جلو می‌گیرد و رشد آن را بطی می‌سازد. بناءً تضادی میان این نوع سرمایه و سرمایه بزرگ بروکراتیک پدید آمده است. این سرمایه آرمان‌های لیبرال و ملی را پیش می‌کشد، ولی نظر به این که نقش آن در اقتصاد کلی کشور ضعیف است نمی‌تواند جنبش ملی تمام‌ملیتها را در روند واحدی متحد سازد. علاوه بر آن وابستگی این سرمایه با تولید زراعتی مالداران و زمینداران در اوضاع جهانی فعلی که کمونیزم به عامل قاطع سیاسی و اقتصادی جهان بدل شده است، اهداف لیبرالی این نوع روند سیاسی را در درجه دوم اهمیت قرار می‌دهد. از جانب دیگر تکیه این سرمایه در اوضاعی که مبارزه طبقاتی زحمتکشان اوج می‌گیرد بر بروکراسی امریست اجتناب‌ناپذیر. اینست وجهه وحدت این سرمایه با بروکراسی و سرمایه بروکراتیک. مارکس گفت: «... خرده بورژوازی زمانی می‌تواند در برابر بورژوازی یک موضع انقلابی داشته باشد که پرولتاریا در عقب آن قرار گیرد.» (مارکس - مبارزه طبقاتی در فرانسه - 1848-1850) همچنین می‌توان گفت که این سرمایه ملی زمانی می‌تواند در برابر امپریالیزم و بروکراسی موقوف واقعاً ملی داشته باشد که زحمتکشان در عقب آن قرار داشته باشند. گذشته از آن در اوضاع بین‌المللی فعلی اکثریت جنبش‌های ملی با امپریالیزم بین‌المللی وابستگی می‌گیرد. نظر به این علل دیده می‌شود که جنبش ملی بورژوازی لیبرال کم‌رشد و ناتوان در کشور ما واقعاً تنها در شرایطی ملی است که بر جنبش پر توان زحمتکشان کشور در رأس آن طبقه کارگر تکیه نموده و با آن جبهه متحد واحدی را ایجاد کند.

بدین ترتیب جنبش کارگران و دهقانان و خلقهای زحمتکش سراسر افغانستان به رهبری ایدئولوژی مارکسیستی - لنینیستی، چه از نقطه نظر جنبش توده‌یی و چه از لحاظ جنبش ملی، یگانه نیروی واقعاً ملی است که هم در صف مقدم مبارزه به خاطر استقلال کشور قرار داشته و هم در جبهه مبارزه به خاطر آزادی‌های دموکراتیک در میهن و هم در پیکار انقلابی نهائی به خاطر تحقق سوسیالیزم و کمونیزم نقش قاطع و اساسی را ایفا می‌نماید.

مبارزه علیه اشکال گوناگون رویزونیزم و به خاطر صفای مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون، که در نفس سوسیالیزم علمی جا دارد در اوضاع بین‌المللی کنونی که خطر عمده را برای استقلال کشورهای منطقه جنوب آسیا، سوسیال امپریالیزم شوروی - پرچمدار رویزونیزم معاصر - تشکیل میدهد، اهمیت قاطع برای حفظ و استحکام استقلال کشور کسب می‌کند، به ویژه آن که شیوه نفوذ و گسترش سیاست توسعه طلبانه شوروی خیلی محیلانه تر و جاذب تر از شیوه امپریالیزم امریکا بوده و با پیرایش ظاهری با جملات مارکسیستی و استفاده ناجائز از نام لنین کبیرمی‌تواند به مقیاس وسیعتر در میان اقشار ناراضی جامعه جا باز نماید و علاوه بر آن جز جنبش کارگری و دهقانی به رهبری مارکسیزم - لنینیزم، هیچ جنبش هیچ طبقه دیگری قادر نیست در امر جلوگیری و خنثی ساختن این روند ضد مارکسیستی و ضد ملی به نحو قاطعانه و پیگیرانه و همه جانبه مبارزه سیاسی و ایدئولوژیک را از پیش ببرد. بدین صورت دیده می‌شود که جنبش مارکسیستی در اوضاع کنونی جهانی نه تنها محض یک جنبش طبقاتی، به معنی اخص کلمه است، بلکه در عین حال جنبشی است ملی علیه هرگونه و به ویژه خطناک‌ترین و جدیدترین نوع اسارت ملی و انقیاد کشور توسط یکی از نیرومندترین قدرتهای عصر حاضر. این جنبش در عین حالی که از صفای علم مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون با سرسختی تمام دفاع می‌کند، جز بر طبقه کارگر و زحمتکشان کشور خود بر هیچ نیروی خارجی اتکاء نداشته و در عین حال از همبستگی کارگران و زحمتکشان سراسر جهان دفاع نموده و از آن الهام گرفته و خود را جزء جدائی‌ناپذیر آن می‌شمارد.

یاد داشت ندای انقلاب:

- اصل نوشته عنوان ندارد و عنوان فعلی از جانب ما انتخاب شده است. همچنان قسمت‌های معینی از یاد داشت‌ها به خاطر تلخیص و فشرده ساختن نوشته حذف گردیده‌اند. نوشته تاریخ ندارد.

اعلامیه

کمیته انسجام و وحدت

هسته انقلابی کمونیست های افغانستان

و

کمیته تبلیغ و ترویج مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون در راه ایجاد حزب کمونیست افغانستان برای آزادی طبقه کارگر

«اگر واقعا متحد شدن را لازم دیده اید، پس به خاطر برآورده شدن مقاصد عملی جنبش قرار داد هائی ببندید ولی پرنسیب فروشی را روا ندارید و گذشتهای تئوریک نکنید.» (مارکس)

«برای آن که وحدت کنیم و قبل از آن که وحدت کنیم باید مرزهای دقیق و روشن ترسیم کنیم.» (لنین)

مسلط شدن باند رویزیونیست خروشچف مرتد و شرکاء در اثر یک کودتای درون حزبی بر حزب کمونیست شوروی، ضربه بزرگی را بر جنبش کمونیستی بین المللی وارد نمود. این فاجعه اگر از یک جانب حزب کمونیست شوروی را که انقلاب کبیراکتوبر را رهبری کرده و به پیروزی رسانده بود و به استقرار اولین دولت دیکتاتوری پرولتاریا در جهان موفق گردیده و در رهبری سومین انترناسیونال کمونیستی در جهان نقش براننده ای داشت به یک حزب رویزیونیست مبدل نموده و اولین دولت سوسیالیستی جهان را به یک دولت سوسیال امپریالیستی تغییر ماهیت داد و در تداوم آن رویزیونیزم را بر تعداد زیادی از احزاب کمونیست جهان مسلط گردانید، از جانب دیگر علی الرغم خیانت به مارکسیزم - لنینیزم توانست از اعتبار و حیثیت حزب کمونیست شوروی استفاده برده و اکثریت احزاب کمونیست جهان را به دنبال خود بکشاند.

در چنین شرایطی حزب کمونیست چین و حزب کار آلبانی مسئولیت سترگ پیشبرد مبارزه علیه رویزیونیزم و پاکیزه نگهداشتن جنبش کمونیستی بین المللی را برعهده گفتند. مبارزات تیوریک که به خصوص از طرف حزب کمونیست چین به رهبری مائوتسه دون کبیر علیه رویزیونیزم خروشچی به راه انداخته شد و در ادامه خود تا سطح انقلاب فرهنگی در چین تکامل پیدا نمود، به درستی راه خروج از بن بست ناشی از بروز رویزیونیزم خروشچی را برای جنبش کمونیستی بین المللی نشان داد. با الهام از این مبارزات امواج نوینی در جنبش کمونیستی بین المللی به تکاپو افتادند و احزاب و سازمانهای کمونیستی نوینی در تمامی نقاط جهان پا به عرصه وجود گذاشتند.

جنبش کمونیستی افغانستان که بر پایه طبقاتی پرولتاریای جوان کشور و در اثر مساعد شدن نسبی اوضاع سیاسی در اوایل دهه چهل پایه گذاری شد، مایه فکری و سیاسی حرکتش را از مبارزات تئوریک حزب کمونیست چین به رهبری مائوتسه دون کبیر الهام گرفته و به صورت موجی از امواج نوین جنبش کمونیستی بین المللی تبارز نمود و رو در روی رویزیونیزم خروشچی قرار گرفت. "سازمان جوانان مترقی" به مثابه اولین سازمان کمونیستی افغانستان بر اساس مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون به نمایندگی از پرولتاریای جوان کشور در تحت رهبری ایدئولوژیک - سیاسی رفیق بزرگ و شهید سترگ اکرم یاری پا به عرصه وجود گذاشت. مبارزات "سازمان جوانان مترقی" و به خصوص انتشار جریده "شعله جاوید" توسط این سازمان که تأثیر فرهنگی عمیقی بر جامعه ما وارد نمود جریان نیرومند و انقلابی جامعه ما را یعنی "جریان دموکراتیک نوین" را به صورت بزرگترین و با نفوذترین جریان سیاسی کشور به وجود آورد و در متن آن جنبش کمونیستی نو بنیاد مان شگوفاً گردید.

"سازمان جوانان مترقی" به مثابه اولین سازمان کمونیستی، مارکسیستی - لنینیستی - مائوتسه دون اندیشه توانست نقش تاریخی برجسته ای در حیات سیاسی افغانستان و مبارزات انقلابی خلق ما بازی نماید. این سازمان به عنوان سازمان رهبری کننده "جریان دموکراتیک نوین" یعنی جریان شعله جاوید و مهمتر از آن سازمان پایه گذار جنبش کمونیستی کشور از افتخارات و دست آورد های بس بزرگی برخوردار گردید. ولی از آنجائی که "سازمان جوانان مترقی" یک سازمان نو بنیاد بود، به علت عدم موجودیت پراتیک قبلی مبارزات کمونیستی و عدم تجارب کافی، انحرافات و گرایشات اپورتونیستی متعددی را در بطن خود حمل می کرد. خط ایدئولوژیک - سیاسی اصولی که به رهبری رفیق شهید اکرم یاری بر سازمان مسلط گردید جهت تعمیق و گسترش خود به زمان و پراتیک مبارزاتی بیشتر نیاز داشت، مگر انحرافات و گرایشات اپورتونیستی درون "سازمان جوانان مترقی" و "جریان دموکراتیک نوین" از یک طرف و توطئه ها و دسایس ارتجاع، امپریالیزم و سوسیال امپریالیزم از جانب دیگر، دست به دست هم داده سازمان را به سوی نابودی کشاند و جریان را در بحران فروبرد. از آن زمان بعد، به خصوص بعد از کودتای ننگین باند های "خلق" و پرچم و اشغال نظامی کشور توسط قوای اشغالگر سوسیال امپریالیزم شوروی، ضرورت پاسخگوئی به مسئولیت خطیر رهبری مبارزات ملی - دموکراتیک توده های مردم از کمونیست های کشور اجرای وظایف خطیری را طلب میکرد. امر تأمین استقلال ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی پرولتاریای کشور و قبل از همه تشکیل حزب کمونیست در سرلوحه تمامی این وظایف خطیر قرار داشت تا با

تکیه بر چنین سنگر مستحکمی دو سلاح دیگر انقلاب ملی - دموکراتیک طراز نوین یعنی ارتش توده‌ی بی و جبهه‌ی متحد ملی نیز به وجود بیاید و رهبری پرولتاریا بر مبارزات ملی - دموکراتیک توده‌ی های مردم تأمین گردد. ولی سر در گمی ایدئولوژیک - سیاسی موجود در جنبش در اثر انعکاس ارتداد کودتاچیان سه جهانی به صورت انحلال طلبی و بروز تأثیرات دگمارویزیونیسم البانی به صورت مائوتسه دون زدائی در جنبش، بیشتر از پیش دامن زده شد. این مسئله و همچنین عوامل متعدد دیگر باعث گردیدند که جنبش وحدت طلبانه‌ی ای که به خصوص بعد از کودتای هفت ثور آغاز گردیده بود به نتیجه نرسیده و وحدت جنبش کمونیستی کشور تأمین نگردد. در نتیجه جنبش کمونیستی کشور نتوانست به خواسته‌های مبرم مبارزات جاری توده‌ها پاسخ مناسب بدهد و لذا زمینه برای گسترش و تعمیق نفوذ نیروهای ارتجاعی وابسته به امپریالیسم جهانی مساعد گردید.

از آن تاریخ به بعد حوادث زیادی رخداد و ناملايمات بسیاری بر کمونیست‌های افغانستان گذشت. با وجودی که آنها رهبران خود را از دست دادند و سالهای سال در زیر تسلط مشی‌های انحرافی خون دادند و سینه خیز به پیش رفتند، مگر کاملاً خود را از دست ندادند. در زیر تسلط ظاهراً مستحکم مشی‌های انحرافی جریان پر جوش و خروش و نیرومند مارکسیستی - لنینیستی - مائوتسه دون اندیشه به حرکت ادامه میداد. این جریان نیرومند حدود دو سال قبل تقریباً به صورت همزمان از دو نقطه آن چنان پر قدرت بستر کرخت و یخ آلود جنبش را درید که توانست مرحله‌ی اعتلای نوین جنبش کمونیستی افغانستان را به نحوه شایسته‌ی ای به نمایش بگذارد.

این جریان نیرومند که در وجود "هسته انقلابی کمونیست‌های افغانستان" و "کمیته تبلیغ و ترویج مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون در راه ایجاد حزب کمونیست افغانستان برای آزادی طبقه کارگر تجسم یافتند، در لحظه فعلی اولین گام عملی مؤثر در جهت پیشبرد مبارزه به خاطر ایجاد حزب کمونیست افغانستان را تأمین وحدت ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی بین "هسته انقلابی کمونیست‌های افغانستان" و "کمیته تبلیغ و ترویج مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون... می‌داند و برین باور اند که باید با اصولیت، قاطعیت و صراحت کمونیستی در مبارزات مشترک ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی علیه انحرافات "چپ" و راست پروسه ایجاد وحدت بین این دو سنگر نبرد کمونیستی تسریع گردیده و سنگر واحدی ایجاد گردد.

بر اساس این ضرورت تاریخی، درک و قبول مسئولیت در این مقطع از تاریخ جنبش کمونیستی کشور، "هسته انقلابی کمونیست‌های افغانستان" و "کمیته تبلیغ و ترویج مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون در راه ایجاد حزب کمونیست افغانستان برای آزادی طبقه کارگر" به ایجاد "کمیته انسجام و وحدت این دو سنگر نبرد کمونیستی مبادرت می‌ورزند.

"کمیته انسجام و وحدت هسته انقلابی کمونیست‌های افغانستان و کمیته تبلیغ و ترویج مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون در راه ایجاد حزب کمونیست افغانستان برای آزادی طبقه کارگر" پس از جلسه مؤسس خود بر پایه وجوه مشترک و همسوئی نسبی ایدئولوژیک - سیاسی بین "هسته... و "کمیته... اعلام موجودیت می‌دارد.

این کمیته پلاتفورم وحدت را که قبلاً از طرف مرکزیت "هسته انقلابی... و مرکزیت "کمیته تبلیغ و ترویج... تثبیت و تصویب گردیده است مورد اجرا قرار داده و بر ضرورت همکاری‌های عملی تأکید می‌ورزد.

این کمیته جنبش کمونیستی افغانستان و جنبش کمونیستی جهان را در جریان چگونگی پیشرفت کار خود قرار می‌دهد. این کمیته امیدوار است با استفاده از تجارب و دستاوردهای جنبش کمونیستی افغانستان و جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (جا) به امر وحدت "هسته... و "کمیته... توفیق حاصل نماید و نمونه‌ای خوبی از وحدت نیروهای کمونیست را در افغانستان به نمایش بگذارد.

درفش مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون درفش مبارزاتی تمامی کمونیست‌های جهان و درفش مبارزاتی تمام کمونیست‌های افغانستان است. باید در پیوند فشرده با رفقای کمونیست مان در جهان متحد و یک پارچه این درفش را در افغانستان استوارتر و بلندتر نگهداریم و در راهی که با خون هزاران هزار رفیق شهید مان گلگون گردیده متحد و یک پارچه به پیش گام برداریم.

مرگ بر سوسیال امپریالیسم - امپریالیسم و ارتجاع!

زنده باد مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون! مرگ بر رویزیونیسم!

به پیش در راه ایجاد حزب کمونیست (مارکسیست - لنینیست - مائوتسه دون اندیشه) در افغانستان!

شگوفای مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی "هسته انقلابی... و "کمیته تبلیغ و ترویج... در جهت

وحدت اصولی کمونیستی به مثابه اولین گام عملی به منظور

ایجاد حزب کمونیست (مارکسیست - لنینیست - مائوتسه دون اندیشه) در افغانستان!

"کمیته انسجام و وحدت "هسته انقلابی کمونیست‌های افغانستان" و "کمیته تبلیغ و ترویج مارکسیزم -

لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون در راه ایجاد حزب کمونیست افغانستان برای آزادی طبقه کارگر"

19 حمل 1367 مطابق 8 اپریل 1988

اعلامیه مشترک در مورد "کمیته انسجام و وحدت هسته انقلابی کمونیست های افغانستان"

و

کمیته تبلیغ و ترویج مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون در راه ایجاد حزب کمونیست افغانستان برای آزادی طبقه کارگر

"هسته انقلابی... و "کمیته تبلیغ و ترویج... به مثابه دو تشکل مارکسیست - لنینیست - مائوتسه دون اندیشه از همان آغاز فعالیت های شان در صدد بوده اند تا با رفع موانع ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی وحدت در میان شان را تأمین نمایند. به ادامه تلاش های پیهم در جهت تأمین این هدف، چندی قبل هر دو تشکل موافقه نمودند که به منظور تسریع جریان وحدت، کمیته انسجام و وحدت توسط نمایندگان هر دو تشکل بوجود آمده و اعلامیه تشکیل آن به تاریخ 19 حمل 1367 مطابق به 8 اپریل 1988 منتشر گردید و به این صورت گام عملی بزرگی در جهت تأمین وحدت "هسته... و "کمیته... به پیش برداشته شد.

از آن جایی که در اعلامیه کمیته انسجام و وحدت وظایف این کمیته به صورت مفصل بیان نگردیده است و این امر ممکن است برداشت های متفاوتی را در سطح جنبش کمونیستی کشور به وجود بیاورد، لازم می دانیم تا در مورد توضیحاتی ارائه نمائیم.

کمیته انسجام و وحدت طبق فهرست مندرجات پلاتفورم مشترک که قبلاً توسط مرکزیت "هسته انقلابی... و "کمیته تبلیغ و ترویج... نشانی گردیده وظیفه دارد تا پس از تأمین وحدت نظر روی مسایل ایدئولوژیک - سیاسی میان دو تشکل و تعیین وظایف اساسی مبارزاتی، برای تدوین آئین نامه مشترک و برنامه پیشنهادی حزب کمونیست افغانستان کار کرده و فعالیت برای تشکیل کنگره مشترک به منظور ایجاد سازمان واحد از هر دو تشکیلات را تنظیم نماید. در عین حال کمیته انسجام و وحدت وظیفه دارد تا با پای پیشرفت در اجرای وظایف متذکره فوق همکاری های عملی میان "هسته انقلابی... و "کمیته تبلیغ و ترویج... را در ساحات مختلف تنظیم نموده و آن را عمق و گسترش بدهد.

"هسته انقلابی... و "کمیته تبلیغ و ترویج... فعالیت به خاطر تأمین وحدت ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی میان شان را از طریق کمیته انسجام و وحدت با جدیت پیش می برند و این امر می طلبد که جریان پیشرفت کار کمیته در سطح محدود نمایندگان دو طرف و یا در سطح محدود مرکزیت ها باقی نماند. مرکزیت های هر دو تشکل به خاطر تأمین وحدت دیالکتیکی و واقعی وظیفه دارند که از گزارشات نمایندگان در مورد چگونگی پیشرفت کار کمیته انسجام و وحدت، روابط تشکیلاتی شان را مطلع ساخته و مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی به خاطر تأمین وحدت را در میان تمامی رفقای تشکلات مربوطه شان دامن بزنند.

در عین حال هر دو مرکزیت وظیفه دارند تا در صورت لزوم و با در نظر داشت ضرورت گسترش فعالیت های وحدت طلبانه میان تمامی گروه ها و افراد مارکسیست - لنینیست - مائوتسه دون اندیشه در کشور گزارشات در مورد چگونگی پیشرفت کار کمیته انسجام و وحدت را به اطلاع این گروه ها و افراد برسانند.

از جانب دیگر "هسته انقلابی... و "کمیته تبلیغ و ترویج... اصولاً نمی توانند کار کمیته انسجام و وحدت را همانند تمامی عرصه های فعالیت مبارزاتی دیگر مسئله ای صرفاً مربوط به خود شان و صرفاً مربوط به جنبش کمونیستی افغانستان تلقی نمایند. ضرورت دریافت رهنمود ها و کمک های "جنبش انقلابی انترناسیونالیستی" به خاطر پیشرفت هرچه اصولی تر و سریع تر کار کمیته انسجام و وحدت و کلاً امر تشکیل حزب کمونیست افغانستان ایجاب می نماید که "هسته انقلابی... و "کمیته تبلیغ و ترویج... گزارشات کار کمیته انسجام و وحدت را در اختیار کمیته "جنبش انقلابی انترناسیونالیستی" قرار دهند.

در شرایط فعلی که مردم ما پس از یک دهه مبارزات حماسی و خونین علیه سوسیال امپریالیزم شوروی و مزدورانش و تحمل قربانی های بی همتا شکست نظامی را برین قدرت امپریالیستی متجاوز تحمیل کرده و قوایش را مجبور به خروج از افغانستان نموده است، ولی به علت عدم موجودیت رهبری انقلابی پرولتری در رأس این مبارزات، مشکلات اساسی خلق ما همچنان لاینحل و وظایف اساسی انقلاب ملی - دموکراتیک طراز نوین همچنان اجرا نشده باقی مانده، مبارزه به خاطر تشکیل حزب کمونیست افغانستان آن وظیفه اساسی است که بر دوش تمامی کمونیست های کشور سنگینی می نماید. ما مبارزه در راه تأمین وحدت میان کمونیست های افغانستان را صرفاً به تلاش به خاطر تأمین وحدت میان "هسته انقلابی... و "کمیته تبلیغ و ترویج... محدود نمی نمائیم و از تمامی گروه ها و افراد مارکسیست - لنینیست - مائوتسه دون اندیشه در کشور می خواهیم که برای مبارزه پیرامون پلاتفورم مشترک به کمیته انسجام و وحدت بیوندند تا دامنه کار این کمیته را گسترش داده و مبارزه به خاطر تشکیل حزب کمونیست افغانستان را بیشتر از پیش شگوف سازند.

متحد و یک پارچه باد درفش مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون!

"کمیته تبلیغ و ترویج... و "هسته انقلابی..."

22 سرطان 1367 مطابق 12 آگست 1988

ندای انقلاب

ارگان مرکزی

هسته انقلابی کمونیست های افغانستان

مارکسیست – لنینیست – مائوتسه دون اندیشه

شماره 18

ماه جدی 1367

ما به شکل گروه فشرده کوچکی در راهی پر از پرتگاه و دشوار دست یكدیگر را محکم گرفته و به پیش میرویم. دشمنان از هر طرف ما را در محاصره گرفته اند و تقریباً همیشه باید از زیر آتش آنها بگذریم. اتحاد ما بنا بر تصمیم آزادانه ما است. تصمیمی که همانا برای آن گرفته ایم که با دشمنان پیکار کنیم و در منجلاب مجاور مان نخلطیم که سکنه اش از همان آغاز ما را به علت این که به صورت دسته خاصی مجزا شده نه طریق مصالحه بل طریق مبارزه را برگزیده ایم سرزنش نموده اند.

"لنین"

پیام کمیته "جا" به جلسه عمومی سوم "ه.ا.ک.ا."

رفقا!

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ازین فرصت مهم استفاده کرده درودهای گرم کمونیستی خود را نثار تان میدارد و امیدوار است که جلسه عمومی سوم بتواند با موفقیت گام های مهمی در پاسخگویی به مسائل عاجل جنبش کمونیستی و انقلاب افغانستان بر دارد.

امروزه سوسیال امپریالیستهای روس و رژیم دست نشانده کابل که از مقاومت مردم افغانستان ضربات جدی خورده اند به فکر مانورهایی برای تخفیف لطمات وارده افتاده اند که از آن جمله است بیرون کشیدن قوای روس. از طرف دیگر طبقات غیر انقلابی و نوکران غرب، این مدعیان رهبری جنبش مقاومت نیز به شدت به سر انتخاب راه تضاد دارند.

درهم آمیختگی و تلاقی تضاد های مهم جهان در رزمگاه پیچیده افغانستان و وجود یک مقاومت مردمی، اهمیت پیا داشتن یک الترنا تویو اصیل پرولتری را صد چندان میکند. آنجا که ارتجاعیون رنگارنگ، سوسیال امپریالیست ها و امپریالیستهای غربی، برای خفه کردن، تحلیل بردن و منحرف کردن مبارزه توده ها به انواع زور و نیرنگ توسل میجویند تنها و تنها پرچم سرخ پرولتاریاست که می تواند مبارزه قهرمانانه توده ها را ازین بن بست راه حل های امپریالیستی بدر آورده و آنان را نه برای مقاومت صرف که برای پیروزی رهبری کند، پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و پیشروی به سوی سوسیالیسم و کمونیسم.

وظیفه شما کمونیستهای افغانستان است که انقلاب افغانستان را به مثابه بخشی از انقلاب پرولتری جهانی رهبری کنید و این بزرگ تنها با داشتن یک حزب پیشآهنگ اصیل، حزبی مسلح به مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو تسه دون و حزبی که نیروهای مسلح خود را در اختیار داشته باشد امکان پذیر است.

در این میان وحدت مارکسیست - لنینیستها به دور یک خط صحیح و تشکیل حزب کمونیست افغانستان وظیفه ای عاجل است و تلاش مشترک شما و رفقای کمیته تبلیغ و ترویج مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو تسه دون در این جهت، دست آورد مهمی است برای جنبش کمونیستی و انقلاب افغانستان و برای پرولتاریای انترناسیونالیست. کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به همراه تمام احزاب و گروه های متشکل در این جنبش درودهای گرم خود را نثار تان میدارد و پشتیبانی بیدریغ خود را از این تلاشها اعلام میکند. ما امیدواریم در آینده نزدیک گامهای بیشتری در جهت متحقق کردن این وظیفه مهم برداشته شود.

رفقا! درک شما از اهمیت جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و احساس مسئولیت تان در قبال آن برای ما بسیار آموزنده و دلگرم کننده است.

با درودهای گرم کمونیستی!

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

جواب پیام کمیته "جا"

از طرف هسته انقلابی کمونیست های افغانستان

به کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی!

رفقا!

درد های گرم کمونیستی ما نثار شما و تمامی سازمانها و احزاب شامل در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی! جلسه عمومی سوم هسته انقلابی کمونیست های افغانستان که پس از اتمام کارهای مقدماتی لازمه به تاریخ 24 دسامبر دایر گردید، به تاریخ 28 دسامبر 1988 با موفقیت به پایان رسید. شرکت نماینده ناظر کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در جلسه که گردهم آئی ما را کیفیت ویژه ای بخشیده، برای تمامی رفقای شامل در جلسه دل گرمی عظیمی به وجود آورد. این دل گرمی نه تنها شامل حال تمامی اعضا و هواداران هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان خواهد گردید بلکه تأثیرات خود را بر کل جنبش کمونیستی افغانستان نیز به جا خواهد گذاشت. ما پیام کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به جلسه ما را که با قرائت توسط رفیق ناظر گشایش گر کار جلسه گردید، به مثابه پیام همبستگی پرولتاریای بین المللی به شرکت کنندگان جلسه، اعضا و هواداران هسته و هم کمونیستهای افغانستان تلقی می نمایم. این پیام بر ثبات عزم مان و استواری گام های مان در پیشروی به راهی که برگزیده ایم - راه انقلاب دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی و حرکت به سوی جامعه کمونیستی - افزود و این باور ما را که خود را جزء جدائی ناپذیری از جنبش بین المللی کمونیستی بدانیم بیشتر از پیش تقویت نمود.

جلسه عمومی سوم هسته انقلابی کمونیست های افغانستان موقعی دایر گردید که مبارزه انقلابی خلق ما از یک جانب در موقعیت خطیری قرار دارد و از جانب دیگر فرصت های مناسبی برای آن مساعد می گردد.

سوسیال امپریالیزم شوروی و رژیم مزدور در کابل که پس از یک دهه قتل و کشتار مردم ما و به نمایش گذاشتن وحشی گری های تجاوز کارانه امپریالیستی و ارتجاعی، ضربات جبران ناپذیری را از سوی مقاومت مردم افغانستان متحمل گردیده اند، از مدتی به این طرف تلاش دارند تا از طریق سازش و مصالحه با امپریالیست های غربی و وابستگان شان در منطقه و افغانستان خود را از وضع نامناسبی که در آن قرار گرفته اند نجات دهند. آنها سخت در تلاش اند تا ازین طریق، خروج به اصطلاح آبرومندانۀ قوای متجاوز را طوری تکمیل نمایند که تسلط شان بر افغانستان همچنان پا برجا بماند. از جانب دیگر نیروهای ارتجاعی ای که به امپریالیست های غربی و وابستگان شان در منطقه مربوط اند و مدعی رهبری مقاومت می باشند هم اکنون همگی کم و بیش در مسیر سازش و مصالحه با سوسیال امپریالیست های شوروی افتاده اند. این عامل و عوامل متعدد دیگر باعث میگردد که این نیروها روز به روز، افزونتر از قبل در نزد توده های مردم رسوا شده و ماسک های دروغین چهره های شان از هم دریده شوند. در چنین شرایطی این امکان بیشتر میگردد که تمامی تلاش های سوسیال امپریالیست ها، امپریالیستها و مرتجعین نه در جهت دست یابی به راه حلهای امپریالیستی بلکه به طرف حدت بخشیدن تضاد خلق افغانستان با سوسیال امپریالیزم - امپریالیزم و ارتجاع سیرنموده و زمینه برای پیشبرد مبارزه انقلابی خلق ما مساعد تر گردد.

جلسه تأکید می نماید که نه تنها ضرورت استفاده انقلابی از زمینه های بالفعل و بالقوه در جهت تبدیل نمودن مقاومت موجود فعلی به مبارزه انقلابی آزادیبخش، از کمونیستهای افغانستان طلب می نماید که بر اساس خط ایدئولوژیک مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون وحدت اصولی در میان شان را تأمین نموده و حزب کمونیست افغانستان را تشکیل دهند، بلکه موجودیت همین زمینه های مساعد و شکل گیری دورنمای مساعد آینده، این وظیفه مهم و اساسی را بیشتر از هر وقت دیگر قابل دسترس نیز میگرداند. به همین جهت است که هم اکنون کمیته انسجام و وحدت میان هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان و کمیته تبلیغ و ترویج مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون که از مدتی قبل به خاطر تأمین وحدت میان هر دو تشکل به مثابه سنگ بنائی برای وحدت اصولی کلیه کمونیستهای افغانستان تشکیل گردید، نه تنها روز به روز گام های جدی تری را به طرف تأمین وحدت میان تشکیل دهندگان اولیه بر میدارد بلکه در حال تبدیل شدن به مرکز وحدت اصولی جنبش کمونیستی پراکنده، کشور بوده و نیروهای

تازه ای را به سوی خود جلب مینماید. حمایت جدی و آشکار جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ازین حرکت آغاز شده، تلاش های ما را از حیثیت بزرگی برخوردار میسازد و امیدواری ما را برای تشکیل هرچه اصولی تر و زودتر حزب کمونیست افغانستان، حزب رهبری کننده جنگ خلق ما، شگوفا تر میسازد.
رفقا!

ما ادای مسئولیت و اجرای وظیفه در تمامی عرصه های مبارزاتی و منجمله در عرصه مبارزه به خاطر تشکیل حزب کمونیست افغانستان را، بدون پیوند ارگانیک با جنبش کمونیستی بین المللی (جنبش انقلابی انترناسیونالیستی) نه اساساً میتوانیم در نظر داشته باشیم و نه اصولاً میتوانیم به سرانجام رسانیم. به یقین امر به ثمر رساندن مبارزه جدی آغاز شده به خاطر تشکیل حزب کمونیست افغانستان نه تنها به تلاش های خستگی ناپذیر کمونیست های افغانستان مربوط است بلکه درعین حال و اساساً مسئله ای است مربوط به جنبش کمونیستی بین المللی.

جلسه عمومی سوم هسته انقلابی کمونیست های افغانستان اذعان دارد که ضرورت دستیابی اصولی و هرچه سریعتر به این مهم ایجاب می نماید که ما مبارزات مان را به مثابه گردان جدائی ناپذیری از ارتش کمونیستی انقلابی متشکل در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به پیش ببریم و درین راستا اجرای وظایف و مسئولیت های مان را با تمامی توان برعهده بگیریم.
با درود های گرم رفیقانه!

جلسه عمومی سوم هسته انقلابی کمونیست های افغانستان

دسامبر 1988

قطعه نامه

جلسه عمومی سوم

هسته انقلابی کمونیست های افغانستان

موقعیت کنونی از لحاظ اوضاع منطقه و افغانستان برای مبارزات خلق ما و نیز برای کمونیستها و جنبش کمونیستی کشور موقعیت حساسی است، موقعیتی که از یک جانب می تواند خطیر باشد و از جانب دیگر می تواند زمینه ساز فرصت های مساعدی برای پیشبرد مبارزات انقلابی محسوب گردد. در چنین شرایطی هسته انقلابی کمونیست های افغانستان جلسه عمومی سوم خود را فراخواند تا توانش را در پاسخگویی به ضرورت های انقلاب افغانستان به ارزیابی بگیرد.

جلسه عمومی سوم هسته انقلابی کمونیست های افغانستان پس از اختتام یافتن یک سلسله کارهای مقدماتی مربوط به تاریخ 1367/10/4 دایر گردیده و با صحبت افتتاحیه مختصر یکی از اعضای جلسه و قرائت پیام کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی توسط نماینده ناظر آن کمیته، به کار آغاز نمود.

پس از آن کمیته مرکزی منتخب جلسه عمومی دوم گزارشات در مورد اوضاع جهان و منطقه، اوضاع افغانستان، وضع جنبش چپ کشور و فعالیت های هسته انقلابی کمونیست های افغانستان در ساحات مختلف را توأم با پیشنهادات لازمه به جلسه تقدیم نمود. جلسه پس از بحث و تبادل نظر رفقای شرکت کننده روی موارد مشخص گزارشات و پیشنهادات، به فیصله هایی دست یافت که ذیلاً بیان میگردد.

تضاد میان خلقهای تحت ستم و امپریالیستها، تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی و تضاد میان نیروهای مختلف امپریالیستی فعلاً به شکل تضاد میان بلوک های امپریالیستی امریکا و "شوروی"، که همگی ریشه در اساس سرمایه داری امپریالیستی جهانی دارند، سه

تضاد اصلی جهان کنونی را تشکیل می‌دهند. از میان این سه تضاد اصلی، تضاد میان خلق‌های تحت ستم و امپریالیست‌ها تضاد عمده فعلی محسوب می‌گردد. جلسه با تأیید موضوعات فوق ابراز یقین نمود که جریان تجاوزکارانه و امپریالیستی ساخت و پاخت و داد و گرفت سیاسی ای که از مدتی به این طرف میان بلوک‌های امپریالیستی "شوروی" و امریکا آغاز گردیده است نه تنها قادر به از میان بردن تضاد میان امپریالیست‌ها و خلق‌ها و ملل تحت ستم جهان به عنوان یکی از تضاد‌های اصلی جهانی نمی‌باشد بلکه تدارکی برای تشدید جدی تر این تضاد در آینده شاید نه چندان دور نیز محسوب می‌گردد. از آن مهم تر هر قدر جنبه‌های مختلف این ساخت و پاخت و داد و گرفت سیاسی امپریالیستی بیشتر رسوا می‌گردد به همان اندازه تضاد عمده فعلی یعنی تضاد میان خلق‌ها و ملل تحت ستم و امپریالیست‌ها را کیفیتاً، بیشتر از پیش تشدید نموده و روند انقلاب جهانی را متمرکز تر می‌سازد. تا توجه به مسایل مطرح شده بالا، جلسه با اطمینان ابراز میدارد که افسون‌های به نمایش گذاشته شده امپریالیستی قادر به تحلیل بردن روند انقلاب جهانی نبوده و این روند همچنان به طرف اعتلا حرکت خواهد کرد.

ضرباتی که سوسیال امپریالیست‌ها و رژیم مزدورشان در کابل از سوی مقاومت مردم افغانستان متحمل گردیده اند، عامل عمده تلاش‌های امپریالیستی و ارتجاعی فعلی آنها در افغانستان محسوب می‌گردد. آنها که نتوانستند از طریق لشکرکشی امپریالیستی و به راه انداختن قتل و کشتار و ویرانگری وحشیانه، مقاومت مردم ما را سرکوب نمایند اکنون در صدد اند که از طریق سازش و مصالحه با امپریالیسم غرب و وابستگان منطقوی و افغانی شان، تسلط خود را بر افغانستان همچنان پا برجا نگه دارند. جلسه تأکید می‌نماید که هر قدر جریان این مصالحه و سازش امپریالیستی و ارتجاعی افشا تر گردد به همان اندازه میتواند حرکت مبارزاتی مردم ما را از مقاومت صرف به طرف مبارزه آزادیبخش انقلابی ضد سوسیال امپریالیستی و ارتجاعی سوق داده و باعث ضربت خوردن بیشتر سوسیال امپریالیسم شوروی و مزدورانش و امپریالیسم غرب و وابستگانش در افغانستان گردد و در نتیجه میتواند زمینه برای پیشبرد مبارزات انقلابی کمونیست‌ها و اعتلای جنبش کمونیستی کشور مساعد تر شود. آنچه درین میان ضرورت مبرم و حیاتی دارد برافراشتن درفش مستقل مبارزاتی پرولتاریا یعنی درفش کمونیستی در میدان کارزار خونین افغانستان می‌باشد که باید توسط دستان توانای حزب کمونیست افغانستان، حزب مارکسیستی-لنینیستی-مائوتسه دون اندیشه با اصولیت و دلاوری برافراشته شود.

- در مورد مسائل تشکیلاتی بحث نسبتاً مفصلی از زوایای مختلف توسط رفقای شرکت کننده در جلسه صورت گرفت. غرض پاسخدهی به ضرورت‌های مبارزه برای ایجاد حزب کمونیست افغانستان و نیز حل پرابلم‌های مربوط به تدارک برای فعالیت نظامی مستقل یعنی تدارک برای آغاز جنگ خلق و اقدامات مقتضی و لازمه علمی در عرصه فعالیت‌های تشکیلاتی مورد تأیید و تصویب جلسه قرار گرفت.

- تهیه و نشر و پخش "ندای انقلاب" (ارگان مرکزی هسته انقلابی کمونیست‌های افغانستان) و همچنان تکثیر و پخش "شعله" (نشریه کمیته تبلیغ و ترویج مارکسیزم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون) در پهلوی تکثیر و پخش مجله "جهانی برای فتح" و نشرات نیروهای متشکله جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، بخش مهمی از فعالیت مبارزاتی ایدئولوژیک-سیاسی و کار تبلیغی و ترویجی هسته انقلابی کمونیست‌های افغانستان را تشکیل می‌دهد.

جلسه ضمن تأکید بر دستاوردهای فعالیت در این عرصه، ناکافی بودن میزان کمی و کیفی این فعالیت و راه‌های رفع آن را ذیلاً نشانی نمود:

1- ندای انقلاب (ارگان مرکزی هسته انقلابی کمونیست‌های افغانستان) نه تنها باید از لحاظ مضامین و مقالات بیشتر از پیش غنی ساخته شود، بلکه باید شکل نشراتی آن نیز بهتر گردیده و در مورد انتشار منظم آن و کاستن از فاصله زمانی میان انتشار دو شماره، سعی و تلاش جدی صورت بگیرد.

2- علاوه بر تکثیر و پخش جریده شعله (نشریه کمیته تبلیغ و ترویج مارکسیزم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون) در مورد پخش و تکثیر نشرات سایر نیروهای مارکسیست-لنینیست-مائوتسه دون اندیشه در کشور نیز در حد توان اقدام گردد.

3- ما باید در فعالیت‌های گروهی تهیه کننده شماره‌های فارسی "جهانی برای فتح" عملاً طبق توان سهم بگیریم و در مورد تکثیر و پخش منظم و کافی آن جدیت بیشتری به خرج دهیم. همچنان فعالیت در قسمت تکثیر و پخش نشرات نیروهای متشکله جنبش انقلابی انترناسیونالیستی باید بیشتر و جدی تر گردیده و کم کاری ای که تا حال درین زمینه وجود داشته مرفوع گردد.

- عدم موجودیت کافی امکانات مالی مورد نیاز باعث کندی پیشرفت کار و پیکار هسته انقلابی کمونیست‌های افغانستان در عرصه‌های مهم مبارزاتی گردیده است که نه تنها وظایف و مسئولیت‌های مربوط به جنبش کمونیستی و انقلاب افغانستان بلکه ملکفیت

های بین‌المللی ما را نیز در بر میگیرد. جلسه با تأسف این امر را عمدتاً ناشی از کم توجهی و حتی بی توجهی تعدادی از رفقا در ادای مکلفیت‌های مالی‌شان دانسته و با نشانی کردن زمینه‌های عینی و ذهنی این عدم احساس مسئولیت، رفقای مربوط را مورد انتقاد قرار داد. جلسه با تأکید برین موضوع که باید پرداخت حق‌العضویت اعضای هسته بهتر از قبل تنظیم شده و در جلب هر چه بیشتر کمک‌های مالی‌اعضاء و هواداران تلاش صورت بگیرد، به روی این مسئله انگشت گذاشت که باید بر اساس اصل اتکاء به خود در مورد مسایل مالی‌راه‌های اصولی دیگری نیز برای تأمین امکانات مالی‌مورد نیاز جستجو گردد.

- رهبری انقلاب افغانستان به مثابه بخشی از انقلاب جهانی پرولتری فقط و فقط از عهده حزب پیش‌آهنگ پرولتاریا که مسلح به مارکسیزم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون بوده و ارتش رزمنده خود را برای به پیروزی رساندن جنگ خلق ما در اختیار داشته باشد، برمی‌آید. اولین وظیفه عاجل و اساسی‌ای که اکنون در مقابل کمونیست‌های کشور قرار دارد عبارت است از تأمین وحدت در میان‌شان بر اساس یک مشی درست و اصولی مبتنی بر مارکسیزم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون، به خاطر تشکیل حزب کمونیست افغانستان، حزب رهبری کننده جنگ خلق ما.

جلسه، تشکیل کمیته انسجام و وحدت هسته انقلابی کمونیست‌های افغانستان و کمیته تبلیغ و ترویج مارکسیزم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون را درین راستا مؤفقیت مهمی برای جنبش کمونیستی کشور به حساب آورده و این موضوع را که این کمیته در حال تبدیل شدن به مرکز وحدت کمونیست‌های افغانستان می‌باشد مورد تأیید قرار داد.

جلسه فیصله نمود که مطابق به متن اعلامیه مشترک هسته انقلابی... و کمیته تبلیغ و ترویج... و توافقات حاصله در کمیته انسجام و وحدت... و با توجه به زمینه‌های مساعد موجود در جنبش کمونیستی کشور، باید دامنه کار این کمیته گسترش یافته و غرض جلب سایر نیروهای مارکسیست-لنینیست-مائوتسه دون اندیشه کشور به آن، سعی و تلاش جدی به عمل آید. در عین حال جلسه، از کندی کار کمیته انسجام و وحدت انتقاد به عمل آورده و خواستار آن شد که طبق توافقات حاصله اخیر میان نمایندگان هسته انقلابی... و کمیته تبلیغ و ترویج...، کندکاری‌های گذشته مرفوع گردد تا فعالیت‌های کمیته انسجام و وحدت... واقعاً بتواند جوابگوی نیازمندی‌های جنبش کمونیستی و ضرورت‌های انقلاب کشور باشد.

ضرورت گسترش مبارزات ایدئولوژیک-سیاسی مارکسیستی-لنینیستی-مائوتسه دون اندیشه علیه مشی‌های رویزیونیستی، سنتریستی و اپورتونیستی در میان تمامی نیروها و افراد منسوب به جریان شعله جاوید و ضرورت مبارزات مشترک علیه سوسیال امپریالیزم-امپریالیزم و ارتجاع ایجاب می‌نماید که باید زمینه‌های ایجاد همکاری‌های لازم و ممکن با تمام نیروها و افراد منسوب به جنبش دموکراتیک نوین کشور جستجو گردد. جلسه ضمن تأیید این موضوع تأکید می‌نماید که هسته انقلابی کمونیست‌های افغانستان، دسته‌ها و افراد رسوا، بدنام و مشکوکی را که حاملین و عاملین آشکار تسلیم طلبی، رویزیونیزم چینی و رویزیونیزم خواجه بی می‌باشند، نه تنها شامل در جنبش کمونیستی افغانستان نمی‌داند بلکه آنها را دیگر منسوب به جریان شعله جاوید (جنبش دموکراتیک نوین) نیز ندانسته و نمی‌تواند با آنها همکاری و ارتباط داشته باشد.

جلسه مؤکداً خاطر نشان می‌سازد که این روابط و همکاری‌ها نه تنها باید در تعارض با فعالیت‌های ما در کمیته انسجام و وحدت و امر استحکام و گسترش کار و پیکار هسته انقلابی کمونیست‌های افغانستان یعنی مبارزه در راه ایجاد حزب کمونیست افغانستان، قرار نگیرد، بلکه باید مستقیم و یا غیر مستقیم بتواند در خدمت آن قرار داشته باشد. بدین جهت جداً ضروری است که فعالیت درین عرصه نه به مفهوم عدم توجه کم به امر مبارزه ایدئولوژیک-سیاسی علیه مشی‌های انحرافی موجود در میان نیروهای منسوب به جریان شعله جاوید بلکه به مفهوم تهاجم عملی علیه این مشی‌ها تلقی شده و بر شگوفائی مبارزه در راه ایجاد حزب کمونیست افغانستان بیفزاید، همچنانکه باید در جهت منفرد نمودن هر چه بیشتر حاملین رویزیونیزم، سنتریزم، اپورتونیزم و تسلیم طلبی حرکت نماید.

- ایجاد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و انتشار بیانیه آن توسط نمایندگان احزاب و سازمانهای شرکت کننده در کنفرانس دوم احزاب و سازمانهای مارکسیست-لنینیست جهان در ماه می 1984 دستاورد عظیمی است که در سالهای اخیر نصیب جنبش بین‌المللی کمونیستی گردیده است. هسته انقلابی کمونیست‌های افغانستان از همان ابتدای تشکیل خود در ماه ثور 1365 بر اساس انترناسیونالیزم پرولتری و درک ضرورت مبارزه برای ایجاد انترناسیونال نوین کمونیستی، در صدد برآمد تا با جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در ارتباط و پیوند قرار بگیرد و این خواستش را آشکارا در اعلامیه منتشره جلسه مؤسس خود درج نمود.

- با در نظر داشت مؤفقیت کمیته مرکزی منتخب جلسه عمومی دوم در مورد تأمین ارتباط هسته انقلابی کمونیست‌های افغانستان با کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و با ملاحظه توجه رفیقانه‌ای که از سوی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در مورد جنبش

کمونیستی افغانستان ابراز می گردد؛ جلسه عمومی سوم فیصله به عمل آورد که بر اساس پاسخگویی به ضرورت های جنبش کمونیستی افغانستان و جنبش کمونیستی بین المللی سعی گردد تا کیفیت روابط ایجاد شده تا آن سطحی ارتقاء پیدا نماید که ما واقعاً بتوانیم مبارزات مان را به مثابه بخش جدائی ناپذیری از جنبش بین المللی کمونیستی به پیش ببریم. جلسه تأکید نمود که هسته انقلابی کمونیست های افغانستان باید اجرای وظایف و مسئولیت هائی را که ازین بابت می تواند برعهده اش باشد با شجاعت و جدیت متقبل گردد.

جلسه کم کاری ها در مورد تأمین ارتباط با نیروهای متشکله جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را مورد انتقاد قرار داد و تأکید نمود که باید بر عمق و دامنه فعالیت درین عرصه افزایش به عمل آید.

همچنان جلسه با اظهار امتنان از دریافت پیام کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و شرکت نماینده ناظر آن کمیته در جلسه، فیصله نمود که نامه ای به جواب آن پیام رفیقانه به کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ارسال گردد.

- مطابق به فیصله های اتخاذ شده در جلسه، تعدیلاتی در متن اساسنامه هسته انقلابی کمونیست های افغانستان منظور گردید. جلسه فیصله نمود که با در نظر داشت تعدیلات منظور شده، اساسنامه از نو مرتب شده و در اختیار اعضای هسته انقلابی کمونیست های افغانستان، نماینده کمیته تبلیغ و ترویج در کمیته انسجام و وحدت و کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی قرار داده شود.

- با قدردانی از فعالیت های اصولی و جدی و انتقاد از کم کاری های معین کمیته مرکزی منتخب جلسه عمومی دوم، اعضای اصلی و علی البدل کمیته مرکزی جدیداً انتخاب گردید.

در ختم جلسه رفقای شرکت کننده در جلسه عمومی سوم هسته انقلابی کمونیست های افغانستان ابراز یقین نمودند که اجرای دقیق، پیگیر و قاطع فیصله ها و تصاویر این جلسه توسط آن ها و سایر اعضای هسته انقلابی... می تواند نقش ارزنده ای در جواب گوئی به نیازمندی های جنبش کمونیستی و انقلاب افغانستان بازی نموده و ما را در اجرای دو وظیفه اساسی بهم پیوسته مان یعنی مبارزه در راه ایجاد حزب کمونیست افغانستان و تدارک برای آغاز جنگ خلق مان به نحو مؤثری یاری رساند.

مرگ بر سوسیال امپریالیزم - امپریالیزم و ارتجاع!

زنده باد مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون!

مرگ بر رویونیزم!

یا مرگ یا پیروزی!

جلسه عمومی سوم هسته انقلابی کمونیست های افغانستان

1367/10/7 مطابق 1988/12/27

جلسه عمومی سوم هسته انقلابی کمونیست های افغانستان

گامی در پاسخدهی به ضرورت تأمین وحدت

جنبش کمونیستی افغانستان اینک یکبار دیگر شور و اشتیاق وحدت طلبی و تشکل پذیری صفوف خود را به نمایش گذاشته است و این امر نشان می دهد که این جنبش علی الرغم تحمل قربانی های بی مانند و تلفات و ضایعات سنگین در طول یک دهه گذشته، سرشار از نیروی حیات و پویائی بوده و ظرفیت سیاسی عظیمی را دارا می باشد.

ناگفته روشن است که شور و اشتیاق گسترده ای که برای وحدت طلبی و تشکل پذیری تمامی منسوبین جریان دموکراتیک نوین (جریان شعله جاوید) را یک دهه قبل در برگرفت نه توانست ره به جانی ببرد و سرانجام در میان سیلی از انحرافات ایدئولوژیک - سیاسی و تفرقه تشکیلاتی ناپدید گشت و لذا جنبش وحدت طلبانه ای که مایه امیدواری بود نتوانست به پراگندگی جنبش خاتمه داده و وحدت را تأمین نماید. نتیجه بخش ساختن اصولی و سریع حرکت ایجاد شده فعلی ایجاب می نماید تا تجارب آن جنبش مورد تحلیل و ارزیابی قرار گرفته و جمع بندی گردد که امیدواریم بتوانیم در فرصت مناسب به آن پردازیم. اما اگر وضع جنبش وحدت طلبانه فعلی را از نظر بگذرانیم می بینیم که از لحاظ

تشکیلاتی دو راه و یا بهترگفته شود دو طرح برای رفع پراگندگی و تشتت موجود و تأمین وحدت جنبش افغانستان عنوان گردیده است، یکی طرح وحدت بر اساس حزبیت و دیگری طرح وحدت بر اساس جبهه گرائی و جبهه سازی.

همان هایی که دیروز عملاً و نظراً با مخالفت علیه حزبیت، جبهات نامنهادهی چون "جبهه متحد ملی" و "جبهه مبارزین مجاهد" را قبله آمال شان ساختند، امروز نیز از جبهه گرائی و جبهه سازی دست بردار نیستند. ولی این بار جبهه گرائی و جبهه سازی را در حالی عنوان میکنند که قدرت یابی از طریق کودتاها را در چشم رس ندارند و از "محبوبیت و خوشنامی" رهبران شان در سطح ملی نیز خبری نیست و لذا جبهه پیشنهادی شان نه به صورت "جبهه متحد ملی" و "جبهه وحدت ملی" بلکه به شکل طرح به عاریت گرفته شده از "شورای هماهنگی احزاب چپ دموکراتیک" (جبهه رویونیست ها و سنتریستهای مزدور سوسیال امپریالیزم شوروی) یعنی به نام به اصطلاح "جبهه متحد دموکراتیک" مطرح میگردد.

این طرح نه تنها از این جهت که از لحاظ ایدئولوژیک بر انحلال طلبی و رویونیزم مبتنی بوده و از لحاظ سیاسی همسو با "مشی مصالحه ملی" رژیم مزدور و سازش کاری های نیروهای وابسته به امپریالیزم غرب می باشد، بلکه ازین لحاظ نیز که طراحان اصلی اش آن چنان در بحری از انحراف، رسوائی، بدنامی و مشکوکیت غرق اند که دیگر نمی توان شان مشمول در جنبش کمونیستی افغانستان و مشمول در نیروهای مربوط به جریان "شعله جاوید" به حساب آورد، نتوانسته و نمی تواند ره به جایی ببرد.

مادامی که این "طراحان" نتوانسته و نخواهند توانست بحران تشکیلاتی و چند دستگی رسمی و غیر رسمی دسته های خود شان را - که ناشی از بحران عمیق ایدئولوژیک - سیاسی و تأثیرات بدنامیها، رسوائی ها و کشت و کشتارهای درونی گذشته و حال شان می باشد - برطرف نمایند، هرگز قادر نخواهند بود، خدمتی در راه تأمین وحدت اصولی جنبش ارائه نمایند.

واقعیت این است که اینها حتی در همان طرح وحدت جبهوی شان نیز صادق نیستند و این طرح را نه در خدمت تأمین وحدت جنبش بلکه به مثابه یک عامل میکانیکی در رفع مشکلات لاینحل خود شان و نیز در جهت فریب اذهان صفوف تحت رهبری شان که عمدتاً خواهان وحدت جنبش و رفع پراگندگی موجود میباشند، به کار میبرند. به همین جهت است که نتوانسته اند کوچکترین گام عملی در جهت تطبیق طرح شان بردارند و این طرح همچنان صرفاً در حد یک شعار باقیمانده است، شعاری که عملاً در خدمت حفظ تشتت و پراگندگی موجود قرار دارد.

ولی در هر حال طرح "جبهه متحد دموکراتیک" که از لحاظ سیاست های جهانی در آخرین تحلیل تابعی از مشی سیاسی رویونیست های چینی محسوب میگردد، تسلیم طلبانه و سازشکارانه می باشد.

رویونیست های چینی در عین حفظ روابط سیاسی و دیپلماتیک با امپریالیست های غربی درین اواخر روابط حزبی و دولتی مهمی با متعلقین بلوک سوسیال امپریالیزم شوروی بهم رسانده اند. طراحان "جبهه متحد دموکراتیک" نیز درین جهت روان هستند و محراق اتحاد با نیروهای سازشکار وابسته به امپریالیزم غرب و در عین حال سوسیال امپریالیزم شوروی و مزدورانش را در وجود ظاهر شاه یافته اند.

از لحاظ مناسبات درون تشکیلاتی برخورد طراحان "جبهه متحد دموکراتیک" با صفوف تحت رهبری شان غیر صادقانه و مبتنی بر دروغ و فریب است زیرا که نمی توانند جز ازین طریق آنها را با خود داشته باشند. البته درین میان فاسد شدگان کم نیستند ولی هنوز که هنوز است بخش عمده صفوف تحت رهبری اینها را فریب خوردگان و بیخبران تشکیل می دهند. این افراد می توانند و باید از تحت رهبری و یا بهتر گفته شود راه گمی روندگان راه تسلیم طلبی و ارتداد و انحراف بیرون کشیده شده و در خط درست و اصولی انقلابی کمونیستی سازماندهی گردند.

اما در جانب دیگر:

خط ایدئولوژیک - سیاسی مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون، خط وحدت دهنده و رفع کننده پراگندگی و تشتت موجود فعلی میباید. باید بر اساس همین خط حزب کمونیست افغانستان را بنا نمود، زیرا که بگانه خط اصولی ای است که در تقابل با انواع رویونیسم و اپورتونیسم قرار دارد، زیرا که موجودیت جنبش کمونیستی افغانستان بر آن مبتنی است و اکثریت عظیم "شعله یی ها" از لحاظ سیاسی، احساسی و عاطفی بر آن تکیه دارند.

طرح وحدت بر اساس این خط که از اصولیت انقلابی کمونیستی برخوردار است، گرچه متأسفانه به کندی و با سرعت کم، گامهای اولیه تطبیق عملی خود را آغاز نموده و بسیار فراتر از حد یک شعار صرف حرکت کرده است.

این طرح از آن رو پیشرونده است که طراحان اولیه آن حرکت شان را براساس اصولیت انقلابی کمونیستی عیار ساخته اند و از لحاظ ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی دچار بحران نمی باشند و رویهمرفته در تمامی عرصه های مبارزاتی در حال پیشروی و استحکام و گسترش بسر می برند.

جلسه عمومی سوم هسته انقلابی کمونیست های افغانستان به حق روی این موضوع انگشت تأکید گذارد که کمیته انسجام و وحدت "هسته..." و "کمیته تبلیغ و ترویج..." در حال تبدیل شدن به مرکز وحدت تمامی کمونیستهای کشور می باشد و باید با تمام قوا کوشید تا هرچه زودتر آن را عملاً از یک کمیته دوجانبه میان دو تشکل به یک کمیته انسجام و وحدت پیشروان کل جنبش کمونیستی افغانستان مبدل نمود.

مبارزه در راه تأمین وحدت میان کمونیست های کشور به خاطر تشکیل حزب کمونیست افغانستان بر اساس خط درست و اصولی پرولتری، از همان ابتدای تشکیل هسته انقلابی کمونیست های افغانستان، برای ما به مثابه وظیفه و مسئولیت بنیادی مطرح گردید. ولی جلسه عمومی سوم هسته انقلابی کمونیست های افغانستان ادای این وظیفه و مسئولیت را آنچنان عاجل و فوری ارزیابی نمود که فیصله نهائی در مورد تأمین وحدت با کمیته تبلیغ و ترویج مارکسیزم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون و سایر تشکل هایی که بعداً به کمیته انسجام و وحدت پیوندند، را به حوزه صلاحیت های کمیته مرکزی منتقل نموده و آن قسمت از متن اساسنامه هسته را که به این موضوع مربوط میباشد تعدیل نمود. به این ترتیب جلسه عمومی سوم با باور عمیق به این مسئله که امر تأمین وحدت اصولی میان کمونیست های کشور نه تنها اساسی بلکه عاجل نیز میباشد، خود را به صورت بالقوه، آخرین جلسه عمومی هسته انقلابی کمونیست های افغانستان قرار داد تا کمیته مرکزی بتواند بدون ضرورت رجوع به رأی و نظر جلسه عمومی بعدی- که دایر نمودن آن در شرایط فعلی یقیناً وقت گیر خواهد بود- امر تأمین وحدت با سایر نیروهای مارکسیست-لنینیست-مائوتسه دون اندیشه کشور را از طریق پیشبرد کار جدی و فعال در کمیته انسجام و وحدت و در چوکات پلاتفرم مشترک به پیش برده و آنرا به سرانجام برساند.

خواست وحدت طلبانه ای که هم اکنون سراسر صفوف جنبش کمونیستی افغانستان را فرا گرفته، پشتوانه توده یی چشمگیری برای حرکت ما به سوی ایجاد وحدت و تشکیل حزب کمونیست افغانستان می باشد. ما هر قدر بتوانیم با اصولیت و قاطعیت و به سرعت به طرف تأمین این خواست حرکت نمائیم به همان اندازه خواهیم توانست بیشتر و بیشتر حالت بسیجی آگاهانه در صفوف جنبش به وجود آورده و پروسه طرد مرتدین و منحرفین از جنبش را سرعت ببخشیم. بدین جهت لازم است در اجرای وظایف مان عجله به خرج دهیم. عجله نه به این مفهوم که به سرهمبندی های غیر دیالکتیکی و ضد دیالکتیکی متوسل شویم، بلکه به این مفهوم که در اجرای وظایف مان با قدرت و توان هر چه بیشتر کوشا باشیم و اجازه ندهیم تا بیحالی و بی رمقی فرصت های مساعد بشماری را از دست ما برباید و ما را در مقابل حوادث و رویدادهای امروز و فردا بی تدارک، بی نقشه و بی نیرو قرار دهد آن چنان که نه کاری در راه انقلاب از ما ساخته باشد و نه باری را بتوانیم درین راه حل نمائیم.

ما حمایت، مشورت و همکاری برادرانه هم سنگران بین المللی مان را در اختیار داریم و این نشان می دهد که گام برداشته شده را تا چه حدی توانسته ایم در همسوئی و همگامی با پرولتاریای انترناسیونالیست و در انطباق با اصل اساسی انترناسیونالیسم پرولتری برداریم. پشتیبانی آشکاری که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از تشکیل کمیته انسجام و وحدت و فعالیت این کمیته به عمل آورده و به عمل می آورد، پشتوانه بین المللی عظیمی برای تلاش های ما در راه ایجاد حزب کمونیست افغانستان محسوب میگردد.

همسو و همجهت با جلسه عمومی سوم هسته انقلابی کمونیست های افغانستان، ندای انقلاب در دوره انتشار سوم خود، به نحو مؤثری تلاش های ما را در پیشبرد کار کمیته انسجام و وحدت منعکس خواهد کرد. امیدواریم این نقش ندای انقلاب آن چنان سازنده و کارساز باشد که دوره سوم انتشار این جریده به مثابه ارگان مرکزی هسته انقلابی کمونیست های افغانستان، آخرین دور انتشار آن باشد.

اینک دعوتی را که اعلامیه مشترک هسته انقلابی کمونیست های افغانستان و کمیته تبلیغ و ترویج مارکسیزم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون، در مورد کمیته انسجام و وحدت از تمام رهروان راه مارکسیزم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون، مبنی بر پیوستن شان به کمیته انسجام و وحدت بعمل آورده است، یک بار دیگر بعمل می آوریم.

«رفقا!

تشکیل کمیته انسجام و وحدت و شروع فعالیتش گامی است اصولی در جهت تأمین وحدت میان نیروهای پراکنده جنبش کمونیستی در افغانستان که مورد حمایت صفوف جنبش کمونیستی کشور قرار گرفته و پشتیبانی آشکار جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را به دست آورده است. این گام اولیه را تقویت نمائید تا با نیرومندی و قدرت بیشتری به پیش گام برداریم و بتوانیم حزب کمونیست افغانستان، حزب مارکسیست-لنینیست-مائوتسه دون اندیشه و حزب رهبری کننده جنگ خلق مان را هر چه اصولی تر، نیرومند تر و زود تر به وجود آوریم و درفش نبرد مستقل پرولتری را در نبردگاه خونین میهن با استواری و شجاعت برافرازیم تا بتوانیم واقعاً وظایف انقلابی مان را در قبال پرولتاریای بین المللی و خلق رنج کشیده و عذاب دیده کشور، به نحو شایسته ای انجام دهیم.

به پیش در راه تشکیل حزب کمونیست افغانستان!

پلاتفرم مشترک

اول :- مسایل اساسی ایدئولوژیک:

الف :- رؤس مطالب بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی - منتشره اول ماه مه 1984.

- 1 - اوضاع جهانی.
- 2 - در باره دو مؤلفه انقلاب جهانی پرولتاریائی.
- 3 - مسایلی در رابطه با تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی.
- 4 - اتحاد جماهیر شوروی و کمینترن.
- 5 - مائوتسه دون انقلاب فرهنگی و جنبش مارکسیست - لنینیستی.
- 6 - وظایف کمونیست های انقلابی.
- 7 - وظایف در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره (نو مستعمره).

ب :-

- 1 - مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون به عنوان ایدئولوژی رهبری کننده.
- 2 - موضعگیری علیه رویز یونیزم خروشی.
- 3 - موضعگیری علیه سوسیال امپریالیزم شوروی.
- 4 - موضعگیری علیه رویز یونیزم سه جهانی.
- 5 - موضعگیری علیه رویز یونیزم خواجه یی.
- 6 - موضعگیری در خط ایدئولوژیک جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و برداشت واحد از انترناسیونالیزم پرولتاری.
- 7 - برداشت ما از جنبش کمونیستی افغانستان و مواضع ما در قبال سازمانها و تشکلات موجود.

دوم :- مسایل اساسی سیاسی:

- 1 - تحلیل از اوضاع فعلی جهان و منطقه.
 - 2 - تحلیل از شناخت اقتصادی - اجتماعی و اوضاع عمومی سیاسی افغانستان.
 - 3 - تعیین وظایف اساسی مبارزاتی.
- سوم :- بر اساس موضعگیری واحد ایدئولوژیک - سیاسی در مورد مسایل ایدئولوژیک و سیاسی فوق تدوین برنامه پیشنهادی حزب کمونیست افغانستان (برنامه انقلاب ملی - دموکراتیک طراز نوین).
- چهارم :- تدوین آئین نامه واحد.
- پنجم :- تشکیل اولین کنگره تشکیلات جدید، تصویب برنامه و آئین نامه و تنظیم کار ادغام تشکیلاتی.

مرکزیت "کمیته تبلیغ و ترویج ..."

"مرکزیت هسته انقلابی..."

19 دلو 1366 - 9 فبروری 1988

*

ندای انقلاب

ارگان مرکزی

هسته انقلابی کمونیست های افغانستان

مارکسیست - لنینیست - مائوتسه دون اندیشه

شماره مخصوص کارزار تجلیل از پنجمین سالگرد تشکیل

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

ماه های ثور و جوزای 1368 - می و جون 1989

ما به شکل گروه فشرده کوچکی در راهی پر از پرتگاه و دشوار دست یكدیگر را محکم گرفته وب ه پیش میرویم. دشمنان از هر طرف ما را در محاصره گرفته اند و تقریباً همیشه باید از زیر آتش آنها بگذریم. اتحاد ما بنا بر تصمیم آزادانه ما است. تصمیمی که همانا برای آن گرفته ایم که با دشمنان پیکار کنیم و در منجلاب مجاور مان نغلطیم که سکنه اش از همان آغاز ما را به علت این که به صورت دسته خاصی مجزا شده نه طریق مصالحه بل طریق مبارزه را برگزیده ایم سرزنش نموده اند.

"لنین"

به پیشواز کارزار تجلیل از

پنجمین سالگرد تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

اول ماه می امسال پنجمین سالگرد تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بود. بدین مناسبت، کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، احزاب و سازمانهای شامل درین جنبش، نیروهای هوادار آن و پرولتراهای آگاه در سراسر جهان، کارزاری را به خاطر گرامیداشت این روز در جهت جلب حمایت سیاسی، معنوی و مالی توده ها از "جنبش انقلابی انترناسیونالیستی" به راه انداختند که مطابق به برنامه در طی دو ماه می و جون به پیش برده شد.

متأسفانه جای کمونیستهای افغانستان در دومین کنفرانس بین المللی احزاب و سازمان های مارکسیست-لنینیست-مائوتسه دون اندیشه که منجر به تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی گردید خالی بود. تازه در اوایل بهار سال 1365 (1986) یعنی تقریباً دو سال بعد از تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بود که اولین نشانه های پشتیبانی از مواضع این جنبش در میان کمونیستهای افغانستان به صورت آشکارا تبارز نمود. گرچه در ظرف مدت سه سال گذشته مواضع جنبش انقلابی انترناسیونالیستی جاییش را بیشتر و بیشتر در میان جنبش کمونیستی افغانستان باز نموده و نیروهای بیشتری را به سوی خود جلب کرده است، اما باید اذعان نمود که بنا به عوامل متعدد تا هنوز برای بسیاری از مضمولین جنبش کمونیستی کشور ما این مواضع تا حدود زیادی ناشناخته باقی مانده است. ازین جهت برای تبلیغ و ترویج مواضع ایدئولوژیک-سیاسی بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و نیز برای تبلیغ و ترویج مواضع نیروهای شامل در "جا"، هنوز که هنوز است، می تواند ساحة بسیار وسیعی در جنبش کمونیستی افغانستان وجود داشته باشد.

با توجه به مسایل متذکره فوق بود که هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان بعد از مذاکره با سایر نیروهای شامل در کمیته انسجام و وحدت در مورد شرکت در کارزار بین المللی تجلیل از پنجمین سالگرد تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، تصمیم گرفت که به خاطر شرکت درین کارزار بین المللی یکجا با رفقای امل-بخش مائوتسه دون اندیشه و نیز یکجا با رفقای سازمان پیکار در چوکات کمیته انسجام و وحدت، یک تعداد از کتب و نشرات مربوط به جنبش متذکره و نیروهای شامل در آن را معاً چند نوشته مورد ضرورت دیگر، تکثیر نموده و در میان منسوبین جنبش کمونیستی افغانستان حتی الوسع به صورت وسیع پخش نماید. برنامه مورد نظر ما با تکثیر و پخش اعلامیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به مناسبت اول ماه می آغاز شد که به تعقیب آن اعلامیه اتحادیه کمونیست های ایران (سربداران) به همین مناسبت تکثیر و پخش گردید. پس ازین گام اولیه کار تکثیر کتب و نشرات ذیل رویدست گرفته شده و پخش آنها شروع گردید:

1- بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مصوب دومین کنفرانس بین المللی سازمانها و احزاب مارکسیست-لنینیست-مائوتسه دون اندیشه در ماه می 1984.

2- مجله بین المللی "جهانی برای فتح" از شماره اول تا شماره دهم.

3- "خدمات فنا ناپذیر مائوتسه دون" اثر باب اوکیان صدر حزب کمونیست انقلابی امریکا.

4- "مائو پنجمی بود" تنظیم شده توسط ریموندلوتا یکی از تئوریسن های حزب کمونیست انقلابی امریکا.

5- "جهت گیری استراتیژیک" اثر باب اوکیان صدر حزب کمونیست انقلابی امریکا.

6- جریده "حقیقت" ارگان اتحادیه کمونیست های ایران (سربداران) از شماره اول تا شماره پانزدهم.

علاوه بر کتب و نشرات فوق تکثیر و پخش چند اثر دیگر نیز رویدست گرفته شد که عبارت اند از:

1- "به مارکسیست-لنینیست ها و خلقهای تحت ستم جهان"، بیانیه اولین کنفرانس بین المللی سازمانها و احزاب مارکسیست-لنینیست در سال 1982.

2- مجموعه 9 تفسیر.

3- جزوه نقل قول های نظامی مائوتسه دون.

4- قرار کمیته مرکزی حزب کمونیست چین در مورد انقلاب فرهنگی معروف به قرار شانزده نکته یی.

از نظر ما اجرای برنامه فوق نه تنها گام مهمی در تبلیغ و ترویج مواضع جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از سوی کمونیست های انقلابی افغانستان محسوب می گردد، بلکه در عین حال اقدامی است که کمیته انسجام و وحدت را به مرحله کار جدی عملی وارد

نموده و پروسه وحدت نیروهای مائوتسه دون اندیشه در کشور را به پیش سوق میدهد. گرچه رفقای کمیته تبلیغ و ترویج... بنا به پاره ای مشکلات و موانع نتوانستند درین برنامه سهم بگیرند و سه تشکل دیگر نیز بنا به معاذیری نتوانستند اقدامات شان را در مورد هماهنگ بسازند، اما ما یقین کامل داریم که این حرکت عملی ارزنده علی الرغم کمبودهایش می تواند و باید در فشرده ساختن و متشکل ساختن بیشتر و با کیفیت تر کمیته انسجام و وحدت نقش بسیار مثبتی ایفا نموده و زمینه را برای پذیرا شدن مسئولیت های بیشتر از سوی این کمیته آماده نماید. اقدام عملی شده اولین گام کمیته انسجام و وحدت در جهت تبلیغ و ترویج مواضع جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به شمار می رود. این گام اولی می تواند- و باید- با گامهای جدی تر، گسترده تر و متشکل تر بعدی تداوم یافته و جهت مبارزه در راه تشکیل حزب کمونیست افغانستان را بیشتر از پیش روشنائی بخشد.

همزمان با کارزار تجلیل از پنجمین سالگرد تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، محصلین، کارگران و دهقانان چینی بپا خاسته و جنبش توده بی عظیمی را علیه دارودسته رویزونیست و خائن تین هسیائوپینگ به راه انداختند. این جنبش نشان داد که علی الرغم تصرف قدرت دولتی توسط رویزونیست های خائن، توده های کارگر و دهقان چینی همچنان سرسختانه وفاداری شان را نسبت به مائوتسه دون و انقلاب چین حفظ کرده اند. گرچه خیزش توده های چینی توسط ماشین نظامی رویزونیست های بر سر قدرت به وحشیانه ترین شکل آن سرکوب گردیده و به خاک و خون کشیده شد، اما با یقین کامل باید گفت که درسهای گرفته شده از سرکوبی این جنبش توسط کارگران و دهقانان چینی آنان را قادر می سازد که بار دیگر با جوش و خروش گسترده تر و متشکل تر بپا خیزند و مبارزات شانرا در جهت سرنگونی دارودسته رویزونیست های وحشی به پیش برند. البته تحقق این امر قبل از همه مشروط به این مسئله است که کمونیستهای انقلابی در چین بتوانند ستاد رهبری انقلابی یعنی حزب کمونیست مارکسیست-لنینیست-مائوتسه دون اندیشه را در چین سر از نو به وجود آورند و تحت رهبری آن جنگ خلق چین علیه بورژوازی بر سر قدرت را سازماندهی کنند. ولی در هر حال خیزش قهرمانانه محصلین، کارگران و دهقانان چینی علیه باند رویزونیست بر سر قدرت نشان داد که امید پیروزی مجدد سوسیالیزم در چین یک امید واهی نیست و توده های خلق چین تعهد شان را نسبت به انقلاب و نسبت به مائوتسه دون حفظ کرده و کینه عمیقی از رژیم ضد پرولتری فعلی در سینه دارند.

از آن جایی که حمایت ازین خیزش در خون خفته، بدون برنامه ریزی قبلی، به صورت بخشی از کارزار بین المللی تجلیل از پنجمین سالگرد تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی درآمد و پخش اعلامیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در حمایت ازین خیزش توأم با سایر اشکال تبلیغات به مثابه جزئی از برنامه کارزار توسط نیروهای مارکسیست-لنینیست-مائوتسه دون اندیشه در جهان به پیش برده شد، ما نیز پشتیبانی از آن را به مثابه جزء مهمی از فعالیت های مان در جریان کارزار به پیش بردیم. ما اعلامیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در حمایت از خیزش به خون خفته توده های چینی را تکثیر کرده و به پخش وسیع آن مبادرت ورزیدیم، جزوه رفقای اتحادیه کمونیست های ایران (سربداران) به نام "مائوتسه دون شکست ناپذیراست، انقلاب پیروز است" را تکثیر کرده در سطح جنبش افغانستان پخش نمودیم (اعلامیه و جزوه متذکره درین شماره ندای انقلاب نیز درج است) و همچنان تا آن جایی که مقدور بود تبلیغات شفاهی در پشتیبانی ازین خیزش را به پیش بردیم.

رفقا!

اوضاع خطیر و بسیار حساس است. کمونیستهای افغانستان در طول سال های گذشته جنگ زمینه های بسیار مساعدی را از دست داده اند. اکنون که مدت چند ماه از خروج قوای متجاوز سوسیال امپریالیزم شوروی از کشور می گذرد و توهمات ختم سریع جنگ و سقوط ناگهانی رژیم مزدور در حال کمرنگ شدن است و توأم با دوام جنگ از یک جانب وحشیگری و ددمنشی رژیم مزدور و حامی سوسیال امپریالیستی اش افزایش یافته و از جانب دیگر سازش کاری و تسلیم طلبی نیروهای مرتجع وابسته به ارتجاع منطقه و امپریالیزم غرب در مقابل سوسیال امپریالیزم شوروی و رژیم مزدور کابل یکجا با برملا شدن هرچه بیشتر ماهیت ارتجاعی و ضد مردمی آنها در عرصه های دیگر، بیشتر از پیش آفتابی میگردد، زمینه های مساعدی جهت پیشبرد مبارزه انقلابی برای کمونیست های کشور به وجود آمده است. اما ما زمانی خواهیم توانست ازین زمینه های مساعد در جهت پیشبرد مبارزه انقلابی سود جوئیم که آمادگی های لازم ایدئولوژیک-سیاسی و تشکیلاتی را دارا باشیم. دردمندان باید گفت که ما هنوز فاقد چنین آمادگی های لازمه ایدئولوژیک-سیاسی و تشکیلاتی هستیم و هنوز به مقدار زیادی میان توانائی های ما و اوضاع عینی موجود فاصله وجود دارد. ما باید با تمام توان و نیروی مان در تلاش باشیم این فاصله را از میان برده و خود مان را با اوضاع و شرایط عینی موجود منطبق سازیم.

تلاش به خاطر فشرده شدن هر چه بیشتر نیروهای مارکسیست-لنینیست-مائوتسه دون اندیشه به دور کمیته انسجام و وحدت و پیشبرد مبارزات ایدئولوژیک-سیاسی و تشکیلاتی توأم با تعمیق و گسترش فعالیت های عملی مشترک در چوکات این کمیته، یگانه راه اصولی است که ما را قادر میسازد مواضع ایدئولوژیک-سیاسی مان را بیشتر از پیش صیقل دهیم، ناتوانی های مان را با انسجام روز افزون نیروهای پراکنده مان به توانائی مبدل نمائیم و تشتت فعلی را به وحدت اصولی تبدیل کنیم و در نتیجه با ایجاد حزب کمونیست افغانستان عقب ماندگی فعلی مان را از شرایط عینی جهان و افغانستان از میان برده و قادر گردیم درفش جنگ خلق را برافرازیم و سهم مان را در پیشبرد انقلاب جهانی به نحو شایسته ای اداء نمائیم.

تشکیل کمیته انسجام و وحدت و انجام کارهایی که تا حال در چوکات این کمیته صورت گرفته است زمینه های اساسی فعالیت به خاطر تشکیل حزب کمونیست افغانستان را به وجود آورده است. اما نیروهای مارکسیست-لنینیست-مائوتسه دون اندیشه در کشور می تواند- و باید- بیشتر از پیش فعالانه تر و جدی تر در پیشبرد، تعمیق و گسترش کار این کمیته کوشا باشند تا بتوانند به طور روز افزونی مبارزات ایدئولوژیک-سیاسی شان را به خاطر تأمین وحدت و تشکیل حزب کمونیست، تنظیم نموده و به پیش برند.

حمایت جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از تلاش های مان درین راستا، به نمایندگی از حمایت پرولتاریای بین المللی، از ما طلب می نماید، و ما مسئولیت داریم، که به صورت روشنی تثبیت نمائیم که واقعاً شایسته این حمایت رفیقانه انقلابی می باشیم. ما بخشی از نیروی جهانی پرولتاریای انترناسیونالیست هستیم و وظیفه داریم به مثابه دسته ای ازین ارتش انقلابی جهانی در پیشبرد مبارزه به خاطر انقلاب در افغانستان کوشا باشیم و آن را در خدمت انقلاب جهانی قرار دهیم.

زنده باد انترناسیونالیزم پرولتری!

درود بر جنبش انقلابی انترناسیونالیستی!

زنده باد مارکسیزم-لنینیزم-اندیشه مائوتسه دون!

شگوفای مبارزات نیروهای مارکسیست-لنینیست-مائوتسه دون اندیشه

در افغانستان

به خاطر تأمین وحدت و تشکیل حزب کمونیست!

اعلامیه اول ماه می کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

امروز پنجمین سالگرد تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است. از اکنون تا چند ماه، جنبش ما و احزاب و سازمان های مختلف شرکت کننده در آن، پرولترهای آگاه و انقلابیون را به گرامیداشت این سالگرد و حمایت مادی، معنوی و مالی از این جنبش فرا می خوانند. در سال 1984، وقتی که دومین کنفرانس بین المللی احزاب و سازمانهای مارکسیست-لنینیست برگزار شد، جنبش بین المللی کمونیستی در برابر دو راهی عظیمی قرار گرفته بود. سنگر سرخ و بزرگ ما یعنی چین سوسیالیستی به دست دار و دسته نوین از استثمارگران و تسلیم طلبانی که خود را در صفوف حزب کمونیست پنهان ساخته بودند، از درون غصب شده بود.

در سراسر جهان هیاهوی امپریالیست ها، رویونیست ها و فرمیستها به گوش می رسید که ختم مارکسیزم انقلابی را اعلام می داشتند. آنها مدتها بود که سراسیمه در پی انتقام شکست هائی بودند که توسط مائوتسه دون و انقلابیون پرولتاری راستین نصیب شان شده بود. بنا بر این تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به خاطر برافراشتن درفش مارکس، لنین و مائوتسه دون، در شرایطی که سایرین آن را لجن مال کرده بودند، از کمال اهمیت برخوردار بود.

جنبش کمونیستی بین المللی هنوز کاملاً بر بحران برخاسته متعاقب مرگ مائوتسه دون و از دست رفتن چین سوسیالیستی فائق نیامده است، لیکن موجودیت جنبش انقلابی انترناسیونالیستی خود گام بسیار مهمی در راه بازسازی وحدت کمونیست های راستین بوده و وجود چنین تشکل بین المللی خود کلیدی است که دروازه پیشروی بیشتر به سوی هدف ما یعنی ایجاد یک انترناسیونال کمونیستی طراز نوین را می گشاید.

طی پنج سال گذشته، جنبش ما پیشروی و گسترش مداوم داشته است. جنگ خلق تحت رهبری حزب کمونیست پیرو که یکی از احزاب شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است، به طور موج وار پیشروی نموده و امروز خروش مبارزه مسلحانه انقلابی کارگران و دهقانان پیرو حقیقتاً در سراسر جهان طنین افکن گشته است. پروتترهای آگاه و تمامی مردم انقلابی می باید مراقب احتمال مداخله امپریالیستها علیه انقلاب پیرو بوده و آمادگی پاسخ گوئی به چنین مداخله ای را با نبرد انقلابی و توفان آسا در حمایت از جنگ خلق داشته باشند.

در زمانی که رویزیونیست ها و فرصت طلبان رنگارنگ به مبارزه انقلابی توده ها خیانت ورزیده آرامش و سازش با سیستم موجود را موعظه می کنند، این مارکسیست - لنینیست های راستین و بالاتر از همه، نیروهای متشکل در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی هستند که مبارزه مسلحانه انقلابی توده ها را برپا داشته اند یا به تدارک این مبارزه مشغولند، مبارزه ای که تنها طریق ریشه کن ساختن نظم کهن و راه گشای بر آینده کمونیستی است.

در بسیاری از کشورهای جهان، منجمله فلسطین، توده ها همچنان مبارزه قهرمانانه ای را علیه مرتجعین به پیش می برند. اما علی الرغم قهرمانی ها و فداکاری ها، توده های فلسطین یا سایر کشورها بدون یک رهبری صحیح امکان دستیابی به رهائی را ندارند. همان گونه که "بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی" خاطر نشان می سازد:

«تجربه نشان داده که انقلاب پرولتری تنها توسط یک حزب پرولتری اصیل، مبتنی بر علم مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون، می تواند پیشروی کند و به انجام رسد.»

به علاوه این فقط کمونیستهای انقلابی هستند که مبارزات و فداکاری های امروز را با هدف ایجاد جهانی عاری از طبقات و استثمار پیوند می دهند. کمونیست های اصیل، برخلاف رویزیونیست های هوادار "شوروی" و دیگر فرصت طلبان، مبارزه توده ها را به خاطر دستیابی به توافق با دشمن وجه المصلحه قرار نمی دهند و در پی تکیه زدن بر رأس همان سیستم کهن استثمار به جای مقامات موجود نیستند. امروز بسیاری از به اصطلاح کمونیستها با آواز ارتجاعی کسانی که کمونیزم را رویائی پوچ می خوانند همصدا شده اند، اما احزاب و سازمان های متشکل در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی پیگیر ترین رزمندگان این زمانند. چرا که صحیح ترین، پیگیر ترین و سازش نا پذیرترین دیدگاه از آینده بشر، و از آن چه تحقق این امر طلب میکند، را در اختیار دارند.

وجود جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و "بیانیه" این جنبش، کمک بزرگی به انقلابیون پرولتری است که در کشورهای گوناگون با وظیفه دشوار اما عاجل شکلدهی به یک حزب پیشآهنگ مائوتیست مبتنی بر یک خط صحیح مواجهند. امروز در تمامی قاره ها انقلابیونی وجود دارند که این وظیفه حیاتی را به دوش کشیده و از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی انتظار کمک و الهام دارند.

اما جنبش انقلابی انترناسیونالیستی تنها در صورتی می تواند وظیفه کمک به ایجاد احزاب نوین مارکسیست - لنینیست را به انجام رساند که سازمانها و احزاب شرکت کننده در این جنبش، پروتترهای آگاه و دیگر توده های انقلابی سراسر جهان فعالانه در تحقق این امر شرکت داشته باشند. کمونیست های اصیل در عرصه مالی، همانند سایر عرصه ها، برخورد کاملاً خلاف رویزیونیست ها و فرصت طلبان دارند. این جریانات در حرف و عمل اتکاء به امپریالیستها، سوسیال امپریالیست ها و مرتجعین را پیشه کرده اند، حال آن که کمونیستهای اصیل بر کارگران، دهقانان و دیگر توده های انقلابی، به مثابه منبع کمک متکی هستند. بدین علت است که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی توده های انقلابی را فرا می خواند که به کارزار گرامیداشت پنجمین سالگرد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی - منجمله در زمینه کمک مالی - پیوندند و به پیشرفت های آتی جنبش ما یاری رسانند.

وقت آن رسیده که جهان را به زور از چنگ صاحبان امپریالیست و مرتجعش خارج سازیم. حاکمیت اینان معنائی جز ادامه فلاکت برای اکثریت عظیم مردم جهان نداشته و علی الرغم صحبت هایی که از صلح و تفاهم می کنند، خطر واقعی برپائی جنگ جهانی سوم از سوی امپریالیست ها کماکان وجود دارد. فقط مبارزه انقلابی خلق است که می تواند وضع موجود را تغییر داده، دروازه های آینده را بگشاید.

پنجمین سالگرد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را گرامی دارید!

به حمایت مادی، معنوی و مالی از جنبش ما برخیزید!

انقلاب را برپا داریم!

احزاب مائوتیست متحد در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را بنا کنیم و مستحکم سازیم!

از جنگ خلق در پیرو حمایت کنید!

از جنگ جهانی جلوگیری کنید!

مبارزه برای انقلاب در سراسر جهان را به پیش رانید!

زنچیر ها را بگسلیم!

خشم زنان را به مثابه نیروی قدرتمندی برای انقلاب رها سازیم!

باشد تا "الانتفاضه" راه جنگ خلق برای رهائی فلسطین را هموار سازد!

به پیش در مسیر ترسیم شده توسط مائوتسه دون!

پیش بسوی اول ماه مه سرخ!

روز جهانی کارگر فرا میرسد. هر سال توده های تحت ستم و استثمار جهان با هیجان و شور و امید فرا رسیدن این روز را گرامی میدارند و بطرق گوناگون خواست و اراده خود به رهائی از زنجیرهای نظم کهن را بنمایش می گذارند. هر سال پرولتاریای آگاه با گذری به گذشته برای ارزیابی و جمع بندی از آنچه در راه رهائی به انجام رسانده، و با نگاهی عمیق به آینده درخشانی که پیش رو دارد، این روز را بزرگ میدارد و از این فرصت برای اعلان دوباره - و تحکیم هرچه بیشتر - مبانی ایدئولوژیک - سیاسی خود و هرچه گسترده تر کردن پایه هایش استفاده میکند. هر سال، اردوی انقلاب در چهار گوشه جهان به واریسی مجدد صفوف دشمنان رنگارنگ و ریز و درشت می پردازد، بحران و تضاد های حدت یابنده نظم امپریالیستی را بررسی میکند، مفهوم این واقعیات عینی را برای پیشبرد استراتژی انقلاب جهانی و اتخاذ تاکتیک های متناظر بر آن مشخص میگرداند و طرح نبرد انقلابی را دقیقتر و متکامل تر میسازد. توده های تحت ستم و استثمار و در پیشاپیش آنها پرولتاریای انترناسیونالیست، اول ماه مه را گرامی داشته و این روز که مظهری از جشن ستمدیدگان جهان، یعنی انقلاب، است را جشن میگیرند.

کمونیستهای راستین، کارگران و زحمتکشان در ایران، هنگامی به استقبال اول ماه می میشتابند که دشمنان طبقاتی - و در رأس شان هیئت حاکمه کمپرادور اسلامی - همچنان در باتلاق بحرانی فراگیر غوطه ورنند. جمهوری اسلامی نه تنها با برقراری آتش بس در جنگ ارتجاعی به ثبات و تحکیم نسبی دست نیافته، بلکه به لحاظ سیاسی - ایدئولوژیک و به لحاظ اقتصادی بر دامنه و عمق معضلاتش افزوده گشته، شکافهای درونیش هر چه عمیقتر شده است. طی چند ماهه بعد از آتش بس، تغییرات جدید و محسوسی نسبت به سالهای اخیر، در روحیات و حرکات توده کارگران - و به بارزترین شکل در خوزستان - پدید آمده است. تا آنجا که رژیم سایه دستانی که گلوی کثیف حکومت شاه را فشرد، بالای سر خود احساس میکند و سردمدارانش به چاره جوئی راهی جنوب میشوند تا با فریب و تهدید، جو نارضایتی نفت گران را تخفیف بخشند. طی همین ماهها، خیزشها و مبارزات دهقانی متعددی نیز علیه سیاست ارتجاعی دولت، و قلدری ها، اجحافات و فشارهای فئودال ها و ملاکان به وقوع پیوسته است. در کردستان - این سنگر تسلیم ناشدنی انقلاب - شدت و دامنه ضربات وارده از سوی قوای پیشمرگه بر رژیم، علی رغم افزوده شدن بیش از 100 هزار مزدور مسلح به نیروهای سرکوبگر موجود، اوج گرفته است. از سوی دیگر، جنگ مابین جناح های مختلف حاکمیت ارتجاعی امروز بدون هیچ سرپوشی جریان دارد و دیگر احدی نیست که درگیری های خونین عنقریب را پیش بینی نکند. قوای مسلح - اعم از ارتش یا سپاه - که رکن اساسی دولت ارتجاعی محسوب میشوند نیز دقیقاً همین جدالها و شکافهای درونی را در خود منعکس میکرده و روحیه باختگی در میان شان شیوع یافته است. جمهوری اسلامی نه تنها از لحاظ ایدئولوژیک ورشکسته گشته، و نه تنها فشار کلاف پیچیده اقتصاد عقب مانده و کمپرادوری بر پیکر پوسیده اش فزونتر شده، بلکه حتی در میان پایه های محکم ارتجاعی حکومت نیز با چند دستگی و دلزدگی روبرو بوده، و هژمونی سیاسی خود در جامعه را در مجموع از دست رفته می بیند. اتکاء صرف و آشکار به سرنیزه تنها "راه حلی" است که جمهوری اسلامی در دسترس دارد. بیخود نیست که نغمه های "رفرمیستی" در دهان کثیف سردمداران جمهوری اسلامی به زوزه های کشتار بدل می شود، قتل عام زندانیان سیاسی با قساوت هرچه تمامتر ادامه می یابد، تحت پوشش "مبارزه" با اعتیاد به توده های محروم زاغه نشین و به خلقهای ستمدیده بلوچ و ترکمن هجوم برده شده، زنان "بدحجاب" از سوی مقامات تهدید به اشد مجازات می گردند، و دوباره نجوای کارزار "ضد" گرانفروشی بگوش میرسد. اینها همه تدابیر مذبحخانه ای است که نهایتاً با هدف ایجاد و گسترش جو ارباب در کل جامعه، خاموش کردن شعله های خشم توده های عاصی و نابود ساختن صدای انقلابیون و اصولاً هر صدای مخالفی صورت می گیرد. کارگران انقلابی می باید از همه این شواهد، یک نتیجه اساسی و عملی بگیرند: دشمن از هر زمان دیگر ضعیفتر و بی پایه تر بوده و مصالح مهم جهت برپائی و پیشبرد جنگ انقلابی به کفایت در بین توده ها انبار گشته است.

اما دقیقاً در همین اوضاع مساعد، طبقات و اقشار متزلزل و مذبذب میانی جامعه از زبان نمایندگان سیاسی شان در میان طبقه کارگر و دیگر ستمدیدگان به تبلیغ بیراهه های رفرمیستی پرداخته، میکوشند سطح توقعات، و منافع بنیادین توده های تحتانی را تا چارچوب منافع محدود سیاسی - اقتصادی بورژوائی خویش تنزل دهند. اینها که بخیال خود برای جلب اعتماد طبقه کارگر، معمولاً قبای مارکسیسم بتن دارند و از عناوین کمونیستی استفاده میکنند، میکوشند تا روز اول ماه مه را نیز از محتوا تهی ساخته، و مراسم این روز را به ابزاری جهت مسموم ساختن ذهن توده های کارگر با یاوه های رفرمیستی - رویونیستی و انحلال طلبانه خود تبدیل نمایند. اینان تلاش دارند روزی که مظهر انترناسیونالیسم پرولتری همبستگی ستم دیده گان جهان در راه سرنگونی دشمنان طبقاتی و ایجاد جهان نوین عاری از طبقات و استثمار است را به یک عید متعارفی، به فرصتی برای گردهمائی محافل و برگزاری مهمانی و پخش شیرینی، و احياناً اعلام همدردی کارگران با یکدیگر بدل سازند. برای هر پرولترو ستمدیده انقلابی، همراه شدن با تفکر و عمل اینان مفهومی جز ترجیح نشستن بر سفره مهمانی، بجای به اهتزاز درآوردن پرچم سرخ انقلاب پرولتری ندارد، مفهومی جز زمزمه نغمه ای ضعیف و ناهنجار بجای سر دادن غریو "انترناسیونال" ندارد. پرولترها و ستمدیدگان آگاه، مسلماً به چنین تحقیری تن نخواهند داد.

دشمنان جهانی طبقه کارگر - دو بلوک امپریالیستی غرب و شرق و نوکران بین المللی شان - نیز با وضعی نابسامان دست به گریباندند. قدرتهای جهانی تحت فشار بحران بنیادین سیستم امپریالیستی و در مواجهه با معضلات عظیم ولاینحل بسوی برپائی جنگ نوین تقسیم و تجدید

تقسیم جهان رانده میشوند. امواج فزاینده انقلابات و فوران خشم و ناراضیتی توده های ستم دیده در کشور های تحت سلطه و درون خود دژهای امپریالیستی، اربابان جهان را به وحشت انداخته و آنان را به چاره جوئی واداشته است. بلند گوه های تبلیغاتی امپریالیستهای غربی و شرقی بطور همزمان میکوشند ایده انقلاب را در ذهن ستم دیدگان به سطح پاره ای تغییرات سطحی، مؤقتی و عوامفریبانه تقلیل دهند. طرح هایی از قبیل "دولت کوچک فلسطین"، خود مختاری در چارچوب حکومت موجود "به رسمیت شناختن موجودیت ملت کرد"، "تصحیح اپارتاید" و امثالهم تماماً با هدف ارائه الترناتیو در مقابل خلقهای ارائه شده که پیگیری و تداوم و اوج مبارزاتشان علی رغم سرکوبهای خونین چند دهساله، "آرامش" دنیای امپریالیستی را برهم زده است. کار به جایی رسیده که امپریالیسم امریکا و چهره رسوایش - ریچارد نیکسون - از لزوم انجام "انقلاب" امپریالیستی در کشورهای تحت سلطه صحبت میکند و در عمل نیز "انقلابات زرد" و هزار رنگ در فیلیپین، پاکستان، هائیتی و 0000 به اجرا در می آید. از سوی دیگر، تلاش مزورانه سوسیال امپریالیستهای گوربا چفی که "مرگ" انقلاب و مارکسیسم را اعلام نموده و پرولتاریا و خلقهای ستم دیده جهان را "مجدداً" به واقع بینی و آرامش ترغیب می کنند نیز اهداف مشابه را مد نظر دارد.

در اردوی جهانی انقلاب، اوضاع نسبت به گذشته مساعد تر میشود. فشار بحران، توده های وسیعتری را بیدار کرده و به میدان مقاومت و مبارزه روان ساخته است. علیرغم تقلای فرمیستها و تسلیم طلبان، و در اکثر موارد نبود رهبری آگاه و کارآمد انقلابی، توده های طالب انقلاب با فدا کاریهای عظیم پرچم نبرد را در کشور های سه قاره بر افراشته نگاه داشته اند، "انتفاضه" در فلسطین مظهر این حرکت است، اما مهمتر از آن حرکت و تلاش آگاهانه ای است که از سوی گردان های پیشاهنگ پرولتاری سراسر جهان برای استفاده از این فرصتهای مساعد و تأمین رهبری و ابزار اساسی و ضروری جهت انجام انقلاب اجتماعی صورت می پذیرد. امروز طبقه کارگر، نمایندگان راستین خود را در صفوف "جنبش انقلابی انترناسیونالیستی" - متشکل از سازمانها و احزاب پرولتاری اصیل سراسر جهان - می یابد و مصالح مهم و ضروری برای آغاز حرکت متشکل انقلابی و تدارک انقلاب قهرآمیز را درون "بیانیه" این جنبش جستجو می کند. گردانهای سرخ پرولتاری در هر کشور با جدیت و پشتکار امر ایجاد یا ساختمان حزب پیشاهنگ پرولتاری را به پیش می برند و هدف کسب قدرت سیاسی را دنبال می کنند. اینک حزب کمونیست پیرو - یکی از شرکت کنندگان در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی - با به کار بستن اصول علم رهائی پرولتاریا در رهبری جنگ خلق قادر گشته گامهای مهم و کیفی در جهت برقراری قدرت سیاسی سرخ بر دارد و صحت تئوری های جهانشمول مائوئیستی پیرامون راه انقلاب در کشور های تحت سلطه را در تجربه دست اول خود بار دیگر به اثبات رساند. در گوشه ای دیگر از جهان، دوشادوش ما، کمونیستهای اصیل در افغانستان نیز موفق شدند گامی ارزشمند و مهم در راه پاسخ گوئی به وظیفه عاجل ایجاد حزب پیشاهنگ پرولتاری به پیش بردارند. اقدام موفقیت آمیز رفقای افغانی در راه اتحاد تشکلات انقلابی معتقد به مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون و پیشتیبان "جنبش انقلابی انترناسیونالیستی" که به تشکیل "کمیته انسجام و وحدت" انجامید، بدون شک نتایج کیفی خود را بر جنبش کمونیستی این کشور و پروسه انقلاب علیه سوسیال امپریالیستهای شوروی و دولت دست نشانده شان و درهم شکستن طرحها و دسائس امپریالیست های غربی و مرتجعین وابسته به آنان آشکار خواهد ساخت.

طبقه کارگر و توده های ستم دیده شهر و روستا در ایران نیز با فرصت های مساعد برای جبران عقب ماندگی ها و دستیابی به تشکل و آگاهی طبقاتی و انقلابی مواجهند. اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) به عنوان یگانه نماینده و پرچم دار مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون در ایران و به مثابه یکی از گردان های جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، عزم خود را در راه ایجاد حزب کمونیست انقلابی و برپائی جنگ خلق جهت انجام انقلاب دموکراتیک نوین در ایران به مثابه جزئی لاینفک از انقلاب پرولتاری جهانی، ساختمان سوسیالیسم و پیشروی برای برقراری کمونیسم در سراسر جهان، جزم کرده و با تمام قوا در پاسخ گوئی به رسالت تاریخی - طبقاتی خویش کوشاست. ما تمامی کارگران، دهقانان، زحمتکشان و روشنفکران انقلابی را به نبرد تحت پرچم این رهبری کمونیستی فرا میخوانیم. باشد تا در جشن اول ماه مه با حمایت فعال از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی که اینک پنجمین سال تشکیلش را بزرگ می داریم، درفش سرخ انترناسیونالیسم پرولتاری را هرچه رفیعتر به اهتزاز در آوریم. باشد تا با گامهائی استوارتر امر تدارک و برپائی جنگ خلق و ایجاد ارتش سرخ کارگران و دهقانان را به پیش ببریم. آینده و پیروزی از آن ماست.

زنده باد اول ماه مه (11 اردیبهشت)، روز جهانی کارگر!

زنده باد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی!

بصفوف اتحادیه کمونیست های ایران (سربداران) بپیوندید و بمثابه یک انقلابی کمونیست، درفش ظفرنمون جنگ خلق و

پرچم سرخ رهائی بشر را بدوش کشید!

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی!

زنده باد انقلاب! زنده باد کمونیسم!

سرنگون باد رژیم خونخوار سرمایه داری در چین!

هنوز بیش از دهسال از کودتای خیانت بار بورژوازی نوحاسته چین به رهبری رویونیست شماره یک یعنی دن سیائوپین و لی پنک جلاد در سال 1976 نگذشته است که ماهیت اینان به طور کامل برملا گشت. از پشت ادعاهای فریبکارانه، چهره ارتجاعی و واقعی سرمایه داران حاکم بر چین به طور برجسته و واضح به نمایش درآمد. آنها بیرحمانه جنگی واقعی را علیه بیش از یک میلیون دانشجو، جوان، کارگر و سایر اهالی پکن به پیش بردند. این مردم خواهان حقوق سیاسی بوده و جرئت افشاگری و شورش علیه فضای خفقان اور، فساد و بحران اقتصادی که نتیجه 13 سال سلطه سرمایهداری و دیکتاتوری بورژوائی میباشد، را کرده بودند. حکومت، قساوت و بربریت بی سابقه ای از خود نشان داد. چنین اموری در چین به مدت 3 دهه حاکمیت کمونیستی و قدرت خلق تحت رهبری مائوتسه دون و انقلابیون طی سالهای 1949 و 1976 برای مردم چین ناآشنا مانده بود.

حکام رویونیست چین با آموزش از اربابان امپریالیست خود- خصوصاً ایالات متحده و ژاپن- بیشرمانه همه تکنولوژی "مدرن" وارداتی و مهارت سرکوبگری و فریبکاری خود را برای به زانو درآوردن توده های شورش گر به کار گرفتند. آنها با سلاح سنگین نظیر تانک، خود رو های زره پوش و مسلسل، گلوله های ساخت غرب را مستقیماً به روی جمعیت آتش کردند، شمار بسیاری را به خاک و خون غلتاندند و تانک های شان را به روی چادر هائی که انباشته از تظاهرکنندگان بود به حرکت در آوردند. در ببحوه این کشتار، بسیاری از دانشجویان و کارگران حامی آنان، قهرمانه در صحنه ماندند و کوشیدند ارتش را وادار سازند که به مردم حمله نکند.

بعد از مرگ صدر مائوتسه دون، طبقه ما قدرت سیاسی را در چین از دست داد. پرولتاریای انقلابی تحت هدایت رهبران قهرمانی چون چیانگ چینگ و چان چون چیانو در وا پسین نبرد بزرگ علیه رویونیستها و رهروان سرمایه داری که در ضدیت با راه مائو بودند، مغلوب شدند. حاکمیت خلق در چین دچار شکست شده و با این واقعه آخرین سنگر سوسیالیستی پرولتاریای جهانی از دست رفت. رویونیستها و رهروان سرمایه داری درون حزب کمونیست چین، تحت رهبری دن سیائوپین مرتد، فردی که دوبار توسط مائو سرنگون شده بود و افرادی نظیر هواکوفنگ، هویا ئونک و ژائو ژیانک قدرت دولتی را در چین غصب نمودند. آنها به نابود کردن اقتصاد سوسیالیستی و مناسبات تولید سوسیالیستی پرداخته و یک سیستم مالکیت خصوصی تحت فرماندهی سود را برقرار نمودند. شعار آنان چنین بود: «ثروتمند شدن شکوهمند است.» بالاترین هدف آنها بدنبال منافع شخصی روان گشتن بود. آنها امر احیای سریع و همه جانبه سرمایه داری و در آوردن اقتصاد چین به انقیاد سرمایه مالی امپریالیستی و سیستم بازار امپریالیستهای غربی به سر کردگی آمریکا، را پیش بردند.

بنا بر این برخلاف سرمقالات فریبکارانه و دروغ بنگاهای تبلیغاتی غربی که تفریح شان در آن است که سرمایه داری دولتی را "کمونیسم" بخوانند، و هم اکنون زاهدانه می کوشند خود را از "افراطهای" هفته های اخیر رژیم چین مبرا دارند، حکام کنونی چین از هیچ کاری برای نابود کردن سیستم سوسیالیستی فروگذاری نکرده و به طور خستگی نا پذیربری به تقلید از هرچیز غربی و سرمایه دارانه پرداخته اند. درست تا همین عملیات نظامی پلید حکام چین، رهبران امپریالیستی شرق و غرب- منجمله جرج بوش دوست نزدیک دن سیائوپین- بی وقفه آنان را مورد ستایش در خور خود قرار میدادند. همه آن نا برابریهای اجتماعی که توده ها علیه آن به اعتراض برخاسته اند از رشد ناگهانی و عظیم بیکاری گرفته تا افزایش شدید قیمتها، از مشکل مسکن گرفته تا فساد گسترده در حکومت دن سیائوپین، نتیجه اجتناب نا پذیر احیای سرمایه داری در چین است. و کشتار جنایتکارانه ای که طبقه حاکمه در چین به پیش می برد، تنها نمونه ای است از آن دهشتها، تجاوزات و رنجی که سیستم امپریالیستی برای اکثریت مردم جهان ببار می آورد. تعلیق ارسال تجهیزات نظامی به چین از سوی امریکا و اشک تمساح ریختن حکام غربی و شرقی، فاصله گرفتن ناگهانی اینان از دن سیائوپین- که تا همین دیروز "رفرمگر معظم" اش می خواندند- صرفاً پوششی است بر این واقعیت.

از کف رفتن حاکمیت مردم به طور اجتناب ناپذیری منجر به آن شد که توده های کارگر، دهقان و روشنفکران انقلابی از دموکراسی واقعی محروم گردند و دموکراسی به عده محدودی استعمارگر که اکنون در رأس حزب قرار دارند، متعلق گشت و آنان را قادر ساخت که دیکتاتوری خود را بر مردم اعمال کنند. در آن موقع (زمان کودتای 1976) بخشی از نیروهای طبقات میانی به طمع گذر به عصر به اصطلاح "مدرن" و منفعت بردن از مزایای تبدیل شدن به قشر بالائی جامعه، از کودتای دن سیائوپین و شرکایش و احیای سرمایه داری توسط آنان حمایت کردند. اما اکنون حتی برخی از این نیروها، منجمله بعضی از دانشجویانی که برای به عهده گرفتن پست های مهم در حکومت پیراسته شده بودند، علیه میوه های گندیده سرمایه داری سر به طغیان برداشتند. جوهر مشکل جامعه چین را یکی از کارگران تظاهر کننده در میدان (تین آن مین) که مدال مائو بر سینه داشت، این گونه به خبرنگاران توضیح داد:

«مسئله آن است که توده ها دیگر سروران جامعه چین نمی باشند.»

به مدت سی سال توده های چین دارای حق حاکمیت بودند، یعنی به قول مائوتسه دون دارای حق دخالت در امور دولت و تعیین جهت گیری جامعه. این دموکراسی است که گردن کلفت هایی مانند دن سیائوپین و هم قماشان او که به دنبال کسب قدرت برای خود بودند، از آن محروم گشتند. آنان حق "دموکراتیک" استثمار کردن کارگران و دهقانان را نداشتند. این حق "دموکراتیک" برای سرمایه داران جهان بسیار عزیز است. انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی دست توده های کارگران و دهقانان را تقویت کرد و آنان را قادر ساخت که دست به مبارزه ای حیاتی برای مغلوب کردن رهروان سرمایه داری بزنند و پیروزمندان چین را بر جاده سوسیالیسم و به سوی جهانی که در آن طبقات یا استثمارگران وجود نداشته باشند، برانند.

امروز حکام رویزیونیست چین غرق در بحراند و علی الرغم به میدان آوردن نیروی نظامی عظیمی، دور نمای استقرار "نظم" برای شان تیره و تار است. این کابوسی واقعیت که خواب از چشمان امپریالیستهای غربی ربوده و رژیم های طرفدار شوروی مانند کوبا، جمهوری دموکراتیک آلمان و ویتنام همگی از رژیم چین پشتیبانی کرده و گورباچف به وضوح در مورد این قتل عام سکوت اختیار کرده است.

مائوتسه دون اوضاع کنونی حکام چین را زمانی پیش بینی کرده بود. او به سال 1966 در نامه ای خطاب به رفیق و همسرش چیانگ چینگ نوشت: «اگر راستها در چین دست به کودتای ضد کمونیستی بزنند، من مطمئنم که روی آرامش به خود نه خواهند دید و به احتمال قوی حاکمیت آنان عمر کوتاه خواهد داشت، زیرا انقلابیون که منافع اکثریت مردم (90% اهالی) را نمایندگی می کنند این امر را تحمل نخواهند کرد. نتایج فی الفور خیزش کنونی میلیونها تن از مردم چین هنوز معلوم نیست، اما آنچه مسلم است فرصت های نوینی برای دست زدن به انقلاب سوسیالیستی دیگری به وجود آمده است. این کار باید با سرنگون کردن رژیم کنونی و برقراری مجدد دیکتاتوری پرولتاریا متحقق شود. این امری ساده نخواهد بود و راهیست مشکل و پر پیچ و خم. اما توده های چین دارای میراث ده ها سال جنگ خلق تحت رهبری مائوتسه دون، علیه مرتجعین گومیندان و امپریالیست های امریکائی و ژاپنی هستند. آنها هم چنین دارای میراث مبارزه علیه رویزیونیسم روسی و از همه مهمتر میراث دار انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی هستند. فقط راه مائو منتهی به رهائی واقعی توده های چین خواهد شد و تحقق این امر جهشی بیسابقه در رهائی کل بشریت خواهد بود.

اما برای آن که چین رها شود، باید حزب مائونیستی دیگری به وجود آید، حزبی که بتواند توده ها را به جلو هدایت کرده و خط تمایز روشنی را با راههای توهم آمیز اتکاء به این یا آن مقام حزبی ترسیم کند. مسئولیت ساختن چنین حزبی بر دوش هسته ای از انقلابیون مسلح به مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون می باشد. این چیز است که مرتجعین در چین و تمام قدرت های امپریالیستی با تمام قوا سعی خواهند کرد از تحققش ممانعت به عمل آورند. حزب حاکم بر چین حزبی بورژوائیست و علی الرغم نامش هیچ ربطی به کمونیسم ندارد. "ارتش رهائی بخش خلق" دیگر ارتش خلق نمی باشد و از سال 1976 که دست به سرکوب طرفداران مائو زد، ارتش خلق نبوده است. همچنین هیچ یک از مقامات بالای حزب که اختلافات با دن سیائوپین دارند و یا هیچ یک از فرماندهان ناراضی ارتش، توده ها را در راه برقراری مجدد قدرت سیاسی شان یاری نخواهند کرد. اما سرپیچی بسیاری سربازان از گشودن آتش به روی توده ها تحسین انگیز است و ضدیت شان با اربابان سیاسی خود که بر ماشین نظامی ارتجاعی چین فرمان می رانند امر خوبیست.

کمونیست های اصیل چین و توده های کارگران، دهقانان و دانشجویان انقلابی که عزم دارند در این راه پر پیچ و خم گام بگذارند تنها نیستند. مائو به کمونیست های اصیل جهان نیز گفته بود که در صورت غصب قدرت توسط راستها در چین چه باید بکنند. او گفت:

«اگر در آینده در چین، رهبری توسط رویزیونیستها غصب شود، مارکسیست - لنینیست های همه کشورها باید به طور خستگی ناپذیری آنها را افشا کنند و علیه شان به مبارزه برخیزند و به توده های چین در نبرد شان علیه رویزیونیست ها یاری برسانند.»

از زمان کودتا در چین در سال 1976، مارکسیست - لنینیست های جهان از این رهنمود مائو پیروی کردند. مائونیست ها در سطح جهانی گرد آمده و جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را بر پا کرده اند و در کشورهای مختلف مشغول پیشبرد جنگ انقلابی بوده (مانند پیرو) و یا در حال تدارک آن میباشند. وهمه در حال پیشروی در راهی هستند که توسط مائوتسه دون ترسیم شده است. ما اطمینان داریم که انقلابیون اصیل در چین گامهای عظیمی را در مبارزه برای سرنگونی حاکمیت سرمایه داری در چین به پیش برداشته و بار دیگر چین را به مسیر مائو رهنمون خواهند شد. و ما از هیچ کاری در یاری به آنان فروگذاری نه خواهیم کرد. باشد تا انقلاب پرولتری جهانی یک بار دیگر به زبان چینی سخن بگوید.

انقلاب پرولتری انتقام خونی که در میدان "تین آن من" بر زمین ریخته شده را خواهد گرفت!

همدستان امپریالیست دن سیائوپین، در غرب و شرق را افشاء کنید!

چیانگ چینگ و چانگ چون چیائو را آزاد کنید!

مائوتسه دون شکست ناپذیر است، انقلاب پیروز است!

مائوتسه دون شکست ناپذیر است

انقلاب پیروز است

بار دیگر صدای صدر مائو تسه دون در قلب پکن، در "میدان تین آن من" طنین انداخت:

«اگر رویونیست‌ها در چین قدرت را بگیرند آنها روی آرامش نخواهند دید!»

سیزده سال پس از سرنگونی حاکمیت طبقه کارگر و کمونیست‌ها در چین، متعاقب مرگ صدر مائو در سال 1976، جنبش توده‌ی، دانشجویی و کارگری ضربه قدرتمندی بر تاج و تخت دن سیائوپین منفور و رژیم منحنط سرمایه داری وارد آورد و این پیش‌بینی داهیانه مائوتسه دون را در مقابل نگاه هراسان و گیج مرتجعین چین و اربابان امپریالیست‌شان، و چشمان پوشیده از حیرت و اشک شوق انقلابیون و توده‌های انقلابی سراسر جهان، واقعیت بخشید.

خیزشی که از میدان "تین آن من" آغاز شد، بحران حکام سرمایه دار چین را ساده و عریان به نمایش گذارد. چهل سال پیش در اول اکتبر 1949، از همینجا بود که مائوتسه دون پیروزی انقلاب چین و تأسیس جمهوری دموکراتیک خلق چین را در مقابل میلیون‌ها توده کارگر و دهقان و روشنفکر اعلام کرد:

«ما 475 میلیون چینی بپا خاسته ایم...»

در همین میدان بود که در اوج انقلاب فرهنگی میلیون‌ها تن از جوانان دانشجو و محصل و کارگر که علیه اتوریته از تجاعی شورش کرده و مورد حمایت مائو و دیگر کمونیست‌های انقلابی حزب کمونیست واقع شده بودند، به دیدار مائوتسه دون شتافته و بازو بند مخصوص دانشجویان گارد سرخ را به بازوی او بستند. او در حمایت از دانش جوان شورشگرنوشت:

«... شما می‌گوئید شورش علیه هر آنچه از تجاعی است برحق است. من با شور و شوق از شما حمایت می‌کنم... من و رفقای انقلابی من هم همین روش را اتخاذ خواهیم کرد...»

هزاران تن از دانشجویان و کارگران در این میدان در چهارم جون 1989 توسط رژیم خونخوار چین به خاک و خون کشیده شدند. اما چین دیگر مانند یک دهه گذشته نخواهد بود، چرا که روشنفکران و کارگران انقلابی حقیقت این شعار دوران انقلاب فرهنگی و شعار مورد علاقه مائو که:

«توده‌ها و فقط توده‌ها نیروی محرکه تاریخند.» رابه عینه دیدند. دن سیائوپین انتقام تحقیری که توده‌ها طی یک ماه توفانی بر او و حکومت پوشالی اش روا داشتند را با انجام یک قتل عام توده‌ی در میدان "تین آن من" گرفت. اما سنگ‌فرش‌های این میدان بهرعباری از نزدیک، یا هر ناظری از دور، گواهی خواهد داد که توده‌های کارگر و دانشجو و حامیان‌شان برای مدت کوتاهی رژیم پوسیده چین را درست در مرکز فرماندهی اش فلج ساخت و تقریباً از قدرت ساقط نمود. آنها شهادت خواهند داد که چگونه توده‌های وسیع از شرق و غرب مانند دو رود متلاطم و خروشان به میدان سرازیر شدند، در آنجا به هم آمیختند و با غریوی که در شهر طنین می‌انداخت در اطراف میدان پیچ و تاب خوردند و ثمرات تلخ نظام سرمایه داری که حکام رویونیست چین در 12 سال گذشته به آنان تحمیل کرده اند را در صورت‌شان تف کردند.

در طول ماه‌ها تظاهرات‌های ضد حکومتی سراسر چین را در بر گرفت. تظاهرات‌های اعتراضی دانشجویان پکن گشایش‌هایی را برای سراریز شدن همزمان خشم توده‌ی میلیون‌ها کارگر و دهقان به وجود آورد و برای به حرکت در آمدن افشار وسیعتری از توده‌های مردم کاتالیزوری شد. جنبش دانشجویی سربعاً به جنبشی فراگیر بدل شد و تمام استانهای چین را در بر گرفت.

اوائل ماه آوریل، دانشجویان پکن تظاهرات بیست هزار نفره‌ای را علیه فقدان آزادی بیان و وجود فساد فراگیر در حزب و ارگان‌های دولت به راه انداختند. این تظاهرات پس از مرگ "هویائوبنک" و به بهانه بزرگ داشت او در میدان "تین آن من" برگزار شد. او صدر اسبق حزب بود که در جریان دعوای درونی به سال 1987 کنار گذارده شد. گفته می‌شود که "هو" مخالف استفاده از اهرم‌های کنترل دولتی بر اقتصاد سرمایه داری چین بود و از ایده اعطای حق شراکت در حاکمیت به افشار گسترده تری از بورژوازی چین و "به بازی گرفتن" بیشتر افشار تحصیل کرده دفاع می‌کرد. بدون شک حداکثر مطالبه بخشی از دانشجویان - که با توده‌ی تر شدن تظاهرات به عقب صحنه رانده شدند - برقراری سیستم حکومتی مشابه غرب بوده و بلند کردن پرچم دفاع از

هویائونبک از طرف آنها در شروع جنبش، نه یک بهانه بلکه چیزی منطبق بر نظرات شان بود. اما حذف یکباره نام و تصاویر وی از صحنه نمایانگر آن بود که برای اکثریت تظاهرکنندگان، "بنک" تنها بهانه ای برای آغاز یک حرکت ضد حکومتی به حساب می آمد.

پس از این تظاهرات، در 27 آوریل "روز نامه مردم" - ارگان حزب کمونیست چین که علی الرغم نامش هیچ ربطی به کمونیسم ندارد - در سرمقاله خود دانشجویان را "عوامل بیگانه" و "اوباش" خواند. این حمله خشم دانشجویان و اهالی پکن را برانگیخت و در اعتراض به آن تظاهرات 150 هزار نفره به راه افتاد. اهمیت عظیم این تظاهرات در حمایتی بود که اهالی شهر، بالاخص کارگران از آن به عمل آوردند. کارگران شعارهای ضد نابرابری اجتماعی و تورم و غیره را به شعارهای دانشجویان افزودند و برای حمایت از دانشجویان خود را بین آنها و پولیس حائل ساختند. و بدین طریق بود که دانشجویان توانستند میدان را به اشغال خود در آورند. کارگری میانسال در جواب یکی از خبرنگاران غربی که می پرسید «مسئله چیست؟»، گفت: «مسئله آنست که در چین دیگر توده ها سروران جامعه نمی باشند.» طبق همین گزارش بسیاری از کارگران در این تظاهرات مدال های مائو را بر سینه داشته، اما آن را زیر کت خود پنهان ساخته بودند.

بدون شک برپائی مبارزات رزمنده دانشجویان در ابعادی چنین گسترده، تحول مهمی در زندگی سیاسی توده های چین طی دهسال گذشته میباشد. اما نمی باید آن را جدا از جو عمومی اعتراض و طغیانی که در کل جامعه علیه حکام رویز یونیست و نتایج نکبت بار و ناگزیر احیای سرمایه داری، در حال تکوین است در نظر گرفت. مطبوعات غربی طی سالهای اخیر شدیداً تلاش کردند تا این واقعیت را از چشم جهانیان پنهان نگاه دارند و کلامی جز «معجزات رفرم های اقتصادی سرمایه دارانه دن سیائو پین و فتح بازارهای چین توسط کواکولا، مرغ کنتاکی و تلویزیون میتسوبیسی و ...» به زبان نیاورند. اما پس از وقایع اخیر و عریان شدن بحران عمیق اقتصادی و سیاسی در چین که محصول همین "رفرم های معجزه گر" می باشد، برخی از تحلیل گران غرب خبر از «حقایق تلخ» می دهند. یکی از چین شناسان مرتجع غربی که مدت ها در آن کشور مشغول تهیه مطالب کتابی پیرامون چین پس از مائو بوده و چند روز قبل از قتل عام "تین آن من"، چین را ترک کرده می نویسد: «حد اقل از دو سال پیش نشانه های وضع کنونی دیده میشد، دولت قادر به جمع آوری مالیات نبود، بانکها دیگر قادر به کنترل وام های واگذار شده نبودند، فساد عمیق و عریان و فراگیر گشته، صد ها مورد از خشونت دهقانی علیه مقامات محلی و حمله کارگران به مدیران کارخانجات بروز یافته، روحیه عصیان در روشنفکران بالا گرفته و تلاش های مکرر علیه از هم گسیختگی قدرت مرکزی بارها با شکست مواجه شده...» (روزنامه هرالدهرالد تریبون 8 جون 1989)

هفته نامه امریکائی "کریستین ساینس مانیتور" نیز از قول خبرنگار خود در چین مینویسد: «... چند ماه قبل، زمانی که در شهر دن دانک واقع در شمال شرقی چین، مقامات محلی تصمیم به برداشتن مجسمه مائو تسه دون از میدان شهر گرفتند، اهالی شهر سر به شورش برداشتند. صدها نفر از مردم مجسمه بلند مرمین مائو را برای چندین شبانه روز دوره کرده و مقامات را مجبور به تعلیق طرح خود نمودند... در سراسر کشور، چینی ها نشان های فلزی مائو که متعلق به سالهای 60 و 70 است را دوباره به سینه می زنند و عکس های وی را به دیوار می آویزند. آنها در مقابل لوح های یاد بود مائو عود می سوزانند و سرود مائو، یعنی سرود "شرق سرخ است" و تصنیف های دیگر را در ستایش عصر مائوئیستی می خوانند... محبوبیت مائو یا به پای رشد نارضایتی عمومی بر سر تورم، نابرابری درآمد ها، رشد جنایت و فساد که ملتزم رکاب رفرم های اقتصادی بازار آزاد می باشند، رشد کرده است.» (13-19 آوریل)

در روز چهارم می یک تظاهرات صد هزار نفره به راه افتاد و در روز 13 می دانشجویان در میدان دست به اعتصاب غذا زدند. اما در واقع از پس از 15 می بود که پکن زیر و رو شد و مبارزات سیاسی توده یی موج موج سراسر این کشور یک میلیاردی - یک پنجم بشریت - را بر گرفت. خبرنگاران سراسر جهان که دوربین های فیلم برداری و عکاسی خود را برای نشان دادن سفر گرباچف به چین و ملاقات سران دو کشور روی پکن زوم کرده بودند چیز دیگری را نشان دادند: چین در تلاطم سیاسی. قرار بود که ملاقات سران این دو کشور پس از سالها قطع رابطه (زمان مائوتسه دون به دلیل خیانت رهبران شوروی به کمونیسم و انقلابات جهانی و احیاء سرمایه داری در شوروی، این قطع رابطه صورت گرفت) یک واقعه تاریخی محسوب گشته و چشم جهانیان را خیره کند و برای رویز یونیست های کبیر چین و شوروی افتخار آفریند. اما آن چه به واقع تاریخی شد و چشم ها را خیره کرد غریو جسورانه و شادی آفرین دانشجویان، کارگران و دیگر توده های چین بود که رژیم پوشاری چین را به سخره می گرفتند. دن سیائو پین هرگز تحقیری را که در سال های انقلاب فرهنگی دانشجویان گارد سرخ بر او روا داشته بودند را فراموش نکرده است اما هیچ فکر نمی کرد که یک بار دیگر توسط نسل دیگری از دانشجویان انقلابی این گونه تحقیر شود آن هم زمانی که در رأس هرم حاکمیت نشسته است.

تقاضای دانشجویان اعتصابی پکن عبارت بود از مذاکره مستقیم با مقامات بالای حزب، حق برقراری اتحادیه مستقل دانشجویان و پس گرفته شدن حملات سرمقاله روزنامه حزب (که گفته می شود شخص دن سیائو پین آن را نوشته است).

آرویل شل یک چین شناس غربی می نویسد: «فی الواقع در صحبت با این دانشجویان در آن زمان این احساس به آدم دست نمی داد که آنها انقلابیونی هستند که می خواهند حزب یا حکومت را سرنگون کنند یا این که دارای نفرتی عمیق نسبت به رهبران کشور هستند...»

واقعیت آنست که جنبش دانشجویی که در ماههای اخیر در پکن آغاز شد طی چند مرحله رادیکالیزه شد و شعارها از تقاضای اتحادیه مستقل دانشجویی و "دموکراسی و علوم" (با درک تخیلی مخصوص روشنفکران بورژوا که گوئی این دو چیز طبقاتی نمی باشند) به تقاضای سرنگونی دن سیائوپین و وزیر او لی پنک رسید و شعارهای کارگران و اقشار تحتانی جامعه نیز به آنها اضافه شد: افشای بی عدالتی اجتماعی، بیکاری، تورم و... مجموعه جنبش دانشجویی رادیکالیزه شد اما در چین نیز مانند هر جامعه طبقاتی دیگر جنبش روشنفکران مخلوطی است از گرایشات سیاسی و طبقاتی گوناگون. مثلاً در میان دانشجویان اعتصابی و حتی آنانی که در قتل عام تین آن من جان باختند عده ای از فرزندان مقامات حزب حاکم نیز موجود بودند. طبعاً اینان گرایشات طبقاتی و دید محدود خود نسبت به تغییر و تحولات لازم و ممکن در جامعه را وارد جنبش می کنند. همچنین، در میان فعالین جنبش دانشجویی کسانی به چشم می خوردند که مادر و پدرشان از روشنفکران انقلابی طرفدار انقلاب فرهنگی بوده که هرگز ابراز ندامت نکردند. پیوستن توده های دانشجویی از ایالات جنوبی و شمال شرقی چین به دانشجویان اعتصابی در پکن، و مهمتر، به راه افتادن یک جنبش کارگری در حمایت و پیوند با دانشجویان به رزمندگی شدن جنبش یاری رساند. توده های کارگر کارخانه جات و کارگران بیکار مانند رود خانه ای خروشان، مبارزه جوئی، بی باکی و سازش ناپذیری خود را به میدان آوردند و تأثیرات تعیین کننده ای بر این جنبش گذاردند. و بالاخره این که عکس العمل خشن دولت حتی قبل از دست زدن به قتل عام، بسیاری از توهنات ساده لوحانه را از آنان زدود.

رژیم که برای استقبال از گورباچف مراسمی را در تین آن من تدارک دیده بود نه تنها نتوانست دانشجویان اعتصابی را از میدان بیرون کند بلکه درست از روزی که گورباچف به پکن وارد شد سیل جمعیت از مناطق مختلف و کارخانجات به میدان سرازیر شد. اورویل شل در روزنامه هرالده تریبون می نویسد: «عصر روز دوشنبه - 15 می - روزی که گورباچف وارد پکن شد، یک تظاهرات نوین و خود به خودی در میدان تین آن من آغاز شد که پرچمی در دست داشتند و روی آن نگاشته شده بود: "شمین"، که به معنای "شهروندان" است. این تظاهرات مرکب بود از کارگران بیکار، جمعیتی که از اینجا به آنجا به دنبال کار سفر می کنند، کارگران، دستفروشان و غیره. این جمع خشن اولین جمع از عناصر اجتماعی خارج از قشر ممتاز تحصیل کرده بود که به این جنبش اعتراضی گسترش یابنده اضافه شد. این زنگ خطری بود برای حکومت.»

کارگران به صورت افراد در این تظاهرات شرکت نکردند بلکه با پرچم تشکیلات نو ظهور خود و یا تحت نام کارخانه شان وارد میدان شدند. صدها هزار تن کارگران کارخانجات ملبس به لباس کار، و کلاههای آهنی کار خود وارد میدان شدند. کارگران خاکبرداری با ماشینهای خاکبرداری و حفاری و پرچمهای خود رژه رفتند و برای اولین بار شعار "سرنگون باد دن سیائوپین" که به روی یکی از پرچم های آنان نوشته بود در صحنه ظاهر شد، صحنه آنچنان بود که یکی از روز نامه های غربی اعتراف کرد که: «آنان عمیق حفر می کنند!»! کارگران بر پرچم بزرگ جلوی صف راهپیمائی خود نگاشته بودند: «دانشجویان! کارگران آمدند.» آنان نقاشی هایی را که نخست وزیر را به شکل خوک کشیده بود حمل می کردند. یک پوستر نقاشی چکشی را نشان می داد که بر یک بطری شیشه بی کوچک به قصد شکستاندنش نشانه رفته است (سیائوپین که بخشی از نام رهبر چین است در زبان چینی یعنی بطری کوچک). جمعیت در میدان مرتباً افزایش می افت تا این که روز چهارشنبه 17 می به یک میلیون نفر رسید. روزنامه "کارگر انقلابی"، ارگان حزب کمونیست انقلابی امریکا، می نویسد: «کارگران در ماه های گذشته نیز به تظاهرات های دانشجویی می پیوستند اما این بار در شمار بسیار عظیمتر بیرون آمده و گروه های مختلف آنان با جسارت و افتخار نام کارخانه خود را بر پرچم هائی که حمل می کردند نگاشته بودند. کار در بسیاری کارخانجات خوابیده است. یکی از کارگران کارخانه شماره 2 شیمیائی که موهائی سفید و دستانی پینه بسته داشت به خبرنگاری گفت: «می توانید نامش را اعتصاب بگذارید، ما تا زمانی که حکومت حاضر نیست به درخواست دانشجویان مبنی بر یک مذاکره درست و حسابی وقعی بنهد، این چه جور حکومتی است... گروه های معلمین، بچه های مدارس و کارمندان دولتی و حتی تعدادی از سربازان نیز در حمایت از جنبش خود را به میدان رسانده بودند... یک پولیس پیر خطاب به گروهی از دانش آموزان و کارگران می گفت: «معلوم است که جنبش دانشجویی عالیست، اگر حکومت بخواهد آن را سرکوب کند من حتماً سربچی خواهم کرد...» در پایان هفته تظاهرات های عظیم در 12 شهر دیگر چین، منجمله در شانگهای که بزرگترین شهر چین و مرکز صنعتی آن می باشد، به راه افتاد. ده ها هزار دانشجویان شهرهای دیگر در ترنهای بسوی پکن سرازیر شدند. کارگران راه آهن ترتیب سفرمجانای آنان را می دادند...»

اورویل شل مینویسد: «... با سرازیر شدن کارگران از کارخانجات خارج شهر و دسته های دهقانان از روستاهای اطراف ترکیب جمعیت عوض شد... آن چه که در سیر تکوین جنبش اعتراضی زنک خطر بود آن بود که هم حکومت و هم جنبش دانشجویی کنترل آن را از کف داد. با گذشت زمان آدم به یاد انقلاب فرهنگی می افتاد. تظاهرکننده گان؛ اگر چه به جای مبارزه طبقاتی از آزادی و دموکراسی به مثابه اهداف مبارزه شان نام می برند، اما آن ها همان شور و شوق گیج و بی قانونی را به نمایش می گذارند که بدترین و پرهرج و مرج ترین روزهای مائو و گارد سرخ را به خاطر می آورد. روز چهارشنبه، عکس های مائو در خیابانها و در میدان تین آن من ظاهر شدند. و با فرا رسیدن روز جمعه دیگر همه جا را فرا گرفته بود. مردم یک بار دیگر شروع به زدن نشانهای مائو به روی سینه های شان کردند ... این

نشان‌ها یاد آور وحشتناک آن اتفاقی است که می‌تواند بیفتد، اگر چینی‌ها همانند دوران انقلاب فرهنگی وحشی شوند...» یکی از تحلیلگران مرتجع غربی که به حق باید گفت از نمایندگان آگاه طبقه خود می‌باشد چنین ابراز نگرانی کرد: «دانشجویان چینی... در خواست دموکراسی بیشتر می‌کنند... حکومت قادر نیست خود را دو باره تحمیل کند... اقتدارش از کف رفته است... این جنبش یک بار در ماه می 1919 اتفاق افتاد... روشنفکران چینی به ایده‌های خارجی، منجمله مارکسیزم روی آور شدند... دموکراسی؟ از دانشجویان بپرس واقعاً منظورشان از دموکراسی چیست. سیواپژون که 21 ساله بوده و در اعتصاب غذاست می‌گوید: «ما باید به دنبال یک نظام بی‌عیب و نقص باشیم». اوه واقعا؟! خوب این نظام چیست و کجاست؟ دانشجویان، فساد، نابرابری اجتماعی، سازش سیاسی را محکوم می‌کنند. نابرابری و سازش اجزاء حیاتی و فساد جزء حیاتی و اجتناب‌ناپذیر فرصتهایی است که دن سیائوپین در چین پیاده کرده است - همان فرصت‌هایی که منقدین خارجی آن را به طرز شکوهمندی ستوده‌اند و اکنون همان‌ها دارند این دانشجویان را می‌ستایند. اینها فرصت‌هایی‌اند که پیشرفت اقتصادی چین و در واقع وقایع امروز را ممکن ساختند. بیست سال پیش نسل دیگری از دانشجویان چینی دقیقاً علیه همین سه چیز یعنی فساد، نابرابری اجتماعی و سازش بودند. آن‌ها نام خود را "گارد سرخ" گذاشتند و خواهان "محو شیاطین رویزبونیست" بودند و رهبری داشتند... خدا را شکر که امروز مائوئی وجود ندارد...» (ویلیام فاف - هرالد تریبون 22 می)

جمعیت میدان اغلب سرود انترناسونال را اجرا می‌کرد. یکی از دسته‌های کارگران که عکس‌های مائو را نیز با خود حمل می‌کردند شعار می‌دادند: «مائوتسه دون مانند خورشید است، او بر راه ما روشنائی می‌افکند، دن سیائوپین مانند ماه است که صورت او را عوض می‌کند». اجرای سرود انترناسیونال و عکس‌ها و نشان‌های مائو خبرنگاران کشورهای امپریالیستی را (که اغلب برای تهیه اطلاعات برای دول خود در آنجا به سر می‌بردند) شدیداً آفسرده خاطر می‌ساخت و گاه‌گاه عده‌ای از دانشجویان که طرفدار دموکراسی غربی و یا فرم‌های گروپاجفی بودند را یافته و با آنان مصاحبه کرده و سوال می‌کردند: «مگر شما همان دموکراسی غربی را نمی‌خواهید؟ یعنی شما از فرم‌های اقتصادی دهه گذشته خوش تان می‌آید و اکنون مقدار بیشتری از آن فرم‌ها و فرم‌های سیاسی منطبق بر آن فرم‌های اقتصادی می‌خواهید، مگر نه؟»

و یا زمانی که سه دانشجوی هونانی به روی تصویر بزرگ مائو در میدان رنگ پاشیدند مطبوعات غربی تقریباً جشن گرفتند و بسیاری از این مطبوعات فقط نوشتند که سه دانشجو رنگ پاشیدند بدون آن که بنویسند دانشجویان بلافاصله آنان را طرد کرده و تصویر مائو را سریعاً پاک کردند. و زمانی که یک گروه از دانشجویان رشته هنری مجسمه‌ای به نام "الهه آزادی" را ساختند که می‌توان گفت بیان گرایشات بورژوا دموکراتیک دانشجویان سازنده آن است، تمام مطبوعات جهان سعی کردند آن را به عنوان سمبل و الهام بخش جنبش دانشجویی به خورد مردم جهان دهند.

روزنامه "کارگر انقلابی" برخورد حکومت امریکا به این جنبش را چنین تحلیل می‌کند: «طبقه حاکمه ایالات متحده نگران آنست که رویزبونیست‌های چینی، که از زمان بر سر کار آمدن عمدتاً با غرب پیوند خورده‌اند، قادر به کنترل اوضاع نباشند و منافع امپریالیست‌های امریکائی ضربه بخورد. در همان حال آن‌ها تلاش می‌کنند با ادعای این که جنبش اعتراضی در چین نمایانگر برتری سیستم غرب است از موقعیت استفاده کنند - یعنی از قرار این نشانه "بحران" کمونیسم و "برتری" دموکراسی امریکائی است. حمایت آشکار رئیس‌جمهور امریکا، جورج بوش، از رژیم چین و بالاخص از شخص دن سیائوپین در فردای قتل عام دانشجویان و کارگران در میدان، نشان‌دهنده عمق حيله گری آنان و اشک تمساح ریختن برای جنبش دانشجویان بود. او به خبرنگاران گفت: فراموش نکنید که دن سیائوپین دوبار توسط مائو سرنگون شده بود!

خبرنگاران غربی که به تعداد بیشمار در پکن حضور داشتند، زمانی که نتوانستند مائو و الهام‌گیری مردم از او را "مخفی کنند" چنین تحلیل کردند که این فقط گرایشی در بین کارگران و دهقانان فقیر است و روشن‌فکران از دوران انقلاب فرهنگی بیزارند و مردم هم نه از زاویه طرفداری از مائو که برای عصبانی کردن دن سیائوپین عکس‌های مائو را برداشته‌اند!! تحلیل بسیار عمیقی است! واقعیت آنست که بحث بر سر دوران انقلاب فرهنگی به شدت در میان دانشجویان جریان داشت، یک پروفیسور تاریخ چین در یکی از دانشگاه‌های امریکا، به نام لی فنک، به روزنامه هرالد تریبون نوشت که در صحبت‌هایش با رهبران دانشجویان مسئله ارزیابی آنان از دهسال انقلاب فرهنگی بارها پیش آمد: «دانشجویان می‌دانند که رهبران فعلی چین حساسیت زیادی به مسئله انقلاب فرهنگی دارند... و هر گونه نشانی از این که دانشجویان مایل به تکرار کارهای وحشتناک گارد سرخ هستند، که مرتباً مقامات بالای حزبی را از دفاتر شان بیرون کشیده و در مقابل دادگاه‌های محلی خود تحقیر می‌کردند، موجب سرکوب فوری شان خواهد شد... ایده محو کردن بوروکراسی و فساد که از نکات مرکزی انقلاب فرهنگی بود، اکنون نیز از اهداف مهم دانش‌جویان میباشد.»

یکی از مسائلی که غربی‌ها را در تلاش خود برای ممانعت از نفوذیابی مائو در بین روشنفکران چینی بسیار می‌آزارد آنست که طغیان دانشجویان در بیست سال پیش علیه اتوریته ارتجاعی، فساد و بوروکراسی و تحجر در ارگانهای حزبی و دولتی مورد حمایت بیدریغ مائوتسه

دون قرار گرفت، اما این بار توسط قهرمانان رفرمگر آن‌ها بی‌رحمانه به خون کشیده شد. دروغهای هیستریک به اصطلاح زیرکانه و تکرار مکرر این که: «کمونیسم مرده است و سرمایه داری پیروز شده است، بحران چین بحران سیستمی که ما در 12 سال گذشته در چین پیاده کرده ایم نیست، و انقلاب فرهنگی برای مردم چین کابوس بود و...»، نشان ضعف و استیصال مفرط اینان در مبارزهٔ ایدئولوژیک شان علیه کمونیسم و مشخصاً مائوتسه دون و انقلاب فرهنگی است.

بزرگترین نگرانی مرتجعین چین و امپریالیست‌ها در آن بود که مردم پکن ارتش چین را، اگر چه به مدت کوتاهی اما به طور مؤثری، فلج کردند. حکومت نظامی در بخش‌هایی از پکن ساعت 10 صبح شنبه 20 می آغاز شد. وقتی صبح یک ستون کوچک آزمایش‌های ارتشی که برای پاشیدن آب به روی تظاهرکنندگان مورد استفاده قرار می‌گیرند، وارد خیابانهای پکن شدند، سیوری که زن پیری بود به سرعت در جاده و در جلوی ماشین‌ها دراز کشید. ارتش و حکومت با مصاف طلبی غیرمنتظرهٔ مردم مواجه شدند. چند صد دانشجو فی الفور به سوی ستون حرکت کرده و توده‌های مردم سربازان را محاصره کردند و زیر باران سؤال در مورد این که چرا می‌خواهند جنبش مردم را سرکوب کنند، قرار دادند. برخی از سربازان که حتی نمی‌دانستند برای چه آنان را به پکن آوردند شروع به گریه کردند. در طول چند روز مهمترین فعالیت توده‌های مردم باریکاد بندی در شهر و بستن هر روزنه‌ای بود که ارتش بتواند از آن جا برای سرکوب دانشجویان و کارگران وارد شهر شود. آنها خود را در گروه‌های مختلف سازمان داده و شبانه روز به طور نوبتی نگرانی می‌دادند. روز شنبه صبح حکومت نظامی اعلام شد و شب هنگام تشکیلات کارگری برای حمایت از دانشجویان اعتصابی به وجود آمد. یک عده از کارگران نام گروه خود را "فدائیان" و گروهی دیگر خود را "جانسازان" نامید. کونک لین کی 39 ساله کارگر صنایع آهن و فولاد پکن گفت که: «ما برای مقابله با گاز اشک آور حوله داریم و مقداری سیمان برای باریکاد سازی آورده ایم. اما علاوه بر این همان را که هستیم با خود آورده ایم - یعنی توده مردم.» ون گن 30 ساله یکی از رهبران تشکیلات کارگری جدید که اعضای عهد بسته اند جان خود را برای مقابله با ارتش به خطر بیندازند گفت: «این 300 نفر نامشان "فدائی" است و نوارهای سفید به پیشانی بسته اند که خودشان را از عده‌ای دیگر از اعضا که نوار قرمز بسته اند و نامشان "نمایندگان" است متمایز سازند. این 400 نفر "نماینده" قرار است به دلیل آن که مسئولیت نگهداری از خانوادهٔ خود را دارند، کمتر خود را به خطر بیندازند... ما از گلوله و تفنگ ترسی نداریم. اما اجازه نه داریم که پنجره‌ها را بشکنیم و تیر کامیون‌ها را سوراخ کنیم یا رانندگان آنها را بزنیم.» گروه‌های داوطلب دیگری نیز از مردم محلات در سراسر پایتخت درست شد. این گروه‌ها با یکدیگر ارتباط برقرار کردند تا منطقه را از وجود سربازان پاک نگاهدارند. اغلب این گروه‌ها به طور خود به خودی درست شدند. درست قبل از طلوع آفتاب روز شنبه در یکی از محلات جنوبی پکن برای ممانعت از حرکت ستونی متشکل از 48 ماشین حمل و نقل پرسونل ارتش و 17 کامیون ارتشی، یک رانندهٔ تریلی ماشینش را به سرعت در مقابل آنان پارک کرد و اهالی را خبر نمود. وقتی که سه کامیون تدارکاتی ارتش به نزدیکی انستیتوی فولاد پکن رسید و پارک کرد گازوئیلش به سرعت تخلیه شده تایرهایش سوراخ شدند. روز یکشنبه اکثر خیابان‌های پکن باریکاد بندی شده بود تا جلو پیشروی احتمالی ارتش به درون شهر گرفته شود. سحرگاه دوشنبه 200 هزار دانشجو و کارگر و اقشار دیگر میدان را اشغال کرده صدها هزار نفر خیابانهای شهر را به کنترل خود در آوردند و در باریکاد‌های خود منتظر مقابله با ارتش شدند. روز یکشنبه حکومت کنترل تمام شهر را از دست داده بود. شعار "مرگ بر دن سیائوپین" فراگیر شده بود.

مطبوعات غربی از قدرت سازماندهی و درجه بالای آگاهی سیاسی مردم در حیرت بوده و قادر به تحلیل از آن نبودند. مثلاً آنان در رابطه به تشکل کارگران در گروه‌های مختلف برای مقابله با سربازان و حمایت از دانشجویان، سازماندهی سفر مجانی دانشجویان سراسر چین به پکن از جانب کارگران راه آهن، تبدیل کارخانه‌ها و دانشگاه‌ها به مقرهای فرماندهی سازماندهی سیاسی، سرازیر شدن کمک‌های اهالی شهر پکن به تظاهرکنندگان، قادر نبودند توضیح دهند که چگونه مردم چین توانسته‌اند چنین اشکال پیشرفته‌ای از طغیان سازمان یافته علیه اتوریتهٔ مرکزی را سازمان دهند. آنچه مسلم است میراث مائوتسه دون و رهبری انقلابی او بالاخص انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی به طرق مختلف اثرات خود را در این جنبش منعکس می‌ساخت.

حتی شعارهایی که به پارچه‌های گروه‌های مختلف میدان نقش بسته بود طنین سال‌های انقلابی را داشت.

پس از اعلام حکومت نظامی در پکن شهرهای بیشتری در اقصی نقاط چین به التهاب سیاسی فرو رفتند. تظاهرات‌های خیابانی از هیلون جیان در شمال شرقی تا مغولستان و از ایالت گوان دانگ در جنوب شرقی تا سین سیان در غرب به راه افتادند. شعارهای آنان عبارت بود از: "مرگ بر امتیازگرایی!"، "مرگ بر مقامات فاسد!"، "ما از دانشجویان میهن پرست دفاع می‌کنیم."، "هر یک نفر ما را که بکشید یک نفر دیگر جای او را خواهد گرفت."

در بحبوحهٔ این اوضاع، مطبوعات غربی اعتراف کردند که: «... حکومت چین به مثابهٔ اتوریتهٔ واقعاً کنترل کننده سرنگون شده... قدرتهای بزرگ، از این مسئله وحشتزده شده اند و نمی‌توانند به صدای بلند آن را اعتراف کنند... واشنگتن نگران آن است که از بین رفتن اتوریته در چین به روابط بین ابرقدرت‌ها و زندگی مردم چین ضربه خواهد زد...» (هرالد تریبون 24 می 1989)

در روز چهارم ژوئن 189 ارتش به دستور کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست چین و در رأس آن دن سیائوپین دست به سرکوب بیرحمانهٔ مردم پکن زد و هزاران نفر را قتل عام کردند.

کارگران و دانشجویان قهرمانانه به نبرد با تانکهای دشمن پرداختند و همچنان که ستونهای ارتشی پیشروی می کردند از جهات مختلف مورد حمله مردم قرار گرفته و خود روها و تانک های شان به آتش کشیده می شد. تعداد بسیاری سرباز به سزای اعمال شان رسیدند و از آن جایی که خلق، حزب رهبری کننده و ارتش خود را نداشت در مقابل ارتش دشمن شکست خورد. آنچه در اوج رو در روی قهرآمیز ارتش ارتجاعی و توده مردم، در گوش دانشجویان و کارگران انقلابی طنین می انداخت این جمله مائو بود که: «قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید!»

پس از رسیدن خبر حمله ارتش به ایالات دیگر در اغلب شهرهای بزرگ بین نیروهای نظامی و مردم زد و خورد های خونینی در گرفت. در پایتخت ایالت سچوان، که از پر جمعیت ترین ایالات چین است، هوتلی که محل کنسولگری امریکا می باشد توسط مردم خشمگین دستخوش حریق شد. پس از قتل عام در میدان تین آن من، شانگهای مرکز مبارزات توده بی شد، مردم به یاد بود جان باختگان پکن دسته های رنگارنگ گل بر پای مجسمه مائوتسه دون که در مرکز شهر قرار دارد می گذاردند، اشعار مائو در وصف قهرمانان جانباخته را با حروف درشت نگاشته و در آنجا می نهادند. بسیاری از دانشجویان و کارگران فعال جانباخته و یا دستگیر شده اند اما بسیاری از فعالین دیگری با قصد سازماندهی انقلاب مخفی شده اند. آنها در همین دوره کوتاه، اما فشرده، آبدیده شدند و ارزیابی از این مبارزه و درسهای آن روشنی بخش راهشان خواهد بود. اکثر دول امپریالیستی غرب و شرق پس از سرکوب دانشجویان و کارگران توسط رژیم ارتجاعی چین، از آن رژیم و روابط خود با آن پشتیبانی نمودند و برای این که بی آبرو نشوند وزراء و سخنگویان در جه دوم و یا مطبوعات خود را مأمور کردند که: «از کشتار دانشجویان ابراز تأسف کنند.» و این نیز درس تاریخی بزرگ دیگری برای مردم چین بود که باید تا به آخر اتکاء به خود داشته و هرگز گارد خود را در مقابل امپریالیستها، حتی زمانی که برای "حقوق مردم" اشک تمساح می ریزند، باز نکنند.

شکی نیست که چرخش یک باره در عمق، گستره و ترکیب جنبشی که در ماه آوریل به راه افتاد در تغییر تاکتیک حکومت در قبال جنبش مؤثر افتاد. در ابتدا چنین می پنداشتند که پس از مدتی دانشجویان خسته شده و به خانه های شان باز می گردند. اما پس از پیوستن کارگران و ظاهر شدن عکسهای مائو و شعار های سرنگونی دن سیائوپین و پیوند خوردن آن با نارضایتی سراسری، رژیم چین و امپریالیست های غرب و شرق و دول مرتجع آسیا در وحشت مرگ فرو رفتند. یک نویسنده بسیار مرتجع غربی که ظاهراً برای نوشتن کتابی در باره چین پس از مائو در چین بسر می برد و ظاهراً مخالف سرکوب دانشجویان است معتقد است که اوضاع می توانست بدتر شود:

«... خشم و غضب جمعیت نیمه با سواد چین هنوز کاملاً شگفته نشده است. اگر اینان به ضدیت با رژیم سر بلند کنند تمام کشور در خشونت و هرج و مرج فرو می رود و هم اکنون طغیان هائی در یک دوجین از شهر های چین رخ داده است. در این صورت دموکراسی نیز قربانی چنین جنبشی خواهد شد. دانشجویان علیه دیکتاتوری مارکسیستی (بخوانید دیکتاتوری فاسد سرمایه داری - ا. ک. ا.) بپا خواستند و بهای آن را نیز پرداختند. اما اگر کارگران و بالخصوص دهقانان نیز علیه اربابان سیاسی شان سر به شورش بردارند، نقش و آمال روشنفکران به عقب صحنه رانده خواهد شد. درست است که روشنفکران و کارگران یدی ممکنست در نفرت از رهبران فاسد و بی رحم چین دارای فصل مشترکی باشند اما تصاویر عظیم مائوتسه دون که کارگران صنعتی با خود در حال رژه وارد میدان کردند، یاد آور آن است که هنوز اکثر توده های چین آرزوی داشتن یک امپراطور روشن فکر را می کنند و نه نهادهای دموکراتیک.» (هرالد تریبون 8 ژوئن)،

واضحتر از این نمی توان اعتراف کرد که چرا رژیم چین تصمیم به سرکوب و قتل عام گرفت و چرا امپریالیست های غربی و شرقی - در راسشان آمریکا و شوروی - به آن چراغ سبز زدند. هنگامی که حکام رویزیونیست چین شروع به سرکوب کردند اولین دستگیری ها را از میان کارگران فعال پکن کرده و اولین احکام اعدام را برای سه کارگری که در مبارزات شهر شانگهای فعال بودند صادر کردند. دشمن خیلی خوب نشان داد که بیشترین هراسش از کجاست. این وقایع یکی دیگر از آموزه های مارکسیستی که مائو به طور خستگی ناپذیر مبلغ آن بود را به دانشجویان یادآوری می کند که: کارگران باید رهبری کنند در غیر آن صورت انقلابی به انجام نخواهند رسید و خود تجربه انقلاب عظیم چین تحت رهبری مائوتسه دون آن را به تمام مردم جهان نشان داد. این که آیا هم اکنون آیا حزب مائوئیستی در چین برای به انجام رساندن انقلاب سوسیالیستی دیگر تشکیل شده است و آیا در این اوضاع فعال بوده یا نه بر ما معلوم نیست، اما بدون چنین حزبی انجام وظایف پیچیده و عظیمی که در مقابل انقلاب در چین قرار دارد امکان ناپذیر خواهد بود. حتی مرتجعین بورژوا نیز آن را می دانند به طوری که خبرنگاری در مجله تایم در 29 می نوشت: «بدون هسته ای از انقلابیون ایدئولوژیک، بدون ژاگوبن ها، بلشویک ها و یا قهرمانان راهپیمائی طولانی خود، چین شاهد یک انقلاب تمام عیار نخواهد بود.»

چین شاهد یک انقلاب تمام عیار دیگر خواهد بود و یک بار دیگر انقلاب جهانی پرولتاری به زبان چینی سخن خواهد گفت و خونی که بر زمین ریخته شده در میادین نبرد پرولتاریا در سراسر جهان حسابرسی خواهد شد.

مرگ بر سوسیال امپریالیزم! مرگ بر رویونیوم!

دیدار گرباچوف و تین هسیائوپنگ و ترک مخاصمت میان چین رویونیستی و شوروی سوسیال امپریالیستی و خاصتاً بر قراری مناسبات به اصطلاح رفیقانه حزبی میان دو حزب بر سر اقتدار در شوروی و چین، مواضع تسلیم طلبانه رویونیست های حاکم بر چین در مقابل سوسیال امپریالیسم شوروی را که از چند سال به این سو روز به روز بیشتر از پیش متبازتر می گردد، به سرانجام محتومش رساند. این واقعه ماهیت حقیقی رویونیستهای حاکم بر چین را بیشتر برملا ساخته و نشان داد که آن ها میراث گرانبها و تاریخی مائوتسه دون و حزب کمونیست چین در مبارزه علیه رویونیسم مدرن روسی و سوسیال امپریالیسم شوروی را کاملاً به دور انداخته و برای آن ارجی قایل نیستند. ازین جهت کمونیست ها و انقلابیون چین و سائر کشورهای جهان بیش از پیش ملزم می گردند به وصایای مائوتسه دون توجه کرده و مبارزات شان را علیه رویونیستها تشدید بخشند.

محصلین، کارگران و دهقانان چینی با خیزش قهرمانانه شان علیه تین هسیائوپنگ و باند خائن وی به نحو شایسته ای نشان دادند که جانبازانه در جهت اجرای وصایای مائوتسه دون مبنی بر لزوم مبارزه به خاطر سرنگونی رویونیست ها، می کوشند.

نقش این خیزش قبل از همه در این امر نهفته بود که مراسم پذیرائی مفصل و شاندار از گرباچوف را برهم ریخته و هیاهوی جشن ضیافت سوسیال امپریالیست ها را از اهمیت انداخت و آن را به واقعه فرعی ای مبدل نمود. قاطعانه باید گفت که این خیزش نقش برجسته ای علیه سیاست های سوسیال امپریالیستی محیلانه گرباچوف بازی کرده و نقشه های وی را در استفاده تبلیغاتی از نزدیکی با پکن تا حدود زیادی خنثی نمود.

درفش رزم جویانل مائوتسه دون علیه سوسیال امپریالیسم و رویونیسم یک بار دیگر در دستان میلیون ها تن چینی به اهتزاز درآمد و با خون سرخ شان در میدان تین آن مین درهم آمیخت و سرخ تر شد. کمونیستهای انقلابی در سراسر جهان وظیفه دارند این درفش را برافراشته نگه دارند و در راهی که به خون هزاران هزار شهید گلگون گردیده به پیش بتازند.

دشمنان مائو، دوستان گرباچوف

جنبش بین المللی کمونیستی در تحت رهبری مائوتسه دون به تشخیص ماهیت سوسیال امپریالیستی اتحاد شوروی فعلی دست یافت. این تشخیص بر پایه این واقعیت استوار بود - و هست - که دارودسته رویونیستی خروشچف و شرکاء و ادامه دهندگان شان، نظام سوسیالیستی را در شوروی سرنگون ساخته و سرمایه داری را - در شکل جدید سرمایه داری بوروکراتیک - مجدداً احیا کردند. واضح است که "شوروی" سرمایه داری نمی توانست - و نمیتواند - چیزی جز یک کشور سوسیال امپریالیستی - سوسیالیست در حرف و امپریالیست در کردار - محسوب گردد، حقیقتی که بار بار توسط مداحات، استثمارگری ها و تهاجمات امپریالیستی اتحاد شوروی امروزه در کشورهای تحت سلطه و نیز توسط تقابلات امپریالیستی یا سائر نیروهای مشترک با آن ها علیه انقلاب جهانی، ثابت گردیده و مشخصاً مردم ما قربانی درجه اول آن به حساب می آید.

در حقیقت جمع بندی از تجربه تلخ تغییر ماهیت حزب کمونیست شوروی به یک حزب رویونیست، سرنگونی سوسیالیسم و احیاء مجدد سرمایه داری در شوروی و در نتیجه مبدل شدن شوروی سوسیالیستی به "شوروی" سوسیال امپریالیستی بود که مائوتسه دون را قادر ساخت بزرگترین خدمت خود به مارکسیسم - لننیسم را انجام داده و با ارائه تئوری "ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا" آن را به سطح بالاتری ارتقا و تکامل بخشد.

تئوری ادامه "انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا" مبتنی بر موجودیت عینی طبقات، تضاد های انتاگونیستی طبقاتی و ادامه مبارزات طبقاتی انتاگونیستی در سراسر دوره سوسیالیسم تا کمونیسم می باشد. بر این مبنا است که حاکمیت پرولتری باید در سراسر دوره سوسیالیسم تا کمونیسم بر "پیشبرد مبارزه طبقاتی به مثابه حلقه کلیدی" تکیه نموده و "انقلاب را به پیش سوق داده و تولید را افزایش دهد" و پیوسته آماده باشد تا ستادهای فرماندهی بورژوازی را - که بار بار از درون سربلند خواهند کرد - به توپ بسته و واژگون شان سازد، در غیر آن دژ پرولتاریا از درون توسط دشمن طبقاتی اش تسخیر خواهد شد. به این ترتیب روشن است که تئوری "ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا" هم پایه تئوریک انقلاب فرهنگی پرولتاریائی و هم پایه تئوریک تشخیص شوروی امروزه به مثابه یک قدرت سوسیال امپریالیستی محسوب می گردد.

رویونیست های چنین که آماج انقلاب فرهنگی کبیر پرولتاریائی بوده و دشمنان سر سخت این انقلاب بودند - و هستند - و به شدت از در مخالفت با تئوری "ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا" در آمدند، ضرورتاً نمی توانستند در موضع مخالفت با "اتحاد شوروی" امروزی به

مثابه یک قدرت سوسیال امپریالیستی، استوار باقی بمانند. آن ها بعد از سرنگون ساختن ستاد انقلابی پرولتری - چیان چین و رفقا - و تسخیر قدرت، همان گونه که سوسیالیسم را در چین سرنگون ساخته و سرمایه داری را احیا کردند، از مواضع ضد سوسیال امپریالیستی نیز دورتر و دورتر شده و "شوروی" را یک کشور سوسیالیستی و حزب بر سر اقتدار در "شوروی" را حزب کمونیست خوانند و چنانچه دیدیم سرانجام به دنبال دیدار رسوای گربا چوف و تین هسیائوپنگ مناسبات رسمی حزبی میان دو حزب رویزیونیست بر سر قدرت در شوروی و چین برقرار گردید. گرچه هنوز هم بر اساس منافع بورژوائی می تواند اختلافات بزرگ و کوچکی میان رویزیونیست های چینی و سوسیال امپریالیست های شوروی وجود داشته باشد، اما واضح است که دیگر آن ها متقابلاً همدیگر را سوسیالیست می دانند و نه سوسیال امپریالیست و یا وابسته به امپریالیستها.

رویزیونیست های چینی در زمان حیات مائوتسه دون مخالفت آشکاری با موضعگیری ضد سوسیال امپریالیستی نشان ندادند و با این موضعگیری تأیید گرانه برخورد کردند. ولی از آنجائی که در مخالفت با انقلاب فرهنگی و در مخالفت با "تئوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا" قرار داشتند، این تأیید گری شان نه مبتنی بر دیدگاه پرولتری و انترناسیونالیستی بلکه مبتنی بر دیدگاه بورژوائی و ناسیونالیستی بوده و با تکیه بر همین دیدگاه تهدیدات شوروی سوسیال امپریالیستی را بهانه ای برای تسلیم طلبی شان در مقابل امپریالیسم امریکا ساختند. اما پس از آن که قدرت را کاملاً تسخیر کردند و از سرکوب شدن طرفداران مائوتسه دون اطمینان حاصل نمودند، مواضع تسلیم طلبانه شان در قبال "شوروی" را آشکار ساخته و برای ایجاد مناسبات نزدیک به اصطلاح رفیقانه امروزی به زمینه سازی پرداختند.

گرچه کنگره رویزیونیستی یازدهم حزب حاکم بر چین در تحت رهبری هواکوفنگ با ارائه تئوری رشد نیروهای مؤلده و اعلام اختتام انقلاب فرهنگی حاکمیت مواضع رویزیونیستی را در سطح تصمیمات کنگره رسمیت بخشید، اما رویزیونیسم هواکوفنگ کم رنگ و خجالتی بود و سعی داشت که تمامی خیانت هایش را به نام مائوتسه دون انجام دهد. این رویزیونیسم کم رنگ و خجالتی برای به راه انداختن کودتا علیه "چهار نفر" و سرنگونی قهری ستاد انقلابی پرولتری درون حزب از طریق توسل به نیروهای نظامی و کودتا حربه کار آمدی بود زیرا که اقدام علیه ادامه دهندگان راه مائوتسه دون را به نام مائوتسه دون و با تکیه بر موضعی که به دروغ به وی نسبت داده می شد انجام داد. به خاطر موجودیت چنین وضعیتی بود که در کنگره رویزیونیستی یازدهم حزب حاکم بر چین، مواضع تسلیم طلبانه رویزیونیست های چینی در مقابل سوسیال امپریالیسم شوروی به نحو آشکاری متبازز نگردید. پس از کنگره رویزیونیستی یازدهم که دیگر خطر "چهار نفر" رفع شده بود و رویزیونیسم خجالتی هواکوفنگ به درد نمی خورد، وضعیت برای حاضر شدن کامل در صحنه برای دارودسته تین هسیائوپینگ "در سومین پولینوم یازدهمین دوره کمیته مرکزی حزب (در حقیقت امر سومین پولینوم اولین دوره کمیته مرکزی حزب در تحت کنترل کامل رویزیونیستها)" مساعد گردید. پس از این پولینوم بود که تمامی مواضع دشمنانه رویزیونیست های چینی علیه مائوتسه دون، انقلاب فرهنگی، تئوری "ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا" و... آفتابی شده و به تبعیت از آن ها مواضع تسلیم طلبانه در قبال سوسیال امپریالیسم شوروی نیز آشکارا روشن گردید. به همین جهت است که دارو دسته رویزیونیست حاکم بر چین تشکیل این پولینوم را سرآغاز تحول واقعی مورد نظر شان و دارای اهمیت عمیق و دیر پا در تاریخ حزب کمونیست چین محسوب می نمایند. در قسمتی از متن "قطعنامه در باره مسایل تاریخی حزب پس از تأسیس جمهوری خلق چین مصوب ششمین پولینوم یازدهمین دوره کمیته مرکزی حزب (27 جون 1981) در این مورد در تحت عنوان "تحول بزرگ تاریخی" گفته می شود:

«پس از درهم شکستن موفقیت آمیز دارودسته ضد انقلابی چیان چینگ در اکتوبر سال 1976 وضعیت بحرانی حزب و انقلاب ما پایان یافته و چین وارد دوران نوین پیشرفت تاریخی گردیده است. ولی تحول واقعی دو سال بعد از آن یعنی از زمان تشکیل سومین پولینوم یازدهمین دوره کمیته حزب در دسامبر سال 1978 آغاز شد... سومین پولینوم یازدهمین دوره کمیته مرکزی حزب که در سال 1978 برگزار گردید تحول بزرگ دارای اهمیت عمیق و دیرپائی در تاریخ حزب کمونیست چین از زمان تأسیس جمهوری خلق چین به شمار می آید...»

چرا رویزیونیست ها اینچنین به تعریف و تمجید از این پولینوم می پردازند؟ زیرا که:

«این پولینوم تصحیح همه جانبه و مجدانه اشتباهات چپ در جریان انقلاب فرهنگی و قبل از آن را آغاز کرد... پولینوم مزبور همچنین این واقعیت اساسی را خاطر نشان ساخت که طبقه استثمارگر به عنوان یک طبقه اکنون نابود شده است ولی مبارزه طبقاتی کماکان در قلمرو معینی به موجودیت خود ادامه می دهد.»

به عبارت دیگر این پولینوم دشمنی رویزیونیست های چینی علیه انقلاب فرهنگی و علیه تئوری "ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا" را به عنوان مواضع رسمی حزب مورد تأیید قرار داد و حاکمیت آن ها را بر حزب بیشتر از پیش تثبیت نمود و لذا برای آن ها نمی تواند از اهمیت تاریخی برخوردار نباشد.

در ارتباط با "واقعیت اساسی" مورد نظر رویزیونیستها (نابودی طبقه استثمارگر در چین) قطعنامه در قسمت دیگری تحت عنوان "به خاطر مبارزه در راه ساختن یک کشور قوی و مدرن سوسیالیستی متحد شویم." بیان می نماید:

«4- پس از نابودی استثمارگران به عنوان یک طبقه، مبارزه طبقاتی دیگر تضاد عمده نیست. نظر به عوامل داخلی و تأثیرات بین المللی، مبارزه طبقاتی همچنان در مقیاس معین و به مدت طولانی موجود خواهد بود و ضمناً در بعضی موارد شاید شدت یابد. باید هم با نظرات طرفدار توسعه بیش از اندازه مبارزه طبقاتی مخالفت ورزید و هم با نظرات در باره نابودی آن.»

وقتی طبقه استثمارگر دیگر وجود نداشته باشد و وقتی تضاد طبقاتی دیگر تضاد عمده نباشد، تضاد عمده دیگری باید وجود داشته باشد که به مثابه تضاد رهبری کننده عمل نموده و حل آن به مثابه وظیفه عمده در دستور قرار بگیرد. قطعنامه تضاد عمده مورد نظرش را چنین تعیین می نماید:

«1- پس از انجام اساسی تحولات سوسیالیستی تضاد عمده ای که کشور ما باید آن را حل کند تضاد میان رشد روز افزون نیازمندی های مادی و فرهنگی مردم و تولید عقب مانده اجتماعی میباشد. باید مرکز ثقل کار حزب و دولت را به مدرنیزاسیون سوسیالیستی که مرکز آن ساختمان اقتصادی است انتقال داد و بر پایه رشد نیروی مؤلده اجتماعی به تدریج زندگی مادی و فرهنگی مردم را بهبود بخشید.»

ازینقرار انقلاب فرهنگی و شعارهایش "پیشبرد مبارزه طبقاتی به مثابه حلقه کلیدی"، "انقلاب را به پیش سوق دهید، تولید را افزایش بخشید" و تئوری "ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا" از دید رویونیست ها باید غلط بوده باشند. قطعنامه در تصریح این حکم تردیدی به خود راه نمی دهد و در تحت عنوان "ارزیابی انقلاب فرهنگی" این چنین می نویسد:

«انقلاب فرهنگی که از می 1966 تا اکتوبر 1976 در چین جریان داشت اشتباهش در کجا بود؟ ... پراتیک ثابت می کند که انقلاب فرهنگی از هر جهت یک انقلاب یا ترقی اجتماعی نبود و نمی توانست هم باشد بلکه یک عصیان داخلی بود که توسط رهبر اشتباهاً برپا گردید و از طرف دارودسته های ضد انقلابی مورد استفاده قرار گرفت و بدبختی و فلاکت سخت را برای حزب، کشور و مردم ملیت های مختلف به بار آورد.»

«این انقلاب فرهنگی به دست مائوتسه دون برپا و رهبری گردید و احکام عمده اش بعداً به تئوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا مشهور بود. بر حسب این تئوری تعدادی از نمایندگان بورژوازی عناصر رویونیستی ضد انقلابی به حزب، دولت، ارتش و محافل فرهنگی رخنه کرده و بر چوکی قدرتهای درجات مختلف نشسته اند و در کمیته مرکزی یک ستاد بورژوازی را تشکیل داده اند. بدین جهت باید توده های وسیع مردم را برای افشای آن ها و استرداد آن قدرت هایی که از طرف گام نهادگان به راه سرمایه داری غصب گردیده بود بسیج نمود. این در واقع یک انقلاب عظیم سیاسی است که یک طبقه طبقه دیگر را بر می اندازد و از این به بعد چنین انقلاب بارها به عمل خواهد آمد.»

«این احکام به طور بارز از مدار اندیشه مائوتسه دون دوری جسته و نه با واقعیت چین... انقلاب فرهنگی در یک سلسله مسایل مهم مربوط به تئوری و سیاست حق را با باطل مخلوط کرده است. بسیاری از آن چیزهایی که در جریان انقلاب فرهنگی به منزله چیزهای رویونیستی یا کاپیتالیستی مورد انتقاد و طرد قرار گرفتند در حقیقت درست همان احکام مارکسیسم و اصول سوسیالیسم هستند... آن صاحبان قدرت گام نهاده در راه سرمایه داری که در انقلاب فرهنگی از کار برکنار شدند کادرهای رهبر سازمان های حزبی و دولتی در سطوح مختلف و نیروهای اصلی و ستون فقرات در امر سوسیالیسم بودند. در درون حزب به اصطلاح ستاد بورژوازی و در رأس آن لیوشائوچی و دن سیائوپنگ اصلاً موجود نبود.»

ما از بحث مفصل پیرامون مطالب فوق می گذریم و صرفاً در ارتباط با مطلب مورد نظر ما (تسلیم طلبی در مقابل سوسیال امپریالیسم شوروی) مواضع متذکره را مورد دقت قرار می دهیم.

این یک حقیقت روشن است که در جامعه سوسیالیستی نمی توان از نابودی طبقه استثمارگر سخن گفت زیرا که در آن صورت موجودیت پرولتاریا نیز به عنوان یک طبقه دیگر نمی تواند مطرح باشد و وقتی پرولتاریائی وجود نداشته باشد دیکتاتوری پرولتاریا نیز مفهوم خود را از دست می دهد.

مطابق به قوانین ماتریالیسم دیالکتیک نه تنها یک پدیده به دو جهت متضاد تقسیم میگردد و این دو جهت متضاد در حال مبارزه، در وحدت با هم پدیده را تشکیل می دهند، بلکه موجودیت هر یک از دو جهت متضاد پدیده مشروط به موجودیت جهت متضاد دیگر است، آن چنان چه موجودیت یکی بدون دیگری نمی تواند ممکن باشد. موجودیت پرولتاریا و بورژوازی به مثابه دو طبقه متضاد آن چنان مشروط به موجودیت یکدیگر است که بدون موجودیت پرولتاریا نمی توان از موجودیت بورژوازی و بدون موجودیت بورژوازی نمی توان از موجودیت پرولتاریا سخن به میان آورد.

حال وقتی ادعا شود که پس از انجام اساسی تحولات سوسیالیستی، طبقه استثمارگر (طبقه فئودال - طبقه بورژوا) در چین از میان رفته است، مفهوم ضمنی این گفته این است که طبقه کارگر و همچنان طبقه دهقان نیز در چین از بین رفته اند و دیگر وجود ندارند. پس در این صورت موجودیت دیکتاتوری پرولتاریای ناموجود بر بورژوازی نا موجود چه معنی ای می تواند داشته باشد؟

اگر استنتاج فوق را در مورد "شوروی" به کار بندیم باید بگوئیم که با از میان رفتن طبقه استثمارگر در شوروی طبقه پرولتاریا نیز در آن کشور از میان رفته و لذا دولتی که فعلاً در آن جا وجود دارد دولت طبقاتی نمی باشد بلکه یک دولت به اصطلاح عموم خلقی است. چنان چه می دانیم نفی ماهیت طبقاتی دولت شوروی و عموم خلقی خواندن آن توسط خروشچف و شرکاء جزء مهمی از رویونیسم خروشچفی را تشکیل می دهد

که حزب کمونیست چین و جنبش کمونیستی بین المللی در تحت رهبری مائوتسه دون به حق علیه این وارونه سازی مفهوم دولت از دیدگاه مارکسیستی، مبارزات اصولی شان را به پیش بردند و کمونیسم کاذب خرشچف را رسوا کردند.

در جامعه سوسیالیستی پرولتاریا قدرت را در دست دارد یعنی پرولتاریا طبقه حاکم است. مفهوم مرتبط با این مطلب اینست که طبقه استثمارگر نیز وجود دارد، اما از طبقه حاکم به طبقه محکوم مبدل گردیده است. وقتی طبقه استثمارگر دیگر به صورت طبقه محکوم نیز وجود نداشته باشد و نابود شده باشد دیکتاتوری پرولتاریا نیز نمی تواند وجود داشته باشد، زیرا که در آن صورت موجودیت دولت در جامعه سوسیالیستی غیر ضروری خواهد بود. موجودیت دولت خود نشاندهنده این است که این جامعه یک جامعه طبقاتی است زیرا نهاد طبقاتی دولت نه تنها وجود دارد بلکه مقدرات جامعه نیز در دستش می باشد. طرح این مسئله که تضاد طبقاتی در جامعه سوسیالیستی به مثابه تضاد عمده دیگر وجود ندارد، نهایتاً چیزی جز قرار گرفتن در مقابل نظریه مارکسیستی دولت (دولت به عنوان ابزار حاکمیت طبقاتی) و تأیید نظر رویزیونیستی خروشچف و شرکاء (دولت عموم خلقی) نمی باشد.

این است یکی از نکات اساسی تسلیم طلبی ایدئولوژیک رویزیونیستهای چینی در مقابل سوسیال امپریالیست های شوروی. از جانب دیگر وقتی ادعا گردد که تضاد طبقاتی پس از انجام اساسی تحولات سوسیالیستی تضاد عمده محسوب نمی گردد، می توان نتیجه گرفت که ستاد فرماندهی بورژوائی واژگون کننده سوسیالیسم نمی توانسته و نمی تواند در کشور سوسیالیستی چین به وجود آید، چنانچه به گفته رویزیونیست ها ستاد بورژوائی تحت رهبری لیوشائوچی و تین هسیائوپینگ اصلاً وجود نداشته است. کما این که در قلمروهای معین تخریبات علیه سوسیالیسم می تواند وجود داشته باشد که باید علیه آن تخریبات مبارزه صورت بگیرد، اما در هر حال تضاد طبقاتی دیگر نمی تواند به عنوان تضاد هدایت کننده تحولات آتی جامعه سوسیالیستی چین محسوب گردد. از این جهت به راه انداختن مبارزه توده یی دامنه دار که به خاطر سرنگونی یک طبقه توسط طبقه دیگر در مبارزات مورد ضرورت می باشد لزومی ندارد و در جامعه سوسیالیستی چین به راه انداختن چنین مبارزاتی به خاطر پیشبرد ساختمان سوسیالیستی، زیاده روی در مبارزه طبقاتی شمرده می شود.

چنین نتیجه گیری هائی نمی تواند صرفاً در قلمرو چین محدود گردد و ضرورتاً در مورد "شوروی" و هر کشور دیگری نیز تعمیم می یابد. بر اساس این نظر پس از انجام تحولات سوسیالیستی در "شوروی" نیز، تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی به مثابه تضاد هدایت کننده از بین رفت و لذا ستاد رهبری بورژوائی سرنگون کننده سوسیالیسم در شوروی نمی توانست- و نمی تواند- به وجود آید. از این سبب رویکار آمدن باند خروشچف و شرکاء در شوروی به عنوان تصرف قدرت توسط بورژوازی تلقی نمی گردد و مسایلی را که خروشچف و شرکاء و ادامه دهندگان شان مطرح نمودند و مطرح می نمایند و اعمالی را که مرتکب شده و می شوند نمی توان رویزیونیستی خواند. در نتیجه، بهر حال "شوروی" یک کشور سوسیالیستی است و نمی تواند یک کشور سوسیال امپریالیستی تلقی گردد.

استنتاجاتی که فوقاً بر اساس مواضع تئوریک رویزیونیست های چینی در قبال انقلاب فرهنگی و تئوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا مطرح گردید، اکنون که گرجاچف و تین هسیائوپینگ همدیگر را به عنوان رهبران کشورهای سوسیالیستی در آغوش گرفتند و مناسبات حزبی میان احزاب حاکم در چین و "شوروی" مجدداً بر قرار گردیده است، در عمل ثابت شده است. اما حتی در همان قطعنامه پولینوم ششم حزب رویزیونیست چین نیز به صورت آشکارا تسلیم طلبی در قبال رویزیونیسم خروشچفی و در قبال سوسیال امپریالیسم شوروی به چشم می خورد. در سرتاسر قطعنامه پولینوم ششم فقط در یک جا اصطلاح سوسیال امپریالیسم به صورت ذیل به کار رفته است:

«او (مائوتسه دون) در دوران کهولت خود همچنان با هوشیاری به حفظ امنیت کشور ما توجه زیادی داشت و در مقابل فشار سوسیال امپریالیسم بپا ایستاد...»

چنان چه مشاهده می گردد ایستادگی مائوتسه دون در مقابل سوسیال امپریالیسم شوروی صرفاً از زاویه حفظ امنیت چین مورد تقدیر قرار می گیرد و تمام مبارزات افتخارآمیز حزب کمونیست چین و جنبش بین المللی کمونیستی در تحت رهبری مائوتسه دون علیه رویزیونیسم خروشچفی و سوسیال امپریالیسم شوروی صرفاً به مبارزاتی برای حفظ امنیت ملی چین خلاصه می گردد.

موضعگیری و پیشبرد مبارزه علیه رویزیونیسم خروشچفی و سوسیال امپریالیسم شوروی که توسط جنبش بین المللی کمونیستی و حزب کمونیست چین به رهبری مائوتسه دون پیش برده شد از اهمیت عظیم تاریخی و بین المللی برای پرولتاریای جهانی برخوردار است و جزء مهمی از خدمات مائوتسه دون و بخش لاینفکی از اندیشه مائوتسه دون به حساب می آید، اما در هیچ جایی از قطعنامه متذکره حتی برای یک بار هم ازین خدمت عظیم تاریخی و بین المللی مائوتسه دون و حزب کمونیست چین سخن به میان نیامده است. وقتی قطعنامه در باره اندیشه مائوتسه دون بحث می نماید خدمات بزرگ مائوتسه دون در عرصه متذکره فوق را آن چنان نادیده میگیرد که گوئی اصلاً اتفاقی در این مورد رخ نداده باشد. قطعنامه، اندیشه مائوتسه دون را به شش جزء مهم تقسیم نموده و این چنین به تشریح آن می پردازد:

«1- در مورد انقلاب دموکراتیک نوین مائوتسه دون بر اساس تجزیه و تحلیل وضعیت تاریخی چین و جامعه چین حکم مارکسیسم- لنینیسم در باره رهبریت پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک و تئوری انقلاب دموکراتیک نوین را که توده های وسیع مردم تحت رهبری پرولتاریا بر پایه اتحاد کارگران و دهقانان به مبارزه بر علیه امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه داری بوروکراتیک می پردازند به وجود آورد»

2- در زمینه انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم مائوتسه دون و حزب کمونیست چین رهنمود انجام دادن همزمان صنعتی کردن سوسیالیستی تا تحول سوسیالیستی را در پیش گرفته سیاست مشخص تحولات تدریجی در مورد مالکیت شخصی بر وسایل تولیدی را اجرا کردند. ...

3- درباره ساختمان ارتش انقلابی و استراتژی نظامی مائوتسه دون به طور سیستماتیک مسایل در باره راه های تبدیل ارتش انقلابی که به طور عمده از دهقانان تشکیل شده به یک ارتش طراز نوین خلق را که دارای خصلت پرولتری و انضباط سخت بوده و ارتباط نزدیک با توده های مردم دارد را حل نمود. ...

4- در باره سیاست و تاکتیک مائوتسه دون اهمیت فوق العاده مسئله سیاست و تاکتیک در مبارزه انقلابی را به طور دقیق و روشن به اثبات رساند و خاطر نشان ساخت که در هنگام تنظیم سیاست باید اصولیت و نرمش پذیری را تلفیق داد. ...

5- در باره کار ایدئولوژیک و سیاسی و کار فرهنگی مائوتسه دون بسیاری ایده های مهم و دارای اهمیت دیرپای را مطرح نمود مثلاً حکم در باره این که کار ایدئولوژیک و سیاسی شریان حیاتی همه کارها است. ...

6- در باره ساختمان حزب مائوتسه دون به خصوص توجه خود را به ساختمان حزب از لحاظ ایدئولوژیک مبذول داشته و یاد آورد که اعضای حزب باید پیوسته با افکار پرولتری به اصلاح و غلبه بر افکار غیر پرولتری گوناگون بپردازند. وی خلاقانه این فرم آموزش و پرورش ایدئولوژیک مارکسیستی - لنینیستی در تمام حزب وسیله انتقاد و انتقاد از خود را به وجود آورد که به اصلاح سبک کار مشهور است. ...

چنان چه ملاحظه می گردد رویزونیست های چینی تمام آن اجزای مهم و اساسی اندیشه مائوتسه دون که به انقلاب فرهنگی کبیر پرولتاریائی ارتباط می گیرند را از لیست خارج می سازند. آن ها در زمینه کار ایدئولوژیک و سیاسی لزوم برپائی انقلابات متعدد فرهنگی در جامعه سوسیالیستی را قبول ندارند. در مورد ساختمان سوسیالیسم شعار "انقلاب را به پیش سوق دهید، تولید را افزایش بخشید" مورد پسند شان نیست و درین زمینه صرفاً از تولید و افزایش تولید حرف می زنند، تئوری "ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا" را قبول ندارند و "مبارزه طبقاتی به مثابه حلقه کلیدی" را نفی می نمایند. آن ها همچنان خدمات عظیم مائوتسه دون در عرصه فلسفی را که بخش مهمی از آن از تجربه تلخ احیای سرمایه داری در "شوروی" نشئت کرده و در جریان انقلاب فرهنگی قوام و انسجام بیشتر یافت از لیست اجزای مهم اندیشه مائوتسه دون خارج می سازند زیرا که تئوری "دو در یک" شان در تقابل با آن قرار دارد. و بالاخره آن چه به بحث مشخص فعلی مربوط می شود، آن ها مبارزات دارای اهمیت تاریخی و بین المللی علیه رویزونیسم خروشچفی و سوسیال امپریالیسم شوروی را که حزب کمونیست چین و جنبش بین المللی کمونیستی در تحت رهبری مائوتسه دون به پیش بردند، از قلم می اندازند زیرا که این مبارزات به نحو فشرده ای با انقلاب فرهنگی کبیر پرولتاریائی چین مربوط بوده و تئوری "ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا" پایه تئوریک آن محسوب می گردد. البته گذشته ازین ها در سائر موارد نیز قطعنامه متذکره اجزای اندیشه مائوتسه دون را ناقص، غیر کافی و مطابق دلخواه رویزونیستها تشریح می نماید که به خاطر تمرکز در بحث مورد نظر فعلی مان از بحث پیرامون آن مسایل صرفنظر می گردد.

با توجه به آن چه گفتیم روشن می گردد که رویزونیستهای چینی در حقیقت امر اندیشه مائوتسه دون را قبول نداشته و در ضدیت اساسی با آن قرار دارند و لذا در موضعگیری و مبارزه علیه رویزونیسم خروشچفی و سوسیال امپریالیسم شوروی نمی توانستند به صورت اصولی و تا به آخر ایستادگی نمایند و تسلیم طلبی شان درین عرصه روز بروز برجسته تر و برجسته تر گردید تا ای نکه گورباچف و تین هسیائوپنگ همدیگر را در آغوش گرفتند.

بسته به منافع بورژوائی سرداران فعلی چین و "شوروی"، مناسبات فعلی - در صورتی که آن ها بر سر قدرت باقی بمانند - می تواند بازهم نزدیکتر شود و یا برعکس به طرف تیرگی بگراید. ولی اکنون دیگر یک مسئله کاملاً روشن است و آن این که برای رویزونیست های چینی و همچنان برای سوسیال امپریالیست های شوروی، چگونگی این مناسبات کاملاً تابع منافع بورژوائی شان می باشد و نه تابع منافع انقلاب جهانی پرولتاریائی و نه تابع منافع ساختمان سوسیالیسم در چین و "شوروی". به همین جهت موضعگیری علیه رویزونیسم و سوسیال امپریالیسم اصلاً نمی تواند مطرح گردد.

تعطیل مبارزه علیه رویزونیسم خروشچفی و سوسیالیسم امپریالیسم شوروی در اسناد کنگره دوازدهم حزب بر سر اقتدار چین در سال 1982 (در واقع کنگره دوم تحت حاکمیت رویزونیست ها) به نحو روشنی متبلور بوده و کنگره متذکره پایه های تسلیم طلبی امروزی در مقابل سوسیال امپریالیست های شوروی را آشکارا استحکام بخشیده و تثبیت نمود. گزارش هوئیائوبان درین کنگره در مورد مناسبات بین چین و "شوروی" چنین داد سخن می دهد:

«مناسبات بین چین و شوروی در دوره نسبتاً طولانی دوستانه بود. این مناسبات بدین علت به وضع امروزه بدل شده است که رهبران شوروی سیاست استیلا جویانه را اجرا نموده اند. طی بیست سال اخیر شوروی همواره در مرزهای بین چین و شوروی و بین چین و مغولستان واحدهای ارتش عظیمی را مستقر کرده است. این کشور از ویتنام در تجاوز و اشغال بر کامبوج، در اعمال توسعه طلبی در هندوچین و آسیای جنوب شرقی و در تحریکات دائمی علیه مرز چین حمایت می کند. علاوه بر این شوروی همچنین با نیروهای مسلح به افغانستان همجوار چین تجاوز کرده آن را به اشغال در آورد. همه این ها تهدیدات جدی را برای صلح آسیائی و امنیت چین ایجاد کرده است. ما متوجه شده ایم که رهبران شوروی

بارها اظهار تمایل به بهبود مناسبات خود با چین کرده اند. اما آن چه مهم است کردار است نه گفتار، اگر مقامات حاکمه شوروی با اتخاذ تدابیر عملی برای برطرف کردن تهدید به امنیت کشور ما نیت پاک واقعی خود را به اثبات برسانند آن گاه ممکن خواهد بود مناسبات بین چین و شوروی رو به عادی شدن برود.»

چنان چه مشاهده می گردد در مورد خرابی مناسبات میان چین و شوروی اصلاً صحبت از تبدیل شدن شوروی سوسیالیستی به شوروی سوسیال امپریالیستی و سرنگونی حاکمیت پرولتری در آن کشور، به میان نمی آید و صرفاً از سیاست استیلاجویانه مقامات حاکمه شوروی سخن به میان می آید، سیاستی که می تواند با اتخاذ تدابیر عملی برای برطرف کردن تهدیدات علیه امنیت چین تغییر پیدا نماید و آن گاه مناسبات دو کشور بهبود خواهد یافت. چنین دیدی تنها محدود به عرصه مناسبات کشوری و دولتی میان چین و شوروی نه بلکه عرصه مناسبات میان احزاب حاکم در دو کشور را نیز در بر می گیرد. هویائوبان در مورد مناسبات میان به اصطلاح احزاب کمونیست کشورها این چنین سخن پردازی می نماید:

«احزاب کمونیست تمام کشورها با هم برابرند. علیرغم بزرگی یا کوچکی، دارای تاریخ طولانی یا کوتاه، بر سر قدرت و یا بیرون از قدرت، آن ها نمی توانند به ارشد و مادون تقسیم شوند. حزب ما از تلاش یک حزب پدر سالار خود ساخته در تحت کنترل نگه داشتن ما رنج کشیده است. چنان چه می دانیم این از خلال مقاومت علیه همچو کنترولی بود که پالیسی مستقل خارجی ما موفقیت هایش را به دست آورد. ما فکر می نمایم که تمام احزاب کمونیست باید به همدیگر احترام بگذارند و هر حزب نقاط ضعیف و قوی خود را دارد ... ما متوجه این امر هستیم که تمام احزاب کمونیست باید از موفقیت ها و ناکامی های همدیگر بیاموزند، با این اعتقاد که این امر به رشد و پیشرفت جنبش کمونیستی بین المللی کمک می نماید. ...»

طرح مطالب کاملاً صراحت دارد و مواضع رویزونیست های چینی را می توان چنین خلاصه نمود:

اگر "شوروی" سیاست استیلاجویانه علیه چین را کنار گذاشته و امنیت آن کشور را مورد تهدید قرار ندهد مناسبات دو کشور بهبود می یابد. یعنی اساس مسئله این نیست که شوروی یک کشور سوسیال امپریالیستی است، بلکه مسئله این است که "شوروی" علیه چین زورگوئی می نماید. تمام احزاب کمونیست با هم برابرند منجمه حزب "کمونیست" چین و حزب "کمونیست" شوروی. حزب کمونیست شوروی در گذشته می خواست حزب کمونیست چین را در تحت کنترل پدر سالارانه خود نگهدارد و حزب کمونیست چین علیه این کنترل پدرسالارانه مبارزه کرد. حزب کمونیست شوروی باید به حزب کمونیست چین احترام بگذارد زیرا هر دو حزب دارای نقاط ضعیف و قوی خودشان هستند. باید تمام احزاب کمونیست - منجمه حزب کمونیست چین و حزب کمونیست شوروی - از موفقیت ها و ناکامی های همدیگر بیاموزند تا رشد و پیشرفت جنبش کمونیستی بین المللی تأمین گردد.

با توجه به مواضع متذکره فوق است که حتی برای یک بار هم که شده در سر تا سر اسناد رسمی تصویب شده در دوازدهمین کنگره حزب بر سر اقتدار در چین، اصطلاح سوسیال امپریالیسم و رویزونیسم - نه تنها رویزونیسم خروشچفی بلکه حتی رویزونیسم به طور کلی - به چشم نمی خورد. تسلیم طلبی در مقابل رویزونیسم خروشچفی و سوسیال امپریالیسم شوروی آن چنان آشکار است که وقتی در اساسنامه مصوبه کنگره متذکره از آماج مبارزه در سطح جهانی صحبت به عمل می آید فقط و فقط از امپریالیسم، هژمونیسم و کلونیالیسم یاد می گردد. تو گوئی ابر قدرت امپریالیستی ای بنام سوسیال امپریالیسم شوروی اصلاً وجود ندارد. در اساسنامه متذکره از تاریخ سیستم سوسیالیستی چنین صحبت به عمل می آید:

«در جریان بیشتر از نیم قرن گذشته تاریخ جهان و مخصوصاً از زمان تأسیس و تکامل سیستم سوسیالیستی در یک سلسله کشورها صحت تئوری علمی سوسیالیسم ثابت شد. تکامل و پیشرفت سیستم سوسیالیستی یک جریان طولانی تاریخ است.»

معنی جملات فوق روشن است و آن این که:

از زمان تأسیس و تکامل سیستم سوسیالیستی در شوروی و بعد از آن در یک سلسله کشورهای دیگر این سیستم به طرف تکامل و پیشرفت مداوم حرکت کرده است یعنی نه در شوروی سیستم سوسیالیستی سرنگون شده و نه در کدام کشور دیگری و در همه جا پیشرفت و تکامل بلا وقفه به نظر می رسد. البته رویزونیست های چینی در اسناد کنگره دوازدهم شان نتوانسته اند جرئت نمایند آشکارا از اتحاد شوروی امروزه به عنوان یک کشور سوسیالیستی نام ببرند، ولی در مورد بعضی دیگر از کشور های رویزونیستی توانسته اند از صراحت برخوردار باشند. هویائوبان در گزارش خود درین مورد می گوید:

«ما با کشورهای دوست سوسیالیستی کوریا، رومانی و یوگوسلاویا همکاری نزدیک داریم و به صورت با ثباتی پیوند های قابل استحکام و رشد یابنده اتحاد و دوستی میان ما وجود دارد.»

خوب، وقتی یوگوسلاویا و یا رومانی کشور سوسیالیستی خوانده شود، سوسیالیستی دانستن شوروی امروزه چه اشکالی می تواند در بر داشته باشد؟ رویزونیست های چینی در نظر و عمل نشان داده اند که جواب شان به این سؤال چنین است: هیچ اشکالی در بر ندارد و شوروی واقعا یک کشور سوسیالیستی است.

مواضع تسلیم طلبانهٔ رویزیونیست های چینی عملاً و نظراً در سال های بعد و در پولینوم های بعدی و کنگرهٔ سیزدهم حزب حاکم بر چین بیشتر و بیشتر آفتابی و برملا گردید و شوروی آشکارا کشور سوسیالیستی خوانده شد. برین اساس بود که قبل از آن که مناسبات میان حزب رویزیونیست چین و حزب رویزیونیست سوسیال امپریالیست شوروی احیا گردد، چین مناسباتی میان حزب رویزیونیست چین و تعداد زیادی از احزاب رویزیونیست وابسته به سوسیال امپریالیسم شوروی (احزاب آلمان شرقی، پولیند، بلغاریا، چکوسلواکیا، مجارستان، مغولستان. ...) به وجود آمد و زمینه برای ایجاد روابط حزبی میان چینی ها و "شوروی ها" مساعد گردید. این چنین بود که پس از آن که دارودستهٔ رویزیونیستی حاکم بر چین قدرت را در این کشور تسخیر کردند مواضع تسلیم طلبانهٔ شان را در قبال سوسیال امپریالیسم شوروی به نحو روشنی آفتابی نموده و روز به روز بیشتر از پیش از مواضع مبارزهٔ انقلابی علیه سوسیال امپریالیسم شوروی کنار رفتند. رویکارآمدن گرباچوف در "شوروی" و اتخاذ سیاست هائی که سوسیال امپریالیست ها در تحت رهبری وی در پیش گرفتند، برای رویزیونیست های چینی این زمینه را مساعد ساخت که با آمادگی قبلی و ذاتی، تسلیم طلبی در مقابل سوسیال امپریالیسم شوروی را به سر انجام رسانند و در پهلوی امپریالیسم آمریکا، حامی امپریالیستی دیگری نیز برای خود برگزینند.

پروسهٔ آشکار شدن تسلیم طلبی رویزیونیست های چینی در مقابل سوسیال امپریالیسم شوروی و به سر انجام رسیدن رسوا و افتضاح آور فعلی آن تأثیرات مشخصی از لحاظ ایدئولوژیک- سیاسی در سائر کشورها و همچنان در کشور ما به جا گذاشته و هم چنان که برای ایجاد اشکال جدید رویزیونیزم و سنتریزم به سهم خود زمینه ساز بوده است برای پیدایش اشکال جدید تسلیم طلبی در مقابل سوسیال امپریالیسم شوروی نیز یاری رسانده است.

ادامه دارد

بی تو "ندائی" گر شود شور و شر نمی شود

سوی جهان پر صفایی تو سفر نمی شود	بر رهی پر ز بیج و خم بی تو گذر نمی شود
کینهٔ ما به دشمنان گرچه بود بیرون زحد	بی تو خروش اگر شود زنگ خطر نمی شود
بی تو اگر بپا شود شورشی از ستمکشان	گل امیدی میشگفتد که با ثمر نمی شود
بی تو بهشتی کین چنین گشته بنا ز رنج ما	بر سر صاحبان خود همچوسقر نمی شود
نعرهٔ پر ز خشم ما بر سر خصم دون صفت	بی تو "ندائی" گر شود شوروشرر نمی شود
"آتشکی" بیرون جهد گرچه زعمق قلب ما	بی تو نگردد آتشی رمز اثر نمی شود
سوزش سینه های ما بی تو ز بهر ظالمان	"شعلهٔ" ناتوان چو شد طور دیگر نمی شود
"جنگ رهائی بخش" ما بی تو نداردعاقبت	بی تو جهان به کام ما شیروشکر نمی شود
هستی سلاح رزم ما هستی بنای عزم ما	بی تو نصیب غازیان فتح و ظفر نمی شود

عزم "متین" گشته چنین می سازیمت می سازیمت

می آریمت می آریمت "بی تو بسر نمی شود"

www.sholajawid.org

sholajawid2@hotmail.com

<http://www.facebook.com/896077590481875>

وبسایت شعله جاوید :

ایمیل آدرس شعله جاوید:

فیسبوک شعله جاوید: